



تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌ی معاصر

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر

تألیف
سعید نفیسی



تهران، ۱۳۸۳

نفیسی، سعید، ۱۲۷۴ - ۱۳۴۵.
تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر / تألیف سعید نفیسی. -
تهران: اهورا، ۱۳۸۳.

ISBN: 964-7316-15-1

۸۰۰ ص.: مصور

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ایران -- تاریخ قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. ۲. ایران -- اوضاع
اجتماعی. ۳. ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. -- جنگ با
روسیه، ۱۲۱۸ - ۱۲۴۳ ق. ۴. ایران -- روابط خارجی. ۵. ایران -- روابط
خارجی -- پیمان‌نامه‌ها. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۷۴

ت ۱۳۱۱/۷ DSR

۲۳۵۵۶ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

الف ۱۳۸۳



تهران، خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، خیابان روانمهر پلاک ۴۲۶

صندوق پستی ۱۱۹۱-۱۳۱۴۵ تلفن ۶۴۹۲۵۸۸

مرکز پخش: کتاب تهران تلفن ۶۴۱۳۹۱۰

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر

چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش. - تهران

حروف‌نگار، اصغر قلی‌زاده

لیتوگرافی، اردلان

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ، ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۷۳۱۶-۱۵-۱

ISBN: 964-7316-15-1

Printed in Iran

۲۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱	 دیباچه
۱۵	 ایران ما در این صد و هشتاد سال
۱۶	 منابع تاریخ قاجارها
۲۰	 نژاد قاجارها
۲۱	 آمدن طوایف ترک به ایران
۲۸	 قاجارها از چه نژاد بودند
۳۴	 ظهور قاجارها در تاریخ ایران
۴۰	 قاجارها پیش از سلطنت
۴۷	 نیاکان آقا محمدخان
۵۴	 سرانجام محمد حسن خان
۵۶	 فرزندان محمد حسن خان
۵۷	 حسین قلی خان جهانسوز
۶۰	 آقامحمدخان
۶۳	 آغاز کار آقامحمدخان
۶۵	 جنگ‌های آقامحمدخان در نواحی دیگر ایران
۶۹	 لشکرکشی به قفقاز

۷۱	به پادشاهی نشستن آقامحمدخان
۷۲	انقراض سلطنت افشارها
۷۳	لشکرکشی دوم گرجستان
۷۳	هیأت ظاهری آقامحمدخان
۷۴	سیرت آقامحمدخان
۸۰	مناسبات گرجستان با ایران
۹۰	سفر دوم گرجستان
۹۴	اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقامحمدخان
۹۷	نتیجه کشته شدن آقامحمدخان
۹۸	فتحعلی شاه
۱۱۱	اختلاف ایران و روسیه
۱۱۷	فتحعلی شاه و ناپلئون اول
۱۲۰	سفیران ناپلئون در ایران
۱۲۳	عهدنامه فیکن شتاین
۱۲۸	هیئت نظامی فرانسه در ایران
۱۳۱	دستورهای ناپلئون به ژنرال گاردان
۱۳۹	مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن
۱۴۵	کارهای ژنرال گاردان در ایران
۱۵۳	وساطت گاردان در میان ایران و روسیه
۱۶۳	نتیجه وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه
۱۷۲	مذاکرات صلح ایران و روسیه به میانجی‌گری فرانسه
۱۸۰	مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه
۱۸۶	مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه
۲۱۰	نامه فتحعلی شاه به وزیر امور خارجه فرانسه
۲۱۲	مکاتبه عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون
۲۲۴	مکاتبه صدراعظم ایران با دربار فرانسه
۲۳۹	کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

۲۴۵	هیئت نظامی گاردان در ایران
۲۴۹	اصلاحات سپاه ایران به دست افسران فرانسوی
۲۵۵	سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان
۲۶۲	نتیجه مأموریت تانکوانی در ایران
۲۶۴	نتیجه مأموریت گاردان در ایران
۲۷۲	اختلاف ایران و روسیه
۲۸۰	آغاز جنگ‌های ایران و روسیه
۲۸۵	لشکرکشی به ایروان
۲۸۸	جنگ‌های سال ۱۲۲۰ قمری
۲۹۰	وقایع گیلان و دریای خزر
۲۹۱	جنگ دوم گنجه
۲۹۲	تصرف قلعه شوشی
۲۹۳	کشته شدن تسیتسیانف
۲۹۷	نتیجه جنگ‌های نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰
۲۹۸	سیاست ایران در برابر این حوادث
۲۹۹	عهدنامه گلستان
۳۰۶	نیروی نظامی ایران در آن زمان
۳۱۰	وصیت‌نامه ساختگی پتر کبیر
۳۱۳	نسخه دیگر از عهدنامه فینکن‌شتاین
۳۱۷	مرتضی قلی‌خان در روسیه
۳۳۷	مقدمات جنگ دوم با روسیه
۳۴۲	مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها
۳۴۲	قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
۳۴۶	عهدنامه منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹
۳۵۰	عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲
۳۵۶	عهدنامه منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

۳۶۴	جزئیات وقایع گرجستان در این دوره
۳۹۱	دوره میان دو جنگ
۴۰۲	عهدنامه ۱۲۲۴ با انگلستان
۴۰۷	عهدنامه ۱۲۲۷ با انگلستان
۴۱۶	عهدنامه ۱۲۲۹ با انگلستان
۴۲۲	ضمیمه عهدنامه ۱۲۲۹
۴۲۵	وضع نواحی از دست رفته
۴۳۴	توضیحات ناشر
۴۳۸	وضع اجتماعی ایران در این دوره
۴۴۱	نفوذ روحانیون درباری
۴۷۸	احکام جهاد
۴۹۰	روابط روسیه با ایران در این دوره
۴۹۳	ولایتعهد عباس میرزا
۵۰۲	سیاست عباس میرزا
۵۰۸	روابط سیاسی با روسیه
۵۲۷	روابط سیاسی نیکولای با دربار ایران
۵۴۰	روابط دربار روسیه با عباس میرزا
۵۴۵	مراحل و عواقب جنگ دوم
۵۶۱	مرحله دوم جنگ
۵۷۳	آخرین مرحله جنگ
۵۸۴	گفتگو درباره صلح
۵۹۲	دستورهای دولت روسیه
۶۱۵	اجتماع در ترکمانچای
۶۳۳	عهدنامه ترکمانچای
۶۴۰	عهدنامه بازرگانی در میان ایران و روسیه

۶۴۳	 صورت مجلس تشریفات سفیران
۶۴۶	 نتایج عهدنامه ترکمان چای
۶۵۱	 کشته شدن گریبایدوف
۶۵۶	 سفارت خسرو میرزا

۶۶۴	 جنگ های ایران و عثمانی
۶۶۶	 جنگ سال ۱۲۲۷
۶۶۸	 جنگ های ۱۲۳۶-۱۲۳۸
۶۷۰	 عهدنامه ارزروم
۶۷۳	 رفتار عباس میرزا در جنگ های با عثمانی

۶۷۸	 ایران و افغانستان
۶۸۰	 سیاست انگلستان
۶۸۲	 نخستین روابط ایران با انگلستان
۶۸۵	 مرحله دوم روابط با انگلستان
۶۸۷	 مرحله سوم روابط با انگلستان

۶۹۰	 اوضاع اقتصادی ایران
۶۹۳	 نخستین گام ها به سوی تجدد
۷۱۹	 اسناد ایرانی
۷۴۰	 سرانجام فتحعلی شاه

دیباجه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث و وقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاش‌های پی‌درپی آدمی‌زادگان برای تأمین زندگی و بهبودیافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. به همین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق و مفهوم دیگری دارد که قرن‌ها تاریخ‌نویسان از آن غافل بوده‌اند. همیشه افکار و عقاید هر گروه و هر طایفه‌ای نیز زادهٔ حوایج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان و عقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. در این تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده و جهات مادی فکری را فراهم کرده و آن را پروبال داده و نیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته و هر زمان که آن علل و اسباب مادی از میان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته و اندیشهٔ دیگری که دلیل و محرک مادی دیگر داشته جانشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب و جوش و تلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چند هزار سالهٔ نیاکان ما را روشن کنند چاره جز این ندارند که همین علل و اسباب و جهات مادی را بجویند و از تجزیه و تحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست و جستجوهای بسیار لازم دارد که هر روز وظیفهٔ مورخ را دشوارتر و دامنهٔ کار او را گشاده‌تر می‌کند.

هرچه روابط میان اقوام و ملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمان‌های باستان مردم را

محصور و دور از یکدیگر نگه می داشته است بیشتر از میان برداشته شود کار مورخ دشوارتر است. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروز حوادث امریکای جنوبی نیز در حواث کشور ما مؤثر است چه برسد به آنچه در نواحی نزدیک تر به ما رخ می دهد.

در این نیز جای شک نیست که پیوستگی شگرفی در میان حوادث امروز و دیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می آید قطعاً دنباله آن چیزی است که دیروز و پریروز و پار و پیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زنجیر پیوسته به یکدیگرند. به همین جهت هرگز نمی توان تاریخ دوره ای را از تاریخ دوره دیگر تفکیک کرد و ناچار هرچه دوره ای به دوران دیگر نزدیک تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دوره بعد واجب تر است. امروز در ایران توجه خاصی نسبت به تاریخ هست و این توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می خواهند بدانند آنچه امروز می بینند از کجا سرچشمه می گیرد.

به همین جهت یکی از واجب ترین کارها این است که ما مردم ایران را از گذشته پدرانش آگاه کنیم. هرکسی از گذشته خبر نداشته باشد نمی تواند آینده را بسازد. توجهی که مخصوصاً در این زمان نسبت به تاریخ نزدیک به زمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازم است.

چند سال پیش هیئت تحریریه مجله ارتش از من خواستار شد سلسله مقالاتی درباره «ایران در صد و هفتاد سال اخیر» بنویسم. از همان زمان خود را آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوره معاصر ایران یعنی از آغاز سلطنت قاجارها تا امروز آماده کنم. سلسله مقالاتی که در مجله ارتش انتشار یافت مقدمه ای برای این کار بود. در همان زمان بسیاری از دور و نزدیک از من خواستار شدند دنباله این کار را رها نکنم. یکی از مهم ترین وظایف کسانی که قلم به دست دارند این است که آنچه را مردم خواستار آند در نظر بگیرند، چون پزشکی که هر دردی پیش او ببرند درمان کند.

چیزی که باز مرا در این کار استوارتر کرد این بود که می دیدم در این روزها گروهی به این کار دست زده و درباره برخی از ادوار تاریخ معاصر ایران بحث می کنند. آنچه در این زمینه نوشته اند من خوانده ام و باید بگویم که کمتر آن حقیقتی را که در پیرامون اسناد و مدارک معتبر جای گرفته است در این کتاب ها دیده ام. برخی را نادانی برانگیخته و بیشتر خواسته اند کسی را بزرگ و کسی را کوچک کنند و کسی را بشویند و کسی را بدنام کنند. تاریخ شریف تر و بالاتر از آن است که به این دوستی ها و دشمنی ها آلوده شود. کاری از این زشت تر نیست

که کسی بخواهد حق و حقیقت را بفربید.

وانگهی تقریباً در همه این کتاب‌ها تاریخ را به همان مصداق مدارس قدیم به میان آورده‌اند. در پی علل و اسباب نگشته و حوادث را با وسایلی توجیه کرده‌اند که آن وسایل جهت و علت اصلی و حقیقی بروز آن واقعه نبوده است. یک تن یا تنی چند بسیار کوچک‌تر و ناتوان‌تر از آنند که بتوانند حادثه‌ای را فراهم کنند یا برگردانند و جهت آن را تغییر دهند. حادثه است که ایشان را با خود می‌برد و ایشان می‌پندارند که راهنمای آن حادثه‌اند یا آن‌که کسی برای خوشامدگویی به ایشان می‌کوشد ایشان را راهنمای حوادث قرار دهد.

اینک دانشمندان جهان تعصب‌ورزیدن در تاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه‌بسا بت‌های بزرگ را که در این زمان‌های اخیر تاریخ‌نویسان بیدار و بزرگوار، شکسته‌اند. چه‌بسا مردان گمنام را که نام آور کرده‌اند!

این انگیزه‌ها مرا واداشت به تدوین کتابی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوران معاصر ایران آغاز کنم. ناچار این کتاب مجلدات چند خواهد داشت. این مجلد به امضای عهدنامه گلستان در میان ایران و روسیه تزاری در ۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامد و چون قهراً می‌بایست از آغاز دوره معاصر شروع کنم این است که از آغاز سلطنت قاجارها در ایران شروع کرده‌ام. مجلدات دیگر نیز پی‌درپی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می‌کنم در هر جا که به لغزشی برخوردند بر من منت بگذارند و مرا از آن بی‌اگاهانند و از کسانی که اسنادی در این زمینه‌ها که مورد بحث این کتاب است سراغ دارند مصرأ خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را از این منت بازدارند.

تهران ۱۸ مردادماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

ایران ما در این صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ‌گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوستداری میهن و سرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوستداری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. به هر اندازه که تاریخ زمان‌های دور از ما این سودهای فراوان را دربرداشته باشد قطعاً و یقیناً تاریخ زمان‌های نزدیک چند برابر سود خواهد داشت، زیرا که زندگی امروز ما به زندگی این روزها نزدیک‌تر و پیوسته‌تر است و ما از تاریخ زمان نزدیک به خود برای زندگی امروز بهره‌مندتر می‌شویم و بیشتر عبرت می‌گیریم.

اگر در تاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم و ژرف بنگریم بسیاری از وقایعی که ما به چشم خود دیده‌ایم دنباله و نتیجه واقعه دیگری است که چند یا چندین سال پیش، روی داده است و به این جهت تاریخ دوران ما لا اقل با تاریخ نزدیک‌ترین دوره به ما پیوستگی کامل دارد. بدین جهت برای مطالعه و ژرف‌بینی در تاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم به صد و هشتاد سال پیش از این. در آن زمان هنوز تاریخ ما متکی بر سال‌های قمری بود و وقایع در همه کتاب‌ها به سال قمری ضبط شده است و اگر من هم این کار را نکنم خوانندگان همه به دشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ‌یک از این حوادثی را که شرح خواهیم داد در جای دیگر نخواهند یافت. این است که ناچار باید تا مدتی دراز خوانندگان سال‌های قمری را در ذهن داشته باشند.

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران در زمان قاجارها از ضبط همه سوانح تاریخ ایران دشوارتر است، زیرا که هنوز نفع‌ها و غرض‌ها درباره این خاندان و کسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته و هنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستی‌ها و دشمنی‌های نادرست و ناموجه است. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز به دست مردم بی طرف نیفتاده و آن قسمت از سوانح هم که پیش از روزگار ما روی داده است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه‌نشین کارگزاران آن زمان و یا از همه جا بی خبر بوده‌اند و بیشتر به حدس و دلخواه خود چیزی گفته‌اند. وانگهی شماره این کتاب‌ها چندان نیست و شاید از هیچ دوره‌ای به این اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد و شاید کتاب‌هایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته و به دست ما نرسیده باشد.

کتاب‌های رایجی که در این دوره داریم نخست تاریخ قاجار از مجلدات ناسخ‌التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب به لسان‌الملک است.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب منتظم ناصری و دو مجلد دوم و سوم مرآةالبلدان ناصری و کتاب المآثر والآثار هر سه تألیف محمد حسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات ناصرالدین شاه است که در پایان زندگی، اعتمادالسلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ‌التواریخ بوده آن را تلخیص کرده و سپس وقایع زمان خویش را به همان روش آورده است.

سند دیگر فصلی از پایان «روضه‌الصفای ناصری» از رضاقلی خان هدایت‌الله باشی امیرالشعرا است که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهور قرن نهم را به زعم خود تهذیب کرده یعنی در انشای آن دست برده و از آنجایی که وی کتاب را به پایان رسانیده گرفته و به زمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را از دوران صفویه تا روزگار خود بر آن افزوده است.

کتابی به نام حقایق‌الخبار ناصری تألیف میرزا جعفرخان حقایق‌نگار در تهران در ۱۲۸۴ قمری انتشار یافته که جز یک مجلد از آن منتشر نشده و به همان وقایع سال ۱۲۸۴ می‌انجامد. این کتاب خلاصه نسبتاً بی طرفانه‌ای است اما نمی‌دانم به چه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دوره بعد کتابی که داریم منتخب‌التواریخ مظفری تألیف حاج میرزا ابراهیم خان

آشتیانی صدیق‌الممالک است که در طهران در سال ۱۳۲۴ چاپ شده و چون تاریخ عمومی از صدر اسلام است ناچار در وقایع به اختصار کوشیده است و با همه مختصری فوایدی دربردارد.

درباره تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزای قاجار و شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا در جای خود بحث خواهم کرد.

در این چند سال نزدیک به ما چند کتاب درباره مردان این دوره و یا حوادث این زمان تألیف کرده‌اند. مانند یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه تألیف دوست‌علی معیرالممالک و سپهسالار اعظم تألیف محمود فرهاد و عباس میرزا نایب‌السلطنه تألیف ابوالقاسم لاجینی و عباس میرزا تألیف ناصر نجمی و زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف حسین مکی و امیرکبیر و ایران در سه مجلد تألیف فریدون آدمیت. درباره این کتاب‌ها نیز که برخی از آنها بسیار سودمند است و برخی دیگر عجولانه نوشته شده و ناچار نواقصی دارد به جای خود بحث خواهم کرد.

درباره حوادث دوران انقلاب نیز کتاب‌هایی مانند تاریخ بیداری ایرانیان تألیف مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی و تاریخ نهضت ایران تألیف ح. مدیر حلاج و تاریخ هجده‌ساله آذربایجان در شش مجلد و تاریخ مشروطه ایران در سه مجلد تألیف سیداحمد کسروی و تاریخ بیداری ایران تألیف حبیب‌الله مختاری و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ۴) و تاریخ پیدایش مشروطیت ایران تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و انقلاب ایران تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمه احمد پزوه و انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن تألیف م. پاولویچ و و. تریا و س. ایرانسکی ترجمه م. هوشیار و انقلاب مشروطیت ایران تألیف ایوانف و تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان تألیف حسین فرزاد و حکومت تزار و محمدعلی میرزا تألیف ن. پ. ماموتوف ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی و فرار محمدعلی‌شاه تألیف داود مؤید امینی و تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تألیف حاج محمدباقر و بجویه پرداخته شده است که درباره مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای از مسایل مربوط به این دوره از تاریخ ایران نیز این کتاب‌ها تاکنون چاپ شده است: مأموریت ژنرال گاردان در ایران تألیف کنت آلفرد دو گاردان ترجمه عباس اقبال، روابط ناپلئون و ایران تألیف عباس میرزا، سیاست ناپلئون در ایران تألیف دکتر خان‌بابا بیانی، جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس تألیف جمیل قوزانلو، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

در قرن نوزدهم میلادی تألیف محمود محمود در هشت مجلد، جنگ انگلیس و ایران تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمه حسین سعادت نوری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران تألیف ابراهیم تیموری، فارس و جنگ بین الملل تألیف رکن زاده آدمیت، سیاست دولت شوروی در ایران تألیف م.ع. منشور گرکانی، نامه های سیاسی سفیر بریتانیا ترجمه احمد توکلی، امپریالیسم انگلیس در ایران یادداشت های ژنرال مازور دنسترویل، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تحولات سیاسی در نظام ایران تألیف جهانگیر قائم مقامی، قرارداد روس و انگلیس راجع به ایران تألیف ع. وحید مازندرانی وقایع صدسال قبل در ایران تألیف عباس محتشم نوری، تاریخ بنیان قاجار تألیف رضا جهانسوز، دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده تألیف محمد تمیمی طالقانی، قیام خیابانی تألیف س. علی آذری، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان تألیف علی آذری، ختم غائله سمیتکو تألیف شرف الدین قهرمانی، جنگ ایران-روس تألیف جمیل قوزانلو.

برای دوره پس از مشروطیت زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار و تاریخ بیست ساله ایران در سه مجلد تألیف حسین مکی و تاریخ مختصر احزاب سیاسی-انقراض قاجاریه تألیف ملک الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنما تواند بود.

از این فهرست مؤلفانی که ایرانیان در این دوره فراهم کرده اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر و سودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتاب ها و اسنادی باشد که به زبان های اروپایی فراهم کرده اند. در این دوره راه اروپاییان بر ایران از همیشه بیشتر باز بوده است و صدها مسافر به اندیشه های گوناگون صواب و ناصواب و با مهر و کین به ایران آمده و در بازگشت یا به حقیقت گویی و حقیقت جویی و یا برای جلب مشتری و سودورزی کتاب هایی به زبان های مختلف و بیشتر به انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی پرداخته اند و گاهی هم به زبان های دیگر اروپایی مانند دانمارکی و سوئدی و نروژی و هلندی و ایتالیایی و اسپانیایی و لهستانی ولی به مراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتاب هایی انتشار یافته است که در ضمن هزاران رطب، یابس، غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی و حقیقتی جستن می کند.

همه این کتاب ها را که شماره آنها از هزار می گذرد نمی توان به کسانی که در پی تاریخ این دوره اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که از این کتاب ها برحذر باشند، یا لااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی به آنها بنگرند. حتی در اسناد سیاسی که برخی از دول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده اند حقیقت

دگرگون است و حوادث را به میل خود گردانیده‌اند.

در میان این کتاب‌ها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی به اختصار و گاهی مفصل‌تر حوادث را شرح داده‌اند و درباره آنها نیز نباید مطلقاً نیک‌بین و زودباور بود. یکی از آنها که بیش از همه در ایران رواج دارد کتابی است در تاریخ ایران که سرجان ملکم فرستاده شرکت هندوستان که دوبار به ایران آمده به زبان انگلیسی نوشته و در همان دوران انتشار به برخی از زبان‌های اروپایی ترجمه شده و مترجمی زبردست آن را به فارسی بسیار روان هم درآورده و سه بار در بمبئی چاپ شده و در ایران رواج کامل یافته است. این کتاب اگرچه خلاصه روشن و راهنمای خوبی برای مطالعه در وقایع است بسیار جاهای غرض‌آلود دارد که ناچار بیان اجیاسات و عقاید و حتی سیاست یک مأمور انگلیسی در آن دوران پرکشمکش زمان فتح‌علی شاه است.

در تاریخ زمان فتح‌علی شاه کتابی به فارسی هست به نام مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی متخلص به مفتون که در همان زمان در تبریز به سال ۱۲۴۲ چاپ شده و قهراً از آن هم مانند سایر کتب تاریخ قاجاری که راجع به این سلسله نوشته شده است انتظار راستگویی نمی‌توان داشت.

تا جایی که من خبر دارم در این دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است.

۱. جهان‌آراء تألیف میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی.

۲. نخبه‌الخبار تألیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف به مدرس که تاریخ عمومی است و در زمان محمدشاه تألیف کرده و فصل تاریخ قاجاریه آن تا اندازه‌ای مفصل است.

۳. تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتح‌علی شاه متخلص به ثنا که تألیفات دیگر هم دارد.

۴. جنة الاخبار تألیف آقا محمدحسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومی است تا زمان محمدشاه و در ضمن تاریخ قاجارها را دارد.

۵. تاریخ فتح‌علی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص به خاوری.

۶. تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی در تاریخ آقا محمدخان که به فرمان فتح‌علی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است.

۷. تاریخ فتح‌علی شاه قاجار تألیف نویسنده مذکور که به فرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است.

۸. تاریخ ملک‌آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی‌شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.
۹. تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمدحسن موسوی ساروی سبلانی تا وقایع سال ۱۲۶۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است.
۱۰. مفرح‌القلوب تألیف محمد ندیم بن محمدکاظم بارفروشی متوفی در ۱۲۴۱.

نژاد قاجارها

هیچ چیز به اندازه عقاید تاریخ‌نویسان درباره برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست و در هر دوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود. تا چند سال پیش در میان نژادهای بشری به نژاد پرشماره‌ای قایل بودند که آن را نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند زیرا که یک‌سر آن را در ناحیه اورال و سر دیگرش را در ناحیه آلتایی می‌پنداشتند. در آن زمان یکی از شعب بزرگ این نژاد را «ترک و مغول» می‌نامیدند یعنی شعبه‌ای که هم مغول را دربرگیرد و هم ترک را. امروز بیشتر از دانشمندان به این نکته مایل‌اند که ترک را از مغول تفکیک و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آن هم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی یا هند و اروپایی و یا هند و ایرانی می‌شمارند و در این عقیده چنان به جای دور می‌روند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آن را دامنه‌های تیان‌شان می‌دانند.

تاریخ ایران بهترین سندی است که بدین نکته گواهی می‌دهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیک نهصد سال پیش از مغولان پیدا شده‌اند، چنان که در حدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران از دوسو با دو نژاد بیگانه روبرو شده است. آن‌که در مرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده ایرانیان به آن هفتال، و تازیان هیطل و هیاطله گفته‌اند و در نظر تاریخ‌نویسان امروز قطعاً از نژاد ترک بوده‌اند و آن‌که در مرزهای شمال غربی در پشت کوه‌های قفقاز پیدا شده آن را ایرانیان همیشه خزر نامیده‌اند و آن هم با تحقیقات امروزین مسلم است که از همین ترکان امروز بوده‌اند.

به این گونه از همان زمان ترکان در سه سوی دریای خزر یعنی در مشرق و شمال و مغرب آن می‌زیسته‌اند و به طوایف و قبایل بسیار منشعب شده‌اند که برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه می‌خواهد و آنچه در تاریخ ما و ادبیات ما بیش از همه نام برده شده ترکان یغما و خلخ یا خرلخ و غز و خرخیز (قرقیز) و باشقرد و قزاق و قراق‌الپاق و سلجوق و ترکمان و کلموک و فارغلی و تغزغز و برطاس و قرلغ در شمال شرقی ایران و قراپاخ و کیماک و

بجناک و سالور و بایندر و افشار و بیگدلی و برسخان و بیات و خزر در شمال غربی ایران است و سه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند به نام بلغار و قبیچاق و تاتار که زمانی در همه کرانه دریای خزر زیسته‌اند و اندک‌اندک طوایف دیگر در مشرق جا بر ایشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند.

اما مغولان در پایان قرن ششم هجری و قرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیک نهصد سال پس از ترکان در تاریخ پدید آمده‌اند و چون خویشاوندی نزدیک با ترکان داشته‌اند از آن زمان بیشتر ترک و مغول را از یک نژاد دانسته‌اند.

در میان مغولان پادشاه جهانگیر بختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و به مراتب پیش از اسکندر و هر جهانگیر دیگر جهان متمدن را زیر پی سپرده است و از آن وقتی که چنگیز مغول به این گونه تاریخ را شگفت زده خویش کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که در ایران بوده‌اند و ترکان ترکیه امروز افتخار را در آن دانسته‌اند که خود را از نژاد مغول و از بازماندگان چنگیز بشمارند.

جهانگیر دیگری که پس از چنگیز پیدا شده و تا اندازه‌ای در پیشرفت به او می‌رسد تیمور گورکن با وجود آن که حتماً از ترکان از یک بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته به همین دلایل برای کسب شرف خود را به چنگیز و مغولان بسته است. شکی نیست که در میان طوایف ترک ازبکان و ترکمانان برزخی و حدفاصلی در میان ترک و مغول و شاید مخلوطی از هر دو نژاد باشند اما طوایف دیگر ترک را مطلقاً مغول نمی‌توان دانست.

در ایران هم چه به دلخواه خود قاجارها و چه به سستی که پیش از آن در میان تاریخ‌نویسان رایج بوده است قاجارها را از بازماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که در دوره قاجاریه از نژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند به همین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترک به ایران

پیش از این گفتیم که ترک و مغول دو نژاد جداگانه‌اند و آخرین عقیده بعض دانشمندان این است که ترکان از نژاد آریایی یا هند و اروپایی‌اند، منتهی برخی از طوایف هستند که چون در میان مغول‌ها و ترک‌ها زیسته‌اند مخلوطی از این دو نژادند و از طوایفی که اکنون در جهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند.

در قرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرگ ترک که در سواحل جیحون می‌زیسته

اندک اندک به جنوب مایل شده و نخست خوارزم و سپس ناحیه گرگان را هم گرفته و کم کم بومیان و سکنه قدیم آنجا را رانده است. این قبیله بزرگ به دو شعبه کوچک تر «غز» و «تغزغز» تقسیم می شده است. گروهی که به ایران آمده اند ترکمان نام داشته اند و در میان شان طایفه ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که به اسم سلجوقیان در ایران و ناحیه وسیعی از کشورهای اسلامی پادشاهی کرده اند.

ترکمانان از همان زمانی که به این نواحی فرود آمده اند در آن جا مانده اند و اینک قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی و قسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان را فراهم می کنند.

از زمانی که ترکان در مشرق و مغرب دریای خزر پدیدار شده اند قبایل ترک را به دو شعبه اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده اند و زبان های ترکی امروز را هم به ترکی شرقی و ترکی غربی قسمت می کنند.

یکی از طوایف ترکان شرقی که در دوره پیش از مغول چندان نامی نداشته در نیمه دوم قرن هشتم هجری اندک اندک بزرگ تر شده و چون تیمور گورکن از ایشان بوده است در زمان وی و جانشینانش باز نیرومندتر شده و این همان طایفه ای است که از قرن نهم به بعد همیشه همسایه شمال شرقی ما بوده است و مخصوصاً در دوره صفویه در تاریخ ایران نامش بسیار برده می شود و از آن زمان به نام «ازبک» یا «اوزبک» معروف شده و زبانش یکی از شعب ترکی شرقی است که به آن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» می گویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنان که پیش از این اشاره رفت قرن ها در شمال کوه های قفقاز می زیسته اند و رشته کوه های بلند و دشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که به ایران بتازند و حتی پادشاهان ساسانی به این مانع بزرگ و طبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته اند چنان که دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند.

معروف ترین طایفه ترکان غربی همان خزرها و بلغارها و قبچاق ها بوده اند و طوایف جزء آنها که بعدها به ایران آمده اند بیات و افشار و بایندر و سالورند و به دلایلی که پس از این خواهد آمد قاجارها را هم باید از ایشان دانست.

تازیان پس از آن که بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خود را به بغداد در خاک ایران آن روز آوردند دیدند که برای اداره کردن این کشور

بدین پهناوری به سپاهی و لشکری نیازمندند. در آن زمان تازیان از تمدن جهان بسیار دور بودند و این کار به این دشواری یعنی پایداری در میدان‌های جنگ از ایشان ساخته نبود. در آن زمان در همه جهان معمول بود که جنگ را با سربازان و افسران مزدور می‌کردند و دولت‌هایی که پیش‌بین‌تر و متمول‌تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خود را تأمین می‌کردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که بر سر کار آمدند تا بیش از هشتادسال هنوز به آن درجه از تمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته باشند. در آن زمان این ناحیه شاداب مردخیز که در شمال و جنوب البرز واقع شده و امروز به نام گیلان معروف است به دو ناحیه ممتاز تقسیم می‌شد و هریک از این دو ناحیه مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیه شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل»‌ها بود و به همین جهت آن‌جا را گیلان یعنی سرزمین گیل‌ها می‌گفتند. ناحیه جنوب البرز تا رودبار و قزوین مسکن «دیلم»‌ها بود و آن‌جا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان می‌خواندند. گیل‌ها و دیلم‌ها در سراسر دوره ساسانی بهترین سربازان و جنگجویان ایران بودند چنان‌که در دوره هخامنشیان هم دلیرترین سربازان ایرانی «امرت»‌ها یا «امرد»‌ها بودند که از همین ناحیه رودبار و منجیل برخاسته‌اند. دلاوری و دلیری گیل‌ها مخصوصاً در زمان ساسانیان به اندازه‌ای معروف بود که به مهم‌ترین سرداران و سپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیر دلیران» لقب می‌دادند و فرماندهی سربازان گیل را به آنها می‌سپردند. گیل‌ها مخصوصاً در جنگ‌های تدافعی زبردست بودند چنان‌که سپرداران و نیزه‌داران گیل معروف بوده‌اند. دیلم‌ها در جنگ‌های تعرضی و حمله معروف بودند و به همین جهت زوین دیلمی شهرت بسیار داشت.

خلفای بغداد هم در این مدت بیش از هشتادسال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را به کار می‌بردند.

اندک‌اندک فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی به دست‌شان افتاده بود خود قیام کردند و به همین جهت است که چندتن از این فرماندهان نخست «مرداوچ» پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس از او عمادالدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس از او علاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ به دستکاری سپاهییانی که داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و به پادشاهی رسیدند بلکه در اندیشه برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان به جایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها به خود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان

رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند و خلیفه هم ناچار شد به ایشان لقب «امیرالامراء» بدهد و خود تنها برای پیش‌نمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره به مسجد برود و از آن‌جا به کاخ خود بازگردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت، مخصوصاً بیشتر از این جهت خطرناک بود که ایالات شمالی ایران در کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان و طبرستان و رویان آن روز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنان‌که تا قرن‌ها پس از آن هم نشدند.

در این ناحیه بسیار وسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی از دشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سرزمین طالش تا کنار رود اترک چندین سلسله ایرانی پشت در پشت و پی‌درپی استقلال داشته‌اند به این‌گونه: ساجیان در مقان و طالش از حدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ - سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ - روادیان در همین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ - شعبه دیگر از روادیان به نام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ - خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ - باوندیان در مازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ - خاندان افراسیاب در مازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ - بادوسپانیان در رویان و نور و کجور و رستمدر از ۴۰ تا ۹۸۳ - جستانیان در دیلمستان از حدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی‌درپی در این نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناهگاه دشمنان ایشان شده بود. چنان‌که حسن بن زید بن محمد که از فرزندان زید شهید بود و از دشمنان سرسخت خلفای بغداد به‌شمار می‌رفت در ۲۵۰ به طبرستان گریخت و مردم آن سرزمین به او گرویدند و او را به پادشاهی برداشتند و تا ۴۲۴ علویان در آن سرزمین پادشاهی کرده‌اند. پس از ایشان باز سلسله دیگری از سادات مرعشی حسینی از ۷۶۰ تا ۸۸۰ در مازندران و سلسله دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ در گیلان پادشاهی داشته‌اند و به این‌گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیرو خود کرد شاه عباس بزرگ بود و نزدیک هزار سال برخی از این نواحی در همان استقلال که از زمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکار است که برتری مردم این نواحی و استقلالشان بر کارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس‌انگیز و خطرآمیز بوده است.

عنصر دیگری که در آن زمان ممکن بود سپاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کند

مردمی بودند که هنوز هم به نام کرد معروفند و اینک در نتیجه حوادث شوم و خانمان برافکن، گروهی از ایشان در بیرون از خاک ایران یعنی در اتحاد جماهیر شوروی و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می‌کنند ولی قطعاً و بی‌هیچ‌گونه سخن و چون و چرا از آغاز ایرانی بوده‌اند و کسی را در این بحث مجال شک نیست.

از زمان هخامنشیان در میان طوایف چادر نشین فارس، ما به نام کرد برمی‌خوریم. در دوره ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران در میان اصفهان و آباده می‌زیسته‌اند و طوایف دیگری در اطراف دریاچه نیریز تا دل کرمان و از آنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه‌گیلویه و شبانکاره بازماندگان ایشان‌اند. دلایل بسیار هست که اصلاً ساسانیان کرد بوده‌اند و بی‌هیچ‌شکی لااقل مادر اردشیر بابکان دختر یکی از پیشوایان قبایل کرد ناحیه نیریز بوده است.

باز دلایل دیگر هست که کرد اصلاً در زبان‌های ایرانی به معنی بیابانگرد و کاملاً مرادف همان کلمه Nomade فرانسه است که از ریشه Nomas یونانی به معنی چراننده است و شگفت‌تر این که در زبان فارسی هم کرد را به معنی «گله‌چران» به کار برده‌اند و طبیعی هم هست زیرا که چادر نشینان همیشه گله‌دار بوده‌اند. معنی کرد با گله‌چرانی به اندازه‌ای ملازم یکدیگر است که در دوره ساسانی و تا مدتی از دوره اسلامی طوایف مختلف کردها را «رم» می‌گفتند و این همان کلمه‌ای است که در زبان امروز ما «رمه» شده است و این کلمه به زبان عرب هم رفته منتهی اغلب به خطا آن را «زم» و جمع آن را که می‌بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته‌اند.

این بحث هرچه به نظر خوانندگان شگفت بیاید و با همه تازگی که دارد به دلایل بسیار نیرومند متکی است و دریغ دارم که به واسطه این که از مطلب اصلی خود دور می‌افتم نمی‌توانم آن دلایل را یک‌یک برشمارم.

در بسیاری از متون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادر نشین ایران را برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و در این اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادر نشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبان‌شان ترک و تازی نباشد. به همین جهت است که هر طایفه ایرانی را که به ترکی و تازی سخن نمی‌رانده و از نژاد ترک و عرب نبوده و چادر نشین بوده در هر جا که بوده است کرد گفته‌اند. چنان‌که مثلاً بختیاری‌ها و لر‌ها و همه چادر نشینان فارس و کرمان و خراسان و نواحی مرکزی و غربی و شمالی ایران را در هر جا بوده‌اند کرد دانسته‌اند و حتی آنهایی را هم که از نژاد ایرانی‌اند و به زبان‌های ایرانی (اقسام کردی) سخن

می‌رانند در هر کشور دیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیار متقن و عالمانه است و دلایل بسیار با خود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث و رد آن را بر خود هموار کنند. در آغاز دوره خلفای عباسی کردان هم‌چنان‌که هنوز این خاصیت نژادی را از دست نداده‌اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند و ممکن بود خلفای بغداد در صدد برآیند که ایشان را هم در کارهای نظامی مزدور کنند و رقابتی در میان‌شان با گیلان و دیلمان برانگیزند تا به این وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند و همین کار را کردند. اما کردان هم همان رگ ایرانی و همان بیزاری از بیگانگان در خونشان بود و دوتن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند و نخست حسنی بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در ۳۴۸ دینور (نزدیک کرمانشاه) و نهاوند و شاپور و بروگرد (بروجرد) و اسدآباد را که پنج شهر مهم مغرب ایران در آن زمان بود متصرف شد و سلسله‌ای فراهم کرد تا ۴۰۶ در آن‌جا حکمرانی می‌کردند و به سلسله حسنی بن حسین معروف‌اند. پس از او ابوالفتح محمد بن عناز که او هم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیه حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسله عنازی را تشکیل داد که تا ۴۳۷ استقلال داشته‌اند. مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان به سلطنت رسیده خاندان معروف ایوبی است که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ۵۶۴ تأسیس کرده و تا ۹۳۰ در نواحی مختلف شام (سوریه) و مصر و یمن پادشاهی کرده‌اند. شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیه دوین در ارمنستان بوده است.

این نافرمانی‌ها و سرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی و دلاور و درضمن فرمان بردارتر و رام‌تر و اگر درست بخواهید از حس ملیت بیگانه‌تر و از تمدن و شهرنشینی که لازمه آن دوستداری زادگاه نیاکان است دورتر باشند به کار بکشند و خطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را به جان نخرند. در جهان متمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط در ایشان فراهم باشد. به همین جهت هشتمین خلیفه عباسی ابواسحق محمدالمعتصم بالله پسر هارون الرشید که از ۱۶ رجب ۲۱۸ تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس از آن‌که هشتاد سال پدرانش آن چاره‌جویی‌ها را کرده بودند سرانجام به ترکان متوسل شد و چون مادرش هم کنیز ترک بود خون ترک بیشتر وی را بر این کار برانگیخت و هشت هزار یا به گفته دیگر هجده هزار ترک را خرید و به این‌گونه سپاهی از ترکان زرخید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

اگرچه تاریخ نویسان در این زمینه بحثی نکرده اند اما قطعاً این ترکانی که به بغداد رفته و به این گونه مسلح شده اند و لشکری فراهم کرده اند می بایست از ترکان غربی باشند که هنوز در آن سوی کوه های قفقاز می زیسته اند زیرا که راهشان به عراق نزدیک تر و بازتر بوده و در این زمان ما مطلقاً اثری از ترکان در مرکز و مغرب ایران نمی بینیم و به این گونه ممکن نیست ترکان شرقی به بغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری از ایشان در این زمان در ایران دیده نشده است.

این کار معتصم در ایران انعکاسی پیدا کرد که به زبان مطلق ایران بود و چندی بعد یک باره و تا جاودان سرنوشت ایران را دگرگون کرد و جریان تاریخ این سرزمین بلا دیده و رنج و درد کشیده را تغییر داد.

یکی از شاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی که از هر سو آرزو می کردند به ایران بتازند و کیسه های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی را استقلال های داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی از همان نژاد بر ایشان گماشته بودند که پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند و قهراً متتهای دلسوزی و توجه را به پاسبانی خاک پدران خود داشتند و شاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد و خود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص و موروث داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی به اندازه ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز و مهرگان به دربار بفرستند و در جنگ ها عده معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن و رفت و آمد و توقف در میدان جنگ و حتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً در برابر ترکان شرقی و غربی در چند قرن پی در پی بسیار سودمند افتاد و نیز همین سبب شد که تازیان چون از رخنه جنوب شرقی که چنین سدی در برابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استوارتر بود به مانع بزرگ برخوردند و چندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیر مرزهای ایران راه را بر ایشان بست و چون دیگر حکومت مرکزی در ایران نبود که ایشان را دلیر کند و نیرو بدهد و یاری بفرستد سرانجام از پای درآمدند.

اما همین زمینه که در چند قرن در مرزهای شمال شرقی یعنی در ماوراءالنهر فراهم شده و ریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد و پس از

کوشش‌های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی از این قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی از همین خاندان‌های محلی که در ناحیه سامان در خاک سمرقند حکمرانی مستقل داشتند و به همین جهت ایشان را «سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می‌گفتند مستقل شدند و راه استقلال و بیرون آمدن از زیر بار خلیفه تازی را به نواحی دیگر ایران آموختند و سلسله دلیر و ایران‌دوست سامانی به این‌گونه فراهم شد.

سامانیان همین‌که استیلای ترکان غربی را در دربار بغداد دیدند و متوجه خطر آن شدند چاره را در این دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را به عنوان مزدور و زرخرید به خود بپذیرند و از اوایل قرن چهارم به این کار دست زدند، غافل از این‌که ترکان ایلک‌خانی در ۳۸۳ سلسله ایشان را برخوانند انداخت و حتی زیردستان‌شان البتگین و سبکتگین که از همان افسران زرخرید ترک بودند به پادشاهی خواهند رسید و اندک‌اندک سایر طوایف ترک به ایران راه می‌یابند و غز و ترکمانان و سلجوقیان را به پادشاهی می‌رسانند و پس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترک بودند روی کار می‌آیند و ایشان هم راه را بر مغول باز می‌کنند و مغول هم روزی که از تاخت و تازهای دیوانه‌وار به سرزمین خود برمی‌گردند وسیله را برای انتشار ترکان در نواحی دیگر فراهم می‌کنند.

اما در این گیرودار ترکان شرقی از ماوراءالنهر تجاوز نکرده و به ایران امروز نیامده‌اند و یگانه سبب آن بوده است که ترکمانان در خوارزم و گرگان سرراه‌شان را گرفته‌اند و نگذاشته‌اند که از قلمرو ایشان بگذرند و انگهی ترکان شرقی جای آبادان و حاصل‌خیزی را به رایگان به دست آورده بودند و نیرویی پرزورتر از ایشان پیدا نشد که ایشان را از آن ناحیه حاصل‌خیز پر نعمت سواحل سیحون و جیحون براند و ترکان غربی بالعکس رانده شده‌اند و نیروی زورمندتری ایشان را از سرزمین خود بیرون کرده و به ایران و کشورهای غربی آسیا رانده است و به همین جهت به دلایل بسیار همه ترکانی که در این نواحی غربی جایگزین شده‌اند از همان ترکان غربی بوده‌اند.

قاجارها از چه نژاد بودند

تاریخ‌نویسانی که تاریخ قاجارها را نوشته‌اند همه ایشان را از نژاد مغول دانسته‌اند، اما چون هیچ‌گونه سند کتبی به کار نبرده‌اند این خود می‌رساند که تنها به گفته و میل سرکردگان این طایفه رفته‌اند. پیش از این هم گفتم که بسیاری از طوایف ترک بازمانده و نبیره چنگیز و پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته و خود را به ایشان نسبت داده‌اند چنان‌که تیمور

گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان بوده است، زیرا که نه تنها در سرزمینی که ایشان هنوز آن جا هستند به جهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همه بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده اند بدان سخن می رانده اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتایی است که زبان ازبکان امروز باشد، همه بازماندگان تیمور به این زبان سخن می رانده و شعر می گفته اند و یکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله بابری هندوستان و نواده تیمور است و چون وی نیز به همین دلایل خود را از بازماندگان مغول می دانسته خاندانش به سلسله مغول معروف شده و حتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را «مغول بزرگ» می گفتند.

قاجارها نیز برای این که به جهانگیری ها و کشورگشایی های چنگیز فخر کنند و خود را در آن شریک و سهمیم بدانند به خطا خود را مغول دانسته و نسبت خود را نخست به تیموریان و از آن راه به ایلخانان مغول رسانده و حتی قراقویونلوها و آق قویونلوها را هم که با ایشان نزدیک بوده اند با خود در این نسبت نادرست شریک کرده اند.

این ادعای شفاهی سرکردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و همه در آن بحث کرده اند. چون سراسر این ادعای بنیاد است نقل آن ضروری نیست و تنها به کلیات آن اکتفا می کنم. این مورخان گفته اند که قاجارها با هولاکوخان پیشوا و سرکرده مغول در ۶۵۶ هجری وارد ایران شده اند و تا ۷۳۶ که سلسله ایلخانان مغول منقرض شده به حال چادرنشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مقان زندگی کرده اند و چون در ۷۳۶ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را در خطر دیدند و از ایران به شام یعنی سوریه کنونی هجرت کردند تا این که تیمور گورکن در ۸۰۳ به آن سرزمین رسید و قاجارها را در آن جا دید، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود به ایران بازگردانید. دور نیست که قاجارها وقتی به سرزمین سوریه رفته باشند و احتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکن است که تیمور ایشان را به ایران آورده باشد اما این وقایع چنان که تاریخ گواهی می دهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را به مغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را به ترکان غربی منتهی می کند.

پیش از این گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوه های قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترک ساکن بوده اند. در سال ۶۱۹ هجری مغولان از همین راه قفقاز به روسیه امروز و به سرزمین سلاوها تاختند و تا سال ۷۰۲ استیلای مغول بر همه روسیه باقی بود و

سپس تا ۸۶۶ بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که سلاوها اندک‌اندک مغولان را از کشور خود می‌رانند از چهار سوی یعنی از شمال و مشرق و جنوب و مغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می‌دادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و به دست اقوام و ملل دیگر بود از دست‌شان می‌گرفتند و آنها را از آن‌طرف‌تر می‌رانند. از جمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمین‌شان را گرفتند همین ترکان غربی بودند و ایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آن‌که از کوه‌های قفقاز بگذرند و به جنوب آن یعنی به شمال غربی ایران آن روز پناه ببرند و دیگر آن‌که در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند و همین کار را هم کردند و به همین جهت است که از آن زمان ترکان در ترکیه امروز و در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره کریمه و در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله‌هایی از ترکان در این نواحی به پادشاهی آغاز کرده‌اند همه از این زمان به بعد پیدا شده‌اند:

خاندان کرمیان در کوتاهیه در ۶۹۹، خاندان حمید اوغلو در آناتولی در ۷۰۰، خاندان تکه اوغلو در انطاکیه پس از ۷۰۰، خاندان منتشا اوغوللری در ناحیه دیگر از آناتولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری در البستان و مرعش در ۷۴۰، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳، خان‌های غازان در ۸۴۹، خان‌های قاسموف در ۸۵۶، جلالریان در ایران و عراق در ۷۳۶، چوپانیان در آذربایجان در ۷۱۸، طغاتی‌موریان در مازندران در ۷۳۷، قراقویونلو در آذربایجان در ۷۸۰، آق‌قویونلو در آذربایجان در ۷۸۰.

از این فهرست پیدا است که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را از کشور خود می‌رانده و ترکان دست‌نشانده و همدست‌شان را هم از سرزمین خود بیرون می‌کرده‌اند در کشورها و نواحی که در اطراف قلمرو ترکان غربی در قفقاز بوده است یعنی در آناتولی و ترکیه و سوریه و کریمه و غازان و عراق و آذربایجان و مازندران چهارده سلسله از نژاد ترک در حدود ۷۰۰ تا ۸۵۶ یعنی بیشتر در قرن هشتم که دنباله این وقایع بوده است تشکیل شده و به این گونه و با این دلایل گمان ندارم دیگر مورخ باریک‌بین و حقیقت‌جویی بتواند منکر شود که این ترکان در نتیجه توسعه قلمرو سلاوها و مخصوصاً فرود آمدن آنها به جنوب روسیه و قفقاز به این نواحی مجاور رفته و این سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند. به این گونه این نکته نادرست که تقریباً همه آن را مکرر کرده‌اند که ترکان مغرب یعنی ترک‌های ساکن ایران و ترکیه از زمان سلجوقیان به این نواحی آمده و بازماندگان همان

سلجوقیان اند کاملاً رد می شود.

بر این دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر می توان افزود:

نخست آن که سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته اند که بتوانند سکنه همه نواحی ترک نشین ایران و قفقاز و ترکیه را فراهم کنند. لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدور مرکب از عوامل مختلف مردم آن زمان بوده اند و هرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت و تاز سلجوقیان بوده است نشان نداده که هیچ یک از پادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنه این نواحی وسیع را تغییر دهد با خود از این سوی ایران به آن سوی یعنی از خراسان و گرگان به نواحی غربی و شمال غربی برده باشد.

دلیل دوم این است که ادبیات ترکی شرقی یعنی ترکی جغتایی از قرن ششم پدیدار شده و این دلیل است که ترکان شرقی در حدود قرن ششم به سرزمین امروزی خود آمده اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر از قرن دهم نیست و این خود می رساند که در این زمان تازه به این نواحی آمده بودند و کاملاً متمدن شده و ادبیاتی پیدا کرده اند.

دلیل سوم این است که به جز قاجارها بعضی دیگر از طوایف ترک هم نخست که به نام شان برمی خوریم در همین نواحی غربی است از آن جمله اند افشارها و بیات ها و بایندر ها که آق قویونلوها از آنها بوده اند.

دلیل چهارم این است که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی اختلاف دارد. ترکان شرقی امروز به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند که هریک زبانی جداگانه دارند یعنی ازبکان و ترکمنان و زبان ازبک به زبان ترکمان نزدیک است. ترکان غربی نیز همین حال را دارند و به دو دسته بزرگ منقسم می شوند که هریک زبانی دارند یعنی یک دسته ترکان ایران و قفقازند و دسته دیگر ترکان عثمانی یا ترکیه امروز و ترکی آذربایجانی نیز به ترکی ترکیه نزدیک است. ما می دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده اند و زبان شان همان زبان ترکمنان امروز بوده است. اگر مردم این نواحی غربی بازماندگان سلجوقیان بوده اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنان که ترکمنان نگاه داشته اند و به چه دلیل ترکمنان مشرق دریای خزر زبان خود را نگاه داشته و ترکمنانی که می گویند در مغرب آن دریا بوده اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند؟ از سوی دیگر می دانیم که زبان اقوام ترک که در آن سوی کوه های قفقاز می زیسته اند یعنی زبان خزرها و قبچاق ها و بچناک ها و بلغارها همان زبانی است که امروز تاتارهای ولگا و غازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همه ترکی زبانان کشور ما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا

ترکیه به آن سخن می‌رانند و این خود بزرگ‌ترین دلیل است که این ترکان غربی خود بازماندگان همان ترکان ماوراء قفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرتر از هر دلیل دیگر است دلیل نژادی است. ترکان شرقی که ترکمانان و ازبک‌ها امروز کامل‌ترین نمونه آنها هستند به نژادهای شرق اقصی یعنی چین و منچوری و تبت و مغولستان شبیه‌ترند تا به هر نژاد دیگر و بالعکس ترکان غربی به نژاد آریایی ایرانی و هندی و اروپایی شبیه‌ترند تا به هر نژاد دیگر.

در این صورت شک نیست که اگر قاجارها به شام رفته و از آن‌جا به ایران آمده باشند مربوط به هولاکو و تیمور و جنب و جوش و تاخت و تازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس از اینجا است که ترکان ماوراء قفقاز را اسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند و گروهی از ایشان که قاجارها باشند نخست به شام رفته و سپس در اوایل قرن نهم یا تیمور آنها را به ایران آورده است یا این‌که خود به ایران آمده‌اند.

گویا این نکته که قاجارها وقتی به شام رفته و از آن‌جا به ایران آمده باشند درست باشد زیرا که در میان طوایف ترکان غربی طایفه معروف بیات هست و در میان طوایف قاجار طایفه‌ای هست به نام «شامبیاتی» یعنی بیات‌های شام و این می‌رساند که قاجارها به بیات‌ها نزدیک بوده‌اند و لاقلاً این طایفه شامبیاتی مدتی در شام مانده است.

دلیل بسیار قوی بر این‌که قاجارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده‌اند این است که در همه اسناد نسبت خود را به طایفه «سالور» رسانده‌اند و سالور قطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده و در میان طوایف ماوراء قفقاز همه‌جا نام آنها را با خزرها و قبیچاق‌ها و بلغارها و بجناک‌ها و دیگران با هم برده‌اند.

باز دلیل دیگر این است که قاجارها از نخست خود را خویشاوند نزدیک آق‌قویونلو دانسته‌اند و حتی به پادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند و نام دیگر این طایفه «بایندر» است و بایندر نیز از طوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده و نامشان را با طوایف دیگر آن سرزمین توأم کرده‌اند.

وانگهی قاجارها تنها در دوره صفویه در تاریخ ایران پیدا شده‌اند. در این شک نیست که صفویه از اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی از مردم آذربایجان بوده‌اند و چون مادر شاه اسمعیل دختر اوزون‌حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی از ترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان طریقه صفوی نیز همین ترکان بودند شاه اسمعیل از میانشان «قزلباش‌ها» یعنی سربازان خود را برگزید و به یاری ایشان به سلطنت رسید و در دوره صفویه طوایف ترک

آذربایجان مهم‌ترین و درحقیقت یگانه عامل نظامی بودند. به همین جهت است که ما تنها در این دوره به نام سه طایفه بزرگ ترک که دست‌نشانده و پشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارها و افشارها و بیات‌ها طوایف کوچک‌تر را که کمتر بودند صفویه به دو دسته تقسیم کردند یک دسته را در آذربایجان گذاشتند و «شاهسون» یا «شاهسون» نامیدند و دسته دیگر را به فارس بردند و برخی طوایف ایرانی و عرب را هم با آنها توأم کردند و دسته بزرگی به نام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب از این سه عنصر کرد یعنی ایرانی و عرب و ترک‌زبان است. چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند و قزلباش‌ها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیات‌ها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شک نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول.

در دوره‌ای که قاجارها در ایران بیشتر از همه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان و مازندران و گرگان (استرآباد) و اطراف طهران بودند و هرگز اثری از ایشان در نواحی شرقی دیده نشده است. این خود دلیل است بر این که از غرب آمده‌اند و اگر از شرق آمده بودند می‌بایست در مشرق ایران هم بوده باشند.

زبان قاجارها نیز در همه مراحل ترکی غربی بوده است و این همان زبانی است که نخستین شاعر آن شاه اسمعیل صفوی است که خطایی تخلص می‌کرده و هنوز هم یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی به شمار می‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است.

دلیل مهم پیوستگی ترکان غربی خصایص زبانی آنان است که به یکدیگر کاملاً مربوط‌اند و بحث در این زمینه سخن را به درازا می‌کشد اما از یکی دو مثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت: یکی آن است که در میان همه این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیه قبایل و طوایف کلمه «لو» است که به این شکل می‌نویسند و تلفظ درست آن «لی» است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نام‌شان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقویونلو، آق‌قویونلو، شاملو، عزالدین‌لو، اینانلو، قوانلو، دوانلو، سپانلو، قایخلو، خزینه‌دارلو، کهنه‌لو، کرلو، بکشلو، سوباتایلو، چلییانلو و غیره. این جزء و از این گونه نام‌های مرکب با «لو» در میان ترکان شرقی نیست.

پیوستگی ترکان غربی با یکدیگر به اندازه‌ای است که هنوز طوایف جزء به نام قشقایی که ضبط درست آن «قاشقای» است در دورترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند و همین نام در میان ترک‌زبانان جنوب ایران دیده می‌شد. آهنگ‌ها و سرودهایی هم هست که هر دو

گروه با این همه مسافت و بیش از سیصدسال زمانی که در میانشان هست هنوز می‌خوانند و تغنی می‌کنند.

در این صورت و با دلایلی که بیش از این آوردم و تحقیقی که در این زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که:

۱. قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترک بوده‌اند.
۲. ترکمان و سلجوقی نبوده‌اند بلکه از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قباچاق‌ها و بلغارها و بجناک‌ها بوده‌اند.
۳. نژادشان به طایفه سالور می‌رسیده است که از همین طوایف ماوراء قفقاز بوده‌اند.
۴. در حدود قرن هشتم با سایر طوایف ترک ماوراء قفقاز از آن سرزمین هجرت کرده‌اند.
۵. نخست به شام رفته و پس از مدتی از آنجا به ایران آمده‌اند.
۶. مغولان آنها را به ایران نیاورده‌اند بلکه نزدیک دویست سال پس از آمدن مغول از شام به ایران آمده‌اند.
۷. زبانشان ترکی غربی است.
۸. صفویه آنها را از آذربایجان به مازندران و گرگان و مرکز ایران برده‌اند.
۹. با افشارها و بیات‌ها و بایندرهای بسیار نزدیک بوده و حتی شریک سرنوشت و شاید همسفر ایشان بوده‌اند.

ظهور قاجارها در تاریخ ایران

در مباحث گذشته معلوم شد که در قرن هشتم پس از آنکه مغولان از روسیه رفتند و سلاوها از شمال به سوی جنوب آن سرزمین فرود آمدند و جا را بر ترکان غربی تنگ کردند این طوایف هم از سرزمین اصلی و باستانی خود یعنی ماوراء قفقاز چشم پوشیدند و گروهی از تنگه‌های قفقاز گذشتند و به اران و آذربایجان یعنی نواحی شمال و جنوب رود ارس آمدند و گروهی دیگر به سواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه و ترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل به خاک ایران آمده‌اند و تاریخ‌نویسانی هم که در دوره پادشاهی‌شان تاریخ‌شان را نوشته‌اند همه این نکته را متذکر شده‌اند که قاجارها تا سال ۷۳۶ در دشت مقان چادرنشین بوده‌اند و در این سال پیشوای‌شان که خود و قبیله خود را درخطر می‌دید ایشان را برداشت و با خود به شام برد.

این گروه از تاریخ‌نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اند و گفته‌اند که وی پسر

«سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن پزون تکین» مغول بوده است که با هلاکو خان از مغولستان بیرون آمده و هولاکو ریاست طوایف قاجار را به این سرتاق نویان سپرده و پس از مرگ هولاکو جانشین وی اباقا او را به منصب اتاییکی برگزیده و سپس از کنار جیحون تا کرانه رود قرآقاج در دشت مقان را به او سپرده است و وی در ۶۹۴ مرد و پس از او پسرش قاجار نویان جانشین او شد.

پیدا است که این نکته با قراین دیگر به هیچ وجه درست نمی آید زیرا می دانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی غربی بوده و نویان کلمه ای است از زبان ترکی شرقی و یا جغتایی و در این زبان به معنی فرمانده و سرکرده و شاهزاده و نجیب زاده است و همان کلمه ای است که «نویین» هم می نویسند و اگر بخواهیم کلماتی را که در تسمیه قاجارها به کار رفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آن که بسیاری از آنها در این زبان نیست کلمه «قاجار» هم در ترکی جغتایی «فراری» و «گریزان» معنی می دهد و البته به نفع این طوایف نیست که نام شان به این گونه تحقیر آمیز باشد. در این مطلب بسیار مشکوک که بیشتر ساختگی به نظر می آید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده اند. ما می دانیم که «جلایر» نام یکی از طوایف مغول بوده و امیر حسن بزرگ که سلسله جلایریان را در سال ۷۳۶ در مغرب ایران و سرزمین عراق تأسیس کرده از این قبیله بوده است و به همین جهت است که این خاندان را جلایریان گفته اند. پیدا است که قاجارها در زمان های بعد که خواسته اند نسب خود را به مغول پیوندند جلایر را که نام یکی از قبایل مغول بوده است نام یکی از اجداد خود کرده و سال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریان است سال رفتن اجداد خود به شام وانمود کرده اند و این تاریخ را به این گونه به دست آورده اند.

اما سرتاق نویان پدر قاجار نویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده و با این قبایل مربوط کرده اند. در تاریخ مغول یک سرتاق بن باتوین توشی بن چنگیز نواده چنگیز خان هست که معاصر منکوقاآن و نصرانی بوده و در تاریخ جهانگشای جوینی (چاپ اوقاف، گپ، ج ۱، ص ۲۲۳) ذکر او هست و دیگر سرتاق نامی است که او هم از امرای مغول و معاصر باکیخاتو خان بود و در تاریخ و صاف (چاپ بمبئی، ج ۳۳، ص ۲۸۲) ذکر او رفته است. چنان می نماید که در تاریخ مغول این نام را یافته و قاجارها را به او پیوسته اند تا بدین وسیله نسب آنها را به چنگیز برسانند.

دلیل دیگر این که سال ۷۳۶ را تاریخ رفتن قاجارها به سرزمین شام گرفته اند این است که در این سال ابوسعید پادشاه سلسله ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر نواحی مختلف کشورش مستولی شده اند و کسانی که خواسته اند

نسب قاجارها را به مغولان برسانند درصدد برآمده‌اند از این راه ایشان را هم جزو امرای دربار ابوسعید درآورند.

در هر صورت تاریخ‌نویسانی هم که گفته‌اند قاجارها در ۷۳۶ از دشت مقان به شام رفته‌اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه‌عباس بزرگ طوایف قاجار را به سه قسمت کرده: قسمتی را در مرو در برابر ازبکان و قسمتی را در گنجه و ایروان و قسمت سوم را در قلعه مبارک‌آباد در سرزمین استرآباد نشانده است. این نکته که قاجارها در قرن دهم نیز در آذربایجان و در حدود گنجه و ایروان بوده‌اند خود دلیل دیگری است که از ترکان غربی باید شمرده شوند و همین نکته خود دلیل است که تا اواخر قرن دهم و زمان شاه‌عباس هنوز در آذربایجان و در مجاورت قفقاز می‌زیسته‌اند. در دوره صفویه از زمان شاه‌عباس به بعد قاجارها اندک‌اندک همه رو به استرآباد نهاده و در آن جا گرد آمده‌اند، بدین معنی که شماره ایشان در این ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همان جا در دوره‌های بعد به مرکز ایران و اطراف طهران و به خراسان و مازندران رفته‌اند و به همین جهت است که از آن بعد به دو دسته بزرگ تقسیم شده‌اند: آن‌هایی را که در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری‌باش و یا یوخاری‌باش گفتند و آن‌هایی را که در پایین ساکن بوده‌اند اشاق‌باش یا اشاقه‌باش نامیدند.

تاریخ‌نویسانی که در این زمینه بحث کرده این نکته را آورده‌اند که اگر شاه‌عباس قاجارها را در ناحیه مرو و ناحیه استرآباد نشانند برای آن بود که در مرو مانع از تاخت‌وتاز ازبکان و در استرآباد مانع از تاخت‌وتاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیل است که قاجارها از نژاد دیگری به جز ترکان شرقی یعنی ازبکان و ترکمانان بودند و گرنه با ایشان مخالفت نمی‌کردند و مانع ایشان نمی‌شدند و این نژاد جز همان ترکان غربی نتواند بود.

یکی از مآخذ معتبری که تاریخ‌نویسان دوره قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله به مغول بدان استشهاد می‌کنند گفته فتح‌علی شاه قاجار است و این خود می‌رساند که قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند و آن هم پس از رسیدن به پادشاهی بوده است، یعنی چون در آن زمان‌ها پادشاهی مغول و تیموریان را کاملاً مشروع و حتی افتخارآمیز می‌دانسته‌اند برای این که سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و از این موهبت برخوردار کنند نسبشان را به مغول رسانیده‌اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیم‌ترین سندی که من بر این گفته و انتساب یافته‌ام رساله‌ای است به نام «ملوک الکلام» از منشآت میرزاتقی علی‌آبادی صاحب دیوان متخلص به صاحب که از ادیبان و شاعران نامی دربار فتح‌علی شاه بوده و در زمان وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفتر مخصوص

شاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است. فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی به وی داده و از او خواسته است که آنها را بنویسد تا در سر قبر او بر سنگ بکنند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات به انشای معمول آن زمان نوشته است و پس از مرگ او بر سنگ کنده‌اند و اینک در دیوار مقبره او در قم باقی است. این رساله «ملوک الکلام» که به این گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ نویسانی است که پس از آن در این زمینه گفتگو کرده‌اند. همین مطالب در کتاب دیگری که گویا در همان دوره نوشته شده و در «شمایل خاقان» نام گذاشته‌اند و آن را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ادیب معروف آن زمان نسبت می‌دهند دیده می‌شود و چنان می‌نماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را به میرزا تقی علی آبادی داده به میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را بپسندد بپذیرد و انشای میرزا تقی را چون مغلق‌تر و پرکنایه و استعاره‌تر بوده است بیشتر پسندیده و به همین جهت پس از مرگش بر سر خاک وی جا گذاشته‌اند.

این تاریخ نویسانی که نسبت قاجارها را به مغول رسانیده‌اند ایشان را بازمانده کوک خان پسر چهارم اغوزخان نیای همه ترکان می‌دانند و می‌گویند کوک خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده‌اند. یکی بایندرهای و دیگر پچنه‌ها یا قبیله پچنه. پیش از این گذشت که بایندرهای از ترکان غربی بوده و قطعاً زمانی در آن سوی کوه‌های قفقاز زیسته‌اند. پچنه هم ظاهراً یا تحریف و یا ضبط دیگری از نام همان طوایف بچناک یا پچناک است که پیش از این گفتم روس‌ها ایشان را پچنگ می‌گویند و این دلیل دیگر است که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را به بایندر و پچنه می‌رسانده‌اند.

یکی از دلایل سست بودن این انتساب قاجارها به مغولان این است که در برخی از جاها به جای این که نسب‌شان را به قاجارنویان برسانند به قراجارنویان می‌رسانند و فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه که دانشمندترین شاهزاده قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت را گرفته است. مقصود از این اختلاف هم پیدا است: قراجارنویان تحریفی از نام «قراجه نوین» است که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجار نویان نوشته‌اند خود دلیل بر سست بودن این نسب است.

چنان می‌نماید که قاجارها در زمانی که شاه عباس آنها را به اصطلاح کوچانیده و از دشت مقان به جاهای دیگر رانده است نخست به استرآباد نرفته‌اند زیرا که فرهاد میرزا

معمدالدوله می‌گوید اول کسی که از گنجه آمد شاه‌قلی خان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان صفوی به استرآباد آمد. از اینجا پیدا است که قاجارها تنها در حدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می‌کرده است به استرآباد آمده‌اند.

شاه عباس بزرگ پس از سلسله جنگ‌هایی که از ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۷ با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عدهٔ کثیر از مردمی را که در مرزهای کشور عثمانی ساکن بودند و حتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آنجا به جاهای دیگر ایران بروند و به طریق اولی طوایف ترک‌زبان را که با ترکان عثمانی بیشتر سازش داشتند از آنجا راند و از جمله ترک‌زبانان قشقایی هستند که از آن زمان در فارس جای گرفته‌اند و روی هم‌رفته همهٔ قبایل ترک‌زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده‌اند از آن زمان در این سرزمین‌ها مستقر شده‌اند. این هم باز دلیل دیگری است که قاجارها از ترکان غربی و نزدیک و سازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند و به همین جهت شاه عباس آنها را از آذربایجان رانده است.

تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سرنوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته‌اند از آن جمله می‌گویند که پس از مرگ تیمور گورکن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاک شروان و مقان و شکی و ساوچبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و به این‌گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند.

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ به جهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز به پادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ درگذشت نسبش به پنج پشت به شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسد که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می‌گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که به مناسبت نام وی آن را طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس از او فرزندان او تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندان‌شان در این نواحی داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و با خود یار کرد و به دستیاری آنان به سلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق‌قویونلو بود و وی از کودکی به زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملاً مأنوس شده و زبان طبیعی و

خانوادگی اش بود و به همین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانی است و نخستین کسی است که به این زبان شعر گفته است و خطایی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی به این زبان نگفته بلکه مثنوی ده نامه ای هم سروده که معروف است. شاه اسمعیل چادر نشینان ترک زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرار داد کلاه سرخ بود و به همین جهت آنها را «قزل باش» یعنی سرخ سر می گفتند.

قزلباش ها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهان شان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند در میان شان راه نمی دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند به این نام و نژاد بسیار مغرور بودند و بدان فخر می کردند. تا زمان شاه عباس قدرت قزلباش ها همچنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه به شمار می رفتند. اما شاه عباس به زیردستی اندک اندک از شماره ایشان کاست تا این که قدرت شان را یکسره درهم شکست. بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهر نشین کرد و املاک و مستغلاتی به ایشان بخشید و به اصطلاح دست شان را به ملک داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست. این کار برای صفویه شوم بود زیرا به محض این که نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغان ها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت را از دست دادند.

در همان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترک زبان را در آذربایجان به پشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادر نشینان مسلح در آذربایجان ناامنی و پریشانی فراهم کردند و مخصوصاً در بیشتر از تاخت و تازهای ترکان عثمانی به خاک ایران به واسطه رابطه همزبانی و هم نژادی که با ایشان داشتند همدست می شدند و راه را بر ترکان عثمانی می گشودند. در ۹۱۴ که شاه اسمعیل دست آخرین بازمانده سلسله آق قویونلو را کوتاه کرد در صدد برآمد که ترکان چادر نشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاری های دیگر به او مجال نداد.

پیدا است که قاجارها در این حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و به همین جهت یگانگی و هم نژادی خود را با قراقویونلوها و آق قویونلوها همیشه تکرار کرده و حتی آن را مایه افتخار دانسته و سلطنت خود را دنباله طبیعی و ارثی سلطنت آنها شمرده اند و این هم دلیل دیگر است که در این موقع یعنی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز در این نواحی

می‌زیسته و از ترکان غربی بوده‌اند.

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم با همه کوششی که در دفع این طوایف چادر نشین ترک زبان کردند به واسطه گرفتاری در حوادث دیگر از عهده کار برنیامدند و سرانجام شاه عباس این کار دشوار را پیش برد.

در آن زمان که اروپاییان هنوز استیلای کامل بر سواحل دریای روم و دریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریاهاى جنوب بسیار دراز و پرخطر بود و بهترین راه تجارت شرق به غرب آسیای صغیر و از آن جا شمال ایران بود. به همین جهت صفویه از روزهای نخستین که به پادشاهی پرداختند از این اوضاع بهره‌مند شدند و نه تنها مال فراوان و سرشار به دست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را در تقویت تجارت آن زمان قرار دادند. سلاوهای روسیه روز به روز در جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می‌کردند و ترکان قفقاز را به سوی جنوب می‌رانند. آذربایجان که در سر راه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت و تاز این طوایف چادر نشین ترک شده بود. به همین جهت شاه اسمعیل از همان آغاز که به این مانع برخورد در صدد شد ترکان را از این تجارت شرق به غرب بردارد، اما از ۹۱۴ که خاندان آق‌قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ در این شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد و پس از او شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان در مشرق ایران بود و او هم فرصت این کار را نیافت و سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم برای این کار کافی نبود. این است که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یا ۹۹۶ برخی از طوایف ترک زبان چادر نشین آذربایجان را از آن جا براند و به این گونه توانست قاجارها را به گرگان و خراسان و قشقایى‌ها را به نواحی فارس و برخی از شاهسون‌ها را به مرکز ایران و برخی از افشارها را به مشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را به اطراف همدان و قزوین و قم و ساوه و نواحی مرکزی ایران براند و حتی برخی از ایشان را به کرمان ببرد و این ترک‌زبانان چادر نشین که در این نواحی ایران پدید آمده‌اند از آن زمان در این سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها از اواسط قرن دهم در تاریخ دیده می‌شود و پیش از آن یا هنوز به ایران نیامده بودند و یا آن‌که هنوز پابرجا نشده و ناچار در حوادث دست‌اندرکار نبوده‌اند.

قاجارها پیش از سلطنت

در تاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم به کلمه قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ای است که در زبان مردم ایران «قجر» شده و حتی در ترکیباتی مانند «سرقجری بستن» که نوعی از آرایش

موی‌های زنان بوده و «رقص قجری» به همین صورت مخفف آمده است و این خود دلیل بر این است که دو الف ممدود کلمه قاجار در اصل به فتحه بیشتر نزدیک بوده است تا به حرکت مد. قاجارها از اواسط قرن دهم تا سال ۱۱۹۳ که آقا محمدخان به پادشاهی رسید نزدیک دویست و پنجاه سال در دوره صفویه و دوره افشارها و زندیه در حوادث ایران دست‌اندرکار بوده‌اند. تاریخ‌نویسان دربار قاجار پیش از سال ۱۱۹۳ که آقا محمدخان به سلطنت بنشیند سه تن دیگر از سرکردگان این طایفه و از نیاکان آقامحمدخان را شاه دانسته و مدت تاخت‌وتاز آنها را هم جزو تاریخ این سلسله آورده‌اند به این‌گونه که سرکشی فتحعلی‌خان را از ۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹ و قیام محمد حسن‌خان را از ۱۱۶۴ تا ۱۱۷۲ و عصیان حسین‌قلی‌خان معروف به جهانسوز را از ۱۱۸۴ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند و به این‌گونه بیش از ۲۱ سال بر مدت سلطنت این سلسله افزوده و آغاز پادشاهی ایشان را شصت سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت به تأکید ندارد که قیام فتحعلی‌خان در ۱۱۳۳ در زمان شاه سلطان حسین صفوی و سپس طغیان محمد حسن‌خان در ۱۱۶۴ در زمان شاه‌رخ افشار و پس از آن طغیان حسین‌قلی‌خان در ۱۱۸۴ در زمان کریم‌خان هیچ‌یک عنوان پادشاهی نداشته زیرا که این هر سه تن چنان‌که بعد خواهد آمد در گوشه‌ای از خاک ایران برخاسته و سر به شورش و فتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی‌خان در آن ناحیه و نه هشت سال تسلط محمد حسن‌خان در جای دیگر و نه هفت سال تاخت‌وتاز حسین‌قلی‌خان در ناحیه دیگر عنوان سلطنت نداشته و تنها بر ناحیه کوچکی مستولی شده‌اند و پس از اندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده و از میان برده است و درحقیقت استیلای این سه تن سرکرده قاجار در این نواحی حکم سرکشی بسیاری از رؤسای طوایف مسلح و چادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت به حکومت مرکزی نافرمانی کرده و سرانجام از میان رفته‌اند.

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ‌نویسان دوره قاجار است و پیش از ایشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که در این زمینه دارم این است که بر سر خاک‌شان هم چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند. از آن جمله فتحعلی‌خان در محل معروف به «خواجه ربیع» در بیرون شهر مشهد مدفون است و در زیر گنبد بقعه که نزدیک مدخل او را به خاک سپرده‌اند سنگی بر سر خاکش گذاشته‌اند که کتیبه منظومی دارد و آن کتیبه را من خود در سفر سال ۱۳۲۷ خوانده‌ام و برای این که ثابت شود در همان زمانی که او را به خاک می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش

گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی‌رساند آن اشعار را عیناً همچنان که بر سنگ کنده‌اند نقل می‌کنم:

جهان عزو شأن فتحعلی خان آن فلک قدری که داد از وی شرف قاجار را حق در جهانبانی
در دریای تمکین، آن بلنداقبال فرزانه که بودی در خورش خاقان، اگر می‌کرد درباری
زمین گشتی بخود نازان، فلک در موکبش تازان نمودی در صف هیجا چو آغاز سرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی ز جان نومید گردیدی سها گردد نهان، طالع چو شد خورشید نورانی
برای دفع یاجوج ستم سدی شدی محکم به عالم تیغ او دان سد و او اسکندر ثانی
ز عالم رفت ناگه، در غم او خلق را دایم فرو ریزد ز جزع دیده‌ها یاقوت رمانی
شهادت یافت چون آن نوجوان و کردگار آخر بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سؤال سال تاریخش چو کردم از خرد، گفتا: «مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخر این قطعه که شاعر خواسته است به حساب جمل و ابجد تاریخ مرگ فتحعلی خان را بسراید ۱۱۴۳ می‌شود و حال آن‌که به اتفاق همهٔ تاریخ‌نویسان وی در ۱۱۳۹ از میان رفته است و شاعر در حساب خود چهار سال اشتباه کرده و یک دال زیاده‌تر آورده است که برابر با عدد چهار است. وانگهی از روش اشعارش هم پیدا است که شاعر توانایی نبوده است و این‌که اشعار سنگ قبرش را شاعر متوسطی سروده و در آنها هم با همهٔ مبالغه‌ها و اغراق‌هایی که خواسته است بگوید و او را به اسکندر همانند کرده است باز عنوان پادشاهی به او نمی‌دهد و این سند هم که از عصر او و از بازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیل است که مقام شاهی را تنها تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجار برایش قایل شده‌اند.

در این دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آن‌که به پادشاهی برسند نامی از خود در تاریخ ایران گذاشته‌اند بیشتر ساکن ناحیه استرآباد و مأمور دفع تجاوز و فتنه‌های پی‌درپی چادر نشینان ترکمان بوده‌اند.

ترکمانان از روز نخست که کرانه‌های شرقی و جنوب شرقی دریای خزر را گرفته و در خوارزم و گرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی و گرگان امروزی جایگزین شده‌اند همواره به نواحی مجاور خود مخصوصاً خراسان آن روز و استان نهم امروز و نواحی مرو و سرخس و نسا و ایبورد تاکنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جزو خاک ایران بوده است پیوسته می‌تاخته و مال مردم را تاراج و زنان و کودکان‌شان را اسیر می‌کرده‌اند.

در مدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان و جلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهم‌ترین کارهای دولت‌های ایران بوده است. صفویه یکی از چاره‌هایی که اندیشیدند این بود که

چادر نشینان قاجار را از آذربایجان به استرآباد و حوالی آن بیرند و به این وسیله دو سود ببرند یکی آنکه ایشان را از همسایگی ترکان عثمانی که هم زبان و هم نژادشان بودند دور کنند و نگذارند دیگر با هم بسازند و آذربایجان و نواحی اطراف را در خطر اندازند و دیگر آنکه در برابر ترکمانان که نسبت به ایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و به اصطلاح دفع فاسد به افسد کرده باشند.

از اواسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفه عمده قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه از ایشان می کرده اند برای همین مقصود بوده است. اما گاه گاهی سرکردگان قاجار از همین پشتیبانی دربارهای ایران دلیر شده و به نفع خود و زیان کشور برمی خاسته و به سرکشی و طغیان دست می زده و نه تنها در همان نواحی خود به تاخت و تاز و غارت و کشتار مشغول می شده اند، بلکه به سرزمین های همسایه هم می تاخته و روزگار را بر مردم سخت می کرده اند، چنان که مخصوصاً فتنه سه تن از ایشان فتحعلی خان و محمد حسن خان و حسین قلی خان از حوادث مهم قرن دوازدهم به شمار می رود و نزدیک شصت سال سران قاجار در شمال شرقی ایران نه تنها مایه دردسر دولت بوده اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده اند.

چنان می نماید که قاجارها در ناحیه گرگان و استرآباد تا زمان سلطنت شاه طهماسب اول کاملاً پابرجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها از زمان شاه طهماسب ما به نام سرکردگان قاجار که کارهایی به ایشان رجوع کرده اند برمی خوریم و آنچه درباره سرکردگان و رؤسای قاجارها پیش از فتنه فتحعلی خان در ۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده اند بدین گونه است:

در ۹۴۳ شاه طهماسب پس از سپری شدن فصل زمستان برای گرفتن قندهار و زمین داور از هرات رهسپار شد و به کنار رود هیرمند و از آن جا به قندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آن جا را به بداق خان قاجار که از همراهان و سرکردگان سپاهیان بود داد. وی نخستین کس از قاجارهاست که کار مهمی به او داده اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازه هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه به شمار می رفته است. در سال ۹۵۳ که شاه طهماسب به جنگ گرجستان می رفت و چون به شهر گنجه رسید و در ناحیه پولاق اردو زد از آن جا کوگجه سلطان قاجار را که از سرکردگان این طایفه بود با چندتن دیگر از رؤسای قبایل با پنج هزار سوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف صفوی فرستاد و یک سال بعد که شهر شروان را پس گرفت و حکمرانی آن را به پسرش

اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکار او کرد. در ۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی در جنگ بود بیرام بیگ قاجار را با چند تن دیگر از رؤسای طوایف به جنگ عثمانی فرستاد و بیرام بیگ با کیخسرو گرجی شاهزاده گرجستان به داوایی رفتند و در آنجا از اسکندر پاشا حاکم ارزنة الروم که فرمانده سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند.

در ۹۶۲ باز در زمان شاه طهماسب ترکمانان بار دیگر به سرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان را با عده‌ای به سرکوبی ایشان به استرآباد فرستاد، ترکمانان به علی سلطان والی خوارزم پناه بردند و او با سپاهیان خود به یاری ایشان آمد ولی صلح کردند و در این میان کوگجه سلطان در همانجا درگذشت.

در ۹۶۷ که ازبکان به تحریک والی خوارزم به خراسان تاخته و تا نیشابور آمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجار را با عده‌ای به دفع آنها مأمور کرد و ایشان از شهر بیرون آمدند و رئیس ازبکان در جنگ کشته شد و ایشان فرار کردند.

در ۹۹۲ در زمان شاه محمد خدا بنده الله قلی بیگ قاجار به منصب قورچی باشی شاه عباس اول که در آن زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده.

در ۱۰۱۱ شاه عباس اول پس از مدتی محاصرهٔ قلعه ایروان را گرفت و حکمرانی آن ناحیه را به امیر گونه‌خان قاجار داد. این امیر گونه‌خان سرکردهٔ قاجارها از رجال معروف دربار شاه عباس اول بوده است.

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن شهر حکمرانی آنجا را به محمدخان زیاد اوغلی قاجار داد.

در ۱۰۱۷ پس از مردن حکمران مرو شاه عباس اول حکمرانی آنجا را به مهرباب خان سرکردهٔ ایل قاجار داد و او را به آنجا فرستاد.

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمدپاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی از دیاربکر به ارزنة الروم آمد و از آنجا به سوی ایروان تاخت. امیر گونه‌خان قاجار که همچنان حکمرانی ایروان را داشت از آن شهر دفاع سختی کرد. چنانکه محمدپاشا پس از آنکه چهل هزار تن کشته داد نومید به سرزمین خود بازگشت.

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیگ نام قاجار را که از قورچیان او بود به سفارت به دربار عثمانی فرستاد که در ضمن فتح قندهار و جزیره هرمز را به سلطان عثمانی خبر بدهد.

در ۱۰۳۲ امیر گونه‌خان سابق الذکر که در ضمن بیگلربیگی چخورسعد بر سر راه ایروان

به گرجستان هم بود از جانب شاه عباس اول مأمور شد اخسقه در خاک گرجستان را بگیرد و گرجیان را که شوریده بودند سرکوبی کند.

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که همچنان حکمران ایروان و بیگلریگی چخورسعد بود در جنگ دیگری که با گرجیان کرد زخم برداشت و برای معالجه به ایروان رفت و در همانجا مرد و شاه عباس مقامش را به پسرش طهماسب قلی خان داد. در ۱۰۴۱ شاه صفی همان طهماسب قلی خان را که، همچنان به جای پدر حکمران ایروان و بیگلریگی چخورسعد بود به سرکوبی کردان که به آذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان را تا سرزمین دیاربکر و اطراف خلاط و عادل جواز دنبال کرد و فیروزمند از این سفر بازگشت.

سال دیگر یعنی در ۱۰۴۲ شاه صفی شهر مرو را که ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت و حکمرانی آن ناحیه را به مرتضی قلی خان پسر مهرباب خان قاجار سابق الذکر داد و در همین سال در جنگ با گرجیان گروهی از قاجارهای قراباغ آذربایجان کشته شدند و پس از آن که گرجیان را بار دیگر دفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را به امیرالامرای و حکمرانی قراباغ گماشت و وی به گنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد. در ۱۰۴۳ باز در زمان شاه صفی بار دیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس و دیاربکر به چخورسعد تاختند و طهماسب قلی خان قاجار که همچنان امیرالامراء و حکمران آن نواحی بود کردها را شکست داد و پراکنده کرد. در همان سال شاه صفی کلبی خان قاجار را که در دربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی به موصل و جزیره و عماریه فرستاد و ایشان با کردان جنگیدند و فتح کردند. در همان سال مرتضی قلی پاشا بیگلریگی دیاربکر که خواستار وزارت بود در اندک زمانی سپاهی از دیاربکر و کفه و مرعش و آبلستان و آناتولی و قرامان گرد آورد و به یاری حکمران وان رفت و خلیل پاشا بیگلریگی ارزنة الروم هم به او پیوست و با پنجاه هزارتن به خاک ایران تاختند. شاه صفی هم طهماسب قلی خان قاجار بیگلریگی را با چندتن دیگر به وان فرستاد و در این جنگ هم فیروز شدند.

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهرباب خان را که حکمران مرو و مشهد بود سپهسالاری داد.

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که به تسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش به قندهار روانه کرد.

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب قوزچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرباب خان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در ۱۱۱۴ که گرگین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری به جنگ وی فرستاد و کلبعلی خان او را شکست داد و بار دیگر تفلیس را گرفت.

در ۱۱۲۴ که افغان‌ها بر ایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح در آن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین و ولیعهد ایران را از اصفهان که به دست افغان‌ها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی به او نرسد و تاج و تخت ایران سرپرستی داشته باشد و طهماسب میرزا را با هشت تن از سرکردگان قاجار از اصفهان به قزوین فرستادند.

افغان‌ها سرانجام بر ایران کاملاً مسلط شدند و سرکرده ایشان محمود بن میرویس در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را پادشاه ایران خواند و سرانجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱۴۱ کشت.

ظاهراً تاریخ‌نویسان در ضبط این تاریخ‌ها به خطا رفته‌اند زیرا که در اصفهان نزد آقای روانبد رئیس سابق اداره باستان‌شناسی آن‌جا نسخه خطی از زادالمعاد مجلسی دیدم که مالک آن در همان اوقات پشت آن به خط خود یادداشت‌هایی کرده است و از آن جمله تاریخ جلوس اشرف و مرگ او و مرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می‌کنم:

«به تاریخ یوم‌الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ که سی و دو روز از نوروز فیروز ئیلان‌ئیل گذشته بود اشرف سلطان در دارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و به تاریخ عصر روز شنبه یازدهم شهر مزبور... (اینجا در اصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) به رحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت او دو عام و پنج ماه و بیست یوم می‌شود»

«به تاریخ یوم‌الثلاثاء بیست و دویم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت و غفران پناه سلطان حسین به جوار رحمت ایزدی پیوسته و به تاریخ یوم‌الاحد بیست و هفتم در مسجد شاه غسل داده و در جوار امامزاده اسمعیل مدفون ساخته.»

به این‌گونه تاریخ درست این است که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردیبهشت آن سال بوده در اصفهان به تخت نشسته و دو سال و پنج ماه و بیست و یک روز پس از آن یعنی در روز ۲۹ ذی‌الحجه ۱۱۳۹ از جهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه‌شنبه ۲۲ محرم ۱۱۴۰ درگذشته و روز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده و در بقعه امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان به خاک سپرده‌اند.

نیاکان آقا محمدخان

سرکردگان قاجار پس از آن که از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندک اندک به مقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسر مهرباب خان که در آن زمان سرکرده ایشان بود در ۱۰۵۷ سپهسالار ایران و در ۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران در آن زمان بود شد.

پس از مرتضی قلی خان کسی که در میان سرکردگان قاجار در تاریخ اسمش برده می شود فتحعلی خان پسر شاه قلی خان پسر مهدی خان پسر ولی خان پسر محمدقلی خان است که پیش از این گفتم تاریخ نویسان دوره قاجار برای خوش آمد این طایفه او را پادشاه دانسته اند و دوره طغیان و گردنکشی او را دوره سلطنت شمرده اند.

درباره پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دوره قاجار از نسب او کرده اند در تاریخ دیگر اثری نیست و نمی دانیم شاه قلی خان و مهدی خان و ولی خان و محمد قلی خانی که در این نسب نامه نام برده اند چه مقامی داشته اند و آیا حقیقت تاریخی داشته اند یا نه. تاریخ نویسان درباره سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند و هم در ۱۰۹۷ و هم در ۱۱۰۴ ضبط کرده اند.

در هر صورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی با مرتضی قلی خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است و از آغاز کار او نیز آگاهی درست در دست نیست. تنها تاریخ نویسان دوره قاجارها (و آن هم معلوم نیست از کدام منبع) آورده اند که فتحعلی خان دو برادر داشته به نام فضل علی بیک و مهرعلی بیک و مادرشان شهربانو نام داشته است. فتحعلی خان نخست در قلعه مبارک آباد استرabad جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران از او بیمناک بوده اند. سرانجام محمدخان ترکمان حکمران قزوین و استرabad به تحریک میرزا احمد قزوینی وزیر خود در صدد برآمده است وی را از میان بردارد و در این کار چندتن از سرکردگان قاجار را با خود همدست کرد و بی خبر بر مبارک آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بند افکند.

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و به میان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی از قاجار اشاقه باش همدست شدند و دو برادرش فضل علی بیک و مهرعلی بیک را از زندان بیرون آوردند و کشتند و برای این که فتحعلی خان بر مبارک آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بر دروازه آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید

در نهان با اصلمش خان ساخت و با گروهی از ترکمانان یموت به آنجا تاخت و اصلمش خان در قلعه را گشود و فتحعلی خان محمدخان و میرزا احمد را گرفت و کشت و از آن روز در استرabad و اطراف نیرویی به هم زد و دست به نواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیه فندرسک را از شکریک نامی که از کردان جهان بیک لو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت و از آنجا آهنگ مازندران داشت که در راه به او خبر رسید که محمدحسین خان و فضل علی بیک و محمدتقی بیک با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دریفتند. فتحعلی خان مرد محتاط و حيله گری بود و ایشان را به مجلس ضیافتی دعوت کرد که در آنجا کارشان را بسازد. اما محمدحسین خان پی برد و از نیمه راه گریخت و دیگران به دعوت او آمدند و جان بر سر این کار گذاشتند و از آن پس کار فتحعلی خان روز به روز بالاتر رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصره اصفهان به دست افغانها به فتحعلی خان رسید با هزارتن از سواران خود به یاری مردم اصفهان رفت و چندبار با افغانها جنگید. اعیان دربار شاه سلطان حسین از او هراسان بودند و بیم داشتند اندیشه پادشاهی کند. به همین جهت فتحعلی خان دل نگران شد و به استرabad بازگشت و چون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند.

پس از آنکه افغانها به سوی شهر ری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند و او آمد در ابراهیم آباد ورامین با افغانها روبرو شد و چون شب رسید به او خبر دادند شاه طهماسب که در این موقع در آذربایجان بود از شنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین به مازندران آمده است. فتحعلی خان به شتاب آهنگ مازندران کرد و در ساری به شاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را از او دید، به روی خوش پذیرفتش و وی شاه طهماسب را به استرabad برد و آنجا لشکری آماده کرد و به خراسان رفت و شهر مشهد را محاصره کرد و درضمن محاصره در همان بیرون شهر مشهد نزدیک بقعه خواجه ربیع کشته شد و در همانجا به خاکش سپردند. در این سفر نادرشاه افشار هم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده و تاریخ نویسان دوره قاجار کشته شدن او را به تحریک نادرشاه می دانند.

فتحعلی خان دو پسر داشت به نام محمد حسن خان و محمد حسین خان. دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس از مرگ پدر در زمان نادرشاه بنای سرکشی را گذاشت. ولادت او را به سال ۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیدا است که در ۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال

داشته است. چون به رشد رسید به میان طوایف ترکمان رفت و گروهی از ایشان را با خود یار کرد و به استرآباد تاخت و آن شهر را گرفت.

محمد زمانیک حکمران استرآباد از آن جا گریخت و در ساحل رود اترک با بهبودخان سرکرده سپاه نادرشاه یار شد و با هم به گرگان آمدند و محمد حسن خان با ایشان روبرو شد و بهبودخان شکست خورد و محمد زمانیک هم گریخت و در کنگاور در موقعی که نادرشاه از موصل باز می‌گشت به او رسید و از آن واقعه به او خبر داد. نادرشاه محمد حسین خان از سرکردگان قاجار را که با او بود با لشکریانی به استرآباد فرستاد و محمد حسن خان بار دیگر به دشت گرگان گریخت و به طایفه داز پناه برد. نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن خان را به فرستادگان او بسپارند و سرکردگان ترکمان در جایگاه طایفه داز گرد آمدند و مصلحت را در آن می‌دانستند که محمد حسن خان را تسلیم کنند. بکنج نام که سرکرده آن طایفه بود به این کار راضی شد اما زنش محمد حسن خان را در سرای خود پنهان کرد و در میان مردان قبیله رفت و معجز از سر خود برگرفت و گفت شما در سایه این معجز بنشینید و کار را به ما زنان بازگذارید. مردان از این کار شرمندة شدند و محمد حسن خان را با دو اسب و یک غلام و یک باز شکاری فرار دادند و به فرستاده نادرشاه گفتند از او خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی سرگردان بود و با باز شکار می‌کرد و می‌زیست تا این که روزی باز را رها کرد و بازنگشت. ناچار یکی از اسبان را کشتند و خوردند و پس از چندی اسب دیگر را هم خوردند و پس از چندی دیگر از گرسنگی نزدیک به مردن بود که سوارانی به او رسیدند و معلوم شد که نادرشاه کشته شده و آن سواران در پی او هستند. سرانجام بار دیگر در ۱۱۶۰ استرآباد را گرفت و از این قرار طغیان و سرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است.

چون کریم خان زند در ۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی را به پادشاهی ایران برگزید و خود عنوان وکیل الرعایا گرفت در ۱۱۶۵ به جنگ محمد حسن خان تاخت. تاریخ‌نویسان دوره قاجار می‌نویسند محمد حسن خان در ۱۱۶۴ به سلطنت رسیده است و چنان که پیش از این گفتم معنی این گفته تملق‌آمیز این است که در این سال سر برافراشته و سرکشی کرده است.

کریم خان در این جنگ چهل روز استرآباد را محاصره کرد ولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گرد ایشان را گرفتند و سپاهیان کریم خان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا درآیند و کرم خان و شجاع‌الدین خان زند که از سرکردگان اردوی کریم خان



کریم خان زند

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوپو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

بودند نیز کشته شدند و میرزا ابوتراب صفوی که به نام شاه اسمعیل سوم در اردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و به پای حصار شهر آمد و از محمد حسن خان زنهار خواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت و قاجارها سپاهش را دنبال کردند و در راه آسیب بسیار به ایشان رسانیدند.

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را به اشرف (بهشهر) مازندران برد. اما مقیم خان از رؤسای ساری با سبزعلی خان لاریجانی همدست شد و در یک فرسنگی بارفروش (بابل) با محمد حسن خان روبرو شدند. در همان آغاز جنگ گلوله زنبورک به مقیم خان رسید و او را زخم دار کرد و بدین گونه گرفتار شد و محمد حسن خان دستور داد هیزم بسیار گرد آوردند و آتش زدند و مقیم خان را به همان حال زخم داری سوختند و سپس آقا حیدرعلی و حاجی قنبرعلی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آن که بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همه مازندران به دستش افتاد.

در ۱۱۶۸ که احمدشاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار و کابل و هرات مشهد را هم گرفت شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار به تسخیر استرآباد فرستاد. ابراهیم خان و عباس قلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیجی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری با افغانها نداشتند از خراسان نزد محمد حسن خان گریختند و هدایای گرانبها با خود برایش آورده بودند از آن جمله الماسی بود به نام دریای نور که هشت مثقال می شد و الماس دیگری به نام تاج ماه که پنج مثقال بود. محمد حسن خان ایشان را به خوشی پذیرفت و محمد ولی خان قاجار یوخاری باش را با حسین خان برادرش به جنگ افغانها فرستاد و ایشان با چهار هزار تن سپاهی در سبزوار با افغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند و تا مشهد گریزانیدند.

پس از این واقعه محمد خان با لشکریان خود آهنگ قزوین و گیلان کرد و آنجا را گرفت و از آنجا به سوی مرکز ایران تاخت و در راه فرمانده سپاهیان کریم خان را شکست داد و از آن جمله محمد خان معروف به جاکله را با هفده تن از سرکردگان اسیر کرد و آنها را به استرآباد فرستاد و خود به سوی اصفهان رهسپار شد. کریم خان به دفع او آمد و در جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان با هم روبرو شدند و پس از مدتی زدو خورد باز کریم خان شکست خورد و به شیراز رفت و محمد حسن خان اصفهان را هم گرفت.

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزادخان افغان حکمران آن

سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن خان روبرو شد و سرانجام آزادخان شکست خورد و به تفلیس رفت. محمد حسن خان چهار هزارتن از افغانان دست‌نشانده آزادخان را هم با خود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی به تبریز برگشت و بدین‌گونه در ۱۱۷۰ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجار را که در آن زمان هجده‌ساله بود به حکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد. چون به کاشان رسید شیخ‌علی خان زند که در غیاب محمد حسن خان از جانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آن‌جا را گرفته بود به شیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد و چون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و در یک فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و در این میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می‌دیدند به او می‌پیوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی به او پیوست.

در این میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط همچنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغان‌هایی که با او بودند نیم‌شب از او رو برگردانند و به کریم خان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسن خان تفرقه افتاد و هر گروه به سرزمین خود بازگشت و چون محمد حسن خان از سراپرده خود بیرون آمد اندک جماعتی را دید که مانده‌اند. می‌خواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود وی را نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستور داد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دخترکی اصفهانی را که از آن‌جا با خود آورده و دل به او بسته بود بر آن نشانند و مقداری جواهر را که همراه داشت بر زین اسب بست و به او گفت تا اصفهان هیچ‌جا درنگ مکن و من از پی تو می‌آیم و آن دختر همه‌جا از کنار راه رفت تا به شهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می‌پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را می‌شناخت در خیابان‌های اصفهان او را دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسن خان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را به خانه خود برد و به پدرش سپرد و بر همان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسن خان رفت و در سمیرم به او رسید و بدین‌گونه محمد حسن خان

پس از سه روز از آن شکست به اصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره به مازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسن خان را به اصفهان روانه کرد حسین خان دولو قاجار یوخاری باش هم که از سوی محمد حسن خان حکمرانی اصفهان را یافته بود از پی این خبر بی درنگ به مازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسن خان بر آن سرزمین دست یابد. صفر علی خان قوانلو به این مطلب پی برد و محمد خان قوانلو عم زاده محمد حسن خان را که از جانب وی حکمرانی مازندران را داشت به وسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسین خان شود.

محمد حسن خان هم که از شیراز به اصفهان رسید در باغ قرشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرود آمد و چون از رفتار حسین خان دولو خبر شد دیگر از جنگ با کریم خان چشم پوشید و شتابان به مازندران رفت. از سوی دیگر چون مکتوب صفر علی خان به محمد خان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمد حسن خان از آذربایجان به مازندران برده است پس از ورود حسین خان با او بسازند و پیش از آنکه خبر به ایشان برسد هشتاد تن از سران شان را به بهانه مهمانی به خانه خود خواند و همه را در غل و زنجیر کشید و به زندان فرستاد. افغانها چون خبر شدند جمع شدند و سنگر بستند و محمد خان هم یوسف خان هوتکی را که از سران مازندران بود با پنجاه تن دیگر از سرکردگان به دفع افغانها فرستاد و او هم افغانها را شکست داد و برخی را کشت و برخی را اسیر کرد.

حسین خان که با افغانها همدست شده و به ایشان امیدوار بود چون به فیروزکوه رسید و از حال شان خبر شد از راه هزار جریب و فولاد محله به استرabad رفت و از رفتن به مازندران منصرف شد و محمد خان پس از دفع افغانها شش هزار سوار آماده کرد و منتظر آمدن محمد حسن خان بود و چون او به علی آباد رسید محمد خان به پیشباز او رفت و با هم به ساری رسیدند و چون چند روز آنجا ماندند لشکری فراهم کردند و محمد حسن خان آهنگ استرabad کرد و چون حسین خان دولو می دانست که از عهده بر نمی آید خویشاوندان و برادران خود را برداشت و به دامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد. محمد حسن خان چون به استرabad رسید او را دنبال کرد و در بیرون شهر دامغان اردو زد و حسین خان را در شهر محاصره کرد.

در این میان خبر رسید که شیخ علی خان زند با سپاهی به فیروزکوه رسیده است. محمد حسن خان ترسید که وی به مازندران برود و محمد خان از عهده جنگ با او بر نیاید. ناچار

دامغان را رها کرد و شتابان به ساری رفت. در راه لشکریان او به کلی خسته شدند و اندک اندک از او روبروی گرداندند و می‌رفتند و چون به ساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند از او برگشتند و شهر را غارت کردند و به سرزمین خود رفتند.

باز محمد حسن خان ناچار شد با گروهی از اشاقه‌باش و غلامان خود به استرآباد رود و شیخ علی خان بی‌مانع وارد ساری شد و حسین خان دولو هم از دامغان به او پیوست. محمد حسن خان بار دیگر در استرآباد سپاهیانی گرد آورد و به اشرف رفت و شیخ علی خان هم با او روبرو شد و جنگ درگرفت. پس از چند روز جنگ شیخ علی خان در صدد شد نخست استرآباد را بگیرد تا محمد حسن خان پناهگاهی نداشته باشد و با همه لشکریان خود از راه ساحل به استرآباد رفت. محمد حسن خان هم از راه خیابان رهسپار استرآباد شد و در ناحیه کلباد به هم رسیدند، چنان‌که یک فرسنگ در میانشان فاصله بود. سرانجام جنگ در کنار دریا درگرفت و چون نتیجه نداد محمد حسن خان به استرآباد و شیخ علی خان از کلباد به اشرف رفت.

محمد حسن خان پس از رسیدن به استرآباد کس به خراسان فرستاد و ولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را به خود خواند و ایشان با ده هزار سوار به یاری او رفتند. سپس سبزه‌علی خان شامبیاتی را که در سفر آذربایجان با او بود و در دشت قیچاق از او رو برگردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزه‌علی خان از محمد حسن خان این بود که محمد ولی خان دولو که نزد محمد حسن خان مقرب بود پدر سبزه‌علی خان را کشته بود و وی از ترس جان خود از محمد حسن خان روبرو گردان شد. محمد حسن خان بار دیگر بدین‌گونه خود را برای جنگ با شیخ علی خان زنده آماده می‌ساخت.

سرانجام محمد حسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان در استرآباد تهیه برای جنگ با شیخ علی خان زنده دید از تفنگچیان استرآبادی و جماعت کرایلی و حاجی‌لر و کفشلر و کتول هفت هشت هزارتن گرد آورد و سپس محمد ولی خان و برادرانش و عم‌زادگان حسین خان دولو را به مشاورت جمع کرد و در نهان به سبزه‌علی خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو به بهانه خون پدر محمد ولی خان را بکش.

بدین‌گونه به بهانه‌ای از مجلس بیرون رفت و سبزه‌علی خان با غلامان خود محمد ولی خان

و صادق خان و گروهی از سران یخاری‌باش را کشتند. پس از این واقعه محمد حسن خان با هجده هزار سوار و پیاده به جنگ شیخ علی خان رفت و در بیرون شهر اشرف جنگ درگرفت. پس از زدوخوردهای بسیار نخست کردن خراسانی شکست خوردند و به خراسان گریختند. محمد حسن خان چندی با پیادگان خود ایستادگی کرد و چون یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت و سپاهیان شیخ علی خان هم دنبالش می‌کردند. در میان راه پل شکسته‌ای پیش آمد و چون گذشتن همه مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنار پل فضایی را دید که در میان جنگل درخت نداشت و به آنجا تاخت اما پای اسبش در گل فرو رفت.

در این هنگام سبزه‌علی نام که سابقاً از غلامان او بود اما از او روی برگردانده و به شیخ علی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادر حسین خان و ده سوار دیگر به آنجا رسیدند و او را دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند.

چون این خبر به محمد خان قوانلو در استرآباد رسید با آقا محمد خان پسر مهتر محمد حسن خان و حسین قلی خان پسر دوش و فرزندان دیگر او به گرگان رفت.

درباره سال کشته شدن محمد حسن خان در میان تاریخ‌نویسان اختلاف است: برخی در ۱۱۷۱ و برخی در ۱۱۷۲ نوشته‌اند و چون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در ۱۱۶۴ بنای طغیان را گذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل ۱۱۷۲ به دست می‌آید و در هر صورت ۱۱۷۱ نادرست‌تر است.

پس از کشته شدن محمد حسن خان سرش را جدا کرده و یکی از قاجارها آن را در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم خان که در آن موقع در طهران بوده آورده است. تاریخ‌نویسان دوره قاجار می‌نویسند در این موقع کریم خان در میان دارالاماره خود نشسته بود. در زاویه شمال غربی حیاط معروف به گلستان در کاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف به طاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم‌خانی» که از بناهای کریم خان زند است و ظاهراً وی در آن موقع در این محل بوده است. در هر صورت می‌نویسند که آن مرد قاجار نزدیک کریم خان آمد و سر را با همان توبره نزد او برد. پرسید چیست؟ گفت: سر محمد حسن خان است. کریم خان چون شنید از جای جست و همچنان پای برهنه از نشیمن خود به زیر آمد و سر را از توبره درآورد و با دست خود به آب شست و مویش را شانه زد و گلاب افشاند و سوگواری کرد.

روز دیگر در تابوت گذاشت و خود پیاده تا دروازه شهر از آن تشییع کرد و همه بزرگان

دربارش را هم بدان کار واداشت و به این گونه آن را در بقعه شاهزاده عبدالعظیم در جنوب تهران به خاک سپردند.

فرزندان محمد حسن خان

محمد حسن خان نه پسر و دو دختر داشت: پسران به ترتیب سن نخست آقامحمدخان که در ۱۱۵۵ ولادت یافته بود و در ۱۱۹۳ بنای تاخت و تاز را گذاشت و در ۱۲۰۹ در طهران به پادشاهی ایران نشست و در ۱۲۱۱ کشته شد. پس از او حسین قلی خان که در ۱۱۶۴ ولادت یافته و در ۱۱۸۴ سرکشی کرد و در ۱۱۹۱ از جهان رفت و در استرabad به خاکش سپردند. حسین قلی خان پدر فتحعلی شاه است که چون نام جدش را داشت نخست در زمان ولیعهدی به او «باباخان» می گفتند. آقا محمدخان و حسین قلی خان هر دو از یک مادر و از خواهر ولدخان قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمدخان بوده است. پسران سوم و چهارم محمد حسن خان، مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان بوده اند که مادرشان دختر حسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی خان باشد. پسر پنجم جعفر قلی خان و مادرش دختر محمدخان قاجار عضدالدین لو بود. پسر ششم مهدی قلی خان و پسر هفتم عباس قلی خان، مادرشان از مردم کرد محله استرabad بود. مهدی قلی خان پسری داشت به نام ابراهیم خان که قاجارها او را «ابراهیم خان عمو» می گفتند و عباس قلی خان در جوانی درگذشت و کسی از او نماند. پسر هشتم وی رضا قلی خان و مادرش از مردم استرabad و پسر نهم علی قلی خان و مادرش از مردم اصفهان و ظاهراً همان دختر اصفهانی بود که پیش از این ذکرش رفته است.

دو دختر محمدخان نخستین شاه جهان بی بی خانم نام داشت. کریم خان او را از قزوین به شیراز برد که برای محمد رحیم خان پسر خود بگیرد. دختر کریم خان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیان است و او را به قزوین برگردانیدند و پس از چندی علی مرادخان زند او را به عقد خود درآورد و پسری به نام خانلرخان آورد.

به واسطه همین توهینی که در زمان کریم خان به خواهر آقامحمدخان کرده بودند چون به پادشاهی رسید دختر کریم خان را که اسیر کرد به انتقام این گفته به «بابافاضل» نام قاطرچی بخشید و سال ها در طهران در خانه این مرد بود و در این حال درگذشت. دختر دوم محمد حسن خان را زنی از قاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسر خود گرفت و وی در جوانی مرد و کسی از او نماند.

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علی شاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقاخان کنونی بوده که ۱۱۷۰ حکمران کرمان شده و نخستین کس از این خانواده آقاخان است که نامش در تاریخ آمده است.

حسین قلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس از فتحعلی خان و محمد حسن خان و پیش از آقامحمدخان برادر کهنتر او حسین قلی خان را هم پادشاه می دانند اما چنان که گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدر و جدش تنها چندسالی سرکشی کرده و پس از هفت سال از میان رفته است.

چنان که گذشت پس از کشته شدن محمد حسن خان محمدخان قوانلو پسران او را برداشت و به گرگان برد و چند سال در میان ترکمانان يموت ماندند و پس از چندی مصلحت را در آن دیدند که در سلک خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزد او رفتند و ظاهراً در زمانی که وی هنوز در طهران بوده به خدمتش پیوسته اند. کریم خان هم آقامحمدخان را که پسر مهتر بود و در این زمان سی سال داشت با خود به شیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت.

چون آقامحمدخان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و در این موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش به دربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و در این زمان حسین قلی خان ۲۱ سال داشته است.

چندی پس از این واقعه حسین قلی خان برای دیدار آقا محمدخان از قزوین به شیراز رفت و در بازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را به او داد و چون به دامغان رسید همان داعیه که در سر پدر و جدش بود در او هم پیدا شد و در صدد برآمد نخست دشمنان خانوادگی را از میان بردارد و بالشکری به استرabad تاخت و گروهی از سران یوخاری باش را کشت و در این واقعه بی رحمی و خونریزی بسیار کرد و به همین جهت بود که او را «جهانسوز» لقب دادند. بزرگان طوایف کتول و حاجی لر را هم کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش بدان جهت که مادرشان از یوخاری باش بود و این طایفه به ایشان آسیبی نمی رساند در استرabad در امان بودند و چون خبر تاخت و تاز برادر را شنیدند از شهر بیرون آمدند و نزد او رفتند و حسین قلی خان پس از گرفتن استرabad به دامغان بازگشت.

در این هنگام محمدخان سوادکوهی معروف به «دادو» که از جانب کریم خان حکمرانی

مازندران را داشت از کارهای حسین قلی خان هراسان شد و در صدد شد پیش از آنکه از او آزار ببیند از پایش درآورد. به همین جهت لشکری به نوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان در آن جا بود تا آن جا را بگیرد. چون این خبر به حسین قلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که با محمدخان جنگ کند تا او هم به یاریش برسد.

پس از اندک مدتی خود را به ساری رساند و گماشتگان محمدخان که در ساری بودند هراسان شهر را رها کردند. چون خبر به محمدخان رسید آهنگ ساری کرد و چون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بر وی تاخت و او را شکست داد و محمدخان را گرفت و دست بسته نزد حسین قلی خان فرستاد و حسین قلی خان او را با غل و زنجیر به بارفروش (بابل) برد و پس از آنکه همه اموالش را گرفت او را کشت و مازندران را تسخیر کرد.

این خبر که به کریم خان رسید مهدی خان پسر محمدخان دادو را به حکمرانی مازندران گماشت و او در بارفروش به حکومت نشست. حسین قلی خان بی خبر به بارفروش تاخت و صبحگاهی به آن شهر رسید و مهدی خان چون خبر شد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت و مدتی در خرابه های شهر پنهان بود و سرانجام کسان حسین قلی خان او را یافتند و در زندان انداختند و حسین قلی خان همه مخالفان خود را برانداخت و مازندران را گرفت و همه دژهایی را که در استرabad در دست مخالفانش بود ویران کرد.

کریم خان چند بار لشکر به دفع او فرستاد و از عهده اش برنیامد. سرانجام الله وردی خان جاجرمی که از قدیم با او همدست بود وی را به جاجرم خواند و حسین قلی خان به آن جا رفت و چون آن جا رسید نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار هم به جاجرم رفت که در آن جا با حسین قلی خان همدست شود، اما حسین قلی خان به این کار تن درنداد و نصرالله میرزا از پیش او رفت.

همین که حسین قلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار به جاجرم تاختند و در بیرون شهر سنگر بستند و جنگ درگرفت. الله وردی خان کسی را نزد حسین قلی خان فرستاد و به او این واقعه را خبر داد و حسین قلی خان با دویست تن به جاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند و با او صلح کردند و برگشتند.

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسین قلی خان را دیدند بیمناک شدند و چون دیدند از کریم خان هم کاری در دفع او ساخته نیست چند تن از ترکمانان یموت را که در سپاه حسین قلی خان بودند به مال فریفتند و ایشان هم نیم شبی خود را به

پشت سراپرده‌اش رساندند و در خواب او را با گلولهٔ تفنگ کشتند و کشتندگان او را کسی نشناخت و پیکرش را در شهر استرabad به خاک سپردند.

چون خبر کشته‌شدن حسین‌قلی‌خان به کریم‌خان زند رسید زکی‌خان زند را مأمور حکمرانی مازندران کرد. از حسین‌قلی‌خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی‌خان معروف به باباخان که فتحعلی‌شاه باشد و در ۱۱۸۵ ولادت یافته است و دیگری که مانند پدر حسین‌قلی‌خان نام داشته و چون نام پدرش را به او گذاشته‌اند پیدا است که پس از کشته‌شدن او در ۱۱۹۱ به جهان آمده است. هنگامی که حسین‌قلی‌خان حکمران دامغان شد زنی از طایفهٔ عضدالدین‌لو قاجار گرفته که بعدها در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه به مهدعلیا معروف شده است و از آن پس در دربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهدعلیا می‌گفتند. این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی‌شاه را زاد و چون حسین‌قلی‌خان را کشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسر دیگری زاد که همان حسین‌قلی‌خان دوم باشد.

پس از کشته‌شدن حسین‌قلی‌خان کریم‌خان زند به مرتضی‌قلی‌خان برادر وی فرمان داد که زن و فرزندان حسین‌قلی‌خان را از میان ترکمانان بازگرداند و او این کار را کرد. چون آقا محمدخان پس از مرگ کریم‌خان از شیراز به مازندران رفت زن برادر خود را به عقد خود درآورد و با دو برادرزاده‌اش به خانه خود برد و تا زنده بود با او بودند.

آقامحمدخان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسین قلی خان جهانسوز آقامحمدخان چنان که گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمدخان قاجار ولادت یافت. در دوره قاجارها در املای نام آقامحمدخان بدعتی گذاشته و گفته اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبان های ترکی اصلاً به معنی رئیس دربار و چیزی مانند آن است و سپس در مقام تکریم به کار برده اند در مورد وی باید با غین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، به همین جهت خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند. غافل از آن که این کلمه ترکی را ترک ها خود به هر دو شکل نوشته اند، کلمه یکی است چه در مورد مرد باشد و چه در مورد دیگر و این امتیاز در میان مرد و خصی ضرور نیست.

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت. آقامحمدخان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده اش آرام بمانند از غفلتی که پاسبانانش درباره او کردند بهره مند شد و با یک تن خادم از شیراز گریخت.

این نکته دهان به دهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می زیسته اند به ما رسیده است که آقامحمدخان در زمانی که در شیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمداً برای این که مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی گذاشت چیزی داشته باشد به همین جهت هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود و همین قدر توانست یکی از

«جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبید و وی دو اسب از طویله کریم خان دزدید و با هم شتابان از شیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده اند آقا محمدخان به اندازه ای تنگدست بود که به پول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دو دینار امروز است با خود نداشت و چون به نخستین منزل پس از شیراز رسیدند و خود و جلودارش بسیار گرسنه بودند حيله ای کرد و آن این بود که بر در دکان جگرک فروش رفت و یک نان سنگک به یک پول خرید و به او گفت یک پول جگرک در میان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرک را در میان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرک خوب نیست و آن را پس داد و به این گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

در این جا دو نکته به یاد می آید یکی آن است که در بعضی از نواحی ایران جگرک را «حسرة الملوک» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره ای به این واقعه باشد و دیگر آن که کمترین خوراک را در زبان فارسی «یک پول جگرک» اصطلاح کرده اند و حتی در موردی که کسی برای چیز کوچک و بی قدر و بهایی دستگاهی می چیند این مثل بسیار رایج است که «یک پول جگرک سفره قلمکار نمی خواهد». شاید این اصطلاح و این مثل هم اشاره ای به این واقعه باشد.

در هر صورت گویا در این نکته که آقامحمدخان روزگار پیش از سلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می دانیم چون به پادشاهی رسید مرد بسیار لثیم و تنگ چشمی بود و این صفت وی را همه معاصرینش به تأکید و اصرار یاد کرده اند. چنان می نماید که دوره تنگ دستی و حسرت آغاز عمرش او را به این گونه لثیم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی و جوانی خود را در تنگ دستی گذرانده باشند به این صفت می گریند.

آقامحمدخان از شیراز یکسره به اصفهان رفت و در آن جا چندتن از کسانش را که در شهر بودند دید و از ایشان یاری گرفت و به ورامین آمد و طوایف قاجار را که در آن جا بودند با خود همدست کرد.

آقامحمدخان شانزده سال در نواحی مختلف ایران تاخت و تاز کرد تا این که توانست در ماه ذی قعدة سال ۱۲۰۹ در طهران به خود عنوان پادشاهی بدهد و تاج و تخت ایران را به دست آورد. از ذی قعدة ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبانماه ۱۳۰۴ شمسی) که سلطان احمدشاه آخرین پادشاه قاجار خلع شد این خاندان به حساب سال های قمری ۱۳۴ سال و



آقامحمدخان

از کتاب دوبو

۴ ماه و چند روز در ایران پادشاهی کرده‌اند. البته پیدا است که متملقان نسبت به خاندان قاجار سلطنت آنها را از جلوس ترکان آق‌قویونلو آغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتح‌علی‌خان گرفته‌اند و به دلایلی که پیش از این آوردم این نکته درست نیست.

پس از مرگ کریم‌خان زند نخست برادرش زکی‌خان کارها را به دست گرفت و برای این که حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بر دو پسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان و محمدعلی‌خان گذاشت اما چون مردی بی‌باک و خونریز بود پس از اندک زمانی زیردستانش در ایزدخواست او را کشتند و ابوالفتح‌خان پسر دوم کریم‌خان را به پادشاهی برداشتند و او در شیراز به تخت نشست. چندی نگذشت که عمش صادق‌خان او را کور کرد و اندکی بعد در ۱۱۹۶ صادق‌خان را هم علی‌مرادخان پسر زن و برادرزاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در ۱۱۹۹ مرد و جعفرخان پسر صادق‌خان به جای او نشست. در این گیرودار که پیشوایان و سرکردگان طوایف زند به این‌گونه به جان یکدیگر افتاده بودند و مجال برابری با دشمنان خود نداشتند آقامحمدخان توانست به آسانی بسیار با همان سواران قاجار که آنها را با خود همدست کرده بود از استرabad بنای دست‌اندازی به نواحی مجاور بگذارد و گیلان و مازندران و اصفهان و همدان و تبریز را بگیرد و خاندان زند تنها فارس و کرمان را در دست داشتند. جعفرخان را هم در سال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی‌خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین او شد.

در دستگاه خانواده زند در شیراز حاج محمدابراهیم نام کلاتر شهر بیش از همه نفوذ داشته و سرانجام لطفعلی‌خان را به پادشاهی رسانیده است. تاریخ‌نویسان زمان درباره این مرد بسیار بدبین و بدگو بوده‌اند. لطفعلی‌خان چون به پادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت. داستان زدوخوردهای لطفعلی‌خان با آقامحمدخان و سرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایران است.

آغاز کار آقامحمدخان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون به پادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود و از هیچ چیز بیم نمی‌کرد. یگانه عیبی که در او بود این بود که به جوانی و دلاوری و نجیب‌زادگی خود مغرور بود و در کارها سخت‌گیری می‌کرد و در کینه و انتقام‌جویی پافشاری داشت و به همین جهت به محض این که در میان وی و حاج محمدابراهیم کلاتر شیراز نقاری در گرفت این نقار منتهی به دشمنی سخت شد. حاج

محمدابراهیم هم مردی کینه‌جوی ولی درضمن دوروی بود و پنهانی با آقامحمدخان که در آن زمان کارش کم‌کم بالا می‌گرفت همدست شد و او را دلیر کرد که به شیراز حمله کند. چون آقامحمدخان به شیراز نزدیک شد حاج محمدابراهیم که کلانتر بود بر شهر مسلط گشت و چون لطفعلی خان در این هنگام در شهر نبود همین که خبر به او رسید با شتاب بسیار به شیراز برگشت، اما نتوانست شهر را از همدستان حاج محمدابراهیم بگیرد.

سال دیگر باز لطفعلی خان به محاصرهٔ شیراز برگشت و در این زمان آقامحمدخان در اصفهان بود و دوبار سپاهی به حمایت حاج محمدابراهیم به شیراز فرستاد و هر دوبار لطفعلی خان آنها را شکست داد و عاقبت آقامحمدخان چاره را جز این ندید که خود به جنگ لطفعلی خان برود. لطفعلی خان در این جنگی که با آقامحمدخان روبرو شده متتهای دلیری را نشان داده و پس از آن که پیشتازان لشکر آقامحمدخان را شکست داد و آنها رو به فرار نهادند با چند صدتن از همراهان خود برای دنبال کردن فراریان بر لشکریان آقامحمدخان که سی هزارتن می‌شدند حمله برد و تا جایی که آقامحمدخان چادر زده بود تاخت.

به واسطهٔ تاریکی شب و رعبی که نام او در همهٔ دل‌های ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقامحمدخان را پراکنده کرد و می‌خواست به سرپردهٔ وی داخل شود و او را بکشد ولی یک‌تن از همراهانش شاید به اندیشهٔ خیانت او را از این کار بازداشت و گفت آقامحمدخان گریخته است. وی از شنیدن این سخن فریب خورد و در این میان صبح شد و هوا روشن شد و بازماندهٔ سپاهیان آقامحمدخان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آن جا بازگشت و به کرمان رفت و سپس روی به خراسان نهاد و پس از رنج بسیار برگشت و شهر کرمان را محاصره کرد و گرفت. آقامحمدخان هم با تمام لشکر خود به کرمان تاخت و شهر را محاصره کرد و این محاصره چهارماه کشید و عاقبت همراهان لطفعلی خان به او خیانت کردند و شهر را تسلیم آقامحمدخان کردند. باز هم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می‌کرد و چون چاره را منحصر به فرار دید همین‌که شب شد با سه تن از همراهانش از میان سپاه دشمن گریخت.

چون روز شد و آقامحمدخان دانست که لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بی‌گناه شهر کرمان کرد و فرمان داد که همهٔ مردم شهر به جز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند و چنان‌که نوشته‌اند در آن روز بیست هزار زن و کودک را در میان لشکریانش قسمت کرد.

چند روز پس از این واقعه لطفعلی خان را به خیانت گرفتار کردند و نزد آقامحمدخان بردند و وی دستور داد کورش کنند و به این گونه پادشاهی او در سال ۱۲۰۹ قمری منقرض شد و دیگر کسی از خاندان زند در ایران به پادشاهی نرسید. لطفعلی خان را پس از این واقعه به طهران آوردند و پس از چندی در طهران مرد و معروف است در بقعه امامزاده زید طهران او را به خاک سپرده اند.

جنگ های آقامحمدخان در نواحی دیگر ایران

پس از مغلوب شدن لطفعلی خان دیگر در جنوب و مغرب و مرکز و شمال غربی ایران مانعی در برابر آقامحمدخان نبود و توانست به آسانی مازندران و گیلان و عراق و فارس و کرمان و مرکز و مغرب ایران را به دست بگیرد. اما در خراسان هنوز بازماندگان نادرشاه و شاهزادگان افشار پادشاهی می کردند و در تمام مدتی که خاندان زند در ایران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحم شان نشده بود.

هنگامی که آقامحمدخان پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخت و به ایل قاجار پیوست همه پیشوایان این طایفه از او پیروی نکردند و در میان خاندانش هم بر سر جاه طلبی های او نفاق افتاد و آقامحمدخان توانست به زحمت بسیار قسمتی از ایل قاجار را با خود همراه کند و سپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد. در آن زمان پیشوایان قاجار همه در شهر استرabad آن روز و گرگان امروز مقیم بودند و آقامحمدخان صلاح کار خود را در این دید که پایتخت خود را در جایی قرار دهد که نزدیک تر به طوایف قاجار باشد و به همین جهت شهر طهران را که در اواخر صفویه در نتیجه آمدورفت های پیاپی پادشاهان صفوی از اصفهان به خراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارک طهران باشد که تا سی و چندسال پیش هنوز آثار آن باقی بود و در این شهر به پادشاهی ایران نشست.

در زمانی که محمدحسن خان پدر آقامحمدخان بنای طغیان را گذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه در خراسان سلطنت می کرد و پس از این که محمدحسن خان را شکست داد و پسر او را اسیر کرد و پسر مهتر یعنی آقامحمدخان را که پنج یا شش ساله بود مقطوع النسل ساخت. این کودک از همان اوان ترشروی و بدخوی شده بود و ناکامی آغاز جوانی و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجه است در وجود وی قساوت قلب و خونریزی و بی رحمی و حتی لثامت طبع و دورویی فراهم کرد و کینه جوی و بددل و بدگمان شد.

پس از مرگ عادلشاه آقامحمدخان از خراسان گریخت و نزد پدر بازگشت و در همه سرکشی‌های پدر با او همراه بود. پس از آن‌که محمدحسن‌خان کشته شد آقامحمدخان را به اسارت نزد کریم‌خان بردند و او را در شیراز نگاه داشتند و حتی کریم‌خان به منتهی‌درجه با او ملایم و مهربان بود. پس از چندی کریم‌خان را اندک‌اندک نسبت به وی اعتمادی دست داد و حتی در کارهای کشور با او شور می‌کرد و انعام‌های وافر به او می‌داد و آزادش گذاشته بود در شهر شیراز به هرکجا می‌خواهد برود و بلکه به او اجازه می‌داد که بر بهترین اسبان وی سوار شود و در اطراف شیراز به شکار برود، منتهی اجازه نداشت از اطراف شیراز دورتر رود و به همین جهت بود که در روز مرگ کریم‌خان توانست به آن آسانی از شیراز بگریزد.

یکی از صفات برجستهٔ آقامحمدخان این بود که به منتهی‌درجه بر نفس خود استیلا داشت و می‌توانست احساسات خود را پنهان کند و دگرگون وانمود سازد و مردم را به این‌گونه فریب دهد. به همین جهت چون کارش بالا گرفت با کمال احتیاط قدم برمی‌داشت، منتهی گاهی حس خون‌خواری و کینه‌جویی اختیار از دستش می‌ربود. پس از فرار از شیراز به شتاب خود را به طهران رساند و تنها در راه اندکی در اصفهان درنگ کرد.

معروف است در آن موقع علافی در اصفهان بود محمدحسین‌نام که با کسان آقامحمدخان و سران ایل قاجار دادوستد داشت و آقامحمدخان چون به اصفهان رسید نزد او رفت و علوفهٔ اسب خود را از او نسیه کرد و وی نیز چون مردی پیش‌بین و زیرک بود دریافت که این مرد کارش بالا می‌گیرد و از این معاملت زیان نخواهد کرد. آقامحمدخان هم چون کارش پیش رفت این مرد را به خود نزدیک کرد و او همان حاج محمدحسین اعتمادالدولهٔ اصفهانی صدراعظم است.

پس از این درنگ مختصر در اصفهان آقامحمدخان یکسره به طهران آمد و یک شب در آن‌جا ماند و به مازندران رفت و در آن‌جا جمعی از طوایف قاجار بر او گرد آمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیار داشت که زیر بارش نمی‌رفتند و حتی برادرانش بر او برخاستند و یکی از برادران بر او خیانت کرد و در نتیجه آقامحمدخان در جنگی شکست خورد و دستگیر شد و چیزی نمانده بود دشمنان او را کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد و گروهی را با خود یار کرد.

در این هنگام علی‌خان افشار که سرکردهٔ طوایف افشار در آذربایجان بود پرضمانی اوضاع را غنیمت شمرد و به داعیهٔ سلطنت برخاست و گروهی هم بر او گرد آمدند. آقامحمدخان

نامه‌ای به او نوشت و با کمال فروتنی از وی دعوت کرد که با یکدیگر ملاقات کنند و در آن نوشته بود که طوایف ترک و مغول که در ایرانند باید با یکدیگر متحد شوند و نگذارند که ایرانیان خود به سلطنت برسند. علی‌خان همواره از حيله و بی‌اعتباری مواعید آقامحمدخان هراسان بود و به همین جهت دعوتش را نپذیرفت. آقامحمدخان با سپاه خود به جنگ او رهسپار شد و چنان وانمود می‌کرد که به جنگ می‌رود، اما چون به او نزدیک شد یکی از برادرانش را که همراهش بود نزد علی‌خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار از جانب آقامحمدخان پیغام داد که نباید دو ایل ترک با یکدیگر بجنگند و مجالی به دشمنان بدهند که برایشان چیره شوند. اگر طوایف افشار با وی همراهی کنند و با قاجارها هم‌پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست از ایشان خواهد بود و کسی حد آن نخواهد داشت که به خاک‌شان تجاوز کند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را از میان بردارند.

این حيله و تزویر دل علی‌خان را نرم کرد و با آقامحمدخان همدست شد و همواره با او بود تا این‌که روزی علی‌خان نزد یکی از سران سپاه خود مهمان بود و آقامحمدخان کس در پی او فرستاد و او را خواند که در کار مهمی با وی شور کند و علی‌خان در رفتن نزد آقامحمدخان از بس شتاب کرده بود سلاح با خود برنداشت و چون وارد خانه آقامحمدخان شد چند تن بر سر او ریختند و چشمانش را بیرون آوردند و فردای آن روز هم با کسانی که با او همراه بودند جنگ کردند و آنها را از پا درآوردند.

پس از این واقعه آقامحمدخان درصدد شد دست برادران خود را از کار کوتاه کند. و سه‌تن از ایشان که از او امان نداشتند از ایران گریختند. یک‌تن دیگر از برادرانش را که گرفت کور کرد و تنها از برادرانش جعفرقلی‌خان مانده بود که قسمت عمده پیشرفت‌های خود را مدیون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که به‌نام فتح‌علی‌شاه به پادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی‌خان از این برادرزاده تمکین نکند و درصدد آزار او بود. چون جعفرقلی‌خان حکمرانی اصفهان را از آقامحمدخان خواست وی این کار را از او دریغ کرد و او را به مازندران فرستاد. پس از چندی جعفرقلی‌خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد و چون در میان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقامحمدخان می‌ترسید که با او از در مخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستند و حکمرانی اصفهان را به او وعده کرد و خواست که پیش از رفتن به اصفهان به طهران نزد او بیاید. جعفرقلی‌خان همچنان در تردید بود ولی چون آقامحمدخان پی‌درپی پیغام‌های بسیار محبت‌آمیز می‌فرستاد و وعده صریح می‌داد که بیش از یک شب او



شهر طهران در زمان آقامحمدخان

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

را در طهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد و فریب خورد و نزد برادر به طهران آمد. او هم وی را با کمال خوشرویی پذیرفت. فردای آن روز پس از آن که آقامحمدخان برخی راهنمایی‌ها دربارهٔ حکومت اصفهان به او کرد و او را به این گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده‌اید، خوب است باباخان شما را راهنمایی کند ببینید و پس از تماشای آن برگردید. باز مطالبی دیگر هست که می‌خواهم با شما در میان بگذارم. جعفرقلی خان هم به تماشای قصر بیرون آمد و هنگامی که از دالانی تاریک می‌گذشت چند تن بر سر او ریختند و او را کشتند. تا چندی پیش در طهران روبه‌روی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمان‌های آغاز دوران قاجارها بود که آن را عمارت خورشید می‌گفتند و به جای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته‌اند و در زیر آن تالار بزرگ دالان دراز تاریکی بود که می‌گفتند جعفرقلی خان را آن جا کشته‌اند.

پس از کشتن جعفرقلی خان آقامحمدخان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که از سالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده‌اند و می‌خواست به این گونه از همراهی که با برادرش جعفرقلی خان کرده‌اند انتقام بکشد. این بود که با سپاهی به جنگ ایشان رفت و در این جنگ خونریزی بسیار کرد و عدهٔ کثیر از زنان و فرزندان ترکمانان را اسیر کرد و با خود برد و عده‌ای از این زنان تن به اسارت و بردگی درندادند و در راه خود را کشتند.

از آن روز دشمنی بسیار سخت و کینه‌ای در میان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد و به همین جهت بود که تقریباً در تمام مدتی که قاجارها در ایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند بر نواحی مجاور خود تاختند و مخصوصاً راه خراسان به طهران همواره مورد تاخت و تازشان بود و مسافران را غارت می‌کردند و زن و فرزندشان را به اسیری می‌بردند و این اسیرگرفتن زن و فرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگر هم مأموران دولت هروقت که می‌توانستند و ترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می‌کردند و این بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرد ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت.

لشکرکشی به قفقاز

در سراسر دورهٔ صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاک ایران بود و

هروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده و آن‌جا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی به جنگ‌شان رفته و آن سرزمین را پس گرفته بودند. منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یک‌قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و در برخی کارهای جزئی استقلالی به پادشاهان گرجستان داده و در ضمن برای این‌که ایشان مطمئن باشند، همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهدهای آن کشور به‌عنوان گروگان اما با کمال احترام در دربار صفویه در اصفهان بوده‌اند و هنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد و جانشین او با تشریفات از اصفهان می‌رفته و بر تخت می‌نشسته و حتی در میان خاندان‌های مهم گرجستان و خانواده‌های متنفذ و معروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشتر آنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان و نجیب‌زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند. پس از انقراض صفویه و ضعف دربار ایران پادشاهان گرجستان اندک‌اندک در اندیشه استقلال برآمدند و از سوی دیگر روس‌ها بر متصرفات جنوبی خود افزوده و از شمال با ایشان همسایه شده بودند و ناچار هروقت که پادشاهان گرجستان از جانب دربار ایران نگران و بددل می‌شدند می‌کوشیدند پشتیبان و هواخواهی دربار روسیه را جلب کنند. چون آقامحمدخان بر خاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد و زیر بار حمایت روسیه رفت. آقامحمدخان پس از آن‌که در ایران پیش برد در سال ۱۲۰۹ در صدد شد با گرجستان جنگ کند و با کمال شتاب وسیله برای کار فراهم ساخت. هنر عمده نظامی آقامحمدخان که سبب کامیابی و غلبه او در همه میدان‌های جنگ شده این است که با کمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح و آماده کند و با سرعت فوق‌العاده به میدان جنگ می‌رسیده و به این‌گونه همیشه چند روز زودتر از آن‌که حریف انتظار او را داشته است بر سر او می‌تاخته و او را به این‌گونه به غفلت می‌گرفته و کار را از پیش می‌برده است و این یگانه هنر نظامی او بوده و جز این صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازم است نداشته است.

در این جنگ هم آقامحمدخان همین اصول را به کار بست و به پادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود و از روسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شماره آن به شصت هزار می‌رسید در اطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ‌کس نمی‌دانست به کجا خواهد رفت.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت و اندیشه خود توانایی و

خودداری خاص داشت و همیشه در جنگ‌ها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش از مقصد او خبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان را به طهران احضار می‌کرد و در جلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد و خود در تپه‌ای که در شمال طهران بر سر راه شمیران در طرف راست جاده کنونی واقع است و بعدها فتحعلی شاه در آنجا ساختمانی به نام قصر قاجار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می‌کرد و در آنجا سامان لشکر خود را می‌داد و فرمان حرکت صادر می‌کرد.

در این جنگ لشکر آقامحمدخان بیشتر مرکب از سوار نظام تندرو بود و با سرعت بسیار از طهران عزیمت کرد و به زودی شهرهای ایروان و شوشی را که بر سر راه و در دست مخالفانش بود گرفت و عده کافی برای نگاهبانی این دو شهر که دو مرکز نظامی مهم بر سر راه ایران به گرجستان بود گماشت و بازمانده سپاه خود را برداشت و به سوی تفلیس حرکت کرد و با چهل هزار سپاهی به شهر تفلیس رسید.

هراکلیوس به محض این که خبر شد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گرد آورد و دیگر فرصت نیافت از روسیه یاری بخواهد این بود که عده او برای دفاع از پایتخت سخت ناتوان بود و با آن که گرجیان متتهای دلیری و دلاوری را در این جنگ نشان دادند از عهده دفاع برنیامدند و ناچار از شهر گریختند و هراکلیوس هم خود به کوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقامحمدخان به این گونه وارد شهر بی مدافع شد و خونریزی بسیار در آن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت و شانزده هزار پسر و دختر اسیر گرفت و بعدها با خود به ایران آورد.

این بی رحمی و خشونت فوق العاده آقامحمدخان زیان بسیار بزرگی به ایران زد و آن این بود که کینه سختی بر دل گرجیان درباره ایران فراهم شد و دیگر گرجستان به ایران بازنگشت.

به پادشاهی نشستن آقامحمدخان

تا این زمان آقامحمدخان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت. پس از جنگ گرجستان آقامحمدخان به منتهی درجه غرور خود رسید و از این پیشرفت‌های خیره کننده که تا آن زمان تنها جنبه تاخت و تاز داشت خود بیش از همه حیرت زده شد و به همین جهت چون دیگر مانعی در برابر خویش نمی‌دید در صدد شد علناً خود را به پادشاهی ایران اعلان کند و

در سال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود به طهران احضار کرد.

در مجلسی که با حضور سرکردگان در طهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود به دست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را بر سر خواهد گذاشت، اما به این شرط پادشاهی را می پذیرد که همه حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده اند از یاری و وفاداری با او دست برندارند. پس از آن که همه سوگند خوردند تاج مرواریدنشانی را که آماده کرده بود بر سر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و به این وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرار داد.

انقضای سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان او در ایران به کلی برچیده نشد و در تمام دوره سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان، همچنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است. آقامحمدخان که به سلطنت ایران نشست در صدد برآمد این خانواده را براندازد این بود که به بهانه زیارت عازم مشهد شد و در باطن می خواست دست جانشینان نادر را از آن جا کوتاه کند و در ضمن به جواهر و نقدینه فراوانی که معروف بود هنوز در دست بازماندگان نادر هست دست بیابد.

چون آقامحمدخان نزدیک مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا و نوه نادرشاه که آخرین شاهزاده خاندان افشار بود و در خراسان استقلال داشت و در اثنای زد و خورد های سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را در این دانست که به او پناه ببرد تا جان وی در امان باشد این بود که نزد آقامحمدخان رفت. آقامحمدخان هم در رواق امام هشتم در حضور همه بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی به او نرساند و پس از آن که او را خام کرد جواهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسلیم آن خودداری کرد وی را در شکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد، این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقامحمدخان آنها را تصرف کرد. می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنگ زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود.

پس از آن که آقامحمدخان بر این گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همه کسانش از خراسان به مازندران فرستاد، اما در راه به واسطه زخم هایی که هنگام شکنجه دادن به او زده

بودند جان داد و در آن زمان شصت و چهار سال داشت و به این گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرگ شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده این خاندان منقرض شد.

لشکرکشی دوم گرجستان

آقامحمدخان به این اندیشه به خراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد و از آن جا به ماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنگ کند و آن سرزمین را هم بگیرد اما همان زمان که در مشهد بود به او خبر رسید که از روسیه یاری به پادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند و از رود ارس گذشته و به آذربایجان رسیده اند.

این بود که آقامحمدخان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان به آذربایجان رفت و در این میان حوادث نیز یاری مخصوص به او کرد و آن این بود که در همان اوان در ماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) کاترین ملکه معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقامحمدخان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت. اما روزگار با او هم یاری نکرد به این معنی که هنگام توقف در آذربایجان که می خواست در اوایل بهار به گرجستان بتازد و در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش به چادری که در آن خفته بود وارد شدند و به زخم کارد او را کشتند.

هیأت ظاهری آقامحمدخان

از زمان قدیم تصویری از آقامحمدخان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهره بسیار لاغر بی موی او با تاجی مرواریدنشان به شکل بیضی در آن دیده می شود. در این تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست و ظاهراً در زمان های بعد از او این تصویر خیالی را ساخته اند. یگانه سند معتبری که درباره هیأت ظاهری او هست آن است که سرجان ملکم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ خود آورده است. سرجان ملکم در سال ۱۲۱۵ قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی از جانب شرکت هندوستان به سفارت به دربار ایران آمده است و در این موقع تازه چهار سال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و به همین جهت اطلاعاتی که وی به دست آورده است می بایست کاملاً درست باشد. سرجان ملکم می نویسد آقامحمدخان لاغر و باریک اندام بود و از دور جوانی چهارده پانزده ساله به نظر می آمد. چهره چین خورده داشت

و بی‌مو و مانند چهره پیرزنان بود و چون بیشتر در خشم بود سیمای خوشایند نداشت. به همین جهت اگر کسی به روی او می‌نگریست وی در خشم می‌شد و به این‌گونه کسی جرأت نداشت بر چهره او بنگرد. می‌نویسند که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی در سفرها این حالت روی می‌داده و هر وقت که مبتلا می‌شد تا دو ساعت بی‌هوش و در حال تشنج بوده است. روزی در شکار اسب وی در باتلاقی فرو رفته و در آن حال گرفتار همان حمله صرعی شده بود. سربازی که با وی بود به رنج بسیار او و اسبش را از باتلاق بیرون کشید و در کنار او ایستاد تا به هوش آید. چون چشم باز کرد و وی را دید از او بسیار ممنون شد و به او انعامی وعده کرد، اما مدت‌ها گذشت و به وعده خود وفا نکرد و آن سرباز که جرأت نمی‌کرده است مطالبه کند هر زمان که با او روبرو می‌شد بر چهره او می‌نگریست شاید به این وسیله وعده او را به یادش آورد. روزی که باز بر چهره او می‌نگریست در خشم شد و فرمان داد چشمان او را بیرون آوردند.

در این تردید نیست که آقامحمدخان در پنج یا شش سالگی پس از شکست خوردن پدرش به دست لشکریان عادلشاه برادرزاده نادرشاه اسیر شد و در همان زمان او را مقطوع‌النسل کرده‌اند و ناچار نمو و رشد طبیعی او کامل نبوده و به همین جهت است که بسیار لاغر و نحیف بود و نیز به همین سبب گرفتار صرع بود. این نکته در تاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران در میدان‌های جنگ حال طبیعی نداشته‌اند و بیشترشان گرفتار حمله صرعی می‌شده و در آن حال کارهای شگفت می‌کرده‌اند و حتی این نکته را درباره ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته‌اند.

سیرت آقامحمدخان

در میان تاریخ‌نویسان که درباره وی بحث کرده‌اند باز سرجان ملکم بیش از دیگران اوصاف وی را شرح داده است. می‌نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساک در خرج و سپس انتقام و کینه‌جویی، اما بیشتر امساک و انتقام را در مقام جاه‌طلبی از یاد می‌برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش از هیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که درباره وی منکر نمی‌توان شد این است که اگر می‌توانست به فریب و خدعه کاری از پیش ببرد به‌زور متوسل نمی‌شد. پیران ما دهان به دهان این نکته را مکرر آورده‌اند که از یکی از نزدیکان آقامحمدخان پرسیده‌اند آیا وی شجاع بوده است یا نه؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز به یاد ندارم به شجاعت کاری از پیش برده باشد و

حیله و تزویر او کار را چنان از پیش می برد که دیگر حاجت به دلاوری نداشت. فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است و هر وسیله ای را جایز می شمرده. معاصرینش گفته اند که ظاهراً دعوی دینداری می کرده و حتی در لشکرکشی ها و سفرها نیم شبان برمی خاسته و نماز می کرده و با این همه با برادرش جعفر قلی خان به قرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یک شب در طهران نگاه ندارد و چون او را کشتند و کشته اش را نزد او بردند دستور داد فوراً از شهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد.

دیگر از صفات او که همه تاریخ نویسان در آن اتفاق کرده اند بی رحمی او است و حتی این لطیفه را از یکی از عمال نزدیک او روایت کرده اند که هروقت از پیش او می آمد دست بر سر خود می نهاد تا ببیند به جای خود هست یا نه! در نتیجه این سخت گیری ها و بد رفتاری ها و پیمان شکنی ها هرگز به هیچ کس اطمینان نداشته و در سراسر مدت فرمانروایی خود بزرگان و متنفذین ایران را مجبور می کرده است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را به گروگان نزد او بفرستند تا به این وسیله به ایشان اعتماد کند.

در برابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان و با کفایت و مدبر بوده چنان که نه تنها به سرعت هرچه تمام تر ایران را گرفت و به پادشاهی رسید بلکه سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوک الطوائف و راهزنان مسلح و گردن کشان بود امن کرد و جهانیان را از پیشرفت های خود خیره ساخت.

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد از آن جمله این بود که دستور داد به هر شهری که وارد می شود کسی به استقبال او نرود. پیش از او در دوره صفویه و پس از آن در دوره افشارها و خاندان زند در سراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پر از کنایه و استعاره و عبارت پردازی های زاید و مخل می نوشتند و او نخستین کسی است که دستور داده است مکاتبات و احکام و فرمان های دولتی را به زبان ساده بنویسند و از عبارت پردازی خودداری کنند و هروقت فرمانی یا حکمی پیش او می بردند که امضا کند و به اصطلاح آن روز «صححه» بگذارد یعنی بگوید صحیح و درست است و ادار می کرد می خواندند و اگر به عبارات معلق و مقدمه منشیانه آغاز کرده بودند نمی گذاشت بخوانند و دستور می داد عوض کنند.

از طرف دیگر به مراسم درباری بسیار مقید بود، چنان که می نویسند وقتی سفیری از سوی پادشاه افغانستان به دربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیر پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقامحمدخان چنان در خشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکن است سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت به سلطنت بی احترامی کرده است به چوب ببندند و قسمت عمده از دارایی او را ضبط کرد.

دیگر از کارهای مهم او در کشورداری این بود که سربازان و لشکریان خود را بسیار رعایت می کرد و همیشه جیره و حقوقشان را به موقع می رساند و در آسایش آنها جدی بود. در جنگ های آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشورگیری بوده است تا وی اجازه نمی داد کسی حق نداشت دست به یغما دراز کند. اما در برابر این سخت گیری ها منتهای رعایت را نسبت به لشکریان خود داشت، چنان که گفته اند در محاصره کرمان و جنگ با لطفعلی خان سپاهیانش عده ای از زنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چند تن از محترمین کرمان با یک تن از علمای بسیار محترم به طهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقامحمدخان گفت من هرگز راضی نمی شوم آنچه در دست سپاهیان من است از ایشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریان را راضی کنند و هر که را می خواهند با خود ببرند.

این رعایت فوق العاده ای که دربارهٔ لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیان نیز نسبت به او منتهای دلبستگی را داشتند و او هم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیلهٔ تفریح و درضمن ورزش ایشان را در سواری و به کار بردن اسلحه فراهم می آورد، چنان که هر وقت جنگی در میان نبود لشکریان خود را با خود به شکار می برد و شکارهای بسیار باشکوهی فراهم می کرد.

با این همه به واسطهٔ جنگ ها و تاخت و تازهای بسیار که کرد سرانجام لشکریانش خسته شدند و از دستش به تنگ آمدند و در اواخر پادشاهی او از او ناراضی بودند چنان که عاقبت دوتن از لشکریان او را کشتند.

تردید نیست که مردان مقطوع النسل بی رحم و سخت گیر و شدید العمل می شوند و این صفات در او نیز به منتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی بد بیابان گردی و تاخت و تاز و غارت و کشتار خوی گرفته و مرارت هایی که در این راه کشیده بود کینه و قهری در دل او فراهم ساخته بود و به هیچ کس رحم نمی کرد. معروف است در مدتی که در شیراز بوده و اجازه رفتن از آن جا نداشته است چون کریم خان نسبت به او باز هم مهربان بوده او را روزها

در مجلس خود می‌نشاند و وی همچنان که روی قالی‌های فاخر دستگاه کریم‌خان نشسته بود چون دیگر کاری از او بر نمی‌آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می‌درید و حتی گفته‌اند که چون بر دستگاه کریم‌خان در شیراز دست یافت افسوس خورد و گفت اگر می‌دانستم روزی این فرش‌ها به من تعلق می‌گیرد این کار را نمی‌کردم.

پیدا است که این سخت‌گیری‌ها و بی‌رحمی‌ها مخصوصاً در جنگ‌ها بیشتر ظاهر می‌شده و به همین جهت کشتارهایی که آقامحمدخان در ضمن کشورگیری‌های خود کرده به خصوص در گرفتن شیراز و اصفهان و قتل عام کرمان و تفلیس معروف است. در کرمان حتی پیشوایان دینی و طلاب مدارس و زنان پیر و کودکان را معاف نکرد و تا خبر دستگیری لطفعلی‌خان به او نرسید به مردم شهر امان نداد و در تفلیس هم خونریزی به منتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقامحمدخان حتی متوجه نزدیکان او می‌شده و از نخست که بنای کشورگیری را گذاشت چون در میان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش از او پیروی نکردند و تنها راهی که داشت این بود که به وسیله خوف و خشیت بر آنها غالب شود و در این کار به اندازه‌ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضاقلی‌خان و مرتضی قلی‌خان و جعفرقلی‌خان و مهدی قلی‌خان جنگ کرد و از آن پس این نفاق در خاندان شاهی قاجار ماند و اتحاد و پیوستگی که لازمه خانوادگی است در این خاندان نبوده است چنان‌که پس از مرگ فتحعلی‌شاه پسرانش بر سر سلطنت با هم نزاع کردند و پس از مرگ محمدشاه همین اوضاع پیش آمد.

درباره لثامت و امساک او در خرج کردن نیز در کتاب‌ها مطالب فراوان هست و در این زمینه نمی‌توان شک کرد. دلیل آن هم واضح است که وی خردسالی و جوانی خود را در عسرت و تنگدستی گذرانده و بیشتر اوقات از تهیه وسایل زندگی محروم بوده است، چنان‌که در موقع فرار از شیراز تهی دست بود و چیزی که سبب پیشرفت کار او شد این بود که مالیاتی را که از عراق و مازندران به فارس می‌بردند غارت کرد و وسیله برای تأمین لشکرکشی خود فراهم ساخت و از آن پس نیز مصارف لشکریان خود را از غارت نواحی مختلف ایران به دست می‌آورد و در زمان او مالیات ایران وضع مرتبی نداشت.

درباره تنگ چشمی او داستان‌های بسیار گفته‌اند از آن جمله گفته‌اند که با ولیعهد و برادرزاده اش فتحعلی‌شاه که از همه پیش او عزیزتر بود همواره بر سر خوراک سخت‌گیری می‌کرد و معروف است که به او می‌گفت ایران استطاعت آن را ندارد که تو دو رنگ خورش بر سر سفره خود داشته باشی.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده افشار دست یافت و جواهر نادرشاه را که نزد او بود به شکنجه از او گرفت و از دیدن آن گوهرهای گرانبایه چنان شاد شده بود که در اطاق را به روی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلطید.

به همین جهت است که جامه فاخر نمی‌پوشید و غذای لذیذ نمی‌خورد و سفره وسیع نمی‌گسترد و بسیار ساده زندگی می‌کرد و به تجمل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولاً در جنگ‌ها یا در شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گسترده می‌نشست و خوراک بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره می‌نشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست می‌خورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی به خوردن مشغول شد. در میان خوراک ناگهان دستش را گرفت و مانع از خوردن او شد و گفت هرچه پلو و مرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم از این سفره‌ای که برای لشکریان من است چیزی بخوری.

دیگر از حکایاتی که سرجان ملکم درباره لثامت آقامحمدخان آورده این است که وقتی مردی دهقان را برای خطایی که کرده بود به مجازات کشیده بودند و می‌خواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست و دستور داد در حضور او مجازاتش کند. دهقان پولی به جلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد و چون آقامحمدخان این مطلب را شنید روستایی را نزد خود خواند و گفت اگر دوبرابر پولی که به جلاد وعده کردی به خودم بدهی گوشت را نمی‌برم. دهقان به دست و پای او افتاد و از او شکرگزاری کرد و تصور کرد شوخی کرده است به همین جهت راه افتاد که برود آقامحمدخان او را نزدیک خود خواند و جداً پول را از او مطالبه کرد.

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریک شد و درویش در حضور او به دربار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی به او داد و درباریان را دعوت کرد هریک چیزی به درویش بدهند و هریک برای رقابت با دیگری و جلب توجه او سعی کردند بیشتر بدهند و به این گونه درویش مبلغ خطیری گرد آورد ولی طمعش جنبید و شبانه فرار کرد و آقامحمدخان هرچه در پی او گشت او را نیافت و این واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده و دستور داده است آن درویش را هر جا بیابند دستگیر کنند، اما درویش ظاهراً از ایران رفته و هرچه گشته‌اند او را نیافته‌اند.

در جوانی که آقامحمدخان در شیراز در دستگاه کریم‌خان می‌زیسته است کریم‌خان مهربانی بسیار به او می‌کرده و همیشه او را در مجالس خود می‌نشاند و حتی در کارهای

مهم با او شور می کرده است. اما وی همین که بر خانواده زند چیره شد از هیچ گونه آزار و بی احترامی به زن و مرد آن خانواده خودداری نکرد. در ایران معروف بود می گفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود به طهران آورد و در زیر پله های قسمتی از ساختمان های کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقع است و به حیاط سرچشمه معروف است و مظهر آب در آن جا است دفن کرد که هر وقت از آن پله ها بالا و پایین می رود سرش را لگدمال کند. این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پل ها را شکافتند و استخوان هایی به دست آوردند و در همان موقع عکسی برداشتند که معروف است. نیز معروف است که چون شیراز را گرفت خانه های شاهزادگان زند را ویران کرد و هر چه داشتند به باد غارت داد.

دیگر از مطالبی که در حق ناشناسی او معروف است و از پیران شنیده ام این است که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان به او بسیار مهربانی می کرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد می گرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقامحمدخان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از او یاری می خواست و وی هم دریغ نمی کرد. روزی که در حمام بود آقامحمدخان هم وارد شد و آن مرد درباره وی بسیار مهربانی کرد و نزدیک خود نشاند. آقامحمدخان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت با من یار شود و به دولت برسم سزای این مهربانی های تو را خواهم داد. آن مرد گفت از قدیم گفته اند که دولت مانند مرغی است که بر سر کسان می نشیند و بال های بسیار بلند دارد و بر روی چشم ها می گسترد به طوری که مانع از دیدن می شود. آقامحمدخان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد به تو نشان می دهم. اتفاقاً در موقعی که آقامحمدخان اصفهان را گرفت آن مرد جزو کارگزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و او را هم با دیگران آوردند که در حضور آقامحمدخان بکشند. وی برای این که عهد دیرین خود و گفتگوی آن روز در حمام را به یادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود. آقامحمدخان دستور داد او را پیش آورند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت در خشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را درآوردند و پس از آن سرش را بریدند.

از این گونه روایات درباره آقامحمدخان و صفات شخصی او در اسنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطره پیرانی که ما دیده ایم بسیار بوده است. پیدا است که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دلخوشی از او نداشته اند و کارهایش را نمی پسندیده اند.

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمان‌های قدیم ایرانیان به آن گرجستان گفته‌اند ناحیه نسبتاً وسیعی است که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است. در شمال آن رشته‌کوه‌های قفقاز و در جنوب آن ارمنستان و در مشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم به آن اران می‌گفتند و جایگاه آلانیان قدیم بود و اینک جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و جمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد و مغرب گرجستان به دریای سیاه می‌رسد.

ایرانیان در زمان قدیم به این سرزمین گردستان گفته‌اند و سپس در دوره بعد آن را گرجستان نامیده‌اند و مردم آن دیار به کشور خود «ساخارثولو»^۱ می‌گویند. کلمه گرج و گرجی را در زبان تازی «جرز» و گرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند. در زمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیه ماوراء قفقاز بوده است.

در این سرزمین مللی که از یک نژادند و اندک اختلافی در زبان‌های ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اند و زبان‌های آن‌ها را که به یکدیگر نزدیک‌اند از نظر زبان‌شناسی جزو دسته زبان‌های «خارثولی»^۲ می‌دانند و خطی دارند که از خط یونانی گرفته‌اند ولی در آن

1. Sakharthwelo

2. Kharthweli

تصرف بسیار کرده‌اند. در نتیجه همسایگی و روابط نزدیک که با ایران داشته‌اند یک عده متن‌ها به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی از شاهکارهای ادب ایران را به زبان گرجی ترجمه کرده‌اند از آن جمله است شاهنامه فردوسی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی.

گرجستان به چند ناحیه جزء تقسیم شده که مهم‌ترین آنها کاخت و کارتیل و ایمرت و مسخت بوده است. یکی از نواحی آن سرزمین لازیکا قدیم یا لازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانی است و برخی از طوایف این نژاد در زمان‌های بعد اسلام آورده‌اند، مانند لگزیان یا لزگیان و آجارها و گروهی از ابخازیان. در دوره هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاک ایران بوده است. پس از آن دولت‌های نیمه‌مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده و در دوره ساسانی مدت‌های مدید گاهی به تصرف امپراتوران بیزنتیه درآمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی به نام «نینو» دین ترسا را به آن جا برده و در آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان به آن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را به آن دعوت کرده است. استقلال کلیسای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان در سال ۶۸۰ میلادی به رسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی با آن‌که در ارمنستان گاهی منتهای سخت‌گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روا نداشته‌اند و این می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند. از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیه الصغری در آسیا تشکیل شده همواره در سر گرجستان با دولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کراراً زدوخوردهایی برانگیخته‌اند و تا پایان دوره ساسانی این کشمکش در میان بوده است و سرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هراکلیوس امپراتور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما به زودی تازیان که بر ایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها به گرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را در دین خود آزاد گذاشتند.

در دوره اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقع است مهم‌ترین شهر آن سرزمین شد و شهری بود که ترسایان و مسلمانان در آن با کمال سازگاری زندگی کردند.

در پایان قرن دوم هجری سلسله باگراتیان که تازیان به آنها «بقراتیان» می‌گفتند و دست‌نشانده خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. به همین جهت ناحیه گنجه کراراً جزو گرجستان شده و در قرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران را هم متصرف شده و تا آذربایجان ایران پیش رفته‌اند و شهر تبریز نیز مدتی در دست آنها بوده است چنان‌که خاقان اختسان ممدوح عمده خاقانی که شروان و قسمتی از آذربایجان را هم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش از آن در قرن پنجم سلجوقیان گرجستان را هم گرفتند و تنها در سال ۴۹۳ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آن‌جا راند و در دوره سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان به اوج ترقی رسید و پس از آن باز دوره انحطاط آغاز شد. زیرا که پادشاهان مغول گرجستان را گرفتند و پس از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش بار به گرجستان لشکر کشید.

در قرن نهم هجری که سلسله باگراتیان هنوز در گرجستان فرمانروایی داشت این سرزمین به ناحیه مستقل کرتیل و کاخ و ایمرت تقسیم شد و پنج ناحیه مستقل کوچک هم تشکیل یافت و از آن پس دیگر حکومت واحدی در این ناحیه بر سر کار نیامد. پس از برچیده شدن امپراتوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی‌کرد از یک سو ترکان عثمانی و از یک سو دولت ایران و از سوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا این‌که در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخ دست‌نشانده پادشاهان صفوی شدند.

از سوی شمال روس‌ها به مرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم‌کیش بودند و ظاهراً دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کراراً با مردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت به دربار روسیه بهم زدند، چنان‌که در ۹۶۵ لوان دوم پادشاه کاخ از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست. در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فتودروویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیمور از پادشاه گرجستان نیز سفیری به دربار میخائیل فتودروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوف‌ها فرستاد و از او استمداد کرد. ولی نیروهای تزارهای روسیه هنوز به جایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، به همین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دوره سلطنت وختانک ششم

پادشاهان گرجستان اندک نیرویی بهم رساندند.

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است. گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد. از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸۴ روی آورد و قتل عام آقامحمدخان در ۱۲۱۰ بود. به همین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشور خود را به روسیه واگذار کرد و چند سال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیه ایمرت یکی از ولایات روسیه شد.

در دوره صفویه از ۱۰۲۴ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی به گرجستان می فرستاده اند و کسانی که به حکومت گرجستان رفته اند بدین قرارند: عیسی خان در ۱۰۲۴، علیقلی خان در ۱۰۲۵، پیکارخان در ۱۰۲۵، قرچکای خان در ۱۰۳۳، سلیم خان در ۱۰۴۳، مرتضی قلی خان ملقب به شهنوازخان در ۱۰۶۹، بیژن خان در ۱۰۸۶، عباسقلی خان در ۱۰۹۹، کلبعلی خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطان حسین.

ابراهیم خلیل خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قریباغ داشت بار دیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ به این مقام رسید و در موقعی که آقامحمدخان در کرمان و فارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس و اعیان شروان و شماخی وقبه و دربند همدست شد و بنای سرکشی را گذاشتند. آقامحمدخان در بازگشت به طهران به میرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن به نام اعتمادالدوله صدراعظم ناصرالدین شاه شد دستور داد که لشکری گرد آورد و در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد. پس از آن که به اردبیل رسید به محمدحسین خان قوآنلو دستور داد تا با عده ای در سه فرسنگی قلعه پناه آباد در سرپل خداآفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل خان بتواند پل را از میان بردارد. با همه شتابی که محمدحسین خان کرد چون بر سرپل رسید دید که ابراهیم خان پل را شکسته است و خبر به آقامحمدخان داد. وی هم سلیمان خان را که از فرماندهان لشکرش بود مأمور کرد پل را از نو بسازد و چون پل را تعمیر کردند چهار برج در دو طرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذرانند و مصطفی خان قاجار را به سوی طالش روانه کرد و سلیمان خان را با پنج هزار تفنگچی و محمدحسین خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را با سه هزار سپاهی در پی مصطفی خان فرستاد.

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند و دارایی خود را سوار کشتی کردند و به سوی سالیان راه افتادند. اما مردم سالیان از ترس آنها راه ندادند و ایشان ناچار در میان

دریا لنگر انداختند. تفنگچیان گیلانی مأمور شدند که به شنا به میان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند. سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی را که به کوه‌ها پناه برده بودند آزار بسیار کردند و جمعی کثیر را اسیر گرفتند. این اسیران را که نزد آقامحمدخان بردند چندتن از ایشان را کشت و فرزندان ایشان را به مازندران و اردبیل فرستاد و تنها شاهنوازخان پسر شاه‌پلنگ را که از سران گیلان بود به خود نزدیک کرد.

پس از این واقعه از پل خداآفرین گذشت و در راه مصطفی‌خان را با لشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیه قیان فرستاد و وی هم جمع کثیری از زن و مرد و پیر و جوان را اسیر کرد و با صدوشانزده سر بریده نزد آقامحمدخان فرستاد. وی هم اسیران را در میان لشکریان خود تقسیم کرد و رضاقلی‌خان نام را به ناحیه دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد.

سپس در منزلی معروف به تخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی و چراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای به پاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان و مصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن قلعه پناه‌آباد فرستاد و ایشان در نیمه‌راه به لشکریان ابراهیم خلیل‌خان برخوردند و جنگی کردند و آن لشکریان به قلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند. آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و بر قلعه توپ بست و جمعی را کشت. سپس مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی به عسکران سه فرسنگی پناه‌آباد فرستاد که راه را بر فراریان ببندد و رضاقلی‌خان را هم با عده‌ای به تخت طاوس روانه کرد که راه مسافران و کاروانیان را بگیرد.

سرانجام ابراهیم خلیل‌خان با ده هزارتن از قلعه پناه‌آباد بیرون رفت و جنگی درگرفت و هزارتن از سپاهیان کشته شدند و گروهی نیز اسیر شدند. آقامحمدخان دستور داد نامه‌ای به ابراهیم خلیل‌خان بنویسند و او را به اطاعت دعوت کنند. نوشته‌اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار

و ابراهیم خلیل‌خان در جواب این شعر را نوشت:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

سپس پیر قلی‌خان و عبدالله‌خان که از سران لشکر آقامحمدخان بودند مأمور شدند محمدبیک و اسدبیک برادرزادگان ابراهیم خلیل‌خان را که در بیرون قلعه پناه‌آباد بودند بگیرند و نزد آقامحمدخان ببرند. ابراهیم خلیل‌خان از شنیدن این خبر برآشفته و یکی از خویشاوندان خود را نزد آقامحمدخان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی از نزدیکان خود را به گروگان به لشکرگاه آقامحمدخان بفرستد و هر سال خراجی را بپردازد و برپیری او بیخشاید

و اجازه دهد وقتی دیگر خود به نزد او برود. وی این پیشنهاد را پذیرفت و محمدخان قاجار ایروانی و جوادخان حکمران گنجه و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل از سران آن دیار با پیشکش‌های فراوان نزد آقامحمدخان رفتند. شیخ‌علی‌خان پسر فتح‌علی‌خان از اعیان شهر قبه به دست یکی از نزدیکان خود پنج هزار تومان نقد برای او فرستاد. حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیز نامه‌ای با پیشکش فرستاد و سلیمان پاشا حکمران بغداد هم چند اسب تازی و چند استر نزد او روانه کرد.

سرانجام آقامحمدخان پس از سی و سه روز که در بیرون پناه‌آباد لشکرگاه ساخته بود روزی سران لشکر خود را جمع کرد و به ایشان دستور داد که جوانان قاجار که از سی سال کمتر داشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یک‌سو بایستند و پیران و سالخورده‌گان قاجار و طوایف دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند در سوی دیگر جا بگیرند و خود نخست در میان جوانان رفت و گفت ما از عراق برای گرفتن قلعه پناه‌آباد آمده‌ایم و آن را محاصره کردیم و کاری از پیش نبردیم، اکنون زمستان در پیش است و علوفه تنگ‌یاب خواهد شد، چه مصلحت می‌دانید بمانیم و جنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتند هرچه دستور بدهید همان خواهیم کرد. وی را این سخن خوش آمد و گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند. سپس از پیران و سالخورده‌گان پرسید چه باید کرد؟ پیران گفتند زمستان در پیش است و آذوقه و علوفه به زحمت به دست خواهد آمد، صلاح در آن است که به طهران برگردیم و زمستان را بمانیم و بهار دوباره به اینجا برگردیم. آقامحمدخان گفت رأی شما درست نیست. بزرگان قاجار می‌خواهند به طهران نزد زنان خود بازگردند و سران آذربایجان همین هوس را دارند و هیچ فکر نکردند که به زنان خود چه خواهند گفت. آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و در این سفر نتوانستند از عهده یک جارچی برآیند و مقصود او از جارچی ابراهیم خلیل‌خان بود زیرا که یکی از نیاکان او این منصب را داشته است.

چون آقامحمدخان این سخنان را گفت پیران و سالخورده‌گان گفتند ما از اینجا نمی‌رویم تا این قلعه را با خاک یکسان نکنیم و ابراهیم خلیل‌خان را نگیریم. آقامحمدخان گفت شما درست می‌گویید اما چون من وکیل جوانانم به صواب دید ایشان کار می‌کنم. بامداد فردا باید هریک از لشکریان بنه خود را بردارد و خود سوار شود و در کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد. فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت و لشکریانش نیز در پی او رهسپار شدند و در منزل قراچای بنه خود را گذاشتند و حاج

محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم در آن جا ماند و از آن جا به هراکلیوس پادشاه گرجستان که در آن زمان در ایران به او «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خان را پذیرفتم و چند روزی به او مهلت دادم و اینک عازم تفلیس هستم، چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان گزار ما باشی.

ارکلی خان به این نامه اعتنایی نکرد و به تهیه برج و بارو و تدارک جنگ پرداخت و از تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت. جنگی سخت در گرفت و در آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت و مانع کارگرجیان و ارمنیانی که در سپاه هراکلیوس بودند شد و ایشان پشت به میدان جنگ دادند. لشکریان آقامحمدخان هم آنها را دنبال کردند تا به دروازه شهر رسیدند. در این میان چهارصدتن از مردم چرکس که اندیشه کشتن آقامحمدخان را داشتند از دروازه بیرون رفتند و گرد سرازده او را گرفتند و برخی از طناب های چادر را با تیغ بریدند. وی نترسید و از جایی که نشسته بود برخواست و به تفنگ چیان مازندرانی که با او بودند فرمان تیرانداختن داد و برخی از آنها را کشتند و کسانی که ماندند گریختند. در این موقع ارکلی با چندتن از سران سپاه خود به شهر رفت و زنش را که تاریخ نویسان ایران به نام «ده فال» یاد کرده اند با خواهر و دختر خود برداشت و از تفلیس به کاخ و کرتیل گریخت و به کوهستان آن جا پناه برد.

آقامحمدخان هفتادتن از سران گرجی را که گرفتار شدند کشت و وارد شهر شد و هرچه از زر و سیم و نفایس یافتند غارت کردند و پانزده هزار زن و دختر و پسر را اسیر گرفتند و کشیشان را دست بستند و در رود کر انداختند و کلیساها را سوزاندند و خانه ها را ویران کردند و پس از نه روز از تفلیس بیرون رفتند.

در این هنگام آقامحمدخان جوانان را نزد خود خواند و آنها را نواخت و گفت من وکیل شما بودم و به وکالت شما این کار را کردم و از آن جا به گنجه رفت. و در دهانه جواد که ملتقای رود کر با رود ارس باشد شنید که مصطفی خان دولو را که با دوازده هزارتن به دفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته اند. چنین پیدا است که حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید به غیت داغی که پناهگاه خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. در این هنگام سلیمان خان برادر محمدحسن خان حکمران شکی که از برادر رنجیده بود نزد الکساندر لگزی حاکم «جاروتله» رفته بود و لشکری از آن جا به جنگ برادر آورد. محمدحسن خان هم چون یارای برابری نداشت به آقداش گریخت و به آقامحمدخان خبر داد. وی هم به مصطفی خان دولو دستور داد به یاری او برخیزد و

مصطفی خان با لشکریان خود به آقداش رفت. در این میان حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقامحمدخان رفتند و از محمدحسن خان بد گفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن خان را بگیرد و با اموال وی نزد او بفرستد و حکمرانی شکی را به سلیم خان بدهد و خود به شروان برگردد.

مصطفی خان هم او را گرفتار کرد و اموالش را گرفت و به این بهانه بنای بیدادگری را گذاشت و کسان محمدحسن خان و اعیان آن سرزمین را شکنجه داد و مال بسیار از ایشان گرفت و یک نیمه از مال محمدحسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبر به آقامحمدخان رسید او را احضار کرد و علی قلی خان را به جای او گماشت. مصطفی خان هم به سوی لشکرگاه آقامحمدخان رهسپار شد، اما کسانی که از او آزار دیده بودند در نیمه راه بر او تاختند و جنگی درگرفت و پس از آن که چندین تن از دو سوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقامحمدخان از شنیدن این خبر پریشان شد و چون علی قلی خان بعد از مصطفی خان قاجار به آن جا رفت در دفع مصطفی خان شروانی کوشید و تا سرزمین «فنداغی» او را دنبال کرد و او را در میان گرفت و کار را بر او سخت کرد تا این که خراجی به عهده گرفت. علی قلی خان در دشت مقان به آقامحمدخان رسید و با او به طهران آمد.

سرجان ملکم می گوید در آن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و با هم اختلاف داشتند و حتی پسران و دختران خود را به مردم ایرانی و عثمانی می فروختند یک تن از ارمینیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت و مردی دلیر و فتنه جوی بود ارمینیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. در این میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتر او بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکرست و داماد خود داودخان و دوازده تن از پسران بزرگان دیار و دوازده دختر زیبای دوشیزه که بیش از دوازده سال نداشته باشند نزد وی بفرستند تا گروگان باشند. فرستاده کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مأمور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکم پس از شرح این واقعه جزئیاتی از فساد مردم آن سرزمین و اختلاف در میان آنها آورده است و حتی می گوید در جنگ ها سران لشکر می گریختند و به دشمن تسلیم می شدند.

سپس جای دیگر می گوید هراکلیوس می خواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم

گرجستان که ترسا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و به همین جهت آقامحمدخان عزم کرد او را تنبیه کند.

می‌گویند در زمان فتنه افغان پتر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشتند که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع از این کار شد و چون او رفت و اوضاع ایران به هم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت‌الحمایه او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یک‌اترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی در این عهدنامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستان است در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

از سوی دیگر یک‌اترین خیال تجاوز به نواحی دیگر ایران هم داشت، چنان‌که مرکز تجارتی در اشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یک تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی به اشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کند، اما چون در دادوستد بسیار ارزان می‌فروختند و گران می‌خریدند و پیدا بود که اندیشه سوداگری ندارند آقامحمدخان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذرخواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید از این کار بگذرند و به این‌گونه این کار سرنگرفت.

از سوی دیگر لشکریانی که وقتی به یاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند به ناگاه بازگشتند. چون آقامحمدخان آهنگ تاختن به گرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که به یاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیک شصت هزار تن گرد آمدند. پنجاه و سه روز پس از نوروز یعنی در بیست و سوم اردیبهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نمی‌دانست به کجا خواهد رفت.

لشکریان خود را سه قسمت کرد: یک قسمت را از سمت راست به مقان و شروان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر از سمت چپ به سوی ایروان پایتخت ارمنستان رفتند و خود در میان ایشان راه قلعه شوشی را گرفت که از دژهای استوار قریب بود. چنان‌که پیش از

این گذشت سلیمان خان پل رود ارس را بست و از آن گذشتند.

لشکریانی که به سوی مشرق رفته بودند از کرانه دریای خزر گذشتند و امرای آن نواحی یا تسلیم شدند و یا شکست خوردند. اما سران ایروان و شوشی به هراکلیوس تاسی کردند و بنای مقاومت گذاشتند. چون هراکلیوس را دعوت کردند که نزد آقامحمدخان برود گفت من جز ملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقامحمدخان بیشتر سوار بودند فتح ایروان و شوشی را مصلحت ندید و تنها به اظهار اطاعت سرکردگان آن نواحی بسنده کرد و کسانی را به مراقبت ایشان گماشت.

پس از آن دستور داد که لشکریان او که در سمت چپ بودند در گنجه به او پیوندند و با آن که سپاه وی در راه پراکنده شده بودند باز چهل هزار لشکری با خود داشت و با این عده به تفلیس تاخت. هراکلیوس چون به واسطه شتابی که آقامحمدخان به کار برده بود امیدوار نبود دربار روسیه با او یاری کند با لشکریان خود که چهاریک سپاه آقامحمدخان نمی شد در پانزده میلی تفلیس با او روبرو شد. گرجیان منتهای دلاوری را کردند اما شکست خوردند و هراکلیوس به کوهستان گریخت و آقامحمدخان وارد تفلیس شد.

سپس می گوید نمی توان شماره کسانی را که در تفلیس کشته شدند تخمین زد. پس از آن شماره اسیران گرجی را پانزده هزار و به قولی دیگر بیست و پنج هزار می نویسد. سپس می گوید زمستان را در دشت مقان در ملتقای رود کر با رود ارس گذراند. پس از ذکر واقعه شروان چنان که گذشت می گوید مصطفی خان حکمران ایروان هم نزد آقامحمدخان رفت و تسلیم شد. اما ابراهیم خان حکمران شوشی همچنان در مخالفت بود و آقامحمدخان دستور داد سرزمین او را به کلی ویران و تاراج کردند. در این سفر گرجستان بود که به خیال تاجگذاری و سلطنت افتاد و امرای قوائلو بیش از همه محرک او در این کار بودند. بنابراین کلاه کیانی بر سر گذاشت و گردن بندی از مروارید آویخت و شمشیری که در مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بود و صفویه آن را متبرک می دانستند بر کمر بست.

ملکم می گوید رسم چنین بود که یک شب آن شمشیر را بر سر قبر شیخ صفی الدین می گذاشتند و تمام شب از روح او همت می طلبیدند و روز دیگر شیلان می کشیدند و آن شمشیر را بر کمر می بستند و مبالغه خطیر به زیردستان و تنگدستان می دادند.

دخالت دربار روسیه در کارهای قفقاز چنان که به جای خود به تفصیل خواهد آمد بیشتر از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳۴ (۱۷۲۲ م.) به بهانه این که برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و در

این زمان به موجب عهدنامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را به نادرشاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان به سلطنت نشست در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسک^۱ عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست‌نشانده آن شد. دوازده سال بعد آقامحمدخان برای تنبیه او این لشکرکشی را کرد و به گفته دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ه.ق) درگذشت. پسرش ژرژ یا گرگی و یا گرگین، بنابر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دائماً با لزیگان و لشکریان ایران می‌جنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری می‌خواست و در همین حال درگذشت. ماری یا مریم که زن بیوه او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مأمور شده بود او را به مسکو ببرد به زخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داوید یا داود چندی پس از آن واقعه در سال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ ه.ق) کشور خود را کاملاً به الکساندر اول امپراتور معروف روسیه وا گذاشت و با مادر خود به پترزبورگ رفت و در آن‌جا درگذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه به‌شمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقامحمدخان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و در خراسان بود می‌خواست به ماوراءالنهر بتازد و آن‌جا را از دست ازبکان بگیرد. در این میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمدخان بیگلربیگی ایروان و حسین‌قلی‌خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون در سال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یک‌تیرین دوم امپراتریس معروف روسیه که تاریخ‌نویسان زمان معلوم نیست به چه سبب همیشه او را «خورشید کلاه» لقب داده‌اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ به مقان فرستاده و اینک در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو و سالیان و طوالش به آنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند. آقامحمدخان از این خبر بسیار پریشان شد و در همان دم محمدولی‌خان قاجار را با

1. Gueorguievsk

ده هزار سوار در خراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مأمور حکمرانی مشهد و تعمیر روضه امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و به شتاب به طهران آمد. در طهران محمدحسن خان که به دربار شاه زمان امیر افغانستان رفته بود با «کدو خان» که از کابل به سفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که در فتح خراسان به شاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیه بلخ را به دولت ایران واگذار کرده بود.

پس از آن خبر رسید که یکاثرین دوم درگذشته و پاول پسر پتر به جای او نشسته است و چون این خبر به سپاهیان روسیه که در قفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند و شروان و دربند را تخلیه کرده‌اند. در همین زمان آقامحمدخان تدارک رفتن به قفقاز را می‌دید. پیش از مرگ یکاثرین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و با انبری آتش‌ها را پس و پیش می‌کرد و تمام شب را در این حال بود و چون روز شد با خشم تمام انبر را در میان منقل کوفت چنان که آتش‌ها در اتاق پراکنده شد و گفت: «ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا از میان بردار!» و چند روز بعد خبر مرگ یکاثرین را به او رساندند.

به این گونه در ماه ذی القعدة ۱۲۱۱ در طهران لشکریان خود را جمع کرد و از راه اردبیل به کنار رود ارس رسید و در آن جا لشکرگاه ساخت و ده هزار سوار برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان بار دیگر پل را شکسته بود و با این همه از آب گذشتند چنان که کشتی‌هایی که لشکریان را می‌بردند شکستند و برخی از آنها غرق شدند. ابراهیم خلیل خان باز هراسان شد و بی درنگ خانواده خود را برداشت و به شکی و سرزمین لزگی‌ها رفت و آقامحمدخان به آسانی پناه آباد را گرفت و آن جا را غارت کرد.

در همین زمان سه تن از خدمتگزاران وی که به او خیانت کرده بودند و تهدید کرده بودند که فردا بکشندشان و هرچه شفاعت کرده بودند به جایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و در همان شب بیست و یکم ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن از ایشان به بستر او نزدیک شدند و نزدیک بامداد با دشنه او را کشتند و صندوقچه جواهر و بازوبندهای جواهرنشان و شمشیر مرصع و الماس دریای نور و تاج ماه را که همیشه همراه او بود برداشتند و به صادق خان شقاقی پناه بردند.

جان ملکم می‌گوید در سبب این که چرا بار اول که آقامحمدخان به گرجستان لشکر کشید یکاثرین با گرجیان یاری نکرد اختلاف کرده‌اند. کسی که تاریخ گرجستان را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود. هراکلیوس کراراً از او یاری خواست و وی نپذیرفت زیرا که گمان نمی‌کرد کار به آن جا

خواهد کشید و می‌پنداشت آنچه دربارهٔ لشکر آقامحمدخان می‌گویند مبالغه است و وی در هر صورت پیش از آن‌که شوشی و ایروان را بگیرد به تفلیس نخواهد رفت. سپس می‌گوید حقیقت این است که ژنرال گوداویچ در آن زمان در «گئورگیوسک» بود و لشکریانش در اطراف سیاه‌کوه پراکنده بودند و نمی‌توانست تا سه چهار هفته آنها را جمع کند و به تفلیس برسد و شاید هم که هراکلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته و می‌ترسیده است اگر به تفلیس برسند در کار سلطنت او خللی وارد شود و امیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقامحمدخان را به عقب بیندازد.

از تدابیری که یکاترین در این موقع کرده پیدا است که تنها مقصود او حمایت از گرجیان نبوده و بیشتر می‌کوشیده است آقامحمدخان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی‌خان برادر کهنتر وی را که به او پناه برده بود به جای او بنشانند و شمال و مغرب ایران را هم به این وسیله بر قلمرو خود بیفزاید.

چون خبر شکست هراکلیوس و فرار وی به پترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را با هشت هزار سپاهی به گرجستان فرستاد و عدهٔ دیگر را مأمور دریند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهار سی و پنج هزار سپاهی دیگر به فرماندهی والریان زویف روانه کرد و وی دریند و باکو و طالش و شماخی و گنجه را گرفت و پیش از آن‌که زمستان برسد سراسر نواحی کرانهٔ غربی دریای خزر از مصب رود اترک تا مصب رود کر را روس‌ها تصرف کردند و از راه رود کر با گرجستان مربوط شدند.

پس از آن زویف با لشکریان خود از ارس گذشت و در صحرای چال مقان لشکرگاه ساخت و گرجیان در شمال پشתיیان لشکر او بودند و نیز عده‌ای را از هشدرخان (حاجی طرخان) به یاری او فرستادند و پیشروان آنها جزیرهٔ لکنران را هم گرفتند و در اندیشه گرفتن انزلی و رشت بودند.

آقامحمدخان در بهار سال ۱۲۱۱ روانهٔ آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت و پاول به جای او نشست زویف را احضار کرد و از شنیدن این خبر آقامحمدخان دلیرتر شد. در همین میان هراکلیوس هم درگذشت و گرکین‌خان به جای پدر نشست و چون لشکریان روسیه از قفقاز رفتند وی چنان از ترس آقامحمدخان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را به یاری خود خواند و ایشان نیز بعدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقامحمدخان هنوز شصت میل تا کنار ارس راه داشت که به او خبر رسید اعیان شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل‌خان را بگیرند و وی به داغستان گریخته است و آقامحمدخان را

دعوت کرده بودند که زودتر به یاری ایشان برخیزد. وی بنه خود را در راه گذاشت و با سواران خود رهسپار شد. چون به کنار ارس رسید رود طغیان کرده بود. به همین جهت فرمان داد که از آب بگذرند و چون کشتی به اندازه نبود جمعی از لشکریان غرق شدند و وی پیش از آنکه وضع وخیم شود وارد شوشی شد.

سه روز پیش از آنکه به این شهر برسد در میان صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد نام فراش بر سر پولی نزاعی درگرفت. صادق خان چند روز پیش هم بر مسند آقامحمدخان آب ریخته بود و او را خشمگین کرده بود و چون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقامحمدخان بیشتر خشم گرفت و فرمان داد هر دو را بکشند. صادق خان شقاقی که از سرکردگان معروف لشکر او بود شفاعت کرد و وی پذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند.

و همان طور که گفته شد سرانجام آن دوتن یعنی صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش با عباس نامی از خدمتگزاران وی همدست شدند و شبانه با خنجر کار او را ساختند. برخی گفته اند که این کار به تحریک صادق خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقامحمدخان جواهر او را برداشتند و نزد وی بردند و به او پناه بردند و وی پس از این واقعه به یاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت.

به این گونه شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه ۱۲۱۱ آقامحمدخان در شصت و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت و تاز در ایران و دوسال پادشاهی از جهان رفت.

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقامحمدخان

دوره ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقامحمدخان کوتاه‌تر از آن است که بتوان آن را دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را در این دوره شرح داد. رویهم رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دوره مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که به سران و کارگشایان و سرکردگان می‌دادند همچنان بیش از سیصدسال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادرنشین می‌خواستند و به همین جهت نواحی مختلف را دست‌خوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند همچنان برقرار بود. درحقیقت کشور ایران حکومت ملوک‌الطوایفی داشت که در دست طوایف چادرنشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هرکس می‌شدند او را بر سر کار می‌آوردند.

مردم شهرنشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچه حوادث و این دسته‌بندی‌ها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌برد و در خشنود نگاه داشتن ایشان می‌کوشید در دوره انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. به همین جهت اوضاع اقتصادی از آن پس رو به ویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقامحمدخان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر

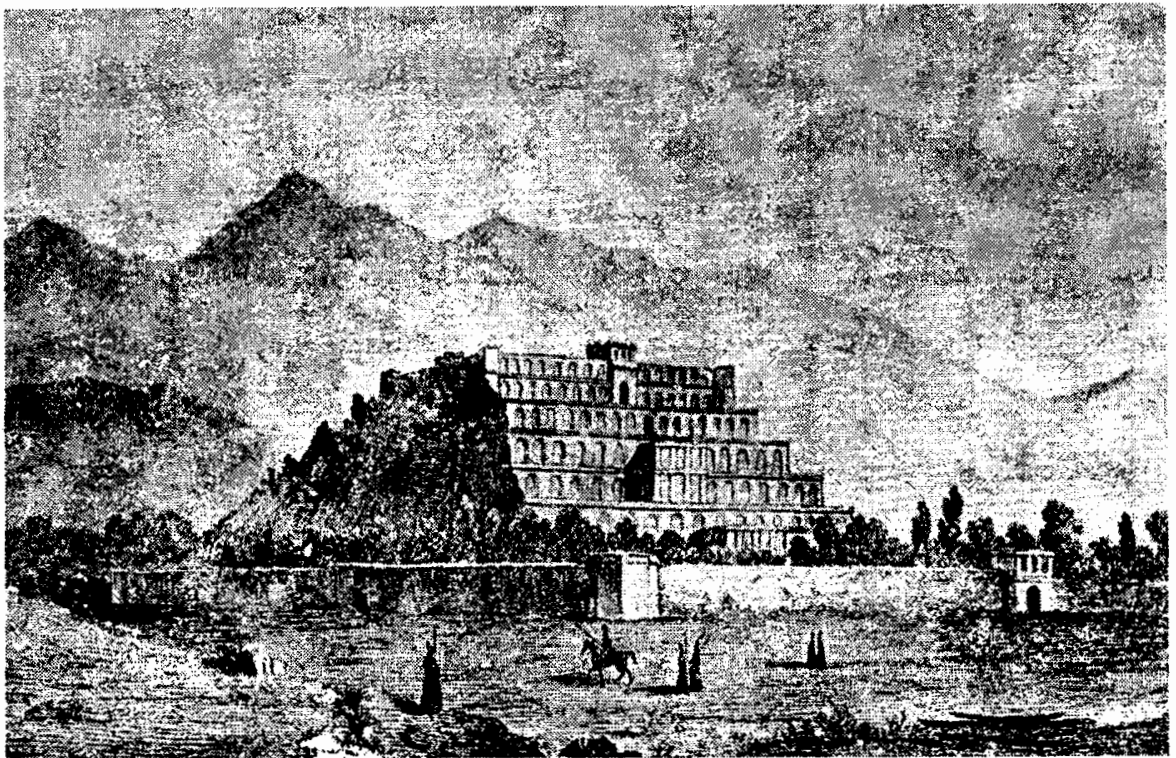
یکسره بسته شد. به واسطه لشکرکشی‌ها و زدوخوردهایی که در هر گوشه و کنار درگرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقامحمدخان به جز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندک کوششی نداشت و تنها می‌کوشید آنها را دلخوش و راضی نگه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی به جز کارهای نظامی به کارهای دیگر توجه نمی‌کرد. تا به پادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می‌کرد و چون از یاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سخت‌گیری و بیداد را روا داشت و کور می‌کرد و می‌کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیدادگری‌های معروف نادرشاه در زمان کریم‌خان اندک مدتی حکومتی نرم و مهربان بر سر کار آمده بود و آقامحمدخان دوباره آن نرمی و سازگاری با مردم را از میان برد و به همان ستم‌ورزی‌ها بازگشت، چنان‌که حتی با خاندان خود بدرفتاری می‌کرد و تنها با روحانیان که از مخالفت آنها باک داشت به تزویر ملایمت می‌ورزید.

او علاوه بر آن‌که با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری می‌کرد با قاجارها نیز که وی را به پادشاهی رسانده بودند غدر کرد و سران دولو را که بیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانواده خود را به طهران بیاورند و لشکریانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراکنده کرد و به این‌گونه نیروی ایشان را از میان برد و ایل قاجار را که پیش از او بسیار نیرومند بودند ناتوان کرد و از پا درآورد.

در همه کارها همیشه حق را به کسی می‌داد که بیشتر به او پول برساند. به عامه مردم ایران و طبقه سوم مردم اعتنا نمی‌کرد. حاج محمدابراهیم خود برای ملکم حکایت کرده است که وقتی دوتن از مردم طبقه سوم که توانگر شده بودند می‌خواستند ناحیه‌ای را اجاره کنند و این کار خواهان بسیار داشت، اما این دوتن بیشتر می‌دادند. وی گفته است که چون می‌دانستم آقامحمدخان به واسطه حرصی که به پول دارد خشنود خواهد شد به ایشان گفتم با من نزد شاه بروند و چون ایشان را دید و پرسید اسم و رسم هر دو را گفتم و گفتم برای چه آمده‌اند و چه می‌دهند. گفتم من با این مردم سروکاری ندارم. گفتم باید به مبلغی که می‌دهند توجه کنید. گفتم من از این مبلغ می‌گذرم و این‌گونه مردم نباید پیش من بیایند.

همه اتکای او در سلطنت به لشکریانش بود. به همین جهت حتی در موقعی که در جنگ نبود با ایشان نشست و برخاست داشت و یا به شکار می‌رفت و همواره با ایشان بر زمین



قصر قاجار از ساختمان‌های آقامحمدخان
از کتاب دوبو

می نشست و هم خوراک می شد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید و تنها در روزهای عید جامه فاخر می پوشید.

در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت و کم کم کشور را امن کرده بود و دیگر مردم سرکش یارای طغیان را نداشتند بر کسانی که تعدی می کردند رحم نمی کرد و دوره آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد.

نتیجه کشته شدن آقامحمدخان

چون آقامحمدخان را در بیرون شهر شوشی کشتند در لشکر وی پریشانی روی داد. پیکر او را گذاشتند و شهر شوشی را رها کردند. صادق خان شقاقی لشکریان خود را برداشت و به سرزمین خود به آذربایجان رفت و سرکردگان دیگر هم همین کار را کردند. حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که با وی همراه بود بازماندگان لشکر را دل داد و به یاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که در آن زمان به باباخان معروف بود و حکمرانی فارس را داشت برخاست و ایشان را به طهران آورد.

اما میرزا محمدخان دوانلو قاجار که در نخست با آقامحمدخان درافتاده و سرانجام به او تسلیم شد و حکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن او را شنید دروازه های شهر را بست و در انتظار فتحعلی شاه بود که از شیراز برسد. اما فتحعلی شاه تا آغاز سال بعد تاج گذاری نکرد.

در این میان صادق خان شقاقی در آذربایجان دعوی پادشاهی داشت و حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه نیز در این دعوی بود اما هر دو پیش نبردند. محمدخان پسر زکی خان زند هم در این زمان در بصره بود. با بیست سی تن همدستان خود به اصفهان رفت و مردم اصفهان هراسان شدند و به او راه دادند و یک دو روز در اصفهان فرمانروایی کرد ولی به زودی مردم او را رها کردند و به خاک عثمانی گریخت.

در خراسان نیز جنگ هایی روی داد و در افغانستان سرکردگان مختلف به جان یکدیگر افتادند و مجال دست اندازی به خاک ایران نداشتند. اندکی پس از کشته شدن آقامحمدخان یکی خان پادشاه ازبک هم که با دولت ایران سازگار نبود درگذشت و پسرش حیدر توره که در بخارا حکمرانی داشت نیروی آن را نیافت که به خاک ایران تجاوز کند. از سوی مغرب گرجستان یکسره جزو خاک روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقامحمدخان در لشکرگاه شوشی در قفقاز کشته شد ولیعهدش در تهران به پادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیعهدی او را باباخان می گفتند و به نام فتحعلی شاه به تخت نشست. روز شنبه ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۲ قمری به تخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخر ۱۲۵۰ درگذشت و به این گونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد. وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و به همین جهت در روز جلوس خود بیست و هفت سال و در دم مرگ شصت و چهار سال داشت.

ظاهراً عمش آقامحمدخان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگ های سخت و خونریزی هایی که در داخله کشور و مرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادرزاده و جانشینانش را دشوار کرده بود و به همین جهت فتحعلی شاه در ۳۷ سال و اندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جانگزای عمش در جنگ گرجستان همه نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و سلاوهای شمال که در این موقع دیگر با ایشان هم خاک شده بودند و اندیشه جهانگیری داشتند از این نفاقی که در میان ایرانیان و نصارای دست نشانده شان افتاده بود به بهانه پشتیبانی از ایشان هرچه بیشتر بهره مند شدند.



فتحعلی شاه

از کتاب دوبو

در غره محرم ۱۲۱۱ که آقامحمدخان به لشکرکشی دوم گرجستان رفته بود این برادرزاده را در پایتخت گذاشته و سر رشته کارهای کشور را به دست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه به مشکلاتی برای رسیدن به پادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهم تر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهدشکنی ها و کج پیمانی ها و حق ناشناسی های معروف آقامحمدخان فراهم کرده بود که حتی با خویشان نزدیک خویش وفا نمی کرد و از آن پس این اصول در سلطنت قاجارها باقی ماند و هر پادشاهی که به تخت می نشست مدعیان و مخالفانی در خانواده خود داشت، چنان که پس از مرگ فتحعلی شاه برادران و اعمام محمدشاه بر او بیرون آمدند و حتی پس از مرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه در میان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه با آن که در ۲۷ سالگی به پادشاهی رسیده بود مهم ترین خصال جوانی را که دلیری و دلاوری باشد نداشت و در حقیقت همه معایب حمش در او بود و محاسن او را که تدبیر و شجاعت باشد نداشت چنان که به همان اندازه وی لثیم و مال دوست بود و بلکه در این زمینه از عم خود نیز تجاوز کرده بود. حمش آقامحمدخان از پرداخت خرج لشکرکشی و حقوق سربازانش خودداری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمده شکست خوردن وی در هر دو جنگ با روس ها این بود که حتی از پرداخت حقوق سربازان و رساندن خوراک و علوفه آنها در میدان جنگ خویشتن داری می کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان در مخارج جنگی او شرکت کند.

اعتقاد به خرافات مانند اوراد و سعد و نحس ستارگان و توسل به دعانویس و طلسم و جادو و امثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت تر و چندبرابر کرده بود و به همین جهت قوه تصمیم و تحمل شدید در او نبود. بهترین معرف روایات او این است که خویشتن را مردی بسیار زیبا و جالب ترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می دانسته است و بهترین سندی که از این دعاوی گذاشته این است که در اواخر زندگی خود به میرزا تقی علی آبادی ملقب به صاحب دیوان و متخلص به صاحب که از شاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و در اواخر پادشاهی اش منصب صاحب دیوانی یعنی به اصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله کوچکی با انشای پرتکلف معمول آن زمان نوشته که «شمایل خاقان» نام گذاشته و در همان زمان نسخه های متعدد به خط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کرده اند که هنوز هم در بازارهای ایران خرید و فروش می کنند. پس از مرگ

وی همین رساله را روی سنگ مرمر با خط خوش کنده و بر سر قبرش در صحن قم گذاشته‌اند. در این رساله شکست‌های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده‌اند. دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده است که گویا در مدت عمر بیش از هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن آنها را در کتاب‌ها نام برده‌اند و از این زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیات وی مردند و صد و سه تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کرد و ترک و چرکس و جز آن بوده‌اند و قهراً فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته‌اند هیچ‌گونه الفت و انس و یگانگی نمی‌توانسته‌اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر ولیعهدی در میان پسرانش آتش اختلاف به اندازه‌ای زیاده می‌زده که سراسر مملکت در این آتش می‌سوخته و دو دسته مخالف یکی به روس و دیگری به انگلیس متوسل می‌شده و قهراً این دسیسه‌ها و فتنه‌ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است.

در میان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس میرزانايب السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته‌اند در همه جنگ‌های مهمی که در زمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً به عهده او بوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او در دربار حتی به غلبه بیگانه راضی می‌شده‌اند و به وسایل مختلف کارشکنی نمی‌گذاشته‌اند پول به لشکریان او برسانند و به او یاری بدهند، تا این‌که در میدان جنگ در مانده شود و از پای درآید و این حقیقت بسیار تلخ در همه اسنادی که از این دوره به ما رسیده است لایح و آشکار است.

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاق‌ها و اختلاف‌ها را روز به روز وخیم‌تر می‌کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران به پسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و از هرگونه کارشکنی و فتنه‌جویی در برابر یکدیگر خودداری نمی‌کردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری از حکومت مرکزی شانه تھی می‌کردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و بیگانگان می‌کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسان‌تر می‌کرد، چنان‌که در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر از سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه نیست و در هیچ روزگاری به این اندازه نواحی مهم از دست ایران بیرون نرفته است.

چیزی که عواقب این پریشانی‌ها را در ایران وخیم‌تر می‌کرد این بود که در سلطنت فتحعلی‌شاه رقابت بسیار سختی در میان دولت‌های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و آفریقا درگرفته بود و هر دولت آسیایی و آفریقایی که نیروی مادی و معنوی برای برابری با این اوضاع و دفاع از خاک خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت از پا درمی‌آمد و مستعمره و یا تحت‌الحمايه دولتی اروپایی می‌شد.

در شمال ایران امپراتوری وسیع روسیه روزبه‌روز نیرومندتر و وسیع‌تر می‌شد. در مغرب ایران همه دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابر و مقتدر آل عثمان را از پای درآوردند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهن‌آور هندوستان روزبه‌روز استوارتر می‌شد و ثروت‌های سرشار بی‌مانع هند همه دولت‌های بزرگ جهان مخصوصاً امپراتوری‌های روسیه و فرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها را هر روز و هر شب به هوس می‌انداخت که دست انگلیس را از هند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند. ایران همسایه هندوستان و راه طبیعی وصول بدان سرزمین از قاره اروپا مخصوصاً برای روسیه و فرانسه بود. ناچار روسیه می‌بایست هرچه بیشتر بتواند ایران را کوچک کند و راه خود را به هندوستان نزدیک‌تر سازد. امپراتوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست به هندوستان بیندازد.

در این میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایران را نداشت اما آن دولت هم صمیمانه مدافع ایران نبود و جداً نمی‌خواست آن را در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند. زیرا که نخست می‌کوشید در میان هندوستان و متصرفات روسیه فاصله را هرچه بیشتر وسیع و سد را استوارتر کند و افغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای این که ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آن را ناتوان کنند چنان که گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را می‌کردند و به مانعی بر نمی‌خوردند.

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی و مدنی عجیبی در هندوستان داشت. بیش از هشت صدسال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولت‌های هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگر را نمی‌دانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند. فکر ایرانی و تمدن ایرانی در سراسر هندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که می‌خواست برتری حتمی در هند به دست آورد رقیب بسیار خطرناک و نیرومندی بود.

در جنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای این که راه هندوستان همیشه آرام باشد می بایست این اعراب فرمانبردار و دست نشانده حکومت هند باشند. دولت ایران در نتیجه قرن ها استیلای مادی و معنوی بر دریاهای جنوب نفوذ سرشاری بر تازیان این نواحی داشت و بسیاری از لنگرگاه های مهم دریاهای جنوب به دست ایرانیان بود. این هم لازم می کرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشد و تازیان اطراف خلیج فارس و اقیانوس هند از مقاصد آن پیروی نکنند.

این اوضاع جهان، ایران را میدان سخت ترین رقابت های سیاسی در میان دول اروپا و مخصوصاً در میان روسیه و انگلستان قرار داد. دربار ناتوان فتحعلی شاه در این میان چون پر کاهی لرزان به این سو و به آن سو، گاهی متمایل به این و گاهی متمایل به آن بود. این سیاست ایران را تشویق می کرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود و هم پیشرفت روسیه را به سوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره مند گردند و دیوارهای هندوستان روزه روزه بلندتر و استوارتر شود.

در برابر این حوادث و این سیاست های رنگارنگ زیر پرده هر کشوری که مردان بزرگ و سرداران دلاور و سیاستمداران ورزیده نداشت نمی توانست پایداری کند. پادشاه ناتوان مال دوست گرفتار دسایس هم نمی توانست مردان بزرگ را پرورد و به همین جهت بود که در سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه در دربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد. تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز به واسطه خصال جبلی که در او بود چندتن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین آنها میرزا عیسی قائم مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام نویسنده معروف متخلص به ثنایی بودند ولی این دو مرد بزرگ در این دریای طوفانی و در میان این همه دسیسه و فتنه چه می توانستند کرد؟ این اوضاع ناچار می بایست حوادث بسیار شومی بزاید و آثار آن تا جاودان در تاریخ ایران بماند.

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودند و سراسر جهان بازیچه قدرت سیاسی و نظامی آنها شده بود و حتی کشورهای نیرومندتر از ایران در برابر نقشه های جهانگیری ناپلئون اول امپراتور فرانسه و پاول و الکساندر امپراتوران روسیه و پرنس مترنیخ صدراعظم اتریش زبون شده بودند و در ضمن دول اروپا با شتاب بسیار در صدد تسخیر کشورهای آسیا و آفریقا برآمده و سیاست خاصی را که «سیاست مستعمراتی» نام



شهر شیراز در زمان فتحعلی شاه

از کتاب دوبو

گذاشته‌اند پیش گرفته بودند. در همین قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری بود که روزبه‌روز بر دامنه متصرفات و مستعمرات دول اروپا در آسیا و افریقا افزوده می‌شد و ناچار سرزمین‌هایی که دول بزرگ اروپا را به خود جلب می‌کردند برای حفظ استقلال خود و دفاع در برابر حرص و طمع اروپا حاجت به مردان بزرگ داشتند و ایران از این نعمت بزرگ محروم بود. در همین قرن بیش از یک ثلث از خاک ایران از سوی شمال شرقی و شمال غربی و مشرق و مغرب از دست ایران رفت.

نکته دیگر این است که در تاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین دوره ترقی نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی است که مصادف با اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری بوده است و بیشتر از اختراعات و اکتشافاتی که پایه تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشورهای که در این دوره گرفتار مشکلات بوده و نتوانسته‌اند به خود پردازند و از این پیشرفت علم و فن بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند و ایران یکی از آن کشورهاست. تردیدی نیست که تا پایان دوره صفوی ایران در علم و صنعت از هیچ کشور جهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای از صنایع به سنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان به‌شمار می‌رفت و تنها در این دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کارهای کشور را به دست گرفته بود و جهانیان به شتاب هرچه بیشتر به سوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی و سستی قوه حاکمه در ایران مردم این سرزمین را که از آغاز تاریخ هرگز در علم و هنر از هیچ کاروانی بازپس نمانده بودند از همه این بهره‌های بزرگ بازداشت.

فتحعلی‌شاه در کارهای کشور با هیچکس مشورت نمی‌کرد و حتی در بسیاری از موارد در برابر گفته دیگران لجاج نشان داده است و همه کارهای کشور را به رأی خود برگزار می‌کرد و بزرگ‌ترین سرشکستگی ایران در این دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز و مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیده درهم آن روزگار یکسره بی‌خبر بود و با این همه غروری هم در او بود که نمی‌گذاشت در پی تحقیق و جستجو برآید. بهترین دلیل بر این نکته همان کتیبه‌ای است که به گفته وی نوشته و بر سر قبرش در قم بر دیوار نصب کرده‌اند. در آنجا حتی شکست‌های فاحش خود را معکوس وانمود می‌کند و همه زیبایی‌های باطنی و ظاهری را برای خود برشمرده است و خود را موجود کامل می‌پندارد. به همین جهت بود که برتری در هیچکس نسبت به خود نمی‌دید و حتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمی‌دانست و به عادت قدیم درباریان ایران همه پادشاهان جهان را دست‌نشانده خود می‌پنداشت. این نکته از بدیهیات است که غرور بزرگ‌ترین و



بر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندان و وزرایش

از کتاب دوبو

سرسخت‌ترین دشمن آدمی است و کسانی که مغرور باشند کور و کوری هستند که خطاهای خویش را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و حتی ناصحان و خرده‌گیران را دشمن خود می‌شمارند و به جان ایشان هم ابقا نمی‌کنند.

فتحعلی شاه در سیاست خارجی و هنگام برابری با دول بزرگ که با او سروکار داشتند یعنی با روسیه و انگلستان و فرانسه و عثمانی همواره با همین غرور به میدان می‌آمد و هرگز تصور این را نمی‌کرد که هیچ‌یک از این دول بتوانند بر وی چیره شوند و یا این که خود خطایی و خطایی کرده باشد.

او هم مانند عم و سلفش آقامحمدخان بسیار پول‌دوست و لثیم بود و حتی هنگام لشکرکشی در سخت‌ترین موارد جنگ می‌خواست صرفه‌جویی کند. در پایان دو جنگی که با روسیه کرد و در هر دو شکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح می‌کرد همه سخن در این بود که غرامات جنگی را کمتر کنند و مطلقاً گفتگویی در این زمینه پیش نیامد که از خاک ایران کمتر به بیگانه بازگذارد. چنان‌که پس از این در جای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه‌ای که با انگلستان امضا کرده است ماده‌ای هست که اگر ایران با دولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان در ماه مبلغی در هزینه جنگ با ایران یاری کند و خلف وعده انگلستان در این باره زمینه مذاکراتی شده است که تا چند سال دوام داشته و یگانه گله فتحعلی شاه از عهدشکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است.

پیدا است که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زیون پر می‌کند و برای این که چیزی از کیسه خود به ایشان ندهد ایشان را آزاد می‌گذارد که هرچه می‌خواهند از مردم کشور بربایند و غارت کنند و هر روز و هر شب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را در پیش چشمش بیارایند و جلوه دهند.

در میان این متملقین گروهی روحانی‌نمایان هم بودند که دلش را به دست آورده و قهراً وی را ظاهرپرست و عوام‌فریب کرده بودند و کم‌کم اعتقاد به خرافات در اندیشه او ریشه گرفته بود و مهم‌ترین کارهای جهان را می‌خواست به این وسیله پیش ببرد.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریک مردم میرزا عیسی قائم‌مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام متخلص به ثنایی که از شاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده و سمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد ایران را داشته و بعدها در زمان محمدشاه صدراعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی به جهاد و احکام جهاد و محسنات جهاد به زبان فارسی نوشته و در چاپخانه سربی که در همان زمان از اروپا

آورده بودند دوبار چاپ کرده و این رساله نخستین کتابی است که به زبان فارسی در ایران چاپ کرده‌اند و به نام «رساله جهادیه» معروف است.

پیدا است جنگی که با این وسایل و مقدمات به آن آغاز کنند نتیجه نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت آشکار این است که در آن زمان ایران از سوی شمال و جنوب و مشرق بازی‌گاه سیاست اروپایی و مطامع بیگانگان شده بود و برای نجات ایران از این خطر جانکاه کسی می‌بایست که گذشته از صفات مردی و مردانگی و جان‌فشانی و ایثار زر و سیم از سیاست جهان و از آرزوهای دیرین هریک از این دول بزرگ باخبر باشد و بتواند به وسایل خویش راه خطر را ببندد یا لااقل به نیروی سازگارتری پیوندد و نیروی ناسازگاری را به این وسیله دفع کند، یا به عبارت دیگر به دولتی متوسل شود و خطر دولت دیگر را به این وسیله از میان ببرد و برای این کار صفات و اطلاعاتی لازم بود که فتح‌علی شاه و درباریان‌ش از آن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر از این حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیک به دو‌یست و پنجاه سال در هر چهار سوی ایران جنگ کرده بودند و همه همسایگان ایران مانند دولت عثمانی و دولت روسیه و حکومت بخارا و افغانستان و هندوستان و تازیان ساکن خلیج فارس از ایران رنجش بسیار داشتند. سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی در ایران فراهم کرد که در میان ایران و همه همسایگانش چه ترکان عثمانی و چه ازبکان و افغان‌ها و چه ارمنیان و گرجیان دشمنی سختی پیش آورده بود و پس از آن نادرشاه و آقامحمدخان این کینه در میان ایرانیان و نصاری را سخت‌تر کرده بودند و از طرف دیگر آن دشمنی در میان ازبکان و افغان‌ها و مردم خاک عثمانی نیز وخیم‌تر شد.

در زمان فتح‌علی شاه بزرگ‌ترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً در نتیجه تاخت و تازهای شاه‌عباس و نادرشاه و آقامحمدخان روزبه‌روز از ایران رنجیده‌تر شده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود و ایشان را از میان برداشتند و به ایشان همسایه شدند و این رنجش و کینه و دشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیار سودمند و برای ایران بسیار زیان‌آور بود، به این معنی که امپراتور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست و به این وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز از دست ایران رفت.

در شرق ایران سرزمین پهناور هند که در ادوار مختلف طمع هر جهانگیری را تحریک کرده است و آن را ذخیره‌ای برای غارت زر و سیم دانسته‌اند روزبه‌روز در دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می‌یافت و روزبه‌روز بر نفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین می‌افزود. از قرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملاً در هند ریشه گرفته و چنان جای‌گیر شده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یکدیگر نمی‌دانستند به زبان فارسی متوسل می‌شدند و فارسی هشتصدسال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود و فکر ایرانی حتی ادبیات و فلسفه هندوان را هم اداره می‌کرد. هنگامی که انگلیس‌ها وارد هندوستان شدند این رقیب توانا یعنی فکر و زبان ایران را در برابر خود دیدند و برای این‌که در پیشرفت‌های خود در آن دیار این رقیب توانا را در برابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آن را از پای درآورند یا لااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً در آن زمان نفوذ ایران که از دوهزار و چهارصدسال پیش سراسر آسیای اسلامی را فرا گرفته بود هنوز در توانایی خود باقی بود و جداً مانع می‌شد که نیروی دیگری در این سرزمین‌ها و مخصوصاً در هندوستان که حتی زبان را هم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایه دیگر هندوستان بود در پاره‌ای از مسایل مانع سیاست انگلستان در هند به‌شمار می‌رفت و چون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخرج بود بهترین وسیله این بود که به‌دست ایرانیان آن را ناتوان کنند و فتحعلی‌شاه که همواره مستعد فریفته‌شدن در برابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند و به تاخت‌وتاز در آن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که از این سوی هم کدورت و رنجش سخت‌تر شد.

یکی از نقشه‌های جهانگیری ناپلئون اول امپراتور معروف فرانسه رفتن به هندوستان و کوتاه کردن دست انگلستان از آن سرزمین بود و نقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه و ایران به هندوستان بتازد. فتحعلی‌شاه مطلقاً از اوضاع جغرافیایی این کشورها و از رموز نظامی خبر نداشت و نمی‌توانست به واهی بودن این نقشه بسیار جسورانه ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیس‌ها در برابر آن فراهم خواهند کرد پی ببرد. این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند به این وسیله دل ناپلئون را به‌دست آورد و به توسط او نواحی از دست رفته را از روسیه پس بگیرد و در نتیجه این اندیشه کودکانه دولت انگلستان را هم از خود رنجانید. در همین اوان حوادث سرحدی با دولت عثمانی سبب شد که با آن دولت هم جنگی بکند و شاید در این کار دیگران هم وی را تحریک کرده باشند. در هر صورت نتیجه این شد که دولت عثمانی نیز رنجید.

پس از چندی که سیاست انگلستان در دربار فتحعلی شاه پیش رفت و او را به بهانه این که با روسیه صلح کرده است به نقض عهد با ناپلئون وادار کردند آخرین تکیه گاه احتمالی او هم که ناپلئون باشد از دستش رفت. در ضمن تازیان سواحل خلیج فارس در نتیجه خبطهای پی در پی دربار طهران از دولت ایران رنجش داشتند و در شمال شرقی هم دولت بخارا و دولت خیوه کراراً از ایران رنجیده بودند.

این بود که روزگار بسیار دشواری برای ایران پیش آمد که رهایی از آن محال بود. از یک سو همه همسایگان ایران یعنی دولت بخارا و دولت خیوه و افغانستان و هندوستان و تازیان خلیج فارس و دولت عثمانی از دربار ایران کینه در دل داشتند و از سوی دیگر سه دولت بزرگ آن روز جهان انگلستان و روسیه و فرانسه هر یک به جهتی خشمگین شده و از سیاست ناپایدار و سست و بی اعتبار ایران خوشدل نبودند.

به همین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه فرانسه از ایران پشتیبانی می کرد، نه عثمانی و نه انگلستان و فتحعلی شاه از هر سو رانده شده بود و در برابر نیروی عظیم روسیه که ناپلئون اول را هم از پای در آورده بود جز پرکاهی که به اندک جنبش بادی ناپدید شود چیزی نبود.

جنگ دوم روسیه و شکست فاحش از لشکر پاسکیویچ سردار معروف روسی و عهدنامه ترکمان چای ضرر معنوی بسیار بزرگی به ایران زد که هنوز ما گرفتار آن هستیم و شاید به این زودی ها دست از سر ما برندارد و آن این بود که ایرانیان کاملاً مرعوب اروپا شدند و چنان رعب و وحشت اروپا در دل ایرانیان افتاد که از آن روز تا کنون کمتر کسی در ایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی و اندیشه محتمل اروپا قدمی بردارد و همه ایرانیان در این مدت مدید مقاومت با اروپا و ایستادگی در برابر هوی و هوس ها و خواهش ها و حرص ها و طمع های آن را سفاهت محض و نوعی از جنون و گشادبازی خطرناک پنداشته اند و اگر چندسالی این اندیشه از دل ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را بار دیگر در دل های ما جای داد.

کسانی که به حوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آن روزگار بیفکنند شاید این اندیشه در دلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زیر دست و حيله گری بوده، به این معنی که کاملاً ابن الوقت بوده است و به مقتضای زمان گاهی بدان متوسل می شده و به هر کس که در آن روز نیرویی در او می پنداشته متوسل می شده و می کوشیده است به طفیل او گلیم خود را از آب به در برد. این نکته درست نیست زیرا که به واسطه

بی خبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل می شده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجه تردید و وسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم می شد که دیگر موقع آن کار گذشته بود و این زیانی است که همواره مردم سست رأی و مردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند در موقعی از وسواس و تردید بیرون می آیند و مصمم می شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگر هم در نتیجه تاخت و تازهای صرع آمیز آقامحمدخان سرحدات ایران نسبت به پیش از آن توسعه ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سرکوبی شده بودند و دوباره نام ایران ربعی در دل ها افکنده بود همه این فواید در سلطنت فتحعلی شاه از دست رفت و ایران در دوره تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و به همین جهت می توان سلطنت فتحعلی شاه را آغاز دوره نزول و وخیم ترین دوره تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمان های تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران از سوی شمال غربی رشته کوه های قفقاز بوده است. در حدود قرن سوم میلادی طوایف چادر نشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همه سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و به سوی مغرب آن دریا پیش رفته اند، اما از سوی مشرق رود جیحون و از سوی مغرب کوه های قفقاز مانع از پیشرفت آنها شده است. به همین جهت در پشت جیحون و در پشت کوه قفقاز مانده و با نژاد ایرانی همسایه شده اند. در آن زمان ایرانیان در صدد برآمده اند در برابر آنها دیواری در دو انتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند و همین کار چندین قرن ترکان را مانع شده است که به خاک ایران وارد شوند، چنان که در مشرق تنها در قرن چهارم هجری و در مغرب تنها در قرن هشتم هجری از موانع طبیعی گذشته و دست اندازی به خاک ایران کرده اند.

در سراسر این دوره که ترکان در شمال و قسمتی از مغرب دریای خزر ساکن بوده اند از سوی شمال و مغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بوده اند که تاریخ نویسان ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده اند.

سلاوها که نخست در شمال ساکن بوده اند در قرن دوم میلادی به دو شعبه شرقی و غربی تقسیم شده اند و سپس در قرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم به دو دسته شمالی

و جنوبی منقسم گشته‌اند و از یک سوی تا رود دنیپر و از سوی دیگر تا کرانه‌های دریای سیاه و دریای آزو تا کنار رود دون پیش رفته‌اند. این پیشرفت‌های سلاوها به سوی جنوب ترکانی را که در پشت کوه قفقاز در مرز شمال غربی ایران بوده‌اند به سوی ایران رانده و اندک‌اندک از کوه قفقاز گذشته و وارد خاک ایران آن روز و سرزمین طبیعی و موروثی آریاییان ایرانی شده‌اند.

در زمانی که سلاوها به سوی سواحل شمال غربی دریای خزر و مصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکان را شکست داده و به سوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبرو شده‌اند و نخستین بار که نامی از روس‌ها در تاریخ ایران برده می‌شود در سال ۳۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادی است که جمعی از روس‌ها با شانزده کشتی دریای خزر را پیموده و به خاک طبرستان حمله کرده‌اند و زدوخوردی در میان روی داده است.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی (اواخر قرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روس‌ها به نواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوز حالت دستبرد نداشته و دنباله‌ای پیدا نمی‌کرده است. نخستین دستبردی که روس‌ها به خاک ایران زده‌اند یکی از مدارج واقعه‌ای است که در تاریخ روسیه هم اهمیت بسیار دارد.

یکی از قزاقان ناحیه رود دون، ستنکو رازین نام عده بسیار از مردم سرزمین دنیپر را که بدان‌جا پناه برده و گرفتار قحطی شده بودند با خود همدست کرد و در سال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی را گذاشت و اندک‌اندک در سواحل دریای خزر پیشرفت کرد تا این‌که در بهار آن سال از راه دریا به سواحل ایران در میان دربند و باکو تاخت. شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع‌الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی‌الحجه ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمور کرد که با او برابری کند و مردم آن سرزمین دفاع سختی کردند و لشکریانش را که تا دروازه شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند و وی برای انتقام از این واقعه در شهر فرح‌آباد مازندران کشتار سختی کرد. در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران را که برای دفع او سجهز کرده بودند غرق کرد اما دیگر به خاک ایران دستبردی نزد.

در آغاز قرن هیجدهم تزارهای روسیه در نتیجه راندن و فرمان‌گزار کردن طوایف ترکان غربی که قرن‌ها حایل در میان سلاوها و ایرانیان بوده‌اند به قلمرو ایران رسیده‌اند. در آن زمان هنوز ارمنستان و گرجستان که مدت‌ها پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی بر سر آنها زدوخورد کرده‌اند بیشتر تابع و خراج‌گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای از امیران

نصاری پادشاهی می کردند که کاملاً به تمدن ایرانی خو گرفته و نه تنها بیشترشان نام‌های ایرانی داشته‌اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را به اصفهان می فرستاده و اغلب دختران خود را به شاهزادگان صفوی می داده‌اند.

از میان تزارهای روسیه نخستین کسی که در صدد کشورگشایی از سوی ایران برآمد پترکبیر بود که از یک سوی می خواست بر متصرفات آل عثمان دست بیازد و از طرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه را مرکز روابط اروپا و آسیا کند و به همین جهت پس از آن که کشورهای بالتیک را دست نشاندهٔ خود کرد در صدد شد به سوی دریاهای آسیا راهی باز کند و پس از جنگ با کشور عثمانی در سال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) به سوی ایران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱۴ ذی الحجهٔ ۱۱۰۵ به سلطنت رسید و در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را از پادشاهی خلع کرد ناتوان‌تر از آن بود که بتواند مانع از جهانگیری پترکبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی^۱ را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد و برای وی دستوری از وزارت امور خارجهٔ تزار نوشتند که پترکبیر خود برخی مطالب به خط خویش بر آن افزوده است و آنچه به خط اوست با حروف سیاه نموده می شود: در عبور از متصرفات ایران چه در خشکی و چه در دریا و عبور از همهٔ شهرها و بندرها و جاهای دیگر باید از وضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که به دریای خزر می ریزند کدام‌اند و تا کجا در داخلهٔ این رودها می توان با کشتی رفت و آیا رودی نیست که از هند بیاید و در این دریا بریزد، در بندرها کشتی های جنگی و بازرگانی که شاه ایران در این دریا دارد کدام‌اند، قلعه‌ها و استحکامات کدام‌اند، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوه‌ها و راه‌های دشوار گذر که بنابر آنچه می گویند آن ناحیه را از ولایات دیگر ایران در کنار دریای خزر جدا می کنند کدام است.

در ضمن پترکبیر با واختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد و می خواست به وسیلهٔ او از اوضاع ارمنستان هم باخبر باشد و چون گرجیان و ارمنیان مسیحی بودند و گاهی که ترکان عثمانی به کشورشان می تاختند با آنها بدرفتاری می کردند و گاهی از ایرانیان هم به واسطهٔ اختلاف دینی ناراضی می شدند پترکبیر در صدد بود رسماً خود را پشتیبان و حامی نصاری گرجستان و ارمنستان معرفی کند.

در این میان افغان‌ها بر اصفهان پایتخت ایران مستولی شدند و محمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را به جای او به پادشاهی ایران رساند. این خبر که به پترکیبر رسید به بهانه پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست‌اندازی به خاک ایران را گذاشت و در ماه‌های مه و ژوئن آن سال یعنی دوماه آخر بهار که مصادف با صفر و ربیع‌الاول ۱۱۳۵ می‌شده است از راه رود ولگا به نیژنی نوگورود و از آنجا به حاج طرخان رفت و از راه خشکی و دریا به شهر دربند که در خاک ایران بود حمله برد و در این حمله ۲۲ هزار پیاده و نه هزار سوار از سربازان خود و بیست هزار قزاق و بیست هزار کالموک و سی هزار تاتار و پنج هزار ملاح همراه داشت.

پیدا است که دولت بسیار ضعیف ایران که افغان‌ها بدان آسانی آن را از پا درآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سر به صد و شش هزارتن می‌زد برابری کند و تنها قوه‌ای که در مقابل آن بود لشکریان محلی آذربایجان و گیلان بودند و آنها هم پس از اندک مقاومتی از پا درآمدند. مردم دربند دروازه‌ها را باز کردند و تسلیم شدند ولی به واسطه این‌که بیم قحطی می‌رفت پترکیبر ناچار شد به حاج طرخان بازگردد و در راه قلعه‌ای ساخت که آن را «سویاتوی کرس»^۱ یعنی «چلیپای مقدس» نام گذاشت.

با این همه دسته‌ای از لشکریان خود را مأمور گرفتن گیلان کرد و به این‌گونه در ماه نوامبر ۱۷۲۲ (صفر ۱۱۳۵) شهر رشت تسلیم شد و در ماه ژوئیه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکو تسلیم شدند. در ماه سپتامبر سال ۱۷۲۴ (محرم ۱۱۳۷) در سن‌پترزبورگ عهدنامه‌ای در میان فرستاده ایران و دربار پترکیبر امضا شد و تزار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری کند و نیرویی به مدد او بفرستد به شرط این‌که پادشاه ایران تا جاودان مالکیت نواحی دربند و باکو و ولایات گیلان و مازندران و استراباد را به دولت روسیه واگذار کند. پس از آن‌که در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده بود چندتن از مردان دربار صفویه در ۲۰ محرم همان سال شاه طهماسب دوم را به پادشاهی اختیار کرده بودند که سرانجام نادرشاه در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۱۴۴ او را خلع کرد. شاه طهماسب برای این‌که در برابر افغان‌ها پایداری کند به هرکس و هر چیز متوسل شده بود و از آن‌جمله این عهدنامه را با پترکیبر امضا کرده است، اما پدید آمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه از این عهدنامه بهره‌مند شود.

ناتوانی دربار ایران در این دوره و پیشرفت روس‌ها در قفقاز و آذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی به دربار عثمانی متوسل شدند و از آنجا یآوری و پشتیبانی خواستند و به همین جهت حتی دولت مسیحی گرجستان در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت دولت عثمانی را اسماً پذیرفت. با این همه پترکییر نواحی را که در سواحل غربی دریای خزر از ایران گرفته بود همچنان در دست داشت و حتی دربار عثمانی در عهدنامه‌ای که در ماه ژوئن ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی را جزو خاک روسیه شناخت و در این عهدنامه قید شده است که مرز روسیه و عثمانی در ۲۲ ساعت فاصله از مغرب شهر دربند است و خط مستقیمی است که از شماخی به ملتقای رود ارس و کور می‌رسد.

در آن زمان سواحل شرقی دریای خزر هم جزو خاک ایران بود و پترکییر می‌خواست از آن جانب هم قلمرو امپراتوری خود را توسعه دهد، به همین جهت در آغاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلكساندر بک‌وویچ چرکاسکی^۱ را که از نژاد چرکس بود و پیش از آن سفری به این نواحی کرده بود مأمور کرد دو قلعه یکی در مصب سابق رود جیحون و یکی در جایگاه کنونی شهر کراسنودسک^۲ بسازد. سپس نزد خان خیوه برود و او را قانع کند که قیمومت روسیه را بپذیرد و از او اجازه بخواهد که یکی از بازرگانان روسیه از راه جیحون به هندوستان برود، درباره راه‌هایی که به هندوستان می‌رود اطلاعاتی به دست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل به دوستی با روسیه هست یا نه. جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت و از سوی دیگر چادر نشینان بیابان‌های اطراف با مردم خیوه همدست شده و راه را بر لشکریان بک‌وویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش از یک عده سه‌هزار نفری که از نژادهای مختلف بودند چیزی همراه نداشت. پس از زردخوردی که در ماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدة ۱۱۲۹ قمری) در جایی که تا شهر خیوه شش روز راه بود روی داده بود دشمن حمله کرد و به بهانه این که یافتن آذوقه و خوراک آسان‌تر باشد بک‌وویچ چرکاسکی را وادار کرده بودند سربازان خود را به پنج دسته قسمت کند و به این وسیله مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند و سلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بک‌وویچ چرکاسکی را هم اجازه داده بودند به عنوان سفیر روسیه وارد خیوه شود ولی سرش را بریده و بر دروازه شهر

آویخته بودند. برای انتقام از این خیانت پترکیبر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیر حاکم خیوه را به زندان افکند و وی در زندان مرد.

مشکلات تصرف این نواحی به اندازه‌ای بود که نه تنها پترکیبر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد و پنجاه سال پس از این تاریخ در این نواحی کاری نکردند.

پس از پترکیبر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه به خاک ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگ‌های نادرشاه در میان همسایگان ایران افکنده بود مانع از این کار شد.

در زمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم با عثمانی که دولت روسیه نتوانست چنان‌که می‌خواست آن دولت را از پای درآورد و ملل عیسوی بالکان را دست‌نشانده خود کند و ظاهراً به پشتیبانی آنها برخیزد درباریان وی نقشه دیگری از سوی دیگر طرح کردند. در این موقع اختیار دولت به دست پلاتون زوبف^۱ نام، سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه به او دل سپرده بود و وی مصمم شده بود برادرش والریان^۲ را بفرستد که ایران را بگیرد و روابط روسیه را با هندوستان برقرار کند و پس از آن‌که شهرهای ایران را تصرف کرد و درهریک پادگانی گذاشت بر قلمرو عثمانی در آسیای صغیر بتازد و در ضمن سردار معروف ژنرال آلکساندر سوواریف^۳ از بالکان عبور کند و به استانبول نزدیک شود و از سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بسفور شود و از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و در صدد بود که یکاترین را وادار کند خود با آن ناوگان همراه باشد.

در اواخر ماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترزبورگ رهسپار شد و وعده می‌کرد که در ماه سپتامبر همان سال (ربیع‌الاول ۱۲۱۱ ق) در اصفهان باشد.

می‌بایست سپاهی شامل ده هزار تن به فرماندهی ژنرال کارساکف^۴ از کنه‌های قفقاز بگذرد و تفلیس را بگیرد و زوبف با بیست هزار سرباز می‌خواست از ساحل غربی دریای خزر به جانب ایران فرود آید و چون در در بند و باکو به مقاومتی برنخواهند خورد به لشکریان کارساکف ملحق شود و با هم به سوی اصفهان بروند. اما در ماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود در اصفهان باشد هنوز تا سرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. به همین جهت از سن پترزبورگ، دوولان^۵ نام، مهندس فرانسوی را با

نقشه‌های جغرافیایی و دستورهایی به یاری او فرستادند و چون سرانجام دانست که این نقشه جز خیال واهی نیست، در باکو ماند تا این‌که ملکه یکاترین در نوامبر ۱۷۹۶ (جمادی‌الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراتور جدید به محض این‌که به جای مادر نشست فوراً لشکرکشی به ایران را موقوف کرد.

آقامحمدخان در ذی‌القعدة ۱۲۰۹ در طهران به خود عنوان سلطنت ایران داده و در سال ۱۲۱۰ تاج بر سر گذاشته و در همان سال پیش از آن‌که عنوان سلطنت به خود بدهد به گرجستان حمله برده و آن جنگ معروف را کرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت‌الحمایه یکاترین دوم ملکه روسیه بود و ناچار این حمله آقامحمدخان بر او بسیار ناگوار آمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهنتر آقامحمدخان که از او امان نداشت و از بیم به روسیه گریخته بود به دربار یکاترین پناه برده و در آماده کردن این لشکرکشی مؤثر بوده است.

اندیشه لشکرکشی یکاترین و مأموریت والریان زویف یگانه‌نتیجه‌ای که داد این بود که دشمنی در میان دربار روسیه و دربار ایران را سخت‌تر و فتحعلی شاه را از آغاز سلطنت از روسیه هراسان کرد و همین سبب شد که دو جنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد.

فتحعلی شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ‌نویسان اروپا تصرف استانبول را به دست سلطان محمد فاتح آل عثمان در سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ ق) یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ اروپا می‌دانند و معتقدند که در این سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و ۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد و پادشاه بابری آن سرزمین را از پا درآورد باید یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ آسیا دانست و گفت که در این سال سرنوشت آسیا تغییر کرد.

پیش از آن همه دول جهان نامی از هند و از ثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پنهان و اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد به هند بتازد و اندیشه تصرف هند را در دماغ خویش بیزد. شکست فاحش محمدشاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت و جهانیان با شگفتی بسیار که نخست باورکردن آن دشوار می‌نمود پی بردند که بیهوده از این کار می‌ترسیده‌اند و گرفتن هندوستان از محالات نیست.

از آن روز دول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند و هرکدام توانستند به این کار جسورانه دست زدند.

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م. (۹۰۸ ق.) و پس از آن انگلیس‌ها در سال ۱۶۰۰ م. (۱۰۰۸ ق) در هندوستان به کشورستانی آغاز کرده بودند و از آن به بعد کاملاً دلیر شدند. پیشرفت انگلیس‌ها در هند و کوتاه کردن دست فرانسویان از این کشور نه تنها باعث حسد همه دول بزرگ جهان شد بلکه مدت‌های مدید سیاست روسیه و فرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود و چون راه طبیعی وصول به هندوستان از خشکی کشور ایران بود این بود که از آغاز قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری کشورهای اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را در دل داشتند توجه خاصی به ایران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها و دشواری‌های جانفرسا برای ایران فراهم کرد.

ناپلئون بناپارت سردار معروف فرانسوی که در نتیجه کشورستانی‌های شگرف در ۱۸۰۴ میلادی (۱۲۱۹ ق.) به تخت امپراتوری فرانسه نشست اندیشه بسیار جسورانه‌ای داشت که از راه ایران به هندوستان بتازد. خبر تاخت و تاز آقامحمدخان به گرجستان و تسخیر تفلیس و قتل عام و حریق آن‌جا به گوش او رسیده بود و تصور می‌کرد جانشین آقامحمدخان هم مانند او در میدان‌های جنگ کامیاب خواهد شد.

در زمانی که ناپلئون در صدد شد از ایران در پیشرفت این نقشه جسورانه یاری بخواهد فتحعلی‌شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ ق. (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش از ده سال دوام داشت. در نخستین مراحل این جنگ که فتحعلی‌شاه ناتوانی خود را در برابر الکساندر اول تزار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول و اختلاف او با تزار روسیه به وی رسیده بود در صدد شد از ناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد. به همین مقصود در ۱۲۱۹ ق. نامه‌ای به انشای پرازکنایه و استعاره معمول آن زمان به ناپلئون نوشت و از او خواست در بهار آینده که وی به جنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم از سوی خود به روسیه بتازد تا هر دو متفقاً دولت روسیه را به جای خود بنشانند. این نامه که به ناپلئون رسید وی را در اندیشه دیرین اتحاد با ایران برای حمله به هندوستان یاری کرد و در صدد شد با ایران رابطه بهم زند و سفیرانی به ایران بفرستد. نخست آمده ژوبر^۱ را که خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه به ایران بیاید و سپس آجودان ژنرال رومیو^۲ را در پی او فرستاد. ژوبر در خاک عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد و به همین جهت رومیو زودتر به ایران رسید و نامه‌ای از ناپلئون برای فتحعلی‌شاه آورد که در

1. Amédee Jaubert

2. Adjudant Général Romieu

۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی الحجه ۱۲۱۹ ق.) از پاریس نوشته شده بود. ژوبر هم چون به ایران رسید نامه دیگری از ناپلئون به تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی القعدة ۱۲۱۹ ق.) همراه داشت. فتحعلی شاه در ماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد. نخست با غروری که از زمان غلبه آقامحمدخان بر گرجستان در ذهن او جای گرفته بود به میدان آمد ولی در اندک زمانی حس کرد که از عهده برنخواهد آمد و این برد که به ناپلئون توسل یافت. دولت انگلستان هم که تازه به بسط منافع و نفوذ خود در هندوستان آغاز کرده بود در ایران منافع بسیار داشت و ناچار بود که پیشرفت روسیه را در ایران و نفوذ فرانسه را که خطرناک‌ترین رقیب خود می‌دید در این سرزمین مانع شود و در ضمن از قوای ایران هم بکاهد تا نتواند در هندوستان و افغانستان از نفوذ معنوی خود به زیان انگلیسی بهره‌مند شود. به همین جهت رقابت بسیار سختی در میان روسیه و فرانسه و انگلستان در ایران در گرفت. انگلستان می‌کوشید ایران را به دست روسیه ضعیف کند و مانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه در مدتی که با فرانسه متحد بود در ایران به نفع فرانسه و در مدتی که رقیب آن بود به ضرر آن قیام می‌کرد. سیاست فرانسه هم همواره به زیان انگلستان و گاهی به سود و گاهی به زیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادان‌تر و ناتوان‌تر از آن بود که در این گیرودار و در میان این سیاست‌های جان‌کاه کاری به نفع ایران از پیش ببرد و این است که هرچه می‌کرد به زیان کشور تمام می‌شد. بالاترین خطای او آن بود که می‌خواست به یاری فرانسه که راهی به ایران نداشت و بسیار دور از ایران بود و به یاری انگلستان که در سیاست خود صمیمی و باوفا نبود و می‌خواست هر دو سنگ یعنی ایران و روسیه را به هم بساید با روسیه نیرومند زمان الکساندر اول دریفتد و اندیشه واهی تسلط بر گرجستان را عملی کند و به زعم خود انتقام از تجاوزات دولت تزاری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی شاه برای ایران این شد که هروقت به فرانسویان پروبال می‌داد کینه انگلستان سخت‌تر می‌شد و انگهی فرانسه در اروپا برای پیشرفت مقاصد خود به سازش با روسیه بیشتر حاجت داشت و روسیه را به ایران نمی‌فروخت و از همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد و ناپلئون از میان رفت خشم آن دولت نسبت به ایران تیزتر شد و نیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران به کار گماشت. هروقت هم که به انگلستان نزدیک می‌شد فرانسه و روسیه هردو نگران می‌شدند. جای دیگر این نکته را ثابت خواهم کرد که در این هنگام دولت انگلستان همیشه ایران را به جنگ با روسیه تشویق می‌کرده و حتی وعده می‌داده است که نه تنها در هزینه جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد و پیدا است این نقشه برای آن بوده است که ایران

گرفتار جنگ با روسیه شود و در افغانستان کاری از پیش نبرد و در ضمن نیروی نظامی آن در میدان‌های جنگ با روسیه از پا درآید و در جای دیگر مانع سیاست انگلستان نشود و بتواند با نقشه شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشه حمله بر هندوستان از راه ایران را طرح کرد و درصدد برآمد از راه روسیه و ایران و افغانستان لشکری به هندوستان بفرستد، به همین جهت در ضمن این که می‌کوشید ایران را در این کار شرکت دهد با پاول تزار روسیه قرار گذاشت که یک عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند و دولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خود را با آنها همراه کند.

پیش از آن که ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسی‌ها نیز کوشیده بودند او را با خود یار کنند و در سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربار لندن کمپانی هندوستان را وادار کرده بود سفیری به ایران بفرستد و سرجان ملکم^۱ معروف مؤلف تاریخ ایران و سفرنامه مشهوری که از او مانده به عنوان سفیر کمپانی هندوستان به ایران آمده و به گفتگوهای آغاز کرده بود. چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها به مذاکره قانع شود تدبیری به نظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیره قشم را در خلیج فارس بگیرد و فتحعلی شاه را به این گونه بترسانند و مرعوب کنند تا از در سازش درآید. دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکم و شرکت هندوستان را پذیرفت و درصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست به چه سبب ناگهان از این کار چشم پوشیدند و خواستند از راه دیگر به نتیجه برسند. این بود که سرجان ملکم مبالغه‌گزافی هدایا و رشوه به فتحعلی شاه و درباریان داد و بیش از دو میلیون روپیه در آن سفر خرج کرد تا از او قول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه سال بعد شاید در نتیجه غروری که از همین راه در او پیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست به مانع بسیار بزرگی برخورد درصدد شد این بار از فرانسه یاری بگیرد و در نتیجه خشم انگلستان را هم به خود جلب کرد، شاید در آن موقع از رقابت و دشمنی در میان فرانسه و انگلستان خبر نداشته است.

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی‌القعدة ۱۲۱۹) «آمده ژویر» را مأمور سفارت

1. Sir John Malcom

ایران کرد. وی از راه استانبول و آسیای صغیر رهسپار ایران شد و چنانکه پس از این خواهد آمد در راه گرفتاری‌های سخت برایش پیش آمد و چون دربار فرانسه از او بی خبر بود ناپلئون شتاب داشت هرچه زودتر روابط خود را با ایران برقرار کند. در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اوایل رجب ۱۲۲۰) آذرودان ژنرال رومیو را با نامه دیگری که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی الحجه ۱۲۱۹) به فتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد به ایران فرستاد. رومیو حامل هدایا و پیغام‌های ناپلئون برای جلب و مساعدت فتحعلی شاه در لشکرکشی به هندوستان بود. دربار طهران نخست به خوشی و احترام او را پذیرفت، اما پس از چند روز توقف در طهران ناگهان و بی آنکه گرفتار بیماری شده باشد درگذشت و کسی ندانست سبب مردن او چه بوده است و تنها می‌توان حدس زد به وسیله کسانی که ورود او به طهران به ضررشان بوده است او را از میان برده باشند. دربار طهران به شتاب او را در قبرستان بیرون شهر در جنوب طهران به خاک سپرد.

آمده ژوبر سفیر دیگر ناپلئون یکی از خاورشناسان معروف آن زمان بوده و زبان‌های ترکی و عربی را نیکو می‌دانسته و با ناپلئون به مصر رفته بود و از اوضاع کشورهای اسلامی خبر داشت و در انشای احکام و مکاتیب به زبان تازی منشی ناپلئون در سفر مصر بود و پس از آن او به روسیه رفته و از اوضاع آن کشور هم خبر داشت و بعد از آن مدتی در استانبول مأموریت داشته است و از اوضاع کشور عثمانی هم آگاه بود و به همین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون می‌توانست به ایران بفرستد.

ژوبر برای این که دولت عثمانی و رقیبان فرانسه مانع از سفر او نشوند مأموریت محرمانه داشت و به او دستور داده بودند به لباس مبدل و ناشناس به ایران سفر کند و تا کردستان عثمانی بی مانع آمد، اما همین که به شهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آن که بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و در سیاه‌چالی به حال زار زندانی کرد. پیدا است که در این کار هم دست کسانی که از سفر او زیان می‌دیدند در کار بوده است. این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماند و تنها پس از مرگ او توانست خود را از مهلکه نجات دهد. سرانجام توانست به زحمت بسیار عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه را که ولیعهد ایران و حکمران آذربایجان بود از حال خود خبر کند و دربار ایران کوشش بسیار کرد تا این که توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و به ایران بیاورد.

ژوبر از راه آذربایجان عازم تهران شد و چون فتحعلی شاه بیشتر تابستان‌ها به اردوگاه

خود در سلطانیه می‌رفت که از آن‌جا به روسیه لشکرکشی کند ژوبر را در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوئیه ۱۸۰۶) در چمن سلطانیه به حضور خود پذیرفت. ژوبر پس از آن‌که تقریباً یک ماه در ایران ماند فتحعلی‌شاه را به اتحاد با فرانسه دعوت کرد و مأموریت سیاسی خود را به بهترین وجهی انجام داد و در ضمن طرح عهدنامه‌ای در میان ایران و فرانسه ریخت که رضایت دولت ایران را در طهران به آن جلب کرد و قرار شد سفیری از ایران با او به دربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آن‌جا امضا کنند. فتحعلی‌شاه میرزا محمد رضاخان حکمران قزوین را مأمور کرد که با ژوبر به فرانسه برود و وی در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) در اردوگاه نظامی فین‌کن‌شتاین^۱ در خاک لهستان هنگامی که ناپلئون مشغول جنگ با روس بود به حضور وی رسید و هدایای فتحعلی‌شاه و نامه‌ او را به ناپلئون رساند. پس از آن‌که چندی در ورشو متوقف بود بار دیگر به حضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود در میان دولت فرانسه و دولت ایران به امضا رسید.

عهدنامه فین‌کن‌شتاین در ۱۶ ماده در ۴ ماه مه ۱۸۰۷ مطابق با ۲۵ صفر ۱۲۲۲ به امضای «عالی‌جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق‌العاده و بیگلریگی قزوین و وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا» نماینده ایران و هوگ برنارماره دوک دوباسانو^۲ از رجال دربار ناپلئون و از وزرای همراه او در این جنگ رسیده است. در این موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیه چهارم اروپا بود که مرکب بود از پروس، روسیه، انگلستان و سوئد که با هم برای مخالفت با او هم‌عهد شده بودند.

ناپلئون نقشه حمله به هندوستان را از راه قفقاز و ایران با پاول امپراتور روسیه طرح کرده و با او در این کار هم‌پیمان شده بود و پاول به‌عهده گرفته بود پنجاه‌هزار سرباز به ایران بیاورد و با دستیاری دولت ایران از راه هرات (که در آن زمان هنوز جزو خاک ایران بود و به همین جهت انگلیسی‌ها چندین بار کوشیدند تا آن را از ایران جدا کردند) به هندوستان حمله کند. پیش از آن‌که ناپلئون با ایران روابطی بهم زند در سال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق.) پاول تزار روسیه به دست درباریان کشته شد و جانشین او آلکساندر اول این تعهد را بهم زد، حتی با کشورهای دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد. به همین جهت ناپلئون دیگر به یآوری روسیه برای لشکرکشی به هندوستان امیدوار نبود و به‌وسیله این عهدنامه با ایران می‌خواست قوای خود را در ایران برای لشکرکشی به هندوستان به کار ببرد.

1. Finkenstein

2. Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

عهدنامهٔ فینکن‌شتاین

عهدنامهٔ فینکن‌شتاین از اسنادی است که برای تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد. نخست از این حیث که در میان دولت ایران و دولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگ‌ترین مردان تاریخ جهان بسته شده و ناپلئون به واسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولت‌های بیگانه عهدنامه بسته و این عهدنامه با ایران از اسنادی است که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم آن‌که این عهدنامه حوادث مخصوصی در آسیا و به‌خصوص در ایران فراهم کرد که عواقب آن مدت‌ها باقی بود و شاید تا امروز باقی باشد. به همین جهت این عهدنامه را که در ۴ مه ۱۸۰۷ - ۲۵ صفر ۱۲۲۲ در فینکن‌شتاین به امضای نمایندگان دو دولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می‌کنم:

«اعلیحضرت امپراتور فرانسویان پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه و عقد معاهدهٔ اتحاد این کسان را مأمور می‌کنند:

«اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا آقای هوگ برنارماره وزیر مشاور و دارای حمایل لژیون دونور و نشان سنت اوبر^۱ از کشور باویرو نشان خدمتگزاری از کشور باد^۲.

پادشاه ایران جناب میرزا محمدرضاخان سفیر فوق‌العاده و بیگلریگی قزوین و پیشکار شاهزاده محمدعلی میرزا.

ایشان پس از ارائه و مبادلهٔ اعتبارنامه‌های خود در این موافقت کردند:

مادهٔ اول. در میان اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران صلح و دوستی و اتحاد همیشگی برقرار خواهد بود.

مادهٔ دوم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران را حمایت می‌کند.

مادهٔ سوم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران می‌داند.

مادهٔ چهارم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا به عهده می‌گیرد همهٔ کوشش خود را به کار برد تا روس‌ها گرجستان و خاک ایران را ترک کنند و برای رسیدن به این نتیجه

در عهدنامه صلح خواهد کوشید. تخلیه این نواحی همیشه جزو سیاست و نظریات او خواهد بود.

ماده پنجم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یک سفیر فوق العاده و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت.

ماده ششم. چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستار است پیاده نظام و توپخانه و استحکامات نظامی خود را بنا بر روش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کنند توپ های صحرایی و تفنگ ها و سرنیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کند و بهای این اسلحه برابر ارزش آنها در اروپا خواهد بود.

ماده هفتم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کنند به هر اندازه افسر توپخانه و مهندسی و پیاده نظام که اعلیحضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها و ایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا بر روش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد در اختیارش بگذارد.

ماده هشتم. اعلیحضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد می کند که همه روابط سیاسی و تجارتی خود را با انگلستان قطع کند و فوراً به آن دولت اعلان جنگ بدهد و از همان دم با آن خصمانه رفتار کند. بنابراین اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد است وزیر مختاری را که به بمبئی فرستاده بخواند و کنسول ها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً از آن جا بیرون کند و همه کالاهای انگلیسی را ضبط کند و در قطع هرگونه رابطه با انگلیسی ها چه در خشکی و چه در دریا به ولایات خود حکم اکید بدهد و از پذیرفتن هر وزیر مختار یا سفیر یا کارگزاری که در ضمن جنگ از آن دولت بیاید خودداری کند.

ماده نهم. در هر جنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه و ایران اتحاد کنند فرانسه و ایران نیز به همان گونه در برابر آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که یکی از متعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً به دیگری اطلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترک جنگ خواهند کرد و از آن پس درباره هرگونه روابط سیاسی و تجارتی به مدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

ماده دهم. اعلیحضرت پادشاه ایران همه نفوذ خود را به کار خواهد برد تا افغانان و دیگر اهالی قندهار را با ارتش خود در برابر انگلستان متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری به متصرفات انگلستان در هندوستان بفرستد.

ماده یازدهم. چنانچه از نیروی دریایی فرانسه یک دسته کشتی به خلیج فارس و بندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسد اعلیحضرت پادشاه ایران همه وسایل و تسهیلاتی را که لازم باشد فراهم خواهد کرد.

ماده دوازدهم. اگر اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله به متصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همان‌گونه که متحد صمیمی و باوفای اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست به آنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این کار عملی شود دو دولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت و راهی را که ارتش باید درپیش بگیرد و لوازم و وسایل نقلیه که لازم شود و یابوری را که اعلیحضرت پادشاه ایران می‌تواند در این راه بکند در آن معین خواهند کرد.

ماده سیزدهم. هرچه از لوازم و تدارکات در ایران به لشکریان بری و نیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه به بهایی که در کشور به مردم کشور داده می‌شود به حساب خواهد آمد.

ماده چهاردهم. مقررات ماده دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است، بنابراین این حقوق نباید با عقد عهدنامه‌های دیگر به انگلستان یا روسیه واگذار شود. ماده پانزدهم. برای بهره‌جویی هر دو طرف یک عهدنامه تجارتي هم در طهران بسته خواهد شد.

ماده شانزدهم. این عهدنامه تا چهارماه دیگر از تاریخ امروز در طهران نیز امضا خواهد شد و به تصویب خواهد رسید.

در لشکرگاه امپراتوری در فینکن‌شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) منعقد شد و به امضا رسید.

امضای هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

وزیر روابط خارجی

رونوشت مطابق اصل است

ش. م. تالران، پرنس دو بنوان^۱

پیدا است که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای در محافل سیاسی اروپا و مخصوصاً در دربار روسیه و انگلستان که این عهدنامه به زیان آنها بسته شده بود می‌فکند. از جسارت فکری و بلندپروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه‌ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفت است سستی رأی و بی‌خبری فتح‌علی‌شاه است که حاضر شد در همسایگی روسیه و انگلستان با فرانسه‌ای که در آن سوی جهان واقع شده بود و هیچ راهی به ایران نداشت چنین قراری بگذارد و اعلان جنگ گستاخانه‌ای به انگلستان در برابر وعده‌واهی پس‌گرفتن گرجستان و نواحی دیگر از روسیه به عهده بگیرد.

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد و نتیجه عملی از آن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی به ایران زد و آن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت به ایران بدگمانی دیگر هم افزود.

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران و زیان فارسی و تجارت ایران در هندوستان نفوذ عجیب و فوق‌العاده‌ای داشت و درحقیقت هندوستان مستعمره فکری ایران بود و هر تجارتی که با هر کشور دیگری از جهان داشت به توسط ایران بود. انگلیسی‌ها برای این‌که در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای این‌که به این نتیجه برسند راهی جز ضعیف کردن ایران و از پادراوردن آن نبود و برای این کار بهتر از همه این بود که هرچه بیشتر ممکن شود ایران را کوچک بکنند و منابع مهم ثروت را که آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند و آن را گرفتار زدو خورد با هریک از همسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که در آن زمان ممکن بود به جان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تزارهای روسیه و درجه دوم دولت طماع عثمانی و در درجه سوم طوایف راهزن و بی‌انضباط و سرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند.

گذشته از این‌که فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار و حریف تاریخی انگلستان در هند آن سرزمین را از دور تهدید می‌کرد تزارهای روسیه هم با شتاب هرچه تمام‌تر روزبه‌روز به هندوستان نزدیک‌تر می‌شدند و چیزی نمانده بود به سرحد آن سرزمین زرخیز برسند. دولت کوچکی در میان هندوستان و نواحی نیم‌مستقل آسیای مرکزی که روس‌ها آنها را یکی پس از دیگری ازپا درمی‌آوردند در نتیجه ضعف و تجزیه خاک ایران چندی پیش تشکیل شده بود و آن دولت افغانستان بود.

در شب ۱۱ جمادی‌الآخر ۱۱۶۰ که نادرشاه را چندتن از زیردستانش در فتح‌آباد قوچان

کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفه چادر نشین ابدالی از افغان‌ها بودند و رئیس‌شان احمدخان در هنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گرانبهایی را که نادر از هند آورده و همیشه با خود همراه داشت ربود و به سرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و به این گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز به نام افغانستان خوانده می‌شود از ایران جدا شد. هنگامی که انگلیسی‌ها وارد هندوستان شدند افغان‌ها نیرومند شده و حتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور و ملتان و در ۱۱۷۰ دهلی را گرفته و در ۱۱۷۴ بار دیگر به هندوستان تاخته بودند.

پیدا است که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغان‌ها را در میان هندوستان و آسیای مرکزی که روس‌ها روز به روز در آن بیشتر پیش می‌رفتند نگاه بدارد و نیرو دهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود و احیاناً گاهی هم ایران را به نفع افغانستان کوچک بکند، چنان‌که با کوشش‌های فراوان بر ناحیه هرات که در لشکرکشی به افغانستان و هندوستان اهمیت بسیار داشت و دروازه هندوستان به شمار می‌رفت و پیش از آن جزو خاک ایران بود سه بار افغان‌ها تاختند و ایرانیان آن را پس گرفتند و تفصیل جنگ‌های هرات پس از این خواهد آمد.

همین نفوذ فوق‌العاده مادی و معنوی که ایران در هند داشت چند برابر آن را در افغانستان که مردم آن فارسی‌زبان و از همان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران در افغانستان نیز به نفع سیاست انگلستان بود.

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامه فینکن‌شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید به محض این‌که حریف نیرومندی در اروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران با آن عهد می‌کند که منافع انگلستان را در آسیا مخصوصاً در خلیج فارس و افغانستان که دو دروازه مهم هندوستان به شمار می‌رفتند مانع شود و در این مدت زیادی که از امضای عهدنامه فینکن‌شتاین می‌گذرد همیشه کوشش انگلستان در ایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان در این نواحی سازش کند.

برای پیش بردن این مقصود دو وسیله‌ای که انگلستان به کار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ و خم‌های سیاست خارجی و گاهی جنگ‌هایی با همسایگان زورمند و دیگر رعب افکندن در داخله کشور و تضعیف قوای روحانی و احیاناً بهره‌جویی از عوامل داخلی بوده است.

هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران از عهدنامهٔ فنیکن‌شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه به ایران بود. از دوتن سفیری که پیش از آن ناپلئون به ایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود و وی مأموریت داشت در اوضاع ایران مطالعه کند و ببیند در صورتی که اتحادی در میان ایران و فرانسه برقرار شود ایران تا چه اندازه می‌تواند در این کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر از فرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود و در اواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰) به استانبول رسید و در آن موقع ژوبر هنوز در آن شهر بود. برای آن‌که مردم به مقصد او پی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره^۱ نام، منشی خود به سوی ایران حرکت کرد و در اثر وقایعی که شاید عمداً پیش آورده باشند مجبور شد نزدیک چهل روز در حلب بماند و در آن جا بیکر^۲ کنسول انگلستان سرانجام به مأموریت او پی برد و بی‌درنگ جونز^۳ کنسول انگلستان در بغداد را از سفر او خبر کرد و او هم به لندن اطلاع داد. سرانجام رومیو از راه همدان در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اواسط رجب ۱۲۲۰) هرطور شده بود خود را به طهران رساند و با آن‌که دولت ایران ورودش را به شادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنگ در این شهر به بیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت.

پریشانی دولت ایران در این واقعه خود می‌رساند که این مرگ شاید طبیعی نبوده باشد زیرا با تأثر و احترام بسیار جنازه‌اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقی است به خاک سپردند. قرینهٔ دیگری که دربارهٔ این واقعه و طبیعی نبودن آن در دست است این است که در اسناد ایرانی و کتاب‌های آن زمان مطلقاً اشاره به آمدن رومیو و مأموریت او و درگذشتن او نیست.

میرزا محمدتقی سپهر لسان‌الملک در ناسخ‌التواریخ در وقایع سال ۱۲۲۱ که به مناسبت ورود ژوبر به دربار ایران خلاصه‌ای از تاریخ روابط ایران و فرانسه را نوشته کمترین اشارتی به آمدن رومیو ندارد و مطلب را چنین ادا کرده است:

«... روز جمعه بیست و پنجم ربیع‌الاول خیمه بیرون زد^۴ و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید. این هنگام موسی^۵ ژوبر از دولت فرانسه به رسالت آمد، چه روزگاری بود که پادشاه

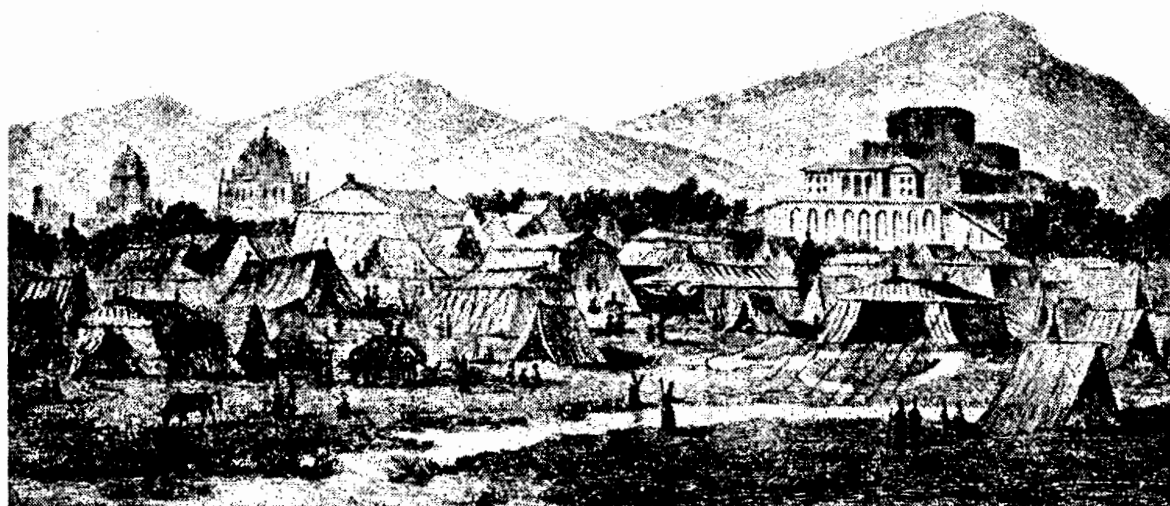
1. Outrey

2. Baker

3. Jones

۴. مقصود به بیلاق رفتن فتحعلی‌شاه به سلطانیه است.

۵. در آن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند.



لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوپو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد، چنانکه در سال شهادت آمحمدشاه^۱ دوتن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود به دارالملک طهران آمدند. وقتی پرسیدند که هنوز بعد از شهادت آقامحمدشاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشان را به معاذیر دلپذیر بازفرستاد و همچنان بعد از قتل سکنة کربلا، چنانکه مذکور شد، اسمعیل بیگ بیات سفیر بغداد گشت. یک تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می گذاشت به نزدیک او رفته و مکتوبی چند به خط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و به اتفاق اسمعیل بیگ به طهران آمد، اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را به کذب پنداشتند. این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلئون داشت و با دولت روس کار به معادات می گذاشت موسی ژوبر را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شمار روشن است و خصومت ما با ایشان میرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است. چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود به رعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود. چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد در حال مکتوبی به حاج یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژوبر به درگاه نایب السلطنه آمد و از آن جا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلئون او را امپراتور خطاب فرماید که به معنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان به این نام بلند آوازه شود. ملتمس او مقبول افتاد. پس برحسب فرمان پاسخ نامه او نگار شد و میرزارضای قزوینی منشی، که روزگاری وزارت شاهزاده محمدعلی میرزا را داشت، به اتفاق او به سفارت فرانسه مأمور گشت...

پیدا است شرحی که مؤلف ناسخ التواریخ درباره امپراتوری ناپلئون و به رسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیز است و همین بیان مختصر روایات مردم آن زمان را نشان می دهد. برای اجرای عهدنامه فیکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری به ایران بفرستد که

درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این کار ژنرال کلود ماتیوکنت دوگاردان^۱ را برگزید. این ژنرال چهل و یک ساله در ۱۱ ژوئیه ۱۷۶۶ در مارسی بندر معروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود و در ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت از ایران در لنسل^۲ در ناحیه باسزالپ^۳ فرانسه درگذشت. وی پیش از انقلاب فرانسه در سواره نظام منصب سروانی داشت و از ۱۷۹۲ به بعد در نتیجه شجاعت هایش زودتر از آنچه می بایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو^۴ سردار معروف فرانسوی در ۱۷۹۹ او را منصب سرتیپی داد و در ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی و در ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مأمور ایران شد و پس از بازگشت از این سفر در ۱۸۰۹ چون چنان که می بایست از عهده برنیامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس از چندی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانک به او انعام دادند و چون در ۱۸۱۱ در مأموریت نظامی که در پرتغال به او رجوع کرده بودند شکست خورد باز از نظر ناپلئون افتاد و بار دیگر به کار برگشت و در دوره صدروژه ناپلئون جزو افسران زیردستش بود.

دستورهای ناپلئون به ژنرال گاردان

نسخه تعلیمات و دستورهایی که ناپلئون به ژنرال گاردان داده و تکلیف او را در مأموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و در لشکرگاه خود در فینکن شتاین آن را صادر کرده است و از این قرار شش روز پس از امضای عهدنامه فینکن شتاین گاردان را مأمور ایران و از همان جا روانه کرده است. متن این دستور که به امضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبری است که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان می رساند و ترجمه آن از روی متن فرانسه به این گونه است:

«دستور برای ژنرال گاردان

در لشکرگاه امپراتوری فینکن شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هرچه زودتر که بتواند وارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس از ورودش چاپاری خواهد فرستاد و یک ماه بعد یک تن از افسرانی را که همراهش هستند روانه خواهند کرد.

در عبور از استانبول همه وسایل را به کار خواهد برد تا مکاتبه او با وزیر روابط خارجی^۵

1. Claude-Mathieu Comte de Gardane

2. Lincel

3. Basses-Alpes

4. Moreau

۵. در آن موقع به جای وزیر امور خارجه وزیر روابط خارجی می گفتند.

و مکاتبه آن وزیر با او سریع باشد. اگر ممکن شود که این کار را با کارگزاران باب عالی^۱ بکند بهتر است هر هشت روز مکاتبه کند. همه مکاتیب فوری که اهمیتی داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی و چه برای ژنرال سباستیانی^۲ به رمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصاً باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که درباره آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه‌برداری آن کشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی و جزئیات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد و محتویات نامه‌های فوری او را تشکیل دهد و مجلداتی فراهم کند. ایران باید روس‌ها را دشمنان طبیعی خود بداند^۳: گرجستان را از دستشان به در برده‌اند، زیباترین ولایاتشان را تهدید می‌کنند: هنوز سلسله پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند و از روزی که بر سرکار آمده همواره با آن در جنگ بوده‌اند. آقای ژنرال گاردان همه این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بغض ایرانیان را بر روس‌ها خواهد انگیخت. آنها را به کوشش‌های دیگر و به لشکرکشی‌های بیشتر تحریک خواهد کرد. برای ادامه عملیات نظامی شان از همه راهنمایی‌هایی که آزمودگی‌اش به او تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزاده عباس میرزا که فرمانده سپاه و چنان‌که می‌نماید مورد اعتماد آن است رابطه بهم زند. باید ایران در مرزهای روسیه پراکندگی بسیار فراهم کند و این موقع را که روس‌ها سپاه خود را در قفقاز ضعیف کرده و قسمتی از آن را به اروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد و به ایالاتی که به‌زور اسلحه یا به دسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند. گرجستان که آخرین شاه آن‌جا را وادار کرده‌اند کشور خود را به آنها واگذار کند کاملاً تسلیم آنها نشده و مردم آن‌جا چنین می‌نماید که افسوس صاحبان قدیم خود را می‌خورند. وانگهی سلسله کوهی که مدخل ایران را حفظ می‌کند در شمال گرجستان واقع است: اهمیت دارد که روسیه همه این گذرگاه‌ها را در دست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همه دقت‌ها را خواهد کرد تا ایران و باب عالی عثمانی تا می‌توانند درباره عملیات خود در میان دریای سیاه و دریای خزر با هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراتوری یکی است. همه کشورهای جنوب روسیه یکسان در خطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر و آسمان ملایم‌تر را به بیابان‌های خود و یخ‌های خود ترجیح می‌دهد. اما ایران

۱. در آسیا به دربار عثمانی باب عالی و به زبان فرانسه *porte* یا *Sublime Porte* می‌گفتند.

۲. ژنرال سباستیانی *Sebastiani* از سرداران معروف ناپلئون و سفیرکبیر فرانسه در ترکیه آن روز.

۳. البته این عبارت نقل قول و مقصود ناپلئون روس‌های تزاری است.

نفع دیگری هم دارد که مخصوص به آن است و آن این است که مانع از پیشرفت انگلستان در هندوستان شود؟

ایران امروزه در میان روسیه و مستملکات انگلیس در فشار است. هرچه بیشتر این مستملکات به سوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر از توسعه آینده آن ترسان باشد. اگر از همین امروز در اندیشه دفع این خطر نباشد و به زیان انگلستان از همه عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود.

فرانسه ایران را از دو نظر جالب می داند: به عنوان دشمن طبیعی روسیه و به عنوان وسیله عبور برای لشکرکشی به هندوستان.

به واسطه همین دو منظور است که عده ای کثیر صاحب منصبان مهندسی و توپخانه وابسته به سفارت ژنرال گاردان شده اند. باید آنها را گماشت که نیروهای نظامی ایران را نسبت به روسیه وحشت انگیزتر کنند و جستجوها و استخباراتی بکنند و گزارش هایی ترتیب دهند که معلوم کنند موانعی که لشکرکشی در عبور از آن جا به آن برمی خورد کدام است و برای رفتن به هندوستان چه از راه حلب و چه از راه یکی از بندرهای خلیج فارس کدام راه را باید پیش بگیرد. فرض کنیم در شق اول سپاهیان فرانسه با رضایت باب عالی در اسکندرون پیاده شوند؛ در شق دوم از دماغه نیک عبور کنند و در مدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند. در شق اول و شق دوم باید اطلاع داد از محل فرود آمدن تا هندوستان راه کدام است و اشکالات آن چیست، آیا سپاهیان وسایل نقلیه کافی خواهند یافت، آیا راه ها اجازه خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند، و در صورتی که موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا به حد وفور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت؟

در شق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدام است، بندرهایی که کشتی های دارای سه عرشه و کشتی های هشتاد توپ و کشتی های هفتاد و چهار توپ بتوانند در آن وارد شوند کدام است؛ بندرهایی که بتوان در آنها آتشبارهایی جا داد کدام است؟ تا این که کشتی ها در برابر حملات ناوگان دشمن در پناه باشند، کدام است. بندرهایی که ناوگان بتواند در آن جا پول بدهد و آب و خوراک به دست بیاورد؟

اگر آقای ژنرال گاردان تنها بود نمی توانست به هیچ یک از این پرسش ها پاسخ بدهد، زیرا که ما در اروپای خود و حتی در مرکز آلمان می بینیم اطلاعاتی که مردم کشور می دهند

همیشه نادرست و نامفهوم است. اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی و دریاداری و افسران توپخانه در زیر فرمان خواهد داشت که راه‌ها را خواهند پیمود، محل را معاینه خواهند کرد، بندرهای امپراتوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه در دریای خزر خواهند دید، نقشه‌هایی خواهند کشید و برای او وسیله فراهم خواهند ساخت که پس از چهارماه توقف در ایران گزارش‌های مفصل و شایان اعتماد درباره موضوع‌های مختلف این استخبارها بفرستد. همیشه مراقب خواهد بود که هرچه می‌فرستد دو نسخه باشد، تا این که اطلاعات به این مهمی اگر اتفاقی برای چاپار بیفتد گم نشود.

این افسران نیز این فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی درباره فن نظام اروپا به ایرانیان خواهند داد و به آنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه‌ای برای دفاع قلاع خود بسازند. دو منظور عمده‌ای که در پیش است به این گونه تأمین خواهد شد زیرا که ایران برای روس‌ها وحشت‌انگیزتر خواهد گشت و وسایل عبور و هرچه مربوط به این کشور است کاملاً معروف ما خواهد شد. این است قسمت نظامی.

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجاز است قراردادهایی ببندد تا از فرانسه تفنگ یا سرنیزه و توپ و یک عده افسر و افسر جزء کافی برای تشکیل کادر یک عده ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود. بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد. پرداخت آن در قرارداد قید خواهد شد. مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که از پانصد یا ششصد هزار فرانک خرج خودداری کند بلکه برای اطمینان از این نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر به آن اعتنا خواهد کرد تا این که به او داده باشند. وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را می‌خرد در حقیقت اراده دارد آنها را به کار ببرد. این اسلحه و افسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد. در قرارداد محل پیاده کردن و طریقه پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کرد و ممکن است قسمت عمده آن آذوقه مانند نان خشک و برنج و گاو و غیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده‌اند در این دریاها بهم خواهند پیوست. مقدار اسلحه‌ای که تهیه آن را به عهده خواهند گرفت می‌تواند بالغ بر ده هزار تفنگ و تاسی توپ صحرائی باشد.

سرنوشت افسران و افسران جزء هم چه آن‌هایی که همراه ژنرال گاردان هستند و چه آن‌هایی که فرستاده خواهند شد باید در این قرارداد معین باشد. اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت می‌کنند برای آنها باقی خواهد گذاشت؛ اما مناسب است از ایران حقوق

و فوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که از وطن دور می‌شوند لازم است بگیرند. اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد و ایران میل داشته باشد و ژنرال گاردان هم پس از آن‌که کشور را خوب بشناسد فرستادن ۴ یا ۵ گردان و دو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان می‌تواند این قرار را بگذارد و امپراتور آن را تصویب خواهد کرد.

این وزیر مختار البته تا اندازه‌ای از اوضاع کارها باخبر است که بداند تنها به وسیله اختفای کامل و اطلاعات درست درباره محل پیاده کردن نیرو می‌توان ناوگانی به یاری ایران فرستاد. در صورتی که یک عده ۲۰,۰۰۰ نفری فرانسوی به هندوستان فرستاده شود لازم است بدانند چه عده کمکی ایران به این سپاه خواهد افزود و مخصوصاً چنان‌که بیش از این گفته شد آنچه در باب محل پیاده کردن و راه‌هایی که در پیش است و آذوقه و آب لازم برای لشکرکشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور از خشکی مناسب است.

مأموریت ژنرال گاردان به همین منتهی نمی‌شود: باید با ماهران^۱ مربوط شود و هرچه قطعی‌تر از پشتیبانی‌ای که ممکن است سپاهیان در هندوستان بیابند مطمئن گردد. این شبه‌جزیره از ده سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه درباره آن است به زحمت در اروپا معروف است. هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکن است کسب کند و روابطی که ممکن است برقرار سازد مفیدتر نیست.

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمده ما استقرار اتحاد سه‌گانه در میان فرانسه و باب عالی و ایران است و نیز این است که راهی به هندوستان باز کنیم و معاونینی در برابر روس‌ها به دست آوریم. اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان^۲ توسعه داد جالب دقت خواهد بود. چون روسیه نگران مرزهای خود است، دیر یا زود نتیجه وسایلی را که ما برای خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید.

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یآوری ایران می‌تواند با تجارت ما بکند، کدام یک از مواد کارخانه‌های ما در آن جا جالب خواهد بود و در عوض چه می‌توانیم از آن جا بگیریم. سپس او مجاز است درباره یک عهدنامه تجارتي براساس عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و

۱. راجه‌های جنوب هندوستان.

۲. مقصود ترکستان است.

۱۷۱۵ گفتگو کند. با جزیره فرانسه^۲ مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه به تجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیره فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما با خلیج فارس باشد.

امضای ناپلئون

این دستور مشروطی که ناپلئون به ژنرال گاردان داده همه اهمیت را که در آن زمان برای رقابت با انگلستان و روسیه به ایران می‌داده است می‌رساند و در ضمن نمونه‌ای از صراحت گفتار او و توجه خاصی است که به جزئیات مسایل نظامی داشته و یکی از خواص عمده او است.

هیئت سفارت با ژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است به این گونه: گاردان برادر ژنرال دبیر نخست، روسو^۳ دبیر دوم که در بغداد بوده و در آن زمان رهسپار ایران شده بود، لازار^۴ دبیر سوم، ژوان^۵ مترجم اول که پیش از وقت به طهران آمده بود، آندراس نرسیا^۶ معاون مترجم که ژنرال سباستیان به عنوان مترجم دوم موقتی به ایران فرستاده و با سروان بونتان^۷ در اردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانار^۸ معاون مترجم، تانکوانی^۹ معاون مترجم، که ژنرال سباستیان موقتاً فرستاده است، بواسون^{۱۰} آتاشه سفارت، اسکالون^{۱۱} مترجم، دوپره^{۱۲} که با مهندس ترزل^{۱۳} به بغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری^{۱۴} پزشک و جراح نخست موقتی سفارت، داماد^{۱۵} مبلغ مذهبی کشیش سفارت که از صومعه سن بنوا^{۱۶} در محله پرای استانبول مأمور به این کار شده بود، فرانگوپولو^{۱۷} کشیش از همان صومعه، گذشته از این عده غیر نظامی ۱۴ تن افسر و افسر جزء از صنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان به ایران آمده‌اند و هیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران در نظر گرفته بود تشکیل می‌دادند. به این گونه:

کامیل ترزل^{۱۸} ستوان مهندس جغرافیا و آجودان ژنرال گاردان که به مأموریت به بغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافته و در ۱۸۶۰ درگذشت. وی از افسران معروف نیمه اول قرن نوزدهم در فرانسه شد و به رتبه ژنرالی رسید و مخصوصاً در

۲. جزیره مورس.

۱. مقصود عهدنامه‌های فرانسه با شاه سلطان حسین صفوی است.

3. Rousseau

4. Lajard

5. Jouannin

6. Andréas Nerciat

7. Bontemps

8. Joinnard

9. Tancoigne

10. Boisson

11. Escalon

12. Dupré

13. Trézel

14. Salvatori

15. Damade

16. Saint-Benoit

17. Frangopoulo

18. Camille-Trézel

جنگ‌های الجزایر کارهای مهم کرد. برنار^۱ ستوان مهندس که هنگام ورود به خاک ایران در زورآباد در بیرون شهر خوی از طاعون مرد، تروئیلیه^۲ سروان مهندس که به مأموریت به حلب فرستاده شد، لامی^۳ سروان مهندس، بوتان سروان مأمور اردوی عباس میرزا، بیانکی^۴ سروان مهندس ایتالیایی. وی از خاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی را بسیار خوب فراگرفته بود و با ژ. د. کیفر^۵ فرهنگی برای زبان ترکی به فرانسه نوشته که معروف است. شارل نیکولا بارون فابویه^۶ ستوان توپخانه، فابویه در پونتاموسون^۷ در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵ درگذشت و او نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم شد و به رتبه ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشورهای اروپا لشکریانی به یاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مأمور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول^۸ ستوان توپخانه پین^۹ سروان سوار، پرئو^{۱۰} نقشه‌بردار، وردیه^{۱۱} سروان تیپ ۶۱ پیاده، فینو^{۱۲} گروهان همان تیپ، مارشال^{۱۳} گروهان همان تیپ، دامرون^{۱۴} گروهان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران و درجه‌داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آن جمله دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یک شکل (اونیفورم) و تشکیل صنف‌های مختلف و مجزای پیاده‌نظام و سوارنظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانه کوهستانی به جای زنبورک‌هایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود کارهای آن‌هاست و حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن به تقلید روس‌ها در ایران سالدات می‌گفتند و هنگامی که گاردان به اصطلاح آن روز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قائم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تاین بسازد و وی کلمه «سرباز» را که از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

- | | | | | |
|----------------------------------|---------------|-------------------|------------|------------------|
| 1. Bernard | 2. Truillhier | 3. Lamy | 4. Bianchi | 5. J. D. Kieffer |
| 6. Charles-Nicolas Baron Fabvier | | 7. Pont-à-Mousson | | 8. Reboul |
| 9. Pépin | 10. Preaux | 11. Verdier | 12. Finot | 13. Marchal |
| 14. Damron | | | | |



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دویو

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن مأموریت خود در ایران و جلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود از این ساعت به آن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی شاه را در این کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان در میان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود به حد وسط دوماه از این کشور به آن کشور راه بود و انگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور به اندازه ای بود که هنوز برای ایرانیان و مخصوصاً برای مردان کامل و معمری که دربار فتحعلی شاه از ایشان تشکیل می شد فهم و درک اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسی ها به قصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوئی شانزدهم و برچیدن خاندان سلطنتی قدیم به او داده بودند و قهراً برای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه واهمه مخصوص فراهم می کرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلی شاه علت این وقایع و جرایم و خطاهای لوئی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجه انقلاب و عظمت فرانسه را در دوره ناپلئون بگوید، تا ذهن این پادشاه بی خبر را از شائبه ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و دل او را برای ناپلئون و اتحاد با او به دست بیاورد. رومیو نخستین کسی بود که از جانب ناپلئون به فتحعلی شاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود و روابط خود را با انگلستان قطع کند و در برابر این کار وعده کرد سپاهی به گرجستان بفرستند و در ضمن کمک هایی هم بکنند. این پیشنهاد فتحعلی شاه را نرم تر کرد. اما به واسطه همان تردید و دودلی مخصوصی که داشت باز در نظر گرفت ببیند انگلیسی ها چه وعده به او می دهند. در این زمان انگلستان هنوز نماینده دایمی و مخصوص در دربار طهران نداشت و نزدیک ترین مأمور انگلیسی مستر جونز^۱ نام کنسول انگلستان در بغداد بود. پیش از این وقایع سرجان ملکم سفیر شرکت هندوستان به ایران آمده و وعده هایی داده بود، اما فتحعلی شاه سندی در دست نداشت و جواب صریحی هم به او نداده و همان شک و تردید را در کار او هم نشان داده بود. این بار به وسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران در هند انگلیس بود و نمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) به بعد در آن مستعمره

جدید داشت به جونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگلستان چه خواهد شد چندان اعتنایی به رومیو و پیغام‌های ناپلئون نمی‌کردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنان‌که پیش از این گفتم بی‌مقدمه در طهران تلف شد. پیدا است که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو در طهران بود و چون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند و همین کار را کردند. سرانجام جونز از بغداد به استانبول رفت که با سفیر انگلستان در آن‌جا در این زمینه سخن بگوید. در این میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی‌خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را به لندن نوشته است و دو سال است که وزرای انگلستان در این باره گفتگو می‌کنند و هنوز تصمیم نگرفته‌اند. پیدا است که این بهانه‌جویی و دفع‌الوقت دولت انگلستان تا چه اندازه مانع بود که فتح‌علی‌شاه یک طرف را اختیار کند. رومیو در سفر ایران یک منشی هم که او تره^۱ نام داشت با خود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان دربرده و پس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان در طهران مانده بود و شاید بیم داشت که بی‌نتیجه به فرانسه بازگردد. ناچار فتح‌علی‌شاه به او متوسل شد و وی از راه بغداد به فرانسه رفت. چندی پس از آن واقعه که ژوبر به طهران رسید و مواعید سابق را مکرر کرد چون هنوز خبری در رد و قبول از انگلستان و هند نرسیده بود فتح‌علی‌شاه دیگر از تردید بیرون آمد و میرزارضای قزوینی را به سفارت به دربار ناپلئون فرستاد. ژوبر به واسطه رنج‌های فراوانی که در راه برده بود نمی‌توانست در طهران بسیار بماند و انگهی ناتوانی که در راه بر او چیره شده بود فتح‌علی‌شاه را نیز نگران کرد و می‌ترسید او هم بمیرد و مرگ دو سفیر ناپلئون در طهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۱) به طهران رسید و فتح‌علی‌شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند و وی را به فرانسه برگرداند. این بود که او را بیش از ۱۹ روز در طهران نگاه نداشت و روز ۲۴ ژوئن (۷ ربیع‌الثانی آن سال) که به عادت هر سال برای ییلاق به سلطانیه زنجان می‌رفت او را با خود برد و روز ۵ ژوئیه (۱۷ ربیع‌الثانی) وارد سلطانیه شدند و روز ۱۴ ژوئیه (۲۶ ربیع‌الثانی) وی را روانه فرانسه کرد. در دربار فتح‌علی‌شاه کسی که بیش از همه به نفع فرانسه کار می‌کرد و معتقد به اتحاد با ناپلئون بود میرزاشفیعی مازندرانی صدراعظم آن روز بود و او منتهای مهربانی را درباره ژوبر می‌کرد و حتی برای پرستاری او میرزاشفیعی طبیب حرم‌خانه را گماشته بود که

شب و روز مراقب باشد و چون رهسپار فرانسه شد این پزشک را همراه کرد و حتی محمدخان افشار که مهماندار ژوبر بود و با او به مرز ایران می‌رفت مأمور بود که اگر میرزاشفیع در کار کوتاهی کند و ژوبر در راه بمیرد او هم طبیب را در همانجا به سزای خود برساند.

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بود که به عادت پادشاهان قدیم هرگز نمی‌خواست کسی از کارش سربه‌دربرد و از ضعف او خبر شود و چاره‌جویی از کسی نمی‌کرد، بلکه بیشتر می‌کوشید کسی را که به او احتیاج داشت فریب بدهد و در هر موردی می‌کوشید نیروی خود را به طرف بنماید و وانمود کند که اگر از او یاری می‌خواهد از ناتوانی نیست. چنان‌که برای جلب توجه و ارباب ژوبر روزی همه جواهری را که داشت به او نشان داد و باز برای همین مقصود به میرزارضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را به ناپلئون بگوید و بروز ندهد که وی از جانب روسیه بسیار نگران است و بالعکس بگوید که وی به تنهایی از عهده روسیه برمی‌آید، اما در ضمن وظیفه و تکلیف ناپلئون هم این است که با او در این کار شرکت کند و سهم مساوی در این کار داشته باشد! حتی به ناپلئون بگوید که ایران می‌تواند در لشکرکشی به هند یاری کند و نه تنها از راه کابل و قندهار به آنجا بتازد بلکه کشتی‌های فرانسوی که به یکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم در آنجا به ایشان خواهند پیوست و با هم به سوی هندوستان رهسپار خواهند شد.

از اینجا پیدا است که در آن روزها به همان اندازه که ناپلئون به اتحاد با ایران برای استیصال روسیه و انگلستان معتقد بوده به همان اندازه هم شخص فتحعلی شاه به اتحاد با فرانسه عقیده داشته است. ژوبر حامل پیشنهادهایی هم از جانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونیو کنسول انگلستان در بغداد که در این کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومبو به ایران می‌آمده نوکر محرم و امینی را که داشته است در بغداد از میان برده بلکه به اقرب احتمال‌ها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهادهای فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و به لندن بفرستد.

در مدتی که در میان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی‌درپی چهار نماینده دیگر با نامه‌هایی به ایران فرستاده است. نخست ژوانن نام که چندی بعد در جزو اعضای سفارت ژنرال گاردان به سمت ترجمان اول معرفی شده و از قرار وی پیش از گاردان

به تهران آمده و در اینجا مانده و زمانی که گاردان به تهران رسیده او را به عضویت سفارت خود معرفی کرده است. پس از او لابلان^۱ نام مأمور تهران شده است و پس از او بونتان^۲ سروان مهندس را با نامه‌هایی به ایران فرستاده و خواستار شده است که دولت ایران به مواعید خود زودتر وفا کند. سروان بونتان به فرمان ناپلئون پس از چندی توقف در طهران به اردوی عباس میرزا نایب‌السلطنه رفته که در آن موقع مشغول جنگ با روس‌ها بود و وی نیز تا آمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد. لابلان^۳ خواهرزاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) در طهران ماند و چون در این تاریخ رومان^۴ نام به تهران رسید جای او را گرفت و وی در طهران بود تا گاردان وارد طهران شد.

پیش از آن که گاردان به طهران برسد دربار لندن گویا از عهدنامه فیکن‌شتاین^۵ بو برده و از عواقب آن هراسان شده زیرا که چهارماه و یک روز کم پیش از امضای آن عهدنامه و پیش از آن که رومان با نامه ناپلئون به تهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی به زیان فرانسه می‌شود. اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی‌الحجه) خبر جنگ معروف این^۶ و فتح بسیار مهمی که ناپلئون در جنگ با پروسی‌ها در چند ماه پیش کرده بود رسید و دوباره اتحاد با انگلستان نقش بر آب شد.

سه روز پس از وصول این خبر یعنی در ۶ ذی‌الحجه و ۱۶ فوریه همان سال ایستیفانف^۵ سفیر فوق‌العاده‌ای از روسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهادهایی برای صلح بود و پیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون به دربار روسیه هم رسیده و آنها را هم نگران کرده است.

فتحعلی‌شاه به همان عادت معهود در این زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار از طهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست از جنگ بکشند دولت تزاری هم جنگ را دنبال نخواهد کرد. در همین موقع بود که فتحعلی‌شاه میرزارضای قزوینی را به دربار ناپلئون فرستاد و رسیدن او به اردوی فیکن‌شتاین باعث عهدنامه میان ایران و فرانسه و مأموریت گاردان و هیئت نظامی فرانسه به ایران شد.

میرزارضا قزوینی که هنگام عزیمت به این سفر برای این که محترم‌تر شود فتحعلی‌شاه عنوان و لقب خانی به او داده بود به نام میرزا رضاخان وارد به لشکرگاه ناپلئون شد و پس از

ادای مراسم و دادن نامه‌های فتحعلی شاه به ورشو رفت و دولت فرانسه در آن جا از او پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود و بار دیگر به فینکن‌شتاین برگشت و عهدنامه را امضا کرد.

گذشته از اجرای مواد عهدنامه گاردان مأموریت محرمانه‌ای هم داشت به این گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزار سرباز فرانسوی را از ایران برای حمله به هندوستان آماده کند و از دولت ایران بخواهد جزیره خارک را در خلیج فارس برای این که ناوگان فرانسه از آن بهره‌مند شود به دولت فرانسه واگذار کند. در آن زمان هنوز ناوگان سریع‌السير پیدا نشده بود و کشتی‌هایی که از اروپا به هند می‌رفتند ناچار بودند در یکی از جزایر خلیج فارس اندکی بمانند و سپس دنباله سفر خود را در اقیانوس هند بگیرند و برای این کار جزیره خارک را مناسب‌تر از همه می‌دانستند و به همین جهت انگلیسی‌ها نیز کراراً خواستار این جزیره شده‌اند.

ژنرال گاردان با همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (۴ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد و از همان آغاز شروع به کار کرد. یکی از نخستین کارها این بود که در ذی‌الحجه ۱۲۲۲ (فوریه ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را به اصفهان فرستادند و وی با وسایلی که همراه آورده بود یک کارخانه توپ‌ریزی و اسلحه‌سازی در آن شهر دایر کرد و از جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود. در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران و ناتوانی مهم‌شان در برابر ارتش روسیه نداشتن توپخانه کامل بود، مخصوصاً توپ‌های سنگین که در آن زمان «قلعه‌کوب» می‌گفتند. در سراسر جنگ‌های ایران و روسیه همواره شاهکار ارتش ایران حمله سوارنظام بوده و ضعف عمده آنها در گرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده و هرچه عباس میرزا شکست خورده در این زمینه بوده است.

به همین جهت در دوره فتحعلی شاه و محمدشاه به ریختن توپ‌های سنگین اهمیت بسیار می‌داده‌اند و حتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف محمدشاه این کار را از بزرگ‌ترین خدمات خود به ایران می‌دانسته و همه هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قنات می‌کرده است. فتحعلی شاه به این کار به اندازه‌ای اهمیت می‌داد که بیشتر توپ‌هایی که در زمان وی ساخته شد روی لوله آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر به شعر نوشته بودند و چند نمونه از توپ‌های تاریخ‌دار اینک در خیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق‌خانه هست و از همه معروف‌تر توپ مروارید است که معروف‌ترین این توپ‌ها بود و مردم خرافاتی برای آن اثر مخصوصی در رفع حواجج و برآوردن نذرها و آرزوها قایل بودند و مدت‌ها در میدان روبه‌روی وزارت کشور در طهران

بود و اینک در باغ باشگاه افسران است^۱ و روی آن اشعاری از فتحعلی خان صباکاشانی ملک الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می‌رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده است. در دیوان صبا چندین قطعه دیگر در تاریخ توپ هست که آنها را برای توپ‌های دیگری که در همان دوره ساخته‌اند سروده است و چون به یکی از این توپ‌ها «توپ مروارید» گفته‌اند پیدا است که برخی از این توپ‌ها مانند شمشیرها و اسب‌ها در زمان‌های قدیم اسم و لقب داشته‌اند.

گذشته از این کارخانه اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایران را تأمین می‌کرد، فتحعلی شاه قرار گذاشته بود در مواقعی که جنگ هندوستان و لشکرکشی به آن کشور پیش بیاید بیست هزار تفنگ از قرار هر تفنگی سی فرانک از فرانسه بخرد.

افسران دیگری که با گاردان به ایران آمدند هریک به خدمات دیگری که مأمور آن بودند مشغول شدند و سه مرکز تعلیمات در طهران و تبریز و اصفهان تشکیل دادند و مدت یک سال و دوماه و نه روز که در ایران ماندند به تعلیم و تربیت چهار هزار سرباز ایرانی اشتغال داشتند. در آن زمان حتی لباس‌های پیاده و سوار و توپخانه ایران را از روی لباس‌های ارتش ناپلئون تقلید کردند و صنوف مختلف نظام را از روی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند و این را در آن زمان «نظام جدید» نام گذاشتند.

میرزا محمدتقی سپهر در ناسخ‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۲ درباره آمدن گاردان چنین می‌نویسد: «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد تهران گشت. و در هشتم شهر رمضان میرزارضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود، چنان‌که مذکور گشت، از نزد ناپلئون مراجعت کرد و جنرال غاردان، که حکمران دوازده هزارتن لشکر بود، نیز به حکم امپراتور فرانسه با بیست و چهارتن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی را (!) به اتفاق او برسد نخستین جنرال غاردان به حضرت نایب‌السلطنه آمد و نامه‌ای نیز که از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت. آن‌گاه نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول‌باشی را به مهمانداری او گماشته، ایشان را روانه دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافة طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت. مکتوب ناپلئون را برسانید و اشیایی که به ارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را به عرض رسانید، خلاصه آن به

۱. امروزه بخشی از ساختمان وزارت خارجه محسوب می‌شود.

این شرح که: ناپلئون بر خویشتن نهاده است که روسیان را، خواه از در مصالحت و مدهانت و خواه به طریق مناجزت و مبارزت، از اراضی گرجستان و دیگر حدود، که به تحت فرمان آورده اند، بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را، چندان که آلات جنگ دریاست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و صفاوت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسر شود و ناپلئون سپاهی به تسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود، مع القصد بعد از آن که جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه به پای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را به لقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را، که یک تن از سرکردگان سپاه بود، با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه به رسم ارمغان به درگاه ناپلئون رسول فرمود...»

همین مورخ در صحیفه بعد درباره «نظام جدید» چنین می نویسد: «هم در این سال به آموزگاری فرستادگان ناپلئون، چنان که مذکور شد، در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر به قانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ به کار برند. نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا به این طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد و هم به فرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار به این گونه کردند، نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی، که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را به آموزگاری پادشاه دانسته بود، سپه سالار سپاه گشت و به لقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمان گذاری (!) عراق از اراضی فراهان و کزاز و کمره و سربند و فس و بزچلو و شره و تفرش و آشتیان به او تفویض گشت و دوازده هزارتن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده، قانون جنگ با تفنگ و توپ، بر قانون اهالی یورپ به ایشان آموخت.»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

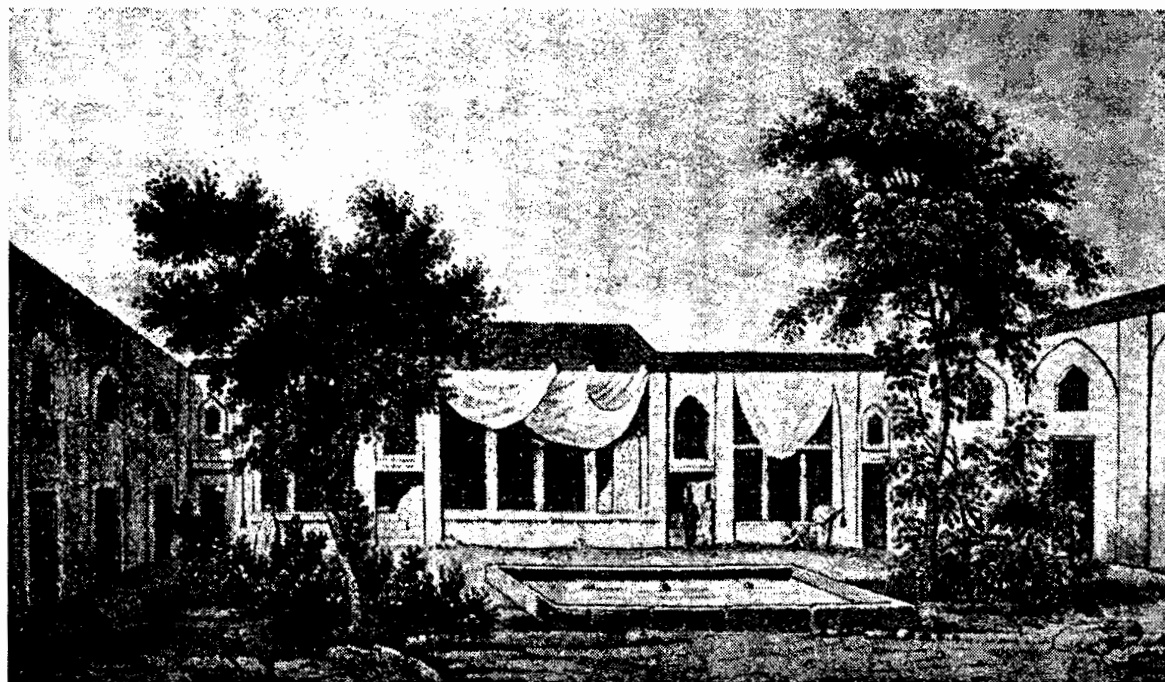
چنان می نماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه در ایران حاج محمدابراهیم خان شیرازی صدراعظم آقامحمدخان و فتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان

فتحعلی شاه عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی در کتاب مآثر سلطانیه که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲۴۱ در تبریز چاپ کرده است دربارهٔ مأموریت ژوبر در ایران چنین می نویسد:

«بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه: در سال شهادت خاقان شهید دونفر فرستادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه و ایران در سوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و به وضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی و تجدید عهد یکی جهتی برآمده اند. اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر به کثرت مهمات داخلی مملکت به این مطلب خارج نپرداخته بدون آن که گذارش^۱ را به عرض واقفان عتبه اقبال رساند جوابی به آنها داده دونفر مزبور را پس فرستاد. بعد از آن در هنگامی که اسمعیل بیگ بیات به نحوی که سابقاً ذکر شد برای چاره کار طایفه وهابی مأمور به بغداد گردید احدی نزد او آمده شرحی مبسوط به خط فرانسه اظهار و ادعای رسالت از جانب آن دولت نموده به اتفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او را محض دروغ پنداشته التفاتی به حال او ننمودند. اما بعد از آن که ناپلئون با روسیه بنای ستیز را گذاشت موسی ژوبر^۲ نام را به سفارت تعیین و روانه دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلم است دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من با دولت روس که دشمن دولت ایران است نهایت دشمنی دارم پس اولی آن است که با دولت ایران میانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه بر عالمیان ظاهر و فایده این دوستی که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایران است بر جهانیان روشن و باهر گردد. اما بعد از آن که موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آن جا به رعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی و همراهان او را گرفته منجوس ساخت و اموال او را ضبط نموده به قتل دونفر از همراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی به حاجی یوسف پاشا ارسال و آن جناب از راه مال بینی و عاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته و با نوازش بسیار روانه دربار شوکت مدار ساخت و ایلچی مزبور بعد از دریافت حضور باهرالنور در اردبیل پیغام را به عرض نایب السلطنه رسانیده روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد از ابلاغ نگارش و سفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت. میرزا محمدرضای قزوینی را هم که از

۱. در اصل چنین است و باید «گزارش» باشد.

۲. در اصل چنین است و باید «ژوبر» باشد.



خانه سفیر فرانسه در طهران
از کتاب دوپو

نجبا و معارف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمدعلی میرزا بود به موافقت او از راه استانبول به رسالت فرانسه مأمور فرمودند. اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاک خدا از هیچ کس چشم یاری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف روزگار بود» از این شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) در سال ۱۲۴۱ در تبریز چاپ شده و حکم بیان رسمی از جانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیدا است که لااقل برخی از مردم مطلع و بیدار در ایران از کنه وقایع کاملاً آگاه بوده‌اند و از دسیسه‌های دولت‌های بیگانه در این کارها خبر داشته‌اند.

در مدتی که ژنرال گاردان در طهران بوده دو اشکال عمده در پیش داشته است. یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکار و زمانی زیر پرده مانع از پیشرفت کارهای او می‌شده و البته برخی از درباریان متنفذ آن زمان هم پشتیبان آن بوده‌اند. دیگر تغییر روابط فرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر می‌شده و کار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار می‌کرده است.

چنان‌که پیش از این گذشت در موقع انعقاد عهدنامهٔ فینکن‌شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ و ۲۵ صفر ۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت و به همین جهت در مادهٔ سوم آن عهدنامه گرجستان را از آن ایران دانسته و در مادهٔ چهارم وعده کرده‌اند کوشش خود را به کار برند تا روس‌ها گرجستان را رها کنند.

دستوری که ناپلئون برای مأموریت ایران به گاردان داده تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ و اول ربیع‌الاول ۱۲۲۲ را دارد. ظاهراً چند روز پس از صدور این دستور گاردان از راه استانبول به ایران حرکت کرده و پس از آن‌که چندروزی در استانبول مانده در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ و ۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیر ایران به سوی ایران رهسپار شده است و در مرز آذربایجان وارد خاک ایران شده و چنان‌که پس از این خواهد آمد روز هشتم رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۱۷ نوامبر ۱۸۰۷ وارد تبریز و سپس در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۴ دسامبر ۱۸۰۷ وارد طهران شده‌اند و در تاریخ ۲۰ دسامبر مطابق ۱۰ شوال عهدنامهٔ فینکن‌شتاین به امضای ایران رسیده است.

از این قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا به طهران برسد. در این میان سیاست فرانسه نسبت به روسیه به کلی دگرگون شده و در ۲ ژوئیه ۱۸۰۷ و ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ در موقعی که گاردان در راه میان فرانسه و استانبول بوده ناپلئون برای این‌که در

مخالفت با انگلستان تزارهای روسیه مانعش نباشند در تیلسیت^۱ در خاک پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه در عهدنامهٔ فینکن‌شتاین به ایران وعده کرده بود اعتباری نداشت. وقتی که گاردان به ایران رسید هنوز خبر این عهدنامهٔ تیلسیت به ایرانیان نرسیده بود و از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند، به همین جهت در ورود گاردان به ایران آرزوهای دیگر داشته‌اند. مؤلف مآثر سلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمدرضا و گاردان به تبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین می‌نویسد: «... در هشتم شهر رمضان المبارک سفیر نیکو تقریر سخندان میرزارضای قزوینی که به سفارت دولت فرانسه مأمور بود مراجعت، ناپلئون او را قرین اعزاز و اکرام ساخته و در مضممار دوستی ظاهری رأیت مصادقت و موافقت افراخته بود. پس جنرال غاردان را که در سلک مقربان و محرمان درگاه او منسلک و سردار دوازده هزار لشکر بود با بیست و چهار نفر دیگر از نام‌آوران تجربت‌پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه و عهدنامهٔ محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمدرضای قزوینی به خدمت خاقان کامگار و شاهزادهٔ نایب‌السلطنه بفرستاد. خلاصهٔ مضمون عهدنامه آن‌که ناپلئون تعهد کرده بود که روسیه را خواه به جنگ و خواه به صلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید و تا این کار فیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود و دولت ایران هم در این صورت مقید به قید دوستی دولت انگریز نبوده مسئول او را در باب تداخل به هندوستان مقرون به حصول سازند و میرزا محمدرضا و جنرال غاردان ایلچی در دارالسلطنهٔ تبریز به خدمت نایب‌السلطنه هنگام بارعام تشرف جسته نامهٔ ناپلئون را گذرانیدند و انواع التفات و احسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی‌خان نوری قوریساول‌باشی را که از اعظام درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود به مهمانداری ایلچیان تعیین و ایشان در دوازدهم شهر رمضان روانهٔ درگاه خاقان جم‌نگین شدند و بعد از ورود ایشان به دارالسلطنهٔ طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق دربارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را به خطاب خانی سرافراز و همراهان او را به نوازش بی‌پایان مفتخر و ممتاز فرمودند و از تختگاه سلطنت عسکرخان افشار ارومی که از سرکردگان بود با تدارک و سامان تمام به سفارت فرانسه مأمور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه به رسم یاروبود^۲ با نامهٔ محبت آغاز مؤالفت طراز از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت گردون رتبت و نواب نایب‌السلطنه والخلافه مصحوب او روان گردید.»

گاردان خود در نامه‌ای که در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۱۴ شوال ۱۲۲۲ از طهران به

1. tilsit

۲. در اصل چنین است و البته باید «یادبود» باشد.

وزیر امور خارجه فرانسه نوشته می‌گوید: «در تاریخ بیستم عهدنامه‌ای را که حامل آن بودم به امضا رسانیدم. یک عهدنامه تجارتي شبیه به عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس از اجرای ماده چهارم عهدنامه اتحاد گذشته از جزیره خارک آزادی مذهب را در همه شهرهایی که کنسول‌های فرانسه در آن خواهند بود می‌دهد. این اسناد اصلی را به برادرم تسلیم می‌کنم که برای شما ببرد. باید به همین زودی رهسپار شود، زیرا قوطی طلا که می‌بایست شامل عهدنامه باشد هنوز تمام نشده است...»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ ذی‌القعدة ۱۲۲۲ یعنی یک‌ماه و ۱۷ روز پس از ورود گاردان به طهران قراردادی در میان وی و میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران به امضا رسیده که آقای احمد توکلی در ضمن مقاله خود به عنوان «یک فصل مهیج از تاریخ روابط سیاسی ایران و فرانسه» در شماره ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه در مهرماه ۱۳۲۹ آن را چاپ کرده و متن آن به این‌گونه است:

«بسم الله تعالی شأنه - چون قبل از این پادشاه جم‌جاه کیوان بارگاه ایران خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست هزار تفنگ سرنیزه‌دار به جهت سالدات از جبه‌خانه حضرت ایمپراتور اعظم پادشاه ایتالیه به ایران آورده شود ایمپراتور خواهش پادشاه والا‌جاه ایران را قبول نموده در این وقت عالی‌جاه رفیع جایگاه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه آصف‌جاهی میرزا شفیع دستور معظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیه ایرانیه و عالی‌جاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت ایمپراتور از جانب دولت بهیه فرانسه با هم نشستند این مطالب را قرارداد نمودند و از دو طرف قبول کردند که انشاءالله بنا بر خیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد:

مطلب اول. موازی بیست هزار تفنگ به جهت سالدات که وجه قیمت هریک از آنها یک تومان و پنج هزار دینار تبریزی بوده باشد به انضمام سرنیزه غلاف‌دار سوزن ماشه‌کار و پنج هزار قالب گلوله^۱ و دوهزار و پانصد گلوله کش و صد هزار سنگ از جانب دولت فرانسه به دولت علیه عالی‌جاه ایران تسلیم شود و بنا بر خواهش سلطان ایران.

مطلب دوم. این بیست هزار تفنگ را در کشتی‌های دولت فرانسه جا داده و از بحر عمان روانه مملکت ایران نموده در بندر بوشهر هرگاه چنانچه مانعی به هم رسد در بندرات دیگر لنگراندازی کنند.

۱. به جای «گلوله» املائی معمول امروز.

مطلب سیم. در وقت ورود کشتی های فرانسیس از جانب دولت علیه ایران و از جانب سرکردگان کشتی ها مباشر تعیین شود که به حامل تفنگ ها رسید تحویل نمایند.

مطلب چهارم. در باب اداء قیمت تفنگ ها که مبلغ سی هزار تومان به حساب ایران و به حساب فرانسه موازی ششصد هزار فرانک می شود شرط و تعهد این است که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را به سرداران کشتی های فرانسیس بسپارند و هرگاه سرداران کشتی ها در عوض قدری از آن تنخواه اجناس مأکولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند به ایشان بدهند و هرگاه نخواهند وجه بگیرند.

مطلب پنجم. به اعلام شرعی تحریر شد به زبان ایرانی و زبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هر دو طرف سپرده و سواد علیحده هم به دفتر سفارت فرانسیس که در پایتخت ایران می باشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند.

مطلب ششم. پادشاه و الاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفر اهل حرفه از قرار تفصیل از جانب دولت فرانسه روانه ایران گردند: سازنده مکرری و ماهوت، نقاش، باسمه چی کتاب، بلورساز و بلورتراش، میناساز و سازنده پیوره و مینای الوان، ساعت ساز که ساعت اندک بزرگ بتواند بسازد، زرگر و کندن کار و جواهرتراش و نقاش زرگر، فترساز و چخماق ساز و سایر اسباب آهن، چیت ساز، چینی ساز، نجار، سنگ تراش، توپچی و عراده ساز، معدن جوی و کارکن معدن، عکس ساز و باروت ساز و مواجب آنها را هریک به فراخور صنعت و حرفه ایشان از سرکارگر دون اقتدار پادشاهی بناگذاری خواهد شد.

تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۲۲ مطابق یک هزار و دویست و بیست و دو هجری. مَهر میرزا شفیع و امضای ژنرال گاردان.

چنان می نماید که این قرارداد خرید بیست هزار تفنگ و پنج هزار فشنگ و دوهزار و پانصد جای فشنگ و صد هزار سنگ که در ضمن می بایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشته های مختلف فنی به ایران روانه کند هرگز عملی نشده است و گویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه از ایران و در درجه دوم بی پولی دولت ایران در آن زمان باشد. دلیل مسلم بر این که این قرارداد عملی نشده و این بیست هزار تفنگ فرانسوی به ایران نیامده این است که عباس میرزا نایب السلطنه و لیعهد ایران وقتی به پرنس مترنیخ^۱ صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده و از او خواسته است نمونه هایی از

اسلحه معمول اروپا به ایران بفرستد، تا دستور دهد از روی آنها در ایران بسازند و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را به سفارت اروپا می فرستاده نامه ای در این زمینه به پرنس مترنیک نوشته و وی در تاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۴ پاسخی به عباس میرزا نوشته و برخی نمونه های اسلحه جدید ارتش اتریش را با آن نامه نزد وی فرستاده است و اصل این نامه در دست مرحوم سرهنگ شرف الدین قهرمانی بود و نزد او دیده ام. البته اگر تفنگ های فرانسوی به ایران آمده بود تا چندی سربازان ایرانی را از اسلحه اروپایی بی نیاز می کرد و چهارده سال پس از آن واقعه و لیعهد ایران محتاج نمی شد از صدراعظم اتریش نمونه اسلحه آن کشور را بخواهد و این که عباس میرزا این درخواست را از صدراعظم اتریش کرده دلیل است بر این که این قرارداد در میان میرزا شفیع صدراعظم و ژنرال گاردان برای خرید بیست هزار تفنگ از فرانسه عملی نشده، چنان که اثری هم از آمدن کارگران فرانسوی به ایران در آن زمان دیده نشده است.

تردیدی نیست که امضای عهدنامه تیلسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روس ها که سال ها بود از ناپلئون در هراس بودند و نیروهای خود را بیشتر برای دفاع از خود در مرزهای اروپا آماده می ساختند به محض این که خیالشان از آن سوی آسوده شد در مرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند و در اندیشه آن شدند که دنباله فتوحات و لشکرکشی های خود را در این سو بگیرند.

جنگ های اول ایران و روسیه در ۱۲۱۹ آغاز شد و به عهدنامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید. جنگ دوم در آغاز سال ۱۲۴۲ و ماه اوت ۱۸۲۶ در گرفت و به عهدنامه ترکمان چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با ۱۰ فوریه ۱۸۲۷ منتهی شد. از این قرار جنگ اول بیش از نه سال و جنگ دوم نزدیک شش ماه کشید. در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و ۴ دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنباله جنگ های اول ایران و روسیه ادامه داشت، منتهی این جنگ ها پی در پی نبود و گاهی در میان برخی از نبردها متارکه هایی پیش می آمد که بیش و کم دوام داشت. از آن جمله در آغاز مدتی که گاردان در ایران بود متارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنگ آغاز کرد و پیدا است این در موقعی است که عهدنامه تیلسیت امضا شده و دربار روسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند به فراغ بال و آسودگی کامل دنباله جنگ های قفقاز را بگیرد. همین که جنگ دوباره شروع شد از یک سو عسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در

پاریس از دولت فرانسه خواستار شد با کنت تالستوی^۱ سفیرکبیر روسیه در پاریس به نفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که در مواد سوم و چهارم عهدنامهٔ فینکن‌شتاین کرده بود در این زمینه کاری نکرد و حتی از گفتگو با دولت روسیه سرباز زد. از سوی دیگر در طهران که شنیدند عهدنامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستار شدند به عنوان سفیر فرانسه در دربار ایران با مارشال گوداویچ^۲ فرمانده ارتش روسیه و فرمانفرمای گرجستان وارد گفتگو شود و او را از جنگ منصرف کند. گاردان هم کوشش در این راه کرد اما به جایی نرسید و به این گونه عهدنامهٔ فینکن‌شتاین و مأموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیان‌های سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کارهایی است که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است.

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش از این گذشت که دولت تزاری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدة ۱۲۲۰ مطابق با ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ یعنی تقریباً بیست و یک ماه و نیم پیش از ورود گاردان به ایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح به طهران فرستاده بود و این تقریباً شانزده ماه و نیم پیش از امضای عهدنامهٔ تیلسیت و صلح با فرانسه بوده است و پیدا است که در این موقع دولت روسیه حاجت به آن داشت که همهٔ نیروهای خود را در اروپا گرد آورد و ناگزیر نباشد در مرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد و ناچار حاضر بود با ایران کنار بیاید.

دولت ایران هم که گویا هنوز از عهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت در این موقع به اتحاد خود با ناپلئون مغرور شده بود و امیدوار بود به زودی بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد و مصلحت خود را در این می‌دید که عجالتاً جواب صریحی به فرستادهٔ دربار تزار ندهد و به دفع‌الوقت بگذرانند. ایستیفانف یک ماه و یک روز در ایران ماند و چون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت و دولت ایران انتظار ورود سفیر ناپلئون را داشت که می‌بایست درست هشت ماه پس از آن واقعه وارد طهران شود سرانجام در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) از ایران رفت و یگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روس‌ها حمله نکنند وی هم متبادر به جنگ نشود و فقط دفاع کند. درست دوماه پس از رفتن

ایستیفانف ژوبر وارد طهران شد و اندک‌زمان پس از رفتن ایستیفانف دوباره جنگ در میان ایران و روسیه درگرفت.

دولت ایران ورود ژنرال گاردان را فرج آسمانی می‌دانست و از پذیرایی که هنگام ورودش در طهران کرده‌اند پیدا است که تا چه اندازه به ورود او اهمیت داده‌اند و چگونه هرچه او خواسته است اجابت کرده‌اند. در چند روز اول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی از ایشان کرده و تقریباً ورودشان را جشن گرفته‌اند و در همین گیرودار فتح‌علی شاه عهدنامهٔ فینکن‌شتاین را امضاء کرده و انگلیسی‌هایی را که در ایران بوده‌اند بیرون کرده است و سفیر ایران را که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند.

چند روز پس از این واقعه است که قرارداد راجع به خرید فشنگ با فرانسه نیز امضا شد و نیز سخن از امضای قرارداد تجارتی بوده که گویا آن را نیز امضا کرده و جزیرهٔ خارک را هم به فرانسویان واگذار کرده‌اند.

با آن‌که ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترک رابطه کرده بود در دربار فتح‌علی شاه همچنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند و این هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی و منطقی بود. اولاً به واسطهٔ آن‌که در آن زمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود و با ترکیه (دولت عثمانی آن روز) و روسیه تجارتی نداشت. دوم آن‌که روزبه‌روز انگلیسی‌ها در هند بیشتر پیش می‌رفتند و مرتباً خبر عزل فلان راجه و مهاراجه و نواب به ایران می‌رسید و رعب انگلستان را در دل‌ها بیشتر می‌کرد. سوم آن‌که بسیاری از درباریان را از سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ م.) که نخستین سفیر شرکت هندوستان به ایران آمده بود به واسطهٔ هدایای گرانبها به خود جلب کرده بودند و برعکس پشتیبانی از سیاست روسیه یا فرانسه در آن زمان نفع کسی را برنمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیر شرکت هندوستان در آن زمان برای جلب توجه این و آن نزدیک دو میلیون روپیه که در آن زمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کرده است و حتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای آینده داده بود. شکی نیست که اگر دولت انگلستان در روابط سیاسی خود در آن زمان بیشتر از آنچه کرده صداقت به کار برده بود با ترسی جان‌گاه که ایرانیان از پیشرفت روس‌ها داشتند وقتی که هنوز متمایل به فرانسویان نشده بودند کارشان به مراتب بهتر پیش می‌رفت، اما در آن زمان سیاست انگلستان بیشتر به فریب و اغفال متمایل بوده است تا به دوستی صمیمانه و صداقت در روابط سیاسی.

اما ایرانیان آن زمان در روابط خود صدیق‌تر بودند و در دربار فتح‌علی شاه جمعی کثیر حتی از پسران وی هنوز طرفداری از سیاست انگلستان می‌کردند و چنان می‌نماید که

مؤثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه در برابر روسیه شخص عباس میرزا نایب السلطنه و مشاورین او بوده‌اند و فتحعلی شاه به سیاق طبیعی و فطری به این پسر رشید و مدبر و کاردان خود بیشتر می‌گرویده و عقل و تدبیر او را از دیگران برتر می‌دانسته است و وی می‌کوشیده که برای دفع مضار سیاست‌های روس و انگلیس دول دورتر اروپا را در ایران جلب کند، چنان‌که چون از فرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده است دولت اتریش و صدراعظم متنفذ آن پرنس مترنیخ را که پس از ناپلئون مؤثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است به نفع ایران جلب کند.

ورود هیئت نظامی فرانسه در ایران زودتر از آنچه انتظار می‌رفت نتیجه داد، چنان‌که اندک زمانی پس از ورود وردیه افسر پیاده نظام این هیئت چهارهزار سرباز ایرانی را تربیت کرده و فابویه افسر توپخانه بیست توپ قلعه کوب در کارخانه توپ‌ریزی اصفهان ساخته بود. گاردان هم گزارش‌های بسیار جامع و سودمند برای لشکرکشی به هندوستان از راه ایران به فرانسه فرستاده بود و منظم‌آ گزارش‌های او به وسیله سفرای فرانسه در سن پترزبورگ و استانبول به پاریس می‌رسید.

ناپلئون نخست از نتیجه کار گاردان به اندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هزار فرانک مستمري از عایدات هانور^۱ و وستفالی^۲ درباره ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی را که با او بودند ترفیع درجه داد.

چنان می‌نماید که در ضمن مذاکرات صلح در تیلسیت امپراتور روسیه از ناپلئون خواسته است که در ایران اقدامی به ضرر روسیه نکند و بلکه ایران و روسیه را به یکدیگر نزدیک کند، زیرا که بلافاصله پس از امضای عهدنامه تیلسیت ناپلئون به ژنرال گاردان دستور داده است بکوشد میانه ایران و روسیه را بگیرد و به جای دستور سابق که دفاع از حق ایران در برابر روسیه باشد دستور میانجی‌گری به او داده شده است.

در این زمان جنگ پس از بازگشت ایستیفانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنه گرجستان و فرمانده لشکریان آن سرزمین مأمور این کار بود. پیدا است که آزادشدن روسیه از میدان‌های جنگ اروپا پس از صلح تیلسیت بر نیروی آن در جبهه ایران بسیار افزوده بود. گاردان به دستور ناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد. پیش‌بردن وظیفه‌ای که به گاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود، زیرا که دوطرف مایل به سازش

نمودند: روس‌ها می‌خواستند آنچه را که گرفته‌اند نگاه بدارند و ایرانیان می‌خواستند آن را پس بگیرند.

چهارماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانی^۱ وزیر روابط خارجی (امور خارجه) ناپلئون از فوتنبلو^۲ قصر مسکونی ناپلئون در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷ (۹ رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱۶ روز پیش از ورود گاردان به طهران نامه‌ای نوشته که قهراً چندماه بعد در طهران به او رسیده است و ترجمه این نامه به این‌گونه است:

«فوتنبلو ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷

آقا

نامه‌هایی که به من افتخار داده‌اید در ۲۳ اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید. نامه‌های آخر حرکت فوری شما را از استانبول به من خبر می‌داد. امیدوارم که سفر خود را به خوشی کرده باشید و سفیر ایران که شما با او بودید یاری کرده باشد تا سفر آسیای صغیر آسان‌تر شده باشد.

ادامه جنگ در میان ایران و روسیه امروز سودی نخواهد داشت. اعلیحضرت امپراتور میل دارد صلح در میان این دو دولت برقرار شود و با کمال میل در این کاریاری خواهد کرد. این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرار شود، زیرا فتحعلی‌شاه در آن‌جا نماینده نداشت ولی امپراتور در صدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراتور روسیه داشته آن را تهیه ببیند و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه این‌که به آزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمن است و باید درست همه درهای خود را همچنان بر روی آن بسته نگاه بدارد. انگلستان را از حالا تقریباً از همه بندرهای اروپا رانده‌اند، می‌خواست تجارت اروپا را به خود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر در جایی پذیرفته نیست؛ می‌خواست در کشتیرانی آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگر نمی‌توانند به ساحل اروپا بیایند. با تجارت خود جنگ را دامن می‌زد؛ این راه به رویش بسته می‌شود.

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجرا کنند. چنان می‌نماید که در ماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آن‌جا پذیرفته‌اند. فتحعلی‌شاه باید از همه این‌گونه هیئت‌ها حذر کند و پیشرفت انگلیسی‌ها در هند باید دائماً مراقبت او را برانگیزد.

هرچه بیشتر در این شبه جزیره پیش بروند به همان اندازه افغان‌ها و خراج‌گزاران ایران بیشتر تهدید می‌شوند.

یوسف^۱ را اعلیحضرت خوب پذیرفت. از دیدن کسی که می‌توانست با او از فتحعلی شاه سخن بگوید و مورد احترام و اعتماد این شاه بوده است لذت برد. هرچه بتواند در ادامه روابط دوستانه که در میان دو کشور روی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود.

تاریخ آخرین نامه‌هایی که از ایران به ما رسیده ۲۴ ژوئن است. نامه‌هایی که به من خواهید نوشت معمولاً همان قدمت تاریخ را خواهد داشت و از آن پس باید منتظر فاصله هفت ماهه در میان نامه‌های خود و پاسخ‌های من باشید. در این مدت حوادثی پیش می‌آید و برخی مواردی که در موقع نوشتن نامه عملی است ممکن است در موقعی که پاسخ آن می‌رسد دیگر این حال را نداشته باشد؛ برخی دستورها هست که جزو اساس مأموریت شماست و جزو حالتی است که باید معمولاً باقی باشد. این دستورها ممکن است همیشه در موقعی که به شما می‌رسد سودمند باشد؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما درباره کارهایی که نوع آنها موقتی است و نمی‌توان مدت مدید منتظر تصمیم درباره آنها شد باید به قوه تمیز و فرزانی شما اعتماد بکنم. وانگهی در موارد خاصی که دستورها شما چیزی پیش‌بینی نکرده راهنمای شما روح آن خواهد بود.

به احترامات کامل من اعتماد کنید

«شامپانی»

این دستور که به ژنرال گاردان رسید وی را واداشت به وساطت در میان ایران و روسیه پردازد. اما این کار همچنان دشوار بود و به همین جهت در نامه‌ای که در ۲ ژوئن ۱۸۰۸ (۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس از صدور نامه شامپانی به او نوشته و ممکن است که دستور ناپلئون پیش از وقت به او رسیده باشد، مشکلات خود را در این زمینه شرح داده و ترجمه آن به این‌گونه است:

«طهران ۲ ژوئن ۱۸۰۸

آقای من،

آقای بارن دوورده^۲ نایب سرهنگ توپخانه را آقای فلد مارشال کنت دوگوداویچ فرمانده

۱. سفیر فتحعلی شاه پس از عسکرخان

لشکریان روسیه در گرجستان به دربار ایران فرستاده است. همچنانکه در نامه مورخ ۶ مه شماره ۱۱ افتخار داشتم به جناب شما اطلاع دهم من از ورودش به تبریز خبر داشتم. در ۲۱ مه نامه بسیار دوستانه آقای کنت دوگوداویچ را به من داد. جناب وی در همان زمان نامه‌ای به نخست‌وزیر میرزاشفیعی نوشته و در آن پیشنهادهایی را که به وسیله آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است، این سند به اطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمه این نامه است. کاملاً مطابق نامه‌ای است که خطاب به والا حضرت شاهنشاهی شاهزاده عباس میرزا است و از آن نیز مرا مطلع کرده‌اند.

آشکار می‌شد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگو ممکن نیست بی‌وساطت دولت سومی خاتمه پذیرد. حتی عالیحضرت^۱ در بار مخصوصی که به من داد گفت نخواستہ است از نامه‌های آقای مارشال گوداویچ مطلع شود و تنها به این شرط صریح وارد گفتگو خواهد شد که روس‌ها ایالات ایران را کاملاً تخلیه کنند. آن وقت من به عالیحضرت عرض کردم که منافع خود را به دست پادشاه عالی مقام من وا گذاشته و همچنانکه مورد آن پیش آمده است چندین بار پیشنهاد کنم ممکن است گفتگو در پاریس در میان عسکرخان^۲ و آقای کنت تالستوی^۳ با وساطت اعلیحضرت روبدهد. من عالیحضرت را مصمم کردم اختیارات کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشه خود را به اطلاع اعلیحضرت امپراتور و شاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمه آنها برای جناب شما بفرستم. خواهید دید که به عسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود و همه شرایطی را که اعلیحضرت تصویب کند امضا کنند. در همان ضمن شاهزاده عباس میرزا به امپراتور الکساندر خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را به تجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالیحضرت پذیرفته است به او اطلاع دهد و میرزاشفیعی از آقای کنت روماتزوف^۴ خواسته است که اعلیحضرت امپراتور همه روسیه اختیارات کامل برای سفیرکیرش به پاریس بفرستد. این رفتار به نظر من بسیاری از دشواری‌ها را از میان خواهد برد و دو پادشاه بزرگ پس از آن که اندیشه‌های خود را درباره ایران به اطلاع یکدیگر رسانند می‌توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجه آن کاملاً بسته به اراده آنها است به پایان برسانند.

۱. گاردان درباره فتحعلی شاه لقب Sa Hauteuse به کار برده که عالیحضرت ترجمه می‌کنم.

۲. سفیر ایران. ۳. Tolstoy سفیرکیر روسیه در پاریس.

۴. Romanzow، وزیر امور خارجه روسیه.

باید درباره‌ی عالیحضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان می‌دهد با دو دولت درجه‌ی اول اروپا اتحاد کند و عزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را که نفع مشترک ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب به او فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریک است و افتخار دارم نامه‌ای را که به جناب شما نوشته است به این نامه منضم کنم.

این وزیر دیروز به من خبر داد که کاپیتن ملکم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و به شش کشتی دیگر و چهار کشتی بارکش که پیش از وقت در آنجا بوده و من افتخار داشته‌ام جناب شما را از آن خبر کنم ملحق شده است. عالیحضرت چهار هزار سپاهی را رهسپار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند و مانع از اقدامات انگلیسی‌ها باشند.

آقای بارون ورده در شرف رفتن است که به تفلیس برگردد و به زودی متارکه‌ای در آنجا برقرار خواهد شد. در تمام مدت گفتگو جنگ قطع خواهد شد. در اینجا پذیرایی از او کرده‌اند که تاکنون از هیچ‌یک از افسرانی که پیش از این آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالیحضرت به او دوبار داده و خلعت فاخری برای او فرستاده است. و زیر اسب‌ها و پارچه‌هایی به او داده است. جناب شما به خوبی مطمئن باشید که من وظیفه‌ی خود دانسته‌ام با این افسر با همان احترامی که درخور او بوده است رفتار کنم.

عالیحضرت فردا تا مدت بیست روز به کمال‌آباد که دهی است دارای دو روز مسافت تا طهران می‌رود چادر بزند. ما روز چهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا به دربار ملحق شویم. از کمال‌آباد با منازل سبک و با چند توقف به اردوگاه سلطانیه خواهند رفت. اگر در این سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جالبی رخ ندهد جناب شما از راه لطف اجازت دهند چیزی به او ننویسم. گمان دارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید...

در پایان نامه‌ی دیگری که گاردان درباره‌ی سیاست فرانسه و ایران از اردوگاه سلطانیه به همان وزیر امور خارجه در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (۴ رجب ۱۲۲۳) یعنی تقریباً سه ماه پس از آن نامه‌ی سابق‌الذکر نوشته می‌گوید:

«... عالیحضرت بسی صبری بسیار نشان می‌دهد زیرا که هنوز اطمینان تازه‌ای از عالیحضرت درباره‌ی تخلیه‌ی گرجستان از روسیان به او نرسیده است و اضطرابی را که از این حیث دارد آشکار می‌کند.»

شامپانیی وزیر امور خارجه ناپلئون درباره کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت در میان ایران و روسیه کرده است از شهر تولوز^۱ در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخر ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یک ماه پیش از نامه دوم گاردان به او چنین می نویسد:

«تولوز ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸»

آقا

نامه هایی که تا ۶ مه افتخار نوشتن آنها را به من داده اید پی در پی رسید. شما به محض ورود توانسته اید جنگ در میان روسیه و ایران را قطع کنید. این نخستین واقعه مرا به این فکر می انداخت که گفتگوی صلح در میان دو دولت آغاز شده و ایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد. چنان می نمود که خواستار آن است مخصوصاً به این جهت که باید با افغان ها جنگ کند و شاید در اندیشه لشکرکشی به جاها دورتر باشد. در برابر آینده ای چنین مشکوک احتیاط در این است که در پشت سر نگرانی نداشته باشند و چون جزو دستور شما بود که این سازش را آسان کنید ممکن بود شما بفهمانید که طبیعی است در این زمینه در طهران گفتگو کنند. اما عسکرخان تازه به پاریس آمده و می توان فرض کرد که بتواند درباره جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد. وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره به شما شرحی خواهم نوشت. برای این که عهدنامه تجارتی را که شما امضاء کرده اید و قرارداد مربوط به تهیه بعضی اسلحه و ذخایر را به نظر اعلیحضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم.

آقای ژوبر را به پیشباز عسکرخان فرستاده اند. او را با همراهانش در چند فرسنگی مرز ملاقات کرده و این سفیر را همه جا با ملاحظات خاص پذیرفته اند؛ در پاریس منتظر بازگشت امپراتور خواهد شد. اعلیحضرت از دیدار فرستاده دوستش شاد خواهد گشت. هر چند که سرگرم کارهای مغرب اروپا است روابط خود را با ایران از نظر دور نمی کند و می خواهد هر فرصتی را غنیمت شمارد و برای منافع دو امپراتوری مساعد کند.

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما به وسیله عهدنامه ای باز کرده اید برای لشکرکشی از راه خلیج فارس و اسلحه فرستادن به آن جا بهره مند شویم. به همین جهت افسوس نخورده اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد؛ اما آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و به هیچ عنوان قطع شود اقداماتی است که برای طرد انگلیسی ها و تجارت شان

باید کرد. فتحعلی شاه به عهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد، امپراتور به این وعده اعتماد دارد. انگلیسی ها در صدد برنیامده اند مأموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی او می ترسند. این تعارف از ترس است ولی در نهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراتور می دانند.

شما می توانید به آنها بفهمانید که اگر مأموری به ایران می فرستند که در آن جا اطلاعاتی به دست آورند و از راه این کشور رابطه ای در میان هندوستان و اروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند در صدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی را در جاهای دیگر گرفتار کنند. شک نیست که جنگ افغان ها با ایران نتیجه تحریک های آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی را که برای من فرستاده بودید با توجه خواندم. نتیجه آنها این است که در بسیاری از موارد مهم کشوری را که در آن اقامت دارید و کشورهای را که از آنها عبور کرده اید معرفی می کند. مخصوصاً متوجه شده ام که شما از توجه کسانی که وابسته به هیئت مأموریت شما هستند خشنودید و خدمات آقایان افسران از حالا نتایج سودمند بسیار در ایران داشته است. این کار بسته به وزیر جنگ است ولی می توانم به شما بگویم هرچه را که ممکن است به افتخار هیئت مأموریت شما باشد تا چه اندازه با شادی تلقی می کنم.

آقا به احترامات بسیار من اعتماد داشته باشید. «شامپانی»

بعد از تحریر: آقا، کما فی السابق مأموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این مأموریت برای شما وسیله جلب اعتماد امپراتور است و باید به مقام خود دلبسته باشید و تا می توانید آن را از دست ندهید.

«شامپانی»

ژنرال گاردان در نامه دیگری که در ۱۸ ژوئن ۱۸۰۸ (۲۴ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱۶ روز پس از نامه ای که از طهران پیش از سفر کمال آباد و زنجان نوشته بود از کمال آباد به شامپانی وزیر امور خارجه نوشته سیاست انگلیسی ها را در مقابل سیاست ناپلئون به این گونه شرح داده است:

«در اردوگاه کمال آباد ۱۸ ژوئن ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده بود. با تأسف دیدم که بیگلریگی اصفهان مأمور بوده است در آن حاضر باشد. مردی است که برای بیش بردن هر کاری به جز

کارهای مالیّه شایسته نیست^۱ چنانکه سابقاً افتخار داشته‌ام به جناب شما اطلاع دهم ولی در رأس دسته انگلیسی‌ها است. عالیحضرت یک قسم توجهی به او دارد. زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند. اما چنان می‌نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند. شاید خواسته بودند او را اطمینان دهند که اگر یک انگلیسی در دربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. در هر حال مقصود از این مذاکره این بود به من خبر دهند که ناوگان انگلیس را در خلیج فارس به سی کشتی رسانده‌اند؛ ملکم اجازه خواسته است یک نفر چاپار معمولی به طهران بفرستد؛ شاهزاده شیراز^۲ در این زمینه از عالیحضرت دستور خواسته است؛ می‌خواستند بدانند من به آمدن این چاپار رضایت می‌دهم یا نه. من صریحاً مخالفت کردم، من مکرر به وزیران گفتم که هر رابطه‌ای با انگلیسی‌ها با تعهداتی که فتحعلی‌شاه نسبت به فرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد و اگر عالیحضرت یک انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می‌نمود که ایشان از عواقب امتناع در برابر ملکم نگرانند. به من می‌گفتند که کرانه‌های خلیج فارس و ایالت فارس^۳ را به آتش و خون خواهند کشید. من از آنها پرسیدم چهارهزارتنی که وزیر به من گفته بود یک ماه پیش به سوی شیراز و بندر بوشهر فرستاده است چه شده‌اند. به من اقرار کردند که این عده به هزار تنزل کرده بود و این که شاهزاده شیراز ناتوان است که در برابر کارهای انگلیسی‌ها مقاومت کند. بیگلربیگی می‌خواست مرا مطمئن کند که از پذیرفتن چاپار ملکم مقصود جز این نیست که عالیحضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند. چندین بار به این مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند؛ اما من هیچ از پاسخ اول خود فروگذار نکردم و اکیداً اصرار کردم که لازم است بی‌درنگ لشکریان شاهزاده شیراز را نیرو دهند. وزیران به شورای عالیحضرت رفتند تا گفته‌های من و ایرادات مرا به او اطلاع دهند.

امروز بامداد وزیر از من خواهش کرد به چادر او بروم. تنها بود. گفت عالیحضرت تصمیمی گرفته است که پسندیده من خواهد بود. الان به اسمعیل بیک پیشخدمت باشی و از نظامیان برجسته دستور داده است به شیراز برود و تهیه دفاع را ببیند و اگر انگلیسی‌ها نیرو پیاده کنند با آنها بجنگد. من به میرزا شفیع بار دیگر تأکید کردم که هیچ رابطه‌ای در میان

۱. مقصود گاردان حاج محمدحسین خان اصفهانی امین‌الدوله است که پس از میرزا شفیع صدراعظم فتحعلی‌شاه شد و در این موقع حکمران اصفهان و مستوفی کل یعنی وزیر مالیّه بود.

۲. مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی‌شاه حکمران فارس است.

۳. در اصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان یا فارس» نوشته شده است.

ایرانیان و انگلیسی‌ها نباشد. همچنان‌که نخست تصمیم گرفته بودند سه‌هزارتن را به شیراز بفرستند و اگر ضرور باشد با افراد دیگر به ایشان نیرو دهند. وزیر پاسخ داد اطمینان می‌دهد که این لشکریان به‌زودی رهسپار خواهند شد و به اسمعیل‌بیک فرمان داده خواهد شد به محض این‌که انگلیسی‌ها بخواهند پیاده شوند به جنگ آغاز کند. به من خبر داد که این سرتیپ بعد از ظهر به دیدن من خواهد آمد.

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل‌بیک پیش من آمد. چنان می‌نمود که به مأموریت خود کم اهمیت می‌دهد. همچنان‌که به وزیر و بیگلربیگی اصفهان فهمانده بودم به او هم فهماندم که اگر انگلیسی‌ها در جنوب گامی بردارند و تنبیه نشوند از شمال هم روس‌ها داخل خواهند شد. او پاسخ داد که انگلیسی‌ها هنوز پیاده نشده‌اند و حتماً این هوس را نخواهند کرد و وی را برای جنگ با روس‌ها به شمال فرستاده بودند و اینک می‌بیند که برای جنگ با انگلیس‌ها به جنوب می‌فرستند. من به او اطمینان دادم که آبروی وی وابسته به نتیجه مأموریت اوست و اگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید به توجه دو دربار عالی متکی باشد و بنابر احساساتی که همواره نسبت به فرانسه آشکار کرده و دوستی که درباره همه فرانسویان در طهران نشان داده است حق دارم منتظر آن باشم. ما از هم جدا شدیم. رفت از عالیحضرت اجازه بگیرد و آخرین دستور را دریافت کند تا همان شب رهسپار شود.

میرزا شفیع همان‌دم به من پیغام داد که امپراتور به نیروهای امدادی که به فارس می‌فرستند یک دسته ششصدسوار از پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل‌بیک به شیراز خواهند رفت. از ترس این‌که مبادا در مذاکره با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آن را در نامه‌ای که به او نوشتم ضبط کردم.

بیگلربیگی اصفهان فردا می‌رود مدتی در قلمرو حکومت خود باشد. در سلطانی دوباره به دربار عالیحضرت ملحق خواهد شد.

ما نیز برای اردوی صابین قلعه^۱ حرکت می‌کنیم. امپراتور از راه قزوین^۲ به آن‌جا می‌رود. افتخار دارم...»

نتیجه وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه

همچنان‌که دولت فرانسه به ژنرال گاردان دستور داده بود که بکوشد صلح در میان روسیه

و ایران را برقرار کند از دربار سن پترزبورگ نیز دستورهایی در این زمینه به فلدمارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان در این زمینه یاری کند و وی نیز نامه‌هایی به گاردان نوشته. از آن جمله نامه‌ای است که در ۲۵ مارس (۵ آوریل)^۱ ۱۸۰۸ (۲۷ محرم ۱۲۲۳) به گاردان نوشته و ترجمه آن به این‌گونه است:

«سرتیپ من،

چون اکنون موافقت کامل و دوستی نزدیک در میان دو امپراتوری بزرگ هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را از سوی اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا به دولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم و با شما وارد مکاتبه بشوم. افتخار دارم در ضمن شما را آگاه کنم که انگلستان دشمن مشترک ما هر فرد جونز^۲ نماینده خود را به طهران فرستاده است تا اغوای به جهل کند و صاحب ایالات ایران را برانگیزد که در جنگ با روسیه بکوشد، به گمان آن‌که از نیروهای روسیه بکاهد. هرچند که انگلستان کاملاً اشتباه می‌کند زیرا که عده لشکریان اعلیحضرت امپراتور پادشاه والامقام من که افتخار فرماندهی آن را دارم اینک به اندازه‌ای است که به هیچ وجه از نیروهای هراس‌انگیز روسیه در اروپا چیزی نمی‌کاهد. ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده و مدتی است پیشنهاد صلح کرده است، اما چون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه در ضمن جنگ در میان دو امپراتوری بزرگ که خوشبختانه به پایان رسیده به آن داده بود اجابت یابد درباره مواد عمده و بسیار معتدلی که من به آن پیشنهاد کرده‌ام و اینک نیز به فرمان عالی اعلیحضرت امپراتور پادشاه بلندمقام پیشنهاد می‌کنم تصمیم نمی‌گیرد. آقای سرتیپ، من افتخار دارم گمان کنم که چون شما سفیرکبیر امپراتوری هستید که اینک اتحاد نزدیک با امپراتوری روسیه دارد ایران را از اشتباه بیرون بیاورید، زیرا من مطمئنم قطعاً به شما دستورهایی رسیده است که در برابر منافع روسیه وارد نظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلیحضرت امپراتور پادشاه والامقام من به پادشاه سوئد کرده است به این ضمیمه می‌کنم و در ضمن به شما اطلاع می‌دهم که لشکریان ما از حالا وارد فنلاند سوئد شده‌اند. برای اظهار موافقت امپراتور و پادشاه شما پرنس دوپونت کورو^۳ را با دسته کثیری برای الحاق به لشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده است. حامل را فرستادم که کاغذی هم برای

۱. تاریخ اول روسی و تاریخ دوم اروپایی است.

2. Harford Jones

3. Prince de Ponté-Corvo

وزیر ایران دارد و در ضمن از شما خواهش می‌کنم هرچه زودتر او را با جواب دوستانه‌ای از سوی خودتان بفرستید.

افتخار دارم بالاترین احترامات را به شما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلدمارشال

۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸»

از این نامه‌ای که گوداویچ به گاردان نوشته خوب پیدا است که پس از عهدنامه تیلسیت نه تنها ناپلئون به هیچ وجه در اندیشه آن نبوده است که به ایران یاری کند و دنبال مواعید خود را بگیرد بلکه به روس‌ها وعده کرده است که منافع آنها را در برابر ایران حفظ کند و به سفیر خود در طهران دستور دهد که از نظریات روس‌ها پشتیبانی کند نه از نظریات ایرانیان و در این موقع که روس‌ها با سوئدی‌ها جنگ می‌کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری می‌کرده و در این صورت به هیچ وجه ممکن نبوده است به سود ایران و به زیان روسیه کاری بکند. عجیب‌تر از همه این است که باز با این عهدشکنی‌ها فرانسویان متوقع بوده‌اند که ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه‌ای به هم نزنند. تقریباً سه ماه پس از نامه‌ای که گوداویچ به گاردان نوشته است و پیش از این نقل کردم گاردان در ۲ ژوئیه ۱۸۰۸ (۸ جمادی الاولی ۱۲۲۳) از لشکرگاه سلطانیه این نامه را به شامپانیی وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است:

«از لشکرگاه سلطانیه ۲ ژوئیه ۱۸۰۸

آقای من

عالیحضرت امروز صبح میل کرده است مرا ببیند. ساعت یازده با جناب میرزا شفیع به حضور رفتیم. فتحعلی شاه می‌خواست مرا مطمئن کند که هر گفتگویی در میان ایران و انگلستان قطع شده و از دو سوی تهیه جنگ می‌بینند. عالیحضرت امیدوار است که برادر والامقامش این وضع را مطابق با نیاتی که عالیحضرت اغلب به او اظهار کرده است بداند.

بنا بر آخرین خبرهایی که از خلیج فارس رسیده چنان می‌نماید ناوگان انگلیس که در آنجا است مرکب از ۱۸ کشتی بزرگ و کوچک است. سروان ملکم می‌کوشد ایرانیان را به خدمت شرکت هند جلب کند. می‌گویند به هر کسی که بخواهد در کشتی خدمت کند ماهی چند غروش می‌دهد. خبر می‌دهند که انگلیسی‌ها چون دانسته‌اند جزیره خارک را به عالیحضرت واگذار کرده‌اند تهیه می‌بینند که آن را به ملکیت تصرف کنند.

اغتشاشات قندهار دنباله دارد. دو برادر شجاع‌الملک و محمود دوبار تهیه جنگ با

یکدیگر را در قندهار و پشاور می‌بینند.

آقای سروان مهندس تروئیلیه^۱ از طهران به سوی مشهد در خراسان نرفته است. به واسطه اوضاع کنونی به او دستور داده‌ام در آن سوی مرز ایران تفتیش نکند. شرح مسیر از اسکندرون تا طهران او را به نخستین افسری که افتخار داشته باشم به حضور جناب شما بفرستم خواهی سپرد.

لطف کنید...»

در همین گیرودار گراف نیکالا رامانزف^۲ وزیر امور خارجه روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی‌الآخر ۱۲۲۳) دستوری در همین زمینه‌ها برای گراف گوداویچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان به طهران فرستاده است و ترجمه آن به این گونه است:

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت،

آقای مارشال گزارش شما را به نظر امپراتور رساندم و به این وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران می‌دهد که یک سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی درباره صلح را در پاریس طرح کنند، تا در آن جا به وساطت امپراتور ناپلئون و با مذاکره در میان کنت تالستوی و عسکرخان منعقد شود.

اعلیحضرت امپراتور این اقدام را که شما فوراً پیشنهاد چنین متارکه طولانی را رد کرده‌اید تصویب کرده است. نفع خود و مصالح خود را در آن نمی‌بیند. آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامه جنگ لازم یا مفید باشد به شما واگذار می‌کند و در موقعی که باید به لشکریان متوسل شد درباره اداره کردن عملیات نظامی به هنرنمایی شما اعتماد دارد.

استراحتی که به این لشکریان داده شده بود در نتیجه تعهدی نبود؛ جناب شما خوب می‌دانید به واسطه اهتمام‌های دایمی بود که ممکن بود ایرانیان به زودی خواستار صلح بشوند و خودشان از ما درخواست انعقاد آن را می‌کردند، بی آن که پیش از آن متارکه‌ای برقرار شود و این قدر در خواستن آن شتاب داشتند.

آقای مارشال، لطف کنید به وزیر ایران بگویید که عقیده اعلیحضرت درباره متارکه و اعاده جنگ چنین است.

1. Truilhier

۲. در اصل: Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiansef است که در این موقع وزیر امور خارجه بوده و سال بعد نخست‌وزیر روسیه شده است.

اما دربارهٔ پیشنهادی که به شما کرده‌اند که مذاکرات در پاریس بشود امپراتور عقیده دارد هرچند بسیار راست است که ممکن نیست منافع خود را به کسی که بهتر از او باشد واگذار کند زیرا که امپراتور ناپلئون را دوست خود می‌داند و از میان همهٔ شاهانی که امروز سلطنت می‌کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگوید و این پادشاه هم به نوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسی است که بیشتر دوستی با او می‌کند و با این همه برتری‌هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراتوری روسیه داشته باشد اعلیحضرت نمی‌تواند به آن متوسل شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آن است. فواصل بسیاری که در میان ما و فرانسه است همهٔ فواید وساطت آن را از میان می‌برد و ناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را به جای آن که تسریع بکند مانع می‌شود.

اعلیحضرت خود در این زمینه با آقای سفیرکیر فرانسه که در این جا مأموریت دارد سخن رانده است و میل دارد شما هم از سوی خود این علل را به اطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید و به او بگویید تا چه اندازه اعلیحضرت خشنود است از این که وی میل دارد ایرانیان را به ما نزدیک کند و در هر موردی که بتواند به ما حسن خدمت خود را نشان بدهد.

با توجهی که اعلیحضرت دربارهٔ کارهای ایران دارد غافل از این نیست که هروقت وزرای ایران به شما پیشنهاد می‌کنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید به جناب شما می‌گویند که میل دارند مرز کشور ما مسدود^۱ باشد و در ضمن مذاکره در هر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراتور و پادشاه‌شان برقرار خواهد شد سخن می‌رانند، گرجستان را هم لازمهٔ این اتحاد می‌دانند. اگر گرجستان مستقل می‌بود اختلاف عجیبی درست می‌شد و اینک که متعلق به ماست طعمهٔ غریبی است که ما را به صلح وادار کند!

تنها به واسطهٔ همین اغفال امپراتور حق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران این است که جنگ را دنبال بکند، متارکهٔ یک سال را برای این می‌خواهد که نیروهایی در برابر لشکریان اعلیحضرت تهیه بینند و فراهم کند و قطعاً امروز برابری جنگ با این نیرو را ندارد. آقای مارشال بدیهی است که سود امپراتور این است که تحمل نکند. درحقیقت بهتر می‌داند به شما اجازه دهد جنگ را دنبال کنید تا این که یک سال آن را متارکه کنید و مجبور شوید آن وقت جنگ را با زیان بیشتری از سر بگیرید.

پس از آن که اوامر اعلیحضرت را به جناب شما ابلاغ کردم چیزی که می‌ماند این است که

احترامات بسیار خود را مکرر کنم و افتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیر و بسیار مطیع جناب شما باشم.

کنت نیکالا دو رامانزوف

رونوشت مطابق است

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (۴ رجب ۱۲۲۳) گاردان گزارش مفصلی درباره اوضاع ایران و سیاست ایران در آن زمان از لشکرگاه سلطانیه برای شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمان است و به این گونه است:

«از لشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸

آقای من،

میرزا شفیع پریشب پیش‌نویس اصلی اظهارات شفاهی را که عالیحضرت می‌بایست در حضور آقای بیانکی دادا^۱ سروان مهندس بکند به من داده است، افتخار دارم ترجمه آن را لفاً برای جناب شما بفرستم.

این سند بسیار جالب است؛ شامل جزئیات سیاست ایران و اساسی‌هایی است که فتحعلی‌شاه اتحاد خود را با عالیحضرت به آن متکی کرده است. مواردی را که بیشتر طرف توجه او است در آن معین کرده است؛ و نتیجه‌ای که عالیحضرت از آن می‌گیرد می‌رساند که اگر امیدهای او روا نشود در رفتارش نسبت به فرانسه تغییر پیش خواهد آمد.

وقایعی که او اظهار می‌کند همیشه حقیقت ندارد. چند بند آن نیز شامل جزئیاتی است که وظیفه دارم آنچه می‌دانم به خلاف آن اظهار بکنم. جناب شما می‌تواند آنها را با ملاحظات که به او تقدیم می‌کنم بسنجد.

بند اول و دوم تنها شامل تکرار شرح سفارت‌هایی است که دو دربار عالی از جانب خود فرستاده‌اند و تعهداتی است که درباره یکدیگر کرده‌اند. در بند سوم عالیحضرت به بیان وقایع آغاز می‌کند. از تدارک‌های خود در برابر افغانستان و هندوستان خبر می‌دهد.

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکرکشی‌ها به شاهزاده حکمران خراسان نداده است. تنها پیدا است که وی با یک عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند به سوی مرو رهسپار شده است. قطعاً ایران تا وقتی که قلمروش به روی روس‌ها باز

باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد. صفت مبالغه که طبیعی ایرانیان است در اطمینانی که عالیحضرت در گفتگو از این لشکرکشی دارد دیده می شود. حتی گاهی هم به سمع ما رسانده است که میل دارد تنها عده کمی از سپاهیان فرانسه با او یاری بکنند و آنها را برای معاونت خود نگاه می دارد. ولی نتوانسته است کتمان کند که تا روس ها گرجستان را در دست دارند نمی تواند فکر این کار را بکند.

می توان از آن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند و سفارت نصرالله خان در تته منحصر به تأکید دوستی و وعده های بسیار احتمالی بوده است.

بند ۵ مربوط به وهابیان و انگلیسی ها است. راست است که فتحعلی شاه در صدد برآمده است رابطه دوستانه با سعود بهم بزند، ولی جناب شما از گزارش های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهیه ای دیده نشده تا در موقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهند. گفتگوهای من جز این نتیجه ای نداشته است که وعده هایی داده اند و در موقع عزیمت اسمعیل بیک هنوز به آنها وفا نکرده بودند. چنان که عالیحضرت تأکید می کند باید باور کنم که ملکم رفته است تا نتیجه مأموریت خود را به حکمران کل هندوستان اطلاع دهد؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی می دهد که هنوز در آنجا است.

اطمینانی را که در بند ششم هست می توان تا اندازه ای تابع نتیجه اقداماتی دانست که عالیحضرت تمنی دارد اعلیحضرت به نفع ایران در برابر امپراتور روسیه بکند. با این همه تصور می کنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را برنجاند و اتحاد با آن بالمره یگانه سد در برابر روسیه است.

عالیحضرت روابط دوستانه با باب عالی را دنبال می کند تا این که روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند. ولی رفتاری را که درباره ایالات ترک همسایه ایران داشته به هیچ وجه تغییر نداده است. چنان که کمافی السابق در اختلافاتی که در میان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت می کند. لشکریان ایران به سوی کردستان در حرکت اند و می توان پیش بینی کرد که با وجود اطمینان های قطعی که وزیر داده است از ورود به قلمرو عثمانی خودداری نخواهند کرد.

عالیحضرت از دعاوی خود نسبت به عراق عرب و قلمرو بغداد و بصره هم دست نکشیده است. مکرر هم اقرار کرده که تنها منتظر موقع مناسب است که آن جا را بگیرد. ولی البته لازم است که سلیمان پاشا کاملاً پیرو ایران باشد؛ باز مسلم نیست که عالیحضرت در

تعیین او به حکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد. تصور می‌کند در این کار یاری کرده است زیرا موافقت داشته سلیمان را که در جنگ علی‌پاشا با عبدالرحمن اسیر او شده بود آزاد کنند. پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایران را می‌کند: رعایت انگلستان را به واسطه بصره و تجارت آن با هند می‌کند؛ رعایت ایران را به سبب اطلاع از مقاصد فتحعلی شاه می‌کند و این که همیشه از دخالت او به نفع عبدالرحمن یاغی ترسیده است. اما نفرت شدید نسبت به هرچه نام ایرانی دارد در او هست.

درباره بند ۹ جناب شما خوب می‌داند که در موقع ورود سفارت اعلیحضرت به طهران با وجود نمایندگی‌های مکرر فرانسه بیش از یک سال بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی در برابر روس‌ها نکرده بودند. فتحعلی شاه به پاشای ارزروم وعده کرده بود عملیات لشکریان خود را با عملیات لشکر عثمانی توأم کند. اما چون یوسف پاشا وارد جنگ شد دید اعلیحضرت که دائماً مانع بود شاهزاده عباس میرزا وارد جنگ شود او را رها کرده است. بدیهی است که ایران می‌خواست به انتظار پایان جنگ در میان فرانسه و روسیه کاری نکند و امیدوار بود که یا روس‌ها گرجستان را ترک کنند یا این که دلشان را به دست بیاورد که در موقعی که ضعیف بودند به آنها حمله نکرده است. البته میل ندارد کشمکش که پستی خود را در آن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همه کوشش‌های اعلیحضرت تنها آن است که خواستار حمایت اعلیحضرت باشد، برای این که ایالات ایران را که در دست روسیه است فوراً تخلیه کنند. درباره تمایلات همه مردم این ولایات در حق ایران اشتباه می‌کند. البته از استیلای روس‌ها شکایت دارند؛ ولی باز آن را بر استیلای مستبدانه ایران ترجیح می‌دهند و تنها در اندیشه استقلال خود هستند. زیرا که حال مضطرب و شرارت آمیزشان سبب می‌شود که با بی‌حوصلگی هر تسلط بیگانه را تحمل کنند. اما فداکاری‌هایی که اعلیحضرت مدعی است برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیز است. مخصوصاً کارهای ساختن توپ و تفنگ هر روز دچار وقفه است زیرا که آن کارها را به طفیل حکمران اصفهان و شیراز می‌کنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظه درستی است. تنها این ایراد را دارم که تردید است انگلیسی‌ها توانسته باشند بر افغان‌ها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که از سرنوشت هندوان آگاه شده‌اند طبعاً از استیلاجویان بیزارند. مخصوصاً از وقتی که بی‌اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربار ایران را وادار به حمله بر زمان شاه بکند، زیرا که

اندیشه او این بود با سیک‌ها و مهارت‌ها همدست بشود و بر انگلیسی‌ها بتازد. اما از یک سو شرکت هند مشغول است روابطی با مللی که در اطراف رود سندند برقرار کند، تا این که اگر فرانسویان بر متصرفات انگلیس در هند لشکر بکشند خط دفاعی در کنار این رود داشته باشد. از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد و درصدد خواهد بود دشمنانی را بر ایران برانگیزد، زیرا می‌بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است. به این گونه می‌توان پیش‌بینی کرد که عمال انگلیس که با افغان‌ها مربوط‌اند طرفدارانی در میان این مردم به دست بیاورند، خواه به وسیله پول دادن به یکی از سران یاغی و خواه به وسیله دادن توپخانه و یابوری به شجاع‌الملک پادشاه در برابر ایران که آشکار دشمن او است.

در بندهای ۱۱ و ۱۲ عالیحضرت دوباره به موضوع تخلیه ایالات ایران از تصرف روس‌ها برمی‌گردد. پیدا است که این موضوع عمده‌ای است که خاطرش را مشغول کرده و مخصوصاً مربوط به آبروی او است. نمی‌تواند به این اندیشه تن دردهد که مجبور شود برای بیرون کردن روس‌ها نیرو به کار ببرد؛ و می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر به واسطه مساعدت اعلیحضرت به استرداد ایالاتی که از دستش رفته است کامیاب نشود روی خوشی به تقاضاهایی که ممکن است فرانسه در آینده از او بکند نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرار آن چیزی است که فتحعلی شاه در باری که در هفتم این ماه به من داده بود گفته است. ولی عالیحضرت بی‌حوصلگی بسیار آشکار می‌کند که هنوز اطمینانی از سوی اعلیحضرت درباره تخلیه گرجستان از روس‌ها به او نرسیده است؛ اضطرابی را که از این حیث دارد نشان می‌دهد.

سرانجام در بند آخر اظهار میل می‌کند که اعلیحضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد درباره موضوع‌هایی که در این اظهارات شفاهی به آن اشاره شده است خواهد گرفت به اطلاع او برساند.

از جناب شما خواهشمند است لطف کنید...»

در ضمن این که گاردان از این گونه گزارش‌ها برای وزارت امور خارجه فرانسه می‌نوشته با مارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از پاریس به او می‌داده‌اند مکاتبه داشته است و از آن جمله پاسخ نامه‌ای را که گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ به او نوشته بود و پیش از این در صحیفه ۱۴۷ چاپ شده داده است و بار دیگر مارشال گراف گوداویچ در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای به او نوشته که ترجمه آن به این گونه است:

«آقای سفیر کبیر،

افتخار دارم که نامه دوستانه شما از راه ایروان به من رسیده است. از آن آشکار است که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را به ایران نزدیک کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیار عبیدانه خود را در این باب به اعلیحضرت امپراتور بدهم و پیش از وقت نامه شما را برای آقای دوک دوویسانس^۱ با چاپار فرستاده‌ام. ولی چنان‌که پیش از این افتخار داشته‌ام به وسیله چاپار مخصوص از جانب خود در تاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراتور پادشاه عالی مقام خود را به اطلاع جناب شما برسانم گمان نمی‌کنم به هیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم. مگر انعقاد صلح رسمی و بی درنگ بر همان اساسی که به ایران گفته‌ام و در مدت مدید گفتگوها هرگز آن را تغییر نداده‌ام. برای این کار وکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد.

آقای سرتیپ، لطف کنید و به احترامات صادقانه درباره خود و بالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید.

کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیک تزویی^۲ ۴ سپتامبر ۱۸۰۸»

مذاکرات صلح ایران و روسیه به میانجی‌گری فرانسه

از اسنادی که پیش از این نقل کردم پیدا است که از یک طرف ناپلئون به وعده‌هایی که به ایران کرده بود که منافع آن را در برابر روسیه حفظ کند پس از عهدنامه تیلسیت دیگر پابست نبوده و هیچ حمایت جدی از ایران نمی‌کرده است. از سوی دیگر روسیه تقاضای متارکه^۳ یک ساله ایران را نمی‌پذیرفته و جداً مصر بوده است که هرچه زودتر باید صلح برقرار شود، بالعکس می‌کوشیده است جنگ را یک ساله ترک کند، شاید در این مدت فرجی برسد یا این که بتواند نیرویی فراهم کند. در این گیرودار ایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود و انگلیسی‌ها سخت از این کار ناراضی بودند و می‌کوشیدند ایران را از خود بترسانند و وادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد. در این موقع روس‌ها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده و مانع بودند که ایران رابطه خود را

1. Duc de Vicence

2. Tzopi

با انگلیس دوباره برقرار کند گاردان مأموریت داشت میانه ایران و روسیه را التیام دهد ولی این کار ممکن نبود، زیرا که هیچ یک از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی پذیرفت. در این میان روس ها همچنان که سابقاً الکساندر امپراتور روسیه به مارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم در نامه ای که به گاردان نوشته بود اطلاع داده بود در صدد بوده اند جنگ را از سر بگیرند. گاردان در این زمینه در تاریخ ۳ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۳ شعبان ۱۲۲۳) نامه ای به شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون نوشته که ترجمه آن به این گونه است:

«طهران ۳ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

دربار ایران با اطمینان به مواعیدی که ممکن بود من به آن بدهم آرام بود و آن هم بنا بر نامه آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند و ایران هم در تصمیمات خود در برابر دشمن مشترک که انگلستان باشد پایدار بماند. ارتش روسیه هم از هر حمله ای به خاک ایران خودداری خواهد کرد. عالیحضرت از اتحاد صمیمانه اعلیحضرتان امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا و امپراتور روسیه آگاه بود و امیدوار بود که امپراتور الکساندر وساطت مخدوم عالی مقام مرا خواهد پذیرفت و در عهدنامه صلح ایران با دربار سن پترزبورگ ممکن است در پاریس گفتگو کنند. چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریز شده است. نامه هایی که وی حامل آنها بوده و فوراً آنها را به توسط یکی از سوارهای شاهزاده عباس میرزا به طهران فرستاده اند همه تصوراتی را که دربار حق داشت بکند باطل کرده و عالیحضرت و وزرایش را در منتهای اضطراب انداخته است. وزیر مرا فوراً خواست و دو نامه آقای مارشال گوداویچ را به من نشان داد یکی به شاهزاده عباس میرزا و دیگری به وزیرش میرزا بزرگ. افتخار دارم ترجمه این دو سند را که به روسی و فارسی نوشته اند ضمیمه کنم. میرزا شتیع توجه مرا به این جلب کرد: «که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده است که امپراتور الکساندر نخواسته است وساطت فرانسه را بپذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایران را دعوت کند بر اساس هایی که سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً با وی گفتگو کنند و اگر عالیحضرت یا شاهزاده عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگان برای امضای عهدنامه بفرستند به او فرمان داده اند به خاک ایران حمله ببرد. وزیر مضایقه نداشته است درباره لحن نامناسب نامه ای که خطاب به شاهزاده تبریز است و اظهارات اشتباه آمیزی که درباره وضع کنونی نیروهای امپراتوری ایران در آن هست تأکید کند؛ مرا به این توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است

که سرحد امپراتوری روس را تا سواحل آریاچای و کوروارس پیش بیاورند و این ایران را مجبور خواهد کرد که ناحیه ایروان و اچمیاتزین یا اوچ کلیسیا را واگذار کند. وزیر می گفت بدین گونه روسیه به تمامی قلمرو کنونی ما هم آسیب می زند و این تمامی را عالیحضرت امپراتور و شاه در ماده ۲ عهدنامه با فتحعلی شاه تضمین کرده است. عالیحضرت حق دارد متوقع باشد که بنا بر همین ماده و موارد ۳ و ۴ همان عهدنامه شما به آقای مارشال گوداویچ مطالبی بگوید که او را وادارد تصمیمات خود را درباره ایران تغییر دهد و کاری بکنید که مناسب سفیر پادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش به حق تا اندازه ای معروف است. عالیحضرت زودتر موادی را که در عهدنامه اتحاد به عهده او بوده اجرا کرده و راه کشور خود را بر انگلیسی ها بسته و نخواسته است هیچ یک از افراد هیئت سفارتی را که ژنرال ملکم رئیس آن بوده است بپذیرد. شک ندارد شما که نماینده فرانسه در دربار او هستید با عجله این موقع را غنیمت می شمارید و صدق اظهارات دوستی و اتحاد را که آن همه به نام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده اید نشان می دهید. وانگهی ما به شما فشار نمی آوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده به طهران بیاید و نامه هایی را که از جانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است تسلیم کند.»

من به وزیر جواب دادم که ایرادات او درست است؛ راستی هم لازم است که پیش از اتخاذ هر تصمیمی از اطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ به من بدهد آگاه شده باشم، ولی می تواند مطمئن باشد که همه دقت ها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند و این فوق العاده برای دربار من ناگوار خواهد بود زیرا که جناب شما در نامه آخر مورخه ۲۴ ماه مه که از بایون^۱ نوشته بودید دوباره تأکید کرده اید که تا می توانم بکوشم نزدیک شدن ایران و روسیه را آسان کنم.

میرزاشفیع حاجت داشت که اظهارات من وی را اطمینان دهد و حق شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامه آقای مارشال برخی ناراحتی های شخصی برای او فراهم کرده بود. عالیحضرت در موقع دریافت این دو سند بدخلقی را که معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته و به او گفته بود که تا آن وقت او را فریب داده اند. دشمنان میرزاشفیع فیروز بودند و از حالا در صدد بودند این موقع را غنیمت بشمارند و نفوذ او را در حضور فتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالیحضرت چون با آرامش بیشتر در کارها اندیشیده است

1. Bayonne

فردای آن روز وزیر را خواسته و بیش از پیش به او اعتماد نشان داده و حتی توجه را به اینجا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنونکننده خشونت روز پیش را از یاد او برد. وی نیز از سوی خود از گفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام خشنود به نظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس از دریافت نامه‌های مارشال گوداویچ فرمان داده است که همه نیروهای حاضر در لشکرگاه او در خوی جمع شوند. فرج‌الله خان را با دسته سوارنظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم‌چنان که افتخار داشته‌ام به جناب شما اطلاع دهم پس از آن که به سرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آن جا بماند و اختلافاتی را که از قدیم در میان سلیمان پاشا و عبدالرحمن پاشا بوده است رفع کند و از کالاشولان نزد شاهزاده عباس میرزا رفته است. سوار نظامی که پسرش امان‌الله خان نایب‌الحکومه زنجان فرمانده آنها است نیز در پی آنها رفته است.

من به وزیر خاطر نشان کردم که فرمان‌های والا حضرت امپراتوری شاید بسیار عجولانه و بسیار آشکار بوده و به نظر من لازم بود که شاهزاده اطمینان کاملی وانمود کند تا این که مذاکرات مناسب با آقای مارشال گوداویچ به عمل آید. میرزا شفیع به من پاسخ داد که اندیشه شاهزاده این است تا وقتی که روس‌ها اولین خصومت را بکنند کاملاً آرام باشد. از جناب شما تمنی دارم به تعارفات احترام آمیز من که به وسیله آن افتخار دارم... باشم اعتماد کنید.»

گاردان قسمتی از پایان نامه‌ای را که مارشال گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۴ سپتامبر) ۱۸۰۸ (۲۳ رجب ۱۲۲۳) به شاهزاده عباس میرزا نوشته و در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۱ شعبان ۱۲۲۳) به طهران رسیده ضمیمه این نامه خود کرده و در آغاز آن چنین نوشته شده است: «نتوانسته‌اند نسخه اصل این نامه را به دست آورند زیرا که والا حضرت امپراتوری به واسطه نفرت فوق‌العاده‌ای که از آن روی داده پاره کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی را که از آن در طهران برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که برای ترجمه مواد این سند لازم بوده در دست امضاکننده بوده است و این مواد در نامه‌هایی که آقای کنت گوداویچ به جنابان میرزا شفیع و میرزا بزرگ نوشته است نیست.»

سپس مدلول آن نامه به این گونه است:

«۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملاً مطابق است با سه بند اول نامه‌ای که خطاب به میرزا بزرگ است و تفاوتی که در میان آن دو هست این است که به جای این کلمات: «مخصوصاً اعلیحضرت

خیلی دور از آن است که بخواهد هیچ یک از شرایط را تغییر دهد...» شرح زیر آمده است:

«آخرین بار به والا حضرت امپراتوری شما عرض می کنم که دولت علیه روسیه نمی تواند انعقاد قطعی صلح را بپذیرد مگر بر اساسی که پیش از وقت به ایران اطلاع داده ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور و ارس و ارپاچای معین خواهد شد و از دوطرف عهدنامه را بی هیچ نوع مهلتی امضا خواهند کرد. چون محرک من عشق به نیکی است و بیش از یک برهان در این زمینه به والا حضرت امپراتوری شما نشان داده ام عقیده خود را در این زمینه از او پنهان نمی کنم و به واسطه رعایت کامل که نسبت به وی دارم اینک هم با همه صداقتی که ممکن باشد آن را آشکار خواهم کرد. نامه والا حضرت امپراتوری شما که فتحعلی خان نوری آن را به ما داد حدودی را که سابقاً سرحد امپراتوری شما را تشکیل می داده است یادآوری می کرد و دعاوی ایران را در این زمینه به اطلاع می رساند. از تمام نواحی که شما ادعا می کنید و امروز در زیر استیلای اعلیحضرت امپراتور روسیه مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند ما فرمان بردار کرده اند و بقیه آن کاملاً به میل خود فرمان ما را پذیرفته است. اگر از یک سو این ایالات هرگز اصلاً و کلاً تابع ایران نبوده اند از سوی دیگر منتهای عظمت و قدرتی که دولت روسیه به نیروی لشکریان خود و فتوحات وسیع خود به دست آورده است به او حق می دهند درباره سرحداتی که میل بکند فراهم سازد باز دعاوی بیشتری داشته باشد. به هر حال اعلیحضرت امپراتور مخدوم من چون میل شاهانه اش متوجه خوش رفتاری است که میل دارد با همسایگان بکند و دربار ایران را هم مشمول آن دارد و تنها از احساسات انصاف و بزرگواری خود پیروی می کند لطفاً صلحی را که دربار ایران خواستار است منعقد می کند و کاملاً خاطر آن را آرامش می دهد. درباره مطالبی که والا حضرت امپراتوری شما در باب سرحدات گفته است می توانم جواب بدهم که همه ایالت گیلان را مرحوم اعلیحضرت پترکبیر گرفته بود؛ اما مخدوم بلند مقام من به واسطه وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها به پیشنهادهایی که امروز می دهد قناعت می کند و آنها را من برای والا حضرت امپراتوری شما بیان کرده ام و باید حتماً اساس عهدنامه باشد. پس از آن دعاوی ایران درباره نواحی مجاور که امروز در اختیار اعلیحضرت امپراتور روسیه است به کلی بی مورد است، مخصوصاً با وضع وخیمی که اکنون دارد و من نمی توانم از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات دوستی دور است و حتی می توانم گفت که می توان آنها را اعلان جنگ آشکاری دانست. در آن موقع می بایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد و پیروزی های

بیشتری نصیبش شده باشد. اگر درباره گذشته و از فوایدی که دولت روسیه از ادامه جنگ برده است بیندیشیم باز به والاحضرت امپراتوری شما اعلام می‌کنم که مخصوصاً در حال کنونی تهی دستی که ایران دارد این برتری‌ها خیلی بیشتر خواهد بود. ما خبر داریم که بسیاری از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشور شما در حال طغیان‌اند؛ انگلیسی‌ها بر سواحل خلیج فارس حمله می‌برند و پاشای بغداد که او نیز متوجه انگلیسی‌ها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. در صورتی که دربار ایران در چنین وضع وخیمی است آیا موقع هست که درصدد باشد بر شماره دشمنان خود بیفزاید و بخواهد به وسیله دعاوی مغرورانه کینه دولتی را که مانند دولت روسیه هراس‌انگیز است جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراتوری شما را از نظر دور نمی‌کنم به وی اطلاع می‌دهم که امپراتور عالی مقام من به واسطه احساسات منصفانه و مردم‌داری نمی‌خواهد به هیچ وجه از وضع شوم دربار شما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند پیشنهادهایی را که من به شما داده‌ام مکرر می‌کند و والاحضرت امپراتوری شما هم می‌داند که کاملاً به سود ایران است؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهدنامه است بی هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون من از وسعت فرزاندگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراتوری شما اطلاع دارم کاملاً این موضوع را به فکر صایب شما واگذار می‌کنم و گمان می‌کنم دربار روسیه چون به قوت و عظمتی که اکنون دارد رسیده است باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی را که پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش به دست آورده نگاه بدارد و دعاوی را که ایران درباره متصرفاتی که اکنون در دست آن است دارد به هیچ وجه معتبر نمی‌دانم. پس از آن که این اظهارات صادقانه را به والاحضرت امپراتوری شما کردم گمان می‌کنم باید بار دیگر نظر او را به منافع حقیقی وی جلب کنم و به او سفارش می‌کنم آنچه را که بسیار به نفع ایران است رد نکند و اگر پیشنهادهای عادلانه و مساعد دولت ما را دربار ایران بپذیرد و بی آن که وقت تلف شود عهدنامه صلح قطعی را امضا کند اقبالی است که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت به والاحضرت امپراتوری شما دارم و عقیده عالی که نسبت به او پیدا کرده‌ام مرا وامی‌دارد که به این لحن به او نامه بنویسم و اگر در این کار نیت صادقانه من آسایش امپراتوری ایران نبود که می‌بایست روزی شما در آن پادشاهی کنید (و این آسایش تنها نتیجه صلح با دولت نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز می‌کنم نمی‌کردم.

در ذیل این ترجمه فرانسه مترجم ژنرال گاردان می‌نویسد: «پایان این سند عیناً مانند پایان

سند سابق‌الذکر است و سپس این کلمات هست: «سرانجام والاحضرت شما باید در نظر داشته باشد که اگر ایران با رفتاری که مخالف منافع آن است...» در طهران (در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) به وسیله مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد.

اگوست دونرسیا^۱

فردای آن روزی که این نامه‌های تهدیدآمیز مارشال گوداویچ به طهران رسیده یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان در پاسخ نامه‌ای که گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) به او نوشته بود مکتوبی به او نوشته و به توسط لاژار^۲ از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که ترجمه آن به این گونه است:

«نامه خطاب به جناب آقای فلدمارشال کنت گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیرنظامی همه ایالات روسیه واقع در میان دریای خزر و دریای سیاه و غیره.

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال،

آقای لاژار منشی سفارت خود را مأمور کرده‌ام مطالب محرمانه‌ای درباره مدلول نامه‌ای که به من افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید. جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود درباره صلح با جناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند بر آن حمله ببرد. اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفه من است رسماً به شما اظهار کنم که چون ایران متحد اعلیحضرت امپراتور و شاه مخدوم والامقام من است و تمامی خاکش را که لشکریانش اکنون آن را در تصرف دارند اعلیحضرت امپراتور و شاه ضمانت کرده است من هر حمله به این خاک را تحریک در برابر دربار عالی خود تلقی می‌کنم. و من حق دارم از فرزاندگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آن که دست به هیچ اقدامی در برابر ایران بزنند منتظر شود از تصمیماتی که اعلیحضرت مخدوم والاجاه من به اعلیحضرت امپراتور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود و مسئولیت واقعه‌ای را که ناچار سبب مشاجرات ناگواری در میان دو دربار عالی فرانسه و روسیه خواهد بود به عهده خود نخواهد گرفت.

همه احترامی که می‌دانم باید نسبت به شما داشته باشم دارم. ژنرال گاردان»

پیدا است که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامه تند را هم می بایست به تحریک احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بر او گران بوده است که با آن عهدنامه معروف فینکن شتاین و با دستورهایی که ناپلئون به او داده و با این که دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملاً چشیده و گرفتار خشم و دسیسه بازی انگلستان شده است باز هم روس ها در موقعی که با ناپلئون اتحاد دارند و حتی از پشتیبانی او در اروپا و در مقابل سوئد و فنلاند بهره مند می شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را به عهده بگیرد بر ایران حمله ببرند.

اینجا کاملاً شخصیت گاردان و پابست بودن به شرف و آبرو در او ظاهر می شود و پیدا است که مرد شریفی بوده و هر جا که وسایل شخصی او به وی اجازه می داده است دریغ نداشته در ضمن این که منافع فرانسه را در ایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از مأموریت وی در ایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است، مغضوب شده و مدتی از کار بیرون مانده است. چنان که پس از این بحث خواهیم کرد ناپلئون هم از گاردان توقع عجیبی داشته و متوقع بوده است که با همه پیمان شکنی های او با ایران باز هم گاردان بتواند ایران را از انگلیسی ها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطه خود را با انگلیس برقرار کند و به عبارت دیگر در موقعی که فرانسه دیگر در برابر روسیه از ایران حمایت نمی کند ایران را در برابر روسیه تنها بگذارد و از نزدیک شدن به انگلستان به امید آن که شاید از آن سوی بهره مند شوند باز دارد.

مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه

نامه توهین آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه در قفقاز به عباس میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص و آشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران و روسیه را تیره کرد. چون دولت تزاری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه و ایران سرباز می‌زد و ایران هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت و روسیه نیز از قبول متارکه خودداری می‌کرد چاره جز این نبود که جنگ دوباره درگیرد. کوشش‌های گاردان برای اقتناع روسیه و جلوگیری از جنگ قهراً به جایی نمی‌رسید. گاردان در این زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (۶ رمضان ۱۲۲۳) به شامپانیی وزیر امور خارجه فرانسه نوشته که ترجمه آن به این‌گونه است:

«طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار^۱ در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است و مجبور خواهد بود از راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیرا که جناب صدراعظم فرمانی به او داده بود و در آن فرمان عالیحضرت به والا حضرت امپراتوری دستور می‌داد درباره همه مسایل مربوط به مأموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت

آقای مارشال گوداویچ را برای امضای متارکه جلب کند وکالت تام به او بدهد. من نیز به آقای لاژار وکالت تام داده‌ام که در همان مورد به کار ببرد.

شاهزاده عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ به او رسیده رنجیده و به دربار اطلاع داده است که قصد جواب ندارد. من به صدراعظم گفتم به نظرم مناسب‌تر این است که والا حضرت امپراتوری نامه‌ای به آقای مارشال بنویسد و به او بفهماند که بیانات وی درباره وضع کنونی ایران متکی بر اطلاعات نادرست است. جناب میرزاشفیعی ایراد مرا درست دانسته و از آقای لاژار خواهش کرده است همه کوشش خود را بکند که شاهزاده آن را بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم به من گفته است چنان می‌نماید نامه‌هایی که خود به آقای کنت رومانوف و آقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین لحن را دارد و شامل دلایل عاقلانه و متقن است. آنها را به چاپار روسی که آقای لاژار با خود آورده بود داده‌اند و وی از صفوف مقدم روس‌ها خواهد فرستاد تا ورود خود را به آقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلیحضرت برای انعقاد یک عهدنامه صلح در میان دربارهای روسیه و ایران لازم است.

پیشنهادهایی که از دوسوی می‌کنند ناسازگار است و اندیشه صلح در آنها نیست؛ به این‌گونه هر گفتگویی که در محل بشود به درازا خواهد کشید و هرگز آنها را به هم نزدیک نخواهد کرد.

آخرین نامه‌های جناب شما تاریخ ۲۴ مه^۱ را دارد و نامه‌های استانبول تاریخ ۲۹ ژوئن^۲ را. در این عدم اطلاع از اخبار سیاسی نمی‌دانم درباره آنچه روس‌ها را به حمله به ایران وادار می‌کند چه تصور کنم، مگر این‌که می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا از این سوی آسوده باشند و شاید هم بعدها آنها را به جنگ ترکان بپردازند در صورتی که چنین پیش آید که لشکریانی به این مملکت بیایند و ذخیره ایرانیان باشند مناسب خواهد بود مرکب از پیاده نظام و توپخانه و سواران نیزه‌دار^۳ با تفنگ باشند. سوار نظام این کشور که در برابر افغان‌ها و هندوها و دیگران خوب است چون وحدتی ندارد هرگز در برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد.

در ۱۲ اکتبر^۴ به افسران فرانسوی که مأمور خدمت والا حضرت امپراتوری عباس میرزا

۲. ۵ جمادی الاولی ۱۲۲۳.

۱. ۲۸ ربیع الاول ۱۲۲۳.

بودند فرمان داده‌ام که اگر جنگ در میان ایرانیان و روس‌ها در بگیرد به طهران برگردند. از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازم است با اوضاع کنونی بی طرفی را از دست ندهد.

در ناحیه فراهان در شمال غربی اصفهان به مناسبت مالیات‌های معوق اغتشاشی روی داده، زیرا که تا بیست سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰,۰۰۰ فرانک) از آن جا وصول می شد و اینک ۵۰,۰۰۰ تومان (۱,۰۰۰,۰۰۰ فرانک) مالیات بسته‌اند. در نتیجه عالیحضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر و سبب این اغتشاش دانسته‌اند. این تهمت افترا آمیز که بیگربیگی اصفهان^۱ و کسان دیگری که از دسته مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی به جناب میرزا شفیع است، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابسته به اوست. نباید از جناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست و چهار سال دارد و از خدمتگزاران محترم عالیحضرت است به واسطه هنرها و صفات خاص وی شایسته احترام همه فرانسویان و اعتمادی است که وزیر به وی دارد و شک ندارم که روزی مرد مهمی خواهد شد.^۲ در نامه شماره ۲۴ به تاریخ ۲۱ ژوئیه^۳ خود که از لشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام با جناب شما درباره اسماعیل بیک سخن بگویم^۴ که در ماه ژوئن گذشته^۵ مأمور شده بود به شیراز برود و سفیر انگلیسی ملکم را برگرداند؛ از ۲۰ سپتامبر^۶ به اینجا برگشته است. فرصتی یافتم چند روز بعد او را ببینم، اما پذیرایی وی بر من ثابت کرد که وی را بر فرانسویان تحریک کرده‌اند.

چندی است که میرزا محمدرضا به سمت مستوفی (بازرسی دارایی) به واسطه حمایت بیگربیگی که دست‌نشانده اوست منصوب شده است. وی اندکی بعد به دیدن من آمد، و می‌توان مطمئن بود هر چه می‌تواند به منافع فرانسه در این کشور زیان خواهد زد. اخیراً تأکید این خبر به من رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهر زور^۷ داده‌اند. یا این همه چنان می‌نماید که این آشتی در میان سلیمان پاشا و این سرکرده کردها باز هم ظاهری است.

لطفاً گزارشی از آقای لامی^۸ سروان دسته عالی مهندس تقدیم جناب شما خواهد شد؛

۱. مقصود حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی صدراعظم آینده است که در آن موقع حکمران اصفهان و دست‌نشانده انگلیسی‌ها بوده است.

۲. پیدا است که مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر معروف است.

۳. ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳.

۴. رجوع کنید به صفحه ۱۴۶.

۵. ربیع‌الثانی ۱۲۲۳.

۶. ۲۹ رجب ۱۲۲۳.

۷. در اصل به خطا Cheve zour.

۸. ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳.

منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز با جناب شما سخن بگویم، وی عاقل و پر از حرارت و تدبیر است؛ اجازه بدهید سفارش او را به جناب شما بکنم، تا از راه لطف از اعلیحضرت نشان لژین دونور^۱ را برای این افسر تقاضا کنید.

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والا حضرت امپراتوری عباس میرزا به تاریخ ۱۳ اکتبر^۲ گواه است که سردار ایروان در ضمن تفتیشی به یک دسته از سوارنظام روسی در خاک ایران برخورد کرده است و آنها نخست بر او حمله برده‌اند. در این زدوخورد چند تن کشته شده‌اند. ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه^۳ لشکرگاه خود را نزدیک اوچ کلیسیا (اچمیادزین) در سه فرسنگی ایروان قرار داده است.

دیروز بیست و چهارم^۴ دربار چاپار مخصوصی نزد والا حضرت امپراتوری فرستاده است تا دستورهای اعلیحضرت را به او برساند. شاهزاده نباید از خوی جایی برود تا این که در دسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد. جنگ از سوی ایرانیان باید به کلی دفاعی باشد و منحصر به این باشد که دشمن را خسته کنند.

افتخار دارم نامه‌ای را منضم کنم که اعلیحضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها به اعلیحضرت نوشته و نامه دیگر را که جناب صدراعظم میرزا شفیع به جناب شما در همین زمینه نوشته است. تنها پس از حرکت آقای لاژار نوشته‌اند آنها را به من برسانند و چاپار من در راه تبریز به او ملحق خواهد شد.

سرانجام پس از این همه اصرارهایی که گاردان کرده و خواستار شده است که ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند شامپانی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۴ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس به گاردان چنین نوشته است:

«پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامه‌های خود به من نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را در پاریس دنبال کند. آقای سفیرکبیر ایران در همین زمینه با من گفتگو کرده و خواسته است فوراً با آقای کنت دو تالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیرکبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای در این زمینه دریافت نکرده بود.

گفتگو در این زمینه از این فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویق‌های دیگر خواهد شد.

بکوشید این دو دولت را به یکدیگر نزدیک کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمی‌تواند شخصاً فرانسه را ذی‌نفع کند به گردن فرانسه نیندازید و از سوی دیگر اگر به میل دربار ایران تمام نشود جز این که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد. قراردادی را که درباره فرستادن اسلحه مورد تمایل شاه ایران امضا کرده‌اید به اعلیحضرت نشان دادم. پیش از آن که اعلیحضرت امضا کند خواسته است عقیده وزیر جنگ را بدانند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم. پیش از آن که عهدنامه تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آن را برای من بفرستید، زیرا درباره مواد مختلفی که می‌بایست در آن وارد کنید هیچ دستوری به شما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جواب‌های من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵^۱ مساعد است، زیرا که واردات و صادرات ما را مقید به هیچ حق گمرکی نکرده بود؛ اما بی آن که در این زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده است و ادار کند که در این زمینه عهدنامه اول را تغییر بدهند یا نه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج به تغییراتی باشد یا نه. این تأخیر به هیچ وجه ضرری به روابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند. آقا با کمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید.

شامپانی»

سه روز پس از فرستادن نامه سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانی این نامه مختصر دیگر را به گاردان نوشته است و دیگر پس از آن سندی در این زمینه به امضای او در دست نیست:

«پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

نامه‌هایی که به افتخار من از ۲۹ ژوئیه تا ۲ دسامبر^۲ نوشته‌اید با المثنای نامه‌های سابق‌تان رسید. اعلیحضرت امپراتور به لشکرگاه خود به اسپانیا رفته و قسمت‌های نامه‌های شما را که ممکن است جالب توجه وی باشد به اطلاعش خواهم رساند.

آقای سفیرکبیر ایران امروز چاپاری می فرستد. چون نمی توانم هنوز جواب بدهم خواستم لااقل وصول گزارش های شما را خبر بدهم. آقا به احترامات بسیار من اطمینان داده باشید.

شامپانی»

چون دیگر پس از این نامه ای و دستوری از شامپانی خطاب به گاردان نیست پیدا است که ناپلئون یا نخواست و یا نتوانسته است میانه ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده اند سازش بدهد و شامپانی هم به همان دستور سابق خود به گاردان که بکوشد در ایران میانه دو دولت را التیام دهد قناعت کرده است.

اما مارشال گوداویچ در پاسخ نامه ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) به او نوشته و پیش از این چاپ شده است^۱ و آن را به توسط لاژار نزد وی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یک ماه بعد نامه ای به او نوشته که ترجمه آن به این گونه است:

«آقای سفیرکبیر،

افتخار داشته ام نامه جناب شما را به توسط آقای لاژار منشی سفارت تان که مردی محترم و درخور اعتماد شما است دریافت کنم. از همد اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده و در نامه خود بیان کرده اید بسیار ممنونم.

جناب شما مرا متوجه می کند در نیات خود توجهی نسبت به روابطی که در میان فرانسه و ایران است ندارم. در این زمینه افتخار دارم نخست به او توضیح بدهم که من تنها از فرمان اعلیحضرت امپراتور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم و آن را در رونوشت محرمانه نامه وزیر کنت رومانزوف به اطلاع شما رساندم. دوم آن که افتخار داشته ام در نامه اول خود در سال گذشته به شما بنویسم که گمان می کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که به زیان روسیه به جناب شما در ضمن جنگ روسیه با فرانسه که خوشبختانه تمام شده است داده شده بود پس از صلح به واسطه دوستی نزدیک دو پادشاه بزرگ ما دیگر مورد ندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی تواند شک داشته باشد که من از فرمان مطاعی که به من داده شده است پیروی می کنم و نه از هوس خود. آقای دولژار که در نامه خود همه اطمینان خود را درباره اش اظهار می کنید روابطی را که در مدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم زده بیان کرده است. در برابر این ایرادی ندارم مگر روابط نزدیک که

اکنون پس از جنگ در میان پادشاهان بزرگ ما هست. و پس از همه این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی را که به فرمان اعلیحضرت امپراتور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و به هیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی را که به واسطه پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم.

جناب شما کاملاً مطمئن باشید که من با کمال صداقت و مانند کسی به او نامه می‌نویسم که از کشوری است که اتحاد نزدیک با روسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید.

کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیک ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸»

در این موقع که گاردان می‌کوشیده است میانه ایران و روسیه را به وسیله ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را در این کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً به این کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی و زیربارنرفتن دربار تزار دو دلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی این که به هیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که به سوی هندوستان برداشته بودند برگردند. دیگر این که از جانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد با وی پایدار نخواهد بود، چنان که به زودی هم پیش‌بینی محقق شد و برای این که از نفوذ او در ایران بکاهند و ایران را از پشتیبانی وی مأیوس و از اتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله را در این می‌دانستند که اولاً او را در مصالحه خود با ایران دخالت ندهند و ثانیاً هرچه زودتر ایران را از پا درآورند و خیال خود را از این سوی آسوده کنند که اگر بار دیگر در اروپا با ناپلئون روبرو می‌شوند از جانب ایران آسوده خاطر باشند و ناچار نباشند که عده بسیار لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه بدارند و از وجود آنها در میدان‌های جنگ اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً به مارشال گوداویچ دستور داده بودند که به هیچ وجه به مصالحه با ایران حتی با شفاعت گاردان هم تن در ندهد و جداً خواستار باشد که کار را یک طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

در مدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه‌گاه‌های در میان دربار ایران و دربار فرانسه نامه‌هایی ردوبدل شده است. آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون به فتحعلی شاه و چند نامه از فتحعلی شاه به او و چند نامه از عباس میرزا نایب السلطنه به ناپلئون و چند نامه از

میرزا شفیع صدراعظم به وزیران فرانسه است. دو نامه‌ای را که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته
ژرژ بارال^۱ در کتاب «ناپلئون اول - پیام‌ها

و خطاب‌های سیاسی»^۲ چاپ کرده است. ترجمه نامه نخستین به این گونه است:
«پاریس، ۱۶ فوریه ۱۸۰۵»^۳

بناپارت^۴ امپراتور فرانسویان به فتحعلی شاه ایرانیان، سلام بر تو،

من همه جا مأمورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد به من اطلاع
می‌دهند، به وسیله ایشان می‌دانم به کجا و در چه موقع می‌توانم به پادشاهان و مللی که
دوستدارشانم آرای دوستانه اظهار دارم و یاورهای خود را بفرستم. آوازه شهرت که
همه چیز را آشکار می‌کند بر تو معلوم کرده است که من که ام و چه کرده‌ام، چگونه فرانسه را
بالاخر از همه ملل غرب جای داده‌ام، به کدام دلایل آشکار به پادشاهان مشرق دلبستگی
خویش را درباره‌شان ظاهر کرده‌ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشه‌هایی که
برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم. میل دارم خود به من بگویی که چه
کرده‌ای و برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری. ایران سرزمین شریفی
است که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است. ساکنینش مردمی هوشیار و
بی‌باکند و شایسته آنند که حکومت خوب داشته باشند و می‌بایست از یک قرن پیش تاکنون
بیشتر از اسلاف تو در خور حکمرانی بر این ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته‌اند
از مصایب نفاق خانگی آزار ببیند و از میان برود. نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست
توانایی بسیار به دست آورد، در برابر فتنه‌جویان هراس‌انگیز و در برابر همسایگان خویش
دهشت‌افزای بود، بر دشمنان خود چیره شد و با مفخرت پادشاهی کرد، ولی این فرزاندی را
نداشت که هم در فکر حال و هم در اندیشه آینده باشد. احفادش جانشین او نشدند. تنها
آقامحمدخان^۵ عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده و خسروانه اندیشیده است، قسمت
اعظم ایران را به تصرف خویش درآورده و سپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش
به دست آورده بود برای تو گذاشته است. از سرمشق‌هایی که وی به تو داده است پیروی
خواهی کرد و فراتر از آن خواهی رفت، تو هم مانند وی از آرای ملتی از سوداگران که در
هندوستان باجان و تاج شاهان بازرگانی می‌کنند حذر خواهی کرد و ارزش ملت خویش را

1. Georges Barral

2. Napoléon Ier-Messages et discours Politiques

۴. Bonaparte اسم خانوادگی ناپلئون.

۳. ۱۷ ذی القعدة ۱۲۱۹.

۵. مقصود آقامحمدخان است.

وسیله جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه در قسمتی از کشور تو که همسایه خاک او است بدان کوشش دارد قرار خواهی داد. یک تن از خدمتگزاران خویش را نزد تو می فرستم که در بر من مقامی مهم و اعتمادی کامل دارد. مأمورش می کنم که احساسات مرا به تو بگوید و هرچه به او بگویی برای من ادا کند. به او فرمان می دهم که از استانبول عبور بکند و می دانم که یکی از اتباع تو اوسف وازیسوویچ^۱ به آن جا رسیده و خود را فرستاده تو قلمداد کرده است، تا به نام تو به من پیشنهادهای دوستی بکند، خدمتگزار من ژوبر^۲ در مأموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد. از آن جا به بغداد خواهد رفت و آن جا روسو^۳ یکی از مأمورین باوفای من راهنمایش خواهد شد و سفارش های لازم را به او خواهد کرد تا به دربار تو برسد. به محض این که پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند. همه ملل نیازمند به یکدیگرند. مردم مشرق زمین جرأت و هوش دارند، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکر است ایشان را در جنگ با مردم شمال و مغرب نقصان می دهد. دولت توانای چین سه بار در تصرف آمده است و امروز حکمران آن یک ملت جنوبی است، و خود به چشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یک ملت غریب است و در میان ما در شماره آن مللی است که جمعیت آن کمتر و قلمرو آن تنگ تر است همه دول هندوستان را می لرزاند.

به من آگاهی خواهی داد که چه می خواهی و ما روابط دوستی و تجارت را که پیش از این در میان کشور تو و کشور من بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یکدیگر همدست خواهیم شد، تا ملل خویش را تواناتر و متمول تر و نیک بخت تر کنیم. از تو خواهش دارم خدمتگزار باوفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری و یاری خدای و سلطنت طولانی و مفتخر و سرانجام نیک را برای تو آرزو مندم.

در قصر امپراتوری تویلری^۴ در تاریخ ۱۷ پلوویوز^۵ سال ۱۳^۶ و سال اول سلطنت من نوشته شد^۷.

پیدا است که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون در ایران بوده است و از لحن نامه و فحوای آن پیدا است که نخستین نامه ای است که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته و نیز از

1. Osseph Vasissowitch

۲. Jaubert، نخستین سفیر فرانسه. ۳. Rousseau، کارگزار فرانسه در بغداد.

۴. Tuileries، از کاخ های سلطنتی پاریس. ۵. Pluviôse، ماه پنجم از تقویم جمهوری فرانسه.

۶. از تقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است. ۷. کتاب سابق الذکر، ص ۹۹-۱۰۳.

مدلول آن برمی آید که ناپلئون در این کار مقدم شده و نخست وی به فتحعلی شاه نامه نوشته و راه مکاتبه را باز کرده است. رونوشت برخی از نامه‌هایی که فتحعلی شاه به ناپلئون نوشته نیز در دست است. در دربار وی دوتن منشی بوده‌اند که از جانب وی احکام و فرمان‌ها صادر می‌کرده و به پادشاهان نامه می‌نوشته‌اند، نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمدالدوله و متخلص به نشاط بوده که از رجال محتشم دربار فتحعلی شاه و یکی از بزرگ‌ترین شاعران زمان بود و در ۱۲۴۴ درگذشت و پس از او میرزا تقی علی آبادی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک مأمور این کار شد که او هم شاعری زبردست بود و در قصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می‌کرد و نخست منشی الممالک لقب داشت و سپس لقب صاحب‌دیوان به او دادند و در ۱۲۵۶ درگذشت. مجموعه نامه‌هایی که این دو نوشته‌اند و به نام منشآت ایشان معروف است در دست است.

نامه‌هایی که از فتحعلی شاه خطاب به ناپلئون در دست است جز یکی از آنها هیچ‌یک دیگر تاریخ ندارند و معلوم نیست کدام یک از این نامه‌ها در پاسخ کدام نامه ناپلئون نوشته شده است و رابطه در میان آنها برقرارکردن دشوار است. در منشآت نشاط برخی نامه‌ها هست که تنها قسمتی از آغاز مطلب را نقل کرده و دنباله را حذف کرده‌اند و به همین جهت نمی‌توان دریافت در کدام مورد نوشته شده. نامه دومی که از ناپلئون در دست است تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد و از این قرار یک ماه و سیزده روز پس از نامه اول نوشته شده و این نامه را به وسیله رومیو به ایران فرستاده است. از این جا معلوم می‌شود که ناپلئون از بس شتاب داشته است روابط خود را با ایران برقرار کند نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۷ ذی‌القعدة ۱۲۱۹) نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشته و ژوبر را مأمور کرده است به ایران بیاورد و سپس یک ماه و سیزده روز پس از آن همین مأموریت را به رومیو داده و نامه دومی نوشته و به او سپرده است که برساند. ترجمه این نامه به این گونه است:^۱

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰۵

من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دول‌اند خواستارند که من با کوشش‌هایی که تو در تأمین نیروی کشور خویش می‌کنی یاوری کنم، زیرا که یک اندیشه در یک زمان در اذهانمان خطور کرده است. مأمورینی که حامل نامه‌های ما بوده‌اند در استانبول به هم برخوردند و در ضمن این که حکمران تبریز از جانب تو با فرستاده من در حلب رابطه

مکاتبه را می‌گشوده است به آن مأمور از جانب من فرمان رسیده بود روابطی با وزیران تو در مرزهای عثمانی افتتاح کند.

باید تن به قضای آسمان درداد، زیرا پادشاهان را برای آن قرار داده است که ملل را نیک‌بخت کنند و چون قرن به قرن مردان بزرگ را پدید می‌آورد این قاعده را بر ایشان هموار می‌کند که با یکدیگر همدستان شوند، تا این‌که موافقت در میان مقاصدشان مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد و اراده‌ای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جز این نظر دیگری هم توانیم داشت؟ ایران شریف‌ترین کشور آسیا است. فرانسه نخستین کشور مغرب است، بر ملل و ممالکی حکم راندن که طبیعت به زیبایشان مایل است و خواستار آن است که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی بر مردم صنعتگر و هوشیار و دلیری که در این دو کشور سکنی دارند آیا از هر سرنوشتی پسندیده‌تر نیست؟ ولی در روی زمین کشورهای هست که طبیعت آنها حق ناشناس و عقیم است و از تولید آنچه برای معاش لازم است دریغ می‌ورزد. در این کشورها مردم مضطر و حریص و حسود به جهان می‌آیند و بدا به حال اقطاری که آسمان با آنها مساعد است ولی در ضمن آن‌که نیکی خود را درباره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان کاری و بی‌باک به ایشان نمی‌دهد، تا بتوانند از نتایج جاه‌طلبی و حرص و فلاکت، ایشان را حفظ کنند.

روس‌ها از بیابان‌های خود کسل شده‌اند و به زیباترین قسمت‌های کشور عثمانی تجاوز می‌کنند، انگلیسی‌ها که به جزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچک‌ترین ایالت دیار تو را هم ندارد ولع نسبت به ثروت، ایشان را برانگیخت و در هندوستان قدرتی فراهم کردند که هر روز هراس‌انگیزتر است. این دولت را باید مراقب بود و باید از ایشان ترسید، نه از آن جهت که نیرومندند بلکه از آن جهت که حاجت دارند و شهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی از خدمتگزاران من می‌بایست علایم دوستی مرا به تو رسانده باشد، آجودان ژنرال رومیو که امروز نزد تو می‌فرستم مخصوصاً مأمور است از آنچه مربوط به مفاخر تو و قدرت تو و حواجی و منافع و مخاطرات تو است تحقیق کند. مردی است که جرأت و فرزاندگی دارد، خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آن‌که دلاوری طبیعی ایشان را به وسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیرا که وضع ملل شمالی و غربی معرفت آن را برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من از اخلاق ایرانیان آگاهم و می‌دانم آنچه را که لازم است برای افتخار و امنیت خود فرا بگیرند به شادی و آسانی می‌آموزند. امروز ممکن است سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه

ایران را قتل و غارت کند و شاید آن را منقاد خود کند، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه را بدانند و سربازان تو تربیت شوند که به مجموع حرکات سریع و منظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند صواعق توپخانه متحرکی را با خود یار کنند و سرانجام وقتی که مرزهای تو به وسیله قلاع عدیده مأمون باشد و دریای خزر در موج های خود بیرق های بحریه ایران را ببیند تو کشوری خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواند و رعایایی خواهی داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند.

میل دارم همواره با تو روابط مفیدی داشته باشم. از تو خواهشمندم از خدمتگزار باوفایی که نزد تو می فرستم خوب پذیرایی کنی. کسانی را که به دربار امپراتوری من خواهی فرستاد با ملاطفت خواهی پذیرفت و دوباره یاری آسمان و سلطنت دراز و سعادت مند و سرانجام نیک را برای تو آرزو مند.

در قصر امپراتوری توپلری در پاریس به تاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد.

نخستین نامه ای که از فتحعلی شاه خطاب به ناپلئون در دست است مکتوبی است که اصل آن در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست و یا این که از آن کتاب فوت شده است و این نامه تاریخ واسط ربیع الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد. ژوبر در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوئیه ۱۸۰۶) به دربار فتحعلی شاه رسیده و در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) با محمدرضاخان قزوینی سفیر ایران در فینکنشتاین به حضور ناپلئون رفته است و چون این نامه نزدیک دوماه پس از بازگشت او به اروپا نوشته شده پیدا است که وی با خود نبرده و به همین جهت نبایست نخستین نامه ای باشد که فتحعلی شاه به ناپلئون نوشته است و احتمال می رود که پیش از آن هم مکاتیب دیگری نوشته باشد که نسخه های آنها به ما نرسیده است. متنهای این نامه ها که اصل آنها یا رونوشت آنها در دست است نه تنها از حیث این که سند تاریخی است اهمیت دارد بلکه از نظر ادبی و نمایاندن روش نامه نویسی آن زمان نیز جالب توجه است. به همین جهت عیناً آنها را نقل می کنم:

«آغاز نامه نام خداوندی است که نیستی را به ساحت هستی اش راه نیست و در نیستی هیچ هستی اش حاجت لشکر و سپاه. هر که بی یاد او است برباد است و هر چه بی داد او است بیداد. پیغمبران پیش را به گونه گونه کیش برای آزمایش فرستاد و خسروان معدلت اندیش را به جهت آسایش یافتن خلق خویش توانایی و گشایش. بر رأی مهر ضیای شهریار بختیار

کامگار تاج‌دار خدیو ملک‌آرای کشورگشای، فیلفوس^۱ عزم، اسکندر رزم، حیقوق^۲ حقوق، عیوق منجوق، دانیال دانش، مسیح بینش، ظفرمند، عدوبند، برق سمند، مجره کمند، اثیر خاصیت، صبا نهضت، آب آهنگ، زمین درنگ، مؤسس اساس دشمن‌شکنی و جهان‌ستانی، مهندس بنای مردانگی و مرزبانی، شیرازه بند توریت الفت، زینت‌بخش صلیب مواحدت، پادشاه سپهرگاه بلندجاه قوی دستگاه، برادر محبت‌پرور مودت‌شیم، ایمپراتور اعظم، ملک ملک ایطالیه، مالک ممالک فرانسه عالیله که پیوسته دوستانش را نصرة و فیروزی روزی باد محجوب و پوشیده نماناد که اکنون به خواسته خداوند بی چون پایه اتحاد و یگانگی این دو دولت روزافزون به حدی استحکام یافته که تا زمین را قرار است از تصاریف روزگار به هیچ‌گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دو جانب بر نهان‌خانه فؤاد چنان تافته که [تا] آسمان را مداراست از تراکم غمام فتنه و فساد و اغیار غبار نگیرد، بساط نشاط‌انگیز بزم وفا بلندتر از آن است که شورانگیزان را بدان دستی رسد و ساغر نشاط‌انگیز صهبای صدق [و صفا محکم‌تر از آن است که دست] اختران را از سبک‌سری بر آن شکستی رود و از این روی پیوسته خاطر بهانه‌جوی در انتظار وصول اخبار فتوحات آن برادر کامگار و به هنگام رسیدن سفرای پیام‌گزار از مژده‌های نوخرمن‌های تازه در دل پدیدار است. تا در این اوقات دلگشای از بهار نخستین نامه مؤلفت نگار مصحوب فرستاده فرزانه موسی لابلاش^۳ زیب محفل دوستی گردیده و از سفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانه‌زمان پیمان محبت را مشید مبانی و پیمانه الفت را مالامال باده شادمانی گردانیده و مقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفر آیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پرواز و قباب آفتاب تاب خیم فیروزی فرجام با قبه مهر و ماه انباز بود سفیر نیکو‌تقریر دوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بطنان^۴ برسید و نامه نامی ثانی را که رشک نگارمانی بود برسانید و به دست آمدن غنایم بی‌اندازه و عراده‌های توپ و شکست سپاه روس و اصناف مملکت روسیه و غیر آن از ولایات روسیه بر ملک محروس و رسیدن فرستاده دانشور موسی ژوبر^۵ و رسانیدن پیغام و خبر وصول عالیجاه رفیع جایگاه عمده‌الاعظم

۱. در اصل: فیلفوس اما پیدا است که باید فیلفوس باشد زیرا که این کلمه معرب Philippos نام یونانی پدر اسکندر است.

۲. در اصل کتاب سیاست نابلتون در ایران در زمان فتح‌علی‌شاه تألیف دگر خان‌بابایی چاپ طهران، ص ۹۷ که این نامه در آن جا نقل شده این کلمه به همین صورت آمده و قطعاً درست خوانده نشده است.

3. Monsieur Lablanche

4. Mr. Auguste Bontemps

5. Mr. Jaubert

میرزا محمد رضا به سرحد حضور آن برادر دوستی دستور و شمول لوازم احترام و مهربانی از جانب خیر جوانب به سفیر مزبور بوستان خاطر خلت سرایر چندان شکفته و خندان گشت که به توالی خزان و برد افسردگی در آن راه نیابد و ارکان مصادقت مجدداً چنان مؤکد شد که به تغییرات زمان رخنه در آن پدید نگردد و چون از نهایت یکدلی و اتحاد همیشه مکنون فؤاد آن است که با دوستان آن برادر کامران متحد و متحالف و با دشمنان ایشان متضاد و متخالف باشیم همچنان که آن شهریار نیکوکار را با پادشاه سپهر بارگاه خورشید گاه جمشید جاه آل عثمان رابطه موالات قرین استحکام است ما را نیز با آن دولت علیه موافقت و مطابقت تمام و در مخاصمت و مدافعت روس کمال جد و اهتمام است و به یاری آفریننده مهر و ماه در این اوقات فرخنده آیات که با سپاه افزون تر از اختر و سوزنده تر از اخگر و توپخانه قیامت اثر از تختگاه خلافت نهضت روی داده، فرزند ارجمند آزاده، فروزنده اختر برج سعادت، تابنده گوهر درج جلادت، نایب السلطنة العلیة السنیة عباس میرزا [را] که به مرزبانی ممالک آذربایجان و ارمن موسوم است، مأمور داشته ایم که از سه جانب تفلیس و دربند و داغستان همت بر دفع روس گماشته از هر طرف بیست هزار لشکر رستخیز آشوب و عراده های توپ کوه کوب عنان به تخلیص گرجستان و دربند و غیره گشاده و به عزم ثابت روی به حدود حاجی ترخان و قرلر^۱ نهاده و سپاه فیروز را اجازت تخریب و غارت آن دیار داده باشد و از بس شوق خاطر و رغبت ضمیر به مژده های دلپذیر فتح و نصرت آن برادر کامگار و غلبه بر دشمن زشت کردار در این اوان که جواب نامه های آن شهریار مودت آداب نگاشته خامه محبت ترجمان گردیده فرستاده کارآگاه موسی لابلانش را به اردوی فلک پوی همراه و سفیر سخندان موسی اوغوست بنطان را روانه [نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که از آن جا به پیشگاه حضور شتابد و گمان آن بود که دیرتر بار حضور آن برادر مهرگستر یابد و اخبار مسرت بار ظفر و فیروزی ایشان به جانب دوستان به علت دوری دیار دیر آید. عجالتاً این نامه رقم زد خامه راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید، که مصحوب مسرعان تندروتر از پیک ماه نو در دارالخلافة اسلامبول به دست کیاست و فراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سپارد و او نیز رسانیدن را به بزم حضور لازم شمارد، تا در هر دو سه ماه بلکه زودتر خبرهای غلبه و ظفر آن برادر نامور به جانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود و معلوم است که نظر به اتحاد و یگانگی و موافقت دل و زبان

۱. شهری در شمال دربند و در جنوب حاج ترخان که نام آن را «قرلر» هم نوشته اند.

هرچه از آن جانب خبرهای دلپذیر و مژده‌های فرح‌فزا زودتر و بیشتر متواتر آید سرور خاطر دوستان منتظر افزون‌تر خواهد بود. از نهایت عنایت کردگار امیدوار است که تا هنگام استیلا بر ممالک روس و تاختگاه آن گروه و معاودت عالی‌جاه عزت‌پناه سفیر کارآگاه میرزا محمدرضا و ابلاغ اخبار فتح و ظفر آن برادر تاجور سپاه فیروزمند ما نیز ولایات گرجستان و دربند و ارمن و ممالک دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاک برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت به اشارت پیک و نامه به یکدیگر رسیده باشد. از آن‌جا که خاطر شوقمند راغب به زودرسیدن سفرا و مکتوبات است بعد از این به ترادف و توالی دوستان را از چگونگی وقایع مطلع سازند که به وسیله آگاهی از قصد و عزیمت یکدیگر موافق مصلحت ریشه درخت بد ثمر دشمنان به آسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیک از این دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را به مقام نگارش درآورند و یگانگی و مغایرت به هیچ وجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند. همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرсад.

به تاریخ اواسط ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنه ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون در دارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام^۱».

این نامه پس از امضای عهدنامه معروف فیکن‌شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) به امضا رسیده اما در آن زمان مسافت از اروپا به ایران از راه ترکیه بیش از دوماه راه برمی‌داشته است و گمان نمی‌رود که در موقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه به دربار فتحعلی‌شاه رسیده باشد و اگر اشارتی به اتحاد با او هست به واسطه وعده‌ای است که طرفین به یکدیگر داده بودند. از فحوای این نامه پیدا است که فتحعلی‌شاه را ناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنگ شود و وی هم به همین پشتیبانی او در آغاز سال ۱۲۲۲ قمری بار دیگر به متصرفات روسیه حمله برده و چنان‌که از لحن این نامه پیدا است امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا بر روسیه می‌تاخت وی هم روس‌ها را در موقع ضعف شکست بدهد و گرجستان و داغستان را تا دربند پس بگیرد.

۱. مؤلف کتاب سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی‌شاه این نامه‌ها را با غلط‌های فراوان چاپ کرده که در اینجا اصلاح شده و ذکر غلط‌هایی که در اصل بود در اینجا زاید می‌نمود.

در این نامه نیز اشارتی به سفارت لابلانش هست که خواهرزاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه و اندی پس از نوشته شدن این نامه در طهران مانده است. در این نامه اشارتی هم به اوگوست بوتتان سروان مهندس هست که او را نیز ناپلئون با نامه‌هایی به ایران فرستاده بود و از این نامه پیدا است که در موقع نوشتن این مکتوب لابلانش و بوتتان هر دو در طهران بوده‌اند و فتحعلی شاه این نامه را به لابلانش داده که به لشکرگاه ناپلئون برود و بوتتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب السلطنه به آذربایجان فرستاده که از آن جا به اروپا برود. اما بوتتان در لشکرگاه عباس میرزا مانده و در جنگ‌های وی با روسیه شرکت کرده و زمانی که گاردان به ایران آمده او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است.

نامه دومی که فتحعلی شاه به ناپلئون نوشته و نسخه اصل آن در بایگانی پاریس موجود است تاریخ ندارد و نسخه آن در منشآت نشاط هم نیست و از این جا پیدا است که او انشا نکرده است و متن آن از روی نسخه اصل به این گونه است:

«خدیو فلک جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسرو قضا عزم قدر همم دوست بلند اختر معالی شیم امپراتور معظم مفخم پادشاه مملکت فسیحه المسالک فرانسیس که گوهر وجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری و اختربخت فیروز ضیا بخشای فلک دولت و شهریاری باد. مبارکنامه آن دوست خجسته در زمانی به صنوف سرور و بهجت پیوسته رسید، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یک جهتی کشت به تازگی جلوس...^۱ و عقد و عهد دوستی این دو دولت پرداخته و الفت قدیم این دو شوکت قویم را شرحی تازه ساخته تقاضای خاطر دوستی ذخایر و خیایای ضمیر عظمت مظاهر را به ترسیم مراسم یک جهتی و تبیین مبانی یگانگی در طی آن است ظاهر گردانیده، دل محبت مایل را از تنظیم مهمات آن دولت ابدآیت ابتهاجی کامل حاصل شد. بی نهایت خرسند و خوشوقت شدیم، مراودت و مرابطت و موافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعد الفت و ضوابط محبت از سواف اعصار فیما بین این دو شوکت پایدار برقرار بوده و تجدید عهد عهداً بعد عهد بر مراسم یک جهتی و دوستی افزوده، آری مسافت مابین را تدارک از نزدیکی دل‌ها کرده‌اند. اکنون نیز از هر جانب شایسته است که ابواب مراودت باز و اسباب مراقبت بر ساز آغاز باشد و ثمر این یک جهتی و مهر بر اولیای

۱. در اصل سه کلمه هست که به واسطه ساییده شدن کاغذ خوانده نمی‌شود.

آن دولت ظاهر و مقصود خاطر‌ها حاصل گردد. سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه و بیگاه خاطر دوستان را از وصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند. ایام شوکت و کام‌گاری مستدام باد.»

پس از آن نامه دیگری در بایگانگی فرانسه هست که آن هم تاریخ ندارد و در منشآت نشاط نیست و متن آن به این‌گونه است:

«چندان که سفینه گردان لنگرافکن و سواحل مستقیمه‌المراحل دوران دارالقرار کشتی‌نشینان جهان کون و مکان است سفاین وجود معرکه آرای عرصه شهامت و هنگامه‌سرای مضمار بسالت، ناظم مناظم ملک و ملت، متمم امور شوکت و دولت، جوهر شمشیر جلادت و خصم‌افکنی، عنوان جریده دانشمندی و فرزاندگی لنگرکشتی عزت و اقبال، ناخدای دریای حشمت و جلال، زبده دانش‌پژوهان عدالت‌گستر عمده خردمندان ملک‌پرور، مقوم قوایم محبت ابد تأسیس ناپلئون بناپارت^۱ و سرهنگان جلیل‌الشان ممالک فسیح‌المسالک فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم از امتعه کامیابی و حصول مرام گران‌بار و از تراکم تهاجم امواج حادثات برکنار باد. بعد از تأکید مبانی ایتلاف و استیناس بر مرآت خاطر مهر اقتباس عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرمای ملک روس رسم تودد مصافات را که در صحیفه عوالم امکان نقشی شریف‌تر از آن مندرج نیست نسبت به سلاطین اکثری از ممالک متروک و به عدم صواب‌اندیشی و ملاحظه وخامت عاقبت طریق معاندت و مشاجرت را با هریک از فرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوک داشته و در این سال به اندیشه آن‌که ایدی تطاول به سرحدات ممالک ایران دراز و ابواب استیلا در این حدود بر چهره خود بازدارد غافل از این‌که صعوه را در آشیانه شاهباز آغاز تمکن ممتنع‌الوقوع و آسایش غزال در کنار شیر ژیان مستغرب و ممنوع است سپهدی را با معادل چهل هزار لشکر و دویست اراده^۲ توپ و آلات حرب به تملیک ولایات ایروان که از ملحقات مملکت آذربایجان و از ولایات مضبوطه سرکار خلافت بنیان است مأمور و لوای عزیمت به جانب این ثغور افراخته‌اند. چون صورت این وقایع در آینه ظهور انطباع‌پذیر و مسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهد مذکور با جنود خویش آغاز مداخلت در این حدود نموده و ابواب تطاول و درازدستی بر چهره حال اهالی آن جاگشوده است مواکب قیامت آشوب والویه نصرت اسلوب بدون این‌که به اجتماع مجامع لشکر ممالک پادشاهی

۱. پیدا است که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئون است.

۲. در اصل: عراده

پردازد و یا سرهنگان و جنگجویان ولایات محروسه خسروانی را بر این آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیاد که در رکاب مستعد و موجود بودند به مدافعه و منازعه آن طایفه ضاله عزیمت پیراگشتند. در زمان تقارب فتنین و تقابل جانین نوایر جدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین و جنود ظفرآیین با تیغ و صمصام جانستان و سنان و خنجر خونفشان بر لشکر روس متهاجم و حمله ور و از زمان طلوع نیر جهان افروز تا هنگام افول و غروب در آن روز به سفک دماء و قطع اعضاء و بریدن رؤس و دریدن صدور و قمع هستی آن گروه ضلالت دستور قیام و اقدام نموده مساوی دوازده هزار نفر از معاندین مزبورین را روانه عدم و خاک معرکه را با خون ایشان آغشته و توأم ساخته اکثری از توپخانه و ادوات طعن و ضرب ایشان متصرف فیه لشکر نصره توأمان گردید. سپهد مذکور بقیه السیف عسکر خویش را چون مستغرق بحر بلا و فنا مشاهده و نایره سطوت و صلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند از معرکه گیرودار فرار و گریزان روی به جانب دیار ادبار خود نهادند و عساکر نصرت متظاهر تا حدود گرجستان علی التعاقب به قتل آن گروه پرداخته و مساحات این سرحدات را از لوٹ وجود ایشان پاک و مصفی ساختند و مواکب جهانگشا از فضل ایزد بی همتا ظفرمند و نصره اندوز به مستقر خلافت کبری منصرف گردیدند. از این که عسکر روس در حدود مملکت محروسه سلطانی دست هدم و ویرانی گشوده اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آن است که در سنه آتیه با لشکری انجم احتشام و معشری مالاکلام به عزم تلافی و انتقام به جانب ملک روس انتهاض و ولایات قزلب و آن نواحی را عرصه قتل و تاراج ساخته الویه استیلا و استعلا در آن حدود برافرازیم و فرمانفرمای ملک مزبور از قراری که از مطلعین و مترددین استماع می افتد با اهالی مملکت فرانسیس در مقام ستیزه جویی و عناد و منازع و جدال انگیز با آن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آن است که بنیان اتحاد و موافقت بین الدولتین قرین استدامت و استقرار و این رسم الفت و مواحدت موبداً و مخلداً بین الجانین مستحکم و برقرار باشد. بناء علی هذه المراتب رقم نگارخانه التفات ختامه می گردد که در فصل بهار که موکب جهانگشا و اعلام آسمان فرسا به جانب مملکت روسیه نهضت پیرا می گردد آن مؤسس اساس دولت و حکمرانی نیز از طرفی که معبر و مسلک عسکر مملکت فرانسه است لشکری گران و سپاهی بیکران تعیین و عازم آن سرزمین سازند که از این جانب جنود انجم حشر پادشاهی و از آن طرف اجناد ظفرپرور آن مملکت پناهی آغاز مداخلت به ملک روس نموده کوس و نای رعد آوای کینه خواهی و انتقام را در ساحات آن صفحات بلند آوا و فتنه جویان آن دیار را قرین انواع استهلاک و فنا سازیم و به طریقی که

باید و شاید به انهدام و انعدام آن مملکت پردازیم که بعد از این در اعوام عدیده فرمانفرمای آن جا به این گونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرا نگردد و قدم از مراحل که پایه و مراتب اوست خارج نگذارد. شرایط و مراسم ایتلاف و مؤالفت و ضوابط قواعد استیناس مقتضی و مستلزم آن است که همه اوقات به مقالید مکاتبت دوستانه ابواب مصافات و موالات در میانه بازو تقدیم رسوم موافقت و مطابقت را آغاز نموده به دستیاری خامه مؤالفت نگار مطالب و مهمات را بر صفایح ابراز و اظهار مرفوع و مشروح سازند، باقی روزگار حکمرانی بر وفق آمال و امانی باد».

پیدا است این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ که روس ها به ایران حمله کرده اند و جنگ اول ایران با روسیه درگرفته به ناپلئون نوشته است و از این قرار پیش از نامه ای که قبل از این نقل کرده ام نوشته شده است. از لحن این نامه پیدا است که شاید فتحعلی شاه مقدم به نامه نویسی شده و همین که خود را در خطر جنگ با روسیه دیده و شنیده بوده است که ناپلئون هم با روس ها رقابت و دشمنی دارد پیشنهاد اتفاق و اتحاد به او کرده است و شاید اندیشه اتحاد نظامی در میان ایران و فرانسه به وسیله این نامه نخست از فتحعلی شاه برخاسته و سپس ناپلئون آن را دنبال کرده باشد.

نامه دیگری که در بایگانی دولت فرانسه از فتحعلی شاه به ناپلئون هست باز تاریخ ندارد اما آغاز آن در منشآت نشاط^۱ هست و در صدر آن نوشته شده «به یکی از سلاطین نوشته». در میان نسخه اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشآت نشاط چاپ شده اندک اختلافی هست، نسخه اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس و متن قرار می دهیم و اختلاف نسخه را که در منشآت نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت می کنم:

«خداوندی را بنده ایم و کردگاری را پرستنده که بی سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل از گل آورد و مهر از دل، آرایش بوستان از چهر گل ها دهد و آسایش بوستان از مهر دل ها، بلبلان را با هزاردستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان را بی هیچ دستان و لاغ از پی داستان همدستی بوستان واسطه ابلاغ و پس از نیایش (ستایش) یزدان پاک درود ما بر پیام آوران نیکونهاد و رهبران مبداء و معاد و از آن پس سلامی دوستانه و تحیتی بی کرانه نثار انجمن [حضور آفتاب ظهور آن]^۲ مهین خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جود گستر عدل شعار کرم پرور بی دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست

۱. گنجینه نشاط، چاپ طهران ۱۲۸۲، ص ۹۶.

۲. آنچه در میان دو قلاب است در نسخه چاپی منشآت نشاط نیست.

جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملکستانی و] کشورگشایی برتر آوازه صیت گیتی خدایی، پادشاه ذیجاه سپهر بنگاه [فلک دستگاه] برادر معظم مکرم امپراتور اعظم اکرم شهریار ممالک فرانسه و ایتالیا (فرانسه و ملک ایتالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفه بالعزوالنصر و قصور اجلاله مصروفة عن الکسر والقصر ساخته، مکشوف رای ملک مهر (رای مهر) ضیای گرامی می دارد (می داریم)^۱ که نامه های دوستانه آن برادر نامدار یگانه در فرخ ترین اوان و نیکوترین زمان به دیده یک جهتی و دوستی ملحوظ و از شهود و مضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجسته دولت قویم بوده به غایت مبتهج و محظوظ گشته و وضوح مراتب یک جهتی و هواخواهی ما از آن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان و ذکر و اعلان باشد. بر آن برادر معظم این معنی پیدا و معلوم شده است و مکرر نامه های دوستانه به همراهی سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطر خود را در مجاری مهمات یک جهتی و دوستی بر رای مودت آرای آن برادر مکرم شرح داده ایم و از قراری که این نوبت نامه مکرم آن برادر معظم رسیده و از مقصد مدعای دوستانه حاوی اشعار و اظهار نبوده چنین نمود که مقاصد و ضمایر ما بر آن خجسته برادر چنان که^۲ مقصود و مراد خاطر دوستی اثر است هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است. بنابراین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمده الاشباء موسی ژوآنین^۳ را که در اوقات توقف در این حدود در خدمات دوستی و یک جهتی این دو دولت مسعود لازمه کوشش و جهد کرده بود از تفصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی به هم رسانده روانه خدمت حضرت سپهر بسطت امپراتوری نموده بدین نامه دوستی ختامه نیز محرک سلسله یک جهتی و یگانگی گردیدیم. مشارائیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر به کمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهم و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیک و دور را چنان که^۴ باید و شاید حالی و معلوم رای یک جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنگ امپراتوری نماید و چنان که^۵ خاطر دوستی ذخایر ما خواهان و طالب مقتضیات یک جهتی و دوستی آن برادر والا گهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر در مقام اقدام بر شروط و ایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که به مراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست در اتمام

۱. در منشآت نشاط بازمانده مکتوب از این بعد دیگر ضبط نشده است.

۳. Jouannin، سفیر ناپلئون پس از ژوبر و پیش از گاردان.

۴. در اصل: چنانچه.

۵. در اصل: چنانچه.

۲. در اصل: چنانچه.

مقصود و معهود اهتمامی داشته باشند. همه‌روزه منتظر وصول نامه‌های دوستانه از آن برادر یگانه می‌باشم. باقی ایام سلطنت و امپراتوری مستدام و پردوام باد».

ژوانن که حامل این نامه فتحعلی‌شاه به ناپلئون بوده نخست پس از ژوبر از جانب وی به سفارت به ایران آمده و پس از آن‌که گاردان مأمور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است. از این نامه معلوم می‌شود که ژوانن یک بار به ایران آمده و در بازگشت این نامه فتحعلی‌شاه را با خود برده است و بار دوم با گاردان به سمت عضویت سفارت او به ایران آمده است.

نامه دیگری از فتحعلی‌شاه به ناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز در منشآت نشاط^۱ قسمتی از آن ضبط شده و آن را نیز به همان سیاق سابق نقل می‌کنم:

«نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوار است سپاس خداوندی است یگانه (خداوند یگانه‌ای است) جل و تعالی شأنه (جل شأنه) که ما را توفیق یک‌جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست و شخص یگانگی در ظل وحدت او، همه را کفیل است و (کفیل و) هو نعم‌الوکیل و از آن پس درود پیام‌آوران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت حضرت او دلیل‌اند و با اختلاف شرع و کتب (شرع و افتراق کتاب) راهنمای یک‌سیل و بعد [۲] سلامی که مخزن دوستی را رخشان‌گوهر است و سپهر یک‌جهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونه چهره خلوتیان تمناست و غازه‌گونه هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریار مهرنظر سپهر منظر گردون مکن زمین تمکین مایه عقل و پیرایه تاج و تخت موج بحراجلال و اوج چرخ اقبال خدیو اکرم افخم امپراتور اعظم پادشاه ممالک فرانسه و ملک ایتالیا که تا فلک را مدار است و زمین را قرار تختش پاینده و بختش فزاینده باد ساخته [مکشوف رای مهر ضیا و مشهود ضمیر مؤالفت پیشه می‌دارد (مهرضیا می‌دارد) که چون نصارت اشجار دوستی (طراوت اشجار) از اوراق (تواتر) نامه و کتاب است و در گلزار (گلشن) یک‌جهتی خامه را منزلت سحاب، نشید رسولان در محفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستان است و سزاوار ما یکدلان چنان‌که گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم (احوال یکدیگر آگاه باشیم) [۳] و به تحریر مکنونات ضمیر و ارسال سفیری خیر پردازیم] تا کارها بر کارگاه حصول با نقش یک‌رنگی صورت بندد و آرزوها از مهر جانب به سلک یک‌جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یک‌رنگی بندد و مراد خاطرها از دو جانب به هم

۲. این قسمت که در میان دو چنگ است در منشآت نشاط نیست.

۱. ص ۹۰ و ۹۱.

۳. ایضاً.

پیوندد) [۱] و از این راه بعد از فرستادن عالی‌جاه عمدة‌الخواین الکبار عسکرخان افشار و عالی‌شان میرزا علی‌بیک را به همراهی زبدة‌الاکابر موسی غاردان^۲ روانه صوب حضور آن یگانه و اکنون که عالیشان زبدة‌الاعیان موسی بونتان^۳ عازم ادراک سعادت حضور بوده از تحریر این یک‌جهتی نامه مطلب نگار گزارش امور می‌گردیم. بعون‌الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بر وفق مرام خاطر مهرانگیز و ساغر تمنای دوستان از باده حصول لبریز است. عالی‌جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را در حضرت یک‌جهتی دولتین قاهره تقدیم مهم را با قدمی ثابت و عزمی استوار است و دیگران هریک در رکاب یگانگی شوکتین باهره به انجام کاری سزاوار و پی‌سپار؛ در این وقت یک نفر ایلچی از جانب ینارال کدویچ^۴ سپه‌سالار روس به اذن و اطلاع پادشاه روسیه (در این وقت سفیری از جانب دولت روسیه) وارد این حدود و کارگزاران ما را [به استحضار و صوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هریک از امور ما آن برادر جلیل است (که آن برادر جلیل در هریک از امور ما کفیل است) به هرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را رضاست و به هرچه رضا دهد [از جانب ما] ممضی به هرکه صلح آرد جنگ نجویم و هرکجا (به هرجا) شتاب آرد (جوید) درنگ؛ ما را دل بر هوای اوست و مراد ما رضای او، تفصیل مقالات و جمله مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجرای لدیه به اولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته (مقالات را فلان خیبر و آگاه است)^۵ گزارش خطاب و جواب کماکان نوشته است، مجملأً با دوست و دشمن قول و پیشه ما همین است و همیشه اندیشه ما چنین، در نیک و بد هرکار آن برادر نیکوسیر مختار است و ما را در مطاوی این مهم چشم بر راه اعلام و اشعار و این معنی محتاج به تذکار و تکرار نیست، پیوند عهد و شرط همان است که به دست یک‌جهتی و اتحاد بسته‌ایم و در انتظار نتایج و آثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد و دلخواه ماست، شایسته رسم محبت و دوستی آن است که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یگانگی آیات و ارجال و انواع مهمات خاطر دوستان را قرین بهجت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد».

۱. ایضاً.

2. Mr. Gardane

3. Mr. Bontemps

4. Général Goudovitch

۵. از اینجا به بعد دیگر در منشآت نشاط ضبط نشده است.

پیدا است که این نامه را فتحعلی شاه به وسیله بوتان برای ناپلئون فرستاده و پس از مأموریت عسکرخان و میرزا علی بیگ به دربار ناپلئون بوده است و پیش از این نامه فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیگ را به سفارت به فرانسه فرستاده نامه دیگری با ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دوگاردان^۱ پسر ژنرال گاردان است که با پدر به ایران آمده و پس از چندی به فرانسه بازگشته است. در این نامه اشاره‌ای به فرستاده ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه به ایران است و در این زمینه پیش از این در قسمت‌های دیگر این کتاب که در صحایف ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱-۱۷۵، ۱۸۳-۱۸۷، چاپ شده است اسناد دیگری انتشار یافته است. این نامه فتحعلی شاه مقدمه وساطت و میانجیگری است که در اختلاف میان روسیه و ایران فتحعلی شاه از ناپلئون انتظار داشته است و چنان‌که پیش از این گذشت به جایی نرسیده و حتی به زیان ایران تمام شده است.

آخرین نامه فتحعلی شاه خطاب به ناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقی است این است که پس از این ثبت می‌شود. نسخه این نامه در منشآت نشاط نیست و این می‌رساند که این نامه را دیگری به جز او نوشته است. متن این نامه از روی نسخه اصل به این گونه است:

«آغاز هر ذکری که بر زبان ناطقه آید و انجام هر فکری که مشاطه خیال چهره حسن مقال بدان آراید سپاس خداوندی است یکتا و حکیمی است بی‌همتا که امتزاج کیفیات و ازدواج عنصریات را با همه تباین ترکیب و تضاد طبیعت چندان خاصیت اتحاد و رابطه انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراسته عرصه وجود آمد که مسجود ملک و مقصود فلک گردید، سبحانه و تعالی شأنه و عظم سلطانه و درود نامعدود بر پیام‌آوران و فرستادگان پیش و رهبران پاکزاد و پاکیزه‌کیش که به تواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرند و شارع مسلک باطن و ظاهر، برهان دلیل‌اند و مفسر آیات فرقان و انجیل، علیهم صلوات الله الملك الحبيب. از آن پس هدایای بهیه محبت و اخلاص، که از بسیط مرکز دل به حمل مطایای وهم مرحله‌پیما به منزل قبول و موقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلک خرگاه انجم سپاه خورشید سیاه جمشیدپایه دوست‌نواز دشمن‌گداز ظلم‌سوز عدل‌اندوز قبضه شمشیر سطوت و دلیری پنجه ساعد

کشورگشایی و ملک‌گیری نظام بخش اقطار ممالک امن‌ساز شوارع و مسالک خوف‌پرداز مهالک طراز دانش و فرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ برجیس عتاب بهرام جنگ فلک شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهرگاه بلند بارگاه سترک امپراتور بزرگ حکمران ممالک فرانسه و ناوار^۱، تا در زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام و زناربند مجره و ناقوس‌نواز عقد ثریاست دیربخت وجاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری به نغمات داودی بر آواز و شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال در صوامع تخت‌گاهش غالیه‌سوز و حجله طرازباد اظهار داشته و به خامه راست‌نگار بر اوراق خلوص نگاشته می‌شود: هرچند در این مدت نه از جانب این مهرجوی ذریعة‌الخلوص که دستور قواعد مخالفت و ترجمان اسرار محبت و مخالفت است مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته و نه از طرف باهرالشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملک عدل‌پروری در تصدیر التفات نامه‌جات همایون از رشحات خامه گوه‌ریز رشحه‌ای که شارح حالات خجسته آیات و حاکم بر رجوع خدمات و فرمایشات باشد نصارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردید و اما از آن‌جا که به دستیاری خواست خداوند بی‌چون آمیزش و دلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشیدگاه و دو شهریار جهاندار کامگار که برگزیده‌کردگاران رخ داده و درهای اتحاد و یک‌جهتی بر وفق مرام بر چهره تمنای هواخواهان گشاده بر امثال این دوستان گاه و بیگاه لازم می‌دارد که سپاس بخشایش خدای به جای آوردن و از جدایی و بیگانگی دوری‌کردن و راه مراودت گشادن بهتر و پسندیده‌تر دارد و پایه آرامش لشکر و کشور خواهد بود. المنه لله الودود که مجاری اوقات و مهمات این حدود بر وفق مرام و ساغر تمنا لبریز باده کام، چندی پیشتر که چندتن از خدمتگزاران دانشور آن سرکار که از فیض خدمت آن پادشاه نیک‌اختر حرمان‌گزین گشته، وارد ایران زمین و برین بوم و بر رسیدند به مقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشان را نزد خود نگه‌داری و در هر باب لازمه مهربانی و پرستاری به‌عمل آورده بدین‌جهات اظهار عهد و خلوص را وسیله دست داده که به ارسال فتح‌الباب سبیلی در پیشگاه حضور باهرالنور نموده آمد، بناء علیه فرزانه کارآگاه عارف پرشیوه و راه‌دانای مراسم موسی برایش^۲ که از جمله چاکران آن دولت سپهر بنیان است برای ابلاغ خلوص نامه به بارگاه گردون خرگاه روانه، تا برخی پیغام‌ها یکایک ابلاغ سازد و سپارش‌های خلوصانه را

۱. Navarre، نام قدیم ناحیه جنوب غربی فرانسه در دامنه کوه‌های پیرنه.

۲. ظاهراً مراد Mr. Brachon نامی فرانسوی است.

هریک در بزم همایون بازگوید و از زبان آن یگانه دوران پاسخ بازآورد. از این پس این محبت پیشه نیز به پیروی خداوند خویش زنار محبت بر میان جان بسته داریم و با پیوندهای ارتباط از قیود دوری رسته مترصد از توجهات ملوکانه چنان است که هرروزه از داستان کارهای آن سامان و ارجاع خدمات به فرستادن فرستادگان کارآگاه آگاه فرمایند و راه را بسیار نخوانند، که با نزدیک بودن دل پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهور و هواخواهان مسرور، کارها از هر سو بر وفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد». ظاهراً این نامه را فتحعلی شاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی به ریاست گاردان به طهران نوشته است. برایش نامی که در این نامه ذکر او رفته و حامل آن بوده است معلوم نیست کیست و در اسنادی که در دست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنم. ممکن است از همراهان گاردان بوده باشد که با وی به ایران آمده اما در ایران نمانده و به زودی به فرانسه بازگشته است و ممکن است مراد بواسون آتاشه سفارت باشد که نام او را تحریف کرده باشند.

گذشته از این نامه‌ها که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقی است در منشآت نشاط اصفهانی چند نامه دیگر هست که تنها قسمتی از آغاز آنها را ضبط کرده‌اند و نه تنها از عناوینی که در آن نسخه بر این نامه‌ها گذاشته‌اند بلکه از فحوای آنها نیز پیدا است که از جانب فتحعلی شاه به ناپلئون نوشته شده و نسخه‌های آنها را به همان ترتیب که در منشآت نشاط ثبت شده و با همان عناوینی که در آن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می‌کنم:

ایضاً^۱ به ناپلئون پادشاه فرانسه نوشته شده^۲: شکر و منت خداوندی را که شکرش نعمتی است و اقرار بر منتش خود منتی، در پیکر آدم از دمی صفوت روح نهاده و نوح را به جودی خلعت نجات داده، پورآزر از گلزار حلتش گلی آتشین است و نور طور بر اطوار نوریتش آیتی مبین، عهد خضر را اگر با ابد عهد است بین یدیه و کلمه طیبه را اگر تکلم در مهد یصعد الیه، دست رسالت را خاتم از نقش محبت او در انگشت است و ختام نبوت را از مهر او مهر در پشت و درود فراوان بر ایشان و نزدیکان و خویشان باد و بعد گوهر دعایی که پرورده دریای ضمیر است و اختر ثنایی که بر منطقه مهرش مسیر شایسته نثار انجمن انجم خدم شهریار کشورگشا جهانگیر جهان‌آرا فرمانده فرمان‌روا عدل‌نگار ظلم‌زدا طراز تخت و گاه زیور بخت و جاه صباح بزم را مهری تابان رواج عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرو

۱. در اصل پس از نامه‌ای که در صحایف ۲۰۲-۲۰۴ چاپ شده آمده است.

۲. ص ۹۱-۹۲ از چاپ سابق‌الذکر.

معظم خدیواکرم امپراتور اعظم مالک ممالک فرانسه و ایتالیا که روانش شاد و جهانش بر مراد باد. شهریارا کامگارا، از روزی که مابین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته و شاخه‌های گلبن یک‌رنگی به هم پیوسته است تاکنون به میامن بخت‌های فیروز روزی نرفت که رشته دوستی در دست الفت تابی نبیند و گلشن یک‌جهتی از مشرب صفوت آبی، خصوصاً در این اوان که عالیجاه فلان^۱ از حضرت سپهر بسطت مرحله‌پیمای طریق مراجعت گشته و از عرض مهربانی‌های کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ‌بخش مصایح دولت و جاه‌ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله از هر دو جانب دقیقه‌ای از رسوم یک‌جهتی متروک نیست و گامی جز به نیروی عهود یگانگی مسلوک نه، کارگزاران دولت از این سواگر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها از آن جانب مرآت صافی است و هواخواهان شوکت از آن صوب اگر در بیان مهمی سخن رانند مصداق زبان‌ها از این جانب ترجمانی کافی و از این رو آئینه اقبال دوستان پاک است و منطق آمال دشمنان پر خاک، بریدان و معتمدان این دولت در آن حضرت نسرآسا و بخت‌سان سایر و عاکفند و ایلچیان آن حضرت در این دولت فلک نشان اقبال مثال دایر و واقف و در خدمات حضرتین فلک بسطت ثابت و مستقیمند و درعین استقامت گاه راجع و گاه مقیم در نبوت والسلام».

پیدا است که این نامه مفصل‌تر از این بوده و در نسخه برداشتن پایان آن را حذف کرده‌اند. پس از آن این نامه است^۲ که پیدا است آن را هم به ناپلئون نوشته‌اند:

«کذالك به یکی از سلاطین نوشته شده: شایسته هر آغاز سپاس شهریار بی‌انبازی است که همه را به او نیاز است و از همه او بی‌نیاز در همه هستی جز او یکی نیست و در یگانگی او شکی نه و درود وافر مر پیغمبران و رهبران و رسولان و پیروان را که به دست سعی ایشان درهای معرفت و شناخت باز است و کار ملک و ملت بساز و از آن پس گل‌های دعایی که از انفاس مسیح برگشاید نه از باد بهار و ساغر ثنایی که از لب خضر بازآید نه از کف باده گسار هدیه و نثار انجمن مهر آثار شهریار فلک بزم قضا عزم قدر رزم خدیو مهرافسر جودپرور دادگستر خسروماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابرکرم بحرشم برادر مکرم معظم مفخم امپراتور اعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیک خواهانش چون آجال بداندیشان آماده‌باد ساخته مکشوف رای جنت‌آرای می‌داریم که هنگامی که بر

۱. پیدا است که نام این کس را در نسخه‌برداری حذف کرده‌اند و چون مقصود از آن سفیر ایران در دربار ناپلئون است باید میرزا محمدرضای قزوینی یا عسکرخان یکی از دو سفیری باشد که فتحعلی‌شاه به دربار ناپلئون فرستاده است.
۲. ص ۹۲ همان چاپ.

چهر مهرورزان این دو دولت ابواب سعادت باز و سفیر تقدیر با کارگزاران این دو حضرت همراز بود فلان^۱ سفیر با نامه‌ای که فلان است وارد شد.»

پایان این نامه را هم در این نسخه حذف کرده‌اند و پیدا است که این نامه پس از وصول سفیر به دربار ایران نوشته شده، هرچند که کلمه امپراتور که در این نامه به کار رفته دلالت قطعی بر این نمی‌کند که به ناپلئون نوشته شده باشد و ممکن است تصور کرد که شاید به امپراتور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه در منشآت نشاط آمده و تا نشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده است می‌توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که به ناپلئون نوشته شده است. پس از آن باز نامه دیگری است^۲ که به این گونه است:

«ایضاً کذلک: لالی ستایش و سپاسی که در رشته تهلیل و توحید به تألیف اذکار بنانی و تصریف ادوار لسانی منعقد و منسلک آید و جواهر حمد و ثنایی که در سلک تسبیح و تمجید به تدویر اطباق فلکی و تصئیر اشواق ملکی مؤلف و مرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانه راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موجد اقامت و سیر است، مقدری که دست قدرت بی مثالش در مواد اضداد صوری با همه تباین و دوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که از آمیزش آتش و آب و امتزاج باد و خاک خلقتی لطیف چون پیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و از تفاعل کیفیات متخالفه و تقابل انفعالات مترادفه به احسن الوجوه سمت التیام گیرد و به تعلق نفس و بدن با غایت اختلاف از اثر ایتلاف مسجود ملک و مقصود فلک گردد، مدبری که از اثر حکمت بی همالش چنان که در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیک و نتایج نزدیک نهاده تباعد و افتراق انداد را نیز اثر حصول مقصود و مراد نیز داده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه روتق بخش این بلند خرگاه و ظهور نور و کمال ظهور در حالت جدایی و دوری این و آن و تباعد و تقابل مقام و مکان است تعالی شان و تبارک سلطانه و درود مسبحان افلاک بر روان پاک رسل و انبیا و خلفا و اوصیا که به تواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب و آثار کاشف پیوند اول و آخر و شارع مسلک باطن و ظاهر و مخبر ربط قدیم و جدید و مظهر شقی و سعیدند، علیهم الصلوات جمعياً مالف الانداد و خالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاک به حمل مطایای افلاک به منزل استجاب و موقف اجابت شتابد و اذکار ثنایی که در ادوار انجمن سروش موقع تذکار و مورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلک دستگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز

۱. باز نام سفیر را در نسخه حذف کرده‌اند.

دشمن‌گداز عدل‌اندوز ظلم‌سوز قائمه سیف دلیری پنجه ساعد ملک‌گیری نظام بخش ممالک امن‌ساز مسالک خوف‌پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم امپراتور اعظم که تا در دیر مسدس جهان راهبان فلک هر شام طیلسان‌ساز ظلام و زناریند مجره و صلیب‌آویز جوزا و ناقوس‌نواز ثریاست معابد تخت و گاه و صوامع بخت و جاهش در اذکار زیور خلافت از نغمات داودی پرآواز و مرغان خوش‌الحان اقبالش در اوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک‌آرا که گنجور عقود مؤالفت و دستور قواعد مصادقت و ترجمان سرایر دوستی و مفسر آیات یک جهتی است می‌داریم^۱...»

پیدا است که این پایان‌نامه شباهت بسیار با قسمت مربوط نامه اولی که در صحیفه ۲۰۵ آورده‌ام دارد و چون نویسنده هر دو نامه یکی است البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش از این نوشته است بار دیگر مکرر کند. پس از این بازنامه دیگری است^۲ که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند به این‌گونه:

به یکی از سلاطین فرنگ نوشته: طراز آغاز هر نامه نام بی‌نشانی است جل‌شأنه که او را نه آغاز است و نه انجام و همه را هم آغاز است و هم انجام. خداوندی که ترشح صحاب قدرتش در چمن دل‌های بیگانه خضرای یک‌جهتی برویاند و جنبش نسیم مشیتش در گلبن جان‌های فرزانه گل‌های رنگارنگ یک‌رنگی بشکفاند، شمیم این کاخ دولت را معطر دارد و نسیم آن غباری بر شاخ شوکت نگذارد و پس از ستایش آفریننده جهان بیننده آشکار و نهان و تحیت و سلام بی‌کران به روان انبیا و راهبران و رهروان و پیروان ایشان باد...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگری است^۳ به این‌گونه:

«ایضاً کذلک: لالی بی‌قیاس شکر و سپاسی که از مخزن انفاس من تکلم فی‌المهد صبیا و منطق گوهر اساس آدم و کنت نبیا در رشته اذکار سبوحا بکرة و عشیا منتظم آید سزاوار نثار دربار بار خدایی که به ناخدایی انباء رسل و انبیا و ابقای کتب و اوصیا کشتی‌نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع و بادبان ادیان از غرفات کفر و طغیان به ساحل ایمان و ایقان رساند و از معبر درایت و ارادت به بارگاه هدایت و سعادت کشاند، تقدس و تعالی شانه‌العزیز...»

باز پس از این^۴ قسمت دیگری است از نامه‌ای که پیدا است به ناپلئون نوشته شده و هم ممکن است دنباله همان قسمت پیشین باشد و به این‌گونه است:

۳. همان ص ۹۵.

۲. ص ۹۵.

۱. پیدا است که باز پایان این نامه را حذف کرده‌اند.

۴. ص ۹۵-۹۶.

«ایضاً کذلک: سلامی چون آفتاب رایش تابنده و دعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تحنش پاینده و تحتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلک یاور بلند اختر خسرو اعظم اکرم برادر معظم امپراتور افخم پادشاه ممالک فرانسه و ایتالیا ساخته لوح ضمیر الفت پذیر را از نقوش جدایی و تغییر پرداخته بر صفایح یک جهتی و یک رأیی مرتسم می داریم که فلان... والسلام والا کرام...»

این که نسخه های اصل این چند نامه که در منشآت نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهراً این فکر پیش می آید که شاید این نامه ها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است به پاریس و به دربار ناپلئون نرسیده باشد و حدس ضعیف تر این است که شاید این نامه ها اصلاً صادر نشده باشد و میرزا عبدالوهاب نشاط که مأمور نامه نویسی بوده است پیش از وقت نامه هایی را مسوده می کرده و حاضر داشته است که در موقع لزوم پاکنویس کند و بفرستد و به همین جهت است که نسخه ای از آنها در بایگانی دولت فرانسه نیست. اما این حدس دوم ضعیف تر است و بیشتر بدان می ماند که این نامه ها صادر شده ولی به مقصد نرسیده است.

در میان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست^۱ که سند بسیار جالبی است و پیدا است که فتحعلی شاه برای قدردانی از خدمات ژرف ماری ژوانن^۲ که سفیر دوم ناپلئون در دربار وی بوده و پس از آمدن گاردان هم در ایران مانده و جزو سفارت او شده است لقب «میرزایی» به او داده است.

در آن زمان این لقب از مهم ترین امتیازات دولتی بود که به عمال درجه اول کشوری می دادند و به عمال لشکری لقب «بیک» داده می شد و برای اعطای همین امتیاز مهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی و ادیب معروف آن زمان نوشته است و صادر کرده اند:

«فرمان لقب میرزایی یوسف ژوانین فرانسه: آن که چون عالیجاه مفخرالاشباه عمدةالاکابر العیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که در تقریر ارساد بطلموس را به دو حرف بطالی مأیوس سازد و در تحریر اصول عجز اقلیدس را در شکل اول به وجهی دیگر محسوس، کلک تحریرش بر الواح بیضا که نمودار دست موسی است از زنجیر داودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که از عقد لآلی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی از پی ارتباط

کلام پیوندی از رشتهٔ مریم دارد دیری است که در دیر بندگی ما که در سلک پیشکارانش فلک به انطاق مجره چاکری مزین نماید ز نثار ارادت او را بر میان است و در صحف لیل و نهار از قرآن فجر تا توریة عشا انجیل اطاعت زبور خامه و زیور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری و فرمانبری را صلیب بسته و در تسلیم هوای خود به رضایی که آمیخته با قضای خداست از قید تثلیث رسته بود طایر قدرش را از توجه همایون ظل الهی که از فیض روح القدس به انفاس مسیح دم ساز است در هوای عزت قوت پرواز بخشیدیم و از آن جا که قامت راستی اش عاری از لباس التباس و از ملبوسات ایرانی متبّع طرز لباس و از فحوای الظاهر عنوان الباطن بر صدق یکدلی خود قیاس آورده بود به اقتضای من تشبه به قوم فهو منهم او را در شمار چاکران ایرانی معدود و به لقب میرزایی که از القاب دبیران ایران است سرافراز و به اسم میرزا یوسف بین الاقران عزیز و از اخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردو دولت خورشید آیت ایران و فرانسه مابین المشرقین یک جهتی را قبلهٔ عبادت خود ساخته بیت المقدس و داد این دو حضرت را که کعبهٔ مراد است از اذکار به اقصی النهایه معمور و خود را مظهر عنایات خاطر مهر آیات که اظلال انوار طورست سازد».

از فحوای این فرمان پیدا است که ژرف ژاؤون مرد دانشمندی بوده و مخصوصاً در ریاضیات دست داشته و در ایران جامهٔ ایرانی می پوشیده و شاید هم لباس نظامیان آن زمان ایران را در بر می کرده است و از این که او را میرزا یوسف نامیده اند برمی آید که شاید زبان فارسی را هم فرا گرفته باشد.

در منشآت نشاط^۱ این نامه نیز هست:

«فرمان همایون خطاب به وکیل دولت فرانسه - آن که عمدة الاکابر العیسویه فلان به القابه از وصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی اعطاف حاصل نماید که: چون در این اوان از اهتزاز الطاف یزدان قدیم و تابش اعطاف خداوند کریم گلزار یک جهتی دولتین بهیتین را آغاز ربیع است و گلبن و داد و چمن اتحاد را برگ و ساز بدیع، افنان نورسته الفت از دوسو پیوند یکرنگی بسته و شاخسار محبت از دو جانب بهم پیوسته است مکنون خاطر مهر مآثر داشته ایم که روضهٔ روح بخش یگانگی را بی صغیر سفیر دم ساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یک جهتی را از آهنگ راز پرآواز داریم، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشد و اگر دست صبا برگ گلی برفشاند نامه. در این زمان به جهت علامه به جهت

ابلاغ نامه مودت ختامه همایون به حضرت گردون بسطت امپراتوری لازالت احبائه منصورین و اعدائه مقهورین، عالیجاه عسکرخان افشار را که از جویبار ارادت ما نهال وجودش به راستی رسته و هزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستان رسته، معتمدی خیر و سفیری بی نظیر است، از رکاب نصرت مآب پادشاهی روانه و به آن عالی جناب فرزانه اعلام می نماییم که فلان...»

پیدا است که این نامه در موقع فرستادن عسکرخان به سفارت پاریس در ۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبارنامه او را داشته است و پایان آن را در نسخه منشآت نشاط حذف کرده اند.

نامه فتحعلی شاه به وزیر امور خارجه فرانسه

در میان اسنادی که در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه ای نیز از فتحعلی شاه به وزیر امور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمول است که تنها پادشاهان به پادشاهان نامه می نویسند و معمول نیست پادشاهی به وزیر کشور دیگری نامه بنویسد و این نامه فتحعلی شاه خطاب به وزیر امور خارجه فرانسه می رساند که در آن موقع در ایران از این عادات و رسوم خبر نداشته اند و نامه نوشتن فتحعلی شاه را به یکی از وزیران فرانسه کسر شأن او نمی دانسته اند. متن این نامه از روی نسخه اصل که در پاریس باقی است به این گونه است:

«جناب وزارت و امارت مآب دولت و سماحت و بسالت اکتساب دیباچه صفوت و کیاست عنوان فطنت و فراست زیب و ساده محاسن خصایل زینت ارایک محامد و فضایل مرصص بنیان الدوله بالفکر الثاقب مؤسس ارکان الشوکه بالرأی الصائب مهتم مهم الامم قوام السیف والقلم دبیر روشن رای مشیر ملک آرای سنیر مارکی ده سل وزیر بی نظیر ممالک محروسه فرانسه به عواطف مترادف مشفقانه و مکارم کرایم جاودانه معزز و مؤید بوده از هرگونه سوانح کرانه، همواره مشمول توجهات خاصه شهریارانه. بعد از تذکار مراسم محبت و وفاق و اظهار شرط ملاطفت و اشفاق مکشوف و مشهود می داریم که چون از روزی که به نیروی اعطاف حضرت خداوند و الطاف یزدان بی چون و چند آمیزش و دلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه و دو شهریار تاجدار جهاندار که برگزیده کردگاران رخ داده و ابواب اتحاد و یکرنگی به دستیاری مقالید تأیید آفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح و گشاده گشته، قطع نظر از مداومت میامن بخشایش خدایی، پرتو مهرورزی پادشاه ذیجاه فلک سریر ملک ضمیر سیاره خدم ستاره حشم خورشید سایه

جمشید پایه دوست نواز دشمن‌گداز پنجه ساعد کشورگشایی و ملک‌گیری قبضه شمشیر سطوت و دلیری طراز دانش و فرهنگ زیب اکلیل و اورنگ شاهنشاه بلند بارگاه سترک امپراتور بزرگ حکمران ممالک محروسه فرانسه و ناوار^۱ که تا فلک را مدار است و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقوف مأمول باد به نوعی فروغ کاشانه دل مهر منزل گشته که تا مرالدهور والاعصار ناز محبت در میان جان برقرار خواهد بود و شاهد ربط و الفت پیرایه آغوش بر او کنار، امید از خداوند لم یزل داریم که این‌گونه پیوند و ارتباط هر دو دولت روزبه‌روز موجب گسستن امید بدخواهان و شکستن شیشه دشمنان گردد. در چند وقت که چندتن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بر وفق ارادت درون مهر محشون نواب ما ایشان را در نزد خود نگه داشته و هریک را به هرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه و تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مرادوات فراهم آمده مسببات اظهار عهد محبت را وسیله خیری دست داده بود که به ارسال سفیری فتح‌الباب سیلی بدان دولت سنیه نماید و نامه مهر ختامه به پیشگاه حضور خورشید ظهور پادشاه گردون جاه مرسول آید. بناء علیه فرزانه کارآگاه دانای پرشیوه و راه موسی براشن^۲ که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و به نگاشتن نامه مهر ختامه و رقم این پروانه ملاطفت نشانه پرداخته گشت، تا به خواست خدای یگانه سفیر مشارالیه بعد از رسانیدن خلوص نامه سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهر دانش و فرهنگ به شرح برخی از رازهای یک‌جهتی و ایتلاف پردازد و آن دستور فطانت گجنور را از مکنونات ضمیر انور نواب ما آگاه سازد و بر آن جناب این معنی پوشیده نماند که در این یک دوسه سال لشکری از اهالی هرکشوری که در قلمرو نواب ما هستند قدری تفنگ و چند اراده^۳ توپ به جهت لشکر مزبور در این جا ضرورت یافته چنانچه به اهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزار تفنگ با ده اراده توپ و یک نفر معلم که پیادگان لشکر را آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما به قیمت و بها که از آن سو مشخص می‌نماید مساعدت نمایند و از آن‌جا به حمل جهاز و سفاین بصره فرستاده آید و قیمت او در این جا کارگزاران نواب ما به مأمورین آن سرکار که در بغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود و ظهور این محبت از آن سو بر وفور مهربانی و محبت نواب ما به چندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب را نیز سفیر مشارالیه

1. Navarre

2. Mr. Brachon

۳. در اصل: عراده

خواهد گفت. اکنون که به مقدرات کردگار روابط الفت و دلبستگی نواب ما با آن دولت سپهر بسطت مربوط است باید آن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد، انجام مرام را بر ذمت همت خود لازم شمارد و این زحمات و تصدعات را به مقتضای همت با فطرت خود زودتر صورت انجام و تمشیت اختتام داده و مساعی جمیله را مضایقه و دریغ نداشته در معانی ارتباط و ایتلاف بین الجانین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی و اهتمام تمام و کوشش مالا کلام مرعی نمایند، در ادای شرط دولت خواهی و حسن خدمت فکرت خود را از کار درنگیرند و هرگونه مدعیات را به قلم عقیدت شیم بی ملاحظه مغایرت بر لوحه عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت و صفوت و کامرانی جاودانی باد».

پیدا است این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان به دربار فرانسه فرستاده است و با همان برایش نام که پیش از این ذکر او رفت روانه کرده است. در این نامه از دولت فرانسه درخواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ به ایران بفروشند و با کشتی به بصره بفرستند و پول آن را در بغداد دریافت کنند. ظاهراً دربار ناپلئون به این درخواست فتحعلی شاه وقعی نگذاشته است زیرا که در اسناد دلیلی و اشاره‌ای نیست که این دوازده هزار تفنگ و ده توپ را به ایران فرستاده باشند.

ممکن است که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه به وزیر امور خارجه نوشته باشد و مؤلف کتاب سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه به خطا آن را به فتحعلی شاه نسبت داده باشد، چنان که نویسنده نامه همه جا درباره خود «نواب ما» می نویسد و در انشای آن زمان این اصطلاح درباره شاهزادگان رایج بوده نه درباره شاه.

مکاتبه عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون

گذشته از نامه‌هایی که در میان ناپلئون و فتحعلی شاه رد و بدل شده و نامه سابق الذکر که فتحعلی شاه یا عباس میرزا به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته‌اند در بایگانی دولت فرانسه در پاریس نسخه‌های اصل نامه‌هایی هم هست که عباس میرزا نایب السلطنه و لیهعهد ایران و حکمران آذربایجان به ناپلئون نوشته است. عباس میرزا در دربار فتحعلی شاه اختیار و نفوذ بسیار داشته و مخصوصاً در روابط ایران با کشورهای بیگانه مانند روسیه و عثمانی و فرانسه و انگلستان بسیار وارد بوده و به همین جهت گاهی مستقیماً و بی مشورت با پدرش به پادشاهان بیگانه نامه می نوشته است و از آن جمله است نامه‌هایی که به ناپلئون نوشته و یکی از آنها به این گونه است:

«متعالی از ادراک عقول و منزّه از دریافت اندیشه و اوهام ذات مقدس مالک الملکی است یگانه جل شأنه و بهر برهانه که به اقتضای حکمت بالغه و استدعای عنایت سابقه گوهر گرانبایه وجود شهر یاران بلندپایه را از بحر ابداع و لجه اختراع به ساحل شهود آورده واسطه عقد جمعیت امم و رابطه نضد فراید افراد بنی آدم نمود و آفتاب ذات سایه گستر ایشان را در سایه ذات آفتاب پرور خویش چون گوهر در صدف و اختر در شرف پرورده و از موافقت ایشان ابواب امن و امان بر چهره جهان و جهانیان گشوده غبار فتنه و آشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین و اضداد است به آب تیغ صولت شان فرو نشانیده و گل های خیر و صلاح از شوره زار جهان که منبع شر و فناست به اهتزاز صبای معدلتشان بر او یا بنده نهانخانه اسما و صفاتش راه خیال بسته و بر دامن چهره جلالش گرد زوال ننشسته، مبدع مبادی جود و مخترع ذات وجود:

فروزنده ماه و ناهید و مهر

خداوند کیهان و گردان سپهر

ز گردن فرازان همه بی نیاز

نیاز بزرگان گردن فراز

و درود و آفرین فراوان بر روان پاک و گوهر تابناک تاجداران اقلیم ینش و شهریاران کشور آفرینش پیغمبران راهنما و راهنمایان گره گشا تا ماه و خورشید بر فلک تابان و تیر و کیوان فروزان است باد و بعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد و داد را به نیکوترین وجهی آراید و روایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفه بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقد قدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسر ستاره لشکر دشمن مال فرخنده مال فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازنده رایت شهامت و دلیری برازنده اورنگ سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه به ریاح الظفر منشوره و ریاض ممالکه به سجال الافضال معموره ساخته صورت دعا را بر آینه رای ملک آرای منتطب و مرتسم می دارد که از دیرباز تاکنون روزگاری دراز است که هیچ گاه میانه فرمانروایان ممالک ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و داد روی ننموده و در این عهد فیروز مهد که خاتم دارایی بر کف... شاه بابام، اعلی الله لواء دولته، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس به آن برازنده تاج و نگین مسلم گردیده روز به روز بر موافقت جانین افزوده است و با این که در این سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمد و شد ایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید به این تبلیس رخنه در ارکان موافقت دولتین ایران و فرنسیس حاصل آید باز از طرف



عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دویو

مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط موأحدت با آن شوکت بهیه مرعی و مرجع افتاده بلکه در این اوان که خصومت میانه کارگزاران دولت روس و کارفرمایان این شوکت ابد مأنوس به وقوع پیوست به حکم آن که دوست دشمن دشمن و دشمن دشمن دوست است دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت به دوستی و وداد کارپردازان آن دولت گردید و انشاءالله الرحمن فواید این یکرنگی و موأحدت روزبه روز بر مملکتین عاید خواهد شد و چون در این اوقات فیروزی علامات به مسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار به ممالک روس کشیده و برخی از ولایات آن جا را به قهر و غلبه متصرف گردیده اند از استماع این خبر بهجت اثر خاطر مهرپرور به اقصی الغایه مسرور و مستبشر شد و به مقتضای مودت جانبین صورت این معنی بر صحیفه ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت از این لشکرکشی و دشمن کشی ادای شرایط دوستی با این طرف بوده است و اگرچه از طرف کارگزاران آن دولت نوید این فتح نامدار به اولیای دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را به ترسیم این صحیفه الوداد پرداخت و روانه دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنان که از آن طرف لازمه قتل و غارت درباره دشمنان دولتین به عمل آمد در این ایام ظفر فرجام که اشپخدر سردار لشکر روس غافل از آن که سر خود را بر سودای تعرض خواهد نهاد با گروهی انبوه از طرف خشکی و جمعیتی بی نهایت نیز با کشتی ها از روی آب آهنگ ستیز و از جانب بحر و بر آتش شور و شریز کردند از این طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان و قضای ناگهان به جانب ایشان روان گردید و از حصول تلاقی که رایت جدال افراخته و آتش قتال افروخته بر ساحل بحر نهری از خون روان و بر روی هامون از کشته ها پشته ها نمایان اشپخدر با گروه بی حد و معرض تیغ آبدار مبارزان شیرشکار و جمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار و بقیه السیف قرین خذلان و خسار از روی بحر پی سپر طریق فرار گشتند و به غیر معدودی از ایشان که راه گریز بر ایشان بسته و محافظت جان را در حصار گنجه و تفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان در این حدود و سامان نیست و نظر به این که عساکر منصوره آن دولت حال نیز در ولایات روس متوقف و مترصد ستیز و آویزند و مبارزان خصم انداز از این طرف نیز در این سرحدات با تیغ های آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آن است که اولیای آن دولت در تتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کار دشمنان را ساخته و خاطر از مهم ایشان پرداخته دارند و هرگونه امری که انجام آن را در عهده اهتمام کارپردازان این دولت جاوید فرجام مناسب

دانند رجوع فرمایند که از این طرف به هیچ وجه مانع و عایقی در شروع به کار پیکار نیست و چون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که در این اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت به ولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالک ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد ارکلی خان والی گرجستان و جوادخان حاکم گنجه خریده و بدان جهت معترض گردیده‌اند اولاً این که معامله طایفه مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رؤیت است و بر فرض وقوع بر هر صاحب بصیرت به بدیهه عقل روشن و مبرهن است که مبیعه ملک با مالک است نه با زارع و دشتبان و اختیارگله با صاحب است نه با شبان و قطع نظر از این مراتب هر بیعی را بهایی لازم و سزا و بر همه دور و نزدیک ظاهر و هویداست که بهایی که در ازای این معامله ادعایی به اولاد ارکلی خان و جوادخان رسیده همین است که گرگین خان پسر بزرگ تر ارکلی خان از جام قهر ایشان شربت زهر چشیده و جوادخان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیه اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن و محل و مسکن نومید و مأیوس معتكف این آستان شوکت مأنوس‌اند. اگرچه به عنایت الله و تاییده تیغ ستم‌سوز و خنجر برق افروز دلاوران فیروز در طی این دعوی برهانی قاطع و آیتی ساطع است و عنقریب جواب ادعای باطل و افترای بی حاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آن است که کارفرمایان آن دولت به ملاحظه مؤانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریک از سلاطین سکندر تمکین ممالک فرنگ که با امنای آن دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند مکشوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق به جهت ستیزه‌جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف و تجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر و سلوک دادگستری و منافی رسم و آیین شهریاران عدل‌پرور است منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت به خلاف از طرف ایشان بوده است و هرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که در این باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالک فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبنی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی و اتحاد خواهد بود. ترقب از مخایل صفات و حامد اخلاق خسروانه چنان است که همه اوقات از بهارستان مودت و موالات رایحه‌بخش موافقت و مصافات بوده از رشحه‌فشانی نیسان خامه دوستی ختامه طراوت‌افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و به ترسیل رسل و رسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکان یکرنگی و اتحاد

گردیده بنای مؤانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهور و رایت فیروزی آیت در معارک دشمن‌کشی مظفر و منصور باد.»

این نامه که سند بسیار جالبی از اوضاع آن زمان است پیدا است که در سال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰۴ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده است. در این جنگ فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف^۱ نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است. کلمه انسپکتور^۲ فرانسه در زبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود و ممکن است که در آن زمان عوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ می‌کرده باشند و این کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» و حتی «اشپخدر» شده است و در آن زمان همه او را اشپختر و اشپخدر نامیده‌اند. ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیه باکو شده و در دریای خزر نیز ناوگانی از او پشتیبانی می‌کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را به همین وسیله تصرف کرده بود. در ماه ذی‌الحجه آن سال که زمستان بسیار سختی بود هنگامی که به شهر باکو نزدیک می‌شد در میان برف و باران بسیار سخت عده بسیار از چهارپایانی که توپخانه او را می‌بردند در راه تلف شدند و چون راه‌ها بسته بود و خوراک کم شده بود لشکریانش در مضیقه بودند و وضع بسیار بدی پیش آمد. ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند. در این موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت و حسین قلی خان قاجار که از تبریز با لشکریانی به یاری او آمده بود و ایشان هم گرفتار همان دشواری‌ها و سرما شده بودند قرار گذاشتند در بیرون شهر ملاقات کنند و قراری در متارکه جنگ بگذارند. حسین قلی خان نقشه خائنه‌ای کشید و چون قرار گذاشته بودند که تنها و با دو سه تن از همراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم‌زاده خود را همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و به ژنرال تسیتسیانوف رسید و بنای گفتگو را گذاشتند. ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود و متوجه خطری نبود و همینکه حسین قلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری از پشت سر به او زد و گلوله از سینه‌اش بیرون رفت و به روی درافتاد و سر او را فوراً بردند و با کمال عجله به طهران به دربار فتحعلی شاه فرستادند و با کمال شتاب به طهران آوردند و فتحعلی شاه در موقع ورود آن سربریده به سلام نشست و شهر طهران را چراغان کردند و چون به منتهای شتاب آن را به طهران آوردند از آن روز در زبان فارسی مثل شد که «مگر سر اشپختر می‌آوری؟».

پیدا است که این نامه را عباس میرزا پس از این واقعه در آغاز سال ۱۲۲۰ قمری به ناپلئون نوشته است نیز پیدا است اشاره‌ای که در این نامه به شکست روس‌ها در برابر ناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز^۱ است.

به جز نامه‌ای که پیش از این انتشار یافت عباس میرزا نامه‌های دیگر به ناپلئون نوشته و نسخه اصل سه نامه دیگر او در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست، یکی از آنها به این گونه است:

«داور دانا زورمند توانا پادشاهی است که به قدرت بالغه ازل هست از نیست آفریده و به قوت کامله لم یزل بسیط افلاک بر گرد کره خاک کشیده، به هر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده و به هر ملکی ملکی را تاج و افسر داده، بر همگان قادر و فایق، بر همه سابق و از همه لاحق، حمدش واجب بر همه کس، شکرش لازم در هر نفس، مقصود از کعبه و کلیسیا معبود عابد و ترسا، از همگان بی نیاز و بر همه مشفق، از همه عالم نهان و بر همه پیدا، لاتعد کرائم افضاله و لاتحصی مخایل جلاله. از آن پس که نسیم دلاویز کلک گوهر بیز غنچه‌های دلارای شکر و ثنا را بر گلبن بیان حقیقت نما شکفتگی و نما بخشید عندلیب جان فریب زبان به منطقی فریبنده تر از تاب سنبل شاداب و نرگس نیم خواب در گلزار ثنای خدیو کشورگشا ملک ملک ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلفوس با دانش و هوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینه جلال گوهر محیط اقبال بدر فلک شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سرو سرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدرنشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصره یاب دولتیار سایه مبسوط آفریدگار امپراتور افخم عم کیوان قدرانجم حشم دام اقباله، نغمه سنج و زهره ساز و بذله گوی و ترانه پرداز می گردد که: چون صفای خاطر و فؤاد و وفاق دو شوکت ابد بنیاد مقتضی آن است که همواره از دو جانب همای عزم سفرای سخن پرداز و درهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده، امنای حضرتین و مشیران شوکتین از کار و کردار یکدیگر قرین آگاهی و استحضار باشند و به ملاحظه این حسن دوستی و ولا هرگاه بریدی عازم آستانه علیا شده طایر دل به شوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده و ضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر به گوش زمزمه نبوش رسیده، لهذا در این اوقات مشحون به مسرت که حامل نامه موافقت ختامه میان به بندگی حضرت بسته و

طریق مسارعت گشاده داشت خامه اشتیاق نیز به امداد مداد و داد بر اوراق این مراسله الوفاق مختصر مراسم شوقمندی را با طیب عبارات و احسن اشارات و اتم معانی و اخص الفاظ نگاشت و نقاب احتجاب از رخسار حسناى مدعا فرو گذاشت به میامن تأییدات آفریننده خورشید و ماه به خواست دل مهرپرور آن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار به کام و همه مهام ملکی و ملکی بر وفق مراد و مرام می باشد و اگرچه آلات و ادوات قهر و نکال عساکر روس بر وجه دلخواه میسر و مقدور گشته و سواران بهرام سوز و پیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز به مقتضای غیرت و مبتغای حمیت چون شیران نر و پلنگان کینه ور دامن همت بر کمر زده مترصد و منتظر می باشند که به مجرد آن که اشاراتی اظهار شود اقدام به کار پیکار نمایند و با دم تیغ های تیز و خنجرهای خونریز و توپ های البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر و آشکار دارند، لیکن چون میان دولت دائمةالقرار فرانسه و روس سازش و التیامی استقرار یافته و میان این دولت علیه و دولت انگریز بنا بر دوستی دولتین فرانسه و ایران آتش دشمنی بالا کشیده و به این مراتب اکنون کاوش با آنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادله با روسیه تأملی دارند، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر به عهدنامه مهموره میان دولتین خبری محقق رسد به آنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از آن قرار معمول دارند. بالجمله اکنون به میامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه در عساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته و از عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی^۱ و موسی وردیه^۲ در اشاعه و تنظیم نظام مزبور جهد موفور به ظهور رسیده و یقین کامل حاصل است که اگر باز میان عساکر این دولت و سپاه روس درهای جنگ و جدال باز شده کار به پیکار انجامد در همان حمله اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پر خاشخرو روسیه پریشان و مستأصل و گرفتار دام اجل گردند و اگر بنا بر شرط و عهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس به دوستی مبدل و کاوش با آنها به سازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران را از کار جنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی و شجاعت این لشکر در جنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهر و جلوه گر خواهد شد و در هر حال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر از حسن تجلد و دلاوری ایشان به اتم وجوه خشنود خواهد گشت و صداقت آگاهان زیدتی الافران موسی لامی و موسی وردیه و سه نفر دیگر که همه کردار ایشان در این

مدت مقرون به صواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب و منصبی تازه مخصوص خواهند شد. تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان را تازه و خرم سازند. تا تیر و ناهید و ماه و خورشید درخشان است اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد».

پیدا است که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس از صلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت^۱ که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده و دیگر از ایران در برابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است. در این موقع هنوز ژنرال گاردان در ایران بوده و دوتن از افسرانی که با وی به ایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مأمور خدمت عباس میرزا شده بودند در لشکرگاه وی در آذربایجان بوده اند. نیز پیدا است عباس میرزا بیم آن داشته است اینک که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی در اردوی وی با روسیه جنگ کنند و این نامه را به همین اندیشه به ناپلئون نوشته و از او اجازه خواسته است که این افسران در لشکرگاه وی بمانند و در ضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است.

تانکوانی^۲ مترجم سفارت فرانسه و هیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت به فرانسه بازگشته است در سراسر سفری که به ایران کرده به یکی از آشنایان خود خانم ث. ب. C.B. یک سلسله نامه هایی نوشته که در دو مجلد به این عنوان: «نامه هایی درباره ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی - چاپ پاریس در دو مجلد ۱۸۱۹»^۳ انتشار یافته است. در مجلد دوم این کتاب در صفحه ۱۶۳ در نامه ای که از لشکرگاه عباس میرزا در تبریز در دهم ژوئن ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید: «افسران فرانسوی وابسته به خدمت شاهزاده عباس میرزا دوتن اند، آقای وردیه سروان پیاده نظام و آقای لامی سروان مهندس. سه افسر جزء پیاده نظام در عملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی از همکاران من آقای ژوانار^۴ به عنوان مترجم دولت ساکن تبریز است».

سپس در پای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنان که سابقاً گفته ام امروز نایب سرهنگ در فوج اندرولوار^۵ و آقای لامی نیز نایب سرهنگ فرمانده دسته مهندس لیل^۶ در ایالت شمالی است. سه افسر جزء پیاده نظام در بازگشت از ایران افسر شده اند».

1. Tilsit

2. Tancoigne

3. Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J.M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819.

4. Joinnard

5. Indre et Loire

6. Lille

نامه دیگر عباس میرزا نایب السلطنه به ناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست به این گونه است:

«بر آیینۀ رای جهان آرای خسرو مملکت فزا خدیو کشورگشا فیلفوس با دانش و داد اسکندر برترمنش زمین قرار آسمان مدار کیوان فر مشتری سیر مریخ مخبر آفتاب موهبت ناهید عشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینه جلال موجه لجه اقبال روزگار نامیه تاب داور کامیاب یگانه دهر و دور امپراتور نیکو اطوار عم تاجور همایون اختر دام اقباله منطبع و مرتسم می دارد که چون به اراده داور بی چون از بدو دوستی این دو دولت روزافزون تاکنون همواره بر مراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر می گردد در این اوقات بهجت نشان و زمان سعادت اقترا که فطانت پناه کیاست همراه زبده الاکفاء والاشباه موسی وردیه روانه آستانه شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و به تحریر این موافقت نامه پرداخت و چون مشارالیه در اوقات توقف این حدود مجاهد موفور در تعلیم و تنظیم سربازان این دولت به ظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف به شمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت امپراتوری است لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنان است که مومی الیه را به عنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز به مقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامه های همایون و مژده فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند. تا انجمن سپهر آراسته به ماه و مهر است همواره مراد خاطر عظمت ذخایر مدار دور سپهر باد».

پیدا است که این نامه را عباس میرزا پس از نامه سابق و در زمانی که وردیه می خواسته است از لشکرگاه وی به فرانسه بازگردد در توصیه او به ناپلئون نوشته است. از این نامه برمی آید که وردیه پیش از آن که مأموریت گاردان به پایان برسد و پیش از آن که گاردان در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا به فرانسه برگشته است.

پیش از این اشاره رفت در دهم ژوئن ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز به فرانسه باز می گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژوئن ۱۸۰۸ با ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از تبریز رفته است و این نامه را هم عباس میرزا در همین زمان به ناپلئون نوشته است.

آخرین نامه ای که نسخه اصل آن از عباس میرزا به ناپلئون در بایگانی دولت فرانسه باقی است به این گونه است:

«منت خدای را عز و علا که هر چه هست از گاه الست دست اطاعت به عهد عبادتش داده و ذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع به طوق عبودیتش نهاده، دارندگان عهدش را از درستی و عدش عیش‌ها مهنا آماده و مهیاست و پذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزیید دولت و نعم بی‌منتها، به هر دینی پیغمبری امین فرستاده و به هر ملکی با تاج و نگین، دل‌ها را از او علاقه الفت است و جهان را از او پیوند محبت، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست‌گفتاران، دانای هر پنهان و پیدا، آرنده ارض و سما،

اول او اول بسی ابتدا	آخر او آخر بی‌انته
نیست خدایی به جز او بی‌نیاز	اوست خداوند خداوندساز

بر مرآت پاک و صفحه تابناک ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان سریر، مجره کمند ثریا علم، آسمان موکب انجم حشم، بنیان با احسان مجد و اجلال، دریای توفان‌زای نجد و اقبال، برنس افراز دیر نبالت و برتری، صلیب آویز جیب جلالت و سروری، آفتاب مشرق دولت و تاجداری، سایه خورشید شهامت و شهریاری، خسرو خصم‌انداز، خدیو گردن‌فراز، اسکندر جهان‌گرد، دارای پسندیده عهد، امپراتور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر و دولتیار باد منطبع و مرتسم می‌دارد که امروز بر همه جهان روشن و عیان و بر هر صاحب بصیرتی واضح و نمایان است که دوستی و التیامی که میانه دولت فرانسه و ایران استحکام یافته اساسی است پابرجا که بنیانش از صدق و صفاست و ارکانش از وفاق و وفا، شرابی است صاف که مذاق جان از آن درد خلاف نچشیده و رشته‌ای است محکم که دیده امتحان در آن نقص پیوند ندیده، دل‌های جانین ساغری است از باده محبت لبریز و محبت طرفین باده‌ای است در بزم وفا نشائه ریز، اراده ازل این دو دولت پایدار را به یکدیگر پیوسته و علاقه لم‌یزل میانه این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنه کلفت آن و این است، و گلزار این مودت آسوده از دستبرد هر گلچین و چنان‌که از اوضاع این حدود و تحریرات مجدت و نجدت پناه نبالت و جلالت انتباه اختیارالابرار والامراء جنرال غاردان خان^۱ و تقریرات کیاست و فراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملک آرای او معلوم و هویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز به ملاحظه این است که در این مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند به انتظام مناظم اسپانیا و دیگر امور مقصور بوده و فرصتی نمودند که به مقتضای

۱. پیدا است که مراد ژنرال گاردان است.

عهد مودت میان دولت ایران و روس دفع مواد خصومت فرمایند و از این طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله و ستیز روسیه دست نداده که به فراغ خاطر و وسع بال ابواب باس و نکال بر چهره فتنه‌انگیزان انگریز گشایند و اگرچه اطمینانی تمام به راستی گفتار و درستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل و یقینی کامل است که خلاف عهد مودت و ایتلاف از طرف زاهرالشرف امپراتوری نسبت به این دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون به مشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار و سربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش و آبد با دل‌های قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس و انگریز مهیا و آماده‌اند که از هر طرف آتش بلایی شعله‌ور گردد به آب تیغ آتشبارش فرو نشانند و از هر سو سیل بلایی منحدر آید با سد آهنین حسامش منصرف سازند و مترصد است که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف امپراتوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولین فرانسه و ایران درضمن این مطابقت متصور است جلوه‌گر و آثار آن فایض و منتشر شود و چون فطانت همراه زبده‌الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی در این مدت به مقتضای اتحاد دو دولت فرانسه و ایران رنج و مشقت بی‌نهایت در خدمت محوله به خود کشیده مترقب است که محض یگانگی دولین او را به زیادی جاه و منصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود و همه اوقات نیز مترصد است که از مژده فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم و مسرور سازند. تا آسمان محیط زمین را آرایش از اردیبهشت و فروردین است تخت فیروز بخت دولت از وجود همایون با تزیین باد».

پیدا است که این نامه را هم عباس میرزا نایب‌السلطنه در توصیه لامی سروان مهندس که از طرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مأمور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است در موقعی که وی از نزد او به فرانسه باز می‌گشته نوشته است. چون در این نامه عباس میرزا می‌کوشد از نزدیک شدن ایران با انگلستان و تجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع کرده بودند عذرخواهی کند و این کار را توجیه کند پیدا است که این نامه را پس از این واقعه نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیک شدن با انگلستان و تجدید روابط سیاسی با آن کشور سبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضار خود از پاریس نشده و به میل خود از ایران بیرون رفته و همین کار او بر ناپلئون گران آمده و در زمانی که به فرانسه رسیده مغضوب شده است. ناچار لامی هم که جزو هیئت نظامی وی بوده و پس از بازگشت او نمی‌توانسته است در ایران بماند با گاردان به فرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق

با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از خوی که آخرین شهر سرحدی ایران بوده است از راه ترکیه به فرانسه بازگشته و قهراً لامی هم در همان روز با وی ایران را ترک کرده است. پس این نامه عباس میرزا نایب السلطنه به ناپلئون ناچار می‌بایست در همان زمان‌ها نوشته شده باشد و در موقعی که لامی خدمت وی را ترک کرده این نامه را نوشته و از وی به ناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای او خواسته است.

از آن پس دیگر روابطی در میان فرانسه و ایران نبوده و تا زمان محمدشاه آمدوشد در میان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه‌نویسی از دو طرف هم متروک مانده است و ممکن است که این نامه آخرین نامه عباس میرزا نایب السلطنه به ناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران با دربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهار سال و چندماه از اواخر سال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲۴ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است. در سراسر این مدت میرزا محمدشفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیرا که وی در ۱۲۱۵ پس از عزل و مجازات دیدن حاج محمدابراهیم اعتمادالدوله شیرازی به این سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳۴ که درگذشت در این سمت باقی بود.

میرزاشفیعی هم مانند فتحعلی‌شاه و عباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامه‌هایی به وزیران دربار ناپلئون نوشته است. در منشآت نشاط^۱ نسخه‌ای از نامه‌ای هست که نشاط‌راز جانب وی به وزیر اعظم فرانسه نوشته و به این‌گونه است:

«از جانب صدراعظم میرزا محمدشفیع به وزیر اعظم فرانسه نوشته: لالی مدح و ثنایی که از بحار صدق و صفا غواص و دادش برکنار گذارد و شکوفه شکفته مهر و ولایی که در اشجار عهد و وفا نسیم بهار اتحادش به بار آرد نثار بزم حضور آن صدرآرای محفل صدارت قدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بی نظیر فلاطون فطنت ارسطو ضمیر مشیر مشتری رای مهراندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیر معظم مکرم و دستوراعظم اکرم افخم که تا فلک را مدار است و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مأمول و مسیر حصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه آرای گرامی می‌دارد که چون به نیروی لطف خداوند بی‌چون و چند و پرتو مهر داور یکتای بی‌مانند

خداوندان دو دولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی و یگانگی افکنده و گسترده و شاهد یک جهتی و دوستی را بی پرده به محفل شهود آشنا و بیگانه آورده اند ما که بندگان به نعمت پرورده ایم و زنار چاکری را زیور میان و جان کرده همان به که به نیروی خداوندان خویش با یکدیگر دمساز و در هر کار همدستان و همراه باشیم و از هر دو جانب پیوند اندیشه های مودت و رشته یک جهتی را محکم بسته و این رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان از هم گسسته گردد و شیشه اندیشه دشمنان درهم شکسته. لهذا در این اوان خجسته که عالیجاه عسکرخان به جهت رساندن نامه هایون اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت فلک سریر ملک ضمیر سیاره خدم ستاره حشم مهر هم ماه علم ابر کرم بحر شیم پادشاه ظل الله جهان پناه روحی فدا راه سپار آن سو بود لازم افتاد که این هواخواه نیز به دستیاری خامه آهنگ نامه سازد و به شرح برخی از رازهای یک جهتی پردازد. بر آن فروزنده مهر سپهر فطانت این نکته پوشیده نماند که در این سال اولیای دولت روس در بساط مراودت با کارگزاران این دولت محروس بر ساز جنگ و جدال از آهنگ مدارا و امهال پرده ها بسته و به پای تردد برید و سفیر رشته دستان و فریب را به هم پیوسته، در بستن میثاق و عهد دست سعی و جهد گشاده و شکستن ساغر لبریز جنگ را به سنگ مدارا و درنگ آماده بودند و از کارگزاران این دولت جز این خطایی و جوابی نشنوند که ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدی است که تا در انجمن سپهر مهر گردان است گرد خلاف آن نگردیم و اگر برخلاف عهد همه شهد است ننوشیم و اگر با رضای ایشان هم زهر است به جهد در طلب آن کوشیم، اگر از ما رسم مواسات جوید نخست در طریق متابعت آن دولت پوید، اگر نه ما را در بساط الفت با شما جز ساز جنگ نیست و سوزن پیوند ما جز سنان و خدنگ. مجملأ خطاب ایشان را از ما جواب صواب جز این نیست، سخن همین است که گفته ایم: با دوستان آن دولت دوستیم و با دشمنان دشمن و این معنی بر ما روشن است که اولیای آن دولت که صدر نشینان بزم دانش و هوش و در سپهر فرزانی هریکی را روانی آگاه تر از سروشست نیز در معامله دوستان و دشمنان پیشنهاد خاطر جز این نخواهد بود که هریک از این سه دولت علیه ایران و روم و فرانسه در صلح و جنگ و شتاب و درنگ یک جهت و یک رنگ باشند، زیرا که اگر با خصم راه جنگ جویم. اجتماع و اتفاق مایه سستی و فتور دشمنان است و اگر احیاناً طریق صلح جویم نیز موافقت ما یکدلان باعث سختی و درستی پیمان و ایمان، باید اساس کار را از این نکته قیاس گیریم که آب و خاک و باد که سه رکن از ارکان چهارگانه جهانند با یکدیگر اتفاق دوگانه و سه گانه توانند و در کنار رکنی دیگر

که آتش است اگر به اجتماع نشینند زبانی نبینند چون در مزاج انسان که حاصل از امتزاج هر چهار است و منتج فواید و زواید آثار ولی آب اگر بی همراهی اصحاب با آتش پیوندد یا خاک نقش این هوا بندد یکان و دوگان راه این سودا پویند به جز نقص و زیان سودی نجویند، اگر صلح است از مصلحت کار هم نگذریم و اگر جنگ آریم طریق ستیز نیز به موافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلک هر صباح در مسدس جهات مفتح با بست ابواب فتح و فیروزی از شش جهت بر چهره اولیای دولتم علیتین باز و دشمنان را بر پیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد».

پیدا است که این نامه را میرزا محمدشفیع به وسیله عسکرخان سفیر دوم فتحعلی شاه در دربار ناپلئون برای وزیر اعظم فرانسه فرستاده است. این نامه در زمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تا از سوی ایران دیگر گرفتاری نداشته باشد و در اروپا دستش باز شود. متهمی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه داشتن نواحی تصرف شده بود نمی پذیرفتند و امیدوار بودند با عهده که با ناپلئون دارند وی روس ها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

در منشآت نشاط^۱ باز نامه دیگری هست که پیدا است از جانب شاه یا صدراعظم به یکی از وزیران فرانسه نوشته و در آن نسخه تنها آغاز نامه را ضبط کرده و بقیه آن را حذف کرده اند و به این گونه است:

«عنوان مراسله یکی از وزرای فرنگ است: لمعات ثنایی که شعشعه انوارش ضیابخشی انجمن مراودت و مؤالفت را شایسته آید و نفحات دعایی که اهتزاز آثارش از صفحات خاطرها یکباره غبار خلاف دوستی زداید نثار منزل سرور یعنی محفل حضور نورافزای دید بصیرت و اختبار، لخلخه سای دماغ سلطنت و اختیار قطب و مدار سپهر حزم و عزم باد...»

به جز این دو نامه که در منشآت نشاط هست نسخه اصل چهار نامه دیگر از میرزاشفیعی خطاب به وزیران فرانسه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست از آن جمله این نامه است که میرزا محمدشفیع به دوک آرمان امانول دوریشلیو^۲ از ورای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شده نوشته است:

«وزارت و جلالت مآب فخامت و مناعت اکتساب مجدت و نبالت انتساب و موافقت آداب زبده الوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیه فرانسه را همواره

رای رزین در نظم مهمات دولت ملک آرا و سرانگشت عقل دوربین در ضبط امورات ملک عقده گشا باد. بعد از چهره آرای عذار عذرای صفحه به زیور دعوات وافیات مکشوف رای دوستی آیات و مشهود ضمیر یک جهتی سمات می دارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت و مؤالات فیما بین دولتین جاوید علامات ایران و فرانسه منظور و همواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت دستور و مدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروک و امنای آن دولت بهیه را از خاطر مهجور بود لهذا در این اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مجدت و نجدت همراه عزت و سعادت پناه زبده الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین الشرف اعلیحضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل الله عالمیان پناه روحی فداه مأمور سفارت دولت سنیة فرانسه می بود و ملاقات آن جناب کفالت و وزارت مآب را ادراک می نمود میل خاطر مودت مظاهر به تجدید رسوم مراوده و مخالطت قرار یافته به تحریر این صحیفه الموالات مبادرت ورزید و در تلو آن زیانزد کلک اظهار می شود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی این دولت جاوید آیت به رسوم مسالمت و مواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد. چون به جز اظهار محبت خاطر و دوستی باطن و ظاهر مطلبی نبود. زیاده بر این اطناب نورزیده طریقه موالات مقتضی آن است که همواره به قاعده قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح و رموز و دقایق دوستی و موافقت را مشروح سازند».

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مأمور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهرزاده حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده و نخستین بار که به سفارت به اروپا رفته در ربیع الثانی ۱۲۲۴ مطابق با ماه ژوئن ۱۸۰۹ بوده است. در این موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون مأیوس شد دوباره از سر گرفت. دولت انگلستان هم سر هر فرد جونز^۱ نام را به سفارت به طهران فرستاد و چنان که پس از این در جای خود خواهد آمد عهدنامه ای پیش از آمدن وی بسته شده بود که در جنگ با روسیه دولت انگلستان یک عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد و سالی یکصد و بیست هزار تومان نقد به دولت ایران کمک بکند. هنگامی که سر هر فرد جونز به ایران می آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این پول را از دولت هند بگیرد و به دولت ایران بدهد. اما دولت هند ترجیح داد این پول را به توسط

وی نفرستد و همان سرجان ملکم سفیر سابق خود را با آن پول روانه ایران بکند. این رقابت در میان سفیر انگلستان و مأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هر فرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری به لندن بفرستد و دربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی در دربار نداشت به این کار انتخاب کرد و پیش از روانه کردن لقب خانی به او داد و چند رشته مروارید گران بها و چند طاقه شال کشمیری فاخر و دو پارچه مرواریددوزی و مرصع با هدایای دیگر به او سپرد که به دربار انگلستان ببرد و عهدنامه جدیدی را که مطرح بود امضا کند. از این نامه پیدا است که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطه دوستانه با ناپلئون داشته و با آن که ژنرال گاردان چندی پیش به تعرض از ایران رفته بود در اوایل ربیع الثانی ۱۲۲۴ که میرزا ابوالحسن را به سفارت به لندن می فرستاده اند به وی دستور داده اند به دربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدراعظم به نخست وزیر آن زمان دوک دو ریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن به او بدهد.

نامه دیگری که باز از میرزا محمدشفیع در دست است و اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس است نامه ای است که به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است که همان شامپانیی^۱ سابق الذکر باشد و نسخه آن به این گونه است:

«عالیجاها بلندجایگاها جلالت و نبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما: چون بنای دوستی و سازش فیما بین دولتین علیتین استقرار پذیرفته و امر اتحاد و یگانگی بین الجانبین به نوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته بر هواخواهان هر دو حضرت لازم است که یکدیگر را از اوضاع و اخبار مملکتین اخبار و مطالب و مهماتی که دارند از روی کمال یک جهتی نگاشته خامه اظهار دارند، بنابر آن در این وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته ای نیز از ینارال فلد مارشال غراف گوداویچ^۲ رسیده فکر و خیال جماعت روسیه آن است که حدود و ثغور ولایات روس و ایران بعد از مصالحه از این طرف گرجستان و داغستان معین شود و حال آن که بر همه خلائق عالم ظاهر است که از قدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاک ایران و رأس الحد ممالک ایران و روس از آن طرف مزدوک بوده، دوستدار جواب نوشته عالیجاہ گراف گوداویچ را به مشورت عالیجاہ رفیع جایگاه عزت و مجدت دستگاه عمدة الکبراء

۱. Champagniy

2. Général Feld-Maréchal Graf Goudowitch

المسیحیه جنرال غاردان^۱ خان مرقوم و این مطالب را بر او ظاهر و معلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم امپراتور نیکو اطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلیحضرت ظل الله پادشاه جهان پناه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور و حدود را کفیل است، مادام که از حضرت امپراتوری قرارداد امر ایران نشود مصالحه این دولت علیه با سردار جماعت روسیه امکان نخواهد یافت و به هر چه حضرت امپراتور معظم الیه مصلحت داند بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود و قبول خواهند نمود. طریقه آن است که در این وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتناه عمده الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت ایران و عالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت و نبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای^۲ از جانب روس در دارالملک پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپراتور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحه اصلیه به رأی و اراده حضرت معظم الیه داده شود که هریک از دولتین ایران و روس ملک قدیم خویش را مالک بوده، تداخل در ممالک یکدیگر ننمایند و چون وقوع این مصالحت و وصول خبر آن نظر به بعد مسافت طول خواهد داشت و رأی و اراده اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکو اطوار امپراتور اعظم بر آن است که نزاع و جدال فیما بین روس و ایران که هر دو دوست دولت علیه فرانسه می باشند موقوف باشد عالیجاه نجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه خلاصه الاکابر العیسویه عمده الاعاظم المسیحیه جنرال غاردان خان به وکالت این دولت با عالیجاه فراست و کیاست اکتناه موسی بارون وردیه^۳ با پولکونیک^۴ سفیر سردار روس قرارداد نمود که از تاریخ حال الی مدت یک سال جنگ و دعوی و نبرد و قتال فیما بین منتسبان این دولت فیروزآیت با جماعت روسیه متروک و طریق مدارا مسلوک باشد، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحه اصلیه از پاریس رسیده خواهد بود. هر وضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکو اطوار اعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول و معمول دارند. خلاصه حالا وقتی است که حضرت امپراتور اعظم الیه از عهده عهده که با این دولت بسته برآید و امر حدود و ثغور ممالک ایران را موافق قاعده یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل الله روحی فداه دارد منتظم نماید و

1. Général Gardane

2. Mr. Comte Tolstoy

3. Mr. Baron Verdier

۴. Plkovnik، به زبان روسی به معنی سرهنگ است و مراد فرستاده ژنرال گوداویچ برای گفتگو در متارکه است.

به هیچ وجه مغایرت و جدایی میانه دولتی فرانسه و ایران نداند و لوازم اجتهاد در اخراج جماعت روسیه از این حدود به وضعی که خود متعهد گردیده به ظهور رساند و نظر به مراتب نیک ذاتی که دارد در اتمام این امر سعی باشد و همه وقت به اظهار مهمات و اعلام حقایق حالات خود پردازد و الباقی ایام فرخنده فرجام به کام باد».

پیدا است که این نامه مدتی پیش از نامه نخست نوشته شده است. به این معنی که چون گوداویچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه‌ای به ایران کرده و سفیری به دربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است به توسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه از خاک ایران گرفته است پس بدهد. پیش از این در صحایف ۱۵۸-۱۶۰ نامه‌ای را که گاردان از طهران در ۲ ژوئن ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع الاول ۱۲۲۳ در همین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیدا است که این نامه در همان حین می‌بایست نوشته شده باشد و میرزا محمد شفیع هم از سوی خود تأکید کرده است که در پاریس ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند و عسکرخان سفیر ایران در پاریس و کنت تالستوی سفیر کبیر روسیه در پاریس عهدنامه صلحی در میان ایران و روسیه ببندند. کسی را که گوداویچ برای مذاکره به ایران فرستاده و در این نامه تنها درجه او «پولکونیک» را معین کرده‌اند ظاهراً همان نایب سرهنگ توپخانه بارون دو ورده^۱ نام است که در نامه گاردان به شامپانی وزیر امور خارجه فرانسه نام او آمده است.

در میان اسنادی که نسخه‌های اصل آنها در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست باز نامه دیگری از میرزا محمد شفیع صدراعظم ایران خطاب به کنت دو شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون هست که متن آن به این گونه است:

«تحفه دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهر ناب و خوشه‌های درخشان و فروزنده و هدیه ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب و چشم نرگس نیم خواب زبینه و فریبده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور، واسطه نظام منظم امور، رابطه قوام مصالح جمهور، که نظم سلک ملک به نوک کلک گهربارش مربوط است و قرار کار دولت به خامه بی‌قرارش منوط، تواتر ترشحات ارقامش دوحه صدارت را طراوت بخشای [و تراکم] سحاب اقلامش روضه وزارت را نصارت افزای، فکر دوربینش نور دیده بینش، رای نکته آرایش [گلگونه] عذار دانش، بحر جلال را گوهر تابان، سپهر اقبال را اختر رخشان،

گلزار وفا را غنچه غناج، بازار وفاق را سرمایه رواج، وحید دهر، فرید دور، فزاینده و زداینده عدل و جور، دانای معانی نکته دانی، بانی مبانی مهربانی، موسی شامپانی^۱ است، که تا جهان است از نیل امانی دو جهانی قرین شادمانی و کامرانی باد. بعد از شرح مراتب دعا بر لوح صحیفه مدعا می نگارد که: دیری گذشته و عهدی منقضی گشته است که عندلیب خوش نوای خامه بر گلبن زیبای نامه متقارستان سرایی نگشوده و شاهدان راز ترک شیوه غمازی نموده: در پرده ناز آسوده اند، گلشن مراودات را در بسته است و طایر مکاتبات را پر داده، [خاطر] شوقمند که به مطالعه نگاشته کلک [طوطی] آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و مرغ دل به هوای استعمال حالات نیکو علامات در پرواز، هر وقت سفیری از سفرای آن حضرت سنی، یا بریدی از جانب سنی الجوانب این دولت بهیه عازم آن صوب با صواب شده، دوستدار به مقتضای رسوم دوستی در صدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده، به وسایل رسایل دوستانه ابواب مؤالفت را مفتوح داشته است و هر بار فصلی در اشواق ضمیر مودت تخمیر را با تفصیل مقاصد و مطالب به قلم یک جهتی نگاشته؛ نه جوابی از جانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی بر موجبات تأخیر جواب حاصل. قریب دو سال است که عالی جاه رفیع جایگاه، شهامت [و] دلالت همراه، فخامت و نبالت پناه، ابهت و مناعت اکتناه، عمدةالخوانین الکبار عسکرافشار سالار عساکر افشار از دربار سپهر مدارا شرف اعلی مأمور به سفارت آن ولا گردیده. از این رو خبری که منتج اثری باشد نرسیده، با آن که بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین را آغاز ربیع است و شاخ مواحدت حضرتین را برگ و سازی بدیع و خاطر مهر مایل را حیرتی کامل است که چرا آن همه گرمی بازار مراودت به سردی مبدل شده و در این ظرف مدت رسوم دوستی و دوستداری به کلی مهمل و معطل مانده. شهریاران کامگار، که هریک را داغ اطاعت زیب جبهه سپهرست و حلقه اطاعت آویزه گوش ماه و مهر، با یکدیگر عهدی بستند و مهری پیوستند. از آن طرف عهدنامه ای همایون فرستادند و از این طرف مهر قبول نهادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت مطابقت با آن حضرت را متقبل، جزء اعظم این شروط و عهود بیرون شدن طایفه روس از خاک این ملک محروس بود و اتمام عهد پادشاهان کامران در عهده اهتمام وزرای کار دانست. در این صورت هرگاه از آن برادر مهرپرور، که بساط آن حضرت را زیور است، گله دوستانه شود از راه و رسم انصاف

۱. مراد مسیو شامپانی است.

دور نخواهد بود. امروز آوازه این عهد وفاق در عرصه آفاق مشهور شده، هر قدر تأخیر در اتمام آن برود راه سخن مردم زیاده و از هرسو زبانی به گفتگو گشاده خواهد شد. پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل در این دار عاجل منحصر به نامی نیک است و هیچ نامی از وفای عهد نیکوتر نخواهد بود. به این دلیل اکنون در اتمام امر عهد موقع شتاب و تعجیل است، نه موقف درنگ و تعطیل. عالی‌جاه رفیع جایگاه، فراست و کیاست انتباه، فطانت و متانت اکتناه، عمده‌الاقران والاشباه، خلاصه‌العیسویین، میرزا یوسف مریم ژوانین^۱، که سفیری نکته دانست، عازم حضور آن جناب است، در این چند سال که به خدمت کارگزاری و ترجمانی اشتغال داشته و در کار اعلام اسرار دولتی بوده است و بر مکنونات ضمیر طرفین اطلاع حاصل نموده، پاره‌ای امور را که تحریر آن مقدور نیست، به تقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت. مجملأً بر رای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار در کار و بار این دولت بی‌زوال فی‌الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد، از این طرف به هیچ وجه من‌الوجه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یک‌جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت. عهد همان عهد است و پیمان همان پیمان. تا چرخ بر این و سطح زمین را تدویر و تمکین است سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین بر این وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم موادحت و مستلزم شروط مؤالفت آن است که من بعد برخلاف اوقات گذشته تارک طریقه فراموش‌کاری گشته، گاه و بیگاه دوستان راسخ‌الوداد را به نگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و به سفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام به کام باد، برب‌العالمین».

پیدا است که این نامه را میرزا محمدشفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان به سفارت به دربار ناپلئون یعنی در سال ۱۲۲۴ نوشته و به توسط ژوانین برای کنت دو شامپانی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است.

نامه دیگری که از میرزا محمدشفیع در بایگانی دولت فرانسه موجود است نامه‌ای است که ظاهراً به لابلاش فرستاده ناپلئون به این گونه نوشته است:

«عالی‌شان معلی مکان، عزت و صداقت بنیان، زبده‌الامثال المسیحیه، موسی لابلاش ترجمان و کاتب سر دولت بهیه فرانسه به عافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشته آداب سرشته آن عالی‌شان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده، اخبارات دور و نزدیک را که

رقم زد کلک صداقت سلک نموده به انضمام فقراتی که در باب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید. این مطلب ظاهر و آشکار است و ضرور به اظهار و تذکار نیست، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آن را می دانم، لکن چندان است که ظاهراً به علت بعضی موانع ترک آمد و شد رسل و رسایل شده، اما در باطن همان مراودت و یک جهتی باقی است و نقصی بهم نرسانیده. این که خواهش نموده بود که از این طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده، به ارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی شأن خود مطلع است که الی حال از این قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و به هیچ وجه فایده و ثمری حاصل نشده، می باید کاری کرد که مفید فایده ای باشد. حال دو سال است که اینجانب زحمات بسیار و مرارت بی شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی از خود نمایم و هنوز به جایی منتهی نشده. آن عالی شأن البته از چگونگی مرارت این دو سال این جانب در پاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شأن خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فیما بین دولتین بهیتین را نموده است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم، چرا که در ایران و درب خانه شاهنشاه جهان و جهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده ام و به این جهت هنوز مورد توبیخ و ملامت اهالی ایران می باشم. مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلک بارگاه فرانسه و رجال آن دولت بهیه خواهند که رفع بدنامی خود کرده، در عالم محمود و نیک نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، به جز این که عهد و میثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت قاهره بسته اند وفا نمایند، که راه عرض و استدعایی برای این خیرخواه به دست آید. حالا اگر از جانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند. آخر دوستی و آشنایی دولت بزرگ را نفعی و ثمری ضرور است، خلف عهد و سست پیمانی شما که عالمگیر شده و از ایلچیان و فرستادگان آن دولت هر که وارد این ولا شده هزارگونه سخنان دوستانه مسموع گردید، یکی از قوه به فعل نیامده. یکی مذکور ساخته که امپراتور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می آورند، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده، ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند. ما هم به همین هوس موسی لاژار را تدارک کلی نموده نزد گوداویچ سردار روسیه فرستادیم. بعد از ورود آن جا به سردار و کارگزاران این دولت تکلیف و اهتمام می نمود که شما قلاع را خالی کرده به روسیه واگذارید، تا من بنای متارکه میان شما بگذارم. این همه معلم و مهندس که از آن دولت در آن جا بودند، با آن که کمال محبت و نوازش درباره ایشان به

عمل آمده و از مال دنیا به هیچ وجه مضایقه نشده، همینکه بنای دعوی و جنگ با روسیه شده یک جا خود را کنار کشیده، نزدیک نیامدند. عسکرخان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانه پاریس فرمودند. سه چهار سال او را در آن جا نگاه داشته، آخر با ده هزار تومان قرض روانه ساختند. به خلاف این طرف که ایلچیان را با تدارک به هر نوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان و چنین جواهر و تحفه ها درست شده می آورم. یک جا همه دروغ محض شده، عسکرخان با آن همه قرض مراجعت کرد. آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم الشان که با هم دوستی و تعارف و مهربانی مرعی می دارند چرا از آن طرف می بایست مبارک باد و تعارفی به عمل نیاید که در میان دولت های عالم برای این دولت سبکی و بدنامی حاصل شود؟ اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آن که: از روزی که بنای دوستی را گذاشته، ایلچی ایشان وارد شده است، جزیی دروغی نگفته و نمی گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد به سرکار اقدس شاهنشاهی می دهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ و پنجاه عراده توپ داده اند و به همین دفعه همه معلم و تویچی و آدم های ایشان با قشون ایرانی موافقت کرده، دعوای عظیم با روسیه واقع و شکست فاحشی داده، دو سه هزار روسیه را کشته و گرفته و تا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر و تحفه ها آورده، به رجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف به عمل نیاورده باشد و لازمه ایستادگی داشته و دارند که روسیه را به زور و پول انشاء الله به موافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته و می رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و می شوند. آن عالی شأن که این تکلیف را نموده راست است. اینجانب همیشه به خیرخواهی دولت بهیه فرانسه معروف و مشهور بوده ام و لیکن از کم غیرتی و بی اهتمامی شما راه حرفی در این آستانه علیه ندارم. چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت، که به همه صفات حسنه آراسته می باشند، ننگ بدعهدی و سست پیمانی را که از همه عیوب بدتر است بر خود پسندیده، چشم از پاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند؟ به خدا که اینجانب محض خیرخواهی که به علت آمدورفت این دوساله بهم رسیده است بر خود هموار نمی توانم کرد و همیشه به علت شهرتی که به خیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل و منفعل می باشم. در این چندساله که مبادتی به تقریب قطع رسل و رسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطه معقولی، که محرمیت و صداقت داشته باشد، بهم رسد، تا در صدد اظهار بعضی مراتب برآمده، مجملی از آنچه در این مدت

فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی‌شان که از تمامی کارها مستحضر و آگاه و از قراری که معلوم شده بی‌نهایت نیک‌اندیش و خیرخواه است، باز به این حدود آمده، سبقتی در اظهار بعضی مراتب نموده، تا تازه مطالب در صدد اظهار برآید و در پرده خفا نماند. الحمدلله رب العالمین پروردگار پاک خدمه این دولت علیه را از اعانت جمیع دول بی‌نیازی داده است و ابواب فتوحات بر چهره آمال این دولت جاوید مدت گشاده، البته مسموع آن عالی‌شان گردیده است که در این سال فیروزی مآل تا چه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سپاه منصور در احوال روسیه این سرحد راه یافته، چه قدر از آنها مقتول و چه قدر دستگیر شده. آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی و خیرخواهی بود. چنان‌که آن عالی‌شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید. پیوسته مترصد اخبارات و مرجوعات می‌باشد».

پیدا است که این نامه بسیار جالب را میرزا شفیع صدراعظم به نماینده فرانسه در ایران نوشته و در آن از ناسازگاری دولت ناپلئون نالیده و از رشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان به فتح‌علی‌شاه و درباریان وی داده‌اند دم زده است. از فحوای نامه پیدا است که در ظرف جنگ اول روسیه با ایران و پس از بازگشت عسکرخان سفیر فتح‌علی‌شاه از پاریس در سال ۱۲۲۴ نوشته شده است.

سند جالب دیگری که در این زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ای است که بوداق نام از ایران به دربار ناپلئون فرستاده و از اینجا پیدا است که فرانسویان در آن زمان خبرگزارانی در ایران داشته‌اند که به زبان فارسی مطالب را برای ایشان نوشته‌اند و از آن جمله این بوداق نام که پیدا است نام ترکی داشته و شاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه داشت بنده دولت خواه به موقف عرض مقربان دربار انجم احتشام والا می‌رساند که: اگرچه الی حال این بنده عقیدت خصال در ظاهر نسبت به امنای آن دولت قاهره در رابطه بندگی و دولت‌خواهی سبقت نیافته، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص و دولت‌خواهی خود را در پیشگاه ضمیر آفتاب مظاهر والا جلوه ظهور دهد. نظر به این معنی بر ذمه بندگی و دولت‌خواهی لازم است که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را به خدمت بارتعت عرض نماید. لهذا پارسال یک نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده، حال در تبریز است، راه و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران می‌دهد و امسال هم یک نفر ایلچی دیگر همین از طرف پادشاه انگلیس رسیده، حال در

دارالسلطنه طهران اقامت کرده و چنین تعهد و قرارداد کرده که او به سرکرده گری قشون ایران تعیین و تمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانه پادشاه انگلیس داده، خود متوجه دعوی و مدافعه قشون پادشاه روس بشود و در این وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بود که با هم بنای مصالحه و سازش بگذارند. از این طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزابزرگ به حوای الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو»^۱ سرکرده روسیه تا آن جا آمده، با هم ملاقات حاصل کرده، دیگر معلوم نشد که بنای مصالحه آنها صورت سرانجام گرفت یا نه و نیز باید در این چندوقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران حرکت کرده، در مملکت عراق در موضعی که موسوم به چمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند. زیاده از این خبری که قابل عرض باشد صورت وقوع نیافته. بعدالیوم نیز هر نحو خبری که صورت وقوع یابد به خدمت بارفعت عرض خواهد نمود. چون این بنده دولت خواه را از جمله اخلاص مندان آن دربار حساب نموده ذیلاً استدعا آن که از لوحه ضمیر منیر محو نفرموده، به ارجاع خدمات بین الامثال سربلند فرمایند. زیاده جرأت ننموده، امره الاعلی.

(در پشت نامه مهر «عبدۀ بوداق»)

پیدا است که این نامه در پایان سال ۱۲۲۹ یا آغاز سال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست به مأموریت سرگوراوزلی و میانجی گری او برای بستن عهدنامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ و سپس به عهدنامه ایران و انگلیس به وسیله مستر الیس در ۱۲ ذی الحجه ۱۲۲۹ اشاره کرده است و در این زمان دیگر دربار فرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد و این بوداق نام این وظیفه را به عهده داشته است.

به جز دو نامه ای که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش از این در صحایف ۱۸۷-۱۹۱ آمده است دو نامه دیگر هم از او در دست است. نخست نامه ای است که به شماره ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجه ایران است^۲ و در پشت آن ترجمه آن را به زبان فارسی شکسته نوشته اند و پیدا است که آن را در همان زمان یکی از خاورشناسان فرانسوی

۱. پیدا است که تحریف کلمه Tormassof نام ژنرال معروف روسی است که در جنگ اول ایران و روسیه فرمانده قسمتی از سپاه روسیه بوده است.

۲. مقاله آقای عبدالحسین نوایی به عنوان «چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران» در «نشریه وزارت امور خارجه» شماره پنجم (جلد دوم) اسفندماه ۱۳۲۸ ص ۱۴-۳۰.

به این گونه ترجمه کرده و عیناً آن را نقل می‌کنم:

«ترجمه محبت‌نامه - از طرف ناپولئون اعظم که با عنایت خدای تعالی و بر موجب قوانین دولت عظمی امپراتور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایتالیه است به جانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملک الملوک عالم مزین اریکه پادشاهی فرمانفرمای عرصه ماه تا ماهی سلطان جوانبخت سکندرشان فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافت و سلطنته‌السلام، پادشاهای بلندجها و خدیو مرتبت پناها چون که افزایش و استحکام روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمه مایان از قدیم‌الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص‌پذیر است، بنابراین دارنده محبت‌نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون و یک که (!) از خادمان سرای همایون و هم ضابط ایچ آقایان^۱ اندرون فرستادن (!) به صوب شوکت اوب مصمم شد و بآنیت این که جنرال مومی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده به او اعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتاً من‌الاقوات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیما بین دولت فرانسه و دولت ایران باعث آبادی شده بودند به تواریخ اندر مسطور است بل در افواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیله اجداد خودش اقتفا بخواهد کرد. از این قطع نظر جنرال غاردان را فدوی ذات ملوکانه‌ام و در خدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته به این سفارت کبرا (!) لایق و شایسته دیدم و کذالک (!) اوفیچیان^۲ همه که به معیت جنرال مشارالیه مأمور و معین شدند و در نصرت‌های بسیار که بر عساکر روسیه میسر گشت اصحاب و انصارم بودند و ایشان را یکایک گزیده اردوی همایونم باید شناخت و ان شاء الرحمن مبارزان مومی‌الیه در محاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهوده مجربه در آن طرف به خواهش کوشند. مبتناً علی ذلک امر محقق است که این گونه انتخاب و امتیاز مقبول و پسندیده آن حضرت سلطنت‌مآب می‌شود و مرجوست که به این چنین ممتاز بین الاقران و مشار بالیان منتسروی^۳ مرخص به اعتقاد تام و کامل و به هر کلمات که از طرف ما بگوید اعتماد کلی و شامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که در حضور فایض‌النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت و دوام دوستی ما را و دعوات صافیات ما را برای اقبال ذات خلافت صفات برای خوشحالی ممالک ایران و تحقیقات شوق و آرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار به تکرار اریاد و ذکر

۱. این کلمه به معنی آجودان آمده است.

۲. تحریف کلمه officiers فرانسه به معنی افسران و صاحب‌منصبان.

۳. تحریفی از کلمه Ministre فرانسه به معنی وزیر.

بکند بدو گوش تصدق و تیقن را بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی در ایام سلطنت جاودانی با نسایم مساعده عاقبت سعیده بر ذات حشمت صفات کامرانی جاری و ساری باد، برب العباد. نوشته به مقام فنکنستین^۱ در اردوی نصره مقرو به روز فیروز بیستم نیشان سال هفتم و هشتصد و هزار^۲ از میلاد عیسی (ع) و سال سیم از جلوس همایونم فی یوم الثانی عشر من صفر الخیر سنه ۱۲۲۲.

امضای امپراتوری ناپولیون

و تحت‌المینیستیر^۳ والوزیر امپراتور والملک

شارل موریس طالیران پرنس دبنونت^۴

پیدا است که این نامه اعتبارنامه گاردان به عنوان سفیر در دربار طهران و برای معرفی هیئت افسران نظامی است که با او به ایران آمده‌اند.

نامه دیگری که از ناپلئون خطاب به فتحعلی شاه مانده به این گونه است^۵:

«از جانب ناپلئون با عنایت خدای تعالی و برحسب قوانین اساسی امپراتور فرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع^۶ هیئت اتحادیه رن^۷، رابط^۸ بین ممالک مؤتلفه سویس به اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت فتحعلی شاه پادشاه ایران دوست بسیار عزیز و صدیق ما: اعلیحضرتا، قدر قدرت، چون مدت مأموریت موقتی سفیر فوق العاده شما عسکرخان افشار در دربار ما به انجام رسیده است بنا بر تصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب فرستادگان ما لازم بود که او را بیش از این در نزد خود نگاه نداریم، اگرچه عزیمت او بر ما ناگوار خواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بوده. سفیر مزبور غالباً در مدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلیحضرت را گوشزد می کرده، میل قلبی ما این است که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلیحضرت در اختیار دوستی بین ما و دشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند و در این مشورت ما با کمال صفا بنا بر اعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت به ما ابراز داشته‌اند مسئول او را اجابت خواهیم کرد. اعلیحضرتا قدر قدرت در خاتمه از خدای متعال خواستاریم که روز به روز بر عظمت او بیفزاید

۲. مراد ۲۰ آوریل ۱۸۰۷ (۱۲ صفر ۱۲۲۲) است.

۱. مراد فنکن شتاین است.

۳. تحریف دیگر از کلمه *Ministre* فرانسه.

4. Charles-Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

۵. همان مقاله ص ۳۰.

6. Protecteur

7. Rhin

8. Médiateur

و ایام را با عظمت و عافیت بگذارند، تحریراً در ۲۳ مه ۱۸۱۰ در لیل (Lille).

مهر امپراتور ناپلئون

وزیر دولت دوک باسانو^۱

وزیر روابط خارجی دوک دوکادور^۲

پیدا است که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون به فتحعلی شاه باشد در ۲۳ مه ۱۸۱۰ (۱۸ ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته شده و از لحن نامه پیدا است پس از آن که گاردان از ایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیر ایران را از دربار خود روانه کرده است.

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضا قلی خان هدایت لله باشی امیرالشعراء در تاریخ قاجاریه که در دنباله روضةالصفاء چاپ کرده است درباره روابط فرانسه با ایران در زمان فتحعلی شاه در حوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است:

«در سال ۱۲۰۹ (۱۷۹۴ میلادی) که سلطان شهید آقامحمدخان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده، به واسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و موافقت با خاقان شهید خواست.

عهدنامه‌های سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود به ایران فرستاد ولی وقتی رسید که آن شهریار در قلعه شوشی به عز شهادت رسیده بود و خاقان کامگار فتحعلی شاه قاجار هنوز جلوس نکرده بود و اطراف بلاد پر آشوب و فساد بود. حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت. واقعه قتل کربلا و طغیان وهابیه که در سال ۱۲۱۶ هجری بود اسمعیل بیگ غلام به بغداد نامه برده، خواجه داود نامی در صورت تاجار در بغداد دیده، دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور به ایرانم و با اسمعیل بیگ بیات به دارالسلطنه آمد، چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند، هم چنان جوابی سرسری نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند. الحاصل در این سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت. پاشای بایزید و وان به ملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دو چاکر او را بکشت. چون نواب شاهزاده نایب السلطنه شنید کس

فرستاد، موسیو ژوبر را از پاشا بخواست، او نیز بفرستاد و با عزتی تمام او را به تبریز آوردند و به سلطانیه آمده، شرف حضور سلطان ایران را دریافته، معلوم شد که داودخان مذکور با وی همراه است. الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلئون امپراتور پیغامات دوستانه بگذرانید و جواب نامه او را میرزا رضی تبریزی به فارسی مرقوم و به سفارت میرزا رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا روانه پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری^۱ در وقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می نویسد: «هم در این سال به توسط خواجه داودنام از ارامنه و تجار بغداد نامه ای از ناپلئون بنپارت کنسول اول فرانسه به حضرت خاقانی موصول گردید. خواجه داود لقب خانی یافته، حامل جواب آن نامه گردیده، به فرانسه روان شد.»

گویا این خواجه داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه) کتاب کوچکی در پاریس به عنوان «وضع کنونی ایران»^۲ به فارسی و فرانسه و ارمنی چاپ کرده است. در این کتاب نام خود را به فارسی «صاحب نشان شیروخورشید ایران ملک شاه نظرزاده میرداود ضنادوریان» نوشته است و در پشت این کتاب در دنبال نام خود نوشته است «مأمور فرانسه در ۱۸۱۶»^۳.

بنا بر اسنادی که در دست است ناپلئون از جوانی نقشه تصرف آسیا را در ذهن خود جای داده و کراراً به این نقشه بازگشته و سال ها پیش از آن که به امپراتوری برسد این خیال را در فکر خود پرورده است. پیدا است که بیشتر مقصود وی از این کار این بوده است که هندوستان را از دست انگلستان بیرون بیاورد. پس از آن که به مصر لشکر کشید و از این کار نتیجه ای نبرد باز از این اندیشه دست برنداشت و هم چنان آن را دنبال می کرد. در آن زمان دروازه اروپا بر آسیا شهر استانبول پایتخت سلاطین عثمانی بود. در سال ۱۸۰۲ م (۱۲۱۷ ه) ناپلئون، سیاستیانی از افسران عالی رتبه ارتش خود را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد و امیدوار بود به این وسیله بتواند از همه کشورهای آسیایی باخبر باشد.

سیاستیانی مأمور بود که راه لشکرکشی به هندوستان را پیدا کند. وی قهرماً متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را به ایران جلب کرد. اما ناوگان فرانسه در آن زمان ناتوان تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی به ایران و از آن جا به هندوستان

برساند. به همین جهت ناپلئون در نظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران به هند بتازد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنگ اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰۴-۱۸۱۳) کشید در گرفته بود. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگ ها و شورش های داخلی شد و به محض این که از آنها فراغت یافت به جنگ با روسیه گرفتار شد و در سال اول جنگ یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی در پی خورد. انگلیسی ها که به این گونه استیصال وی را دیدند در صدد شدند به وعده یاری او را به خود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را در اتحاد با انگلستان می دانست. اما انگلیسی ها تکلیف شاق می کردند و می خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد دربار ایران جزیره خارک و بندر بوشهر را به انگلستان واگذارند.

پیدا است که فتحعلی شاه نمی توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل به ناپلئون است. به همین جهت فتحعلی شاه نامه ای به وی نوشت و او هم جواب مساعد داد. پس از آن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) به ایران فرستاد. چنان می نماید که هریک از این دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف به ایران فرستاده است، یعنی در ضمن این که ژوبر از راه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد مأمور ایران شده است و در این کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکند و اگر یکی از این سفیران به مقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو به فاصله نزدیک عازم ایران شده اند، اما چون ژوبر را در راه به زندان افکنده اند و مدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر از وی به ایران رسیده و او هم ناگهان در تهران مرده و به این گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه ای از روابط ایران با ناپلئون به دست آید.

در این ضمن جنگ های ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. در هر زمان که روس ها در اروپا گرفتار حوادثی می شده اند از نیروهای خود در مرزهای ایران می کاسته اند و ایرانیان اندک پیشرفتی می کرده اند اما دوباره که دستشان در اروپا خالی می شده بر نیروی خود در مرزهای ایران می افزوده اند و بار دیگر پیشرفت می کرده و ایرانیان را شکست می داده اند. در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۱ ه. ق) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن، بوتان^۱ و لابلانچ^۲ باشند

به ایران فرستاده است. ژرف ماری ژوانن^۱ از خاورشناسان زمان خود بود و در سن بریو^۲ در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸۴۴ درگذشت.

در این گیرودار انگلیسی ها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی به ایران باز کند و به همین جهت است که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی و مرگ رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را به خلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون در میدان های جنگ اروپا چنان در جهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربار تهران با آن دشواری هایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر می شد و به همین جهت اگر اندک تردیدی از اتحاد با ناپلئون در میان بود پس از جنگ های معروف اوسترلیتز^۳ در ۱۸۰۵ و اینا^۴ در ۱۸۰۶ و ایلو^۵ در ۱۸۰۷ کم ترین تردید دربار ایران از میان برخاست.

به همین جهت در ماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمدرضا در لشکرگاه ناپلئون در فینکن شتاین به حضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با وی کرد. چنان می نماید که دولت ایران در این کار مقدم شده و پیشنهاد اتحاد از جانب ایران بوده است. پس از امضای عهدنامه اتحاد در فینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مأمور سفارت ایران کرد و یک هیئت نظامی با وی به ایران فرستاد و گاردان اعضای سفارت ایران را هم با خود به ایران آورد. هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ۴ ژوئن ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند^۶ در پروس شرقی الکساندر امپراتور روسیه را شکست داد و چند روز بعد در ژوئیه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روس ها صلح کرد و به این گونه به دو متحد سابق خود یعنی دولت ایران و دولت عثمانی خیانت کرد و اتحاد با آنها را نادیده گرفت و حتی صلح با روسیه سبب شد که روس ها از جانب ایران و عثمانی دستشان باز شد و توانستند به زودی کار هر دو را بسازند. عجیب تر از همه این است که ناپلئون از این اتحاد تازه با روسیه نه به ایران خبر داد و نه به گاردان سفیر خود و نه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنند و این کار را منافی با عهدنامه خود ندانند بلکه با رقیب او یعنی دولت انگلستان هم نزدیک نشوند. باز عجیب تر آن که ناپلئون از گاردان هم توقع داشت که باز پس از این صلح با روسیه در ایران پیش ببرد و مانع از اتحاد و حتی نزدیکی ایران با انگلستان بشود و به همین جهت نه تنها هنگامی که ایران از ناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه ای بست و رابطه برقرار کرد ناپلئون بسیار

1. Joseph-Marie Jouannin

2. Saint-Brieuc

3. Austerlitz

4. Iéna

5. Eylau

6. Friedland

خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمی‌توانست در ایران بماند و چاره‌ای جز بازگشت به فرانسه نداشت چون به فرانسه برگشت ناپلئون او را غضب کرد و مدت‌ها کاری به او نداد و او را خانه‌نشین کرده بود.

گاردان به اندازه‌ای از این اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامه تیلسیت در استانبول بود و تا دوماه پس از آن واقعه در آن شهر بود و دو ماه پس از آن از بغاز بسفور عبور کرد و رهسپار ایران شد. چنان می‌نماید که ناپلئون از دوری راه میان فرانسه و ایران مطمئن بوده و امیدوار بوده است این خبر نزدیکی با روسیه خیلی دیرتر به ایران برسد و گویا این خبر را هم زودتر از همه دربار روسیه به ایران داده است.

شاید هم اندیشه ناپلئون این بوده است که اگر نمی‌تواند فتحعلی‌شاه را بر انگلیسی‌ها برانگیزد دست‌کم انگلیسی‌ها را از ایرانیان در هراس نگاهدارد و ایشان را وادار به صلح با فرانسه بکند و به این‌گونه فتحعلی‌شاه هم اگر گرفتار روس‌ها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد و فکر کار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد از لشکرگاه فینکن‌شتاین تنها دو آجودان و یک افسر پیاده و دو افسر جزء با خود برداشت و به سوی استانبول رهسپار شد. افسران دیگری را که لازم داشت از میان کسانی که در استانبول بودند برگزید و با خود به سوی ایران عزیمت کرد و این افسران جزو هیئت نظامی بودند که ناپلئون با سباستیانی به استانبول فرستاده بود.

گویا یگانه‌سببی که ناپلئون را به انتخاب ژنرال گاردان به این مأموریت برانگیخت این بود که در قرن هفدهم و هجدهم چندتن از نیاکان گاردان مأموریت کنسولی در ایران و عثمانی داشته‌اند. از اینجا پیدا است که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنگ شرایط این مأموریت را در دیگری جمع ندیده و یگانه کسی که به نظرش مناسب آمده همین گاردان بوده است که می‌دانسته پدرانش وقتی به ایران و ترکیه رفته‌اند و شاید در خون او اطلاعی درباره این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان در این سفر دور و دراز نیازمند به معاونین دلیر و فرمان‌بردار و کاردان و باهوش بود و از حسن انتخاب او درباره همراهانش همین بس که بسیاری از ایشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند و نامشان را در تاریخ فرانسه ضبط کرده‌اند. مهم‌ترین اعضای هیئت وی به این‌گونه بوده‌اند: آئردوگاردان^۱ برادر ژنرال که دبیر اول سفارت بود. وی در ۲ مارس ۱۷۶۵

در بندر ماریسی ولادت یافت و در ۸ ژانویه ۱۸۲۲ در همان جا درگذشت و پیش از برادرش به فرانسه برگشت و مؤلف کتابی است به این عنوان: «شرح سفری به ترکیه آسیا و ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده - چاپ ماریسی ۱۸۰۸»^۱.

دیگر از اعضای سفارت اوژن باتیست لوی ژاک روسو^۲ بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت و در ۱۸۳۱ در طرابلس غرب درگذشت. پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته و در ۱۸۰۸ درگذشته بود از جانب فرانسه مأموریت‌های مهم در ایران و ترکیه داشته است. وی خود سرکنسول فرانسه در تهران در ۱۸۰۶ و سپس سرکنسول حلب و بغداد و طرابلس غرب شده و آثار فراوان درباره تاریخ و جغرافیا و زبان‌های شرقی انتشار داده است.

دیگر از همراهان او لاژار^۳ باستان‌شناس معروف بود که در ۳۰ مارس ۱۷۸۳ ولادت یافته و در ماه سپتامبر ۱۸۵۸ در تور^۴ درگذشته است. در ۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ و ادبیات شد و نخستین کسی است که به وسیله انکشافات خود در باستان‌شناسی و زبان‌شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان و تمدن شرق را معلوم کرده است.

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل^۵ بود که در ۵ ژانویه ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافت و در ۱۱ آوریل ۱۸۶۰ در همان شهر درگذشت. او در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان و در ۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو^۶ شد و بعدها در محاصره شهر مایانس^۷ در آلمان در ۱۸۱۴ دلاوری بسیار نشان داد، در حکومت رستوراسیون^۸ در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد، در ۱۸۲۹ سرتیپ سوم و در ۱۸۳۵ سرتیپ دوم شد و در تسخیر الجزایر مقام مهمی به دست آورد و در ۱۸۴۶ عضو مجلس اعیان و در ۱۸۴۷ وزیر جنگ شد. دیگر سروان مهندس لامی^۹ بود که بعدها به درجه سرتیپی رسید و آجودان لوی فیلیپ^{۱۰} پادشاه فرانسه شد و از ناحیه دور دونی^{۱۱} به وکالت انتخاب شد.

دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه^{۱۲} بود که در پوتاموسون^{۱۳} در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵ درگذشت و به رتبه سرتیپی رسید و در جنگ استقلال یونان مقام مهمی بهم زد.

1. Journal d'un voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse fait en 1807 et 1808.

2. Jean-Baptiste Louis-Jacques Rousseau

3. Lajard

4. Tours

5. Camille Trézel

6. Guillominot

7. Mayence

8. Restauration

9. Lamy

10. Louis-Philippe

11. Dordogne

12. Charles-Nicolas Baron Fabvier

13. Pont-à-Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که به سوی ایران می آمد چند تن از اعضای سفارت خود را از خود جدا کرد و از راه سوریه و حلب و بغداد روانه ایران کرد تا در این راه مطالعات نظامی و جغرافیایی بکنند ولی عده بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپار شدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷ رجب ۱۲۲۲) از استانبول راه افتادند. گذشته از اعضای رسمی سفارت چند تن مترجم و صنعتگر و خدمتکار همراهشان بود و اعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند و رویهم رفته با رئیس کاروان پنجاه و سه تن می شدند و نود اسب و استر همراه داشتند.

از میان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر را نوشته اند از آن جمله ژنرال ترزل یادداشت هایی دارد که ژنرال ژ. پ. دوما^۱ تدوین کرده و ترجمه آن را آقای عباس اقبال در ۱۳۰۷ در تهران انتشار داده است. ژنرال فابویه نیز درباره ایران یادداشت های بسیار دارد و به جز ده پانزده نامه که از ایران به خویشاوندان و به برادرش نوشته سفرنامه خود را نیز تدوین کرده و قدم به قدم با دقت کامل شرح سفر خود را یادداشت کرده است و نیز گزارش های فراوان در مسائل مختلفی که به او رجوع کرده اند و مطالعاتی که در اصفهان کرده ترتیب داده است. تانکوانی مترجم سفارت نیز به یکی از آشنایان خود خانم ث. ب. (C.B.) یک سلسله نامه هایی نوشته که در دو مجلد به این عنوان «نامه هایی درباره ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی، چاپ پاریس در دو مجلد ۱۸۱۹»^۲ انتشار یافته است. در میان افسران این هیئت شرح حال فابویه از همه جالب تر است زیرا که وی افسر توپخانه بود و مأموریت داشت در ایران توپ بریزد و چون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت دو کارخانه توپ ریزی در تهران و اصفهان دایر کند و او را برای همین کار مدتی به اصفهان فرستادند و به همین جهت وی از همه اعضای این هیئت در کارهای ایران آگاه تر و بینا تر شده بود. وی در خاطرات خویش می نویسد که در استانبول به توپخانه دولت عثمانی رفته و موادی را که در توپ ریزی در آن جا معمول بوده است در نظر گرفته و در سبک توپ ریزی ترک ها مطالعه کرده و شرایط آب و هوا و عادات محلی را در نظر گرفته و کتاب هایی چند که در این زمینه بوده است فراهم کرده و به این گونه برای آمدن به ایران مجهز شده است.

این هیئت نظامی که از استانبول رهسپار شده تا مرز ایران دوماه در راه بوده و سه ماه پس

1. J. P. Dumas

2. Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J. M. Tancogne. 2 vol. Paris 1819.

از ورود به ایران وارد تهران شده است. در سراسر ترکیه به زحمت بسیار سفر می‌کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانه‌ها پل نبوده و فقر و مذلت مردم، ایشان را متأثر می‌کرده است. کاروان سفارت ده و دوازده و گاهی شانزده ساعت راه را در روز طی می‌کرده است و هر شب در دهی نیمه‌ویران فرود می‌آمده‌اند.

فابویه در سراسر راه با دقت کامل در کتابچه‌هایی که به خط او مانده همهٔ عوارض زمین و مجاری آب‌ها و جهت کوه‌ها و محصول هر ناحیه را یادداشت می‌کرده است. این کارها به اندازه‌ای وقت او را می‌گرفته که فرصت تماشای طبیعت و بناهای تاریخی را نداشته است. با این همه از اوضاع اجتماعی غافل نبوده و سفرنامهٔ او شرح بسیار جالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی در آن زمان است. چیزی که در میان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجه است این است که در آن زمان اختلاف سخت و کینهٔ دامنه‌داری در میان ترکان و ایرانیان بوده است و در ترکیه همین‌که می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی به ایران می‌روند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می‌کردند و حتی گاهی هم زدو خوردی در میان ترکان و اعضای سفارت ایران که از فرانسه برمی‌گشته‌اند در می‌گرفته و افسران فرانسوی ناچار از ایرانیان پشتیبانی می‌کرده‌اند. در این سفر افسران فرانسوی ناظر جنگ میان کردان و ارمنیان در خاک عثمانی نیز بوده‌اند.

سرانجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاک ایران شده، از آن‌جا به تبریز رفته و از ۱۱ تا ۱۶ نوامبر که در تبریز بوده‌اند عباس میرزای نایب‌السلطنه و لیعهد ایران و حکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه از ایشان کرده و سروان لامی و چندتن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خود نزد خویش نگاه داشته است و دیگران به سوی تهران راهی شده‌اند.

در زمانی که این هیئت از تبریز به تهران می‌آمده فاصلهٔ میان تبریز و تهران منظرهٔ رقت‌انگیزی از آثار فتنه و آشوب و جنگ‌های داخلی ظاهر می‌کرده است. شهرهای زنجان و سلطانیه که پیش از آن پرجمعیت بودند در این موقع تقریباً تهی شده بودند و مردم این نواحی به منتهی درجهٔ پریشان و درمانده و مأیوس بودند و حکمرانان‌شان هرچه می‌توانستند به همین مردم غارت‌زده ستم می‌کردند و در راه دسته‌های چادر نشین را دیده‌اند که پراکنده در گوشه و کنار در زیر چادرهای خود از سرما و گرسنگی جان می‌دادند. هیئت افسران فرانسوی در پایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد و ناچار شد چهار روز در آن‌جا بماند. فابویه در یادداشت‌های خود سبب این درنگ را با استهزاء کامل بیان

می‌کند و عبارات تملق‌آمیز آن زمان را ترجمه کرده می‌گوید: «اعلیحضرت شاه پادشاه قبله عالم قطب جهان و ظل الله و سی چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام خود در حرکت کواکب دیده است که اگر اعضای سفارت فرانسه به جز روز چهارم دسامبر روز دیگری وارد تهران شوند بدبخت خواهند شد». کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که در دربار فتحعلی شاه رواج داشته آگاهند می‌دانند که این تعبیرها مطلقاً مبالغه‌آمیز نیست و سراسر آن مطابق حقیقت است و قطعاً فتحعلی شاه معتقد به احکام نجوم و سعد و نحس کواکب و این‌گونه اباطیل بوده و خود و یا اطرافیانش به تقویم رجوع می‌کرده‌اند و در حوادث مهم تأخیر و تسریع را به همین امر موکول می‌دانسته‌اند. سرانجام روز چهارم دسامبر (۱۸۰۷ میلادی) هیئت افسران فرانسوی وارد تهران شدند. عده کثیری را به پیشباز آنان فرستاده بودند. در موقع ورود به تهران که عده کثیری از مردم بر سر راه به تماشا ایستاده بودند در پیشاپیش هیئت رسمی که در جلو صف حرکت می‌کردند حتی مسخره‌ها و مقلدهای دربار فتحعلی شاه هم بودند که وسیله تفریح مردم را فراهم می‌کردند و یک نوع «کاروان شادی» یا «کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می‌نویسد که ایشان تنها شلوار کوتاهی دربرداشتند و با تن برهنه می‌رقصیدند و کارهای مضحک می‌کردند. رییس این مقلدها چماق بسیار بزرگی داشت که با آن بازی می‌کرد.

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع صدراعظم ژنرال گاردان را در خانه خود پذیرایی کند و برای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر را خالی کرده بودند. چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را به حضور خود پذیرفت. فابویه می‌نویسد در این موقع سرپا غرق جواهر بود و چنان‌که نشسته بود پیدا بود مرد زورمندی است که تقریباً چهل سال دارد و میلیون‌ها جواهر به خود بسته بود. تاجش و بازوبند چش بسیار گرانبها بود. ریش سیاهش که زیباترین ریش‌های ایران بود تا به زانو می‌رسید. در پای تختش پسرانش صف کشیده بودند. دیگر هیچ‌کس در تالار نبود. دیگران همه در ده قدم فاصله در باغ صف کشیده و دست‌هایشان در آستین‌ها پنهان شده بود. ژنرال گاردان را با دو دبیر سفارت وارد تالار کردند. ما را در بیرون در صف اول وزیران نگاه داشتند. ما از این کار پرخاش کردیم و به ژنرال گفتیم و او هم به فتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می‌شمارد نه نوکران خود. شب شاه پیغام داد اگر جای آنها خوب نبوده به واسطه بی‌اطلاعی بوده است. روز جمعه بعد ما را یک‌یک معرفی کردند و این دفعه سه قدم تا تخت او فاصله داشتیم. شاه به ما گفت که ما را مانند فرزندان خود دوست می‌دارد و آینده این را ثابت

خواهد کرد. در حقیقت هم ما در یک طرف تخت صف کشیدیم و پسرانش روبرو ایستادند. پس از آن که محاسن هریک از ما را به او گفتند گفت که ما جوانان زیبا و رعنايي هستيم و او قدر خدماتي را که به ناپلئون کرده ایم می داند زیرا که این دو کشور امروز یکی است و نیز گفت: «به همین جهت هریک از شما که مورد قدردانی خاص برادر من واقع شده اید بیش از دیگران مورد قدردانی من خواهید بود». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما و هنر ما و همهٔ خون ما در خدمت اعلیحضرت خواهد بود. سپس به من تکلیف کرد به اصفهان بروم و من گفتم گزارش به او خواهم داد و هرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد.

پس از آن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی از آن را به فرانسه فرستادم. در نتیجهٔ همین کار فتحعلی شاه درجه دوم نشان خورشید را به او داد که سه درجه داشته است.

از آن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده اند. گاردان که در مراحل سفر مراقب فابویه بود وی را مأمور کرد گزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول به تهران تهیه کند. این گزارش فابویه در آن زمان شاهکاری از دقت و اطلاع و پشتکار به شمار رفته است. در آن زمان افسران فرانسوی هنوز از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند و همه مطمئن بودند که چیزی به لشکرکشی او به هندوستان از راه ترکیه و ایران نمانده است، به همین جهت با کمال شوق و ذوق به این کار دل داده بودند. سندی به خط فابویه از آغاز ژانویه ۱۸۰۸ (ذی القعدة ۱۲۲۲) باقی است که می رساند تا آن زمان هنوز فرانسویان مقیم ایران نمی دانستند لشکرکشی به هندوستان دیگر از چشم ناپلئون افتاده است. در این گزارش فابویه وسایل عبور ۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول تا مرز هندوستان پیش بینی کرده است.

در این گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط باید موقعی از فرانسه حرکت کنند که مطمئن باشند در ایران نیرویی که کاملاً به اصول اروپایی تربیت شده برای یاری با آنها حاضر است و لوازم جنگی که در آن روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است. به همین جهت فابویه اهتمام کامل داشت که معایب سازمان نظامی ایران را کشف کند و به اصلاح آن پردازد. در گزارش مخصوصی که در این زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیرا که همسایگان دیگر همه از نظر نظامی از ایران پست ترند و تنها وسایل نظامی ایران از روسیه کمتر است.

در زمینهٔ قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه می نویسد: «از این سو استحکامات مرزی ایران یک عده قلاع بازیچه و کاملاً بیهوده است. فضاهاى آنها بسیار وسیع است اما هموار

نیست و بیشتر آنها را از خشت ساخته‌اند. بعضی از آنها بارو دارند اما بسیار کوچک و مانند برجی است که تیزی و پیش آمدگی ندارد و به همین جهت بی فایده است.»

به عقیده وی می‌بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که در ارتش ایران تنها عنصری که متوسط است سوار نظام است. سواران ایرانی هرچند که اسلحه خوب ندارند می‌جنگند و با دقت کامل حرکت می‌کنند. ولی اشکال در گردآوردن و نگاهداری آنها و خوراک دادن به اسب‌هایشان در زمستان است، زیرا که انبار ندارند و زنان و کودکانی که با ایشان راه می‌افتند تابع انتظامات نیستند و به همین جهت کمتر می‌توان از این سوارها بهره‌مند شد.

اما پیاده نظام که تنها در موقع لزوم آنها را دعوت می‌کنند تنها یک دسته از مردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نام‌هایشان را نمی‌دانند، مانند گله به راه می‌افتند و جیره و مواجب به آنها نمی‌دهند.

به عقیده فابویه اگر سربازان را منظم به خدمت دعوت کنند و مشق بدهند و با عدالت و دقت کارهایشان را اداره کنند و آنها را به دیسیپلین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوار تربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند و اندک‌اندک پیاده نظام ایران از آنها سرمشق بگیرد.

درباره سربازان ترک عقیده فابویه این بوده است که با همه معایبی که دارند باز حسنی در آنها هست و می‌گوید نژاد ترک حس مقاومتی دارد که مفید است. با وجود همه این معایب و با وجود ضعفی که در دولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند و عده کثیر از آنها مردم بی‌همت و سست‌اند باز می‌توان گفت که هرگز کسی نمی‌تواند بر ملت ترک مستولی شود. شاید بیگانگان آنها را به سهولت از میان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهند کرد و شاید روزی که مرد بزرگی در رأس آنها قرار بگیرد باعث وحشت همسایگان خود شوند.

اصلاحات سپاه ایران به دست افسران فرانسوی

در میان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان به ایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیه توپخانه ایران شده بود. در گزارش‌هایی که وی داده است می‌گوید توپخانه ایران اصلاح‌پذیر نیست بلکه باید از نو آن را درست کرد. در آن زمان ایران نه کارخانه توپ‌ریزی داشته است و نه زرادخانه و چند توپی که در ایران بود از خارج آورده بودند.

نمونه‌هایی از لوله‌های این توپ‌ها که در ایران مانده و برخی از آنها را در خیابان فروغی در حریم دیوار عمارت سابق قزاقخانه جا داده‌اند معلوم می‌کند که یا از توپهایی است که در زمان شاه عباس از پرتغالی‌ها گرفته‌اند و یا در جنگ‌های روس و ایران از روس‌ها گرفته شده و این خود بهترین دلیل است که تا پیش از آمدن هیئت فرانسوی به ایران توپخانه ایران تا این اندازه ضعیف بوده است.

فابویه می‌گوید این توپ‌ها را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته بودند و دور آنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه و تکیه‌گاهی نداشت. یگانه‌تویی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آن را از روس‌ها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه‌جا همراه شاه بود و شاه آن را دوست می‌داشت زیرا روزی که آن را زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آن را در کرده بود و گلوله‌اش به نشانه خورده بود.

فابویه در گزارش‌های نظامی خود شرحی هم از زنبورک می‌دهد و آن نوعی از توپ بوده که لوله بسیار کوتاه داشته و گلوله‌های کوچک در آن می‌گذاشته‌اند که هریک از آنها نیم‌لیور یعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که به پشت شتر یا استر بار می‌کردند و به همان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود تیررس آن هم کم بود. در آن زمان عده افراد توپخانه ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ‌یک اطلاعات فنی نداشتند.

هنگامی که فابویه را مأمور توپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای این کار خواست و فتح‌علی شاه در ماه ژانویه ۱۸۰۸ (ذی‌القعدة ۱۲۲۲) اختیارات را به او داد. قرار شد وی به اصفهان برود و در آنجا کارخانه توپ‌ریزی تأسیس کند و پول و لوازمی را که برای این کار لازم است در آنجا به او بدهند و کارگران و توپچیانی را که لازم دارد همانجا اجیر کند و در پایان سال، پنجاه اراده توپ کامل دارای همه وسایل، شبیه به همان توپ روسی که در نظر فتح‌علی شاه این همه عزیز بود تحویل بدهد.

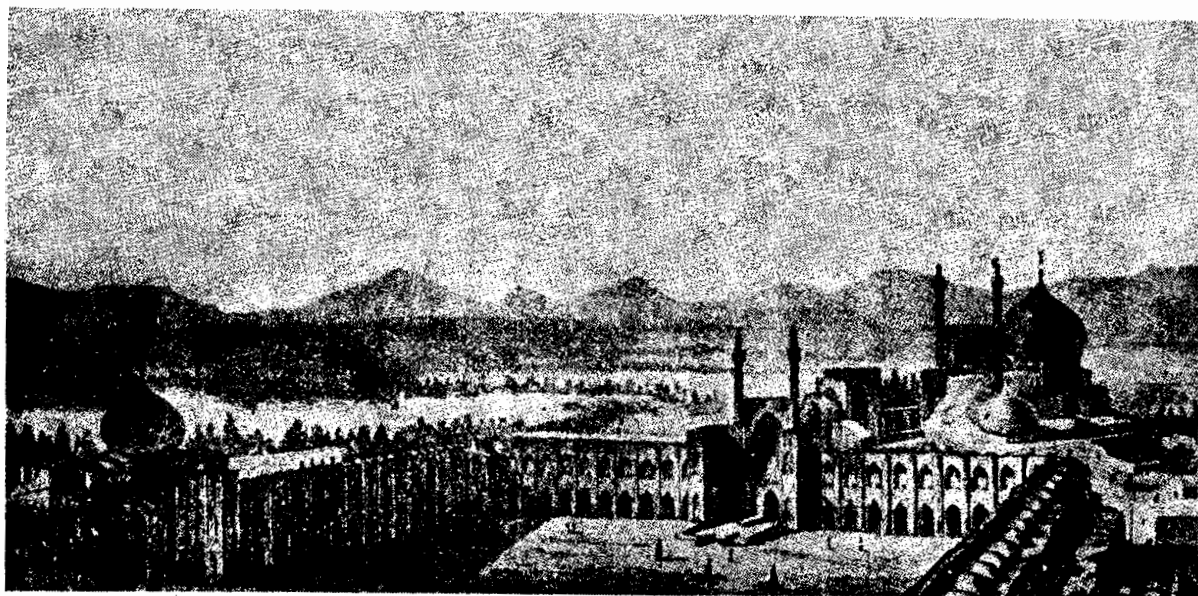
از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی‌الحجه ۱۲۲۲) فابویه در اصفهان بوده است. در آن زمان مردم اصفهان بسیار پریشان و تنگدست بوده‌اند و فابویه می‌نویسد که تنها سه چهارتن هستند که مال این مردم را می‌ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند از این شهر بروند و گر نه هرکس توانسته جان و مال خود را از دست اینها به‌در برده است. من کاخ‌های بسیار بزرگ آینه‌پوش دیده‌ام که هنوز قسمتی از نقاشی‌های آنها باقی است و چون با چکمه در آنجا سیر می‌کردم چندتن دستار به‌سر مرا لعنت می‌کردند که قصرهای شاهان را آلوده می‌کنم. بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگر هنرمندی

بوده و امروز تنها قدری میوه در آنها هست و جز آن چیز دیگر نیست. اگر مدتی در اینجا بمانم حتماً چهره من از غم و حسرت چین برخواهد داشت زیرا که گرداگرد خوشتن جز مردم مسکین دیگر کسی نمی بینم.

با همه این دلگیری های ناگوار که فابویه از دیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیده غارت زده داشته است باز به پیش بردن وظیفه دشوار خود امیدوار بوده است. در نامه ای که در ۲۸ فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳) از اصفهان نوشته می گوید: «می دانم که خستگی ها و رنج ها و محرومیت ها همه اینها هر روز خواهد افزود. همه این ها برای من چیزی نیست. تا وقتی که یک تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینه خود بگذارم شکایت نخواهم کرد... من این جا برای کشور خود سودمندم، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود را فدای وطن کنم. من به سوگند خود وفادارم و جز این چیزی نیست...»

فابویه در اصفهان به کلی تنها و بی کس بوده و از اطرافیان خویش همواره می نالیده است. نصاری اصفهان که ممکن بوده است با او محشور باشند به قول خود او سوداگران ناکسی بودند که از همه کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگر به او نزدیک می شدند برای سودجویی بود و اگر به او تملق می گفتند از او توقعی داشتند. در نامه ای که فابویه به پدرش نوشته می گوید چندین بار خواسته اند هدایای گرانبها به او بدهند ولی او رد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند و یا برای کارهایی که نباید بکند. به همین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی را که به او رجوع می کرده اند به خشونت از خود براند. کشیش های نصاری هم که در آن جا بوده اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیردست او بوده اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگوید. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان «پژوزف»^۱ «می خواره پیر حقیری» بوده است. فابویه هفته ای دوبار او را مهمان می کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او می رفته ولی در نظرش احترامی نداشته است.

فابویه در نامه های متعددی که از اصفهان به کسان خود نوشته از مردم این شهر بدگویی فراوان کرده و می گوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه و استعاره و مبالغه و اغراق به او سخن می گفته اند، نزد او می رفته اند، غلیان می کشیده اند و تحفه و هدیه بسیار برای او



میدان شاه در اصفهان در زمان فتحعلی شاه
از کتاب دویو

می برده اند ولی درحقیقت او را فریب می داده اند و می کوشیده اند او را در پیشرفت کارش مانع شوند.

کسی که ناچار بیش از دیگران در اصفهان با وی معاشر بوده رئیس توپخانه آن شهر اصلان خان نامی بوده است که در آغاز اظهار وفاداری نسبت به او می کرده و عبدالله خان پسر و نایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمدحسین خان امین الدوله اصفهانی که بعدها صدراعظم ایران شد و در آن موقع وزیر مالیه و حکمران اصفهان بوده است. فابویه خود در نامه ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده است و اصلان خان مشاور جسمانی او، گاهی او را رگ می زده و گاهی تنقیه می کرده. روزی ده دوازده بار نبضش را می گرفته و اگر سربرهنه راه می افتاده به او پرخاش می کرده است.

عبدالله خان همواره با منتهای فروتنی با وی رفتار می کرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همه مخارج کارهای فابویه را از مالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت به او کینه می ورزید و می کوشید او را نابود بکند.

نخست فابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرای را در اختیار او گذاشتند که برای این کار ساخته نبود. به وی اختیار دادند کارگرانی را که لازم دارد خود انتخاب کند. ولی در مدت چند هفته یآوری مأمورین دولتی اصفهان به همین جا ختم شد. فابویه می بایست توپ بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد. برای این کار نه تنها هیچ یک از ماشین های ساخت اروپا در اختیار او نبود بلکه ساده ترین و لازم ترین وسایل را هم نداشت و کارگرانی که با او بودند نمی توانستند این وسایل را آماده کنند. یکی از آنها هرگز پرگار به دست نگرفته بود و هیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی از آهن بسازند.

در این موقع آن دقت هایی که در استانبول کرده بود به درد او خورد و یادش آمد در کودکی که در پونتامرسون^۱ ولادتگاه خود بوده است پیرون^۲ نامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح و سرگرمی مدت ها در دکان او چوب تراشیده و این کار را یاد گرفته و اینک می تواند از آن استفاده کند.

فابویه نخست با دست خود یک گل کش و یک مته و یک چرخ تراش ساخت و کارگران را واداشت از آنها تقلید کنند. حتی برای پیش بردن ساختمان هایی که نقشه آنها را کشیده بود

ناچار شد خود دست به کار بنایی بزند. برای ساختن تکه‌های لازم و مخصوصاً برای ماشین‌های فلزی نه تنها مجبور شد نقشه آنها را بکشد و نمونه‌هایی بسازد بلکه اشیا را خود سوهان بکشد و به آن درجه از دقتی که لازم داشت و کارگران از عهده آن برنمی‌آمدند و حتی فایده آن را هم نمی‌فهمیدند دریاورد.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دنداندار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته مردم شهر می‌آمدند و با حیرت این اختراع مهم را که حرکت افقی را به حرکت عمودی تبدیل می‌کرد تماشا می‌کردند. عبدالله خان حکمران نیز به تماشا آمد ولی کارگزاران دیگر دولت همچنان منکر هنر او بودند و یقین داشتند که پیش نخواهد برد. فابویه خود گزارش بسیار جالبی به عنوان «کارهای اصفهان» نوشته و در آن شرح دقیق از کارهای فنی که در آن شهر کرده داده است.

از جزئیاتی که در یادداشت‌های او هست پیدا است که در این راه رنج بسیار برده و چیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است به دست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد و چون خواسته است این قالب‌ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید از نو آنها را بسازد. آن شب با حال تب سخت متوجه شده است می‌تواند کوره‌های کهنه‌ای را که سابقاً انگلیسی‌ها در اصفهان ساخته بودند با مختصر تغییری برای این کار آماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج به قلع و مس بوده است. عبدالله خان نایب‌الحکومه که می‌بایست قلع و مس را تهیه کند چند هفته او را معطل کرده است و برای این که در این راه خرجی نکند دستور داده است هرچه دیگر در اصفهان هست از مردم بگیرند. فردای آن روز مردم شهر با چشمان اشک‌آلود دیگرهای خود را آورده‌اند. فابویه از این منظره متأثر شده، مردم را با دیگهایشان برگردانده و خود خشمگین نزد نایب‌الحکومه رفته است و در نامه‌ای می‌نویسد: «من به او گفتم که همان روز به تهران برمی‌گردم و مخالفت او را به شاه می‌گویم».

سرانجام عبدالله خان به این وسیله مرعوب شده و فردای آن روز چند شمش مس برای این کار فرستاده و همان دم آنها را وارد کوره کرده و به این گونه به ریختن توپ آغاز کرده‌اند. یک شبانه‌روز فابویه دائماً مراقب این کار بوده است. فردای آن روز وقتی که خواسته‌اند لوله را در قالب بریزند کارگرانی که از دیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند از این کار سرباز می‌زدند. ناچار وی اهرمی به دست گرفته و با دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و به این گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده و به

عقب افتاده است. کارگران تصور کرده‌اند وی مرده است ولی ناگهان از جای جسته و به همین حال مخزن‌های دیگر فلز گداخته را شکافته و به این‌گونه همه قالب‌ها را پر کرده است. می‌نویسد فریاد بارک‌الله و ماشاء‌الله کارگران فضا را پر کرده بود و درضمن عده دیگر از ترس فریاد می‌کردند. پس از آن می‌گوید وقتی که این لوله‌ها را ریختیم می‌بایست آنها را سوراخ کنیم و این کار از همه مشکل‌تر بود. پس از سه ماه زحمت سرانجام توانسته بود مته‌ای را که برای این کار لازم است تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افزار این تکه‌های عظیم مفرغ را دونیم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه خندیدند و خود اقرار می‌کند که وی نیز در این کار شک داشته است. این شک هم بجا بود زیرا که در حرکت اول آن افزار از هم پاشید. برای این‌که کارش خراب نشود کارگران را مرخص کرده و تنها دوتن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را به‌دست آورده و پس از چند روز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی با پشت‌کار و اصراری که داشته همه آنها را رفع کرده و متأسفانه می‌دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که به او خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی پی برده است که از خارج به کارگران وی پولی می‌داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند. چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده این است که سرانجام کشف کرده محرک این خیانت‌های پی‌درپی عبداللّه خان نایب‌الحکومه و اصلاخان رئیس توپخانه بوده‌اند. پیدا است که حال روحی و شدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکن است بوده باشد. ناچار می‌بایست با این خیانت‌ها بسازد و بسوزد. در ماه ژوئن آن سال (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده است که شبانه به کارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و به همین جهت ناچار شده است از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و درضمن کارگران و توپچیانی را که به آنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و احمدخان نام افسری را که زیر دستش بوده مأموریت کشیک کارخانه داده است تا کس دیگر بی‌اجازه وارد نشود.

سرنوشت کارخانه توپ‌ریزی اصفهان

کارخانه توپ‌ریزی که فابویه از افسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان به دستور فتح‌علی‌شاه در اصفهان دایر کرده بود در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته و

دولی که نمی خواسته‌اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای از میان بردن آن به کار می زده‌اند. پیدا است که از یک سو روس‌ها می ترسیده‌اند در جنگ‌های آینده این توپ‌ها مانع پیشرفت ایشان شود و از طرف دیگر انگلیسی‌ها که می ترسیدند با این توپ‌ها لشکریان ایران به تحریک و یاری ناپلئون به مرزهای هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری از این کار می دانستند.

از گزارش‌هایی که فابویه در این زمینه داده صریحاً برمی آید که عبدالله‌خان نایب‌الحکومه اصفهان پسر حاج محمد حسین خان امین‌الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلی شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک می کرده است که کار نکنند و وسایل لازم را از میان ببرند و کارشکنی و اخلال کنند بلکه به وسایل نامشروع دیگر هم دست می برده است. از آن جمله مرتباً از بی لیاقتی و بی اطلاعی فابویه به فتحعلی شاه گزارش می داده و می کوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند. در ماه ژوئن ۱۸۰۸ (ربیع الثانی ۱۲۲۳) توپ‌هایی که وی می ریخت و آن همه کوشیده بودند نگذارند به پایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. در این موقع چند اراده توپ را سوراخ کرده و تراشیده و پایه‌ها و صندوق‌های آن را ساخته بودند و آماده حرکت بود و فابویه امیدوار بود در پایان سال پنجاه توپی را که به عهده گرفته بود بسازد و از کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظمأ به او برسد و عبدالله‌خان همچنان از این کار کوتاهی داشت و فابویه هرچه درخواست می کرد چوب و زغال و مس و لوازم دیگری را که بدان حاجت بود به او بدهند نتیجه نمی گرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کار دست کشیدند.

در این موقع حاج محمد حسین خان امین‌الدوله پدر عبدالله‌خان که حکمرانی اصفهان اسمأ با او بود به اصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. به همین جهت به دیدن او رفت. او هم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت و به شام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد به او برساند و گفت از پسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بیچه است و از کارها سردر نمی آورد. اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود و باز سه هفته گذشت و از این وعده‌ها اثری پدید نیامد و تنها چیزی که برای او فرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی از مردم اصفهان در بیاورد و کاری به کار فابویه و توپ‌ریزی نداشت. اندک‌اندک کار وی چنان خراب شد که تنها دو کارگر در کارخانه ماند که مزد آنها را فابویه از

خود می داد ولی با این همه و تنها به دستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. در این موقع درهای کارخانه را به روی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خود آستین بالا زده و کار می کند.

این خبر که به حاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هم فرستاده او را از در بیرون کرد.

سرانجام روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود به تماشای کارخانه آمد و فابویه با لحن جدی و حتی خشن با او سخن گفت و اظهار کرد که مصمم است پانزده روز دیگر به تهران برگردد و ماجرا را با فتحعلی شاه در میان بگذارد و به فرانسه بازگردد. وزیر مالیه فتحعلی شاه ظاهراً از این سخنان حساب برد و به زودی اندک اثری از مواعید او ظاهر شد و از آن پس وسایل کار را منظمأ به او می رساندند و کارگران به کار خود بازگشتند و فابویه به این گونه دنباله کار خود را گرفت.

سرانجام در روز پانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (جمادی الاخر ۱۲۲۳) به مناسبت جشن ولادت ناپلئون فابویه در اصفهان همه توپ هایی را که ساخته بود به صدا درآورد و با آنها شلیک کرد. به این گونه رسماً اعلان کرد که کارخانه وی نتیجه خود را بیرون داده است. در ضمن جشنی در کارخانه گرفت و عده ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد و در آن مجلس جشن تا نیمه شب آن روز فابویه با مردم اصفهان درباره مفاخر کشور خود سخن رانده و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و این که هرکس در آن جا به واسطه لیاقت به هر مقامی می تواند برسد بیان کرده است و پیدا است که این مجلس جشن بی سابقه چه اثری ممکن است در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد.

فابویه چنان نسبت به زیردستان و کارگران خود نفوذ کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم کار معطل نمی ماند، چنان که در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی به کار وارد نیامد و بیش از یک ماه بستری بود و تب سخت می کرد و در این مدت معالجاتی و پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه به فابویه فرمان داد بیست اراده توپی را که تازه ساخته بود به تهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را از این کار خبر کرد و عجله کرد بقیه توپ هایی را هم که از او خواسته بودند بسازد.

چرخ‌های این توپ‌ها را بسیار محکم و بسیار سبک ساخت و پس از آن مدتی وقت صرف کردند که اسب‌ها را به کشیدن آنها عادت بدهند، زیرا که اسب‌های اصفهان تنها به سواری دادن عادت کرده بودند. این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) او را به تهران احضار کرد.

چون به تهران رسید آگاه شد که درباره تهران احساسات سابق را درباره هیئت نظامی فرانسوی ندارد و از نظر شاه افتاده است و احتمال می‌رود ناچار شود به زودی از ایران برود. این که فتح‌علی شاه رفتار خود را تغییر داده بود به واسطه این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون به وی خیانت کرده و در سازش با روس‌ها دیگر به ایران اهمیتی نداده است. انگلستان نیز البته در تحریک احساسات وی بی‌اثر نبوده است. در بهار سال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیر انگلستان در ساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق‌العاده وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس و دریای خزر بود فتح‌علی شاه را به وحشت افکنده بود. هنوز نفوذ گاردان به اندازه‌ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد.

به همین جهت به فابویه فرمان دادند ببیند به چه وسیله فرانسویان ممکن است از خلیج فارس حمایت کنند و در صورتی که انگلیسی‌ها به ایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. فابویه در همین موقع گزارشی تهیه کرده است به عنوان «گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس». در این گزارش به این نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرمز و جزیره قشم را که در آن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد.

اما چندماه بعد دولت انگلستان پیشنهادهای دیگری کرد و این بار بیشتر نتیجه گرفت. نماینده تازه‌ای به نام سر هربرد جونز بریج^۱ با یک دسته مهم از کشتی‌های جنگی به ایران نزدیک شده بود. فتح‌علی شاه چون می‌ترسید نیروی انگلیس در خاک ایران پیاده شوند و چون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیرد. به همین جهت سفیر فرانسه که می‌ترسید به زودی روابط قطع شود همکاران خود را که در شهرهای دیگر بودند به تهران احضار کرده بود و خود را آماده حرکت می‌ساخت.

سرانجام در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها از اصفهان عزیمت کرد. پنج هفته در راه اصفهان به تهران بوده است. در آن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود. برای بردن این توپ‌ها گاو و گاهی انسان را به کار

1. Sir Harford Jones Brydge

برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار به بیگاری گرفته‌اند. گاهی مجبور می‌شده است توپ‌ها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود از روستاییان یاری بخواهد. عاقبت روز ۳۱ دسامبر (ذی‌القعدة ۱۲۲۳) وارد پایتخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند. پیش از آن هم فتحعلی‌شاه ایرادهایی از کار او گرفته بود. می‌گفتند وی صندوق‌هایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازم است و از او می‌خواستند کاری بکند که یک اسب کافی باشد.

پیدا است که این ایرادگیری‌ها بهانه‌ای بود که با بهم خوردن روابط ایران و فرانسه مجبور نباشند از او تشکر بکنند. ایراد دیگری که از او می‌گرفتند این بود که روی لوله توپ‌ها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدراعظم شخصاً در این زمینه به او اعتراض کرده بود. در نامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (ذی‌القعدة ۱۲۲۳) از تهران به برادرش نوشته می‌گوید: «توپ‌های مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند. وضع من مانند آن است که در این یک سال هیچ کاری نکرده باشم... تصور مکن که از نظر مالی با من بهتر رفتار می‌کنند، بلکه بالعکس، چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانک برای من تمام شد برای این‌که این شهرت را داشته باشم و زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم».

پیدا است که در چنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت به فرانسه ندارد. همکاران وی نیز دیگر نمی‌بایست در ایران بمانند زیرا فتحعلی‌شاه تصمیم گرفته بود سفیرکیر انگلیس را با تجمل بسیار بپذیرد و ژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت به خدمت فتحعلی‌شاه رفته بود، در ۱۳ فوریه (محرم ۱۲۲۴) فتحعلی‌شاه هم با او مؤدبانه سخن گفت اما از رفتن او مانع نشد. همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که به قزوین و کرمانشاه برود و سپس از راه همدان یا مراغه در تبریز به او برسد. بهانه این سفر این بود که هدایا و پیغام‌هایی برای چندتن از شاهزادگان ببرد ولی مقصود اصلی این بود که اطلاعات خود را از آن سوی هم درباره ایران کامل بکند و گزارشی درباره راه‌ها و ساختمان‌های قدیم و مخصوصاً بناهای تاریخی بیستون و کرمانشاهان بدهد.

فابویه این آخرین مأموریت را هم با کمال دقت انجام داد. در ۱۴ آوریل ۱۸۰۹ (صفر ۱۲۲۴) در تبریز بوده و از آن‌جا نامه‌ای به مادرش نوشته و خبر داده است که عنقریب به تفلیس خواهد رفت و از راه روسیه به فرانسه بازمی‌گردد.

شرح آخرین ملاقاتی را که ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (محرم ۱۲۲۴) کرده است ژوانن منشی سفارت در تاریخ ۱۷ فوریه (همان سال) در تهران چنین نوشته است:

«جناب ژنرال گاردان چون حقاً از باری که در ۱۱ فوریه به او داده بودند ناراضی بود به صدراعظم گفت که آن را مجلس وداع تصور نمی‌کند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرار شد و با کمال دقت آن را رعایت کردند.

عالیحضرت در اطاقی که جزو باغ معروف به گلستان است نشسته بود. جناب سفیر را با امضاکننده و آقایان ترویلیه^۱ و فابویه و ترزل و ریون^۲ و ریمون^۳ وارد تالار کردند که در آنجا صندلی‌هایی روبه روی شاه گذاشته بودند. عالیحضرت خطاب به ژنرال به شدت تأثر خود را از این که از دربار وی می‌رود اظهار کرد و می‌گفت همواره در وجود وی و همه فرانسویان درستکاری و جان‌فشانی که درخور بالاترین تحسین‌ها است دیده است. امیدوار است به زودی برگردند و خبرهای خوشی که مدت‌ها است انتظار دارد پیش از ورود او برسد. ژنرال به نام خود و فرانسویان از احساساتی که عالیحضرت در چنین موردی بروز داده است تشکر کرد. به شاه گفت در نظر دارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلیحضرت بفرستد و به دقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت او شده است بدهد و رعایت‌های دربار ایران را درباره خود نیز به اطلاع دولت فرانسه خواهد رساند و اعلیحضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمی‌خواهد از دوستی با امپراتوری مقتدری مانند فرانسه چشم‌پوشد. عالیحضرت جواب داد که البته او هیچ مایل نیست رابطه خود را با برادری که گرمی است قطع کند اما ژنرال باید خود متوجه باشد که وضع او دشوار است و چون اعلیحضرت به نامه‌های متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش از این مانع ورود جونز بشود. گفت وی از این اجبار و الزام متأسف است ولی امپراتور باید به دوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این دوستی را با پول و هدایایی که به فضل خدا بدان‌ها احتیاجی ندارد زایل کند. شاه ژنرال را دعوت کرد که تا خبر تازه‌ای از فرانسه برسد در تبریز بماند. گفت: شما نزد پسر من می‌مانید و لازم نیست سفارش شما را به او بکنم. ژنرال شما خودتان می‌دانید چقدر وی نسبت به عم محترم‌ش احترام دارد و چقدر به او دلبسته است.

جناب سفیر به عالیحضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی‌هایی که همواره از او دریغ نکرده است و دوستی که همه بزرگان دربار ایران با او کرده‌اند خواهد بود، وظیفه خود می‌داند میل عالیحضرت را برآورد و چون شاه اظهار میل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا از تهران نروند به آنها فرمان داده است در دربار تهران بمانند و آنها را به مراحم خاص عالیحضرت امپراتوری می‌سپارد.

این تصمیم به نظر شاه پسندیده آمد و با مودت از خدماتی که آقای نرسیا و امضاکننده توانسته بودند به دربار بکنند یاد کرد. گفت که رفتارشان پسندیده همه بوده است و با مهربانی و مودتی که شایسته آنند با آنها رفتار خواهند کرد و از رفتاری که با آنها خواهند داشت جونز خواهد دید تا چه اندازه ایران به فرانسه بستگی دارد.

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد و گفت هر خبری که به او برسد به عجله با اعلیحضرت خواهد رساند. باز خاطر شاه را مطمئن کرد که امپراتور ناپلئون در ملاقات‌های ارفورت^۱ باز به موضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوار است که آقای دوپره^۲ پیش از ورود او به تبریز به او برسد.

عالیحضرت گفت از آنچه ژنرال به او گفته است اطمینان دارد و از او پرسید آقای ترویلیه را از کجا به پاریس خواهد فرستاد؟

جناب سفیر گفت که باز هنوز کار بسیار دارد و در نظر دارد چند روز در قزوین بماند و در آن جا منتظر نامه‌های دربار و ترجمه‌های آنها خواهد شد و پس از آن که این نامه‌ها برسند آقای ترویلیه عجله خواهد کرد و هرچه زودتر به پاریس برود.

سپس عالیحضرت خطاب به آقای ترویلیه کرد و با لحن محترمانه با او سخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فروگذار نکند و به اعلیحضرت بگوید و نیز حوادثی را که به چشم خود دیده است بیان کند. سرانجام شاه از همه افسران فرانسوی در برابر خدماتی که به او کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تا چه اندازه از ایشان خرسند است. سپس این آقایان به عالیحضرت گفتند افسوس می‌خورند نتوانسته‌اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است مزایای را که پیش می‌آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوار است دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی به او خدمت کنند و باید همیشه به مودت او مطمئن باشند. آن وقت ژنرال برخاست و درحالی که بیرون

می‌رفت به عالیحضرت سلام داد. چندین بار با تأثر و به‌عنوان خداحافظی تکرار کرد: ژنرال و شما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید.

نتیجهٔ مأموریت تانکوانی در ایران

ژ. م. تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که با ژنرال گاردان به ایران آمده بود چنان‌که پیش از این گذشت کتابی در دو مجلد به‌عنوان «نامه‌هایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا» در ۱۹۱۸ در پاریس چاپ کرده است. آدرین دوپره عضو دیگر این هیئت نیز کتابی به‌عنوان «سفری در ایران که در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ در عبور از آناتولی و بین‌النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آن‌جا به ایروان کرده شده...» نوشته و در ۱۸۱۹ در دو مجلد در پاریس چاپ کرده است.^۱ کتاب تانکوانی شامل ۳۶ نامهٔ مفصل است که در مراحل مختلف این سفر به خانمی از دوستان خود در پاریس نوشته. از این نامه‌ها خوب پیدا است که مردی راستگو و بی‌غرض بوده و چون فارسی می‌دانسته است از اوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران در آن زمان است.

بنا بر گفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد تهران شد او را با دو سه تن از همراهانش به‌وسیلهٔ فرج‌الله‌خان نام که مهماندارشان بوده به خانهٔ میرزا شفیع صدراعظم راهنمایی کرده و در آن‌جا منزل داده‌اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده‌اند در خانهٔ دیگری جای داده‌اند و تانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده و دوتن دیگر از اعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرگ وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیدا است مراد میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام صدراعظم معروف محمدشاه است منزل داده‌اند.

در همان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم به ملاقات گاردان آمده و مدتی با او گفتگو کرده است. تانکوانی می‌گوید که وی پیرمردی است که مدت‌ها است توجه پادشاه است و ملایمت و ادب و فروتنی او حق‌شناسی و دل‌بستگی ما را فراهم آورد.

چهار روز پس از ورود به تهران فتح‌علی‌شاه اعضای سفارت را به حضور خود پذیرفته است. شب پیش برای همهٔ اعضاء خلعت‌هایی فرستاده بودند. خلعت ژنرال گاردان جبه‌ای از ماهوت زربفت مانند جبه‌های شاهزادگان و اسلحهٔ جواهرنشان و طاق شال بوده و برای

1. Adrien Dupré-Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extrémité du Golfe Persique et de là à Irévan... 2 Vol. Paris 1819.

هریک از اعضای سفارت جبهه‌ای مانند جبهه‌های عمال دربار و کمربندهای زربفت و شال‌های کشمیری فرستاده بودند.

رئیس تشریفات سلطنتی که در آن زمان او را «مقدم‌السفراء» یا «ایشک آقاسی باشی» می‌گفتند آنها را نیم‌ساعت در اطاقی نگاه داشته و چای به ایشان داده است. سپس ژنرال گاردان را تنها به اطاق سلام برده‌اند و اعضای سفارت در کنار رؤسای دربار در باغ روبه‌روی تخت مرمر صف کشیده و هر یک را به اسم و رسم به شاه معرفی کرده‌اند. هنگامی که نوبت به معرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتح‌علی شاه گفته است که وی به ملایان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند و امیدوار است که این کشیشان هم به نوبت خود برای فیروزی و نیکبختی وی دعا بخوانند. آن روز فتح‌علی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیران و شاهزادگان به ترتیب سن و اهمیت مقام خود در باغ صف کشیده بودند.

تانکوانی شاید برای این‌که از پاریس دستوری بگیرد در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) از تهران از راه قزوین و زنجان و تبریز عازم اروپا شده و چون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ (ذی‌الحجه ۱۲۲۳) از تهران حرکت کرده است پیدا است که تانکوانی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش از او از تهران رهسپار شده است. تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول به تهران فرستاده بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکن است که دوباره به استانبول به کار اول خود برگشته باشد. در هر صورت وی بنا بر نامه‌ای که خود نوشته با یک تن از اعضای سفارت تهران را ترک کرده و ۴ روز بعد یعنی ۲۷ مه (ربیع‌الثانی) به قزوین رسیده و پس از درنگ در زنجان در ۶ ژوئن (ربیع‌الثانی) وارد تبریز شده است.

در تبریز میرزا بزرگ قائم‌مقام که وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده است چندروزی وی را نگاه داشته تا نامه‌هایی به او بسپارد. در این زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیه سروان پیاده و لامی سروان مهندس با سه تن افسران جزء پیاده در لشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند و ژوانار مترجم سفارت هم برای ترجمانی در تبریز بوده است.

تانکوانی می‌گوید در این موقع عباس میرزا نایب‌السلطنه نزدیک دوهزار و پانصد سرباز داشته که به نظام فرانسه تربیت شده بودند و فرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود. تفنگ‌ها و فشنگ‌هایشان را از روی نمونه‌هایی که از فرانسه آورده بودند در تبریز ساخته بودند.

لباس این سربازان نیم‌تنه‌ای خرمایی‌رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده و یک ردیف دگمه فلزی سفید از پیش داشتند. شلوارهای متقال آبی و کفش‌های ساقه کوتاه به پا می‌کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر می‌گذاشته‌اند و در آن زمان این کلاه معمول همه ایرانیان بوده است. برخی بر بالای کلاه خود پری یا به اصطلاح آن زمان «تل» می‌زده‌اند.

دسته‌ای مأمور پاسبانی شخص نایب‌السلطنه بوده‌اند و از چادر وی پاسبانی می‌کرده‌اند. هر صبح و هر شب در ساعت معین سربازان را به اسم می‌خوانده و به این‌گونه سان می‌دیده‌اند و هر روز صبح نگهبانان را عوض می‌کردند و ساعات روز و شب را همچنان که در ارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر می‌داده‌اند.

وردیه افسر فرانسوی این دسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود و عباس میرزا از این پیشرفت بسیار مغرور بوده است. لامی افسر مهندس هم در همان لشکرگاه یک مدرسه مهندسی نظامی ترتیب داده بود و ایشان را برای ساختن توپ و تفنگ آماده کرده بود.

گذشته از این عده سرباز و افسر فرانسوی عباس میرزا تقریباً صد و پنجاه سرباز فراری روس را که در جنگ‌های سابق به او پناه آورده بودند و یک تن سرگرد از ایشان در جزو لشکریان خود پذیرفته و آنها را زیردست وردیه افسر فرانسوی به کار گماشته بود. فرمانده توپخانه مختصر او افسری از شاهزادگان گرجی نام طهمورث (تیمورات) خان بوده است.

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای از او به ناپلئون برساند و نامه را تذهیب کرده و در کیسه زری به او سپرده‌اند و نیز نامه‌های دیگری خطاب به عسکرخان سفیر ایران در پاریس و نماینده ایران در استانبول و کاردار فرانسه در استانبول به دست او داده‌اند. تانکوانی در این نامه که از تبریز نوشته شرحی از مهارت عباس میرزا در تیراندازی با تفنگ آورده و سرانجام وی در ۱۱ ژوئن ۱۸۰۸ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) از تبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است.

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

همان‌طور که نوشتیم عهدنامه فینکن‌شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ (صفر ۱۲۲۲) در میان ایران و فرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن به ایران فرستاد. وی روز ۴ دسامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد تهران شد. تقریباً ۲۱ ماه و نیم پیش

از ورود وی به تهران یعنی در ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ (ذی القعدة ۱۲۲۰) روس‌ها ایستیفانف سفیر خود را برای گفتگوی صلح به تهران فرستاده بودند زیرا که روس‌ها هنوز با ناپلئون در جنگ بودند و می‌خواستند از سوی ایران آسوده‌خاطر باشند. پیش از آمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود.

دوماه و هفت روز پس از وصول به تهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجة ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشته و سیاست ناپلئون را در ایران به این‌گونه توضیح داده است:

«۱۰ فوریه ۱۸۰۸»

چاپار ایران که از استانبول رهسپار شده نامه‌هایی از دولت من برایم آورده است. اعلیحضرت ناپلئون بزرگ انتظار داشت جنگ در میان ایران و روسیه قطع شود زیرا چنان‌که عالیحضرت شما می‌داند رضایت داده بود با آن دولت صلح کند. اعلیحضرت اظهار می‌دارد در عهدنامه‌ای که در تیلست بسته شده چیزی درباره ایران مقرر نشده است. تا آن تاریخ نه تنها عهدنامه اتحاد در میان فرانسه و ایران را عالیحضرت شما امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود در تهران از آن اطلاع پیدا کرده باشند. پس چون اعلیحضرت هیچ اطلاع مسلمی درباره آتیه روابط خود با ایران نداشته نمی‌توانسته است در برابر روسیه روابطی را که هنوز استوار نشده بود پیش بکشد. اما اعلیحضرت بی آن‌که منتظر خبر امضای عهدنامه بشود مرا مأمور کرده است عالیحضرت شما را مطمئن کنم که با وضع کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت در صدد خواهد بود با هر دولتی که متحد فرانسه است دوست بشود. اعلیحضرت در ضمن به من اجازه می‌دهد توسط فرانسه در میان ایران و روسیه را پیشنهاد کنم تا شاید گفتگوهایی که در تهران در میان وزیر عالیحضرت شما و سفیر روسیه روی می‌دهد هرچه بیشتر مساعد با منافع دولت شما باشد و آن منافع را وی از آن خود می‌داند. اعلیحضرت میل صریح و صادقانه خود را اظهار می‌دارد که این گفتگوها منتهی به عقد عهدنامه‌ای بشود که کاملاً مطابق افتخارات دولت ایران باشد.

اعلیحضرت ناپلئون کبیر به من اطلاع می‌دهد که همه اروپا برای سرکوبی بیداد و خشونت انگلستان مسلح می‌شود. رفتار ظالمانه‌شان درباره دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارک با وجود ناکامی‌ها جنگ را با آنها برای انتقام شرافت خود دنبال می‌کند. روسیه و پرتغال بندرهای خود را مسلح کرده‌اند و آنها را به روی کشتی‌های انگلیسی می‌بندند. سوئد که متحد با آنها بود به‌زودی اظهار دشمنی با آنها خواهد کرد.

اسپانیا تهیه مفصل می‌بیند تا در انتقام‌جویی عادلانه فرانسه شرکت بکند. دول متحد امریکا که از جسارت انگلستان توهین دیده و به ستوه آمده‌اند به آن اعلان جنگ داده‌اند و از حالا کشتی‌های آن را تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند. چین چون نتوانسته است در برابر قتل‌ی که انگلیسی‌ها در یکی از بندرهای آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستانند. تمام بندرهای ترکیه را در دریاهای اروپا و در سواحل افریقا به روی کشتی‌های انگلیسی بسته‌اند. هرچه اقدامات به زیان انگلستان شدیدتر باشد دوره صلح دریایی نزدیک‌تر خواهد بود. اعلیحضرت امپراتور نمی‌تواند قانع شود که در همه جهان تنها درهای ایران به روی انگلیسی‌ها باز باشد. اعلیحضرت به اعتماد اطمینان‌هایی که عالیحضرت شما چندبار به او داده است حق دارد منتظر باشد که شما هم به زودی اقدامات سخت درباره انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بر وی سخت آشکار است.

اعلیحضرت امپراتور می‌خواهد که هر تجارتی در میان ایران و انگلستان قطع شود و همه عمال و همه وسایط این ملت را از شهرها و بندرهای امپراتوری طرد کنند و هر مکاتبه در میان انگلستان و هندوستان را از راه ایران منع بکنند. اعلیحضرت ناپلئون بزرگ انتظار دارد نخستین چاپاری که سفارت وی از تهران می‌فرستد به او این خبر را برساند که عالیحضرت شما این اقدامات را که مطابق منافع دولت امپراتوری ایران و آرزو و سرمشق همه ملل دیگر است کرده است. از عالیحضرت شما استدعا می‌کنم به من اطلاع دهد که درباره این درخواست‌ها به دربار خود چه باید بگویم. آقای بوتتان که حاضر است به پاریس حرکت کند به محض این‌که جوابی که از عالیحضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد؟

عهدنامه تیلسیت را ناپلئون در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۲) یعنی هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامه گاردان امضا کرده بود. در این موقع هنوز گاردان در راه بود و به ایران نرسیده بود. عجب این است که در عهدنامه تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران باز گذاشته بود و با این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می‌داد این بود که سفیر وی در تهران در میان ایران و روسیه توسط بکند.

فتحعلی‌شاه در جواب این نامه ژنرال گاردان پاسخی به او نوشته است که اصل آن به دست نیست و قسمتی از مدلول آن را ژوانن مترجم سفارت فرانسه به فرانسه ترجمه کرده است. از آن ترجمه برمی‌آید که این پاسخ را فتحعلی‌شاه در ۱۷ فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۲) هفت روز پس از نامه گاردان نوشته و محتویات او چنین بوده است:

«پس از تعارفات و مراسم معمول عالیحضرت همه رضایت خود را از توجهی که ژنرال گاردان کرده و نیات اعلیحضرت امپراتور و شاه را به او اظهار داشته است بیان می‌کند. می‌گوید تا چه اندازه از حق‌پرستی و فداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربار ایران به کار می‌برد خشنود شده است...

«این که شما نیات اعلیحضرت امپراتور ناپلئون برادر نام‌آور و مفتخر ما را که سلطنتش جاودان باد بیان کرده‌اید و میل دارد که جنگ در میان لشکریان ایران و روسیه قطع شود و جناب شما به همراهی وزیران پایتخت ما در طهران به عقد عهدنامه صلح با فرستاده امپراتور روسیه پیردازید دوستی و مهربانی ناپلئون بزرگ را درباره ما و تخت شاهانه ما در دیدگان ما کالشمس فی وسط السماء آشکار می‌کند.

«شک نیست و آشکار است که این دو دولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند. شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او درباره دولت ما و صفا و صداقت وی بر ما آشکار است. به همین جهت ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار می‌شود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند.

«اما درباره قطع روابط ایران با انگلیسی‌ها جناب شما باید بدانند از همان روزی که دو دولت والاچاه ما با هم اتحاد کردند همه راه‌های روابط در میان ایرانیان و انگلیسی‌ها بسته شد و سفیر ما که به هندوستان فرستاده شده بود به فرمان ما احضار شد و به پایتخت ما بازگشته است. گذشته از آن همه انگلیسی‌هایی که در قلمرو ما و بندرهای خاک ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند.

«پس ما شک نداریم چنان‌که خواسته‌اید آقای اگوست بوتتان را به زودی روانه کنید. این پاسخ ما را به توسط وی به اطلاع وزیران دولت فرانسه خواهید رساند و وی پس از استجازه از این دولت امپراتوری باید به زودی عازم فرانسه بشود و غیره...

به تاریخ ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۲۲ هجری (۱۷ فوریه ۱۸۰۸)

ترجمه امضاکننده ترجمان اول سفارت امپراتوری و پادشاهی در دربار ایران.

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضا: ژ. م. ژوانن»

پیش از این اشاره رفت که عهدنامه فیکن‌شتاین را فتح‌علی‌شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس از ورود گاردان به تهران امضا کرده و این تاریخ پنج ماه و سیزده روز بعد از امضای عهدنامه تیلسیت بوده است.

در این صورت مسلم است که در موقع امضای عهدنامه تیلسیت هنوز عهدنامه فینکن شتاین به امضای فتحعلی شاه نرسیده بود، اما دلیلی هم در میان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد و اگر عهدنامه فینکن شتاین هفت ماه و شانزده روز پس از آن که به امضای ناپلئون رسیده بود به امضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه در این تاخیر تقصیر نداشته است، زیرا که گاردان با آن که چند روز پس از امضای آن از فرانسه عزیمت کرده نزدیک شش ماه در راه بوده است و درنگ او در استانبول رسیدن وی را به تهران به تأخیر انداخته بود. از سوی دیگر مسلم است که ناپلئون عهدنامه تیلسیت را با روس ها دو ماه و سه روز پس از امضای عهدنامه فینکن شتاین با فتحعلی شاه امضا کرده است، یعنی دو ماه و سه روز پس از آن که عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح با روسیه به کلی متحد خود را از یاد برده و حتی در نتیجه این سکوت آن را دست بسته در اختیار روس ها گذاشته است. در این تردیدی نیست که ناپلئون در ضمن این که می خواسته است از ایران به زیان انگلیس ها بهره مند شود کوچک ترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روس ها برنداشته است.

شگفت تر این است که شش ماه و یازده روز پس از امضای عهدنامه تیلسیت و ۲۴ روز پس از آن که گاردان نامه یأس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابق الذکر را به فتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعدة ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده های دوستی سابق به فتحعلی شاه نوشته است به این گونه:

«ناپلئون امپراتور فرانسویان، پادشاه ایتالیا و سرپرست اتحادیه رن^۱ به فتحعلی شاه امپراتور ایرانیان:

سلام بر تاجداری که بر افتخار ایران با فیروزمندی های خود می افزاید و با فرزاندگی و پایداری پادشاهی می کند.

نامه هایی را که اعلیحضرت شما به من نوشته است دریافت کردم: اطمینان هایی که از دوستی خود می دهد همیشه بر من گوارا بوده است و خواهد بود.

خدمتگزار شما یوسف آقا نامه مرا به اعلیحضرت شما خواهد داد. شاد شدم از این که دیدم چند زمانی در پایتخت من مانده است. مانند فرستاده پادشاهی که عزیزش می دارم با او رفتار کرده اند و من از رفتار او خشنود بوده ام.

او را مأمور می‌کنم که به اعلیحضرت شما تکرار کند که صادقانه‌ترین دلبستگی را به او دارم؛ میل دارم روابط یگانگی را که به این خوبی در میان برقرار شده است روزافزون بینم. تنها یک دشمن برای ما مانده است که با آن بجنگیم: انگلستان است. دول اروپا را وادار کرده‌ام با من یاری کنند، تا آن را مجبور کنیم از دعاوی جابرانه خود چشم‌پوشد. امید است که اعلیحضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند، در این افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهد کرد.

ای پادشاه بسیار بزرگ و بسیار توانا و بسیار فیروزمند از خدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراتوری شما باشد و بر شماره سال‌های عمر شما بیفزاید. در کاخ سلطنتی من در تویلری^۱ در ۱۷ ژانویه ۱۸۰۸ نوشته شد.

امضا، ناپلئون.

به امر امپراتور:

وزیر منشی دولت

امضا: اوگ ب. ماره^۲

وزیر امور خارجه امضا: شامپانی^۳

به ملاحظه ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضا: ش. م. تالران^۴

از این جا پیدا است که وظیفه گاردان چه به عنوان رئیس هیئت نظامی فرانسه در ایران و چه به عنوان سفیرکبیر ناپلئون در دربار فتحعلی شاه بسیار دشوار بوده و ناپلئون توقعات دشوار از او داشته است. از یک سوی گاردان نخست مأمور بوده است وسایل حمله به هندوستان را از راه ایران آماده کند و سربازان ایرانی را به نظام جدید آشنا کند و اسلحه جدید در ایران بسازد و مطالعات سوق الجیشی و جغرافیایی در ایران و در راه‌های هندوستان بکند. از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و نگذارد انگلیسی‌ها از راه ایران با هند مربوط باشند. از سوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون از ایران را در برابر روسیه می‌بایست به این وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران و روسیه برقرار سازد. در این زمینه هم باز دربار ناپلئون آن‌چنان‌که باید با او یاری نمی‌کرده، یعنی نمی‌خواسته است در اروپا به وسیله سفیر روسیه در پاریس یا سفیر فرانسه

1. Tuileries

2. Hugues B. Maret

3. Champagny

4. Ch. M. Talleyrand

در دربار روسیه در این کار وارد شود و تنها بار را به دوش گاردان می گذاشتند و می خواستند وی در تهران در میان نماینده روسیه و دولت ایران میانجی گری کند و به این وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر در این گیرودار در میان روسیه و ایران حق را به روسیه بدهد و ایران را وادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و به شرایط روسیه تسلیم بشود.

در این میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود و آن این بود که از یک سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت و به همین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه به ایران برسد و دولت ایران و سفیر فرانسه در تهران سریع ترین و نزدیک ترین رابطه را با دربار ناپلئون داشته باشند. از سوی دیگر در افغانستان هم که یگانه راه حمله به هندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود از آن جا بتواند به انگلیسی ها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند در برابر ایران برخاسته بودند و نمی گذاشتند راه هرات و قندهار که ناپلئون امیدوار بود از آن جا به هند بتازد راه امن و در اختیار ایران بشود.

این است که سیاست ناپلئون را در دربار فتحعلی شاه بسیار ناپخته و ناسنجیده و دور از حزم و تدبیر باید دانست که حقیقت و صداقت در آن نبوده است. نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران از نیات ناپلئون و شرکت در دسته بندی های او در برابر انگلستان خشم انگلستان را برانگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد. این ترس دیگر این بود که انگلیسی ها در ورود به هندوستان به نفوذ معنوی ایران در آن سرزمین پهناور پی برده و خطرناک ترین رقیب خود را در آن جا فکر ایرانی و زبان فارسی و تجارت با ایران دیده بودند و در هر جای آسیا که می خواستند رخنه کنند به همین مانع برخورد کرده بودند.

از آن زمان همه کوشش انگلیسی ها در آسیا این بوده است که ایران را به دست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند و حوادثی در افغانستان و حکومت های فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا و مرو و خیوه و متصرفات روسیه در قفقاز و دولت عثمانی که همسایگان آن روزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز و پر جمعیت ایران که در حواشی مملکت بود از آن جدا شود و به دست دیگران بیفتد و دیواری محکم در میان ایران و هندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق در میان ایران و افغانستان و حکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسی ها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که در این زمینه فراهم کرده اند جنگ های ایران و روسیه

است که پس از این روی داد. هیچ‌شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه‌شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی‌شاه انگلیسی‌ها نفاق و کدورتی را که در میان ایران و روسیه بوده است روزبه‌روز سخت‌تر کرده و ایرانیان را تحریک کرده‌اند که دنباله جنگ با روسیه را بگیرند و به جای افسران فرانسوی چندتن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده‌اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته‌اند ولی باطناً می‌کوشیده‌اند مانع از پیشرفت ایرانیان در میدان‌های جنگ باشند. به همین هم اکتفا نکرده‌اند و عهدنامه رسمی با فتحعلی‌شاه بسته‌اند که اگر وارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی از بابت هزینه و لشکرکشی به او بپردازند و همین‌که وی را خام کرده‌اند و به پشت‌گرمی این عهدنامه شوم وارد جنگ شد از همه وعده‌های خود سرباز زده و با کمال صراحت عهدنامه خود را زیرپا گذاشته و وی را به این‌گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تاریخی و سرشکستگی‌های معروف کرده‌اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده‌هایی که ناپلئون به ایران داده و دربار ایران را کاملاً خام کرده بود و توسلی که ایران به او داشت و در این راه آن‌چه ممکن بود فداکاری کرده و تهیه دیده بود مطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که از یک طرف ایرانیان را به پشت‌گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را از سازش با روس‌ها مانع شده و از طرف دیگر روس‌ها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان به دیگری متوسل شده و مستقیماً به آنها رجوع نکرده و چرا لحن مغرورانه پیش گرفته و به پیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداشته‌اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می‌بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش از این در صحایف ۷۰-۷۱ و ۷۳ و ۸۰-۹۳ و ۱۱۷-۱۱۸ شمه‌ای در این زمینه آمده است. گرجستان ناحیه حاصل خیز سبز خرمی است که در دامنه کوه‌های قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژاد آریایی از زمان‌های بسیار قدیم و شاید از نخستین روزهای هجرت نژاد آریایی ایرانی به نواحی امروزی در آن‌جا سکنی دارند و از نخستین روزهای تاریخ ایران نامشان در اسناد تاریخی ما آمده است.

در زمان‌های قدیم این کشور را به سه ناحیه ممتاز تقسیم می‌کردند. یک قسمت از آن را «ایبری» می‌گفتند و قسمت دیگر را «کولخیدا»، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگجو از نژاد آریایی ایرانی بودند و ملل مختلف نام‌های گوناگون به آنها داده‌اند. ایرانیان به

ایشان «آلانی» و اروپاییان «آلبانی» و ارمنیان «اغوانیان» می‌گفتند. در آغاز دوره اسلامی تازیان کلمه «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند و اندک‌اندک این کلمه در فارسی و عربی «اران» شده و ناحیه شمالی رود ارس را که جمهوری آذربایجان امروز باشد اران گفته‌اند.

مردم گرجستان در جنگ‌های عمده‌ای که شاهنشاهان هخامنشی ایران کرده‌اند شرکت داشته‌اند. در زمانی که امپراتوری رم بنای کشورستانی را در آسیای غربی گذاشت اندک‌اندک به گرجستان هم نزدیک شد و از دوره اشکانی به بعد گرجستان نیز مانند ارمنستان در میان ایران و روم متنازع شد. در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان کولخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته و به این مناسبت به دین نصاری گرویده و از آن روز دین مسیح وارد گرجستان شده است. کلیسای گرجستان شعبه خاصی از دین نصاری است و آیین و رسوم مخصوص به خود دارد که نزدیک به کلیسای ارتودکس یونانی است. در دوره ساسانی همچنان این نواحی گاهی در دست ایرانیان و گاهی در دست رومیان بود و خسرو نوشین روان بار دیگر آن‌جا را متصرف شد.

آخرین بار که امپراتوران بیزنتیه یا رومیه الصغری به گرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بود که هراکلیوس امپراتور معروف آن‌جا را گرفت و جزو خاک خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب وارد آن‌جا شدند و گرجستان جزو قلمرو خلفا درآمد. در پایان قرن دوم سلسله باگراتی‌های ارمنستان بر گرجستان هم مسلط شدند و استیلای آنها مدت‌های مدید طول کشید تا این‌که در قرن پنجم سلجوقیان پس از استیلای بر ایران بر گرجستان هم دست انداختند و پس از برافتادن سلجوقیان، ترکان عثمانی بر آن‌جا غلبه کردند. اما در سال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس از تصرف اورشلیم با نصاری گرجستان یاری کردند و ایشان هم ترکان را از آن‌جا راندند و سلسله مستقلی در گرجستان تشکیل شد که تا ۶۰۹ هجری بر سر کار بود.

پس از آن مغول‌ها بر آن مملکت دست یافتند و تیمور، از ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش بار به گرجستان تاخت. پس از برافتادن تیموریان گرجستان بار دیگر مستقل شد و سه دولت مستقل در آن‌جا تشکیل یافت که در اسناد فارسی آنها را «کارتیل» و «کاخت» و «امرت» می‌نویسند. پیدا است که سلسله‌های مختلف امرای گرجستان نمی‌توانستند با هم متحد باشند و چون امپراتوری بیزنتیه را ترکان عثمانی از پا درآوردند دیگر این پادشاهان پشتیبان نیرومند در جهان نداشتند و ناچار می‌بایست به دولتی که زورمندتر و نیک‌خواه‌تر بود پناه

بیرند. این بود که پادشاهان گرجستان در قرن یازدهم هجری خود را دست‌نشانده پادشاهان صفوی کردند و شاه عباس اول مخصوصاً از آنها حمایت مؤثری می‌کرد و گرجستان را در برابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال همچنان در سر مردم گرجستان بود و چون روس‌ها در این زمان نه تنها به خاکشان نزدیک شده بلکه در مشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند و پیرو طریقه‌ای از عیسویت بودند که به کلیسای آنها نزدیک بود و رفت‌وآمد در میان گرجستان و روسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روس‌ها یاری خواستند، چنان‌که در سال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخ از ایوان چهارم واسیلیوویچ پادشاه روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندر پادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه در برابر شاه عباس کمک خواست. در سال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیمور از پادشاه گرجستان فرستادگانی به همین منظور به دربار میخائیل فتودوروویچ اولین تزار خانواده رومانوف‌ها روانه کرد.

از آن پس دخالت روس‌ها در کارهای گرجستان مردم این سرزمین را غره کرد و اندک‌اندک از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود «واختانگ چهارم» پادشاه مقتدری در گرجستان به روی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را به هیچ شمرد.

دوره فترتی که در پایان سلطنت صفوی و دوره حکمرانی افشارها و زندها در ایران پیش آمد ناچار مردم گرجستان را روزبه‌روز از ایران دورتر و به روسیه نزدیک‌تر می‌کرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی از جانب دربار صفوی عازم گرجستان شده و در آنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که در ۱۰۲۴ عیسی خان به حکومت گرجستان رفته و در ۱۱۰۶ کلبعلی خان را به آنجا فرستاده‌اند و وی تا ۱۱۱۵ در گرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ به بعد امرای گرجستان اندک‌اندک استقلالی یافتند و در صدد بودند از دخالت‌های ایران و عثمانی در سرزمین خود مانع شوند و راهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربار تزارها بود. پیرشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقامحمدخان قاجار در ۱۱۶۳ نزدیک سی سال دوام داشت وسیله این کار را بیشتر فراهم می‌کرد.

در ظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از دول

مغرب اروپا و از آن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما از آن طرف نتیجه‌ای نبردند و راهی جز توسل به روسیه درپیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر به اندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جز این که تحت‌الحمایه امپراتوری تزارها بشود باز نبود.

سرانجام وقتی که هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخت به پادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیمور از دوم نخست پادشاه کاخت بود و در ۱۷۴۴ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری به پادشاهی کاخت نشست. در ۱۷۶۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمه کار خود کرد و تا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود. پس از مرگ وی کثورگی دوازدهم که در اسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ۱۸۰۰ م. یا ۱۲۱۵ ق. و پس از او ایوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ م. یا ۱۲۱۶ ق. سلطنت کردند.

ایراکلی در اواخر سلطنت خود جداً متمایل به روسیه بود و سرانجام در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ در دژ «گورگیوسک» در سرحد قفقاز در میان فلدمارшал پاتیمکین همه‌کاره دربار به کاترین دوم امپراتریس معروف روسیه و شاهزاده «باگراتیون» گرجی نماینده پادشاه گرجستان عهدنامه‌ای به امضا رسید که در تاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیرا که در این عهدنامه پادشاه گرجستان کشور خود را در حمایت امپراتوری روسیه قرار داد و این اولین کشور تحت‌الحمایه در تاریخ جهان است و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت‌الحمایه دیگر در جهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده و یک مقدمه بود و در ماده اول آن تصریح شده بود که از این به بعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آن کشور نخواهد بود بلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریح است، یعنی پادشاه گرجستان که از چهارصدسال پیش دست‌نشانده ایران بود و پادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان به او می‌دادند از این پس دست‌نشانده تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس از امضای این عهدنامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت و نخستین نتیجه آن وحشت فوق‌العاده‌ای بود که بر همه پادشاهان اروپا و از آن جمله به یکاترین دوم امپراتریس که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی می‌کرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمی‌یافت که در قفقاز جهان‌گیری کند، و انگهی تازه از جنگ دوم با ترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ ه) فارغ شده بود و می‌بایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ هـ) که چندماه به مرگ یکاترین مانده بود اختیار وی و کشورش در دست پلاتن زویف معروف بود. وی به همدستی برادرش والریان زویف نقشه بسیار جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم در حد خود خواست آن را دنبال نکند. پیش از زویف اختیار امپراتوری روسیه به دست پاتیمکین افتاده بود و وی می‌کوشید ملل نصارای بالکان را بر سلاطین عثمانی بشوراند و متصرفات اروپای عثمانی‌ها را جزو روسیه کند. زویف بلندپروازتر از او بود و می‌خواست ایران را درهم نوردد و خود را به مرزهای هندوستان برساند و به دریا‌های گرم راه بیابد.

نقشه این بود که والریان زویف ایران را بگیرد و پادگان‌هایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد و از راه آسیای صغیر به خاک عثمانی حمله ببرد و ترکان عثمانی را هم از پا دریاورد. از طرف دیگر می‌بایست «سووارف» سردار معروف از راه بالکان به استانبول حمله ببرد و در ضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد.

در پایان ماه فوریه ۱۷۹۶ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زویف از پترزبورگ رهسپار شد و امیدوار بود در ماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر به اصفهان برسد. می‌بایست ژنرال «کارساکف» هم از سوی دیگر با ده‌هزار سرباز از راه قفقاز رهسپار شود و تفلیس را بگیرد. اما زویف با بیست هزار سرباز در کرانه دریای خزر حرکت کند و پس از آن‌که به لشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم به سوی اصفهان بتازند و امیدوار بودند که مردم دربند و بادکوبه در راه مانع از این لشکرکشی نشوند. ظاهراً در آن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی از اوضاع داخلی ایران نداشت و می‌پنداشتند که هنوز اصفهان پایتخت ایران است و اگر اصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود. ماه سپتامبری که زویف وعده می‌داد رسید و هنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند. از پترزبورگ، «دو ولان» نام مهندس را با نقشه‌های جغرافیایی و دستورهای نظامی به یاری او فرستادند ولی در ۱۷ نوامبر همان سال (جمادی‌الاولی ۱۲۱۱) که یکاترین دوم درگذشت وی هنوز در بادکوبه بود. پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشه زویف عقیم ماند.

پیش از این وقایع همین‌که خبر اتحاد گرجستان با روسیه به آقامحمدخان قاجار رسید مصمم شد بر آن نواحی بتازد. این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیرا که یکاترین ملکه روسیه همچنان از انقلاب فرانسه وحشت‌زده و مرعوب بود و چون تاختن آقامحمدخان به گرجستان رسید از مردم گرجستان حمایتی نکرد.

از آن زمانی که پادشاه گرجستان به پشت گرمی دربار روسیه سر از فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی از امیران و فرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث داشتند از مشاهده کار او دلیر شده بودند و سر به طغیان برداشته و با ایراکلی همدست شده بودند. آقامحمدخان در اواخر سال ۱۲۰۹ قمری نخست در اطراف تهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه به کسی اندیشه خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبر از تهران رهسپار شد و از راه اردبیل به پل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آن را ساخت و چون از رود ارس گذشت عده‌ای را به گرفتن سرزمین طالش فرستاد و خود به سوی ارمنستان تاخت و عده‌ای از مردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزار سرباز بر قلعه پناه‌آباد تاخت و آن را محاصره کرد و چون نتوانست آن قلعه را از ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد به سوی تفلیس تاخت. عده‌ای از همراهان خود را با حاج ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت و با عده دیگر به آن شهر حمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد و در بیرون شهر به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت و در میان جنگ باد سختی مخالف لشکریان ارمنی و گرجی وزید و آنها تاب نیاوردند و به شهر برگشتند. از دروازه دیگر شهر چهارصدتن از سپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند و تا پشت چادری که آقامحمدخان در آن بود رسیدند و برخی از طناب‌های چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقامحمدخان از جای خود نجنبید و فرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرار دادند. ایراکلی که تاب برابری در خود نمی‌دید شتابان به شهر تفلیس رفت و همسر خود را که در اسناد ایرانی نامش را «ده‌فال» نوشته‌اند با خواهر و دختر خود همراه برداشت و به شتاب به سرزمین کاخت و کارتیل رفت. آقامحمدخان در آخرین مرحله جنگ هفتادتن از سران لشکر گرجستان را کشت و سرانجام وارد شهر تفلیس شد و فرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری به جایی رسید که مورخان ایرانی نوشته‌اند پانزده هزارتن زن و دختر و مرد و پسر را اسیر کرده‌اند و کشیشان را دست‌بسته به رود ارس در انداختند و کلیساهای آنها را سوزاندند و خانه‌های مردم را ویران کردند و هرچه در شهر بود به غارت بردند. البته پیدا است که تاریخ‌نویسان ایران در نقل این واقعه در نام رود اشتباه کرده و به جای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور از تفلیس می‌گذرد و نه رود ارس.

پس از نه‌روز که در تفلیس بود و این کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد از تفلیس

رهسپار گنجه شد و از آنجا به شروان رفت و در این نواحی هم تاخت و تازهایی کرد و سرانجام از راه دشت مقان به ایران برگشت.

سرجان ملکم مورخ انگلیسی از گفته یک مورخ ایرانی نقل کرده است که آقامحمدخان پنجاه و سه روز پس از جشن نوروز از تهران رهسپار شد و نزدیک شصت هزارتن لشکری با او بود و در راه آنها را به سه دسته تقسیم کرد، دسته‌ای را از راه مقان و شروان و داغستان یعنی از سوی مشرق و دسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستاد و دسته‌ای را با خود از راه شوشی و قراباغ که مرکز باشد برد. در گنجه این سه دسته به هم رسیدند و در راه به واسطه جنگ‌هایی که کرده بودند عده آنها به چهل هزار رسیده بود و لشکریان ایراکلی چهار یک عده او بود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند و گرجیان منتهای دلاوری را در جنگ نشان دادند اما به واسطه افزونی لشکر آقامحمدخان شکست خوردند. نیز می‌گوید به گفته دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزارتن تخمین کرده‌اند.

در این واقعه تاخت و تاز آقامحمدخان دربار روسیه با آنکه در عهدنامه تحت‌الحمايگی قید شده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهدنامه اجرا نشد به خودی خود از اعتبار افتاد. چندی بعد گئورگی دوازدهم پادشاه جدید که این بار در معرض تهدید ترکان عثمانی افتاده بود در ۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ (جمادی‌الآخر ۱۲۱۴) عهدنامه دیگری با پاول امپراتور روسیه بست و مواد عهدنامه سابق را تجدید کرد و روسیه متعهد شد در موقع خطر یابوری نظامی را که آن بار نکرده بود بکند.

پس از بازگشت آقامحمدخان از این لشکرکشی واقعه حمله والریان زویف روی داده است. و همان‌طور که در صفحات پیشین نوشته شده است آقامحمدخان در خراسان و ماوراءالنهر مشغول زدو خورد بود که این خبر به او رسید و اندکی بعد خبر مرگ یکاترین و بازگشت زویف او را مصمم کرد بار دیگر به گرجستان بتازد. باز به تهران آمد و لشکریان خود را در این شهر گرد آورد و سپس از تهران راهی شد و از همان راه اردبیل به کنار رود ارس رسید و باز پل را شکسته بودند، از آب گذشت و با ده هزار سوار بر قلعه پناه‌آباد تاخت. این بار ابراهیم خلیل‌خان به سرزمین شکی و لگزستان گریخت و وی وارد قلعه شد و ذخایر آنجا را تصرف کرد و در پای همین قلعه بود که به قتل رسید.

تاریخ‌نویسان ایرانی در ذکر این واقعه زمان یکاترین که نام وی را «یکه‌ترین» ضبط کرده‌اند به سبب اصلی این که چرا دربار روسیه در این واقعه با ایراکلی یاری نکرده است پی نبرده‌اند.

چنان‌که گذشت سرجان ملکم نخست از قول یک‌تن از مردم گرجستان می‌نویسد در این موقع ژنرال گوداویچ که با لشکریانی مأمور پشتیبانی از آن سرزمین بود در شش‌منزلی تفلیس اقامت داشت و ایراکلی کراراً از او یاری خواست اما او سرباز می‌زد و گمان نمی‌برد نتیجه این کار چنین باشد و می‌پنداشت آنچه درباره آقامحمدخان و لشکریانش می‌گویند مبالغه است. می‌گوید درست‌تر این است که گوداویچ در قلعه گورگیوسک بود و سپاهیان در اطراف کوه سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمی‌توانست تا سه چهار هفته دیگر لشکریان خود را جمع کند و به تفلیس برسد. یا این‌که شاید ایراکلی نمی‌خواسته است آنها را در این کار دخالت بدهد و از استیلای آنها نیز بیم داشته و نیروی خود را برای برابری با لشکر آقامحمدخان کافی می‌دانسته است. در هر صورت پس از این واقعه تاخت‌وتاز آقامحمدخان بر تفلیس یک‌اترین در صدد برآمده است که انتقامی از او بگیرد و در این موقع مرتضی قلی‌خان برادر آقامحمدخان که در جنگ با او شکست خورده و به روسیه گریخته بود در آن سرزمین بود یک‌اترین می‌خواست به وسیله او آقامحمدخان را از پادراورد و لشکرکشی والریان زوبف به همین مقصود بود و آن لشکرکشی هم بی‌نتیجه نماند زیرا که نواحی دربند و بادکوبه و طالش و شماخی و گنجه که پیش از آن جزو خاک ایران بود در همین واقعه از دست رفت.

آغاز جنگ‌های ایران و روسیه

تاخت و تازهای بیهوده آقامحمدخان در گرجستان نتیجه‌ای جز این نداد که از یک طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد و از سوی دیگر دولت روسیه تزاری را به کارهایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت.

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس از کشته شدن آقامحمدخان درگذشت.

ایراکلی چند پسر داشت، مهتر آنها گئورگی نام داشت و در اسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند و به جای پدر نشست. اما یکی از برادرانش که الکساندر یا اسکندر نام داشت به مخالفت با او برخاست و مدعی او بود و ظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست‌نشانده روسیه باشد و به همین جهت امیدوار بود که ایران از او حمایت کند و وی را به سلطنت گرجستان برساند و به دربار فتحعلی‌شاه آمد و در جنگ‌هایی که پس از آن در میان روسیه و ایران درگرفت شرکت داشت و همچنان در ایران ماند تا این‌که در تهران درگذشت و وی را در کلیسای قدیم نصاری در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم به خاک سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشید و در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (شعبان ۱۲۱۵) در تفلیس درگذشت و پسرش داوید یا داود به جای او مدعی سلطنت بود. اما گئورگی پیش از آن‌که بمیرد در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراتور روسیه امضا کرده و در این عهدنامه پذیرفته بود که امپراتور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان

نایب‌السلطنه آن کشور را داشته باشند.

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را درباریان‌ش کشتند و در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۹ ذی‌القعده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که به نام الکساندر اول یکی از بزرگ‌ترین تزارهای روسیه است به پادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراتوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور از او درخواست کرده‌اند وی این کار را بپذیرد و به همین جهت به لشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند. در این صورت دوماه و چند روز پیش از آن‌که الکساندر به تخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود.

از زمان‌های بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته و حتی مخلوط شده بودند و حدود بسیار منظم و دقیقی در میان گرجستان و ارمنستان و نواحی مسلمان‌نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان و داغستان و شروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند بر این نواحی تاخته و قسمتی از سرزمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند. به همین جهت وقتی که در آن زمان گفته می‌شد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تا کجاست و ارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست‌انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست‌اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش می‌آورد.

مرگ یک‌اترین و پاول و ایراکلی و گرگین و آقامحمدخان مطلقاً تغییری در اوضاع نداده بود، همچنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند و دربار تزارها چشم طمع به این ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود و وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خود را از گرجستان خواسته و جنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهدنامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوک و مبهم ماند و هر دو طرف در دعاوی و مطامع خود باقی ماندند.

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی‌الاولی ۱۲۱۶) تقریباً هشت ماه پس از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست و حتی این بار دیگر سخن از نایب‌السلطنه آن کشور هم نبود. ورود لشکریان روسیه در آن کشور ناچار آن سرزمین را به یکی از ایالات روسیه تبدیل کرد و زبان و قوانین و عادات و رسوم روسی را هم بر آن تحمیل کرد، ناچار مردمی از این اوضاع ناراضی بودند و آنها را می‌گرفتند و از میان می‌بردند و به دعاوی ایران هم پاسخ سخت دادند.

میرزا محمدصادق مروزی متخلص به هما که از ادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغه دفترخانه و وقایع نگار دربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته و چندبار از جانب او به سفارت رفته است و کتاب های ادبی چند پرداخته کتابی هم در تاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه به نام جهان آرا نوشته و در این کتاب می گوید در آغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری از او داشت و چون فتحعلی شاه خواستار شد پسر مهترش را به گروگان به تهران بفرستد از آن کار برگشت و به روسیه متوجه شد و سبب این بود که وی برای خرج های گزافی که می کرد پولی از دولت روسیه وام گرفته و به عهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگذارد شهر تفلیس را در عوض واگذار کند. این گفته به نظر غرض آلود است و بیشتر چنان می نماید که درباریان گرجستان از یک سو به واسطه این که تزارهای روسیه هم نصاری بوده اند و به تعصب نصرانیت از آنها پشتیبانی خواهند کرد و از سوی دیگر به واسطه واهمه ای که از دربار قاجارها داشته اند خود را در حمایت روسیه قرار داده اند. به همین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را به احترام به پایتخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آن جا منزل داده است.

به هر حال پس از فرمان دومی که برای الحاق گرجستان به امپراتوری روسیه صادر شد از پایتخت، ژنرال تسیتسیانف^۱ را به فرمانفرمایی گرجستان روانه تفلیس کردند. این ژنرال همان کسی است که در میان ایرانیان به نام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروف است. وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده و به او به اصطلاح آن زمان «اینسپکتور»^۲ می گفتند که همان کلمه «انسپکتر»^۳ زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران «اشپختر» شده است.

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورش ها و طغیان هایی در داخل ایران بود و نمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند. تنها مانعی که در پیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود در اطراف گرجستان می کوشید مردم را به قیام بر دولت روسیه تحریک کند و در ناحیه قراباغ حوادثی روی داد و دامنه آن به داخله گرجستان هم کشید. از دربار تزاری ژنرال کولیسکوف^۴ و ژنرال لازارف^۵ را با دو تیپ سرباز برای دفع این طغیان ها فرستادند و ایشان از تنگه داریال وارد قفقاز شدند و از آن جا به تفلیس رفتند و در کنار رود کور با توپخانه ای که همراه داشتند

1. Tsitsianof

2. Inspektor

3. Inspecteur

4. Kuliskof

5. Lazarof

مدافعین را شکست فاحشی دادند. عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی مورخ معروف درباره فتحعلی‌شاه در کتاب مآثر سلطانیه می‌گوید تسیتسیانف پس از مرگ گرگین زوجه وی را که «ده‌ده‌فال» نام داشت با چندتن از فرزندانش اسیر کرد و به پایتخت روسیه فرستاد و پیش از آن‌که ایشان را بفرستد ژنرال «لازار» را که گویا مراد همان لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او را به این سفر دعوت کند و چون آن زن دست به دست می‌کرد آن ژنرال به وی نزدیک شده بود که دستش را بگیرد و روانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای را که زیر نمد داشت بیرون آورده و او را کشته بود و به این جهت او را به اسارت به پایتخت فرستاده بودند. باز همان مورخ می‌گوید که «طهمورث میرزا» پسر وی از گرجستان گریخت و به ایران پناه آورد. چنان می‌نماید که نام این شاهزاده «تیموراز» بوده باشد که از نام‌های معمول و رایج گرجیان است و «تیموراز» را در زبان فارسی طهمورث نوشته‌اند.

مقدمه فرمانی که الکساندر تزار روسیه برای الحاق گرجستان به امپراتوری خود صادر کرده چنین بود: «برای افزودن بر نیروی ما نیست، برای تأمین منافع نیست یا برای توسعه حدود امپراتوری ما که اینک به این اندازه از وسعت رسیده نیست که ما تحمل تخت گرجستان را برعهده گرفته‌ایم، احساس شرافت، افتخار، انسانیت تنها این وظیفه مقدس را بر ما تحمیل کرده است که در برابر فریادهای دردناک که از سینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم و دردهایی را که باعث رنج شماست از سر شما کوتاه کنیم و یک حکومت نیرومند در گرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهد و جان و مال همه کس را حفظ کند و سایه قانون را بر سر همه بگسترده».

پیدا است که مدافعات شاهزادگان گرجی در نواحی مجاور گرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را به آن‌جا باز کرد و چون این نواحی گاهی جزو خاک گرجستان بوده است بهانه دیگری به آنها می‌داد. این بود که ژنرال تسیتسیانف پس از شکست گرجیان در صدد برآمد به سوی شهر ایروان بتازد.

در این زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در قفقاز بود و مرکز ستاد خود را در تفلیس برقرار کرده بود و چون خود از نژاد گرجی بود از اوضاع آن نواحی اطلاع بسیار داشت و می‌دانست نواحی را که حکم دروازه گرجستان دارد باید متصرف شود و به جز راه داریال راه دیگری برای این‌که گرجستان را از دست ندهد لازم دارد. در آن زمان کرانه‌های غربی دریای سیاه هنوز به دست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومندتر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود. بالعکس دولت ایران را ضعیف‌تر

می دانستند و به دست آوردن کرانه های دریای خزر که دروازه دیگر گرجستان بود آسان تر می نمود و می بایست نخست ناحیه ایروان را متصرف شود و از آن جا به مشرق بتازد و راه به دریای خزر پیدا کند.

برای تصرف ناحیه ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش از این دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیک در میان مردم گنجه و گرجی ها بوده است.

به این جهت از جوادخان قاجار حکمران گنجه که در این زمان دست نشانده ایران بود مالیات یک ساله آن ناحیه را خواست. وی نیز به دربار ایران اطلاع داد و از تهران نیز لشکریانی به یاری او رهسپار شدند. اما پیش از آن که سعیدیک غلام که پیشاپیش آنها حرکت می کرد برسد و خبر نزدیک شدن سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ و رمضان ۱۲۱۸ شهر را محاصره کردند.

مؤلف مآثر سلطانیه می نویسد که جوادخان چندین بار از شهر بیرون آمد و خود را به لشکریان روس زد و کاری نتوانست از پیش ببرد، سرانجام به واسطه مخالفتی که در میان وی و مصیبت بیک شمس الدینلو از فرماندهان لشکریان ایران رخ داد و در نتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند و تسلیم روس ها شدند، بامداد غره شوال آن سال روس ها بر قلعه هجوم آوردند و پس از سه ساعت جنگ جوادخان با یکی از پسرانش کشته شدند و شهر به تصرف سربازان روسی درآمد.

پس از این واقعه تسیتسیانف نزد حکمران قراباغ و حکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد و ایشان را به اطاعت خواند و ایشان چندان مقاومت و پایداری در برابر لشکریان روسیه نشان ندادند. در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود و در همان روزی که شهر مشهد را گرفت خبر افتادن گنجه به دست لشکریان روس به او رسید. این واقعه، مقدمه یک سلسله جنگ هایی در میان ایران و روسیه شد که نزدیک ده سال امتداد یافت و به عهدنامه گلستان انجامید.

اندکی پس از این وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه در گرفت، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را به خود جلب کند و در برابر روسیه به کار بیندازد و هم فتحعلی شاه امیدوار بود که به زور ناپلئون از عهده روس ها برآید و نواخی را که از دست رفته بود پس بگیرد. روس ها به واسطه سرگرمی هایی که در اروپا و در میدان های جنگ با ناپلئون داشتند نمی توانستند لشکریان بیشتر به قفقاز بفرستند و کار را در این جا یکسره کنند. دربار ایران هم که اندک اندک

ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمی‌دید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود به میانجیگری ناپلئون کار را از پیش ببرد. به همین جهت این سلسله جنگ‌های ده‌ساله بیشتر جنبهٔ زدوخوردهای کوچک محلی را داشته است، تا این‌که روس‌ها یکسره از جانب ناپلئون و اروپا آسوده‌خاطر شدند و همهٔ نیروی خود را در قفقاز گرد آوردند و این سلسله جنگ‌ها به آن‌گونه به پایان رسید که پس از این شرح آن خواهد آمد.

نخستین کاری که فتح‌علی شاه پس از شنیدن خبر تصرف گنجه به دست روس‌ها کرد این بود که نیرویی گرد آورد و فرماندهی کل آن را به پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق‌تر بود سپرد.

روس‌ها که از مردم گنجه بسیار خشمگین بودند در موقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهر را تغییر دادند و به مناسبت نام یلیزابتا پتروونا^۱ دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند به یلیزابتوپول^۲ نام گذاشتند. در آغاز انقلاب شوروی نام این شهر را دوباره گنجه گذاشتند اما به‌زودی به مناسبت نام کیرف^۳ از پیشوایان انقلاب نام آن را «کیرف‌آباد» گذاشتند.

لشکرکشی به ایروان

پس از تصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف به‌سوی ایروان روانه شد. حکمران ایروان در این زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مسافرت به وی داده بود، به امید این‌که از مرکز خود دور و در اطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود.

در برابر این حوادث دربار ایران سخت به دست‌وپا افتاده بود. فتح‌علی شاه در ۲۸ ذی‌القعدة ۱۲۱۸ تهیة لشکرکشی مفصلی دید و در نظر گرفت خود نیز به آذربایجان رهسپار شود و به میدان جنگ نزدیک باشد که در موقع لزوم مدد رساند. عباس میرزا نایب‌السلطنه در چهاردهم صفر ۱۲۱۹ ق. با لشکریان خود از تبریز به سوی ایروان رهسپار شد و در کنار رودخانهٔ زنگی لشکرگاه ساخت و سنگربندی کرد.

چون می‌ترسید که اگر گرفتار جنگ با روس‌ها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند و به ایران حمله بکنند مهدی‌قلی خان قاجار دولو را که از سرکردگان مهم لشکر او بود با شش هزار سوار به سوی قارص روانه کرد که مانع از حمله ترکان عثمانی بشود. اما در

راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزار پیاده و پنج شش هزار سوار و سی توپ در محلی به نام «پلنیک» نزدیک ایروان به او رسید و مهدی قلی خان خود با هفتصدتن از سواران راه را بر ایشان گرفت و بعد از آن که عده او از آن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد و به لشکرگاه عباس میرزا رسید.

تسیتسیانف پس از آن که چندی در همان محل پلنیک ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یک روز عصر به نزدیک ایروان رسید و می خواست قلعه اوچ کلیسا یعنی کلیسای معروف اچمیادزین را که مقر خلیفه ارمنیان و مهم ترین مرکز مذهبی ارمنستان است تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را به فرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آن جا را پاسبانی کنند و ایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خود با عده ای به ایشان حمله برد و چون می ترسید که پاسبانان قلعه ایروان بر لشکریانش بتازند میرزا محمدشفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه را که با وی بود و احمدخان مقدم حاکم تبریز و مراغه را با عده ای به محافظت سنگرهای خود گماشت و خود با لشکریان عازم شد.

تسیتسیانف در اطراف اوچ کلیسا لشکریان خود را به سه دسته تقسیم کرد و در میان هر دسته دویست قدم فاصله قرار داد و توپ های خود را در میان جای داد و چون لشکریان ایران نزدیک شدند سپاهیان روس شروع به توپ انداختن کردند. سواران شاهسون و خواجهوند و عبدالملکی از لشکریان ایران بر ایشان حمله بردند و سرانجام پیادگان روسی تاب مقاومت نیاوردند و بنای فرار را گذاشتند و لشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردند و چون شب نزدیک شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنگ برداشتند. در این واقعه از دو سوی جمعی کشته و اسیر شدند و عده ای از قزاقان روس به دست لشکریان ایران افتادند و سه روز زدو خورد دوام داشت و چون از هیچ طرف فتح روی نمی داد به لشکرگاه خود بازگشتند.

در این زمان حکمران ایروان یا به اصطلاح آن زمان بیگلربیگی آن شهر محمدخان قاجار بود که با روس ها ساخته بود، اما وقتی که دید در این جنگ پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد و پیغام داد که میرزا محمدشفیع وزیر نزد او به قلعه ایروان برود و وی رفت و قرار مصالحه گذاشت و چون بازگشت محمدخان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد و تعهد کرد از فرمان او سرنیچد.

پس از آن عباس میرزا از جایی به نام سنگر که در آن جا لشکرگاه کرده بود به منزل قلرخ بلاغ رفت و در آن جا بنای سنگربندی را گذاشت. چون خبر رفتار محمدخان قاجار

حکمران ایروان به ژنرال تسیتسیانف رسید بنا را بر حيله گذاشت و بی مقدمه از راه «درکه» بر لشکریان ایران تاخت و بار دیگر جنگ درگرفت و آتش توپخانه شروع شد.

در این میان بعضی از سواران شمس‌الدین‌لو و قزاق که در اردوی ایران بودند بنای طغیان را گذاشتند و از عقب به غارت مشغول شدند و لشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند. تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد و مسجد شهر را لشکرگاه قرار داد و از آن جا توپ‌ها را متوجه باروی شهر کرد و جنگ در میان او و محمدخان قاجار درگرفت.

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تا محل «صدرگ» رفت و از آن جا تفصیل را به پدرش فتحعلی شاه نوشت. فتحعلی شاه در این زمان در چمن سلطانیه بود و عادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه در می گرفت اگر تابستان بود با عده‌ای که می توانست مجهز کند به چمن سلطانیه نزدیک زنجان می رفت و آن جا می ماند که اگر در میدان جنگ محتاج به یاری باشند از لشکریانی که همراه دارد به مدد آنها بفرستد. این بار هم اسمعیل بیگ دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان رهسپار شد و از رود ارس گذشت و در سه فرسنگی ایروان به لشکرگاه عباس میرزا رسید. عباس میرزا هم آن عده را برداشت و به شهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنگ درگرفت و تا شام می جنگیدند. فردای آن روز محمدخان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه ارمنیان اند و می ترسم با هم‌دینان خود همدست شوند و قلعه را تسلیم کنند، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستاد رفتند قلعه را تصرف کردند. تسیتسیانف در نظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسن خان یوزباشی که طلایه لشکر را اداره می کرد از اندیشه او خبردار شد و به فتحعلی شاه خبر داد و سپاهیان ایران آماده جنگ شدند و نزدیک سپیده دم بود که روس‌ها به ایشان نزدیک شدند و جنگ سخت درگرفت، اما چون از این شبیخون نتیجه‌ای به دست نیامد روس‌ها پراکنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال می کردند و سرانجام به فرمان فتحعلیشاه آنها را محاصره کردند و راه خوراک را بر ایشان بستند.

در این هنگام گروهی از مردم گرجستان که به همراهی لشکریان روس به تجارت می رفتند به لشکریان علیقلی خان شاهسون و علی خان قاجار که طلایه سپاه ایران بودند برخوردند و زدو خوردی در میان شان شد و پاسبانان روسی کشته شدند و گرجیان را اسیر کردند و به اردوی فتحعلیشاه بردند و وی کسانی را که به درد سربازی می خوردند در لشکرگاه خود نگاهداشت.

پس از آن به فتحعلی شاه خبر رسید که در منزل پلنیک گروهی از روس‌ها اقامت دارند و آذوقه‌ای را که از گرجستان می‌آورند تحویل می‌گیرند و به لشکرگاه خود می‌فرستند و وی پیرقلی خان را که از افسران سپاه او بود به دفع آنها فرستاد و چون به ایشان نزدیک شد ایشان به ژنرال تسیتسیانف خبر دادند و او هم عده‌ای با چند توپ به حمایت‌شان فرستاد و فتحعلی شاه هم علیقلی خان شاهسون را به یاری پیرقلی خان فرستاد و به این‌گونه در میان پلنیک و ایروان جنگ درگرفت و پس از جنگ سخت روس‌ها شکست خوردند و چهارهزارتن اسیر و کشته دادند و فتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی در کنار لشکرگاه منار ساختند.

تسیتسیانف پس از این واقعه چون زمستان در پیش بود در آغاز ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ از اطراف ایروان راه تفلیس را درپیش گرفت و سواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند. جنگ آن سال به این‌گونه پایان یافت. سپس محمدخان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند و وی حکمرانی ایروان را همچنان به محمدخان داد و پسرش را که گروگان داده بود مرخص کرد و حکمرانی نخجوان را به کلبعلی خان داد و آن ناحیه را به ایل کنگرلو سپرد و حکمرانی قراباغ را به ابوالفتح خان جوانشیر داد و به الکساندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد در قراباغ بماند و خود عازم تهران شد و از راه تبریز روز ۱۴ رجب ۱۲۱۹ به تهران رسید و عباس میرزا را با خود به تهران آورد.

جنگ‌های سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه به تهران بازگشت و عباس میرزا را هم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت و در بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قائم مقام فراهانی را که از مردان کاردان دربارش بود به وزارت و پیشکاری او گماشت و وی را دوباره به آذربایجان روانه کرد که دنباله جنگ با روسیه را بگیرد. عباس میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ از تهران رهسپار شد و فتحعلی شاه خود روز ۲۴ صفر در پی او روان شد و در چمن سلطانیه ماند و از آن‌جا اسمعیل خان دامغانی را با گروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد در زنجان بماند و اسمعیل خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که به یاری عباس میرزا روانه شود و خود روز دوشنبه ۱۳ ربیع‌الاول از آن‌جا عازم چمن اوجان شد.

آن‌جا به او خبر رسید که ابراهیم خلیل‌خان حکمران موروئی قراباغ که از ۱۱۷۷ در آن نواحی فرمانروایی داشت از ایران روی برگردانده و تسلیم روس‌ها شده است، به همین جهت به عباس میرزا دستور داد نخست به جنگ او برود و قلعه پناه‌آباد را بگیرد. چون این خبر به ابراهیم خلیل‌خان رسید جعفرقلی‌بیک پسر محمدحسین‌خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضل‌علی‌بیک جوانشیر نزد ژنرال تسیتسیانف به گنجه فرستاد و از او یاری خواست. وی هم عده‌ای سرباز روانه کرد و چون به قلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسر خود محمد حسن‌خان را با عده‌ای از لشکریان قراباغ و روس‌ها برای پاسبانی از پل خداآفرین بر روی ارس روانه کرد. از سوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که به دستور عباس‌میرزا از اهر روانه شده بود در چهارفرسنگی پل به لشکریان روس رسید و جنگ در میان‌شان درگرفت و چیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر به عباس‌میرزا رسید و وی هم به یاری او رهسپار شد و پس از جنگ سخت سرانجام سربازان روس و لشکریان قراباغ به زحمت بسیار از میان درختستان‌ها توانستند به شوشی بگریزند. عباس‌میرزا تا «آق‌اغلان» آنها را دنبال کرد و غنایم بسیار از ایشان گرفت که برای فتح‌علی‌شاه فرستاد و نجف‌قلی‌خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت و خود از راه «چناقچی» دوباره به محاصره پناه‌آباد برگشت. از سوی دیگر فتح‌علی‌شاه در ۲۶ ربیع‌الاول از راه قراجه‌داغ به «تخت‌طاوس» رفت. در این میان به عباس‌میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر با ده توپ برای پاسبانی از قلعه پناه‌آباد از گنجه بیرون آمده‌اند و اینک به «عسکران» رسیده‌اند. عباس‌میرزا به عزم مقابله با ایشان به راه افتاد و چون بهم رسیدند اسمعیل‌خان دامغانی با عده خود حمله برد و پیرقلی‌خان قاجار و علی‌خان قاجار قوانلو و صادق‌خان قاجار عزالدین‌لو و مهدی‌قلی‌خان قاجار و حاجی‌الله‌وردی‌خان قاجار با تفنگچیان کزاز و فراهان از اطراف حمله کردند و عباس‌میرزا خود در قلب لشکر بود و جنگ سخت درگرفت و صادق‌خان قاجار زخم برداشت و با این همه روس‌ها سرانجام شکست خوردند و به قبرستانی پناه بردند و در آن‌جا سنگر بستند و چون خبر به فتح‌علی‌شاه رسید حسین‌قلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی و چهار توپ به یاری‌شان فرستاد و پس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان به سنگر حمله کردند و بسیاری را کشتند و اسیر کردند و سرهنگ گرگین که سه زخم برداشته بود با چند سرباز گریخت و نیم‌شب به قلعه «ترنادت» رفت. پیرقلی‌خان قاجار با عده‌ای او را دنبال و محاصره کرد و او مهلت خواست که تا سه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون به او مهلت دادند و دست از محاصره کشید شب سوم فرار کرد و

به گنجه رفت و ایرانیان او را دنبال کردند و چندتن از همراهانش را کشتند اما خود به کوه «جمرق» گریخت.

در این میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف با همه لشکر خود به یاری سرهنگ مزبور از گنجه بیرون آمده و در کنار رود «ترتر» توقف کرده است. عباس میرزا اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت به روس‌ها برخورد و جنگ سختی در گرفت و جمعی را اسیر کرد و به لشکرگاه عباس میرزا بازگشت. خبر این فتح روز پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۲۰ در تخت طاوس به فتح‌علی شاه رسید.

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی به دستور فتح‌علی شاه به ایروان رفت. معلوم شد که محمدخان حکمران آن شهر باز جانب روس‌ها را گرفته و از عهد خود برگشته است و روس‌ها از ناحیه «شوره‌کل» گذشته به روستای «تالین» آمده‌اند که ایرانیان بر آن جا دست نیابند. در این هنگام مهدی‌قلی خان قاجار هم پس از اسمعیل خان به اردو رسید و آن خبر را تأیید کرد. اسمعیل خان به بهانه حمام رفتن به شهر و قلعه ایروان رفت و افسران خود را یک‌یک و دودو به قلعه خواست و چون جمعی که لازم بود گرد آمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه را گرفتند و محمدخان هنگامی از نتیجه این کار آگاه شد که دیگر مجال نداشت دفاع بکند. مهدی‌قلی خان واقعه را به فتح‌علی شاه خبر داد و او هم اشرف خان دماوندی را با گروهی از لشکریان برای پاسبانی قلعه ایروان فرستاد و دستور داد که محمدخان را بند کند و خود حکمرانی ایروان را به دست بگیرد.

وقایع گیلان و دریای خزر

در ۱۲۲۰ در زمانی که لشکریان ایران در آذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که در گیلان نیز حوادثی روی داده است، به این معنی که ژنرال تسیتسیانف برای این که نگذارد همه نیروی ایران در یک جبهه به کار مشغول شود یک تن از افسران زیردست خود سرهنگ «شف»^۱ نام را که از بهترین فرماندهان وی بود مأمور کرد که به یاری ناوگان دریای خزر به گیلان حمله ببرد و دوازده کشتی نیرویی در کرانه‌های دریا در خاک طالش پیاده کردند و از آن جا به بندر انزلی حمله بردند. نگاهبانان بندر چون یازای بزابری نداشتند به رشت گریختند و لشکریان روس بی مانع انزلی را متصرف شدند و

از آن‌جا به سوی رشت رهسپار گشتند. میرزا موسی منجم‌باشی لاهیجی که حکمرانی گیلان را داشت عده‌ای از لشکریان را مجهز کرد و در پیره‌بازار سنگر بستند و مقاومت کردند و جنگ سخت درگرفت و در نتیجه هزارتن از سربازان روسی کشته شدند و بازمانده آن لشکر به انزلی برگشتند و بر همان کشتی‌ها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند.

در آن موقع مرداب انزلی و خلیج آن کاملاً مهیای کشتیرانی نبوده و قسمتی از خلیج را شن گرفته بود و تنها در حدود ۱۲ کیلومتر از دهانه مرداب راه رفت و آمد کشتی‌ها را داشت و تنها کشتی‌های کوچک می‌توانستند از آن بگذرند و کشتی‌هایی که روس‌ها با خود آورده بودند برای حمل سربازها و توپ‌هایشان کافی نبود و به همین جهت در بازگشت دچار زحمت بسیار شدند. به این‌گونه این لشکرکشی روس‌ها به گیلان نتیجه‌ای نداد و در جبهه‌های دیگر مانع از عملیات سپاهیان ایران نشد.

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یآوری لشکری که به فرماندهی سرهنگ گرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد و در کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد و چون این خبر به فتح‌علی‌شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. از سوی دیگر اسمعیل‌خان دامغانی را با عده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد و وی به دستور عباس میرزا به گنجه تاخت و آن شهر را بار دیگر گرفت و قلعه‌ای را که روس‌ها در آن بودند محاصره کرد. چون در شهر گنجه آذوقه و علوفه کم شده بود و روس‌ها در قلعه خود آذوقه بسیار داشتند و می‌توانستند مدت مدیدی پایداری بکنند و بالعکس لشکریان ایران دچار تنگی می‌شدند عباس میرزا دستور داد پنج هزارتن از زن و مرد شهر گنجه را با چهارپایان سپاه به «شمکور» که در نیم‌فرسنگی شهر بود ببرند، تا از مردم شهر کم بشود و دچار سختی آذوقه نشوند. فردای آن روز از گنجه بیرون آمد و در راه به کار عده‌ای که به شمکور فرستاده بود رسیدگی کرد و از آن‌جا به «زکم» رفت، در سر راه به عده‌ای از روس‌ها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف می‌بردند برخورد و فرمانده آنها را که سرهنگی بود با عده دیگر اسیر کرد و به زکم رفت.

از آن‌جا دستور داد که پیرقلی‌خان و محمدعلی‌خان شامبیاتی آن عده از مردم گنجه را که از شهر بیرون آورده بودند به تبریز ببرند و آنها را در تبریز منزل دادند و فتح‌علی‌شاه به توسط ملاملک محمدقاضی عسکر با آنها نیکی کرد.

عباس میرزا از زکم به ناحیه «آخسقه قزاق» رفت و چند روز در آنجا ماند و چندتن از بزرگان سرزمین کاخ و قلعه ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس از آنجا عازم ایروان شد و از راه تنگی که از میان درختستان‌ها می‌گذشت و یک‌تن بیشتر نمی‌توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. در راه عده‌ای از گرجیان که با روس‌ها همدست بودند کمین کرده بودند و تیری به طرف او انداختند که چکمه او را خراش داد، اما آسیبی به او نرساند و وارد ایروان شد. از آنجا حاج محمدخان قراگوزلو را برای بردن اخبار نزد فتحعلی‌شاه فرستاد. از سوی دیگر اسمعیل خان دامغانی که با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله با تسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند و جنگ سختی درگرفت و سرانجام لشکریان روس به کوه «آق‌دره» پناه بردند و در راه عده کثیری از آنها گرفتار شدند و اسمعیل خان که پیروز شده بود نزد فتحعلی‌شاه برگشت و فتحعلی‌شاه به تهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی‌شاه به تهران عباس میرزا به تبریز آمد و محمدخان قاجار حکمران ایروان را با محمدعلی خان شامبیاتی به دربار پدرش فرستاد. چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران به واسطه سرما میدان را تهی گذاشته‌اند نخست به بهانه تماشای قلعه شوشی و مهمان‌شدن نزد ابراهیم خلیل خان او را فریفت و وی هم باور کرد و او را به خانه خود دعوت کرد. تسیتسیانف بی‌مانع وارد قلعه شوشی شد و چهارصدتن از سربازان خود را در آنجا گماشت و از آنجا به گنجه رفت و به این‌گونه قلعه شوشی به دست سپاهیان روس افتاد.

در این زمان شیخعلی خان حکمران قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسین‌قلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای به عباس میرزا نوشتند که سرهنگ شفت سابق‌الذکر در بازگشت از گیلان قهراً به باکو خواهد تاخت و لازم است عده‌ای برای برابری با او بفرستند. عباس میرزا عسکرخان افشار ارومی را با عده‌ای سوار و پیاده روانه کرد.

از سوی دیگر سرهنگ شفت که از گیلان بازگشت با کشتی‌های خود در برابر شهر باکو ایستاد و جنگ در میان او و نیروهای ایرانی درگرفت و حسین‌قلی خان مقاومت سخت کرد و چند کشتی را با توپ از میان برد و غرق کرد. سربازان روسی از کشتی پیاده شدند و از راه خشکی به شهر حمله بردند. در این موقع شیخ‌علی خان و نوح‌بیک پسر سرخای خان لگزی

هم با سپاهیان خود رسیدند و به قلعه رفتند و بر نیروی ایران افزود و چند روز جنگ دوام داشت تا این‌که سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی‌آید سربازان خود را به کشتی نشانند و به میان پشته ساری طالش رفت.

از آن سوی هم تسیتسیانف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را به اطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار را با عده‌ای به یاری او فرستاد و پیرقلی خان چون به کنار رود کر که در دوازده فرسنگی شروان است رسید خبر شد که مصطفی خان از شدت ترس با تسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده و با هم دیدار کرده‌اند و تسیتسیانف با او به سوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت با بازمانده لشکریان خود به اردوی سر تیپ تسیتسیانف پیوسته است.

چون این خبرها به عباس میرزا رسید فوراً حسین قلی خان را با عده‌ای روانه باکو کرد و عسکرخان افشار را هم با هزارتن به یاری او فرستاد و باز احمدخان مقدم حکمران تبریز و مراغه را با چند توپ و سپاهی از سواره و پیاده روانه کرد و با آن‌که سرمای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۲۰ از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل روانه شد و چون به اردبیل رسید خبر شد که عسکرخان افشار به شتاب به باکو رسیده و حسین قلی خان قاجار در کنار رود کر بر سر پل ایستاده و پاسبانی می‌کند و پیرقلی خان و شیخ علی خان هم در بیرون قلعه باکو لشکرگاه کرده‌اند و از سوی دیگر در لشکرگاه ژنرال تسیتسیانف به واسطه شدت سرما و کمبود آذوقه مشکلات بسیار پیش آمده است.

کشته شدن تسیتسیانف

در این موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار تهران روی داده است به این معنی که فتح‌علی شاه به خرافات و اباطیل و مخصوصاً سحر و جادو بسیار معتقد بود و در ضمن این‌که می‌کوشید به وسیله لشکریان خود روس‌ها را از میدان به در کند به این گونه وسایل هم متوسل می‌شد. در آن زمان مرد روحانی باسواد اما دیوانه‌ وضعی در تهران بود به نام حاج میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت در همه امور اسلام باید به اخباری که از پیامبر و امامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می‌گفتند. وی سال‌ها در عتبات درس خوانده و مرد بسیار باسوادی بود و تألیفات بسیار داشت اما جداً به خرافات معتقد بود و کارهای عجیب می‌کرد و معروف شده بود که طلسم او مجرب است و نتیجه قطعی دارد.

حاج میرزا محمد اخباری در جزو عقاید دیگری که داشت معتقد بود که در اسلام ادعای اجتهاد کردن یعنی در احکام عقیده اظهار کردن مخالف شرع است و شریعتی که از پیامبر و امامان مانده کسی حق ندارد در آن عقیده‌ای اظهار کند و یگانه دستور مردم اخباری است که از آنها رسیده است، یعنی آنچه از گفتار و رفتار آنها روایت کرده‌اند معتبر است و چیزی بر آن نمی‌توان افزود و دیگر اجتهاد معنی ندارد و جز بدعت در دین چیز دیگر نیست. وی در ضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود و حافظه بسیار سرشار داشت و مخصوصاً در صنعت جدل بسیار ماهر بود یعنی به قوه بیان خود همه را محکوم می‌کرد و کسی نمی‌توانست جوابش را بدهد. چون در علوم مختلف دست داشت و کسانی که با او طرف می‌شدند آن علوم را نمی‌دانستند هر وقت می‌دید شکست می‌خورد و مجاب می‌شود از این شاخ به آن شاخ می‌رفت و طرف را به علمی که نمی‌دانست می‌کشید و به این وسیله مغلوبش می‌کرد. برای این کار در هر چیز حتی سحر و جادو و طلسم و نیرنگ و جن‌گیری و شعبده هم اظهار اطلاع و مهارت می‌کرد و با مخالفان خود به این وسایل هم متوسل می‌شد. پیشوایان بزرگ شیعه در آن زمان مانند سید علی طباطبایی معروف به صاحب شرح کبیر و حاج سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی و شیخ جعفر نجفی از دست او و مجادله‌های او به‌تنگ آمده بودند و در برابر او سپر انداخته بودند. حاج میرزا محمد تألیفات بسیار هم به زبان فارسی و عربی گذاشته است که برخی از آنها متتهای رواج را داشته است و در این زمینه هم کسی به پای او نمی‌رسیده است.

پس از آن که مدت‌ها در عتبات و بحرین و اصفهان بود و عده بسیاری به او گرویده بودند در این موقع که ژنرال تسیتسیانف که در ایران به او اشیختر یا اشیخدر می‌گفتند حمله‌های پی‌درپی به لشکریان ایران می‌کرد حاج میرزا محمد در تهران بود و معتقد بود «تسخیر ارواح و تسخیر اجنه و تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و طلسمات» همه را خوب می‌داند و هر کاری را که بخواهد از پیش می‌برد و چله‌نشستن او بی‌اثر نمی‌ماند. در ضمن می‌کوشید فتح‌علی شاه را هم به خود جلب کند و به این وسیله کار خود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفزی بود به محض این که وقت ملاقات از شاه خواست او را پذیرفت. مجلس را خلوت کرد و به شاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی در آن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می‌آمد.

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که به چله نشستم تا چهل روز حتماً سر اشیختر را به درگاه شما می‌آورند، به شرط آن که اگر من پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید و به

حمایت من طریقه اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید.

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد چهل روز دیگر سلام بنشیند و در همان مجلس سلام سر اشپختر را برایش خواهند آورد. پس از این شرط و پیمان حاج میرزا محمد معنی که صورت مردی را بر دیوار کشید و آن را اشپختر نام گذاشت و پای آن نشست و طنابی را به پشت خود بست و دوسر آن را به دو طرف شکلی که بر دیوار کشیده بود بست و شب و روز که در پای آن نقش نشسته بود چشم بر آن دوخته بود و مرتباً ورد معینی را که معنی نداشت می خواند و آن قدر بر آن نقش دیوار نگاه کرده بود که هردو چشمش سرخ و به رنگ خون شده بود و چنان متوجه این کار بود که هرکس وارد آن حجره می شد ملتفت نمی شد و توجهی به او نمی کرد. سرانجام روز چهارم کاردی برداشت و در سینه آن نقش که بر دیوار کشیده بود فرو برد و گفت در همین موقع اشپختر را کشتند.

فتحعلی شاه همان روز مطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همه اعیان دربار خود را به سلام دعوت کرد و روی تخت مرمربه سلام نشست، اما هرچه منتظر شد سر اشپختر را نیاوردند. سرانجام حوصله اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد؟ روز دارد تمام می شود و خبری از او نیست. وی جواب داد کسی که سر را می آورد اگر پای اسبش لنگ بشود و چند ساعت دیرتر برسد تقصیر از من نیست.

یک ساعت پس از آن واقعه عاقبت سواری آمد و سر اشپختر را آورد و معلوم شد که راستی در سلیمانیه در شش فرسنگی تهران پای اسبش لنگ شده و این که دیر رسیده برای آن است که مدتی در آن جا مانده است.

عجیب تر از این واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را به این گونه به تهران آوردند. در زمانی که ژنرال مزبور به شهر باکو نزدیک می شد زمستان بسیار سختی پیش آمده بود و برف و باران به شدت می آمد و عده بسیار از چهارپایانی که در لشکر او بودند و توپخانه او را می بردند از سرما تلف شدند و خوراک افراد و چهارپایان از شدت سرما کم شد و نمی رسید و بسیار نگران بود که چه بکنند. در این موقع مصطفی قلی خان شروانی و حسین قلی خان قاجار که مأمور دفاع باکو بودند گرفتار همان سرمای سخت و همان دشواری ها شده بودند و سرانجام حسین قلی خان و تسیتسیانف قرار گذاشتند در بیرون شهر با یکدیگر ملاقات کنند و قراری در متارکه جنگ بگذارند.

حسین قلی خان وقتی که قرار این ملاقات را گذاشت نقشه خائنانه ای کشید و چون قرار

بود تنها با سه تن از همراهان خود به ملاقات برود ابراهیم خان عم‌زاده خود را هم همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و به یکدیگر رسیدند و نشستند و بنای گفتگو را گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری متوجه او نیست. ابراهیم خان پشت سر او نشسته بود و در میان گفتگو همین‌که حسین قلی خان اشاره کرد با تفنگی که در دست داشت تیری از پشت به او زد و گلوله از سینه او بیرون آمد و بر او درافتاد و همراهان او را هم از پای درآوردند و سپس سرش را چنان‌که حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستاده مخصوص چاپاری به تهران فرستادند و در آن روز به آن‌گونه وارد تهران شد.

به این ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در این جنگ‌ها در ماه ذی‌الحجه ۱۲۲۰ قمری به خدعه کشته شد و ارتش وی هم چاره جز آن نداشت که به پایگاه خود برگردد.

نتیجه جنگ‌های نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگ‌هایی که در مرحله نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی داد نتیجه قطعی نداد. دولت روسیه چندتن از افسران کارآمد خود را به جنگ ایران فرستاده بود مانند پرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ^۱ و تورماسف^۲ و کاتلیاروسکی^۳. مرتضی قلی‌خان برادر آقامحمدخان که در آغاز سلطنت وی از او رنجیده و از ایران به روسیه گریخته بود در پترزبورگ از ۱۲۱۱ در پناه دولت روسیه می‌زیست. در ایران معروف بود به واسطه خشمی که نسبت به دربار تهران داشت پنهانی با ارتش روسیه در قفقاز یاری می‌کرد. یگانه نتیجه محسوسی که از این جنگ‌ها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف به خدعه بود که پیش از این بدان اشاره شده است.

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعه دیگری که رخ داد این بود که گلاس‌نوپ^۴ که فرمانده عده دیگر از سپاهیان روسیه بود شهر دربند را محاصره کرد و پس از جنگی که با علی‌خان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت. گرفتن دربند بسیار به زیان ایران تمام شد، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازه دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملاً به نواحی آذربایجان و مقان مشرف است و در استیلای بر این نواحی این شهر را در عملیات نظامی اهمیت بسیار می‌بخشد.

1. Goudowitch

2. Tormassof

3. Kotliarévski

4. Glasénop

سیاست ایران در برابر این حوادث

در سراسر این جنگ‌ها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روس‌ها تنها به نیروهایی که در قفقاز داشت قناعت می‌کرد و سرکردگان و اشراف مسلمان این نواحی را تحریک می‌کرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روس‌ها بجنگند و فقط از اختلاف‌های نژادی و دینی بهره‌مند می‌شد و از نواحی دیگر ایران نیرویی به یاری ایشان نمی‌رفت. اما چون کار سخت شد عباس میرزای نایب‌السلطنه مجبور شده بود با بیست هزارتن از تبریز رهسپار شود و از رود ارس بگذرد ولی او هم از عهده برابری برنیامد و در بیشتر از جنگ‌ها شکست می‌خورد و دامنه این جنگ‌ها تا سال ۱۲۲۸ کشید و زدوخوردهای بزرگ و کوچک در نواحی مختلف ماوراء ارس روی داد. در سراسر این دوره دائماً دربار تهران تجهیزاتی می‌کرد و نیروهایی به نواحی مختلف قفقاز می‌فرستاد و جنگ‌هایی این‌سر و آن‌سر درمی‌گرفت، اما عموماً نتیجه به زیان ایران بود.

با این همه فتح‌علی شاه غروری داشت و مطمئن بود حتماً بر روس‌ها غالب می‌شود و به همین جهت خطای جبران‌ناپذیری کرد و هر زمان که از جانب روس‌ها درخواست صلح می‌کردند وی نمی‌پذیرفت و به واسطه بی‌اطلاعی از اوضاع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جواب‌های سخت و درشت می‌داد، چنان‌که پس از فتوحات ناپلئون در سال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه می‌خواست از جانب ایران آسوده شود و به کارهای خود در اروپا پردازد در ۲۵ ذی‌القعدة ۱۲۲۰ (فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانوف^۱ نام را به سفارت به تهران فرستاد و درخواست صلح کرد. دربار ایران به این پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد و در این کار دست نمایندگان ناپلئون در دربار تهران داخل بود. این سفیر پس از دوماه و یک روز اقامت بیهوده در تهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (آوریل ۱۸۰۶) بازگشت و یگانه نتیجه‌ای که از این سفر خود گرفت این بود که فتح‌علی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند او هم وارد جنگ نشود.

از همین جا پیدا است که ایران در این کشمکش‌ها فدای سیاست و منافع فرانسه می‌شد و چون نفع ناپلئون در این بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد و عده‌ای از آنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند در اروپا روسیه را از پادراورد دربار تهران هم

ناسنجیده و ناپخته به واسطه بی‌اطلاعی از اوضاع جهان و از توانایی نظامی روسیه تزاری در آن زمان آلت دست می‌شده و به این‌گونه مواقع مناسب را از دست می‌داده است و نتیجه این می‌شده که در هر جنگ تازه‌ای ایرانیان نسبت به جنگ پیش بیشتر می‌باخته و بیشتر نواحی ایران را از دست می‌داده‌اند.

عهدنامه گلستان

سرانجام پس از این جنگ‌های بیهوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال طول کشید دربار تهران به دولت انگلستان متوسل شد و انگلیسی‌ها در میان افتادند و عهدنامه‌ای که به عهدنامه گلستان معروف است در میان ایران و روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) امضا شد.

این عهدنامه در لشکرگاه گلستان بسته شد، نماینده ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی و نماینده روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود و شگفت این است که سرگوراوزله سفیر انگلستان در دربار تهران نیز در موقع انعقاد آن به عنوان شفاعت حضور داشته است. اساس این عهدنامه به اصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو^۱ بود، یعنی نواحی که تا آن تاریخ به دست دولت ایران بود متعلق به ایران بماند و نواحی که روس‌ها متصرف شده بودند به روسیه تعلق گرفت و متعهد شدند لشکریان ایران و روسیه از روز امضای قرارداد در هرجا که هستند همان‌جا بمانند و از آن‌جا تجاوز نکنند و آن‌جا مرز میان ایران و روسیه باشد، تا بعد نقشه معین و دقیقی ترتیب بدهند که مرز دو کشور را معلوم کند و پس از دقت کامل خط سرحدی را معین کنند.

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران و روسیه و مقررات عهدنامه گلستان سبب شد که دولت ایران از این عهدنامه تخطی کرد و ادعای غبن داشت و به جنگ دوم با روسیه دست زد و به همین جهت یگانه سود عهدنامه گلستان این بود که صلح موقتی نا پایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۴۲ قمری (۱۸۲۶ م.) در میان ایران و روسیه برقرار کرد. چنان می‌نماید که شاهکار انگلیسی‌ها در این میانجی‌گری این بوده است که اختلاف ایران و روسیه یکسره قطع نشود و سرحد دو کشور معلوم نباشد تا همیشه راهی برای جنگ دیگری باز بماند، چنان‌که شد.

متن فارسی عهدنامه گلستان در همان زمانی که به امضا رسیده با انشا و اصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده و در ناسخ‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۸ و در منتظم ناصری^۱ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی تألیف آقای محمود محمود^۲ با اندک اختلافاتی چاپ شده است و در ضمن در مجموعه‌هایی که در همان زمان‌ها گرد آمده نسخه‌های مختلف از آن را ضبط کرده‌اند.

در میان این نسخه‌ها بعضی اختلافات هست که در نتیجه تحریف کلمات فراهم شده و می‌توان متن آن را به این‌گونه اصلاح کرد:

«اعلیحضرت قضاقدرت خورشید رایت پادشاه، جم‌جاه امپراتور عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک ایمپریه^۳ روسیه و اعلیحضرت قدرقدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان‌جاه مالک بالاستقلال کل ممالک شاهانه ایران، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای متعلقین دارند، رفع و دفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب و استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را در بین‌الطرفین راغب می‌باشند، به احسن‌الوجه رأی علیتین قرار گرفته، در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک روسیه به عالی‌جاه معلی جایگاه ینرال لئیتنانت^۴ سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریّه ولایات غروزیاه^۵ و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکر سفاین بحر خزر، صاحب حمایل الکساندر نیوسکی^۶ و حمایل مرتبه اولین آنای^۷، مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی^۸ صاحب نشان شمشیر

۱. ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۹، در ناسخ‌التواریخ و منتظم ناصری مقدمه عهدنامه را تغییر داده و مختصر کرده‌اند.

۲. ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰.

۳. مأخوذ از کلمه Imperia روسی که همان کلمه Empire زبان فرانسه باشد.

۴. مأخوذ از کلمه Yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است.

۵. Grouzia یا Grousie ناحیه شمالی گرجستان.

۶. Alexandre Nevski گراندوک معروف کیف و ولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۵ میلادی، در ۱۷۱۴ پترکبیر طبقه‌ای از اشراف به نام او تشکیل داد و نشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشان‌های نظامی روسیه بود.

۷. Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزاده پترکبیر امپراتریس، معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰، یکی از مهم‌ترین نشان‌ها به نام وی بود.

۸. Guéorgui نشانی که در ۱۷۶۹ یکاترین دوم امپراتریس معروف روسیه به نام Saint-George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهار درجه داشت و به هریک از درجات حقوقی تعلق می‌گرفت.

طلا المرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف^۱ اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت قدر قدرت والارتبت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالیجاه معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روم و انگلیس بودند، عمدة الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور در مرتبه دویم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع و یراق، میرزا ابوالحسن خان را که در این کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه و رودخانه زیوه محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ ملاقات و جمعیت نمودند. بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیارنامه جات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی الأبد مقبول و منصوب و استمرار می‌داریم:

فصل اول: بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و به موجب این عهدنامه الی الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراتور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام و میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دوم: چون بیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین و رضا از جانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم»^۲ باشد یعنی طرفین در هر موضع و جایی که الی قرارداد مصالحه الحالیه بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هریک از دولتین بوده است کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است: از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط

۱. Nicolas Rtichtchov امضاکننده این عهدنامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخه‌های مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیفوف» و «رانشچیفوف» و «ردیشچوف» و «ردیشچوف» و «ردتیشف» و «رویشخوف» نوشته‌اند.

۲. Statu quo Presentium جمله زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست» معنی می‌دهد و این اصطلاح را در نسخه‌های مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطسکو اوپرنزدیم» و «اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته‌اند.

مستقیم از راه صحرای مقان تا به معبریدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از بالای کوه‌های الداگز به دره الداگز می‌رسد و از آنجا به سرحدات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسیدی از ثغور گنجه جمع و متصل گردیده و بعد از آن حدود مزبوره که به ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدینلو را تا به مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان نیز از بالای سر کوه‌های طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از کوه‌های پنبک الی گوشه حدود و محال شوره کل و از گوشه محال شوره کل از بالای کوه برف‌دار آلدازگ گذشته از سرحد محال شوره کل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه ارپه‌چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایات خوانین‌نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیاده‌صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح‌نامه از پادشاه عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و به معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمییز و تشخیص می‌سازند آن را نیز معلوم و تعیین ساخته، آنچه در حال تحریر این صلح‌نامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتوکوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته، هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر طرف موافق ستاتوکوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد.

فصل سوم: اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتبت امپراتور کل ممالک روسیه دارند به این صلح‌نامه به عوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الآن موسوم به یلیزابتوپول^۱ است و اولکای خوانین‌نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاکی که الآن در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آچوق‌باش و گروزیه^۲ و منگریل^۳ و انجازو تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه‌الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی

1. Yelizabetopol

2. Grouzia

3. Mingrelie

دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم: اعلیحضرت خورشید رأیت امپراتور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران به جهت اثبات این معنی که بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت و یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت نمایند، تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست، تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشتی‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می‌نمایند به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها بشود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستورالعمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند. به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و درخصوص کشتی‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم: تمامی اسرایی که در جنگ‌ها گرفته شده‌اند یا این که از اهالی طرفین اسیر شده، از کریستیان^۱ و یا هر مذهب دیگر باشند می‌باید الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط‌گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده، هریک را از جانبین خرج و مایه‌تاج به اسرای مزبوره داده به قرا کلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین

به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین یکدیگر می نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنان که به سبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هرکس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی بیضا ضیای اعلیحضرت کیوان رفعت امپراتور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانبین می شوند بر وفق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت محبت نمایند و به دستور سابق وکلایی که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تسکین گردیده زیاده از ده نفر عمه نخواهند داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده و به احوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می شود که هرکس از اهالی تجار به خصوص به ثبوت این که در دست رعایا و ارباب معاملات متعلق به دولت بهیه روسیه یا تجار متعلق به دولت علیه ایران می باشند از دولت خود یا از سرحدات تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند و به معرض بیع رسانند و یا معاوضه به مال و یا اشیای دیگری نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین به خصوص طلب و غیره شکوه و ادعایی باشد به موجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین و یا اگر وکیل نباشد به نزد حاکم آن جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را مشخص و معلوم کرده خود و یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید شود و در باب تجار طرف ممالک روسیه که وارد به ممالک ایران می شوند مأذون خواهند بود که اگر با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که

دوست ایران باشند بروند از طرف دولت ایران بی مضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه روسیه نیز در ماده تجارت اهالی ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده باشد اموال و املاک او در ایران بماند چون ما یعرف او از مال رعایای دولت دوست است لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان‌که این معنی در ممالک روسیه و پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هرکه باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره به هر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون می‌آورند آنقدر گرفته زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شروشلناق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر و بلاد ممالک روسیه می‌آورند و یا بیرون می‌برند به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین اذن و اجازه به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شود که اموال خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع و یا از میبع یا از مشتری هر نوع با هم سازش می‌نمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم: بعد از تصدیق و خط‌گذاردن در این شروط نامه به وکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار می‌نمایند و امر اکید به خصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. شرط این شروط نامه الحالیه که به خصوص استدامت مصالحه دایمه طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرز و از وکلای مختار مأمورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم گردیده و مبادله با یکدیگر شده است. می‌باید از طرف اعلیحضرت خورشید

رایت پادشاه اعظم امپراتور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه والاحاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلح نامه مشروحه مصدقه می باید از هر دو دولت پایدار به وکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد. تحریراً فی معسکر روسیه و رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر بر سنه یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی سمت تحریر یافت.

سواد دستخط ایلچی روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که: چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دست خط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمدو شد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیه روس می رود و مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی اعلیحضرت قضا قدرت امپراتور اعظم عرض و اظهار سازد، سردار دولت بهیه روسیه تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودم. در معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایت قراباغ به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر سنه یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی. محل مهر وکیل مختار دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان. محل مهر ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه».

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگ های این مدت برتری نظامی روسیه را به ایرانیان نشان داده بود. فتحعلی شاه و بیشتر از او پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که در میدان های جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه ای در ایران تربیت کنند که به وسایل جدید و فنون نظامی اروپا آشنا باشد. در زمانی که ژنرال گاردان در ایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شصت هزار پیاده و صد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود. درجات نظامی و اصطلاح آن زمان به این گونه بود: ده باشی فرمانده ده سرباز، الی باشی فرمانده پنجاه سرباز، سلطان فرمانده صد سرباز، خان فرمانده هشت تا ده هزار سرباز.

مدت خدمت سربازان بنیچه و چریک معلوم نبود و هر سربازی در سال سی تومان مواجب می گرفت و از مالیات معاف بود و روزی یک چهار یک نان به او جیره می دادند.



حرکت قیقاچ سواران ایرانی
از کتاب دویو

افراد پیاده نظام تفنگ‌های سرپر بسیار سنگین داشتند و به هردو سرباز یک اسب تعلق می‌گرفت که علیق آن را دولت می‌داد. افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگ‌های سرپر فتیله‌ای داشتند که زیر آن دو شاخه بود و در موقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه می‌گذاشتند.

در جنگ تنها به یک صف حمله می‌کردند و در تیراندازی زبردست بودند اما افراد سوار نظام می‌بایست هریک اسب خود را با خود بیاورند. تفنگ‌های دراز و سرپری داشتند که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی می‌ترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیروکمان داشتند و شمشیرهایشان مخصوصاً خوب بود. افراد سوار نظام در جنگ نظام نمی‌گرفتند و هرطور پیش می‌آمد می‌ایستادند. در موقع حمله چهارنعل می‌رفتند و در فرار از پشت سر تیر می‌انداختند. هزینه نعل‌بندی به عهده سوار بود.

توپ‌ها را با گاو می‌بردند و کارخانه‌های توپ‌ریزی و گلوله‌ریزی در اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد دایر کرده بودند. توپ‌های ایران اندازه‌های مختلف داشت و بیشتر آنها را در ایروان و رشت نگاه می‌داشتند تا در موقع لزوم به میدان جنگ ببرند. در تهران نزدیک سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود. در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هر توپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود و هر توپ را به یک گاو می‌بستند. گلوله‌های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلوله‌هایی بود که پس از عقب‌نشینی روس‌ها از ایشان گرفته بودند. در مازندران هم کارخانه گلوله‌ریزی مخصوصی بود اما گلوله‌هایی که در آنجا می‌ریختند به اندازه‌ای بد بود و شن و مواد خارجی داشت که دهانه توپ را از هم می‌شکافت و بیشتر در موقع بیرون آمدن می‌ترکید و به هدف نمی‌رسد.

در سپاه ایران مقداری زنبورک هم بود که بر شتر بار می‌کردند و روی کوهان جلوشتر می‌گذاشتند و زنبورکچی پشت آن می‌نشست و با یک دست مهار شتر را می‌گرفت و به تاخت سوی دشمن حمله می‌کرد و با دست دیگر زنبورک را آتش می‌داد. در موقع لزوم به اشاره او شتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانو می‌زد و همین‌که زنبورک را خالی می‌کردند دوباره برمی‌خاست و به جلو یا عقب می‌رفت. تیر زنبورک مانند تیر تفنگ بود و بیشتر از آن برد نداشت و به محض این‌که شتر زخم برمی‌داشت دیگر آن زنبورک بی‌فایده می‌شد. زنبورکچی برای آتش دادن زنبورک خود فتیله‌ای داشت که در طرف راست خود آویخته بود و در طرف چپ شتر دو کیسه جای فشنگ و باروت بود. باروتی که در ایران می‌ساختند نیز بسیار بد و پر از مواد خارجی بود و سیاه بود و دود بسیار می‌کرد.

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند. علوفه سپاه تنها کاه بود و هنگامی که در بیابان علف می‌یافتند به اسبان علف تازه می‌دادند. به همین جهت در فصلی که علف روی زمین نبود لشکریان را مرخص می‌کردند و به این‌گونه هر سال در دو ماه اول بهار سربازان را احضار می‌کردند و پس از چهار ماه در ماه اول پاییز مرخص می‌کردند هر سال در موقع احضار و در موقع مرخصی لشکریان را سان می‌دیدند و پادشاه یا سپهسالار در زیر چادری می‌ایستاد و لشکریان در طرف چپ آن چادر صف می‌کشیدند و افراد را به اسم حاضر و غایب می‌کردند. به این‌گونه که یکی از افسران نام هریک از افراد خود را می‌خواند و افسر دیگر جواب می‌داد «حاضر» و اگر حاضر بود موجب او را می‌پرداختند.

در اردوگاه‌های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود. توپ‌ها را در برابر اردو جا می‌دادند و شترها را در جایگاه جداگانه در یک فرسنگی یا دوفرسنگی اردو نگاه می‌داشتند. در پیشاپیش اردو دکاندارها و اردو بازار بود که مرکب بود از نانوا و خیاط و سراج و میوه‌فروش. در جلو اردو دو چوب می‌افراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب می‌کردند و هرکس را که می‌خواستند کیفر بدهند بر آن چوب‌ها می‌آویختند. در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را به ترتیب قبایل و طوایف و نواحی مختلف کشور جا می‌دادند و اسبان را در اطراف چادرها می‌بستند. طرف عصر عده‌کسانی را که می‌بایست پاسبان چادر شاه یا فرمانده لشکر باشند تعیین می‌کردند و عده آنها معمولاً مرکب از پانصدتن بود.

عباس میرزای نایب‌السلطنه که از نزدیک به ترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش از پدرش در اصلاح سپاه ایران و خرید اسلحه جدید اروپایی کوشش کرده است و بهبودی که در وضع نظام ایران در اواخر دوره فتحعلی‌شاه پیدا شد نتیجه کوشش‌های او بوده است. از جمله کارهایی که وی در این زمینه کرده این است که وقتی به پرنس مترنیخ^۱ صدراعظم معروف اتریش که از مردان بزرگ آن زمان بوده متوسل شده و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به ایلچی که بعدها وزیر امور خارجه ایران شده به سفارت به اروپا می‌رفته وی را مأمور کرده است به اتریش برود و نمونه‌ای از اسلحه جدید آن کشور را که در امور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و به ایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی به نامه عباس میرزا نوشته و نمونه‌هایی از اسلحه جدید اتریش را برایش فرستاده است.

عباس میرزا حتی برای یآوری سیاسی به پرنس مترنیخ متوسل شده و از او خواسته است که از ایران در برابر روسیه و انگلستان پشتیبانی بکند و به وسایل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه در مرزهای ایران بشود. از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م) که داود ملک‌شاه نظر شاهپورزاده نام را از ارمنیان ایران به سفارت به پترزبورگ فرستاد، تا دعاوی ایران را به اطلاع دربار روسیه برساند، وی را که در ۳ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲ (۷ نوامبر ۱۸۲۶) در استانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ به وین فرستاده و از او خواستار شده است از ایران حمایت کند. در این زمان پس از ناپلئون پرنس مترنیخ متنفذترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا به‌شمار می‌رفته است. در همین زمان‌ها مأموران سیاسی که از سوی ایران به اروپا می‌رفته‌اند بیشتر ارمنیان بوده‌اند زیرا که مأمورین مسلمان از رفتن به اروپا احتراز می‌کرده‌اند و دولت ایران هم تصور می‌کرده که چون ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر می‌توانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف‌شنوی دارند.

وصیت‌نامه ساختگی پتر کبیر

در قرن گذشته در میان اسناد سیاسی که در آن زمان بسیار رواج داشته سند مجعولی نیز انتشار داده‌اند که آن را «وصیت‌نامه پتر کبیر» وانمود کرده‌اند و مدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارش‌نامه را برای جانشینان خود نوشته است، اما هیچ دلیل متقنی درباره این اسناد نیست و به همین جهت باید آن را ساختگی دانست. چون این سند در آغاز قرن نوزدهم میلادی انتشار یافته و پیش از آن ذکری از آن در جایی نکرده‌اند پیدا است که در همان زمان آن را ساخته‌اند و نزدیک صدسال پس از دوره سلطنت او که از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است. بیشتر بدان می‌ماند که این سند را در همان دربار تزارهای روسیه ساخته باشند زیرا برنامه کامل و انعکاس دقیقی از نقشه جهان‌گیری و کشورستانی تزارهای روسیه در آن هست.

ترجمه این وصیت‌نامه ساختگی به آن‌گونه که انتشار یافته است چنین است:

«وصیت‌نامه پترکبیر امپراتور روسیه که در سال مرگ خود نوشته است:

پس از ستایش فراوان بر آفریدگار جهان، همه فرزندان و جانشینان خود را از وصیتی که از این پس خواهد آمد آگاه می‌کنم، زیرا می‌بینم در روزگاران خجسته آینده همه فرزندان من رفته‌رفته، یکی پس از دیگری، بر همه کشورهای اروپا دست خواهند یافت. چه همه

ریاست‌ها و سلطنت‌های اروپا فرسوده و پیر شده‌اند و پادشاهی روسیه که مانند سر در برابر پیکر آنها است به‌سوی پیشرفت می‌رود و تربیت و سامان و سازمان آن بر همه ریاست‌ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی را چون چشمه‌ای یافتیم و من با اندیشه خویشتن این کشتی را به کرانه رساندم، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم و دریایی از آن ساختم و می‌دانم که جانشینان من با رأی بلند خود آن را گشاده‌تر خواهند کرد و اقیانوسی خواهد شد. به این سبب این سخنان را برای راهنمایی و سفارش به ایشان می‌نویسم که دستور خود سازند.

نخست آن‌که دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ را آماده داشته باشد و این وسیله پیشرفت کارهای این کشور خواهد بود.

دوم آن‌که تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا به کار بگمارند و از آنها بهره‌مند شوند و هنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان و هنرمندان بهره بگیرند.

سوم آن‌که هنگام جنگ در میان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنان‌که موقع مناسب باشد باید با یکی از آن دو طرف همدست شد، مخصوصاً در جنگ‌هایی که با آلمان درمی‌گیرد، زیرا که این کشور پیوسته به کشور ما است.

چهارم آن‌که باید در لهستان وسایل جنگی آماده کرد و اشراف و بزرگان آن سرزمین را رشوه داد و در عقایدشان رخنه کرد و از مسکو به هرگونه که ممکن باشد باید لشکریان به لهستان فرستاد و اگر دولت‌های دیگر در کار لهستان فساد بکنند باید از خاک لهستان سهمی به آنها داد و کم‌کم باید با آن شریک هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان را که به او داده‌اند پس گرفت و همه آن سرزمین را به‌دست آورد.

پنجم آن‌که تا جایی که ممکن است باید از کشور سوئد را هم گرفت، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور بر ما بتازد تا آن‌که برای گرفتن آن‌جا بهانه‌ای به‌دست آید. برای این مقصود باید دانمارک را از سوئد جدا کرد یا آن‌که در میان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت. ششم آن‌که پادشاه‌زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان و پادشاهان و بزرگان آلمان را که از خاندان محترم باشند بگیرند زیرا که در این کار سودهای فراوان هست.

هفتم آن‌که باید با پادشاهان انگلستان اتحاد و اتفاق داشت و با ایشان در بازرگانی قرارهایی گذاشت، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی‌های خود از ما چوب خواهند خرید و سود بسیار از این راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشت، باشیم در ساختن

کشتی‌های جنگی با ما یاری خواهند کرد.

هشتم آن‌که از سوی شمال تا دریای بالتیک را باید تصرف کرد و از سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد.

نهم آن‌که دولت روسیه را وقتی می‌توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به استانبول که کلید گنج‌های آسیا و اروپا است ببرد. پس تا می‌توان باید کوشید که به شهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همه جهان خواهد بود، پس برای رسیدن به این مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند، تا همیشه در میانشان جنگ باشد. اگرچه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با مردم سنی دارند از هر لشکر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله است. با این همه بر شما واجب است همواره به هر وسیله که می‌توانید دوگانگی را در میانشان سخت‌تر کنید و نگذارید با هم هماهنگ شوند. چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می‌کند دو چیز است یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیان بر ملل مسلمان و این‌که ایشان مانع‌اند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تا چشمشان باز شود و در کار خود چاره‌جویی کنند و همین بس خواهد بود که به‌زودی نام آنها از آسیا برافتد و تمدن و فرهنگ عیسوی به‌دست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل‌وار آن کشورها را فراگیرد، چنان‌که برتری و استیلای روحانیان ما بود که در این مدت روسیه را در پست‌ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد، تا من به هزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آنها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا به نماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران روزبه‌روز تهی‌دست‌تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم‌رفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و چنان باید آن را در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی‌دردسر آن را از پا درآورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی ایران را یک‌باره بی‌جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است، همین‌که نوک بیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد. آن‌گاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود و دم آخر را برخواهد آورد، تا در هنگام لزوم بارکشی کند و پس از آن‌که دیگر کاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا

کرد. بر شما لازم است که بی‌درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست‌نشانده فرمان‌بردار خود بکنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد، زیرا که کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازارگاه تجارت است و هرگاه به آنجا دست یافتید هر قدر پول که به وسیله انگلستان به دست می‌آید می‌توان مستقیماً از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است، تا می‌توانید باید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیک‌تر شوید و اما تأمل و تأنی را نباید از دست داد و باید از شتاب کاری خودداری کرد. باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که آلمان و اتریش رفته‌رفته در جنگ ما بیفتند. باید با اتریش همدست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد، اما نه چنان‌که اتریش بهره‌مند شود و این دو راه دارد: نخست آن‌که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد، دیگر آن‌که باید از خاک عثمانی آن نواحی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید.

دهم آن‌که باید با کشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید. یازدهم آن‌که پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هریک از این دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می‌توان کشورهای دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد.

دوازدهم آن‌که اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره‌ای جست که در میان‌شان دوگانگی بیفتد و به این‌گونه رفته‌رفته یکی از پا درخواهد آمد و آن‌گاه می‌توان بر آن دست یافت و بی‌مانع بر همه اروپا حکمرانی کرد و به این وسیله می‌توانید هم این نواحی را دست‌نشانده خود بکنید».

نسخه دیگر از عهدنامه فینکن‌شتاین

ترجمه عهدنامه فینکن‌شتاین از روی متن فرانسه پیش از این در صحایف ۱۲۳-۱۲۷ چاپ شده است. در همان زمان فتح‌علی‌شاه ترجمه دیگری از آن کرده‌اند که در برخی از مجموعه‌های آن روزگار باقی است و نمونه خوبی از ترجمه این‌گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و به این‌گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در این اوان سعادت‌نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه سلطنت دستگاه امپراتور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای اتحاد و الفت با اعلیحضرت قدر قدرت

قضا بسطت خورشیدرایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی‌ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران عجم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گذاشته، به جهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهتین از دوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت‌گزار فرموده، از طرف جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر امپراتوری صاحب کلک همایون اشرف و نشان‌های دولت مسیو هوگ برنارماره نام مأمور گردیده، بنای عهد و شرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر اتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزامحمد رضا وزیر دارالسلطنه قزوین گذاشته، به مقتضای صلاح دولتین علیتین با یکدیگر مکالمه و مجاهده نموده‌اند. قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومه مبارکه را بناگذاری نموده، که من بعد اولیای دو دولت کبری و امنای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و به مهر همایون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند.

ماده اول: آن‌که فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح موبد بوده، من بعد با یکدیگر شرایط الفت و وداد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده، همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد.

ماده دوم: آن‌که جناب امپراتور اعظم به مقتضای مراسم دوستی و موافقت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل بر خاک ممالک ایران نماید جناب امپراتور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران کمال موافقت به عمل آورده، به دفع دشمن پرداخته، حراست ممالک مزبوره را نمایند و به هیچ وجه خودداری نکنند.

ماده سوم: آن‌که جناب امپراتور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی اعلیحضرت پادشاه ایران می‌باشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراتور مشخص و معلوم است.

ماده چهارم: آن‌که جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا در خصوص اخراج نمودن طایفه روسیه از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران به زور پادشاهانه خود قرارداد فرمودند که طایفه مزبوره را جبراً و قهراً از جمیع خاک ایران اخراج نموده و بالکلیه ترک حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده، به طریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در

باب این مطلب فرموده بر ذمت همت عالی خود واجب و لازم ساختند.

ماده پنجم: آن‌که از طرف قرین‌الشرف جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا یک نفر سفیر معتبر رخصت‌گزار معین آمده، در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جم‌جاه ایران اقامت نموده، به خدمت‌گزاری و صلاح‌اندیشی دولتمین قیام و اقدام نماید.

ماده ششم: آن‌که هرگاه رأی بیضا ضیای جهان‌آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده و توپچی به رسم و ضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعه‌ها به ضابطه قلعه فرنگ بنا گذارد جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنابراین مطلب توپ سفریه و تفنگ حریبه از هر قدر ضرور و لازم بوده باشد به صوب ایران ارسال و قیمت آن را از قرار قیمت فرنگستان به سرکار جناب امپراتور اعظم داده شود.

ماده هفتم: آن‌که از دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که به طریق قلعه‌های فرنگ قلعه ساخته باشند و توپخانه به قاعده فرنگ ترتیب و عساکر پادشاه با ضابطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیم‌چی لازم بوده و ضرور شود جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که در آن‌جا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر توپخانه نمایند.

ماده هشتم: آن‌که بنا بر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلیحضرت پادشاه جم‌جاه ممالک ایران از هر جهت قطع مکاتبه و مراسله با قرال^۱ انگلیس گردیده، از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته، به جهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بنابراین مطلب ایلچی سرکار شوکت‌مدار پادشاهی که به جانب انگلیس رفته به ارجاع و احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپانی آنچه بالیوز^۲ و وکلای قرال انگلیس در سواحل بنادر عجم و ولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده، تجارت آنها را برآ و بحرأ از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان همایونی در این خصوص از مصدر عزو شأن صادر گردد و در اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس به جهت سفارت یا بهانه دیگر هرگونه سفیری که به جانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود و مردود نموده راه ندهند.

۱. مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی به معنی شاه.

۲. مأخوذ از کلمه بایولوس Bajulus لاتین به معنی قیم و بالاخص سفیر دربار و نیز در استانبول که به فرانسه Baile می‌گویند و ترکان این کلمه لاتین را بالیوس و بایلوس تلفظ کرده و در فارسی بالیوز نوشته و به معنی کنسول آورده‌اند.

ماده نهم: آنکه هرگاه فی‌المستقبل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده، به جانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت نیز به اتفاق یکدیگر به دفع آنها اقدام نموده، از روی موافقت و اتحاد به مخاصمه و مجادله و محاربه آنها پردازند و چنانچه بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه و ایران یکدیگر را خبر نموده، به دفع آنها اقدام نموده، و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان به طریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در موافقت و مرافقت و اعانت یکدیگر به هیچ وجه من‌الوجه کوتاهی و اهمال و مسامحه و امهال جایز و روا ندارند.

ماده دهم: آنکه اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آن حدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده، در وقتی که مشخص شود و معین گردد به جهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر و جنود منصوره پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند.

ماده یازدهم: آنکه هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزییات و برخی اشیا و ضروریات برای آنها در کار باشد و لازم گردد اهالی بنادر به ایشان محبت و معاونت نمایند در تدارک آنها لوازم دوستی را به عمل آورده، اعانت نمایند.

ماده دوازدهم: آنکه جناب امپراتور اعظم خواهش می نماید که من بعد هرگاه به جانب هندوستان به جهت دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی به جهت هندوستان ارسال نمایند. اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت به ایشان عطا فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید به آنها رخصت داده، روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیر هندوستان نمایند و من بعد هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً با اولیای دولت علیه ایران در این خصوص اظهار نموده، چنانچه رأی جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور به ایشان بدهند عهدنامه مجددی در این خصوص فیما بین دولتین علیتین ایران و فرانسه قلمی داده، عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند و این که ذخایر و ضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه قدر سپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده به اذن و رخصت شاهنشاهی عهد و شروط علیحده شود. کمترین بنده درگاه جسارت به تعهد این مطلب

نموده، مجدداً موقوف است به عرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالمیان پناه. ماده سیزدهم: آن‌که هرگاه به جهت کشتی‌های فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی از اشیا و ذخایر ضرور شود اهالی بنادر به قیمت فروخته، تنخواه از فرانسه باز یافت دارند و همچنین هرگاه در عبور سپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیا ضرور شود به نحوی که در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه به عساکر آنها ضرور شود اهالی ایران به ایشان فروخته، از قرار قیمت ایران تنخواه باز یافت نمایند.

ماده چهاردهم: آن‌که شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده، با دولت روس و انگلیس به هیچ وجه من‌الوجه شروط مزبوره قرار داده نشود و از هیچ سمت به ایشان راه عبور و مرور ندهند.

ماده پانزدهم: آن‌که به جهت آمدورفت تجار بنا بر انتفاع دولتین و امور متعلقه تجارت در دارالسلطنه طهران به خاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده، قراردادی به جهت امور مزبور گذاشته شود و عهدنامه مجددی در این خصوص مرقوم فرمایند.

ماده شانزدهم: آن‌که انشاءالله تعالی این عهدنامه در دارالسلطنه طهران بعد از چهارماه از این تاریخ تبدیل شده، رضانامه به مهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده، تسلیم اولیای دولت فرانسه و به مهر جناب امپراتوری رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت علیه ایران شود. تحریراً در اردوی جناب امپراتور اعظم که محل فینکن‌شتاین بوده باشد، شهر صفرالمظفر سنه هزار و دویست و بیست و دو.

پیدا است که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده‌اند ترجمه دقیق و تحت‌اللفظ متن فرانسه که در دربار ناپلئون تدوین شده است نیست و به سیاق انشای آن زمان القاب و عناوین زاید و حتی کلمات مرادف در آن وارد کرده‌اند و از پایان ماده دوازدهم پیدا است که میرزا محمدرضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی بر متن افزوده است و به این‌گونه می‌توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمدرضا خود ترتیب داده باشد.

مرتضی قلی‌خان در روسیه

پیش از این در صحایف ۵۶-۵۷ اشاره رفت که آقامحمدخان هشت برادر و دو خواهر داشت و وی از همه مهتر بود. برادر پس از او حسین قلی‌خان پیش از آن‌که وی به سلطنت برسد از جهان رفت. از هفت برادر دیگر که داشت پسران سوم و چهارم پدرش مرتضی قلی‌خان و مصطفی قلی‌خان بودند که مادرشان دختر حسین خان دولوپسر مصطفی خان بود.

پسر پنجم جعفر قلی خان از دختر محمدخان قاجار عضدالدین‌لو و پسر هشتم رضاقلی خان مادرش از مردم استرabad بود. این چهار برادر چون به آقامحمدخان اطمینان نداشتند با او درافتادند و جنگ کردند جعفر قلی خان را به خیانت فریفت و به تهران آورد و او را به خدعه کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان هردو پس از چندی زدو خورد با وی از ایران گریختند. رضا قلی خان هم از او گریخت و در خراسان درگذشت.

در همان سال ۱۱۹۳ که پس از مرگ کریم خان وی از شیراز بنای کشورستانی را گذاشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان در استرabad بودند و چون خبر مرگ کریم خان رسید ایشان هم مانند آقامحمدخان سر به طغیان برافراشتند. مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد:

مرتضی قلی خان با سپاهی از استرabad به «بازفروش» رفت و آن شهر را گرفت. سپس آگاهی یافت که برادرش آقامحمدخان از شیراز به طهران رسیده، گفت من مازندران را با شمشیر خود گرفته‌ام و آن‌جا را به کسی نمی‌دهم و گروهی را به سوادکوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقامحمدخان شوند. در همین زمان برادر دیگر رضا قلی خان که با آقامحمدخان در دولاب طهران بود پشت به او کرد و به مازندران رفت و با مرتضی قلی خان همدست شد.

مرتضی قلی خان وی را با برادر دیگر مصطفی قلی خان که او هم در مازندران بود با لشکری به سوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آن‌جا بودند با آقامحمدخان بجنگند. چون این خبر به آقامحمدخان رسید برادر دیگر جعفر قلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد. وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ درگرفت.

آقامحمدخان جعفر قلی خان و خان ابدال خان گرد و لطفعلی خان دادوی را با سربازان عراقی و تفنگچیان سوادکوه به جنگ ایشان فرستاد. در برخورد اول رضاقلی خان شکست خورد و به بارفروش گریخت و گروهی از لشکریانش کشته شدند و مالشان به تاراج رفت.

مصطفی قلی خان چون کار را بدین‌سان دید نزد آقامحمدخان رفت و مرتضی قلی خان هم با همدستان خود به استرabad گریخت و آقامحمدخان ساری را گرفت. چندی پس از آن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را به جنگ علی مرادخان زند به اصفهان فرستاد.

در همین زمان رضا قلی خان هم که از سوادکوه گریخته بود به استرabad نزد مرتضی قلی خان رفت و لشکری برداشت و به ورامین تاخت. آقامحمدخان جعفر قلی خان را به جنگ او فرستاد و خود هم در پی او روان شد. رضا قلی خان باز نتوانست مقاومت کند و به استرabad پیش برادر رفت. بار دیگر به اطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد به لاریجان گریخت و در آن‌جا بنای فتنه‌گری را گذاشت.

مرتضی قلی خان بار دیگر از استرabad به فیروزکوه حمله برد و رضا قلی خان هم از لاریجان به او پیوست و نیز مهدی قلی خان که آقامحمدخان او را برای دلجویی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد. چون این خبر به آقامحمدخان رسید جعفر قلی خان را از قزوین مأمور مازندران کرد و خود در پی او روانه شد. جعفر قلی خان در مازندران با مرتضی قلی خان جنگ سختی کرد و جعفر قلی خان شکست خورد و از راه درختستان مازندران گریخت و بار دیگر سپاهی آماده کرد و در «خواجک» در سرزمین کجور با رضا قلی خان روبرو شد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کرد و نزد آقامحمدخان برد. وی هم او را بخشید و نزد خود نگاهداشت. سپس جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم لاریجان فرستاد و وی پس از پیروزی از بارفروش به سوی استرabad تاخت و تا چهاردانگه رسید و امیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد و او هم از جنگ با برادر خودداری می کرد از آن جا به اشرف رفت.

در این میان به آقامحمدخان گفتند که اگر رضا قلی خان را آزاد کند تا نزد مرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان هم تسلیم شود. وی این کار را کرد و او را به استرabad فرستاد. مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد و مصطفی قلی خان برادر خود را با چندتن نزد آقامحمدخان فرستاد. آنگاه آقامحمدخان به ساری رفت و جعفر قلی خان و رضا قلی خان را با هفتصدتن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد و خود در بارفروش ماند و رضا قلی خان قاجار قوانلو را حکمرانی آمل داد و رضا قلی خان برادر خود را برای سرکوبی مردم لاریجان به آن جا روانه کرد.

رضا قلی خان باز در آن جا بر آقامحمدخان قیام کرد و در ۱۱۹۵ با لشکریانی به بارفروش تاخت و بی خبر وارد شهر شد و گرد سرای برادرش را گرفت و برخی از مردم شهر هم با او همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خود فتحعلی خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسین قلی خان را که با او بودند با مادرشان مهدعلیا برداشت و در بادگیری در پشت آن سرای پنهان شد و با ایشان جنگ کرد. لشکریان رضاقلی خان ساختمان زیر را که آقامحمدخان در بالای آن بود آتش زدند اما آسیبی به او نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان گردد از ساری به یاری او برسد.

اتفاقاً خان ابدال خان هم که رسید با مخالفان آقامحمدخان همدست شد و چون وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی خان روبرو شد. وی هم به دروغ گفت که از این واقعه خبر ندارد و تقصیر را به گردن مردم انداخت. با این همه آقامحمدخان و

برادرزادگانش را بند نهاد و به ناحیه بندپی برد و در آنجا زندانی کرد و خود مدعی سلطنت شد. رضاقلی خان قاجار قوانلو که در آمل بود به سرعت این خبر را به جعفرقلی خان و مصطفی قلی خان رسانید و ایشان از گیلان به مازندران رهسپار شدند. از سوی دیگر مرتضی قلی خان و علی قلی خان و مهدی قلی خان سرکردگان قاجار که در استرآباد بودند با هفتصدتن از آن شهر بیرون آمدند و روی به مازندران نهادند. رضاقلی خان چون از این واقعه خبر شد خان ابدال خان را با چهارصدتن به جنگ ایشان فرستاد و چون دو لشکر در راه ساری به هم رسیدند در زدو خورد اول بیرسلطان کرد که از سران لشکر خان ابدال خان بود کشته شد و لشکریان او شکست خوردند. خان ابدال خان گریخت و به ساری رفت و در آنجا با محمدقلی خان لاریجانی همدست شد و بار دیگر جنگ کرد و چون شکست خورد به ساری گریخت و با محمدقلی خان در دکان رنگریزی پنهان شد و دشمنانش او را یافتند و دستگیرش کردند.

از سوی دیگر مرتضی قلی خان وارد ساری شد و رضاقلی خان چون آگاه شد از بارفروش رهسپار گشت و در نیمه راه خبر شکست خان ابدال خان به او رسید و لشکریانش ترسیدند و او را رها کردند و پراکنده شدند. رضاقلی خان ناچار به بندپی گریخت که نزد آقامحمدخان برود و از او عذر بخواهد، وی هم او را نپذیرفت و ناچار به عراق نزد علی مرادخان زند رفت و چندی بعد از او هم روی برگرداند و به اصفهان و از آنجا به شیراز گریخت و نزد صادق خان زند برادر کریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و به خراسان فرار کرد و در همان جا مرد.

در سال ۱۱۹۴ خان ابدال خان کرد که همچنان در ساری بود خواست از خانه‌ای که در آنجا بود نقبی بزند و به بیرون شهر بگریزد. زنی که در سرای او بود به مرتضی قلی خان خبر داد. وی هم دستور داد سرش را ببریدند و نزد آقامحمدخان بردند و مصطفی قلی خان برادر خود را هم نزد وی فرستاد. با این همه هرچه آقامحمدخان کوشید با برادرانش به کنار بیاید نتوانست و عاقبت بار دیگر کار به جنگ کشید.

مرتضی قلی خان در علی آباد مازندران سنگر بست و آقامحمدخان رضاقلی خان قوانلو را با لشکری به جنگ او فرستاد و در حمله اول مرتضی قلی خان شکست خورد. از سوی دیگر آقامحمدخان هم به جنگ برادر به ساری رفت و در قلعه ساری او را محاصره کرد و پس از چند روز زدو خورد کار بر مرتضی قلی خان تنگ شد و از قلعه بیرون آمد و تسلیم برادر شد. آقامحمدخان او را بخشید و حکمرانی استرآباد و چهاردانگه و دودانگه هزارجریب را به او

داد و او با همراهان خود به استرabad رفت.

چندی بعد در چهارم رمضان ۱۱۹۵ آقامحمدخان مرتضی قلی‌خان را با سپاهی مأمور گرفتن گیلان کرد. هدایت‌الله‌خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند و بنای جنگ را گذاشت. پس از چهل روز زدو خورد چون هدایت‌الله‌خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم‌باشی لنگرودی و آقامحمدصالح لاهیجی را که مردی دانشمند بود با پیشکش نزد آقامحمدخان فرستاد و آقامحمدخان مرتضی قلی‌خان را از گیلان احضار کرد.

سپس در ۱۱۹۷ از ساری آهنگ جنگ گیلان کرد. حاجی جمال گیلانی پدر هدایت‌الله‌خان پیش از آن خواهر خود را به محمدحسن قاجار پدر آقامحمدخان داده بود و این دو خانواده با یکدیگر پیوستگی داشتند. اما چون هدایت‌الله‌خان به جای پدر نشست با قاجارها درافتاد. آقامحمدخان نخست دو برادر خود جعفر قلی‌خان و مصطفی قلی‌خان را از بیراهه به لاهیجان فرستاد و در جنگی که در میانشان درگرفت هدایت‌الله‌خان تاب برابری نیاورد، به کشتی نشست و به شروان گریخت و آقامحمدخان وارد رشت شد.

پس از آن چون رضاخان زند از سوی علی‌مرادخان زند تا ساوجبلاغ طهران به تاخت و تاز آمده بود آقامحمدخان جعفر قلی‌خان را به جنگ او فرستاد و او هم رضاخان را شکست داد.

در همین زمان چنان‌که مؤلف ناسخ‌التواریخ نوشته است: «یکی از بزرگان دولت روس که کرفس‌خان نام داشت» با چند کشتی به کرانه اشرف آمد و به بهانه تجارت می‌خواست قلعه‌ای در آن‌جا بسازد و پنهانی مردم را به دولت روسیه دعوت می‌کرد. فتح‌علی‌شاه که در ولیعهدی هنوز در مازندران بود از این راز خبر شد و او را گرفت و زنجیر کرده نزد آقامحمدخان فرستاد. وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد به سرزمین خود بازگردد. او هم خواستار شد که کسی از مردم استرabad را برای بستن عقد دوستی به دربار روسیه بفرستند و آقامحمدخان سفیری با او به آن کشور روانه کرد.

در ۱۱۹۸ که آقامحمدخان در مازندران با رستم‌خان زند فرستاده علی‌مرادخان زند جنگ می‌کرد مرتضی قلی‌خان نیز با او همراه بود. چون علی‌مرادخان در مورچه‌خورت اصفهان درگذشت و مرتضی قلی‌خان ظاهراً با او پیمانی داشته است از ترس این‌که گرفتار شود از پیش آقامحمدخان به میان ترکمانان استرabad گریخت و به گفته مؤلف ناسخ‌التواریخ «از آن‌جا به نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه ۱۲۱۲ درگذشت، جسد او را به عتبات عالیات آورده مدفون ساختند».

پیدا است که مراد از «خورشید کلاه روس» به تعبیر مورخان آن زمان یکاثرین دوم امپراتریس معروف روسیه است و چنان می‌نماید که مرتضی قلی‌خان از راه دریای خزر به روسیه گریخته و به دربار تزارها پناه برده است و به این‌گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است.

هدایت در روضه‌الصفای ناصری می‌نویسد که پس از مرگ کریم‌خان، آقامحمدخان از شیراز بیرون آمد. چون به طهران رسید دوز در ناحیه خوار توقف کرد و چندی نیز با برادرش جعفر قلی‌خان در دولا ب طهران ماند و چون دو طایفه قاجارها یعنی قوینلو و دوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند و مرتضی قلی‌خان و رضا قلی‌خان برادران دیگر رنجیدند و بر او برخاستند. به مازندران رفتند و گروهی را گرد آوردند و سر راه را بر آقامحمدخان گرفتند و او را از رفتن به مازندران مانع شدند، زیرا که مرتضی قلی‌خان و مصطفی قلی‌خان خواهرزادگان حسن‌خان دوالو بیگلریگی استرآباد بودند و با سران قوینلو رقابت داشتند.

پس از کشته شدن حسین قلی‌خان جانسوز که به جز رضا قلی‌خان از برادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی‌خان به استرآباد رفت و به اشاره وی میرزا علی‌خان دوالو حکمران آن شهر را کشتند و وی بر استرآباد و مازندران استیلا یافت و مردم لاریجان هم با وی همداستان شدند. چون آقامحمدخان به طهران رسید مرتضی قلی‌خان نزد او رفت اما دید که اگر مازندران را به او بسپارد چیزی برای او نخواهد ماند. وانگهی در خانه پدرشان محمدحسن‌خان، مادر مرتضی قلی‌خان بیش از مادر آقامحمدخان احترام داشت و وی خود را از او بالاتر می‌دانست و به همین جهت اختلافی در میان برادران بود. نیز به همین جهت مرتضی قلی‌خان راضی نشد که آقامحمدخان به مازندران برود و دو طایفه از مردم لاریجان را که به سفید و سیاه معروف بودند با خود هم‌دست کرد و آن گروه در میان کلاکه راه تنگی داشت درختان را بریدند و بر سر راه افکندند و سنگ و خاک و شاخ درخت را بر سر راه کشیدند و سنگر بستند. رضا قلی‌خان برادر دیگر نیز به مرتضی قلی‌خان پیوست. آقامحمدخان هم جعفر قلی‌خان برادر دیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی‌خان فرستاد. جعفر قلی‌خان به بارفروش نزد او رفت و از این کار سودی نبرد و چون برگشت در زیر آب سوادکوه به آقامحمدخان رسید و آقامحمدخان مصمم شد با مرتضی قلی‌خان درافتد.

در پانزدهم ربیع‌الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنگ شد. لطفعلی بیگ سوادکوهی که از دستیاران آقامحمدخان بود از فراز کوه هجوم آورد و با سواران مدانلو و جهان‌بیکلو حمله

کرد و رضا قلی خان به بارفروش گریخت و از آن‌جا به علی آباد رفت و در این میان برادر دیگر مصطفی قلی خان به عذرخواهی نزد آقامحمدخان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بارفروش به استرآباد رفت و آقامحمدخان به ساری رسید و فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب به باباخان بود و با مادرش در استرآباد نزد مرتضی قلی خان می‌زیست پیش آقامحمدخان رفت و جزو همراهان عمش شد و در آن زمان برادرش حسین قلی خان که پس از مرگ پدر به جهان آمده بود بیش از سی ماه نداشت و مادرش را مرتضی قلی خان به استرآباد فرستاد و آقامحمدخان حکمرانی استرآباد را به مصطفی قلی خان داد.

سپس می‌نویسد رضا قلی خان با آقامحمدخان اختلاف داشت و برادر خود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقامحمدخان از طهران آهنگ مازندران کرد و رضا قلی خان و مهدی قلی خان را از دماوند برداشت با محمدقلی خان لاریجانی به لاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجارها و ترکمان‌هایی که با وی پیوستگی داشتند رهسپار شد و هزار جریب را گرفت. آقامحمدخان جعفرقلی خان را که به جنگ ذوالفقار خان خمسه‌ای به قزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که به چهاردانگه هزارجریب رسید مردم با او یاری نکردند و از آن‌جا به دو دانگه هزارجریب رفت و مردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری از جانب آقامحمدخان فرستادند و از او کمک خواستند. وی هم با گروهی رهسپار دودانگه شد و مرتضی قلی خان پیش از آن‌که او برسد یکی از سادات هزارجریب را به گروگان گرفت و به فیروزکوه رفت و در آن‌جا رضا قلی خان را از لاریجان به خود خواند. جعفر قلی خان که از قزوین رسیده بود مرتضی قلی خان راه مازندران را بر او گرفت و با هم جنگ کردند و در جنگ اول در فیروزکوه جعفر قلی خان شکست خورد و روی به مازندران نهاد و در گردنه فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت و به مازندران رسید. رضا قلی خان و مرتضی قلی خان چون با هم سازگار نبودند از یکدیگر رنجیدند و رضا قلی خان به جایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود از او برگشت و به مرتضی قلی خان پیوست و به استرآباد رفت. مهدی خان سوادکوهی پسر محمدخان حکمران مازندران که به دست مرتضی قلی خان گرفتار شده بود به حيله از پیش او گریخت و به سوادکوه و از آن‌جا نزد آقامحمدخان رفت و مهدی قلی خان نیز از استرآباد فرار کرد و به او پناه برد.

پس از آن در حوادث ماه رمضان سال ۱۱۹۴ می‌نویسد چون آقامحمدخان به «چهارده»

از سرزمین چهاردانگه هزار جریب رسید در آن زمان هزار جریب همچنان در دست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزد آقامحمدخان نفرستاد و وی را به استرآباد دعوت نکرد و به همین جهت آقامحمدخان رنجید و به استرآباد نرفت و از راه ساور به کراودین اشرف رفت و رضاقلی خان و خان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد و به نزد مرتضی قلی خان فرستاد و مرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزد آقامحمدخان به عذرخواهی روانه کرد و آقامحمدخان در ۱۸ ذی القعدة آن سال به ساری رفت.

سپس می گوید پس از آن که آقامحمدخان در مازندران گرفتار شد در ۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان و علیقلی خان و مهدی قلی خان و خوانین دوالو و سواران ترکمان و پیاده استرآباد به یک فرسنگی ساری به درازمحل رسيدند که از محال فرح آباد بود و مصطفی قلی خان هم که مأمور جنگ گیلان شده بود به آن جا رسید و مرتضی قلی خان روز عاشورا وارد ساری شد و به آقامحمدخان تسلیم شد و چون آقامحمدخان روی خوش به او نشان نداد نزد علیمرادخان زند رفت و چون او هم روی خوش نشان نداد به خراسان رفت و در آن جا درگذشت. پیدا است که هدایت در این جا اشتباه فاحشی کرده و به جای آن که رضاقلی خان بنویسد مرتضی قلی خان نوشته است.

پس از آن درباره رفتن مرتضی قلی خان به گیلان می گوید مرتضی قلی خان با سپاهی از ترکمانان و قاجارها و مردم گیلان بدان سرزمین رفت و چون به رودسر رسید معلوم شد که هدایت الله خان سنگر بسته است و چهل و پنج روز جنگ کرد تا این که هدایت الله خان زنهار خواست و میرزا صادق خان منجم باشی و آقامحمد صالح لاهیجی را نزد آقامحمدخان فرستاد و وی هم او را بخشود و حکمرانی گیلان را به هدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد. وی در دوم صفر سال ۱۱۹۷ در ساری نزد آقامحمدخان رفت.

درباره آمدن کرافس روسی هدایت می نویسد: کرافس نام روسی با جمعی از روسیه در اواخر دولت کریم خان زند به تجارت از دریای خزر به بندر انزلی فرود آمده بود و چندی در رشت بود و از آن جا به آمل و ساری و بارفروش رفت و در سواحل و بنادر نزدیک دریای خزر نظاره می کرد و به اشرف و فرح آباد رفت و نقشه های آن جا را می کشید و از مناظر آن جا نقاشی می کرد. در سالی که آقامحمدخان به گیلان رفت این کرافس نام روسی با چند کشتی پر از ملاح و لوازم دیگر در نزدیکی کراودین اشرف لنگر انداخت و از فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که از جانب عمش در مازندران بود زمینی خواست که در آن جا ساختمانی بکند و همراهانش از کشتی پیاده شدند و خرید و فروش می کردند تا «از آلات و ادوات آهنین

حصاری متین برپا کردند». چون خبر به این شاهزاده جوان رسید تفصیل را به آقامحمدخان نوشت و به دستور وی به عنوان گردش و شکار به فرح‌آباد رفت و از آن‌جا به اشرف و کراودین روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی از کالای فرنگ نزد او برد و پس از سه چهار روز به بهانه شکار به تماشای کشتی‌های او رفت. کرافس او را به خانه خود دعوت کرد، وی پذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار به آن مهمانی رفتند و وی به حاج محمدآقای عمرانلو دستور داد که آنها را بگیرد و او کرافس خان و چندتن از نزدیکان او را دعوت کرد و چون شراب خوردند و سرشان گرم شد به دستور وی مردم استرآباد بر سرشان ریختند و آنها را گرفتار کردند و نزد شاهزاده بردند و پس از چندی آنها را با نامه‌ای نزد «کاترین دوم» فرستاد و این واقعه را در سال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس از آن در ذکر واقعه مرگ علی مرادخان زند در اواخر ربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه‌خورت می‌گوید مرتضی قلی‌خان و رضا قلی‌خان برادران آقامحمدخان که از وی روی برگردانده و به خاندان زند پیوسته بودند پس از مرگ او نومید شدند و مرتضی قلی‌خان به قزوین و گیلان و طالش رفت و از آن‌جا به بادکوبه و قبه و روس روی کرد و در آن‌جا هم عقده از کارش نگشاد و در آن دیار مرد.

پیدا است که مرتضی قلی‌خان پس از رفتن به روسیه آرام ننشسته است و ظاهراً به یاری دولت تزاری به ایران تاخته است. مؤلف ناسخ‌التواریخ پس از ذکر حوادث تابستان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد در این هنگام مرتضی قلی‌خان از باکویه با لشکری به گیلان تاخت و سلیمان‌خان حکمران تاب درنگ نیاورد و به قزوین گریخت و صورت حال را باز نمود. آقا محمدخان هم محمدحسین آقای ناظر و امیرمحمدحسین خان ارجمندی فیروزکوهی را به دفع او فرستاد و سپس جعفرقلی‌خان را با پنج هزار کس در پی ایشان روانه کرد. پیش از آن‌که جعفر قلی‌خان برسد مرتضی قلی‌خان جنگ سختی کرد و در حمله نخستین محمدحسین آقا شکست خورد و از میدان جنگ گریخت. امیر محمدحسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد و از گلوله تفنگ زخم سختی برداشت و همچنان جنگ می‌کرد و نه‌تن را کشت و خود نیز جان سپرد. چون مرتضی قلی‌خان دانست که از عهده جنگ با جعفر قلی‌خان برنمی‌آید در گیلان تاخت و تازی کرد و دوباره به باکویه برگشت.

هدایت در روضة‌الصفای ناصری این واقعه را در سال ۱۲۰۲ آورده است و می‌گوید: رضاقلی‌خان و مرتضی قلی‌خان با آقامحمدخان درافتادند و چون نتیجه نگرفتند به خاندان زند متوسل شدند و از آن‌جا سودی نبردند. رضا قلی‌خان به خراسان و مرتضی قلی‌خان به

بادکوبه و شروان رفتند و رضا قلی خان در خراسان درگذشت و مرتضی قلی خان در همان جا که بود فتنه برمی‌انگیخت و چون حکمرانان شروان و بادکوبه و طالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه گاهی از او پشتیبانی می‌کردند. چون هدایت الله خان درگذشت و حکمرانی گیلان به امیر سلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقامحمدخان بود مرتضی قلی خان که در طالش و شروان در پی موقع می‌گشت در آن سال با مصطفی خان طالش و فتحعلی خان حکمران قبه و شیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد و به گیلان آمد و آن جا را تاراج کرد. در این هنگام آقامحمدخان با فتحعلی شاه در فیروزکوه بود. امیر سلیمان خان قاجار قوینلو پس از آن که سلیمان خان این خبر را به او داد به مهدی خان حکمران تنکابن نوشت و به او دستور داد با سلیمان خان یاری کند و راه را بر مرتضی قلی خان بگیرند. مردم خلخال و خمسه و طارم نیز با آنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت. در همان سال بار دیگر با گروهی سواره و پیاده به یاری مصطفی خان طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی الحجه آهنگ گیلان کرد و لشکریان خود را در گسگر فرود آورد. امیر سلیمان خان چون از مردم گیلان اطمینان نداشت از رشت به قزوین آمد و در آن جا ماند.

مرتضی قلی خان گیلان را گرفت و آقامحمدخان هم سلیمان خان را نزد خود خواند و شرح واقعه را از او پرسید و لشکریان خود را احضار کرد و کوچ و عیال مرتضی قلی خان را از مازندران به طهران خواست و آنها را در آن جا نگاه داشت.

محمدحسین خان قاجار قوینلو را که ناظر او بود با دوهزار سوار مأمور کرد که بروند و منتظر لشکریان دیگر باشند. وی نیز بی‌درنگ رهسپار شد و در جنگ شکست خورد.

سلیمان خان قاجار و امیرحسین خان ارجمندی فیروزکوهی و میرزا محمدخان لاریجانی با ده هزار سوار و پیاده به گیلان رفتند و در دوازدهم محرم سال بعد در چهارفرسنگی گیلان با هم روبرو شدند. نخست مصطفی خان طالش حمله برد و شکست خورد. روز سوم سلیمان خان قاجار به اطراف رشت رسید و مرتضی قلی خان با نه هزار سپاهی با او روبرو شد و در آن جنگ برادر مصطفی خان طالش با امیر محمدحسین خان فیروزکوهی جنگ کرد و کشته شد. لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند. میرزا محمدخان لاریجانی و نجفقلی خان نوری که فرمانده آنها بودند عقب نشستند و لشکریان شروان بسیاری از آنها را کشتند و سلیمان خان به منجیل آمد و مرتضی قلی خان پیش برد.

آقا محمدخان برادر خود جعفر قلی خان را با سپاه استرabad و مازندران و بسطام به جنگ مرتضی قلی خان برادر دیگر به گیلان فرستاد و نیز برادرزاده خود فتحعلی خان نایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مأمور گیلان و کرانه‌های دریای خزر کرد.

جعفر قلی خان چون به رستم آباد رسید مرتضی قلی خان تاب نیاورد و به انزلی گریخت و در آن جا ماند. دو برادر در کنار دریای خزر به یکدیگر رسیدند و مرتضی قلی خان به کشتی نشست و به سار و پشته و سالیان رفت و جعفر قلی خان وارد رشت شد و گیلان را گرفت و سپس بازگشت و دوباره امیر سلیمان خان به حکمرانی گیلان مأمور شد.

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۴ می نویسد: مرتضی قلی خان و برادر مادریش که پیدا است مقصود مصطفی قلی خان است همچنان در بادکوبه و طالش و شروان نیرویی بهم زدند و بار دیگر آهنگ گیلان کردند. میرزا بابا نایب الحکومه گیلان به آقامحمدخان خبر داد. وی حاجی رضاخان دوالو قاجار را که خالوی او بود با عباس خان قاجار و محمدخان دوالو و عبدالله خان اصانلو از سرکردگان خمسه و میرزا محمدخان لاریجانی را به جنگ مرتضی قلی خان فرستاد و به ایشان دستور داد بکوشند شاید بتوانند به اندرز و پند او را از این کار بازدارند. اما سرانجام جنگ درگرفت و پلنگ نام طالش شبی به لشکرگاه فرستادگان آقامحمدخان شبیخون زد و همه سرکردگان را گرفت و گروهی از ایشان را کشت. پس از چندی مرتضی قلی خان برخی از آنها را آزاد کرد و محمدخان و محمد زمان خان را از میان ایشان نگاه داشت و آزار می داد. میرزا بابا نایب الحکومه رشت به آقامحمدخان خبر فرستاد و وی مصطفی خان دوالو قاجار را به آن جا فرستاد. بار دیگر مرتضی قلی خان از شنیدن این خبر سراسیمه شد و با مصطفی خان طالش با زورقی به بادکوبه رفت و پس از چندی از آن جا به روسیه رهسپار شد.

پیدا است که هدایت باز در این جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی قلی خان برادر تنی مرتضی قلی خان با او از ایران نرفته است زیرا پس از این خواهد آمد که آقامحمدخان او را کور کرده است، مگر آن که با برادر رفته باشد و در این سفر با او به ایران برگشته و دستگیر شده باشد و او را کور کرده باشند و این هم به نظر بعید می آید.

سپس هدایت در شرح جنگ دوم آقامحمدخان در گرجستان باز اشاره ای درباره مرتضی قلی خان دارد و می گوید: «در سال یک هزار و دویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامگار آقامحمدشاه قاجار به تفلیس رفته و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را به قتل آورد سپاهی به دست اندازی ایران و مداخلت در بیشه شیران

فرستاد چه که مرتضی قلی خان قاجار برادر والاگهر شهریار ایران که به روس رفته بود جوانی متناسب الاعضا و صبیح الوجه بود، طالب پادشاهی ایران و محرک او می شد (!) و در آن حضرت کمال تعزز و تقرب داشت».

محمدحسن صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) در منتظم ناصری^۱ در حوادث سال ۱۱۹۴ می نویسد: «از حوادث غیرمترقبه آن که مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریار پس از استماع فوت وکیل با سپاهی از استرabad به بارفروش آمد و اگرچه از استخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف می نمود ولی می گفت مازندران را من به شمشیر خود مصفی نموده ام و این مملکت خاص من است و اگر دیگری طمع در آن نماید کار به پیکار خواهد کشید و جمعی را با مصطفی قلی خان برادر خود به سوادکوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقامحمدشاه شوند. مقارن این حال رضا قلی خان برادر دیگر آن حضرت از دولاب طهران به مازندران رفته، به مرتضی قلی خان پیوست. حضرت آقامحمدشاه پس از بذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خان را مأمور دفع آنها کرده، پس از مبادرت به جنگ ابتدا رضاقلی خان مغلوب و مقهور گردیده، به بارفروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استرabad نمود و مصطفی قلی خان به موکب معلی ملحق شد. حضرت آقامحمدشاه به علی آباد ساری و بارفروش تشریف فرما گردیده، خاقان صاحبقران فتحعلی شاه که در آن وقت با عم خود مرتضی قلی خان در مازندران بودند به حضور مبارک آمده، مصطفی قلی خان به استمالت مرتضی قلی خان مأمور استرabad شد و والده خاقان معظم را که در آن وقت سی ماه از ولادت فرزند گرامیش حسین قلی خان ثانی ابن جهانسوز شاه گذشته بود همراه بود... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست شوند. حضرت شهریار جعفر قلی خان را از پیش روانه نموده، بنه و آغروق را به مهدی قلی خان سپرده، بعد از آن نهضت فرما گردیده، به سعدآباد ورامین به خانه محمدخان ولد رفیع خان که با آن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند و میرزا محمدخان و مصطفی خان و رحیم خان و محمدخان و سایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده و عذر رضاقلی خان را خواسته، او را روانه نمودند، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد درآمدند... موکب منصور به عزم مازندران از ری انتهاض فرمود و در بین راه دسته قشون جعفر قلی خان با سپاهیان مرتضی قلی خان قتال

نمودند و جعفرقلی خان به عباس آباد و مرتضی قلی خان در یکی از قرای فیروزکوه بماند. اسرای طرفین را مرخص کردند. بعد از آن جعفرقلی خان در علی آباد به موکب معلی پیوست و مهدی قلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانه استرآباد شدند ولی در ضمن فرصتی به دست آورده، فرار نموده و به ملازمان حضرت سلطنت پیوست... هم در این سال در بیست و هشتم رمضان موکب آقامحمدشاه از ساری عزیمت استرآباد نمود و ابتدا به الکای چهارده هزار جریب نزول اجلال فرموده، اما از آنجا که این اوقات هزارجریب از اعمال استرآباد و تعلق به مرتضی قلی خان داشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آن حضرت از او رنجیده، رضا قلی خان و خان ابدال خان را که مأمور توقف مازندران فرموده بود احضار کرده، به پیکار مرتضی قلی خان پردازند. ولی باز کار به اصلاح گذشت و رضاقلی خان به استرآباد رفته، از رنجش خاطر مبارک پادشاهی شرحی برای مرتضی قلی خان تقریر نموده، مرتضی قلی خان برادر اعیانی خود مصطفی قلی خان را به معذرت فرستاد و موکب منصور از رفتن به استرآباد عطف عنان کرده، از اشرف حرکت نموده، روز هیجدهم ذی‌قعدة الحرام به بارفروش تشریف فرما شدند و در عمارت شاه عباسی مشهور به بحر ارم نزول اجلال فرمودند.»

سپس در حوادث سال ۱۱۹۵^۱ در شرح اختلاف هدایت‌الله خان حکمران گیلان با آقامحمدخان می‌گوید جعفرقلی خان که با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقامحمدخان دستگیر شد و او را به بندپی فرستادند «جعفرقلی خان که در لاهیجان بود از این مقدمه باخبر گردیده، بر جناح استعجال مراجعت نموده، مصطفی قلی خان را به استرآباد فرستاد و به مرتضی قلی خان واقعه را خبر داد و خود به کجور رفت. مرتضی قلی خان به مازندران آمده با خان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و بر او غالب آمد و محمدقلی خانین را بگرفت. رضا قلی خان چشم از شهریار ساری و بارفروش پوشیده، از بیم تیغ مرتضی قلی خان به بندپی در ظل عاطفت حضرت شهریار گریخت... بزرگان بندپی حضرت سلطنت را با جمعی روانه بارفروش نمودند و رضاخان قاجار به نواب جعفرقلی خان که در کجور بودند مژده فرستاد و خود با برادران و تمامی خوانین مدانلو به آستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارک خان ابدال خان طاغی را بکشت و مصطفی قلی خان را به معذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون

به دربار شهریاری روانه نمود و آن حضرت برای استیناس مرتضی قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدند و با او ملاقات فرمودند ولی رفع خیال مرتضی قلی خان نشد. علیقلی خان و مهدی قلی خان ملتزم رکاب ظفر نصاب شهریار با اقتدار گردیده و مرتضی قلی خان تخلف جسته و بعدها به راه مخالفت رفته، لکن کاری از پیش نبرد... نیز از وقایع این سال آن که پس از جنگ و جدل با مرتضی قلی خان و طول محاصره شهر ساری این بلده را عساکر منصوره شهریاری فتح کردند و مرتضی قلی خان به مصالحه و حکومت استرabad و هزارجریب و گرگان راضی شده، بدان ساحت شتافت».

پس از آن درباره حوادث سال ۱۱۹۶^۱ درباره آقامحمدخان می گوید: «در بیستم شعبان به مازندران عطف عنان فرمودند. مرتضی قلی خان نیز به خدمت آمده، به حکومت استرabad منصوب شد و به گیلان مأمور گردید و هدایت الله خان چون خود را مقهور دید به دادن مالیات تمکین کرده، لهذا ایالت گیلان را به او واگذار فرمودند».

سپس در حوادث سال ۱۱۹۷ قمری (۱۷۸۲ م.)^۲ می نویسد:

«در اول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی با چند فروند کشتی از حاجی طرخان به استرabad آمد. حضرت آقامحمدشاه آن وقت در نواحی استرabad تشریف داشتند. ووانویچ از ملازمان آن حضرت درخواست نموده، رخصت طلبید که روس ها در سواحل استرabad در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند، که تجار روس در آن جا به سهولت مشغول امور تجارتی باشند. حضرت شهریاری قبول فرموده، اذن ساختن دارالمعامله دادند. روس ها در عوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی شهر استرabad قلعه بسیار محکمی بنا کردند و هیچده عراده (!) توپ و قورخانه در آن جا گذاردند. بعد از اتمام قلعه حضرت شهریاری به تماشای قلعه روس ها تشریف بردند و از وضع باخبر گشتند. چون از قلعه مراجعت فرمودند ووانویچ و صاحب منصبان روس را به شام دعوت کردند. وقت شب که صاحب منصبان ووانویچ به محل دعوت رسیدند حضرت شهریار کامگار حکم به گرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید و توپ های خود را با آنچه در ساحل استرabad دارید نبرید جان و مال شما در خطر خواهد بود. ووانویچ چون می دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست از همان جا به کارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه و لوازمی که دارند به کشتی حمل کنند و قلعه را خراب و

منهدم سازند. خلاصه حضرت آقامحمدشاه چون تهدید زیادی به آن جماعت فرمودند آنها از استرabad خارج شده، به مملکت خود بازگشتند. برخی این واقعه را به سال قبل نسبت داده‌اند».

پس از آن در حوادث سال ۱۱۹۸^۱ می‌گوید: «مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران حضرت معظم از راه صواب منحرف شده، به زندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسر علی مرادخان رفتند...».

اندکی پس از آن که سخن از شکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می‌راند می‌گوید: «مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران حضرت شهریار که از برادر تاجدار خود روگردان و به زندیه متوسل شده بودند کار را زار دیده، یأس بر آنها غالب آمد. مرتضی قلی خان به قزوین و گیلان و طالش و قبه و بادکوبه و خاک روس رفته، در آن حدود حیات را وداع نمود و رضا قلی خان به صفحات خراسان رفته در آن سامان درگذشت».

سپس در حوادث سال ۱۲۰۲^۲ چنین آورده است: «هم در این سال مرتضی قلی خان که به صفحات قبه و طالش رفته بود، با مصطفی قلی خان طالش و فتحعلی خان حاکم قبه و شیخعلی خان بیگلریگی باکویه سازش نموده، غفلتاً به گیلان تاخت و چپاول درانداخت. نواب سلیمان خان قاجار کس فرستاده، واقعه را به عرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه بودند رسانید. نواب حشمت نصاب معظم مهدی خان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه و طارم را به معاونت و امداد سلیمان خان مأمور فرمودند، ولی قبل از وصول آنها به گیلان مرتضی قلی خان مراجعت نمود».

پس از آن در وقایع سال ۱۲۰۲^۳ می‌گوید: «هم در این سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر به گیلان رانده، در گسگران فرود آمده، نواب سلیمان خان قاجار حاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده، به قزوین آمد و مرتضی قلی خان بر گیلان استیلا یافت. حضرت شهریار کامگار چون از واقعه خبردار گردیدند سلیمان خان را احضار فرموده، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند. پس از تحقیق به احضار قشون حکم همایون شرف صدور یافت و کوچ و بنه مرتضی قلی خان را از بارفروش به طهران بردند و محمدحسین خان قاجار قوانلوی ناظر با دوهزار سوار مأمور گیلان و مقرر شد که بعضی دستجات (!) دیگر به او پیوندند. محمدحسین خان ملاحظه آخر کار را نکرده، منتظر سایر دستجات (!) قشون

نشده، سبقت به جنگ نمود و شکست یافت. پس از آن نواب سلیمان خان قاجار و امیر محمدحسین خان فیروزکوهی و میرزا محمدخان لاریجانی با ده هزار نفر در رسیدند و در چهارفرسخی گیلان قدم در میدان محاربت گذاشتند. مصطفی خان طالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت، ولی منهزماً پس نشست. روز سیم نواب سلیمان خان با افواج به اطراف شهر رفته و مرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر به مقابله او شتافته، ابتدا برادر مصطفی خان طالش با صفوف میرمحمدحسین خان فیروزکوهی مصاف داده، امیر به زخم گلوله از پا درآمد و فیروزکوهی ها که بی سردار ماندند کاری از پیش نتوانستند برد و این فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید. میرزا محمدخان لاریجانی و نجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله به طور جنگ و گریز بازگشتند و مصطفی خان و لشکر شیروان (!) بسیاری از این سپاه را بکشتند و نواب سلیمان خان عاجلاً مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلو جعفرخان زند عقب نشسته، به اصفهان و از آن جا به کاشان آمد. حضرت شهریار با اقتدار چون مطلع گشتند نواب جعفر قلی خان را با قشون استراباد و بسطام به گیلان فرستادند و دیده برادر خود مصطفی قلی خان را میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را به حراست فرضه و معابر دارالمرز به مازندران مأمور فرمودند و خود به نفس نفیس با سیصد سوار نامدار به طرف اصفهان حرکت کردند... اما نواب جعفرقلی خان چون به منزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان به بندر انزلی فرار کرده، در آن جا قرار گرفت و از جانبین پیغام ها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات و گفتگوها کردند آخر الامر مرتضی قلی خان در سفاین نشسته، راه سارو پشته و سالیان پیش گرفت و جعفرقلی خان وارد رشت شدند و مراتب را تحریراً به عرض حضرت شهریار رسانیدند. حضرت قوی شوکت معظم در جواب ایشان را به مراجعت امر فرمودند و نواب سلیمان خان در گیلان مستقل گردید».

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۵ می نویسد: «هم در این سال مرتضی قلی خان از عمای برادر خود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یک سال که مصطفی قلی خان محبوس بود این واقعه نیز مستور بود. این اوقات که از حبس خلاص شد، این خبر مشتهر گردید و مرتضی قلی خان که در باکویه و طالش و شیروان (!) با استعداد تمام می زیست نیز بشنید و بار دیگر به هیجان آمده و به طرف گیلان راند و میرزا بابای رشتی نایب گیلان هراسان شده،

ماجرای را به عرض عاکفان حضور شهریار منصور رسانید. حاجی رضاخان دولوی قاجار خال مرتضی قلی‌خان و عباس‌خان و محمدخان دولو هم که از منسوبان او بودند با عبدالله‌خان اصائلوی خمسه و میرزا محمدخان لاریجانی و چهارهزار نفر از سپاه ظفر همراه مأمور گیلان شدند و هرچه مرتضی قلی‌خان را نصیحت کردند سودمند نیافتاد. ناچار بنای جنگ و خونریزی شد. شبی شاه‌پلنگ نام طالش بر لشکریان حاجی رضاخان شبیخون زده، در این مقدمه سردار با سایر خوانین گرفتار شدند و تفرقه در میان سپاه افتاد و مرتضی قلی‌خان غلبه کرد، ولی بعد از چندی همه گرفتاران را رها و روانه دربار معلی نمود، سوای خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته، با کلاب و ذئاب ردیف و حریف می‌نمود. میرزاابابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارک داشته، حضرت شهریار مصطفی‌خان دولوی قاجار را مقدمه‌الجیش قرار داده، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاز گردید. مرتضی قلی‌خان و مصطفی‌خان طالش از عزیمت شهریار کامگار خبردار گردیده، دانستند که در جلو سیل هایل مقام نتوان نمود. ناچار به باکویه رفتند و در آنجا نیز چون کاری نتوانستند کرد مرتضی قلی‌خان خایب و مأیوس پناه به خاک روس برد و حاجی رضاخان و عباس‌خان را با مادر خود به طهران فرستاد.»

از این مطالبی که سه تن از معروف‌ترین تاریخ‌نویسان قاجاریه با اندک اختلاف چنان‌که گذشت بیان کرده‌اند پیدا است که آقامحمدخان با چهارتن از برادران خود رضاقلی‌خان و جعفرقلی‌خان و مرتضی قلی‌خان و مصطفی قلی‌خان یازده سال در نواحی مختلف شمال ایران در زدوخورد بوده است. از این چهار برادر رضا قلی‌خان از او گریخت و در خراسان مرد. جعفر قلی‌خان را پس از آن‌که زنهار داده بود در تهران به خیانت کشت. مصطفی قلی‌خان را کور کرد و مدتی در زندان نگاه داشت. هدایت در روضه‌الصفای ناصری نوشته است که وی با برادرش مصطفی قلی‌خان که از بادکوبه و شروان آمده بود به گیلان تاخت اما چنان‌که گذشت این روایت درست نمی‌نماید زیرا که وی گرفتار شده و کور شده بود و چندی در زندان بوده است و مرتضی قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام از این کار به گیلان تاخته است، مگر چنان‌که گذشت تصور کنیم که وی در فرار مرتضی قلی‌خان از ایران با او همراه بوده و در تاخت و تاز اولی که به گیلان آمده است وی هم از باکو و شروان با وی آمده باشد و در این جنگ دستگیر شده و او را کور کرده و به زندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست درست نمی‌نماید.

اما مرتضی قلی‌خان که بیش از سه برادر دیگر در مخالفت با وی پافشاری کرده است

چون از عهده وی برنیامده از راه دریای خزر به قفقاز گریخته و خانواده خود را در ایران گذاشته و آقامحمدخان آنها را به تهران برده است. تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرک مردم گرجستان در جنگ با ایران بوده است و حتی چنان وانمود می‌کنند که خود در این جنگ با برادر شرکت کرده است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی بر نمی‌آید. نیز تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در ۱۱۹۸ از ایران رفته و تا ۱۲۱۲ چهارده سال در ایران نبوده و چون در ۱۲۱۲ درگذشته پیکر او را به عتبات برده و در آن‌جا به خاک سپرده‌اند. وی قطعاً از برادر خود آقامحمدخان کهنتر بوده و چون آقامحمدخان در ۱۲۱۱ در ۶۳ سالگی کشته شده پیدا است که اگر در ۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتر از ۶۳ سال داشته است.

از منابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی قلی‌خان تا سال ۱۲۱۱ در روسیه زنده بوده است زیرا که در این سال که مطابق سال ۱۷۹۶ میلادی است ولادیمیر لوكیچ باراویکووسکی^۱ که از نقاشان معروف آن زمان روسیه بوده و در ۱۷۵۷ به جهان آمده و در ۱۸۲۵ درگذشته است تصویری از وی ساخته است که در گالری تریاکوسکی^۲ در مسکو هست و پیدا است که تا این زمان در مسکو می‌زیسته است.

یک‌تاثر دوم که وی را در دربار خود پناه داده بود در نامه‌ای که به گریم^۳ یکی از درباریان خود نوشته وصفی از مرتضی قلی‌خان دارد به این‌گونه: «نزدیک یک ماه است که مرتضی قلی‌خان شاهزاده ایرانی که آقامحمدخان برادرش وی را از همه دارایی‌اش بی‌بهره کرده و برای نجات خود به روسیه پناه آورده است مهمان ماست. وی مردی نیک‌دل و مؤدب است. خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ^۴ را بازدید کند. سه‌چهار ساعت پی‌درپی در آن‌جا بود و همه چیزهایی را که در آن‌جا هست دید و به همه آنها مانند خبره واقعی نگاه می‌کرد. هرچیزی که زیباتر و عالی‌تر باشد، از هرگونه که باشد، وی را مبهوت می‌کند و هیچ‌چیز از نظر دقت او فرار نمی‌کند. خواست ببیند که گراور را چگونه می‌سازند و چگونه با رنگ نقاشی می‌کنند. این خواهش او را برآوردند و چند ساعت پی‌درپی هم وقت خود را نزد گراورساز و نقاش

1. Vladimir Loukitch Borovikovski

2. Tretiakovski Galleri

3. Grimm

۴. Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبرگ که اینک بزرگ‌ترین و معروف‌ترین موزه‌های اتحاد جماهیر شوروی در آن شهر است.

گذراند. به تماشای کارهای رافائل^۱ هم رفت و دربارهٔ توریت سخن می‌راند و در مطالب آن و وقایعی که در کتاب‌های عهد عتیق آمده است آگاهی داشت و سخن می‌راند... همهٔ سخنان او همیشه درست و بسیار خردمندانه است...».

از این ستایشی که یک‌تیرین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده است پیدا است که وی مردی باذوق و سنجیده و دانا بوده است. از کارهایی که در برابر برادرش کرده نیز پیدا است که با آقامحمدخان اختلاف فاحش داشته است.

تصویری که باراویکوسکی از او ساخته و از پرده‌های معروف و جالب اوست وی را با سیمای بسیار آرام با چشم تنگ کشیده و ریش تنگ بلند سیاه و بینی کوچک راست و قد متوسط و دست‌وپای کوچک نشان می‌دهد و کاملاً پیدا است که خون ترکمان در او بوده است. وی در این تصویر ایستاده است و در پشت او دورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایان است. در پشت سر وی سه‌تن خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند و یکی از آنها دهانهٔ اسبی را در دست دارد.

مرتضی قلی‌خان جامهٔ فاخر رنگارنگی پوشیده که همهٔ رنگ‌ها در آن دیده می‌شود. قبای ارغوانی دربردارد که روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده و آستر و یقه و سردست‌های آن از خز است. کلاه بلندی از پوست سیاه بر سر گذاشته و گرداگرد آن را شال پشمی رنگارنگ از ترمه پیچیده است. چکمه او سرخ و سبز از دو پارچه چرم است.

شال پشمی به کمر بسته که خنجری جواهرنشان در آن فرو برده و تازیانه‌ای بر آن آویخته است و بر سر شال او منگوله‌ای مرصع هست که در میان کمرش آویزان است. شست دست راست را در شال خود فرو برده و تسبیحی از مروارید بر آن دست دارد. دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد.

در این تصویر سیمایی اندیشمند و پخته دارد و چشمان کوچک او دارای نگاهی نافذ و شکافنده است. روی هم‌رفته ارادهٔ نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیدا است.

پیدا است جامه‌ای که دربر او هست و جزییاتی که در این تصویر آمده است سند جالبی از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمان است و شاید یگانه‌سند معتبر دربارهٔ توانگران و سرکردگان آن زمان باشد.

این‌که تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در جنگ‌های گرجستان در برابر ایران شرکت

۱. Raphael، نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در ۱۴۸۳ و متوفی در ۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی از او در موزهٔ ارمیتاژ هست.



مرتضی قلی خان برادر آقامحمدخان
پرده نقاشی کار ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی در گالری تریاکوسکی در مسکو

کرده است درست نمی‌نماید. زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاثرین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورگ بوده و در همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت او را ساخته است. جنگ اول آقامحمدخان در گرجستان در ۱۲۰۹ و جنگ دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرگ یکاثرین روی داده است. گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دو سال پس از آن در پترزبورگ و مسکو بوده است به جنگ گرجستان رفته باشد و اگر در یکی از این دو جنگ حاضر بوده می‌بایست در جنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد. این نکته هم از این جهت بعید می‌نماید که اگر چون او کسی، که مردی معروف و برادر آقامحمدخان بوده، در این جنگ شرکت کرده باشد می‌بایست نام او را در جریان حوادث بسیار برده باشند و ناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند و حال آن‌که مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را به او نسبت نداده‌اند و نه تنها در منابع ایرانی به جز همان اشاره مختصر که پیش از این گذشت نامی از او نیست بلکه در اسناد روسی و گرجی که درباره این دوره بسیار فراوان است نیز ذکری از او نکرده‌اند.

درباره مرگ وی پس از این جنگ دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری در منابع گرجی و روسی نیست و چون پس از مرگ یکاثرین در حوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی از او نیست دور نیست در همان سال ۱۲۱۲ که تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد و پیکرش را به عتبات برده باشند.

مقدمات جنگ دوم با روسیه

صلحی که در نتیجه امضای عهدنامه گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود. این عهدنامه به میانجیگری دولت انگلستان به امضا رسیده بوده و این‌که در آن مرز میان دو کشور را به دقت و به صراحت معین نکرده و حالی را که لشکریان دو طرف در موقع امضای عهدنامه داشته‌اند میزان قرار داده و هر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دو لشکر بوده جزو خاک آن کشور دانسته‌اند پیدا است که عمدی بوده است، زیرا اگر به قطع و یقین خط مرزی را معین می‌کردند اختلاف از میان برمی‌خاست و شاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تا مدت مدیدی از میان می‌رفت.

در مباحث آینده سیاست ایران را درباره افغانستان در این دوره به تفصیل خواهیم آورد. مجملأً باید این نکته را در نظر داشت که دولت انگلستان به تدابیر و بیشتر به حيله و خدعه دست به قاره بزرگ هندوستان انداخته بود. ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه‌داری در آن

کشور داشت به طوری که زبان فارسی زبان رسمی دربارهای هندوستان بود و فرهنگ ایران در سراسر هند حتی در میان بوداییان و برهمنیان و مذاهب گوناگون دیگر هند رواج داشت و در میان مسلمانان هندوستان سرچشمه الهام بود، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسان‌ترین راه لشکرکشی به هندوستان بود نیز انگلیسی‌ها را از تجاوز ایران به خاک هند بیمناک می‌کرد.

از دورترین زمان‌های تاریخ آسان‌ترین و طبیعی‌ترین راه حمله به هندوستان جنوب افغانستان و شمال پاکستان امروز بوده است. اسکندر مقدونی در ۳۲۷ پیش از میلاد از راه آسیای مرکزی و همین راه افغانستان امروز به هندوستان تاخت. در ۶۵۹ میلادی و ۳۹ هجری لشکریان تازی از همان راه به هندوستان تاختند و سرزمین ملتان (مولتان) و سند را گشادند. در سال ۳۶۹ قمری بار دیگر ناصرالدین سبکتگین مؤسس سلسله غزنوی ایران به آن سرزمین حمله برد و همان راه را درپیش گرفت. پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت و از سال ۳۹۰ تا ۴۱۸ هفده لشکرکشی به هندوستان کرد و تقریباً هر سال زمستان به آن جا می‌تاخت و حتی جانشینان وی پس از آن‌که مشرق ایران را از دست دادند در شمال هندوستان حکمرانی کردند.

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند. در ۸۶۹ جلال‌الدین فیروز شاه خلجی باز از افغانستان به هندوستان تاخت. در ۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی بار دیگر از همان راه به هند حمله برد.

در سال ۸۰۰ بار دیگر تیمور گورکان از همان راه به هندوستان تاخت. در ۱۵ شعبان ۹۳۲ ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری باز از همان راه آغاز حمله به هندوستان را گذاشت و به سرعتی شگرف آن دیار پهناور را بگشاد. در ۱۱۵۲ نادرشاه از همان راه افغانستان به هندوستان تاخت. در ۱۱۶۱ احمدخان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود به هندوستان حمله برد و تا ۱۱۸۰ هفت بار به آن کشور لشکر کشید و تاخت و تاز کرد.

به این گونه از زمان اسکندر تا پایان قرن دوازدهم هجری سی و سه بار کشورگشایان مختلف از راه آسیای مرکزی و افغانستان به هندوستان تاخته‌اند و دیگر برای کسی تردیدی نمانده بود که بهترین راه حمله به هندوستان راه شمال هند است، چنان‌که ناپلئون هم می‌خواست همین راه را در پیش بگیرد و تزارهای روسیه نیز کوشش بسیار در تصرف

آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشتر می‌توانند به مرزهای هندوستان نزدیک شوند. در این لشکرکشی‌ها نواحی هرات و سیستان که مانع طبیعی درپیش ندارند اهمیت بسیار داشته‌اند. به همین جهت است که سه‌بار ایرانیان هرات را گرفتند و هرسه‌بار کارگزاران دولت انگلستان و سایلی فراهم کردند که هرات از دست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن به هندوستان را کمتر داشته باشد و در ضمن قسمتی از سیستان را که از آغاز تاریخ جزو خاک ایران بود از ایران بریدند و به افغانستان پیوستند و سپس قسمتی از بلوچستان را از ایران جدا کردند و پس از تقسیم هند جزو پاکستان شد.

برای این‌که ایرانیان خود از راه افغانستان به هند تازند یا افغان‌ها را در این کار نیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان در این بوده است که ایران در جای دیگر گرفتار شود تا نه تنها مجال تاختن به سوی مشرق نکند بلکه از نیروهای آن کاسته شود و وسایل این کار را نداشته باشد. بهترین راه گرفتارکردن ایران از سه سوی دیگر بود: نخست از سوی نواحی عرب‌نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایران را چندان به خود گرفتار نمی‌کرد.

دوم از سوی دولت عثمانی که البته از تازیان خلیج فارس نیرومندتر بود و از روزی که ترکان عثمانی در مغرب آسیا نیرو گرفته بودند هرگاه توانسته بودند به سرزمین ایران چه از مغرب این کشور و چه از شمال غربی و حتی از راه گرجستان و ارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی از زمان صفویه به بعد ضربت‌های سخت در جنگ‌های با ایران چشیده بودند که هنوز به یاد داشتند. وانگهی در پایان قرن دوازدهم و در سراسر قرن سیزدهم روزبه‌روز بیشتر رو به ناتوانی می‌رفتند و گرفتاری‌های گوناگونشان در جنوب اروپا دیگر مجال به ایشان نمی‌داد که با ایرانیان نیز در میدان جنگ روبرو شوند. به همین جهت در دوره قاجارها چندبار که حمله‌ای به خاک ایران کردند حمله‌های سبکی که چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دو طرف فراهم نکرد.

سومین راه که به مراتب از دو راه دیگر مؤثرتر بود گرفتارشدن ایران در جنگ با روسیه بود. سلاوهای روسیه با سرعت عجیبی در تاریخ جهان پیش رفته‌اند که تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلاً در قرن نهم میلادی شماره فنلاندی‌ها نزدیک ده‌برابر سلاوهای روسیه بوده و اینک نزدیک سه میلیون و نیم فنلاندی در برابر ۱۳۳ میلیون سلاو در جهان

مانده است.^۱ هیچ نژادی به این سرعت و تا این اندازه نژادهای همسایه خود را در خود تحلیل نبرده است. از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اند تاکنون مرتباً بر عده خود افزوده و سرزمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایه خود را رانده و جای آنها را گرفته‌اند، چنان‌که از شمال فنلاندی‌ها و ملل نزدیک و هم‌خون آنها و از جنوب خزرها را که پیش از آن ملت پرجمعیتی را تشکیل می‌داده‌اند از سرزمین خود رانده‌اند.

در این کشورستانی‌های پیایی هرچه توانسته‌اند از سوی شمال و از سوی جنوب به دریا نزدیک شده‌اند و به همین جهت یکی از آرزوهای دیرین تزارهای روسیه دست‌پیدا کردن به دریاهای گرم یعنی دریاهای جنوب و مجاور خط استوا بوده است تا بر دریای آزاد یعنی اقیانوس هند و از آن جا به اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس دست یابند. برای همین مقصود منظمأ در دوسوی مغرب و مشرق دریای خزر به توسعه قلمرو خود کوشیده‌اند. از سوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند و از رودهای جیحون و سیحون به سرعت گذشتند و در تمام آسیای مرکزی از یک سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین‌کیانگ و از سوی دیگر تا ترکمنستان پیش رفتند و در کرانه رود جیحون که از خاک افغانستان وارد می‌شود و رود مرغاب و رود اترک متوقف شدند.

از سوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند و آن کوه‌های بلند و سخت قفقاز بود که مردم باستان آن را کرانه جهان و کوه قاف می‌دانستند. اما این کوه‌های دشوار گذر را نیز با کمال سرعت و سهولت در پشت سر گذاشتند و بدرفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز پهنه‌ای به دستشان داد که سرانجام به لب رود ارس برسند. تنها اندک زمانی از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۴ (۱۲۲۰-۱۲۲۹ ق.) گاه‌گاهی گرفتار جنگ با ناپلئون می‌شدند یا لشکرکشی‌های دیوانه‌وار وی را دفع می‌کردند. اما باز در همین نه سال هربار که در جنگ‌های با ناپلئون وقفه‌ای یا دوره صلحی پیش می‌آمد نیروهای تازه نفس به مرزهای ایران می‌آوردند و با ایرانیان روبرو می‌شدند.

نقشه‌ای بسیار خام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی به هندوستان از راه ایران و با همکاری ایران کشیده بود مجال بود به جایی برسد و گرفتاری‌های گاه‌بگاه لشکریان روسیه در اروپای غربی فتحعلی شاه را به کلی غره کرده بود و به همین جهت در ۱۲۲۸ که به کلی از

۱. نویسنده اشاره به تعداد سلاوها به هنگام نگارش کتاب می‌نماید.

نابلیون مایوس شده و انگلستان هم به روسیه نزدیک شده بود و دیگر چاره‌ای در برابر خود نمی‌دید به عهدنامه گلستان راضی شد اما باز همواره در اندیشه آن بود که با روسیه روبرو شود و نواحی از دست رفته در عهدنامه گلستان را پس بگیرد. انگلیسی‌ها هم پیوسته او را به این کار تشویق می‌کردند و چنان‌که بعد خواهیم دید حتی وعده یاری به او می‌دادند تا آخرین رمق ایران را هم بگیرند و هرگونه حمله احتمالی به افغانستان و هندوستان از میان بروده چنان‌که شد.

در این سیزده سال که در میان جنگ اول با روسیه و جنگ دوم فاصله شد فتحعلی شاه پیوسته تهیه می‌دید که جنگ را از سر بگیرد و سست بودن مقررات عهدنامه گلستان را هم وسیله‌ای برای این کار می‌دانست. مخصوصاً آن‌که در مواد سوم و چهارم تصریح شده بود نواحی شکلی و شروان و قبه و دربند و بادکوبه و داغستان و گرجستان و ابخاز جزو خاک روسیه خواهد بود اما با این همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوه‌ها و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و کشتزارها را به وسیله مهندسان دوطرف معلوم کنند و سرحد طالش را هم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرده و این نتیجه‌ای بود که انگلیسی‌ها از عهدنامه گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پرزوری مانند روسیه تزاری بکنند و از نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مزاحم شان نباشد.

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه از زمانی که وارد تاریخ شده و حکومت مستقلى در جهان تشكيل داده‌اند همواره با ایران مربوط بوده‌اند و این روابط که همواره روابط تجارتي بوده گاهی به تاخت‌وتاز سلاوها بر خاک ایران منتهی شده است. در پایان دوره صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده بود این روابط به شکل دیگری جلوه کرده و در این زمینه عهدنامه‌هایی چند در میان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقاً در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنها است به زبان روسی قدیم که برای ضبط در تاریخ ایران و اهمیتی که در این زمینه دارد باید به فارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه‌ای که در دست است در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یا تقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه اوت ۱۷۳۲ به تقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدة ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی در همان سالی که شاه سلطان حسین صفوی تاج و تخت خود را به محمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه در سن پترزبورگ منعقد شده پیدا است که از جانب شاه طهماسب دوم سفیری به آن جا رفته و این عهدنامه را امضا کرده است. متن آن به این قرار است:

قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳

به نام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالی است در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و

عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلیحضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان است برخاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع اعلیحضرت امپراتور روسیه که بنا بر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان به غارت برده‌اند و چون اعلیحضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنان که باید از عهده شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، به همین سبب بود که اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر دوستی واقعی که با اعلیحضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعه کارهای شورشیان و نزدیک شدن ایشان به مرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحه خود را در برابر شورشیان به کار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلیحضرت شاه لشکریان خود را در آن جا مستقر کرد ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلیحضرت شاه آن زمان را با همه خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که به حکم وراثت قانونی پس از پدرش به تخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آن جایی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیک و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل‌بیک اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را به عنوان سفیرکبیر و نماینده مختار نزد اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها به تخت‌نشستن اعلیحضرت شاه طهماسب را اعلان می‌کرد بلکه در آن خواهش کرده بودند که اعلیحضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان و دشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند. و نیز مشعر بر این بود که به سفیر و نماینده سابق‌الذکر اختیارات تام و تمام داده است و آن را به مهر خود آراسته که وی قرارداد و موافقت‌نامه ابدی درباره یاری به اعلیحضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند.

بنابراین اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر علاقه دوستی که به اعلیحضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانه خود را صادر کرد که با سفیرکبیر و نماینده مختار اعلیحضرت شاه این قرارداد را ببندند و قرارداد و موافقت‌نامه به شرح زیر است:

۱. اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دایمی خود را و نیز یاری و تأیید عالی شاهانه استوار خود را در برابر شورشیان به اعلیحضرت شاه طهماسب وعده

می‌دند و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلیحضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می‌کند هرچه زودتر به اندازهٔ لازم سپاه سوار و پیاده به کشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که بر اعلیحضرت شاه شوریده‌اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنها را شکست دهند و اعلیحضرت شاه به آسایش بر مملکت ایران حکومت کند.

۲. در برابر این اعلیحضرت شاه شهرهای دربند و باکو را با تمام زمین‌ها و جاهایی که به این دو شهر بمتعه است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استرآباد را برای تصرف و تصاحب ابدی به اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار می‌کند و این سرزمین از این زمان تا جاودان متعلق به اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایل است به عنوان پاداش بگیرد که سپاهی که اعلیحضرت امپراتور برای یاری به اعلیحضرت شاه در برابر شورشیان می‌فرستد در آن جا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلیحضرت شاه کمک مالی نخواهد شد.

۳. چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوار نظام و توپخانه و فرستادن تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلیحضرت امپراتوری که در برابر شورشیان نزد اعلیحضرت شاه فرستاده می‌شود به چنین سرزمین دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیرکبیر و مختار اعلیحضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که به اعلیحضرت امپراتور واگذار کنند عدهٔ بسیار اسب می‌توان پیدا کرد به این جهت فرماندهانی که برای یاری نزد اعلیحضرت شاه فرستاده می‌شوند باید در ایالاتی که به اعلیحضرت امپراتور واگذار می‌شود عدهٔ اسبی که لازم دارند به دست آورند و اگر نتوانند اسب فراهم کنند در آن صورت عدهٔ لازم اسب از جانب اعلیحضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن به موجب تقویم ارزیابان خواهد بود و در هر حال نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد و اما دربارهٔ شتر برای حمل لوازم، اعلیحضرت شاه وعده داده است که بی‌کرایه و مجاناً هرچند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد. برای خوراک این سپاه اعلیحضرت شاه وعده می‌دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می‌روند نان و گوشت و نمک را در سراسر راه آماده کند، به اندازه‌ای که احساس تنگی نکنند و اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمک بهایی بپردازد و به موجب موافقتی که در این قرار داده شده است به این ترتیب خواهد بود: برای هر یک من گندم به سنگ شاه، ده کوپک، برای یک من گوشت گاو به سنگ شاه پنج آلتین و یک کوپک، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من به سنگ شاه وزن نداشته باشد یک

رویل، برای یک من نمک به سنگ شاه دو کوپک. و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه در این قرارداد قید شده است باشد در این صورت اعلیحضرت شاه باید اضافه بها را از قیمت مقرر از خزانه خود بپردازد. برای آنکه وقت تلف نشود به محض بازگشتن و رسیدن سفیرکبیر و نماینده مختار سابق الذکر اعلیحضرت شاه به کشور ایران برای ذخیره کردن آنچه لازم خواهد شد تدارک لازم به عمل خواهد آمد.

۴. از این پس تا جاودان در میان اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلیحضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هر دو طرف همیشه اجازه دایمی خواهند داشت به هر دو کشور سفر کنند و در آن جا به میل خود آزادانه زندگی کنند و بازرگانان خود را به آن جا بفرستند و هر موقع بخواهند آزادانه برگردند و در این کار هیچ گونه مانعی نباید پیش آید و زحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند به کسی آزاری برساند از سوی اعلیحضرتین کیفر سخت خواهد دید.

۵. اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه و دولت ایران باشد و دشمن دشمنان شاه و دولت ایران و وعده می دهد در برابر آنها یاری کند و بدیهی است از سوی کشور ایران این دشمنی از هر جانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلاً به اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه می دهد.

پیدا است در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج و تخت خود را در اصفهان به محمودافغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که در همان گیرودار از اصفهان گریخته بود و در برابر افغان ها از دولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس از این واقعه درگذشت نیز در برابر مخالفان خود و افغان ها که اصفهان پایتخت ایران را گرفته بودند یاری خواسته و اسمعیل بیگ اعتمادالدوله را به سفارت به پترزبورگ فرستاده و وی این عهدنامه را از جانب شاه طهماسب که در آن زمان به یاری فتحعلی خان قاجار ادعای سلطنت و جانشینی پدر را داشت در ۱۳ سپتامبر ۱۷۲۳ مطابق با ذی القعدة ۱۱۳۵ امضا کرده و شاه طهماسب نواحی دربند و باکو و گیلان و مازندران و استرabad را به امپراتور روسیه واگذار کرده است.

عهدنامه دوم شش سال پس از عهدنامه اول در شهر رشت در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ از تقویم ژولین یا اول فوریه آن سال از تقویم گریگورین مطابق با دوم رجب ۱۱۴۱ در میان اشرف افغان که از ۱۱۳۷ پس از دیوانه شدن محمود تا ۱۱۴۲ بر ایران مسلط بوده است و پتر

دوم امپراتور روسیه که از ۱۷۲۷ تا ۱۷۳۰ (۱۱۴۰-۱۱۴۳ ق.) پادشاهی کرده است بسته شده و متن آن به این گونه است:

عهدنامه منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹

به نام خداوند قادر متعال

«به نام ایزد قادر متعال و بخشنده مهربان موافقت نامه زیر اعلام می شود: چون اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر یعنی پادشاه سعادت مند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره و غیره همسایه است به اراده خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که دارای جنبه نظامی است و جلوگیری از استعمال اسلحه هر دو کشور در برابر یکدیگر برقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند. از سوی اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره عالی جناب آقای محترم سرلشکر واسیلی لواشو^۱ دارنده نشان سنت آلكساندر^۲ فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر در دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادت مند اصفهان و مالک اراضی و غیره و غیره و غیره سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال خان و بیگلریگی و محترم ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دربارهای معظم و دولت های کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دایمی را مفید دانسته اند این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می شود:

۱. تمام زمین ها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش از این سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند به ترتیبی که در ماده سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲. اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرabad و مازندران را که از ایالات ساحلی است به مناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت به ایران دارد به ایران واگذار کند اما به این شرط حتمی و استوار که

1. Vassili Lévaehov

2. Saint Alexandre

این ایالات به هیچ وجه به دولت های دیگر وا گذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی اعتنائی قرار دهند ایالات مزبور با همه متعلقات آن دوباره تا جاودان و به طور تجزیه ناپذیر متعلق به امپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد.

۳. سرحد دوطرف در میان ایالات و زمین ها و شهرها و همه متعلقات سابق آنها به این گونه خواهد بود: از بالای دربند از سوی دریا به داخل زمین ها و از آن جا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراتوری روسیه که بلافاصله و از خطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوه ها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هر دو طرف معین و منقسم می شود و باید بی هیچ گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی پس از عبور از شفت از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقله برکه در آن جا کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می ماند و از نقله بر و کاروانسرا هم از روی رودخانه سبدور می گذرد و از بالای کوه ها مستقیماً بی انحراف به هیچ سویی به محل دلی مای در دامنه کوه ماکلاش به آبادی سرداب و از سرداب هم به خط مستقیم از بالای کوه ها بی انحراف به هیچ سویی در کوه به محلی که مرز محال سمام و اشکور و تمیشان با یکدیگر پیوسته می شود. این محل باید نقطه مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب و از سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آن جا تا تنکابن هر جا که می گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوک یا ده یا زمین و جنگل ها بگذرد باید آن محل در میانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند تا جاودان متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید به طرف مرز تنکابن می رسد و از آن جا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و به همین گونه از بالای دربند به خط مستقیم تا مصب رود ارس بنابر سرحداتی که در آن جا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه کهدم تمام نواحی و محل های سابق الذکر مطابق حدود ناحیه کهدم است که سابقاً تعیین شده و در ناحیه کهدم هم شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون رودبار واقع است تا محل نقله برو کاروانسرا و از نقله برو از کاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی

سابق‌الذکر و از محل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید از آن‌جا خواهد گذشت و از آن‌جا هم در امتداد سرحدات تنکابن تا کنار دریا خواهد بود. از سمت چپ به طرف دریا همه نواحی سابق‌الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و تا جاودان در ثملک امپراتوری روسیه خواهد بود. از سمت راست در داخل اراضی از جاهایی که پادشاه سعادت‌مند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد در ثملک دربار اصفهان خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس از پادشاه سعادت‌مند اصفهان و مالک بسیاری از اراضی هیچ‌کس به هیچ‌گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی با آن‌جا را نخواهد داشت.

۴. بنا بر معمول سابق سفیران و وزیران مختار و کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند و از هر دو طرف پیش از وقت عبور آنها را به فرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه و با احترام شایان و رفاه و آسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری از ایشان خواهند کرد و پس از انجام کارهایی که به ایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد.

۵. نامه‌های دوستانه طرفین معظمین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را به کار ببرند این کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچ‌یک از دو طرف حق ندارد عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجاند و نیز سکه تازه‌ای بزنند.

۶. درباره نزاع‌ها و دشمنی‌هایی که در مرزها بین مردم طبقات مختلف روی می‌دهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن‌نیت و دقت و توجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه‌کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آرامش و آسایش باشند و در این کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند.

۷. اگر از طرفی به طرف دیگر مردمی از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان را با همه خانواده و دارایی آنها باید به طرف دیگر برگردانند و هیچ‌کس حق ندارد جسارت کند و آنها را در زیر حمایت و پشتیبانی خود بگیرد.

۸. برای نفع بازرگانی آزاد و بی‌مانع هر دو طرف در میان طرفین و زمین‌های متعلق به آنها و رعایا و سکنه اراضی آنها در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم و حقوق

سابق بی آن که اضافه ای دریافت کنند معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بی مانع هرگونه کالای خود را دادوستد کنند. اتباع روسیه در همه کشور و اراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکناي خود و نگاهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروانها از راه ایران به هندوستان و کشورها و زمین های دیگر در عبور آزاد و بی خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی و سفر آزاد باشند.

۹. در صورتی که یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه ها و کاروانسراها و انبارها و دکان ها و کالاهای آنها باید بی عیب در جایی پنهان بماند و خوب حفظ و نگاهداری کنند و بی عیب و نقص به وارث قانونی آنها یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتیباً برای تحویل آنها معین می شوند آنها را تحویل بدهند.

۱۰. این عهدنامه خدایستدانه اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود تا جاودان بی نقص و خللی حفظ و نگهداری و تصویب می شود و به مهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می شود و برای تأیید این عهد و پیمان صلح دو نسخه مطابق یکدیگر از هر دو طرف تهیه شده است و به امضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده و با مهر ایشان تصدیق شده و مبادله شده است.

در گیلان در شهر رشت در ۱۳ فوریه در سال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامه سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگورین مطابق با دهم رجب ۱۱۴۴ بسته شده است. در این زمان هنوز شاه طهماسب دوم در برخی از نواحی ایران و بیشتر در شمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادرشاه به نلام طهماسب قلی خان پیشکار او بود. در این مدت سه سال که از عهدنامه دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان به روسیه باز گذاشته بود همچنان در تصرف روس ها بود. طهماسب قلی خان که کم کم نیرو گرفته بود به روس ها پیشنهاد کرد این نواحی را باز گذارند و دولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچار تسلیم شد و این عهدنامه به همان مناسبت در میان نمایندگان آنایوانوونا^۱ امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ (۱۱۴۳-۱۱۵۳ ق.ق.) سلطنت کرده و نماینده ایران امضا شده و ترجمه آن به این گونه است:

عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲

به نام پدر و پسر و روح القدس

«همه بدانند و آگاه باشند که چندسالی است در کشور ایران اغتشاش‌های بزرگ روی داده و برخی از اتباع آن دولت بر دولت مشروع خود برخاسته‌اند و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده‌اند از این روی که عده‌ای بازرگانان روسی که به ایران پناه برده بودند زیان بسیار برده‌اند و چندین صدهزار (روبل) از دارایی ایشان به غارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکاران‌شان را آزرده‌اند و نیز از فرمان پادشاه خود سرپیچیده‌اند و این کار دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است به این سبب امپراتور بزرگ پترکبیر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد و امپراتور و شاهنشاه همه روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بود و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآمد ناچار لشکریان خود را به ولایات ایران فرستاد و به ایشان فرمان داد در برخی از این ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم از سرکشان سختی بسیار دیده بودند و برای آن بود که این نواحی از حمله مسلح سرکشان که بر شاه برخاسته بودند و وی را مغلوب کرده درامان باشند و ایشان آن سرکشان را رانند و در نتیجه این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون در آسایش می‌تواند اصفهان را پایتخت خود کند و شاه بر تخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های دیگر فراهم کند. اینک امپراتریس بزرگ آنایوانوونا که فرمانفرمایی وی قرین آسایش است و امپراتریس و فرمانروای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری با اعلیحضرت شاه بکند و چون از نیک‌اندیشی آن اعلیحضرت همایون اعلیحضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و این که همواره خواستار نیک‌بختی اعلیحضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواری‌هایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد به نمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً به کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب‌الامقام آقای واسیلی لواشو^۱ دارای نشان سنت الکساندر از درجه کاوالر^۲ و آقای بارون پتر شافیروو^۳ مشاور دولتی فعلی فرمان داده است

1. Vassili Lévačov

۲. Kavalier مأخوذ از Cavalier فرانسه به معنی صاحب درجه دوم نشان.

وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتی را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نماینده مختار اعلیحضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلیحضرت شاه ایران اجازه رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامه دوستی مؤید را به این شرایط امضا کردند:

۱. همه اختلافات و عملیات خصمانه که تاکنون از این سوی به ایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هر دو طرف کاملاً فراموش خواهد شد و امید است که پادشاهان و دولتی علین روابط دوستی و همسایگی دیرین را در میان خود برقرار کنند و از این بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم‌اکنون و از این پس از میان بردارند.

۲. طرفین به وسیله این عهدنامه که به فرمان امپراتریس بزرگ روسیه دوستی صمیمانه خود را به ظهور می‌رسانند آن را اعلام می‌کنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزد به وسیله عهدنامه یا قوه قهریه و با تحمل مخارج گزاف از جانب لشکریان به دست آورده‌اند و برای رفاه مردم ولایات ایران لشکریان‌شان میلیون‌ها از کیسه خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود به ایران زیان و خسارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند و تعهد می‌کنند که یک‌ماه پس از امضا و مبادله این عهدنامه ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آن را به تصرف عالیجاه نماینده مختار سابق‌الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد و اما گیلان و استراباد و سایر نواحی کنار رود کور پنج‌ماه پس از آن‌که این قرارداد به امضای شاه ایران رسید و آن را تصدیق کرد و گذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلیحضرت امپراتریس بزرگ در کمال رفاه و آسایشند و منافع ولایات کهدم و شفت یک‌ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه‌ماه پس از امضای این قرارداد و تصدیق آن از جانب اعلیحضرت شاه از تصرف مأموران امپراتوری روسیه خارج خواهد شد و به تصرف کسی که از جانب اعلیحضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد در مدت پنج‌ماه داده خواهد شد اما ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و به موجب قرارداد در دست مأموران اوست امپراتریس

روسیه نمی خواهد این نواحی را جزو کشور خود کند بلکه قول می دهد به محض این که رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود براند و آنها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آنها را در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات به دست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر به جز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و پشتیبانی از او نداشته است تا مبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرگ روسیه ناگهان از این ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آن جا هستند با مخالفان شاه ایران یار شوند و دوباره ناامنی فراهم آورند چنان که پیش از این این نواحی آسیب بسیار دیده اند و اکنون در پرتو حمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده اند و بر جمعیت شان افزوده شده و نباید که آن سرکشان در آن جا پاره یابند و با مخالفان دیگر اعلیحضرت شاه همدست شوند و دوباره انقلابی فراهم آورند و البته به محض این که اعلیحضرت شاه ایران زمام امور را به دست گرفت امپراتریس بزرگ روسیه لشکریان خود را از این ولایات دیگر ایران که متعلق به ایران است احضار خواهد کرد و فرمان خواهد داد که این ولایات را بی هیچ عذری به دولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرگ روسیه صلاح را در آن می داند نواحی را که ناوگان روسیه مأموران امپراتریس بزرگ گشاده اند و به شاه ایران واگذار می کنند به هیچ وجه به دولت دیگری واگذار نکنند و اعلیحضرت شاه ایران از این گذشت امپراتریس روسیه سیاستگذار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول می دهد که در برابر از هیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳. به همین جهت و برای سیاستگذاری اعلیحضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلان می کند که همیشه با امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی و حسن همجواری مؤید خواهد داشت و اجازه خواهد داد در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال آزادی و آسودگی رفت و آمد کنند و از این پس در برابر کالایی که از روسیه به ایران می برند و خریدهایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران می کنند و آنچه در آن جا می خرند و مبادله می کنند گمرک ندهند و به همه شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آن جا هستند و به عمال گمرک فرمان خواهد داد که هیچ گونه گمرک و عوارض دیگر از بازرگانان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائه نامه های رسمی از حکام نواحی سیرجادی خاک امپراتوری که این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه است در همه جای کشور و قلمرو و محال متعلق به اعلیحضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو و کشور اعلیحضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی به

هندوستان یا کشورهای دیگر بروند در عبور و مرور ایشان چه از راه خشکی و چه از راه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد و هیچ‌گونه عوارضی به دولت ایران نخواهند داد و هدایا و رشوه‌ای به هیچ‌عنوان و دلیل داده نخواهد شد و امید است دربارهٔ محاکمه و مجازات در مورد وام‌ها و ضررهایی که به اتباع روسیه باید پرداخته شود و حکام زیردست اعلیحضرت شاه ایران باید استیفا کنند همیشه به حق ایشان برسند و امید است هیچ‌گونه بیداد و تعدی را دربارهٔ ایشان روا ندارند و به ایشان اجازه دهند خانهٔ مسکونی و کاروانسرا و دکانی را که برای بازرگانی خود لازم دارند بسازند و کالای خود را در آن جا بگذارند و حکمرانان ایران هرگونه یاری با ایشان بکنند و اگر در جایی زیانی به دارایی بازرگانان روسی برسد امید است در کشور اعلیحضرت شاه ایران فرمان داده شود که دربارهٔ این بیچارگان برای آسایش و تأمین اجناس و لوازم‌شان اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند و نیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهند که در کشتی‌های شکستهٔ ایشان هیچ‌گونه غارت به عمل نیاید و نیز اگر اتفاقاً مرگی برای یکی از اتباع روسیه در آن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی‌کم‌وکاست به درخواست شرکای ایشان به کسان‌شان داده شود و در برابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل بدهند.

۴. در مقابل به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از آن جا به کشورهای دیگر برای بازرگانی می‌روند و وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرگ روسیه از هرگونه یابوری و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه همچنانکه شایستهٔ اتباع دولت دوست است برخوردار شوند و در برابر هرگونه درخواست‌شان با کمال انصاف یاری خواهند کرد و در این زمینه از جانب امپراتریس بزرگ روسیه در شهرها و همهٔ نواحی که فرمانبردار حکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهد شد همچنانکه شایستهٔ اتباع دولت دوست است به وسیلهٔ فرامینی که صادر می‌شود در همهٔ نواحی دولت امپراتوری بزرگ روسیه هرگونه مساعدت با ایشان بکنند و درخواست‌هایشان را برآورند و از هرگونه حمایت برخوردار شوند و نیز از جانب امپراتریس بزرگ روسیه تعهد می‌شود دربارهٔ بازرگانانی که از کشور شاه ایران با اسناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهایی برای شاه ایران به روسیه می‌آیند این کالاهای را به پاس احترام به شاه ایران از گمرک دولتی معاف دارند و بنا بر رسوم قدیمی لازمهٔ احترام دربارهٔ ایشان مرعی خواهد بود و از یابوری و پذیرایی خودداری نخواهند کرد اما به شرط آن‌که این بازرگانی به نفع مردم ایران باشد تا آنها به این وسیله جز برای شاه ایران کالایی به دست نیاورند و کالا را برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند.

۵. چنان‌که پیش از این ذکر شد از آغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در

برابر اتباع شاه ایران به بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار (روبل) دارایی ایشان به غارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و به این سبب امپراتریس بزرگ روسیه که از این گرفتاری‌های اتباع باوفای خود متأثر شده است فرمان داده است به پیشگاه شاه ایران عرضه دارند تا درباره این اتباع امپراتریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند از جانب اعلیحضرت شاه ایران دادخواهی بکنند و اموال به غارت رفته آنها را عوض بدهند و اعلیحضرت شاه ایران هم عقیده دارند که آن دادخواهی به عمل آمده است ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا به او توانایی بدهد که این نواحی را به تسلط خود درآورد در آن هنگام فرمان خواهد داد به دادخواهی آسیب‌رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرگ روسیه رسیدگی کند و پس از بازرسی چون معلوم شد مرتکب غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می‌شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یا وراث آنها جبران خسارت اموال منقول یا غیر منقول اتباع آسیب‌دیده روسیه را بکنند.

۶. بدان‌گونه که روابط دوستی و همسایگی اقتضا دارد که برای ادامه روابط دوستانه رفت‌وآمد طرفین تنها در میان دولتین و دربارها و اقامتگاه وزیران طرفین بنا بر اقتضای اراده شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور هم برای رسیدگی به کار بازرگانان کسانی باشند که در مرتبه قنسولی یا نمایندگی دانا و بصیر باشند و بتوانند در موقع لزوم زیان‌هایی را که به بازرگانان می‌رسد جبران کنند و نیز در میان ایشان دادرسی کنند و انواع وسایل را به کار ببرند تا بازرگانی توسعه یابد. به این جهت قرار شده است برای این‌که در هر دو کشور در دربار و مقر آن چه از جانب دولت امپراتریس روسیه و چه از جانب دولت شاه ایران وزرای مختار بتوانند مقیم باشند و امتیازاتی را که درخور مقام و اهمیت کار و شخصیت آنها مطابق شئون دو دولتی که ایشان را انتخاب کرده است باشد باید در هر دو کشور به آنها مسکن مناسب و وسیله معاش نسبت به وضع آنها بدهند و اما در شهرهایی که لازم خواهد شد برای حمایت از بازرگانان مقیم باشند اجازه داده خواهد شد در هر دو کشور قنسول‌ها و نمایندگانی مقیم باشند و به فراخور مقامی که در دولت خود دارند همه‌جا به ایشان احترام و یاوری بکنند و به نیروهای هر دو طرف فرمان داده خواهد شد که به ایشان احترام بگذارند و از هر نوع بی‌حرمتی و زیان ایشان را کاملاً حراست بکنند و چنان‌که ضرری به ایشان رسید و شکایتی درباره اتباع یکی از دو طرف کردند هرگونه دادرسی و حکمیت منصفانه بکنند و به شکایات آنها برسند.

۷. همهٔ مردم ایران و اتباع شاه ایران که هنگام ورود و اقامت لشکریان روسیه در ولایات و شهرهای ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرگ روسیه شده بوده‌اند دولت شاهنشاهی نباید ایشان را مقصر بداند تا هنگامی که لشکریان روسیه از آن جا بیرون می‌روند در برابر خدماتی که کرده‌اند به شخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کمافی السابق مالک املاک و دارایی خود باشند و از مهربانی و سرپرستی شاه ایران برخوردار باشند در مقابل از طرف امپراتریس بزرگ روسیه نیز تعهد می‌شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه ایران را از این ولایات به اسارت نبرند و پس از امضای این عهدنامه به ایشان اجازه داده خواهد شد کسانی که مایل‌اند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند و نیز اگر بخواهند از آن خارج شوند اجازه داده خواهد شد.

۸. واختان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت به امپراتوری بزرگ روسیه و شاه ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کمافی السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد کمافی السابق املاک و دارایی وی به او بازگردد.

این قرارداد به وسیلهٔ نمایندگان مختار طرفین بسته شد و از جانب هردو کشور نسخه‌ای به امضای نمایندگان مختار طرفین رسید و به مهر ایشان تصدیق شد و مبادله گشت و ایشان به عهده گرفتند با اختیار تامی که در این زمینه از طرفین دارند چه از جانب امپراتوری بزرگ روسیه و چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران این عهدنامه را هرچه زودتر که ممکن باشد امضا کرده و به مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. در رشت در گیلان در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به امضا رسید و در ضمن نمایندگان مختار امپراتوری بزرگ روسیه تعهد می‌کنند که تا چهار ماه پس از مبادلهٔ این عهدنامه آن را به امضای امپراتریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود در این عهدنامه از وقتی خواهد بود که این عهدنامه به امضای شاهنشاه ایران فرستاده شود و تسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود.»

عهدنامهٔ چهارم در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵ از تقویم ژولین و ۲۷ فوریه از تقویم گریگورین مطابق ۴ شوال ۱۱۴۷ بسته شده است. در این زمان نادرشاه به اوج ترقی خود رسیده بود و در آستانهٔ سلطنت بود و چند ماهی به خلع شاه طهماسب دوم مانده بود و نادرشاه به آذربایجان و از آن جا به شروان رفته و داغستان را گرفته بود. به همین جهت در گنجه این عهدنامه در میان وی و نمایندهٔ همان امپراتریس آنا ایوانوونا به امضا رسیده است و ترجمه آن به این گونه است:

عهدنامه منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

«سپاس خدای را که دوستی در میان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت در میان آنها را برای آرامش همیشگی هر دو دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشته خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است، به او پناه می‌بریم و از او آمرزش التماس داریم. به این‌گونه بر همه آشکار است که از چندسال پیش دولت ایران (فارس) از تاخت‌وتاز لشکریان دشمن لگدکوب و ویران شده بود و سرکشان در آن‌جا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هر سوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر راه می‌کوشیدند با ستمگری خویش وسایل انقراض کامل آن را فراهم آورند و درهای نعمت را به روی مردم ببندند اما خداوند توانا که به قدرت خود همه کس را مشمول عنایت خویش قرار داده است و مردم ایران را نیز از آن برخوردار کرده است مرا نیز از لطف عمیم خود بهره‌مند کرده است به این‌گونه با لشکریان فراوان از شهر پایتخت خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به سعی من شهر اصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاک شد و اگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین و استوار و تباه‌ناشدنی در میان امپراتوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی را که از ایران گرفته است مانند نواحی دیگر می‌خواهد در تصرف خود نگاه دارد و به وسیله این تهمت‌ها خواستار دشمنی در میان دو دولت بودند. اما بر همه واضح و مخصوصاً بر اهالی ایران مبرهن است که به چه سبب امپراتور بزرگ اعلیحضرت پتر اول که خدایش بیامرزد شهرها و ولایات ایران را متصرف شد و تا مدتی در تصرف خود داشت اما پس از چندی که موقع را مناسب دید برای اثبات حسن‌نیت و دوستی صمیمانه خود و بطلان دروغ‌هایی که به ناروا در میان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی، گیلان و ولایات آبادان دیگر را که از خزانه روسیه اداره می‌شد بی‌آن‌که اجباری در میان باشد به دولت ایران واگذار کرد. و به این‌گونه به نفع مشترک دولتین علیتین و برای آن‌که دوستی حقیقی که در میان بود تا جاودان برقرار بماند و در آینده نیز این دوستی توسعه یابد و بیشتر شود طرفین برای گوشمال‌دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند. و به این جهت

کنیاز^۱ سرگی گالیتسین^۲ رایزن مخصوص والامقام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم که اکنون در ایران است به فرمان عالی و با داشتن اختیارات تام از جانب امپراتریس بزرگ روسیه با من درباره قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد و اتحاد همیشگی در میان دولتن برقرار شد و امید است که این عهدنامه تا جاودان از هر خللی مصون باشد.

مقدمه—اگرچه در رشت از طرفین در عهدنامه‌ای که منعقد شده مقرر شده است که شهرهای باقیمانده مانند باکو و دربند در تصرف روسیه تا موقعی باقی بماند که دولت ایران از دشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرگ روسیه به واسطه حسن نیتی که نسبت به دولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه را در این زمینه بیاید و به نزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد و تنها از راه عنایت شاهانه و لطف عمیم خود خواسته است پیش از آنکه آن موعده برسد شهرهای باکو و دربند را با همه متعلقات و مضافات آن مانند سابق به دولت ایران مسترد دارد و به محض این که فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده است: شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق در ظرف دوماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن از لشکریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کمافی السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود.

مواد این عهدنامه چنین مقرر می‌شود:

۱. در برابر این مهربانی و دوستی که امپراتوری روسیه می‌کند دولت ایران متعهد می‌شود همیشه اتحاد خود را با امپراتوری روسیه محترم بشمارد و دوستان روسیه را جداً دوستان خود و دشمنان آن را دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی از این دو دربار فلک‌مدار وارد جنگ شود این هر دو دربار بزرگ با آن جنگ را آغاز کنند و در هر مورد یاور یکدیگر باشند و شهرهای باکو و دربند به هیچ وجه و هیچ عنوان به اختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترک و اگذار نشود بلکه همه گونه کوشش بکنند که در تحت تسلط دولت ایران بمانند و اگر برخی از اهالی این شهرها که در تحت تبعیت و خدمت امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه باشند و در نتیجه وفاداری خود به آنجا بازگردند دولت ایران هیچ گونه آزار درباره ایشان روا ندارد و آن کار را دلیل بی وفایی نسبت به دولت ایران نداند. امید است

۱. Kniaz شاهزاده.

۲. Serguey Golitsine، از خانواده بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی.

صومعه نصارای گرجی که در دربند هست همچنان در مقررات خود آزادی داشته باشد و آن را ویران نکنند و اجازه دهند در آن جا بنا بر دین مسیح به عبادت پردازند و هیچ کس زحمتی برای کارکنان آن که از روحانی و غیر روحانی بیش از شش تن نیستند در عبادت ایشان فراهم نکند و هیچ گونه ستم به آنها روا ندارند.

۲. نفع ایرانیان در این است که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا به خواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازند و به حال سابق بازگردند و نیز به امپراتوری روسیه نشان دهند که کمافی السابق خطری از جانب ایشان متوجه نیست. دولت ایران خواهد کوشید به هرگونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام و سعی فوق العاده دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و همه ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران مجزی شده و گرفته اند به آن دولت برگردانند و از دشمنان بگیرند و تا همه آنها کمافی السابق به دولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و اما به کیفر خدعه ای که از ترکان سرزده است آن جنگ را در داخل دو کشور خود ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همه ولایات خود را پس نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می کند.

۳. طرفین متعهد می شوند پیش از آن که با یکدیگر گفتگو کنند به هیچ مذاکره ای با ترکان وارد نشوند و اگر کار به آن جا کشید که اسلحه در این مورد به کار برند یا باب عالی به طیب خاطر همه آن ولایات گرفته شده را به دولت ایران مسترد دارد و صلح با این دولت را به همان اساس سابق برقرار کند در این حال دولت ایران تعهد می کند در این مصالحه دولت امپراتوری روسیه را نیز شریک بداند. به این گونه که دولت ایران با روسیه قراردادی دارد که بنا بر آن وظیفه دارد همه دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخواهند با امپراتوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران وظیفه دارد با آنها وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کنند و بی آن قراری نگذارند و اگر وقتی در میان امپراتوری روسیه و باب عالی در آتیه کار به عهدنامه ای برسد در آن حال نیز به همین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران را نیز در آن دخیل خواهند کرد.

۴. در عهدنامه ای که در رشت در میان دو دربار منعقد شده (۱۲ ژانویه ۱۷۳۲) به جز موادی که پیش از این به موقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده از این بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می شود و

استوار می‌گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

۵. چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت بر پایه استوار برقرار گردد و اتباع طرفین هیچ‌گونه اشکالی در فرستادن کالا نداشته باشند و این لازمه نفع طرفین است به این جهت دولت ایران تعهد می‌کند از این بعد با بازرگانان روسی بنا بر مقررات عهدنامه رشت وارد دادوستد شود و به ایشان و کشتی‌هایشان اجازه دهد در همه لنگرگاه‌ها و کرانه‌ها و باراندازها بایستند و کالای خود را به هرجا بخواهند خالی کنند و در آن جا گرد آورند و به جاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر فرامینی به عهده شهرهایی که این بازرگانان روانه آن هستند فرستاده شده که مغایر با مفاد عهدنامه رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و به آنها رفتار نکنند و باید در این زمینه به وسیله فرامین دیگر مقرر دارند که مفاد عهدنامه رشت در همه جا عملی شود و به همان‌گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران به موجب مواد همان عهدنامه رشت رفتار خواهند کرد و درباره اتباع ایران در امپراتوری روسیه به همان‌گونه رفتار کنند که با اتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد. برای آن‌که فایده این عهدنامه بیشتر باشد و از این پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنان‌که باید در کار خود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرگ روسیه لطفاً قنسولی مأمور رشت خواهد کرد و به زودی از دربار عالی روسیه با اعتبارنامه لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و از جانب ایران پذیرفته خواهد شد و فرمان لازم درباره وی صادر خواهد گشت.

۶. به این سبب و برای ادامه دوستی در میان طرفین امپراتریس روسیه پیش از هر وظیفه دیگر بنا بر عدالت‌پروری خود و به پاس نمایندگی که این بنده درگاه داشته است فرمان داد اسیران این طرف نه تنها کسانی را که در حال حاضر در اسارت هستند به میرزا کاظم نماینده مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن به ایران بیاورند و به همین‌گونه همه اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را به هراندازه که در هرجا باشند به روسیه برگردانند و در این زمینه به همه جای ایران فرامین فرستاده شود و اما کسانی که از این بعد از دو طرف دور بشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند و مسترد دارند.

۷. این بنده درگاه عالی جاه با نماینده مختار نامبرده که از دربارهای عالی خود اختیار داریم در مواد این عهدنامه اتحاد موافقت کردیم و برای آن‌که تا جاودان آن را تأیید کنیم به مهر اعلیحضرت شاه ظل‌الله مزین شده و به نماینده عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در

مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همه مواد آن به اجرا گذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر خواهد رسید و به حضور امپراتریس بزرگ فرستاده خواهد شد و این بنده درگاه متعهد می شود آن را برساند.

پایان - برای اطمینان از این عهدنامه اتحاد مقرر شده است در دو نسخه مطابق یکدیگر تهیه شود و هردو آنها به مهر برسد و مبادله شود.»

پیدا است که از طرف ایران این عهدنامه با موافقت نادرشاه که در آن زمان هنوز به نام طهماسب قلی خان معروف بوده است به امضا رسیده است. در آن زمان نادرشاه در قفقاز بوده و دولت ایران و دولت روسیه هردو با دولت عثمانی در جنگ بوده اند و در این عهدنامه با یکدیگر در برابر دولت عثمانی اتحاد کرده اند. نیز پیدا است سیاست روس ها چنین اقتضا می کرده است که از جانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند به یاری ایرانیان از عهده ترکان عثمانی برآیند و نفع ایران نیز در این بوده است که در اتحاد با روسیه نواحی از دست رفته را پس بگیرد و به وسیله این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیز از خود دفع کند.

رابطه ای که با این عهدنامه نادرشاه با دربار روسیه بهم زده گویا تا مدتی دوام داشته است، زیرا که دو نامه از زمان وی به دست است که به کارگزاران دولت تزاری نوشته اند: نخست نامه ای که پیدا است به یک تن از وزیران و شاید صدراعظم روسیه نوشته باشند و در آن جلوس یکی از پادشاهان آن سرزمین را تبریک گفته اند. چون نادرشاه از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده و آنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج سال پیش از جلوس نادر به پادشاهی رسیده و هفت سال پیش از کشته شدن وی درگذشته است پیدا است که این نامه را از سوی نادرشاه در جلوس وی نوشته اند و ناچار در جلوس جانشین وی نوشته اند.

پس از مرگ آنا ایوانوونا نخست ایوان^۱ ششم اندک زمانی پادشاهی کرده است و وی را خلع کرده اند و پس از او در سال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵۴ ق.) یلیزابتا پتروونا^۲ به تخت نشسته و از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م. (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق) امپراتریس روسیه بوده است و این نامه را از دربار نادرشاه می بایست در تبریک جلوس وی نوشته باشند چنان که از القاب و عناوینی که در آن

آمده پیدا است که زن بوده است.

متن این نامه در مجلهٔ ارمغان^۱ به این‌گونه چاپ شده است: «جناب وزارت مآب، ایالت و شوکت‌پناه، حشمت و جلالت دستگاه، رکن رکن دولت ابدمدت، حصن حصین ملکوت دوران عدت مسیحیه، وزیر اعظم رفع‌الله قدره را بعد از طی تعارفات آن‌که: مکتوب آداب اسلوبی که مشعر بر جلوس میمنت مانوس حضرت خورشید طلعت، زهرهٔ برج سلطنت و کامگاری و درهٔ درج عظمت و شهریاری بر اورنگ موروثی و صرف همت پادشاه والاجاه معزی الیها بر این‌که آثار محبت و اتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمین^۲ به ظهور رسد، نوشته بودند سمت وصول یافت و از این خبر بهجت اثر کمال مسرت و شادکامی میسر گشته، از این که لله الحمد زمام وکالت و سررشتهٔ کفالت آن دولت والا به حیطة اختیار جناب وزیر صایب تدبیر نیک‌خواه در آمد، بهجت بر بهجت افزود و حقیقت اخلاص و دولت‌خواهی به مساعی جمیلهٔ آن عالیجاه شایان تقریبات به عرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی، که جانهایش فدای باد، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه دربارهٔ آن وزارت و شوکت‌پناه گردید. در این وقت که افسر و دیهیم سلطنت به فرّ فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق به آن می‌باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر از ایام خالیه رسم محبت و وداد و شرط مصادقت و صفا بین‌الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد و هرگاه قبل از این سبب مساهلهٔ کارگزارانی^۳، که متکفل امور آن دولت می‌بودند، قصور و فتوری در بعضی موارد واقع شده باشد، معلوم است که من بعد به صیقل خیرخواهی زنگ‌زدای آئینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته، حق مصافات و شرایط موالات از آن طرف قرین‌الشرف به تقدیم خواهد رسید و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین‌الدولتین به حسن سعی و نیک‌خواهی آن وزارت و شوکت‌پناه ابدالاباد برقرار و پایدار باشد. به مقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که در این درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده، قرین انجام دانند».

پیدا است که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال ۱۱۵۴ نامه‌ای به یکی از درباریان نادرشاه نوشته و جلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده و خواستار شده است که مانند گذشته اتحاد در میان باشد و وی نیز این پاسخ را نوشته است.

۳. در اصل کارگزارانی.

۲. در اصل: عظیمین.

۱. شمارهٔ ۵، سال ۱۱، ص ۳۹۴-۳۹۵.

نامه دوم پیدا است در جواب نامه‌ای است که در جلوس یلیزابتا پتروونا به نادرشاه نوشته شده و آن را به وسیله فرستاده‌ای به دربار ایران گسیل داشته‌اند. نام این فرستاده در نسخه‌ای که در مجله ارمغان^۱ چاپ شده «ایوان کاتشکین» آمده است و احتمال می‌رود که نام وی «ایوان گالیتسین» بوده باشد از همان خانواده معروف شاهزادگان لیتوانی که یک تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامه ۴ شوال ۱۱۴۷ را امضا کرده است. متن این نامه چنانکه در مجله ارمغان چاپ شده به این گونه است: «نفایس دعوات وافیات اجابت قرین و تحف تحیات طیبات مصادقت تضمین، از کمال محبت و نهایت مودت به جانب نجیب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت، ثریامنزلت، زهره زهرای برج سلطنت و کامکاری و دره دریای عظمت و جلالت و شهریاری و ثمره شجره ابهت و اقبال و شجره ثمره شهامت و جهاننداری و اجلال، عمدة الخواتین المسیحیه، زبدة السلاطین العیسویه، پادشاه خورشید کلاه، کیوان ایوان، خسرو شیرین شمایل، روشن روان، ابلاغ و اهدا ساخته، مشهود رأی بیضا ضیا می‌دارد که: نامه نامی و مکتوب لازم‌الاعزاز گرامی، که مشعر بر مژده جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان بر اورنگ پادشاهی و قرار یافتن حق به مرکز خود به عون و تأیید الهی نگاشته کلک محبت سلک والا شده بود، سمت وصول و ورود یافته، باعث شکفتن شکوفه‌های شکفتگی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نصرت چمن^۲ همیشه بهار باطن و ظاهر گردید و فی الحقیقه به اولویت و استحقاق آن برازنده سریر و افسر به فرمانفرمایی آن دیار، در این وقت که این خبر بهجت‌اثر سامعه افروز گردید و این نوید فرح‌بخشا به مسامع دوستان رسید، نه به حدی انبساط و انتعاش در طبع اقدس حاصل شد، که به دستیاری خامه و توسط نامه، سمت اعلان و صورت اظهار و بیان تواند یافت و قبل از وصول مکتوب گرامی، که به وساطت ایوان کاتشکین، ایشیک وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رأی جهان‌آرای همایون گردید، از غایت محبت به ابلاغ نامه مشکین ختامه و تهنیت و تبریک جلوس سعادت مأنوس شاهی پرداختیم. انشاءالله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک شریف مبارک و ایام جهاننداری و جهانبانی با بود و خلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی و محبت نسبت به این دولت جاوید مدت بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود، هر چند قبل از این از آن طرف، که به سبب بی‌اهتمامی و سهل‌انگاری کارگزاران^۳ سالفه، که متکفل امور آن دولت می‌بودند، لوازم دوستی چنان که

مکنون خاطر و مقصود ضمیر مقدس بود به عمل نیامد، لیکن از آنجا که با دولت علیه روسیه حرف دوستی به میان آمده بود از آن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم. حال که بحمدالله سریر دولت موروئی به وجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنگ زدای کلفت و موجب احیای راه و رسم الفت گردید. معلوم است که به محامد ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوه ائتلاف مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز تطاول فتن و فتور محفوظ خواهند داشت و شرحی که مستبشر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار به ایوان کاتشکین به دستور سابق و توثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور در این مدت لوازم دولت خواهی به ظهور آورده، به هر جهت منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد و در این اوان، که از جانب نیکوجوانب آن پادشاه والاجاه به تجدید و امضای شغل و کار خود سرافرازی یافته است، البته زیاده بر سابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست. طریقه مرضیه آن که پیوسته به مراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد».

جزئیات وقایع گرجستان در این دوره

در آثار تاریخ‌نویسان ایرانی دربارهٔ جزئیات وقایعی که در این دوره از زمان آقامحمدخان تا پایان جنگ اول ایران با روسیه در گرجستان که مهم‌ترین مرکز حوادث قفقاز و شمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست. ناچار باید به منابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق‌تر است. بهترین کتابی که در این زمینه در دست است کتابی است که م. بروسه مورخ معروف روسی به زبان فرانسه نوشته و در سه مجلد بزرگ در سن‌پترزبورگ در ۱۸۵۱ و ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است.^۱

در مجلد دوم این کتاب پس از آن‌که ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که از گرجستان اشخاص مختلف برای او فرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی را که پس از تألیف متون اصلی روی داده است از صحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳۴ نوشته است و از صحیفهٔ ۲۶۰ به بعد مربوط به دورهٔ قاجارهاست و ترجمهٔ حوادثی که با تاریخ ایران پیوستگی دارد به این گونه است:

در ۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق.) آقامحمدخان در ماه مه (ماه شوال) شهر شوشی را محاصره کرد زیرا که ابراهیم‌خان پسر فناخان حکمران آن شهر بر او برخاسته بود. چهارماه این شهر در محاصره بود و چون بسیار محکم بود نتوانست آن را بگیرد. در همان زمان قزاقان از ترس حملهٔ او گریختند و به سرزمین کرتیل آمدند. در همان زمان یولون^۲ و

1. M. Brosset-Histoire de la Géorgie, 3 vol. Saint-Pétersbourg 1851, 1856, 1857.

2. Ioulon

آلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون به گنجه لشکر کشیده و در آنجا تاخت و تاز کرده بودند آقامحمدخان بسیار در خشم شد زیرا که جوادخان پسر شاهوردی خان چون به کنار رود ارس به پیشواز وی رفت و وی به او احترام بسیار کرد و حتی او را عم خود خواند جوادخان به وی شکوه برد و او را برانگیخت به کرتیل حمله ببرد. به این گونه سبب حمله آقامحمدخان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حمله به شهر گنجه بوده است.

در این زمان سولومون^۱ پسر ارچیل^۲ پادشاه ایمرت در تفلیس نزد پدر بزرگش بود. آقامحمدخان وارد گرجستان شد و در کنار رود آقستافا^۳ در سرزمین قزاقان لشکرگاه ساخت. بنه خود را در آنجا گذاشت و با سی و پنج هزار تن لشکریان سبک اسلحه به تفلیس حمله برد. اراکلی از دولت روسیه یاری خواسته بود اما لشکریان روسی به موقع به یاری او نرسیدند و تنها پادشاه ایمرت سپاهیان به یاری او فرستاد. اراکلی در آن زمان در سوقان لوخ در ساحل راست رود کور بود و سولومون نیز همراه وی بود. وی رئیس پیشخدمتان خود گرجاسپ ناتالیشویلی را با دوازده سوار برگزیده به پیش آهنگی فرستاد و ایشان به پیشتانان ایرانی برخوردند. پس از جنگ دلیرانه ای داوید طاراشویلی و چند تن دیگر کشته شدند.

پس از آن آقامحمدخان سوقان لوخ را لشکرگاه خود ساخت و نخستین روز لشکریان ایرانی و گرجی در کرتسانیس^۴ با هم زدو خورد کردند. داوید شاهزاده گرجستان و نوه پادشاه با ایوانه^۵ شاهزاده موخران^۶ و زوراب تزرتل^۷ و اوطار^۸ امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنگ شرکت کردند. در نتیجه دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روز چون مردم ایمرت مردم تفلیس را که از شهر بیرون آمده بودند غارت کردند دو پادشاه نتوانستند بیش از دوهزار و پانصد تن از شهر به میدان جنگ ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس در گرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند و دو پادشاه گریختند و روز سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲۶ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند و توپخانه پادشاه گرجستان را نابود کردند. برخی تاریخ این جنگ را دوشنبه یازدهم نوشته اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است. بنابر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنگ دوم که در میان کوجور و کرتسانیس در گرفته در ۱۴ سپتامبر (۲۹ صفر) روی داده است و سپس شهر را گرفته اند و اراکلی ۲۵ روز بعد به تفلیس برگشته است.

1. Solomon

2. Artchil

3. Aghstapha

4. Crtsanis

5. Ioané

6. Moukhran

7. Zourab Tséréthel

8. Othar

در روز ۱۱ سپتامبر ایوانه نوه شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی^۱ و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنگ کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان در دروازه شهر اسیر می‌شد و وی را به زور به آولابار بردند. اما شاهزاده داوید چون نمی‌خواست توپ‌هایش که در کنار کوه طابور جا داده بود به دست لشکریان ایران بیفتد آنها را به دره ساگو بار انداخت. ناچار سپاهیان ایران تفلیس را گرفتند و همه دارایی پادشاه گرجستان را تاراج کردند. از آن جمله بازوی اوستاش^۲ از شهدای نصارای گرجستان بود که در کاخ شاهی جا داده بودند و برای آن معجزه قائل بودند و نیز تمثال معروفی از مریم بود.

شهر تفلیس را آتش زدند و عده بسیاری را اسیر کردند. آقامحمدخان هشت روز در سوقانلوخ ماند. پادشاه گرجستان به متیولت^۳ در آراگوی گریخت. چون این خبر به آقامحمدخان رسید هشت هزارتن از لشکریان خود را به فرماندهی کلبعلی خان حکمران نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی^۴ را که ساززن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند. چون به متزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را به دو قسمت کرد، یک دسته را به گوری فرستاد و با دسته دیگر خود از راه ساگورامو^۵ به آراگوی تاخت. چون به جینوان رسید علی سلطان از مردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن از مردم کنار رود آراگوی و دیگران بر لشکریان ایران تاختند و ایشان را در بولاچائور پس نشاندند. دسته‌ای که به گوری رفته بودند در کوه کورناک به ایشیک آقاسی‌باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند و وی ایشان را برهنه کرد و برگرداند. در این جنگ دو برادر زال و طانا نیزیشویلی با دوتن از لزگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را از خطر رها کردند. اما زنان ایوانه چوچقیا شویلی و دیگران اسیر شدند. چون با این همه لشکریان ایران می‌خواستند به کسان^۶ بروند در لامیس کانا به ایوانه نوه شاه برخوردند که این ناحیه در دست وی و کسانش بود و با اندک عده‌ای ایشان را شکست داد و گریزاند.

آقامحمدخان همچنان در سوقانلوخ بود و پادشاه گرجستان را به صلح دعوت کرد به او وعده کرد همه کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند و قهرمان پسر میرزا گورژینا را که در شهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد. چون وی به آراگوی رسید به پادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد و پادشاه هم سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از

1. Djandiér Djandiérchwili

2. Eustache

3. Mthiouleth

4. Aghadjan Qoulémanichwili

5. Sagouramo

6. Ksan

مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقامحمدخان وی را به خوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود و یکی از پسران خود را گروگان بدهد همه اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزاد می‌کند و آنچه را تاراج کرده است پس می‌دهد و به این‌گونه وی را با این پیشنهادها از سرزمین قزاقان روانه کرد.

می‌خواست پل گاتخیلی خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را از این کار بازداشت. چون کیخسرو به نزد شاه رفت و او را از این کار خبر داد با آن‌که مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمدخان شوند چون پادشاه از دورویی او باخبر بود و می‌دانست نمی‌تواند به او اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد. وانگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و با آن دولت عهد کرده بود نخواست با ایران اتحاد کند.

پیش از آن از کنت ایوان واسیلیچ گوداویچ^۱ فرمانده لشکریان قفقاز یاری خواسته بود و با دولت روسیه عهدنامه‌ای بسته بود که به موجب آن وعده صریح داده بودند که اگر دشمنی توانا بر او حمله ببرد فرمانده لشکریان قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت در این زمان با او یاری نکرده بود.

در تصرف تفلیس چندتن از کشیشان سویمون^۲ و ایوانه و اوزونلی^۳ و خاریبزا^۴ و چند تن زن و مرد را از مردم کرتیل و سومخت شهید کرده بودند. و در این میان آمباردنیزا^۵ از زنان تارک دنیا را به تبریز بردند و چون به وی تکلیف کردند دست از دین نصاری بشوید و وی زیر بار نمی‌رفت او را در کیسه‌ای کردند و کشتند و سرش را له کردند و در همان جا که کشته بودند به خاک سپردند. سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران از زیارت خاک وی شفا یافته‌اند.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ ق) ابراهیم‌خان حکمران شوشی گنجه را محاصره کرد. چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ و تفلیس را به خاک و خون کشیده بودند ابراهیم‌خان از اراکلی یاری خواست و وی پسرش آلکساندره و نوه‌اش داوید را به یاری او فرستاد. ایشان شهر را گرفتند و تنها نتوانستند ارک شهر را بگیرند و آن را آتش زدند و در همه جنگ‌ها مردم گنجه شکست خوردند و مردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ و لزگیان شد. سرانجام در ماه مه (ذی‌القعدة) اراکلی شخصاً آمد و بیش از هزارتن اسیر را که در استیلای آقامحمدخان گرفتار شده بودند آزاد کرد. و پس از

1. Ivan Vassilitch Goudovitch

2. Suimon

3. Osouphli

4. Kharébiza

5. Ambardnisa

آن‌که با مردم گنجه صلح کرد و دوباره خراجی بر آن شهر بست از آن‌جا رفت. در همین زمان سی‌هزارتن لشکریان روسی به فرماندهی سرتیپ والرین زویف^۱ به قفقاز آمدند و دریند و شماخی و باکو و سالیان و شکلی و شروان را گرفتند. در سوم ماه مه (شوال ۱۲۱۰) این خبر به پادشاه گرجستان رسید و سرتیپ مزبور تا ناحیه طالش پیش رفت و در کهنه شماخی فرود آمد و در این جنگ شهر دریند در ۱۱ ماه مه (ذی‌القعدة) به تصرف سپاهیان روسیه درآمد.

چندی پس از آن ژنرال زویف شش هزارتن از لشکریان خود را به فرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف^۲ مأمور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی‌مانع گرفتند و یک فوج از سربازان شکارچی را در آن‌جا پادگان گذاشتند و بازمانده سپاهیان به تفلیس برگشتند. در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه و قراباغ روی داد و بسیاری از مردم آن نواحی به کاخ و جاهای دیگر هجرت کردند.

در ۲۸ ماه اوت ۱۷۹۶ (۲۴ صفر ۱۲۱۰) در طلوع آفتاب ستاره‌ای که به رنگ آتش بود و دم‌درازی داشت و مانند موشکی حرکت می‌کرد از جانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد. از بالای دریای خزر گذشت و در وسط روز در حاج طرخان نمودار شد و در غروب آفتاب در آسمان سن‌پترزبورگ ظاهر شد و از بالای کاخ زمستانی و رودنوا گذشت و چون به بالای قلعه سن‌پیروپول^۳ که قبرهای امپراتوران روسیه در آن‌جا است و روبه‌روی کاخ امپراتوری است رسید در آن‌جا ناپدید شد.

در همان سال در ۶ نوامبر ۱۷۹۶ (۵ جمادی‌الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول به جای او نشست و وی سپاهیان روسیه را از شکلی و شروان و گرجستان احضار کرد.

چون این خبر به آقامحمدخان رسید و در این موقع از جانب خراسان و گرفتن مشهد و گرفتاری شاه‌رخ پسر رضا قلی میرزا پسر نادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی و سرانجام کشتن او آسوده شد و چون از تخلیه شکلی و شروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنگ شد و به شوشی رفت. ابراهیم‌خان پسر فناخان به شنیدن این خبر به بیلقان گریخت و آقامحمدخان شوشی را متصرف شد.

می‌خواست مردم کرتیل را قتل‌عام کند و لشکریان خود را به دو قسمت کرد و

1. Valérien Zoubof

2. Alexandre Michailovitch Korsakof

۳. Saint Pierre-et-Paul (پیرو پاول).

می خواست یک قسمت از آنها را به کرتیل بفرستد و با قسمت دیگر در کاخ کشتار کند. اما مردم گرجستان از این مصیبت رهایی یافتند و به اغوای مصطفی خان حکمران قراباغ و خداداد و یارانش که از خدمتگزاران وی بودند در شب ۱۲ ژوئن ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲)^۱ در خواب او را در قلعه شوشی کشتند. برخی گفته اند که صادق خان محرک این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقامحمدخان او را به حضور خود خوانده بود و مراقب او بود اما دلیلی نیست که وی در این کار دست داشته باشد و نیز صادق خان شقاقی معلوم نیست در این کار وارد بوده باشد. وی از سران درجه اول سپاه او بود و تنها زودتر از همه از این کار باخبر شد. لشکریان ایران از این نواحی رفتند و باباخان برادرزاده وی را به نام باباخان به سلطنت برداشتند.

در همان سال طاعون در گرجستان روی داد و در کرتیل و گنجه و قراباغ و شکی و شروان قحطی به جایی رسید که یک کدی گندم که معادل دو پوت باشد یک تومان به فروش رسید که در آن زمان معادل ده روبل و چهل کپک بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در ۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در ۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲۴ رجب ۱۲۱۲) پس از ۵۲ سال پادشاهی درگذشت و پیکرش را در مسخت به خاک سپردند و پسرش ژورژی^۲ در ۱۴ ژانویه به جای او به تخت نشست. وی مرد متدین و دادگستری بود و مردم گرجستان او را به عدالت بسیار ستوده اند.

در سال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) باباخان (فتحعلی شاه) محمدخان قاجار پیشخدمت باشی خود را نزد ژورژی پادشاه گرجستان فرستاد و او را به تسلیم دعوت کرد و خواستار شد یکی از پسران خود را به گروگان به دربار ایران بفرستد و به او وعده کرد حکمرانی شکی و شروان و ایروان و گنجه را به وی واگذار کند. ژورژی که در آن زمان در ناحیه تلاو بود چون این پیشنهاد را شنید پدرزن خود ژورژی تزیتیشویلی^۳ را که حکمران یکی از نواحی کاخ بود نزد وی فرستاد که اگر شاه ایران همه اسیران گرجستان را که عمش از تفلیس برده است آزاد کند به این کار تن درخواهد داد. چون این فرستاده و محمدخان به فامباک^۴ رسیدند خبر تازه ای از ایران به ایشان رسید. فتحعلی شاه وارد آذربایجان شده و در خوی فرود آمده بود و

۱. در اغلب مدارک ایرانی تاریخ قتل آقامحمدخان ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ثبت شده است. و احتمالاً به سبب استفاده از دو نوع تاریخ مسیحی در مدارک روسیه که با هم اختلاف دارند و پشت سرهم بودن ماه های ذیحجه و محرم در برخی از مدارک سال ۱۲۱۱، ۱۲۱۲ ثبت شده است.

2. Giorgi

3. Giorgi Tzitzichwili

4. Phambac

خبر سرکشی برادرش حسین قلی خان که حکمران عراق بود به او رسید و ناچار شد از آذربایجان برود. به این جهت فرستاده پادشاه گرجستان به ایروان رفت و محمدخان هم به ایران بازگشت. فتحعلی شاه هم برادر خود را شکست داد و کور کرد و در این میان پاول امپراتور روسیه که از این وقایع خبر شد فوراً نامه‌ای به ژبوری پادشاه گرجستان نوشت و او را دعوت کرد به ایران تسلیم نشود و وعده کرد که در موقع لزوم به او یاری کند.

در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴) داوید جاثلیق گرجستان که خود را در حمایت دربار ایران قرار داده بود از محمدخان حکمران ایروان پسر حسینعلی خان حکمران ایروان یاری خواست و وی لشکریانی به یاری او فرستاد و دانیال را که با او رقابت داشت گرفتار کرد و به دست وی سپرد. امپراتور روسیه هم به ژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و به او دستور داد داوید جاثلیق گرجستان را که به ایرانیان پیوسته بود خلع کند و دانیال را به جای او بگمارد و چون روس‌ها این کار را کردند داوید به دربار ایران گریخت و در آن جا ماند. داوید در ۱۳ اکتبر ۱۸۱۷ (ذی الحجه ۱۲۳۲) در زندانی در صومعه اوج کلیسا (اچمیادزین) درگذشت.

در سال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه بار دیگر از رسیدن لشکریان روسیه به گرجستان آگاه شد یکی از سرداران خود را با لشکریان بسیار به قفقاز فرستاد و ایشان در نخجوان فرود آمدند و از آن جا به پادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند و تسلیم ایران شود. سبب این بود که اراکلی در دم مرگ وصیت کرده بود که جانشین وی یکی از برادرانش باشد. به همین جهت چون خبر رسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژبوری پادشاه گرجستان از شولاور^۱ نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بود که پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژبوری را به این سمت می شناخت که از دو سال پیش وارد دسته قراولان سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال مائور به او داده بودند.

به این گونه در میان ژبوری پادشاه گرجستان و دارجان ملکه آن سرزمین که مادرزن او بود و برادران وی اختلاف درگرفت و آلکساندره به تحریک ملکه به ایرانیان پناه برد. دارجان ملکه با داماد خود میانه نداشت و در بسیاری از کارهای کشوری با او مخالفت می ورزید. اما چون آلکساندره به نخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی به او نکرد و در همان حین

به دستور شاه ایران از آن شهر رفت و آلكساندره كه تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهيم خان حكمران قراباغ برود.

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (شعبان ۱۲۲۵) ژيورژى سيزدهم پادشاه گرجستان در تفليس پس از دوسال پادشاهى درگذشت و به فرمان امپراتور روسيه پسرش داويد به نيابت سلطنت گرجستان برگزيده شد.

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (جمادى الاولى ۱۲۱۶) آلكساندر امپراتور روسيه پس از مرگ پدرش پاول در مسكو تاجگذارى كرد و در همان آغاز سلطنت خود فرمانى صادر كرد و پادشاه گرجستان را رسماً دست‌نشانده خود دانست و اين سرزمين را به پنج استان تقسيم كردند و مردم گرجستان سوگند وفادارى نسبت به تاج و تخت روسيه خوردند و ادارات روسى را در آن كشور دايـر كردند. از آن روز به بعد امپراتوران روسيه گرجستان را يـكى از توابع خود دانستند.

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملكه گرجستان كه زن بيوه داويد پادشاه سابق بود پس از مرگ شوهرش به روسيه به دربار آلكساندر رفت و وى را در آن جا به احترام پذيرفتند.

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (جمادى الاولى ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزيتزشويلي^۱ از مردم گرجستان كه در ميان روس‌ها به نام پاول تسيتسيانف^۲ معروف شده بود و وارد سپاه روسيه شده و در آن جا به مقامعالى رسيده بود حكمران گرجستان شد و به تفليس رفت و در ۶ فوریه ۱۸۰۳ (شوال ۱۲۱۷) وارد شهر شد و دولت روسيه به او دستور داده بود همه شاهزادگان نزديك به خاندان سلطنتى گرجستان را به روسيه بفرستد. داويد و واختانگ زودتر از همه در ۱۸ فوریه (شوال ۱۲۱۷) رهسپار شدند. شاهزاده طهمورث (تيموراز) از ترس عازم روسيه نشد و نزد عم خود آلكساندره به ناحيه چار رفت. در ۱۸ آوريل آن سال (ذى الحجه ۱۲۱۷) مريم ملكه سابق گرجستان با فرزندان خود نيز روانه شد و او را به صومعه بيلوگورود^۳ در ناحيه كورسك^۴ بردند و در آن جا نگاه داشتند. ملكه دارجان زن بيوه اراكلى پادشاه سابق كه بسيار مسن و عليل بود در تفليس ماند.

در ۶ اكتوبر ۱۸۰۴ (اول رجب ۱۲۱۹) تسيتسيانف براى گرفتن گنجه از تفليس رهسپار شد. جوادخان حكمران آن شهر در بيرون شهر روبه‌روى جبير با او روبرو شد اما شكست خورد و به ارگ شهر پناه برد و لشكريان روسيه شهر را گرفتند. تسيتسيانف هرچه جوادخان

1. Pawlé Tzitzichwili

2. Pavel Tzitzianof

3. Biélogorod

4. Koursk

را دعوت کرد تسلیم شود به جایی نرسید. چون می‌خواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد به او پیشنهاد کرد که همه دارایی او مصون باشد و خود او وارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی به مواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف به لشکریان خود دستور داد نردبان بگذارند و ارگ را تصرف کنند. به همین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول شوال ۱۲۱۹) به پای دیوار ارگ رسیدند و از دیوار بالا رفتند و ارگ را گرفتند. آن روز عید بایرام اوروج (عید فطر) مسلمانان بود و بامداد روز عید ارگ را گرفتند. در این جنگ مردم کرتیل شرکت مؤثری کردند و شهر را آتش زدند و از مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) در تصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند و ناچار لشکریان روسیه هم در این گیرودار بسیار خشمگین بودند. جوادخان دلیرانه مقاومت کرد و در جنگ کشته شد. ارگ را به کلی نابود کردند و عده‌ای از مردم شهر را کشتند. در این واقعه چهارصدتن از سپاهیان روسی جان سپردند. پس از آن تسیتسیانف شهر گنجه را تعمیر کرد و آن را تابع تفلیس قرار داد و مردم را که گریخته بودند به آنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزابدپول^۱ نام گذاشت، به نام امپراتریس یلیزاوتا الکسیونا^۲ زن الکساندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریه سال ۱۸۰۵ (ذی القعدة ۱۲۱۹) رسماً پذیرفته شد. چون این خبر به امپراتور الکساندر رسید منصب ژنرالی به او داد و به افسران روسی نیز درجه و نشان داد.

در همان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در بهار تسیتسیانف به عزم گرفتن ایروان رهسپار شد و در آنجا با عباس میرزا پسر شاه و عده معدود لشکریان وی برخورد و در جنگ مختصری ایرانیان شکست خوردند و به گارنی رفتند تسیتسیانف از رود زنگی گذشت و ایروان را محاصره کرد. چون این خبر به فتحعلی شاه رسید^۳ لشکریانی گرد آورد و به گارنی رفت.

تسیتسیانف یاور مون ترزور^۴ را به فامباک فرستاد آذوقه برای لشکریانش بیاورد زیرا که در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر به فتحعلی شاه رسید پیر قلی خان از سرداران خود را که در فامباک بود آگاه کرد زیرا وی قلعه قراکلیس را که آذوقه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود و عده‌ای از مردم اطراف به آنجا پناه برده بودند.

به پیرقلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کند. یاور مون ترزور با

1. Yelizabedpol

2. Yelizavéta Alexaïevna

۳. در اسناد گرجی همه جا نام فتحعلی شاه را «باباخان» و «شاه باباخان» و نام عباس میرزا را «آباز» نوشته‌اند.

4. Montrésor

عدهٔ معدود سربازان خود در حدود ۱۷ ماه اوت (جمادی‌الاولی ۱۲۲۰) رهسپار شد و در جنگی که در ۲۱ اوت با شش هزارتن لشکریان ایرانی کرد وی و تقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند. پیش از آن پادگان قراکلیس دلیرانه از آن دفاع کرده بودند و آلکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بودند.

در این زمان آلکساندره و فارنائوز^۱ و تیموراز (طهمورث) شاهزادگان گرجستان با پیرقلی خان یآوری می‌کردند و با سواران و چادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی به دربار رسیدند پیرقلی خان بر ایشان حمله برد، کاملاً آنها را شکست داد، توپی را که داشتند از ایشان گرفت و با اسیرانی نزد شاه فرستاد و وی هدایای گرانبها برای او شاهزادگان گرجی فرستاد و به آلکساندره نوشت که فارنائوز را به آراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه به ایروان به یولون^۲ و فارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان به راه افتادند نزد وی بروند. چون به جنگل کوچک اولو^۳ در ایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت به روس‌ها که در سورام یک فوج با دو توپ داشتند خبر داد که می‌خواهند به ایروان بروند. گوژیا رامینس شویلی^۴ پیشخدمت‌باشی دربار گرجستان که به روس‌ها اطمینان داد آنها را دستگیر کند با یک دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مأمور شد.

چون سپاهیان روسی به ایشان رسیدند در طلوع آفتاب روز ۲۹ ژوئن (اول ربیع‌الثانی ۱۲۲۰) بر ایشان حمله کردند و در این جنگ تتیاتارخینیس شویلی^۵ پسر بتزیا^۶، فیروا چرکزیشویلی^۷ و داتواکزل^۸ و پسرش کشته شدند و به شاهزاده یولون نزدیک شدند که او را بکشند. اما غلام‌باشی او داوید آبازاده^۹ وی را پناه داد و سرنیزه‌ای که یکی از سربازان روسی متوجه کرده بود به شقیقهٔ او خورد. به این‌گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روس‌ها شد پسرانش لئون و لوراسب (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز گریختند. لئون و فارنائوز نزد لزگیان رفتند و از آن‌جا در فامباک به پیرقلی خان پیوستند و برادر و عمشان آلکساندره و برادرزاده و پسر عمشان «تیموراز» نیز در آن‌جا بودند. لوراسب که جوانی بود به گرجستان پناه برد.

1. Pharnaoz

2. Ioulon

3. Oulew

4. Gogia Raminis Chwili

5. Tétia Tarkhinis Chwili

6. Betzia

7. Tétia Tarkhinis Chwili

8. Betzia

9. David Abazadzé

اما تسیتسیانف بی آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست. بیماری و تنگی آذوقه لشکریان وی را سست کرد و ناچار شد بامداد روز ۴ سپتامبر ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد. از راه کاناکیر و اچمیادزین و قراکلیس در ۲۲ سپتامبر (۲۷ جمادی الاخره) به تفلیس رسید و لشکریان او دوباره از بیماری از پا درآمده بودند.

روایت دیگر درباره محاصره ایروان به این گونه است که در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) تسیتسیانف محمدخان حکمران ایروان را دعوت کرد تسلیم او شود و از او خواستار شد بگذارد لشکریان روسیه قلعه ایروان را به دست گیرند و خود حکمران شهر ایروان باشد و همان مالیاتی را که به دربار ایران می داده به دست بپردازد. محمدخان به فتحعلی شاه خبر داد و وی فرستاده ای نزد تسیتسیانف روانه کرد و نامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید به جنگ آماده شود. تسیتسیانف لشکریان خود را گرد آورد و شاهزادگان و نجای گرجستان و مردم شهر را با خود یار کرد و به ایروان لشکر کشید. چون به آنجا رسید عباس میرزا پسر فتحعلی شاه با ده هزار سپاهی به یاری شهر تاخت، تسیتسیانف با او وارد جنگ شد و جنگ سختی درگرفت. ایرانیان سخت برابری کردند اما ژنرال سرگی آلکساندروویچ دوچکوف^۱ بی آنکه به وضع مساعد آنها در تخته سنگ ها و کوه های گرداگرد ایروان اعتنا کند، سربازان خود را فرمان داد از بلندی ها بالا روند و افراد فوج خمپاره اندازان قفقاز را به آنجا فرستاد و به جلگه ای رسید که سپاهیان ایران در آنجا استحکامات بسیار داشتند. سربازان روسی پیش بردند و ایرانیان را فرار دادند و ایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند و بر آنجا دست یافتند. در این جنگ کیخسرو آباشیدزه پسر لئون کشته شد که تازه از گرجستان به لشکر روسیه پیوسته بود. لشکریان روس صومعه اچمیادزین و شهر ایروان را هم از ایرانیان گرفتند و به آنجا وارد شدند.

با این همه خان ایروان و مردم شهر در ارگ آنجا که بسیار مستحکم بود و دشمن نمی توانست در آن رخنه کند از خود دفاع کردند. عباس میرزا پدرش را از این واقعه خبر کرد و خود با صد هزارتن از لشکریان رهسپار شد و چون به ایروان رسید سپاهیان تسیتسیانف را محاصره کرد. هرروز جنگ می کردند، یاری به لشکریان روس نمی رسید، بسیاری از ایشان از گرما و بدی آب و هوا بیمار شدند، بسیاری مردند، برای تسیتسیانف تنها ۲۶۰۰ سرباز

باقی ماند شاهزادگان و اعیان گرجستان که با لشکریان همراه بودند چون این حال را دیدند بنای فرار و رفتن به تفلیس را گذاشتند.

در این میان فتحعلی شاه که راه‌ها را گرفته بود و در اطراف ایروان می‌جنگید و نمی‌گذاشت لشکریان از آن‌جا بگذرند، بر ایشان حمله برد و چندتن از آن گرجیان را که می‌خواستند برگردند کشت و برخی از ایشان و از اعیان شهر را اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا یوانه اوریلیان^۱ پسر داوید سردار ساباراطیانو^۲ بود که او را هم با سه تن از پسران عمش اسیر کردند و نزد شاه بردند. وی ایشان را به تبریز و ارومیه فرستاد و در آن‌جا زندانی کرد و دیگران را بر خر نشانند و برخی را پیاده به تهران بردند. سردار یوانه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند و در پیشاپیش این گروه بردند.

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت هزارتن سپاهی به فامباک فرستاد تا بر قراکلیس که روس‌ها آن را مستحکم کرده بودند حمله ببرند و ذخیره گلوله و باروت روس‌ها در آن‌جا بود.

پیرقلی خان به آن‌جا حمله برد و نتوانست آن را بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی در آن‌جا بود. اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تا تسیتسیانف به آن‌جا نرسید کسی از او خبر نداشت. وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت و گلوله نداشت. باور مون ترزور را با صد و هشتادتن سپاهی به آن‌جا فرستاد که باروت و گلوله و آذوقه بیاورند و رستم پسر ملیک آپو^۳ از مردم قراباغ و شصت تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توپ با ایشان روانه کرد. ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند و به سوی فامباک روانه گشتند. سردار پیرقلی خان که در آن‌جا بود خبر شد و پیش آمد که راه بر ایشان بگیرد. روس‌ها چون به حمام‌لی رسیدند جنگ درگرفت و ایشان کشته شدند. تنها چندتن و از آن جمله ارمنیان اسیر شدند و ایشان را با توپ‌ها نزد شاه فرستادند که در ایروان بود. در این مورد شاه از پیرقلی خان تشکر بسیار کرد و برای او خلعت فرستاد. در این هنگام چون خبر طغیانی از ایران به فتحعلی شاه رسید بازگشت و تسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد و وی بار خود را بست و به تفلیس رفت. فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می‌خواهد وی را بکشد و به همین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد و به تهران بازگشت. در همین سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در آن نواحی زمین‌لرزه سختی روی داد.

در همین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه به اردبیل رفت و ابراهیم خان حکمران شوشی از نزدیک شدن وی هراسان شد و به گنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آن زمان آنجا بود. از روس‌ها یاری خواست قلعه شوشی را حفظ کند و پانصدتن برای این کار با او یاری کردند. چون فتحعلی شاه به کنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مأمور تاختن به گرجستان کرد. چون وی به کنار رود تتر در قراباغ رسید تسیتسیانف که در گنجه بود خبر شد و هزارتن از لشکریان روسی را به فرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان به مقابله فرستاد. چون ایشان به کورگ رسیدند کاریاگین^۱ که فرمانده آن عده بود از ایرانیان شکست خورد و خود نیز زخم برداشت و به زحمت توانست با سی سربازی که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبر به تسیتسیانف رسید با چهار هزار لشکر بر ایرانیان حمله برد ولی ایشان روس‌ها را در راهی که در پایین بود گذاشتند و خود راه بالا را گرفتند و وارد گنجه شدند و همه اهالی مسلمان آن شهر را اسیر کردند و به تبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً به ناحیه شمشادین رفت و می خواست به تفلیس بتازد، اما این کار را نکرد. فرمانی از پدرش فتحعلی شاه به او رسید و بازگشت و از راه سرزمین قزاقان به آقستافه رفت. قزاقان در دره تنگی در میان کوهستان بر او حمله بردند و به ایشان آسیب رساندند. آنگاه سلیمان آقاج اوغلی از این راه یوانه قافلانیشویلی^۲ را که در آن زمان نزد عباس میرزا بود و وی به او احترام می کرد و تا این دم همراه او بود فرار داد و قزاقان نیز در آنجا چندتن دیگری از نجای گرجستان را که در موقع رفتن از ایروان به تفلیس گرفتار شده بودند گریزانند.

فتحعلی شاه به گیلان رفت زیرا که لشکریان روس از راه دریا به آنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین^۳ بود، اما پیش از آنکه شاه به آنجا برسد مردم گیلان خود آن لشکریان را شکست داده بودند و ایشان از راه دریا به باکو رفته و در نزدیکی آن شهر مانده بودند. این لشکرکشی روس‌ها ۳۳ روز طول کشید. تسیتسیانف که می خواست حکمران باکو را به تسلیم وادارد خواست نخست وی را از یاری که ممکن بود از گیلان به او برسد محروم کند و در ۱۳ ژوئن ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۲۲۰) ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی^۴ را بگیرد و وی در ۲۴ آن ماه (۲۶ ربیع الاول) کامیاب شد. در اول ژوئیه (۴ ربیع الثانی) پیره بازار را گرفت و در آنجا سنگر ساخت از آنجا از راه چنان دشواری رهسپار رشت شد که از

1. Karigin

2. Qaphlanichwili

3. Zavalichin

۴. در متون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته اند.

هرسو دشمنان بر او حمله می‌بردند و چون بیشتر اسب‌های توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپ‌ها را خود می‌کشیدند و سپس روس‌ها جان به‌در بردند و به پیره‌بازار برگشتند، به‌زودی گرما و ناسازگاری هوای گیلان بیماری در میان لشکریان روس انداخت و ناچار در ۲۲ و ۲۳ ژوئیه (۲۷ و ۲۸ ربیع‌الثانی) از انزلی رفتند و چندان آسیبی از ایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی‌شاه خود به گیلان رفته یا نرفته باشد و در هر حال چندبار لشکریانی به آن‌جا فرستاده است.

در همان سال فتحعلی‌شاه عسکرخان را به سفارت به دربار امپراتور بنپارت به پاریس فرستاد. امپراتور به نوبت خویش ژنرال لاژار^۱ را به ایران فرستاد و وی حامل هدایای جالبی بود و همراه وی شصت آموزگار توپخانه و کارهای نظامی بودند که مأمور بودند سربازان ایرانی را به اصول فرانسوی آموخته‌کنند. شاه از آن فوق‌العاده ممنون شد و بنا کرد لشکریان و توپخانه خود را به اصول اروپایی فراهم کند.

در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۰) تسیتسیانف از رود متکووار^۲ در گنجه گذشت و با لشکریان خود به نوخا رفت. حکمران نوخا محمدحسن خان کور بود که آقامحمدخان چشمانش را درآورده بود. تسیتسیانف او را عزل کرد و جای وی را به جعفرقلی‌خان از مردم خوی داد که از دست فتحعلی‌شاه گریخت و در محاصره ایروان به تسیتسیانف خدمت کرده و او را از محاصره نجات داده بود. امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان به او داد و یک جقه الماس و بیرقی برای وی فرستاد و دستور داد از مردم شکی صد و سی هزار سکه طلا خراج بگیرند و بازمانده مالیات را در اختیار حکمران آن‌جا گذاشتند. چون تسیتسیانف از آن‌جا به شماخی رفت مصطفی‌خان مقاومتی نکرد و او هم در برابر روسیان مقیم شد و چون همان احترامی را که به جعفرقلی‌خان کردند به او کردند مالیات سالیانه هشت هزار دوکای^۳ هلندی را به‌عهده گرفت. تسیتسیانف از شروان گذشت و به باکو رفت، در اندیشه آن‌که آن شهر را بگیرد تا از راه آن شهر آذوقه‌ای را که برای لشکریان گرجستان لازم است از حاج طرخان بیاورد، زیرا که در گرجستان خوراک به اندازه کافی برای احتیاجات روس‌ها نبود. چون به باکو رسید در یک فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و به حسین‌خان حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر را نزد او ببرد. هرچه خان از او التماس کرد وی را از این سرشکستگی معاف دارد و نخواهد که کلیدها را با خود بیاورد تسیتسیانف پذیرفت سرانجام خان به او نوشت: «چون نگرانی مانع

است که به میان لشکریان شما بروم از شما خواهش می‌کنم با دوتن به ارگ شهر نزدیک شوید». پس تسیتسیانف یک یا به قول دیگر دو قزاق برداشت و الیسبار^۱ پسر آقابابا را هم همراه گرفت تا با خان دیدار کند. وی نیز با دو خدمتگزار نزدیک شد. از اسب پیاده شدند، یکدیگر را در بغل گرفتند و چون خان کلیدها را به دست او داد دو خدمتگزار وی تفنگ خود را به سوی تسیتسیانف خالی کردند و او را با الیسبار پسر آقابابا در روز پنجشنبه ۸ فوریه ۱۸۰۶ و ۱۹ ذی‌القعدة ۱۲۲۰) کشتند. سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که به یاری مردم باکو آمده بود درست در همین موقع رسید و چون از این واقعه خبر شد بر لشکرگاه روسیان تاخت و ایشان که وسیله بازگشت به گرجستان را نداشتند در باکو به کشتی نشستند و از راه قزلر از دریا رفتند.

پس از لشکرکشی به انزلی کشتی‌های روسی در ۵ ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی‌الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکو شدند به محض این‌که به آن‌جا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد و به او تبریک ورود گفت و وی به او نوشت و یادآوری کرد که سال گذشته در برابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمانگزار روسیه باشد و در ارگ شهر پادگان روسی را جا بدهد. خان نیز منکر تعهدات خود نشد و دو روز مهلت خواست، سپس دوماه مهلت خواست به عهد خود وفا کند، ناچار ژنرال در ۱۵ اوت (۱۹ جمادی‌الاولی) به بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد. تا سوم سپتامبر (۸ جمادی‌الآخر) این کار در پیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد. آنگاه خبر شدند که شاه علی‌خان حکمران دربند و قبه به یاری محاصره‌شدگان ارگ آمده است و ناچار روس‌ها دست از محاصره کشیدند. این خان را در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده و سپس چون امپراتور پاول حکمرانی دربند را به او داده بود و از تسلیم باکو خودداری می‌کرد و بهانه می‌آورد که این شهر را مقام بالاتری به او واگذار کرده است و زاوالیشین ناچار شد دست از این کار بشوید. از سوی دیگر مصطفی‌خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تا تسلیم روس‌ها بشود نیز دفع‌الوقت می‌کرد ناچار تسیتسیانف در پایان ماه نوامبر (پایان رجب ۱۲۲۰) بدین سوی رهسپار شد و به ژنرال زاوالیشین فرمان داد به پای دیوارهای شهر باکو برگردد تا آن‌جا به یکدیگر برسند و بازمانده وقایع به همان گونه است که پیش از این اشاره رفت.

پس از کشته شدن تسیتسیانف در همان سال کنت ایوان واسیلیویچ گودوویچ^۲ را که پیش از

آن حکمران خطه قفقاز و سرتیپ فرمانده بود به جای وی گماشتند. پیش از آنکه به تفلیس برسد به ابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه و نیروهای خود را در اختیار روس‌ها گذاشته بود حمله بردند. چون به هیچ وجه منتظر این حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران در زیر چادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود. این حمله را نایب سرهنگ دیمتری تیخونیچ لیزانویچ^۱ به پیشنهاد نینیا جوراشویلی ملقب به تاوبرا^۲ کرد که پس از آنکه میرآخور و ندیم شاهزاده آلکساندره بود به او خیانت کرده و در این موقع از ایران به قراباغ آمده بود. در این حمله که شب با توپ کردند ابراهیم خان را روس‌ها کشتند و وی و زنانش را به کلی نابود کردند و ثروت هنگفت او را غارت کردند. مهدی خان پسر ابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ را به او بدهد و وی پذیرفت و این سمت را به او داد که در سال ۱۴ هزار دوکای هلندی مالیات بدهد لقب ژنرال مازور و عناوین مخصوص محترمین آن ناحیه را به او دادند و پس از آنکه سوگند خورد روانه شد. اما قلعهٔ شوشی همچنان در دست لشکریان روسیه باقی ماند. زیرا که پیش از آن ابراهیم خان حکمران شوشی سپاهیان روسی را به قلعه راه داده بود و زیردست آنها شده در سال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد. اما پس از کشته شدن تسیتسیانف با ایران وارد گفتگو شده بود و یاری خواسته بود که به دستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموک دوباره قیام کند. به همین جهت از شوشی بیرون آمد و در نزدیکی شهر اردو زده بود. لیزانویچ سعی کرد او را بازگرداند و چون سعی او به جایی نرسید با سپاهیان معدودی بر او حمله برد. پس از کشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی خان را به جای او نشانده. در همین زمان هم ژنرال نبولسین^۳ نزدیک قلعهٔ کوچک عسکران در کنار رود قراکپک در جنگی که با عباس میرزا کرد او را شکست داد.

در ۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آن کشور در سن پترزبورگ درگذشت و امپراتور روسیه دستور داد با احترام بسیار پیکر او را در صومعهٔ نوسکی^۴ در کلیسای آنونسایسون^۵ به خاک سپردند.

در اول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله‌داری در افق پدیدار شد که با ستاره‌های دنباله‌دار دیگر تفاوت داشت و به شکل کشیده بود. اخترشناسان می‌گفتند دم آن ۵۰۰ درجه درازی دارد که هر درجه عبارت از ۱۱۹ ورست باشد.

در ۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژبورژی پسر آلکساندره پسر سولومون

1. Dimitri Tikhonitch Lisanévitch

2. Thawbéra

3. Nébolsin

4. Nevski

5. Annonciation

پادشاه ایمرت از آبله در سن پترزبورگ درگذشت و پیکرش را در همان صومعه نوسکی به خاک سپردند و در تاریخ مرگ او اقوال مختلف هست.

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد و لشکریان خود را با دسته‌ای از گرجیان همراه برداشت. چون شهر را گرفت در کاناکیر لشکرگاه ساخت. در آن زمان یکی از سرداران ایرانی مدافع قلعه ایروان بود، چون که فتحعلی شاه هنگامی که از آذربایجان می‌رفت محمدخان و خانواده‌اش را با خود برده بود و او را در آن‌جا نگاه داشته بود زیرا که مردی دوروی و ناراحت بود. چون شاه از او اطمینان نداشت عده‌ای از سپاهیان خود را در قلعه ایروان گذاشته و فرماندهی آنها را به یکی از سرداران خود داده بود. چون این خبر رسید عباس میرزا پسر شاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود و توپخانه خود رهسپار شد. چون به نخجوان رسید که به یاری لشکریان ایروان برود در آن‌جا درنگ کرد. چون به گوداویچ آگاهی رسید دو فوج را که یکی از آنها فوج تفنگداران ترائیتسکی^۱ و دیگری فوج شکارچیان بود به آن‌جا فرستاد. چون لشکریان روسی به نخجوان رسیدند جنگ سختی درگرفت و ایرانیان در نتیجه هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند. با این همه گوداویچ به سربازان خود دستور داد نردبان بگذارند و به قلعه ایروان حمله کنند. هنگامی که سربازان از نردبان بالا می‌رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند. روس‌ها شکست خوردند و دوهزار کشته دادند.

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و الکساندر پتروویچ تورمازف^۲ را به فرماندهی کل مأمور کردند و گوداویچ پس از چهار سال از مقام خود معزول شد. چون این خبر به وی رسید به جای آن‌که حمله دیگری بکند بار خود را بست و از راه آباران رهسپار شد. در راه برف و سرمای بسیار بود و چون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی‌شود و چوب در آن‌جا نیست عده کثیری از همراهان وی تلف شدند. چون این خبر به عباس میرزا رسید که در گارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد، عده کثیری از آنها را کشت و بنه آنها را غارت کرد و آسیب بسیار به روس‌ها و گرجیان رساند. این واقعه در ماه دسامبر آن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد و بازمانده سپاهیان روسی و گرجی به زحمت توانستند خود را به فامباک برسانند. عباس میرزا به ایروان برگشت و قلعه آن‌جا را

1. Traitski

2. Alexandre Pétrovitch Tormasof

محکم‌تر کرد و زمستان را در آنجا ماند. گوداویچ به روسیه برگشت و حکمران کل مسکو را به او دادند و تورمازف به حکمرانی گرجستان پرداخت.

در دوره فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیه شکی به دست ژنرال نبولسین بود.

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمدعلی خان پسر فتحعلی شاه به گرجستان آمد. این پسر را شاه از یک زن گرجی از نژاد چوش^۱ از خانواده تزیکارا شویلی^۲ پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده و در ایران فروخته بودند و شاه خریده و به واسطه زیبایی فوق‌العاده به همسری خود اختیار کرده بود. وی پسر مهتر او بود. محمدعلی خان مردم فامباک را کوچ داد و ایشان را به ناحیه ایروان برد و از آنجا به آقچه‌قلعه رفت و در توسکی تافا درنگ کرد و تا ناحیه دمانیس^۳ و کودی را قتل و غارت کرد و از آنجا بازگشت. هرچند که سوار نظام روسیه در گاتخیلی خیدی^۴ بودند که جنگی در میانشان درنگرفت.

در پاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسین‌قلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس از آنکه به فامباک حمله بردند و نتیجه نگرفتند خواستند به شریف‌پاشا، پاشای قارص که او هم با روس‌ها در جنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فوراً لشکریانی به یاری روس‌ها به تزالکا^۵ فرستاده و راه را بر ایشان گرفتند. در شب چهارم سپتامبر (شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی و سرهنگ لیزانویچ بر ایشان حمله بردند و ایرانیان و عثمانیان شکست فاحش خوردند و روس‌ها لشکرگاه ایشان را متصرف شدند. در همان زمان عباس میرزا دسته‌ای از چهارهزارتن از اچمیادزین (اوج‌کلیسا) به فامباک فرستاد و در ۸ سپتامبر به ده‌اماملی نزدیک شد و وی را از آنجا راندند. اما لشکریان ژنرال پورتنیاگین^۶ در این جنگ شکست خوردند در تاریخ ۱۴ سپتامبر دسته دیگری از لشکریان ایران را در شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد، در تاریخ ۱۸ سپتامبر دسته سومی در قرارگاه آرتیک به همین سرنوشت گرفتار شد.

در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرگ وزیر^۷ از جانب شاه به قراباغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامه صلح و اتحادی با روسیه ببندد و سرحدات گرجستان را معین کند و با تورمازف در آنجا ملاقات کرد.

۱. ظاهراً مراد محمدعلی میرزا دولت‌شاهی است.

2. Tzicara chwili

3. Dmanis

4. Gaté khili-khidi

5. Tzalca

6. Portniagin

۷. مراد میرزابزرگ قائم‌مقام معروف به میرزابزرگ وزیر آذربایجان است.

در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسین قلی خان سردار ایروان با دوهزار سرباز از ایران عازم قفقاز شد و به آخال کالاک در ناحیه جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه^۱ و شاهزاده الکساندره و لشکریان ایشان بود که می‌بایست به وی ملحق شوند و می‌خواستند به سرزمین سومخت حمله کنند. تورمازف با لشکریان روسی رهسپار شد و در تزالکا فرود آمد. از آنجا با هزارتن سرباز روسی و پانصدتن لشکریان گرجی و ژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد. راهنمای این عده یکی از تاتارهای سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت. شبانه به آخال کالاک رسیدند و به ایرانیان حمله بردند و ایشان را پراکنده کردند. شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی رفت و وی به ایروان برگشت. چون عباس میرزا پسر شاه در آن زمان در گارنی بود «تیموراز» پسر ژورژی پادشاه گرجستان در ۱۴ سپتامبر ۱۸۱۰ به نزد وی گریخت و عباس میرزا که در آن زمان هشت هزارتن سرباز و توپخانه منظمی با خود داشت که به اصول جدید فراهم کرده بودند به او احترام بسیار کرد. از آنجا نزد تورمازف رفت و وی او را به روسیه فرستاد.

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ اکتبر (رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی در ده آمالو در ناحیه فامباک عباس میرزا را شکست دادند.

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت و مردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. در همان سال در شب چهارشنبه ۱۴ ژوئن (جمادی‌الآخر ۱۲۲۶) ماه در آسمان روسیه گرفت و شب بسیار تاریک شد. در همان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکه گرجستان را که همسر ژورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در ییلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد و او را به مسکو بردند. در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد و در ماه اول آن سال (رجب ۱۲۲۶) ژنرال لیوتنان مارکی دوپاولوچی ایتالیایی را به جای او گماشتند. وی در همان سال با حسین خان بیگلریگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را به او داده بود محرمانه وارد گفتگو شد و به او پیشنهاد کرد که اگر قلعه و شهر ایروان را به او تسلیم کند وی بازمانده آن ناحیه را به او واگذار خواهد کرد. حسین خان هم وعده کرد قلعه را واگذار کند. پاولوچی که از دورویی و

خیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانوویچ را با دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد. حسین خان که لشکریانی از اطراف گرد آورده بود در صومعه اچمیادزین (اوج کلیسا) پنهان شد و به محض این که سپاهیان روسی به آنجا رسیدند ایرانیان به ایشان حمله بردند و آنها را عقب نشاندند.

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان و ایمرت قحطی بسیار سختی روی داد و مدتی دوام داشت. از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶-۱۲۲۸) نیز در کاخ قحطی بود و به همین جهت مردم آن ناحیه قیام سختی کردند. در ماه فوریه ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷) شاهزاده آلکساندره از ایروان به آن ناحیه رفت که با شورشیان همدست شود و این کار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کرد. در قحطی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بهای یک کدی گندم به شش مینالتون^۱ رسید و تورمازف مجبور شد از آخال تزیخه گندم وارد کند.

در این سال مارکی دوپاولوچی به قراباغ رفت و از آنجا مهدی خان به نزد وی رفت و هدایای گرانبها به او داد زیرا که روس ها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت. به پیشنهاد مهدی خان، مارکی دوپاولوچی جعفر قلی خان برادرزاده وی را گرفتار کرد، زیرا وی که پسر محمد اصلان خان برادر مهتر وی بود خود را جانشین پدر خویش و مدعی او در حکمرانی می دانست. جعفر قلی خان از زندان گریخت و به تبریز نزد عباس میرزا رفت پس از آن پاولوچی به متکواری^۲ رفت تا در کارهای شکی و شروان و دربند و باکو که به دست روس ها افتاده بود رسیدگی کند. چون به قلعه رسید در میان سپاهیان روسی و خان بوتا و نوۀ فتحعلی خان یعنی شیخ علی خان حکمران دربند که روس ها سرزمین وی را گرفته بودند جنگ مختصری درگرفت و ایشان پس از آن که شکست خوردند به داغستان رفتند. شیخ علی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) هنگامی که زویف به دربند رفت حکمرانی آنجا را داشت.

در همان سال در ۲۹ فوریه (صفر ۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژنیورژی پادشاه گرجستان که در ۱۳ اوت ۱۷۸۸ (۱۰ ذی القعدة ۱۲۰۲) به جهان آمده بود در سن پترزبورگ مرد و پیکرش را در صومعه نوسکی به خاک سپردند.

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپاولوچی از فرماندهی لشکریان روسیه معزول

۱. minalthoun، کدی معادل دو پود و ربع و مینالتون یک روبل نقره یا چهار هزار فرانک فرانسه.

شد و ژنرال لیوتنان رتیشچف^۱ را به جای وی گماشتند و وی آجودانی خود را به ژنرال ماژور آخوردف^۲ حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزایلوان^۳ و از خاندان بوپولاشویلی بود.

در همان سال در روز یکشنبه ۲۵ اوت (شعبان ۱۲۲۷) در افق روسیه آفتاب گرفت و دو حلقه خون آلود مانند قوس قزح در اطراف آن پدیدار شد و تا عصر ادامه داشت و مردم فردای آن روز منتظر جنگ و خونریزی سخت بودند. جنگ معروف بارادینو^۴ در میان لشکریان روسیه و ناپلئون روز پیش از آن در ۲۴ ماه اوت روی داده بود.

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷) فتحعلی شاه پسرش عباس میرزا را به یاری آلكساندره شاهزاده گرجستان که در کاخ بود فرستاد. وی سابقاً از ایروان آمده بود که مردم را به قیام تحریک کند. در آنجا چندین بار در شیلداوماناو شکست خورد و ناچار به کوهستان آنجا گریخت و یاران خود را گرفتار مصائب سخت کرد.

عباس میرزا شش هزارتن لشکریانی که داشت که تازه آنها را تربیت کرده و به ایشان سرباز می‌گفتند و نیز چهارهزار سوار داشت و سیزده توپ که پادشاه انگلستان به او داده بود. وی از ارس گذشت، در اسلاندوز درنگ کرد زیرا که خبر شکست آلكساندره و فرار او به داغستان به وی رسیده بود. آنگاه رتیشچف به ژنرال ماژور پترستفانیچ کاتلیاروسکی^۵ که با فوجی از خمپاره‌اندازان که به آن گروزینسکی^۶ یعنی (گرجی) می‌گفتند در قراباغ بود نوشت و به او دستور داد به یاری مهدی خان حکمران قراباغ به لشکریان عباس میرزا حمله کند. کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد و مهدی خان هم با دوهزار سوار قراباغی در پی او رهسپار گشت. چون به رود ارس رسیدند پلای ساختند و لشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین در آب افتاد و تنها دو توپ سبک ماند. کاتلیاروسکی از این کار نگران نشد و توپ‌ها را در آب رود گذاشت و راه را به سوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد. راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند و بی‌خبر در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ به لشکرگاه ایرانیان رسید و در سپیده‌دم به ایشان حمله کرد سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آماده جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سربازشان را روس‌ها گرفتند و هشت بیرق بزرگ را هم غنیمت بردند. سزاسر لشکرگاه ایران به دست روس‌ها افتاد. عباس میرزا گریخت و به تپه‌ای پناه برد و در آنجا درصدد برآمد دفاع کند. ولی

1. Rtichtchof

2. Akhwerdof

3. Krtzkhilwan

4. Borodino

5. Petr Stephanitch Kotliarevski

6. Grouzinski

روس‌ها از کنار بر او تاختند و او را شکست دادند و ناچار شد به تبریز برگردد. کاتلیاروسکی فاتح به تفلیس برگشت و امپراتور روسیه پاداشی به او بخشید و منصب ژنرال لیوتنان را به او داد. در این جنگ نه‌تن افسر و چهل سرباز به‌جز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند. این خبر جنگ اسلاندوز که به دربار تهران رسید مصمم شد صلح کند و در اواسط ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) به درخواست شاه سفیر انگلستان سرگوراولی^۱ وارد کار شد و سر رابرت گوردون^۲ را به تفلیس و موریه^۳ را نزد عباس میرزا فرستاد. در ماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷) رتیشچف خود به کنار رود ارس به‌گذار اسلاندوز رفت و در آن‌جا به گفتگو آغاز کردند اما به جایی نرسید. در ۱۸ اکتبر (شوال ۱۲۲۷) عباس میرزا که بیست هزار سپاهی با خود داشت در کنار ارس آماده جنگ با روس‌ها شد کاتلیاروسکی با دوهزار سرباز و شش توپ در ۱۹ اکتبر (شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد و لشکرگاهشان را گرفت و توپخانه و مهمات ایشان را غارت کرد. فردای آن روز که روز ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ بود، روس‌ها از رود کوچکی که به ارس می‌ریخت درگذار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز را گرفتند که بازمانده لشکر ایران به آن‌جا پناه برده بود و از آن‌جا نیز چند توپ و عده بسیار اسیر گرفتند و روز ۲۳ اکتبر کاتلیاروسکی به جای خود بازگشت. در همان زمان پیرقلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که به ناحیه فامباک و شورگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند.

در همان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را از قلعه لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آن‌جا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را در حمایت روس‌ها افکنده بود و به وی منصب ژنرال مازور با پانصد تومان حقوق داده بودند که در آن زمان معادل پنج هزار روبل بود. وی از آن‌جا گریخت و به شکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیاروسکی را با دوهزار تن با او فرستاد. روس‌ها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد. نردبان گذاشتند و چون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری از ایشان را کشتند و هفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشویلی یک دسته دیگر لشکریان از سوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند و وارد قلعه شدند و درها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیز وارد شدند و چندی از ایرانیان را کشتند و دیگران گریختند. همه توپخانه و مهمات و آذوقه و مقداری پول به دست

روس‌ها افتاد و ایشان مصطفی خان را دوباره به حکمرانی گماشتند و یک فوج در آن‌جا گذاشتند زیرا که لنکران در کنار دریای خزر است. در برابر این خدمت نشان درجه دوم سن ژرژ را به کاتلیاروسکی دادند و حکمران لنکران خراج‌گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنگ اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میرمصطفی خان را از طالش بیرون کرده و شهر لنکران را ویران کرده و در کنار دریای خزر قلعه‌ای به همین نام ساخته بودند. به همین جهت ژنرال کاتلیاروسکی را بدان‌جا فرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیک ارکوان شکست داد و در این فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ را که به اسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعه ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسی‌ها آن را در جای قلعه کهنه‌ای به همین نام ساخته بودند. در آن زمان فتحعلی شاه و عسکرخان از آن دفاع می‌کردند. در ۲۶ همان ماه (ذی‌الحجه) قلعه جدید لنکران را که چهار هزارتن از ایرانیان به فرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد و در اول ژانویه ۱۸۱۳ (اواخر ذی‌الحجه ۱۲۲۷) به حمله آن را گرفت. اما زخمی که در این جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند. سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را به قراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زبا نزدیک گلستان به یکدیگر رسیدند. ایرانیان و روس‌ها با هم صلح کردند و بنا بر عهدنامه‌ای که در میانشان به امضا رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کنار رود ارس، میگری و شوراگل در دست روسیه ماند مانند خان‌نشین‌های قراباغ تا کنار ارس و گنجه و شکی و همه شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همه داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت و ابخاز و حدود آن و گوریا و نواحی آن. ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین و سرزمین آن سوی رود ارس را از پل خداآفرین بدان سوی نگاه داشتند. چون صلح در میان ایران و گرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت و رتیشچف به تفلیس رفت.

گفتگو درباره عقد قرارداد در سال ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد، از جانب ایران نخست سرگور اوزلی که در اوجان در سی میلی تبریز درنگ کرده بود وارد گفتگو شد. و پس از او میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را در ناحیه گلستان نزد زیوه در قراباغ قرار داد رتیشچف و وزیر ایرانی در ۲۸ سپتامبر (۲ شوال) بهم رسیدند و عهدنامه در ۱۲ اکتبر (۱۶ شوال) به امضا رسید. ابوالحسن خان در آغاز ژوئن ۱۸۱۴ (اواسط رجب ۱۲۲۹) به روسیه رفت و در ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادله عهدنامه در تفلیس روی داد.

در ۱۸۱۴ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی را که نایب وزیر بود به سفارت به دربار روسیه فرستاد و مأمور بود عهدنامه صلح و تعارفات و هدایای او را برای امپراتور روسیه ببرد و از جمله دو فیل سراپا جل کرده و چهارده اسب از آن بهترین نژاد بود. چون به مسکو رسید با تجمل بسیار از او پذیرایی کردند و چهارماه در آن جا ماند.

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵ (۱۸ محرم ۱۲۳۱) امپراتور روسیه در پترزبورگ ابوالحسن شیرازی سفیرکبیر ایران را پذیرفت و هدایایی را که باباخان که او را فتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود به حضورش بردند. از دروازه شهر تا خانه سفیرکبیر قراولان صف کشیده بودند. ژنرال لیوتنان سویمون^۱ پسر اورام سولاقاشویلی^۲ را با کالسکه امپراتوری و چند تن دیگر به استقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که باز کرده در دست داشت با خود می برد. چند روز بعد عهدنامه را با این هدایا تسلیم کرد: دو فیل نر و ماده که چتری از زری با خود داشتند، دوازده اسب از بهترین نژادها که زین پوش ترمه داشتند، ۱۴ طاق شال کشمیری گرانبها، سه تسبیح مروارید صددانه به درشتی دانه فندق، و یک چهاریک مروارید قیمتی دو ژمرد به شیار شاداب به وزن یک قروش، سه شمشیر گرانبها از آن داریوش و تیمور لنگ و شاه عباس بزرگ، مومیایی اعلا و چند سنگ پازهر، جعبه هایی با نقاشی اصفهان که در یکی از آنها ترازوها و مقراض های زرین بود و علامتی به شمار می رفت، دو قالی ابریشمی کرک بلند خراسانی بسیار اعلا برای امپراتریس یلیزابت همسر امپراتور هدایای شاه عبارت بود از شش طاقه شال، شش قطعه قالی، یک تسبیح جواهر، و نیز هدایایی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریک به فراخورشان هدایایی فرستاده بود. سفیرکبیر یک سال تمام در دربار روسیه ماند و به او احترام بسیار کردند.

در سال ۱۸۱۶ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف^۳ را که هفتمین فرمانده لشکر آن ناحیه بود به جای او گماشتند. وی در ۲۸ مه ۱۸۱۶ (جمادی الاخر ۱۲۳۱) به این سمت برگزیده شد و در پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز ۱۲۳۳) وارد تفلیس شد.

در ضمن یرمولف به سفارت کبرای ایران گماشته شده بود و مأمور بود از گرجستان به دربار فتحعلی شاه برود و آخرین امضا را در عهدنامه دایمی با ایران بکند و سرحداتی



ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه در جوانی

گرجستان را معلوم کند. زیرا که در ماده دوم عهدنامه گلستان چند نکته مشکوک مانده بود. وی حامل هدایای گرانبهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایایی از جانب امپراتریس برای زنان شاه و شاهزادگان محمدعلی میرزا و عباس میرزا و بزرگان ایران.

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱۶ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس از چهار سال بیماری به سکت درگذشت و پیکرش را در پترزبورگ در کلیسای سن ژان کریزوستوم^۱ در صومعه نوسکی به خاک سپردند.

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) یرمولف از گرجستان به سوی ایران به عنوان سفیرکبیر در دربار فتحعلی شاه راهی شد. چون به سلطانیه رسید شاه در آن جا بود و او را پذیرفت. در ۲۰ ژوئیه (۶ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی را که همراه داشت به شاه داد و سرحدات دو کشور و شرایط اجرای عهدنامه را معین کردند و پس از چندی یرمولف به گرجستان برگشت.

در موقع توقف در ایران فتحعلی شاه یرمولف را دوباره به حضور خود پذیرفت. بار اول در ۳۱ ژوئیه (۱۷ رمضان) که در مسائل سیاسی بحث کردند. بار دوم در سوم ماه اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود و در آن روز هدایایی را که دیر رسیده بود به شاه دادند. در جلسه اول بزرگترین مانعی که پیش آمده بود که به زحمتی توانسته بودند سفیرکبیر را وادار کنند در موقعی که وارد اطاقی می شود که شاه در آن نشسته است چکمه خود را بکند این عادت در آسیا برای رعایت قالی هایی است که در اطاق ها گسترده اند. سرانجام یرمولف به این کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند با کفشی که در زیر چکمه خود پوشیده است وارد شود و زیر چکمه خود یک جفت چکمه دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار ظریف بود و جای جوراب را می گرفت و مأموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمدحسن خان افشار از جانب فتحعلی شاه به سفارت کبری به پترزبورگ رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳۴) محمدحسن خان افشار سفیرکبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد. امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را به آوتیک ایزمیرل^۲ (یعنی از میری) و به موره^۳ از افسران پلیس پسر نامشروع شیوش^۴ سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلور تراش که دوره آن سه آرشین بود و یک آرشین بلندی داشت و در میان آن

1. Saint Jean-Chrysostome

2. Avétik Izmirél

3. Moré

4. Chioch

فواره‌ای بود. به محض این‌که آن را پر می‌کردند فواره به راه می‌افتاد و دیگر فرو نمی‌نشست زیرا آبی که در آن می‌ریختند از میان نمی‌رفت و از لوله با آن بالا می‌رفت و دوباره فرود می‌آمد. هدایای دیگر عبارت بود از یک سرویس سرمیز بلور و گلدان‌ها و گیلان‌های بسیار گرانبها که روی هم رفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صد و شصت هزار روبل و تقریباً صد و هشتاد هزار فرانک بود.

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) در گنجه ملخ خوارگی شد و تا تفلیس این آفت امتداد داشت و در همان سال در کرتیل و کاخ خشکسالی سخت روی داد و یک قطره باران نبارید و همه گیاه‌ها خشک شد و قحطی به جایی رسید که یک کدی گندم را چهار مینالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنگ در میان عثمانی و ایران درگرفت و ایرانیان به فرماندهی محمدعلی میرزا پسر فتحعلی‌شاه که فرماندهی شایسته و بسیار دلاور بود بغداد و وان و ارزروم و طرابوزان را گرفتند و به زودی در نتیجه میانجیگری انگلستان صلح کردند. در این زمان محمدعلی میرزا پسر فتحعلی‌شاه که فرمانده این جنگ در برابر ترکان عثمانی بود در بغداد کشته شد با آن‌که مرگ او بر لشکریان او بسیار گران آمد فتحعلی‌شاه عهدنامه صلح را امضا نکرد. بغداد را گرفت و پاشای آن شهر را ناگزیر کرد شهر را تسلیم کند و چون انگلیسی‌ها بسیار ناراضی شدند همه کسانی را که از این ملت در ایران بودند از ایران بیرون کرد.

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی‌شاه دوباره با عثمانی وارد جنگ شد و به بغداد و آناتولی لشکر کشید و لشکریان ایران به ارزروم رسیدند و در آن‌جا با ترکان روبرو شدند در جنگ سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارزروم و طرابوزان کشته شدند و جنگ مدتی ادامه یافت.

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روس‌ها مهدی‌خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم‌خان را از قفقاز بیرون کردند وی در سپاه روسیه منصب ژنرال مائور داشت و به او نشان داده بودند و از جانب روس‌ها حکمران قراباغ شده بود. اما چون سپاهیان روس این ناحیه را تصرف کردند و یک تن از ارمنیان را به حکمرانی آن‌جا گماشتند وی او را متهم کرد. جعفرقلی آقا پسر محمدحسن آقا برادرزاده مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمیرسک^۱ زندانی کردند. در ماه ژوئیه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجه ۱۲۴۱) جنگ دوم در میان ایران و روسیه درگرفت و ایرانیان بار دیگر به قفقاز حمله بردند و فتحعلی‌شاه با شصت هزارتن وارد جنگ شد.

دورهٔ میان دو جنگ

جنگ اول ایران با روسیه با امضای عهدنامهٔ گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) به پایان رسید و جنگ دوم روز ۱۰ ذی الحجهٔ ۱۲۴۱ (۱۶ ژوئیهٔ ۱۸۲۶) آغاز شد. در فاصلهٔ میان این دو جنگ یعنی در مدت ۱۳ سال و یک ماه و یازده روز ظاهراً صلح در میان ایران و روسیه برقرار بوده است، اما چنان‌که پس از این خواهد آمد در این مدت دربار ایران گاهی آشکار و گاهی پنهان تهیهٔ جنگ دیگر را می‌دیده است. ناچار دولت روسیه نیز که از جزئیات آگاه بوده غافل ننشسته و کاملاً مراقب اوضاع بوده است.

در پایان جنگ اول در ۱۲۲۷ (۱۸۱۲ م) ناپلئون در لشکرکشی معروف خود به روسیه آن رسوایی تاریخی را بار آورد و بر آبروی دولت روسیه در سراسر جهان افزوده شد. از آن پس دیگر حتی دربار تهران مانعی در برابر دست‌اندازی‌های روسیه در آسیا نمی‌دید و تنها همان غروری که همیشه دربار فتحعلی‌شاه را درمی‌گرفت و حسابی در میان نبود مدار کارها بود.

عباس میرزا نایب‌السلطنه داناتر و بیناتر از آن بوده است که متوجه ناتوانی لشکریان خود نشود، اما از قراین پیدا است که در برابر اصرار دربار پدرش چاره‌ای جز تسلیم نداشته است. جنگ اول با روسیه که نه سال پی‌درپی طول کشیده است ناچار از نظر مادی و معنوی می‌بایست اوضاع ایران را پریشان کرده باشد. چاره‌جویی از فرانسه و پس از آن یاری خواستن از انگلستان با اوضاع آن روز جهان اندک سودی برای ایران نداشت. ناچار

دست زدن به جنگ دوم که تنها غرور دربار فتحعلی شاه محرک آن بود جز زیبایی مسلم و قطعی چیزی بار نمی آورد.

در آغاز این کشمکش ها گاهی طوایفی که در آن سوی کوه های قفقاز بوده اند و سرانی که داشته اند چون قرن ها دست نشاندۀ ایران بوده اند گاهی به سود ایران برخاسته و در برخی از جنگ ها جان فشانی کرده اند. اما پس از عهدنامه گلستان که آن نواحی جزو خاک روسیه شد ناچار امپراتوری روسیه دست ایشان را از این یآوری ها بازداشت و از آن سوی دیگر یاری به ایران نرسید. دولت فتحعلی شاه مجبور بود با وسایلی که در گوشه و کنار آن روز داشت با روس ها برابری کند، اما اوضاع داخلی ایران به هیچ وجه برای این کار سازگار نبود.

در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۴۱ (اول دسامبر ۱۸۲۵) یعنی ۷ ماه و ۱۶ روز پیش از آن که جنگ دوم در بگرد الکساندر امپراتور روسیه درگذشت و پسرش نیکلای اول به جای او نشست. چنان می نماید که چون خبر مرگ وی به ایران رسیده است دربار فتحعلی شاه دلیر شده و پنداشته است که جانشین وی نیروی او را نخواهد داشت و تنها الکساندر بوده که ناپلئون را ناتوان کرده است و او که رفت دیگر شکست دادن روسیه آسان است. اما این کار را کسی می بایست بکند که مرد دلاور و مدبری باشد و وسایل مادی و معنوی این کار را در ایران فراهم کند.

یکی از دشواری های بزرگ فتحعلی شاه در فرمانروایی، نفاق و چنددستگی شگفتی بود که در خانواده اش برقرار بود. تا جایی که اسناد تاریخی آن زمان گواهی می دهد وی خانواده ای تشکیل داده است که در تاریخ هیچ کشوری در هیچ زمانی مانند آن را نمی توان یافت.

سپهر که خود در جوانی معاصر وی بوده در ناسخ التواریخ ۱۵۸ زن او را نام می برد و درباره فرزندان و فرزندزادگانش چنین می نویسد: «از روزی که پادشاه به حد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود در این مدت قلیل از صلب پاک او دوهزار تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان، که پس از وفات او بیست و یک سال سپری شده، اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید. لکن راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت به آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد؛ بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند برنگارد. همانا دویست و

شصت تن پسر و دختر بی واسطه، از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یک تن مخلف ماندند. از این جمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند به جای ماند و این جمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود و دوتن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن به جای بود و از این جمله چهل و هفت تن دختر بود. پس معلوم شد که هنگام بیرون شدن از این جهان آن پادشاه را هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت...»

اگر چنان پنداریم که دختران و فرزندزادگان وی در اوضاع ایران آن روز و در روزگارهای آینده مؤثر نبوده‌اند، ناچار پسران وی که هریک دعوی جداگانه داشته‌اند اوضاع کشور را تا می‌توانسته‌اند پیریشان می‌کرده‌اند. از پسران وی شصت تن به اسم و رسم در تاریخ معروفند، تاریخ ولادت برخی از ایشان معلوم است که در پی نامشان می‌آورم و این شصت تن به این‌گونه بوده‌اند:

۱. عباس میرزا نایب السلطنه، چهارشنبه چهارم ذی‌الحجه ۱۲۰۳ در قصبهٔ نوا نزدیک دماوند از دختر فتحعلی خان قاجار دوالو برادر جان‌محمدخان ولادت یافت و در ۱۲۴۹ درگذشت.

۲. محمدعلی میرزا دولتشاه در همان سال ۱۲۰۳ در هفتم ماه ربیع‌الثانی متولد شد و در ۱۲۳۷ درگذشت.

۳. محمدقلی میرزا ملک‌آرا متولد در ۲۲ رمضان ۱۲۰۳

۴. محمدولی میرزا متولد در روز آدینهٔ عید رمضان ۱۲۰۳

۵. حسینعلی میرزا فرمانفرما متولد در عید اضحی همان سال ۱۲۰۳

۶. حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه در غرهٔ ذی‌الحجه ۱۲۰۴

۷. محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه ۶ صفر ۱۲۰۶

۸. علینقی میرزا رکن‌الدوله ۱۹ شوال ۱۲۰۷

۹. علیشاه ظل‌السلطان ۶ شعبان ۱۲۱۰

۱۰. شیخ‌علی میرزا شیخ‌الملوک ۱۰ رجب ۱۲۱۰

۱۱. امام‌وردی میرزا ایلخانی ۱۴ شوال ۱۲۱۱

۱۲. عبدالله میرزا دارا ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۲۱۱

۱۳. محمدرضا میرزا ۳ ذی‌القعدة ۱۲۱۱

۱۴. حیدرقلی میرزا ۱۵ صفر ۱۲۱۴
۱۵. محمود میرزا ۱۲ صفر ۱۲۱۴
۱۶. همایون میرزا ۲۸ جمادی الاخر ۱۲۱۶
۱۷. الله وردی میرزا ۲۳ رمضان ۱۲۱۶
۱۸. اسمعیل میرزا ۱۴ شعبان ۱۲۱۷
۱۹. احمد علی میرزا ۶ شوال ۱۲۱۸
۲۰. علیرضا میرزا ۶ ذی القعدة ۱۲۱۸
۲۱. بهرام میرزا ۵ ربیع الاول ۱۲۲۱
۲۲. کیقباد میرزا ۱۸ صفر ۱۲۲۲
۲۳. شاپور میرزا ۱۳ صفر ۱۲۲۲
۲۴. ملک قاسم میرزا ۲ جمادی الاخر ۱۲۲۲
۲۵. منوچهر میرزا ۴ جمادی الاخر ۱۲۲۲
۲۶. ایرج میرزا غرة جمادی الاخر ۱۲۲۲
۲۷. کیکاوس میرزا ۱۸ شوال ۱۲۲۲
۲۸. هرمز میرزا ۱۴ جمادی الاولى ۱۲۲۳
۲۹. شاه قلی میرزا ۱۱ محرم ۱۲۲۳
۳۰. محمد مهدی میرزا غرة شوال ۱۲۲۳
۳۱. کیخسرو میرزا ظاهراً در ۱۲۲۳ یا ۱۲۲۴
۳۲. کیومرث میرزا ابوالملوک ایلخانی ۱۴ جمادی الاخر ۱۲۲۴
۳۳. جهانشاه میرزا ۲۵ رمضان ۱۲۲۴
۳۴. سلیمان میرزا ۴ محرم ۱۲۲۵
۳۵. فتح الله میرزا ۹ رجب ۱۲۲۶
۳۶. ملک منصور میرزا ۲۲ رجب ۱۲۲۶
۳۷. بهمن میرزا بهاءالدوله ۲۳ شوال ۱۲۲۶
۳۸. سلطان محمد میرزا سیف الدوله ۲۶ جمادی الاولى ۱۲۲۸
۳۹. سلطان سلیم میرزا ۲۶ شوال ۱۲۲۸
۴۰. سلطان مصطفی میرزا ۱۱ ذی القعدة ۱۲۲۸
۴۱. سلطان ابراهیم میرزا ۱۹ جمادی الاخر ۱۲۲۸

۴۲. سیف‌الله میرزا ۱۴ رجب ۱۲۲۹
۴۳. یحیی میرزا غره محرم ۱۲۳۳
۴۴. زکریا میرزا ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۳۴
۴۵. محمدامین میرزا ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۲۳۴
۴۶. سلطان حمزه میرزا ۲۱ رمضان ۱۲۳۴
۴۷. فروخ سیر میرزا
۴۸. سلطان احمد میرزا عضدالدوله ۱۹ ذی‌القعدة ۱۲۳۴
۴۹. صاحبقران میرزا
۵۰. طهمورث میرزا ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۳۵
۵۱. حسینیقلی خان جهانسوز
۵۲. محمدهادی میرزا
۵۳. شاه‌پرویز میرزا
۵۴. علیقلی میرزا حجة‌السلطان
۵۵. عباسقلی میرزا
۵۶. کامران میرزا
۵۷. اورنگ زیب میرزا
۵۸. سلطان جلال‌الدین میرزا
۵۹. امان‌الله میرزا
۶۰. سلطان حسین میرزا

در میان این پسران در ایران دوستی و دانایی و بینایی و دلاوری و عزت نفس، حتماً عباس میرزا نایب‌السلطنه بر همه ترجیح داشته است. وی بزرگ‌ترین پسر فتحعلی‌شاه بود که از مادر، قاجارزاده بود.

معروف است آقا محمدخان به برادرزاده‌اش فتحعلی‌شاه وصیت کرده بود که ولیعهد ایران همواره از پدر و مادر قاجار باشد تا همه طوایف قاجار پشتیبان سلطنت این خاندان باشند. به همین جهت در ۱۲۱۳ فتحعلی‌شاه در سال دوم سلطنت خود عباس میرزا را که در آن زمان ده‌ساله بوده است ولیعهد و جانشین خود کرده و به همین سبب او را نایب‌السلطنه لقب داده است. عباس میرزا سه برادر بزرگ‌تر از خود داشت: محمدعلی میرزا دولتشاه که هفت ماه و سه روز از او مهتر بود و محمدقلی میرزا ملک‌آرا که سه ماه و دو روز و محمدولی

میرزا که دوماه و چهار روز زودتر از وی به جهان آمده بودند اما مادران این هر سه برادر از طوایف قاجار نبودند.

از ۱۲۱۹ که جنگ اول با روسیه درگرفت عباس میرزا که شانزده ساله بود وارد جنگ شد و از آن پس بیشتر در آذربایجان می‌زیست و حکمرانی آن سرزمین را داشت تا به میدان جنگ نزدیک‌تر باشد و ناچار کمتر در دربار پدر بود. برادران که بر وی رشک می‌بردند در غیاب او پیوسته دسیسه می‌کردند. پسر مهتر فتحعلی‌شاه محمدعلی میرزا بر برادران دیگر برتری داشت و چند کار برجسته کرده و مردی دانا و شاعری نسبتاً توانا بوده است و دولت تخلص می‌کرده است.

وی در نزد پدر بسیار گرامی بود. در ۱۲۲۱ وی را به جنگ عثمانی فرستاد و حکمرانی کرمانشاه تا بصره و بغداد را به او داد تا در برابر ایشان پایداری کند و وی تقریباً همیشه در غرب ایران بود و چندین بار با لشکریان عثمانی جنگ کرد و آخرین بار که نزدیک بود فتح نمایانی بکند در ماه صفر ۱۲۳۷ در میدان جنگ هنگامی که چیزی نمانده بود بغداد را بگیرد به سببی که معلوم نشد درگذشت.

در میان عباس میرزا و محمدعلی میرزا نقاری بود و گاهی دشمنی ایشان آشکار می‌شد. عده‌ای از برادران دیگر که چندتن از درباریان متنفذ با ایشان همدست بودند همواره کوشیده‌اند پشتیبانی و یاورى را که عباس میرزا در جنگ‌های با روسیه لازم داشته است به او نرسانند تا او شکست بخورد و سرشکسته بشود و شاید از ولیعهدی بیفتد.

برخی قرائن هست که می‌رساند تا زمان فتحعلی‌شاه هنوز مردم ایران به پادشاهی قاجارها عادت نکرده و هواخواه و دوستدار ایشان نبوده‌اند. دلیل عمده این دوری مردم ایران از قاجارها این است که هنوز دیرزمانی از سلطنت صفویه و افشارها و خاندان زند نگذشته بود و هر سه خاندان در ایران هواخواهان داشتند و قاجارها را غاصب تاج و تخت می‌دانستند.

ژنرال یرمولف فرمانده لشکریان روسیه در جنگ نخستین و آغاز جنگ دوم در نامه‌ای که به دربار روسیه نوشته صریحاً درباره قاجارها چنین گفته است: «نفرتی را که این مردم همواره برانگیخته‌اند و تنها نامشان ناسزایی بوده است هنوز گذشت زمانه در برابر ایرانیان از میان نبرده است»^۱.

1. Le Feld-Maréchal Prince Paskévitch... Par Le Général Prince Stcherbatow-Tome Second-St-Petersbourg 1890, p. 5.

به همین جهت مدت‌های دراز یگانه پشتیبان این خاندان همان چادرنشینان قاجار بوده‌اند. با این همه برادرکشی‌ها و نزدیک‌آزاری‌های آقامحمدخان از آغاز، دوگانگی آشکار در میان قاجارها انداخته و ایشان را به فتنه و دسیسه و توطئه بر یکدیگر خوی داده بود. چنان‌که تا زمان ناصرالدین‌شاه هر پادشاهی که می‌مorde از میان پسران وی مدعیان برمی‌خاسته‌اند و هم برادران محمدشاه و هم برادران ناصرالدین‌شاه بر وی قیام کردند.

در آن سوی مرزهای جدید ایران یعنی در نواحی جنوب قفقاز و شمال رود ارس که قرن‌ها از ولایات ایران بوده است و بسیاری از سرکردگان قاجار حکمرانی نواحی مختلف آن را داشته‌اند به جز حکمران گنجه که پایداری کرد دیگران همین‌که لشکریان روسیه به ایشان نزدیک شدند تن به فرمانروایی روسیه دردادند و به ایران و حتی به خاندان و طایفهٔ خود خیانت کردند. چون روس‌ها این نواحی را گرفتند مردم آنجا که در مسلمانی همواره بسیار متعصب بوده‌اند و از اوضاع دربار فتحعلی‌شاه خبر نداشتند و به علل حقیقی شکست ایران پی نمی‌بردند قاجارها را مقصر می‌دانستند که سبب شده‌اند کافران بر ایشان چیره شوند. چون عهدنامهٔ گلستان به امضا رسید و آن نواحی یکسره جزو خاک روسیه شد بر خشم مردم این نواحی افزوده شد.

دربار تهران هم در نتیجهٔ همان غروری که داشت یکسره از اوضاع جهان و نیروی نظامی شگرفی که روسیه فراهم کرده و در میدان‌های جنگ اروپا کاملاً آزموده شده بود و سرانجام ناپلئون بناپارت را از پای درآورد بی‌خبر بود. پیدا است که در همه‌جای ایران مردم کشور این زبونی را از قاجارها می‌دانستند و دوگانگی و پراکندگی را که در میان ایشان بود به چشم می‌دیدند.

آقامحمدخان پایهٔ تخت خاندان خود را بر کشتار و بی‌رحمی و بیدادگری استوار کرده بود. اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران چه در زمان وی و چه پس از او سخت پریشان و آشفته شده بود. لشکرکشی‌هایی که در سراسر سال پس از مرگ کریم‌خان در ۱۱۹۳ تا پایان جنگ اول با روسیه در ۱۲۲۸ یعنی در ۳۵ سال پیایی دوام داشت زندگی اجتماعی و اقتصادی را از هم پاشیده بود.

زمینه‌سازی‌های برادران و مخالفان عباس‌میرزا که در دربار پدرش بودند سبب شده بود که گروهی وی را یگانه مسئول شکست‌های ایران می‌دانستند و ننگ عهدنامهٔ گلستان را

متوجه او کرده بودند. در پایان جنگ اول چنانکه پیش از این آورده‌ام^۱ ژنرال کاتلیاروسکی سپاه وی را یکسره درهم شکست و پریشان کرد و مردم ایران از دست رفتن ایالت آن سوی ایران را از او می‌دانستند.

از سوی دیگر دو برادر عباس میرزا که به سال از وی مهتر بودند یعنی محمدعلی میرزا دولت‌شاه حکمران غرب ایران و محمدولی میرزا حکمران کرمان آشکار وی را به ولیعهدی نمی‌شناختند. فتح‌علی شاه حکمرانی هریک از نواحی بزرگ یا کوچک ایران را به یکی از پسران خود داده و برخی از دامادان خود را هم بر سرکارهای مهم نشانده بود. هریک از این پسران در قلمرو خویش لشکریانی مسلح کرده بود و همه بر عباس میرزا رشک می‌بردند، نه تنها بدان سبب که ولیعهد و جانشین پدر بود بلکه بدان جهت که آذربایجان مهم‌ترین و وسیع‌ترین ایالت ایران را به او سپرده بودند. در هر دو جنگ با روسیه هنگامی که قرار می‌شد ایشان سپاهیان خود را به یاری وی بفرستند یا در هزینه جنگ شرکت کنند طفره می‌رفتند و بسیاری از شکست‌های لشکریان در هر دو جنگ به واسطه آن بود که سپاه به یاری وی نمی‌رسید و بی‌پولی وی را به عقب‌نشینی وادار می‌کرد.

عباس میرزا در پدر نفوذ بسیار داشت اما پدرش مردی سست و دهان‌بین و زودفریب و بسیار دلبسته و دلدادۀ تملق و خوش‌آمدگویی بود. دربار وی انباشته از یک گروه سودپرست و نادان و از جهان بی‌خبر بود. پادشاه نیز لئیم و پول‌پرست بود و کسانی که از غارتگری دارایی‌های سرشار اندوخته بودند و هنگام ضرورت به او وام می‌دادند یا هوی و هوس‌های او را برمی‌آوردند کاملاً بر وی تسلط داشتند. پیدا است کسی که ۱۵۸ زن و دوهزار تن فرزند و فرزندزاده داشته باشد زندگی او تا چه اندازه پرخرج خواهد بود.

در میان کارگزاران متنفذ دربار وی مردان پاک و درستکار و آگاه بسیار کم بوده‌اند. حاج محمد ابراهیم، کلانتر شیراز در پایان پادشاهی خاندان زند که جنگ در میان بازماندگان کریم خان و آقامحمدخان درگرفت از مخدومان سابق و دیرین خود روی برتافت و به قاجارها پیوست. آقامحمدخان به پاس این خدمت او را اعتمادالدوله لقب داد و صدراعظم خود کرد و در لشکرکشی‌ها وی را با خود می‌برد. پس از کشته شدن وی چندی در همان مقام در دربار فتح‌علی شاه بود و زمام اداره و مالیه کشور به دست وی بود. این مرد بسیار حیل‌تگر برای آن‌که خویشتن را در مقام خود استوار کند حکمرانی همه نواحی ایران را به نزدیکان و

بستگان خود داده و ایشان را در تاراج کردن آزاد گذشته بود و از این یغماگری سهم می‌برد. سرانجام عرصه بر فتح‌علی شاه تنگ شد و پس از سه سال سلطنت، نابهنگام در ۱۲۱۵ پنهانی به هرجایی که خویشاوندان وی در آنجا حکمرانی داشتند دستور داد در روز معین همه را بگیرند و زندانی کنند و در همان روز وی را در تهران کور کردند و کشتند و از جمله نزدیکانش که گرفتار شدند عبدالرحیم خان برادرش حکمران اصفهان و حسینعلی خان پسرش را نیز کور کردند و میرزا محمدخان پسر دیگرش حکمران شیراز را هم کور کردند و کشتند و با محمدعلی خان برادرش که در تهران بود همین رفتار را کردند و آقا اسدالله پسر دیگرش را عزل کردند و محمدحسین خان برادر دیگر را که حکمران کهگیلویه بود کشتند و آقا محمدزمان برادر دیگر او را کور کردند و پسرانش را نیز گرفتند و سرشان را در دامان پدر گذاشتند و نایبها کردند و گروهی از هواخواهان این خانواده را به توپ بستند و طناب انداختند یا در آب خفه کردند و یا کور کردند و دارایی ایشان را ضبط کردند.^۱

پس از نابودشدن حاج محمدابراهیم، فتح‌علی شاه میرزا محمدشفیع قدیمی مازندرانی را که از روز نخست از درباریان قاجارها بود به صدارت برداشت و وی که مردی امین و درستکار و پرهیزگار بود تا زنده بود در این مقام ماند و در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ یعنی چهارسال پس از امضای عهدنامهٔ گلستان و هفت سال پیش از آغاز جنگ دوم درگذشت. پیدا است که وی کاردان‌تر و هوشیارتر از دیگران بوده و یکی از کسانی است که بیش از همه در نزدیک شدن به ناپلئون و نیرودادن به سپاه ایران به وسیلهٔ آموزگاران فرانسوی و اسلحهٔ جدید و در صلح کردن با روسیه و بستن عهدنامهٔ گلستان کوشیده است.

پس از مرگ وی فتح‌علی شاه صدارت را به حاج محمدحسین خان امین‌الدولهٔ اصفهانی داد که پیش از آن سمت خزانه‌داری وی را داشت و مستوفی‌الممالک ایران بود و همهٔ کارهای مالی کشور به دست او بود و تا پایان ۱۲۳۹ که زنده بود در مقام خود ماند و از آغاز این دوره نفوذ فوق‌العاده در دربار و در مزاج شاه داشته زیرا با زیرکی و زبردستی خاصی فتح‌علی شاه را به وام‌خواستن از خود محتاج کرده بود. روایتی که دهان به دهان به ما رسیده است حاکی است که وی در آغاز در اصفهان علاف بوده و دارایی سرشاری در آنجا بهم زده و در آغاز کار که آقامحمدخان از شیراز گریخته است در اصفهان به او یاری کرده و وی را وام‌گزار و مدیون خویش ساخته است و به همین جهت از آغاز سلطنت آقامحمدخان از

۱. تاریخ زندیهٔ آقامحمدرضا شیرازی ذیل تاریخ گیتی‌گشای میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی - با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی، طهران، ۱۳۱۷، ص ۳۹۲-۳۹۵.

بزرگان دربار وی شده است.

در این که وی در آغاز کار، کاه فروش و دکان دار بوده است تردیدی نیست زیرا که فتحعلی خان صبا ملک الشعرای معروف دربار فتحعلی شاه نیز در مثنوی که به عنوان عبرت نامه در هجای وی سروده به این نکته چنین اشاره کرده است:

از کاهکشی به کهکشان شد بر تخت ز تخته دکان شد

چنان که در صفحات قبل اشاره شده است حاج محمد حسین خان که پس از صدارت اعتمادالدوله لقب گرفته با پسرش عبدالله خان نظام الدوله حکمران اصفهان که پس از مرگ پدر در کارهای مالی جانشین او شده است از طرفداران جدی اتحاد ایران با انگلستان و بدخواه آشکار سیاست فرانسه و سازش با روسیه بوده اند و تا می توانسته اند با عباس میرزا و بسته شدن عهدنامه گلستان مخالفت کرده اند و بالعکس حاج محمد حسین خان در دو عهدنامه ای که با انگلستان بسته شده دست داشته است. هنگام امضای عهدنامه ترکمانچای در ۱۲۴۳ حاج محمد حسین خان زنده نبوده اما پسرش عبدالله خان نظام الدوله که در آن زمان امین الدوله لقب داشت در این موقع نیز کارشکنی کرده است.

پس از مرگ حاج محمد حسین خان، فتحعلی شاه در ۱۲۴۰ صدارت را به اللهیارخان آصف الدوله پسر میرزا محمدخان بیگلریگی از سران قاجار و برادرزن عباس میرزا نایب السلطنه و دایی محمدشاه داد و تا پایان سلطنت وی این مرد در این مقام بود و پس از مرگ فتحعلی شاه وی و پسرش سالار در خراسان فتنه ها برپا کردند و مدتی مزاحم سلطنت محمدشاه بودند و این داستان به جای خود خواهد آمد. آصف الدوله مردی بوده است نسبتاً عامی و از سیاست تهی دست اما در ضمن فتنه جوی و آشوب طلب.

گذشته از این چهارتن که هریک به گونه ای مدار سیاست ایران و مسئول سرنوشت این کشور بی سامان آن روز بوده اند، در دربار فتحعلی شاه چهارتن مردان دیگر به جز لشکریان در کارهای مهم دست داشته اند یعنی میرزا عیسی قائم مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام متخلص به ثنایی نویسنده و شاعر معروف و میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی متخلص به نشاط که ایشان نیز از نویسندگان و از شاعران نامی آن دوره بوده اند و ذکر هر چهارتن در مبحث مخصوص به مردان ادب این دوره خواهد آمد.

در سراسر دوره فتحعلی شاه هریک از نزدیکانش ناحیه ای از ایران را داشتند، تنها هنگامی از کار برکنار می شدند که به مقام بالاتر می رفتند و ایشان در قلمرو حکمرانی خود

کاملاً مختار بودند و تقریباً آن چیزی را که در آن زمان «جزء جمع» می‌گفتند و بودجهٔ عایدات آن ناحیه بود تنها در روی کاغذی که نزد مستوفی یعنی ناظر مالیات هر ناحیه در تهران بود و به آن «فرد» می‌گفتند ثبت شده بود و حکمران همیشه از آن تجاوز می‌کرد و هرچه می‌توانست به عناوین مختلف از مردم آن ناحیه به زور و اکراه می‌گرفت و از عایدات محل تنها حقوق کسانی را که به او تملق می‌گفتند می‌پرداخت.

عباس میرزا در آذربایجان می‌بایست به‌تنهایی از درآمدهای آن ایالت مخارج لشکرکشی و جنگ‌ها و نگاهداری لشکریانی را که گاهی شمارهٔ آنها به سی هزار می‌رسید بپردازد و گاهی نیز هزینهٔ توپ‌ریزی و ساختن اسلحه با او بود. اصول سربازگیری همان بود که در زمان صفویه برقرار کرده بودند و آقامحمدخان آن را توسعه داده بود. صورت‌هایی تهیه کرده بودند که به آن «بنیچه» می‌گفتند و در درجهٔ اول آن طوایف چادرنشین ایران از هر نژاد که بودند عده‌ای سوار و پیاده به فراخور جمعیت آن طایفه به‌خرج خود برای شرکت در جنگ‌ها آماده می‌کردند و تهیهٔ اسلحه و اسب به‌عهدهٔ ایشان بود و در درجهٔ دوم برزگران و کشاورزان برخی از نواحی پرجمعیت‌تر عده‌ای از جوانان خود را در برابر ماهیانهٔ بسیار ناچیزی که به آن «جیره» می‌گفتند و شش ماه پیش به آنها می‌پرداختند برای شرکت در کارهای نظامی می‌گماشتند و فرمانده ایشان نیز اغلب از مردم همان ناحیه بود.

در موقع جنگ ظاهراً بر ماهیانهٔ ایشان مبلغی می‌افزودند ولی درحقیقت فشار بر مردم غیرنظامی وارد می‌آمد زیرا که به هر ناحیه می‌رسیدند علفه‌ای را که برای چهارپایان خود لازم داشتند و به آن «علیق» می‌گفتند از مردم آبادی‌های سرراه به‌زور می‌گرفتند و زراعت آنها را می‌چریدند و خوراک خود را نیز به همین وسیله به‌دست می‌آوردند. به همین جهت در سراسر دورهٔ فتح‌علی شاه نواحی حاصلخیز ایران در قزوین و زنجان و آذربایجان و گیلان و مازندران که در سر راه لشکرکشی به قفقاز بود و نواحی مغرب ایران که در سر راه لشکرکشی به خاک عثمانی بود و نواحی مشرق ایران که در سر راه لشکرکشی به افغانستان و آسیای مرکزی بود گرفتار تاراج و غارت و تعدی و اجحاف دایمی بود.

عباس میرزا پس از جنگ اول گرفتار وضع بسیار دشواری شده بود. از یک سو می‌بایست با دسیسه‌هایی که در پایتخت، درباریان و برادرانش می‌کردند روبه‌رو شود و از سوی دیگر، هم مردم نواحی قفقاز که از دست ایران رفته بود و هم مردم سراسر ایران که گروهی از مسلمانان را گرفتار استیلای «کافران روس» می‌دیدند مسئولیت را متوجه او کرده بودند. چون امیدوار نبود بتواند برادران و درباریان را از دسیسه مانع شود چاره جز آن نداشت که

جنگ دیگری با روسیه بکند شاید بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد. به همین جهت در مدت ۱۳ سال و یک ماه و یازده روز که در میان دو جنگ فاصله شد همه حواس او متوجه تدارک جنگ دوم و جبران شکست‌های گذشته بود که پیروزمندی ژنرال کاتلیاروسکی در پایان جنگ اول آن را به منتهی درجه ناکامی رسانده بود. چون خود را محتاج می‌دید که از خارج از ایران نیز یاری بخواهد پس از آن‌که ناپلئون با روس‌ها صلح کرد و وی از جانب فرانسه نومید شد تنها راهی که درپیش داشت این بود که از دولت انگلیس در برابر روس‌ها یاری بخواهد. پس از کوشش بسیار توانست پنج سال و نه ماه و سه روز پیش از امضای عهدنامه گلستان یعنی در ۲۵ محرم ۱۲۲۴ (۱۹ مارس ۱۸۰۹) انگلستان را به عقد قراردادی با ایران وادار کند.

برای تهیه زمینه این عهدنامه چندی پیش از آن میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی را به لندن فرستاده بودند. در آن هنگام سفیر انگلستان در دربار ایران سر هر فرد جونز بریج بود که از ۱۲۲۲ (۱۸۰۷ م.) مأمور ایران شده بود.^۱

این عهدنامه که نخستین سند امضا شده در میان ایران و انگلستان است در زمان فتحعلی شاه به «عهدنامه مجمل» معروف شده بود زیرا که در عهدنامه این اصطلاح را به کار برده‌اند و در موقع عمل انگلیسی‌ها از آن سرباز زدند و عهدنامه مفصل‌تری با ایران امضا کردند. این عهدنامه در تاریخ ۵ محرم ۱۲۲۴ مطابق با ۱۹ مارس ۱۸۰۹ در تهران به امضای میرزا محمدشفیع صدراعظم و حاج محمدحسین خان مستوفی الممالک (امین‌الدوله) نمایندگان ایران و سر هر فرد جونز بریج سفیر انگلستان رسیده و متن فارسی آن را از روی یک نسخه خطی آن‌چنان‌که در آن زمان نوشته شده است نقل می‌کنم:

عهدنامه ۱۲۲۴ با انگلستان

«چون در این اوان سعادت نشان سفیر بی نظیر روشن ضمیر صایب تدبیر، صاحب نشان همایون هلالیه عثمانیه، عالی جاه عمده الاعاظم المسیحیه سر هر فرد جانس بارونت، از جانب سعادت جوانب شهریار نامدار کامگار، خسرو عدل گستر مکارم شعار، نظم آرای مناظم کشورستانی، صدرنشین ارایک سلطنت و جهانداری، شرف افزای سپهر جلالت و بختیاری خدیو باذل عادل، دارای ابرکف دریادل، پادشاه والاجاه فلک دستگاه ممالک

1. Diplomatic and Consular Officers of Great Britain and Iran by H. L. Rabino di Borgomale, 1946, p. 61.

فسیح المسالک انگلستان و هندوستان، ادام‌الله تعالی ایام سلطنته الباهره، به رسم سفارت با نامهٔ همایون پادشاهی وارد آستان سپهر نشان و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ علیهٔ اعلیحضرت قدر قدرت، قضاهمت، گردون حشمت، جهان داور خدیو مکرم، فلک یاور خسرو اعظم، بلند اختر داورانجم خدم، مالک رقاب الامم، غوث الاسلام والمسلمین، عوذ المله والدين، قهرمان الماء والطين، شهریار جم اقتدار کشور خجستهٔ ایران و توران، لازالت مشارق اقباله به مطالع کواکب الاجلال، گردیده و موافق وکالت نامچهٔ معتبرهٔ میمونه، مهموره به مهر مهر آثار پادشاه والا جاه معظم الیه در تشیید مبانی یک جهتی و الفت دولتین علیتین وکیل مطلق و معتمد و مختار بوده و از طرف بهی الشرف شاهنشاه سپهر بارگاه ایران نیز به عالی جاهان نبالت و جلالت پناهان، عزت و دولت دستگاهان، مجدت و حشمت همراهان، مقربى الخاقان، صدرالوزراء الفخام معتمدالدولة العلیة الباهره میرزا محمدشفیع وزیر و امیرالامراء العظام، امین الحضرة البهية القاہره حاجی محمدحسین خان مستوفی الممالک دیوان همایون اعلی، از قرار فرمان اشرف جداگانه وکالت مطلقه تفویض رفته که: با عالی جاه ایلچی مشارالیه به تمهید شرایط مودت و یک جهتی و وفاق دولتین پرداخته، ارکان اتحاد حضرتین بهیتین را، به نحوی که متضمن صلاح طرفین باشد، مستحکم و مشید ساخته باشند، لهذا عالی جاهان مشارالیه بعد از انعقاد مجالس عدیده و طی مقالات و مکالمات لازمه به استصواب و رضای یکدیگر بنای عهد و میثاق و ادای شروط یگانگی و وفاق، فیما بین دولتین به اصول مفصلهٔ هشت گانه گذاشته؛ بر اولیای هر دولت لازم و ثابت داشتند که از این پس هریک به نهج مسطور عمل و شرطی را از شروط متروک و مهمل نگذارند:

فصل اول. چون تفصیل شروط و توضیح و تعیین مقاصد جانبین موقوف می بود به مکالمات گوناگون و مجالس متعدده، عجاله الوقت این وثیقهٔ میمونه، که عهدنامهٔ مجمل است مرقوم می گردد، تا کاخ دوستی و اتحاد را بنیادی متین باشد و مکنونات ضمائر جانبین را مبین گردد و قرار این که من بعد عهدنامهٔ مفصلی مشتمل بر جمیع مقاصد و حاکی تمامی شرایط و ضوابط مرقوم و به خط و مهر وکلای اجلائی ثلثه مختوم گردد و مدار یک جهتی دولتین بر آن باشد.

فصل دوم. باید که این عهد خجسته، که در میان دو دولت جاویدمدت به دست صدق و راستی بسته اند، از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز به روز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون باشد و پیوند مواحدت و موافقت میان این دو پادشاه جم جاه زادهما الله ملکا و سلطانا و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و

حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد استوار ماناد.

فصل سیم. اولیای دولت علیهٔ ایران بر خود لازم دانستند که: از تاریخ این عهدنامهٔ میمونه هر عهد و شرطی که با هریک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل سازند و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف مملکت هندوستان و سمت بنادر هندوستان نخواهند داد.

فصل چهارم. در این صورت که لشکری از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد و یا در صورتی که بیاید پادشاه والajah انگلستان قشون و تدارک و اسباب و یا در عوض آن وجه نقد و توپ و تفنگ و معلم و عمله، به قدری که صلاح دولتین باشد، به خدمت شهریار سپهراقتدار ایران بفرستند و در دفع و رفع ایشان با پول کمال اعانت و امداد نمایند. بعد از این قشون یا مبلغ وجه و مقدار تدارکات و اسباب به قراری است که در عهدنامهٔ مفصل مشخص و معین خواهد شد و اگر احیاناً بنای مصالحه فیما بین آن طایفهٔ فرنگ، که با دولت علیهٔ ایران نزاع و جنگ دارند و اولیای دولت انگلیس اتفاق افتد پادشاه والajah ممالک انگلستان کمال سعی و دقت و اهتمام نماید که فیما بین ایران و آن طایفه نیز رفع نزاع و دشمنی شده و صلح واقع شود و اگر خدانخواستہ این سعی به جایی نرسد شاه والajah انگلستان به طریقی که مرقوم شده و در عهدنامهٔ مفصل تشخیص و تعیین داده خواهد شد، قشون و لشکر و یا وجه نقد و اسباب به کمک ایران بدهد و این اعانت و کمک را مادام که جنگ فیما بین ایران و آن طایفه باشد داده، تا هنگامی که رفع جدال بشود و آن طایفه با اولیای دولت ایران صلح نمایند مضایقه در دادن کمک ننمایند و هرگاه افاغنهٔ هندوستان را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده، به قسمی که مصلحت دولتین باشد، به دولت انگلیس اعانت و امداد نماید، از قراری که در عهدنامهٔ مشخص و معین خواهد شد.

فصل پنجم. اگر از سواحل هندوستان قشون و لشکر وارد بحرالعمجم شده باشد و قبل از اذن و رخصت اولیای دولت علیهٔ ایران در جزیرهٔ خارک یا جای دیگر از سواحل عمان نزول کرده باشند، به هیچ وجه من الوجوه دخل و تصرفی در آنجا نکرده و از تاریخ عهدنامهٔ میمونه قشون مذکوره در تحت اختیار اولیای دولت ایران باشد. اگر عالی‌جاه رفیع جایگاه، جلالت و نبالت پناه، حشمت و شوکت دستگاه، فرمانفرمای هندوستان قشون مزبوره را برای حراست حدود هندوستان ضرور نداشته باشد و اولیای دولت ایران خواهند برای امداد خود همان قشون را نگاه دارند و اگر نخواهند روانهٔ هندوستان نمایند و در عوض قشون به طریقی که

سبق ذکر یافت و در عهدنامهٔ مفصل مشخص خواهد شد، وجه نقد برای اخراجات و تدارکات بازیافت نمایند.

فصل ششم. اگر قشون مذکور به خواهش اولیای دولت ایران در جزیرهٔ خارک، یا جای دیگر از سواحل عمان، توقف نمایند باید از جانب کارگزاران دولت ایران کمال شفقت و مهربانی نسبت به ایشان به عمل آید و به حکام و مباشرین بنادر فارس قدغن نمایند که هر قدر سیورسات و آذوقه برای قشون مزبور ضرور و در کار باشد به نرخ و تسعیر عادلهٔ وقت به ایشان فروخته، قیمت بازیافت نمایند.

فصل هفتم. اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهد کرد، مگر آن‌که به خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردد.

فصل هشتم. این عهدنامهٔ میمونه به رسم و معنی عهد محافظت مرقوم و در ضمن العهد شرط رفت که: مادامی که این عهد جاوید به رسوم و شروط مقررۀ مفصله، بین‌الدولتین برقرار است، اولیای دولت دوران‌مدت ایران عهد و شرطی که مخالف دوستی دولت انگلیس و باعث اهانت و اضرار ایشان در حدود هندوستان بشود، با هیچ‌یک از طوایف فرنگ ننمایند. امید که این عهد همایون خجسته تا ابد پایدار باد و این پیوند میمون به اولیای هر دو دولت محاسن و فواید آثار گردد. ما که وکلا می‌باشیم به راستی و استحکام این عهدنامهٔ مبارکه را دستخط و مهر گذاشته‌ایم. به تاریخ نوزدهم ماه مارچ سنۀ یکهزار و هشتصد و نه عیسوی مطابق بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنۀ هزار و دویست و بیست و چهار هجری.

سواد دستخط و امضای اعلیحضرت قدر قدرت امپراتور انگلستان است: «ما که این عهدنامهٔ مجمل را دیده‌ایم، همهٔ فصل‌ها و شروط آن را مقبول و منظور داشته‌ایم و داریم، برای خودمان و هم برای وراث ما و ولیعهدهای ما و نیز قول شاهانه را می‌دهیم که: همیشه موافق شروط این عهدنامه عمل و حسب‌المقدور ما کسی را اذن خلاف کردن آن نخواهیم داد. برای مربوطی این امر مهر بزرگ دولت خود را بر این عهدنامهٔ مجمل چسبانیده‌ایم و آن را با دست مبارک خود دستخط کرده‌ایم. در قصر شاهانهٔ ولز، به تاریخ هفتم شهر جمادی‌الاولی سنۀ ۱۸۱۰ عیسویه (!) جلوس ما، جارج شاه.»

این عهدنامه که به امضا و توشیح جارج (ژرژ) سوم (۱۷۳۷-۱۸۲۰) پادشاه انگلستان نیز رسیده است در متن فارسی نام آن را «عهدنامه مجمل» گذاشته‌اند و این تعبیر ترجمه Preliminary Treaty به زبان انگلیسی و Traité Préliminaire به زبان فرانسه است که به معنی «عهدنامه مقدماتی» باشد. از همین جا پیداست که انگلیسی‌ها می‌خواسته‌اند با فتحعلی‌شاه و درباریان بی‌خبرش بازی بکنند و به اصطلاح وعده سرخرمن بدهند.

ناپلئون در ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۲ ژوئیه ۱۸۰۷ یعنی یک سال و هفت ماه و ۱۴ روز پیش از امضای این عهدنامه انگلیس و ایران عهدنامه معروف تیلسیت را با روسیه امضا کرده بود. وی از آغاز دشمن آشکار انگلستان بود. در این عهدنامه با امپراتور روسیه نیز اتفاق کرد و قهرماً روسیه نیز در صف دشمنان انگلستان درآمد و آشکار است که مقصود از این عهدنامه با ایران این است که ایران را یکسره از فرانسه جدا کنند و در دشمنی با روسیه پروبال بدهند و دلیرتر بکنند و به آن وعده بی‌اساسی بدهند که هرگاه یکی از دول فرنگ به ایران حمله کند با لشکریان و اسلحه و پول به یاری ایران بیایند. مقصود عمده از این عهدنامه آن است که از راه ایران، نه فرانسه و نه روسیه مزاحم انگلیسی‌ها در هندوستان نشوند.

انگلیسی‌ها نخست به عنوان تجارت وارد هند شده بودند و تا مدتی «شرکت هند شرقی» که ظاهراً یک شرکت تجارتی بود به کارهای هندوستان می‌رسید چنان‌که نخستین مأموران سیاسی که به ایران آمدند از هند آمدند و عنوان رسمی ایشان فرستاده شرکت هند بود. اندکی پیش از امضای این عهدنامه با ایران دولت انگلستان دیگر آشکارا سرنوشت هندوستان را به دست گرفته بود و بیشتر هراس این دولت از این بود که افغان‌ها از شمال و ایرانیان از مغرب به هندوستان حمله کنند و مزاحم پیشرفت ایشان که به دشواری‌های گوناگون برخورد کرده بودند. یگانه مقصود این عهدنامه هم همین بود که ایران نه خود به هندوستان بتازد و نه بگذارد روس‌ها و فرانسوی‌ها و افغان‌ها منافع انگلستان را در این سرزمین پهناور به خطر بیندازند.

چیزی که در این عهدنامه بسیار شگفت‌انگیز است این است که در ماده چهارم قید کرده‌اند اگر جنگی در میان ایران و افغانستان درگیرد «اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ وجه اعانت و امداد نخواهد کرد». پیدا است که مقصود از این ماده این است که ایران و افغانستان باید به جان یکدیگر بیفتند و یکدیگر را ضعیف کنند و انگلستان از ناتوانی هر دو طرف بهره‌مند شود.

چیزی که در این عهدنامه بسیار جالب‌تر است این است که در ماده سوم قید شده است

که دولت ایران هر عهدنامه‌ای را که «با هریک از دولت‌های فرنگ» بسته است باطل بکند و البته مقصود از آن بیشتر تعهداتی است که ایران نسبت به دولت فرانسه داشته است. در این «عهدنامهٔ مجمل» وعده داده شده بود عهدنامهٔ مفصلی نیز به امضا برسد. به همین جهت سه سال و پنج روز کم پس از امضای عهدنامهٔ اول آن عهدنامهٔ دوم نیز بسته شد. این عهدنامهٔ دوم را سرگوراوزلی سفیر کبیر و وزیر مختار انگلستان که در ۲۹ محرم ۱۲۲۵ (۶ مارس ۱۸۱۰) به دربار ایران رسیده است از جانب انگلستان امضا کرده و از جانب ایران عباس میرزا نایب السلطنه آن را تصدیق کرده و در ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ به امضا رسیده است. متن این عهدنامه که یک سال و پنج ماه و ۲۸ روز پیش از امضای عهدنامهٔ گلستان بسته شده از روی همان نسخهٔ خطی به این گونه است:

عهدنامهٔ ۱۲۲۷ با انگلستان

«الحمد لله الوافی الکافی - اما بعد این خجسته اوراق دسته‌گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به دست وکلای حضرتین علیتین به رسم عهدنامهٔ مفصل برطبق صدق خلوص پیوسته می‌گردد. چون قبل از این که عالیجاه زبدة السفراء سره‌ر فرد جانس برون‌ت از جانب دولت علیهٔ انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک جهتی دولتین وارد دربار شهریاری شده بود و عهدنامهٔ مجملی فی‌مابین وکلای دولت علیهٔ ایران: اجل الکفات الفخام، صدرالوزراء العظام، فخرالصدارة والوزارة والاحتشام، میرزا محمد شفیع صدراعظم و امیرالامراء الکرام، المؤتمن الحضرة لعلیه العالیه، امین الدولة البهیه السنیه، قواماً للجلالة والنباله، حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با مشارالیه، که وکیل و سفیر دولت بهیهٔ انگلیس بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامهٔ مفصل رجوع شده، مرقوم گردیده بود، حال که عالیجاه رفیع جایگاه، عزت و فخامت همراه، شهامت و صداقت اکتناه، فطانت و درایت آگاه، دولت خواه بلاشتباه، سرگوراوزلی برون‌ت، ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی می‌باشد و از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات یک جهتی است، وکلای این همایون حضرت قاهره، به صلاح و صوابدید مشارالیه، شروع در تفصیل عهود کرده و تفصیل مقاصد از قراری است که در فصول لاحقۀ دوازده‌گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامهٔ تجارتانۀ جداگانه معین و مفصل خواهد گشت:

فصل اول. اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم دانستند که: از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی که با هریک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقهٔ به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر ندهند و احدی از این طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیها و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه طوایف مزبور را بازدارند، خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از راه رفق و مدارا.

فصل دوم. اگر دشمنی از ممالک فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیئهٔ انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای مملکت هند از جانب دولت بهیئهٔ انگلیس، هرگاه امکان و قدرت داشته باشد، به قدری که خواهش اولیای دولت علیه ایران باشد، عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانهٔ سمت ایران نمایند و اگر به علت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت علیه ایران بدهند. مادام که جنگ و جدال با طوایف مزبوره در میان باشد وجوه مزبوره برقرار کارسازی شود، چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت بهیئهٔ انگلیس را لازم است که رسیدن آن را به قشون مستحضر و مطلع و خاطر جمع بشود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل سیم. اگر احياناً طایفهٔ فرنگ را که با دولت علیه ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیئهٔ انگلیس مصالحتی اتفاق افتد، پادشاه والجاه انگلستان کمال سعی و دقت را نماید که: فیما بین آن طایفه و دولت علیه ایران نیز رفع دشمنی و نزاع شده، صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد، پادشاه ذیجاه انگلستان، به طریقی که مرقوم شد، از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند، یا این که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عسکر و غیره کارسازی دولت ایران نماید و این اعانت و امداد را مادام که جنگ میان دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت ایران صلح ننماید مضایقه ننمایند، به شروط مرقومهٔ مفصله از این امداد کوتاهی ننمایند و در صورتی که صلح میان آن طایفه و دولت بهیئهٔ انگلیس اتفاق افتد باز هروقت اولیای دولت علیه ایران خواهند جنگ و جدال با آن طایفه رفع نشود معلم و غیره به جهت تعلیم و تعلم سپاه ایران خواهند، اولیای دولت انگلیس به شرط فراغت وقت به قدر مقدور البته مضایقه نخواهند کرد.

فصل چهارم. چون قرارداد مملکت ایران این است که: موجب قشون شش ماه به شش ماه و پیش داده می شود قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیئه انگلیس داده شده چنین شد که: تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه ممکن شود، زودتر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل پنجم. هرگاه طایفه افغانه را با اولیای دولت بهیئه انگلیس نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران لشکر تعیین نموده به قسمی که مصلحت دولتین باشد، به دولت بهیئه انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیئه انگلیس بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.

فصل ششم. اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیئه انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل هفتم. در صورتی که در سواحل دریای قلم، چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرماید که: درخورهای بحر مزبور کشتی های جنگی سازند پادشاه ذیجاء انگلستان اجازت به معلم و عمله کشتی ساز و غیر، هم از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بنبائی عطا نمایند که: به خدمت شاهنشاه ایران حاضر و به خدمت مرجوعه مأمور شوند و موجب و اخراجات آن با سرکار پادشاه جم جاه دولت علیه ایران باشد، به موافق قراری که با ایلچی دولت بهیئه انگلیس داده خواهد شد.

فصل هشتم. اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید، به محض اشارت امنای دولت علیه ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبور اشارتی از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و اگر بعد از ممانعت آن کس فرود آید، او را گرفته روانه ایران نمایند.

فصل نهم. اگر در بحرالعجم اولیای دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود اولیای دولت بهیئه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده، بازیافت نمایند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل دهم. مواجب صاحبان و عمله و معلم و غیره را امنای دولت بهیة انگلیس خواهند داد ولیکن چون شاهنشاه جم‌جاه ایران نخواستند که کسی که به خدمت ایشان مشغول باشد از عنایات خسروانی بی‌بهره باشد، لهذا از وفور عنایت به موجب تفصیل ذیل و علی‌قدر مراتبهم مواجب در وجه هریک برقرار فرمودند:

صاحبان و سراداران^۱:

کرنیل^۲ سه‌هزار و ششصد تومان
میجر جنرال^۳ دوهزار و ششصد تومان
کوماندر جنرال^۴ هزار و پانصد تومان
مهندس:

کرنیل هزار و پانصد تومان
لفتننت کرنیل^۵ پانصد و ده تومان
میجر^۶ هشتصد و چهل تومان
سرکردگان توپچی سوار:

کرنیل هفتصد و پنجاه تومان
لفتننت کرنیل پانصد و هشتاد تومان
میجر چهارصد و هفتاد و پنج تومان
سرکردگان توپچی پیاده و سرباز:
کرنیل هفتصد و پانزده تومان
لفتننت کرنیل چهارصد و هشتاد تومان
میجر سیصد و هفتاد و پنج تومان
کاپتین^۷ دویست تومان
لفتننت^۸ صد و چهل تومان
سرتیپ (!) توپچی سوار:

۱. در اصل همه این قسمت به شکل سیاق و با ارقام سیاق نوشته شده است.

۲. Colonel، سرهنگ.

۳. Major General، سرلشکر

۴. Commander General، سپهبد

۵. Lieutenant-colonel، سرهنگ دوم

۶. Major، سرگرد

۷. Captain، سروان

۸. Lieutenant، ستوان

سرجنت میجر^۱ بیست و پنج تومان
سرجنت^۲ بیست و چهار تومان
سرباز:

سرجنت میجر بیست تومان
سرجنت شانزده تومان
کارپرال^۳ سیزده تومان^۴

صاحبان و معلمان که اکنون در رکاب ظفر انتساب شاهنشاه جم‌جاه ایران حاضر و مشغول خدمت می‌باشند و هریک از صاحبان مرتبه‌های مفصلهٔ حشو^۵ که بعد از این حاضر شوند از قراری که در حشو مشخص شده است موافق مرتبه به هریک انعام داده خواهد شد و هریک از ایشان که بر سایر ملتزمین و حاضرین بزرگ‌تر و حکمران باشد نصف آنچه موافق مرتبه برای او مقرر و مشخص شده است علاوه انعام داده خواهد شد که مرحمت شود و اگر خدانخواستہ یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند به مجرد اظهار آن به ایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد.

فصل یازدهم. چون منظور هر دو پادشاه آن است که: این عهد جاوید مهد ابدالاباد مابین اولاد و احفاد امجاد پایدار و برقرار بماند، لهذا از هر دو طرف بهی الشرف قرار داد چنین شد که هریک از کواکب فروزان سپهر پادشاهی که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد، با دولت دیگر عهد یک‌جهتی و دوستی را پایدار نداشته، این طریقهٔ انیقه را ممضی دارند و هرگاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین محتاج به اعانت جدیدی از دولت دیگر گردد، به طریقی که پیشرفت و صلاح دولتین و مملکتین و مقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی در امداد و اعانت ننمایند و اعانت و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه در این عهدنامهٔ میمونه مشخص شده است باید با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل دوازدهم. چون از قراری که بر اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند، منظور از این عهد دوستی از دیاد قوت هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است و هریک را پیشنهاد خاطر این است که: تقویت به یکدیگر کرده، به امداد

۱. Serjeant-major گروهان یکم

۲. Serjeant گروهان

۳. Corporal، سرجوخه

۴. تردید است اعدادی که در اصل به سیاق نوشته شده درست باشد.

۵. حشو به معنی متن عهدنامه است.

یکدیگر بر مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش امنای دولت بهیه انگلیس است که دولت علیه ایران روزبه روز زیاده قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند دخل در مملکت مزبور نماید و به امداد دولت انگلیس دولت و مملکت رعیت ایران قوی و فسیح تر گردد، اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان و یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در این میانه کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و اگر احیاناً احدی از مشارالیه و لایتنی و جایی از خاک متعلقه به مملکت ایران را به آن دولت بهیه بدهند، که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیه انگلیس به این امر اقبال نکرده، پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود.

تمت الفصول باليمن والسعادة. امید که این عهد میمون خجسته با فواید و نتایج نیک تا ابد منعقد و پیوسته ماند. این عهدنامه میمون را ما که وکلای حضرتین علیتین می باشیم به صداقت و راستی مشحون به فصول دوازده گانه مستحکم و منعقد داشته، دستخط و مهر گذاشته ایم. به تاریخ چهاردهم ماه مارچ سنه یک هزار و هشتصد و دوازده عیسویه، مطابق بیست و نهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و بیست و هفت هجریه مصطفویه، علی هاجرها السلام والتحیه، تحریراً فی دارالخلافة طهران صانها الله تعالی عن الحدثان.

سواد امضای مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا: چون اعلیحضرت قدر قدرت فلک رفعت شاهنشاه عالم پناه، نیابت سلطنت دولت ایدمدت قاهره را به ما تفویض فرموده، لهذا قبول نموده، حسب الامر که همین عهد میمون خجسته، که مابین دولتین بسته و محکم گردیده است، به شروطی که در عهدنامه میمونه مبسوط و مشروط است، از حال تحریر الی انقراض زمان فیما بین ما و اخلاف کبار این دودمان خلافت نشان با حضرت ولیعهد دولت بهیه انگلستان مستمر و برقرار و تخلف و تجاوز روی ندهد والسلام خیر ختام باشد».

در این عهدنامه دوم نکات جالب هست: نخست آن که در ماده اول قید شده است که اگر اروپاییان «از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره» به هندوستان حمله برند ایران پادشاهان و اعیان این نواحی را وادارد مانع شوند. پیدا است که دولت انگلستان در ضمن آن که با روسیه در برابر ناپلئون متحد شده بود در این تاریخ از پیشرفت روس ها به سوی آسیای مرکزی و نزدیک شدن به مرزهای غربی هندوستان و اهمه مخصوصی داشته است و می خواسته است به توسط ایران سران نواحی مختلف آسیای مرکزی را وادار کند از پیشروی روسیه مانع شوند.

در مادهٔ سوم انگلستان وعده کرده است هرگاه جنگی در میان ایران و یکی از کشورهای اروپا در بگردد از هندوستان سپاه و اسلحه به یاری ایران بفرستد و یا آنکه سالی دو بیست هزار تومان برای مخارج لشکرکشی پردازد و در ضمن آموزگار و افسر برای تعلیم لشکریان بدهد. برای این که ارزش حقیقی این مبلغ دو بیست هزار تومان در آن موقع معلوم شود باید در نظر داشت که در آغاز این تاریخ که پول ایران هنوز در قفقاز رواج داشته است سکهٔ طلای یک تومانی و پنج قرانی (نیم تومانی) و یک ربع تومان معمول بوده است. سکهٔ یک تومانی بیست و هشت نخود طلا داشته یعنی یک مثقال و یک شانزدهم مثقال، و بیست فرانک فرانسه ارزش آن بوده است. سپس وزن پول ایران را پایین برده اند و ارزش آن چهار روبل نقرهٔ روسی یا ۱۶ فرانک فرانسه شده است و سکه های سه تومانی که زده اند با ۴۸ فرانک فرانسه برابر بوده و وزن آن درست معادل چهار دوکای هلندی بوده است. در بازار معاملات یک تومان را چهل فرانک فرانسه حساب می کردند. یک تومان را به هشت ریال تقسیم می کرده اند و هر ریال معادل دو فرانک بوده است. در ضمن سکهٔ دیگری به نام «عباسی» رایج بوده که از زمان شاه عباس صفوی معمول شده بود و به نام او معروف بود و از نقرهٔ خالص بود و هر عباسی معادل با ۸۰ کپک روسی بود و این پول از پول های دیگر بیشتر رواج داشت.

چون سکه های عباسی در قفقاز رواج بسیار داشت تا مدتی دولت روسیه در ضرابخانهٔ تفلیس سکهٔ یک عباسی و دو عباسی می زد و به جای آن که به زبان فارسی سجع سکه را بنویسند در یک سوی آن به زبان گرجی نام شهر تفلیس و در سوی دیگر کلمهٔ پول و تاریخ سالی را که سکه زده بودند به همان زبان نوشته بودند. اما این سکه های ایران از نقرهٔ خالص نبود و عیار داشت ولی در بازار اختلافی در میان سکه های ایران و تفلیس نبود.

برخی از حکمرانان نواحی قفقاز نیز حق سکه زدن داشتند و این حق را دربار ایران به ایشان داده بود، از آن جمله حکمران گنجه و مخصوصاً حکمران شروان سکه هایی می زدند که عیار آنها تفاوت داشت و به همین جهت ارزش آنها کمتر از سکه های ایران و تفلیس بود.^۱ تقسیمات پول ایران تا پایان دورهٔ قاجاریه برقرار بود به این معنی که چهار سکهٔ طلا رواج داشت: سکه ای که دو تومان ارزش داشت و به آن «اشرفی» می گفتند، سکهٔ طلای یک تومانی، سکهٔ طلای نصف تومان که به آن «پنج هزاری زرد» می گفتند، سکهٔ ربع تومان که به

1. Voyage dans la Russie Méridionale... par le Chevalier Gamba Tome second, Paris, 1926, p. 455-457.

آن «دو هزاری زرد» می‌گفتند. در اواخر دورهٔ فتحعلی شاه به جای آن که یک تومان را به هشت ریال تقسیم بکنند به ده ریال تقسیم کردند و چنان که پس از این به جای خود خواهد آمد وقتی که در روی سکه کلمهٔ «صاحب قران» را بر نام فتحعلی شاه افزودند سکهٔ یک‌ریالی را «صاحب قران» گفتند و سپس این کلمه مختصر شد و در زبان مردم به «قران» تبدیل شد. در همان زمان‌ها یک سکهٔ کوچک نقره که نصف ریال بود در «پناه‌آباد» آذربایجان درست کردند که به آن «پناه‌آبادی» گفتند و در زبان مردم این کلمه «پنا‌باد» شد. هر ریال یا قران را به هزار دینار تقسیم کردند و یک هزارم دینار را «شاهی» نام گذاشتند و دو شاهی را «صد دینار» گفتند. سکه‌های کوچک نقره به ارزش پنج شاهی نیز معمول بود که ربع قران باشد و روی آن کلمهٔ «ربعی» نوشته بودند. سکه‌های کوچک‌تر از آن از نقره سه‌شاهی ارزش داشت که به آن «شاهی سفید» می‌گفتند. به عادت زمان صفویه کلمهٔ عباسی نیز رواج داشت و یک عباسی عبارت از چهارشاهی بود.

چنان‌که گذشت در آن زمان ارزش واقعی یک تومان پول ایران به حداکثر بیست، و به حداقل شانزده فرانک فرانسه بوده است. در صورتی که حداکثر را به حساب بیاوریم دویست هزار تومانی که انگلیسی‌ها در هر سال در موقع جنگ به ایران وعده کرده‌اند چهار میلیون فرانک آن روز می‌شده است. در آن زمان به حد وسط خرج یک تن از مردم متوسط در اروپا معادل صد و پنجاه فرانک و تقریباً سالی دو هزار فرانک بوده است. ناچار چهار میلیون فرانک در سال تنها زندگی دوهزارتن را تأمین می‌کرده است. حداقل سپاهیان ایران در جنگ‌های با روسیه سی هزارتن بوده است و انگلیسی‌ها اگر این پول را می‌دادند تنها خرج زندگی دوهزارتن از لشکریان ایران را می‌پرداختند و خرج ۲۸ هزارتن دیگر را ایران می‌بایست از درآمد ناچیز آن زمان خود بپردازد. چنان‌که پس از این به تفصیل خواهد آمد هرگز در سخت‌ترین روزهای جنگ با روسیه دولت انگلستان این پولی را که در این عهدنامه به عهده گرفته بود نپرداخت و پیدا است مقصود از این وعدهٔ دروغ این بوده است که ایرانیان را بفریبند و ایشان را به جنگ با روسیه دلیر کنند تا ناتوان شوند و نیرویی در برابر انگلستان در آسیا فراهم نکنند.

در فصل دهم این عهدنامه، چنان‌که پیش از این از نسخهٔ خطی متن فارسی نقل کردم. برای بیست درجه از صاحب‌منصبان جزء و کل انگلیسی که به خدمت دولت ایران گماشته شوند حقوقی منظور شده است که در اصل به سیاق نوشته‌اند و در درست بودن این اعداد شک دارم. اگر فرض کنیم که این اعداد درست باشد و از هریک از این صاحب‌منصبان یک‌تن را دولت آن زمان استخدام کرده باشد بنا بر اعدادی که در این فصل آمده است

می‌بایست در سال به این بیست تن ۱۴۳۷۸ تومان را بپردازد و از این مبلغ دویست هزار تومان تنها ۱۸۵۶۲۲ تومان برای سی هزارتن از سپاهیان ایران در سال باقی می‌ماند. همین حساب می‌رساند تا چه اندازه وعدهٔ دولتی که این مبلغ را در این عهدنامه ذکر کرده است بی‌بنیاد بوده و رضایت دولتی که این مبلغ را پذیرفته و به این عهدنامه تن در داده و خشنود شده است بی‌اندیشگی را می‌رسانیده است.

شگفت‌تر این است که در همین فصل دوم عهدنامه که این مبلغ را وعده داده‌اند قید کرده‌اند لازم است ایلچی انگلستان از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع بشود یعنی حتی در خرج کردن این پول کم نظارت داشته باشد و دولت ایران در هر راهی که او بخواهد آن را خرج نکند.

فصل پنجم این عهدنامه نسبت به فصل هفتم عهدنامهٔ نخستین باز بیشتر به زیان ایران بوده است زیرا که در آن عهدنامه قید کرده بودند که هرگاه جنگی در میان ایران و افغانستان درگیرد انگلستان دخالت نخواهد کرد اما در این عهدنامه قید شده است که هرگاه افغان‌ها با انگلیسی‌ها وارد جنگ بشوند ایران از انگلستان یاری کند اما اگر جنگی در میان ایران و افغانستان درگیرد «انگلیس را در آن میان کاری نیست». معنی صریح و عجیب این ماده این است که «هرگاه کسی مرا زد تو باید از من یاری کنی و هرگاه کسی ترا زد من در کنار می‌ایستم و تماشا می‌کنم».

نکتهٔ دیگری که در این عهدنامه تازگی دارد این است که در فصل یازدهم قید کرده‌اند ولیعهد آن دو کشور با کشور دیگری دوستی نکنند. پیدا است مقصود از این عبارت این است که عباس میرزا نایب السلطنه ناچار باشد همواره با روس‌ها دشمنی بکند و هرگز از در سازش با ایشان در نیاید.

در دنبالهٔ این مطلب در همین فصل چنین آمده است که هرگاه ولیعهد یکی از دو کشور محتاج به یاری کشور دیگر باشد از آن خودداری نکنند. پیدا است که این ماده را به چه سبب در این عهدنامه جای داده‌اند. عباس میرزا که همواره از بدخواهی برادران و مدعیان خود هراسان بوده می‌ترسیده است که دولت‌های دیگر پشتیبان سلطنت مدعیان او شوند و این ماده برای رفع واهمهٔ او و جلب همکاری و دوستی او است. چنان‌که پیش از این گذشت همین مطلب را در فصل چهارم عهدنامهٔ گلستان^۱ نوشته‌اند و پس از این نیز خواهد آمد که در

عهدنامه ترکمانچای نیز وارد کرده‌اند. به همین جهت پس از امضای عهدنامه ترکمانچای دولت تزاری روسیه همواره آشکارا خود را پشتیبان سلطنت فرزندان و بازماندگان عباس میرزا نایب‌السلطنه می‌دانسته است.

در فصل دوازدهم نیز قید کرده‌اند که اگر در میان شاهزادگان و سردارهای ایران اختلافی درگیرد دولت انگلیس در این زمینه کاری نکند و اگر هم قسمتی از خاک ایران را به انگلستان بدهند و یاری بخواهند، نپذیرند. این مطلب خود آشفتگی اوضاع را در دربار ایران و نفاق‌ها و چنددستگی‌های شاهزادگان و درباریان را در آن زمان می‌رساند و پیدا است که همه از این اختلاف‌ها و فتنه‌های وخیم هراسان بوده‌اند.

دو سال و ده ماه و بیست و دو روز پس از امضای عهدنامه دوم در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ مطابق با ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ عهدنامه سومی بسته شده که از جانب ایران، میرزا محمدشفیع صدراعظم و میرزا بزرگ قائم‌مقام و میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی‌الممالک و از جانب انگلستان مستر هنری الیس^۱ امضا کرده‌اند. هنری الیس که در ۱۷۷۷ متولد شده و در ۲۸ سپتامبر ۱۸۵۵ درگذشته نخست از کارگزاران شرکت هندوستان بوده و در ۱۲۲۵ (۱۸۱۰ م.) جزو هیئت فرستادگان این شرکت با جان ملکم معروف به ایران آمده و از آن وقت با کارهای ایران آشنا شده است. سپس هنگامی که موریه معروف از ایران رفته بود در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۹ (۱۸ آوریل ۱۸۱۴) به سمت کفیل سفارت انگلستان در تهران مأمور شده است و در نیمه دوم ذی‌الحجه آن سال (اوایل ماه دسامبر) پس از هفت ماه و چند روز درنگ در ایران همین عهدنامه را با خود به انگلستان برده است. پیدا است که وی را برای همین کار به ایران فرستاده بودند. وی چنان‌که به جای خود خواهد آمد بار دیگر در سال ۱۲۵۱ (۱۸۳۵ م.) به سفارت به ایران آمده است.^۲

متن فارسی این عهدنامه را نیز از همان نسخه خطی سابق‌الذکر نقل می‌کنم:

عهدنامه ۱۲۲۹ با انگلستان

«الحمد لله الكافي الوافي - اما بعد - این خجسته اوراق دسته‌گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به دست اتفاق وکلای حضرتین سنیتین بهیتین به رسم عهدنامه مفصل، برطبق

1. Henry Ellis

۲. کتاب سابق‌الذکر رابینودی بورگو ماله، ص ۲۲.

صدق و خلوص پیوسته می‌گردد: چون قبل از این که عالیجاه زبده السفرا سرهر فرد جانس برونّت از جانب دولت بهیة انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک‌جهتی دولّین علیّین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود و عهدنامهٔ مجملی فیما بین وکلای دولت علیهٔ ایران اجل الکفات الفخام، فخرالوزراء العظام، نظاماً للصدارة والوزارة والاحتشام، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم و امیرالامراء الکرام المؤتمن الحضرة العلیة العالیة، امین الدوله البهیة السنیة، قواماً للعزة والنباهة و نظاماً للجلالة والنباله، جناب حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با مشارالیه، که کفیل و سفیر دولت بهیة انگلیس بود، به شروط چند که توضیح و تبیین آن به عهدهٔ نامهٔ مفصل رجوع شده، مرقوم گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیة انگلتره مصدق و ممضی آمد، بعد که عالیجاه رفیع جایگاه، عزت و فخامت همراه، شہامت و صداقت اکتناه فطانت و درایت آگاه، دولت خواه بلا اشتباه، عمدة الاکابر، سرگوراوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت مزبوره، برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق‌پناه پادشاهی گردید؛ از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب مهمات یک‌جهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره، به صلاح و صوابدید عالیجاه مشارالیه عهدنامهٔ مفصله، مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته، بعد از آن که عهدنامهٔ یک‌جهتی و اتحاد مزبور منظور اولیای دولت بهیة انگلتره گردید، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک‌جهتی و اتحاد دولّین علیّین، انسب دانسته، عالیجاه رفیع جایگاه، شہامت و درایت اکتناه، معتمد آن دولت بهیة هنری الیس را روانه و در طی نامهٔ دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردیده، لهذا جناب جلالتمآب، صدرالوزراء العظام، نظاماً للصدارة والاحتشام، صدراعظم معزی الیه و عمدة الکبراء الفخام و زبده الاعیان العظام، مقرب الخاقان، نایب‌الوزاره، میرزابزرگ قائم مقام و معتمد الدوله العلیه و مؤتمن السدة السنیة، میرزا عبدالوهاب منشی الممالک، دیوان همایون وکلای دولت علیهٔ ایران، با عالیجاه فخامت اکتناه، اصالت‌پناه، فطانت و ذکاوت همراه، شہامت و بسالت دستگاه، مجدّت و نجدت انتباه، عزت و رفعت جایگاه، دولت خواه بلا اشتباه، عمدة الاعاظم المسیحیه و زبده الافاخم العیسویه، مستر موریه ایلچی جدید دولت بهیة انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده، و مقاصد معاهدهٔ میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانهٔ لاحقہ شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامهٔ تجارت نامهٔ جداگانهٔ لاحقہ شرح داده خواهد شد.

فصل اول. اولیای دولت علیهٔ ایران بر خود لازم داشتند که: از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شروطی که به هریک از دولت‌های فرنگ، که با دولت بهیة انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد، بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را، که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیة انگلتره باشد، نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره بازدارند، خواه از راه تخویف و تهدید و خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم. چون این عهد خجسته، که در میان دو دولت ابد مدت، به دست صدق و راستی بسته‌اند امید چنان است که به خواست خداوند یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه‌روز ملزومات و مقتضیات یک‌جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و موافقت در میان این دو پادشاه جم‌جاه فلک‌دستگاه، زاده‌ما الله ملکاً و سلطاناً، و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد برقرار و استوار باشد، پادشاه والجاه انگلیس قرارداد می‌نماید که: اگر بر سر امور داخلهٔ مملکت ایران فیما بین شاهزادگان یا امرا و سرداران مناقشتی روی دهد، دولت بهیة انگلیس را در این میان کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیه‌م ولایتی و جایی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت بهیة بدهند، که به‌ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیة انگلیس به این امر اقبال نکرده، پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقهٔ به ایران هرگز نخواهند نمود.

فصل سیم. مقصود کلی از این عهدنامه آن است که: دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که: از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند و این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار یافته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلقه به هریک از دولتین ایران و روس از قراری است که به استصواب و اطلاع وکلای دولت علیهٔ ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این مشخص و معین خواهد گشت.

فصل چهارم. چون در یک فصل از فضول عهدنامه مجمله، که فیما بین دولتین علیتین بسته

شده، قرارداد چنین است که: اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند دولت علیه ایران از دولت بهیة انگلیس خواهش امداد نماید، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیة انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورده و لشکر به قدر خواهش با سردار و اسباب و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستد و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد به عوض آن از جانب دولت بهیة انگلیس مبلغی وجه نقد، که قدر و قرار آن در عهدنامهٔ مفصله، که من بعد فیما بین دولتین قوی شوکتین بسته می‌شود، معین خواهد شد. الحال مقرر است که: مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده، در نزاع و جنگ سبقت با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نموده باشد، امداد مذکوره از جانب دولت بهیة انگلیس به هیچ وجه داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت بهیة انگلیس را لازم است که: از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع گردد و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل پنجم. هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که: برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم به ایران بیاورند مختارند که: از مملکتی از ممالک فرنگ، که با دولت بهیة انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند، معلم بگیرند.

فصل ششم. اگر کسی از طوایف فرنگ، که در حالت مصالحه با دولت بهیة انگلیس می‌باشد، نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه و الاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که: فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه نیز رفع دشمنی و جدال شده، صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذی‌جاه انگلستان، به طریقی که مرقوم شده، از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند و با این که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانه و امداد را مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه ننمایند.

فصل هفتم. چون قرارداد مملکت ایران این است که: مواجب قشون شش ماه به شش ماه داده می‌شود قرارداد تنخواهی، که به عوض عساکر از دولت بهیة انگلیس داده می‌شود، چنین شد که: تنخواه مزبور را ایلچی دولت بهیة هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل هشتم. هرگاه طایفهٔ افاغنه را با اولیای دولت بهیة انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت علیه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده، به قسمی که مصلحت دولتین باشد، به

دولت بهیئه انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیئه انگلیس بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.

فصل نهم. اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیئه انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم. اگر از رؤسای ایران کسی خواهد دشمنی کند و یا غی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید باید به محض اشارتی که از جانب اولیای دولت ایران بشود آن کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته، روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبوره اشارتی از امنای دولت علیه ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید او را گرفته، روانه ایران نمایند و همچنین معلوم است که: از جانب دولتین شرایط این فصل از طرفین استقرار پذیرفته است.

فصل یازدهم. اگر در بحرالعجم دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود دولت بهیئه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد همان وقت بگیرند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه. ما که وکلای حضرتین علیتین می باشیم این عهدنامه مفصله را، که سابقاً فیما بین دولتین علیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند، که منافی دوستی و یک جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انساب می نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر یافته، دستخط و مهر گذاشتیم. به تاریخ دوازدهم شهر ذی حجة الحرام سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجریه مصطفویه، مطابق بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یک هزار و هشتصد و چهارده عیسویه. تحریراً فی دارالخلافة طهران، صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان.

اساس مطالبی که در این عهدنامه ۱۲۲۹ گنجانیده اند همان است که در عهدنامه دوم در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ هست و به همین جهت معلوم نیست ایران خواستار تجدید عهد و تنظیم این عهدنامه جدید بوده است یا انگلستان و چه چیز سبب انعقاد این عهدنامه سوم شده است. تنها تفاوتی که در این عهدنامه سوم نسبت به آن دو عهدنامه پیشین هست این است که مبالغ حقوقی را که می بایست دولت ایران به

صاحب‌منصبان انگلیسی که وارد خدمت آن می‌شوند بدهد حذف کرده‌اند. دیگر آن‌که قید دوستی نکردن ولیعهد ایران را با دولت دیگر برداشته‌اند و معلوم نیست چه شده است که این پشتیبانی از عباس میرزا را نیز از میان برده‌اند و شاید به همین جهت بوده است که دیگر عباس میرزا در ذیل این عهدنامهٔ سوم ضمانتی را که برای اجرای عهدنامهٔ دوم کرده بوده نکرده است.

دلیل مسلم این بی‌مهری نسبت به عباس میرزا هم این است که در عهدنامهٔ گلستان که سیزده ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامهٔ سوم با انگلستان بسته شده است روس‌ها همین پشتیبانی را از عباس میرزا کرده بودند و عباس میرزا از ناچاری و برخلاف میل انگلیسی‌ها به عهدنامهٔ گلستان تن در داده بود و ناچار انگلیسی‌ها پشتیبانی را که در عهدنامهٔ دوم از او کرده بودند، دریغ کردند.

اما نکاتی که در این عهدنامهٔ سوم بر عهدنامهٔ دوم افزوده‌اند یکی این است که در فصل سوم صریحاً نامی از روسیه برده نشده است ولی در این مورد دو جا کلمهٔ «سبقت» را وارد کرده‌اند. پیدا است که دولت انگلستان از سیاست آن روز روسیه کاملاً آگاه بوده و می‌دانسته است که روس‌ها به همان نواحی که تا آن زمان گرفته‌اند و در عهدنامهٔ گلستان که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) یعنی یک سال و یک ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامه به خود تعلق داده‌اند قناعت خواهند کرد و دیگر حاجت به جنگ تازه‌ای نخواهند داشت ولی ایرانیان از این عهدنامه راضی نیستند و مایل‌اند با جنگ دومی این نواحی از دست‌رفته را پس بگیرند، پس سبقت در جنگ با ایرانیان خواهد بود و در این صورت انگلستان دیگر تعهدی نخواهد داشت و خواهد گذاشت روسیه و ایران با یکدیگر درافتند و هریک که در این زدوخورد ناتوان شدند به سود انگلستان خواهد بود. در این عهدنامهٔ سوم باز در فصل چهارم وعدهٔ دادن مبلغ دویست هزار تومان را در سال تکرار کرده‌اند و باز وزیر مختار انگلستان حق نظارت در خرج کردن آن خواهد داشت.

نکتهٔ دیگری که در این عهدنامهٔ سوم تازگی دارد این است که دولت ایران به عهده گرفته است معلمانی را که برای سپاهیان خود لازم دارد از کشورهای اروپا بگیرد که با انگلستان اختلاف نداشته باشند. پیدا است که این تعهد از جانب ایران، پذیرفتن قیمومت انگلستان بر نظام ایران است.

مهم‌ترین مطلبی که در این عهدنامهٔ سوم هست این است که در پایان فصل سوم تصریح کرده‌اند که خاک متعلق به ایران و روسیه از قراری است که به تصویب نمایندگان ایران و

انگلستان و روسیه برسد. به این گونه، انگلیسی ها خود را در اختلاف در میان ایران و روسیه داخل کرده و حکمیت قاطع برای خود قائل شده و از ایران گرفته اند چنان که عواقب شوم این دخالت را پس از این در جای خود خواهم آورد.

اما عهدنامه تجارتی که در پایان مقدمه عهدنامه دوم وعده داده شده است تا مدت های مدید معوق مانده و نخستین بار که عهدنامه تجارتی در میان ایران و انگلستان بسته شده در ۱۲۵۷ (۱۸۴۱ م.) یعنی ۲۸ سال پس از امضای این عهدنامه سوم است.

این عهدنامه سوم ضمیمه ای یا صورت مجلسی هم دارد که در آن زمان به آن «احتجاج نامه» گفته اند و گویا در همان روز امضای عهدنامه سوم نوشته شده و متن فارسی آن را از همان نسخه خطی نقل می کنم:

ضمیمه عهدنامه ۱۲۲۹

صورت احتجاجی است که با عالیجاهان مستر هنری آلس و مستر موریه ایلچیان دولت بهیه انگلیس واقع شده:

ما را با آن عالیجاهان، که ایلچیان دولت بهیه انگلتره و متکفل مهمات دوستی دولتين می باشند، در لزوم تنخواه قراردادی و معلم سه حجت قوی و متین است:

حجت اول. مبنای این حجت ها همان عهدنامه مبارکه مجمله و مفصله است. بیان این سخن را چنین می کنیم که: مادامی که صلح حقیقتاً واقع نشود باید دولت بهیه انگلتره از عهده تنخواه قراردادی برآید و این صلح مجمل ما با روسیه حقیقتاً مشروط به استرداد ولایات است. ایلچی ما به پایتخت روسیه رفته است. عهدنامه مفصله در میان است، تا ایلچی باز گردد و عهدنامه مفصله بسته گردد. حقیقتاً صلح مشخص نشده است و ما مستحق اخذ تنخواه تا هنگامی که این امر مبهم است خواهیم بود و شاهد ما بر این معنی که: مصالحه ما با روسیه مشروط به استرداد ولایات است و هنوز به اتمام نرسیده است همان کاغذهای ایلچی بزرگ شماست و حجتی که او سپرده و صریحاً در آن نوشته است که: تا عهدنامه مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید، دلیلی واضح بر عدم تحقق مصالحه و اتمام آن و این سخن شما که: حجت تنخواه سپردن ایلچی بی امضای دولت برای ما، که ایلچیان جدیدیم، حجت نیست اگر فرضاً مسلم باشد جواب این سخن ما نمی شود، چرا که ما به حجت ایلچی مطالبه تنخواه از شما نمی کنیم، بلکه به حکم فصل چهارم و دوم عهدنامه مجمله و مفصله تنخواه را مطالبه می نمایند و حجت ایلچی و دیگر کاغذهای او

را شاهد عدم تحقق مصالحه و اتمام آن قرار داده‌ایم.

حجت دوم. مبنای این حجت ما بر سخنان ایلچی بزرگ شماست و ما ایلچی بزرگ انگلتره را، موافق اختیارنامهٔ پادشاه ذی‌جاه، مختار مطلق و وکیل آن دولت بهیه در طی مهمات یک‌جهتی دولتین عموماً یافته‌ایم و نامهٔ مبارکهٔ پادشاه و کاغذهای وزرای دولت بهیه، که در دست هست، بر اختیار و عظم و شأن و وکالت مطلقهٔ او دلیلی واضح است و این معنی بر همهٔ ایران و روس و صاحبان شما، که در این جا بوده است، آشکار است که: ما را در سال گذشته هیچ رأیی به مصالحهٔ با روسیه نبوده، بلکه در جنگ اصرار زیاده داشتیم. ایلچی شما مایل به مصالحه و واسطهٔ صلح و مصرّ ترک جنگ شد و سخن او این بود که: دولت انگلتره خواهان این صلح می‌باشد و این صلح را برای دولت خود و دولت ایران افاقه می‌داند: شما این صلح را مجماً قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات با سردار روسیه، در عهدنامهٔ مجمله، نباشید و خاطر جمع دارید که: مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه، که استرداد ولایات است، به توسط دولت انگلتره به عمل خواهد آمد. کاغذهای او بر این معنی شاهد است و از آنجا که دولت انگلیس در راستی عهد و درستی قول مسلم و مشهور عالم است سخن ایلچی بزرگ هم، به حکم اختیارنامهٔ پادشاه فلک‌جاه و مراسلات وزرای بزرگ، با سخن دولت تفاوتی ندارد. ما قبول مصالحهٔ مجمله و مشروط کردیم. خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت و سخنان ایلچی بزرگ آن دولت بوده و اگر به چنین صلحی بی‌سرانجام اقبال و اقدام نمی‌نمودیم تحمل رشتهٔ اعتذار و بهانه به‌دست اولیای آن دولت بهیه می‌آمد ولی بعد از قبول مصالحهٔ مجمله، به حکم همین کاغذها که از ایلچی در دست داریم، استرداد ولایات و اتمام مصالحه را از دولت انگلتره می‌خواهیم و تا ولایات استرداد نشود و عهدنامهٔ مفصله، به طریقی که ایلچی بزرگ آن دولت با ما قرار داده است به اتمام نرسد، تنخواه را مطالبه می‌نماییم.

حجت سیم. در این حجت قطع نظر از تفصیل‌های گذشته می‌کنیم و همین می‌گوییم: ما از ایلچی بزرگ آن دولت، که به حکم اختیارنامه، قائم‌مقام پادشاه فلک‌جاه است، حجتی صریح در دست داریم که: تا عهدنامهٔ مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید و انصاف دولت انگلتره را از این بیشتر می‌دانیم که: حجت ایلچی بزرگ را، که در حقیقت حجت دولت است، انکار نماید. شما که حال ایلچی معتمد آن دولت بهیه‌اید و به حکم اختیارنامه کفیل مهمات یک‌جهتی دولتین می‌باشید به مراتب مرقومه انصاف خواهید داد. ما را به آن عالیجنابان، که معتمد دولت بهیهٔ انگلتره‌اند، در باب معلمین انگلیسی سخن این است که:

البته بر شما ظاهر است که: نظام آلات جنگ با نظام دولت علیه ایران در این سال‌ها به قانون دولت بهیه انگلیس منتظم گشته و همواره معلمین انگلیس متوجه تعلیم آنها بوده‌اند و اگر در این وقت معلمین انگلیس ترک تعلیم آنها نمایند شیرازه نظام آنها مختل خواهد شد و این همه خسارت و مرارت، که در این مدت برای این نظام رسیده است، ضایع و باطل خواهد بود. دولتین هم بر حکم دولت واحد است و درحقیقت نقصان‌ها به آن دولت می‌رسد و تفاوتی ندارد. اگر سخن شما این است که: در اصلاندوز برخلاف قانون معلمین انگلیسی اقدام به جنگ سپاه روس کرده‌اند البته گوشزد شما شده است که: در آن هنگامه وضعی اتفاق افتاد که غیرت فطری معلمین انگلیس تاب تحمل نیاورد و بعضی خود به اختیار، نه به حکم کارپردازان این دولت علیه، اقدام به جنگ کردند. روزنامه نواب مستطاب ولیعهد دولت علیه، که به دولت انگلیس مرقوم شده، در این باب شرحی نگاشته شده و انشاءالله تعالی من بعد، از این گونه امور روی نخواهد داد و اهتمام و التفاتی زیاده در انتظام این مهم خواهد بود و یقین است که: آن عالیجاهان مضایقه از قرار معلم نخواهند نمود و به نقصان و خسارت دولتین علیتین راضی نخواهند شد.»

از این «احتجاج‌نامه» پیدا است که در تعبیر و تفسیر فصل چهارم عهدنامه سوم که تکرار فصل دوم عهدنامه دوم نیز هست در میان ایران و انگلستان اختلاف بوده است. چنان‌که از اسناد موجود برمی‌آید این اختلاف تا سالیان دراز و گویا تا پایان سلطنت فتحعلی شاه باقی بوده و دربار ایران کراراً آن را بیان کرده و هرگز به نتیجه نرسیده است. در این دو عهدنامه پی‌درپی قید کرده‌اند که هرگاه در میان ایران و یکی از دول اروپا جنگی درگیرد دولت انگلستان سالی دویست هزار تومان برای هزینه جنگ به ایران بدهد.

معلوم نیست که تا جنگ اول هنوز خاتمه نیافته بود این مبلغ را پرداخته‌اند یا نه. جنگ اول با روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ با امضای عهدنامه گلستان به پایان رسیده است. عهدنامه دوم با انگلستان که این مبلغ دویست هزار تومان را در آن وعده کرده‌اند در ۲۰ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ بسته شده است، یعنی درست یک سال و هشت ماه در میان امضای عهدنامه دوم و پایان جنگ اول مدت گذشته است و چنان‌که از قراین برمی‌آید در این مدت گویا انگلیسی‌ها تنها به دادن چند صاحب‌منصب به سپاه ایران قناعت کرده‌اند.

جنگ اول که به پایان رسیده انگلیسی‌ها باز انتظار جنگ دوم را داشته و ایران را به این کار تشویق می‌کردند زیرا که یک سال و سیزده روز پس از پایان جنگ اول عهدنامه سوم را با

ایران امضا کرده‌اند و در این عهدنامه بار دیگر اشاره به جنگ با یکی از دول فرنگ کرده و وعدهٔ یابوری نظامی و دویست هزار تومان در سال را داده‌اند.

وضع نواحی از دست‌رفته

امضای عهدنامهٔ گلستان را مردم آن سوی ارس که سرزمین ایشان از ایران جدا شده و به روسیه پیوسته بود بسیار ساده تلقی کرده‌اند. بهترین دلیل این است که عباسقلی بیگ متخلص به نوری پسر میرزا محمدخان ثانی باکوئی در کتابی که در تاریخ این زمان و حوادث آن سرزمین در ۱۲۵۷ به نام گلستان ارم تألیف کرده است این واقعه را با آهنگی که هیچ‌گونه نگرانی در آن نیست بیان کرده است. این عباسقلی بیگ که بعدها به نام عباسقلی خان معروف شده و در همین زمان‌ها وارد سپاه روسیه شده و نام خانوادگی خود را به سیاق زبان روسی «عباسقلی بیگ» به مناسبت این که پدرانش از خوانین باکو بوده‌اند گذاشته است و به زبان ترکی و فارسی شعر می‌گفته و گویا در فارسی نوری و در ترکی قدسی تخلص کرده این کتاب را به زبان فارسی نوشته است. متن فارسی این کتاب تاکنون چاپ نشده و تنها ترجمهٔ روسی آن در ۱۹۲۶ در باکو منتشر شده است. یک نسخه از آن متعلق به دانشمند وسیع‌الصدر دانش دوست آقای حاجی حسین آقا نخجوانی ساکن تبریز که مقارن تألیف آن نوشته شده نزد من امانت است و در پایان فصل راجع به حوادث تاریخ که به وقایع سال ۱۲۲۸ می‌انجامد چنین نوشته است:

«در این اثنا به وساطت ایلچی انگلیس، سرگراوزلی، سخن مصالحه به میان آمده، سردار روس با نایب‌السلطنه در کنار ارس بنای مکالمه گذاشتند. اما صورت انجام نپذیرفت. سردار مذکور کاتلیاروسکی را با دوهزار سالدات و مشق توپ در کنار چپ ارس گذاشته، خود مراجعت به تفلیس کرد و نایب‌السلطنه از سلطان حصار، پیر قلی خان و میرزا محمدخان قاجار و علی مرادخان خمسه را با افواج سواره مأمور به مملکت شکی ساخته، خود با سرباز و توپخانه به موضع اصلاندوز آمد و صادق‌خان قاجار و جعفر قلی آقا را برای کوچانیدن ایل به قراباغ فرستاده، جنرال کاتلیاروسکی، که در آق‌اغلان توقف داشت، شب نهانی از ارس عبور و سحرگاهان بر اردوی ایرانیان، که چند مقابل لشکر او بودند، تاخته، شکست داد. جمعی از ایشان به کل پریشان، فرار و نایب‌السلطنه با باقی سپاه در کار پیکار

بود که جنرال شب دیگر بیستم تشرین اول^۱ حمله برده، ایشان را بالکلیه متفرق و بسیاری را مقتول و با غنایم موفور مراجعت نمود و عساکر مأموزه شکی و قراباغ نیز از استماع این خبر برگشته، به نایب السلطنه پیوستند و بار ارتحال به مشکین و از آنجا به تبریز بستند و جنرال کاتلیاروسکی عزیمت مقان کرده، ایل قراباغ را، که در آنجا بودند، کوچانیده، قلعه ارکوان را به یورش مسخر و به لنکران رفته، قلعه آنجا را محاصره، شب عاشورا اول کانون آخر^۲ سنه ۱۲۲۸-۱۸۱۳ بنای یورش نهاد. هریک از طرفین به کمال استقامت داد مردانگی داده، بالاخره به قوت طبع بی هراس جنرال روس قلعه آنجا را مسخر و صادق خان و محمدبیک سرهنگ قاجار، که سرکرده مستحفظان بودند، با جمع کثیری از روس و مسلمان به قتل رسیده و خود کاتلیاروسکی سه زخم سنگین برداشت و در بهار این سال، که دولت ایران از استرداد ممالک متصرف روس مأیوس و مصالحه روم و اغتشاش خراسان علاوه آن بود، شاه اظهار میل به صلح نمود. میرزا ابوالحسن خان شیرازی از آن طرف به رسالت مأمور و سردار رتیشچوف نیز آمده، در موضع گلستان قراباغ، روز دوازدهم تشرین اول سنه مذکور^۳ عهدنامه میان دولتین روس و ایران متعلق گشته؛ دولت ایران به اختصاص ممالک خوانین نشین گنجه و قراباغ و طالش و شکی و شروان و باکو و قبه و دربند و همه داغستان و گرجستان و طوایف همجوار آن را به دولت روس اقرار و از هرگونه ادعایی در باب آنها دست بردار شد و امپراتور روس نیز متعهد گشت که شاه هرکدام از اولاد خود را، که ولیعهد سازد، ثابت و به استقرار امر او پردازد.

اما لحن کسانی که در این سوی رود ارس بوده و برای خوشامد دربار فتحعلی شاه سخن می رانده اند لحنی دیگر است و این شکست جبران ناپذیر لشکریان عباس میرزا را در برابر تاخت و تاز سپاهیان کاتلیاروسکی نتیجه خشم طبیعت و ناسازگاری آسمان دانسته اند. عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی که در تبریز می زیسته این واقعه را در کتاب مآثر سلطانیه چنین وانمود کرده است:

«شرح قضیه اصلاندوز و وقایعی که روی نمود - حضرت حق، جل و علا، که جمیع موجودات به وحدت او گواه است، چگونه تواند شد که گردونی چنین بلند برکشد و فضای فسیح الأرجای او را به ثوابت و سیار و پرتو ماه و هور و ابراج و منازل برآراید و خیمه گردون را بی طناب و ستون بدارد؟ آن همه اجرام علوم در حرکات و سکناات و مقارنه و مقابله و

۱. بیستم اکتبر ۱۸۱۳ مطابق با ۲۵ شوال ۱۲۲۸ و اواخر مهرماه.

۲. ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳.

۳. اول ژانویه ۱۸۱۴.

غروب و طلوع و استقامت و رجوع خالی از نفع و ضرر و عاری از سعود و نحوس باشد و حیرت زندگان عالم خاک، که ناظر حرکات و اشکال افلاک اند، آنها را به یک بارگی در گذرگاه سنین و شهور از تأثیر و تصرف مهجور دانند؟ و حال این که در این سال مشاهده شد و معلوم گردید که: به واسطهٔ نظرات و علامات ردیه، از ظهور ذو ذابه و خسوف و کسوف، لشکرکشی‌ها و خونریزی‌ها و آشوب و فتن، فتور و محن در دول متعدده پدیدار، که باعث حیرت عقول و دهشت نفوس اولوالأبصار گردید. از آن جمله پادشاه روس، به سبب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عداوت پادشاه فرانسه جازم گشت، تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت به مملکت فرانسه و آمیزش آنها منع نمود و بالاخره در میان ایشان اتفاق محارباتی چند افتاد و جمعی کثیر از دو طرف کشته شد، که شرح آن وقایع طولی دارد و لایق به سیاق کتاب نیست^۱ و نیز از تأثیرات ثوابت و سیار در این سال مرض وبا و طاعون به اهالی اسلامبول راه یافت. از قرار اخبار جمعی تجار، که به سخن ایشان اعتماد بود والعهدة علیهم، قریب ششصد و پنجاه هزار نفس ترک زندگانی کرده، از حیات فانی دست شستند. آشوب و تزلزل فتنه و تطاول فساد و تداخل در سرحدات آذربایجان نیز، که متصرفهٔ روسیه بود، اتفاق افتاد. روسیه در بساط حيله و تزویر منصوبه ساختند و به غفلت رایتی در خودنمایی برافراختند. آری، اگر با دولتیاران همواره دولت ظفریار باشد ایشان را مراتب تجربت اندوزی و قدردانی و عدل آموزی روی ننماید و اگر قرین صاحب قرانان همیشه شاهد نصرت گردد هیچ‌گاه خلاوت غلبه بر دشمن، بعد از انحطاط کار، در مذاق تلاش و سعی ایشان لذت نبخشد، بلکه همواره کامگاری را عادت می‌دانند مألوف و کامرانی را رسمی پندارند معهود و در طبیعت ملک‌داری ایشان کامروایی چون طبیعت ثانیه باشد، که گفته‌اند: «العاده کالطبیعة الثانیة». تا تشنگی غالب نگردد قدر آب زلال ندانند و تا شام هجران پردهٔ ظلام نگسترانند آیت پرتوافروزی آفتاب وصال از اوراق لیل و نهار نخوانند. پاینده بر یک حال ذات بی‌مثال خداوند ذوالجلال است، شعر:

خدا نیست آن‌که ذاتش بی‌مثال است نگردهد هرگز از حالی به حالی

تغییر حالات، که از نتایج ادوار چرخ دوار زاید و درک آن از بدیهیات اول است، مخصوص بنی نوع انسان است، به تخصیص ظاهر و آشکار در کار فرماندهان و در عالم امکان، که عالم صورت است و مبتنی بر حدود و جهات چگونه ممکن باشد که چهرهٔ

۱. اشاره است به لشکرکشی ناپلئون به روسیه در ۱۸۱۲-۱۲۲۷.

حسنای مکنونات خالی از خال تغییرات و عاری از خدشهٔ تبدلات ماند؟ هرکه را در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلندتر است در مدارج و مسالک او نسبت نشیب و فراز بیشتر است. فرومایگان را از گزند حوادث چه غم و دون‌همتان را از گردش ناهموار چرخ پرآزار چه الم؟ پادشاهان در غم گرفتن اقالیم باشند و گدایان را دل از غصهٔ نیم‌نانی، که به چنگ آرند، دو نیم. قامت همت هر بلندرتبتی، که به خلعت ریاست عامه و سیاست مدن و کسب اخلاق فاضله، که مهمی خطیر است، آراسته است. در صوادر احوال او کمال و نقصان و کاهش (و) افزایش و قبض و بسط و نفع و ضرر با هم آمیخته، شعر:

بر آسمان ستاره بود بی‌شمار، لیک رنج و خسوف بر دل شمس و قمر بود
صاحب‌دولتان را غلبه در هزیمت‌ها و افزایش‌ها در کاهش‌ها است. پادشاهان قوی مکنت امتحان بیشتر دیده‌اند و پیغمبران بلندرتبت زهر بلیت بیشتر چشیده. صافی نظران دانند که: ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیدا است. خلاصهٔ این تشبیب و تبیین این مدعا آن است که: همت بلند نهمت نواب نایب‌السلطنه مقصود بود که: هم در این سال، به عون ایزد متعال، کار روسیه به یک‌سو شود و در آن روزها ورود جمعی از اکابر شکی به رکاب والا و عرض تعدیات جعفرقلی خان دنبلی و استدعای آنها در تعیین سردار و سپاه و تعهداتی که در تصرف شکی نمودند و الحاحی که سلیم‌خان در انجام مسئول ایشان کرد معاون و ممداین معنی آمد. با آن‌که غالب سپاه به مهم طالش، که اهم امور بود، مشغول و تعسر و تعذر آذوقه در موغان مانع ازدحام همهٔ سپاه آذربایجان در معسکر ظفر اثر بود، قلع مواد روسیه و استخلاص عجزه و ملهوفین شکی مهیج مادهٔ شوق و دامن‌زن آتش غیرت نایب‌السلطنه گشته، از موضع سلطان حصار پیرقلی خان قاجار را با میرزا محمدخان قاجار و علی‌مردان‌خان خمسه و جمعی کثیر از مجاهدان شیرگیر، از راه قراباغ به شکی مأمور، رایات فیروز از سلطان حصار با سه چهار فوج سرباز و توپخانه و چند دسته غلام و جمعی سواره عازم اصلاندوز و منظور نظر مهرگستر آن بود که: بعد از عبور مأمورین از رود ارس و کر و اتمام کار ولایت شکی، از اصلاندوز عزیمت قراباغ فرمایند و در بدایت ورود به اصلاندوز سواران دشمن سوز به اطراف اردوی روسیه مأمور و لشکر منصور اطراف ایشان را احاطه کرده، آن جماعت را عزم متقابل مقدور نبود. از غلبهٔ رعب و هراس در قلعه و سنگر خویش خزیدند و رأیت مخاصمت به میدان مجادلت نکشیدند. رفته‌رفته کار به جایی انجامید که: آذوقه و علف برای سالدات ممتنع‌الحصول آمده. ینارال روسیه به فکر چاره‌جویی افتاد و دام حیلت نهاد و سر حقهٔ تزویر گشاد و تنی چند از قراباغیان یاغیان در

لباس موافقان بفرستاد، به شیوهٔ فراریان، به معسکر اسلامیان و به ملاقات جعفرقلی خان قراباغی پیوستند و اظهار کردند که: ما از طرف ایلات قراباغ آمده‌ایم که سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قراباغ را به تمامت از کنار رود ترتر کوچانیده، به رکاب سعادت‌اثر آوریم. جعفرقلی خان از ساده‌لوحی به سخنان آنها فریفته، سپاهی به سرداری صادق‌خان قاجار از نواب نایب‌السلطنه بگرفت و از رود ارس عبور نمود و تنی دو از جاسوسان مزبور، چون دزدان در بنگاه جعفرقلی خان مانده، از عدت سپاه و کم‌وکیف و کار و شمار پیاده و سوار اردو آگاه، به بهانهٔ این‌که: از پی مأمورین می‌رویم از ارس عبور و به اردوی ینارال پیوستند و او را از حقیقت هر کار خبردار داشتند. او نیز چون دریافت که: جمعیت اردو منحصر به چند فوج سرباز نوآموز و چند دسته غلام و بنهٔ مأمورین شکی و قراباغ است و معلمین انگلیس، که متوجه تعلیم توپچیان و سربازان تازه‌مشق بودند، به مناسبت مسالمت انگلیس و روس از کار بی‌کار آسوده و اگر غفلتاً عزم رزم نمایند صید مراد به دام و کار بر وفق مرام خواهد بود و دریافت نمود که: سواران اسلام نیز از ظهور عجز روسیه اطمینانی یافته‌اند و مانند زمان سابق اهتمامی در احاطت اردوی او به جا نمی‌آورند. شب‌هنگامی به رهنمونی مرادخان دلاغرده، که غالب ایل او در اصلاندوز میان ایلات قراباغی بود، از آق‌اغلان رانده؛ نیم‌شب از معبری غیرمعروف عبور و سواری چند، از قراباغی، از معبر دیگر، به قراولان اسلام ملحق داشت که: خود را کس جعفرقلی خان گفته، قراولان را تا رسیدن او معطل دارند و آنها به موجب تمهید و مخادعه عمل نمودند. مقارن آن ینارال برسید و سوارهٔ قزاق دور قراولان را فروگرفته، تمامت را دستگیر کردند و به تعجیل رانده، صبحگاهی در کنار اردو سپاهی نمودند. سپاه اسلام چنان پنداشتند که: صادق‌خان مراجعت نموده چون نیک نگریستند رایت جماعت روس نمودار، مجال تسویهٔ صفوف نیافته، اجتماع سپاه در نظر اندیشه محال آمد و شجاعت و خودداری در چنین هنگام مشکل. نواب نایب‌السلطنه، که خداوند بی‌مانندش یار و بخت بلند ظفرمندش در نوایب مددگار، قدم‌ثبات و دوام افشرده، فوراً به شلیک زنبورکخانه فرمان داد، تا جمعی که دواب خود را به صحرا برده بودند، از آن به شلیک بی‌هنگام دریافت وقوع حادثه کرده، به اردو مراجعت نمایند و آن حضرت خود از سرپردهٔ جلالت میان فوج سرباز و توپخانه آمده، طبل جنگ فروکوفت. صف‌های سربازان، که متصل به خیام اردو بود، راست شد. چون میان دو لشکر فاصله نمانده بود، حکم صادر شد که: علی‌خان نسقچی‌باشی اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو بازار و بنهٔ سپاه مأمورین به شکی را به استعجال تمام کوچانیده، از معرکهٔ جنگ و غوغا دورتر برد. سوارهٔ



این چند کلمه یادگار یکدیگر نام خود را
خسرو میرزا

خسرو میرزا پسر عباس میرزا

قزاق از قلت سواره اسلام جرأت کرده، عنان گشادند. نواب نایب السلطنه با غلامان خاص تاختن آورد و به حمله اول آنها را درهم شکست و داخل سالدات و توپخانه روس نمود. اما چه سود؟ پس روسیه را از مشاهده آن حالت آتش توپ و تفنگ در اشتعال آمد. زبانه نوایر جدال و قتال سربه زبانا کشید. چون معلمین انگلیس خود را دور از کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی در آن کار نیافته، جنگ توپخانه برحسب دلخواه نایب السلطنه نبود. از سمنند آسمان حرکت به زیر آمد و دامنی، که اطلس فیروزه چرخش عطف او بود، بر کمر استوار ساخته، به دست دریا مثال از دهان توپ های دوزخ شرار دامن دامن شعله بر دامن سپهر دوار می افشاند. صواعق توپ و تفنگ از دو طرف، چون ابر بهاری، برق ریز بود و عرضه کارزار، چون هوای هاویه، آتش انگیز. نایب السلطنه در روز چنین عافیت سوز دلیری ها کرد که باعث حیرت دور و نزدیک گردید و از توپخانه به صفوف سرباز تاخته، آن شیرمردان را به جنگ و جدال دلیر ساخت و بازوی تجلا و بسالت برافراخت. فوج سرباز حاضر، که به مراتب از سالدات روس در عدد کمتر بودند، کوشش های مردانه می نمودند. سه چهار ساعت سد دریای آتش شده، تا این که اکثر دواب اهل اردو رسید و جمعی عاری از فنون جنگ خود را از میان نارسوزان به کنار سلامت کشید. نایب السلطنه زیاده توقف را در آن مقام مقرون به صرفه ندید و از آنجا به پای تپه اصلاندوز، که با روسیه زیاده از یک تیر پرتاب فاصله نبود، کشیدند. در آن روز آرام سوز شیوه ثبات قدم از جعفر قلی خان مقدم، که سرهنگ فوج مراغه بود، ظاهر گشت و مصابرت او مایه آرام سربازان نوآموز شقاقی و نخجوانی گردید و در معرکه جدال از زبان نایب السلطنه تحسینات گوناگون شنید. روسیه در جای اردو تسویه صفوف و تعبیه الوف کرده لشکر اسلام (را) متصل به پشته اصلاندوز آن روز تا شب نفسی آسودگی نبود و جنگ های متوالی روی نمود. نه غیرت نایب السلطنه متحمل آن خسارت از روس و نه روسیه جز مدافعت چاره داشتند. هنگام عصر هنگامه جنگ گرم تر و مبارزان اسلام حمله های جان شکر می کردند. چون نقاب قیرگون بر روی گردون کشیده آمد، روسیه خود را به دامن تپه بلند که به مقام اردو متصل بود، کشیدند. به این اراده که: چون شب تیره تر گردد راه معاودت پیمایند. پس برحسب حکم سربازان مراغه بر سر پشته اصلاندوز متمکن و افواج دیگر و توپخانه در دامن پشته مقیم و قراولان تعیین شد که: از حرکات روسیه خبر رسانند. اتفاقاً در آن شب شبه رنگ جمعی سالدات، از اسرای سلطان بود، که در میانه فوج بهادران بودند، فرصت یافته، به روسیه ملحق. وقتی که روسیه بار مراجعت بسته بودند ایشان را از مراجعت ممانعت کرده، گفتند:

اگر از شما عزیزی^۱ به ظهور رسید، ما پیشرو شده، اسم بعضی از سربازان شقاقی و نخجوانی بریم و شما را به میان آن دو فوج می‌رسانیم. ینارال آن رای را پسندیده، از قرار تمهید ایشان معمول داشت. سربازان شقاقی و نخجوانی وقتی به خود پرداختند که روسیه را در میان خود یافتند. جنگ درگرفت و دود تفنگ دامن چرخ و اختر، در شلیک اول. کرشت انگلیس^۲ سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی، که از اشتغال جنگ و جدال و اشتعال نایره قتال فراغی داشت، با چند نفر سرکرده مقتول و مجروح گشته، سربازان مزبوره مجال جنگ نیافته، به جانب تپه اصلاندوز روان و توپخانه نیز پی ایشان گرفت. نایب السلطنه از مشاهده این حال، از پی دفع این حادثه، خود را به آن گیرودار درافکند. اتفاقاً سمند آسمان رفتارش در گودی ژرف افتاده، از صدر زین جدا ماند. غلامان چنین پنداشتند که آسیبی بیکر مبارکش رسیده، از هر طرف صدا بلند شد و هرکس شنید خود را به کناری کشید. سربازان مراغه نیز، چون سالدات روس و سربازان اسلام را دیدند، که آمیخته به هم قاصد تپه شده‌اند، و آن پشته جایی نبود که حفظ آن واجب باشد، بعد از کشش و کوشش بی‌فایده پی دیگران گرفتند. چون لطف پروردگار حافظ وجود مسعود نواب نایب السلطنه بود، خود را از آن حضيض پرخطر به اوج سلامت رسانیده، سواری را دیدند که: مرکب انگیخته و مرکبی دیگر می‌کشد. نواب اشرف، به تصور این که او سواره دشمن است و اسبی به غنیمت می‌برد، پیاده با شمشیر برکشیده، قصد او نمود و نهیبی بر وی کردند و آن سوار خود از جلو داران سرکار بود. صدای مبارکش بشناخت و خود را از اسب بر زمین انداخت. جنیبت پیش کشید و نایب السلطنه سوار گردید و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند و آن جناب کوشش زیاده از آن را بیجا دانسته، سپاه را در محلی که موسوم به حاجی خمرلو بود، مجتمع داشتند، که اجتماعی نمایند و اختصاصی فرمایند. مقارن آن خبر رسید که: روسیه در اصلاندوز به قدر این که تفنگ مقتولین را برگیرند توقف جایز ندانسته، مراجعت و به تعجیل از رود ارس عبور نمودند. نایب السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس تعیین فرمودند که: اسبابی که در اردو مانده، ضبط و شهیدان جهاد را دفن نمایند. پیرقلی خان نیز در همان منزل مراجعت نموده. مشخص شد که: بعد از عبور از کر، خبر شیخون روسیه و مراجعت موکب والا به او رسیده بود. دیگر توقف در حدود شکی را بی‌حاصل دانسته، مراجعت و از رود کر و ارس بی‌جنگ و جدال گذشته، به رکاب پیوست. متعاقب او

۱. در اصل عزیزی. عزیزی به فتح اول و سکون دوم به معنی روی برگرداندن است، مؤلف ناسخ‌التواریخ در این مورد

«شیخون» آورده است. ۲. در ناسخ‌التواریخ: مستر کرشت انگریزی.

صادق خان و جعفرقلی خان از طریق قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان، مجرد شنیدن این اخبار، به رکاب سعادت آثار رسیدند. چون هوا سرد شده و گیاه در کوه و دشت یافت نمی شد و از آن موضع تا آبادانی مسافتی بعید بود، عزیمت مشکین بر توقف راجح آمد. قاصد مشکین گشتند و چندی در آنجا متوقف بودند که اسباب اختصاصی فراهم آورند و همت در تلافی و انتقام گمارند. مقارن آن حال خبر دست انداز روسیه به ایلات مغاویز که ساکن درهٔ ایلدگز نخجوان بودند، رسید و این خبر عنان کش موکب سعادت اثر به جانب تبریز گردید و نظامی که بایست، در کار ایلات آنجا داده شد.»

این شرح نسبتاً مفصل را از کتاب مآثر سلطانیه که به دستور عباس میرزا نایب السلطنه تألیف و در ۱۲۴۱ چاپ شده است عمداً برای آن آوردم که نمونه ای از انشای سنگین و پرتکلف تاریخ نویسان آن زمان در دست باشد و در ضمن نشان بدهد چگونه سخت ترین و بدفراجم ترین شکستی را که لشکریان ایران در پایان جنگ اول خورده اند در این سوی رود ارس توجیه می کرده و خطای فاحش را نتیجهٔ ناسازگاری آسمان و زمین و حوادث دوردست جهان می دانسته اند.

توضیحات ناشر

در قسمتی از این کتاب (در بخش اجتماعی ایران) در مورد روحانیان مطالبی نوشته شده است که ناشر لازم می‌داند ملحقاتی به آن بیفزاید تا خوانندگان محترم خود سره از ناسره و صحیح از سقیم را تشخیص دهند.

قاجاریه برای این‌که به حکومت خود مشروعیت ببخشند خود را در پناه جامعه روحانیت قرار دادند تا آنجا که زمینه برای افراد فرصت طلب فراهم شد که در لباس روحانی خود را به دربار نزدیک نمایند و از اینجا روحانی درباری پیدا شد. مسلماً اینها مصالح شاه و دربارش را در نظر داشتند نه دین و مذهب را. وگرنه با نظری اجمالی به گذشته و حال متوجه می‌شویم که خدمات زیادی از جانب روحانیان به اسلام و مسلمین شده است. از جمله مرحوم مجلسی که نوشته‌هایش برای درک و فهم مسائل دینی و مذهبی، مرجع قابل اعتمادی برای نخبگان و علمای طراز اول است. یا عالمی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی که برای بیدار کردن مردم ایران کارهای مهمی انجام داد که تا حدودی باعث نجات مردم از استبداد ناصرالدین‌شاه شد و با بنیاد مجله عروة الوثقی و پاسخ‌گویی به مقالات ارنست رنان که علیه اسلام در یکی از مجلات پاریس می‌نوشت در جهان مشهور شد و ناصرالدین شاه با توجه به معروفیت آن مرد بزرگ به دعوتش همت گماشت.

وی در آغاز تصور می‌کرد می‌تواند با نزدیکی به شاه اندیشه‌های اصلاح طلبانه خود را به اجرا بگذارد اما چون ماهیت و طبع سلطان با هیچ اصلاحی موافق نبود از ایران اخراج شد.

مجتهد آگاه و دلسوز ایرانی حاج ملاعلی کنی در زمان همین سلسله رهبری مخالفین امتیاز رویترا به عهده گرفت تا جایی که شاه قاجار حاضر شد آن را کان لم یکن اعلام کند. روحانیون همواره در پی راهنمایی مردم و مصالح کشور بودند و جز عده معدودی با دربار همکاری نمی کردند مگر این که صلاح اسلام و مسلمین را در مماشات با دربار می دانستند. مثل مرحوم آیه الله حائری که با رنج بسیار حوزه علمیه قم را در ایران دایر کرده بود چون رضاخان و قدرت جهنمی او را به خوبی می شناخت. به خصوص آن موقع رشد سیاسی مردم چندان بالا نبود که بتوان مبارزه کرد. از این رو آیت الله حائری دچار باب تراحم و موضوع اهم و مهم شده بود. به این معنی که امر دایر بود بین این که با رضاخان درافتد و مردم مانند جریان مسجد گوهرشاد با قتل عام مواجه شوند و بقیه صحنه را رها کنند و در نتیجه روحانیت شیعه به کلی شکست بخورد و سازمان علمیه قم برچیده شود یا این که با حاکم وقت به طور کجدار و مریز سر کند تا بتواند با اداره و ادامه کار حوزه علمیه قم علما و مجتهدین و مردان مبارزی برای آینده ایران و دنیای اسلام تربیت نماید. آیت الله با صبر سیاسی و دوراندیشی مخصوص به خود شق دوم را اختیار کرد و دیدیم که در تمام دوره رضاخانی حوزه علمیه قم را با همه تحمیلات و فشارهای رضاخانی به خوبی اداره کرد و از همین حوزه بود که زعیم عالیقدر حضرت امام خمینی (ره) و سایر مراجع کنونی قم به عنوان شاگردان آیت الله حائری برخاستند و در نتیجه طومار سلطنت ۵۸ ساله دودمان پهلوی درهم پیچیده شد.

تاریخ ایران پر از خدمات علما و مجتهدان است. فتوای تحریم توتون و تنباکو که از طرف بزرگ عالم زمان مرحوم میرزای شیرازی صادر شده بود هنوز در فضای ایران اسلامی طنین انداز است که پشت امپراتوری انگلیس را شکست و سیطره شاه وقت را در بین مردم از بین برد و همین اقدامات باعث شد که سید بزرگوار (طباطبایی و بهبهانی) نهضت مشروطیت را بنیان نهند.

کارهای روحانیت نه تنها موجب رهایی مردم ایران از ظلم و ستم شد بلکه در سال ۱۳۴۱ هجری قمری ملک فیصل که قصد انجام انتخابات و تأسیس مجلس شورای ملی را داشت از فعالیت های انتخاباتی علمای شیعه سخت به زحمت افتاد، زیرا اعتقاد علمای شیعه بر این بود که انتخابات زیر نظر روحانیت صورت گیرد و نسبت به شیعیان عراق که دوثلث ملت عراق را تشکیل می دادند توجه بهتری شود اما ملک فیصل زیربار نمی رفت. لذا آیت الله شیخ مهدی خالصی که از علمای بزرگ عراق مقیم کاظمین بود حکم تحریم انتخابات را صادر

نمود. این حکم را مرحوم آیت الله نائینی و سپس آیت الله اصفهانی رحمت الله علیه امضا نمودند و در اثر امضای این دو بزرگوار سروصدای عجیبی در عراق برپا شد و دولت عراق تصمیم گرفت شیخ مهدی خالصی و سایر روحانیون ایرانی طراز اول و سرشناس را که مؤثر در این امر بودند به ایران تبعید کند.

در اواخر سال ۱۳۴۱ هجری قمری تحت اقدامات و پوشش‌های نظامی تبعید علما به طرز فجیع صورت گرفت. آیت الله نائینی و آیت الله اصفهانی و جمعی دیگر از اصحاب و شاگردان مبرز آنها مانند آقا سید جمال گلپایگانی، سید حسن تهامی بیرجندی، آقا سید حسن بحر العلوم، آقا شیخ اسدالله زنجانی و جمع دیگری از بستگان نائینی به صوب ایران تبعید و اخراج گردیدند. مردم متدین و مبارز ایران تا از خبر ورود علما و مراجع اطلاع یافتند بی درنگ به استقبال آنان شتافتند. آیت الله نائینی مدتی در کرمانشاه اقامت گزیدند و پس از چندی به طرف همدان حرکت کردند. و سپس رهسپار قم شدند. این مرد بزرگ دوماه در قم توقف و به تدریس و امام جماعت اشتغال ورزیدند. قریب یک سال پس از تبعید مراجع، درست در سال ۱۳۴۲ بود که ملک فیصل در اثر فشار مردم مسلمان عراق توسط نمایندگان خود از علما عذرخواهی کرد و درخواست بازگشت مجدد آنان را به عراق نمود. علما نیز برای خالی نگذاشتن حوزه علمیه نجف اشرف و ادامه مبارزات تصمیم به مراجعت گرفتند.

آیت الله نائینی پس از بازگشت به عراق همچنان به پیگیری امور اجتماعی و اقدامات اصلاحی و رفع نیازمندی‌های مسلمین پرداخت و پس از عمری زحمت در راه تعلیم و تربیت و مبارزه در مرداد ۱۳۱۵ شمسی به رحمت حق پیوست.

در جنگ اول جهانی دولت عثمانی به کمک دولت آلمان علیه قوای انگلیس و فرانسه وارد جنگ شد، دامنه جنگ به عراق کشیده شد و آن کشور اسلامی در معرض خطر و نابودی قرار گرفت، در این هنگام علمای شیعه مقیم عراق (کربلا و نجف) که در رأس همه مرحوم محمد تقی شیرازی (سیرزای کوچک) قرار داشت اعلام جهاد نمودند و خود شخصاً وارد جنگ گردیدند و در سنگرهای اطراف بغداد به دفاع از مملکت اسلامی پرداختند.

از جمله علمای مشهور و مجتهدین بزرگی که در آن جنگ و جهاد ضد استعماری شرکت جستند این نام‌ها بیشتر و درخشان‌تر در تاریخ مبارزات اسلامی ملت عراق به چشم می‌خورد. مرحوم آقا سید محمد طباطبایی فرزند ارشد آیت الله العظمی سید کاظم یزدی

صاحب عروۃ الوثقی، آیت الله سید محمد تقی خوانساری، آیت الله شیخ مهدی خالصی و آیت الله شیخ محمد باقر زنجانی که هریک در رهبری نهضت اسلامی پایه گذاری شده توسط میرزای دوم نقش حساس و تاریخ سازی به عهده داشتند. این نیروی متشکل به رهبری روحانیت مبارز در طی مبارزات خود شکست ها و عقب نشینی هایی نصیب قوای انگلیس کردند و از آنان اسیر گرفتند. سرانجام دولت عثمانی شکست خورد و قوای مجاهدین نیز رو به ضعف نهاد و بالاخره پس از دوماه مقاومت در یک حمله سنگین و همه جانبه انگلیس ها شکست خوردند و ناگزیر به عقب نشینی شدند.

در این جنگ خونین و دامنه دار بسیاری از علمای مشهور و روحانیون طراز اول و پیشگام و رهبران مبارز و آگاه شربت شهادت نوشیدند که یکی از آنها شهید راه حق آیت الله زاده یزدی آقای سید محمد طباطبایی فرزند آیت الله سید کاظم یزدی بود و عده ای هم در اثر صدمات و آسیب هایی که در میدان جنگ به آنها داده شده بود بعداً در بستر به شهادت رسیدند. از جمله این افراد مرحوم سید مصطفی کاشانی پدر مرحوم آیت الله کاشانی بود.

در خاتمه نمونه ای از وارستگی و ساده زیستی روحانیان واقعی که در هر زمان مورد احترام مردم می باشند نقل می شود.

ناصرالدین شاه قاجار در اوایل سلطنت خود برای زیارت مشهد مقدس، عازم آن دیار شد. سر راه در شهر سبزوار اطراق کرد. روزی نزدیکی های ظهر به خدمت آیت الله سبزواری که بعد از مرحوم ملا صدرا بزرگ ترین فیلسوف زمان بود رسید، پس از قدری گفتگو، شاه عرض کرد که دستور ناهار بدهید و میل دارم که هر چه هر روز خودتان میل می فرمائید همان را آماده سازند. آیت الله به فردی که مأمور پذیرایی بود دستور داد که ناهار را بیاورید، ظرفی دوغ و دو عدد قاشق چوبی و مقداری نان خشک شده حاضر کردند. مرحوم سبزواری با دست خود نان ها را خرد و در ظرف دوغ ترید کرده پس از به هم زدن، قاشقی به شاه دادند و فرمودند بسم الله، بفرمائید و خودشان مشغول صرف ناهار شدند، شاه هم به ناچار قاشقی نان ترید شده به دهان گذاشت اما فرو بردن و جویدن نان خشکیده برای ایشان سخت بود. پس از صرف ناهار موقع خدا حافظی شاه کیسه ای پول تقدیم آقا کرد، آقا فرمودند: پولتان را بردارید، چنان که نان ما از گلوی شما پایین نمی رود پول شما هم از گلوی ما پایین نخواهد رفت.

وضع اجتماعی ایران در این دوره

آشکار است که دوره نه‌ساله جنگ اول با روسیه چنان اوضاع اجتماعی ایران را آشفته و پریشان کرده بود. گذشته از بار بسیار گران جنگ با روسیه کشتارهایی که در شمال غربی ایران شده و در هر واقعه شماره بسیار از سپاهیان جان سپرده‌اند ناچار جمعی کثیر از مردم ایران که شوهر و فرزند و پدر و برادر و خویشاوندشان را از دست داده‌اند چنان سوگوار و خشمگین بوده‌اند. با آن اوضاع قهراً وسایلی که کشتگان میدان جنگ را هرچه زودتر به خاک بسپارند و دفع عفونت بکنند در میان نبوده است و به همین جهت در این دوره بیماری‌های عفونی و واگیر در سراسر ایران انتشار یافته و گروه بسیاری از مردم را که در پشت میدان‌های جنگ بوده‌اند گرفتار کرده است. از آن جمله در سال‌های ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ بیماری جانکاهی در ایران روی داده و مؤلف مآثر سلطانیه درباره آن چنین نوشته است:

«بیان کیفیت امراض مهلکه که در این دو سه سال در بعضی از ممالک چین و هند و ایران روی نمود... در این دو سه سال از تأثیر حرکات اجرام علویه و قرانات کواکب امراض مهلکه در بعضی از بلاد چین و هندوستان اتفاق افتاده، جمع کثیر از زندگانی سیر آمدند و از آن حدود به بعضی از بلاد ایران سرایت کرده، در شیراز و اصفهان و یزد و کاشان و قزوین و عراق عجم و از آنجا به بعضی از ولایات آذربایجان، مثل مراغه و تبریز و خوی و قراجه‌داغ و نخجوان افتاده، در همه این ولایات گروهی انبوه رخت هستی به کاخ نیستی کشیدند. همانا که هوا عفونتی پیدا کرده بود. هرکه را این ناخوشی می‌گرفت در سال اول یخ و آب سرد بر

وی ریخته، می‌مالیدند و اکثری را قی و استفراغ و اسهال دست می‌داد و مدت بیست و چهار ساعت طول می‌کشید و در این زمان اندک چنان می‌گذاخت که گویا دوماه آزار کشیده بود. هالک بیش از ناجی بود و معلوم می‌شد که: این مرض سرایتی داشت، یکی را می‌گرفت و یکی را می‌گذاشت و اکثر پیران را گریبان می‌گرفت و کمتر متعرض جوانان می‌شد و احیاناً سمیت هوا را قوت طبیعت جوانان دفع بود و سرّ این امراض مهلکه بر کسی ظاهر نشد و نه کسی او را فجأ و ویا می‌توانست گفتن و نه غیر فجأ و ویا احتمال می‌رفت. بالجمله قائم مقام صدر دولت پایدار، در دارالسلطنه تبریز برای نظام کار و انتظام امور دولت قرار داشت و به تدابیر و دوا جوان و پیر این خطه دلپذیر را پرستار بود و در همه امور مساعی جمیله، که عادت آن جناب بود، به ظهور می‌رسانید و بعد از فتح سپاه روم و شکست آن جماعت ناخوشی در اردوی معلی نیز افتاد و در زمان مراجعت نواب نایب السلطنه به دارالسلطنه تبریز جمعی از بهادران نومسلمان و سربازان جلادت نشان در راه وداع زندگانی نمودند و در تبریز نیز بازار جان‌دادن گرم بود. وضع و شریف آن دیار، به صواب دید ارکان دولت، به حوالی و حواشی فرار کردند و قائم مقام از مقام خود حرکت نکرد و سرگرم انجام خدمات دیوانی و مشغول حراست و حمایت ملک و ملت بود، تا در بیست و پنجم شهر ذی‌قعدة الحرام مریض شده، روح پرفتوحش با روحانیان در حظایر قدس مأوی گرفت و در جوار سید حمزه مدفون گردید^۱».

رضا قلی‌خان هدایت در روضة‌الصفای ناصری این واقعه را چنین آورده است: «ذکر عروض و بروز مرض ویا در اردوهای متعدده سپاه حضرت شاهنشاه... از تأثیرات قضا و قدر و قرانات اختر، بلکه به تقدیر حضرت داور در بلاد چین و هندوستان مرضی مهلک قتال روی کرده بود و بسیاری را از پای درآورده، تا به بنادر و سواحل فارس، به عراق در رسید و از فارس به عراق خرامید و در بلاد ایران سیر و سیاحت کرد و در هرجا بر پیر و برنا ابقا نمود و جمعی کثیر و جمعی غفیر، از هر شهری، روی به وطن اصلی نهادند و حکما آن را از عفونت هوا شمرده، به مقویات قلب و دماغ و معطرات لطیفه قویه معالجه می‌نمودند و یخ آب و حموضات می‌دادند و غالباً سودی نمی‌داد و در بدو حال قی و اسهال بر طباع چیره می‌شد و گرداگرد دیده‌ها سیاه و تیره، ناخن‌ها کبود و صدغین فرورفته و فوات می‌یافتند و احیاناً بعضی معالجه می‌یافتند، برخی را فصد می‌نمودند و به بعضی جوهریات و راح می‌پیمودند

۱. مقصود میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام است.

و فی الحقیقه قانونی و معالجتی صریح نداشته و کماکان علاج ندارد و جناب قائم مقام در پنجم ذی قعدة الحرام در تبریز بدین مرض وحشت انگیز درگذشت... و در این ایام در اردوی ثلثه شاهزادگان فتوری عظیم و وهنی جسیم درافکند، جماعتی انبوه از هر گروه، متاع جان را از وبا در معرض هدر و هبا دیدند... و در اردوی بزرگ شاهنشاهی نیز بروز کرده، جماعتی به راه دیار عدم قدم نهادند و توهم تمام در همه افتاده، کس را یارای عرض این عارضه نبود، تا آخر الامر جناب میرزا محمد حسین اصفهانی، حکیم باشی خاصه حضرت خاقانی، به عرض شیوع و وقوع این عارضه در اردوی بزرگ اقدام کرد و چون یکی از جمله مجربات ضعف این مرض عدم اجتماع و ازدحام و تفرقه در منزهات و ویلاقات و کوهستان است شاهنشاه کارآگاه عساکر نصرت مآثر را رخصت رجعت به اوطان داده؛ فسخ عزیمت بغداد و در دامان کوه الوند فرمود...»

در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم بارها در ایران بیماری های جانکاه و اگیر مردم را از پای درآورده است از آن جمله در سال ۱۱۸۷ در مغرب ایران طاعون بسیار سختی رواج یافته و کشتار بسیار کرده است و ماده تاریخ آن را «طاعون العظیم» یافته اند و در ۱۱۹۸ یک نیمه از مردم مازندران به طاعون جان سپرده اند.

در سال ۱۱۹۳ هم در نواحی مرکزی ایران و مخصوصاً در شهر کاشان نخست زلزله بسیار سختی روی داده و پس از آن بیماری و اگیر عفونی جانکاهی بر مردم ایران مسلط شده و کشتار بسیار کرده است. دانشمند بزرگ آن روزگار حاج ملامهدی بن ابوذر نراقی که در ۱۲۰۹ درگذشته و سی مجلد کتاب و رساله جالب در علوم مختلف به فارسی و تازی از او مانده است در پایان کتاب جامع الافکار خود که نسخه ای به خط وی نزد دانشمند هنرپرور آقای حسن نراقی در تهران هست و با مهربانی خاصی مرا رخصت داده است از آن بهره مند شوم شرحی درباره این بلاهای درد انگیز نوشته است که عیناً آن را ترجمه می کنم:

«در آغاز ماه ربیع الاول سال ۱۱۹۳ از هجرت مبارک پیامبر به پایان رسید و آن هنگام گرد آمدن اندوه ها و دلگیری ها و بسیار شدن غم ها و دل آزاری ها و بسیاری بی آرامی و نبودن تن آسایی از گرد آمدن مصیبت ها و رنج ها و پی در پی رسیدن بلاها و فتنه ها بود، نخست آن که در شهر کاشان، که خدای آن را از گزند آسیب ها نگاه دارد، زمین لرزه های هراس انگیز و آسیب های جانکاه ناگوار رسید و همه ساختمان ها و جایگاه ها ویران شد و خانه ها و زادگاه ها به هم ریخت و بسیاری از دوستان و دوستان مردند و بیش از یک تن از یاران و یاوران رفتند و پس از آن گرفتار بیماری های سخت و شگفت و دردهای و بایی شگرف

شدیم. پس از آن‌که به واسطه نداشتن جایگاه و جز آن و پریشانی کار به برخی از روستاها رفتیم و دلم از رفتن برخی از فرزندانم داغدار شد و چشم از تاریکی‌های غم و اندوه تیره گشت و روی آوردن اندوه و غم مرا پریشان کرد و در بلای سخت و فتنه بزرگ افکند یعنی مرگ پادشاه و پیش آمدن پریشانی و هراس مردم ایران...»

از این جا پیدا است که رادمردان و دانشمندان بزرگ این روزگار در سالیان دراز گرفتار چه حوادث جان‌کاه بوده‌اند.

نفوذ روحانیون درباری

یکی از ناگواری‌های بسیار زیان‌بخش در این دوره از آغاز پادشاهی قاجارها در ایران نفوذ مصنوعی فوق‌العاده‌ای است که به برخی از روحانیان درباری داده بودند. پادشاهان صفوی روحانیان درباری را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی در برابر اهل تسنن که از دوسوی خطرهایی متوجه ایران کرده بودند می‌خواستند. از سوی شمال شرقی از بکان حنفی هرگاه نیرو می‌گرفتند به ایران می‌تاختند و کشتار و تاراج بی‌رحمانه می‌کردند. از سوی مغرب ترکان عثمانی که پادشاه خود را خلیفه مسلمانان اهل سنت می‌دانستند نیز بارها نواحی ایران را به خاک و خون کشیده بودند و صفویه چاره‌ای جز آن نداشتند که کینه ایشان با انتشار طریقه شیعه در دل ایرانیان استوار کنند تا به این وسیله خاک خود را از دستبرد ایشان بازدارند. با این همه هرگز به روحانیان سودجوی آن آزادی را نداده بودند که بر جان و مال مردم دست‌اندازی کنند. شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می‌دانستند و ناچار روحانیان درباری دیگر دست‌نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند.

در دوره افشارها و خاندان زند همچنان روحانیان درباری جز ادای وظایف شرعی خود کاری نداشتند و کسی ایشان را بر جان و مال مردم مسلط نمی‌کرد. قاجارها چون به سرکار آمدند خود می‌دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و به حق نمی‌دانند به همین جهت از آغاز روحانیان درباری را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیره کردند. آقامحمدخان با بسیاری از این روحانیان دیدار کرده و ایشان را به خود پذیرفته و تملق گفته است. فتحعلی‌شاه دنبال این کار را گرفت و بلکه پای را فراتر گذاشت. مخصوصاً در دو جنگی که با روس‌ها کرد چون به وسایل مصنوعی سپاهیان را به میدان جنگ می‌برد و می‌دانست که مردم ایران صمیمانه با او یاری نمی‌کنند جنگ را جهاد و غزای با کافران

وانمود می‌کرد و مرتباً از روحانیان درباری حکم جهاد و فتوای غزا می‌گرفت، مخصوصاً جنگ دوم با روسیه را با همین ماجرا آغاز کرد و پس از این شرح آن خواهد آمد. روحانیانی که به این‌گونه دستیار دربار تهران می‌شدند اختیارات بسیاری به‌دست آوردند. در ایران نزدیک هزار سال در گوشه و کنار فرق مختلف تصوف زیسته و نه تنها آزادی کامل داشته‌اند بلکه همواره بسیار محترم بوده‌اند.

تنها در اوایل دوره صفویه در مرکز ایران در میان دو گروه از صوفیه از یک طرف نعمتیان، پیروان طریقه نعمت‌الله ولی و از طرف دیگر حیدریان پیروان طریقه سلطان حیدر صفوی مخصوصاً در قزوین زدوخوردهایی شده است اما به‌زودی این آتش فتنه فرونشست و دوباره صوفیه ایران امان یافتند و برخی از متشرعان دوره صفویه تنها به نوشتن کتاب‌های غرض‌آلود در رد صوفیه پرداختند.

اما در دوره قاجارها چون آزادی بی‌سرانجامی به گروهی از به اصطلاح متشرعان دادند و دولت ایشان را به پشتیبانی خود برای پیشرفت مقاصد سیاسی برگزید آتش فتنه بالا گرفت. در اسناد آن زمان مطالب شگفت‌انگیز در این زمینه می‌توان یافت.

از آن جمله سپهر در ناسخ‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۳۵ شهر رشت چنین آورده است: «هم در این سال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که: خدام حضرت شاهزاده محمدرضا میرزا و علی‌خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمت‌الهی ارادت‌ی به نهایت داشت و به تسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت‌کیشان درویشان است. هم‌اکنون از بی‌قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد. شاهنشاه ایران به دست‌آویز نخجیرکردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمدرضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده، در معرض عتاب و عقاب بداشت. وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو، که در قریه کبوترآهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت‌اللهی خلیفه عهد و مرشد وقت بود، به اتفاق سید حسن همدانی، مورد سخط پادشاه شدند و به مصادره دوهزار تومان زر مسکوک گرفتار گشتند. فاضل‌خان گروس، امیرجار، که فاضلی نامبردار و ادیبی کامگار بود، با جماعتی از چاوشان، به اخذ آن مأمور شد و عبدالله‌خان امین‌الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت درنوشت و شاهنشاه مراجعت به طهران کرد.»

هدایت در روضه‌الصفای ناصری این داستان را چنین نوشته است: «ذکر شکار طارم و لواسان و تأدیب بعضی از چاکران شاهزاده محمدرضا میرزا والی گیلان - چون طریقه

طریقت سلسله شاه نورالدین نعمت‌الله ماهانی کرمانی را از عهد امیر تیمور الی زمان صفویه در ایران کمال عزت و شهرت بوده و تشیع آنان به اثبات رسیده بود، بسیاری از علما و فضلا به مشایخ آن طایفه رغبت کردند و جماعتی از امرا نیز میل بدان طریقه نمودند و در زمان دولت ابد مدت خاقان کامران حاجی محمدحسین اصفهانی، از اولاد شیخ زین‌الدین و حاجی محمدجعفر همدانی از طایفه قراگوزلو، و بسیاری از این قوم به ریاضت و زهد معروف شده، لهذا شاهزاده محمد رضا میرزا، حاکم گیلان را، به واسطه علی خان اصفهانی وزیر وی به آن طایفه و سلسله تقویتی رفت. گروهی از آن قوم در گیلان اجتماع کردند و به ملازمت ملک‌زاده موصوف اقدام جستند. چون گروهی از مقلدین و متشبهین در هر طایفه خواهند بود و تحقیق محق و مبطل موقوف بصیرتی کامل است، علمای گیلان را از بعضی نقاری به خاطر روی داد و در حضرت خاقان شریعت‌پرور معروض شد و گروهی از ارباب اغراض این طایفه را به داعیه سلطنت متهم کردند. لهذا خاقان کامگار به شکار طارم رغبت فرموده و نواب شاهزاده نایب‌السلطنه به حضرت آمد و پس از استیفای حظ از شکار رخصت یافت و موکب پادشاهی با همراهان رکاب به منزل لوشان ذهاب جست. نواب شاهزاده محمد رضا میرزا و عمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت. چون آن طایفه به ارادت حاجی محمدجعفر قراگوزلوی کبوترآهنگی مشهور بودند فاضل خان گروس جارچی‌باشی که مردی ادیب و فاضل بود، مأمور شد که: به همدان رفته، هزار تومان از وی و سیدحسن همدانی جریمه گناه گیلانیان اخذ کند. وی رفت و بگرفت و در منزل لوشان فرستاده شاهزاده آزاده نایب‌السلطنه در رسید و معروض داشت که: سرخای خان لگری و مصطفی خان جوانشیر از رفتار روسیه دلگیر و روی به این سوی کرده‌اند. از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات بی‌کران شدند و امین‌الدوله عبدالله خان ابن صدراعظم اصفهانی به تفریغ محاسبه اهالی گیلان و رشت مأمور به آن ولایت گشت و در پنجشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاول سال یک هزار و دویست و سی و شش آن شهریار معظم و خدیو اعظم به دارالملک بازآمد.»

حاج محمدجعفر کبوترآهنگی که در این واقعه مبلغ گزافی وی را جریمه کرده‌اند از بزرگان ادبا و دانشمندان ایران در این زمان بوده است و احوال او به این گونه است:

حاج محمدجعفر ملقب به مجذوب علی شاه پسر حاج صفرخان بن عبدالله بیگ همدانی کبوترآهنگی بیوک‌آبادی، پدر و جدش نیز از پارسایان روزگار خود و از بزرگان طایفه قراگوزلو از طوایف قزلباش بوده‌اند و وی در آغاز در کربلا و اصفهان و کاشان از بزرگ‌ترین

دانشمندان آن روزگار دانش آموخته و از بسیاری از ایشان بهره‌مند شده و از عارف مشهور آن زمان نورعلیشاه، که ذکرش پس از این خواهد آمد، در ۱۲۰۷ اجازه ارشاد گرفته و نیز از مریدان حاج محمدحسین بن زین‌الدین اصفهانی از مشایخ نامبردار آن زمان بوده است. چنان می‌نماید که پس از مصادره‌ای که در ۱۲۳۶ از او کرده‌اند شاید برای دادخواهی نزد عباس میرزا نایب‌السلطنه به تبریز رفته باشد، زیرا که در این شهر در روز پنجشنبه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۳۸ به بیماری وبا درگذشته و در مقبره سید حمزه وی را به خاک سپرده‌اند.

این عارف مشهور آن روزگار در نواحی مختلف ایران مریدان و معتقدان بسیار داشته و وی را صاحب کرامات می‌دانسته‌اند و در همه دانش‌های معمول آن روزگار دست داشته و کتاب‌های جالب پرمغز به زبان فارسی نوشته است از آن جمله: شرح دعای «اللهم نور ظاهری بطاعتک» و شرح حدیث نبوی معروف «انا اصغر من ربی بستین» و رساله در بیان اعتقادات و دو کتاب بسیار شیوا در تصوف به فارسی از او باقی است یکی به نام مرآة الحق^۱ و دیگری به نام مراحل السالکین^۲ و در نظم و نثر فارسی استاد بوده و این چند بیت بلند از اوست^۳:

من نگویم: خدمت زاهد گزین یا می‌فروش

هرکه حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش

ز خاموشی بریدم من زبان هرزه‌گویان را

دولب برهم نهادم کنار شمشیر دودم کردم

در عشق موی دوست به‌مانند مو شدم

وزیاد او چنان شدم آخر که او شدم

مبلغی را که به این بهانه در این موقع از او گرفته‌اند سپهر دوهزار تومان و هدایت هزار تومان نوشته است. چنان می‌نماید که در روضة‌الصفای ناصری یا مؤلف و یا کاتب به خطا رفته‌اند. پیدا است که دوهزار تومان به زور گرفتن از مرد صوفی و ارسته پرهیزگاری آن هم به بهانه آن‌که در گیلان مردم به او گرویده بودند تا چه مایه کار زشت نابخردانه است و این نمونه‌ای است از طرز حکمرانی قاجارها در آن روزگار پر آشوب.

شگفت‌تر آن‌که فاضل‌خان گروسی که در آن زمان جارچی‌باشی یعنی سرکرده منادیان دربار بوده و مأمور این گوش‌بری و اخاذی عجیب شده است خود از شاعران و نویسندگان

۱. چاپ تهران، ۱۳۱۵.

۲. چاپ تهران، ۱۳۲۰.

۳. ریاض‌العارفین هدایت، چاپ تهران، ۱۳۰۵، ص ۳۰۲-۳۰۴.

بسیار باذوق این روزگار بوده است. محمدخان معروف به فاضل خان گروسی متخلص به راوی از ترکمانان بایندری گروس در ۱۴ ذی الحجة ۱۱۹۸ ولادت یافته و در ۱۲۱۴ پس از مرگ پدرش از سرزمین خود برون آمده و پس از چندی به فتحعلی خان صبای کاشانی ملک الشعراء معروف دربار فتحعلی شاه پیوسته و چون شاعر توانایی بوده کارش بالا گرفته و از درباریان مقرب شده و در سفرها نیز همراه شاه بوده است و پس از مرگ وی خانه نشین شده و سرانجام در ۱۲۵۲ درگذشته است.^۱ وی از بزرگان ادبای این روزگار است و نویسنده بسیار توانایی بوده و نامه بسیار شیوا و معروفی از او به دست است که به آقاخان محلاتی نوشته و از شاهکارهای نثر فارسی است^۲ و در ۱۲۳۴ کتابی شامل مدایحی که شاعران زمان دربارۀ فتحعلی شاه سروده اند به نام «انجمن خاقان» تألیف کرده و در سفری که خسرومیرزا را برای عذرخواهی از کشته شدن گریبایدف سفیر روسیه در تهران به روسیه فرستاده اند، چنان که به جای خود خواهد آمد، با او همراه بوده است.

شگفت تر از این داستان صوفی کشی آقا محمدعلی کرمانشاهی معروف به بهبهانی است. وی پسر آقا محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی معروف به آقا از معاریف فقیهان پایان قرن دوازدهم بوده، در کربلا در ۱۱۴۴ ولادت یافته و پس از سفرهای چند در عراق و حجاز و ایران در کرمانشاه ساکن شده و در آنجا در روز آدینه عید مبعث سال ۱۲۱۶ درگذشته است. مؤلفات چند از او مانده است که بیشتر آنها به زبان تازی است و آنچه معروف است به این گونه است: قطع القال والقیل فی انفعال الماء القلیل، رسالۀ امامیه، رسالۀ نبویه، شرح دیباچۀ مفاتیح و شرح میراث و مطاعم آن کتاب، خوان الاخوان، پنج رسالۀ مبسوطه و مختصره در مناسک حج، دو رساله در تاریخ حرمین شریفین، سهوا الاقلام، رسالۀ تفضیلیه، تجدید الاعسار بعد الیسار، مقام الفضل، رسالۀ فی حلیۀ الجمع بین فاطمتین. پسر دومش آقا احمد کتابی به فارسی به نام مرآة الاحوال جهان نما نوشته که قسمت اول آن شامل تفصیلی در احوال خاندان پدری و مادری او است و قسمت دوم آن شرح سفرهایی است که از ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۴ در عراق و ایران و مخصوصاً هندوستان کرده است.

از جمله مؤلفات این آقا محمدعلی کتابی است به فارسی به نام خیراتیه که در رد بر صوفیه نوشته و خود در مقدمه آورده است که ماده تاریخ تألیف آن کلمۀ خیرات یعنی ۱۲۱۱ است. معروف است که وی در روزگار خود در کرمانشاه به موعظه می نشست. و دهان به دهان از

۱. مجمع الفصاحی هدایت، ج ۲، چاپ تهران، ۱۲۹۵، ص ۱۴۲.

۲. مخزن الانشاء، چاپ تهران، ۱۲۸۵، حواشی ص ۴۲۱-۴۲۷.

کسانی که وی را دیده بودند رسیده است که مردی بسیار تنومند و پرزور بوده است و از این راه نیز مردم روزگار را مرعوب می کرده است.

از این کتاب خیراتیۀ او یک نسخه خطی که ورق اول آن افتاده و تاریخ روز شنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۲۳۳ را دارد نزد آقای باستانی راد در تهران دیدم و با گشاده رویی روا داشت از آن بهره مند شوم. اینک برخی قسمت های بسیار جالب آن را عیناً نقل می کنم:

در پایان این کتاب که سراسر مطالب آن بی منطق و دلیل و تنها تهمت و افترا و دشنام است نخست چنین نوشته است: «بدان که در تاریخ شهر صفرا المظفر ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده قاصر از کرمانشاهان روان، به عزم زیارت شاه خراسان و تهنیت جلوس میمنت مأنوس بندگان سکندر شآن، دارادریان، انوشیروان نشان در قلع و قمع مزدکیان و صوفیان، سلطان ایران فتحعلی شاه، ملقب به باباخان قاجار، بعد از وفات عم بزرگوار معدلت شعار، که ملک الشعرا ی کاشان، بلکه مجموع ایران، هر دو را تعمیه کرده است به این عنوان: «از تخت آقا محمدخان شد و بنشست باباخان» و در شهر بیع المولود وارد دارالسلطنه مسعود طهران، صنیت عن طوارق الحدثان، گردیده، در آنجا مشغول تعزیه (ظ: تعزیر) و تنبیه ملاحده صوفیه و فرقه ضالۀ ظلمتیه شده، بنا بر درویش کشی شده و سرهای آنها را تراشیده و کلاه مخروطی آنها را پاره پاره و از آن دیار و حوالی آواره نمود. قلندرا طلب کنان صاحب امان از ابواب ارباب مناصب و بزرگان گریزان، رو به فرار نهاده و اجازه ضرب و شتم و ازالۀ ایشان به بسیاری از دوستان داده و دفع و رفع خوف از دم این سگ دمان از مردمان نموده، گفتم به ایشان برینند، به دم درویشان و به ریش معتقد و قریب به نصف رسالۀ خیراتیۀ، که تا آن وقت بر بیاض رسیده، به نظر فیض مظهر مقربان درگاه حضرت ظل الله مشرف گردیده، به خدام والامقام امر و اعلام شد که: آن کتاب در کتاب فیض یاب از خواندن عالی جاها نور چشمان شاهزادگان و در شب ها نقل مجلس انس بندگان ثریا مکان شد و به این تقریب بعد از اطلاع اعلیحضرت شاهی ظل اللهی بر قبایح افعال و فضایح اقوال آن گروه ضال، کماهی فرمان قضا جریان قدر توأمان، به اعیان و ارکان حدود محروسۀ ایران صادر گشت که: هر جا و هر کسی را از آن درویشان گرگان در لباس میشان ببینند او را رنجانیده و سر تراشیده و توبه داده از کسوت عاری سازند و اموال را، که به عنوان تکدی و حرام از عوام کالانعام اخذ نموده اند، چون مجهول المالک هست، بر فقرا قسمت نمایند. نسبت به بلاد طهران و همدان و حوالی آن و بعضی را از همدان به رکاب ظفرا تنساب برای تأدیب و تنبیه اولی الالباب طلبدۀ و در آن بین مهدی ضال و تقی شقی کرمانی در معرض خطاب و عتاب درآمده، مهدی ضال خسران

مال به وساطت ضرب و عقاب به دارالْعذاب جحیم رسیده و از زقوم حمیم چشید. تقی شقی را باکنده و دو شاخه مغلولاً، «غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا»^۱ با فرمانی نزد قاصر ارسال، که تا به حال در این محال محبوس و هنوز چون معبود مطرود و مردودش به معراج نرفته و از بی قیدی نگریخته و بعد از ورود آن مردود و قاصر بعضی را روانه بلده ذهاب^۲ که مقرر والس (۹) و رئیس ذوی الاذیاب^۳، اعنی مستحق لعن ازلی نور علی شاه، وجهه^۴ بود، نمود، که شاید آن لعین را مانند معبود خویش به تله مخلص افتاد و بعد از اطلاع از آنجا فرار بر قرار و از تقدیرات و تدبیرات مستحسنه راه آن گمراه به بلده موصل متصل گشت. در موصل به مرض طاعون به درک نیران واصل گشت.»

گذشته از معانی و الفاظ رکیک که در این مورد به کار رفته انشای این کتاب چنان که پیدا است بسیار کودکانه و هذیان مانند است. در این شرح مراد از «قاصر» مؤلف کتاب است و مراد از «مهدی» ظاهراً آقامحمد مهدی بن خواجه شفیع کرمانی شبستری ساکن آذربایجان از مریدان معروف نور علی شاه است که نام طریقت وی معطر علی شاه بود و مرحوم اسدالله ایزدگشسب در کتاب نورالابصار در شرح حالات نورعلی شاه^۵ رحلت وی را به سال ۱۲۱۷ ضبط کرده است، اما مراد از «تقی شقی» میرزا محمد تقی مظفر علی شاه کرمانی است که ذکرش پس از این خواهد آمد. این مؤلف اندکی پس از آنچه پیش از این آوردم نوشته است:

«از غرایب رغایب آن که بعد از اتمام رساله خیراتی به دو ساعت مژده فتح و نصرت نواب مستطاب، نورچشم احباب، صاحب سطوت و باس سلطان عباس جهانبانی، سیرالله الامال والامانی، بر اهل نااهل خوی ضلالت پوی رسید... و چون ابراهیم نمرود اساس و فصل ولایت خوی و سلما س، نیز از ارکان کفار بود، از برای تاریخ قتلش تفلاً به خاطر خطور نمود: «مقتول بود خوئی».

در جمله «مقتول بود خوئی» اگر همزه را الف بگیریم ۱۲۰۵ و اگر یا بگیریم ۱۲۱۴ می شود. در هر صورت با آن که مؤلف خود تصریح کرده که در ۱۲۱۳ این کتاب را می نوشته به هیچ وجه سازگار نیست و این می رساند که وی در حساب نیز تهی دست و سبکبار بوده است. چیزی که از این جا مسلم می شود این است که بخت برگشته ای را هم در شهر خوی به همین بهانه کشته اند اما نتوانستم در کتاب ها اثری از این صوفی مقتول فلک زده بیابم. پیدا

۱. سورة المائدة، آیه ۶۹.

۲. در اصل چنین است و باید «زهاب» باشد.

۳. چنین است و گویا در اصل «اذناب» بوده است.

۴. چنین است و گویا در اصل «سودالله وجهه» بوده است.

۵. چاپ ۱۳۲۵، ص ۴۴.

است که این مرد چنان‌که خود می‌گوید در خوی و سلماس نیز فتنه‌ای برانگیخته است.

در پایان کتاب تاریخ تألیف آن را ۱۲۱۳ نوشته و پس از آن گفته است:

«و از حسن تقدیرات و خیر تأثیرات ختم رساله خیراتیّه آن است که بعد از ختم رساله به سه‌ماه و و سه‌شب در شب یکشنبه سیم شهر رجب‌المرجب صواعق قهر و غضب الهی بر میرزاتقی کرمانی مزبور ریخت و خاکستر حسرت و ندامت بر چهره آمال و امانی او بیخت و چون او نیز با معصوم علی و نورعلی و مهدی کرمانی اربعه متناسبه می‌نمودند رفاقت ایشان را اختیار و از راه کرمانشاهان عزم سفر سقر و دارالبوار نموده، رحل اقامت به بیت خلود و ابود به درک اسفل کشید و از برای تاریخ رحلتش مانند دیگران چنین به‌خاطر فاطر رسید: «مردن تقی شقی» و بعضی از ظرفا تاریخ او را و تاریخ نورعلی، که قبل از این گفته بودم، در سلک نظم سفته و چنین گفته، ماده تاریخ:

نورعلی هادی راه ضلال	مرشد گمراهی و سرگشتگی
داده به صد عاشق ناکام کام	در صغر و کودکی و سادگی
از پدرش... چون میراث بود	کرد و را حاجت هر بدرگی
بود چو در ملک ضلالت رئیس	شد به سقر حاکم و بیگلریگی
خامه به تاریخ وفاتش نوشت:	«نورعلی رفته ز دنیا سگی»

میرزاتقی:

گبر کرمانی، آن لعین، که به عکس	بود ذاتش شقی و نام تقی
آن‌که در درس کفر و جهل و نفاق	با ابوجهل داشت هم سبقی
کفر ابلیس، با همه تلیس	از کتاب ضلالتش ورقی
رفت در دوزخ آن لعین، صد شکر	که نماند از حیات او رمقی
خامه آفتاب مشرق فضل	که مه از نور او بود شفقی
بهر تاریخ فوت آن مردود	زد رقم: «مردن تقی شقی»

نخست از خوانندگان این کتاب پوزش می‌خواهم که این کلمات رکیک و اشعار سخیف عامیانه و مغرضانه را عیناً نقل کردم. چاره جز آن نبود و می‌خواستم روح و روش این‌گونه پیشوایان مردم‌کش و جان‌او بار را که در آن روزگار بر مردم ایران چیره کرده بودند به زبان خودشان نشان بدهم.

خوانندگان دادگر منصف خود گواهی خواهند داد مؤلفی که کشته‌شدن این و آن را

شگون خاتمه کار خود بداند و بدان تا این مایه شادی کند و بنازد تا چه اندازه مرد زبون نابکاری بوده است و انگهی بیشتر مطالب او درست نیست و پیدا است که در دروغ زنی نیز بی باک بوده است:

نخست آن که میرزا محمدتقی مظفر علیشاه در ۱۲۱۵ از جهان رفته است و بهترین دلیل آن اشعاری است که بر سر خاک وی در همان زمان بر سنگ مقبره وی که در محله فیض آباد کرمانشاه است نقش بسته اند و آنها را عیناً نقل می کنم:

ای دریغا ز گردش گردون!	اختری شد نهان به زیر زمین
اختری کو به آسمان سلوک	بسیامد قرینش از پروین
تا نگویم: قرین او کس بود	در بزرگی کسش نبود قرین
گلشن فقر جاودان از وی	بود خرم چو صبح فروردین
چون ز زندان تن روانش زد	بال و پر در فضای علین
با تکلف برای سال وفات	خود تبرایش بگفت چنین
دو صد و پانزده فزون ز هزار	شد مظفر علی بخلد برین

در این اشعار که تبریایی از شاعران زمان در همان روزها سروده صریح است که وی در ۱۲۱۵ از جهان رفته است.

محمدتقی بن محمدکاظم بن ابوالقاسم بن محمدکاظم بن سعید شریف طیب کرمانی معروف به میرزا محمدتقی که لقب او در طریقت مظفرعلی شاه بوده از خانواده پدری من است و پسر دوم جد چهارم من بوده است. وی از بزرگان دانشمندان زمان خود بود و در همه دانش های آن عصر از نامبرداران زمان به شمار می رفت و مخصوصاً در پیشه پدران و نیاکان خویش منتهای مهارت را داشت چنان که فتحعلی شاه او را برای حذاقتی که در این فن داشت از کرمان خواست و چندی که در دربار او بود به خواهش آقا محمدعلی کرمانشاهی که از متنفذان آن دستگاه بود برای معالجه پسرش آقامحمود و به اصرار حاج محمدابراهیم صدراعظم وی را به کرمانشاه فرستاد و در آن شهر در خانه همان آقا محمدعلی در ۱۲۱۵ وی را زهر دادند و کشتند.^۱ این مرد از نوادر زمان خویش بود و فقیه و ادیب و حکیم و طیب و مفسر و شاعر کاملی بوده است. در جوانی در کرمان از مریدان میرزا محمد تربتی از

۱. رجوع کنید به کتاب طرائق الحقایق تألیف معصوم علی شاه شیرازی، ج ۳، ص ۹۳-۹۴ و نورالابصار، تألیف اسدالله ایزدگشسب ص ۴۳-۴۴ و مقدمه مجلد اول فرنودسار یا فرهنگ نفیسی تهران ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ص پ و ریاض العارفین، ص ۲۸۱-۳۰۲.

مشایخ طریقه نعمت‌اللہی شد که در طریقت میرزا محمد تربتی لقب داشته است و چون وی را در ۱۲۰۶ در کرمان کشتند سخت از این واقعه سوگوار شد و چندان فریفته او بود که در پایان بیشتر از غزلیات خود که شماره اشعار آنها به چهار هزار می‌رسد نام مرشد خود را برده و به همین جهت آن را دیوان مشتاقیه نام گذاشته و در این کار تقلید از مولانا جلال‌الدین کرده است که در پایان بسیاری از غزلیات خود نام مرشد خویش شمس‌الدین تبریزی را جای داده است. پس از آن مظفر علیشاه از مشایخ دیگر طریقت خود مانند نورعلیشاه و رونقعلی شاه نیز بهره‌مند شده است. وی را مؤلفات چند به نظم و نثر فارسی هست به این‌گونه: دیوان مشتاقیه شامل غزلیات و رباعیات، بحر الاسرار تفسیر منظوم سورة سبع المثانی، مجمع البحار تفسیر همان سوره به نثر، کبریت احمر در اوراد و اذکار طریقه نعمت‌اللہی، رساله افیونیه در طب، رساله خلاصه العلوم، نور الانوار فی علم الاحجار در کیمیا. پسر وی میرزا محمد کاظم نیز از پزشکان حاذق زمان خود بوده و دختر وی مادر میرزا عبدالحسین بن میرزا عبدالحسین ابن عبدالحسین بردسیری معروف به میرزا آقاخان کرمانی شاعر و مؤلف و مرد سیاسی معروف است که در ۱۲۷۰ در کرمان ولادت یافت و در ۱۳۱۴ در تبریز در راه آزادی ایران کشته شد. به این‌گونه مظفر علیشاه حتماً در ۱۲۱۵ درگذشته و نه در ۱۲۱۳ که این رساله خیراتیه به پایان رسیده است و این مرد آشکار دروغ گفته است و سازنده آن اشعار رکیک هم حساب نمی‌دانسته و جمله «مردن تقی شقی» که به حساب جمل ۱۲۱۳ می‌شود ماده تاریخ مرگ این دانشمند بزرگ نیست. پیدا است که چون مؤلف این رساله خیراتیه را در ۱۲۱۳ به پایان رسانیده خواسته است زهر دادن و کشتن مظفر علیشاه را از کرامات خود و نتیجه کتاب بی‌مغز خود بداند و این کار را به خود ببندد. تنها چیزی که ممکن است درست باشد این است که مظفر علیشاه را در شب یکشنبه سوم رجب ۱۲۱۵ چنان‌که وی نوشته است زهر داده باشند.

اما آن‌که در آن قطعهٔ رکیک و سخیف دیگر ماده تاریخ درگذشت نورعلیشاه را هم «نورعلی رفته ز دنیا سگی» آورده که به حساب جمل ۱۲۱۳ می‌شود این نیز درست نیست زیرا که عارف و شاعر بسیار معروف نورعلیشاه در ۱۲۱۲ در شهر موصل درگذشته و این واقعه معروف‌تر از آن است که کسی در آن شک کند.

محمدعلی بن عبدالحسین بن محمدعلی رقی طبسی اصفهانی معروف و ملقب به نورعلیشاه یکی از بزرگان مشایخ تصوف طریقه نعمت‌اللهی و در عصر خود از نام‌آورترین مردان ایران بوده است. پدرش نیز از مشایخ معروف بود و در طریقت فیض علیشاه لقب

داشت. از مردم روستای رقه در طبرستان بود و در اصفهان جایگزین شد و این پسر را به نام پدرش که امام جماعت طبرستان بود نامید. وی از کودکی بسیار هوشیار و رشید بود و علوم زمان خود را به خوبی فراگرفت و در جوانی مرید سیدمعصوم علیشاه دکنی پیشوای طریقه نعمت‌اللهی هندوستان شد و چون وی به هندوستان می‌رفت نورعلیشاه را مأمور ایران کرد و او سفرهای بسیار به خراسان و هرات و کرمان و شیراز و عتبات کرد و در آنجا ماند و شهرت بسیار یافت و به همین جهت مخالفان بر او برخاستند و وی را آزار بسیار کردند و حتی تهمت زدند که اندیشه پادشاهی در سر دارد و وی هر جا که می‌رفت در میان مردم می‌گشت و در کوی و برزن اشعار خود را به آواز می‌خواند و پس از پنج سال که در عراق بود و چندتن از فقهای شیعه در کربلا با وی مناظره کردند، سرانجام ناچار شد از آن سرزمین برود و به عزم حج از راه سلیمانیه به موصل رفت و پس از چندی در آنجا به سال ۱۲۱۲ درگذشت و در جوار قبر معروف به قبر یونس او را به خاک سپردند. نورعلیشاه گذشته از مقام شامخی که در میان صوفیه دارد مردی دانشمند و شاعری توانا بوده و دیوان غزلیات او در میان اشعار متصوفه شهرت و امتیاز خاص دارد و آنچه از آثار او معروف است به این گونه است: جامع‌الاسرار به تقلید گلستان سعدی، رساله اصول و فروع، تفسیر منظوم سوره بقره، منظومه تفسیر خطبة البیان، منظومه کبری در منطق، مثنوی جنات‌الوصال، منظومه روضة‌الشهداء، منظومه کیمیا. مثنوی جنات‌الوصال را می‌خواسته است در هشت قسمت به پایان برساند ولی عمرش وفا نکرده و تنها تا اندکی از قسمت سوم را سروده و به نام جنات عدن معروف شده و پس از او جانشین وی رونقعلی شاه میرزا محمدحسین کرمانی دو جلد و نظام‌علی شاه از مشایخ این طریقه یک جلد بر آن افزوده‌اند. همسرش که حیاتی تخلص می‌کرده و خواهر رونقعلی شاه بوده نیز در شعر فارسی دست داشته است. نورعلیشاه مرد زیباروی و خوش‌اندام و شیرین‌سخنی بوده و به این صفات نیز در عصر خود و در میان صوفیه معروف بوده است.

اما ابراهیم‌نام که ذکر او نیز در این کتاب به تحقیر آمده پیدا است مراد از آن سید ابراهیم تونی مظهرعلیشاه است که در اصفهان از شاگردان و مریدان نورعلیشاه بوده و با او به عتبات رفته و در پایان زندگی ناپدید شده و تاریخ رحلت او معلوم نیست شاید وی را نیز از میان برده باشند.

مراد از معصوم‌علی هم همان معصوم‌علی شاه دکنی سابق‌الذکر است که مرشد و سلف نورعلیشاه در این طریقه بود.

درباره افزون‌جویی‌ها و خودکامی‌های روحانیان این دوره کتابی هست که از این حیث

بسیار جالب است و آن قصص العلماء تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی از روحانیان پایان قرن گذشته و آغاز این قرن است که چاپ اول آن در زندگی وی در تهران در ۱۳۰۴ با کتاب تبصرة العوام انتشار یافته است. این مؤلف قهراً نسبت به این گروه از مردم مؤمن و نیکوخواه بوده است و آنچه از درازدستی‌های ایشان نوشته از بزرگواری‌ها و گاهی از کرامات ایشان دانسته است. اما در دیده مورخان گونه دیگر به خود می‌گیرد و آنچه جالب‌تر است با همان کلماتی که او به کار برده است عیناً از آن کتاب نقل می‌کنم:

درباره ملاحسن یزدی (ص ۷۰-۷۱) چنین آورده است: «در آخر حال مبتلا به آزار ریشه بود و اطبا او را هر روزی یک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند و از جمله کرامات آخوند ملاحسن یزدی این که در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلی شاه در یزد بود و بالنسبه به رعایا تعدی زیاد نمود. اهل شهر از ستم او به ستوه آمدند. آخوند مزبور حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را به انواع فضاحت و فظاحت بیرون کردند و در بدو امر به سلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباه کردند... مجملاً در معامله یزد سلطان جنت مکان فتحعلی شاه آخوند ملاحسن را به دارالخلافت خواست. پس از ورود او را احضار به دربار معدلت آثار فرمود و عندالملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد. سلطان استفسار واقعه از آخوند نمودند و میلش آن بود که آخوند این امر را از خود خلع نماید. آخوند گفت که: این حاکم ظالم است و فقرا از ظلم او به ستوه آمدند، لهذا من او را بیرون کردم. سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب و فلک آوردند که آخوند را، العیاذبالله، چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشد. پس در مجلس سلطان پاهای آخوند را به فلک بستند. مجدداً سلطان به امین الدوله اصفهانی روی آورده که: امین الدوله، آخوند یقیناً تقصیری نکرده و این کار را رعایا و برایا خودشان نموده‌اند و مقصودش این بود که به آخوند تلقین نماید که او از این کار تبری نماید. امین الدوله نیز چون به طبقه علیه علما اخلاص داشته، در مقام معذرت و تصدیق سلطان برآمده، به ناگاه آخوند، با آن که پایش بسته بود، به تغیر گفت که: سلطان چرا باید دروغ بگوید؟ من حاکم را بیرون کردم، به سبب ظلم و تعدی او به فقرا و رعایا، فقرا و رعایا تقصیری ندارند. سلطان به امین الدوله اشاره کرد که: توسط کند. پس امین الدوله توسط کرده، پای آخوند را باز نمودند و آخوند از مجلس برخاست و به منزل خود رفت. چون شب شد سلطان در عالم رؤیا رسول خدا را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته‌اند و آن جناب افتاده. سلطان به نزد پیغمبر شتافت و سلام کرد. آن جناب به سلطان اعتنایی نکرد. سلطان عرض کرد که: پاهای مبارک شما را که بسته



تصویر فتحعلی شاه در پایان زندگی که یکی از نقاشان روسی
معاصرش از روی طبیعت ساخته است

است؟ تا من او را تنبیه و سیاست نمایم. پیغمبر فرمود که: پای مرا تو بستی. سلطان عرض کرد که: من این گونه بی ادبی ننمودم. آن جناب فرمود: تو دیروز حکم نکردی که پای آخوند ملاحسن را بستند؟ پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف از خواب بیدار شد و صبح آن روز به آخوند احترام بسیار نمود و خلعتی فاخر به او داد و او را مأمور به رجوع به وطن نمود. آخوند قبول نکرد و در همان دارالخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود...»

جای دیگر (ص ۸۴) درباره حاج محمدابراهیم بن محمدحسن کلباسی ساکن اصفهان درگذشته در ۱۲۶۲ چنین آورده است: «... آقا سیدرضی مازندرانی از حکما و از تلامذه آخوند ملاعلی نوری بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آقا سیدرضی به حاجی رسانیدند که: او گفته است که ملاها دین ندارند. حاجی سید را طلب کرد و فرمود که: من از عدول شنیده‌ام که تو گفته‌ای که: ملاها دین ندارند و یکی از ملاها منم و از این جا معلوم می‌شود که دین تو ورای دین من است و دین من ورای دین تو و من مأمورم که هر که را ورای دین من دینی باشد او را به قتل بیاورم. پس سید بالبدیهه عرض کرد که: مرا جنون ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته‌ام و فلان طیب که از اخلاص کیشان سید بود او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبره است و این ایام قرار شده است که مرا معالجه کند و آن طیب از معاریف اطبای اصفهان بود. حاجی او را خواست. آن طیب به همین مضمون شهادت داد. پس حاجی از قتل او درگذشت، لیکن او را نفی از بلد نمود. پس سید مدت یک سال یا زیاده‌تر در نجف آباد، که یکی از قرای اصفهان بود، منزل کرد تا این که حاجی سید محمدباقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که به اصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم اصفهان با حاجی کم‌اخلاصی کرد. حاجی دعا کرد و به اندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخدول گردید. پس جناب حاجی رقعہ‌ای به او نوشت و این بیت را در آن رقعہ درج نمود:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

... و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش به لهو و لعب و ساز و دف اشتغال داشتند. پس حاجی ملازمی از خود به نزد او فرستاد که: این عمل را ترک کن. آن شقی در جواب گفت که: به آقای خود بگو که غل به... من بگذارد. آن شخص همین مضمون را به حاجی عرضه داشت. پس وقت ظهر حاجی به مسجد رفت، بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا کرد، عرض کرد: خداوندا، من که صنعت نجاری نمی‌دانم که غل به... او گذارم. فوراً بیضه آن شخص ورم کرده و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان به مالکان دوزخ

سپرد. وقتی فتحعلی شاه به دیدن حاجی آمد. پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند. ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت. پادشاه گفت: فضله مرغ نقل مجلس شد. حاجی فرمود: چون هوایی است مال دیوان است...»

جای دیگر (ص ۸۸-۸۹) درباره سید محمد مهدی بن سیدعلی چنین می گوید:

«در امر به معروف شدیدالتعصب بود و به شهادت شریف العلما و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احساسی نمود و در آخر حال برای این که یهود به شرایط ذمه عمل ننمودند از عتبات به سمت اصفهان آمد. مرحوم حجة الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشتند. پس از حجة الاسلام خواهش آن داشت که به اتفاق او به طهران رفته و این امر را انجام دهند. آقا سید محمد باقر قبول ننمود، بلکه او را از این حرکت منع نمود. آن جناب را خوش آیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت به سوی طهران کرد. بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند. محمد شاه حکم برخلاف کرده، پس پادشاه به دیدن جناب سید آمد. سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که: مریض می باشم. پس از طهران به نحو طرح و قهر به شاهزاده عبدالعظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد. سلطان به عیادت او رفت، باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همان جا وفات یافت.»

جای دیگر (ص ۹۳) درباره سید محمد بن سیدعلی طباطبایی معروف به سید مجاهد درگذشته در ۱۲۴۲ که ذکر وی پس از این به تفصیل نیز خواهد آمد چنین آورده است: «سلطان عصر مرحوم فتحعلی شاه را به او اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و به امر او سلطان جمع عساکر نمود و مہیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافت مانند دریند و قبه و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایات اطراف، پس مسلمانان احوال خود را به آقا سید محمد عرضه داشتند که: کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که: اطفال ما را به سوی معلم ایشان بفرستیم، تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه به قرآن و مساجد و سایر شعائر اسلام بی احترامی می نمایند. پس آن جناب به جهاد امر نمود و خود به نفسه با جمع کثیر از علما و متدینین و طلاب بدان صوب رفته، لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه شدند و آن جناب به قزوین معاودت فرمود. این مرحله مایه فتح لسان منافقین و رجوع ضعفه مسلمین از اعتقاد به جناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آن جناب از حزن و اندوه، چنانچه سحیه آبا و اجداد آن جناب بود مریض شد و در همان سفر وفات کرد...»

جای دیگر (ص ۱۰۰-۱۱۱) در حق حاجی سید محمد باقرین سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی معروف به حجة الاسلام ساکن اصفهان درگذشته در ۱۲۶۰ چنین می نویسد: «عبادت این بزرگوار به نحوی بود که از نصف شب تا به صبح به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشته و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا و مناجات می خواند و بر سر و سینه اش می زد تا صبح و چنان بی اختیار حنین و انین آن سرور دین بلند می شد که اگر همسایگان بیدار می بودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آن قدر گریسته بود و به های های ناله و بی قراری و گریه و زاری کرده بود که او را فتی عارض شده بود و با فتق بند او را بسته و اطبا هر چه معالجه کردند مفید نیفتاد، آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که: گریه بر تو حرام است، چه موجب زیادتى آن باد می شود. پس هر زمانی که به مسجد می رفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نمی رفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر می رفت و او حضور داشت بر نمی خاست و باز گریه می کرد... در سالی که مؤلف کتاب به زیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب ما شده بود و تازه حکومت گرفته، به سبزوار می رفت. شب ها که به راه می افتادیم با یکدیگر صحبت می داشتیم، تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد. حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که: مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه مرحوم حجة الاسلام رفت. بعد از چند وقتی آن بزرگوار آن کنیز را به خانه من روانه ساخت و رقعۀ به من نوشت که: این کنیز را اگر تقصیری است به ما بخشیده باشید و بعدها به ملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او به نهج خوش رفتار نمایند. پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوالات آن بزرگوار نمودیم. آن کنیز گفت که: آن جناب چون شب می شد دیوانه می شد و روز عاقل. گفتیم: چگونه دیوانه می شد؟ گفت: چون قدری از شب می گذشت در صحن و سرای کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود می زد و به های های گریه می کرد و به مناجات و ادعیه اشتغال داشته، تا این که صبح می شد، عمامه بر سر و عبا به دوش می گرفت و مانند معقولین می نشست و هر شب کارش همین بود. مجملأ در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در می خوابید و چراغ او دو فتیله داشت: یکی کلفت و یکی باریک. آن فتیله کلفت را زمانی که بیدار بود روشن می کرد و چون می خوابید فتیله باریک روشن می کرد و چون از خواب بر می خاست باز آن فتیله کلفت را روشن می کرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر می شد پیش از مغرب چراغ را روشن می کرد و چون آفتاب طلوع می کرد چراغ را خاموش می کرد.

گویند که این قسم مایهٔ انفتاح امور و اقبال و رودادن دولت است... دولت و ثروت حجة الاسلام بعد از انجام فقر و افاقه فاقه آن است که دولت آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته، که عبرت جمیع انظار و مایهٔ اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شفت تنخواهی جزاف به نزد آن جناب فرستاد که: قدر معینی از آن جناب و مادام الحیوة مالکش آن را معامله داده، آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را به معاملهٔ تجارت داده، تا این که در اندک زمانی ربح بسیار نمود و اگر مالی می داد به بیع شرطی پس از رسیدن موعد بلافاصله آن بیع را تصرف می کرد و نگه می داشت و یا می فروخت. پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطهٔ خانه اش خانهٔ مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود و خانه اش مشتمل بود بر دورو و بیوت بسیار داشت. هفت پسر داشت، هریک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقامیرزا زین العابدین در اصطبل او هفده رأس اسب خوب بسته داشت و عیال حجة الاسلام، قطع نظر از پسران و عیال ایشان، صد نفر در شماره آمده بود، از خادمان و کنیزان و زنان و قرای و ضیاع و عقار بی اندازه داشته، در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته، گویا زیاده از دوهزار باب دکانین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیا در نجف آباد داشت که مستمراً روزی یک تومان اجارهٔ او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هرسالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دوهزار تومان مداخل آنها بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده، مجملأً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می رسید و رضوان آرامگاه فتحعلی شاه به سید گفت که: ما از مالیات دهات شما می گذریم. آن جناب فرمود که: آن مقدار از مجموع مالیات اصفهان کم می کنید و یا مالیات اصفهان به احوال خود باقی است؟ سلطان گفت که: مالیات اصفهان کم نمی شود، وجه را سرشکن محال دیگر می کنند. سید فرمود که: من راضی به آن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدهند و این ظلم است و من به آن راضی نخواهم بود، بلکه خودم مالیات دهات خودم را می دهم و از بلاد و همهٔ امصار از ایران و غیر ایران وجوه بر را نقل می کردند و به اصفهان به نزد سید می بردند و او فوراً به فقرا می داد و در زمانی فتحعلی شاه در اصفهان در عمارت هفت دست

که در بیرون شهر است منزل داشت و دوربین انداخته به صحرا تماشا می کرد. دید فیلی را بار کرده می آورند. سلطان به ملازمان حضور گفت که: فیلی برای ما می آورند. پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گذرانیدند و به جانب شهر می برند. سلطان استفسار کرد که: فیل از کیست و بارش چیست؟ به عرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول از مسلمانان هند برای حجة الاسلام فرستادند و بارش تنخواهی است که تجار هند از جوهیر و مال امام برای آن جناب فرستادند. سلطان را در باطن خوش آیند نشد. چون فیل را به نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز به عرض جناب سید رسانیدند سید بار آن را که تنخواه بود قبض کرده و فیل را برای سلطان فرستاد. مجملأً دولت و ثروت سید را در میان علمای امامیه از متقدمین و متأخرین کسی نداشته... زمانی که سلطان به اصفهان آمد سید را به دیدن او بردند. پس سلطان به سید گفت که: از من مطلبی خواهش کنید. سید امتناع نمود. سلطان اصرار کرد. آخر الامر سید گفت که: چون اصرار دارید مرا استدعا این که فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند. سلطان سکوت کرد. پس از برخاستن سید سلطان به امین الدوله گفت: عجب سیدی است! که از من خواهش می کند که: نقاره خانه سلطانی، که علامت پادشاهی است، موقوف دارم. امین الدوله معذرت خواست. چون سال دیگر سلطان به اصفهان رسید و سید به دیدن او رفت پس از انقضای مجلس سلطان به امین الدوله گفت: این سید آن سید سال سابق نیست، اکنون بسیار زیرک شده است!... از امر به معروف آن جناب این بود که هفتاد نفر را به حدود شرعیه قتل نمود و اما حد غیر قتل بس بسیار بود و در دفعه اول که به سبب لواط حکم به قتل فرمود به هر که تکلیف کرد که او را قتل کند ابا کردند. آخر خود برخاست و ضربتی زد که او را تأثیری نکرد. پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و در وقت نماز غش کرد و در مدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند که جمع کردند و آن دیوانی بزرگ شد... و آن جناب هرگز به دیدن و بازدید و میهمانی کسی نمی رفت و هرگز به دیدن حاکم بلد نرفت، بلی به دیدن سلطان در زمان ورود به اصفهان می رفت و حاکم اصفهان هروقت که شرفیاب خدمت ایشان می شد در دم در سلام می کرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد، بعد از ساعتی نگاه می کرد و او را اذن جلوس می داد و تواضعی نمی کرد برای او و دو سه دستگاه تا کتابخانه او بود که در هر جایی درباری می نشست و ملازمین بسیار داشت، ده باشی داشت و زمانی که به مکه مشرف شد زمان محمدعلی پاشای مصری بود و با او مراوده داشت. باغ فدک را از او گرفت و به سادات مدینه برگذار کرد و آن جناب سه نفر از علمای عصر را تفسیق نمود: یکی

حاجی ملا اسدالله بروجردی بود، که از شاگردان آقا سید محمد مرحوم بود و مجاز بود و صبیۀ میرزای قمی عیال او بود. پس چند نفر از علمای بروجرد مانند آخوند ملاعلی و غیره سید را معتقد بر تفسیق او نمودند. پس حاجی را تفسیق نمود. دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کلباسی بود و حدت ادراکی داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف می نمود، مانند این که در مضاف قایل است به این که: نجاست از اسفل به اعلی سرایت می کند و حال این که این قول خلاف فتوی مشهور، بلکه در اجماع منقول برخلاف اوست و ایضاً تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی نمی دانست و در ماه رمضان غلیان بر بالای منبر می کشید و دخان را مفطر نمی دانست، اگر چه مفطر نبودن دخان صوم فتوای شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگر است و قاعده نیز اقتضای عدم افطار می کند و تمسک به اولویت خالی از صعوبت نیست. لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقها است. مجملاً میرزای مزبور را فتاوی غریبه، که خارج از قانون فقاہت است، بسیار است، لیکن در امر معروف اوحد زمان و نادر دوران بود. پس جماعتی از اہالی نور در خدمت حجة الاسلام شہادت بر فسق او دادند. پس سید او را تفسیق نمودند و فتحعلی شاه او را به جهت فتوای غلیان به طهران آورد، برای این که تأدیش کند. در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایست به میرزا گفت. میرزا عرض کرد که: اعلم العلمای شما آقا سید محمد باقر است، بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند. سلطان گفت: آخوند، تو مخبوط و مصروعی. آقا سید محمد باقر کذایی از اصفهان برای من و تو می آید به طهران؟ پس بعضی از اعیان توسط نمودند، سلطان از او گذشت. سوم حاجی ملاصادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او تسلطی بود و در میان علمای آن جا از هر قسم ممتاز و از تلامذہ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرد و حواس او برجا بود و مؤلف این کتاب در وعظ او حاضر شده، عنوانی بلند می نمود، اگر چه در انجام آن عجز داشت... و حاجی عیالی از دهاتی گرفته بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها به عرصہ آمدند. روزی حاجی مزبور وارد خانه شد. دید پسرانش بالای تختی، که در سرای خانه بود، نشسته اند و اخوانش با البسۃ فاخره در پهلوی همشیره زادگان خویش نشسته اند. حاجی این رباعی را بالبدیہه گفته:

بنو کریم جلسوا بالتخت و هكذا يفعل البخت

قد بدلوا الفاکون بالسریر واستبدلوا الکرباس بالحریر

فاکون به زبان رشتی است و در این جا معرب شده است، معنی آن خانه محقری است که سکنه دهات در جنب خانه بنا می کنند و مقصود حاجی از این ایات این که: احوال پسرانش نجابتی نداشتند و به سبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند. الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجة الاسلام شهادت بر فسق او دادند، لهذا جناب سید تفسیق او را به اهالی رشت نوشتند. چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان به سخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و درواقع طرفین ناجی و برحق بوده اند واللّه اعلم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و آن این که: حاجی میرزا مسیح از تلامذه فاضل قمی و ساکن طهران بود، که ایلچی روس را به سبب تجاهر به کفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم به اخراج او از طهران شد و آقامحمود بن آقا محمدعلی بن محمدباقر بهبهانی فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر به موعظه او نشسته ام. پس حاجی میرزا مسیح آقامحمود را تکفیر کرده بود. پس از مدتی حاجی میرزامسیح به زیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام نماز می کرد و آقامحمود نیز به زیارت قم رفته بود. روزی آقامحمود به مسجد امام حسن حاضر شد. دید که نماز جماعت می نمایند، از امام آن جماعت سؤال کرد. گفتند: حاجی میرزا مسیح است. آقامحمود به او اقتدا کرده، از آن پس به منزل خود معاودت کرد. پس اصحاب آقامحمود از او سؤال کردند که: حاجی تو را تکفیر کرده بود و تو به او اقتدا کردی. آقامحمود در جواب گفت که: چه منافاتی است میان این که او اعتقاد به کفر من داشته و امر بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد به عدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و مأجور باشیم. چون این خبر به حاجی میرزا مسیح رسید از اخلاق آقامحمود تعجب کرده و به دیدن او رفت و مباحثت به مصادقت مبدل گردید. مجملاً در مسجد حجة الاسلام در روزی از ایام صیام نمازگزارندگان به شماره بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعة و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بودند و در میان علمای امامیه مانند او در ثروت نیافتم، نه در اسلاف و نه در اخلاف، بلی سیدمرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده، لیکن ثروت حجة الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سیدمرتضی نیز بسیار بوده و اما سخاوت حجة الاسلام: پس اکثر از توصیف واصفین است. چه خود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و آخوند ملاعلی اکبر خوانساری گفت که: روزی در کتابخانه حجة الاسلام وارد شدم، درحالتی که از زر سرخ

و سفید، از بابت مال امام، علیه السلام، آن قدر در پیش روی حجة الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک به آن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شدند. پس غلیانی برای من خواست. من شروع به کشیدن غلیان کردم، که فقرا و سادات را خبر کرده، به نحو جمعیت حاضر شدند. سید به هرکسی یک چنگ از آن تنخواه می داد و هنوز غلیان را انجام نداده بود که آن تنخواه تمام شد. پس من بر سیل سرور و تعجب عرض کردم که: شما را در اموال امام زیاد تجری است. آن جناب فرمود که: بلی، پسر در مال پدر زیاد از این تصرف می نماید و فقیر مؤلف کتاب روزی از منزل خود به مدرسه میرزا حسین می رفتم، در اثنای راه به کوچه ای که در جنب خانه سید بود گذارم افتاد. دیدم که: آن قدر فقرای سادات هجوم کرده و به خانه سید می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است. استفسار کردم که: چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده اند؟ جواب گفتند که: معادل هشتصد تومان مال امام از بروجرد آوردند، به جهت حجة الاسلام و او فرموده که: فقرای سادات را اخبار کنند، تا مال امام را به ایشان داده باشد. پس از حضور به هرکسی یک دکه یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام نمود و از جمله شعرای اهل بیت، علیهم السلام، در آن از من ملاقربان متخلص به بیدل بوده، که از اهل رودبار و ساکن قزوین بود و با مؤلف کتاب صداقت داشته، روزی به حجره آمد و گفت: الیوم محض برای کشیدن غلیان کدو آمده ام. یکی از تلامذه را، که از اتراک بود، گفتم که: غلیان کدو را درست کرد و او را چندان وقوفی نبود. خوب درست ننمود. پس به بیدل داد و او هرچند کشید سودی نبخشید. پس این بیت را انشاد کرد:

در کشمکشیم از این دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت؟

پس من دوبار خود آن را اصلاح کردم و به او دادم و بیدل در بدو امر پرهیزگاری و تقوایی نداشت، از آن پس تایب و زاهد و عابد، بلکه ازهد و اعبدا اقران خود شد و کتابی در مصیبت نوشته، که در آثار حزن و اندوه سرآمد کتب مصیبت است و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نمی گفت و هجو نمی کرد، بلکه اشعارش منحصر به مراثی و نواحی و مصیبت است، مگر این که یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است:

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خایه خصم را از آن توپ غمی
و چون حاجی میرزا آقاسی استماع نمود به اموال او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کاری در نزد کسی گرفته، آن شخص یا قاصر شد یا مقصر.

بیدل یک شعر در توصیف لحيه او گفته و آن این است:

معنن ریش او چندان طویل است که از سیچقان الی تنگوزئیل است

و بیدل می گفت که: محتشم دوازده بند خود را در مدت هفده سال گفته، به این معنی که: این اشعار را گفته بود و تا هفده سال حک و اصلاح می کرد و بعد از هفده سال آن را داده، که مردم انتساح گرفتند و بیدل را کرامات بسیار است. از آن جمله می گفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم، پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم. پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند، بیرون رفتم، دیدم شخصی یک کیسه وجه نقد سربه مهر به من داد و فرمود که: این تنخواه را به قرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده. ایضاً می گفت: پیاده به کریلا می رفتم. پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم، به حدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم. ده خرابی بود که دیوارهای شکسته از آن باقی بود. پس از عجز و گرسنگی نشستم و به دیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم. ناگاه نظرم به سوراخ آن دیوار شکسته آمد. دیدم میان دیوار نان خشک بسیار است. قدری از آن نان به قدر سد رمق خوردم. دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که به کار دیگری آید. ایضاً بیدل می گفت که: در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادی بودم و شب رسید و چند وقت گذشته بود که غذایی نخورده بودم. پس وقت مغرب در رسید. در میان بیابان مشغول به نماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول به ذکر خدا بودم، ناگاه شخصی پیدا شد و سفره گسترده که در آن نان تازه با خورش بود، و فرمود: بخور. پس من به قدر حاجت خوردم. باقی را با سفره برداشته و رفتم. مجملأً بیدل در وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده، پس به اصفهان خدمت حجة الاسلام شرفیاب و در پریشانی خویش به آن جناب عرضه داشت. آن بزرگوار مبلغ یکصد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرد. بیدل به بروجرد رفته و برات را به آن تاجر نشان داد. آن تاجر قبول ننمود. پس بیدل قضیه را به آن جناب عریضه کرد. آن جناب برات دیگر یکصد تومان به تاجر دیگر برات کرد. تاجر ثانی تنخواه را داد. از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که: بیدل وجه برات را قبض گیرد. بیدل باز عریضه کرد که: تاجر ثانی وجه برات را داده، اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده وجه را داده باشد. اکنون چه مصلحت می دانید؟ آن بزرگوار در جواب نوشت که: آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده، که آن را هم به تو بخشیدیم. پس جمعاً سیصد تومان به او رسید و در روز عید غدیر تجار اصفهان، هرکسی به فراخور خود، از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آن جناب می دادند که: به

فقرا بذل کند. از قضا در یک روز عید غدیر به مسجد رفته و بر منبر برآمد. و در اطراف او کیسه‌های تنخواه گذاشتند، از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دینار و حکم کرد که: فقرا در ستریک در جمع شوند، یک‌یک بیایند و از در دیگر بیرون روند. پس فقرا جمعیت بسیار کردند و به هریک یک مشت از زر می‌داد، تا چه مقدار برآید. به قدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه به فقرا بذل نمود و حساب نمودند: هیجده هزار تومان شد، که در مدت یک ساعت به فقرا داده بود و دو باب دکان از مال خود داشت: یکی نانوايي و یکی قصابی، برای فقرا، قرار داده بود که: نانوايي آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود و همچنین قصابی و این دو باب دکان مصرف آنها بود که: به فقرا برات می‌کرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر، بلکه دوهزار خانوار از نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند. شخصی حکایت داشت که: وقتی به فقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذایی گیرم نیامد. پس شبی از کوچه‌ای عبور می‌کردم، دیدم حجة الاسلام از آن کوچه عبور می‌کند. چون به من رسید یک مشت از زر سرخ به من داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند. فتحعلی شاه به دیدن سید رفت و گفت که: پادشاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است. شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید. سید مبلغ بیست هزار تومان به شاه برات کرده، که در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقرای مدینه تنخواهی می‌داد و طلاب را بسیار اعانت می‌نمود، بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را به رسم قرض رعایت می‌کرد و در محله پیدآباد مسجدی بنا کرد، که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد را، که تا مقابل زمین آوردند، مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد. بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه، که به علما یار و با احسان و تلاف بود، با سید به تماشای مسجد رفتند. سلطان استدعا نمود که: مرا هم شریک در این مسجد گردان. سید قبول نکرد. سلطان گفت که: شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست. سید گفت که: دست من در خزینة خلاق عالم است و در سالی که وفات می‌نمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم، که امین‌الدوله دعوی بیست هزار تومان بر آن جناب نمود، در جواب فرمود که: تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم به فقرا داده باشم، من داده‌ام. امین‌الدوله گفت که: من به ودیعه نزد شما گذاشته بودم. سید گفت: مرا اشتغال دمه به تنخواه تو نیست، لیکن الحال که قبول نداری، من خود قبول دارم و آن‌که من به فقرا داده‌ام مال من باشد و وصیت کرد که: از مال او بیست هزار تومان داده باشند، در قروض

او مصروف سازند. ایضاً تاجری، از طایفه حاجی غفور، در همان زمان از سید ادعا نمود. آن جناب فرمود: آن را از بابت مال فقرا به من دادی و من هم داده‌ام و اشتغال ذمه به تو ندارم. آن شخص گفت که: من به ودیعه نزد تو گذاشته بودم. سید گفت: اکنون که پشیمانی، آنچه به فقرا داده‌ام از مال من باشد. پس آن را هم داخل قروض فرمود و وصیت فرمود که: از مال او کرده باشند...»

اندکی بعد (ص ۱۱۱-۱۱۷) درباره همین سید محمد باقر حجة الاسلام می‌گوید: «مخفی نماناد که مسجد حجة السلام فی الحقیقة بیان قابلی برای آن نکردیم، زیرا که محتاج به دیدن است و مشتمل بر قریب به پنجاه در مدرسه است و بعد از اتمام مسجد آخوند ملاعلی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاء نمود و برای حجة الاسلام فرستاد. سید فرمود: من چیزی قابل برای جایزه این اشعار ندارم و اگر مایتملک خود را نثار این اشعار نمایم کم است و آخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کلباسی در سوابق ایام در خدمت آخوند درس خوانده بودند. روزی به مسجد آمده، که به سید اقتدا کند. از نهایت ضعف شیخوخت در بین راه غش کرد. بعد به هوش آمد و به مسجد رفت. دید سید آن روز به مسجد نیامده، آخوند بسیار تغیر نمود که: من به این سن به مسجد آمده‌ام، که ادراک نماز جماعت نمایم و تو به مسجد نیامدی و آخوند ملاعلی در میان حکما از همه کس متشرع‌تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی می‌کرد. پس از وی تقلید حجة الاسلام می‌کرد. آخوند ملاعلی نصف شرح حکمة العین را در مدت نه سال درس خوانده و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و به عتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای رومی سؤال می‌کرد، صفحه صفحه و ورق ورق اشعار آن را از حفظ می‌خواند و از آخوند سؤال می‌کرد. آخوند خود را دزدیده، گفت: من در اشعار چندان سر رشته ندارم و به قدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم. روزی آخوند به دیدن آقا سیدعلی صاحب ریاض رفت. سید به غلیان معتاد نبود و آخوند معتاد بود. پس غلیانی برای آخوند آوردند که منافذ بسیار داشت و کوک نبود. هرچه کشید دیدند دود نمی‌دهد. به سید گفت: آن غلیانی که اخباری حرام می‌داند این غلیان شماسست، نه غلیان‌های دیگر. پس سید خندید و امر کرد که: غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان آخوند ملا محمد باقر مجلسی احداث شد و سلطان از آن منع نمود. مردم ممتنع نشدند و در خلوات و سرداب‌ها و زیرزمین‌ها غلیان می‌کشیدند. چون سلطان مطلع شد تنباکو را خراج بسیار بست، که شاید مردم ترک کنند، آخر صورت نگرفت و از این بابت است که تنباکوی شیرازی گمرک بی‌اندازه دارد. لیکن

سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که: خانه‌ای پیدا کردند که اکثری از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در آنجا آلات غلیان هم بود و این کاشف از آن بود که: در عهد قدیم نیز غلیان معمول بود. مجملاً آخوند ملاعلی در اشتهار سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول‌القول بود، لهذا مردم از او می‌پذیرفتند و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می‌گفت: من اهل خبره‌ام و این‌گونه اشخاص کافرند و در علم الهی بر آخوند ملاصدرا بالاتفاق ترجیح داشت. وقتی به شیراز رفته بود و میرزا ابوالقاسم نامی صوفی مشهور به سکوتی در شیراز منزل داشت. پس مردم به دیدن آخوند می‌رفتند و معرفی در مجلس معرفی می‌کرد، تا این‌که میرزا ابوالقاسم سکوتی وارد شد و خواست که با آخوند ملاعلی ملاقات نماید. معرف گفت که: ایشان میرزا ابوالقاسم سکوتی هستند. آخوند دست خود را به سوی خود باز پس کشید و گفت: این مرد نجس است و کافر است، از مجلس من بیرون رود. میرزا ابوالقاسم شرمسار از مجلس مراجعت نمود. چون خواست که کفش خود را بپوشد به ملازمان آخوند گفت: این‌گونه حکیم هم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفی معروفی را مردم تکفیر کردند. پس خدمت آخوند استفسار نمودند. آخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که: فتوای قتل با مجتهدین است. خدمت سید رسیده که: حکم به قتل کند. سید در این امور به حسب تکلیف شرعی مسامحه داشت. دوباره خدمت آخوند رسید. آخوند بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که: من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم به قتل تکلیف حاکم شرع است. چرا باید مساهله و مسامحه و مسافه نمایند؟ گویند که: از آخوند ملاعلی نوری سؤال کردند که: اگر ماهی در میان چاه بیفتد چند دلو آب باید کشید؟ آن جناب تأمل کرده، از آن پس گفت که: حکم این مسئله را نمی‌دانم...»

جای دیگر (ص ۱۲۵) درباره سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبایی بروجردی معروف به بحرالعلوم متولد در کربلا در شب آدینه از ماه شوال ۱۱۵۵ و متوفی در ۱۲۱۲ نوشته است: «زمانی بحرالعلوم و استادش آقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکری تغنی کرد. بحرالعلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نمود. مؤسس بهبهانی بر بحرالعلوم تغیر کرد و فرمود: «اسکت یا سید مهدی» و این حکایت را مرحوم ملا آقا دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده...»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۲۹) می‌گوید: «خال مفضل مؤلف کتاب مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی الاصل ساکن لنگرود حکایت می‌نمود که: زمانی مرا مسافرت از عتبات به جانب اصفهان اتفاق افتاد. پس از راه نهادن عبور کردم که کرامات سید را شنیده

بودم و خواستم چیزی از آن را معلوم نمایم، بلکه چیزی از آن را مشاهده کنم. پس به خدمت سید رسیدم، نهایت سید با اخلاق و باصفا به نظرم آمد و در آن صفحات مردم را به او اخلاص زیادی بوده به نحوی که شاهزادگان رعایت و حمایت او بسیار می کردند، به گمان این که توجهی کند که بعد از فتح علی شاه جنت آرامگاه ایشان به سلطنت برسند. خال مفضل گوید که: سید پس از پرسش از حال من سؤال کرد که: سبب آمدن شما به این جا چیست؟ گفتم: چون کرامات شما در اصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی از آن را به رأی العین مشاهده کنم. سید گفت: مرا کرامتی نیست و سبب اشتها کرامت من از آن است که: هرکسی از مادر متولد می شود در میان طایفهٔ اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد می شود و آن کودک را همزاد این شخص می نامند و مرا همزادی است که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه ای از طبقهٔ جنیان است و او همزاد من، پنج شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانهٔ من باشند و مرا خدمت نمایند، مثلاً گاهی ظرف خانهٔ من خالی از آب است، به یک دفعه ملاحظه می کنی، پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه می کند و بسا باشد که گهواره می جنبد، بدون این که کسی او را بجنباند، یا این که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم آورده می شود یا این که خاموش شد، به یک دفعه آتش چیده می شود، بدون این که کسی آتش بجیند و چون مردم این گونه امورات را می بینند گمان می کنند که این از کرامت است و حال این که مرا کرامتی نیست، بلکه این گونه خدمات از آن اجنه می باشد. مؤلف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروف است و از شیخ احمد احسائی سؤال نمودند که: سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر می شود؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته: یکی این که هرکسی را همزادی است، از اجنه، چون او ملول شود انسان بدون جهتی به سبب ارتباطی که با او دارد ملول می شود و سببش را نمی فهمد. دوم این که چون امام برنامهٔ اعمال شیعیان آگاه می شود از برای صدور معاصی ملول می شود و چون امام قلب عالم امکان است و هروقت که قلب را کلالیت و ملالتی روی داد آن ملالت در همهٔ اعضا سرایت می کند. هم چنین ملالت امام در همهٔ سکنهٔ عالم سرایت می کند و شاید که همان شخصیتی که از عصیان او امام مکدر شد، به سبب علایق و ارتباط آن، همان شخص ملول و مکدر می شود، نه اشخاص دیگر.»

سپس جای دیگر (ص ۱۳۰) دربارهٔ سید علی بن سید محمد علی بن سید ابوالمعالی ابن سید ابوالمعالی طباطبایی اصفهانی ساکن کربلا متولد در کاظمین در ۱۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ و متوفی در ۱۲۳۱ معروف به صاحب شرح کبیر و صغیر و یا صاحب ریاض المسائل می گوید:

«بسیار خوش احوال بود. شخصی برایم حکایت کرد که: آن جناب روزی شرح کبیر را درس می‌گفت و در اثنای خواندن عبارت به جایی رسید که نوشته بود: «ذکراکان او انشی». یکی از تلامذه معنی دیگری از کلمه اول فهمید و آن جناب خندید و جواب شوخی آمیزی به او داد. در پایان ترجمه حال این سیدعلی طباطبایی شرحی درباره جدل‌هایی که میرزا محمد اخباری با وی کرده آورده است. ذکر این میرزا محمد اخباری پیش از این گذشت^۱ ولی این مؤلف (در ص ۱۳۱) نمی‌داند به چه سبب نوشته است «میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین» و سپس (در ص ۱۳۳-۱۳۲) داستانی را که در مجلد اول آورده‌ام چنین بیان کرده است: «در زمانی شیخ جعفر نجفی، اعلی‌الله مقامه، وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شب‌ها که اعیان شیخ را به ضیافت دعوت می‌نمودند میرزا محمد را نیز دعوت می‌کردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه می‌کرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود، لذا میرزا محمد در انتظار ناس بر شیخ غلبه می‌نمود و اوقات را بر شیخ تلخ داشت. پس در شبی از شب‌ها شیخ نهایت تغیر را به میرزا محمد نمود که: با این کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه می‌سازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت می‌دهی و ادیان مسلمانان را فاسد می‌سازی. اکنون اگر ترا سخنی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه به مباحله می‌رویم، تا هرکسی که محق است از مبطل ممیز گردد. پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزید و بیرون دروازه رفت و جمعیت بی‌اندازه آمدند و میرزا محمد به نماز ایستاد. جمع بسیار به او اقتدا کردند: ناگاه شیخ در رسید و به نماز ایستاد. جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و به نماز در پشت سر شیخ ایستادند. پس میرزا محمد به تعجیل نماز را تمام کرد و بلافاصله به شهر مراجعت نمود و به مباحله نایستاد و باید دانست که مباحله در فصل میان حق و باطل بسیار مؤثر است، اما با تحقق شرایط و در اصول کافی اخبار بسیار در مباحله و کیفیت و شرایط آن مذکور است و از وقایع غریبه این که: در زمانی از ازمنه مرحوم فتحعلی‌شاه و سلطان روس در مقام مخاصمه برآمده و اشپختر سردار لشکر روس شد و قبه و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و به هر شهری که می‌رسید فتح می‌کرد. فتحعلی‌شاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دارالخلافت طهران اقامه داشت. پس میرزا محمد نزد فتحعلی‌شاه رفت و گفت: من سر اشپختر را چهل‌روزه برای توبه طهران حاضر می‌سازم،

مشروط به این که مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمایی و مذهب اخباری را در بلاد ایران رواج دهی. فتحعلی شاه قبول کرد. پس میرزا محمد یک اربعین به ختم نشست و به ختم آیه الکرسی با ده وقف، به شرایطی که در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی از موم درست کرده و در اثنا شمشیر به گردن آن صورت نواخت. چون روز چهارم شد فتحعلی شاه به سلام عام نشست، دید اثری از سر اشپختر پدیدار نگردید، متغیر بر میرزا محمد شد و فراش فرستاد که: او را حاضر سازند. میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن به نزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود، تا این که سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد. پس میرزا محمد به تأنی روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزا محمد به یک مرتبه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنکران حکمران آنجا در زمانی محاصره اشپختر را به گوشه میدان خواست که: تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند. پس اشپختر با یک نفر و آن حاکم با یک نفر بهم رسیدند و نشستند و آن حاکم فوراً طپانچه برآورد و اشپختر را نشان گلوله ساخت و سرش را جدا کرد و لشکرش، چون سردار را کشته دیدند، فرار کردند. پس سر سردار روس را برای سلطان آوردند. سلطان بسیار متعجب گشته، میرزا محمد معروض داشت که: ما به وعده خود وفا نمودیم، اکنون شما نیز به وعده خود وفا نمایید. سلطان با امنای دولت در این باب مشاورت نمود، اعیان دولت معروض داشتند که: مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی، علیهم السلام، الی الان بوده، برحقانند و مذهب اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجار است، مردمان را نمی توان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش نمایند. علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روس نمود. مصلحت آن است که به او خرجی داده و معذرت از او خواسته، حکم بفرمایید که: به عتبات عالیات رفته، در آنجا سکنی نماید، که وجود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست. پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و به او خرجی داده و او را روانه عتبات ساخته. چون میرزا محمد به عتبات عالیات مشرف شد به خدمت جناب آقا سید علی مشرف شده و مسئله نزاع میان اخباری و مجتهد در میان ایشان شد. آقا سید علی فرمود که: من با تو مباحثه و مجادله می نمایم، به شرط این که کار به مکالمه و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسایل به میان نیاید. میرزا محمد قبول نمود. پس مناظره

کردند و آقا سیدعلی بر میرزاحمد غلبه نمود. پسر میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله‌ای در این مسئله در رد بر آقا سیدعلی نوشت و برای او فرستاد. سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که: قرار میان من و او به مکالمه و مقاوله و مباحثه بود، نه به مکاتبه و مراسله، اکنون نیز اگر سخنی دارد حاضر شود و با من مکالمه کند، تا او را ملزم سازم و میرزاحمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت و می‌گفت، العیاذ باللّه که: شیخ جعفر نجفی از نسل بنی‌ادیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد آن ملعون مطرود این عبارت را گفت که: «مات الخنزیر بالخنزیر»، چون مرض شیخ از خنازیر بود، که حلق و گلویش و گردنش ورم کرده بود. پس افعال شنیعه از او صدور یافت، که علمای عتبات او را تکفیر نمودند، به سبب اقوال شنیعه و سحرکردن، پس حکم به قتل او شد. چون خواستند که به خانه‌اش درآیند دیدند که خانه در ندارد، به سبب سحری که کرده بود. پس دیوار خانه شکافتند و او را یافتند و کشتند.»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۳۴) در احوال میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن گیلانی قمی معروف به میرزای قمی درگذشته در ۱۲۳۱ در قم چنین آورده است: «... میرزا از آنجا (قلعه با بودر چاپلاق) به دارالسلطنه اصفهان آمد و در مدرسه کاسه‌گران چند از زمان را گذرانید. پس بعضی از علمای دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند به او اهانت نمودند. پس میرزا به جانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنت باکریم خان زند بود. پس مدت دو سال یا سه سال در آنجا اقامه داشت و او را شیخ عبدالمحسن با پسرش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان، علی‌اختلاف الحکایتین، به او دادند. پس میرزا آن تنخواه را گرفته، به اصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت، پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث اثباعت نمود. گویند که: در آن زمان کتاب را به من می‌فروختند و من به وزن شاه، که معادل دویست تبریز بود، به ده تومان معامله و دادوستد می‌نمودند و چون داب و دیدن در این از مننه بدان جریان یافته که: بایع کفه میزان بیع را سنگین‌تر از سنگ وزن می‌نماید، لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روضه‌البهیة، که شرح لمعه دمشقیه است، بر بالای کفه کتب گذاشته، که کفه کتب سنگین‌تر شود به قریه بابو مراجعت نمود... از جمله فتاوی او حرمت کشمش مطبوخ است و جایز می‌دانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید...»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۴۷-۱۳۹) در احوال شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی نجفی معروف به کاشف‌الغطاء یا صاحب کشف‌الغطاء درگذشته در ۱۲۲۸ چنین

آورده است: «آن جناب کثیرالاکل بودند. و هرشب را هم با زن مقاربت می نمود و هرشب دوثلث شب را بیدار بود و به عبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشته و در اکثر از سنوات خانه خود را به رهن می گذاشت و قیمت آن را به فقرا بذل می نمود و به بلاد ایران می آمد و تنخواه تحصیل می کرد و مراجعت می نمود و خانه اش را از رهن بیرون می آورد و آن جناب بسیار خوش احوال بوده و در وقتی از اوقات آن جناب خواست که با اصحاب اطناب از شهر به زیارت ارواح وادی السلام رفته باشد. پس با جمعی سوار شده، روانه شدند و از آن جمله میرزا ابوالحسن نامی بود، ملقب به خوش مزه، او بر حماری سوار و در خدمت بود، آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند. همه به سمت وادی السلام می رفتند و میرزا ابوالحسن به راهی دیگر روانه شد. شیخ آواز داد که: از آن راه به کجا می روی؟ میرزا ابوالحسن عرض کرد که: مرا معذور دارید، که درازگوش من خودرأی است، به هرکجا که می خواهد و میل اوست می رود، شیخ بخندید... و در سالی شیخ جعفر را گذار به شهر رشت افتاد. خواستند نماز را با آن جناب به جماعت گزارند. مساجد موجوده در شهر کم وسعت و وفا به جمعیت ننمود. پس در میدانی که دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش نمودند که موعظه کند. شیخ فرمود که: من فارسی را خوب نمی دانم. پس اصرار از حد گذرانیدند. شیخ بر منبر برآمد و به این عبارت فرمود که: «ایها الناس، رشت شما مانند بهشت است. چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستان هایی که دارای نهرهاست و در بهشت حورالعین است، که در نهایت حسن و جمال اند وجود دارند، زنان رشت نیز مانند حورالعین باشند، در کمال و جاهت و در بهشت غلمان باشند، هم چنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است، هم چنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه برداشته است. پس نگاه کرد، در پای منبر دید که ذاکری نشسته است. شیخ به آن ذاکر فرمود که: برخیز و ذکر مصیبت کن. پس از منبر برآمد و چون علمای آن بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ائمه جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی کردند و این مطلب را به شیخ عرض کردند، شیخ فرمود که: هرکه نماز نافله به جا نیاورد به او اقتدا نکنید. پس ائمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله با جماعت گذاشتند و ایضاً در سالی که شیخ به قزوین آمدند به مسجد رفتند. مردم خواهش موعظه نمودند. شیخ در مسجد بر بالای منبر رفت و فرمود: ایها الناس، شما مگر شیعه نیستید؟ چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست؟ پس فرمود که: تقصیر با علمای بلد است و چون حاجی ملاعبدالوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود، شیخ به

او خطاب فرمود که: چرا دختر خود را به عقد انقطاع نمی دهی؟ تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و به تو متابعت نمایند؟ پس شیخ فرمود که: مرا صبیّه ای بود، چون به تکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که: خداوند عالم قرار داده که زنان شوهر کنند و اکنون وقت شوهر کردن تو است. هر که را که میل داری من تو را به او تزویج کنم. پس یکی از اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم. قبول نکرد. آخر الامر بقالی در همسایگی داشتم، اسم او را بردم، سکوت کرد. من از آن رضایت فهمیدم و آن بقال را آوردم و صبیّه خود را به او تزویج کردم و به دست او دادم، به خانه برد. بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر خویش دارد. من به او تغییر کردم و گفتم که: خود به خواهش خود این مرد را اختیار کردی. اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله نیست. پس در همان ساعت او را به خانه شوهرش روانه ساختم... و آن جناب فتحعلی شاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد، اما با شرایط چند که: در هر فوجی از لشکر مؤذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یک روز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آن را در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از ازمه ستر کبری و مهد علیا، والده فتحعلی شاه، به عتبات عالیات مشرف شد و به نجف رفت و در آنجا به خانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و به شیخ عرض کرد که: چون پسر پادشاه است، لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما به رعایا و برایا واقع می شود، از شما مستدعیم که: قسمی فرموده باشید که خدای تعالی از گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمه فتحعلی شاه به جهت امری از جناب شیخ دلتنگ شد و او از این معنی متغیر شد، تا زمانی که شیخ جعفر وارد تهران شد. پادشاه به امین الدوله گفت که: من دیدن از شیخ نمی کنم و حکم کرد که: او را در خانه پادشاهی راه ندهند. پس شیخ روزی به عزم دیدن پادشاه وارد ارگ شد حجاب و دربانان و حرسه و ملازمین استقبال شیخ نمودند و دست مبارکش را بوسیدند. پادشاه دید که شیخ وارد سرای سلطانی شد. تعجب کرد که: دربانان چگونه او را راه دادند؟ پس به امین الدوله گفت که: چون به مجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم. پس شیخ چون خواست که از درجات قصر بالا برود بلند «یاالله» گفت. سلطان بی اختیار از جای برخاست و به استقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد. پس نشستند، بعد از انقضای مجلس امین الدوله به سلطان عرض کرد که: شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید، چگونه قضیه به عکس نتیجه داد؟ سلطان فرمود که: چون شیخ صدای «یاالله» بلند کرد دیدم که ماری عظیم روبه روی من حاضر است و می خواهد بر روی سینه

من بجهد و مرا اذیت کند. پس بی اختیار از جای خود برخاستم و دست شیخ را گرفتم، از آن پس مار مفقود شد... در وقتی از اوقات شیخ وارد اصفهان شد و چندی را در آنجا اقامه فرمود. پس خواست از آنجا رفته باشد، از منزل بیرون آمد و سوار شد. در این وقت سیدی آمد و از شیخ سؤال کرد که: فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما می خواهم. شیخ فرمود که: تو زودتر نیامدی، اکنون من در سر راهم. سید اصرار را از حد گذرانید و در آن زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود. شیخ به آن سید گفت که: برو و به امین الدوله بگو که: شیخ گفته: صد تومان به تو دهد. سید گفت گاه است نداد و تو هم که می روی. شیخ گفت که: من سواره در همین جا خواهم بود تا تو مراجعت کنی. پس شیخ سواره ایستاد. سید به نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید. امین الدوله گفت که: شیخ کجاست؟ سید گفت که: سواره ایستاده است، تا من مراجعت نمایم. امین الدوله به ملازمین گفت که: به تعجیل صد تومان تنخواه بیاورید. ملازمین یک کیسه تنخواه آوردند. خواستند که بشمارند، زیرا که وجه زیاده تر بود. امین الدوله گفت که: شمارید، زیرا که می ترسم طول بکشد و شیخ خود به این جا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد. پس آن کیسه را به سید دادند. سید آن را به نزد شیخ آورد و شیخ هنوز ایستاده بود. پس شیخ فرمود تنخواه این کیسه را شمردند، مبلغ دویست تومان به شماره آمد. صد تومان به سید داد. سید مطالبهٔ صد تومان دیگر نمود. شیخ گفت که: تو از صد تومان بیشتر نخواستی، بیشتر از آن به تو نمی دهم پس فرمود که: فقرای شهر را اعلام کنید. پس شیخ همان جا آن قدر سواره ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را میان ایشان تقسیم نمودند. پس راحله را به حرکت درآورده، به راه افتاد و طریقهٔ شیخ این بود که: مکرر در میان صفوف جماعت دامن خود را پهن می کرد و از مردم درهم و دیناری برای فقرا می گرفت و به ایشان می داد و چون به مجلس ظلام یا تجار می آمد و مهمان می شد، بعد از چیدن خوان و طعام می فرمود که: آن اطعمه را قیمت می کردند. پس آن را، به صاحب خانه می فروخت و عوض را باز یافت می کرد، آن وقت اذن می داد که حاضران غذا را صرف نمایند، به حدی که شبی در جایی میهمان بود، مبلغ سی تومان یا بیشتر اطعمه ضیافت را قیمت کردند و تنخواه را گرفت، جز یک تومان که حاضر نبود. صاحب خانه گفت که: غذا سرد می شود، شما طعام را میل کنید، بعد از صرف غذا آن یک تومان می رسد. شیخ راضی نشد تا آن یک تومان را اخذ کرده، پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن وجوه را که اخذ می نمود به فقرا بذل می کرد و مکرر می شد که به خانه ای وارد می شد، تعریف از آن خانه می نمود و صاحب خانه

عرض می‌کرد که: آن پیشکش شماست. شیخ می‌فرمود که: قبول کردم. دوباره می‌گفت که اهل خبره خانه را قیمت می‌کردند و آن را به صاحب‌خانه می‌فروخت و وجه آن را می‌گرفت و به فقرا بذل می‌نمود... گویند روزی در اصفهان وجهی به فقرا قسمت نمود، پس از اتمام آن به نماز ایستاد. سیدی بین‌الصلوتین آمد و به شیخ گفت که: مال جدم را به من بازده. شیخ فرمود که: تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست. سید آب دهان خود را به ریش شیخ انداخت. شیخ از جای خود برخاست و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود: هرکه ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند. پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند. شیخ آنها را به سید داد. از آن پس نماز عصر را به جماعت ادا کرد و ایضاً در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد. پس تجار کاروانسرای شاه استدعا نمودند که: جناب شیخ به بازدید تجار رفته باشد. پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را برداشت، که به بازدید ایشان بروند. شیخ با اصحاب و علما و اطیاب روانه شدند. چون به بازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه به استقبال شیخ شتافتند. چون به در کاروانسرا رسید در سبقت ورود شیخ به حجرات تجار نزاع در میان تجار شد و هرکس را تمنای آن بود که شیخ اول به منزل او رفته باشد. پس حاجی ملا عبدالوهاب منازعه تجار را معروض جناب شیخ داشت، شیخ در همان‌جا نشست و گفت: هرکه بیشتر تنخواه می‌دهد شیخ در اول به منزل او می‌رود. پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار ساختند و به خدمت آن بزرگوار آوردند. آن جناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان ایشان تقسیم نمود. از آن پس به منزل ایشان رفت و ایشان را بازدید نمود... مسموع شده است که: شخصی به خدمت شیخ رسید، که مسئله محتاج‌الیها را سؤال نماید بناگاه غذای شیخ را آوردند. دید غذای بسیار آوردند و در آنجا به جز شیخ کسی نیست. با خود خیال کرد که: قانون مجلس اعیان آن است که غذا بسیار می‌آورند، لیکن همه را نمی‌خورند. هرچه ضرور است صرف می‌شود، باقی را ملازمان صرف می‌نمایند. پس شیخ شروع به اکل نمود و آن غذا را مصروف داشت. آن مرد تعجب کرد با خود اندیشید که: این غذایی که این مرد خورده اکنون ابخره این اغذیه به دیوان خانه دماغ او می‌نشیند و معلوم و مجهول او یکسان خواهد بود، در چنین وقتی سؤال نمودن بی‌جاست و بی‌فایده. پس آن مرد برخاست که رفته باشد. شیخ فرمود که: بنشین و بگو برای چه کار آمده‌ای؟ گفت: کاری نداشتم. پس از اصرار بنیاسر آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار داشت و عرض کرد که: به جهت کثرت اکل شما از خیال سؤال گذشتم. پس شیخ فرمود که: مسئله خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد. شیخ جواب

آن مسائل را به نحو استیفا با فروع بیان فرمود. پس از آن فرمود که: حضرت خلاق عالم در علم مرا فرید دهر ساخته و همیشه به لذایذ روحانیه می باشم و در اکل نیز اشتهای وافر به من عطا فرمود، که به لذت نعمت های او علی الدوام متلذذ می باشم و چنان قوهٔ اطاعت و طاعت به من موهبت فرمود که همیشه از نصف شب تا صبح به راز و نیاز حضرت بی نیاز دمساز و مداومت دارم و تو را نه فهم و ادراک است که غذای روحانی است و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوهٔ شب خیزی که به عبادت قیام نمایی، پس نه لذات دنیا را برده ای و نه لذت آخرت... و مکرر در بازار می نشست و غذا می خورد. پس به او عرض کردند که: اکل در بازار خلافت مروت و سالب عدالت است. در جواب می فرمود که: اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او می شود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی شود، زیرا که مرا جلالی نیست و درویش می باشم و شخصی از طلاب یکی از تلامذهٔ شیخ را واسطه گرفت که: در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید. پس آن واسطه صباح به مجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود هروقت که خیال این جواب و سؤال می کرد عرق انفعال بر رخسارش جاری می شد، به همین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که به شیخ ابراز این مطلب نکرده باشد و پشیمان شد و چون خواست که برخیزد شیخ فرمود: بنشین. پس از خلوت کردن شیخ فرمود که: تو را مطلب چیست؟ بیان کن. پس خجلت آن شخص زیاده تر شد و عرض کرد که: حاجتی ندارم. شیخ فرمود که: البته حاجتی داری و آن را ابراز کرده، که حاجت تو به انجام مقرون است. آن شخص با خود اندیشه کرد که: چون شیخ این مطلب را برآورده خواهد فرمود و من هم در سؤال باید خجالت را بکشم، پس بهتر این که برای خود اظهار نمایم. پس عرض کرد که: صبیۀ خود را به من تزویج فرما. پس دست او را گرفت و به اندرون خانه رفت و دختر خود را به او تزویج نمود و در همان شب یک باب خانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند. چون نیمی از شب گذشت شیخ به نفس نفیس خویش به در خانهٔ ایشان آمد و صدا کرد که: برخیزید، که برای شما آب گرم کردم که غسل نمایید و به نماز شب قیام نمایید... الحال شیخ جعفر را سخن این بود که: من هرگز مال حرام نخورده ام. پس در زمانی وارد اصفهان شد. امین الدوله عبدالله خان حاکم اصفهان بوده، پس شیخ را دعوت ضیافت کرد و جمیع مخارج ضیافت از مال گمرک خانه و عشاری قرار داده، پس بعد از صرف غذا امین الدوله به شیخ عرضه داشت که: شما فرموده اید که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمی خورم و حال این که این غذایی که بالفعل میل فرمودید همهٔ آن از مال حرام و از وجه

عشر گمرک بوده و شما تناول فرمودید. شیخ فرمود که: مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام. از جمله کرامات شیخ جعفر این که: در زمانی که در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت آن بزرگوار آمد و عرض کرد که: به شما عرضی دارم، که باید در خلوت به شما عرضه دارم. پس شیخ مجلس را خلوت نموده، آن شخص عرض کرد که: من مردی هستم که دو زن دارم، روزی به صحرا رفتم، دختری دیدم در غایت حسن و جمال، از دیدار او در آن بیابان هراسان شدم و از او سؤال نمودم که: تو کیستی و در این جا چه می کنی؟ در جواب گفت که: من طایفه اجنه می باشم و با تو تعشق به هم رساندم. چون به خانه رفتی یک باب خانه جداگانه برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب به نزد تو می آیم و می باید که این راز میان من و تو باشد و آن را به کسی ابراز ننمایی والا خواهم تو را هلاک ساخت. پس من به خانه آمدم و به دستورالعمل آن جنیه عمل کردم و از آن وقت تا حال هر شب به نزد من می آید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده، که مشرف به هلاکت می باشم و اموالی بسیار هم برای من آورده و آنها هم در خانه علاحدہ (!) گذاشته ام. اکنون تو نایب امام زمان می باشی، علاجی برایم بفرما و مرا از این مهلکه نجات بخش. شیخ دو رقعہ نوشته و به آن مرد داده و فرمود که: یکی از آنها را بر بالای آن اموالی که آن جنیه آورده بگذار و رقعہ دیگر را در سر دست بگیر و بر در خانه بنشین. چون آن جنیه پیدا شد رقعہ مرا به او نموده و بگو: این رقعہ را شیخ جعفر نجفی نوشته است. پس آن مرد به فرموده شیخ عمل نموده و یک رقعہ را بر بالای اموال گذاشته و رقعہ دیگر را به دست گرفته، چون آن جنیه به عادت سابقه پیدا شد، آن مرد آن رقعہ را ابراز نمود و گفت که: این رقعہ را شیخ جعفر نجفی نوشته. آن جنیه پیش نیامد و در همان جا ایستاد. پس آن جنیه به سر اموالی که آورده رفته، که آنها را برداشته و برده باشد. دید که رقعہ ای از جناب شیخ بر بالای آن اموال گذاشته. پس گفت که: اگر نه آن بود که شیخ بزرگوار رقعہ نوشته هر آینه تو را به هلاکت می رساندم. پس آن جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت نمود و مروت جناب شیخ بر خلاف نفس نمودنش به سرحد کمال بود. چنانچه شیخ زمانی به زنجان رفته و از بزرگ آن بلد شبی صیغه ای خواسته، که به عقد انقطاع درآورد. زنان آن دیار از این معنی انکار کردند. آن مرد را دختری جمیله بود. پس او را به انواع زینت ها و تجملات آراست و به منزل شیخ فرستاد. چون شیخ داخل منزل شد و آن دختر را با آن تجملات دیده، تعجب کرده، در گوشه ای بنشست و از آن دختر سؤال کرد که: دختر کیستی؟ گفت: من دختر فلانم گفت که: اکنون به رضا و رغبت برای شیخ به عقد انقطاع درمی آیی؟

گفت: بلی. شیخ فرمود که: چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا به حال شوهر نکردی؟ گفت که: من کسی را طالب بودم و پدرم از ازدواج او امتناع داشت و کسان دیگر که پدرم میل داشت من راضیه به مزاجت آنها نشدم. شیخ گفت: آن کسی را که تو طالب او بودی در کجاست؟ گفت: در فلان مکان است. گفت: می خواهی که به او تزویج شوی؟ گفت که: اکنون به مزاجت شیخ درآمده ام و همین مایه افتخار من است. شیخ از آن دختر میل به آن کس را مشاهده فرمود. پس در حال پدر دختر را احضار نمود و آن کس را که دختر به او عشق داشت تعیین کردند و آن دختر را تسلیم آن مرد نمود و این داخل در کرامات آن بزرگوار است. اگرچه شهوت داشت، لیکن امیر شهوت بود، نی اسیر شهوت و ملای روم در کتاب مثنوی معنوی در باب رسالت حضرت سلیمان پیغمبر، علی نبینا و آله و علیه السلام، به بلقیس نوشته است:

هین بیا، بلقیس، ورنه بد شود	لشکرت خصمت شود مرتد شود
هین بیا، که من رسول شهوتی	چون اجل شهوت کشم، نی شهوتی
که بود شهوت امیر شهوتم	نسی اسیر شهوت روی بتم

و از فتاوی غریبه شیخ جعفر این که می فرمود: تعبیه و شبیه مصیبت حرام است و به نظر مؤلف کتاب این قول اقوی است. ایضاً شیخ فرموده که: اگر در جایی تسبیح نداشته باشند، استخاره کنند، می توان قدری از موی ریش را گرفته، استخاره کند، یعنی جفت و طاق کند و از جمله فتاوی غریبه او آن که اگر نتوانند که جسد انسانی را حمل به عتبات عالیات دهند جایز است که جزوی از اعضای او را جدا کنند و به مشاهد مشرفه رسانند، اگرچه به جدا کردن یک بندی از بندهای انگشت او باشد. گویا راه خیالش آن است که در چنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن به جسد و هتک حرمت مؤمن است و اما دفع ضرر اخروی برای این که نقل به مشاهد مشرفه به جهت دفع عذاب اخروی است و دفع ضرر اخروی به جهت اقوائیت و اشدیت مقدم بر دفع ضرر دنیوی است. پس باید که دفع ضرر دنیوی را مرتکب شد و دفع ضرر اخروی را نمود...»

جای دیگر (ص ۱۴۹-۱۴۸) درباره ملا محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی در حق پسرش آقا محمد علی سابق الذکر و همان مؤلف رساله خیراتیه چنین نوشته است: «... آقا محمد علی فاضل و جامع بوده، در اصول و فقه و کلام و تاریخ او حد زمان بود و در امر به معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور به صوفی کشی و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را به قتل رسانید و در وقتی از اوقات شیخ جعفر نجفی در کرمانشاه بر آقا محمد علی وارد شد. دید که

ده بیست نفر از کسانی که قباهای ماهوت و شال‌های ترمه بر کمر داشتند ایستاده‌اند. شیخ به آنها گفت: بنشینند. آنها ابا و امتناع از نشستن کردند. پس شیخ به آقا محمدعلی گفت: اذن بده که اینها بنشینند. آقا محمدعلی گفت که: اینها ملازمان من‌اند و در مجلس من باید بایستند، زیرا که من چندین قتل و حد در اغلب اوقات باید جاری کنم، اگر اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود و در آن زمان نورعلیشاه درویش، که خود را مرشد می‌دانست، بروز کرد و تقریباً چهارصد و یاپانصد درویش مرید داشت و بر بالای چادرش قپه طلا می‌زد و او وارد اصفهان شد و امر را بر مردم مشتبه کرد. هرکه آنجا می‌رفت از زیر بساطی، که بر بالای آن نشسته بود، دست به زیر آن می‌برد و نان تازه و کباب جوشان بیرون می‌آورد و این را کرامت خود قرار داد و سرش آن بود که نقبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نقب نانوا و کباب‌پزی نشانده بود و دو دست به آن سوراخ می‌برد و نان و کباب تازه بیرون می‌آورد و امر را بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملاعلی نوری او را تکفیر کرده، نورعلیشاه با آن جمعیت از مریدان به جانب کرمانشاه آمد و مراسله‌ای به نظم به آقا نوشته، چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه واقع است از جمله اشعارش این بود که: «ما شاه جواهر ناسوتیم، هی هی جیلی قم‌قم». چون آن مراسله به آقامحمدعلی رسید جواب به نظم به همان وزن نوشت و از جمله اشعار این بود که: «تو خرسک دم‌داری هی هی دغلی قم‌قم». پس آقامحمدعلی حکم به قتل نورعلیشاه کرده و او را کشتند و مؤلف این کتاب از شهید ثالث شنیده که می‌فرمود: این که آقا محمدعلی بر بالای منبر موعظه می‌کرد، اشعار می‌خواند و تأویلات می‌نمود از آن جمله این شعر را می‌خواند:

شد فصل بهار و گشتم از غصه هلاک دارم جگری کباب و چشمی نمناک

گلها همه سر ز خاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده به خاک

و آن را توجیه و تأویل می‌کرد و عالمی برایم حکایت کرد که: پدرم گفت که: عزم داشتم که به کربلا برای تحصیل رفته باشم. به کرمانشاه رفتم. گفتند: آقامحمدباقر در این جاست. به در خانه‌اش رفتم و استخاره خواستم. پس به من فرمود: به کجا می‌روی؟ گفتم: به کربلا، برای تحصیل می‌روم. گفت که: در نزد علمای اهل دنیا تلمذ مکن و فرزندم محمدعلی از علمای اهل دنیا است. گویند که: آقا محمدعلی زمانی وارد مجلس کریم‌خان شد، که سلطان بود و آقامحمدخان قاجار در حضور کریم‌خان ایستاده بود. پس کریم‌خان در باب آقامحمدخان مسئله‌ای سؤال کرد و آقامحمدعلی جوابی داد، که آقامحمدخان را خوش آیند نشد. پس در زمانی که سلطنت به آقامحمدخان انتقال یافت آقامحمدعلی به عزم زیارت

مشهد وارد قریه شاهزاده عبدالعظیم شد. آقامحمدخان فتحعلی شاه را فرستاد که: به آقامحمدعلی بگو که: مأذون نیستی که به طهران بیایی و صباح نیز حکماً باید از شاهزاده عبدالعظیم حرکت کنی. چون صباح شد آقامحمدعلی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه طهران زدند و در آنجا منزل کرد. چون این خبر به آقامحمدخان رسید برای فتحعلی شاه تغیر کرد و به وزیر خود گفت که: اکنون من به دیدن او می روم و این مسئله را از او سؤال می کنم. پس اگر غیر آن جواب گفت، که در مجلس کریم خان گفته بود، پس در همان مجلس او را گردن می زنم و اگر همان جواب را گفت به او محبت خواهم کرد. پس بلافاصله آقامحمدخان وارد مجلس آقامحمدعلی شد و همان مسئله را سؤال کرد. آقا محمدعلی عین همان جواب سابق را گفت. آقا محمدخان گفت که: این مرد حقیقت عالم است، پس به او محبت و احسان کرد... آقامحمدعلی را تألیفات نیکوست از آن جمله رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه...»

احکام جهاد

برای نمایانیدن سیاست داخلی فتحعلی شاه وسیله ای بهتر از مطالعه در احکام جهادی که به مناسبت دو جنگ روحانیان صادر کرده اند و در کتاب های آن روزگار منعکس شده است نیست.

مؤلف مآثر سلطانیه درباره جنگ اول چنین نوشته است: «در بیان فتاوی مجتهدین عصر در این سال ها در باب محاربات روسیه و رسیدن رساله هریک که به این محاربه احکام جهاد جاری است و بیان نیابت اعلیحضرت شاهنشاهی و نواب نایب السلطنه در مقام نیابت امام عصر در تهیه این جنگ و ترتیب رساله جهاد قائم مقام و بر القاب اعلیحضرت و نایب السلطنه لفظ الغازی والجاهد فی سبیل الله افزودن - در این سال ها که لشکر اسلام را محاربات با روسیه واقع بود و دلیران اسلام آن فرقه را دافع، جنگ و پیکار آن طایفه موقوف به وقتی و معین به زمانی نبود، بلکه بر سیل استمرار صفوف کارزار آراسته بود و علم نصرت در خرام و نایب السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام، صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت و لشکریان را آسایش حرام و کفایت این زحمت بی نهایت بر ذمت همت نایب السلطنه و قائم مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و آسودگان ممالک دیگر در مهد راحت غنوده، از غوغای قیامت خبری می شنیدند و اثری از نارودخان او نمی دیدند. در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان دائم در رکضت و نهضت بودند. جنسی

که در آن جیش، قیمتی نداشت نقد جان‌ها بود و متاعی که به جوی نمی‌ارزید جوهر روان‌ها و بر چیزی که نظر التفات نمی‌رفت سرهای مسلمان و رؤس بود، افتاده در میدان هیجا دایره لشکرگاه روس، دریای آتشی در جیش و جهنمی پرخروش افواج موج سرباز و سوار در غمرات آتش شعله‌بار، چون سمندر و سیارش. در میان این قتال و جدال مقربان حضرت را در ماه‌های روزه و غیره از صلوٰه و صیام و حکم اسیر و چپاول و فروعات به آن مسئله چند عارض می‌شد که تمیز و تشخیص این حروب باغزا و جهاد مشکل می‌نمود و خارخار این اندیشه نیز بر دامن دل‌ها می‌آویخت که: آیا تحمل این مشقت و مصابرت در این زحمت بی‌نهایت، که هنگامه محشر از او نمونه و روز غضب داور از او نشانه بود و صرف اموال بی‌کرات و تضييع جان‌ها و درباختن سرها و روان‌ها در بارگاه الهی مثمر سعادت و باعث اثار رحمتی و مغفرتی است؟ یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنه بیگانه یا مخصوص به اهل آذربایجان یا غزا و جهادی است که همه مسلمانان در این زحمت شرکت دارند و این همه خزاین و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جرار صرف می‌شود خزینه‌ها پرداخته و کارها ساخته می‌گردد، موافق قانون شرع رسول اکرم است یا متعارف به قاعده عرف و دستور ملک‌داری خسروان معظم و شیوه کسری و جم؟ بنا بر تمهید این مقدمات نایب‌السلطنه و قائم مقام، بعد از عرضه داشت به دربار خاقان جم؟ جاه، اولاً عالی جناب حاجی ملاباقر سلماسی و ثانیاً صدرالملة والدین مولانا صدرالدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسائل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جابلقی و آقاسیدعلی مجتهد، نورالله مضاجعهم و شکرالله مساعیهم، به عتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات در این خصوص به تفتیش آیات و فصوص به علمای اصفهان و یزد و کاشان، مانند مرحوم حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملاعلی اکبر ایجی و آخوند ملااحمد کاشی نگاشتند. و در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید و شعرای آستان امیرالمؤمنین، علیه السلام، قصاید عربی در مدح اعلیحضرت خاقانی و نواب نایب‌السلطنه بر رشته نظم کشیده، ارسال داشتند و رساله‌ها در اثبات جهاد و غزا و فتاوی در ملت بیضا، که امروز شاهنشاه و نایب‌السلطنه به راستی غازی راه دین و محیی ملت سیدالمرسلین است پرداخته و در رساله شیخ جعفر و آقا سیدعلی، که رأس و رئیس مجتهدین بودند، صراحتاً تعیین نیابت امام و وکالت فقهای ذوی‌العز و الاحترام در این مقام نگاشته و به دلایل واضح و براهین ساطعه تصریح نموده که: امروز محاربات با جماعت روسیه جهاد است و هرچه به قانون شرع شریف خراج حسابی

از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلال است و مباشران امور جهاد، به شرط دیانت و امانت، از کاتب تا سر رشته داران نظام جدید، اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که: به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند. بالجمله بعد از ورود رسایل قائم مقام صدر دولت به مطالعه آنها پرداخته، عمری صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق فتاوی و اجتهادات فضلا را مطابق یافت. همت بر جمع و تدوین مسائل رسایل نهاد. مجالس روح پرور در تشریف حضور افاضل هنرور آراست و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علیحه نمود. مسائل جهادیه که سالها متروک بود و هیچ یک از فضلا و علما در روزگارا اقبال و التفات به تدریس و مباحثه آن ننمود، از آن روی که سلاطین سابق را محتاج الیه نبود، قائم مقام مجرد چند روز مطالعه و تتبع از حدت ذهن سلیم و استقامت سلیقه چنان در آن مسائل مهارت یافتند که کسی را مقدور نبود و مزیدی بر آن متصور نمی گشت. رساله علیحه به اتمام رسید و محتاج الیه امرا و سرتیپان و سرهنگان بود اندکی بسط یافت و مطلب در اذهان دیرتر جای می گرفت. لهذا به ترتیب رساله دیگر پرداختند و آن نسخه را در اندک روزی مضبوط و مدون ساختند و آن رساله در نهایت اختصار پسندیده طبع مختلفه و آرای متفاوت در آمد و از روی آن نسخه نسخ دیگر در قلم آمد و در انجمن حضور اعلیحضرت شاهنشاهی به عرض رسید و مورد تحسین و آفرین گردید و نیز یوسف نام پادری از اهالی فرنگستان بود، به اصفهان آمد و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم دین مسلمانی از فضلی گرام بهم رسانید. از غایت خبث طینت و فساد طویت در رد ثبوت ختم رسالت و انکار اعجاز قرآن، به براهین و ادله سخیفه خود سخنان گفت و نوشت بعضی از فضلی عراق و فارس جواب مختصری نوشته، غیراقتناعی. در این اثنا پادری را مرگ دریافت و اوراق او به نظر قائم مقام رسید. از غلبه غیرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی و فصاحت مرتضوی دامن همت بر میان زد و دوسه تن از قسسین و رهایین آگاه حاضر ساخت و به تتبع تورا و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود، چنانکه بود، نیک دانست، سستی مذاهب خودشان را محاجه کرده، از حدت ذهن دلایل دیگر نیز آورد و رد سخن های پادری فرمود و در حقیقت از عهده برمی آید و الحال به تحریر آن کتاب مشغول است و دلایل و براهین بلند، که به ذهن اکثری از علما و فضلا نرسیده، به ذهن شریفش می رسد و در هر مطلب هشت دلیل می آورد و ابواب هشت بهشت بر روی مستمعین می گشاید. آن نیز نسخه ای مرغوب و رساله ای به اسلوب خواهد شد و توفیق اتمام خواهد یافت، انشاء الله

تعالی. بالجمله در این سال فرخنده مآل فضلا و علمای آذربایجان در مساجد و منابر رفته، بنای وعظ نهادند و سلوک آن طایفه را با مسلمانان به آواز بلند بر فراز منابر گفته و گوهرهای وعظ به مثقب طلاقت لسان و فصاحت بیان سفتند و مستمعان را متأثر و قلوب غافلان را منزجر ساختند و سوای جماعت سرباز و نوکر مواجب خوار، جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن گیر گشته، داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از جان گذشته، منتظر محاربت و مجاهدت گشتند، تا هروقت که امر و اشارت رود به مجاهده پردازند و جوهر ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند و اکنون در همه بلاد آذربایجان با یراق و اسباب در همه جا قریب صد هزار نفر مجاهد بهم رسیده است.»

رساله جهادیه که مؤلف متأثر سلطانیه در این مورد بدان اشاره کرده است نخستین کتابی است که در چاپخانه سربی که در این زمان در تبریز دایر کرده اند چاپ شده است. در خطبه این رساله مؤلف نام خود را «اقل الخلیق عیسی بن الحسن الحسینی» نوشته که همان میرزا عیسی قائم مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ است. چاپ اول این رساله نخست در تبریز در ۱۲۳۳ منتشر شده است و چاپ دوم آن در ۷۶ صحیفه به قطع رقعی با حروف سربی درشت جلی درآمده و در «دارالانطباع» تبریز در روز سه شنبه ۱۷ ذی الحجه ۱۲۳۴ چاپ آن به پایان رسیده است.

در آغاز جنگ دوم نیز دربار تهران به این وسیله دست یازیده است. سپهر در وقایع سال ۱۲۴۱ می نویسد: «این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه یک جهت شد، چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه بالغ لوی ایروان به شرح رفت و هم در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از درازدستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی نمودند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب السلطنه، که از مصالحه با روسیان دل گران بودند، گوشزد آقاسید محمد اصفهانی، که ساکن عتبات عالیات بود، گشت و او به کاردان درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که: این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر رأی بر چگونه است؟ شهریار تاجدار فرمود که: ما پیوسته به اندیشه جهادشاد بوده ایم و خویشان را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ام. جناب آقاسید محمد، چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود، بی توانی از عتبات کوچ داده، راه دارالخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد، تا در تجهیز لشکر به

کار شود. پس آقاسید محمد دل شاد کرد و با هریک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که: به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که: عبدالله خان امین الدوله، که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود، آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد.»

اندکی پس از آن چنین آورده است: «روز جمعه هفدهم ذیقعدة جناب آقاسید محمد و حاجی ملاجعفر استرآبادی و آقا سید نصرالله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی، که از تمامت علمای اثناعشریه فضیلتش بر زیارت بود، به اتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد، که او نیز قدوة مجتهدین بود، از راه رسید. تمامت شاهزادگان و قاطبه امرا و اعیان نیز به استقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین، که انجمن بودند، به اتفاق فتوی راندند که: هرکس با جهاد از روسیان باز نشیند از طاعت یزدان سربز تافته، متابعت شیطان کرده باشد. شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت. از میانه معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، رزم روسیه را پسندیده نمی داشتند، و رضا نمی دادند. مجتهدین ایشان را پیامهای درشت فرستادند و گفتند: همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافران را مکروه می شمارید؟ لاجرم ایشان دم در بستند و از آن سوی سفیر روس نیز چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت: وقت آن است که کس به حضرت امپراتور گسیل دارید، تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید، سخنان او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در این وقت کیناز و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده، تا آباران ایروان تاختن کردند. این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یک جهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آرد و خویشان بر گردن نهد که: دست روسیان را از حدود ایران باز دارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که: در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر

صلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم و او را رخصت انصراف داده، یک هزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیای دیگر او را عطا فرمود و برحسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت.»

اندکی بعد سپهر در پایان حوادث سال ۱۲۴۱ نوشته است: «این هنگام جناب آقاسید محمد، که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود، مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شد و در بین راه به مرض اسهال وداع جهان گفته، در جنان جاویدان جای کرد.» هدایت در روضه‌الصفای ناصری در این زمینه چنین نوشته است: بر امنای دولت ابد مدت اسلامیة چنان خاطر نشان شد که: بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قراباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده، به انطماس ملت اسلام و اندراس شریعت خیرالانام مجد و ممدند و به نسخ و فسخ دین مبین خیرالمرسلین راعی و ساعی و این اخبار مخالفت آثار در بلاد ایران پراکنده گشت و بنیاد صبر و سکون علمای متعصب از جای کنده آمد. همانا کارگزاران دربار حضرت ولیعهد کامگار، که بنابر بعضی مصالح راضی به مصالحه نبودند نیز در این باب تقویتی نمودند. علمای ایران، که برحسب مذهب اثنا عشری، خود را نایب امام و مجتهد انام می‌دانستند، از دیار عرب و عجم به هممه و دمدمه درآمدند که: اگر پادشاه ایران در این باب مسامحه و معاطله کند تکلیف ما، که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سیدالمرسلینیم، آن است که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و موافقت جویم و با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوییم، اگر مغلوب شویم و مقتول آییم عواقب ما بخیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت و اگر غلبه کنیم مال کار ما بر تحصیل ثبوبات خواهد بود. چون عموم عوام کالانعام مطیع و متقاد علمای معروف به اجتهادند، بر این قول اتفاق کردند و این سخن را تصحیح و این عقیدت را تصریح نمودند و چون جناب مجتهدالزمانی آقاسید محمد اصفهانی را ظن بر آن بود که: حضرت شاهنشاه صاحب قران مخالفت با اولیای دولت بهیه روسیه را صلاح دولت ابد مدت نخواهد دانست اسلم و اصلح آن که: معتمدی از خود بدان حضرت روانه نماییم و استمزاجی حاصل آوریم. لهذا ملارضا خوئی را با صورت حکم جهاد به حضرت خاقان صاحب قران فرستاد که: استمزاجی رود و از مکنون خاطر خطیر صاحب قرانی تحقیق شود. حضرت شهریار دانش شعار قاجار، صاحب قران کامگار، که پادشاهی عاقل و دانا و شهریاری دقیق و توانا بود و از قواعد علمای اسلامیة اثنا عشریه مفصلاً اطلاعی کامل داشت، دانست که: مجتهدین اسلام خود را نایب امام و پادشاه عهد را در آن کیش نایب

مناب از جانب جناب خویش همی شمردند و اگر جز این باشد عوام را برانگیزند و طرح فساد ریزند و برحسب قانون ملت به سلطان عهد به این علت طغیان گزینند. کار دولت خود را از دوروی و دوسوی قرین اعتلال دانست، چه که با مخالفت علمای اعلام و مجتهدین اسلام امر سلطنت ایران را کمال اختلال همی دید و با مؤالفت دولت بهیة روسیه مفسادت این کار بزرگ را بیشتر مقرون به فساد همی فهمید و عقلاً دانند که: چون کاری مشکل را دوروی از دوسوی ظاهر شد به طرف انطباق و اوجب متمایل شدن الزام است. بناء علی هذا حضرت شاهنشاه صاحب قران رعایت جانب عموم اهالی ایران را اولی شمرد و ملا محمد رضای فرستادهٔ جناب اکمل المجتهدین آقا سید محمد را بر وفق رضای او پاسخ نگاشته و به عتبات عالیات عرش درجات مرجوع داشته، روانه فرمود و چون او بدان مقصد رسید و تمکین حضرت شاهنشاه شریعت آگاه را مصدق گردید، عالی جناب سید سند فضایل القاب را، که قبول خاصه و عامه و گرمی هنگامه داشت، به حضور حضرت صاحب قرانی ترغیب کرد. جناب سید محمد، که در کیش اسلام به منزلهٔ نایب و اعلم علمای فضیلت مآب بود، با جماعتی از معارف مجاورین از عتبات فیض قرین حرکت فرموده، به دارالسلطنه طهران تصمیم عزم فرمود و در اوایل شوال وارد گردید و بنا بر رعایت شریعت اسلام تکریم و تعظیم او بر خواص و عوام لازم شد و از حضرت خاقان صاحب قران و شاهزادگان و الاشراف تعظیم و تکریم بی کران دید. لهذا به عموم فضیلتی ایران نامه‌ها نگاشت و آنان را به آمدن دارالسلطنه مجبور و مأمور داشت. همهٔ علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیهٔ بدنهاد همداستان شدند. پادشاه ذی جاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت پژوه موافقت کرد و آنان را به قید مراقبت درآورد و اگر نعوذ بالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام. مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک، اضافه بر مخارج موجب و علوفهٔ هر شهر بلوک، به مصارف معارف اهل جهاد مقرر شد. کارکنان توانا، به حکم حضرت صاحب قران دانا، مقدار زر سره را در قوصره کرده، به اردوی کیهان پوی اعلی نقل و تحویل نمودند.»

اندکی پس از آن نوشته است: «روز جمعهٔ هفدهم این ماه (ذیقعدة ۱۲۴۱) عالی جناب سلاله الاطیاب آقا سید محمد اصفهانی، مجتهد عصر و مفتی عهد، که در قبول عامه و خاصه متفرد و به اجرای احکام فروعیه و اصولیه احدی از امرش نامتعدد بود، بافضلای عظام حاجی ملا محمد جعفر و آقا سید نصرالله استرآبادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالش و بسیاری از علما و فضیلتی هر بلد وارد اردوی خاقان صاحب قران (در چمن

سلطانیه) شدند و در کمال تعظیم و توقیر و نهایت کثرت و توفیر در خمیه‌های آماده بیاسودند و در ورود این علما تمام خوانین و عظمای مقدم ایشان را استقبال کردند و عموم لشکریان اردو با سلام و صلوات و تکبیر و تهلیل در رکاب ایشان پیاده همی آمدند و همه‌ی غریب در اطراف انتشار یافت و عموم اهل ایران را تمنای موافقت و متابعت با پیشوایان دین مبین مرکوز ضمیر ارادت تخمیر گردید. پس از روزی دو، جناب حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد نراقی و جمعی از علما در رسیدند. الحاصل رأی تمام پیشوایان شریعت، که حامیان ملت و دین مبین اسلام بودند، بر این مقرر شد که: باید حضرت صاحب‌قران با دولت بهیة روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که: عداوت و منازعت آشکار سازد. چه بر ما معلوم شده که: سلوک اهالی آن دولت در بلاد متصرفه قریباغ تعرض به عرض و ناموس و تمسخر به دین و آیین اهالی اسلام والامقام به نحوی است که: در شریعت ما ننگ و مایه نزع و جنگ و تکلیف پادشاه ایران و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما، که به حسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران عهد لازم بود، فتوی دادند و مجله نگاشتند که: این امر، یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مساحه در این باب کفر و ضلالت. ناچار کل امرای دربار به فتاوی علمای مذکور گردن اطاعت نهادند و به مطاوعت تن دردادند، الا جناب معتمدالدولة العلیة العالیة میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر دول خارجه، که بر این رأی انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیة روسیه را صلاح دولت و مملکت نمی‌پنداشتند. علما و فقها به این دو عاقل بارها، پیام‌های تهدیدآمیز و عیدانگیز فرستادند. آن دو نیز از بیم تسلیم نمودند و سفیر دولت بهیة روسیه با امنای دولت علیه عالیة مجالس ملاقات و مکالمه آراست. سخن از ترک خلاف راند و مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار فتنه‌انگیز و دوران نایبه کار حادثه‌آمیز اسبابی مجدد فراهم آورد و خبر رسید که: کینیا و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود تجاوز کرده و به آباران ایروان روی آورده، استماع این واقعه بر لجاج علما برافزود و نصیح سفیر روسی در ایشان سرایت ننمود و کار بر حضرت صاحب‌قران تنگ و به ابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور به جنگ شد. ناچار به سفیر دولت بهیة روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت رجعت داده، مبلغ یک هزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری، سوای انعام همراهان، به کینیا بخشکوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذیقعه روانه شد و میرزا اسمعیل انجدانی به میهمان‌داری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید و فتنه خفته از خواب

بیدار آمد و از دوسوی مؤلفت به مخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دل‌های عموم رعایا و برایا از مواظط علما به هم برآمده گشت و زمام رفع این فتنه عظمی از دست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام به در رفت و کار ملک به کف کفایت گروهی بی‌کفایت درافتاد. عوام کالانعام را کار به جایی رسید که: احکام علما بر اوامر سلطان ایران رجحان دادند و گوش جان و دل بر طاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بر بستند و بر در ارباب اجتهاد نشستند. بازار لاف و گزاف گرم و دیده عقل و انصاف بی‌شرم گردید. کتاب‌خوانان شمشیرجوی شدند و قلم‌زنان رُمح برگرفتند، عمامه‌ها و خامه‌ها به خود و رُمح بدل و عباها و قباها به خفتان و قزاگند مبدل آمد. ازدحام عام مایه امید عوام گشت و جلوه سراب در دیده متعطشان نادان دریای آب همی نمود... تا در همه ایران کار چنان شد که: اگر حضرت خاقان صاحب‌قران بر رأی علما انکار کند اهالی ایران سلطانی برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه اسلام برخیزند. لاجرم حضرت خاقانی، با آن فرسایمانی، به متابعت ملت محافظت دولت خواست و سپاه کینه‌خواه به محاربه و مجادله با سرحداران قراباغ و ارمن برآراست.»

اندکی بعد در ضمن شرح نخستین زدوخوردهای لشکریان ایران و روسیه و رفتن فتحعلی‌شاه به آذربایجان برای چاره‌جویی چنین نوشته است: «توقف لشکر در چنین زمین (طویلۀ شاهی) کمال صعوبت داشت و حضرت خاقان صاحب‌قران را بر عساکر پریشان‌خاطر دل بسوخت و ترحم فرموده، از آن منزل کوچ داد و در اهر که یک‌فرسنگی آنجاست نزول گرفت. چون آذوقه و علوفه این همه سپاه بعد از توقف بسیار در آن دیار روی به کمیابی نهاده بود و به علت قلت ضروریات سپاهیان به عسرت درافتاده بودند، از اهر عزیمت تبریز فرمود و چون عوام تبریز به جهت کشته‌شدن تنی دو از سادات و قادات آن ولایت با جناب آقا سید محمد مجتهد سوءادب شیوه کردند، حضرت شاهنشاه به دیدن جناب مجتهد العصر توجه فرمود و زنگ کدورت از آینه خاطر علما زدود.»

اندکی پس از آن نوشته است: «و هم از واقعات این سال وفات عالیجناب فخرالمجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریض و در عرض راه به مرض اسهال ارتحال جست و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی به سوی عام جزا نهاد.»

درباره این سید محمد طباطبائی اصفهانی ساکن عراق معروف به سید مجاهد پیش از این در صحیفه ۷۰ شرحی آمده است. مرحوم محمدعلی تبریزی مدرس در کتاب ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب^۱ درباره وی چنین نوشته است:

«صاحب مناهل سید محمد معروف به مجاهد ابن صاحب ریاض سید علی طباطبایی سالف الترجمة، از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت که فقیه اصولی متبحر ادیب ماهر عابد زاهد بوده و از والد معظم خود و پدرزن خود سید مهدی بحر العلوم تکمیل مراتب علمیه نموده و در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمده و در اصفهان اقامت گزیده و به تدریس و تألیف مشغول و مرجع استفاده افاضل آن نواحی بوده و کتاب مفاتیح را نیز در آنجا تألیف داده تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسیده و بلافاصله عازم عراق و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه بوده تا آنکه سلطان فتحعلی شاه قاجار مدافعه روس و دفع شر و تعدیات ایشان را که نسبت به بلاد اسلامیة داشتند تصمیم گرفته و محض تبرک و استمداد از معنویت سید خواستار حضور او در موکب همایونی گردید. سید نیز اجابت کرده و با چندی از اکابر علمای وقت که محقق نراقی نیز از آن جمله بوده عزیمت ایران داده و بیش از اندازه مورد عنایات ملوکانه و احترامات درباریان و عموم اهالی گردیده و به معنویت و اهل باطن بودن سید اعتقادی کامل داشتند. حتی گویند سید در حوض مسجد شاه قزوین وضو گرفته و اهالی آن بلده در اثر حسن عقیدتی که درباره وی داشته اند تمامی آن آب حوض را به اندک زمانه محض تبرک و استشفای بردند. لکن عاقبت به اقتضای تقدیر ازلی که سلطان ایرانی بدان مرام مقدس موفق نگردید آن رسوخ و خلوص عقیده که درباره سید داشتند فتور یافته و سید نیز با دلی پرملال که از اقوال ناشایست و نابایست آن جماعت بی خبر از اسرار غیبیه الهیه داشته در قزوین اقامت کرده تا در اوایل سال هزار و دویست و چهل و دویم هجرت در همان جا وفات و جنازه اش با تمام فوریت به کربلای معلای نقل و در بازار بین الحرمین مدفون و لفظ «مغرب» ماده تاریخ وفات اوست و از مصنفات اوست: ۱. الاستصحاب ۲. اصلاح العمل در عبادات ۳. الاغلاط المشهوره ۴. جامع العبائر ۵. جامع المسائل نظیر جامع الشتاب میرزای قمی ۶. الجهادیه ۷. حاشیه معالم الاصول ۸. حجة الشهرة ۹. حجة المظنه ۱۰. المصابیح در فقه ۱۱. مفاتیح الاصول که در تهران چاپ سنگی شده ۱۲. مناهل در فقه ۱۳. الوسائل الى النجاة در اصول فقه که در اوایل زندگانی تألیفش کرده و غیر اینها و سبب اشتها او به مجاهد هم از بیانات مذکور روشن گردید.»

در میان کسانی که در این گیرودار وارد شده اند و بنیاد چنان کاری را گذاشته اند دخالت

حاج ملا احمد نراقی بیش از همه مایه شگفتی است که باید گفت به این کار کشانده شده. مرحوم حاج ملا احمد بن حاج ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی یکی از بزرگان ایران در آن روزگار و مردی بسیار دانا و محیط بر معارف عصر خود و عارف پیشه و شاعر بسیار زبردستی بوده و صفایی تخلص می کرده و آثار جالب از او مانده است و از آن جمله مثنوی معروف طاقدیس و غزلیات بسیار شیوا است. وی در فقه و اصول و رجال و نجوم و ریاضیات و حکمت دست داشته، مردی بسیار پرهیزگار بوده است و چندتن از بزرگان زمان مانند شیخ مرتضی انصاری و حاج سید محمد شفیع جابلقی از شاگردانش بوده اند و خود از بزرگان روزگار دانش آموخته است.

در میان مؤلفات وی کتاب های مهم هست از آن جمله: اجتماع الامر والنهی، اساس الاحکام فی تنقیح عهد مسائل الاصول بالاحکام در اصول فقه، اسرار الحج به فارسی، حجة المظنه، خزائن به فارسی، دیوان اشعار، سیف الامه به فارسی در رد پادری عیسوی، شرح تجرید الاصول پدرش، مثنوی طاقدیس، عوائد الایام من قواعد الفقهاء الاعلام و قوانینهم التي لابد فیها من الاعلام، عین الاصول در اصول، مستند الشیعه فی احکام الشریعه در فقه استدلالی، معراج السعاده در اخلاق به فارسی، مفتاح الاحکام در اصول فقه، مناهج الوصول الی الاصول.^۱

یکی از امتیازات بزرگ این مرد در میان معاصرانش این است که در زبان فارسی نویسنده و سراینده بسیار باذوق شیرین سخنی بوده است و زندگی بسیار ساده بی آرایش داشته و در آزادمنشی یگانه روزگار خویش بوده است. سرانجام در روستای نراق کاشان به بیماری وبا در آغاز شب یکشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۴۵ درگذشت و پیکرش را به نجف بردند و در آنجا به خاک سپردند.^۲

وی در پایان زندگی در ۱۹ ذی قعدة ۱۲۴۱ یعنی سه سال و چهارماه و چهار روز پیش از آن که از این جهان برود برای شرکت در این ماجرا وارد چمن سلطانیه شده است و بسیار شگفت است که مردی با این جلالت قدر و بزرگواری در زمانی که پیدا است پیر و شکسته بوده است به این کار تن دردهد و پیدا است که هنگامه دنیاپرستان در آن زمان به اندازه ای بالا گرفته است که چنان مرد بزرگی را بی آن که بخواهد از شهر و دیار خویش به این میدان می کشد.

چنان که تاریخ نویسان آن زمان نوشته اند و پیش از این آوردم از میان درباریان فتحعلی شاه

تنها کسانی که به این کار تن درنداده و مخالف ورود ایران به جنگ دوم با روسیه بوده‌اند میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر بزرگ آن روزگار و میرزا ابوالحسن شیرازی معرف به ایلچی بوده‌اند که در آن زمان تازه «وزیر دول خارجه» شده بود. این دو تن را نیز ماجراجویان بی‌لگام آن روز به‌زور تهدید از میدان رانده‌اند.

سپهر در ناسخ‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۹ نوشته است: «در عشر آخر محرم حاجی ملامحمد زنجانی که در زاویه‌ای از زوایای مسجد دارالخلافة طهران نماز به جماعت می‌گذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی و برزن با مستی دچار شد و در میان ایشان عربده‌ای برفت. حاجی ملامحمد این معنی را دست آویز کرده، با جمعی از مریدان خود بی‌آگاهی کارداران دولت به سرای جماعت آرامنه، که سکنه طهران‌اند در رفت و خم‌های خمر و اوانی دیگر مسکرات، هرچه بیافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز به دست عوام به غارت رفت. شهریار نامدار فرمود: این جماعت در پناه اسلامیان‌اند و نیز از اهل ذمت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پسندیده نیست و جسارت حاجی ملامحمد در سده سلطنت سخت نکوهیده است. پس فرمان داد تا او را و اهل او را، هرکه بود، از زن و فرزند از دارالخلافة طهران اخراج کردند».

هدایت در روضة‌الصفای ناصری این واقعه را چنین آورده است: «لامحمد زنجانی، که از علمای رسمیه متوقفه در دارالخلافة طهران بود به جهت قبول عامه با مردی از اواسط الناس، که از باده سرخوش و در عرض راه بازار با وی عربده کرد، جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده، به خرابی کلیسای آرامنه، که از زمان شاه‌عباس صفوی ماضی در همه ایران برپاست، حرکت کرده، با آن‌که اهل جزیه بودند به خانه ایشان رفته، به شکستن خم‌های شراب ناب بلوی عام برانگیخت و بعضی از ابنیه آنان را در آن غوغا خراب کرد و خم‌های آن طایفه را شکسته، خفته‌گان (!) زیر تراب را از جریان شراب سرمست ساخت. نواب شاهزاده حسنعلی میرزا، حاکم طهران، وقتی اطلاع یافت که آن متزاهد خشک مغز به این آلاش نغز تردامان شده بود. لاجرم به حکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج بلد کردند و غرامت و خسارت اموال آرامنه را از مرتکبین مأخوذ و بدان‌ها موصول داشتند و محمدمهدی خان مازندرانی متخلص به شحنه که از امرا و شعرای این دولت بود بس نیکو سروده، رباعی:

زاهد بشکست از سر خامی خم می	اسباب نشاط می‌کشان زو شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای به من	ور بهر ریا شکست پس وای به وی».

روابط روسیه با ایران در این دوره

چنان‌که اسناد معتبر نشان می‌دهد دولت روسیه به همان عهدنامه گلستان قانع شده و دیگر در اندیشه جنگ با ایران نبوده است. با این همه زمینه‌ای که در ایران می‌چیدند و آشکارا درباره این عهدنامه سخن می‌گفتند و گاه‌گاه نیز با دولت روسیه برای تغییر مواد آن و پس‌گرفتن برخی از نواحی که در آن عهدنامه به ایران واگذار شده بود گفتگو می‌کردند دولت روسیه را وادار می‌کرد احتیاط خود را بکند.

دولت انگلستان هم با وجود آن‌که در سه عهدنامه ۱۲۲۴ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ پی‌درپی به عهده گرفته بود از ایران در برابر هر دولت اروپایی پشتیبانی بکند و نیز وعده‌واهی یاوری نظامی و حتی مساعدت نقدی کرده بود به همین قانع بود که دیگر ایران مزاحم منافع آن در هندوستان و افغانستان نشود و میانجی‌گری که در میان روسیه و ایران گاه‌گاهی می‌کرد چندان جدی و صمیمانه نبود و درحقیقت بیشتر مایل آن بود که ایران در جای دیگری گرفتار باشد و از پای دریاید و نتواند در مرزهای هندوستان کاری از پیش ببرد.

ناپلئون هم دیگر از ایران منصرف شد و آن بلندپروازی‌های سابق را رها کرده و روزبه‌روز به پایان کار خود نزدیک‌تر می‌شد.

در همان روزی که عهدنامه گلستان امضا شده است شاید در همان مجلس نمایندگان ایران از نمایندگان روسیه خواستار شده‌اند که تجدیدنظری در این عهدنامه بکنند. سپهر در ناسخ‌التواریخ بلافاصله پس از ضبط متن عهدنامه گلستان نوشته است: «صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشچوف سپارنی اکد: چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمدو شد نمایند. لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیة روس می‌رود مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت امپراتور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیة روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر».

پیدا است که این شرح ترجمه سندی است که در همان ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ (۲۹ شوال ۱۲۲۸) ژنرال رتیشچوف سپاردانی فرمانده لشکریان روسیه و امضاکننده آن عهدنامه امضا کرده و قرار گذاشته‌اند سفیر ایران که پس از امضای عهدنامه به روسیه می‌رود با امپراتور روسیه درباره تغییر یا توجیه و تفسیر برخی از مواد عهدنامه گفتگو بکند.

در همین موقع سرگوراوزلی سفیر انگلستان و امضاکننده عهدنامه دوم که دست‌اندرکار انعقاد عهدنامه گلستان بوده از راه روسیه به انگلستان رفته و هدایا و نامه‌ای برای دربار انگلستان برده و موریه معروف را به جای خود گماشته و از راه تفلیس و سن‌پترزبورگ رهسپار شده است.

دربار تهران نیز میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به ایلچی را به سفارت به روسیه فرستاده است که با سفیر انگلستان عزیمت کند و به یاری او در دربار روسیه کار را به جایی برساند. دوهزار تومان نقد خرج سفر او را پرداخته و حواله داده بودند که اگر محتاج بشود چهل هزار تومان از بازرگانان گیلان دریافت کند.

وی در آغاز سال ۱۲۳۱ (پایان ۱۸۱۵) وارد پایتخت روسیه شد و در ۲۰ ژانویه ۱۸۱۶ (۱۹ ربیع‌الاول ۱۲۳۱) یادداشتی به کنت نسلرود وزیر امور خارجه روسیه داده که مدلول آن چنین بوده است:

چون عهدنامه جدید گلستان را به اختصار نوشته‌اند امیدوار است در سن‌پترزبورگ عهدنامه مفصل‌تر و صریح‌تری بسته شود. امپراتور بزرگ روسیه از راه کرم به درخواست شاه ایران خان‌نشین‌هایی را که به روسیه واگذار شده است پس بدهد. ایران از سوی خود به عهده می‌گیرد هزینه جنگ را بپردازد و اگر پس‌دادن ولایاتی که منتزع شده است ممکن نباشد و تنها به استرداد قسمتی از آنها رضایت دهند باز هم غرامت جنگی پرداخته خواهد شد.

کنت کاتکارت^۱ سفیر انگلستان در دربار روسیه نیز در این موقع تقاضای ایران را تأیید کرده است و پیدا است که این اقدام وی نتیجه سفر سرگوراوزلی از راه سن‌پترزبورگ به انگلستان بوده است. اما کنت نسلرود وزیر امور خارجه روسیه با لحن خشک و خشنی این تقاضای سفیر انگلستان را رد کرده و در تاریخ ۵ آوریل ۱۸۱۶ (۶ جمادی‌الاولی ۱۲۳۱) چنین نوشته است: «به اتکای اصولی که کابینه انگلستان را در چنین مواردی وادار می‌کند پذیرفتن دخالت یک دولت خارجی در این کار دشوار است.»

اما پاسخی که به سفیر ایران داده مبهم بوده است به این معنی که به جز ناحیه گنجه که لشکریان روسیه به ضرب شمشیر تصرف کرده‌اند همه نواحی دیگر به میل خود فرمانروایی روسیه را پذیرفته‌اند با این همه ژنرال یرمولف را امپراتور مأمور کرده است درباره مرزهای

روسیه و ایران تجدیدنظر کند و امپراتور پس از دریافت اطلاعاتی که وی خواهد فرستاد پاسخ قطعی خواهد داد و رعایت مصالح امپراتوری خود را خواهد کرد و در ضمن صمیمانه خواستار آن است با اعلیحضرت شاه ایران یاری کند.

در این هنگام یرمولف را به فرماندهی کل لشکریان قفقاز برگزیده بودند و در دستوری که به امضای امپراتور روسیه به او داده بودند چنین نوشته شده بودند: «باید مطمئن شود آیا ممکن خواهد بود در خان نشین های طالش و قراباغ وسیله ای به دست آورد که دولت ایران را راضی کند و خط مرزی تازه ای رسم کند و در برابر آن مزایای دیگری به دست آورد.» این مزایا را برای یرمولف شرح داده بودند اما امپراتور عقیده داشت که دولت ایران به دادن آنها سر فرود نخواهد آورد و چنین نوشته بود: «تردید نیست که مفیدتر از همه آن خواهد بود که به جای نواحی که در آن سوی رود ارس واقع شده است ولایات ایروان و نخجوان را گرفت ولی چون می دانم با چه لجاجتی همیشه دولت ایران هرگونه واگذاری را رد کرده است شک دارم که امروز هم بدان رضایت بدهد.» سپس امپراتور مقصود دیگری را که رسیدن به آن آسان تر بود به یرمولف پیشنهاد می کرد: تأسیس تجارت خانه هایی در انزلی و استراباد آن چنان که کاترین دوم پیش از آن در دستوری که به کنت زوبف داده بود نقشه آن را کشیده بود. در پایان مطلب امپراتور نوشته بود: «این برای بازرگانی ما در حاج طرخان فایده بسیار خواهد داشت و اگر بتوانید این کار را اجرا کنید خدمت حقیقی خواهید کرد.» این دستور در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۸۱۶ (۴ رمضان ۱۲۳۱) به امضای امپراتور به ژنرال یرمولف داده شده است.^۱ چیزی که بسیار شگفت است این است که قطعاً پس گرفتن نواحی شمال رود ارس که از دست ایران رفته بود بر اجازه تأسیس تجارت خانه های روس در استراباد و انزلی به مراتب رجحان داشته است و پذیرفتن این پیشنهاد جز لجاج کودکانه چیز دیگر نبوده است. با همه قدر و قیمتی که می توان در کارهای عباس میرزا نایب السلطنه قائل شد این جا باید به خطای جبران ناپذیر وی اعتراف کرد زیرا تردیدی نیست که مانع پذیرفته شدن این پیشنهاد وی بوده است و آن هم دلیل بسیار شگفتی دارد. یرمولف در آخرین زدوخوردهای جنگ اول از کاردانی خود عباس میرزا را رنجانیده بود و عباس میرزا سخت با وی دشمن شده بود و چون واسطه این گفتگوها یرمولف بوده است عباس میرزا هرگز روی خوشی نشان نداده و چون در مزاج پدر بسیار مؤثر بوده سرانجام این کار سرنگرفته است.

۱. کتاب سابق الذکر پرنس سچریاتف، ج ۲، ص ۱۲-۱۳.

ولایتعهد عباس میرزا

چنان‌که پیش از این گذشت موضوعی که تقریباً در سراسر دوره پادشاهی فتحعلی شاه دشواری‌های فراوان در ایران فراهم کرده و مدار همه حوادث این زمان بوده و در جنگ‌ها و روابط سیاسی فوق‌العاده مؤثر بوده و تا مدت‌های مدید در سرنوشت ایران و خاندان قاجار اثر فوق‌العاده داشته ولیعهدی عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده است. قطعاً اگر فتحعلی شاه پسر دیگری جز او نمی‌داشت و پسران مهتر از مادران دیگر به جز او به جهان نیاورده بود سرنوشت ایران در این روزگارا جز این می‌بود که شد.

عباس میرزا با همه مخالفت‌ها و دسیسه‌هایی که در دربار پدر شب و روز متوجه او بود در وجود پدر بسیار مؤثر بود و همه حواس او متوجه این بود که ولیعهد باشد و پس از پدر به جای او بنشیند. برای تأمین حق خود از هیچ چیز دریغ نکرد و یکی از مطمئن‌ترین وسایلی که به کار می‌برد شناسایی این حق به وسیله دولت‌های اروپایی یعنی فرانسه و انگلستان و روسیه بود.

در فصل چهارم عهدنامه گلستان قید شده است که دولت روسیه هرکس را که پادشاه ایران به ولیعهدی خود برگزیند به این سمت بشناسد و در دشواری‌ها با او یاری کند. در فصل یازدهم عهدنامه ۱۲۲۷ با انگلستان و فصل دوم عهدنامه ۱۲۲۹ با همان دولت نیز همین قید را کرده‌اند.

پس از امضای عهدنامه گلستان ژنرال رتیشچوف عباس میرزا را به ولیعهدی ایران رسماً شناخته است. آقای محمود فرهاد معتمد در تهران اصل نامه‌ای را که ژرژ سوم (۱۷۳۸-۱۸۲۰) پادشاه انگلستان به امضای خود به عباس میرزا نوشته است دارد. در این نامه پادشاه انگلستان رسمی شدن ولایتعهد وی را شناخته و به او تبریک گفته است. چنان‌که پس از این خواهد آمد در عهدنامه ترکمان‌چای نیز ماده مخصوصی را به این مطلب اختصاص داده‌اند. پس از مرگ فتحعلی شاه که پسران وی در گوشه و کنار دعوی پادشاهی داشته‌اند محمدشاه از همین حق بهره‌مند شده و به یاری دولت روسیه به سلطنت رسیده است. پس از مرگ وی ناصرالدین شاه نیز به موانع بسیار برخورد و باز روس‌ها با او یار شده‌اند. محمدعلی شاه نیز در پادشاهی خود متکی به یاری دولت روسیه بوده است و به این‌گونه این موضوع مدت‌های مدید در حوادث ایران اثر فوق‌العاده داشته و بسیاری از وقایع را فراهم کرده است.

در دستوری که در تاریخ ۱۰ اوت ۱۸۱۶ (۱۶ رمضان ۱۲۳۱) امپراتور روسیه به یرمولف داده صریحاً چنین نوشته است: «در صدد نیستم درباره شناسایی عباس میرزا به پادشاهی ایران تغییر عقیده بدهم اما اگر شما مطمئن بشوید که چون عنوان ولیعهدی شاه را به او بدهیم مجبور نخواهیم شد حق وی را به تاج و تخت ضمانت بکنیم هیچ دلیلی ندارد امروز این عنوان را از او دریغ بکنیم».

پیدا است که تردید امپراتور روسیه در این موقع به واسطه آن بوده است که هنوز دولت انگلستان این حق را برای عباس میرزا نشناخته بود و عباس میرزا همه کوشش خود را به کار می برد که دولت های بیگانه این حق را برای وی بشناسند. یرمولف هم در این کار دست به دست می کرد. در سفری که وی در این موقع به تهران کرده به دربار روسیه نوشته است: در تبریز بسیار کوشیده اند مرا وادار کنند عباس میرزا را به ولیعهدی بشناسم، اگرچه در دستوری که به من داده اند این اختیار را هم داده اند ممکن نبوده است این حق را برای وی بشناسم زیرا که در برابر این مساعدت هیچ مزیتی به دست نیاورده ام و تنها شاه ممکن بود این مزیت را به من بدهد. وانگهی نه تنها در عباس میرزا هیچ آمادگی که مساعد به حال ما باشد نمی بینم بلکه برعکس ناخشنودی آشکاری در او هست که نمی تواند پنهان کند چرا ایالاتی که شاه تا این اندازه با حرارت در آرزوی آنهاست به دست ماست و پس دادن آنها بر آبروی عباس میرزا می فزاید و آن هم نزدیک به آن زمانی که نمی تواند از جنگ با برادر مهترش خودداری کند و حق خود را در جانشینی به تاج و تخت مسلم سازد. این گزارش را یرمولف در تاریخ ماه اکتبر ۱۸۱۷ (ذیحجه ۱۲۳۲) به دربار روسیه داده است.

مناسبات و روابط شخصی عباس میرزا با یرمولف در این دوره دشواری های بسیار فراهم آورده و یکی از وسایل وخامت اوضاع شده است. در این زمینه هردو مقصر بوده اند. عباس میرزا آخرین شکست هایی را که در پایان جنگ اول خورده بود ناچار از یرمولف می دانست و یرمولف هم اصراری داشت که وی را به ولایتعهد شناسد و حتی روابط پنهانی با رقیب سرسخت وی برادرش محمدعلی میرزا دولتشاه فراهم کرده بود.

دربار تزار هم ناچار حل و فصل جزئیات کارهای مربوط به ایران را به عهده یرمولف واگذار کرده و اختیارات تام در کارهای لشکری و کشوری قفقاز و نواحی که تازه به روسیه تعلق گرفته بود به او داده بودند. گفتگوهای پی در پی که درباره پس دادن برخی از این نواحی و تجدیدنظر در خط مرزی مدت های دراز در میان دو دولت در میان بود به جایی نمی رسید. نخست یرمولف خود به تفتیش در این خط سرحدی جدید پرداخت و معتقد شد که

تغییر در آن به هیچ وجه صلاح نیست. سفری نیز به عنوان سفیر روسیه به تهران کرد. در این سفر فتحعلی شاه معلوم نیست به چه جهت مستقیماً وارد موضوع نشده و گفته است اجرای عهدنامه گلستان و پیدا کردن راه حلی برای رفع اختلافات به عهده عباس میرزا خواهد بود زیرا که حکمرانی آن نواحی سپرده به اوست و وی می تواند خط سرحدی جدید را معلوم کند و فراریان و اسیران روسی را آزاد کند و در نواحی سرحدی اجازه تأسیس کنسول خانه هایی بدهد. شاید خواسته است در ظاهر حسن نیتی نسبت به دولت روسیه وانمود کند و ناسازگاری با روسیه را به گردن پسرش بیندازد یا این که در میان درباریان وی اختلاف و دودستگی پیش آمده بود و بهتر این می دانست عباس میرزا را که در این گیرودار در دشمنی با روسیه یک دنده تر از دیگران بوده است وسیله قرار دهد. در هر صورت پیدا است که خود را از حل و فصل این موضوع پیچیده و دشوار عاجز می دیده و در این زمینه طفره می رفته است و به عادت مردان عاجز می پنداشته است که از این ستون به آن ستون فرجی هست.

پس از امضای عهدنامه سوم با انگلستان در ۱۲۲۹ همه امیدهای دربار ایران این بوده است که به یاری انگلستان بتوانند قسمتی از نواحی از دست رفته را از روس ها پس بگیرند. دولت روسیه در ضمن آن که مطلقاً حاضر نبوده است در این زمینه روی خوش نشان بدهد و اگر هم در دربار تزار گاهی زمینه ای فراهم می شده یرمولف که اختیار تام داشته به هیچ وجه تن در نمی داده است برای حفظ ظاهر گاه گاهی نمایندگان به ایران می فرستاده و اندک دلجویی می کرده است.

در این مدت سیزده سال در میان دو جنگ مکرر نمایندگان روسیه به ایران آمده اند و چون رفت و آمد ایشان بسیار فرعی بوده و جزو حوادث مهم آن عصر به شمار نمی رفته در اسناد روسی کمتر ذکری از این فرستادگان هست ولی در اسناد ایرانی بالعکس گاهی با آب و تاب نام از ایشان برده اند و پیدا است که تصور می کرده اند این رفت و آمدها دلیل بر عجز دولت روسیه بوده است. غافل از آن که این فرستادگان بیشتر مأموریت داشته اند از اوضاع ایران از نزدیک آگاهی کامل و دقیق به دست آورند و روس ها که می دانسته اند گرفتار جنگ دوم خواهند شد نمی خواسته اند غافلگیر بشوند.

اشکالی که در میان هست این است که در این اسناد ایرانی نامه های فرستادگان روسی که در اسناد روسی به آنها چندان اهمیتی نداده اند به خط فارسی اغلب تحریر شده و پیدا کردن اصل روسی آنها بسیار دشوار است.

از آن جمله سپهر در حوادث سال ۱۲۲۹ نوشته است: «هم در این سال ابخسوف گرجی از قبل نیکولای ردیشجوف سردار روسیه با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحه دولتین علیتین ایران و روس برسید. برحسب فرمان شهریار نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه به موافقت ابخسوف روانه تفلیس گشت و یک قطعه نشان مرصع شیروخورشید، که خاص دولت ایران است، و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب به تشریف سردار روس برد. پس از مراجعت نصرالله خان دیگر باره سردار روس بولکونیک پاولانچ وزیر عسکر را به شکرانه عواطف شهریار با پیشکشی لایق پیشگاه به درگاه فرستاد.»

هدایت در همین زمینه نوشته است: «از جانب ینارال نیکولای ردیشجوف سردار روسیه ابخسوف نام گرجی به تهنیت مصالحه دولتین روس و ایران و به اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان به حضور مبارک آمد و خورسند (!) بازگشت و نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل خلعتی زیبا و یک رأس اسب و یک قبضه شمشیر هندی و یک قطعه نشان مرصع شیروخورشید خاصه دولت علیه ایران به جانب سردار مذکور روانه شد و پس از وصول و رجعت نصرالله خان دیگر باره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالاونچ نام وزیر مباشر امور عسکر با پیشکشی وافر بازآمدند و اظهار ارادت و امتنان از مراحم حضرت خاقان گیتی ستان کردند و معزز و مکرم رخصت یافتند.»

نام فرستاده اول در ناسخ التواریخ «ابخسوف» و در روضه الصفا ناصری «ابخسوف» چاپ شده است. نام فرستاده دوم در ناسخ التواریخ «بولکونیک پاولانچ وزیر عسکر» و در روضه الصفا ناصری «بولکونوک بالاونچ» آمده است. پیدا است که کلمه اول محرف لفظ پالکونیک روسی به معنی سرهنگ است و احتمال می رود که کلمه دوم محرف «پاولوویچ» باشد که از نام های بسیار رایج روسی است.

در همین اوان هنری الیس نماینده انگلستان از تهران به لندن رفته است و پیدا است که پس از امضای عهدنامه ۱۲۲۹ رفته است درباره سیاست انگلستان در ایران دستورهای بگیرد.

در ۱۲۳۱ میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران از روسیه بازگشته است. سپهر در این زمینه می نویسد: «این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد. همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر اراضی و بلدی مکاتنی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلئون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان در ظاهر پترزبورگ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت، تا امپراتور

روس مراجعت به تخت‌گاه خویش کرد. پس بفرمود سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه به استقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزت و حشمت بداشتند و از یک فرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دوهزار سوار و شصت عراده توپ از دو رویه راه بر صف کردند و او را از میان رده به شهر درآوردند. پس از چند روز، که از زحمت راه بیاسود، به حضرت امپراتور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراتور چنان معلوم می‌داشت که: مملکت تفلیس و شیروان و دیگر اراضی، که روسیه به تحت فرمان درآورده‌اند، دست باز خواهند داشت و به کارداران ایران خواهند گذاشت. آنگاه که ملک ناپلئون به نهایت شد، چنان‌که در جای خود مذکور خواهد گشت، خاطر امپراتور از قبل او آسوده آمد. روزی میرزا ابوالحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت: ممالک گرجستان و آذربایجان را هرگز از در علف و تعدی به دست نکرده‌ایم، بلکه اهالی این ممالک به قدم رضا پیش شده‌اند و پناهنده دولت ما گشته‌اند. از کیش مروت و آیین مملکتین داری بعید است که: پناهندگان دولت روسیه را دست‌بسته به کارداران ایران سپاریم. بالجمله مردم مملکت گرجستان و قزاق، چون مذهب عیسی علیه‌السلام دارند، نیکوتر آن است که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان، چون بسیار وقت به اراضی گرجستان ترک‌تاز می‌کنند و به نهب و غارت پردازند، نیز واجب است که فرمان‌بردار روسیه باشند. لکن (!) در اراضی شیروان و گنجه و طالش مکروه نمی‌دارم و مسترد می‌سازم. این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما، که سرحددار جدید گرجستان است، به آن اراضی درآید و رضای خاطر مردم بازدارد. سخن بر این نهاد و الکساندر یرمولف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و به اتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت. یرمولف بعد از ورود به تفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که: در نیمه بهار به حضرت پادشاه آید و چندتن از مردم خود را با عریضه به همراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در این سال هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته، مأمور به توقف ایران گشت و مستر موریه (در اصل: مویه) از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته، به انگلتره شتافت.»

هدایت این واقعه را چنین آورده است: «ذکر وصول حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران به ولایت روس و نمسا و رسیدن به حضور شهریار روس الکساندر باولج امپراتور اعظم و مراجعت به دربار شاهنشاه معظم - حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه‌عالیه، که به سفارت دولت امپراتور روس الکساندر باولج مأمور بود بعد از وصول به

خاک آن دولت معزز و محترم همی رفت، تا در باغ خارج شهر پترزبورگ (!) نزول نمود. چون پادشاه والاحاه روسیه به عزم مجادله با پونه پات (!) ناپلئون امپراتور فرانسه به ولایت نمسا حرکت فرموده بود سفیر ایران چندی در آنجا بماند و به روز ورودش او را احترام تمام کرده بودند و از شهر پترزبورغ الی سه فرسنگ اساس استقبال چیدند و کالسکه سرکاری را به جهت سفیر آوردند و ینارالان از جانب امپراتور به پرسش و اظهار تفقادات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر به حضور امپراتور روس شرفیاب شد و مورد الثفات بی حساب و امضای عهدنامه مختوم به خاتم همایون را سپرده و مطالب را برشمرده، مجملاً تا امپراتور فرانسه ناپلئون گرفتار نگردیده، امید سفیر در مقاصد مکنونه افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر می رفت. چون کار ناپلئون برآشفته شد و دیده دولتش خفته گشت، نومیدی سفیر ایران صورت ظهور یافت. مجملاً این که دولت قوی شوکت کارکن کاردان انگلیس دولت های دیگر اروپا را با خود موافقت و مرافقت داده، دوک ولستین (!) از جانب دولت بهیه انگلیس سردار و با سی هزار سپاه و آتشخانه روی به دفع ناپلئون نهاد و پلوخیر (!) نام نیز با جماعتی کثیر از دولت پروس مأمور وله و دانماریق و دیگران نیز امدادها کردند، با جماعت روسیه و گروهی فرانسه، که از ناپلئون روگردان بودند، به دفع او اتفاق کردند و در محل واترلوی فرانسه دوک ولستین سردار انگلیس با ناپلئون رزمی دلیرانه کرده و شکستی فاحش به ناپلئون در رسید و در بیابان ها سرگردان گشت و کار خود را از آن طرف پریشان و آشفته دید. ناچار به دولت انگلیس، که در ثبات عزم معروف اند، روی کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفتند و برحسب صوابدید و رأی عقلای جمهور دولت ها او را به جزیره سالتالیستا (!)، که در میان دریای محیط و در وسط امریکا و افریقا است، برده، محبوس نموده، مقررأ سه هزار کس حافظ نگهبانان بر او گماشتند و بعد از این قضیه لوی هیجدهم، که از سلسله بوربن و در انگلتره بود در این سال، که یک هزار و دویست و بیست هجری و یک هزار و هشتصد و چهارده عیسوی بود، بر مسند حکمرانی فرانسه نشست و بعد از حبس ناپلئون پادشاهان فرنگستان در نمسا اجتماع و مشاورت کردند و عهد مقرر شد که: هرکس به ملک خود قناعت کند و به طمع ملک یک دیگر نیفتند و اگر کسی در ملک دیگری تصرف خواهد همه دولت ها با هم موافقت کرده، بر سر او روند و او را از میان بگیرند و بر این مقرر روس تعهد کردند. مع القصه: امپراتور روس به ملک خود آمده، در پترزبورغ برآسود و سفیر ایران را بخواند و تصریح کرد که: در باب رد بلاد متصرفی ما گماشتگان ما هیچ یک را به قهر و غلبه نگرفته اند، بلکه حکام هریک به طوع و

رغبت به نزد ینارالان ما آمده، استدعا کردند که: ولایت خود را به تصرف دولت ما دهند و اهالی گرجستان به جهت قتل و غارت در آن حدود و مواحدت با ملت ما با ما انسب می باشند و چون کوه نشینان داغستان به اهالی گرجستان اذیت می رسانیدند اگر با دو حاکم باشند مایه مخالفت خواهد بود. در باب ولایات گنجه و شیروان و طالش در این ایام الکساندر یرمولف، که ایلچی مختار و سردار جدید گرجستان است، روانه آن حدود می نمایم که: از حال اهالی آن بلاد پرسش و تحقیق نماید که: رضای ایشان چیست؟ به قاعده ای که در میان ما آن را نظام و در اسلام مروت خوانند آن جماعت را، که به پای خود ملتجی به دولت ما شده اند و روی به ما آورده اند شرط انصاف نیست که به دست پادشاه والجاه ایران دهیم، که مورد سیاست شوند. اگر خودراضی شوند مضایقه نخواهد رفت. مع القصه: بعد از این معاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار قفقاز مرخص شدند و به تدریج به تفلیس آمدند. سردار در آنجا بماند و سفیر مرکب عزیمت به جانب ایران براند و معتمدی چند از جانب الکساندر یرمولف با عریضه به اتفاق سفیر ایران، به طهران وارد شدند. هم در این سال هنری ولک انگلیس از دولت خود مأمور به توقف طهران و منصب وکالت شد و مستر موزیه نایب ایلچی انگلیس را به دولت احضار کردند و گویند مستر موزیه دو کتاب تألیف کرده، از نیک و بد سفارت خود هرچه دیده و شنیده در آن درج نموده، از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است.»

شرحی که هدایت درباره اوضاع اروپا در آن زمان و رابطه آن با سیاست ایران نوشته نمونه بسیار خوبی است از اطلاعات ناقص و شکسته ای که در ایران از آن سوی جهان داشته اند. این که نام خانوادگی امپراتور روسیه را «پاولیچ» می نویسند پیدا است که این کلمه محرف «پاولوویچ»^۱ است، زیرا که پدر امپراتور الکساندر پاول نام داشته و پاولوویچ به زبان روسی تقریباً «پاول زاده» معنی می دهد. کلمه «پونه پارت» هم پیدا است که محرف لفظ «بناپارت» نام خانوادگی ناپلئون است. مراد از «نمسا» که بعدها «نمسه» هم نوشته اند کشور اتریش امروز است. این کلمه اصلاً روسی است و در روسی «نمیتس»^۲ تلفظ می کنند درباره آلمان ها به کار می برند و نظیر همان کلمه «عجم» در زبان تازی است که درباره بیگانگان گفته می شود. این کلمه را ایرانیان آن زمان از زبان روسی گرفته به این شکل درآورده و تنها درباره کشور اتریش به کار برده اند.

1. Pavlovitch

2. Nemietz

مقصود از سفر امپراتور روسیه به اتریش لشکرکشی او به جنگ ناپلئون و اتحاد وی با دول دیگر اروپا برای برانداختن ناپلئون است که در ۱۸۱۵ (۱۲۳۰) روی داد و در این مورد مراد از «له» لهستان و مراد از «دانماریک» دانمارک و مقصود از «دوک ولنستن» هم «دوک دوولینگتن»^۱ فرمانده معروف لشکریان انگلستان و مقصود از «پلوخیر» نیز «بلوخر»^۲ فرمانده معروف پروسی در جنگ واترلو است که در خاک بلژیک در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ (۱۰ رجب ۱۲۳۰) روی داده است و در این جنگ معروف ناپلئون یک باره از پای درآمد. مراد از جزیره «سالتالیستا» نیز همان جزیره معروف سنت هلن در اقیانوس اطلس است که انگلیسی‌ها به آن سنت هلنا می‌گویند. اما این واقعه چنان‌که هدایت نوشته در ۱۲۲۰ هجری و ۱۸۱۴ عیسوی روی نداده و چنان‌که گذشت در ۱۲۳۰ مطابق ۱۸۱۵ میلادی اتفاق افتاده است و ۱۲۲۰ مطابق ۱۸۱۴ نبوده بلکه برابر با ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ بوده است و مراد از اجتماع «پادشاهان فرنگستان در نمسا» کنگره معروف وین پس از جنگ واترلو است که وضع اروپا را پس از عزل ناپلئون تغییر داد.

دولت ایران برای فرستادن میرزا ابوالحسن خان به دربار روسیه و درخواست پس دادن نواحی از دست‌رفته موقع را بسیار بد انتخاب کرده بود، زیرا که در این موقع الکساندر امپراتور روسیه در اوج قدرت خود بود و در انقراض امپراتوری ناپلئون سهم بسیار مهمی داشت و تواناترین مرد جهان به‌شمار می‌رفت و همه دول جهان از او حساب می‌بردند و به طریق اولی انگلستان بی‌موافقت وی هیچ کار به سود ایران در جهان نمی‌توانست بکند و اگر هم نیت انگلستان یاوری به ایران بود مطلقاً کاری از آن ساخته نبود.

نمایندگان انگلستان هنری ولک و موریه که در پایان این شرح روضه‌الصفای ناصری نامی از ایشان برده شده است دومی جیمز ج. موریه نام داشته که نخست منشی سفارت انگلستان در تهران بوده و سپس در ۸ آوریل ۱۸۱۴ (۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۹) که وزیرمختار انگلیس از تهران رفته وی به سمت وزیرمختار موقتی و کفیل سفارت انتخاب شده است. موریه همان مسافر معروفی است که چندسال در دربار فتحعلی‌شاه مانده و دو سفر به ایران آمده و دو سفرنامه نوشته است که دومی را به نام سفرنامه دوم انتشار داده و هر دو به فرانسه نیز ترجمه شده و از کتاب‌هایی است که مدت‌ها در اروپا سند برای کسانی که می‌خواستند از ایران باخبر باشند بوده است.

شکی نیست که این مرد بدخواه ایران بوده و از آن اروپاییانی بوده است که هرگز حاضر نیستند در خارج از اروپا هیچ چیز خوب ببینند و ناچار محرک درونی ایشان خودخواهی خاصی است که گاهی در نژادهای اروپایی به شکل بسیار بد و ستمگرانه‌ای آشکار می‌شود. از اشاره‌ای که هدایت درباره میرزا ابوالحسن کرده پیدا است که در آن زمان قهرمان مضحک داستان حاج بابا وی را می‌دانسته‌اند.

وی چند داستان مهم نوشته که معروف‌ترین آنها کتاب حاجی بابا و پس از آن حاجی بابا در لندن است و مخصوصاً در کتاب اول هر عیب کوچکی را که در ایران دیده در زیر ذره‌بین بسیار درشتی گذاشته و یک کلاغ را هزار کلاغ کرده است و می‌داند که این شیوه در نویسندگی بسیار ناپسند است و این‌گونه نویسندگان را نسبت به جامعه و خوانندگان خود خائن و دروغ‌زن می‌دانند.

اما آن اولی: میجر هنری ولکس^۱ که بعدها درجه سرهنگی گرفته در ماه ژوئن ۱۸۱۵ (جمادی‌الآخر ۱۲۳۰) به سمت کاردار مأمور ایران شده و پس از چندی در ۶ اکتبر همان سال (۲ ذیقعد ۱۲۳۰) سمت وزیرمختاری یافته است.^۲

اما آنچه در دو سند سابق‌الذکر درباره پذیرایی دربار روسیه از میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر ایران نوشته‌اند پیدا است که بسیار مبالغه‌آمیز است و به هذیان شبیه‌تر است تا به حقیقت. سپهر نوشته است در سه فرسنگی به استقبال او رفتند و از یک فرسنگی پنجاه هزار سرباز و دو هزار سوار و شصت توپ در دو سوی راه صف کشیده بودند و دنبال او به شهر رفتند. هدایت این ارقام عجیب را حذف کرده و پیدا است که وی به این دروغ‌گویی پی برده است.

این ارقام سپهر به هیچ وجه باورکردنی نیست زیرا که مطلقاً در هیچ تاریخی و در هیچ کشوری پیش نیامده است که برای پیشباز سفیری پنجاه هزار پیاده و دو هزار سوار و شصت توپ ببرند، مخصوصاً درباره سفیر کشوری که تازه شکست از روسیه خورده و در عهدنامه گلستان زانو زده است. وانگهی در آن روزها تازه الکساندر از غلبه قطعی بر ناپلئون، دیو اروپای آن روز، برمی‌گشت و بر تمام اروپای غربی که از زیر پی لشکریان ناپلئون بیرون آورده بود دست انداخته بود و پنجاه هزار پیاده و دو هزار سوار و شصت توپ خود را برای کارهای بسیار مهم‌تر و واجب‌تر لازم داشت و سفیه نبود که این لشکریان را از آنجاها بخواهد و به

1. Major Henry Willocks

۲. کتاب سابق‌الذکر، رابینودی بورگوماله، ص ۶۱.

استقبال سفیری بگمارد.

تا جایی که پیشرفت حوادث نشان می‌دهد پیدا است که این میرزا ابوالحسن شیرازی که خواهرزاده حاج محمدابراهیم خان صدراعظم شیرازی معروف بوده مردی بسیار طرار و حيله گر بوده است و به همین جهت هنگامی که همه نزدیکان حاج محمدابراهیم پس از برافتادن او حتی دامادان وی گرفتار شدند تنها او جان به در برد و نه تنها زنده ماند بلکه به زودی یکی از لوازم زندگی دربار بسیار آشفته فتحعلی شاه شد و به مکه رفت و لقب خانی گرفت و چندین بار به سفارت به اروپا مخصوصاً به فرانسه و اتریش و انگلستان و روسیه رفت و با همه کشورهای اروپا و همه سیاست‌های متضاد سروسری داشت و در نتیجه این زبردستی‌ها به نام حاج میرزا ابوالحسن خان «وزیر دول خارجه» یعنی نخستین وزیر امور خارجه دربار فتحعلی شاه شد و بسیار ممکن است که برای پیشرفت کار خود از این گونه لاف‌های گزاف که ساده لوحان آن روزگار می‌پذیرفته و در کتاب‌های خود می‌نوشته‌اند زده باشد.

سیاست عباس میرزا

چنان‌که گذشت آخرین چاره‌جویی دربار تهران با فرستادن میرزا ابوالحسن شیرازی به پترزبورگ و توسل به انگلستان برای بهم زدن عهدنامه گلستان و پس گرفتن برخی از نواحی از دست رفته به جایی نرسید. عباس میرزا ناچار سیاست خود را دگرگون کرد و چون یرمولف هنوز وی را به ولیعهدی نشناخته بود آشکارا بنای مخالفت با روس‌ها و پیروی از سیاست انگلستان را گذاشت. این کار به اندازه‌ای آشکار بود که به زودی خبر به دربار روسیه رسید. یرمولف گزارش بسیار روشنی به دربار روسیه داده و در آن صریحاً چنین نوشته است: «عباس میرزا پسر دوم شاه که اعلان کرده‌اند ولیعهد است به یاری انگلیسی‌ها اصلاحات مهم کرده و پیش برده است. لشکریان منظمی براساس بسیار خوبی تشکیل می‌دهد، توپخانه و وضع کاملی دارد و روزافزون است. کارخانه توپ‌ریزی بسیار خوبی هست و یک کارخانه اسلحه‌سازی که زرادخانه‌ها را پر بکنند. دژهایی به روش اروپایی می‌سازند، از کسان‌ها بهره‌برداری می‌کنند و مقدار بسیار مس و سرب و آهن به دست می‌آورند. عباس میرزا تا اندازه‌ای نگرانی از لثامت پدرش دارد، که تنها پول کمی در اختیار او می‌گذارد اما چون خود به قناعت زندگی می‌کند بخشی از درآمد خود را در نگاهداری لشکریان و سازمان‌های دیگر به کار می‌برد.»

یرمولف در گزارش‌های خود آگاهی‌های بسیار جالب از اوضاع ایران در آن زمان داده که در اسناد ایرانی مطلقاً منعکس نشده است از آن جمله نوشته است که عباس میرزا در این زمان سی دسته تشکیل داده بود که هریک مرکب از هزارتن بود و صد توپ صحرایی داشته است. سپس می‌گوید: «اصلاحات دنباله دارد و در اندک زمانی ایران پیاده‌نظامی خواهد داشت که می‌تواند در شمار بهترین پیاده‌نظام‌های اروپا درآید.»

ناچار این اطلاعاتی که وی داشته او را وادار به واکنش‌هایی در برابر کارهای عباس میرزا کرده است. هرچند که یرمولف نقشه خود را پنهانی برای کنت دونسرود وزیر امور خارجه فرستاده است از قراین برمی‌آید که عباس میرزا لااقل از قسمتی از آن آگاه شده است.

چندی پس از این وقایع که یرمولف به سفارت به تهران آمده پنهانی با محمدعلی میرزا پسر مهتر فتحعلی شاه روابطی بهم زده است. چون از کینه وی درباره برادرش آگاه بوده به او وعده کرده است که پس از مرگ فتحعلی شاه در زدوخوردی که وی با عباس میرزا خواهد کرد روسیه با او یاری کند. با این همه به او راهنمایی کرده است که ظاهراً از پدر و برادرش فرمانبرداری کند و سپس روابط پنهانی با او برقرار کرده است. در این زمینه چنین گزارش داده است:

«به او وعده کردم از هرچه پیشرفت حوادث به من اجازه می‌دهد به یاری او بکنم او را آگاه کنم و در میان خود مهری را نشان قرار دادیم که به آن وسیله بتوانیم مکاتیب یکدیگر را بشناسیم زیرا که ممکن نبود در این نامه‌ها هیچ اسم خاصی را ببریم تا آن‌که جان محمدعلی میرزا و بسیاری از دیگران را به خطر نیندازیم.»

خلاصه نقشه‌ای که یرمولف برای دربار روسیه فرستاده بود به این گونه است: در مرگ فتحعلی شاه درصدد بود با لشکریان روسیه ولایت ایروان را بگیرد^۱ و به این گونه قسمت عمده از لشکریان عباس میرزا را به خود مشغول کند تا برادر مهترش بتواند به تخت بنشیند.

چنان می‌نماید که عباس میرزا چون به مراتب بیش از محمدعلی میرزا اختیار و پول داشته و از نزدیک مراقب او بوده است به روابط پنهانی او با یرمولف پی برده باشد. به همین جهت است که در ۱۸۱۷ میلادی (۱۲۳۲ هـ.) که یرمولف از سفارت تهران برگشته به دربار تزار نوشته است که در دشمنی عباس میرزا شک ندارد و روی هم رفته معتقد به صلح طلبی

۱. در این زمان هنوز ناحیه ایروان به دست روسیه نیفتاده بود در جنگ دوم آن را از ایران گرفتند.

ایرانیان نیست. در ماه ژانویه آن سال (صفر ۱۲۳۲) در گزارش دیگری به وزیر امور خارجه روسیه چنین نوشته است:

«از هر سوی آگهی‌هایی به من می‌رسد که در ایران لشکر بسیار نیرومندی تشکیل می‌دهند و دژها را پر کرده‌اند. پسر مقرب شاه، عباس میرزا که مدعی‌اند مرد بزرگی است مانند همه ایرانیان کتمان می‌کند، وانمود می‌کند که نسبت به ما وفادار است و به بهانه تبریک ورود من از هر سوی فرستادگان‌شان می‌آیند برای این که بکوشند دریابند آیا ما نیز خود را برای جنگ آماده می‌کنیم یا نه. آقای کنت، در این صورت وضع من بسیار دشوار است؛ هیچ شک نیست که ایشان در گفتگو طفره می‌روند تا آن که وقت داشته باشند لشکریان را در مرزها گرد آورند.»

چنان که گذشت در این روزها فتح‌علی شاه رفتار مسالمت آمیزی داشته است و همین گاهی یرمولف را آرام کرده اما در بازگشت از تهران هنگام درنگ در تبریز روابط وی با عباس میرزا آشکارا خصمانه شده است. در همین موقع یرمولف در گزارشی که به امپراتور روسیه نوشته گفته است که دفاع از مرزها نیازمند به مبالغ بسیار خطیری است و ما را ناگزیر خواهد کرد خرج‌هایی بکنیم که تاب آوردن در برابر آنها دشوار است. اما دربار تزارها تا این اندازه نگرانی نداشته و پاسخ‌هایی که به او می‌داده‌اند لحن دیگر داشته است. از آن جمله کنت نسلرود به او نوشته است که امپراتور روابط پنهانی او را با محمدعلی میرزا تصویب نکرده است. به او دستور می‌دادند نقشه‌هایی پیش از وقت نکشد و با خوش‌رویی رفتار بکند، بکوشد خدماتی بکند و تا می‌تواند، امتیازاتی بدهد، به زبردستی در نفوذ انگلستان تعادلی برقرار کند و بفهماند نفع ایران در دوستی با روسیه است.

در دستوری که وزیر امور خارجه در این زمینه به او داده نوشته است: «بیان عقیده ما به ساده‌ترین وجوه این است: شاه را آماده کنید کارهایی بکند که هم به سود ایران و هم برای نگاهداشتن روابط نیک از دو طرف باشد؛ اگر پیش نبردید بگذارید گذشت روزگار مواردی پیش بیاورد که ما به هیچ بهانه‌ای نه به وسیله دخالت مستقیم و نه به وسیله هیچ‌گونه کاری از طرف خود نباید آن را برانگیزیم.»

در همین دستور کنت نسلرود درباره تردیدی که یرمولف در زمینه کارهای سیاسی و نظامی انگلیسی‌ها و عباس میرزا بیان کرده به او پرخاش کرده و نوشته است: «پیشرفتی که در این کارها یافته‌اند اکنون مسلم است، باید ما تنها به پیش‌آمد در حدود دوستی قناعت کنیم، بی آن که پنهانی در اندیشه آن باشیم بر متصرفات خود بیفزاییم.»

در این مورد کنت نسلرود این نکته را هم گفته است که امیدوار است ایرانی که به این خوبی هم ادارات نظامی خود و هم رشته‌های دیگر اقتصاد خود را از نو تشکیل می‌دهد درباره خدماتی که تمدن ما به او کرده است سپاسگزار باشد و متحدی باوفا و سودمند برای روسیه بشود.

یرمولف در پاسخ این دستورهای صلح جویانه اما مبهم چنین پاسخ داده است: «چون می‌بینم تا چه اندازه نظر من درباره محمدعلی میرزا پسر مهتر شاه با اصول سیاست اعلیحضرت امپراتور که بلندی فکر احسان‌پذیرش آن را ایجاد و استوار کرده است تفاوت دارد از این پس دیگر جسارت نخواهم کرد نظر خود را و حتی افکار خود را تأیید بکنم و نیز پیشنهادی مانند آن بکنم.»

با این همه نتوانسته است از تأکید در عقیده خود خودداری کند و چنین نوشته است: «نفوذ انگلیسی‌ها در ایران همیشه برتری خواهد داشت زیرا که نه تنها متکی بر عباس میرزا است بلکه متکی بر همه وزرای شاه است که مزدور انگلیسی‌ها هستند.»

در این میان یرمولف گفته است که عباس میرزا به هیچ وجه در اندیشه متمدن کردن کشور نیست، و تشکیل سپاه را تنها وسیله‌ای برای رسیدن به تاج و تخت می‌داند. پس از آن نوشته است می‌خواهد «ایالاتی را که روسیه گرفته است از دست ما دریاورد، و به این وسیله حق خود را بر تاج و تخت مسلم بکند و به این گونه بی هیچ گونه دلیل پذیرفتنی حقوق مقدس ارشدیت را از میان ببرد. پس باید از دو وسیله یکی را برگزیند: یا آن که میل مردم را برآورد و به یاری طلاهای انگلستان که آنها را نیز در تشکیل سپاه به کار می‌برد، ولایاتی را که به تازگی از دست داده است به ایشان بازگرداند، یا آن که کاملاً تسلیم نیک خواهی روسیه بشود و به نیروی حمایت روسیه و برخلاف میل مردم ناراضی قدرت خود را از دست ندهد. اجازه می‌خواهم این عقیده را اظهار بکنم که بی رنجی رفتار نخستین را اختیار خواهد کرد، زیرا که اگر تغییری بدهد یگانه تقوایی را که در نظر مردم دارد از دست خواهد داد و آن دشمنی و کینه‌ای است که با ما می‌ورزد.»

چون این عقیده با رأی امپراتور و نسلرود یکسان نبود و یرمولف هم خود آن را می‌دانست ناچار در ضمن این گزارش نوشته است میل دارد اشتباه کرده باشد، اما در هر حال وظیفه او «این است که اراده بلند اعلیحضرت امپراتور را بی چون و چرا اجرا کند و این کار برای خدمتگزاری که جانفشانی دارد هرگز دشوار نیست.»

از دربار سن پترزبورگ هیچ پاسخی به این گزارش نداده‌اند. در این موقع روابط روسیه با

انگلستان بسیار صلح‌جویانه بوده و با عباس میرزا نیز همین روابط را داشته‌اند و در ضمن امیدوار بوده‌اند که سازش با ایران و اندرزهای بخردانه ممکن است سیاست روسیه را در ایران برتری بدهد.

اما یرمولف که مأمور اجرای مستقیم دستورهای دولت خود بود همچنان با این نظر موافق نبود بلکه عقیده داشت اجرای این دستور محال خواهد بود. حتی معلوم نیست روابط پنهانی خود را با محمدعلی میرزا بهم زده باشد. چنان‌که واقعه‌ای در ماه اکتبر ۱۸۲۱ (محرم ۱۲۳۷) روی داده است که بیشتر این شک را قوت می‌دهد. کسی که کی‌فالا نام داشته و حدس می‌زنند ارمنی بوده باشد روزی به دیدن کنت دونسلرود وزیر امور خارجه روسیه رفته و مدعی بوده است که محمدعلی میرزا وی را فرستاده است تا پس از مرگ پدرش دولت روسیه در کشمکش با عباس میرزا از او یاری کند. کنت دونسلرود از گفتگو با وی خودداری کرده و او را از راه گرجستان به ایران برگردانیده و به همین مناسبت به یرمولف نوشته است: «سرتیپ، در مدت آخرین توقف در سن‌پترزبورگ مجالی برای شما فراهم شد مستقیماً مطمئن بشوید چگونه چنین گفتگوهایی برخلاف عقاید اعلیحضرت امپراتور است.»

در این میان در شب هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۳۷ (اول ژانویه ۱۸۲۲) در ضمن محاصره بغداد محمدعلی میرزا در لشکرگاه خود درگذشته و سبب مرگ او درست معلوم نیست. پس از مرگ وی برادر دیگر محمدولی میرزا که پسر سوم فتح‌علی‌شاه و دوم‌ماه و چهار روز از عباس میرزا بزرگ‌تر بوده مدعی جانشینی پدر شده است. یرمولف درباره‌ی وی نوشته است: «کسی است که کاملاً بی‌مغز است و چون نفوذ کمی دارد هیچ نباید از او ترسید.» با این همه عباس میرزا همچنان در هراس بوده است زیرا که عده‌ی کثیر از بزراداران و درباریان پدرش از این مرد بی‌کفایت پشتیبانی می‌کرده‌اند.

اختلافات در میان عباس میرزا و یرمولف تا اعلان جنگ دوم همچنان باقی بود و چون عهدنامه گلستان درباره‌ی مرزهای دو کشور صراحتی را که لازم است نداشت همواره مشکلات تازه‌ای روی می‌داد. یرمولف اصراری داشت که سرحد را با اوضاع آن روز تطبیق بکنند و به هیچ وجه زیربار نمی‌رفت که قسمتی از نواحی از دست رفته را به ایران برگردانند. عباس میرزا همچنان در دعاوی سابق خود پابرجا بود و دفع‌الوقت می‌کرد تا خود را برای جنگ دوم آماده بکند.

در مدت ده سال یرمولف منظم‌اً گزارش‌هایی به دربار روسیه فرستاده و این جنگ را

پیش‌بینی کرده است اما دربار تزار همچنان در این زمینه ساکت بوده است. احتمال می‌رود که بیشتر پیروی از عقیده کنت دونسلرود می‌کرده‌اند و چون ضربت سختی کاتلیاروسکی در پایان جنگ اول به لشکریان ایران زده بودند گمان می‌کردند دیگر دربار ایران جرأت نخواهد کرد وارد جنگ دیگری بشود.

یرمولف تنها به فرستادن گزارش‌ها و رجوع مستقیم به شخص امپراتور قناعت نمی‌کرد، بلکه بزرگان دربار را نیز وادار می‌کرد پیروی از عقیده او بکنند. اما از این وسایل هم سودی نمی‌برد زیرا کنت نسلرود معتقد بود که وی روسیه را به جنگ دوم با ایران تحریک می‌کند.

روابط سیاسی با روسیه

مأموران سیاسی که پی در پی از روسیه به ایران می آمدند از گفتگوهای خود کم ترین نتیجه را نمی گرفتند چنان که نخست مازاروویچ^۱ را به سفارت به تهران فرستاده اند و وی مطلقاً از مأموریت خود نتیجه نگرفته است.

در ۱۲۳۲ چهار سال پس از امضای عهدنامه گلستان یرمولف خود با جاه و جلال بسیار به عنوان سفیر فوق العاده به ایران آمده است. سپهر در این زمینه می نویسد: «این هنگام (یعنی در ماه رمضان ۱۲۳۲) وقت رسیدن الکساندر یرمولف ایلچی روس قریب افتاد و این یرمولف از قبل مادر نسب به جوجی خان بن چنگیز خان می رساند. خوبی خشن و خاطری مستبد داشت. پس از دوماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد و برحسب میعاد آهنگ چمن سلطانیه کرد عسکرخان افشار به فرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسیا مهمان پذیر گشت و در ایروان حسن خان برادر حسین خان سردار با پنج هزار کس از سواران نامور به استقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر ضعیف، سرپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سرپرده پذیره شد و دست او را به قانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و به سرپرده آورد و او را با شرایط مهمان نوازی از خاک ایروان بگذرانید و روز ورود به تبریز برحسب حکم نایب السلطنه از قریه سهلان تا سرای

دارالاماره بیست و پنج هزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت با چهل عراده توپ از دورویه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند. بالجمله یرمولف به این سازوسامان درآمد و روز دیگر رخصت بار یافته، به حضرت نایب السلطنه شتافت. اما از نایب السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصلحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت. لاجرم یرمولف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده، به زنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ دانست و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرونگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارخی فرود آورد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد. از این سوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان از دارالخلافة طهران حرکت فرموده، جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از توپخانه و زنبورک خانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت به این ازدحام و انتظام سپاهی با دید آمد و یرمولف به لباس دیگرگون از یک سوی بیرون شده، نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود به چمن سلطانیه به فرمان شهریار اسبی با ساخت مرصع به جواهر آبدار به نزدیک ایلچی بردند، تا برنشسته به لشکرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنج هزار سوار پذیره او شد و از سراپرده پادشاه تا دومیل راه سربازان و توپچیان و زنبورک چیان از دورویه صف راست کردند. بالجمله یرمولف با این مکانت وارد شده، در سراپرده میرزا شفیع صدراعظم درآمد و محمودخان دنبلی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدان جا شده، او را پرسش بسزا نمود و روز دیگر هنگام بارعام، که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و ادات و اوانی زر و گوهر، که هریک به الماس و یواقیت شاهوار ترصیع داشت به کار شد و شاهزادگان با سلب های (جامه رزم) زرتاب و جواهر آبدار حلی و حلل کرده، در برابر پادشاه رده بستند و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند، حکم به احضار ایلچی رفت و یرمولف با چهل تن از مردم روسیه و دوتن ترجمان برنشسته، لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا به سراپرده خسروانی درآمد و به اتفاق حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که به خرگاه درآمد چهارجای سرفرو داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یورپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد. یرمولف برحسب امر بنشست و بی درنگ برخواست (!) و نامه امپراتور را میرزا شفیع صدراعظم از دست یرمولوف اخذ نموده، در پیش تخت شهریار گذاشت. پس از مطالعه

مکتوب و پرسش حال امپراتور روس همراهان یرمولف را احضار فرموده، هریک را عطوفتی درخور فرمود و جمله را اجازت داد به قانونی که درآمدند باز شدند. روز سیم تحف امپراتور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام مدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه به قانون موسیقی می نواخت و سه قطعه آینه صافی که هریک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بر زیادت عرض و یک به دست سخن (!) داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید. بر حسب فرمان آینه‌ها در کاخ‌های سلطنت، که تمامت آن کاخ‌ها نیز از آینه بلور بود، نصب گشت و همچنان یرمولف از قبل امپراتور افسری مکمل به جواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع صدراعظم عطا کرد و هریک از بزرگان درگاه را هدیهٔ جداگانه داد. اگرچه سفر یرمولف برای تشیید قواعد عهدنامهٔ سابق بود، لیکن پاره‌ای سخن از قبل امپراتور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می ساخت. نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است، شاهنشاه ایران را به حکم اتحاد در این مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید. شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند: عهد ما با امپراتور همان است که در عهدنامه مسطور است. دیگر عرض کرد که: دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را به غارت بگیرند، شاهنشاه ایران یا خود لشکر به خوارزم فرستاده، آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد، یا اجازت دهد که لشکر روسیه از دریای خزر به استرabad شود از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان عبور کنند. شهریار فرمود که: اگرچه در فصول یازده گانهٔ عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده، لکن در طریق محبت مضایقت نمی رود، اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را مکروهی نباشد، به شرط آن که نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات به دست شود، آنگاه رزم خوارزم آسان گردد، چنان که نادر شاه افشار نیز چنین کرد. دیگر عرض کرد که: اگر اجازت رود یک نفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را بازراند. امنای دولت به این سخن واقعی نهاده و ابا کردند و دیگر عرض کرد که: بر حسب عهدنامهٔ مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود طالبش باز نماید. شهریار انجام این کار را به صوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت. دیگر عرض کرد که: توقف وکلای طرفین در سرحد دولتین واجب است. پاسخ رفت که: پس از مراجعت به تفلیس معتمدی به درگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند. آنگاه

یرمولف را به خلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکمل به جواهر و یک قطعه نشان شیرخورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هریک را به حسب قرین اعطا و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرمود، به مهمانداری عسکرخان افشار بازشتافت. از پس یرمولف پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست، دور نباشد که وقتی به دولت ایران نیز از وی زیانی رسد. لاجرم محب علی خان خلج حاکم ساوه راه، که مردی کهن سال بود، با یک زنجیر فیل و چهارسر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیای دیگر به سفارت روم فرستاد و انهی داشت که اگر یرمولف به حدود ایران با روم وقتی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی و ایران به اتفاق دفع او دهند. محب علی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمودخان ملک روم گرفت.»

عموماً در این گونه موارد تاریخ نویسان ایرانی اعداد و ارقامی به کار برده اند که باورکردن و گاهی نیز تصور آنها دشوار است. چنان که سپهر در این مورد نوشته است که از ایروان با پنج هزار تن به استقبال یرمولف رفته اند و سپس در استقبال او به تبریز بیست و پنج هزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار پیاده و چهل هزار از اهل حرفه و صنعت و چهل اراده توپ را بر شمرده است و بسیار دشوار به نظر می آید که صد هزار تن و چهل توپ را برای این تشریفات به کار برده باشند. پیدا است که آماده کردن صد هزار تن و چهل توپ با وسایلی که در آن زمان در ایران بوده چه کار دشواری بوده است!

هدایت در روضة الصفای ناصری شرح این سفر یرمولف را چنین آورده است: «در بیان حال الکساندر یرمولف سردار قفقاز و سفیر دولت بهیة روسیه و آمدن به تبریز و سلطانیة خمسة - سابقاً ایراد رفت که الکساندر یرمولف از جانب پادشاه و الاجاه روسیه الکساندر باولیج (!) به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و گرجستان مأمور و به تفلیس وارد آمد و پس از چندی عزیمت شرفیابی حضور پادشاه جم جاه ایران فتحعلی شاه ملقب به خاقان کرد و عسکرخان افشار ارومی به میهمانداری او رفت و در اوچ کلیسیای ایروان به او رسید و با احترامی تمام روانه گردید. حسن خان برادر حسین خان سردار ایروان با پنج هزار سوار ساخته آراسته به استقبال او رفت و سردار خود در خارج شهر خیمه و خرگاه وسیع و رفیع برافراخت، که مشتمل بر پنج عمود طویل بود و بزمی مهنا مهیا ساخت و تا دو فرسنگ راه پیاده و سواره ایلات ایروان در کمال جلال ایستاده بودند و خود با ابهتی تمام در خیمه مقام داشت. چون سفیر مذکور رسید سردار قدمی چند تن پیش رفته، دست او را گرفته، چنان که

رسم است اظهار مهربانی کرده، بر جای خود نشستند و مجملأً چنان رفتاری کرد که پسندیده آن سفیر بی نظیر افتاد. چه این سفیر صاحب اختیار کل توپخانه دولت روسیه بود و از مقام ینارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از نبایر دختر جوجی خان بن چنگیز خان همی پنداشت و با ازدحام و سامانی بیش از پایه سفارت به مرز ایران درآمده بود و مردم را درباره او توهمات وافر و ظنون متکثر می رفت. مع القصه در روز ورود به تبریز از حوالی قریه سهلان تا دولت سرای نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه ولیعهد از دوسوی سواره و پیاده و توپ های بر فراز عراده و قریب یکصد هزار جمعیت از ملازمان سرکار دولت و چریک آن ولایت صف به صف و جابه جا به نظام تمام قیام داشته و چشم بر ورود ایلچی دوخته، جناب میرزا ابوالقاسم خلف میرزا بزرگ قائم مقام با سران و اعظم آذربایجان به استقبال رفتند و با ایلچی بازگشته، به حضور شاهزاده نایب السلطنه درآمدند. بعد از شروط میزبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راند و از طرف وکلای دولت ایران به خلاف آن پاسخ یافت و از این معنی برآشفست و دیگر بنیاد موافقت و موافقت نهاد (!) و نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی تلافی کرد و در هنگام عبور از خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا با او کمال ملاطفت به ظهور آورد و او را اکرامی کریمانه فرمود و خرسند بگذراند. تا در چمن سامان ارخی، که از سامان سلطانیه است، نزول کرد. جناب میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی، که در خمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود، در این مدت با او رفتاری مناسب و شایسته نمود. الکساندر یرمولف مردی شدیدالبطش، کثیرالطیش، راسخ العزم، ثابت الرأی، سخت گوی، تندخوی بود و کمال صلابت و تکبر داشت و چون به مقبره اولجاتیو سلطان رفتی او را خال خود خطاب کردی، گه گاه نیز بدو عتاب نمودی. الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه یک هزار و دویست و سی و دو از دارالسلطنه طهران با فریدونی و ثروت قارونی و حشمت خسروی و معدلت کسروی منزل به منزل همی رفت، تلبه چمن بیجقین سه فرسنگی سلطانیه نزول فرمود و در جمعه هفدهم رمضان عزم ورود به چمن سلطانیه جزم کردند... الکساندر یرمولف پس از ورود ملتزمین رکاب ظفرانتساب به چمن سلطانیه از چمن سامان ارخی به لباس مبدل به اردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده، تفرجی تمام و تفرسی لاکلام نموده، مراجعت نمود و حشمتی عجیب و دولتی غریب دید و از این احتشام و ازدحام لختی بهراسید و به مقام خود معاودت و مراجعت کرد. پس از چند روزی صفیاریخان کربچه افشار اسبی خاصه با ساخت و ستام و لگام مرصع احضار ایلچی را به

سامان ارخی رفته و ایلچی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته، به سوی اردوی شاهی آوردند و دومیل راه از میان دو صف سپاه گذرانیده، به سرایرده جناب میرزاشفیع صدراعظم فرود آوردند و امیرکبیر محمودخان دنبلی در آن خرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلک درگاه اظهار پرسش و تفقادات به ظهور آورده، دیگر روز در سرایرده خدیوانه شهریار گیتی مدار، که در پایان قصر سلطانی از گردون رفیع بالاتری داشت، بزمی ملوکانه مرتب داشتند و انواع اسباب تجمل و تجشم فراز آوردند. شاهنشاه ایران با آن شمایل و مخایل و روی و موی و جلال و جمال، که از شاهان دهرش نظیر و همال نبوده، غرق اشعه جواهر رخشنده به فراز تخت مرصع برآمد و یک جهان شاهزادگان و میران سران از حوالی پایه تخت تا در سرای پرده وسیع جای بجا ستاده شدند و کورنش را آماده، مقارن قعود شاه گردون غلام سجود و رکوع اهل قیام وقوع یافت. نوای نای و شیپور اهل نظام بلند آوازه و خطبه خطیبان و مدحت سخن سرایان بر سپهر برین رسید. اسلحه و ادوات و سپر و شمشیر و سایر آلات و ظروف و اوانی مرصع به جواهر گران بها، که خاصه مجلس حضور سلطانی است، هریک در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غبغب بیجاده لب آماده گشت و فضای بارگاه از زیب و زینت و بها از کارگاه سپهر اعلی درگذشت. امیر محمودخان دنبلی قوریساول باشی خاصه حضور با عصای مرصع به احضار سفیر بی نظیر مذکور مأمور و محسن بیک قراچورلو نایب امیر آخورباشی با اسبی خاصه زرین زین مرصع ستام به نزد سفیر رفته، که او را برنشانده، به در بارگاه شاهنشاه آورده باشد و الکساندر یرمولف، که مردی عاقل و بزرگ منش و زیرک بود، در هنگامی که اسب خاصه مخصوصه مذکوره را سوارشدن خواست از راه تحریم و تکریم و آداب دانی زانو و رکاب اسب را بوسه داد و پای در رکاب برنهاد و با احتشام و احتشاد تمام و چهل کس از همراهان و صاحب منصبان دولت روسیه و دوتن زیان دان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان به راه افتاد، تا از خیمه کشیک خانه، که مجمع امرای یگانه بود، فرود آمد و لختی برآسود و از حضرت اعلی به خواندن وی اشارت رفت. الکساندر یرمولف باینارال تقری ترجمان، از اعزه ارامنه افلاق (در اصل: افلاق) و بغداد، به همراهی محمودخان به حضور خسرو محمودشأن رفت. در چهار مکان و مقام به مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر برهنه رفتن در پیشگاه اقدام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اجازت شهریار به خرگاه فلک درگاه داخل گردید و چون فرستاده نشانه و نمونه و واسطه و رابطه فرستنده است پادشاه جم جاه دولت ایران بنا بر مواحدت و موافقت با امپراتور اعظم دولت روسیه به جلوس سفیر اشارت راند. وی بنا بر امتثال بر

کرسی بنشست و به جهت احترام آمر فوراً برجست. پس از استعمال و استفسار حال سلامتی امپراتور نامه پادشاه والajah روسیه را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم از سفیر فیروزیخت معظم گرفته، بر فراز تخت مرصع برنهاد و پادشاه جم‌جاه به احضار همراهان سفیر فرمان داد. همگان (!) شرفیاب حضور شهریار ایران شدند و به معرفی سفیر بزرگ هریک به قدر مرتبه و شأن و نشان و منصب مورد تفقدات و تملقات حضرت خاقان سلطان‌نشان شدند و از آن پس مرخص گشتند و همه‌روزه و همه‌شب در جناب صدراعظم و امرای معظم به مجالس دلکش و طوی‌های خوش روز را شب و شام را به بام می‌رسانید و سیوم روز تحف و هدایای جناب امپراتور اعظم را به حضور شاهنشاه معظم آوردند و به روی میز و صندلی و گاه و تخت فرو گسترده‌اند - در ذکر مجلس حضور و هدایای سرکار امپراتور و مراجعت سفیر روسیه - از جمله هدایای شاهانه پیل و هودجی از زراحر بود که استادان صاحب‌صناعت بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی به کار برده بودند که چون با کلید آن را کوک کردند اعضا و جوارح زنده پیل زرین به مانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن به حرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن برآمدی و بر دیده بینندگان و گوش نیوشندگان آن حرکات و اهتزاز و نغمات و آواز جلوات و افره کردی و نیز از آن جمله تحف سه‌قطعه آیین صاف شفاف اصفی از صرح ممرد بود که هریک را طول دوزرع (!) و نیم و افزون از یک زراع (!) عرض و ثخن آن از چهار یک زراعی (!) کمتر بود و چون در برابر شاهنشاه والajah بنهادندی اصلاً و عکساً چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت مجسم و مصور گشتی و بر حسب امر اعلی دو قطعه آن مرآت را در جدار دیوان‌خانه خاصه طهران، که محل جلوس حضرت خاقان بود، نصب کردند و دیگری با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه‌نشین عمارت بلور باغ مشهور به گلستان نهادند و پیکر پیل زرین را نیز در فانوسی از آیین لطیف محفوظ داشته، در پایان مسند بگذاشتند و به جهت میرزا محمد شفیع صدراعظم نیز افسری زرین مکرل به جواهر ثمین، که نشان صدارت بود، عنایت رفته بود و به هریک از امرا و سپهبدان تحف و راه‌آورد آورده بود و مجملی از مطالب و مقاصد سفیر مذکور این بود که: ما را با دولت عثمانیه بنای مخالفت است و چون با دولت ایران مواحدتی داریم ما را اگر ضرورت افتد امداد نمایید و اگر نکنید از آن جانب نیز معاونت ننمایید. جواب این فقره داده شد که: در فصول یازده‌گانه از این فقره ذکر می‌نماید و چون سرحدات ایران و ولایات آل عثمان را با یکدیگر اتصال است یحتمل که در کاوش با آن دولت اختلالی در این سرحدات به ظهور

آید، اولی آن‌که با دولت آل عثمان نیز موافقت و مصالحت مقرر دارید، که مبدا امری روی دهد که موافقت دولتین ایران و روسیه به مخالفت کشد. مطلب دیگر سفیر آن بود که: چون خاک خوارزم به خاک روسیه پیوسته است گاهی تجار ما را زیان رسانند و متعرض شوند. چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود به استیصال ایشان پردازند، یا ما را از بحر خزر و استرabad به رفتن آن بلاد مأذون سازند. پاسخ یافت که: عبور روسیه از استرabad در فصول مقرر نبوده و راه دادن سپاه روسیه در آن ملک امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه ملک محروسه ما باشد، تا لشکر ایرانی به آسانی به رزم خوارزم تواند پرداخت، چنان‌که نادرشاه بعد از فتح آن دو سه ولایت به خوارزم رفت و مفتوح کرد. مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود و علی‌التصریح مقبول نیفتاد. مقصد دیگر تعیین حدود طوالش و توقف وکلای طرفین در سرحدین بود. پاسخ این فقره به مراجعت سفیر به تفلیس و اظهار ثانوی و آمدن معتمدی دیگر محول شد و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف بی‌کران خاقانی شده، خورسند(!) و خوشنود(!) به اعطای نشان‌های خاصه دولت علیه ایران و خلعت‌های شایسته از خنجر و شمشیر و اسب و شال کشمیر روانه تفلیس شدند و عسکرخان افشار در ایاب و ذهاب الکساندر یرمولف معزز و مشعوف به مقصد رسید و هم در این سال که یک هزار و دویست و سی و دو بود محب علی‌خان خلیج با یک زنجیر فیل کوه‌پیکر و چهار رأس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و هدایای دیگر به سفارت اسلامبول مأمور و روانه خدمت سلطان محمودخان خواندگار گردید.

سپهر در ناسخ‌التواریخ در حوادث ماه جمادی‌الآخره ۱۲۳۳ چنین آورده است: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به سفارت انگلتره مأمور فرمود، تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس به توسط کارداران او بود آگاه سازد که الکساندر یرمولف فرستاده امپراتور روس را دیگرگون یافتیم و از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را درنوردد و رقم مصالحت را به دست مسامحت محو سازد و دیگر باره کار به مقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان زر مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز به دولت ایران حمل می‌شد و پس مصالحه پیشکاران انگریز از انفاذ یک نیمه آن ذهب دست باز داشته‌اند طلب کند و یک قبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قابی از سنگ یشب، که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیای دیگر به هدیه پادشاه انگلستان مقرر شد و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق

اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی به سلطان محمودخان ملک روم مرقوم افتاد و همچنان نامه‌ای به امپراتور نمسه و کتاب دیگر به پادشاه فرانسه رقم شد و هریک را ارمغانی جداگانه فرمان رفت و میرزا ابوالحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت.»

هدایت در روضةالصفای ناصری این واقعه را چنین نوشته است: «حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت ایران را به سفارت انگلیس و تجدید تأسیس و داد و اکمال شرایط اتحاد روانه فرمود و چون از راه اسلامبول می‌گذشت نامه دوستی ختامه به سلطان محمودخان خواندگار روم با هدایا مقرر آمد و همچنین به امپراتور دولت نمسا و لوئی هیجدهم امپراتور فرانسه تحف و هدایا مرسول شد و به جهت پادشاه والاحاه انگلیس، که مقصد اصلی بود، دوازده رأس اسب تازی نژاد و یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شارهای کشمیری و مرواریدهای عدنی و جعبه‌ای از طلای مینا و بشقابی از یشم مصور به صورت بی‌مثال شاهنشاه بی‌همال مرسول شد و سفیر مذکور در اواسط رجب‌المرجب این سال روانه مقصد گردید. محب‌علی خان خلیج را، که در سال گذشته به اسلامبول رفته بود در اوچ کلیسیا ملاقات کرد. میرزا عبدالحسین خان همشیره‌زاده سفیر ایران که به سفارت نمسه مأمور شده بود بعد از وصول به آن ولایت در آنجا گذاشته، خود به انگلتره رفت.»

سپهر در جای دیگر از ناسخ‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۳۳ شرح سفارت مازاروویچ را چنین آورده است: «هم در این سال برحسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت، چنان‌که مذکور شد، بولکونیک مرزادبیچ از دولت روسیه به صوابدید الکساندر یرمولف به درگاه شاهنشاه ایران آمد. تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد. شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یک‌تن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم در این سال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت، که به اتفاق خالوی خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت فرنگستان مأمور بود و به صوابدید میرزا ابوالحسن خان مکتوب امپراتور نمی (گویا مراد نمسه باشد) مصحوب او گشت، جواب نامه پادشاه ایران را از امپراتور گرفته با تحف و هدایای او برسانید.»

هدایت این واقعه را چنین آورده است: «ذکر آمدن بولکونوک مرزاویچ از جانب دولت بهیه روسیه به دارالخلافه تهران و مراجعت میرزا عبدالحسین خان از دولت نمسه - سابقاً مرقوم افتاد که: در باب برخی امور مقرر بود که از دولت روسیه معتمدی به ایران آید. در این

وقت بولکونوک مزاراویج، که در اصل از ایتالیا و نشوونما در روس یافته بود، به تفلیس آمده، از آنجا با شاه میرخان ارمنی مترجم خود روی به طهران کرد و در خانه جناب صدراعظم فرود آمد. بعد از شرفیابی به حضور حضرت خاقانی مقرر شد که: به خدمت نواب شاهزاده اعظم و ولیعهد معظم نایب السلطنه رفته، به صوابدید امنای دولت به وکالت در هرجا که صلاح باشد متوقف شود و جناب میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی خاصه نایب السلطنه برحسب امر شاهزاده با وی به تعیین حدود طوالتش مأمور گردیده و اهتمامی تمام در این باب رفت و مشارالیه در تبریز متوقف شد و میرزا عبدالحسین خان شیرازی، که به اتفاق خال خویش میرزا ابوالحسن خان به سفارت نمسا رفته بود با جواب نامه امپراتور نمسه و برخی تحف باز آمد و از نظر انور شاهنشاهی گذرانید و وقایع سفارت خود را مفصلاً معروض رأی امنای دولت ابد مدت داشت.

در رمضان ۱۲۳۵ بار دیگر فرستاده‌ای با هدایا از دولت روسیه به ایران آمده و سپهر در این زمینه چنین می‌گوید: «خویشتن (فتحعلی شاه) نیز از دارالخلافة خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه برگرفت. در منزل سلیمانه فرستادگان امپراتور روس برسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف امپراتور پیش داشتند و آن حوض مثنی از بلور صافی بود، که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع برمی آمد و فواره‌ای در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه، که هریک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و هم چنان قنادیل و چل چراغ‌های بلور و دیگر اشیا پیش داشتند. شهریار تاجدار تحف امپراتور را به طهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا و اجازت انصراف داد.»

در روضةالصفای ناصری این واقعه چنین آمده است: «در این وقت فرستاده امپراتور اعظم الکساندر با ولیج در رسید و از جمله تحف و هدایای او یک قطعه حوضه کوثرمانند مشتمل بر دو زرع (!) طول و عرض و یک زرع (!) عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش به ترکیب مثنی ترتیب یافته و فواره‌ای هم از یک پارچه بلور به ارتفاع زرعی (!) در وسط آن حوضه مصفاة از روضه مستقیم بود و آینه دو سه زرعی (!) بسیار و چل چراغ و قنادیل بلور بی شمار متضمن این مصنع اصفی از صرح ممرد آورده بودند و حسب الامر اعلی حوض بلور را در وسط عمارت بلور گلستان نصب کردند و چل چراغ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونگ نمودند.»

اندکی بعد در وقایع همان سال ۱۲۳۶ در ناسخ‌التواریخ چنین آمده است: «این وقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود برسد و مکاتیب سلاطین روم و نمسه

و فرانسه را، که هنگام عبور دیدار کرده بود، برسانید. معادل صد هزار تومان زر مسکوک، که کاردان انگلیس از تسلیم به کارپردازان ایران مضایقت کردند، مأخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر در دولت انگریز از پیش به شرح رفت و نیز خطی به امضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یک قطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه به مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه سال بود.»

این واقعه در روضه الصفای ناصری چنین آمده است: «حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، که به سفارت اسلامبول و انگلیس و فرانسه و نمسا رفته بود و زمان غیبت و هجرتش از سه سال گذشته، در این ایام بازآمد و یکصد هزار تومان وجه مقرری شش ماهه قبل از مصالحه را بازآورد و ولایتعهد نواب شاهزاده کامگار نایب السلطنه را که در سفارت مستر ایس انگلیس از عهدنامه خارج شده بود امضا داشته و پادشاه ذیجاه انگلیس یک قطعه انگشتری الماس گران بها به مبارکی امضای ولیعهدی به جهت ولیعهد نایب السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و وداد دولتین علیتین گردید.»

سپهر در ناسخ التواریخ شرح آخرین مراحل مأموریت و سفارت مازاروویچ را در دربار ایران در ذی القعدة ۱۲۴۰ یعنی سال پیش از جنگ دوم چنین آورده است: «هیجدهم ذیقعدة چمن سلطانیه لشکرگاه گشت. این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند. پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوگجه ایروان به حکم صلح نامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلح نامه مرقوم شد که هریک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را باز نمایند. در مدت چهارده سال که فیما بین دولتین ایران و روس کار به مصالحه و متارکه می رفت چون مردم روس از حق خود بر زیادت طلب می کردند این کار به پای نرفت. این هنگام یک باره روسیان سربرداشته و گفتند محال بالغ لو و کونی و گوگجه دنگیز جزو ممالک ما باشد و اگر نه کار به مخاصمت خواهد رفت و ینارال یرمولف سردار گرجستان بولکونیک مزرادیج (!) وکیل دولت روس را با شاه میرخان ارمنی، که ترجمان او بود، روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت، تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آن سوی نایب السلطنه و حسن خان ساری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و بر حسب فرمان روزی چند با مزرادیج (!) سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند، نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند. در پایان امر چون مزرادیج (!) را با شرایط

عهدنامه حقی نبود، سخن بر این نهاد که: این اراضی را کارداران ایران با ما به رسم عطا بازگذارند و اگر نه کار ما با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مجادلت و مقاتلت شود. لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را به اتفاق مزرادیج (!) سفارت تفلیس فرمود، تا با یرمولف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند. آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به وزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت... از آن سوی وقایع نگار به اتفاق مزرادیج طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز مزرادیج سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یرمولف را دیدار کرد و از طریق مراققت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که: باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغلو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ به حراست گذاشت. اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بندد و ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بیاشیم، تا سفیر ایران برسد. آنگاه گوییم که: ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغلو، که در خور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند، اکنون که کار به این گونه رفت و صورت حال معروض امپراتور روس شد، بی آن که از دولت فرمانی رسد، نتوانیم دست از بالغلو بازداریم. همانا کارپردازان ایران از بهر بالغلو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز مخالفت نخواهند کرد. بالجمله سخن بر این نهادند و کیناز قرا کلیسیا را حکم دادند، تا رفت و قریه بالغلو را برگرفت و یک تن مایور^۱ با دویست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا بازگذاشت و از این سوی چون وقایع نگار به ایروان رسید کیناز به حسین خان سردار پیام داد که: سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست؟ اگر غرض تحدید حدود دولتین است، این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرمولف را طالب است، او به حدود چچن سفر کرده، پس بیاشد تا یرمولف به تفلیس مراجعت کند. وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغلو کوچ داده، سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند و به سزا پذیره گشتند و یرمولف هنگام سفر ولیموف^۲ را از بهر گفت و شنید سفیر ایران به جای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در غدر و حیلت حرفی بر زبان نراند. وقایع نگار گفت: از این گونه سخن چیزی به دست نخواهد شد. نیکو آن است که من حکم

۱. کلمه روسی مأخوذ از major فرانسه به معنی سرگرد به اصطلاح امروز.

۲. ظاهراً Veliaminof که از نام های رایج روسی است، سپهر در حاشیه نوشته است: «با واو و لام و تحتانی و میم و

نون و واو و فا».

شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی، تا مرا حجتی باشد. پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه بنگاشت. به این شرح که: اکنون سال فراوان است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت است، بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند، تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند و اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فرایش نهاده‌اند و قلعه بالغلو را به زیردست کرده‌اند، صواب آن است که از خلاف رأی شاهنشاه ایران پرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند، تا این مسالمت به مخاصمت نیبوند و این مصافات به معادات بدل نشود. ولیموف در تحت این کلمات نگاشت که: ما قریه بالغلو را بعض حدود خود دانسته‌ایم و زیردست کرده‌ایم، تا از قبل امپراتور فرمان نرسد دست باز نداریم. این هنگام الکساندر باولیچ^۱ امپراتور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت به در برد و برادر او قسطنطین^۲ به هوای سلطنت سربرکشید. چون او به غلظت طبع و شراست خوی شناخته بود، اعیان دولت روسیه او را از در فرمان‌گذاری (!) نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای باولیچ^۳ را به سلطنت برداشتند. چنان‌که شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد. بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند، ناچار نگاشته ولیموف را برداشته، روز بیست و هشتم جمادی الاخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود به دارالخلافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد.

این واقعه را هدایت در روضه‌الصفای ناصری چنین آورده است: «در بیان ورود بولکونوک مزارویچ وکیل دولت بهیه روسیه و مأموریت وقایع‌نگار به جانب تفلیس و سایر وقایع - مخفی نماناد که در عهدنامه دولتین علیتین ایران و روس حدود و ثغور همه ولایات، سوای سنور طولش، مضبوط بود و در این ایام مصالحه که قریب به چهارده سال بوده از طرفین معتمدین به تشخیص و تعیین اراضی و صحاری و مراتع معین و مقرر شدند. در این سال فی مابین سرحدداران فتنه جو اسباب تقار و خلاف چیده و صلاح حال خود را به فساد و مصالحه دیده، زیرا که در این مدت که تیغ خلاف در غلاف غنوده و جنگ جویان رزم‌دوست در خانه و سرای خود آسوده بودند حکام سرحدات آذربایجان را بهانه در دست نبود که درازای دخل ولایت خرجی رعایت کنند و بایستی مالیات مقرر دیوانی به خازن حضرت

1. Alexander Pavlovitch

2. Konstantin

3. Nikolay Pavlovitch

خاقانی انفاد شود و رعایا به کار رعیتی خود پردازند و عمال با تکالیف صعبه حواله و اطلاق بسازند. کارگذاران (!) دولت بهیه روسیه در باب محال بالغلو و کونی و کوکجه دنکیز، از توابع ایروان سخن راندند و آن محال ثلثه را داخل تقسیم خود خواندند و حسین خان سردار و حاکم ایروان در قبول این دعوی سر رضا بجنانیده، شرح حال به خاقان بی همال معروض داشت و ینارال یرمولوف سردار گرجستان نیز به جهت اثبات مقصد خویش بولکونوک مزاروویچ، وکیل دولت را، به ترجمانی شاهمیرخان ارمنی، روانه خدمت خاقان گیتی ستان کرد. نواب مستطاب نایب السلطنه العلیه العالیه و حسن خان سردار برای تحقیق این دعوی به حضور شاهنشاهی احضار شدند و روزی چند امنای دولت ابدمدت: جناب آصف الدوله و حسن خان ملقب به حسن خان و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطه صلح نامه و جناب میرزا محمدعلی آشتیانی، که در این امور دخالت داشت با وکیل دولت بهیه روسیه نشستند و گفتند و برخواستند (!) و حاصلی نبخشید، تا وکیل مذکور صریحاً مذکور کرد که: عده قبول موهبت این محال نقض عهد اتحاد و موجب ترک مصالحه و برک مجادله است و امپراتور دولت روسیه را صرفه در نزاع و مقاتله. لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را به غرض و لجاج دلیل دانست او را مخلع فرموده، یک عدد گل الماس گران بها و بافته های کشمیری اعلی به او داده، میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را به اتفاق مزاروویچ روانه تفلیس داشته، که در نزد جناب ینارال یرمولف، که به انصاف موصوف است، طی این دعوی شود و از سر لجاج و اعوجاج درگذرند و در مواحدت و یگانگی خللی درنیفکنند و در این اوقات چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر بر احوال اهالی دولت ها بصیر بود به منصب وزارت دول خارجه منصوب آمد... در ذکر تصرف سپاه روسیه در بالغلو و آغاز اختلاف فیما بین دولتین - و از وقایع اتفاقیه مقدره این ایام و شهور و اعوام این بود که چون مقرر شد که میرزا محمد صادق وقایع نگار در موافقت و مرافقت بولکونوک مزاروویچ به تفلیس رفته، به اتفاق در قطع و فصل شجر نفاق یک دل شوند، چون به تبریز رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را برجای گذاشته و به تعجیل به تفلیس ایلغار گزید و از وصول به مقصد ینارال یرمولف را برانگیخت و مقدمات مخالفت را طرح و بنیاد ریخت. لهذا جناب یرمولوف کینیاژ مستحفظ اوچ کلیسیا را به تصرف بالغلو اشارت کرده و به دست او بر بهانه انتظارم امور داغستان سفر گزید و بر وفق مذهب نظام طفره را جایز شمرده، مأموریت وقایع نگار را نشنیده پنداشت. وقایع نگار ناچار در تبریز توقف پیشه و در وخامت عواقب این امور اندیشه می کرد، تا حضرت نواب نایب السلطنه العلیه العالیه از سفر عراق به دارالملک باز آمد و او

را روانه مقصد فرمود و در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول به ایروان راه برگرفت و در روز ورود بر وی معلوم و مشهود آمد که بالغلو را روسیه به تصرف گرفته‌اند و متوقف گزیده (!) و هم استماع کرد که یرمولف سردار به سرحدات داغستان عزیمت کرده، با آن‌که کینیاژ اوچ‌کلیسیا شرحی به حسن‌خان سارو اصلان سردار ایروان نگاشته و وقایع‌نگار و سفیر دولت خاقان کامگار را در زمان غیاب سردار والاجناب گرجستان از عزیمت تفلیس ممنوع داشته، مشارالیه به حسب قواعد مأموریت عزیمت تفلیس کرد و از راه بالغلو به ابلاغ حکم شهریار گیتی مدار مرحله‌پیمایی تفلیس را تصمّم داد و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول بدان شهر جنت‌آثار وارد شد و مع‌هذا از بابت قاعده‌دانی و نظام دولت کمال تبخیل (!) و تعظیم و تشریف و تکریم درباره او رعایت کردند و او را در منزلی مناسب و عمارتی رفیع فرود آوردند. نایب جناب ینارال یرمولوف، که او را نام ولیموف بودی، جناب وقایع‌نگار را ملاقات و در باب امور بالغلو حسب‌الامر با او ملاقات کرد و به جایی منجر نگردید ولی ولیموف اسکات وقایع‌نگار معروف را شرحی نوشته، به او سپرد و به مهر و خاتم خود مهور کرد و در آن نگاشته تصریح کرد که: ما محل بالغلو را از جمله اراضی رسدی خاک منفصله خود نگاشته‌ایم و تصرف در آن را صواب پنداشته‌ایم و بی‌اذن و حکم اولیای دولت بهیّه روسیه تخلیه آن محال است و زیاده بر این گفتگوی قیل‌و‌قال و در خلال این احوال امپراتور روسی، یعنی حضرت الکساندر باولیک، سپنجی سرای را بدرود کرده، به عالم دیگر بسیج کرد و این خبر به توسط سفیر بی‌تلیس تفلیس به عرض شهریار نامور رسید و کار دولت قوی‌صورت از وقوع این سانحه مقرون به تردید و تشکیک شد و دولت خواهان ایران، مانند شیران، برآشفتنند و در این باب سخنان متخالفه گفتند و دیگر باره گردون‌گردان آهنگ نفاق را ساز کرد و در فتنه بر کل گیتی باز... - وفات الکساندر باولیک امپراتور اعظم دولت بهیّه روسیه و جلوس نیکولای پادشاه روس - از جمله وقایع این عام زحمت فرجام فوت سرکار الکساندر باولیک امپراتور اعظم دولت بهیّه روسیه است، که در سال یکهزار و دویست و شانزده بر تخت سلطنت روس جلوس کرده بود و در ترتیب و تقویت دولت و ملت خود کمال جد و جهد مبذول داشت. پادشاهی عاقل و عادل و ساینس و کامل بوده و شمه از خصایص احوال او سبق نگارش یافته. پس از وفات او قسطنطین بن پول برادرش را هوس سلطنت دولت روسیه در سرفتاد، بنا بر شدت طیش و بطش و تندوی خوی او وزرای مصلحت جوی به او رضا ندادند و برادر والاگهر دیگر او را، که دارایی بود نیکورای و مسمی به نیکولای، بر حسب شایستگی و استحقاق به امپراتوری و سلطنت

دولت روسیه اختیار کردند و بر تخت شاهی جلوس کرد. آغاز جلوس الکساندر باولیچ مذکور در هزار و هشتصد و یک تاریخ رفع مسیح بود و در هزار و ششصد و بیست و پنج، که مطابق یکهزار و دویست و چهل از تاریخ هجری عربی مصطفوی (ص) بود جهان را بدرود کرد و رحلت او مایه اختلال امر مصالحه ایران و روس گردید، چنانکه بیان خواهد یافت.

مورخان این دوره صریحاً اندیشه درونی و بهانه‌جویی دربار ایران را برای اقدام به جنگ دوم ننوشته‌اند، اما از خلال بیانات ایشان تلویحاً پیدا است که در ایران کسی شک نداشته است که فتحعلی‌شاه و پسرش عباس‌میرزا به همان دلایلی که گذشت خود را آماده جنگ می‌کرده‌اند. احتمال بسیار می‌رود که بی‌خبری ایشان از اوضاع روسیه و از سیاست جهان در آن روزگار این اندیشه را در ذهن ایشان جای داده باشد که چون الکساندر امپراتور بزرگ روسیه در گذشته است رخنه در کار دربار تزارها خواهد افتاد و جانشین او نیکولای اول توانایی غلبه بر ایران را نخواهد داشت و می‌توانند نواحی از دست‌رفته را پس بگیرند.

الکساندر اول باولیچ در ۱۷۷۷ (۱۱۹۱ هـ) به جهان آمد، در ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ هـ) به سلطنت نشست و پس از ۲۴ سال پادشاهی در ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ هـ) اندک مدتی پیش از درگرفتن جنگ دوم درگذشت. در پایان سلطنت خود به اوج قدرت رسیده و یکی از تواناترین مردان جهان شده بود و نیروی شگرفی در کشور خود فراهم کرده بود که جانشینان او هر قدر ناتوان بودند تا سالیان دراز از آن بهره‌مند شدند.

نیکولای اول برادرش که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ هـ) به جهان آمده و در ۱۸۵۵ (۱۲۷۰ هـ) پس از سی سال پادشاهی درگذشته است هر چند به پای برادر نمی‌رسید مرد ناتوان زبونی نبود و در بیشتر از کارها پیش برد، ناچار از عهده او برآمدن هم کار آسانی برای دربار قاجارها در آن روزگار نبود. وانگهی با آنچه پیش از این گذشت ثابت شد که الکساندر پس از جنگ اول دیگر حاضر نبود جنگ دومی با ایران بکند اما برادرش نیکولای این اندیشه را نداشت و قهراً جلوس وی و تغییر سیاست دربار پترزبورگ می‌بایست به زیان ایران تمام بشود.

نیکولای در آغاز سلطنت خود سیاست برادر را درباره ایران دنبال کرد و همچنان می‌کوشید صلح برقرار باشد. در پایان سلطنت الکساندر یرمولف باز در عقیده خود اصرار کرده و در گزارشی که در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۲۵ (۸ ذیحجه ۱۲۴۰) به دربار پترزبورگ نوشته و یکی از آخرین گزارش‌های وی در زمان الکساندر است عقاید سابق خود را مکرر کرده و اجازه خواسته است لشکر ذخیره‌ای در قفقاز برای برابری با سپاهیان ایران که معتقد بوده است به زودی وارد جنگ خواهند شد فراهم کند. در این گزارش که لحن زننده و

توهین آمیزی درباره ایران دارد چنین گفته است: «می ترسم به من تهمت بزنند که باعث برهم زدن صلح خواهم شد و برای استرضای جاه طلبی شخص خود تهیه جنگ می بینم. اگر جنگی در بگیرد بهتر این است فرمانده دیگری را به جای من بگمارند.»

سپس در این گزارش به عنوان پاداش خدمات خود این درخواست را کرده است: «مانند یک آدم عادی در این جا (در قفقاز) بمانم تا آن که ناظر چشم زخمی باشم که بر زشت کارترین دولت ها و خائن ترین و منفورترین ملت ها وارد خواهد آمد». این جمله اخیر یرمولف نشان می دهد تا چه اندازه نسبت به سیاست دربار فتحعلی شاه و کارگزاران وی بدبین و بدگمان بوده است.

در پاسخی که امپراتور در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۲۵ (۲۸ محرم ۱۲۴۱) به این گزارش داده باز عقیده سابق خود را که کنت دونسلرود همچنان به او تلقین می کرده به این گونه بیان کرده است: «ممکن است در گفتگو با وزرای شاه و با عباس میرزا به دشواری های بسیار بر بخوریم: ممکن است در عقیده خود استوار بمانند و تا مدت مدیدی رضایت ندهند آنچه را که به ادعای ایشان حق نداریم از ایشان بخواهیم به ما واگذار کنند، هر چند که ما متکی بر مدلول صریح عهدنامه گلستانیم. دشوار است این نتیجه را بگیریم که ایشان خود را برای حمله قطعی آماده می کنند و می خواهند به زور ایالاتی را که به ما واگذار کرده اند و جزو گرجستان شده است تصرف کنند. تاکنون دولت ایران چنین اقدام کورکورانه ای را آشکار نکرده است.» پس از آن امپراتور به اتکای گزارش های مأموران خود در ایران و نامه آخری که میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه ایران به او نوشته بود به صلح طلبی شاه ایران اعتماد کرده و چنین نوشته است: «این دلایل را که با هم جمع کنیم سبب می شود که من نمی توانم این اندیشه را برای شاه تصور کنم که به روسیه تعرض کند و اگر عقیده به دوستی صادقانه درباره روسیه نداشته باشد لااقل معتقد به حفظ صلح باشد». در پایان این دستور صریحاً به یرمولف فرمان داده است که تنها در فکر حفظ صلح باشد و پیدا است که عقاید یرمولف که پس از ده سال اقامت در گرجستان برای او فراهم شده بود هیچ اثری در دربار پترزبورگ نکرده است.

پس از امضای عهدنامه گلستان یرمولف جد و جهد فراوانی در استقرار حکومت روسیه در نواحی که به موجب آن عهدنامه به روس ها تعلق گرفته بود به کار برده و از جمله کارهای وی اخراج و تبعید حکمرانانی بوده است که از استیلای روسیه ناراضی بوده و مانع پیشرفت مقاصد او می شده اند. ایشان چاره ای دیگر جز آمدن به ایران نداشته اند و همه گرد

عباس میرزا را فرا گرفته و پنهانی با وی نقشه جنگ دوم را می کشیده اند و بهترین وسیله ای را که در نظر گرفته بودند این بود که مردم آن نواحی را بر روس ها برانگیزند.

پیدا است در مدت نه سال که جنگ اول در میان ایران و روسیه کشیده است در ناحیه وسیعی که میدان جنگ بوده در نتیجه رفت و آمد و فیروزی و شکست های پی در پی لشکریان ایران و روسیه اوضاع آن ناحیه چنان پریشان شده و با اصولی که در آن زمان برقرار بود و استیلائی که حکمرانان مستبد آن سرزمین داشته اند چگونه وضع نواحی شمال غربی ایران دشوار بوده و تا چه اندازه مردم در آنجا گرفتار این حوادث شوم شده اند. این ناحیه از خاک ایران تقریباً همیشه دستخوش انقلاب و میدان جنگ و لشکرکشی بوده است. در دوره ساسانیان بارها در میان ایران و روم در این سرزمین جنگ در گرفته است. پس از آن نیز گاهی تاخت و تازهای ترکان خزر و روس ها و سپس جنگ های مکرر در میان پادشاهان ایران و سلاطین عثمانی که منتهی به کشتارهای آقامحمدخان شده است همیشه زندگی را بر مردم این سرزمین به منتهی درجه دشوار و ناگوار کرده است.

ناچار مردم این نواحی که همیشه در میان دو نیروی متضاد گرفتار شده اند چاره خود را منحصر به این می دیده اند که هر روزی با هر کسی پیروز می شده است بسازند و اگر بیداد و ستمی از او ببینند بکوشند نیروی مخالف آن را به خود جلب کنند. به همین جهت در این دوره عده کثیر مخصوصاً از مسلمانان آن سوی رود ارس به آذربایجان و گاهی هم به نواحی دیگر آمده اند که به نام «مهاجر» خوانده می شدند و هنوز بازماندگان برخی از ایشان در ایران هستند و مدت های مدید دشواری های فراوان در سیاست داخلی و خارجی ایران فراهم کرده اند.

مخصوصاً سرکردگان و حکمرانانی که روس ها ایشان را تبعید کرده بودند پیوسته کسان و زیردستانشان را که در سرزمین اصلی مانده بودند تحریک می کردند حوادثی برانگیزند و حوادثی فراهم کرده اند که هم روس ها و هم ایرانیان پی در پی و هریک به نوبه خود از آن زیان دیده اند. چنان که در جنگ اول همین سران در برابر لشکریان و کارگزاران ایران قیام کرده و گاهی با سپاهیان ایران درافتاده اند و مخصوصاً در قراباغ و شروان و طالش با لشکریان عباس میرزا جنگیده اند. قهراً کسانی که در برابر لشکریان روسیه می گریخته یا هجرت می کرده اند عمال روسیه دارایی ایشان و حتی نزدیکانشان را ضبط می کرده اند، چنان که مصطفی خان حکمران شروان چون به ایران گریخت همین معامله را با او و خاندانش کردند.^۱

دیگر از دشواری‌های آن زمان این است که گرجیان و ارمنیان که مدت‌های دراز از دربارهای ایران بدرفتاری دیده بودند همین که پای روس‌ها در قفقاز باز شد به سبب این که روس‌ها نیز مانند ایشان مسیحی بودند خود را به ایشان بستند و چون آشنایی کامل به اوضاع جغرافیایی و اجتماعی آن نواحی داشتند روس‌ها ایشان را به کارهای دقیق و مهم گماشتند و ایشان نیز کینه دیرین و تعصب دینی خود را به میان آوردند. البته برخی از کارگزاران روس هم در این گیرودار بیدادگری و مردم‌آزاری را به کار برده‌اند چنان‌که پرنس ماداتف^۱ فرمانده لشکریان روسیه در شروان و یاور ایلینسکی^۲ فرمانده روسی در طالش کارهایی کرده‌اند که در اسناد روسی نیز زشتی آن منعکس شده است. از آن جمله در شهر نوخا پرنس ماداتف اسمعیل خان آخرین حکمران شکی را زندانی کرد و هرچه داشت از او گرفت و سپس مهدیقلی خان حکمران قراباغ را وادار کرد دارایی خود را به وی واگذار کند و او را واداشت به ایران بگریزد و سیصد خانوار از مردم قراباغ را به‌زور به ناحیه شروان فرستاد و دارایی ایشان را نیز به نفع خود ضبط کرد. وضع آن نواحی چندان وخامت یافت که یرمولف مجبور شد احکام سخت درباره این‌گونه ستمگری‌ها صادر کند. در صورتی که در دوره زمامداری ژنرال رتیشچوف سلف وی برعکس عده بسیار از خانوارهای ایرانی که ساکن نواحی متصرفی ایران بودند مصلحت خود را در این دانسته بودند که به نواحی متصرفی روسیه هجرت کنند.^۳

از جمله کارهایی که فرماندهان روسی در این ناحیه کردند و مردم آن سرزمین را بسیار ناراضی کرد این بود که ایشان را وادار کردند به اجبار در جاهایی که لازم بود به خرج خود ساختمان‌های جنگی بکنند. سربازان روسی را نیز به این کارها گماشته بودند. چنان‌که در آغاز جنگ دوم بسیاری از سربازان مشغول ساختن خانه‌هایی در شهر تفلیس و جاهای دیگر بودند و همین سبب شد که در نخستین مراحل این جنگ روس‌ها چندی شکست خوردند. اسناد روسی حاکی است که چون جنگ درگرفت تمام افراد یک فوج در قراباغ مشغول ساختمان خانه مسکونی پرنس ماداتف بودند و فوج دیگری مشغول کشاورزی در زمین‌هایی بود که یکی از فرماندهان لشکریان روسیه پرنس سوارزمیدزه^۴ از شاهزادگان گرجی تصرف کرده بود.

1. Madatof

2. Ilinski

۳. کتاب سابق‌الذکر، سچریاتف، ج ۲، ص ۲۶.

4. Sévarzémidzé

در این موقع هنوز طوایف چادر نشین قاجار که از دیر زمانی در قرا باغ ساکن شده بودند در آن ناحیه می زیستند و از قدیم بر اوضاع آنجا مسلط شده بودند، ناچار ایشان کاملاً از اوضاع آن نواحی آگاه بودند و به عباس میرزا و کارگزاران وی خبر می رساندند و در حوادث آن زمان مؤثر بوده اند. همین پریشانی اوضاع آن سامان و بی نظمی که در سپاهیان روسیه پیش آمده بود عباس میرزا را دلیر کرد که به جنگ دوم آغاز کند و امیدوار بود به این وسیله بتواند از شکست های جنگ اول انتقام بگیرد.

در این میان معلوم نیست فتحعلی شاه آن چنان که خود مستقیماً و برخی از کارگزارانش پی در پی گفته اند راستی اندیشه صلح جویانه داشته و از جنگ دیگری بیزار بوده یا آن که در این زمینه تزویر و فریب را بهترین وسیله اغفال روس ها می دانسته است تا آن که لشکریان خود را آماده کند و بار دیگر دست به جنگ بزند. اگر هم در این نیت صلح جویی راستگو بوده است ضعف و تردید جلی که در او بوده و نفوذ کلام فوق العاده ای که پسرش عباس میرزا در وی داشته است سرانجام بر او فایق شده و وی نیز تصمیم به جنگ گرفته است، زیرا که در آن زمان تنها اراده وی حاکم در این گونه کارهای مهم و اساسی بود و مشورتی در کار نبود و اگر هم با کسی شور می کرد زیرستان وی پیش بین تر و از اوضاع جهان آگاه تر از او نبودند. در نظر مورخ حقیقت بین آشکار است که با همه برتری هایی که عباس میرزا نسبت به همه معاصران خود داشته است مسئولیت جنگ دوم و عواقب بسیار وخیم آن که تا امروز باقی است به عهده اوست و جاه طلبی این شاهزاده سرانجام کار خود را کرد.

امپراتور نیکولای چون به سلطنت رسید درباره ایران سیاست دیگر به جز سیاست برادرش پیش گرفت. وی اطمینانی را که الکساندر به یرمولف داشت نداشت و به همین جهت اندک مدتی پس از جلوس خود در ۲۵ دسامبر ۱۸۲۵ (۱۴ جمادی الاخر ۱۲۴۱) یعنی پنج ماه و بیست و هفت روز پیش از آغاز جنگ دوم نوشته است: «تا خبر سوگند خوردن لشکریان قفقاز به او نرسد آرام نخواهد داشت». به همین جهت چنان که پس از این خواهد آمد در آغاز جنگ دوم یرمولف را عزل کرد. با این همه یرمولف تا در سرکار بود تغییر عقیده نداد و در آغاز سلطنت نیکولای هم پیوسته پیش بینی خود را در این که ایرانیان به زودی وارد جنگ خواهند شد به دربار روسیه گزارش می داد.

روابط سیاسی نیکولای با دربار ایران

نیکولای در آغاز کار همان عقیده برادر و کنت دونسلرود را داشت که ایرانیان وارد جنگ

نخواهند شد و به هیچ وجه به گزارش های پی در پی یرمولف اعتنا نمی کرد. به همین جهت در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی الاخر ۱۲۴۱) در صدد شد پرنس منشیکو^۱ را که از اعیان دربار و از خاندان معروف بود به سفارت فوق العاده به ایران بفرستد. برای این که سفیر کبیر فوق العاده روسیه در ایران مورد تحقیر قرار نگیرد و از اوضاع باخبر باشد یرمولف می بایست گزارشی به امپراتور در این زمینه داده باشد اما در اسناد روسی اثری از این گزارش نیست و معلوم نیست چه شده که وی نخواست است امپراتور جدید را در آغاز سلطنت از روابط روسیه با ایران آگاه کند.

قطعاً اگر نیکولای می دانست که به زودی جنگ دوم درخواهد گرفت و لشکریان ایران برای حمله آماده اند پرنس منشیکو را با هدیه ای گران بها به ایران نمی فرستاد و به او دستور نمی داد اعلان کند که دولت روسیه حاضر است قسمتی از ناحیه طالش را به ایران برگرداند. از یرمولف خواسته بودند عقیده خود را در این زمینه اظهار کند و وی معتقد بود که باید باریکه ای از زمین های جنوب لنکران را به عرض بیست و رست^۲ به ایران پس داد و این کار چندان اهمیتی ندارد. اما همین که پرنس منشیکو وارد سلطانیه شد و به حضور فتحعلی شاه که در آنجا بود رسید وضع سیاست ایران تغییر کرد و پیش از آن که وی هنوز در تبریز بود عباس میرزا موافقت پدر را برای جنگ دوم به دست آورده بود.

چنان که پیش از این در صحایف ۴۸۲-۴۸۹ به تفصیل آورده ام در همان زمانی که منشیکو در دربار ایران بوده آن هنگامه اعلان جهاد را فراهم کرده اند. در شرحی که مورخان آن دوره در این زمینه نوشته اند و پیش از این گذشت نام منشیکو سفیر کبیر فوق العاده روسیه نادرست آمده و تنها اشاره مختصری کرده اند که چون تصمیم به جنگ گرفته اند او را آگاه کرده و با عجله روانه کرده اند.

پیش از آن هم پس از پایان مأموریت مازاروویچ در ۱۲ آوریل ۱۸۲۶ (۴ رمضان ۱۲۴۱) نماینده سیاسی دیگری از دربار روسیه به ایران آمده است. این که درباره مأموریت فوق العاده منشیکو در اسناد ایرانی اهمیتی نداده اند پیدا است به آن جهت است که سخت گرفتار تهیه وسایل جنگ دوم و اعلان جهاد و از این گونه کارها بوده اند، یا آن که مجال نداشته اند به مأموریت مهم منشیکو توجه بکنند یا عمداً برای آن که دشمنی را غلیظ تر بکنند مأموریت او را نادیده گرفته اند. در اسناد ایرانی نمی دانم چه شده است

۱. Alexandre Serguéevitch Menshikov، ۱۷۸۷-۱۸۶۹.

۲. Verste، مقیاس طول روسیه که تقریباً معادل ۱۰۷۰ متر است.

که نام منشی‌کو را «کینیا ز بخشکوف» نوشته‌اند.

سپهر در ناسخ‌التواریخ در این زمینه چنین آورده است: «دوشنبه ششم ذیقعدة چمن سلطانیه را (فتح‌علی شاه) لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعدة نایب‌السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای امپراتور روس کینیا ز بخشکوف به سفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه‌شنبه چهاردهم ذیقعدة خسروخان والی کردستان و فرج‌الله خان آدخلوی افشار او را استقبال کرده، در سراپرده آصف‌الدوله الله‌یارخان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب، که این وقت منشی‌الممالک بود، و میرزا تقی علی‌آبادی او را ملاقات کرده، پرسشی به‌سزا نمودند و شانزدهم ذیقعدة در حضرت شهریار بار جست و مکتوب امپراتور را برسانید و تخت بلوری، که به هدیه داشت، پیش گذرانید و این تخت را الکساندر بادلویچ (!) از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه زرع (!) طول و دو زرع (!) عرض باشد، که از بلور بیضا و مرصع کرده‌اند و در آن از هر سوی سه مشربه، از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی، از بلور صافی پرداخته‌اند. بالجمله بعد از تقییل سده سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد...»

پس از آن سپهر شرح ورود روحانیان را در روز جمعه هفدهم چنان‌که پیش از این گذشت آورده است. از این جا آشکارا معلوم می‌شود که در همان روز ورود پرنس منشی‌کو به سلطانیه عباس میرزا نیز به آنجا رفته است که پدر را وادارد به سفیر روسیه بی‌اعتنایی بکند و خبر جنگ را به او بدهد و هفت روز پس از آن، هنگامی که سفیر هنوز در سلطانیه بوده است، آن گروه از روحانیون را برای آن اعلان جهاد بدان‌جا وارد کرده‌اند.

هدایت در روضة‌الصغای ناصری تفصیل ورود پرنس منشی‌کو را چنین نوشته است: «در بیان ورود نواب نایب‌السلطنة‌العلیه به حضور حضرت سنیه و آمدن کینیا ز بخشکوف ایلچی دولت بهیه روسیه و اخبار فوت الکساندر بادلویچ امپراتور روس و جلوس نیکولای برادر او و مشاورات اولیای دولت و مجتهدین در کار نام و ننگ و امر صلح و جنگ نواب مستطاب نایب‌السلطنه در روز جمعه دهم شهر ذیقعدة الحرام در چمن دلکش سلطانیه به حضور شاهنشاه کیوان غلام در رسید و التفات‌های بسیار دید و کینیا ز بخشکوف ایلچی دولت بهیه روسیه نیز وارد تبریز شد و پس از استیذان از حضرت صاحب‌قران در کمال احترام و احتشام به اردوی اعلی آمد و سبب آمدن او آن بود که الکساندر بادلویچ در عوالم دوستی و داد تختی از بلور به جهت جلوس خاقان به اتمام آورده، قصد ارسال داشت و در آن حال شیشه

حیاتش به صخره مهمات در شکست و دیده از گیتی بریست و فی مابین قسطنطین و نیکولای مخالفت رفت و جناب نیکولای باولیچ، چنانکه مذکور شد، در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت و تخت مذکور را روانه دربار خاقان منصور نمود و سفیر مشارالیه، بعد از نزول و ورود به حضور حضرت خاقان، رسانید و صنعت آن صرح (!) ممرد این که: قطعات بلور شفاف الماس تراش بی ثقبه و فیروزجی را به یکدیگر اتصال داده، به اندازه سه زرع (!) طول و دو زرع (!) عرض، اورنگی الماس رنگ مرتب داشته، پله آن از بلور فیروزجی و سایر اجزا و نشیمنگاه بلور سفیدتر از نور ماه بود و از هر طرف نشیمنگاه سه مشربه برای فوران آب ساخته و در قفای نشیمنگاه صورت خورشیدی، از یک پاره بلور الماس تراش، پرداخته، الحق اورنگی در کمال صفا و بها و جلوس چنین پادشاه بزرگ را سزا همی بود و سفیر مذکور در منزل جناب آصف الدوله اللهیارخان وزیر اعظم نزول گزید و در آن یک دو روز اکابر دربار شهریار کامگار: جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و جناب میرزا محمدرحیم شیرازی طیب، که در آن سفر منشی الممالک بود، و جناب میرزا محمدتقی صاحب دیوان علی آبادی، خلف الصدق میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید منشی خاصه دیوان اعلی، به دیدن سفیر مذکور مأمور شدند. مع القصه از تکریمات و تشریفات مخصوص مقرر سرمویی درباره ایلچی نکاست و اظهار کمال مواحدهت و اتحاد با سرکار شوکت مدار امپراتور روس نیکولای باولیچ به ظهور آمد و اصلاً خیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحب قران پرتو نیفکند...

از این گفته تاریخ نویسان ایرانی نیز برمی آید که تا روز آخر نیکولای پیرو همان سیاست صلح و مدارا با ایران بوده و تخت بسیار زیبایی را که الکساندر برادرش برای اثبات دوستی خود با فتحعلی شاه دستور داده بوده و از گفته این تاریخ نویسان پیدا است که چیز بسیار جالبی بوده است برای او با سفیر کبیر فوق العاده خود که از مردان نامی دربار و از خاندان بسیار معروفی بوده است به ایران فرستاده و گمان نمی کرده است در حضور سفیر وی رشته صلح که خواستار آن بوده است به این گونه ناگهانی و با آن زمینه سازی کودکانه گسسته شود. سپهر پس از شرح ورود این سفیر داستان شگفت روانه کردن وی را چنین آورده است: «از آن سوی سفیر روس نیز چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت: وقت آن است که کس به حضرت امپراتور گسیل دارید، تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید سخنان او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در این وقت کینیاژ و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده، تا آباران ایروان تاختن کردند. این

معنی یک باره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یک جهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آرد و خویشان بر گردن نمود که: دست روسیان را از حدود ایران بازدارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که: در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگرچه روسیان از حدود ایروان بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار برحسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده، یک هزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و برحسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت. از پس او شهریار تاجدار یک باره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفتنگچیان استرابادی و هزار جریبی و فندرسکی به منقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمدقلی خان پسر آصف الدوله، با جماعت خواجه‌وند و عبدالملکی و مافی از ققای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشتند...»

از این جا پیدا است که عباس میرزا عمداً در این موقع از تبریز به سلطانیه آمده است که صلح را بهم بزند و وسیله فراهم سازد که سفیر روسیه را روانه کنند و همین که سفیر روسیه از سلطانیه رفته است فوراً نخستین دسته‌های لشکریان را که آشکار است در سلطانیه گرد آورده بودند به میدان جنگ فرستاده‌اند و روحانیان نیز در پی ایشان روان شده‌اند و عباس میرزا هفت روز پس از عزیمت نخستین دسته سپاهیان خود به میدان جنگ رفته است. این وقایع را هدایت در روضة‌الصفای ناصری چنین آورده است: «سفیر دولت بهیه روسیه با امنای دولت علیه‌عالیه مجالس ملاقات و مکالمه آراست. سخن از ترک خلاف راند و مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار فتنه‌انگیز و دوران نایبه کار حادثه‌آمیز اسبابی مجدد فراهم آورد و خبر رسید که: کینیا و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود تجاوز کرده و به آباران ایروان روی آورده؛ استماع این واقعه بر لجاج علما برافزود و نصیح سفیر روس در ایشان سرایت نمود و کار بر حضرت شهریار صاحب‌قران تنگ و به ابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور به جنگ شد. ناچار به سفیر دولت بهیه روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت رجعت داده، مبلغ یک هزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری،

سوی انعام همراهان، به کینیا ز بخشکوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی‌قعدة روانه شد و میرزا اسمعیل انجدانی به میهمانداری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید و فتنه خفته از خواب بیدار آمد و از دوسوی مؤلفت به مخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دل‌های عموم رعایا و برایا بهم برآمده گشت. صلاح‌اندیشان به در رفت و کار ملک و وقایع آینده به کف بی‌کفایت گروهی دیگر افتاد...

از شرحی که هدایت در پایان این داستان افزوده است پیدا است که فرزندگان آن زمان این پیش‌آمد بسیار وخیم را چگونه تلقی کرده‌اند و این خود نمونه‌ای از افکار عمومی مردم هشیار آن روزگار ایران است. تنها هدایت تاریخ عزیمت پرنس منشیکو را ۲۴ ذی‌قعدة آورده است و از این جا پیدا است که ده‌روز پس از رفتن وی نخستین دسته از لشکریان را از سلطانیه به میدان جنگ فرستاده‌اند و عباس میرزا هفده‌روز پس از آن رهسپار شده است.

در باره پایان این مأموریت عجیب پرنس منشیکو جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا در تاریخ نو^۱ نوشته است: «در بهار این سال که سنه یک‌هزار و دویست و چهل و یک هجری بود خاقان مغفور (فتح‌علی شاه) باز در سلطانیه نزول فرموده، رونق فرمای نظام ممالک شده، از هر طرف عساکری شمار در اردوی پادشاهی جمع آمد و نایب‌السلطنه مرحوم را نیز از تبریز احضار فرمودند. نظر به مقدمات سابقه علامه‌العلمایی مجتهد العصر والزمانی جناب آقا سید محمد مرحوم، ولد علامه‌العلمایی مجتهد العصر والزمانی آقا سید علی مرحوم، که مستغنی از تعریف و توصیف می‌باشند، از کربلای معلی با سایر علما و فضلاء عراق عرب به عزم رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور به این کار، به فتوای عقل و شرع روانه عراق عجم شدند و به جمیع علمای عراق و آذربایجان نوشته، حکم به وجوب این یورش و شورش دادند و علمای عراق و آذربایجان کلاً، مثل جناب آقا عبدالحسین رحمة الله علیه و جناب مجتهد العصر والزمانی حاجی ملا احمد تبریزی و سایر علما و فضلاء و سادات را، کلاً در این عزم با خود شریک ساخته و امنای دولت شاهی نیز به علت‌های سابقه به سخن‌هایی، که ظاهراً صلاح دولت می‌نمود، تقویت فتوای علما را در خدمت خاقان مغفور می‌نمودند و نایب‌السلطنه مرحوم غافل از آن نوع حکایت‌ها، که در خدمت خاقان مغفور امنای دولت ذکر می‌نمودند، به هیچ‌وجه صلاح در این جنگ و جدال نمی‌دید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی‌نمود و امنای دولت شاهی، مثل عبد الله خان امین‌الدوله

و سایرین، در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم به طورهای دیگر حرف می زدند و علما و مجتهدین را واداشتند که: فتوی بر این نوع صادر شود که: هرکه بر این مصلحت و بر این جنگ انکاری نماید از جمله کفار و ملحدین می باشد.

«نایب السلطنه مرحوم از این خیال آگاه شد و اجماع خواص و عوام را در این باب مشاهده نموده، علاوه بر این خاقان مغفور نیز تصریحات در این باب فرمودند، نایب السلطنه مرحوم از آن جایی که جانسان را در راه این دولت وقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را بر همه امور ترجیح می دادند لابد تمکین این مسئله را کردند و جز تمکین و تسلیم چاره ای ندیدند و چون فرستادگان دولت روس، که در دارالسلطنه تبریز می نشستند و یک دوسال بود که از این نوع سخنها به میان افتاده و در این نزدیکی ها هم که امپراتور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که: دولت علیه ایران در مقام نزاع و جدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را، که در تصرف ایشان است، خواهند نمود و به دولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند و موافق قانون دولتی نیز در دوستی آن بود که سفیری از جانب این دولت علیه برای تعزیت امپراتور گذشته و تهنیت امپراتور نشسته روان شود و به سبب این گونه امورات به عهده تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علامتی برای نزاع و جدال می نمود. با وجود این تعویق امپراتور روس، که در آن وقت قریب به سن بیست سالگی بود، خود را در مقام فرزندی خاقان مغفور نامیده، پرنس منچیکوف را، که از اعظم دولت روس بود، به سفارت فرستاده و گله مندی دوستانه نموده و هدایا ارسال داشته.

«بعد از ورود سفیر به سرحد و اعلام سرحدداران به دولت علیه، چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود و مصلحت کل منعقد نشده بود، اذن آمدن او را به اردوی همایون مرحمت فرموده بودند. او نیز در این اوقات به سلطانیه وارد شده بود و هنوز به شرف آستان بوسی مشرف نشده بود، از این اجتماع کل مستحضر شده و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و به امنای دولت سخنها چرب و شیرین و به کار نزدیک می گفت.

«این دعاگوی دولت شاهی از نایب السلطنه مرحوم استماع نمود که: سفیر مزبور متعهد و گذاشتن مملکت طالش و مغان تاکنار سالیان و قزل آغاج شده بود. از این نر می ها تهاون در دولت روس امنای این دولت استنباط می نمودند و بالاخره سفیر مذکور را بعد از انعقاد مصلحت کل بر جنگ و نزاع رخصت داده، بدون شرفیابی حضور پادشاهی، با بار بسته تحف و هدایا، روانه داشتند و در این جا حکایتی شیرین بود، گذشتن از آن را انصاف ندانست و برای بعضی از مطالعه کنندگان نیز استبصاری می باشد.

«حکایت - شخصی را از اهل قلم از ولایت انجدان^۱ با جمعی مهماندار سفیر مزبور نمودند که: او را صحیحاً سالماً به خاک روس رساند. این دعاگوی دولت شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه کرده، تا اردبیل آمده بودند، چه خود از سردارهای آنها استماع نموده، چه از کسانی که در قصبهٔ دهخوارقان از سردارهای دولت روس شنیده بودند که به‌طور گله می‌گفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور را، که در منازل با او نموده بودند، بیان می‌کردند. از آن جمله بیان نمودند که: در منزل میانج مهماندار مزبور در بین راه، که با سفیر مذکور می‌رفت، کاغذی سربسته به‌دست یکی از ملازمان خود داده بود، که در حضور سفیر مزبور کاغذ را به‌دست مهماندار بدهند و چنان نمایند که: حکمی است از دولت پادشاهی رسیده است.

«سفیر مزبور می‌گفته است که: بعد از رسیدن کاغذ و مطالعهٔ مهماندار مزبور سر خود را می‌جنبانید و دست‌ها را به‌هم می‌مالید و اظهار تأسف و تحسر می‌نمود. سفیر مزبور می‌گفت که: چندان از این حرکات به فعل آورد که مرا واهمه گرفت و به ترجمان گفتم که: از مهماندار بپرس که چه واقع شده؟ مهماندار جواب داده بود که: بعد از ورود به منزل معلوم می‌شود و انگشت سبابهٔ خود را به‌طور کشتن به زیر حلق برده بود. بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده، می‌گفته که: دیدم مهماندار ترجمان را به کناری کشیده و به او گفته است که: به من حکم رسیده و مأمورم که سفیر مزبور را در عرض راه تلف نمایم و در هر منزل، که صلاح دانم، او را مقتول نموده، نگذارم به سلامت به خاک روس رفته، اخبار ایران را برساند. سفیر مزبور می‌گوید که: به کمال وحشت افتاده، در غایت خوف به منزل رسیدیم و در این منزل منتظر صدمهٔ قتل نشستیم، که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که: چند نفر پوستین‌ها را وارونه پوشیده و شمشیر از بالای پوستین بسته، بعضی آرد و بعضی زغال و برخی گل سرخ به سروصورت خود مالیده و هریک دم روباه و شغال بر کلهٔ کلاه خود بند کرده و زنگوله‌ها نیز آویزان نموده، با شمشیرهای کشیده به میان منزل ما آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر آنها آمده، به ترجمان می‌گوید که: این اشخاص قانون است، که به این هیئت به منصب میرغصبی پادشاه ایران مشغولی می‌نمایند و چون حکم شده که سفیر را به قتل برسانند تعجیل می‌نمایند که در همین منزل سفیر را مقتول نمایند. اگر هزار باجقלו^۲ به

۱. میرزا اسمعیل انجدانی سابق‌الذکر منشی عباس میرزا.

۲. اصل این کلمه باجاقلو یا باجاقلی به زبان ترکی «دارای پای دراز» معنی می‌دهد و در آن زمان در ایران و ترکیه و قفقاز این کلمه را دربارهٔ سکهٔ طلایی که در اتریش و هلند می‌زدند می‌گفتند که در اروپا به نام ducat خوانده می‌شد

من بدهند یک دو سه منزل مهلت داده، ایشان را مانع می‌شود. در آن شب مبالغی به اسم رشوه گرفته و در هر دو سه منزل از این نوع اداهای لغو برای اخذ و جربه عمل می‌آورده است. «پرنس مزبور می‌گفته است که: شش هزار باجقلوی نقد و قریب به چهار هزار تومان جنس، که برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم، مهماندار مزبور از ما باز یافت نمود و در منزل آخر معلوم شد که این همه انگیخته خود او بود و دخلی به دولت نداشته.»

پیدا است در این شرحی که جهانگیر میرزا نوشته است چون در ۱۲۶۷ یعنی ۲۴ سال پس از خاتمه جنگ دوم و هنگامی بوده است که نتیجه بسیار وخیم آن جنگ معلوم بوده خواسته است پدر خود عباس میرزا را از این مسئولیت پاک کند و گناه این کار را از گردن پدر بردارد و حال آن‌که همه اسناد دیگر و حتی اسناد ایرانی چنان‌که گذشت مدلل می‌کنند که بیش از همه عباس میرزا خواستار این جنگ بوده است و شاید صدراعظم آن روز الله یارخان آصف‌الدوله قاجار که مرد بسیار شریر و بی‌خردی بوده است در این ماجرا نیز دست‌اندرکار بوده باشد، چنان‌که عبدالله خان امین‌الدوله پسر حاج محمدحسین صدراعظم اصفهانی که پس از مرگ پدر مشکل‌گشای کارهای اقتصادی فتحعلی‌شاه بوده در این کار بی‌گناه نبوده است. الله یارخان آصف‌الدوله برادرزن عباس میرزا و دایی محمدشاه بوده و ناچار دست‌نشانده وی به‌شمار می‌رفته است. پیش از این گذشت^۱ که میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله شاعر و نویسنده معروف و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه گویا یگانه کسانی بودند که به این کار تن در نمی‌دادند و ایشان را مرعوب کردند.

درباره حوادثی که منتهی به جنگ دوم شده نامه‌ای از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به یکی از نمایندگان انگلستان در دست است^۲ و هرچند که این نامه را پس از بروز جنگ نوشته در آغاز آن مطالبی درباره وقایع میان دو جنگ و حوادثی که منتهی به جنگ دوم شده هست و این است متن آن:

«هو، بسم الله و بحمده، قرار مصالحه دولتین ایران و روس بر اسطاطوسکو ادپرزندم^۳ بوده، یعنی آنچه در هنگام مصالحه به تصرف یکی از طرفین باشد، دیگری را در آن سخن

و در اتریش یازده فرانک و ۵۵ و در هلند یازده فرانک و ۸۳ و در روسیه دوازده فرانک و ۴۰ قیمت داشته و تقریباً معادل یک اشرفی یا یک تومانی طلا در ایران بود و ظاهراً این نام به مناسبت شکلی بوده که در روی سکه دیده می‌شده است. ۱. ص ۴۸۲-۴۸۴ و ۴۸۵.

۲. مقاله آقای مجتبی مینوی «دو نامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام» در مجله یغمه، سال ۷، شماره ۱۰، ص ۴۳۸-۴۴۷ و شماره ۱۱ ص ۴۸۵-۴۹۰. ۳. رجوع کنید به صحیفه ۳۰۱.

نباشد، بعد از مصالحه به اندک فاصله عساکر روس از سمت طالش به قریهٔ گرمی و متعلقات آن، که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود، آمدند و با توپ و تفنگ تصرف کردند و بعد از چندگاه از طرف دیگر محال چلوند و لوندویل و سفیددشت طالش را هم علی الغفله تصرف نمودند. از جانب دولت ایران به ردیشجوف، که خود واسطهٔ انعقاد مصالحه بود، اظهار شد. مشارالیه ساعی بود که رفع کند و تعهدات لازمه می نمود، حتی بوالونیچ فرستادهٔ او در حضور شاهنشاه و ولیعهد ایران متقبل تخلیهٔ این محالات شد. میرزا ابوالحسن خان هم، که به سفارت دولت روس مأمور بود، در این باب با امپراتور و وزیر خارجه گفتگو کرد و به عهدهٔ یرمولف، که به سفارت ایران آمد، محول داشتند که در ورود پایتخت دولت ایران رفع این تجاوزات را بکند. مشارالیه به دفع الوقت گذراند. چون مهمان و رسیده بود و احترام امپراتوری ملاحظه می شد امنای دولت ایران سختگیری با او نکردند، که حجت و تعهدنامه بگیرند و نظر به شفقت‌هایی که از شاهنشاه دید و اظهار ارادت و امتنانی که می نمود مطمئن بودند که [رعایت] رضای دولت ایران و نیک‌نامی دولت روس را، در رفع این تجاوزات، خواهد کرد؛ اما مشارالیه، بعد از مراجعت از دربار شاهنشاهی، که خود به سرداری گرجستان و غیرها منصوب شد، رفع این تجاوزات را نکرده، سهل است، به فکر تجاوز تازه افتاده و در وقتی که سپاه ایران و عساکر آل عثمان در مقابل یکدیگر بودند و آتش جنگ و جدال در میانه اشتعال داشت هجومی ناگاه بر محال برکشاط قراباغ، که قبل از مصالحه و هنگام مصالحه و [سیزده] سال بعد از مصالحه در تصرف ایران بود و احدی را در آن سخن نبود و صد کاغذ و حجت روس، که دلیل بر همین مطلب است، در دست هست آورد و توپخانه و صالادات گذاشت، سهل است که محال دیگر را هم، که نام آن در اصل لغت قپان، به قاف و پای پارسی و الف و نون است و جماعت روسیه، به سبب اختلاف مخارج، کاپانگ، به کاف عربی و الف و پای پارسی و الف و نون ساکن و گاف پارسی ساکن تلفظ می نمایند و چون عهدنامهٔ گلستان به زبان روسی مرقوم و مطابق آن به پارسی ترجمه شده در عهدنامهٔ لفظ کپنک مرقوم است، به ادعای این که این لفظ کپنک به فتح نون است و اسم رودخانهٔ مقری کپنک چای است می خواست ضبط کند و حال آن که کپنک چای اسم رودخانهٔ مقری نیست، بلکه هیچ رودخانه در آن محالات به این اسم معروف نیست. شاهزادهٔ ولیعهد ایشک آقاسی خود را به تفلیس فرستاد که: سبب این مطلب را بپرسد، جواب بیارد. یرمولف نه او را دید و نه نزد خود طلبید و نه حرف‌هایی که داشت شنید. بل به نایب خود رجوع کرد که: او را به وضعی، که با دوستی و خصوصیت دولتین نمی ساخت، بی جوابی درست روانه نمود و

بعد ذلک در میانه شاهزاده ولیعهد و یرمولف رفت و آمد آدم و کاغذ شد و چندان که از طرف او حرف‌های سخت و بهانه‌های ناصواب و جسارت‌های بی ادبانه به عمل آمد از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان می‌شد و حوصله و تحمل به ظهور می‌آمد. عاقبت قرار بر این شد که: صورت ماجرا به عرض شاهنشاه برسد و به هرچه حکم بفرمایند از آن قرار عمل شود. شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغه دفترخانه را به تفلیس فرستاد که: حکم شاهی را به یرمولف برساند و این گفتگو را قطع و فصل کند. میرزا صادق و مزرویح، ایلچی روس، که با هم از سلطانیه، موقف اردوی شاهنشاهی، مرخص شدند، به تبریز آمدند. مزرویح در تبریز به میرزا صادق گفت که: اگر تو را زوری و چماقی، مثل این که من دارم، هست به تفلیس بیا و حرف بزن و اگر نیست میا و هیچ مگو. خودش هم قبل از میرزا صادق روانه شد و میرزا صادق، که به عزم تفلیس می‌رفت، هنوز به ایروان نرسیده بود، که خبر ورود توپ و صالادات به قریه بالغلو و سایر قشلاقات گکچه دنگیز رسید. نایب یرمولف هم کاغذها به میرزا صادق نوشته، عذر آورده بود که: چندی در رفتن تفلیس میرزا صادق تأخیر کند. به این جهت او را مدتی در ایروان با فرمان و فرمایشات شاهانه معطل کردند، که نوع تخفیفی بود. بعد از آن که به تفلیس رفت هم یرمولف خودش نه او را خواست، نه فرمان شاه [را]، که به اسم بود، گرفت نه خودگوشی به سخن‌های او و فرمایشات شاه داد و به این جهت‌ها و غیر اینها متتهای استخفاف و بی احترامی به عمل آورد و کار میرزا صادق را به نایب خود رجوع کرد. او هم طوری خوش سلوکی نکرد. فرستاده معتمد شاه ایران را بی نیل مقصود روانه نمود و صریحاً جواب داد که: توپ و صالادات را از گکچه، که خاک ایران است، بر نمی‌دارم. این مطلب بر خاطر اولیای دولت ایران بسیار شاق و گران آمد و چون هربار خواستند به دولت روس و حضرت امپراتور اظهار کنند یرمولف گاهی اینجا مانع می‌شد و گاهی آنجا مغشوش می‌کرد. لذا به کلی از آن طرف مأیوس شده، لابد شدند که: به نوعی که از آن طرف در قید صلح و دوستی نیستند و به زور محض راه می‌روند از این طرف هم در مقام تلافی برآمده، احقاق حق نمایند. شاهزاده ولیعهد به این عزم حرکت کرده، تا ایروان آمد. در آنجا خبر قضیه ناگزیر امپراتور سابق رسید. دولت ایران شایسته ندید که همچو (!) وقتی بنای ستیز و آویز بگذارد و مصلحت در این دید که: دوستی و خصوصیت را در آن هنگام زیاده کنند و یکی از شاهزادگان را به تعزیت امپراتور سابق و تهنیت امپراتور جدید بفرستند. اظهاری هم ضمناً در این خصوص‌ها بشود که: ماده نزاع سرحدات رفع شود و پایه دوستی دولتين محکم‌تر باشد. در این بین خبر عزیمت منچشکوف

به ایلچی‌گری رسید. دولت ایران به انتظار ورود او در فرستادن شاهزاده تأمل نمودند. او که به سرحد مملکت رسید از یک طرف خودش با نامه و هدیه امپراتوری وارد حدود قراداغ شد و از طرف کینیز با توپ و صالادات بر سر آب میرک آمد، که ییلاقات محال آباران را تصرف کند. شاهزاده ولیعهد میرزا انبورگر^۱، وکیل دولت روس را، نزد منچشکوف فرستاده، این خبر را به او داد. منچشکوف پولکونیک بارتلامه^۲ را نزد نایب یرمولف به تفلیس فرستاد که: چاره مطلب را کند. لکن به هیچ وجه اثری ظاهر نشده، فایده نکرد، تا منچشکوف خودش به تبریز آمد و در چمن سلطانیه شرفیاب حضور شاهنشاهی شد. چند مجلس فیما بین او و امنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد. خواهش دولت ایران این بود که: رفع تجاوزات شود. منچشکوف به عذر عدم اذن و اختیار معذر شد. یأس دولت ایران از این ره گذر به عمل آمد. تمامی خلق از جا درآمدند که: حفظ آب و خاک مملکت خود را، هر طور مقدور شود، بکنند حتی علما و فضلا در حرکت آمدند و ازدحامی عام در اردوی همایون شاهنشاه شد. از ولایات اسلام هم، که در دست روس بود و از سلوک یرمولف به جان رسیده بودند، عریضه‌ها و عجزها رسید و دولت ایران نظر به یأسی، که موافق تفصیل فوق، از رفع اذیت و همسایگی عساکر روس، به هر جهت از جهات، حاصل شده بود، جای تحمل نماند و به حکم ضرورت در مقام احقاق خود برآمدند و بر هر که اندک انصاف دهد و اطلاع یابد ظاهر خواهد بود که ابتدا بدعهد و عهدشکنی از عساکر روس بود، که بنای تجاوز را گذاشتند و خلاف شرط عهدنامه پادشاهان را به عمل آوردند. معهدا باز در وقتی که منچشکوف از اردوی شاهنشاه مرخص می شد وزیر دولت ایران صریحاً به او گفت و نوشت که: هرگاه بعد از ورود بطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و در صدد منع سرحدداران خود از حرکات سابقه برآیند دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش همسایگی منظور و مقصودی نیست. بالفعل هم سخن و خواهش دولت ایران همین است و راضی به جنگ و خونریزی خلق الله نمی باشند. همین که اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمی شود بر سر کار صلح ایستاده و برای خیرخواهی خاص و عام آمده اند، والسلام.»

از سنجش مدلول این نامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام که پیدا است به دستور مخدومان خود نوشته است با آنچه تاریخ نویسان زمان ضبط کرده اند و پیش از این آورده ام معلوم می شود که آنچه در این نامه آمده است درست نیست و قطعاً دربار ایران جداً خواستار

جنگ بوده و امیدوار بوده است به این وسیله نواحی از دست رفته را پس بگیرد. چنان‌که گذشت منتظر اقدامی که در این نامه نوشته‌اند امیدوار بوده‌اند پرنس منشیکو در ورود به پترزبورگ برای جلوگیری از جنگ بکند نشده‌اند و بلافاصله پس از عزیمت او از سلطانیه لشکریانی را که آماده کرده بودند به میدان جنگ فرستاده‌اند.

نتیجهٔ مأموریت پرنس منشیکو و بهانه‌جویی برای جنگ دوم در اسناد روسی چنین منعکس شده است: پرنس تازه به سلطانیه رسیده بود که عباس میرزا در همان ماه ژوئن (سال ۱۸۲۶ برابر ذیقعدۀ ۱۲۴۱) و در ضمن توقف سفیرکبیر در تبریز هنوز هیچ نشده دست به کارهای جدی زده بود که رضایت شاه را به جنگ فراهم کرده بود. در این هنگام شیخی از کربلا (شهر متبرک مسلمانان شیعه در اطراف بغداد) به نام میرسید محمد در طهران پدیدار شد و وی به نام پیامبر آشکارا فتوی به جهاد داد. این شیخ در ضمن عرایض بسیاری از روحانیان و اهالی خان‌نشین‌های ما را در سرحد به شاه نشان می‌داد که به گفتهٔ وی از او درخواست کرده بودند ایشان را از دست کافران خلاص کند. رونوشت‌هایی از این عرایض نزد عباس میرزا در تبریز بود. این نکته هیچ شکی دربارهٔ دستیاری وی در توطئه‌های روحانیان باقی نمی‌گذارد. شاه در انتظار ورود فرستادهٔ امپراتور روسیه، بسیار مایل بود شیخ فتوی‌دهنده را از جایگاه خود دور کند؛ اما تعصب روحانیان این کاری را که بسیار شایسته بود و حتی در روابط بین‌الملل که به دقت رعایت آن را بکنند اجباری به نظر می‌آید به او اجازه نداد. هنگام ورود منشیکو به سلطانیه پیش از وقت به جنگ مصمم شده بودند. الله‌یارخان وزیر اعظم شاه که کاملاً فدایی عباس میرزا بود و تنها به تحریک وی کار می‌کرد، با وجود دل‌بستگی تامی که فتح‌علی شاه به صلح داشت او را به همراهی در آغاز کردن به جنگ واداشت. در این موقع پرنس منشیکو نوشته است: «شاه هم از جانشین خود می‌ترسد و هم از روحانیان، هنگامی که روحانیان مردم را به تعصب وادارند تسلیم درخواست‌های ایشان می‌شود.» در آغاز ماه ژوئیه (آغاز ذی‌الحجه) هنگام پذیرایی از سفیرکبیر به او بی‌ادبی کردند و رعایت تشریفات معمولی را دربارهٔ فرستادگان دول بزرگ نکردند. شاه از آن‌که به دست خود نامهٔ پادشاه ما را بگیرد امتناع کرد و به پرنس منشیکو فرمان داد آن را روی بالش بگذارد، بنا بر معمول مشرق‌زمین این بی‌احترامی از سوی شاه نسبت به امپراتور روسیه بود.^۱

گفتگوهای پرنس منشیکو با الله‌یارخان وضع جدی نداشت؛ احتمال می‌رود مقصود

۱. انقلابی که در نتیجهٔ چشم‌پوشیدن گراندوک کونستانتین از تاج و تخت روی داده بود (یادداشت اصل کتاب).

وزیر اعظم این بوده است که پرنس را معطل کند، زیرا که در همان تاریخ ۱۷ ژوئیه (۱۱ ذی الحجه) عباس میرزا شتابان از سلطانیه رفت برای آن که در سرحدات قرا باغ بر قلمرو ما تاخت و تاز کند چون بیش از ده سال بود که خود را برای این کار آماده می کرد، نه تنها به شورش خان نشین های مسلمان ما، به کافی نبودن تدارک های نظامی ما در ایالات سرحدی، بلکه به برخی شایعات مبهم انقلابی که می گفتند در سن پترزبورگ روی داده است^۱ امیدوار بود. تنها اندیشه او از میان بردن همه آثار عهدنامه گلستان بود که از آن نفرت داشت. اما پرنس منشیکو چون از سلطانیه رهسپار شد، در تبریز او را معطل کردند، در ایروان تقریباً وی را زندانی کردند، تنها در آغاز ماه سپتامبر (صفر ۱۲۴۲) به تفلیس رسید. نخستین گزارشی که یرمولف در این زمینه داد امپراتور را بسیار خشمگین کرد.

در سوم ماه اوت (۲۸ ذی الحجه ۱۲۴۱) نوشت که سردار ایروان در ۲۸ ژوئیه (۲۲ ذی الحجه) با دسته ای شامل پنج هزارتن از سرحد ما گذشته و فرمانده فوج پیاده نظام تفلیس پرنس سوارزمیدزه را ناگزیر کرده است از لشکرگاه خود عقب بنشیند.^۲ مطلبی که در این کتاب درباره نامه های مردم نواحی از دست رفته قفقاز آمده قائم مقام نیز در نامه ای که پیش از این آوردم به آن اقرار کرده است. از این جا پیدا است که اسناد روسی اگر هم مبالغه ای در آنها رفته باشد چندان بی اساس نیست.

روابط دربار روسیه با عباس میرزا

در این دوره سیزده سال و یک ماه و یازده روز در میان دو جنگ، امپراتوران روسیه با عباس میرزا نایب السلطنه نیز روابط مستقیم داشته اند و این روابط بیش از آن بوده است که دربارهای شاهی با یکدیگر دارند، زیرا که معمول است پادشاهان با پادشاهان مکاتبه می کنند و اگر لازم شود نامه ای به ولیعهدی بنویسند آن نامه را ولیعهد آن کشور می نویسد. این که امپراتوران روسیه مستقیماً نامه به عباس میرزا نوشته اند دلیل است که نفوذ او را بر پدرش می دانسته اند و آگاه بوده اند که در کارها مخصوصاً در لشکرکشی ها اراده وی مؤثرتر است و می تواند پدر را به کاری که خواست او نیست برانگیزد و به هرکاری که خود می خواهد وادار کند. چنان که پیش از این گذشت هرگاه برای پدرش هدایایی

۱. انقلابی که در نتیجه چشم پوشیدن گراندوک کونستانتین از تاج و تخت روی داده بود (یادداشت اصل کتاب).

۲. کتاب سابق الذکر، پرنس سچربائوف ج ۲، ص ۳۰-۳۲.

برای وی نیز ارمغان‌هایی روانه می‌کردند.

دربار انگلستان بالعکس تا این اندازه به عباس میرزا پروبال نداده است، زیرا در موقعی که ولایتعهدی پس از عهدنامه گلستان رسمی شده است نامه‌ای که برای تبریک این سمت به او نوشته شده و نسخه اصل آن نزد آقای محمود فرهاد معتمد در تهران است به امضای ژرژ چهارم در زمان ولیعهدی و نیابت سلطنت او است.

اما دربار روسیه چنان‌که گذشت رعایت این اصول رایج را نکرده است. در منشآت قائم مقام چند نامه هست که وی از جانب عباس میرزا به امپراتوران روسیه نوشته است و ناچار پاسخ نامه‌هایی است که ایشان به وی نوشته‌اند. منتهی از مضمون آن نامه‌ها پیدا است که پس از جنگ دوم و پس از امضای عهدنامه ترکمان‌چای نوشته شده است. از نامه‌هایی که امپراتوران روسیه در میان دو جنگ و پس از عهدنامه گلستان به عباس میرزا نوشته‌اند تنها به دو نامه دسترس یافته‌ام بدین گونه که آقای محمود فرهاد معتمد نسخه اصل دو نامه از امپراتوران روسیه را خطاب به عباس میرزا دارد و با کمال کرم و گشاده‌رویی اجازه نقل آنها را به من داده است. نخست نامه‌ای است از الکساندر اول به عباس میرزا که در تاریخ دهم ماه مایس سال ۱۸۱۶ تقویم روسی (۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۳۱) نوشته شده و دیگر نامه‌ای است از نیکولای اول که در ۳۱ ژانویه ۱۸۲۶ روسی (۱۱ جمادی‌الآخره ۱۲۴۱) در آغاز سلطنت خود به او نوشته و ترجمه نامه اول را به فارسی مخصوصی که پیدا است مرد بیگانه‌ای در روسیه کرده در برابر آن نوشته‌اند و اینک خواهد آمد.

اصل این نامه روی کاغذ سفید به قطع بزرگ با خط خوش‌نویس و با طلا نوشته شده و در چهارطرف آن با طلا گل و بوته‌های زیبا ساخته‌اند و در بالای آن عقاب امپراتوری روسیه را با طلا کشیده‌اند. کسی که ترجمه فارسی آن را با خط نسبتاً خوب و مرکب سیاه نوشته پیدا است که روسی را درست نمی‌دانسته یا آن‌که خط مترجم را درست نمی‌خوانده است زیرا که در اسامی جغرافیایی که در آغاز نامه در پی نام الکساندر هست اشتباهات کرده و در آنها تحریف به کار برده است. در متن عیناً آنها را همچنان که در اصل هست نقل کردم و ضمناً برای راهنمایی خوانندگان آن اسامی را چنان که به زبان روسی تلفظ می‌کنند آورده‌ام:^۱

«به نام و مرحمت بی‌عنایت حضرت سبحان آفریدگار، ما که الکساندر اول امپراتور و شهنشاه فرمانفرمای کل ممالک روسیه و موسحه (مسکو)^۲ و کتو^۳ و ولادیمیر^۴ و نووگرود^۵ و

۱. ضبط ترکی کلمه tsar روسی.

2. Moskva

3. Kiev

4. Vladimir

5. Novgorod

چارقزان و حاجی ترخان و له (لهستان)^۱ و سیبر (سیبری)^۲ و جزیره قریم، پادشاه پسقو^۳ و کنیاز اعظم سمولنسک^۴ و لتوانیا (لیتوانی)^۵ و ولینا^۶ و پودلیا^۷ و فنومدیا^۸، کنیاز استلوندیا^۹ و لفلوندیا^{۱۰} و فورلوندیا^{۱۱} و سمیفالیا^{۱۲} و بلومستوق^{۱۳} و قورل (کارلی)^{۱۴} و تور^{۱۵} و پوغرو^{۱۶} و پرم^{۱۷} و بلغار^{۱۸} و سایر، پادشاه و کنیاز اعظم اراضی نوواغرو^{۱۹} و راران^{۲۰} و پولوچق^{۲۱} و بلورروا^{۲۲} و دوروا^{۲۳} و بدور^{۲۴} و قوندیس^{۲۵} و وتیسق^{۲۶} و حاکم بالاستقلال ولایات شمالیه و پادشاه اپریا^{۲۷} و قرنالینا^{۲۸} و گرجستان و ایمرت (ایمرت)^{۲۹} و منکریل (منگریل)^{۳۰} و غوریل^{۳۱} و اراضی قبارده^{۳۲} و بالارث پادشاه و حکمران کنیازهای چرکس و جبال قفقازیه و ستورمان^{۳۳} و وتیمار^{۳۴} و پادشاه سایر و سایر ممالک و محال و اراضی هستیم، به آن علوالمآب و جلیل الاشهار شهزاده، فرزند ارجمند فرمانفرمای ممالک ایران جناب عباس میرزایی، والانژاد و تعالی شانه، سلمه الله تعالی، از بلیات و آفات زمان از مکنونات خاطر خلوص ما به این گونه اظهار نمایم که: صحیفه الولای آن والاشان فرح بخشای وصول شده، با کمال محظوظیت از مضمون آن مفهوم گردید. این که اعاده مضافات قدیمیه، که اکنون به شادمانی عام میان دولتین علیتین روسیه و ایران کما فی السابق، باليمن والسعاده، پذیرای حصول گشت مؤدی اقصای ممنونیت و غایت مسروریت این جانب شده، نظر به حرمت طبع و اخلاق گزیده صفات و درایت عقل و خرده بین آن نبالت سمات ما را وثوقی تمام است، که در تمهید بنیان راسخه دوستی دولتین و در تأیید استحکام اساس و اسباب حب و وداد شوکتین، که منتج خیر و خوشحالی رعایای جانبین است، خالصانه راغب و در تکمیل وسایل این امر میمنت اثر مایل و طالب می باشند، چون نیت قرارداد ما آن است که: به هروجه مبانی محبت و وداد و مراتب حسن جواریت و اتحاد دولتین بیشتر قوی و استوار و محکم و پایدار گردد و نیز در انجام مقاصد مخصوصه آن جناب، که از زیانزد خامه وفا نشانش فهمیده شد، مراد ضمیر صفوت تخمیر ما چنین است که: به طریق موافق کار و مصلحت و به وجهی مطابق فواید دولت خود حسب الامکان شیوه همرنگی و مصافات را مراعات کرده باشیم، ایلچی بزرگ، که به دولت بهیه ایرانیه مأمور و تخصیص کردیم،

1. Leh	2. Sibir	3. Pskov	4. Smolensk	5. Litov	6. Valin
7. Podol	8. Finlande	9. Estland	10. Lifland	11. Courland	12. Semigal
13. Beloston	14. Korel	15. Tver	16. Yougor	17. Perm	18. Bolgar
19. Novogord	20. Razan	21. Polot	22. Belozer	23. Oudor	24. Obdor
25. Kondis	26. Vitepsk	27. Iversia	28. Kartalin	29. Iméretie	30. Mingrelie
31. Gouril	32. Cabarde	33. Stormarn	34. Ditmaren		

فرمودیم که به آن محل‌ها رفته، بعد از معاینه و رؤیت جمیع مقتضیات این خصوص را برواجنبه^۱ دویت تدقیق و ملاحظه و تفصیلات کیفیت حال را بالتحقیق به این جانب عرض و اعلام کند. دلخواه ماست که: نتایج اخبارات مومی‌الیه صورتی نماید که به آن درجه خلوص خاطر صداقت سمیر و علامات نیک‌خواهی ضمیر صدق تخمیر خود را به حضرت پادشاه رفیع‌جاه و به آن شهزاده^۲ مناعت دستگاه بالفعل اظهار و اجرا ما را ممکن شده باشد. ایلچی بزرگ آن دولت، زبده‌الامرا العظام، میرزا ابوالحسن‌خان، که اکنون مرخص معاودت به آن جانب گردید، در اثنای مأموریت و ایلچی‌گری خود به ایفای لازمه غیرت و ادای واجبه بندگی و صداقت در خدمات حضرت پدر بلنداختر، پادشاه جلیل‌الاقتدار، شایسته انظار عوطف آثار آن فرزند والاشأن شده است. در این اوان سعادت‌نشان، که مشارالیه متوجه آن سامان بود به تحریر این نامه مسرت ختامه حقایق‌نگاری توجه خاطر و اعتبار خلوص آثار خود را واجب دانسته، چندان می‌گویم که: در همه آن وصال در اثبات نیک‌خواهی خود به آن ذات جلالت سمات حاضر و آماده می‌باشم. باقی ایام خجسته و صحت و عافیت مستدام‌باد. در پایتخت پطرزبورغ به تاریخ دهم ماه مایس سنه ۱۸۱۶ در سال شانزدهم سلطنت ما نوشته شد.» پیدا است که این نامه را الکساندر در پاسخ نامه‌ای از عباس‌میرزا نوشته که در آن خواستار شده بوده است در تحدید حدود ایران که در عهدنامه گلستان مبهم گذاشته بودند تجدیدنظر کند و وی وعده داده است که سفیر روسیه که تازه به این سمت برگزیده شده است به محل برود و در این زمینه گزارش به او بدهد. قطعاً مقصود از این سفیر همان یرمولف است که نتیجه مأموریت او را در صحایف پیشین آورده‌ام. این نامه را الکساندر به توسط میرزا ابوالحسن‌خان، هنگامی که از روسیه باز می‌گشته فرستاده است.

نامه دیگری که آقای محمود فرهاد معتمد اصل آن را دارد در همان نخستین روزهای سلطنت نیکولای اول در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی‌الآخره ۱۲۴۱) نوشته شده و به زبان روسی است و ترجمه آن به این‌گونه است:

«با تأییدات خداوند متعال ما نیکولای اول امپراتور و فرمانروای کل کشورهای روسیه و غیره و غیره در ضمن اظهار احترامات اعلیحضرت امپراتوری خود به والاحضرت عباس‌میرزا ولیعهد و فرزند ارجمند برادر کیوان حشمت و نامدار ما، اعلیحضرت شاهنشاه و فرمانروای ایران، اطلاع می‌دهیم که: خواست خداوند توانا به آن تعلق گرفت که به دوران گران‌بهای امپراتور اعظم الکساندر اول، برادر کامگار ما، خاتمه دهد و ما را بر تخت اجدادی

۱. در اصل چنین است و شاید «واجبه» بود که کاتب چنین نوشته است.

کشورهای روسیه بنشانند. اینک مراتب را به اطلاع آن والا حضرت می‌رسانیم و یقین داریم که شما در این حادثه غم‌انگیز که باعث فقدان کسی شد که همواره با شما دوست بود با ما شریکید. برای ما نیز موجب کمال مسرت است اظهار کنیم که آن ولیعهد والا جاه ایران، که فرمانفرمای ولایات همسایه روسیه است، با همه قوای خود در استوار کردن پایه‌های اتحاد و نیک‌خواهی، که خوشبختانه در میان دو دولت موجود است، خواهد کوشید و به این‌گونه حق خواهد داشت از دوستی و مهربانی ما برخوردار گردد. در زمان ولیعهدی ما اطلاعاتی به ما رسیده است که شما به کسب معلومات نظامی و اصول کشورداری میل وافر آشکار می‌کنید. این خبرها موجبات کمال احترام را نسبت به ملکات فاضله آن والا حضرت در ما فراهم کرده است و اکنون که بر تخت سلطنت نشسته‌ایم با کمال خرسندی موقع را غنیمت می‌شماریم و مترصدیم که وسایل لازم را برای رسیدن به این اندیشه‌های بزرگ در اختیار شما بگذاریم. ماژر ژنرال شاهزاده منشیکو، که با نامه‌ای عازم حضور اعلیحضرت پدر تاجدار شماس است و ضمناً حامل این نامه به عنوان آن والا حضرت هست چگونگی دستورهای ما را، که به فرمانده کل نیروهای گرجستان داده‌ایم، به اطلاع شما خواهد رساند. این دستورها حاکی از آن است که به پیروی از حفظ مبانی مقدسی، که روسیه شعار خود قرار داده است، درضمن رعایت شئون و حقوق مسلم ما هیچ‌گاه موجبات نارضایتی مشروع همسایگان را فراهم نکند. سنت پترزبورگ ۳۱ میان روز ژانویه ۱۸۲۶ و نخستین سال سلطنت ما.»

پیدا است که این نامه در ظهر روز ۳۱ ژانویه ۱۸۲۶ (روسی) مطابق با ۱۰ جمادی‌الآخره ۱۲۴۱ نوشته شده و نیکولای آن را به توسط سفیر خود پرنس منشیکو برای عباس میرزا فرستاده است.

از مدلول این دو نامه و لحنی که در نوشتن آنها به کار رفته است خوب پیدا است که چه تفاوتی در میان سیاست الکساندر و نیکولای درباره ایران بوده است. در نامه الکساندر در پی نام او ۴۵ ناحیه را که جزو امپراتوری او بوده است اسم برده‌اند و این نامه را با طمطراق مخصوصی نوشته‌اند. پیدا است که الکساندر خود را فاتح روزگار خویش می‌دانسته و به ضرب شستی که به ایران داده بود مطمئن بوده است و یقین داشته که ایرانیان دیگر جرأت درافتادن با وی را نخواهند داشت. اما لحن نامه نیکولای بسیار ساده و عاری از طمطراق است و حتی جنبه مساعدتی در آن هست و این می‌رساند که نیکولای درصدد نبوده است جنگی با ایران بکند و شاید اگر ایرانیان در جنگ دوم پیش‌دستی نمی‌کردند و آن اوضاع وخیم را فراهم نمی‌آوردند با وسایل دیگری می‌توانستند عواقب جنگ اول و عهدنامه گلستان را تغییر بدهند چنان‌که قراین دیگر نیز این نکته را تأیید می‌کند.

مراحل و عواقب جنگ دوم

نخستین اقدامی که در جنگ دوم شده این است که در تاریخ ۲۲ ذی الحجه ۱۲۴۱ (۲۸ ژوئیه ۱۸۲۶) حسین خان بیگلربیگی ایروان معروف به حسین خان سردار ایروان با پنج هزارتن از لشکریان خود از مرزی که در آن تاریخ پس از عهدنامه گلستان معین کرده بودند گذشته و وارد متصرفات روسیه شده است.

چنانکه پیش از این گذشت دربار روسیه تصور نمی کرده است که جنگ دوم درگیرد و عقیده یرمولف را در این زمینه نمی پذیرفته و به او اجازه نداده است وسایل پیش بینی از این جنگ را فراهم کند و لشکریان وی در قفقاز آماده برای این کار نبوده اند. چون در همین زمان پرنس منشیکو هنوز در ایران بوده است و انتظار نمی رفته است در حضور سفیر فوق العاده دربار روسیه به جنگ اقدام کنند. لشکریان قفقاز آماده جنگ نبوده اند و شاید عباس میرزا از این اوضاع باخبر بوده و امیدوار بوده است روس ها را به غفلت بگیرد و به همین جهت چنانکه پس از این خواهد آمد در آغاز جنگ تا چندی لشکریان روسیه شکست می خوردند. بهترین دلیل بر این که روس ها منتظر جنگ نبوده اند این است که اعلان جنگی که به ایران داده اند سه ماه و سه روز بعد یعنی در ۲۶ ربیع الاول ۱۲۴۲ (۱۶ اکتبر روسی ۱۸۲۶) در مسکو منتشر شده است.

این اعلان را به زبان فارسی نوشته و در همان روز در مسکو در یک ورق بزرگ به قطع ۲۸ در ۵۰ سانتی متر به خط نسخ تعلیق و چاپ سنگی انتشار داده اند. متن آن با تصویری از

آن در مجله یغما^۱ سابقاً منتشر شده است و عین آن را اینجا نقل می‌کنم:

«شبهه‌هایی که در کیفیت نقض عهد، که بلاحق و نصفت از طرف دولت ایران ناگهان به ظهور آمد، در خاطر دولت روسیه می‌بود، الحال رفع شد. در خلال یک ماه دولت روسیه هرگز ظن و خیال نمی‌کرد که شاه ایران، هنگامی که صلح و مسالمت برقرار و مذاکرات دوستانه در میانه درکار می‌بود، بی‌جهت منازعه و بدون سبب شکوا هنوز از محاربه خبر نداده، به عسکر خود مقرر فرماید که به اراضی دولت روسیه هجوم آورده، بدان حوالی شراره فتنه و آشوب القا و به اشتعال نایره جنگ و جدال اشتغال نماید. اما ظن و اعتقاد دولت روسیه، که به نفس الامر موافقت داشت، محض خیال باطل می‌بود. از آنجا که به حدود روسیه علی الغفله تجاوزکننده، چنان‌که دولت روسیه، از فرط خیرخواهی و اعتدالی که دارد، مظنه می‌برد، نه از قبائل همجواران وحشی بوده، بلکه بر چند نفر از عسکر روسیه، که به محافظت سنور و ثغور مقرر می‌بودند، علی الفور هجوم آوردند و به میان ولایات هم‌حدود داخل شوند. بلاشتباه عسکر ایران بوده و سالار لشکر مزبور نه از سرکردگان فتنه‌انگیزی که از اوامر پادشاه ایران روگردان باشند بوده، بلکه عسکر مزبور را سوق‌کننده و ایشان را به حمله مرتب گرداننده و اهالی آن ولا را به عصیان تحریک و ترغیب سازنده، بالفعل و لیعهد و وارث تاج و تخت ایران بوده است. در این صورت دولت روسیه، که به مقابله اقتدار با اقتدار و حرب با حرب مجبور است، اگر مورد اشتکای دولت ایران را می‌شناخت و یا دریافت می‌ساخت، هرآینه اسنادات دولت ایران را، که به وجوب این گونه منتهای اسباب و حرکات اساس اتخاذ کرده، از لوازم دانسته، در مواجهه دول اروپا رد و ابطال می‌نمود. فاما دولت روسیه، به سبب مواد نزاع، که بعد از این به قوت عسکریه خود قطع و فصل خواهد شد، اگر واقف نمی‌باشد، لکن علایق و معاملاتی که با دولت مذکوره جریان بوده است، به طریق اجمال تحریر و اشعار نموده، از طرف دولت ایران به ظهور این مقوله پیمان‌شکنی و وضع و حرکتی، که منافی جمیع اصول حقوق ملل می‌باشد، اصلاً مترقب نگشته، برای اثبات این مدعا به این منوال بسط کلام و مقال می‌گردد که: در وقتی که اتفاق و اتحاد کافه دول، که ممالک اروپا را از آفات تغلب تخلیص و بین‌الخلاقیق اساس صلح و صلاح را مؤسس کرد، بنا بر فتوحات که ابدالاباد در السنه خاص و عام مذکور خواهد شد، اقصی الغایه اشتها یافت، به عنایت الله تعالی مساعی حریه دولت روسیه در محاربه که با دولت ایران داشت مظهر

توفیقات ربانی شده، از ولایات ایران ایالات موفوره به تصرف عسکر روسیه درآمده، از جهت فتوحات متوالیه، چون دولت ایران طالب مصالحه گردید، لهذا به تاریخ دوازدهم ماه تشرین اول سنه هزار و هشتصد و سیزدهم عیسویه در چمن گلستان بین الدولتین یک قطعه عهدنامه مصالحه منعقد شده. از آن وقت به منطوق عهدنامه مذکور ضوابط علایق و روابط معاملات جانبین مقرر و بنابر اساسی که علی حالها ایضا باید باشد چگونگی متصرفات و تملکات طرفین معین گردیده، از مواد اصلیه آن، که دولت روسیه به دولت ایران متعهد شد، یکی آن است که شاه ایران از شهزادگان خود هرکه را انتخاب کرده، ولیعهد گرداند، دولت روسیه او را بالاستحقاق وارث تاج و تخت ایران دانسته، قبول نماید. ثانیاً حدود جدید، که در ولایات، که ضمیمه ممالک روسیه گردیده و به موجب عهدنامه گلستان معین شده بود، امر تحدید آن را به اتفاق مأموران دولت ایران به اتمام رساند. اول تعهد مذکور از جانب دولت روسیه به دقت تمام اجرا شده، هنگامی که فتحعلی شاه پسر خود عباس میرزا را ولیعهد خود نامزد کرده، اعلام نموده بود، دولت روسیه نیز میرزای معظم‌الیه را شایسته تاج و سریر دیده، نیابت او را بدون تأنی تصدیق نمود، ولیکن امر تعیین سرحد و سنور از جهت وقوع بعضی مباحثات در عقدۀ تعویق مانده، پیش از قطع منازعه پادشاه اعظم و امپراتور معظم الکساندر اول، که شأن و شوکت خود را به مدارج اعلی رسانیده بود، اگرچه به دارعقاب ارتحال کرد، اما در عهد سلطنت او مذاکرات و مکالمات، که در مباحث جزوئیه مذکوره با دولت ایران واقع شده بود، به حقانیت و اعتدال پادشاه مرحوم، که در تدبیر امور ملکیه موصوف گشته، دلیل شافی است. اوامر و تأکیدات، که به وکلای دولت خود و به ایلچیان و مصلحت‌گزاران^۱، که به دولت ایران مأمور بودند و به تمامی کارکنان گرجستان فرموده، به این جهت نهج است که: آثار دوستی و مسالمت و حسن مؤالفت را، از قراری که دولت روسیه با سایر دول ملتزم دارد، در معاملات با دولت ایران کذلک به دقت تمام مرعی داشته، به نحوی رفتار کنند که: به شاه و به ولیعهد او و وکلای دولت ایران یقین حاصل گردد که: دولت روسیه هرگز در هوا و هوس ضبط ممالک نمی‌باشد و در مطمح نظر به غیر از دوام آسایش و اجرای شروط معهوده چیز دیگر نه و هم از وضع و حرکتی، که باعث سوءظن و شکایت دولت ایران بوده باشد، احتراز کرده، اجتناب نمایند. خلاصه کلام: بقیه مباحثه که در فی مابین دولتین سانح گردیده موجب آن می‌باشد که از زمان انقطاع مخاصمت اراضی،

که در مابین انهار کپه نکچی و چودار واقع است و به مضمون عهدنامه گلستان به دولت روسیه منتقل و متعلق گشته بود، الی حال در تصرف دولت ایران باقی است و دولت روسیه نیز در مقابل آن در سواحل دریاچه کوکچه، که در مابین غرب و شمال فاصله جبال است، قراولخانه‌ها ساخته بود. امپراتور مرحوم از مباحثه مدعیات دولت ایران اعراض و برای رد سواحل مزبوره به ایران استرداد اراضی دولت روسیه را، که تا آن زمان در تصرف دولت ایران بود، مطالبه و یا این که مبادله اراضی مذکوره را، که معمور و محصول دار است به آن سواحل دریاچه مزبور، که قلیل الوسعه و کم علف می باشد و به جز از^۱ قریبت به دریاچه فضیلت ندارد، اعلام فرمودند. کیفیت تحدیدات لازمه در آن خصوص پیشنهاد وکلای دولت ایران گردیده، بعد از توضیحات و تفسیرات، که مدت متبادیه بین الدولتین شده و به هیچ وجه از آن نقاری به خاطر نیامده، در ماه آذر سنه هزارهشتصد و بیست و پنجم عیسویه رأی جانبین مقتربین گشته، در حین فوت پادشاه غفران جایگاه علامات اختتام مباحثه و معارضه، که به آرام و خوشی گذشته بود، رو نمود. در این وقت که چون اعلیحضرت پادشاه اعظم و امپراتور اکرم نيقولای، که به اطوار و افکار صایبه سلف بزرگوار خود وارث شدند، به اثر برادر مرحوم خود به رغبت تام اقتدا کرده، جلوس همایون خود را به جهت تبلیغ به شاه ایران و به نایب السلطنه عباس میرزا در ماه کانون ثانی جنرال مایور کنیاز منشیقوف را به ایلچی گری تعیین و با نامه های شاهانه، که به عبارات محبت آمیز مشعر، به اخص میل و رغبت امپراتوری در اجرای شروط و عهود و تشید قواعد صلح و مسالمت بود، به دولت ایران ارسال و به کنیاز مرقوم رخصت کاملاً داده، تأکید فرموده بودند که به تمشیت قضیه مباحثه، که تا حال باعث تعویق تحدید سنور می بود، پردازد و خصوص مبادله را، به طریق که مذکور شد، تکرار بیان نماید و جهت ترویج مصلحت دولت به وجه احسن و انفع برای اظهار مقاصد خالصانه دولت روسیه در باب مبادله به اراضی مزبوره، که الی الان در تصرف ایران است، قطعه ای از ایالت طالش علاوه کند و از استقامت ضمیر صفوت تخمیر معدلت مشحون اعلیحضرت امپراتور به شاه ایران و به عباس میرزا علم یقین حاصل گرداند و اقتدار دولت روسیه را، که به حقانیت و نصفت مربوط است، به وضوح رسانیده و هر جهات سوءظن و توهم دولت ایران را رفع کرده، تلقین سازد که: تشید و استحکام مبانی خلت و ودادی که به تقریب مصالحه در فی مابین دولتین رسوخ یافت محض صلاح دولت طرفین و

مقتضای مصلحت جانبین می باشد و اعلیحضرت امپراتور نیکلای، نیز مانند برادر مرحوم خود، جز از وفا به عهدنامه^۱ مطلبی ندارند. القصه مأموریت سفیر مومی الیه این بوده که: دولت ایران در مقابل آن با جنگ و جدال جواب داده، احوال و حادثات اصلیه، که بعد از این به ظهور آمد، از این قرار بوده است که: سفیر مذکور هنگام ورود به حدود ایران در کمال تعظیم و تکریم قبول شده و حین وصول به تبریز عباس میرزا لوازم عزت و احترام را درباره او مبذول و اظهار مراسم دوستی و مصافحات مخالفت مشمول فرموده، سفیر مومی الیه برای ادای اوامر محوله امپراتوری به صحرای سلطانیه تکلیف می شود و در آن اثنا میان خلایق آن ولا غلغله عظیمی ظاهر می گردد. عباس میرزا سفیر مذکور را در آنجا گذاشته، به سرعت تمام به جانب سلطانیه عزیمت و عسکر ایران فی الحال به حدود روسیه روانه و آمده، در رأس سنور بر چند نفر از عسکر روسیه، که به جهت محافظت سرحد مأمور می بودند، هجوم آور و نفرات مذکوره را به بازگشتن به معسکر خود مجبور ساخته، به اراضی دولت روسیه مستولی می شود. چون اعلیحضرت امپراتور اعظم به حرکات خصمانه دولت ایران مطلع گردیدند در مبادی حال مقدمه تعدی را به سرکشی و عدم اطاعت یکی از سرکردگان ایران، که از اراده شاه خود مخبر نباشد، حمل کرده، فرمودند که: در نقض عهد پیش از همه به سردار ایروان گمان می رود، باید که او عبره للسایرین از امور خود معزول گشته، تنبیه عظیم معاقب گردد. در این باب فرمان مرسول امپراتوری در محلی به ضابطان گرجستان وصول گردید که: حادثه مذکوره علانیه شده، اجرای مضمون حکم همایون قدیم الامکان بود. به جهت آن که در آن زمان عباس میرزا از صحرای سلطانیه مراجعت و به سرکردگی عسکر مذکور خود قیام کرده، قطعه ای از خاک قره باغ متعلق دولت روسیه را ضبط و سکان آن حوالی را به عصیان تحریک و برای انگیختن فتنه و فساد میان اهل اسلام رعایای دولت روسیه به اطراف و اکناف آن نواحی مخفی آدم ها فرستاده و اعلام نامه ها، که مشعر بر جهاد فی سبیل الله باشد، منتشر نموده، در این صورت جایز نیست که این گونه حرکات ناسزا بی جزا بماند. فلذا دولت روسیه به دولت ایران محاربه را مقرر کرده، اعلان آن می نماید که: چون عهدنامه گلستان فسخ شده، بعد از این تا به تقریب مصالحه مشیده، چنان که لایق شأن و شوکت دولت می باشد، ضابطه امن و امان را مستحکم نسازد و در عوض غدیری که شده لوازم ترضیه و مکافات را تلافی نکند هرآینه اسلحه را به زمین نخواهد گذاشت.

در دارالسلطنه مسقوف شانزدهم تشرین اول سنه ۱۸۲۶ عیسویه اعطا گردید. چنانکه پیش از این گذشت و در این اعلامیه دولت روسیه نیز بدان اشاره کرده است حسین خان سردار ایروان با پنج هزار تن لشکریان خود از خط مرزی گذشته و پرنس سوارزمیدزه^۱ از شاهزادگان گرجی را که فرمانده فوج پیاده تفلیس بود ناگزیر کرده است از لشکرگاه خود در الیرک به گوملی عقب نشینی یکنند.

در مراحل مختلف این جنگ کار ناشایسته‌ای که کرده‌اند این است که اهالی این نواحی را که به دست روس‌ها افتاده بود در فرمانبرداری از ایشان مقصر می‌دانسته و از اسیرکردن و کشتن شان خودداری نکرده‌اند. از طرف دیگر عباس میرزا سی هزار تن سپاهیان خود را در کنار رود ارس گرد آورده و اندیشه عبور از آن و حمله به سرزمین قراباغ را داشته است.

در این هنگام یرمولف نامه‌ای به امپراتور نوشته و در آن گفته است: «از سرنوشت مازور ژنرال منشیکو خبری ندارم اما شایعاتی که به من رسیده حاکی است که همه نامه‌هایی را که به من نوشته است ضبط کرده‌اند و دیگر با او رابطه‌ای ندارم». جای دیگر در این گزارش گفته است: «اعلیحضرتا، مرا بدان متهم کنید که پس از ده سال توقف در این سرزمین هنوز ایرانیان را نمی‌شناسم: تصور کنید که این وقایع کنونی برای من حادثه نامرتقی بوده باشد.»

چنان می‌نماید که نیکولای از توهینی که در ایران به سفیرکبیر فوق‌العاده او شده بود یرمولف را مقصر می‌دانسته است که پیش از وقت او را از این وقایع آگاه نکرده است. به همین جهت یرمولف در همین گزارش نوشته است: «نه، اعلیحضرتا، بیش از یک سال است که افتخار داشته‌ام جزئیات را مستقیماً به اعلیحضرت مرحوم و کنت دونسلرود بنویسم. مازاروویچ نماینده رسمی ما در ایران نیز پیوسته آن را تکرار کرده است. از همان وقت جنگ را پیش‌بینی می‌کردم و درخواست داشتم که بر لشکرها بیفزایند.»

در این دوره مبلغان ایرانی مسلمانان نواحی را که در دست روس‌ها بود تحریک به قیام بر آنها می‌کردند و دشواری که برای کارگزاران روسیه پیش آمده بود این بود که می‌بایست عده‌ای از لشکریان خود را در اطراف گرجستان و ارمنستان برای سرکوبی کسانی که ممکن بود فتنه بکنند نگاه بدارند و در این جنگ تنها از گرجیان و ارمنیان اطمینان داشته‌اند. از خاندان‌های مالداران و نجبای گرجستان که از استیلای روسیه به این نواحی زیان دیده بودند

برخی به خاک عثمانی و برخی به ایران گریخته بودند و ایشان نیز هواخواهانی در گرجستان داشتند که روس‌ها می‌ترسیدند مزاحم بشوند. از آن جمله خانواده معروف دادیان بود که از نجبای منگریل بودند و با واختانگ^۱ ولیعهد ایمرت که به ارزروم گریخته بود و الکساندر ولیعهد گرجستان که به ایران پناه آورده بود مکاتبه داشتند و از ایشان برای تحریک مردم دستور می‌گرفتند. چنان‌که در ماه مارس ۱۸۲۶ (شعبان ۱۲۴۱) در نامه‌ای که واختانگ به الکساندر نوشته و اطلاعاتی به او داده گفته است: «می‌گویند جنگ در میان روس‌ها و ایرانیان درگرفته است، خدا را شکر کنیم...». به این‌گونه به‌جز مسلمانان عده‌ای از نصارای قفقاز نیز از تسلط روس‌ها ناراضی بودند و ممکن بود قیام کنند.

شکست‌های پی‌درپی لشکریان یرمولف که در نتیجه حاضر نبودن او به جنگ پیش آمده بود دربار روسیه را نگران کرد و نسبت به او بدگمان شدند. ناچار لشکر بیستم پیاده‌نظام و یک لشکر نیزه‌داران را به میدان جنگ فرستادند و دستور دادند که فوراً به تهاجم پردازند. وضع نیروهای روسیه را در این جنگ دستوری که بارون دیبیچ^۲ رئیس ستاد کل روسیه به یرمولف داده است روشن می‌کند. در این دستور گفته است: «در دامنه آن سوی کوه قفقاز شما سی هزار پیاده دارید که پانزده هزارتن از ایشان در اطراف تفلیس و نزدیک مرز ایروان هستند. اگر دوهزارتن را برای پاسبانی از تفلیس بگذارید، می‌توانید بی‌درنگ سیزده هزارتن را در یک دسته گرد آورید: این دسته را که با توپخانه و سوارنظام تکمیل بکنید قطعاً شماره آن به پانزده هزار می‌رسد. اعلیحضرت امپراتور کاملاً اطمینان دارد که این عده از سپاهیان به فرماندهی رئیسی مانند جناب شما که تا این اندازه جامع شرایط و آزموده است و تا این اندازه طرف اعتماد زیردستان خود هست، کاملاً برای از میان‌بردن نیروهای دشمن کافی است».^۳

در این میان جنگ روزبه‌روز سخت‌تر و برای روس‌ها وخیم‌تر می‌شد. لشکریان عباس‌میرزا وارد سرزمین قراباغ شده و به سرعت شهر گنجه را تصرف کردند. سپس شهر شوشی را در اول ماه اوت ۱۸۲۶ (۲۶ ذی‌الحجه ۱۲۴۱) محاصره کردند و محاصره آن چندی کشید. در این میان مردم طالش یک‌باره در برابر روس‌ها قیام کردند و حکمران آن که تا آن زمان فرمانبردار روس‌ها بود بنای سرکشی را گذاشت. در استاد روسی در این زمینه چنین آمده است که: «خان طالش که در این زمان در ماوراء قفقاز فعالیت بسیار داشت

1. Vakhtang

2. Baron Diebitch

۳. کتاب سابق‌الذکر، سچریانوف، ج ۲، ص ۳۸.

می‌ترسید دیر یا زود سرنوشت همسایگان خود را داشته باشد. وانگهی زیاده‌روی‌ها و راهزنی‌های فرمانده لشکریان روسی در لنکران که در ضمن حکمران آن ناحیه بود سبب شد که صبر او تمام بشود».

مراد از این فرمانده و حکمران یاور ایلینسکی^۱ است که فرمانده تیپ ملاحان دریای خزر بود و نتوانست سپاهیان خود را به موقع آماده کند. مصطفی خان حکمران سابق شروان با سواران فراوان خود بر او تاخت و مردم محل نیز با او یاری کردند. پسران حکمران سابق شکی نیز که به ایران رفته بودند بر آنجا تاختند. مردم قبه نیز قیام کرده بودند اما ژنرال ماژور کرابه^۲ فرمانده تیپ اول لشکر بیست و یکم پیاده مانع از پیشرفت ایشان شد و در صدد برآمد بر لشکریان مصطفی خان بتازد، شاه‌علی خان پسر حکمران سابق قبه مانع شد و پس از جنگی با او شهر قبه را گرفت.

با این همه عده‌ای از مسلمانان قفقاز که فرمانبردار دولت ایران نبودند در این قیام شرکت نکردند، چنان‌که مردم داغستان با وجود تحریک‌های سرخای خان حکمران سابق آن سرزمین در این کار شرکت نکردند و لزگیان (لگزیان) نیز به یاری ایران برخاستند. در ماه اوت ۱۸۲۶ (محرّم ۱۲۴۲) یرمولف دو دسته از لشکریان خود را برای گرفتن گنجه و ایروان فرستاد و در پایان آن ماه لشکریانی که شمارهٔ ایشان تقریباً چهار هزار بود و دوازده توپ داشتند به فرماندهی ژنرال ماداتوو^۳ در کنار رود حسن سو نزدیک گنجه فرود آمدند و سرانجام با لشکریان ایران به فرماندهی محمد میرزا (محمدشاه) پسر عباس میرزا که تقریباً دوهزار پیاده و هشت هزار سوار داشت روبرو شدند و روز ۱۵ سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۲ صفر ۱۲۴۲) جنگ در گرفت. در این جنگ محمد میرزا خود را باخت و سواران وی در برابر توپخانهٔ روس‌ها رو به فرار نهادند و سربازان وی نیز عقب نشستند. گرفتن شهر گنجه برای ماداتوو کار آسانی شده بود اما وی دفع‌الوقت کرد.

در این میان فرمانده معروف و فاتح این جنگ ژنرال ایوان فدوروویچ پاسکیویچ^۴ (۱۷۸۲-۱۸۵۶) را که در میدان‌های دیگر هنرنمایی کرده بود از مسکو برای یاری و معاونت یرمولف با اختیارات تام فرستادند و وی در دهم سپتامبر ۱۸۲۶ (۷ صفر ۱۲۴۲) وارد قفقاز شد. تا چندی یرمولف دست به دست می‌کرد که اختیارات لازم را به او بدهد. پاسکیویچ در این دوره از مأموریت خود وقایع را روز به روز در روزنامه‌ای یادداشت کرده و خاطرات وی

1. Ilinski

2. Krabbé

3. Madatow

4. Ivan Fédorovitch Paskievitch

جالب‌ترین و معتبرترین سندی است که از حوادث آن روزگار مانده است.

در فرمانی که امپراتور برای مأموریت او صادر کرده بود به وی اختیار داده بود که هر وقت لازم بداند یرمولف را از فرماندهی این جنگ عزل کند و ناچار اختلافی در میان ایشان درگرفت. یکی از دشواری‌های این جنگ برای روس‌ها تهیه و رساندن خوراک و آذوقه برای لشکریان و چهارپایان بود. نخست پاسکیویچ به این کار پرداخت و سرانجام در روز هفدهم سپتامبر (۱۴ صفر) وارد میدان جنگ شد و فرماندهی را به دست گرفت.

در آغاز این جنگ معلوم نیست به چه جهت عباس میرزا آهسته پیش می‌رفت. هجده گردان سرباز همراه داشت که هریک از آنها شامل هزارتن بود و این لشکریان را مطابق اصول جدید و به دستور افسران فرانسوی که پیش از آن ناپلئون به ایران فرستاده و پس از رفتن ایشان به دستور افسران انگلیسی تربیت کرده بودند و در آن زمان کلمه سرباز را که تازه وضع کرده بودند تنها درباره ایشان به کار می‌بردند. این عده صف واحدی تشکیل می‌دادند و روی هم‌رفته ۲۵ توپ داشتند که در فواصل معین حرکت می‌دادند. در پشت سر این عده مقدار زیادی زنبورک بود که بار شتر کرده بودند و نزدیک بیست و پنج هزار سوار همراه داشتند که از دو طرف همراه این سربازان در حرکت بودند. در پشت سر این عده دو گردان از پاسبانان مخصوص سلطنتی را قرار داده بودند که به ایشان جانباز می‌گفتند و چهار هزارتن از سوار نظام منظم با ایشان توأم بود. به این‌گونه روی هم‌رفته سپاهیان ایران در این جنگ چهل هزار تن می‌شدند و روس‌ها عده خود را هفت هزار نوشته‌اند و ۲۴ توپ داشته‌اند. هنگامی که دو لشکر روبرو شدند یک ساعت درنگ کردند و سرانجام جنگ در حوالی شهر گنجه درگرفت.

در زدو خورد نخستین در نتیجه حمله سخت پاسکیویچ شکستی در خط لشکریان ایران افتاد و قسمتی از پیاده نظام ایران در اطراف پراکنده شد و چهار بیرق و یک توپ و یک زنبورک و هشتاد صندوق مهمات و نزدیک هزارتن اسیر به دست روس‌ها افتاد و این نخستین ضربتی بود که پاسکیویچ به لشکریان عباس میرزا زد. در زدو خورد های دیگر نیز روس‌ها پیش بردند و تقریباً دوهزار کشته از لشکریان ایران در میدان جنگ ماند. پاسکیویچ ناحیه قراچای را که لشکرگاه عباس میرزا بود و از آنجا عقب نشسته بود تصرف کرد و به کنار رود ترتر رسید.

خبر پیروزی پاسکیویچ در جنگ گنجه ده روز پس از انتشار اعلان جنگ با ایران در مسکو به امپراتور نیکولای رسید. این جنگ گنجه سه روز پیش از انتشار آن اعلان جنگ درگرفته بود.



شکست لشکریان ایران در گنجه در ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶ (دهم صفر ۱۲۴۲)

این واقعه را نیکولای نخستین پیروزی دوره سلطنت خود می دانست و چون پیش از رسیدن به سلطنت که در خدمت نظام بود پاسکیویچ سمت ریاست او را داشته است از این پیشرفت او بسیار شاد شد و نامه ای به او نوشته است که بسیار جالب است و ترجمه آن این است:

«به جناب ایوان فتودوروویچ پاسکیویچ

مسکو ۲۸ سپتامبر (۱۰ اکتبر) ۱۸۲۶^۱

چون خبر پیروزی را که بهره شما شده است و نخستین پیروزی در دوره سلطنت من است دریافت کردم و آن را نشانه آشکار تفضل خدا درباره خودمان دانستم، ایوان فتودوروویچ عزیز و رئیس سابق من، برای من بسیار دلپذیر است که می بینم پیش بینی من هنگامی که با شما وداع کردم اجابت یافته است. وانگهی یقین دارم که اگر کوشش شما و هنرنمایی شما نبود چنین نتیجه ای فراهم نمی شد. این را خوب می دانستم و به همین جهت شما را فرستادم. اینک نباید به این مقدمه نیکبختی خرسند شد، هنگامی که نخستین مدد برسد باید «به بازدید رفت» اطلاعاتی که پرنس منشیکو درباره ایروان فرستاده است می رساند که در ایروان باید منتظر سخت ترین پایداری ها شد و از محاصره آن نمی توان پرهیز کرد و بنابراین باید آماده آن شد. به ژنرال یرمولف نوشته ام که رضایت می دهم از قلاع مجاور توپ هایی را که در آنجا هستند بردارند. از اینجا عده ای از معدن چیان می فرستم، اما همه آنها فرصت می خواهد باید تصمیم گرفت که آیا می توان وارد ایران شد و از ارس گذشت و گرد ایروان را گرفت تا وقتی که لوازم محاصره برسد؟ در هر حال مناسب تر این است که به ایرانیان مجال ندهید کار خود را جبران بکنند؛ در این صورت هرچه زودتر که ما خود را به ایشان نشان بدهیم بهتر خواهد بود.

منتظرم صورت کسانی را که باید پاداش بگیرند بفرستید. خواهی نخواهی به یاد جنگ ویلنا^۲ هستم که چگونه هردو بر روی شکم روی میزی خوابیده بودیم جنگ می کردیم و با هم بحث می کردیم و اشک می ریختیم! بازی های قضا و قدر همین است.

ایوان فتودوروویچ عزیزم، خدا حافظ؛ حق شناسی و دوستی من همیشه متوجه شما خواهد بود.

کسی که صمیمانه شما را دوست می دارد نیکولای».

۱. هشتم ربیع الاول ۱۲۴۲

۲. Vilna یا Wilna پایتخت سابق لیتوانی که در ۱۸۱۳ در لشکرکشی ناپلئون جنگی در آن درگرفت و نیکولای که در آن زمان ولیعهد روسیه بود در این جنگ شرکت داشت.

این نامه امپراتور توأم با فرمانی بود که لحن بسیار مهربانی داشت و در آن فرمان نوشته شده بود «به یاد فتحی که در برابر ایرانیان کرده است» شمشیری برای وی فرستاده‌اند و روی این شمشیر الماس نشان نوشته بودند «برای شکست ایرانیان در گنجه»^۱.

پیدا است که این هنرنمایی پاسکیویچ در نظر دربار روسیه تا چه اندازه اهمیت داشته و چگونه باعث ترقی او در آینده خواهد شد و افتخارهایی را که پس از آن نصیب وی خواهد شد پیش‌بینی می‌کند.

دومین واقعه مهم این جنگ این است که در شب سیزدهم سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۱ صفر ۱۲۴۲) حسن خان برادر حسین خان حکمران ایروان با سه هزار سوار برده‌های سر راه جزو قلمرو روسیه تاخت و آنها را ویران کرد و چهارپایانی را که بود از مردم گرفت و پیدا است مقصود از این کار این بوده است که روس‌ها در لشکرکشی و رساندن آذوقه از این چهارپایان بهره‌مند نشوند. پرنس منشیکو که از ایران از راه ارزروم برمی‌گشته در این واقعه حاضر بوده و با همراهان خود زدو خوردی با وی کرده است.

از طرف مشرق لشکریان پاسکیویچ مصطفی خان سابق‌الذکر را نیز به عقب‌نشینی وادار کرده‌اند. در نامه‌ای که در ۱۲ اکتبر (۱۰ ربیع‌الاول ۱۲۴۲) یرمولف که هنوز فرمانده کل بوده به امپراتور نوشته است می‌گوید: «آجودان ژنرال پاسکیویچ گمان می‌کرد امکان دارد عباس میرزا را تا اهر دنبال بکند که شهر عمده خان‌نشین قراداغ است و حتی دورتر تا تبریز برود، من به دلایل زیر مانع تعقیب او شدم: چون عباس میرزا با وجود جنگی که کرده همه توپخانه خود را از دست نداده و تنها یک توپ از دستش رفته است می‌توانسته است در عبور از رود ارس به آسانی مردم محل را که پراکنده شده‌اند گرد آورد و از ناحیه کوهستانی خان‌نشین قراداغ و دشواری راه‌های آن بهره‌مند شود و مانع از پیشرفت لشکریان ما گردد و به این‌گونه به شاه مجال بدهد که به یاری او بیاید. این کار بیشتر از این جهت آسان بود که شاه در آن زمان در اهر بود».

پیدا است که از همان وقت اوضاع به زیان ایران رو به وخامت می‌رفته است، زیرا از اسناد روسی چنین برمی‌آید که پس از شکست در گنجه لشکریان ایران خود را باخته بودند و از طرف دیگر در میدان جنگ قحطی روی داده بود و لشکریان روسیه نیز از آن زیان می‌بردند. به همین جهت برخی از فرماندهان معتقد بودند که باید از ارس گذشت و به اهر و

تبریز رسید تا در آنجا آذوقه فراهم کنند. اما یرمولف مدتی با این عقیده مخالف بوده است. عده‌ای از افسران ارشد که در این جنگ فرماندهی داشته‌اند از بومیان قفقاز، بیشتر از گرجیان و ارمنیان و گاهی نیز از مسلمانان بوده‌اند که پس از تصرف این نواحی وارد لشکر روسیه شده و تقریباً همه ایشان نام خود را تغییر داده و به شکل نام روسی درآورده و در پایان آن پسوند «اف» را گذاشته‌اند. این افسران قهراً زبان‌های محلی و ترکی را که بیش از همه رایج بوده است می‌دانسته‌اند و با مردم این نواحی مأنوس بوده‌اند و ناچار باعث پیشرفت کار شده‌اند.

لشکریان عباس میرزا در تاریخ ۳۰ سپتامبر و اول اکتبر ۱۸۲۶ (۲۷ و ۲۸ صفر ۱۲۴۲) در اصلاندوز از رود ارس گذشته و به این گونه عقب‌نشینی کرده‌اند. بنابر اطلاعاتی که به پاسکیویچ رسیده بود تنها سوار نظام ایران باقی مانده و پیاده نظام در ضمن فرار و عقب‌نشینی در کوهستان‌های اطراف پراکنده شده بود.

در گزارشی که یرمولف در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۲۶ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۴۲) به دربار روسیه داده نوشته است: «شاه در اهر در قراداغ است، عباس میرزا نزد او رفته است، لشکریان وی با بی‌نظمی بسیار پراکنده شده‌اند، اما شاه ایشان را از همه جا جمع می‌کند. باید حدس زد که مقصودشان هجوم نیست بلکه می‌خواهند وسایل دفاع را فراهم کنند».

در این میان محاصره شهر شوشی همچنان ادامه داشت. سرهنگ رثوت^۱ فرمانده لشکریان مدافع شهر در همان حین که ایرانیان آن را محاصره کرده بودند و مردم شهر از حیث خوراک در زحمت بودند وسایل دفاع شهر را فراهم می‌کرد. شهر شوشی در دامنه یکی از کوه‌های قراداغ واقع است و محیط دایره برج و باروی آن تقریباً هفت ورست روسی می‌شد که پنج ورست آن پیوسته به دره‌ها و تخته‌سنگ‌هایی بود که به دشواری بدان راه می‌یافتند. پادگان آن عبارت بود از شش گردان با چهار توپ صحرایی و هزار و پانصد سرباز ارمنی که سلاحشان خوب نبود و لشکریان ایران ایشان را از ده‌های اطراف بیرون کرده بودند. در برج و باروی آن تنها یک توپ کوچک قلعه کوب بود و دو توپ دیگر کهنه که روی پایه‌های بدی گذاشته بودند. لشکریان ایران در تاریخ ششم ماه اوت ۱۸۲۶ (۲ محرم ۱۲۴۲) این شهر را محاصره کردند و با چهار آتشبار آن را به توپ بستند و چندبار خواستند به حمله شهر را بگیرند و نتوانستند و ناچار در شمال شهر دو خندق کردند. در تاریخ ۱۳ اوت (۹

(محرم) که ایرانیان سروان ماداتووا^۱ را در راه تفلیس اسیر کرده بودند و وی حامل پیغام یرمولف بود که شهر را تخلیه کنند نزد رثوت فرستادند و عباس میرزا نیز پیشنهاد تخلیه شهر را به توسط او کرده بود. سرانجام پس از گفتگوهای بسیار روس‌ها پذیرفتند که هشت روز دست از جنگ بردارند.

سرانجام در ۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۴ صفر ۱۲۴۲) عباس میرزا ناگهان دست از محاصره شهر کشید و متوجه گنجه شد اما در ۱۳ اکتبر (اول ربیع‌الاول) دستوری از یرمولف به پاسکیویچ رسید که از رود ارس نگذرد و دسته‌ای از لشکریان خود را برای مقابله با حکمران شروان بفرستد و یک گردان برپادگان شوشی اضافه کند.

در این میان عباس میرزا بار دیگر به سواحل ارس نزدیک شد و لشکرگاه خود را در چهارورستی پل خداآفرین قرار داد و به روس‌ها خبر رسید که در آنجا بیست و پنج هزار سپاهی گرد آورده است.

به این‌گونه تا فرارسیدن فصل زمستان زدوخوردهای مختصری در میان روس‌ها و لشکریان عباس میرزا روی داده است. چنان می‌نماید که در این دوره از دو طرف کاملاً مهیای جنگ سخت نبوده‌اند. چنان‌که گذشت دربار روسیه انتظار این جنگ را نداشته و خود را آماده نکرده بود. ایرانیان نیز با همه شتابی که در این کار کرده‌اند گویا کاملاً آماده نبوده‌اند. بنابر اطلاعاتی که در مآخذ روسی ثبت شده در آن زمان عده پیاده نظام ایران هفتاد هزار تن بوده است و اغلب اکثریت آنها را مرخص می‌کرده و تنها یک‌دهم را در زیر سلاح نگاه می‌داشته‌اند و هروقت لازم می‌شده است دوباره احضار می‌کرده‌اند.

زمستان سخت آن سال هر دو طرف را ناچار کرد که از شدت عملیات خود بکاهند و منتظر بهار بشوند. به همین جهت پاسکیویچ در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۶ (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲) لشکرگاه خود را تغییر داده و از نواحی سردسیر برده است و چنان می‌نماید که عباس میرزا نیز همین کار را کرده باشد.

در زمستان که پاسکیویچ در تفلیس بوده عقیده داشته است که حمله به شروان بیهوده است و باید از راه نوخا به تبریز حمله کند و به مهماتی که در آنجا فراهم کرده بودند به میدان جنگ بفرستند دست بیابد و پس از آن به ایروان بتازد و آن شهر را بگیرد. برای این کار محتاج به وسایل نقلیه‌ای بود که یرمولف در اختیار او نگذاشته است.

در این ضمن ماداتو و مأمور شده است با دسته‌ای از لشکریان به اهر حمله برد و تقریباً در مدت یک ماه عده بسیار از ده‌هایی را که بر سر راه بود ویران کرده و چند هزار خانواده را اسیر کرده و بی آن‌که به مانعی بر بخورد انبارهای آذوقه را از میان برده و سرانجام به هفده ورستی اهر رسیده است. در گزارشی که پاسکیویچ در این زمینه به دربار روسیه داده چنین نوشته است: «عباس میرزا به پیاده نظام خود (پنج هزار تن که تازه گرد آورده بود) دستور داده است که به سوی اهر رهسپار شوند، اما سربازان از این کار خودداری کرده و گفته‌اند می‌خواهند در جایگاه خود بمانند. در گوش یکدیگر می‌گفتند که لشکریان امیدوارند بی آن‌که جنگی بکنند تسلیم بشوند و مردم محل ایشان را به این کار تشویق می‌کنند، وانگهی دیگر انبار آذوقه‌ای وجود ندارد. عباس میرزا خانواده خود را از آنجا فرستاد و خود در خانه‌ای که بیرون شهر بود فرود آمد، در شهر جنب و جوش بسیار بود و احتمال می‌رود که اگر لشکریان ما در این موقع نزدیک شده بودند اهر را گرفته بودند»^۱.

اگر این اطلاعات کاملاً درست نباشد در هر صورت می‌رساند که در این موقع دربار ایران دچار گرفتاری سختی بوده است. از طرف دیگر در میان یرمولف و پاسکیویچ نیز اختلاف افتاده بود و یرمولف می‌کوشید کاری بکند که پاسکیویچ را از قفقاز احضار بکنند. مناسبات دیرین شخص امپراتور با پاسکیویچ و هنرنمایی که در جنگ گنجه کرده بود قهراً می‌بایست نیکولای را وادارد نقشه پاسکیویچ را بر نقشه یرمولف ترجیح بدهد و دیبیچ رئیس ستاد کل را به قفقاز فرستاد که در این زمینه رسیدگی کند. وی در ۴ ماه مارس ۱۸۲۷ (۵ شعبان ۱۲۴۲) وارد تفلیس شد.

در اسناد روسی چنین آمده است که چون دیبیچ وارد تفلیس شد ایرانیان درخواست متارکه کردند به این معنی که در همان روز ورود او ۱۹۱ اسیر روسی را به جلال اوغلو که قلعه‌ای در سرحد ایروان بود آوردند و محمد بیگ نامی که ایشان را آورده بود حامل نامه‌ای از سردار ایروان خطاب به یرمولف بود و آن نامه را به تفلیس فرستادند. در همان اوان فرستاده‌ای از وزیر امور خارجه ایران وارد شد که نامه‌ای خطاب به کنت دونسلرود وزیر امور خارجه روسیه داشت. وی اظهار داشت اختیارات تام دارد که قرارداد متارکه‌ای را امضا کند. دیبیچ با وی گفتگو کرد اما به زودی این پیشنهاد رد شد زیرا که دیبیچ خواستار بود قلاعی را که در مرزهای ایران هست واگذار کنند و نیز خواستار قطعه زمینی بود که می‌گفت:

«آن را بعد تعیین خواهد کرد و به عنوان گروگان حسن نیت ایران در امضای عهدنامه صلح نگاه خواهد داشت». پس از آن نماینده ایران همان سخنان سابق را مکرر کرد که مأموران روسیه در مرزها کارهای مغرضانه کرده اند و عباس میرزا ناگزیر شده است به خاک روسیه بتازد. دیبیچ سخن وی را قطع کرد و با خشونت گفت: «اگر ایران از اعتراف به خطاهای خود خودداری کند امپراتور پیشنهاد صلح را نخواهد پذیرفت؛ وانگهی مکاتبه در این زمینه مانع از عملیات نظامی نخواهد شد». آخرین سخن دیبیچ این بود: «اگر چنین باشد ما دیگر گفتگویی نخواهیم داشت».^۱

در این موقع در روسیه شهرت پیدا کرده است که دولت عثمانی خیال دارد از طرف موش به خاک ایران تجاوز کند و مقصود از این کار انتقام از شکستی بوده است که سال پیش از عباس میرزا خورده بودند و وی از سرحد ترکیه تجاوز کرده و در چپان اوغلی با لشکریان عثمانی روبرو شده و چند توپ و چند صد اسیر از ایشان گرفته بود. بهانه این جنگ اختلاف سرحدی بوده است و دولت ایران اظهار کرده بود که خللی در روابط آن با ترکیه پیش نخواهد آمد. در این موقع لشکریان عثمانی مشغول جنگ در یونان بودند و نتوانستند از ایران انتقام بگیرند. اما اینک که سپاهیان روسیه خود را آماده می کردند در بهار وارد خاک ایران شوند به حکمران ارزروم دستور داده بودند پادگان وان و موش و بایزید و قارص را گرد آورد و به خاک ایران تجاوز کند و در همان موقع که روس ها حمله می برند ایشان نیز حمله کنند. این شهرت چندان بی اساس نبود و عثمان پاشا حکمران قارص و علی بیک حکمران زاروشاد این مطالب را به سرهنگ روسی پرنس سوارزمیدزه که با هنگ خود مأمور سرحد ایروان بوده است گفته اند. چنان می نماید که دربار تهران اقداماتی در این زمینه برای جلوگیری از جنگ با عثمانی کرده است.

در مدتی که دیبیچ در قفقاز اقامت داشته و به اختلاف در میان یرمولف و پاسکیویچ رسیدگی می کرده همچنان عقاید مختلف درباره نقشه جنگ با ایران در میان بوده است و در این زمینه بحث بسیار کرده اند. سرانجام امپراتور نیکولای پاسکیویچ را بر یرمولف ترجیح داد و دیبیچ را مأمور کرد که یرمولف را عزل کند و پاسکیویچ را به فرماندهی کل لشکریان قفقاز به جای او بگمارد و وی این فرمان امپراتور را در تاریخ ۹ آوریل ۱۸۲۷ (۱۲ رمضان ۱۲۴۲) ابلاغ کرد. قهراً عزل یرمولف و نصب پاسکیویچ که نقشه وخیم تری برای جنگ با

ایران داشت می‌بایست اوضاع را به زیان ایران تغییر بدهد زیرا که پاسکیویچ جوان‌تر و در فنون نظامی آگاه‌تر از یرمولف بود و مورد توجه خاص امپراتور نیکولای بود که دست او را باز گذاشت و پیشنهادهای وی را پذیرفت. از آن روز جنگ ایران با روسیه وارد مرحله دیگری شد و نتایج بسیار وخیم از آن برخاست.

مرحله دوم جنگ

فرصتی که در زمستان برای لشکریان روسیه فراهم شده بود و توانسته بودند وسایل حمله به ایرانیان را کاملاً آماده کنند این جنگ را وارد مرحله دیگری کرد که یکسره به زیان ایران تمام شد. نخستین زدو خوردی که پیش آمد حمله ژنرال بنکندورف^۱ به ایچمیادزین^۲ مرکز مذهبی کلیسای ارمنی نزدیک به ایروان بود که چون سه کلیسای بزرگ در آنجا ساخته‌اند مردم محل به زبان ترکی به آن «اوج کلیسیا» می‌گفتند.

در ۲۵ آوریل ۱۸۲۷ (۲۸ رمضان ۱۲۴۲) بنکندورف بی‌مانعی صومعه ایچمیادزین را که شب پیش لشکریان ایران تخلیه کرده بودند تصرف کرد. پادگان ایران در آنجا شامل چهارصد تن بود و هنگام تخلیه آذوقه و کشیشان ارمنی را با خود برده بودند. عده‌ای از سواران کرد به فرماندهی حسن خان ساری اصلان برادر حسین خان سردار ایروان در دشتی که در میان سردار آباد و ایچمیادزین و ایروان است لشکرگاه ساخته بودند. سردار آباد قلعه‌ای بود که حسین خان سردار بر سر راه ایروان ساخته بود و تصرف آن برای گرفتن ایروان اهمیت بسیار داشت و تصرف شهر ایروان بالاترین ضربتی بود که ممکن بود به لشکریان ایران برسد.

نرسس خلیفه ارمنیان با سپاهیان روسیه همدست بود و با ایشان وارد ایچمیادزین شد و نفوذ روحانی فوق‌العاده او در میان ارمنیان آن سرزمین بسیار مؤثر شد و توانستند عده‌ای از ارمنیان را مسلح بکنند و آذوقه برای خود به دست بیاورند و از وضع سپاه ایران آگاه بشوند. از طرف دیگر پاسکیویچ عده‌ای از مردم شروان و شکی و قراباغ را که پیش از آن زیر دست پرنس ماداتوو بودند به فرماندهی پرنس آبخازوف^۳ گرد آورده بود و بیشتر مأموریت این عده تهیه آذوقه بود و راه تازه‌ای از شوشی به نخجوان برای این کار ساختند. نقشه پاسکیویچ این بود که در ضمن در اصلاندوز از رود ارس بگذرد و از عقب نیز بر

1. Benkendorf

2. Itchmiadzine

3. Abkhazof

لشکریان ایران حمله بکنند تا گرفتن ایروان و پیشرفت از آن سوی آسان‌تر باشد. بنکندورف در ده‌ورستی سردار آباد با ده‌هزار سواری که فرمانده آنها حسن خان ساری اصلان بود روبرو شد و او را شکست داد و عده بسیار از سواران او را کشت و به دیوارهای قلعه سردار آباد رسید. دسته دیگر از لشکریان روسیه به فرماندهی سوارزمیدزه مأمور شده بود با موافقت پاشای قارص از آن راه مزاحم جناح چپ لشکر ایران بشود.

درضمن در لشکرگاه پاسکیویچ دفتری برای امور غیرنظامی و روابط خارجی تشکیل داده بودند و در ۵ ماه مه ۱۸۲۷ (۸ شوال ۱۲۴۲) کنت نسلرود نامه‌ای به پاسکیویچ نوشته و اطلاع داده بود اوبرسکوف^۱ مشاور دولتی مأمور شده است ریاست این دفتر و روابط خارجی را به عهده بگیرد و دولت ایران اقداماتی می‌کند که وارد گفتگو بشود و اوبرسکوف مأمور این کار خواهد بود و درضمن نسلرود دستور داده بود که از ادی‌بلاغ به بعد رود ارس باید سرحد در میان ایران و روسیه باشد و باید دخالت انگلیسی‌ها را در مذاکرات صلح نپذیرفت. در پاسخی که پاسکیویچ به نسلرود داده گفته است درباره این‌که دولت ایران صادقانه خواستار صلح باشد تردید دارد ولی تأکید کرده است که باید ماده چهارم عهدنامه گلستان را درباره ولیعهدی عباس میرزا به قوت خود نگاه داشت.^۲ در این پاسخ پاسکیویچ چنین نوشته است: «از ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ.) تا آغاز جنگ کنونی ایرانیان همیشه به عباس میرزا سرزنش کرده‌اند که نسبت به انگلیسی‌ها وفادار است و ایشان با طلای خود و اسلحه خود با او یاری کرده‌اند و حتی آموزگاران برای سپاهیان او فرستاده‌اند. در صورتی که ما حتی حق را که به اراده پدرش به او تعلق می‌گرفت با وجود آن‌که در عهدنامه گلستان این عنوان برای او شناخته شده بود از او دریغ می‌کردیم.»

از جمله کسانی که به عضویت این دفتر روابط خارجی به لشکرگاه پاسکیویچ آمده‌اند نویسنده بسیار معروف روسی گریبایدوف^۳ بوده است که پس از عهدنامه ترکمان‌چای وزیر مختار روسیه در ایران شد و تفصیل کشته‌شدن وی در تهران پس از این به جزئیات خواهد آمد. گریبایدوف خواهرزاده پاسکیویچ بوده و به درخواست وی وزارت امور خارجه دربار روسیه او را به این مأموریت فرستاده است.

در ۲۵ ماه مه ۱۸۲۷ (۲۸ شوال ۱۲۴۲) که پاسکیویچ از تهیه مقدمات فارغ شد و خود به

1. Obreskof

۲. کتاب سابق‌الذکر، سچریاتف، ج ۲، ص ۱۹۳.

3. Griboïédof

مرکز عملیات آمد جنگ وارد شدیدترین مراحل خود شد. در این موقع باران‌های بسیار سخت می‌بارید و تا چندی مانع پیشرفت لشکریان روسیه شد. در ۵ ماه مه (۸ شوال) پاسکیویچ مصمم شده بود ایروان را محاصره کند. سه روز بعد یاور ژودین^۱ با پنج گردان و چهار توپ محله شمالی بیرون شهر ایروان را تصرف کرد. در ۹ ماه مه (۱۲ شوال) یاور والشینسکی^۲ محله شرقی بیرون شهر را گرفت و به این‌گونه محاصره شهر شروع شد. دشواری که در پیش بود این بود که لشکریان ایران برای آن‌که مانع عملیات و ایستادگی سپاهیان روسیه بشوند مردم محل را می‌کوچانیدند و این کار را در جنگ‌های سابق نیز کرده و از آن بهره‌مند شده بودند.

هنگامی که محاصره ایروان شروع شد عباس میرزا با چهل هزارتن از لشکریان خود از تبریز بیرون آمد و از راه اردوباد از ارس گذشت و نزدیک اصلاندوز در پل خداآفرین نیز دوهزار سرباز با دو توپ و هزار سوار گماشته بود و شش هزار تن مأمور پاسبانی گذارهای رود بودند. هنگامی که پاسکیویچ وارد ایچمیادزین شد آقایان یعنی سرکردگان قراباغ که پرنس آبخازوف حکمران آن ناحیه ایشان را نزد وی فرستاده بود به وی پناه بردند و او را آگاه کردند که مهدی قلی خان با سه هزار خانوار از مردمان آن ناحیه وارد قلمرو روسیه شده و کسانی که از سردار آباد فرار کرده بودند اطلاع دادند که پادگان آن قلعه شامل هزار سرباز و پانصد تفنگدار مازندرانی و ۱۸ توپست و تنها دوماه آذوقه در آنجا هست.

در این زمان چون در جنگ اول تسیتسیانف و گودوویچ نتوانسته بودند ایروان را بگیرند مردم آن شهر از استحکام آن بسیار مغرور بودند و نیز به استواری دو قلعه عباس آباد و سردار آباد که در جنوب ایروان ساخته بودند اعتماد بسیار داشتند و به همین جهت شهرت داده بودند که فتحعلی شاه خود با سپاهیان بسیاری از تبریز به سوی رود ارس رهسپار شده است. هنگامی که پاسکیویچ به این ناحیه رسید بنکندورف مشغول گفتگو با سبجان قلی خان فرمانده پادگان ایروان بود و این مرد در همه حوادث این زمان می‌خواسته است به تزویر و دورویی فرماندهان روسی را فریب بدهد.

در حمله به ایروان لشکریان روس شامل سه هزار و دویست پیاده و هزار و دویست سوار و شانزده توپ بوده و قسمت دیگر نیروی این جبهه چهار هزار و هشتصد پیاده و هشتصد سوار و سه هزار سپاهی داوطلب و ۲۶ توپ بوده است. نقشه روس‌ها این بود که تا گرمای



عبور از رود ارس به فرمان پاسکیویچ در ۵ ژوئیه ۱۸۲۷ (۲۲ ذیحجه ۱۲۴۲)

تابستان به پایان نرسیده است ایروان را تصرف کنند. اما به زودی گرما طاقت فرسا شد چنانکه در ۵ ژوئیه (۱۰ ذیحجه) درجه حرارت آفتاب به چهل و سه و در سایه به سی و سه رسید و عده کثیری از سربازان بیمار شدند و ۷۰۰ تن از ایشان از پا درآمدند. در این روز سرکردگان طوایف قراباغ اجازه عبور از پاسکیویچ خواستند و گفتند خواستار تابعیت روسیه هستند تا به سرزمین خود برگردند و وی این درخواست ایشان را اجابت کرد.

روز ۸ ژوئیه (۱۳ ذیحجه) اول شب لشکریان روسی وارد نخجوان شدند و به محاصره قلعه عباس آباد آغاز کردند. مردم آن ناحیه تابعیت روسیه را پذیرفته بودند و روس ها از آذوقه ناراحت نبودند اما درجه حرارت به چهل رسیده بود و هزارتن از لشکریان بیمار بودند و تقریباً همه مردم از شهر بیرون رفته و بیشترشان از رود ارس گذشته بودند. پاسکیویچ دستور داد از خانه ها و باغ های ایشان پاسبانی کنند و در برابر هرچه لازم دارند پول نقد بدهند، به همین جهت چندین خانوار همان شب اول از رود گذشتند و به خانه خود برگشتند.

اندکی پیش از آنکه روس ها به اینجا برسند عباس میرزا چهار هزارتن به یاری پادگان عباس آباد فرستاده بود و خود در نزدیکی خوی چادر زده بود و هفت هزارتن از سپاهیان با او بودند و چهل هزارتن دیگر از تبریز به یاری او رهسپار شده بودند.

قلعه عباس آباد تا نخجوان ده ورست (ده کیلومتر و ۶۷۰ متر) مسافت داشت و در ساحل چپ رود ارس ساخته شده بود. مهندسان اروپایی آن را به دستور عباس میرزا و به نام وی پس از جنگ اول برای دفاع از شهرهای نخجوان و ایروان ساخته بودند و در سر راه ایروان به ایران بود. به همین جهت پاسکیویچ مصمم بود این قلعه را بگیرد اما از یک سو بسیاری از سربازان از بیماری از پا درآمده بودند و از سوی دیگر از آنجا تا لشکرگاه عباس میرزا تنها ۵۶ ورست (۵۹ کیلومتر و ۷۰۰ متر) بود و ممکن بود وی به یاری پادگان قلعه بیاید. هرچند که نقشه عباس میرزا در این مورد این بود که با لشکریان روسیه روبرو نشود و تعصب مردم آذربایجان را تحریک کند تا دشواری هایی برای پیشرفت روس ها فراهم کنند. با این همه با وسایلی که لشکریان ایران در آن زمان داشتند لااقل سه هفته وقت لازم بود تا خود را به آنجا برسانند. سرانجام پاسکیویچ مصمم شد قلعه را بگیرد و در ۱۱ ژوئیه (۱۶ ذیحجه) به حمله آغاز کرد. فرمانده پادگان قلعه محمد امین خان داماد شاه و دوتن معاون او امین خان نخجوانی و رضاخان تبریزی بودند و افراد پادگان تقریباً چهار هزار تن می شدند. گرداگرد قلعه خندقی کنده بودند و برای آنکه آن را از آب پر نکنند پاسکیویچ دستور داد نهری را که در گرداگرد قلعه بود برگردانند.



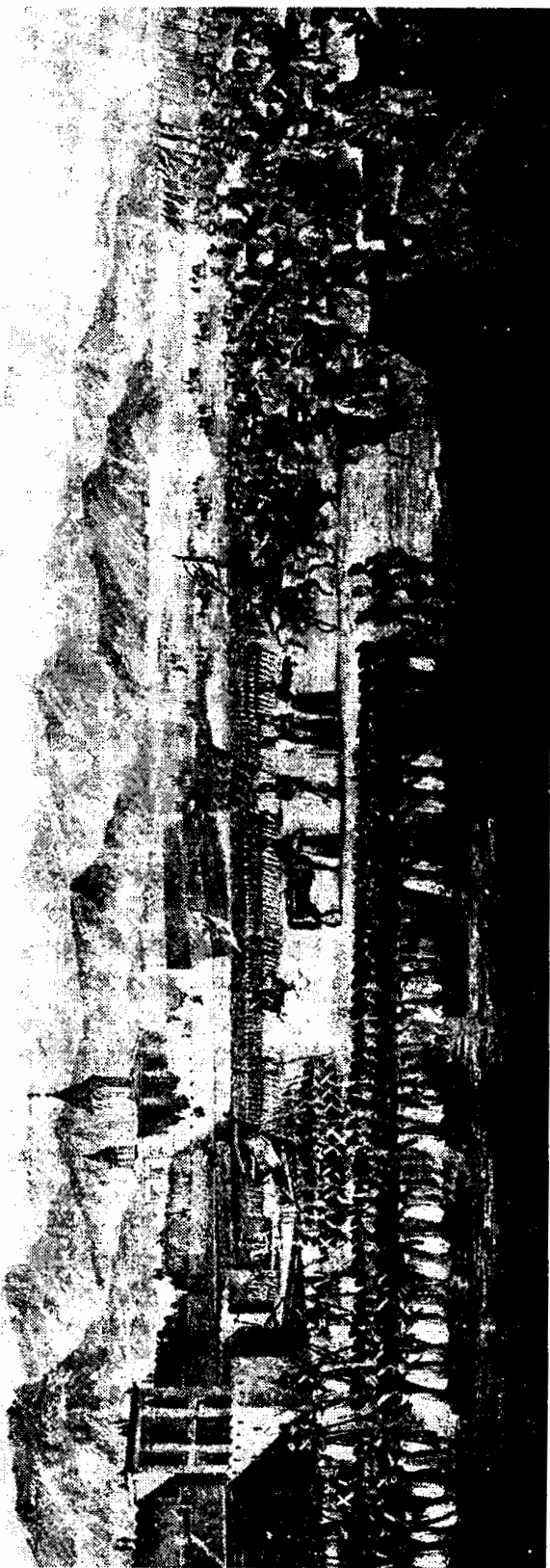
نتیجہ جنگ جوان بلاغ

روز ۱۴ ژوئیه (۱۹ ذیحجه) جاسوسانی که از چورس آمده بودند به وی آگاهی دادند که عباس میرزا با بیست و پنج هزار سپاهی و ۴۰ توپ در آنجا است و فتحعلی شاه خود با همان عده از لشکریان در خوی جا گرفته است. شهر خوی تا آنجا صد ورست (۱۶۷ کیلومتر) مسافت داشت.

سرانجام عباس میرزا مصمم شد به یاری پادگان قلعه رهسپار شود و به پاسکیویچ خبر رسید که حسن خان ساری اصلان هم از پشت به نخجوان حمله کرده است. ناچار وی تصمیم گرفت از ارس بگذرد و با عباس میرزا روبرو بشود و درضمن لشکریانش دست از محاصره برندارند و دو فوج از سپاهیان خود را با بیست و دو توپ در آنجا گذاشت.

در شب ۱۶ ژوئیه ۱۸۲۷ (۲۱ ذیحجه ۱۲۴۲) خبر رسید که لشکریان فراوانی از خوی به یاری عباس میرزا رسیده‌اند و وی با چهل هزارتن به سوی عباس‌آباد رهسپار شده است. پاسکیویچ فوراً بنکندورف را مأمور کرد که همه سواران را از رود بگذراند و مشک‌هایی برای این کار آماده کردند. دسته اول سواران هنوز از آب نگذشته بودند که مشک‌ها ترکیدند و دیگران یک ساعت در انتظار بودند تا وسیله رفتنشان فراهم گردد و توپخانه را هم از رود گذراندند. پاسکیویچ خود فرماندهی پنج دسته اول از سپاهیان را به عهده گرفت و فرمانده سردسته دیگر اریستو^۱ بود. گرما طاقت فرسا شده و زمین خشک و سنگلاخ بود. با این همه سه ساعت بعد در پانزده ورستی (۱۶ کیلومتری) کرانه رود ارس پاسکیویچ در ناحیه جوان‌بلاغ به بلندی‌هایی که لشکریان عباس میرزا در آنجا بودند رسید و دید که عده بسیار از سپاهیان با چند توپ در دشت هستند و حدس زد که توپخانه می‌بایست در مرکز این قسمت در پناهگاهی باشد.

وضع سپاهیان که فرمانده‌شان بنکندورف بود پیش از آن‌که پیاده‌نظام برسد بسیار دشوار بود و پنج هزار از لشکریان ایران از تنگه‌ها وارد دشت شدند. پاسکیویچ سپاهیان خود را دسته‌دسته به طرف جناح چپ لشکر عباس میرزا برد و به اریستو فرمان داد که در جناح چپ به تنگه‌ای حمله کند و یک دسته سواران نیزه‌دار ذخیره عده او بودند. با وجود گلوله باران جان‌فرسای توپخانه ایران پاسکیویچ به جناح چپ لشکر ایران رسید و تپه‌های مرکزی را که بر همه آن ناحیه مشرف بود گرفت. پیاده‌نظام ایران همچنان پدیدار نبود و در جایی بودند که کاری از دستشان برنمی‌آمد. سوارانی که در مرکز و جناح چپ بودند و در نتیجه تیراندازی



تسلیم پادگان قلعه عباس آباد در ۷ ژوئیه ۱۸۴۷ (۲۴ ذیحجه ۱۲۴۲)

روس‌ها به کلی پریشان شده بودند و میدانی برای عملیات نداشتند به هرطرف پراکنده شدند و توپخانه ایران هم به سرعت از راه چورس گریخت. اریستو هم سوارانی را که در تنگه‌ها گرد آمده بودند از آنجا بیرون کرد و به این‌گونه سوارنظام ایران که در جبهه راست بود یکسره شکست خورد.

پاسکیویچ هم با پیادگان ایشان را دنبال کرد. پس از هشت ورست (هشت کیلومتر و نیم) مسافت پیاده‌نظام روسیه در کنار رود جلال‌بلاغ جا گرفت و سوارنظام روسیه تا ده ورست دیگر لشکریان ایران را دنبال کرد. ناچار ایشان سخت هراسان شدند و با پریشانی و شتاب بسیار از آنجا گریختند.

درضمن آن‌که پیاده‌نظام ایران در ۲۸ ورستی (۲۹ کیلومتر و ۶۰۰ متری) جلال‌بلاغ جا گرفته بود شانزده هزارتن از سواران در این زدوخورد شرکت کرده بودند. چنان می‌نماید که مقصود عباس میرزا از این جنگ این بوده است که سپاه روسیه را که با پاسکیویچ بوده‌اند در این سنگلاخ و در این هوای بسیار گرم گرفتار کند. فرماندهی سواران را خود به عهده گرفته بود و فرماندهی جبهه راست را به الله‌یارخان آصف‌الدوله و فرماندهی جبهه چپ را به ابراهیم‌خان سردار و حسن‌خان ساری اصلان سپرده بود. به این‌گونه ساری اصلان که سابقاً مأمور شده بود به نخجوان حمله بکند به این میدان جنگ آمده بود و لشکریان روسیه در نخجوان دیگر درخطر نبودند. در این جنگ تقریباً چهارصدتن کشته و صدتن اسیر شده بودند. در میان اسیران چندتن از خاندان شاهی و چندتن از سرکردگان مردم آذربایجان بودند.^۱

پس از این واقعه که باعث پریشانی لشکریان ایران شده بود چندین زدوخورد دیگر در میان لشکریان ایران و سپاهیان روسیه روی داده و مهم‌ترین حوادث این جنگ تا پایان آن به این قرار است: روز ۲۰ ژوئیه (۲۵ ذیحجه) با آن‌که اسحق‌خان پسر کلبال‌خان نخجوانی فرمانده سابق پادگان عباس‌آباد که پدرش مورد خشم دربار ایران قرار گرفته و او را کور کرده بودند مانع از این کار شد محمد امین‌خان فرمانده جدید تسلیم سپاه روسیه شد و ژنرال پاسکیویچ با افسران ستاد خود با جاه و جلال وارد آن قلعه شد و این مانع بزرگ از سر راه روس‌ها برداشته شد. جنگ جوان‌بلاغ چنان رخنه در سپاه ایران افکند که با همه کوشش‌ها دیگر نتوانستند مانع از پیشرفت روس‌ها در این سوی ارس و در آذربایجان بشوند و دیگر



مراسم مذهبی سپاهیان روسیه برای فتح تبریز در ۲۴ اکتبر ۱۸۲۷ (۵ ربیع الاول ۱۲۴۳)

مانعی برای تصرف ناحیه ایروان نبود. عباس میرزا به خوی برگشته و پنجاه هزارتن گرد آورده بود و می خواست با ده هزارتن از ایشان حمله بکند و هرچند کارگزاران ایران می دانستند که پس از آفت گرمادگی بیش از شش هزارتن سپاهی برای پاسکیویچ نمانده بود و باز از گرما در رنج بودند سرانجام این تعرض سرنگرفت. این سستی را می توان متکی بر دلایل چند دانست: یکی آنکه از مردم این نواحی اطمینان کامل نداشتند که با ایشان یاری کنند. دیگر آنکه فتحعلی شاه به همان خوی جبلی و عادت دیرین از پرداخت هزینه این لشکرکشی های پرخرج خودداری می کرد. دیگر آنکه پیشرفت های ناگهانی و سریع لشکریان روسیه نه تنها در میان مردم عادی بلکه در میان لشکریان رعبی افکنده بود و این از همه چیز خطرناک تر بود.

کنت نسلرود به پاسکیویچ دستور داده بود پس از آنکه نخستین بار پیشرفت جالبی کرده است پیشنهاد صلح به دولت ایران بکند. پاسکیویچ در نامه ای که پس از تصرف عباس آباد به امپراتور در این زمینه نوشته چنین گفته است: «چون از خوی ایرانیان آگاهم و می ترسم این پیشنهادهای کریمانه و صلح جویانه را ایشان دلیل ناتوانی ما و کافی نبودن وسایل ما بدانند که بتوانیم با آن جنگ را دنبال کنیم دامادشاه را که اسیر کرده ایم وادار کردم که این پیشنهادهای را به ایشان بکند. وی می تواند درباره موافقتی که لازم است با ما بکنند تأکید کند و نامه اش را به لشکرگاه عباس میرزا بردند».

در نتیجه این اقدام نخست میرزا صالح را که یکی از کارگزاران دستگاه عباس میرزا بود فرستادند و وی اندکی رفتار دولت ایران را روشن کرد. پاسکیویچ در گزارشی که در ۲۷ ژوئیه (سوم محرم) به امپراتور نوشته است می گوید: «شاه از ترس ناراضی شدن مردم که به ظاهر بیش از باطن کار اهمیت می دهند خواستار معاوضه برخی از ولایات است به این معنی که از طرف رود ارس دو ولایت به ما بدهد و به این وسیله طالش و مغان به ایران برگردد. اما درباره هزینه های جنگ دولت ایران چیزی نمی گوید».

به این گونه روس ها می بایست جنگ را دنبال کنند. روز اول اکتبر ۱۸۲۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۳) پادگان قلعه سردارآباد در نتیجه محاصره روس ها ازپا درآمد. حسن خان ساری اصلان فرمانده پادگان از آنجا گریخت و ۵۰۰ تن کشته و زخمی به جای ماند و ۲۵۰ تن از لشکریان ایران که فرار نکرده بودند اسیر شدند. در این قلعه مقدار کثیری آذوقه از آن جمله گندم به دست لشکریان روسیه افتاد.

روز ۱۲ اکتبر (۲۱ ربیع الاول) نیز پادگان شهر ایروان در نتیجه محاصره تسلیم شد.



گراف پاسکیویچ-اریوانسکی

هنگامی که ژنرال سوشتلن^۱ با نخستین سربازان روسی وارد شهر شد و دارالحکومه را تصرف کرد حسن خان ساری اصلان به مسجدی پناه برده بود و دوهزار سرباز مدافع وی بودند. اما این سربازان به زودی از پا درآمدند و خلع سلاح شدند و سه هزار سرباز دیگر که پادگان شهر را تشکیل می دادند نیز تسلیم شدند. حکمران شهر تبریز را که در این جنگ شرکت می کرد اسیر کردند و سبحان قلی خان که جامه مبدل پوشیده بود هنگامی که از زیرزمین بیرون می آمد گرفتار شد. در این واقعه سه فوج از سربازان ایرانی و بیرق حسن خان نیز به دست روس ها افتاد و ۲۵ توپ و غنایم فراوان یافتند. تقریباً همه ساختمان های شهر ویران شده بود و کوی و برزن انباشته از پیکر سربازان بود. به یادگار این فتح پاسکیویچ دستور داد یکی از مسجدهای شهر را به کلیسا بدل کنند. تصرف قلاع عباس آباد و سردارآباد و ایروان سه ماه کشید و در این سه قلعه صد توپ و آذوقه فراوان و غنایم بسیار به دست روس ها افتاد.^۲

تصرف شهر ایروان فتح نمایانی برای پاسکیویچ بود و دیگر مانعی در پیش نداشت که جنگ را به پایان برساند. به همین جهت دربار روسیه بالاترین امتیازات نظامی را به او داد و وی معروف ترین سردار این دوره به شمار رفت و گذشته از امتیازات دیگر به عادت نظام روسیه تزاری که هرکس فتح نمایانی می کرد از نام آن فتح لقبی به او می دادند به پاسکیویچ هم از نام شهر ایروان لقب اریوانسکی^۳ یعنی «ایروانی» دادند.

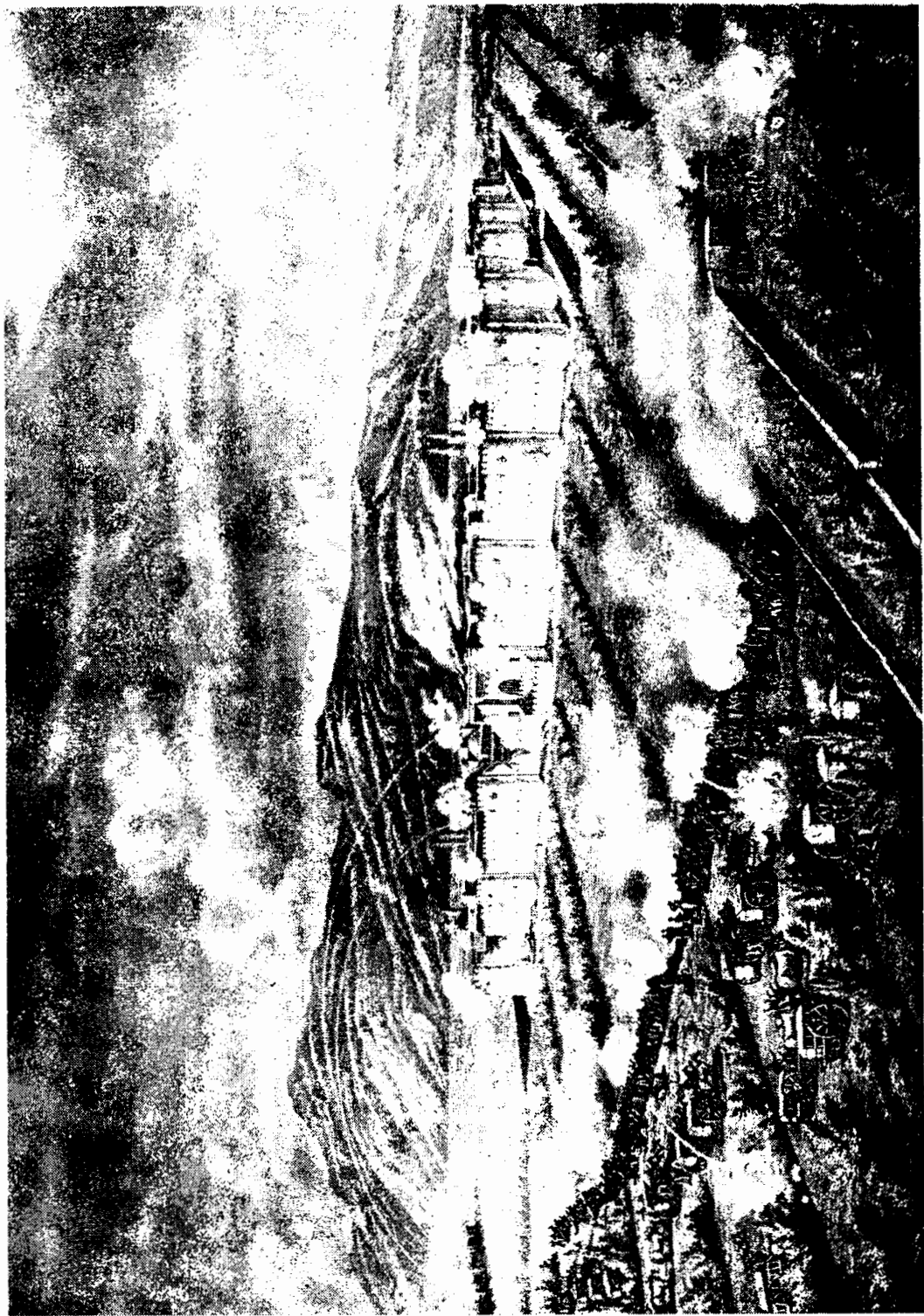
آخرین مرحله جنگ

پس از تصرف سردارآباد و پیش از آن که روس ها شهر ایروان را بگیرند فتحعلی شاه چنان که از ظواهر کار برمی آید از پیش بردن در این جنگ یکسره نومید شده و به عباس میرزا دستور داده بود بی درنگ با روس ها صلح کند و دو ولایت ایروان و نخجوان را به ایشان بازبگذارد. عباس میرزا امیدوار بود که قلعه ایروان مدت مدیدی پایداری خواهد کرد و از دستور پدر پیروی نکرد و در ضمن امید داشت که زمستان زودتر فرارسد و لشکریان روسیه این بار گرفتار سرمای سخت آذربایجان بشوند و در ضمن می کوشید مردم نواحی مختلف ماوراء ارس را به سرکشی در برابر روس ها برانگیزد چنان که پول هنگفتی برای سران

1. Souchtelen

۲. کتاب سابق الذکر سچراتف، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۵۳.

3. Erivanski



محاصره سه روز قلعه سردارآباد تا ۱۹ سپتامبر ۱۸۳۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۳)



حمله و تصرف قلعه ایروان در اول اکتبر ۱۸۲۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۳)

داغستان فرستاد و ایشان نیز قیام کردند اما روس‌ها به‌زودی آن سرکشان را از پا درآوردند. نکته بسیار جالب در این وقایع این است که دربار ایران روزبه‌روز بیشتر به مواعید فریبده دروغین انگلیسی‌ها امیدوار می‌شد و در این جنگ‌ها وزیر مختار انگلیس و اعضای سفارت وی با چندتن افسر انگلیسی که ظاهراً عنوان مستشار نظام ایران را داشتند همه‌جا با فتح‌علی شاه و عباس میرزا در میدان‌های مختلف جنگ همراه بودند و ایشان را تحریک کردند که جنگ را دنبال کنند و صلح را نپذیرند.

پس از تصرف ایروان روس‌ها به دولت ایران پیشنهاد کردند که اگر بیست میلیون روبل (ده کروور یعنی پنج میلیون تومان) غرامت جنگ به‌عهده بگیرند صلح برقرار خواهد شد اما عباس میرزا که می‌بایست جواب صریح بدهد به دفع‌الوقت می‌گذراند.

سرانجام پاسکیویچ مصمم شد شهر تبریز را که پیدا است برای دولت ایران چه اهمیتی داشته است تصرف کند و به‌سوی تهران بتازد و دولت ایران را یکسره از پا درآورد. دسته‌ای از لشکریان را به فرماندهی اریستو مأمور این کار کرد تا آن‌که قسمت عمده سپاهیان که می‌بایست از ایروان رهسپار شوند به او برسند. وی می‌بایست از راه جلفا و مرند به مقصد برسد. در این هنگام سپاهیان ایران در هفت هشت منزلی سربازان روسی به فرماندهی اریستو بودند.

اریستو در روز ۱۶ اکتبر ۱۸۲۷ (۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۴۳) در جلفا از رود ارس گذشت و پاسکیویچ با عده کثیر از لشکریان خود دو روز پس از آن از ایروان رهسپار شد. ژنرال ماژور پرنس وادبولسکی^۱ که فرمانده جبهه چپ و سه هزار سپاهی بود می‌بایست در روز ۱۲ اکتبر (۲۹ ربیع‌الاول) از آق‌اغلان حرکت کند و پس از آن‌که در گذار اصلاندوز از ارس گذشت پشتیبان دسته‌ای که اریستو فرمانده آن بود باشد و درضمن در راه اردبیل عملیاتی انجام دهد.

نکته بسیار مهم این است که در این موقع مردم این نواحی نسبت به لشکریان روسیه مساعدتر بوده‌اند. بازرگانی و صنعت این نواحی یکسره در دست ارمنیان بود که در لشکرکشی‌ها از کارگزاران ایران تعدی بسیار دیده بودند و خشم و کینه‌ای نسبت به ایشان داشتند. شماره ایشان را در این موقع نزدیک به شصت هزارتن در آذربایجان ایران نوشته‌اند و چون عیسوی بودند و روس‌ها را با خود هم‌کیش می‌دانستند همواره در کار ایشان گشایشی فراهم می‌کردند و پیوسته از پیشرفت نیروی ایران هراسان بودند. ترک‌زبانان آذربایجان نیز

پیوستگی کامل و خویشاوندی نزدیک با هم‌کیشان و هم‌زبانان خود که در قلمرو روسیه بودند داشتند و اکثریت نزدیک به اتفاق‌شان برزگر بودند و در این تاخت‌وتازهای هفده‌ساله از زمان آقامحمدخان پیوسته محصول‌شان دستخوش تاراج و آفت شده بود و از این اوضاع بسیار ناخشنود بودند. کردهای آذربایجان نیز با کارگزاران دولت قاجارها اختلاف مذهب داشتند و از این حیث همیشه آزار دیده بودند و قاجارها در آغاز پادشاهی خود با ایشان درافتاده بودند. عباس‌میرزا به زحمت فراوان توانسته بود چند فوج سوار نظام از ایشان تشکیل دهد اما این افواج در میدان جنگ هرگز کار مهمی نکردند و در اندک فرصتی فرار می‌کردند و هرچه در سر راه می‌یافتند تاراج می‌کردند و به چادرهای خود برمی‌گشتند.

اریستو روز ۱۹ اکتبر (۱۸ ربیع‌الاول) مرند را گرفت. در این هنگام اوضاع شهر تبریز بسیار پریشان بود، الله‌یارخان آصف‌الدوله که شهر را به او سپرده بودند هرچه کوشیده بود نتوانسته بود مردم شهر را مسلح کند و به جنگ برانگیزد. حتی برای عبرت مردم در همه میدان‌های شهر دستور داده بود گروهی از بی‌گناهان و مردم رهگذر را گوش و بینی ببرند و کور کنند و از این کار هم نتیجه نگرفته بود. در این گیرودار آقا میرفتاح از پیشوایان روحانی شهر در برابر احکام جهادی که رقیبانش داده بودند همین که کار را سخت دید از فراز منبر آشکار اعلان کرد که چون سپاهیان ایرانی نه در میدان جنگ و نه در برابر دیوارهای سردار آباد و ایروان نتوانسته‌اند پایداری کنند مردم بی‌آزار شهر نباید به جنگ بروند. روز دیگری شرحی دربارهٔ بیدادگری‌ها و تاراج‌گری‌های قاجارها بر منبر گفته است.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت یکی از عوامل شگفتی که دربار تهران برای غلبه بر لشکریان روسیه به کار انداخته بود صدور فتوای جهاد از روحانیان و از همه مهم‌تر از سید محمد مجاهد بود و چنان‌که پیش از این در صحایف ۴۵۵-۴۵۶ و ۴۸۶-۴۸۹ گفته شد وی به عزم جهاد به تبریز رفته و هنگامی که روس‌ها به شهر نزدیک می‌شدند با چندتن برای برابری با ایشان از شهر بیرون رفته و پس از اندکی راه‌پیمایی ترس بر او غالب شده و از بیماری از پا درآمده و در بازگشت در سر راه در قزوین از آن بیماری جان سپرده است.

بامداد روز ۱۳ اکتبر (۲۲ ربیع‌الاول) اریستو که در ساحل راست آجی‌چای درنگ کرده بود پیشروان لشکر خود را به فرماندهی ژنرال مائور پانکراتیو^۱ به ساحل چپ فرستاد. در این موقع عدهٔ کثیر از روحانیان شهر با گروهی از مردم به پیشباز آمدند و هلهله کردند و

استحکامات شهر تبریز و انبارهای اسلحه و کارخانه‌های اسلحه‌سازی را روس‌ها فوراً تصرف کردند و چند ساعت بعد همه آن سپاهیان با موزیک وارد شهر شدند. الله‌یارخان را در بیغوله‌ای یافتند و یکی از قزاقان دریای سیاه او را شناخت و نزد اریستو برد. در آن روز در تبریز پنجاه توپ و هزار تفنگ و مقداری کثیر از مهمات و لوازم توپخانه و یک کارخانه توپ‌ریزی که لوازم فراوانی داشت به‌دست روس‌ها افتاد. همان روز بازماندهٔ لشکریان روسیه در جلفا از ارس گذشت و وارد آذربایجان شد. به میرفتاح بیچاره که از راه دل‌سوزی مانع شده بود جمعی بیهوده خود را به کشتن بدهند در آن روزگار نسبت خیانت و رشوه‌خواری دادند.

روز ۲۸ اکتبر (۷ ربیع‌الثانی) پاسکیویچ وارد مرند شد و در آنجا وی را آگاه کردند که عباس‌میرزا به خوی رفته و سپاهیان ایران که در قراداغ بوده‌اند در برابر عدهٔ پرنس وادبولسکی پراکنده شده‌اند. خبر تصرف تبریز در آنجا به او رسید. یک ساعت بعد بوجاخان‌نام که نامه‌ای از عباس‌میرزا داشت با کمپیل^۱ دبیر سفارت انگلستان نزد او آمدند. چندروزی پیش از آن کمپیل با فتحعلی‌خان حکمران شهر تبریز در نخجوان نزد پاسکیویچ رفته بود. پاسکیویچ به خوش‌رویی با او رفتار کرده بود اما عنوان سیاسی برای او قائل نشده بود و مانند مسافری او را پذیرفته بود و در گفتگوی با فرستادهٔ عباس‌میرزا وی را شریک نکرده بود. فتحعلی‌خان با لحن استغاثه از پاسکیویچ خواسته بود که مانع از پیشرفت لشکریان روسیه بشود و اطمینان داده بود پیش از آن‌که به مرند برسد نمایندهٔ شخص شاه پنج کروور پول معهود را خواهد آورد. پاسکیویچ پذیرفتن این پیشنهاد را صریحاً رد کرده بود و به فتحعلی‌خان گفته بود روزی که وارد مرند بشود شرایط او دشوارتر خواهد بود.

این‌بار که کمپیل را در گفتگوها شرکت نداد در نامهٔ عباس‌میرزا هیچ اشاره‌ای به مبلغ پنج کروور نبود و تنها خواستار شده بود برای گفتگوی صلح با او ملاقات کند. وی به توسط بوجاخان پیغام داد که تنها ممکن است در تبریز با یکدیگر ملاقات کنند و در ضمن عباس‌میرزا در خوی آسوده باشد و به لشکریانم دستور می‌دهم مزاحم او نشوند. فردای آن روز فتحعلی‌خان در سر راه تبریز باز به پاسکیویچ رسید و نامهٔ دیگری از عباس‌میرزا به او داد که کاملاً مانند همان نامهٔ اول بود. پاسکیویچ در یادداشت‌های خود

نوشته است: «چون درباره پول با او گفتگو کردم گفت تصرف شهر تبریز عباس میرزا را گرفتار وضع بسیار دشواری کرده است. تبریز که از دستش رفته همه آذربایجان را از دست داده است و این یگانه سرچشمه درآمد او بود و بی یاری اعلیحضرت شاه ممکن نیست پولی را که ما می خواهیم بدهد». سپس پاسکیویچ می نویسد ملاقات با او را رد کردم و گفتم: «اینک که پایتخت آذربایجان در دست من است من پنج کروور بیشتر (روی هم رفته پانزده کروور) می خواهم. وانگهی من در نامه ای که از نجوان به حضرت والا نوشته ام او را آگاه کرده ام». از اسناد روسی چنین برمی آید که این شکست های پی در پی لشکریان فتحعلی شاه برای مردم آذربایجان بسیار ناگوار بوده و آشکارا اظهار نفرت می کرده اند چنان که رضاقلی خان پسر حکمران مراغه که تا شهر تبریز صد ورست (۱۶۷ کیلومتر) مسافت داشته نزد پرنس اریستو رفته و اجازه خواسته است که این شهر را تسلیم روس ها بکند. وی گفته است که خان باید نخست فرمانبرداری از دولت روسیه را آشکار کند و اسیران روسی را آزاد کند، زیرا روس ها می دانستند که ۴۲ تن از اسیرانشان در اطراف مراغه اند که ۲۲ تن از آنها افسرند. خان همان دم با سپاهیان خود دسته لشکریان ایران را دنبال کرد و به شتاب به ایشان رسید و آن اسیران را به تبریز نزد اریستو آورد.

پاسکیویچ روز ۳۱ اکتبر (۱۰ ربیع الثانی) وارد تبریز شد. مردم شهر در ورود او شادی کردند و راه را گلباران کردند و گاو کشتند. میرفتاح مجتهد نزد او رفت و نامه ای به او داد که حکمرانان مراغه و اهر و اردبیل و خوی پیشنهاد کرده بودند تسلیم روس ها بشوند. از طرف دیگر بیشتر طوایف چادر نشین آذربایجان بنای سرکشی را گذاشته بودند و در راه تهران کاروان ها را می زدند، اما روس ها به هیچ مانعی برنسی خوردند چنان که ژوکوسکی^۱ که کارپرداز سپاهیان روسیه بود تنها با سه تن قزاق وارد مرند شده بود.

پیش از آن که اریستو وارد تبریز بشود مردم شهر کاخی را که مسکن عباس میرزا بود تاراج کرده بودند اما انبارهای اسلحه و قورخانه و کارخانه توپ ریزی را دست نخورده تحویل کارگزاران روسیه دادند. در انبارهای شهر به اندازه خوراک پنج ماه لشکریان روسیه آذوقه بود.

روز ۱۵ نوامبر (۲۵ ربیع الثانی) روس ها در تبریز اعلانی منتشر کردند و مقدار مالیاتی را که اصناف مختلف می بایست پردازند و با مشورت کدخداهای هر صنف معین کرده بودند

به اطلاع مردم رساندند. مردم شهر پرخاش کردند و دکان‌ها را بستند و در میدان‌ها ازدحام کردند و شهرت دادند که سپاهیان روس و فرمانده آنها را خواهند کشت. میرفتاح فوراً نزد پاسکیویچ رفت و اطلاع داد که کارگزاران دولت ایران مردم را تحریک کرده‌اند و تحصیل‌داران مالیه که می‌دیدند این کار به زیان ایشان خواهد بود محرک مردم بوده‌اند. میرفتاح صورتی از نامه‌های ایشان به پاسکیویچ داد و چون آنها را زندانی کردند فتنه فرونشست.

نکته جالب در اوضاع اجتماعی آن روز ایران این است که پس از مدت دراز و بیش از صدسال که از پایان دوره صفویه گذشته بود ایرانیانی که دوره شکوه و جلال پادشاهی ایشان را در نظر داشتند و ایشان را از بازماندگان پیامبر و پادشاهان به حق می‌دانستند و در ضمن حوادث ناگوار این صدساله پس از انقراض سلطنت آن خاندان را به یاد می‌آوردند مخصوصاً قاجارها را از خود بیگانه می‌دانستند و این شکست‌های دوره فتحعلی‌شاه را یک نوع کیفر آسمانی می‌شمردند.

همین احساسات سبب شده بود که چون روس‌ها وارد آذربایجان شدند بدخواهان خاندان قاجار و مخصوصاً کارگزاران دولت خیانت به ایشان را وسیله تقرب قرار داده بودند. پاسکیویچ هنگامی که عباس‌میرزا از برابر لشکریان روسیه به سلماس گریخته بود و در انتظار پاسخ او برای پذیرفتن صلح بود در خاطرات خود نوشته است: «هنگامی که عباس‌میرزا را همه ترک کرده بودند و در سلماس منتظر پاسخ من بود ممکن بود او را گرفتار کنم، زیرا که از میان حکمرانان چندتن به من پیشنهاد کردند که او را به من تسلیم کنند اما من مصمم نشدم رابطه‌ای را که هنوز در میان مردم نافرمان دولت سابق بود به کلی و یکسره قطع کنم از ترس آن‌که مبدا دیگر کسی نباشد که با او گفتگو کنیم».

در روزهای آخر ماه اکتبر (اوایل جمادی‌الاولی) عباس‌میرزا با لشکریان خود در ناحیه ارومیه نزدیک رود غازی‌چای چادر زد و حکمرانان ارومیه و خوی به پاسکیویچ پیشنهاد کردند که نه تنها تسلیم روس‌ها بشوند بلکه در نابودکردن آخرین بازماندگان لشکر عباس‌میرزا با روس‌ها همکاری کنند. سرکردگان نواحی دیگر نیز یا خود نزد او می‌رفتند و یا کسان‌شان را می‌فرستادند که آماده تسلیم شدن هستند. طوایف چادرنشین سر راه چنان در برابر دولت ایران برخاسته بودند که راه آذربایجان به تهران بسته شده بود.

تردیدی نیست که تزار روسیه تنها به تصرف دو ولایت نخجوان و ایروان قناعت کرده بود



ورود پاسکویچ به تبریز در ۱۹ اکتبر ۱۸۲۷ (۳۰ ربیع الاول ۱۲۴۳)

و مصمم بود که رود ارس را سرحد میان متصرفات خود و ایران قرار دهد تا گرفتار دشواری‌های مرزی نشود و به همین جهت کراراً به پاسکیویچ دستور داده بود که به همان نواحی آن سوی رود ارس قانع باشد و با دشمنان و مخالفان سلطنت قاجارها همکاری نکند زیرا که در عهدنامه گلستان از پادشاهی این خاندان و ولایتعهد عباس میرزا ضمانت کرده بودند. پاسکیویچ در گزارشی که به تزار نوشته چنین می‌گوید: «دستورهایی را که به من داده بودند کاملاً رعایت کرده‌ام، پس از آن‌که از ارس عبور کردم از هیچ‌یک از حکمرانان یاری نخواستم که سرکشی یا خیانت کنند و از طوایف چادرنشین و مردم شهرها نیز نخواستم».

از گزارش‌هایی که پاسکیویچ داده است چنین برمی‌آید که شخصاً با سیاست تزار موافق نبوده است. در ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ هجری) پتر کبیر، آرتمی والینسکی^۱ را به سفارت به ایران فرستاده بود که راه تجارت با هند را برای روسیه باز کند. این اندیشه پتر کبیر که در دربار تزارها آن را نوعی از الهام می‌دانستند پس از صد و دوازده سال هنوز کهنه نشده بود و کسانی مانند پاسکیویچ به آن معتقد بودند زیرا که وی عقیده داشت که به یاری حکمرانان آذربایجان سراسر این ناحیه را به آسانی خواهد گرفت و در ایران دولتی تشکیل خواهد داد و قاجارها از تاج و تخت خود محروم خواهند شد. در آن زمان انگلیسی‌ها نیز از عزل قاجارها نگران بودند زیرا که وضع ایشان در ایران بسیار دشوار شده بود. فتحعلی‌شاه که ناگزیر بود غرامت جنگ را بپردازد به اعانه‌ای که انگلیسی‌ها به او وعده کرده بودند و در برابر دعاوی روسیه بسیار ناچیز بود چندان اهمیت نمی‌داد. پاسکیویچ همچنان که گذشت در گفتگوی صلح انگلیسی‌ها را دخالت نداده بود و چندان خود را در گفتگو با ولیعهد ایران شتابزده نشان نمی‌داد و به این‌گونه انگلیسی‌ها را بیش از پیش هراسان می‌کرد. در گزارشی که به تزار داده چنین نوشته است: «انگلیسی‌ها خیلی بیش از ایرانیان از سرنوشت عباس میرزا رنج می‌برند، ترسی را که درباره آذربایجان دارند پنهان نمی‌کنند و می‌ترسند که ما آنجا را از دست ندهیم و قدرت متحد باوفایشان از هم بگسلد. این جا در تبریز که مرکز نفوذ ایشان است به جز عباس میرزا و با وجود حاتم بخشی سیاستمداران شان هیچ‌کس نه تنها این عقیده را ندارد بلکه تحمل آن را هم نمی‌کند. آذربایجان که از دست رفت کارگزاران انگلستان کاری جز این ندارند که در بندر بوشهر به کشتی بنشینند و به هند برگردند».

پس از آن که مردم آذربایجان سازگاری خود را با لشکریان پاسکیویچ نشان دادند بهتر این بود که وی قرارهایی برای رساندن آذوقه با ایشان بدهد و سپاهیان خود را به دسته‌های چند تقسیم کند و به نواحی پرجمعیت‌تر بفرستد و کاری بکند که در موقع لزوم هرچه زودتر به تبریز برگردند. به این‌گونه دو دسته را به شمال غربی آذربایجان فرستاد. یک دسته به فرماندهی ژنرال ماژور لاپتو^۱ شامل یک فوج پیاده و یک دسته قزاق و شش توپ را به مرند فرستاد که تابع فرماندار خوی بود. دسته دیگر را به فرماندهی ژنرال آجودان بنکندورف شامل شش گردان پیاده و یک فوج قزاق و دوازده توپ به شبستر فرستاد که در آنجا منتظر عباس میرزا باشند زیرا پاسکیویچ در اندیشه آن بود که وی را به دهخوارقان بخواند و با هم گفتگو کنند. ژنرال ماژور بانکراتیو را با دسته‌ای مرکب از یک فوج مختلط گارد و یک فوج پیاده‌نظام و یک فوج از نیزه‌داران زبده و یک فوج قزاق با ۱۲ توپ به دهخوارقان فرستاد دسته‌ای به فرماندهی ژنرال ماژور بارون روزن^۲ مرکب از یک فوج تفنگدار و یک فوج سوار و یک فوج نیزه‌دار و شش توپ فرمان یافت که از راه تهران تا اوجان برود. سرهنگ آوناریوس^۳ را با یک هنگ پیاده و یک دسته مهندس و چندتن قزاق و دو توپ به اهر فرستاد که راه تبریز به اهر را تعمیر بکند. در تبریز پادگانی مرکب از افواج خمپاره‌اندازان گرجستان و خرسون و پیاده‌نظام شیروان و یک دسته مهندس و دو فوج دریای سیاه و بازمانده توپخانه به فرماندهی لیوتنان ژنرال پرنس اریستو باقی ماند. به این‌گونه این دسته‌های مختلف ممکن بود پس از طی دو یا سه منزل به تبریز برسند و در آنجا اجتماع کنند و دستوری نظیر به این به جبهه چپ نیز داده شد.

در آغاز ماه اکتبر ۱۸۲۷ (اوایل ربیع‌الاول ۱۲۴۳) پرنس وادبولسکی از ارس گذشت و دو روز راه اردبیل را پیمود. چون در راه به مانعی برخورد و خبر تصرف تبریز را شنید پنداشت که مأموریت وی به پایان رسیده است و به قراбаغ برگشت. اما پاسکیویچ فوراً به او دستور داد دوباره از ارس بگذرد و اردبیل را بگیرد و راهی در میان مشکین و اهر باز کند. چون عبور از رود جلفا در زمستان دشوار می‌شد این راه جدید برای انتقال قسمت عمده لشکریان روسیه بود. دریافت الكل از این راه اهمیت بسیار داشت زیرا که بیماری حصبه در میان سربازان افتاده بود و تنها الكل ممکن بود مانع از سرایت شود. آمبولانس‌های جبهه چپ در آن موقع دوهزار بیمار را جا داده بود.

پاسکیویچ اداره کارهای آذربایجان و ایروان را به یکی از همکاران خود ژنرال ماژور

1. Laptev

2. Rosen

3. Avenarius

بارون اوستن ساکن^۱ سپرد و شورایی را مأمور همکاری با او کرد که عبارت بود از ژنرال پرنس چاوشاوادزه^۲، ژوکوسکی از کارپرداز، سرهنگ بارون رونه^۳، شبکو^۴، میرفتاح مجتهد و فتحعلی خان حکمران سابق تبریز. تشکیل این شوری بیشتر جلب توجه روحانیان شیعه را نسبت به سپاهیان روسیه کرد.

روز ۲ نوامبر (۱۲ ربیع الثانی) میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در آن زمان جانشین پدرش میرزاعیسی معروف به میرزبزرگ و پیشکار عباس میرزا بود بی خبر وارد تبریز شد و از ولیعهد اختیار تام برای گفتگو داشت. در نامه‌ای که فردای آن روز پاسکیویچ به تزار نوشته است می‌گوید: «ورود وی را بیشتر از این جهت انتظار نداشتم که عباس میرزا خواستار بود مرا ببیند. به زودی دانستم که تصور کرده بودند ورود وی سبب می‌شود که گفتگوها را از سر بگیرند و از یاری وزیر مختار انگلستان که در این جا است و همچنان مطلقاً مداخله وی را رد کرده‌ام بهره‌مند شوند».

گفتگو درباره صلح

قائم مقام هم، کاری از پیش نبرد. پاسکیویچ به او تکلیف کرد در هفت ورستی (هفت کیلومتر و نیمه) تبریز با او برسکو^۵ رئیس دفتر سیاسی گفتگو کند و در این سه ماده قراری بگذارد:

۱. واگذاری ولایت ایروان در دوسوی رود ارس و ولایت نخجوان چنان که ارس مرز میان دو کشور باشد.

۲. واگذاری ناحیه طالش که در عهدنامه گلستان به روسیه واگذار شده بود و از آغاز این جنگ لشکریان ایران آنجا را تصرف کرده‌اند.

۳. پرداخت پانزده کروور تومان (۳۰ میلیون روبل نقره) غرامت جنگی و مخارج لشکرکشی که پنج کروور آن را باید سه‌روز پس از تاریخ مقرر و ده کروور آن را دوماه پس از آن بپردازند. تا این غرامت پرداخته نشده است آذربایجان در تصرف سپاهیان روسیه خواهد ماند و پس از پرداخت این مبلغ از آنجا خواهند رفت و اگر این مبلغ تا موعد معین پرداخته نشود آذربایجان جزو روسیه خواهد شد و پنج کروور قسط اول را پس نخواهند داد.

1. Osten-Sacken

2. Tehavchavadzé

3. René

4. Chébéko

5. Obreskov

در ۱۰ نوامبر (۲۰ ربیع الثانی) پاسکیویچ درباره گفتگوی خود با قائم مقام گزارشی به این گونه به امپراتور نیکولا نوشته است:

«قائم مقام همه این شرایط را پذیرفته است که ما از طرف خود امضا نخواهیم کرد مگر مبلغی را که وعده کرده اند بپردازند، زیرا یک ضمانت مادی تنها ضمانتی است که ممکن است ما بپذیریم، ایرانیان هیچ ارزشی به عهدنامه ها و مهرها و امضاها نمی دهند. این ضمانت های فریبنده تنها کار را پیچیده خواهد کرد و شاید مردم را مایل کند که انتقام بگیرند.

«چون قائم مقام به من گفت که بی دخالت سفیر انگلستان ممکن نیست شاه به پرداخت میلیون هایی که از او در این مدت به این کوتاهی تقاضا شده است تن بدهد به او اجازه دادم آقای ماکدونالد^۱ (وزیر مختار انگلستان) را ببیند و به او اطلاع دادم که در حال حاضر دخالت او تنها ممکن است برای ایران سازگار باشد زیرا وی باید بهتر متوجه خطری باشد که خود شاه و مشاورانش را تهدید می کند. او با کمال میل نزد قائم مقام رفت و پس از گفتگو با وی نامه ای به کاردار خود در تهران نوشت و از او خواست چشم شاه را نسبت به وضع نومیدی او در آذربایجان باز کند و اگر از راضی کردن روسیه خودداری کند و خیم تر خواهد شد.

«انگلیسی ها خیلی بیش از ایرانیان از سرنوشت عباس میرزا نگرانند، بیم خود را درباره آذربایجان پنهان نمی کنند، که حقاً می بایست در تصرف ما بماند، و این قهراً قدرت متحد باوفایشان را درهم خواهد ریخت. اینجا در تبریز، در مرکز نفوذشان، به جز عباس میرزا، با وجود حاتم بخشی های دیپلمات هایشان هیچ کس نه تنها از ایشان پشتیبانی نخواهد کرد بلکه تحمل ایشان را نخواهد داشت. پس از آن که آذربایجان از دست رفت برای کارگزاران انگلستان کاری جز این نمی ماند که در بندر بوشهر به کشتی بنشینند و به هند برگردند. تا امروز انگلیسی ها و عباس میرزا در تهران پشتیبان یکدیگرند. آشکارا و به خشونت نفرتی را که از لثامت شاه دارند و به نظرشان یگانه مانع صلح او است بیان می کنند. ماکدونالد در یک گفتگوی خصوصی نزد گریبایدوف اقرار کرده است که عهدنامه آخر را برای انگلستان بسیار پرخرج می داند و به دولت خود پیشنهاد کرده که برخی از مواد آن را لغو کنند و پرداخت مبلغی را در عوض به عهده بگیرند (مثلاً یک اعانه سالانه دویست هزار تومان). وانگهی

دولت او ما را در دعاوی خود کاملاً محق می‌داند و به او دستور اکید داده‌اند که تنها با اشاره ما در کار ما دخالت کند.

«دیروز از شاهزاده (ولیعهد) رضایت نامه‌ای درباره پیشنهادهایی که به قائم مقام کرده‌ام رسید. به این‌گونه ملاقات ما در دهخوارقان در ۴ نوامبر (۲۴ ربیع الثانی) خواهد بود. پس از آن‌که وضع روابط سیاسی خودمان را به این‌گونه برای تصویب اعلیحضرت تقدیم کردم اجازه می‌خواهم این مطالب را نیز ذکر کنم:

«اگر با وجود اطمینان‌های کتبی و امضا شده عباس میرزا به استقامت سستی ناپذیر ایرانیان درباره اجرای شرایط پیشنهاد شده بر بخورم باید اعلیحضرت را آگاه کنم که نمی‌توانم برای رفتن به تهران از حالا تا شش یا هشت هفته دیگر آماده شوم. سربازان کفش و لباس ندارند و باید وسایل نقلیه جدید فراهم کرد. وانگهی دوماه گفتگو ممکن است ما را به هم بسیار نزدیک کند. امروز ناچارم برای دریافت چیزی تقاضای بسیار کنم. در این کشور همواره چنین باید کرد. الغای ماده غرامت نقدی ممکن بود یکسره همه دشواری‌ها را برطرف کند، زیرا به گفته ماکدونالد شاه بیشتر رضایت خواهد داد سه برابر آذربایجان را واگذار کند تا آن‌که دست از خزانه خود بردارد. بدیهی است که راهنمایی‌های بد به فتحعلی شاه می‌کنند. در تمام دوره لشکرکشی سابق سپاهیان حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. به همین جهت پیش از آن‌که لشکرکشی به پایان برسد پراکنده شدند. اکنون دستور داده است مردم زنجان را که شهر پرجمعیتی است و ادار کنند به آن طرف قافلانکوه بروند از ترس آن‌که مبادا روس‌ها نزدیک شوند، اما این مردم سرکشی کرده‌اند. وانگهی به زودی معلوم خواهد شد تکلیف ما درباره پایان جنگ و گفتگوها چه خواهد بود.

«در صورتی که تقاضای غرامت ما را رد کنند آیا اعلیحضرت امپراتور به من فرمان خواهد داد آذربایجان را از دست ندهم یا به ایران پس بدهم و تنها به تصرف دو ولایت رود ارس قناعت کنم؟

«اگر اعلیحضرت امپراتور به الحاق آذربایجان رضایت می‌دهد به چه وسیله باید این کار انجام یابد؟ آیا باید مانند ولایات دیگر روسیه در قفقاز اداری در نواحی تشکیل داد یا تنها به این قناعت کرد که آن را تحت الحمایه قرار دهیم و آنجا را به خان نشین‌های مخصوص تقسیم کنیم؟

«تصرف آذربایجان مزایای بسیار خواهد داشت؛ این ایالت می‌تواند از عایدات خود خرج هشت گردان (هریک شامل دوهزارتن) سپاهیان منظم را بدهد و فرمانده‌شان افسران

روسی خواهند بود. جمع درآمد این ایالت هشتصد هزار تومان برابر با سه میلیون و دویست هزار روبل نقد و جنس می‌شود و اگر مبلغ هشت میلیون (اسکناس) را از غرامت‌های اخیر کم بکنیم و بار مردم سبک‌تر بشود می‌توان به آسانی یک کوردارمه (سپاه) تشکیل داد. تحمیلی که به سران طوایف خواهد شد تنها برای این مقصود خواهد بود. در برابر هیچ مالیاتی از حقوق کارمندان برای هزینه دادگاه‌ها و شهربانی و گمرک گرفته نخواهد شد: مردم می‌توانند بنا بر عادت سابق مسلمانان به محاکم شرع رجوع کنند و حق آنها را مانند گذشته پیردازند. اگر در نتیجه اصلاحات بی‌فایده از تحریک احساسات ملی خودداری کنیم اطمینان دارم که می‌توانیم دلبستگی مردم را فراهم کنیم. تنها مراقبت سیاسی را می‌توان به کارگزاران روسیه مقیم تبریز یا به اداره‌کننده درجه اول آن ایالت رجوع کرد که او را از میان سران طوایف به عنوان «والی» انتخاب کنند. وانگهی این ایالت عنوان منطقه رابط میان ایران و روسیه را خواهد داشت. از این راه روح سرکشی و تحریکات تعصب‌آمیز نه وارد ولایات ما در قفقاز خواهد شد و نه در ولایاتی که در کنار ساحل چپ رود ارس هستند. گذشته از آن چون هوای این سواحل همیشه اثر ناسازگاری در لشکریان می‌کند به این‌گونه می‌توانیم از نگاهداری پادگان‌های متعدد خودداری کنیم.

«درضمن آن‌که به خود اجازه دادم با کمال صداقت و به‌عنوان زیردست فرمان‌بردار اعلیحضرت امپراتور مطلب را عرضه دارم اجازه می‌خواهم با این همه تأکید کنم که همواره پیرو دستورهایی که بدهند خواهم بود.

«می‌خواستم گزارش خود را به پایان برسانم که پست دستورهای تازه‌ای از وزیر امور خارجه آورد که صریحاً مرا منع کرده‌اند در شرایط آینده صلح ماده چهارم عهدنامه گلستان را اجرا کنم. این مورد دشوار حتماً کوشش‌های ما را از دو طرف برای آشتی باطل خواهد کرد. شاید می‌بایست از چند میلیون چشم پوشیم زیرا که چون دولت ایران هیچ سودی حتی در ظاهر نبرد ممکن است با خشونت‌هایی که ما تقاضای فداکاری‌های بسیار از آن داریم و اندک توجهی به منافع شخصی آن نمی‌کنیم یکسره ناامید شود.

«نیز از اعلیحضرت امپراتور استدعا می‌کنم برای راهنمایی من لطف کنند مرا از اراده خود در این مورد آگاه کنند: آیا امید دلپذیر عباس میرزا را که اجازه به او بدهند به سن‌پترزبورگ برود و استدعای عفو و حمایت از پادشاه بزرگ همه روسیه بکند باید تشویق کنم یا باطل کنم؟ پیوسته این درخواست را مکرر می‌کند و چون در این زمینه جلب رضایت اعلیحضرت را نکرده‌ام نمی‌دانم چه پاسخ به آن بدهم؛ باید عرض کنم که این درخواست

صادقانه است. اگر این اجازه را به او ندهند چنانکه اغلب از من پرسیده است آیا ممکن است آن را به پسر مهتر او بدهند؟»

آجودان ژنرال پاسکیویچ

۲۹ اکتبر ۱۸۲۷

از تبریز»

عباس میرزا در پاسخ دادن دست به دست می کرد اما چون خبر به او رسید که بنکندورف با سپاهیان خود رهسپار شبستر شده است و می ترسید که راه تهران بسته شود همچنانکه قرار بود به پاسکیویچ اطلاع داد که آنچه قائم مقام برعهده گرفته است پذیرفته و در دهخوارقان با او گفتگو خواهد کرد.

همین که عباس میرزا از خوی بیرون رفت و به سوی شبستر رهسپار شد حکمران خوی شتابان به تبریز رفت و کلیدهای حصار خوی را به پاسکیویچ داد و گفت که چهارده توپ و آذوقه فراوان و لوازم توپخانه در آنجا هست. پاسکیویچ حکمرانی را به وی واگذار کرد و نایب سرهنگ ویسوتسکی^۱ با یک فوج به عنوان حکمران نظامی به آنجا فرستاد.

روز ۱۵ نوامبر (۲۵ ربیع الثانی) پاسکیویچ پیش از آنکه به دهخوارقان رهسپار شود در ارگ تبریز الله یارخان آصف الدوله صدراعظم فتحعلی شاه را که در جنگ اسیر شده و چندین بار اجازه ملاقات خواسته بود نزد خود پذیرفت. وی نیز آنچه را که ماکدونالد سفیر انگلستان با کمال حرارت گفته بود مکرر کرد یعنی که «شاه ترجیح می دهد سه برابر آذربایجان را از دست بدهد تا آنکه به خزانهاش دستبرد یابد». درضمن گفت که عباس میرزا دیگر آن نفوذ را نزد پدر ندارد و وی که الله یارخان باشد بهتر از هرکس می تواند شاه را آماده کند که تقاضاهای روسیه را بپذیرد. سپس پیشنهادهایی کرد که صلح را زودتر برقرار کند و از پاسکیویچ خواست غرامت را کمتر کند زیرا که آن مبلغ بیش از استطاعت ایران بود. پاسکیویچ به او تکلیف کرد که نامه ای به شاه بنویسد و درضمن گفت که تا از مضمون نامه آگاه نشود آن را نخواهد فرستاد. در همان روز فتحعلی خان حکمران سابق تبریز که جزو کارگزاران روسیه شده بود خبرهای تازه ای را که از تهران رسیده بود به پاسکیویچ گفت. از تهران نوشته بودند که شاه مشغول شده است لشکریان تازه ای اجیر کند و دوباره سرباز بگیرد. در میانه و زنجان دستوری در این زمینه داده بودند اما چون مردم

سرباز زده بودند نتیجه‌ای به دست نیامد. عباس میرزا در نامه‌ای در این زمینه به شاه نوشته بود: «دیگر دیر شده است، دیگر نمی‌توانیم جنگ کنیم، جز صلح کردن چاره نیست».

روز ۱۷ نوامبر ۱۸۲۷ (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) صبح زود عباس میرزا با ۱۵۰ تن از همراهان رهسپار شبستر شد. بنکدورف سپاهیان خود را به استقبال به آنجا فرستاد و آجودان خود پرنس دالگوروکو^۱ و سرهنگ رایوسکی^۲ را با یک دسته از سربازان و دو توپ برای تبریک ورود او روانه کرد. در اسناد روسی نوشته‌اند که در این نخستین برخورد با لشکریان روسیه این شاهزاده سادگی کودکانه‌ای داشته و از تملق خودداری نکرده است. از آن جمله از دالگوروکو خواسته است که به دسته سپاهیان بنکدورف دستور دهد که هنگام ورود او توپ بیندازند و اگر هم شده است یک گردان از برابر او سان بدهد. چون به میل او رفتار کردند بسیار خشنود شد. عباس میرزا احترام سرورآمیزی به پاسکیویچ داشته و نسبت به امپراتور روسیه اظهار بندگی کرده و گفتن این مطلب را می‌پسندیده است که «دلیل واقعی این جنگ روزی کشف خواهد شد و آن روز پاکی نیت او آشکار خواهد گشت».

پاسکیویچ همان روز وارد دهخوارقان شد و خسرومیرزا پسر عباس میرزا که جوان شانزده ساله‌ای بود و هنوز وارد سیاست نشده بود به پیشباز او آمد. فردای آن روز پاسکیویچ ژنرال کنت سوشتلن را با چند افسر ارشد نزد عباس میرزا فرستاد و وی با چرب‌زبانی و عبارات شاعرانه با ایشان گفتگو کرد. همان دم از سوشتلن خواست که با او همراه شود و با افسران ستاد آن دسته رهسپار شد. با این همه در راه جمله‌ای که سرشکستگی وی را از این ناکامی نشان می‌داد از دهان او دررفت و گفت: «به نظرم عجیب می‌آید که در این سرزمین مهمان شما باشم».

در دهخوارقان با احترامات شاهانه از او پذیرایی کردند و عباس میرزا در چادر خود ایستاده منتظر پاسکیویچ بود. در این برخورد تنها آداب معمولی ردوبدل شد. فردای آن روز نزد پاسکیویچ رفت و با او نیز چاپلوسی کرد. اما پاسکیویچ فوراً وارد گفتگو شد و عباس میرزا همه را پذیرفت و حتی گفت: «اگر پادشاه روسیه از من پشتیبانی نکند چاره‌ای جز این برای من نمی‌ماند که به خاک عثمانی بگریزم زیرا که من به کلی از چشم مردم افتاده‌ام». سپس گفت: «یا آن‌که به هند می‌گریزم و خود را تسلیم انگلیسی‌ها می‌کنم».

از این گفتگوها پاسکیویچ دریافت که عباس میرزا کاملاً به ناپایداری وضع خود و خاندان

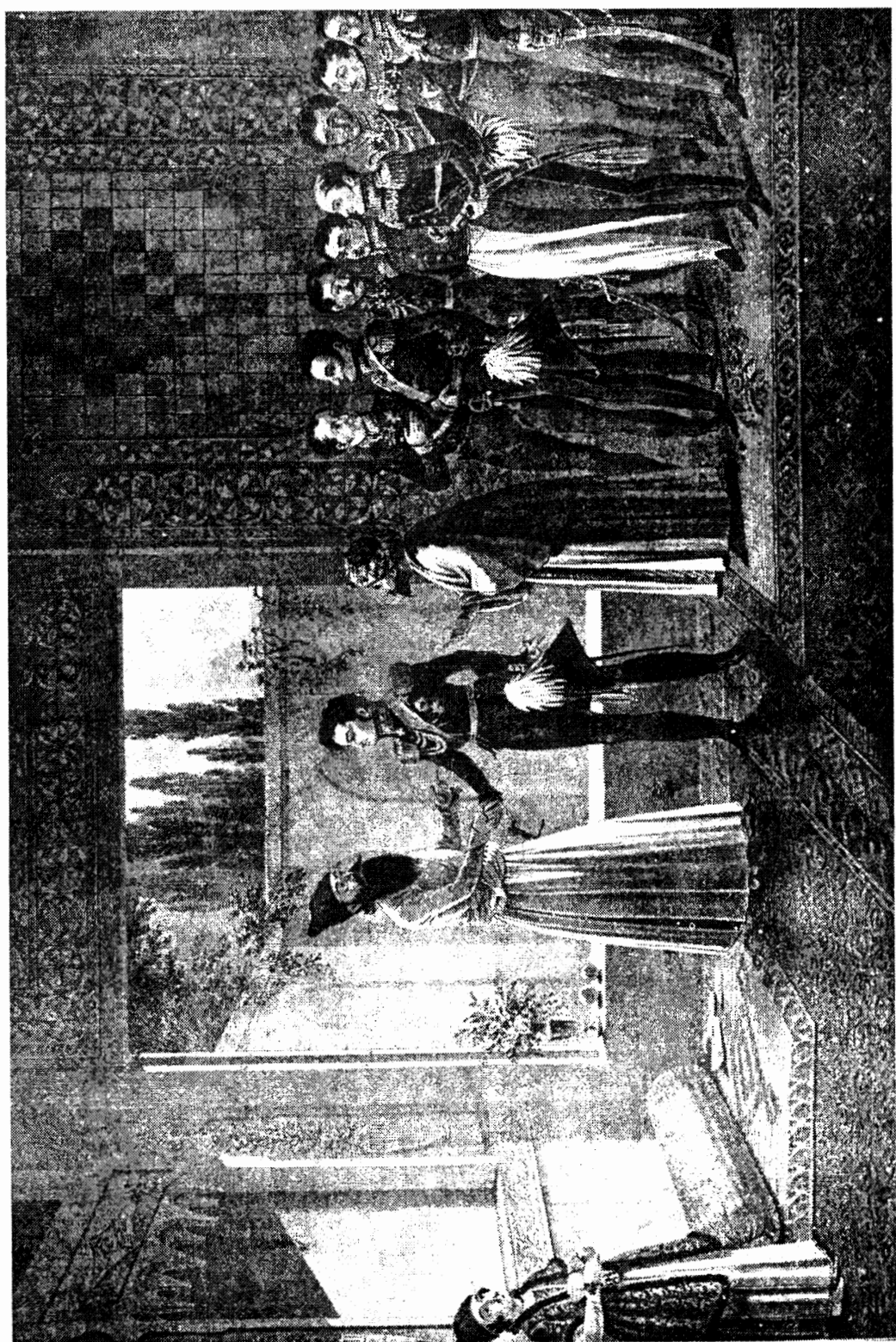
قاجاری پی برده و می‌داند که شاه تنها پیرو سیاستی است که با منافع شخصی وی سازگار باشد و نگاه داشتن ذخایر خود را بر هر چیز مقدم می‌دارد. با این همه از گفتگوهای عباس میرزا چنین برمی‌آید که احساسات وی شریف‌تر است و تا اندازه‌ای به وظایف خود در برابر کشور خویش پی برده است. پس از آن‌که صریحاً اقرار کرد که «شاه هنوز آماده پرداخت مبلغ معهود نیست، تقاضا کرد وزیر مختار انگلستان با قائم مقام به تهران برود تا شاه را وادار کنند به تقاضاهای روسیه تن دردهد.

پاسکیویچ دلیلی نداشت در این مورد خواهش عباس میرزا را رد کند و نگذارد ماکدونالد به طهران برود زیرا که مأموران انگلستان در تبریز اسیر نبودند. وانگهی مایل بود که زودتر صلح برقرار شود و در این زمینه نوشته است: «به این درخواست رضایت دادم تا پس از آن خود را سرزنش نکنم که وسیله رسیدن به این مقصود را از دست داده‌ام».

در دهخوارقان عباس میرزا در رژه سپاهیان روسی شرکت کرد و دیدن این لشکریان وی را مسرور ساخت. در سر ناهاری که سرهنگ شیپو^۱ فرمانده تیپ مختلط گارد به او داد با زبردستی می‌کوشید دل‌ها را به دست بیاورد و اعتماد روس‌ها را جلب کند و پاسکیویچ نوشته است: «تا ما از میل واقعی او که خواستار برقراری صلح بوده است مطمئن شویم».

در این میان هر روز اوبرسکو و نمایندگان ایران گفتگو را از سر می‌گرفتند. عباس میرزا همچنان اصرار داشت که مدت پرداخت غرامت و مبلغ آن را کم کنند. سرانجام قرار گذاشتند روز ۱۳ دسامبر (۲۴ جمادی‌الاولی) خبر فرستادن ده میلیون روبل نقره برسد و گرنه گفتگو قطع خواهد شد و جنگ دنباله خواهد داشت. پاسکیویچ عباس میرزا را امیدوار کرد که اگر این شرط را به‌جا بیاورند دولت ایران می‌تواند منتظر آن باشد که دو سه میلیون روبل کمتر بپردازد و اگر وی صداقت خود را نشان بدهد روس‌ها مساعدتر خواهند شد. پاسکیویچ از گفتگو در مطالب دیگر خودداری کرد و در گزارشی که به امپراتور داده نوشته است «تا آن‌که بتوانیم در آینده بیشتر سخاوت بورزیم».

روز ۲۴ نوامبر (۵ جمادی‌الاولی) خبری ناگهانی باعث زحمت شد و آن این بود که لشکریان عباس میرزا تقریباً به شماره دوهزارتن با ۱۴ توپ رهسپار مراغه شده‌اند و در راه میانه به تهران درنگ کرده‌اند. این خبر با اظهار دوستی عباس میرزا مخالف بود. در این موقع نقشه دولت ایران به هیچ وجه معلوم نبود و ظاهراً این کار را برای آن کرده بودند که بر نیروی



نخستین برخورد پاسکویچ با عباس میرزا در دهخوارقان

مدافع تهران بیفزایند و از هرسوی سپاهیان به آنجا می‌بردند. به این‌گونه روس‌ها پی بردند که دولت ایران به خلع سلاح اقدام نکرده است. چون پاسکیویچ یقین کرد که این خبر درست است روز ۲۶ نوامبر (۷ جمادی‌الاولی) به عباس میرزا اطلاع داد که به ژنرال بارون روزن که لشکرگاه او نزدیک اوجان است دستور داده است به میانه حرکت کند. پاسکیویچ در این زمینه می‌نویسد: «مأموریت این سپاهیان همراهی با پولی بود که انتظار می‌رفت شاه بفرستد یا اگر پول در موعد مقرر نرسد به تبریز بروند. عباس میرزا سرگردان به‌نظر آمد حتی دیدم که نومی‌دی در سیمای او نمایان شد. به او اطمینان دادم که اگر ایشان صادقانه رفتار کنند می‌توانند امیدوار باشند که با صلح موافقیم. وعده کرد در این زمینه به شاه بنویسد».

به این‌گونه گفتگوها قطع شد و عباس میرزا چند روز مهلت خواست «فکر کند». سپس از پاسکیویچ خواست اجازه دهد الله‌یارخان که اسیر شده است نزد شاه برود. الله‌یارخان همیشه فدایی ولیعهد بوده و پاسکیویچ تصور کرده است که اگر وی در اندیشه آن است که صلح را برقرار کند و جلب توجه امپراتور روسیه را بکند فرستاده‌ی وی نیز همه نفوذ خود را به کار خواهد برد که شاه بی‌درنگ دعاوی روسیه را بپذیرد. اما پاسخ نامه‌ای که الله‌یارخان سابقاً به شاه نوشته بود و با چاپار مخصوص فرستاده بود ممکن بود در این میان برسد و عزیمت این اسیر را به تهران ممکن بود دلیل بی‌تابی روس‌ها بدانند. به همین جهت الله‌یارخان را در تبریز نگاه داشتند.^۱

دستورهای دولت روسیه

روز ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) که پاسکیویچ از عباس میرزا در دهخوارقان پذیرایی کرد امپراتور روسیه از سن‌پترزبورگ این نامه را به او نوشت: «ایوان فدوروویچ^۲ عزیز، خدای متعال خواسته است کوشش‌های شما را متبرک کند، در چندماه شما موانعی را که طبیعت و دشمن برپا کرده بود از میان برداشتید و به‌عنوان رفع خسارت کوشش گستاخانه ایرانیان ولایاتی را که می‌بایست از این پس متعلق به روسیه باشد فرمان‌بردار خود کردید و آرزوهای مرا کاملاً برآوردید.

«می‌توانید در دستورهای رسمی من به خشنودی من پی ببرید اما مخصوصاً مقیدم رئیس سابق من بدانند که از ته دل از او خرسندم و تا جاودان از آن‌که توانسته است شرافت نام

۱. کتاب سابق‌الذکر سچرباتف، ج ۳، ص ۱-۳۲.

۲. Ivan Fédorovitch، نام شخصی و خانوادگی پاسکیویچ.

روس‌ها را نگاه دارد و اراده مرا به جا بیاورد حق شناس خواهم بود. ایوان فدوروویچ عزیز، ممنونم، با دل و جان ممنونم. می‌پندارم این نامه در تبریز به شما برسد و شاید به خواست خدا در موقع انعقاد صلح رسیده باشد! صمیمانه مایل به این کار هستم، اما اگر هیچ نشده باشد، اگر کارهای کورکورانه ایرانیان ایشان را به نابود شدن وادار می‌کند و جنگ را دنبال می‌کنند به تمام اندیشه من در خلاصه‌ای که ایوان ایوانوویچ^۱ برای شما می‌فرستد پی خواهید برد. به هیچ وجه نباید ما در اعماق ایران فرو برویم، اگر ممکن باشد بهتر این است به استرآباد یا انزلی لشکر بکشیم بنابر آن که کدام را مناسب‌تر بدانید، تا در آنجا پابرجا بشویم.»

در ضمن دیبیچ دستور مفصلی برای دنبال کردن جنگ به پاسکیویچ داده است. رئیس ستاد کل در ضمن آن که به تصرف تبریز و خوی و اردبیل تأکید کرده احتمال می‌داده است که حتی پس از تصرف این شهرها شاه از پذیرفتن تقاضاهای روسیه خودداری کند، به همین جهت در این مورد نقشه‌ای طرح کرده است که لشکریان روسیه گیلان و مازندران را بگیرند. برای رسیدن به این مقصود می‌بایست لشکریانی به انزلی بفرستند و قسمتی از جبهه چپ سپاه خود را از تبریز به اردبیل روانه کنند. دیبیچ نوشته است: «لشکرکشی به استرآباد با وضع کنونی ما مناسب‌ترین عمل تهاجمی است. گرفتن ولایت دیگری از ایران و تهدید به لشکرکشی به گیلان و مازندران که زادگاه قاجارها و تیول شخصی پادشاه است احتمال می‌رود وی را برای سازش آماده‌تر کند و وادار شود خواست ما را بپذیرد. گذشته از این دیبیچ فرماندهی را که می‌بایست مأمور این لشکرکشی بشود معین کرده بود و آن سرهنگ موراویو^۲ بود که نوشته بود «زیرا که وی به آنجا رفته است و با ترکمان‌ها روابطی دارد». برای انتخاب قطعی اختیار را به پاسکیویچ داده بودند.

مدت‌ها پیش از تصرف ایروان دستورهایی مانند این به او داده شده بود. وی تنها به گزارش‌های سرتیپ آرلوسکی^۳ فرمانده ناوگان دریای خزر و بندر حاج ترخان قناعت نکرده بود و در ماه سپتامبر (صفر) سرتیپ بورتزوو^۴ فرمانده فوج تفلیس را به باکو و حاج ترخان فرستاده بود و دستور داده بود برای پیاده کردن نیرو به سواحل ایران وسایل موجود را مطالعه کند. چنین پیش آمد که تنها می‌توانستند از یک کشتی بهره‌مند شوند که هشت توپ

۱. Ivan Ivanovitch، نام شخصی و خانوادگی ایوان ایوانوویچ رئیس ستاد کل روسیه.

2. Mouraviev

3. Orlovski

4. Bourtsov

داشت و کشتی‌های دیگر را برای بارگیری آذوقه در سواحل شرقی قفقاز و ماوراء قفقاز به کار واداشته بودند.

در آن موقع به واسطه نداشتن وسایل دشوار بود بتوانند به دستورهای ستاد کل ارتش روسیه رفتار کنند و لشکرکشی به استراباد و انزلی کار دشواری بود. از سوی دیگر فرستادن نیرو از اردبیل به گیلان و مازندران به موانع بزرگ محلی برمی خورد زیرا که فتحعلی شاه برای پاسبانی از املاک خانوادگی خود وسایل مخصوص و مؤثری برانگیخته بود. نه تنها مانع شده بود راهی به گیلان و مازندران بسازند بلکه دستور داده بود راه‌های موجود را کور کنند. ناچار در این راه‌های کوهستانی هیچ وسیله نقلیه و حتی چارپایان بارکش نمی توانستند نه در زمستان و نه در بهار و پاییز حرکت کنند.

چون در این هنگام چاپار از سن پترزبورگ تا تبریز شش هفته در راه می ماند دستورهای ستاد به فرمانده لشکریان روسیه به موقع نمی رسید و هنگامی می رسید که موقع اجرای آنها گذشته بود. به همین جهت پاسکیویچ به دستورهایی که در تاریخ ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع الثانی) از سن پترزبورگ برای او فرستاده شده بود پس از آنکه نخستین گفتگوهای صلح به پایان رسیده بود پاسخ داد. گذشته از گفتگو با عباس میرزا موارد دشواری پیش آمده و پاسکیویچ را سخت نگران کرده بود. زمستان آغاز شده و سرما به ۲۰ درجه رنومور رسیده بود و یک آرشین و نیم (یک متر) برف روی زمین نشسته بود. سالیان دراز بود که چنین سرمایی در ایران پیش نیامده بود، به همین جهت جبهه چپ سپاه روسیه و وسایل نقلیه آن دچار اشکال شدند. برای آنکه مردم از جمع آوری احتیاجات ارتش ناراضی نشوند پاسکیویچ دستور داده بود هرچه می گیرند پول آن را نقد بدهند. راه‌ها از برف بسته شده و هزینه حمل و نقل بالا رفته بود و در تفلیس و تبریز گرفتار کم پولی شده بودند. لیوتنان ژنرال سپیباگین^۱ در تاریخ ۲۳ نوامبر (۴ جمادی الاولی) در گزارش خود نوشته است که کمیسیون خواربار و کارپردازی نظامی از چهار ماه پیش مبالغی را که می بایست دریافت کنند نگرفته اند. فرستادن وسیله نقلیه قطع شده بود و حتی بیمارستان‌ها اعتبارهای فوق العاده خود را خرج می کردند که آن هم به پایان رسیده بود. پاسکیویچ در روزنامه عملیات نظامی در تبریز چنین نوشته است: «از پایان ماه آوریل (اواخر رمضان ۱۲۴۲) تاکنون یک دینار به کارپردازی ارتش نرسیده است و دیگر پولی آماده نیست... خوشبختانه خبر می رسد که در ۲۳ نوامبر (۴ جمادی الاولی) از

سن پترزبورگ پول فرستاده‌اند اما کی به ما خواهد رسید و آیا به موقع دریافت خواهیم کرد؟ نمی‌دانم. اما اگر بخواهم اینجا پول تدارک کنم وسیله ندارم». روز به روز رساندن خوابار به قسمت‌ها دشوارتر می‌شد. می‌بایست دشواری‌های بیشتری را هم پیش‌بینی کنند، زیرا که ممکن بود زمستان چهارپنج ماه دیگر طول بکشد. با این همه و با وجود شکایت سیپیاگین از بی‌پولی در گرجستان پاسکیویچ دستور داد چهل هزار دوکا^۱ طلا از تفلیس بفرستند زیرا که بی‌پولی زمزمه‌هایی در میان سپاهیان انداخته بود. یکی از افسران در نامه‌ای از تبریز نوشته است: «هنگامی که در پترزبورگ بودم هرگز وامی نداشتم، اما اکنون نه تنها من بلکه همه رفیقانم گردنمان زیر بار قرض خم شده است، هرچه جنگ بیشتر بکشد بدتر خواهد شد، برای جیره‌مان پول به ما نمی‌رسد و بسیاری از افسران شش ماه است حقوق نگرفته‌اند، چگونه باید زندگی کنیم؟ آیا مثلاً دیده شده است که انسان در خاک دشمن هیزم بخرد؟» گذشته از آن پاسکیویچ خود در این زمینه نوشته است: «چهارپایان بارکش که یگانه نیروی در اختیار ما برای بارکشی است در نتیجه بیماری از دست رفته‌اند». به این‌گونه می‌بایست گاو و اسب آماده کنند و چهل هزار دوکایی که سیپیاگین به زحمت به تبریز فرستاده بود کفاف حقوق افسران را هم نمی‌داد. با همه این دشواری‌ها پاسکیویچ توانست بی‌آن‌که به خشونت رفتار کند از عده بکاهد و خوراک لشکریان خود را تأمین کند. عده بسیار از چادرنشینان شاهسون در میان میانه و اردبیل بودند و وضعشان چنان بود که به نظر می‌آمد در زیر نفوذ روس‌ها نیستند. با این همه پیشنهاد کردند در جاهای مختلفی که کاربرد می‌معین می‌کرد هفت هزار چتورت^۲ از هرگونه خوابار با وسایل خود برسانند. گذشته از آنها شاهسون‌ها سیصد شتر و دوهزار چارپا برای بارکشی تسلیم کردند. در این زمان ارتش روسیه در آذربایجان پیشکار و رابطه‌ای از ارمنیان داشت که نام خود را کارگانو^۳ گذاشته بود و وی واسطه انجام این کار شد، چنان‌که پس از جنگ گنجه نیز چنین کار را انجام داده بود. شاهسون‌ها در برابر آنچه می‌دادند رسیدهایی می‌گرفتند و این رسیده‌ها را در همه جای ایران به نرخ معمولی روبل کاغذی معامله می‌کردند پس از خاتمه جنگ جمع کل آنها را در ایروان خزانه‌داری روسیه پرداخت.

در جبهه چپ عده پرنس وادبولسکی که تقریباً پنج هزارتن می‌شدند در ۲۹ نوامبر (دهم

۱. Ducat، پول طلائی که در آن موقع از ده تا دوازده فرانک ارزش داشته است.

۲. Tchertvert، به معنی چهاریک و در این جا مراد چهار یک پودیاپوت است که ۱۶ کیلوگرم و نیم باشد.

3. Karganov

جمادی‌الاولی) از آق‌اغلان به‌سوی گذار اصلاندوز رهسپار شدند باران‌های سخت و پس از آن برف راه‌ها را خراب کرد چنان‌که سربازان هر بیست و چهار ساعت بیش از ده ورست (ده کیلومتر و ۶۷۰ متر) نمی‌توانستند بپیمایند. روز ۴ دسامبر (۱۵ جمادی‌الاولی) از ارس گذشتند و مردم ناحیه مشکین به خوشرویی ایشان را پذیرفتند. حکمران آنجا عطاخان یکی از نخستین کسانی بود که به روس‌ها تسلیم شد، به همین جهت پاسکیویچ حکمرانی مشکین را به او داد و همه طوایف چادر نشین آن ناحیه از او پیروی کردند. وادبولسکی بی‌درنگ یک دسته از کارگران به کارگماشت و آنها را به چهار قسمت کرد و سرهنگ میکلاشوسکی^۱ را با ایشان به اهر فرستاد که راه را باز کنند. تنها در روز ۱۲ دسامبر (۲۳ جمادی‌الاولی) توانست در دده‌بیگلی در سر راه اردبیل چادر بزند. ممکن نبود پیش برود زیرا که علوفه به‌دست نمی‌آمد و ناچار بودند درنگ کنند تا علوفه از قراباغ برسد. این دسته ناچار شد در راه بماند زیرا یخبندان مانع بود و یک پا و نیم برف روی زمین نشسته بود. سربازان بیمار می‌شدند و اسبان و گاوان از خستگی از پا درمی‌آمدند و وادبولسکی جرأت پیش‌رفتن را نداشت. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «تاخیر ورود این دسته مرا ناگزیر کرد که راه خود را دنبال کنم و در راه تهران از قافلان‌کوه بگذرم».

پاسکیویچ از این‌که پیش برود و به تهران نزدیک شود باکی نداشت زیرا که وادبولسکی در پشت سر او در راه اردبیل بود و در آن موارد بیم آن نمی‌رفت که در جبهه چپ به او حمله کنند. اما می‌بایست رعایت وسایلی را که همراه وادبولسکی بود بکنند و لوازم و مقداری مواد الکلی همراه داشت که برای عملیات نظامی در زمستان بسیار لازم بود. وانگهی حتمی بود و پاسکیویچ هم شک نداشت که اگر خبر دشواری‌هایی که روس‌ها در سر راه برای عبور از قافلان‌کوه و رسیدن به سرزمین عراق داشتند نه تنها به دولت ایران بلکه به مأموران انگلستان می‌رسید نه شاه و نه عباس میرزا حاضر نمی‌شدند دعاوی روس‌ها را بپذیرند. در آن صورت نتیجه قطعی تأخیر در عقد صلح تا مدتی نامعین بود. از همه گذشته قطع رابطه در میان روسیه و دولت عثمانی نزدیک شده بود و هم در تهران و هم در تبریز آن را می‌دانستند.

عباس میرزا که شرایط مقدمات صلح را در دهخوارقان امضا کرده بود از پاسکیویچ خواستار بود اگر هم موقتی باشد بارون روزن را از پیش‌رفتن به سوی میانه بازدارد. می‌بایست پنج کرور اول را بنا بر شرایط معهود و از آغاز ماه دسامبر (اواسط جمادی‌الاولی)



شکست لشکریان ایران در جوان‌بلاغ در ۵ ژوئیه ۱۸۲۷ (۲۲ ذیحجه ۱۲۴۲)

از تهران بفرستند. عباس میرزا اصرار داشت که سپاهیان روسی تا وقتی که این خبر برسد بر سر جای خود بمانند و اگر به شرطی که کرده‌اند عمل نکنند آن وقت می‌توانند به سوی تهران پیش بروند. پاسکیویچ مدتی زیر این بار نمی‌رفت، سرانجام از بس تقاضا مکرر شد رضایت داد و به وزن دستور داد درنگ کند. قرار شد پنج کرور دیگر را روز ۱۳ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۵ جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) بپردازند و همان دم قسمتی از آذربایجان را روس‌ها تخلیه کنند. قسمت شمال غربی این ایالت به عنوان گروگان دو کرور آخر در دست روس‌ها باشد تا از ۲۷ نوامبر ۱۸۲۷ (۸ جمادی‌الاولی ۱۲۴۳) تا یک سال و نیم پرداخته شود. پاسکیویچ چنان‌که در ضمن گفتگوهای مقدماتی مکرر این کلمه را به کار برده بودند سه کرور دیگر را به ایشان «بخشید» به شرط آن‌که اگر دوازده کرور دیگر را در موعد مقرر ندهند این سه کرور را هم بتوانند مطالبه کنند.

سرانجام متارکه را در ۲۲ دسامبر (۳ جمادی‌الآخره) امضا کردند. عباس میرزا به عادت معهود پس از متارکه که به قول روس‌ها باز از «چانه‌زدن» خودداری نکرد. تقاضا داشت که گروگان پرداخت هزینه‌های جنگ را در متارکه قید نکنند و این مسئله مسکوت بماند. پاسکیویچ عقیده داشت که این تقاضا را برای آن می‌کند که در گفتگوها تاخیری روی دهد، چنان‌که در ۸ دسامبر (۱۹ جمادی‌الاولی) چاپاری نامه‌ای از فتح‌علی شاه برای الله‌یارخان آورد که نوشته بود هنوز مصمم نشده است مبلغی را که روس‌ها می‌خواهند بپردازد. همان روز در ضمن گفتگو و در حضور پاسکیویچ عباس میرزا از امضای شرایط متارکه که تازه نوشته شده بود خودداری کرد هرچند که تقاضای وی را درباره گروگان در نظر گرفته بودند. در همان جلسه پاسکیویچ به او گفت اگر چنین باشد بهتر است از هم جدا بشویم. عباس میرزا از این گفتار هراسان شد، وعده کرد همه چیز را امضا بکند اما چند روز مهلت خواست فکر بکند. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «در هر حال همه چیز بسته به این است که شاه پنج کرور را بفرستد».

با این همه عباس میرزا و قائم مقام هر روز با اوبرسکو و گریبایدوف گفتگو می‌کردند و می‌کوشیدند روس‌ها را وادارند در تقاضای خود تخفیفی بدهند. پیش از قرار متارکه عباس میرزا خود پیشنهاد کرده بود که ناحیه جنوبی آذربایجان منطقه بی طرف باشد اما در شرایط عهدنامه قید کردند که لشکریان ایران حق ندارند از قافلان‌کوه تجاوز کنند.

روز ۲۸ نوامبر (۹ جمادی‌الاولی) چاپاری از تهران خبر آورد که پنج کرور از خزانه شاه

تحويل ماك نیل^۱ پزشك سفارت انگلستان داده‌اند و مشغولند چارپایان لازم را برای فرستادن آن به تبریز تهیه کنند. عباس میرزا وانمود می‌کرد که کاملاً به حقیقت این خبر معتقد است اما پاسکیویچ هنوز معتقد نبود. چون می‌خواست از اندیشه دولت ایران آگاه شود. روز ۱۴ دسامبر (۲۵ جمادی‌الاولی) سروان والخووسکوی^۲ افسر ستاد گارد را به تهران فرستاد و وی این ضرب‌العجل را با خود برد: «یا ارسال فوری کروورهای معهود و یا اعاده جنگ». می‌بایست در ضمن اطلاع دهد که اجازه ندارد بیش از چهل و هشت ساعت منتظر پاسخ بشود، هر چند که پنهانی به او اجازه داده شده بود در صورتی که به اصرار از او بخواهند به حداکثر سه روز بماند. اگر اتفاقاً در راه به قافله‌ای که پنج کروور را می‌آورد برمی‌خورد می‌بایست حرکت آن را تأمین و تسریع کند و با آن به تبریز برگردد. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «به این‌گونه می‌توانم درست بدانم آیا شاه اندیشه آن را دارد که چون مهلت متارکه در ۲۲ دسامبر (۳ جمادی‌الآخره) تمام شود پول را بدهد یا نه، مگر آن‌که عباس میرزا از من درخواست کند چند روز دیگر به او مهلت بدهم، شاید رضایت بدهم زیرا که لشکریانم آماده نیستند راه‌پیمایی بسیار بکنند.»

روز ۲۱ دسامبر (۲ جمادی‌الآخره) نمایندگان عضو کنفرانس دهخوارقان جلسه‌ای تشکیل دادند. پاسکیویچ به عباس میرزا گفت که قائم‌مقام درباره هر کلمه عهدنامه آینده بحث می‌کند. این گفتگوهای پایان‌ناپذیر نشانه نقشه‌ای است که پیش از وقت کشیده است که کار طولانی شود و سپاهیان روسی را از پیشرفت مانع گردد. سپس گفت: «ممکن نیست این کار را دنبال کنیم. از هم جدا می‌شویم و هریک از ما به نوبه خود جنگ را از سر می‌گیرد». سرانجام پس از گفتگوهای دراز عباس میرزا مصمم شد همه چیز را امضا بکند، اما تقاضا کرد در عهدنامه ماده‌ای بگنجانند که وی را به ولیعهدی شناخته باشند. پاسکیویچ در این زمینه می‌نویسد: «پذیرفته شد و به عنوان توجه شاهانه اعلیحضرت امپراتور به او عطا شد». اما هنگامی که عباس میرزا می‌کوشید روسیه پشتیبان حق سلطنت او باشد پاسکیویچ به او گفت: «دخالت در کارهای داخلی ایران را نمی‌توان در یک عهدنامه بین‌الملل وارد کرد و هر گفتگویی در این زمینه را نمی‌پذیرد». با این همه عباس میرزا دوباره از سرگرفت و تقاضای خود را تجدید کرد. اما درباره تمدید متارکه به مدت پانزده روز پاسکیویچ به او گفت: «مدت متارکه تا وقتی که من بخواهم طول خواهد کشید و اگر خبرهایی که انتظار آن را دارم از تهران

نرسد، اگر ببینیم که رفتار شما صادقانه نیست و اگر ببینیم میل دارید از وقت تلف کردن به ما ضرر برسانید، جنگ را از سر می‌گیریم و تنها بیست و چهار ساعت پیش از قطع روابط به شما اطلاع می‌دهیم».

در این میان بارون روزن به سوی میانه پیش می‌رفت. پاسکیویچ به عباس میرزا خبر داد و یادآوری کرد که این پیشروی برای این است که روزن در جایی قرار بگیرد و کروورهای را که حمل می‌کنند دریافت کند. اگر این وسایل نقلیه به او نرسد این دسته از لشکریان پیشرو سپاهیانی خواهد بود که به تهران خواهند رفت. عباس میرزا هراسان شد و همان‌دم قائم‌مقام را با نامه‌ای نزد شاه فرستاد. چون روزن نزدیک رسید لشکریان ایران که دوهزار و پانصد تن بودند و فرمانده ایشان بهرام میرزا پسر عباس میرزا بود چند ورست در جنوب میانه عقب‌نشینی کردند. اما روزن که از گزیدن کنه که در میانه هست و برای اروپاییان کشنده است و بومیان از آن رنج نمی‌برند بیم داشت وارد شهر نشد و در اطراف شهر جای گرفت.

روز ۲۴ دسامبر (۵ جمادی‌الآخره) عباس میرزا به پاسکیویچ خبر داد که پاشای وان به او اطلاع داده است جنگ در میان روسیه و عثمانی در گرفته و پاشا به او پیشنهاد کرده است که یک دسته سپاهی به یاری او بفرستد و عباس میرزا پاسخ داده است که: «دیگر دیر است. تازه مقدمات عهدنامه صلح را امضا کرده است». گذشته از آن ماکدونالد هم گفته ولیعهد ایران را تصدیق کرد. عجالتاً این خبر در ایران نتیجه معکوس بخشیده بود.

در این هنگام والخوسکوی در راه قزوین به قافله‌ای که یک قسمت از مبلغ معهود را برای پرداخت می‌برد برخورد کرده بود. خزانه‌دار شاه تدریجاً غرامت جنگی را به ماک‌نیل می‌پرداخت و وی پول را به تبریز نزد ماکدونالد می‌فرستاد که شاه او را مأمور کرده بود به پاسکیویچ بدهد. ماک‌نیل هم غرامت جنگی را تدریجاً می‌پرداخت. والخوسکوی گزارش می‌داد که کیسه‌های دیگر طلا هم آماده است ولی به واسطه نبودن وسایل حمل و نقل هنوز آنها را بار نکرده بودند. می‌گفت سه چهار روز دیگر بار خواهند کرد.

در این میان خبری که کاملاً نامترب بود شایع شد و آن این بود که می‌گفتند قسمت اول بارها را در راه قزوین به تبریز نگاه داشته بودند و شاه که این پول را نزد سفیر انگلستان می‌فرستاد به او دستور داده بود که تا سپاهیان روسی از آذربایجان نرفته‌اند آن را به پاسکیویچ ندهد از سوی دیگر خبر می‌رسید که سپاهیان ایران را در زنجان جمع می‌کردند. میرفتاح مجتهد اطلاعات صریحی از دستورهای که شاه داده بود به پاسکیویچ داد. می‌گفت به برخی از دسته‌های سپاه دستور داده‌اند از خراسان و نواحی جنوبی به تهران و زنجان و

عراق بروند و در آنجا آذوقه فراهم آورده بودند. هفتصدتن با توپخانه و خواربار به اردبیل می‌رفتند. شاه فرستاده بود علم متبرکی را که به پیامبر نسبت می‌دادند و در مشهد بود بیاورند و در همهٔ مسجدهای تهران حکم جهاد را خوانده بودند.

روز ۱۹ ژانویه ۱۸۲۸ (دوم رجب ۱۲۴۳) فرمانده این لشکریان جدید که حسنعلی میرزا پسر سوم شاه بود وارد تهران شد و ورود وی جلب توجه بسیار کرد. ماک‌نیل در نامه‌ای به ماکدونالد چنین نوشته است: «در یک ثانیه شهر زیر و زبر شد. همهٔ طبقات مردم خود را زیر پای اسب وی می‌انداختند و دامن جامه‌اش را می‌بوسیدند. زنان و کودکان خدای را به یاری او می‌خواندند. وی را نجات‌دهندهٔ کشور می‌دانستند. چون وارد حرم شد خاندان شاه گردش را فراگرفتند و سپاس خدای را به جا آوردند که وی را برای نجات فرستاده است. شاه خود شادمانی خویش را آشکار کرد و فریاد برآورد که این پسر مایهٔ امید خاندان وی و پشتیبان روزهای پیری اوست. سرکردگان قبایل و فرماندهان سپاه گردش را گرفته بودند و می‌گفتند آماده‌اند به فرمان وی جان بسپارند». شاهزاده نیز به نوبهٔ خود آشکار می‌گفت که حاضر است جان بسپارد تا آن‌که بگذارد بارهای پول را ببرند.

دربارهٔ شمارهٔ سپاهانی که در زنجان گرد آورده بودند اختلاف بسیار بوده است. عباس میرزا وانمود می‌کرد که به اندیشه‌های جنگجویانهٔ برادرش و ارزش سپاهی که تازه گرد آورده بودند چندان اهمیتی نمی‌دهد. تنها چیزی که در این میان مسلم است این است که حسنعلی میرزا هفت هزار پیاده از خراسان به زنجان برده بود و انتظار چهل هزار تن سپاهی را در آنجا داشت.

درست در همین موقع بود که از سن پترزبورگ چنان‌که گذشت به پاسکیویچ دستور رسید که از راه انزلی و استراباد گیلان را بگیرد. دیبیچ که در ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) این دستور را داده بود از گفتگوهایی که در دهخوارقان شده بود آگاهی نداشت و در یک گفتگوی کاملاً خصوصی پاسکیویچ به عباس میرزا این پیشنهاد را کرده بود: به جای آذربایجان روس‌ها مازندران و گیلان را به عنوان گروگان مبلغی که ادعا دارند تصرف خواهند کرد. ولیعهد ایران آشکار گفته بود که این پیشنهاد بیشتر به نفع او است ولی چون شاه همهٔ ولایات را در میان پسرانش تقسیم کرده است گیلان و مازندران را برای خود نگاه داشته است. عباس میرزا گفته بود: «شاه اطمینان دارد که اگر تغییری در سیاست پیش بیاید می‌تواند با خزانه خود به مازندران پناه ببرد و در آنجا کاملاً آسوده خواهد بود». به این‌گونه پیدا بود که فتحعلی شاه تمام ایران را از دست خواهد داد به جز ملک شخصی خود را.

در پایان ماه دسامبر ۱۸۲۷ (نیمهٔ جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) نامه‌ای از شاه و وزیر امور

خارج‌ه‌اش به پاسکیویچ رسید. شاه نوشته بود که برای استحکام دوستی ابوالحسن‌خان را که از برگزیده‌ترین مردان دربار است به دهخوارقان می‌فرستد. وی نیز خبر ورود خود را به پاسکیویچ داد و پیغام داد «مقصود وی گشادن درهای دوستی است» و مبلغی را که به ماک‌نیل داده بود با خود آورده است.

درحقیقت پاسکیویچ آماده برای «گشودن درهای دوستی» نبود زیرا که می‌دانست ابوالحسن‌خان پیشنهادهای تازه‌ای به او خواهد کرد که غرامت جنگ را تنها پس از تخلیه آذربایجان بپردازند.

روز ۱۴ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۶ جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) وی به سوشتلن دستور داد به عباس‌میرزا بگوید که مدت متارکه به پایان رسیده و فوراً نواحی مراغه و ارومیه را روس‌ها تصرف خواهند کرد و اگر سپاهیان ایران از آنجا نروند لشکریان روسیه که در آنجا جای گرفته‌اند و تقریباً سه‌هزارتن هستند بی‌درنگ برایشان خواهند تاخت. عباس‌میرزا گفت: «من چه باید بکنم؟» و از سوشتلن خواست اجازه از پاسکیویچ بگیرد هزارتن سپاهی و دو توپ برای خود نگاه دارد و وعده کرد لشکریان را تا پنج روز دیگر مرخص کند. سپس صادقانه به او گفت: «می‌دانید این هزارتن را برای جنگ‌کردن با پاسکیویچ لازم ندارم اما همین‌که ایشان آنجا نباشند مال مرا تاراج می‌کنند و شاید مرا بکشند».

این حوادث نامرتقب سفارت انگلستان را بسیار نگران می‌کرد، زیرا چنان‌که پاسکیویچ نوشته است، انگلیسی‌ها بیشتر به عباس‌میرزا متکی بودند و نجات او بیش از پیش دشوار می‌شد. در هر صورت عقیده ماک‌نیل که در فتح‌علی‌شاه نفوذ بسیار داشت این بود. شاه کوشش بسیار می‌کرد که یکی از پسرانش که اخیراً به حکمرانی رسیده بود به پرداخت مبلغی که روس‌ها ادعا می‌کردند تن دردهد و این یگانه وسیله بود که ذخایر خود را از دست ندهد. ماک‌نیل در نامه‌ای خطاب به ماکدونالد نوشته است: «چند روز پیش شاه مرا به‌خود خواند و گفت اگر عباس‌میرزا از پرداخت سه‌کرور آخر از درآمد خود خویشتن‌داری کند در میان پسرانش شاهزاده دیگری پیدا خواهد شد که با کمال میل هر مبلغی را که لازم باشد بپردازد و در عوض ولیعهد پدر و حکمران آذربایجان بشود. سپس گفت: «عباس که چندین کرور تومان دارد همه کوشش خود را به کار می‌برد که باز پول از او دریاورد. دیروز چندتن از شاهزادگان خاندان آشکار می‌گفتند که دیگر امیدی برای عباس‌میرزا نمانده است زیرا که اختیار شاه در دست حسن‌علی‌میرزا است. من رفتم بازجویی کنم و دانستم که بدبختانه این نکته درست است».

با این همه گذشت حوادث نشان می دهد که اگر شاه، عباس میرزا را دوست نمی داشت و تنها از او می ترسید در اندیشه آن هم بود که حسنعلی میرزا را به جای او بنشانند، زیرا تردیدی نیست که نه تنها عباس میرزا از او شایسته تر بود بلکه لایق ترین پسران وی به شمار می رفت. به این گونه با وجود خبری که در تهران پیچیده بود و با وجود تهدیدی که می کردند عباس میرزا همچنان رسماً ولیعهد و فرمانروای آذربایجان بود. شاه نیز در نامه ای خطاب به پاسکیویچ چنین نوشته بود: «با موافقت وزیر امور خارجه ما فرزند گرامی ولیعهد ایران در استحکام روابط دوستی ما تأکید خواهد کرد». با این همه فرماندهی لشکریانی را که در زنجان گرد آمده بودند به حسنعلی میرزا دادند. وانگهی چون قسمت عمده این سپاهیان از مردم خراسان بودند قهراً می بایست فرمانده ایشان حکمران آن ایالت باشد.

در این مدت در سراسر ماه دسامبر ۱۸۲۷ (نیمه دوم جمادی الاولی و نیمه اول جمادی الاخره ۱۲۴۳) پاسکیویچ مراقب پیشرفت کار لشکریان خود بود. الکل و لباس هایی که مدت ها منتظر آنها بودند به تبریز رسید. نیازمندی های سربازان فراهم شده بود، پولی که از سن پترزبورگ فرستاده بودند رسیده بود و بر عده چارپایان بارکش بسیار افزوده شده بود و در قسمت هایی که وسایل نقلیه حرکت می کردند راه ها را تعمیر کرده بودند.

روز ۱۶ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۸ جمادی الاخره ۱۲۴۳) پاسکیویچ پانکراتیور را با لشکریانش به میانه و لاپتور با سپاهیان به ارومیه فرستاد. پیش از آن که از دهخوارقان برود اقدام کرد که وسایلی از تبریز به میانه بفرستد و درصدد بود بیشتر لشکریان خود را که هفت هزار و پانصدتن می شدند در آنجا جمع کند که از آنجا به قافلانکوه و تهران بروند.

فردای آن روز (هفدهم ژانویه - ۲۹ جمادی الاخره) از دهخوارقان نامه ای به امپراتور نوشته که مطالب بسیار جالبی در آن هست به این گونه:

«افتخار داشتم فرمان اعلیحضرت شما را که تاریخ ۲۹ نوامبر (۱۰ جمادی الاولی) داشت دریافت کنم. دستورهایی که در آن هست چنان روشن است که نشانه دیگری از اطمینان پادشاه ماست، هرچند که مرا در انتخاب وسایلی که باید به کار ببرم تا به نتیجه معهود برسم مختار گذاشته اند و جسارت می کنم تأکید کنم که همه کوشش های خود را به کار خواهم برد تا سزاوار آن باشم.

«نتایج گفتگوهای ما با ایرانیان ساعت به ساعت مشکوک تر می شود. اطلاعات زیر که از تهران رسیده سبب خواهد شد که اعلیحضرت امپراتور به اندیشه شاه پی ببرد.

«اطلاعات تشویق انگیزی از ترکیه به ایرانیان رسیده است و در آنجا خبر جنگ با روسیه

در میان مردم شایع شده است. سر عسکر ارزروم پنهانی به ایالات مجاور ایران این خبر را می‌رساند که به زودی پانزده هزار لشکریان زیده و اسلحه برای قلاع و لوازم ذخیره در نقاط مختلف خواهد رسید. گذشته از آن یکی از کارگزاران شاه و چند بازرگانی که از استانبول به اینجا آمده‌اند می‌گویند همان روزی از آن شهر آمده‌اند که سفیران سه دولت متحد آماده حرکت بودند.

«به وزیر مختار انگلستان نیز خبری در تأکید آن رسیده است. هرچند که همه اقدامات را کرده‌ام که این اطلاعات به عباس میرزا نرسد و در گفتگوهای با وی هیچ نگرانی درباره ترکیه به او نشان نداده‌ام، نمی‌توانم نگذارم که اطلاعات محرمانه به او نرسد. وانگهی در تهران به این امید می‌نازند که این دولت با هم‌کیشان خود یاری خواهد کرد. مورد دیگری به گفتگوهای ما زیان می‌رساند و آن رسیدن یکی از پسران شاه حسنعلی میرزا (از خراسان) است. پریروز این خبر قطعی به من رسید که این جوان گستاخ که هنوز ضرب شست لشکریان ما را ندیده هنگامی که به دربار پدرش رسیده توانسته است در کارها وضعی به کلی مخالف آمادگی صلح جویانه زمان‌های اخیر پیش بیاورد و شورای سلطنتی دوباره متوجه مقاومت و دفع الوقت شده است. حسنعلی امیدوار است که در اعاده جنگ فرمانده سپاه بشود و این را هم برای کینه‌جویی نسبت به برادرش و هم برای خودنمایی می‌خواهد.

«عجالتاً مردم آذربایجان که نمی‌دانند سرانجام وابسته به که خواهند بود، وابسته ما یا خداوندگار سابقشان، کم‌کم از توقف دراز لشکریان ما که ناگزیر توقعات سنگین از ایشان دارند خسته می‌شوند. هنوز هیچ نافرمانی آشکار نکرده‌اند، با این همه چندین خانوار تاکنون از خانه خود بیرون رفته‌اند. این وضع ممکن است در دولت ایران این امید حيله‌گرانه را تولید کند که تأخیر در اجرای تقاضاهای ما را سرکشی و کینه مردم درباره ما تأیید می‌کند. اما من مجال این پیروزی را به ایشان نخواهم داد، چون مصمم هستم میدان جنگ را در آن سوی قافلان‌کوه به عراق ببرم.

«نمی‌توانم بگویم رفتار اخیر شاه را به کدام یک از این سه مورد باید نسبت داد حتی ممکن است که هر سه مورد در وی اثر کرده باشد. این تغییر صریحاً در پایان ماه دسامبر (اوایل جمادی‌الآخره) آشکار شد، به زبان نیاوردند زیرا که اطمینان دادن ایرانیان به صلح همواره دروغ بوده است اما رفتارشان آن را نشان می‌داد. پول را نپرداخته‌اند و هیچ چاپاری از تهران تاکنون خبر نزدیک شدن ارسال آن را برای من نیاورده است.

«اعلی‌حضرت امپراتور شرح دقیق و درست گفتگوهای ما را در یادداشت‌های روزانه و

گزارش‌های من به وزیر امور خارجه و نیز در صورت جلسات ما ملاحظه کرده است. اعلیحضرتا، با این همه به خود اجازه می‌دهم فهرست خلاصه گفتگوها و نتیجه قطعی آنها را به تصویب شما برسانم.

«به ملاقات با عباس میرزا در دهخوارقان رضایت ندادم مگر پس از آن‌که اساس عهدنامه صلح آینده را کتباً تأیید کرد و مهر رسمی به آن سند زد. با این همه در جلسه اول درخواست تخفیف نقدی کرد. راست است که تقاضای ما بسیار گران بود اما اگر هم ما در آغاز آن را نصف کرده بودیم ایرانیان باز درخواست خود را تجدید می‌کردند. لااقل این امید را برای ایشان باقی گذاشته‌ایم که اگر شاه در موعد معین یعنی در ۲۲ نوامبر (۳ جمادی‌الاولی) نخستین شرایط را ادا کند سبک‌تر خواهد شد. بدیهی است که این موعد بسیار نزدیک بود اما هنگامی که کسی با ایرانیان سروکار دارد ترجیح دارد روزها و ساعت‌ها و دقیقه‌ها را بشمارد تا آن‌که تن به فریب بدهد و مهلت دوری معین کند که همیشه از آن تجاوز می‌کنند. سپس با پیشنهادهای دیگر کار را از سر می‌گیرند و چنان‌که تجربه کرده‌ایم دوباره به استدلال و توضیح آغاز می‌کنند.

«با این همه روز ۲۲ نوامبر (۳ جمادی‌الاولی) نامه‌ای از شاه به عباس میرزا رسید و وی به پرداخت دو و نیم میلیون تومان (نخستین پرداخت) رضایت داده بود و دلیل تاخیر در ارسال را سببی می‌آورد که ظاهراً پسندیده‌تر بود و آن کوتاهی مهلتی بود که به او داده بودند. در پایان آن تقاضا داشت در بازمانده مبلغ تخفیف بدهیم و مهلت‌ها را بیشتر بکنند تا پرداخت آسان‌تر باشد. از آن گذشته ماک‌نیل یک انگلیسی ساکن تهران را شاه برگزیده بود که به‌عنوان شاهد در باربندی و ارسال پول حاضر باشد. من در پذیرفتن این پیشنهادها اشکال نکردم و فرستادن قسمت اول موکول به دهم دسامبر (۲۱ جمادی‌الاولی) شد. اما بازمانده مبلغ را تا یک میلیون و نیم تومان پایین بردم.

«در نامه‌هایی که از تهران و از عباس میرزا می‌رسد متوسل به اطمینان‌بخش‌ترین بهانه‌ها می‌شوند ثابت کنند پرداخت مبلغی که ما تقاضا داریم ممکن نیست و تهی بودن خزانه شاه و فقیرشدن کشور را پیش می‌کشند. به مساعدتی که ما وعده کرده‌ایم نیز اشاره می‌کنند ولی نباید انتظار آن را داشته باشند مگر وقتی که خبر قطعی فرستادن پول به ما برسد.

«برای احتراز از تفوذ خارجی، هرچند که وزیر مختار انگلستان و وابستگانش سزاوار حق‌شناسی و اعتماد ما بوده‌اند، ترجیح داده‌ام یکی از افسران خود سروان والخوسکوی را به تهران بفرستم، در ۱۵ دسامبر (۲۶ جمادی‌الاولی) وی به اولین قسمت پول‌های فرستاده

برخورده است. به رسیدن این خبر معتبر بنابر وعده‌ای که داده بودم همان دم یک میلیون تومان از جمع کل مبلغ کم کردم و این رقم را هنگام پیش‌بینی از یک مساعدتی که به آن ناگزیر بودم پیش از وقت در نظر گرفته بودم.

«چاپارها و سرکردگان قبایل و خدمتگزاران عباس میرزا از اواسط ماه نوامبر (اواخر ربیع‌الثانی) همواره شفاهاً و کتباً اخبار بسیار متضاد از تهران آورده‌اند. از آن جمله می‌گفتند که پول را مدت مدیدی پیش از آن‌که والخوسکوی خبر بدهد فرستاده بودند و هشت کروور (به جای پنج کروور) در راهست، چون من با خود عهد کرده بودم که تا چیزی آشکار نشود باور نکنم این داستان‌ها را که حیلۀ زنده‌ای آنها را تلقین می‌کرد با بی‌قیدی می‌شنیدم. «کار ما با نمایندگان عباس میرزا تمام شده بود. هر ماده عهدنامه را جداگانه امضا کرده بودند و جز این چیزی نمانده بود که به تشریفات لازم عمل کنیم تا برای امضای شاه بفرستیم. عباس میرزا به اصرار این کار را از من می‌خواست.

«با دولت دیگری به جز دولت ایران البته می‌بایست نخست عهدنامه را امضا کرد و سپس به اجرای آن پرداخت. اما این جا به کلی برخلاف است و هر روز دلیل آن را می‌بینم. امضای آن باز ارسال پول را عقب می‌انداخت. خوشنودم که در آغاز گفتگوها دوماه مهلتی را که ایرانیان برای پرداخت قسط اول می‌خواستند نپذیرفتم. زیرا امروز هنوز در همان مرحله‌ای می‌بودیم که پیش از اجتماع در دهخوارقان در آن بودیم و ناگزیر می‌بایست تحمل تأخیر را بکنیم. اما خوشبختانه بهانه‌جویی‌ها و عذرتراشی‌ها به پایان رسیده و رقیبان ما دیگر اختراعی ندارند بکنند.

«اعلیحضرت امپراتور به وسیلۀ یادداشت‌های من و گزارش اخیرم از همه این پیش‌آمدها آگاه هستند اما باید این نکته را هم بگویم که چاپاری را فرستاده بودم و در ۲۷ دسامبر (۸ جمادی‌الآخره) برگشته و اطلاع داده است که نخستین قسمت حمل‌شده را در قزوین نگاه داشته‌اند تا شاه دستور تازه‌ای بدهد. اندکی بعد ماک‌نیل رسماً به دولت خود خبر داده است که شاه پیش از تخلیۀ آذربایجان از لشکریان از پرداخت دو میلیون و نیم تومان خودداری می‌کند. ابوالحسن خان مأمور گفتگو در این زمینه شده است. مبلغی را که خواسته‌ایم باید در اول فوریه (۱۵ رجب) به وزیرمختار انگلستان بپردازند و وی آن را به کارگزاران روسیه نخواهد داد مگر هنگامی که سپاهیان ما به آن سوی رود ارس رفته باشند.

«میل شاه این است. با این همه وزیرمختار انگلستان از همراهی خود امتناع دارد زیرا می‌داند که اگر ما برویم ایرانیان هیچ نخواهند داد.

«در نامه‌ای که وزیر شاه میرزا عبدالوهاب^۱ به والخوسکوی نوشته است می‌گوید که شاه منتظر اطلاعاتی از جانب ابوالحسن خان است تا دستورهای تازه‌ای درباره‌ی بازمانده‌ی این مبلغ به عباس میرزا بدهد. این مورد نامترب که قراردادهای با عباس میرزا را باطل می‌کند نشان می‌دهد که دیگر نباید تردید داشت و منتظر شد. آزرده‌گی ولیعهد ایران به‌نظم صادقانه می‌آید اما نمی‌توانم آن را تأکید کنم. وانمود می‌کند که قربانی این کار خواهد شد زیرا که اگر رابطه قطع شود یکباره اعتماد پدرش از او سلب خواهد شد بی‌آنکه مورد ملاطفت امپراتور روسیه شده باشد. این احتمال می‌رود، مگر آنکه هرچه روی داده است همدستی آشکار بوده باشد که پیش از وقت شاه و ولیعهد با یکدیگر ساخته باشند. اما من تصمیم گرفته‌ام خود را گرفتار این کلاف سازش برای وقت تلف کردن نکنم. در تمام مدت گفتگوها تا امروز مراقب عباس میرزا بوده‌ام و توانسته‌ام کسانی را که با ایشان سروکار داریم بشناسم. به این‌گونه اگر زودتر از این از یکدیگر جدا شده بودیم باز بیشتر وقتمان در گفتگو و مکاتبه تلف می‌شد.

«اما امروز ما به مهلتی که افتخار داشته‌ام به اعلیحضرت امپراتور اطلاع دهم یعنی به پانزدهم ژانویه (۲۷ جمادی‌الآخره) نزدیک شده‌ایم و در این تاریخ رهسپار خواهیم شد که از قافلان‌کوه بگذریم. لشکریان ما استراحت کرده‌اند، پول و لوازم تجهیزات هم رسیده است.

«عباس میرزا و من با روی خوش از یکدیگر جدا شده‌ایم. پاسخ من به ابوالحسن خان چه این جا بیاید و چه در تبریز، کوتاه خواهد بود: یا جنگ و یا پول. یک دسته به‌سوی مراغه رهسپار خواهند شد و از آنجا باید لشکریان ایران را که منتظر پایان حوادث هستند پراکنده کند. به جبهه‌ی چپ ما فرمان داده خواهد شد بی‌درنگ به‌سوی اردبیل پیش بروند و آن قلعه را بگیرند. عجلتاً انبارها را از تبریز به میانه خواهند برد و در آنجا دسته‌ای از هفت هشت هزارتن گرد خواهد آمد. من خود با ستون مرکزی در راه زنجان به تهران عملیات خواهم کرد. اگر این کار لشکرکشی را به پایان نرسانند و مرا مجبور کنند جنگ را دنبال کنم آنگاه هنگام نزدیک شدن به قزوین حکمران جدیدی برای گیلان تعیین خواهم کرد. هم آنجا و هم در بازمانده‌ی کشور مردم با خرسندی از دولتی که از آن بیزارند نجات خواهند یافت اما احتمال می‌رود که ما به این نتیجه نرسیم. پیشروی به‌سوی میانه که برای پشتیبانی از

۱. مقصود عبدالوهاب شاعر معروف است که در این زمان وزیر امور خارجه دربار فتحعلی‌شاه بوده است.

مأموریت والخوسکوی بود ایرانیان را ناگزیر کرده است نخستین قسمت پول را از تهران راه بیندازند. چون این کار را دنبال بکنیم شاید به یاری خدا بتوانیم ایشان را به امتیازات بیشتری وادار کنیم. وانگهی وظیفه خود می دانم این نکته را هم بگویم که جنگی که پیش خواهد آمد توأم با دشواری های فوق العاده خواهد بود.^۱

۵ ژانویه ۱۸۲۸

دهخوارقان»

در نامه دیگری که پاسکیویچ در پاسخ دیبیچ نوشته است درباره پیشرفتی که ستاد کل ارتش دستور داده بود پس از توضیح درباره ناممکن بودن این کار به اختصار می گوید در صورتی که شاه مدت مدیدی لجاج بورزد باید راه آسان تر و مطمئن تری را برای پایان دادن به جنگ در نظر گرفت. سپس می گوید: «برخی از موارد را آدمی نمی تواند پیش بینی بکند. پس اگر اقداماتی که از آغاز تاکنون شده است نمی تواند شاه و مشاورانش را متنبه بکند ممکن نیست به حساب درست متکی به پیش آمدهای آینده بود. سستی دولت کنونی به اندازه ای است که یک تکان مختصر کافی است چنان پیش بیاید که دیگر هیچ کس نتواند جلو بی نظمی ها و پریشانی ها را بگیرد. بی آنکه اشتباه بکنیم می توان گفت که هرچند ما بر دشمن پیروز شده ایم بیشتر به واسطه میل صادقانه ای است که به صلح داریم و همه مردم هم با آن شریکند که بیش از آنچه قاجارها خود را حفظ بکنند ما از آنها پشتیبانی می کنیم».

در این موقع انگلیسی ها نیز از ناتوانی قاجارها در ایران اطمینان داشتند. به همین جهت با وجود آنکه جنگ در میان ترکیه و روسیه نزدیک بود در بگردد ماکدونالد و ماک نیل صادقانه می کوشیدند فتحعلی شاه را وادار کنند که تقاضاهای روسیه را بپذیرد. منافع انگلستان مقتضی آن بود که ایران در دست قاجارها باشد و با وجود همسایگی با روسیه به دست عباس میرزا آن را اداره کنند همچنان که در حقیقت از ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ هجری) این کار را کرده بودند.

روز ۱۸ ژانویه (اول رجب) پاسکیویچ می خواست از دهخوارقان برود که ابوالحسن خان به آنجا رسید و همان دم با او بر سکو و گریبایدوف کارمندان سیاسی دفتر فرمانده کل ملاقات کرد. چنان که اشاره رفت به جای پول تنها طرح تازه ای از شرایط مقدماتی صلح با خود آورده بود و اطمینان داشت که حضور او سبب خواهد شد گفتگو را از سر بگیرند. فردای آن روز پاسکیویچ فرستاده شاه را به خود خواند و دستور داد طرح عهدنامه صلح را که عباس میرزا

امضا کرده بود برایش بخوانند و به او گفت: «یک کلمه آن عوض نخواهد شد و پس از دوماه گفتگو ورود یک سخنگوی دیگر تنها علامت آن است که میل دارند گفتگو را طولانی کنند و مانع از پیشروی سپاهیان باشند». ابوالحسن خان که کاملاً نومید شده بود خاضعانه از او درخواست کرد لطف کند و تا رسیدن مبالغی که وعده کرده بودند صبر کند و اطمینان می داد که به عهده می گیرد همه کارها را درست کند.

همان شب پاسکیویچ نزد عباس میرزا رفت و در این زمینه به امپراتور نوشته است: «ولیعهد را دیدم که تقریباً ناامید شده بود. به اصرار از من درخواست کرد که متارکه را تمدید کنم و پی درپی به من اطمینان می داد و خود را تبرئه می کرد اما این کار بیهوده بود. من اظهاراتی درباره علل قطع رابطه به او و به ابوالحسن خان دادم و این اظهارات را پیش از وقت نوشته بودیم. پس از آن هم جدا شدیم».

روز ۱۹ ژانویه (دوم رجب) هنگامی که پاسکیویچ می خواست از تبریز برود نامه دیگری از عباس میرزا به او رسید و خواسته بود پس از امضای عهدنامه صلح اردبیل را با توپ ها و ذخایری که در آنجا است به او بازگذارد. در این مدت وادبولسکی که به تأنی پیش می رفت هنوز به اردبیل و قلعه آن نرسیده بود، هرچند که عباس میرزا به دو پسر وی که در آن شهر بودند نوشته بود که شهر را تسلیم لشکریان روسیه بکنند و این دستور را کسی که پاسکیویچ مأمور کرده بود به ایشان رساند.

از سوی دیگر سوشتلن در دهخوارقان ماند تا گفتگوهای با عباس میرزا را به پایان برساند. چون پاسکیویچ به گفته کارگزاران ایران اعتماد کامل نداشت به سوشتلن دستور داد فرماندهی جبهه چپ را به عهده بگیرد و شتاب کند زودتر بی درنگ به هر وسیله ای شده است اردبیل را بگیرد حتی اگر به او تسلیم بشوند. چون پاسکیویچ پیش بینی می کرد که ممکن بود شهر را محاصره کند ژنرال تروسون^۱ را همراه سوشتلن روانه کرد و از آق اغلان صد پود (۱۶۵۰ کیلوگرم) باروت و ۱۰۰ گلوله توپ فرستاد. وادبولسکی تنها ۱۸ توپ صحرائی و ۸ توپ بزرگ داشت که در آن سوی رود ارس مانده بود. پاسکیویچ از تردید وی بسیار ناخشنود بود، اما زمستان سخت و برف بسیار تا اندازه ای حق به او می داد، زیرا که توفان های متعدد توأم با ۱۸ تا ۲۰ درجه سرما مانع از راه پیمایی وسایل نقلیه بود، چنان که مثلاً از پنج هزار اسب و گاو بارکش که از گرجستان به آذربایجان فرستاده بودند تنها هزار و

پانصد به مقصد رسید و بازمانده را بیماری از میان برده بود.

تنها روز ۲۱ ژانویه (چهارم رجب) سند مهمی که برای تسلیم اردبیل صادر شده بود سرانجام به سوشتلن رسید به شرط آن که توپ‌ها و ذخایر قلعه آنجا را پس از امضای قرارداد صلح به عباس میرزا تسلیم کنند.

کنفرانس دهخوارقان فردای آن روز به پایان رسید و شرکت‌کنندگان متفرق شدند: ماکدونالد شتابان به تهران رفت زیرا که ماک‌نیل چون پزشک و مورد اعتماد بود در حرم شاه و با شاهزادگان و وزیران رفت و آمد داشت و از همه دسیسه‌ها آگاه بود و به وی نوشته بود: «قائم‌مقام از من خواسته است به شما بگویم که وضع ولیعهد رقت‌انگیز است و هیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بدهد مگر یاری شما و ضمانت شما برای پرداخت مبالغی که از شاه می‌خواهد. اگر شاهزاده و میرزا ابوالحسن‌خان بتوانند به نتیجه مطلوب برسند شاید عباس میرزا دوباره اعتمادی به دست بیاورد و امیدوارم که در آن صورت نجات یابد وگرنه از خطی که روز اول کشیده‌ام نمی‌توانیم یک گام به پیش برداریم».

به همین جهت چون گفتگوهای دهخوارقان به جایی نمی‌رسید وزیرمختار انگلستان و ولیعهد ایران رهسپار تهران شده بودند تا به گفته ماک‌نیل «در یک کلاف دسیسه در نجات آن شاهزاده کوشش کنند» در این گیرودار شگرف فتح‌علی شاه که دیگر پیر شده بود با لجاج و خودسری در میان این دشواری‌های جانفرسای به‌هر دسیسه تنها متوجه مقاصد شخصی خود بود و هیچ اندیشه نمی‌کرد که مردم یکی از مهم‌ترین نواحی وسیع ایران زیردست لشکریان روسیه در چه حالتند. هیجان عجیبی در دربار وی بود: انگلیسی‌ها به‌نفع متحد باوفای خود عباس میرزا اقدام می‌کردند. وی نگران سرنوشت خود و سرزمین ایران بود، برادرانش از این که تصور می‌کردند پدر به او خشمگین شده است شاد بودند و هریک از ایشان آرزوی آن را داشت جای او را بگیرد. ناچار در حرم شاه زن‌های بی‌شمار هریک می‌کوشیدند پسری را که داشتند کامیاب کنند و مهم‌ترین نگرانی ایشان از دست رفتن خزاین و ذخایر شاهی بود. مردم کشور که به هیجان آمده بودند جنبش می‌کردند و هر روز خبر قیام و سرکشی حکمرانی یا سرکرده قبیله‌ای می‌رسید، با این همه آن پادشاه فرتوت حریص و لئیم که اندیشه‌ای جز پیشرفت مقصود خود نداشت همه امیدها را فدای این فکر خام می‌کرد و از هیچ چیز باک نداشت.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت نخست ولیعهدی را به پسرش حسن‌علی میرزا وعده کرده و وی انتظار داشت عباس میرزا را عزل کند و به این گونه می‌کوشید از هر دو پولی بگیرد و

قسمتی از غرامتی را که برای عقد عهدنامه صلح تقاضا می‌کردند بپردازد. سپس تدبیر دیگری به‌نظرش رسید و آن این بود که چون دولت انگلستان ثروتمند است ضامن عباس میرزا بشود و وی غرامتی را که می‌پذیرد به عباس میرزا قرض بدهد و سپس از او بگیرد.

هنگامی که عباس میرزا از دهخوارقان می‌رفت چنان می‌نمود که اندوه او را از پا درآورده است. پیوسته این جمله را مکرر می‌کرد: «پول می‌رسد، قطع رابطه فایده ندارد». یک دسته از لشکریان روسیه با احترام تا سر راه تهران همراه او رفتند. هنگامی که پاسکیویچ از او جدا می‌شد به وی گفت تنها وقتی که کروورها را به پیش‌آهنگان سپاه روسیه تحویل بدهند لشکریان وی از پیشروی خودداری خواهند کرد. ۲۷ ژانویه (دهم رجب) شب را صاین قلعه ماند و از آنجا به سوی قزوین رهسپار شد.

در همان روز لاپتو شهر ارومیه را تصرف کرد. این شهر در دامنه کوه در دشتی ساخته شده است که به سواحل دریاچه فرود می‌رود و در آن زمان دیواری داشت که محیط آن شش ورست (نزدیک هفت کیلومتر) بود و خندقی داشت که سه چهار ساژن (از شش متر و نیم تا هفت متر و نیم) عرض آن بود. یک گروهان چهارصد سرباز در آنجا مانده بود که مردم شهر را از تاخت و تاز گردان حفظ کند. این گروهان با احترامات نظامی سپاهیان لاپتو را پذیرفت و درهای قلعه شهر را باز کرد. هرچند که عباس میرزا اصرار کرده بود آن سربازان را خلع سلاح نکنند لاپتو این کار را صلاح ندانست. در آن زمان در ناحیه ارومیه که از نواحی پرجمعیت آذربایجان بود چند ده مسکن نستوریان و یونانیان بود. نستوریان پانزده هزار تن و یونانیان دویست سیصد خانوار بودند. عیسویان این ناحیه که با هم‌کیشان خود تا آن زمان رابطه‌ای بهم نرفته بودند لشکریان روسی را به شادمانی پذیرفتند. از سوی دیگر مسلمانان که تا آن هنگام روی خوش به روس‌ها نشان می‌دادند از جنبش عیسویان بیمناک شده بودند و از نزدیک شدن خودداری می‌کردند. آنگاه پاسکیویچ به لاپتو دستور داد بی طرف بماند و امیدهای عده‌ای را پروبال ندهد و بدگمانی عده دیگر را از میان ببرد. به او نوشته بود: «نباید فراموش کرد که ما هنوز نمی‌دانیم ارومیه را تصرف می‌کنیم یا نه و در این صورت پس از برقراری صلح عیسویان این ناحیه دچار آزار بسیار خواهند شد یا نه».

در این میان ژنرال پانکراتیو شهر مراغه و ناحیه آن را تصرف کرده بود و جعفر قلی خان حکمران آنجا که کاملاً پیرو روس‌ها بود با آغوش باز او را پذیرفت. دیگر در همه نواحی جنوب غربی آذربایجان اثری از سپاهیان ایران باقی نمانده بود. چند دسته کوچک از ارتش

عباس میرزا هنگامی که لاپتو و پانکراتیو نزدیک شده بودند به زنجان رفته بودند. پانکراتیو در گزارشی که برای پاسکیویچ فرستاده نوشته است با وسایل نقلیه‌ای که همراه داشته خواربار را تا ۱۳ فوریه (۲۷ رجب) آماده کرده است و امیدوار است به یاری حکمران مراغه تا ۱۳ مارس (۲۶ شعبان) آذوقه داشته باشد. چنان‌که پانکراتیو و روزن نوشته بودند قسمتی از سپاهیان ایران در زنجان به فرماندهی حسین خان سردار سابق و قسمتی دیگر در پنجاه ورستی (۸۳ کیلومتر و نیمی) پشت سر آنها در سر راه تهران بوده‌اند. نام فرمانده این دسته دوم در اسناد روسی محمدعلی میرزا پسر شاه نوشته شده است، اما از پسران فتحعلی شاه کسی که محمدعلی میرزا نام داشته محمدعلی میرزا دولت‌شاه بوده که از عباس میرزا بزرگ‌تر بوده و در ۱۲۳۷ درگذشته و در این موقع در ۱۲۴۳ زنده نبوده است. به گمانم نام محمدقلی میرزا ملک‌آرا که او هم از عباس میرزا بزرگ‌تر بوده است به این‌گونه تحریف شده باشد. در تهران نیز به جمع‌آوری لشکریان آغاز کرده بودند و فرمانده آنها حکمران خراسان بوده که همچنان در دربار بوده است.

وضع جبههٔ چپ سپاهیان روسیه نیز به نفع ایشان بوده است. برف نتوانسته بود سواستین را از رسیدن به اردبیل مانع بشود و وی در ۶ فوریه ۱۸۲۸ (۲۰ رجب ۱۲۴۳) آن شهر را گرفت اما پادگان قلعه هنوز تسلیم نشده بود. چنان می‌نمود که دو پسر عباس میرزا با وجود دستوری که پدرشان داده بود می‌خواستند پایداری بکنند.

تروسون به دستور سواستین ۱۲ توپ را به فاصلهٔ ۱۴۰ ساژن (۲۸۲ متر) در قلعه جا داد. در دیوارهای این قلعه ۲۷ توپ بود و پادگان آن دویست تن می‌شد. فردای آن روز که هفتم فوریه و (۲۱ رجب) بود گفتگوی با شاهزادگان را از سر گرفتند و معلوم شد که درحقیقت در اندیشهٔ دفاع نبوده‌اند و همین قدر از سواستین درخواست می‌کردند که برای رعایت شهرت نظامی ایشان سه‌روزه وانمود کند قلعه را محاصره کرده است و با توپ‌ها تنها باروت آتش بزنند. وی جداً این نمایش را نپذیرفت و همان دم سه فشفسه انداخت. یکی از آنها درست در خانهٔ شاهزادگان فرود آمد. هنوز ده دقیقه نگذشته بود که حاج محمد سلطان که سمت رئیس ستاد ارتش ایشان را داشت به تاخت آمد و شرایطی را که برای تسلیم قلعه نوشته بودند و ایشان امضا کرده بودند به دست سواستین داد. این شرایط مطابق قرار بود که سواستین با عباس میرزا گذاشته بود. با این همه پسران ولیعهد می‌خواستند حق داشته باشند با همراهان خود از اردبیل بروند یا در آنجا آزاد باشند.

شهر اردبیل در کنار یکی از رودهای تابع رود ارس واقع شده و در آغاز تنگه‌ای است که

در میان کوه‌های طالش قرار گرفته و به طرف سواحل دریای خزر می‌رود. این شهر در آن زمان اهمیت تجارتی نداشته و فقط سر راه لشکرکشی به مشرق آذربایجان بوده و به همین جهت روس‌ها به تصرف آن کوشیده‌اند. از نظر کشوری اردبیل در آن زمان تنها دوازده هزارتن جمعیت داشته است اما چون قبر شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آنجا است از زمان صفویه جنبه تبرکی پیدا کرده بود و بعد از صفویه نیز سالیان دراز مخصوصاً شیعه آذربایجان که یادگارهای شیرینی از دوره صفویه داشته‌اند و صفویه از میان ایشان برخاسته بودند به آن شهر اهمیت بسیار می‌داده‌اند. به همین جهت تصرف آن به دست روس‌ها برای دربار ایران بسیار ناگوار بوده است. قبر شیخ صفی‌الدین هنوز در این دوره زیارتگاه مهمی بوده و اوقاف بسیار داشته و در کتابخانه آن عده کثیر کتاب‌های خطی ممتاز بوده است که بسیاری از آنها را هنگام تصرف شهر افسران روسی برداشته و به عنوان غنیمت جنگی به سن‌پترزبورگ فرستاده‌اند. در میان آنها نسخه‌های مهم هست که برخی از آنها در کمال امتیاز است و در دوره تزاری جزو کتابخانه «موزه آسیایی» بوده و اینک جزو کتابخانه بنگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم در لنین‌گراد است.

در اطراف اردبیل چندین معدن مس هست که برای نیازمندی‌های نظامی آن زمان اهمیت بسیار داشته است. عباس میرزا به دستیاری مهندسان اروپایی قلعه آن شهر را ساخته بود که به گفته سوشتلن برتری‌های چند بر قلاع دیگر ایران داشته است. گذشته از همه در آن قلعه علوفه و خواربار و تجهیزات نظامی فراوان ذخیره کرده بودند. از ۲۷ توپی که در آنجا بود چهار توپ بود که سابقاً در لنکران از روس‌ها گرفته و به آنجا آورده بودند و روس‌ها آنها را به کشور خود برگرداندند. لوازم توپخانه نیز در آنجا فراوان بود و با همه این برتری‌ها دفاع از آن شهر برای لشکریان ایران دشوار شده بود. پسران عباس میرزا که فرمانده پادگان این شهر بودند و مردی ایتالیایی که برناردی^۱ نام داشت و فرمانده توپخانه آنجا بود شایستگی این کار را نداشتند و ناتوانی ایشان دلیل دیگر هم داشت. مردم شهر که زادگاهشان در دوره قاجارها از آن رونق و شکوه خاص دوره صفویه افتاده بود و در حوادث پس از انقراض صفویه آسیب و آزار بسیار دیده بودند کینه‌ای نسبت به قاجارها داشتند و پیروزمندی‌های روس‌ها هم ایشان را مرعوب کرده بود. سازگاری مردم شهر و روحانیان شیعه نسبت به لشکریان روسی چنان بود که چون سوشتلن دستور داد کتاب‌های خطی بقعه شیخ

صفی‌الدین را بار کنند و به ماوراء قفقاز ببرند مردم شهر هیچ پرخاش نکردند. تنها توقعی که داشتند این بود که از آنها نسخه بردارند و آن نسخه‌ها را برایشان بفرستند.

سوشتلن به فرمان پاسکیویچ سرهنگ سنیاوین^۱ را به حکمرانی اردبیل گماشت و یک شورای اداری تشکیل داد که نمایندگان روحانیان و مردم شهر در آن عضو بودند. چون سوشتلن دانست که دسته‌ای از سپاهیان ایران شامل هزارتن به فرماندهی میر حسن‌خان در سرزمین طالش هست و دو توپ دارد از پاسکیویچ اجازه خواست از راه تنگه‌های مجاور قسمتی از جبهه چپ لشکریان خود را به آنجا بفرستد. به این وسیله می‌توانست آنجا را بگیرد. پاسکیویچ در پاسخ نوشت: «این کار ممکن نیست، زیرا بنا بر طرح عهدنامه طالش را تنها دوماه پس از انعقاد صلح باید واگذار کنند. اگر برعکس جنگ دنباله پیدا کند نباید آنجا را تصرف کنیم زیرا که این ناحیه بیرون از خط عملیات ماست. وانگهی راه‌هایی که از اردبیل به آنجا می‌رود اطمینان‌بخش نیست و چنان‌که سابقاً هم گفته‌ام اگر از شاهراه پیش برویم همه نواحی که در سرراه هست به‌دست خواهد افتاد».

این عقیده به کلی با عقیده ستاد ارتش روسیه مخالف بود که خواستار تصرف ولایات گیلان و مازندران در انتهای میدان جنگ بود و عقیده داشت پس از آن‌که موقتاً تهران را تصرف کردند می‌توانند غرامتی بگیرند و به آذربایجان برگردند. پاسکیویچ برعکس معتقد بود که رسیدن لشکریان روسیه به پایتخت خلع خاندان قاجار را فراهم خواهد کرد و اوضاع ایران بهم خواهد خورد و ناچار نتیجه این حوادث ولایات مجاور دریای خزر و شمال و مرکز ایران را وادار خواهد کرد که تابعیت و حمایت روسیه را خواستار شوند. این نتیجه به مناسبت زدو خورد با ترکیه مطلوب نبود و وضع ایران را بسیار دشوار می‌کرد به همین جهت پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «دیگر حتی نمی‌توان پایان جنگ را پیش‌بینی کرد». این که ترکان عثمانی در این موقع باروسیه وارد جنگ شده بودند بدان امید بود که چون در ایران گرفتاری دارند در جنگ با ایشان پیش نخواهند برد. در این صورت جنگ روسیه در دو جبهه و دو کشور معلوم نبود به کجا می‌انجامید. پیدا است که اگر جنگ با ایران هرچه زودتر به پایان نمی‌رسید در تمام مدت جنگ با ترکیه لشکریان روسیه می‌بایست در ایران بمانند و چون نیروی روس‌ها در قفقاز کفاف این کار دشوار را نمی‌داد وضع وخیمی پیش می‌آمد.

پاسکیویچ پس از آن‌که عملیات لشکریان خود را در جبهه‌ها منظم کرد خود را آماده

ساخت با بازمانده نیروی خود که جبهه مرکزی را تشکیل می داد به سوی تهران رهسپار شود. با وجود سختی زمستان راه هایی را که در میان دسته های مختلف بود به وسایل فنی و خاک برداری و خاک ریزی آماده کرده بودند. سواستلن هم در میان اردبیل و میانه که روزن در آنجا بود همین کار را کرده بود. مهارتی که کارگران روسی در این کار دشوار به کار برده بودند کارگزاران ایران را در آن روزگار بسیار مرعوب کرده بود.

وسایلی را که در تبریز بود به میانه برده بودند و پیشتاژان دسته روزن تنها منتظر رسیدن فرمان برای پیشروی بودند. قسمت عمده نیرو نیز آماده شده بود که از تبریز رهسپار شود. به همین جهت اعضای سفارت انگلستان شتابان خود را به تهران رساندند که عباس میرزا را «نجات بدهند». دیگر گفتگویی هم از پرخاش جویی حکمران خراسان نبود.

بامداد روز ۱۳ فوریه (۲۷ رجب) قافله ای در برابر پیش آهنگان لشکر روزن ایستاد و حامل بیست و چهار میلیون روبل اسناد و سه کروور سکه طلا بود. اندکی پس از آن سروان والخوسکوی رفت به پاسکیویچ خبر داد که دو کروور دیگر را ظاهراً از قزوین فرستاده اند. عباس میرزا نیز به او آگاهی داد که به دستور شاه به زودی خود به تبریز خواهد آمد تا بنا بر طرحی که در دهخوارقان ریخته بودند صلح را برقرار کند. والخوسکوی که در تهران توانسته بود درباره خزانه شاه اطلاعاتی به دست آورد توانست به پاسکیویچ اطمینان بدهد که بیش از یازده کروور طلا و نقره یعنی معادل ۲۰ میلیون روبل در آن نیست. به این گونه بیهوده بود بیش از آن بخواهند. اگر هم شاه می خواست بیشتر از آن بپردازد می بایست جواهر خزانه خود را با طلا و نقره عوض کند و این معاوضه به دشواری بسیار برمی خورد و مدت آن نامحدود بود. پس مسلم شده بود که روس ها بیش از ده کروور نمی توانستند از ایران بگیرند و این مبلغ در آن موقع معادل هفتاد میلیون روبل اسناد بود.^۱

اجتماع در ترکمان چای

چون عباس میرزا از تهران برای رفتن به تبریز رهسپار شد پاسکیویچ مأمور مخصوصی را فرستاد که وی را به ترکمان چای که ده بزرگی به فاصله چهل ورست (چهل و دو کیلومتر ونیم) از میانه است و آنجا را برای اجتماع و امضای عهدنامه صلح در نظر گرفته بود هدایت کند. سبب انتخاب این محل آن بود که برای تهیه خواربار و آذوقه لشکریان روسیه که به میانه

عبور غرامت جنگی از قافلانکوه



می‌رفتند بسیار مناسب بود. وانگهی می‌خواست درضمن گفتگو از شاهراه دور نباشد تا آن‌که در هر موقع آماده حرکت به سوی تهران باشد. چنان می‌نماید که عباس میرزا و مأموران انگلستان به این نکته پی برده بودند و کوشش بسیار کردند در جایی که از تهران بسیار دور باشد اجتماع کنند و اگر در تبریز نباشد در اطراف آن شهر باشد. اما کوشش ایشان به جایی نرسید.

خبر رسیدن کروورها و اعاده گفتگو در ترکمان‌چای و در تبریز برای مردم ناگوار بود زیرا که اکثریت سران قبایل و روحانیان درجه اول آشکارا مجذوب سیاست روس‌ها شده بودند. چنان‌که بسیاری از ایشان خود را ناگزیر می‌دیدند که به قلمرو روسیه پناه ببرند و از آن جمله میرفتاح مجتهد بود که حق داشت از انتقام قاجارها بترسد. پاسکیویچ در یادداشت‌های روزانه خود درباره وی چنین نوشته است: «ما آرامش تمام این ناحیه را بیشتر مدیون او هستیم و در این جا به واسطه پرهیزگاری بسیار و زندگی منزله خود نفوذ بسیار دارد. هرچه ما برای همراهی‌های وی پاداش بدهیم کافی نخواهد بود اما نمی‌تواند در این جا بماند. شاید در ولایات مسلمان‌نشین ما بسیار سودمند باشد».

هنگامی که پاسکیویچ عازم ترکمان‌چای بود پرنس سورووا^۱ ستوان گارد سوار را با کلیدهای قلعه اردبیل نزد امپراتور فرستاد و گزارشی درباره اجتماع در ترکمان‌چای و گرفتن اردبیل داد. سوشتلن وسایل را آماده کرد که پذیرایی باشکوهی بکند. استخوان‌های اسیران روسی را که در ۱۸۲۶ میلادی (۱۲۴۲ هجری) کشته بودند و تا آن روز دوتل و دو توده بسیار بزرگ تشکیل می‌داد به خاک سپرد و چلیپای بزرگی بر فراز آن خاک گذاشت. عجالتاً با وجود اجتماع در ترکمان‌چای دسته مهندس جبهه چپ همچنان راه اردبیل به میانه را باز می‌کرد.

روز ۱۷ فوریه (اول شعبان) در سر راه ترکمان‌چای پاسکیویچ دکتر ماک‌نیل را دید که عباس میرزا از تهران فرستاده بود او را وادار کند حتی المقدور در جایی که دورتر از میانه باشد اجتماع کنند. پاسکیویچ در گفتگو با این کارگزار انگلیسی که تا این اندازه کارآمد بود یقین کرد که انگلیسی‌ها کاملاً در اندیشه شاه رخنه کرده‌اند و بنابراین نباید به هیچ قیمتی از نفوذ ایشان بی‌بهره بماند زیرا که در زیر نفوذشان شاه با همه تقاضاهای روسیه موافقت خواهد کرد و عباس میرزا دوباره شخص مهمی خواهد شد. پاسکیویچ در یادداشت‌های روزانه خود نوشته است: «می‌پندارم که می‌خواهند پیشنهادهای تازه به من بکنند. گذشته از

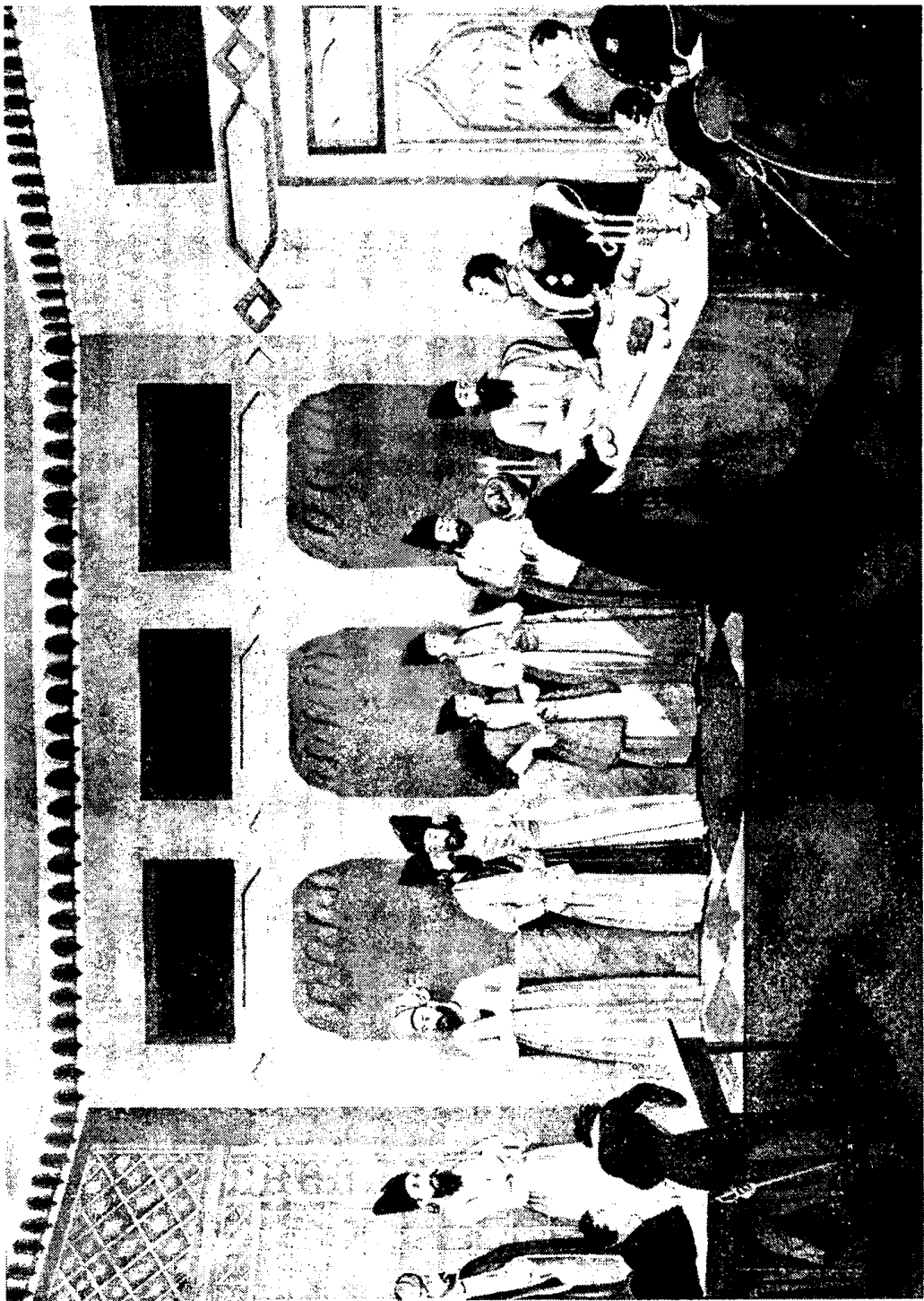
عباس میرزا و میرزا ابوالحسن خان رئیس خواجه سرایان، منوچهرخان^۱ که در ضمن خزانه دار شاه است و نفوذ بسیار بر او دارد در گفتگوهای ما شرکت خواهد کرد هر چند که هیچ مأموریت رسمی ندارد. او را فرستاده اند مراقب عباس میرزا باشد با آن که منتهای احترام را به او می کند. این مدلل می کند که هنوز مصمم نیستند شرایط صلح را که پیش از وقت معین شده است امضا کنند و امیدوارند که با گفتگو و دفع الوقت امتیازهای تازه ای بگیرند. من تصمیم گرفته ام این کار را اجازه ندهم چون در دهخوارقان در موقع قطع مذاکره گفتم که آقایان نمایندگان اگر مایل به اعاده جنگ نیستند بی درنگ پول را بفرستند و سپس بیایند بی گفتگو عهدنامه صلح را امضا کنند. اگر کمترین تغییر را بپذیریم به ایشان وسیله خواهیم داد که قرارداد قطعی را به تأخیر بیندازند و این خطر هست که کار در مجرای بیفتد که کاملاً نامعلوم باشد. این از تصمیمی که شاه پس از خواندن رونوشت عهدنامه اصلی گرفته و دکتر ماک نیل مرا از آن آگاه کرده است معلوم می شود.

«(۱) درباره سرحد گفته است با حدودی که میرزا ابوالحسن خان و وزیر مختار انگلستان معین بکنند موافقت خواهد کرد. پس باید منتظر اقدام دیگری در این زمینه شد.

«(۲) انتصاب کنسول های ما در جاهای مختلف شاه را سخت پریشان کرده است و از نفوذی که ممکن است ما به دست بیاوریم می ترسد. با این انتصاب ها موافقت نخواهد کرد مگر به سبب آن که ممکن نیست شرایط دیگری به دست بیاورد.

«(۳) درباره پرداخت پول ماک نیل گفته است که چون این کار یکسره تمام شده «در گفتگو با کارگزاران ایران وارد هیچ جزئیاتی نشده و ایشان هم از سوی خود از هر ایرادی خودداری کرده اند. همین سکوت نشان می دهد که اندیشه حقیقی خود را پنهان می کنند و باید منتظر اقدامی از جانب ایشان بود. نیز شنیده ام گفته اند که عباس میرزا مایل است مبلغ مقرر را کم کنند. اما من معتقد به همان قرار نخستین هستم». از آنچه گذشت چنین برمی آید که نفوذ انگلستان از برخی گفتارهای مربوط به آنچه می گویند اراده و تصمیم شاه است اغلب آشکارا کشف می شود. مثلاً مانند این جمله ای که به او نسبت می دهند می ترسد نفوذ کنسول های روسیه در ایران توسعه یابد. سابقاً هم در زمان فرماندهی یرمولف عباس میرزا به تحریک انگلیسی ها با انتصاب ایشان در شهرهای مرزی مانع بود. بی قیدی کامل شاه نسبت به دعاوی ارضی اکنون روشن بود همچنان که کوشش انگلیسی ها برای جلوگیری از توسعه

۱. منوچهرخان معتمدالدوله از نژاد گرجی که مسلمان شده بود و در پایان زندگی حکمرانی اصفهان یافت.



امضای عهدنامه صلح ترکمانچای در فوریه ۱۸۶۸ (۵ شعبان ۱۲۴۳)

متصرفات روسیه در ایران واضح بود. پاسکیویچ جداً معتقد بود که اگر کشمکش با انگلیسی‌ها تا اندازه‌ای ممکن بود تا وقتی که خاندان قاجار سرکار می‌بود ریشه‌کن کردن نفوذ ایشان در ایران کار بسیار دشواری خواهد بود. وی در یادداشت‌های روزانه نوشته است: «ما نمی‌توانیم نفوذی را که انگلیسی‌ها در این‌جا دارند و میلیون‌ها در این زمینه خرج می‌کنند داشته باشیم». از قرائن برمی‌آید که تقریباً همه مشاوران و وزرای دربار فتحعلی‌شاه سروسری با سفارت انگلستان داشته‌اند و روس‌ها در آن زمان ایشان را مزدور انگلستان می‌دانستند. عباس‌میرزا نیز پس از شکستی که از روس‌ها خورده بود در ضمن آن‌که مایل بود پشتیبان ولیعهدی و پادشاهی او روس‌ها باشند از انگلیسی‌ها نیز این توقع را داشت و سرانجام چنان‌که در صحیفه ۴۴۳ گذشت ژرژ سوم در نامه‌ای خطاب به او این سمت را برای وی شناخته است. در جنگ دوم شکست‌های وی سخت‌تر و جانکاه‌تر از ناکامی‌های جنگ اول شد و به همین جهت دیگر امیدی از جانب روس‌ها نداشت و سرسپرده دسیسه‌های انگلستان شده بود. تردیدی نیست که در آن زمان یگانه‌مرد کارآمد و تا اندازه‌ای وطن‌پرست که در آن دستگاه بود عباس‌میرزا بود و به همین جهت بیش از هرکس در ایران متنفذ و نیکنام بود و پس از شکست فاحش از روس‌ها و رعبی که مردم ایران در برابر روسیه پیدا کرده بودند می‌ترسید نفوذ او از میان برود و چاره را منحصر به کامیابی از سیاست انگلستان برای رهایی خویش می‌دانست.

پاسکیویچ یک فوج از نیزه‌داران و سه گروهان خمپاره‌انداز و یک دسته از فوج گرجستان را به ترکمان‌چای فرستاده بود اما درباره افراد خود هنوز نگرانی داشت و در این زمینه نوشته است: «خدا را شکر که شماره بیماران کم است زیرا که سربازان از سرما بسیار رنج برده‌اند. نباید فراموش کرد که در اوجان سرما به بیست درجه رسیده بود در صورتی که در عباس‌آباد در تابستان گرما در آفتاب به ۵۶ درجه می‌رسد».

روز ۱۹ فوریه (سوم شعبان) عباس‌میرزا، وزیر امور خارجه، ابوالحسن خان و معتمدالدوله رئیس خواجه سرايان و خزانه‌دار وارد ترکمان‌چای شدند. همان‌دم به گفتگو آغاز کردند بی‌آن‌که مخالف‌خوانی‌های دهخوارقان را روس‌ها اجازه بدهند. پاسکیویچ موافقت نداشت درباره حق‌داشتن کنسول برای روسیه در ایران گفتگو کنند. با این همه انگلیسی‌ها به توسط عباس‌میرزا کوشیدند نام شهرهایی را که روسیه مایل بود نمایندگانش مأمور آنجا بشوند در عهدنامه قید کنند. امیدوار بودند به این وسیله منطقه عملیات خود را محدود کنند. این نکته همواره یکی از جهات عمده سیاست انگلستان در ایران بوده و

سال‌ها کوشیدند تا آن‌که پس از ۷۹ سال در ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ قمری) این مقصود دیرین را پیش بردند و عهدنامه معروف را که برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس در شمال و انگلیس در جنوب و یک منطقه بیطرف در میان آنها بود به دولت تزاری تحمیل کردند. در این زمان پاسکیویچ چنان استادانه کار را پیش برد که چون اویرسکو ماده دهم عهدنامه را خواند کسی ایرادی نگرفت. با این همه در این ماده چنین قید کرده‌اند: «اعلیحضرت شاه همچنان حق انتصاب کنسول‌ها یا نمایندگان تجارتی را به روسیه می‌دهد تا در هر جا که سود و نفع آن باشد بگمارد...»

سپس به تحدید دقیق مرزها پرداختند و به این‌گونه ولایت ایروان و نخجوان جزو خاک روسیه شد. عباس میرزا را به سمت ولیعهدی ایران شناختند و حق انحصاری کشتی‌رانی برای کشتی‌های جنگی در دریای خزر به روس‌ها تعلق گرفت. سرانجام در ماده ششم غرامت جنگی را به این‌گونه بیان کردند: «دو طرف معظم مبلغ ده کرویر تومان یعنی بیست میلیون روبل نقره (معادل هشتاد میلیون اسناد) را به عنوان غرامت معین می‌کنند. اقساط و طرز پرداخت و ضمانت آن در قرارداد جداگانه‌ای مقرر خواهد شد که همان اعتبار را خواهد داشت مانند آن‌که کلمه به کلمه در این عهدنامه قید شده بود». جداگانه قرار شد که چون هفت کرویر (۱۴ میلیون روبل) پرداخته شود لشکریان روسیه آذربایجان را تخلیه کنند. نواحی خوی و ارومیه در دست روس‌ها به عنوان گروگان خواهد ماند تا پرداخت سه کرویر آخر. دلیل انتخاب این دو ناحیه برای روس‌ها جهات زیر بوده است:

(۱) بهترین نواحی آذربایجان را در دست داشته باشند تا ایرانیان در اجرای عهدنامه شتاب کنند.

(۲) ناحیه ارومیه بسیار حاصلخیز است و خواربار فراوان دارد.

(۳) قسمت عمده آن در آن زمان جایگاه عیسویان بوده که خواستار آن بوده‌اند به قلمرو روسیه بروند و روس‌ها مایل بودند به ایشان فرصت بدهند تا بتوانند رهسپار شوند.

در گفتگوهای رسمی روس‌ها به مانعی برخوردند اما برعکس در نخستین برخورد نمایندگان ایران اشاره‌ای به درخواست نیم‌رسمی کردند که از فرمانده سپاهیان روسیه داشتند. پاسکیویچ به وسیله نامستقیم توانست دریابد که مقصود از آن هدیه‌ای به فتحعلی‌شاه به مبلغ چهارصد هزار روبل بوده است. البته نمایندگان امیدوار بودند که این هدیه را در هیچ عهدنامه‌ای قید نکنند و به عنوان «علامت احترام ژنرال پاسکیویچ به اعلیحضرت» به تهران فرستاده شود و این توجیه یکی از کارگزاران نزدیک عباس میرزا بود.

پاسکیویچ ماهرانه این درخواست را رد کرده و درباره آن در یادداشت‌های خود نوشته است: «خدا را شکر که توانسته‌ام صدهزار تومان را از دست ندهم. باید آن را پول بازیافته‌ای بدانم، زیرا اگر اصرار می‌کردند نمی‌توانستم برای این مبلغ ناچیز گفتگوها را باطل کنم. این مبلغ را می‌توانم به حق در این کشور صرف مهاجرت عیسویانی بکنم که خواستارند به قلمرو ما بروند».

با این همه چند روز بعد خزانه‌دار شاه و ابوالحسن خان کوشیدند پاسکیویچ را قانع کنند که این «امتیاز نیم‌رسمی» به گفته او لازم است. اما این کار بیهوده بود و پاسکیویچ هر بار پاسخ می‌داد که ایران نظر به وضعی که دارد نمی‌بایست متکی به هیچ‌کس باشد و می‌گفت: «شاه تاج و تخت را مدیون هیچ‌کس به جز امپراتور روسیه نیست». این رفتار پاسکیویچ به اندازه‌ای در نمایندگان ایران اثر کرده بود که قائم‌مقام همان شب از تهران رسید و به وی گفت هر چند که شاه پیغامی برای او داده است نمی‌تواند خود را به اظهار آن راضی کند. پاسکیویچ نوشته است: «من کنجکاو نشدم از او پرسم که آن پیغام چیست». چنان می‌نماید که حتماً مقصود از آن همان چهارصد هزار روبل بوده است که آن را نشانه احترام سپاهیان روسیه می‌دانستند.

اما عباس میرزا هیچ مقید نبود که هدیه‌ای به پدرش بدهند و همه کوشش وی برای آن بود که زودتر آذربایجان را تخلیه کنند زیرا که شاه برای پرکردن خزانه که پس از پرداخت غرامت جنگی تهی شده بود وصول مبالغ گزافی پول را به او تحمیل کرده بود.

پاسکیویچ در یادداشت‌های خود نوشته است: «در تمام مدتی که در دهخوارقان گفتگو می‌کردیم الله‌یارخان به توسط من با تهران رابطه داشت. چون به خبرهایی که عباس میرزا به آنجا می‌فرستاد اعتماد نداشتیم من وی را ناگزیر می‌کردم مستقیماً نامه بنویسد و نامه‌های او را به توسط چاپار نمی‌فرستادم مگر پس از آن‌که خوانده باشم. وی همیشه با من راستگو بود و اغلب می‌گفت چه چیز ممکن است و چه چیز ممکن نیست. من می‌کوشیدم اعتماد و حتی دوستی او را جلب کنم تا آن‌که این شخص اول دولت با من صمیمی باشد و با سفارتخانه ما سازگار باشد. در شب ۲۱ تا ۲۲ فوریه (۵ و ۶ شعبان) نیم‌شب، درست در همان دقیقه که اخترشناسان ایرانی آن را مساعدتر می‌دانستند عهدنامه صلح را از یک سو من و او بر سکو عضو شورای دولتی امضا کردیم و از سوی دیگر نمایندگان ایران و الاحضرت عباس میرزا و میرزا ابوالحسن خان به رسم ایران آن را مهر کردند. در این جلسه دو پسر عباس میرزا یعنی بهرام میرزا و خسرو میرزا و منوچهرخان رئیس خواجه‌سرایان نیز حضور داشتند. گواهان



الحاجه مفتوحه العله ميرزا اسعد مستوفى ١٢٢٢

MIRZA ASAD ANVARI

ميرزا اسعد انصاری مستوفی

میرزا اسعد انصاری مستوفی

قائم مقام شخص سوم دولت ایران، میرزا محمدعلی منشی الممالک، میرزامسعود مترجم زبان فرانسه، کارگزاران سیاسی ما و الله یارخان حاضر بودند و الله یارخان به میل عباس میرزا حضور داشت. صدویک تبر توپ امضای عهدنامه صلح را به مردم خبر داد. ایرانیان متهای شادی را کردند، به یکدیگر تبریک می گفتند و یکدیگر را می بوسیدند. عباس میرزا که در آغاز جلسه به کلی درمانده بود زود به حال آمد و با شایستگی و خوشرویی که جبلی اوست تبریک های کارگزاران روسی و ایرانی را پذیرفت و به رسم ایرانیان خود شیرینی به همه حاضران داد.

با وجود امضای عهدنامه صلح از فردای آن روز گفتگو را از سر گرفتند و عباس میرزا درخواست خود را برای تخلیه فوری آذربایجان تجدید کرد. پنج کرور از هفت کرور تا آن وقت به تبریز رسیده بود، کرور ششم نزدیک به رسیدن بود و کرور آخر (یک میلیون روبل نقره) می بایست به حواله ماکدونالد وزارت خانه انگلستان پردازد. پس تنها نیم کرور دیگر مانده بود که می بایست بدهند. عباس میرزا در همین باب درخواست می کرد و می گفت تنها تخلیه آذربایجان وسیله خواهد شد که پرداخت قسط آخر را پیش بیندازند. پاسکیویچ که از یک سو به سبب خشم مردم آذربایجان که به واسطه استقرار صلح ناراضی بودند و ممکن بود در میان ایشان و لشکریان روسیه اختلافی در بگیرد و از سوی دیگر به واسطه باز شدن یخ و طغیان آب ها ممکن بود حرکت سپاهیان دشوار شود سرانجام به تخلیه آن ناحیه در مدت شش هفته پس از پرداخت شش کرور و نیم (۱۳ میلیون روبل نقره) رضایت داد. اما نواحی خوی و ارومیه می بایست گروگان پرداخت های آینده باشند. عباس میرزا که از این نتیجه شاد شده بود به گفته خود «محرمانه» مانند «یک دوست و یک همقطار عالیمقام» خطاب کرد و گفت «صاحب منصبی را که درجه بالا داشته باشد» نزد شاه بفرستد که به او احترامی بگذارد و امضای عهدنامه صلح را تبریک بگوید. چون ژنرال روزن را می شناخت و چند بار با او گفتگو کرده بود گفت وی برای ادای این مأموریت شایسته تر از دیگران است. پاسکیویچ همان دم این پیشنهاد را به آن ژنرال کرد و گفت تولستوی^۱ و نایب ستاد کوتزبو^۲ را با او همراه کرد. کوتزبو مأمور بود که درباره اسیران روسی در تهران رسیدگی کند و هر چه زودتر ایشان را از مرز بگذراند. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «زیرا که ایرانیان به بهانه های مختلف همیشه هر چه می توانند می کنند تا ایشان را نگاه بدارند». وزیر امور خارجه ایران نیز

1. Tolstoy

2. Kotzebue

با روزن رهسپار تهران شده در جلسهٔ خداحافظی به پاسکیویچ اصرار کرد که اگر ممکن باشد روزن پنج هزار دوکای تازه سکه به شاه بدهد. این وزیر می‌گفت که این هدیه را اعلیحضرت بسیار خواهد پسندید و وی را آماده خواهد کرد که در پرداخت پول شتاب کند، پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «سفیر انگلستان و چندتن از کارگزاران این سرشت عجیب او را به من گفته‌اند. به همین جهت نوترین دوکاها را جمع کردم و در یک کیسهٔ زردوزی ریختم و به بارون روزن دادم که در جشن نوروز ۲۲ مارس (۶ رمضان) که اول سال در تقویم هجری است به شاه بدهد».

شش روز پس از انعقاد صلح چون پاسکیویچ آگاه شد که مبالغ معهود به تبریز رسیده و به سفارت انگلستان برده‌اند اعضای شورای اداری آذربایجان را مأهور کرد آنها را دریافت کنند و ماسلو^۱ نقاش را که در این زمینه تا اندازه‌ای آگاه بود به معاونت ایشان گماشت که عیار سکه‌ها را تفتیش کند. اجرای این دستور اندکی به تعویق افتاد زیرا که وزیران ایران بی مقدمه یکی از کارمندان خود را فرستادند و اطلاع دادند که: «سکه‌های طلای روسیه را که جزو آن پول بوده است به نرخ تومان نمی‌پذیرند و به نرخ دوکا یعنی هر سکه را سه روبل و بیست کپک می‌پذیرند، پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «زبان بسیار بد ما می‌خورد» یعنی تقریباً سی هزار تومان ضرر می‌رسید.

آنگاه گفتگوی بسیار در این باره کردند و در ضمن آن میرزا ابوالحسن خان به تهران بازگشت در صورتی که ماکدونالد چون نمی‌توانست بی اجازه پول را به روس‌ها بدهد به تبریز برگشت. پاسکیویچ نوشته است: «چون پیش‌بینی می‌کردم بی آن‌که تصمیمی بگیرند از هم جدا خواهند شد به عباس میرزا پیغام دادم که نخستین شرط عهدنامه را به این‌گونه نقض کرده‌اند و در برابر هر اقدامی به این‌گونه به مقاومت شدید ما برخوانند خورد. حرکت بارون روزن را مانع خواهم شد، سپاهیان خود را در اردبیل و میانه خواهم گذاشت و چاپاری نزد امپراتور خواهم فرستاد و به او آگاهی خواهم داد که عهدنامهٔ صلح را نقض کرده‌اند». به شنیدن این مطلب نمایندگان ایران فوراً آرام شدند و همچنان‌که در عهدنامه صریحاً قید شده بود پول‌ها را به تومان پرداختند اما چون این کار به پایان رسید عباس میرزا بار دیگر گفتگو را از سرگرفت و هرگونه تقاضا داشت. نخست کوشید که همهٔ وسایل توپخانه تبریز و خوی را به او «هدیه» بدهند و روس‌ها صریحاً جواب رد دادند. سپس تقاضا کرد به او اجازه بدهند

در نزدیک‌ترین حومه تبریز بماند. این اجازه به او داده شد، اما تالشکریان روسیه در آن شهر بودند نمی‌توانست از آن اجازه بهره‌مند شود. سرانجام تمام پنج کرور (ده میلیون روبل) پرداخته شد. با این همه به واسطه گفتگوهای پایان‌ناپذیر در میان کسانی که می‌دادند و کسانی که می‌گرفتند تسلیم آنها به پایان نرسید. پاسکیویچ که روز دوم مارس (۱۵ شعبان) از ترکمان‌چای رفت فردای آن روز به تبریز رسید و به این گفتگوها پایان داد و قرار گذاشت هزار سکه پول به ارزش‌های مختلف و از کشورهای مختلف را پس از وزن کردن قبول کنند و آنهایی را که عیارشان کمتر است رد کنند.

به سپاهیان جبهه چپ فرمان داده شد اردبیل را تخلیه کنند و به گرجستان برگردند و کنت سوشتلن به تبریز رفت هشتصد دوکا برای تسکین روحانیان آن شهر و جبران کتاب‌های خطی که از اردبیل برده بودند بگیرد. پاسکیویچ در این باره نوشته است: «من دستور دادم فوراً این پول را بپردازند و دوباره اطمینان بدهند که رونوشتی از آن کتاب‌های خطی به ایشان داده خواهد شد».

برای پیش‌بینی زدو خورد با ترکیه پاسکیویچ دستور داد خواربار بسیاری را که در کنار رود کورگرد آورده بودند به انتهای جبهه راست روسیه به سرداب ببرند. خواربار جبهه چپ را نیز می‌بایست از همان راه بفرستند. نیز توجه مخصوص به ناحیه ایروان و اداره آن داشت و پیوسته به کراسوسکی^۱ یادآوری می‌کرد که لازم است قلعه ایروان را تعمیر کند تا نه تنها آماده دفاع باشد بلکه انبارهای آن نیز مهیا باشد. در ضمن وسیله فراهم آورد مردم این ناحیه را به خاک عثمانی پناه برده بودند به زادگاه خود برگردند و چهار هزار خانوار به دستور او به اطراف سردارآباد و ایچمیادزین برگشتند. این عده از مسلمانان آن ناحیه و کشاورز و چوپان بودند که در نتیجه بدرفتاری سردار ایروان برای آن‌که وارد جنگ بشوند گریخته بودند.

این سیاست پاسکیویچ با دستور امپراتور روسیه منافات داشت که به او چنین نوشته بود: «لازم می‌دانم توجه شما را به بازگشت مسلمانان چادر نشین به ولایات جدید جلب کنم. به نظر من اگر در پشت جبهه ما باشند خطرناک باشد زیرا که نمی‌توان به ایشان اطمینان داشت... زمین‌ها هم لم‌بزرع نخواهند ماند و ارمنیان و طوایف عیسوی مجاور آنها را خواهند کاشت». به همین مقصود بود که پاسکیویچ می‌کوشید عیسویان ارومیه و خوی را به قلمرو وسیع روسیه ببرد، به این‌گونه کسانی را که آماده کار کردن بودند و تعصب نداشتند

صرف نظر از ملیت و مذهب به آنجا بیرد و درضمن کسانی را که از نظر سیاسی خطرناک بودند از آنجا دور کند. چنانکه ولیعهد گرجستان که به ایران پناه برده بود درخواست کرده بود به روسیه برگردد و پاسکیویچ در گزارشی که در اول مارس (۱۴ شعبان) از ترکمان چای به دیبیچ داده چنین نوشته است: «پادشاه بزرگوار ما نباید پشتیبانی شاهانه خود را شامل حال دشمن خونی روس‌ها بکند زیرا ایشان که خون‌شان در ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ (۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ هجری) در کاخت ریخته شده خواستار انتقام‌اند و این از دادگستری او دور است. حتی این جسارت را می‌کنم و می‌پندارم که هر آدم معمولی هم که بر دولت ما قیام کرده باشد و به ما اعلان دشمنی داده باشد و وسایل نفرت‌انگیزی به کار برده باشد باید آشکارا شایستگی ترحم اعلیحضرت امپراتور ما را نداشته باشد. به همین جهت از اجازه عمومی بازگشت به وطن این اشخاص را مستثنی کرده‌ام: حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان را که اکنون زندانی ما هستند و کینه آرامش‌ناپذیر ایشان نسبت به روسیه یکی از جهات جنگ ما با ایران بوده، یعنی جنگی که خوشبختانه امروز تمام شده است».

توجهی که پاسکیویچ در بازگشت این عده کرد نتیجه مساعد داشت، زیرا که پس از امضای عهدنامه ترکمان چای هشتاد هزار خانوار از آذربایجان به ماوراء قفقاز رفتند. در ماده ۱۶ عهدنامه ترکمان چای این بازگشت را پیش‌بینی کرده و حق مهاجرت را معلوم کرده بودند. به معرفی نرسس خلیفه ارمنیان پاسکیویچ کسی را که لازار لازارو^۱ نام داشت مأمور کرد که ارمنیان را به مقصد برساند. وی به واسطه ثروتی که داشت معروف شده بود و آن را از فروش الماس بسیار درشتی به دولت روسیه به دست آورده بود که پدرش آن را خریده بود و به نام الماس آرلو^۲ معروف بود و در سر چوگان سلطنت تزارهای روسیه کار گذاشته بودند. وی بسیار مغرور شد و خود را شاه ارمنستان می‌پنداشت که نام وی می‌بایست ارمنیان را جلب کند اما درحقیقت نالایق بود که این کار را به پایان برساند. ارمنیان هرگز نام او را نشنیده بودند و پاسکیویچ ناچار شد آرگوتینسکی دالگاروکی^۳ را به جای او به کار گمارد که مرد کارآمدی بود و این کار را به پایان رساند.

روز اول مارس (۱۴ شعبان) بارون فرئدریچکس^۴ فرمانده فوج تفنگداران ایروان به پاسکیویچ خبر داد که ۵۸ چارپای بارکش که شش کروار بار آنها بود به سوی تبریز رهسپار شده‌اند به همین جهت سپاهیان روسی را فرمان دادند که بدان سوی رود ارس بروند و تنها

1. Lazar Lazarev

2. Orlov

3. Argoutinski-Dolgorouki

4. Freédericksz

قسمتی از آنها در ارومیه و خوی ماندند و پاسکیویچ ترتیبی داد که پس از دریافت پول لشکریانی که در مرکز جبهه بودند از رود بگذرند.

عباس میرزا پیوسته از پاسکیویچ تقاضا می‌کرد که در تخلیه آذربایجان شتاب کند زیرا همچنان که پیش از این اشاره رفت همه بار غرامت جنگ را به دوش وی و مردم آن سرزمین گذاشته بودند. فتح‌علی شاه به همان خوی فطری خود تنها به این سبب مصمم شده بود اندوخته‌اش را به تبریز بفرستد که سفارت انگلستان ضامن شده بود آن پول را به اقساطی که معین کرده بودند از درآمد آذربایجان از عباس میرزا بگیرد. این ضمانت را به این شرط کرده بودند که دولت انگلستان از تعهدی که در عهدنامه ۱۸۱۳ (۱۲۲۸ هجری) کرده بود معاف شود. در آن عهدنامه چنین قید کرده بودند: «در صورتی که یک دولت اروپایی به ایران حمله کند انگلستان وعده می‌کرد هر سال دویست هزار تومان (هشتصد هزار روبل) بپردازد یا آن که با لشکریان و اسلحه خود یاری کند». به زودی دولت انگلیس یقین کرد که ایران نیروی برابری با «آن دولت اروپایی» را که در آن عهدنامه قید شده بود ندارد و اعانه انگلستان نیز برای تقویت ارتش ایران کافی نخواهد بود. اما چون دولت انگلستان ضامن عباس میرزا می‌شد ناچار نه تنها در آذربایجان بلکه در همه ایران نفوذ کامل پیدا می‌کرد. فتح‌علی شاه نسبت به همه این ملاحظات کاملاً بی‌قید بود. البته در اندیشه آن نبود که جنگ را از سر بگیرد و پولی را که تنها عباس میرزا از آن بهره‌مند می‌شد فدای این کار می‌کرد. عباس میرزا هم کاملاً متوجه سرشکستگی که لثامت پدرش در برابر انگلستان برای او فراهم آورده شده بود. پس از هجده ماه جنگ و از دست دادن دو ولایت حاصلخیز تجربه تلخی کرده بود و در میان مردم ایران سرافکنده شده بود و می‌دید ناچار است بر مردم قلمرو خود برای پرکردن خزانه شاه تحمیل کند و در کاخ خود در شهر تبریز در معرض فشارهای توهین آمیز سفارت انگلستان باشد. عهدنامه ترکمان‌چای آرزوهای دیرین چندساله او را که عبارت از اصلاح ارتش، تجهیزات و ساختمان قلاع جنگی، قورخانه‌ها، کارخانه‌های توپ‌ریزی و کامیابی‌های دیگر بود یکسره نقش بر آب کرده بود و سفارت انگلستان از ضمانتی که کرده بود بهره‌مند می‌شد و از این راه اگر حق نظارت و مراقبت به خود نمی‌داد لااقل این وضع کارش را آسان می‌کرد. از یادداشت‌های پاسکیویچ چنین برمی‌آید که با وجود گفتگوها و اختلاف‌هایی که در دهخوارقان روی داده بود و با آن که عباس میرزا گاهی خود را در برابر وی کوچک کرده و گاهی دورویی به کار برده بود یک‌گونه رحم و دلسوزی برای دشمن مغلوب خود داشته است. چنان‌که چون آگاه شد که وی بیمار شده است او را دعوت کرد که



پرداخت غرامت جنگی در تبریز

به یکی از کاخ‌های خود در بیرون شهر تبریز برود و دو توپ به او هدیه داد که از او دلجویی کرده و وی را سرگرم کرده باشد، زیرا که می‌دانست که این هدیه ولیعهد ایران را بسیار دلخوش خواهد کرد و به همان اندازه که فتح‌علی شاه دلداده پول بود پسرش عشق به توپ داشت. همین کار سبب شد که در هر مورد حق‌شناسی و خوش‌رفتاری خود را نسبت به روس‌ها آشکار کند و به پاسکیویچ پیشنهاد کرد که تا بهار بیمارستانی را که در تبریز دایر کرده بود و نزدیک ششصد بیمار در آن بود جمع نکند.

روز ۲۳ مارس (۷ رمضان) پاسکیویچ پس از عزیمت از ایران به نخجوان رسید و در نزدیکی ایروان از اسب افتاد و رنجور شد و سرانجام روز پنجم آوریل (۲۰ رمضان) وارد تفلیس شد.

پاسکیویچ گزارش امضای عهدنامه را به دست گریبایدوف به سن‌پترزبورگ فرستاد و به امپراتور نوشته بود: «اجازه می‌خواهم وی را به عنوان مردی که در مسائل سیاسی برای من بسیار مفید بوده است به اعلیحضرت شما توصیه کنم. او بود که به من سفارش کرد تا قسمتی از پولی را که می‌بایست پیش از وقت بدهند بگیرم صلح نکنم. حوادث بعد ثابت کرد که اگر این کار را نمی‌کردیم به این زودی به مقصود نمی‌رسیدیم». در ضمن از دیبیچ تقاضا می‌کرد مبلغ چهار هزار دوکا به گریبایدوف بدهند زیرا که دارایی او از دستش رفته است و سپس نوشته بود: «این انعام را توجه شخص پادشاه والامقام، نسبت به خود می‌دانم». ستوان دوم آندرونیکوو^۱ را که با گریبایدوف فرستاده بود نیز به امپراتور توصیه کرده بود و گفته بود «در صفوف ما مخصوصاً ممتاز بوده و همت او را می‌توان نمونه‌ای برای نجبای گرجستان دانست». گذشته از آن گریبایدوف حامل نامه‌ای برای گراندوک میخائیل بود و در این نامه پاسکیویچ آشکار خستگی روحی و جسمی خود را در پایان جنگ چنین بیان کرده است: «دشمنی تسکین یافت همه چیز به خوشی به پایان رسید. با این همه این را هم باید بگویم که اگر وقتی این نیکبختی را داشته باشم که در حضور والاحضرت امپراتوری شما باشم برای شما دشوار خواهد بود مرا بشناسید. چندین شب پی‌درپی بی‌خوابی، نداشتن هرگونه آسایش، هرگونه حوادث پیاپی، ناراحتی‌های بی‌شمار که پیش‌بینی انسانی نمی‌توانست آنها را حدس بزند و مانع بشود، حتی آب‌وهوا که پس از گرمای سوزان سرمایی مانند سرمای روسیه نصیب ما می‌کند، همه اینها با هم چنان مرا دگرگون کرده است که پیش از وقت پیر

شده‌ام. اخلاق من هم از آن متأثر شده است. هنگامی که ناممکن را از مردم و از پیشامدها توقع داشته باشند ممکن است همواره تعادل اخلاقی را از دست بدهند. تمایل به این که بیش از وظیفه انجام دهند بیرون از اندازه است، موانع تحریک می‌کنند و خواه ناخواه اغلب توقع کاری را دارند و انتظار بسیار دارند و این طبعاً ناپسند است. پس از پیشرفت در جنگ‌ها معمولاً گفتگوها را فرصتی برای آسودگی می‌دانند اما با ایرانیان چنین نیست. نمی‌توان به یک کلمه از گفته‌ی ایشان اعتماد کرد، به همین جهت در ضمن آن که ما درباره‌ی اساس موافقت و دوستی آینده گفتگو می‌کردیم مقدمات ادامه‌ی جنگ هم کمتر از آن در میان نبود. همین بیش از هر چیز در رقیبان حيله گر ما مؤثر بوده است.

«هنگامی که پیشروی قسمت عمده که رهسپار تهران شد و تصرف اردبیل ایشان را مطمئن کرد که برف و سرما مانعی برای ما نیست، هر تردیدی که در میان صلح و جنگ داشتند برطرف شد. عهدنامه‌ی صلح به فیروزمندی پادشاه عالی مقام ما به امضا رسید».

پاسکیویچ برای همه‌ی زیردستانش پادشاه‌های بسیار خواست و هرچند که از میل امپراتور آگاه بود که امتیازی به دسته‌ی معروف به «دکابریست»^۱ها نمی‌دهد توانست برای پوشچین^۲ که یکی از ایشان بود ارتقا به درجه افسری را بگیرد و نیز وسیله فراهم کند همدستان وی را عفو کنند.

در این زمان در سن پترزبورگ همواره منتظر بودند خبر امضای عهدنامه‌ی صلح برسد. گریبایدوف هنوز نرسیده بود و بنکندورف که در آن زمان فرمانده ژاندارمری بوده در نامه‌ای که به ادسا به کنت میخائیل وارونزوو^۳ از اعیان دربار نوشته که بعدها نایب السلطنه قفقاز شده چنین می‌گوید: «این جا همواره در انتظار تیرهای توپی هستند که خبر امضای صلح با ایران را برساند. این خبر بسیار به موقع خواهد بود و بهترین اثر را خواهد کرد. در میان دیپلمات‌ها مانند تخماق صدا کرد».

پاسکیویچ پیش از آن که از تبریز برود این اعلامیه را خطاب به سپاهیان منتشر کرد:
«همقطاران دلیر!

«به شما تبریک می‌گویم! عهدنامه‌ی صلح ترکمان‌چای که نشانه‌ی پیروزمندی روسیه است امضا شد. این صلح را شما با کوشش‌های مردانه‌ی خود، با دلاوری پرشور در جنگ‌ها و با

۱. جمعیتی از آزادی‌خواهان که در ماه دکابر (دسامبر) ۱۸۲۵ در سن پترزبورگ در زمان تزار الکساندر اول قیام کردند.

شریف‌ترین پشتکار در انجام کارهای خسته‌کننده به‌دست آورده‌اید.

«سپاس خدا را! کار بزرگی به پایان رسید. هر افسری از ارتش قفقاز می‌تواند با غرور بگوید: من هم با ایمان و شرف به امپراتور بزرگ خودمان خدمت کرده‌ام. نام وی امروز در جاهایی طنین‌انداز است که ما هرگز سلاح به‌دست به آنجا نرفته‌ایم. شما گرمای تابستان و سرمای زمستان را دلیرانه تحمل کردید تا فرمانبردار اراده شاهانه باشید! هنوز هشت‌ماه از ورود ما به سرزمین دشمن نگذشته بود که ما بیرق‌های پیروزمندی خود را در پای قافلان‌کوه برافراختیم. امروز دشمنان ما بهای تاخت و تاز بی‌رحمانه خود را به گرجستان با نفع آن پرداخته‌اند، خزانه‌شان از دستشان رفته است، ولایاتشان را تصرف کرده‌ایم، مرزهای روسیه را جلو بردیم و رقیبان ما با ما دوست شدند. آن گستاخانی که جرأت کنند دوباره در برابر تزار برخیزند کجا هستند؟

«من پیروزمندی شخصی خود و توجهات امپراتور را مدیون شما هستم. به همین جهت با دلی پر از تأثر از شما سپاسگزارم، ای رفیقان دلیر من! کاملاً باور کنید که من قدر دلاوری شما، فرمانبرداری شما، روح نظامی شما، ترحم شما را درباره مغلوب‌شدگان، رفتار ایرادناپذیر شما را در شهرهای تصرف کرده، روی هم‌رفته همه این صفات عالی شما را می‌دانم که باعث پیشرفت شما بوده‌اند و نام روس‌ها را در جنگ‌هایی که ارتش قفقاز در آن شرکت داشته است بلندآوازه کرده‌اند.

«گواهی پرشوری را که فراخور کارهای نمایان شماست به پایتخت پادشاه‌مان تقدیم خواهم کرد. زیرا تنها اوست که می‌تواند پاداش همت مردانه و فداکاری را که اخیراً نسبت به پادشاه‌تان و نیز درباره وطن‌تان نمودار کرده‌اید بدهد».

روز ۲۶ مارس ۱۸۲۸ (۱۰ رمضان ۱۲۴۳) رئیس کل ستاد ارتش روسیه به وزیر دارایی آن کشور خبر داد که امپراتور اخیراً یک میلیون روبل اسناد به پاسکیویچ پاداش داده است. این مبلغ را می‌بایست از غرامتی که دولت ایران وعده کرده بود بدهد بپردازند. فردای آن روز یک فرمان امپراتور به آجودان ژنرال پاسکیویچ و بازماندگانش لقب کنت (گراف) امپراتوری روسیه را داد. ژنرال‌هایی که در این پیروزی شرکت کرده بودند نیز پاداش نمایانی گرفتند.^۱

عهدنامه ترکمان چای

عهدنامه‌ای که در پایان جنگ دوم ایران با روسیه در روز جمعه ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ میلادی مطابق با ۵ شعبان ۱۲۴۳ به امضا رسیده در تاریخ ایران عنوان خاصی دارد زیرا امتیازاتی که در این عهدنامه به دولت غالب روسیه داده‌اند به دولت‌های دیگر اروپایی که آنها را «دول کامله‌الوداد» نامیده‌اند نیز داده‌اند و همین سبب شده است که تا پایان دوره فرمانروایی قاجارها در ایران هر دولت اروپایی که عهدنامه‌ای با ایران امضا کرده از حق کاپیتولاسیون برخوردار بوده و اتباع آنها در ایران از این امتیاز بهره‌مند بوده‌اند.

در آن زمان زبان دیپلماسی اروپا زبان فرانسه بوده و این عهدنامه را نیز روس‌ها به این زبان نوشته‌اند. در همان زمان ظاهراً میرزا مسعود (انصاری) که مترجم زبان فرانسه دربار فتحعلی شاه بوده به فارسی معمول آن زمان ترجمه کرده و تاکنون هرجا آن را چاپ کرده‌اند همان ترجمه‌ای است که او کرده است و چندان دقیق نیست. ترجمه آن به این گونه است:

«به نام خدای بسیار توانا

اعلیحضرت بسیار بلندمقام، بسیار نامبردار، بسیار توانا امپراتور و خداوندگار همه روسیه و اعلیحضرت پادشاه ایران که هر دو صادقانه خواستارند آسیب‌های جنگی را که مخالف با میل هر دوست به پایان رسانند و پایه استواری از روابط دیرین همسایگی و دوستی به وسیله صلحی که خود ضامن دوام آن باشد در میان دو دولت بگذارند و هرگونه اختلاف و ناسازگاری آینده را از خود دور کنند اعلیحضرت امپراتور همه روسیه آقای ژان

پاسکیویچ آجودان کل خود و سرتیپ پیاده نظام، فرمانده سپاه مستقل قفقاز، مدیر قسمت غیرنظامی گرجستان و ولایات حاج ترخان و قفقاز، فرمانده ناوگان دریای خزر و دارای درجهٔ دوم نشان سنت الکساندر نوسکی^۱ الماس نشان، درجهٔ اول سنت آن^۲ الماس نشان، درجهٔ اول سن ولادیمیر^۳ و درجهٔ دوم سن ژرژ^۴، دو شمشیر افتخاری که یکی از آنها از طلا با قید «برای ارجمندی» و دیگری الماس نشان است، درجهٔ دوم نشان های خارجی، درجهٔ اول عقاب سرخ روسیه، هلال باب عالی عثمانی و چندین نشان دیگر، و آقای الکساندر اوبرسکوف^۵ مشاور دولتی کنونی و پیشخدمت، دارای درجه سوم نشان سن ولادیمیر و سن ستانیسلاس^۶ لهستان و درجه دوم سن ژان اورشلیم^۷.

و اعلیحضرت شاه ایران والا حضرت شاهزاده عباس میرزا را به نمایندگی خود برگزیدند. ایشان پس از آن که در ترکمان چای اجتماع کردند و وکالت نامه های خود را که معتبر و درست بود به یکدیگر دادند مواد زیرین را پذیرفتند و مقرر کردند:

مادهٔ اول. از امروز صلح، دوستی و سازگاری کامل در میان اعلیحضرت امپراتور همهٔ روسیه از یک سو و اعلیحضرت شاه ایران از سوی دیگر، وارثان و جانشینان ایشان، دولت ها و اتباع هر دو ایشان تا جاودان برقرار خواهد بود.

مادهٔ دوم. چون دشمنی هایی در میان دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد که خوشبختانه امروز به پایان رسیده است تعهداتی را که در عهدنامهٔ گلستان مقرر شده قطع کرده بود اعلیحضرت پادشاه ایران مناسب دیدند به جای عهدنامهٔ گلستان مواد و مقررات حاضر را بپذیرند و مقصود از آنها ترتیب و استحکام روزافزون روابط آیندهٔ صلح و دوستی در میان روسیه و ایران است.

مادهٔ سوم. اعلیحضرت شاه ایران چه به نام خود و چه به نام وارثان و جانشینان خویش ولایت ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ولایت نخجوان را به امپراتوری روسیه واگذار می کند. در نتیجهٔ این واگذاری اعلیحضرت شاه به عهده می گیرد به حداکثر تا شش ماه از امضای این عهدنامه همهٔ بایگانی و همهٔ اسناد علنی دربارهٔ دو ولایت سابق الذکر را به مأموران روسیه واگذار کند.

1. Alexandre Nevsky

2. Sainte Anne

3. Saint Wladimir

4. Saint Georges

5. Alexandre Obrescöff

6. Saint Stanislas

7. Saint Jean de Jérusalem

ماده چهارم. دو نیروی بلندپایه متعاهد می پذیرند که مرز در میان دو دولت خط تحدید زیر باشد:

آغاز آن از نقطه سرحدی دولت عثمانی که نزدیک تر به خط مستقیم از قله آرات کوچک باشد، این خط منتهی به قله آن کوه می شود و از آنجا منتهی به سرچشمه رود معروف به قراسوی سفلی می گردد که از دامنه جنوبی آرات کوچک جاری است و دنباله بستر این رود تا ملتقای آن با ارس روبه روی شرور می رود. به این نقطه که رسید این خط در دنباله رود ارس تا قلعه عباس آباد و گرداگرد حصار خارجی آن قلعه که در کرانه راست ارس واقع شده سیر می کند، یک خط شامل نیم آقاج برابر با سه ورست و نیم روسی رسم می کند که به هر سو می رود؛ همه زمینی که در اندرون این شعاع خواهد بود انحصاراً از آن روسیه خواهد بود و از این تاریخ تا دوماه با دقت کامل حدود آن معین خواهد شد. از جایی که انتهای شرقی این شعاع به ارس می رسد خط سرحدی همچنان دنبال بستر رود را خواهد گرفت تا گذار یدی بلوک و از آنجا خاک ایران در طول بستر ارس به مساحت سه آقاج یا بیست و یک ورست روسی گسترده خواهد شد. خط مرزی به این جا که رسید راست دشت مغان را تا بستر رود معروف به بال ها رود در جایی که سه آقاج یا بیست و یک ورست در زیر ملتقای دو رود کوچک به نام آدینه بازار و ساری قمیش واقع شده است می پیماید. از آنجا این خط از کرانه چپ بال ها رود تا ملتقای رودخانه های آدینه بازار و ساری قمیش بالا می رود و طول کرانه راست رود شرقی آدینه بازار را تا سرچشمه آن می پیماید و از آنجا به قله تپه های جگیر می رود چنان که همه آب هایی که به سوی دریای خزر می رود از آن روسیه باشد و همه آن هایی که ریزش آنها به سوی ایران است از آن ایران باشد. چون در این جا مرز دو دولت را دندانۀ کوه ها معلوم خواهد کرد قرار شده است که دامنه آنها به سوی دریای خزر از آن روسیه و دامنه روبه روی آن از آن ایران باشد. از دندانۀ تپه های جگیر تا قله کمرقوئی مرز، دنباله کوه هایی خواهد بود که طالش را از ناحیه ارشق جدا می کند.

دندانۀ کوه هایی که از دو سوی جایگاه ریزش آب ها را جدا می کند در این جا خط مرزی را به همان گونه که درباره مسافت میان سرچشمه آدینه بازار و جگیر پیش از این گفته شده است معین می کند. سپس خط مرزی از قله کمرقوئی دنبال دندانۀ های کوه هایی که در میان ناحیه زوند و ارشق تا حد ناحیه ولکیج است همچنان بنا بر اصولی که درباره جایگاه ریزش آب ها قید شده است سیر می کند. ناحیه زوند به جز قسمتی که در جهت مخالف قله کوه های سابق الذکر است به این گونه جزو سهم روسیه خواهد بود. از حد ناحیه ولکیج به بعد خط

مرزی میان دو دولت در طول قله‌های کلپوتی و سلسلهٔ عمدۀ کوه‌هایی که از ناحیهٔ ولکیچ می‌گذرد تا سرچشمهٔ شمالی رود معروف به رود آستارا خواهد بود و همچنان رعایت قید مربوط به جایگاه ریزش آب‌ها خواهد شد. از آنجا مرز دنبال بستر این رود تا مصب آن در دریای خزر سیر خواهد کرد و خط سرحدی را که از این پس در میان متصرفات دوطرف روسیه و ایران خواهد بود تکمیل خواهد کرد.

مادهٔ پنجم. اعلیحضرت شاه ایران به گواهی دوستی صادقانه‌اش با اعلیحضرت امپراتور همهٔ روسیه در این ماده به نام خود و به نام وارثان و جانشینان تاج و تخت ایران همهٔ سرزمین‌ها و همهٔ جزیره‌هایی را که در میان خط سرحدی مذکور در مادهٔ پیشین از یک سو از قلهٔ کوه‌های قفقاز و از سوی دیگر تا دریای خزر واقع شده است و نیز طوایف چادرنشین و دیگران را که در این نواحی سکنی دارند رسماً به عنوان آن‌که تا جاودان از آن امپراتوری روسیه باشند می‌شناسد.

مادهٔ ششم. برای جبران فداکاری‌های بسیار جنگی که در میان دو دولت درگرفته برای امپراتوری روسیه فراهم کرده است و نیز برای زیان‌ها و خسارت‌هایی که برای اتباع روسیه نتیجهٔ آن بوده است اعلیحضرت شاه ایران به عهده می‌گیرد آنها را به وسیلهٔ پرداخت وجه خسارت نقدی چاره کند. در میان دو نیروی بلندپایهٔ متعاقد مقرر شده است که مبلغ این وجه خسارت ده کروور تومان رایج یا بیست میلیون روبل نقره ثابت شود و طرز پرداخت اقساط و ضمانت‌های این مبلغ در قرارداد مخصوص معین خواهد شد که همان اثر و ارزش را خواهد داشت مانند آن که در عهدنامهٔ حاضر قید شده باشد.

مادهٔ هفتم. چون اعلیحضرت شاه ایران مناسب دیده است پسر والامقام شاهزاده عباس میرزا را به جانشینی و ولایتعهد خود بگمارد امپراتور همهٔ روسیه برای آن‌که به روابط دوستانه خود آشکارا گواهی بدهد و مایل به شرکت در استحکام این سلسله از جانشینان است به عهده می‌گیرد از امروز شخص والامقام والاحضرت شاهی شاهزاده عباس میرزا را جانشین و ولیعهد تاج و تخت ایران بشناسد و از آغاز جلوس او را فرمانروای مشروع کشور شاهی بداند.

مادهٔ هشتم. کشتی‌های تجارتی روسیه همچنان از حق کشتیرانی آزاد در دریای خزر و در طول کرانه‌های آن و به ساحل رسیدن بهره‌مند خواهند بود.

هنگام غرق شدن در ایران یاری و دستیاری خواهند یافت. همین حق به کشتی‌های بازرگانی ایران داده می‌شود که مانند گذشته در دریای خزر کشتیرانی کنند و به سواحل روسیه برسند و ایرانیان هنگام غرق شدن به همان‌گونه یاری و دستیاری خواهند یافت.

اما کشتی‌های جنگی آن‌هایی که بیرق نظامی روسیه را دارند و از دیرباز یگانه کشتی‌هایی هستند که حق کشتی‌رانی در دریای خزر دارند همین برتری انحصاری به همین دلیل امروز نیز تنها به آنها تعلق خواهد داشت به این‌گونه که به‌جز روسیه هیچ دولت دیگر نمی‌تواند کشتی جنگی در دریای خزر داشته باشد.

ماده نهم. اعلیحضرت امپراتور همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران چون خواستارند به هر وسیله پیوندهایی را که تا این اندازه به خوشی در میانشان برقرار شده است استوارتر کنند قرار دادند که سفیران کبیر و وزیران مختار و کاردارانی که ممکن است از دوسوی نماینده ایشان در دربارهای بلندپایه یکدیگر بشوند چه برای ادای یک مأموریت موقتی و چه برای آن‌که مدت‌زمانی در آنجا بمانند با احترام و امتیازهایی که فراخور مقامشان و درخور شأن دو نیروی بلندپایه متعاقد باشد بنا بر دوستی صادقانه که در میانشان است و رسوم آن کشور پذیرفته شوند. در این زمینه به‌وسیله صورت‌مجلس مخصوص قرار تشریفات که از دو سوی باید داده شود معین خواهد شد.

ماده دهم. چون اعلیحضرت امپراتور همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران استقرار و توسعه روابط بازرگانی در میان دو دولت را یکی از محسنات بازگشت به صلح می‌دانند قرار گذاشتند با موافقت کامل مقررات مربوط به سرپرستی از بازرگانی و امنیت اتباع هر دو دولت را ترتیب دهند و آنها را در سندی جداگانه که پیوسته به این عهدنامه است و نمایندگان هر دو دولت مقرر کرده‌اند قید کنند و مانند آن است و مانند آن خواهد بود که جزو مسلم همین عهدنامه صلح باشد. اعلیحضرت شاه ایران همچنان حق برگزیدن کنسول‌ها و نمایندگان بازرگانی در هر جا که به سود بازرگانی باشد به روسیه می‌دهد و متعهد می‌شود این کنسول‌ها و نمایندگان را که هریک از ایشان بیش از ده‌تن همراهان نداشته باشد از پشتیبانی و احترام و برتری که فراخور پایه رسمی ایشان است برخوردار کند. اعلیحضرت امپراتور همه روسیه نیز از سوی خود وعده می‌دهد همان برابری‌ها را کاملاً درباره کنسول‌ها یا نمایندگان بازرگانی اعلیحضرت شاه ایران رعایت کند. هنگامی که دولت ایران شکایتی بجا از یکی از کارگزاران یا کنسول‌های روسیه داشته باشد وزیرمختار یا کاردار روسیه مقیم در دربار اعلیحضرت شاه که او فرمانبردار وی بوده باشند او را از کار بازخواهد داشت و موقتاً کار او را به کسی که شایسته بداند خواهد سپرد.

ماده یازدهم. همه کارها و دعاوی اتباع دو دولت را که به واسطه پیش‌آمد جنگ از هم گسیخته شده پس از استقرار صلح دنبال خواهند کرد و با عدالت به پایان خواهد رسید.

بدهکاری‌ها که اتباع دو دولت ممکن است از یکدیگر داشته باشند و نیز بدهکاری‌های مالیاتی به سرعت و یکباره تصفیه خواهد شد.

ماده دوازدهم. دو نیروی بلندپایه متعاهد با موافقت کامل و به سود اتباع خود می‌پذیرند به کسانی از ایشان که املاک نامنقول در این سو و در آن سوی ارس دارند سه سال مهلت دهند تا بتوانند آنها را بفروشند یا آزادانه معاوضه کنند.

با این همه اعلیحضرت امپراتور همه روسیه به اندازه‌ای که مربوط به اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و کریم خان حکمران پیشین نخجوان را از کامیابی از این قرار مستثنی می‌کند.

ماده سیزدهم. همه کسانی که از دو سوی در جنگ اسیر شده باشند، چه در جنگ اخیر و چه در جنگ سابق، همچنین اتباع دو دولت که در هر مورد گرفتار شده باشند به فاصله چهارماه آزادانه پس داده خواهند شد و پس از آن که خواربار و چیزهای لازم را برایشان آماده کردند ایشان را به عباس‌آباد روانه خواهند کرد تا به دست نمایندگان که از دوسوی مأمور گرفتارشان هستند بسپارند و سپس ایشان را به خانه خود بفرستند. دو نیروی بلندپایه متعاهد درباره همه اسیران جنگی و همه اتباع روسیه و ایران که از دوسوی گرفتار شده باشند و در مهلتی که ذکر شد خواه به واسطه دوری راه جایی که در آن هستند و خواه به واسطه هر دلیل و مورد دیگر پس داده نشده‌اند همین رفتار را خواهند کرد.

دو دولت صریحاً حق نامحدود را برای خود نگاه می‌دارند که در هر مورد آنها را بخواهند و ناگزیر خواهند بود همین که ایشان خود را معرفی کردند یا همین که دو دولت خواستار شدند آنها را پس بدهند.

ماده چهاردهم. دو نیروی بلندپایه متعاهد اخراج پناهندگان و گریختگان جنگی را که پیش از جنگ یا هنگام آن پیرو فرمان این یا آن دولت شده‌اند تقاضا نخواهند کرد. با این همه برای احتراز از نتایج زیان‌آور برای هر دو دولت که ممکن است برخی از این پناهندگان درصدد برآیند با هموطنان سابق یا زیردستان خود همدستی بکنند فراهم آورد دولت ایران به عهده می‌گیرد در متصرفات خود واقع در میان ارس و خطی که رود معروف به جهریق و دریاچه ارومیه و رود معروف به جغتو و رود معروف به قزل اوزن تا مصب آن در دریای خزر را تشکیل می‌دهد حضور کسانی را که نام ایشان را اکنون یا در آینده ذکر کنند اجازه ندهد. اعلیحضرت امپراتور همه روسیه نیز از سوی خود وعده می‌دهد که پناهندگان جنگی ایران در ولایات قراباغ و نخجوان و نیز در قسمتی از ولایت ایروان که در کرانه راست ارس واقع

است اجازه توقف و سکنی ندهد. با این همه آشکار است که این قید تنها درباره کسانی اجباری است و خواهد بود که جنبه عمومی داشته باشند و یا دارای پایه ای باشند. مانند خان‌ها و بیک‌ها و رؤسای روحانی یا ملایان که سرمشق شخصی ایشان و همدستی پنهانی شان ممکن باشد نفوذ زیان‌آوری در هموطنان سابق و زیردستان و خدمتگزاران شان داشته باشد. برای کسانی که از توده مردم دو کشورند در میان دو نیروی بلندپایه متعاهد مقرر شده است که اتباع هر دو دولت که به دولت دیگر رفته‌اند یا در آینده خواهند رفت آزاد خواهند بود در هر جا که به فرمان آن دولت جایگزین شده‌اند فرود آیند یا سکنی بگیرند.

ماده پانزدهم. چون اندیشه نیکوکاری و سازگاری اعلیحضرت شاه این است که آرامش را به دولت خود بازگرداند و هرچه ممکن است دردهایی که اتباعش در جنگ گرفتار آن شده‌اند و این عهدنامه این چنین خوشبختانه آن را به پایان رسانده است بیشتر می‌کند از میان برود همه ساکنان و کارمندان ایالت آذربایجان را شامل عفو عمومی کامل و تام می‌کند. هیچ یک از ایشان را بی استثنای طبقه ای نمی‌توان نه دنبال کرد و نه به واسطه عقایدشان یا رفتاری که چه در جنگ و چه هنگام تصرف موقتی آن ایالت به دست لشکریان روسیه کرده‌اند آزار رساند. گذشته از آن از امروز تا یک سال دیگر به ایشان مهلت داده می‌شود که آزادانه با خانواده‌شان از دولت ایران به دولت روسیه بروند، دارایی منقول‌شان را ببرند و بفروشند بی آن که دولت یا کارگزاران محلی بتوانند کمتر مانعی فراهم آورند یا از دارایی و چیزهای فروخته شده و بیرون برده ایشان هیچ حقی یا هیچ مالیاتی بگیرند. اما دارایی نامنقول‌شان به ایشان پنج سال مهلت داده می‌شود آن را بفروشند یا هرچه می‌خواهند بکنند. کسانی که در ظرف مهلت سابق الذکر یک ساله به جنحه یا جنایتی که مستوجب جزا و تنبیه دادگاه‌ها باشد مقصر شناخته شوند از این عفو عمومی بی بهره خواهند بود.

ماده شانزدهم. همین که این عهدنامه صلح به امضا رسید نمایندگان دو دولت شتاب خواهند کرد آگاهی‌ها و فرمان‌های لازم را به هر جا بفرستند تا بی درنگ دشمنی به پایان برسد. این عهدنامه صلح که در دو نسخه نوشته شده و هر دو اعتبار دارند و به امضای نمایندگان دو دولت رسیده و مهر رسمی به آن زده‌اند به تصدیق و تصویب اعلیحضرت امپراتور همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران خواهد رسید و موافقت‌شان را خود امضا خواهند کرد و تا چهار ماه دیگر یا اگر ممکن باشد زودتر از آن نمایندگان به یکدیگر خواهند داد. در روستای ترکمان چای در ۲۲/۱۰ فوریه سال رحمت ۱۸۲۸ و ۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد.

عهدنامه بازرگانی در میان ایران و روسیه

در ماده دهم عهدنامه ترکمان چای قید کرده بودند که عهدنامه بازرگانی مخصوصی توأم با آن باشد و این عهدنامه در همان روز امضای عهدنامه ترکمان چای به این گونه به امضا رسیده است:

ماده اول. چون دو نیروی بلند پایه متعاهد خواستارند اتباع یکدیگر را از همه برتری هایی که نتیجه آزادی دو دولت در تجارت باشد برخوردار کنند آنچه را که در زیر است مقرر داشته اند:

اتباع روسیه که گذرنامه های معتبر داشته باشند می توانند در سراسر سرزمین کشور ایران بازرگانی کنند و نیز به دولت های همسایه آن کشور بروند. در برابر اتباع ایران می توانند چه از دریای خزر و چه از مرز زمینی در میان روسیه و ایران کالای خود را به روسیه وارد کنند، آن را مبادله کنند و بفروشند تا صادرات فراهم کنند و از همه حقوق و امتیازهایی که در دولت اعلیحضرت امپراتور به اتباع دولت دوست و کامله الوداد داده شده است برخوردار خواهند بود. هنگامی که یکی از اتباع روسیه در ایران بمیرد دارایی منقول و نامنقول او به عنوان آن که از آن تبعه یک دولت دوستی است تماماً به خویشاوندان یا شریکان وی داده خواهد شد و ایشان حق خواهند داشت آن دارایی را آن چنان که مناسب می دانند تصرف کنند. اگر خویشاوند و شریکی نباشد اختیار این دارایی به نمایندگی یا به کنسول روسیه واگذار خواهد شد و کارگزاران محلی هیچ گونه مانع نخواهند بود.

ماده دوم. قراردادها، برات ها، ضمانت نامه ها و اسناد دیگری که اتباع دو دولت برای کارهای بازرگانی خود مبادله کنند به ثبت کنسول روسیه و حاکم (قاضی عرف) خواهد رسید و در جایی که کنسول نباشد تنها به ثبت حاکم می رسد تا آن که هنگام اختلاف در میان دو طرف بتوانند جستجوهای لازم را برای دادن رأی عادلانه و تصمیم در آن اختلاف بکنند. اگر یکی از دو طرف بی آن که اسنادی مرتب و قانونی بنا بر آنچه پیش از این گفته شد و در دیوان عدالت ارزشی داشته باشد فراهم نیاورده باشد بخواد بر طرف دیگری دعوی بکند و به جز گواهان دلیلی نداشته باشد این دعاوی پذیرفته نخواهد شد مگر آن که طرف دعوی خود آنها را قانونی بداند. هر تعهدی که دو طرف بنا بر مقررات سابق الذکر بکنند اعتبار قانونی خواهد داشت و هر امتناع از رعایت آن که به یکی از دو طرف زیان برساند مستلزم خسارتی متناسب از دو طرف خواهد بود. هنگامی که یکی از بازرگانان روسی در ایران

ورشکسته بشود وام‌های او از دارایی و اسناد آن ورشکسته پرداخته خواهد شد. اما وزیرمختار، کاردار یا کنسول روسیه اگر از ایشان درخواست بکنند برای آن‌که اطمینان پیدا کنند که آن ورشکسته در روسیه املاکی آماده برای آن دارد نه تا بتواند برای جلب خشنودی طلبکاران کافی باشد یاوری خود را رد نخواهند کرد. مقرراتی که در این ماده قید شده نیز درباره اتباع ایران که در روسیه بازرگانی می‌کنند و حق قانونی دارند همچنان رعایت خواهد شد.

ماده سوم. برای آن‌که اتباع دوطرف در بازرگانی اطمینانی به سود خود که در مقررات سابق‌الذکر قید شده است داشته باشند مقرر شده است کالاهایی که اتباع روسیه به ایران می‌آورند یا از آن کشور به روسیه می‌برند نیز تولیدهای ایران که اتباع ایران خواه از دریای خزر و خواه از مرزهای خشکی دو دولت به روسیه می‌آورند و نیز کالاهای روسیه که اتباع ایران از همان راه‌ها از روسیه می‌برند همچنان مشمول پنج درصد باشند که در ورود یا خروج تنها یک بار پردازند و سپس مشمول هیچ حق گمرکی نخواهند بود. اگر روسیه لازم بداند آیین‌نامه‌های گمرکی تازه و تعرفه‌های تازه وضع کند با این همه متعهد می‌شود حتی در این موقع حق ۵٪ (پنج درصد) را که در سابق به آن اشاره شده است بالا نبرد.

ماده چهارم. اگر روسیه یا ایران با دولت دیگری در جنگ باشند برای اتباع دو دولت ممنوع نخواهد بود که با کالای خود از قلمرو دوطرف بلندپایه متعاهد عبور کنند تا به سرزمین آن دولت بروند.

ماده پنجم. چون بنا بر رسم معمول در ایران برای اتباع بیگانه دشوار است خانه، مغازه و جایگاه مناسب برای انباشتن کالاهای خود بیابند به اتباع روسیه در ایران اجازه داده می‌شود که خانه برای سکونت و مغازه و نیز جایگاه برای انباشتن کالاهای خود نه تنها اجاره کنند بلکه بخرند و مالک قطعی آن باشند. کارگزاران دولت ایران نمی‌توانند جبراً وارد این خانه‌ها و مغازه‌ها و جایگاه‌های مزبور بشوند مگر آن‌که هنگام ضرورت از وزیرمختار یا کاردار و یا کنسول روسیه اجازه بگیرند و ایشان کارمندی یا مترجمی را خواهند گماشت تا در بازدید خانه یا کالا حاضر بوده باشند.

ماده ششم. همچنین وزیرمختار یا کاردار اعلیحضرت امپراتور، کارگزاران نمایندگی روسیه، کنسول‌ها و مترجمان چون نه چیزهایی را که برای تن‌پوششان لازم است و نه بسیاری از چیزهای خوراکی را که لازم دارند نمی‌توانند برای خرید در ایران بیابند می‌توانند همه چیزها و لوازمی را که تنها برای استعمال ایشان است معاف از حقوق و عوارض برای

شخص خود وارد کنند. کارگزاران رسمی اعلیحضرت شاه که در ایالات امپراتوری روسیه مقیم‌اند، از این حیث در این زمینه برابری کامل دارند. اتباع ایران که جزو گماشتگان وزیر مختار، یا کاردار و یا کنسول‌ها هستند و به خدمت ایشان نیازمندند تا هنگامی که گماشته ایشان باشند از پشتیبانی‌شان بهره‌مند و برابر با اتباع روسیه خواهند بود اما اگر پیش بیاید که یک‌تن از ایشان به جنایتی مقصر شود و بدان سبب مستلزم کیفری بنا بر قانون‌های موجود باشد، در این صورت وزیر ایران یا حاکم و در غیاب او کارگزار محلی مسئول بی‌درنگ به وزیر مختار، کاردار یا کنسول روسیه که آن مقصر در خدمت اوست رجوع خواهد کرد تا آن‌که به دادگاه سپرده شود. و اگر این تقاضا متکی به دلایلی باشد که تقصیر آن متهم را برساند وزیر مختار، کاردار یا کنسول بی‌هیچ اشکالی رضایت خواهد داد.

ماده هفتم. همه محاکمه‌ها و کارهای اختلاف‌آمیز در میان اتباع روسیه تنها مورد دقت و تصمیم نمایندگان یا کنسول‌های اعلیحضرت امپراتور و بنا بر قوانین و رسوم امپراتوری روسیه قرار خواهد گرفت، همچنین محاکمه‌ها و اختلاف‌ها در میان اتباع روسیه و اتباع دولت دیگر هنگامی که هر دو طرف به آن رضایت دهند. هنگامی که در میان اتباع روسیه و اتباع ایران محاکمه یا اختلاف درگیرد این محاکمه و اختلاف‌ها رجوع به حاکم یا فرماندار خواهد شد و تنها در حضور مترجم نمایندگی یا کنسول در آن رسیدگی و قضاوت خواهند کرد. همین‌که این محاکمه‌ها در دادگستری به پایان رسید بار دیگر نمی‌توان به آن پرداخت. با این همه اگر موردی مقتضی رسیدگی دیگری بود بی‌آن‌که وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول روسیه را آگاه کنند ممکن نیست صورت بگیرد و در این صورت به این کار تنها در دفترخانه یعنی دبیرخانه عالی شاه در تبریز و طهران در حضور مترجمی از نمایندگی یا کنسولگری روسیه رسیدگی و قضاوت خواهند کرد.

ماده هشتم. هنگام قتل یا جنایت دیگری که اتباع روسیه نسبت به یکدیگر بکنند قضاوت در آن مورد تنها وظیفه وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول روسیه بنا بر حق قضاوتی که درباره هموطنان‌شان به ایشان داده شده است خواهد بود. اگر یکی از اتباع روسیه با کسانی که از ملت دیگری هستند به محاکمه جنایی جلب شود به هیچ وجه نمی‌توانند او را دنبال کنند و گرفتار کنند مگر آن‌که همدستی او در آن جنایت مدلل شده باشد و حتی در این مورد مانند آن‌که یکی از اتباع روسیه مستقیماً متهم به جنایتی شده باشد دادگاه‌های کشور نمی‌توانند به رسیدگی و قضاوت در این جنایت بپردازند مگر در حضور فرستاده نمایندگی یا کنسولگری روسیه و اگر این نماینده در محلی که جنایت روی داده است نباشد کارگزاران محل مقصر را

به جایی خواهند برد که کنسول یا گماشته رسمی روسیه در آنجا باشد. حاکم و قاضی محل گواهی‌های به سود یا زیان مقصر را به دقت ثبت خواهند کرد و امضای خود را به آن خواهند گذاشت. این گواهی‌ها که به این گونه آنها را به جایی که جنایت را باید در آنجا محاکمه کنند خواهد برد اسناد و مدارک معتبر محاکمه خواهد بود مگر آن که مقصر آشکارا بطلان آنها را ثابت کند. هنگامی که متهم به حق اطمینان یافت و حکم داده شد مقصر را به وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول اعلیحضرت امپراتور می‌سپارند و وی او را به روسیه خواهد فرستاد که کیفر قانونی به او داده شود.

ماده نهم. دو نیروی بلند پایه متعاهد مراقب خواهند بود مقررات این سند را کاملاً رعایت و اجرا کنند و حکمرانان و ولایاتشان و فرماندهان و مقامات دیگر دوطرف در هیچ موردی به خود اجازه تخطی از آن را نخواهند داد مگر آن که مسئولیت مهمی متوجه ایشان شود و هنگامی که سرپیچی ایشان کاملاً ثابت شد عزل خواهند شد.

به این گونه ما امضا کنندگان در زیر نمایندگان اعلیحضرت همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران مقرراتی را که در این سند گنجانیده است و نتیجه ماده دهم عهدنامه اساسی است که در همین روز در ترکمان چای مقرر شده و همان اعتبار و ارزش را دارد که اگر کلمه به کلمه در آن درج شده بود ترتیب دادیم و مقرر کردیم.

در نتیجه آن این سند جداگانه حاضر که در دو نسخه فراهم شده به امضای ما رسیده و مهر رسمی را به آن زده و مبادله کرده‌ایم.

در ده ترکمان چای روز دهم فوریه سال رحمت ۱۸۲۸

و پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری نوشته شد.

صورت مجلس تشریفات سفیران

در ماده نهم عهدنامه ترکمان چای قید کرده بودند که درباره پذیرایی سفیران و مأموران سیاسی دو کشور قراری جداگانه بگذارند و به این جهت در همان روز در ترکمان چای صورت مجلسی به این گونه به تصویب نمایندگان دو دولت رسیده است:

«چون نمایندگان روسیه و ایران برای ترتیب تشریفات مناسب در پذیرایی سفیران کبیر، وزیران مختار و کاردارانی که ممکن است از دو سوی در هر دو دربار نماینده شوند بنا بر ماده نهم عهدنامه اساسی مورخ امروز گرد آمدند با موافقت کامل آنچه را که پس از این خواهد آمد مقرر داشتند:

همین‌که وزیر ایران از ورود سفیرکبیر روسیه به تفلیس آگاه شد بی آن‌که وقت تلف شود کسی را که پایه او برابر با مقام سفیرکبیر باشد برخواهد گزید و او را به مرز برای برخورد با وی خواهد فرستاد. وزیر ایران نیز از رهسپارشدن «مهماندار» یا کسی که برای همراهی با سفیرکبیر برگزیده شده است فرماندهی کل گرجستان را آگاه خواهد کرد و روز ورود احتمالی او را به مرز معلوم خواهد ساخت. سفیرکبیر به نوبهٔ خود دقت خواهد کرد سفر خود را چنان منظم کند که بتواند تقریباً با وی به آنجا برسد.

از همان دم که «مهماندار» به سفیرکبیر برخورد، مسئول تندرستی شخص جناب او و احتراماتی که سزاوار اوست خواهد بود.

در هر منزل «استقبال» یا هیئتی مرکب از رئیس یا شخص اول محل و اعیان و همراهان متناسب از سفیرکبیر پذیرایی خواهد کرد.

اگر سفیرکبیر در حاکم‌نشین ایالتی درنگ کند فرماندار یا «حاکم» برای تبریک به جناب او در رأس نمایندگان جا خواهد گرفت و تا خانه‌ای که برایش آماده شده است همراه او خواهد بود.

اگر سفیرکبیر در شهری درنگ بکند که حکمران آن یکی از پسران شاه است شاهزادهٔ حکمران شهر وزیر خود را برای برخورد با سفیرکبیر و تبریک‌گفتن به او خواهد فرستاد. اگر جناب او از شاهزاده دیدن کند سفیرکبیر و همهٔ کسانی را که عضو سفارت‌اند دعوت خواهند کرد بنشینند و برای جناب او صندلی خواهند آورد.

در هر جا که لشکریان در سر راه جناب او باشند مسلح خواهند بود و تمام احترامات نظامی معمول را خواهند کرد.

«مهماندار» مراقب خواهد بود به موقع ورود سفیرکبیر را در آینده به وزیر ایران آگاهی دهد تا وی بتواند تهیهٔ لوازم را برای ورود و پذیرایی محترمانه ببیند.

هنگامی که سفیرکبیر به آخرین منزل پیش از پایتخت که اعلیحضرت شاه در آنجاست می‌رسد یکی از اشخاص برجسته به نام مخدوم بلندپایه‌اش از او پذیرایی خواهد کرد.

در نیمهٔ راه پایتخت یا اردوگاه هیئت بزرگی از نمایندگان شاه به راهنمایی یکی از کارگزاران مهم دربار با جناب او دیدار خواهند کرد. پادگان شهر یا اردوگاه به جناب او سلام خواهد داد و احترامات نظامی را که شایستهٔ اوست به او خواهد کرد و رئیس نمایندگان شاه همان دم سفیرکبیر را به خانه‌ای که برایش آماده کرده‌اند خواهد برد و جناب او در آنجا پاسبانان تشریفاتی خواهد داشت.

فردای روز ورود، وزیر شاه و کارگزاران مهم دربار از جناب او دیدار خواهند کرد. پس فردا اعلیحضرت شاه بار رسمی به او خواهد داد و رئیس کل تشریفات خواهد آمد او را از ساعت مقرر و این که همه چیز برای پذیرایی وی آماده است آگاه خواهد کرد. سپس سفیرکبیر به ترتیب زیر رهسپار خواهد شد:

فراشان شاه در رأس دسته خواهند بود، دنبال ایشان یک قسمت از پاسبانان یا فراشان سفیرکبیر، جناب او سوار بر اسب تشریفاتی که شاه فرستاده یا اسب شخصی او، پیشاپیش او یکی از امیرآخوران شاه که در سمت راست وی کارمندان سفارت و در سمت چپ او رئیس تشریفات و در دوسوی شاطران شاه باشند؛ بلافاصله پس از آن یک دسته از پاسبانان سفیرکبیر یا فراشان وی و فراشان شاه در پایان دسته خواهند بود.

سپاهیانی که در محوطه کاخ یا اردوگاه شاهی تا محوطه داخلی یا سرپرده (محوطه چادرشاهی) جاگرفته اند به سفیرکبیر سلام خواهند داد. رئیس تشریفات که پیشاپیش جناب اوست مراقب خواهد بود همه کسانی که در سر راه او هستند ایستاده باشند.

سفیرکبیر در مدخل محوطه داخلی یا سرپرده پیاده خواهد شد و او را به جایگاه نخست وزیر یا چادر سپهسالار (فرمانده کل) خواهند برد و در آنجا جناب او چند لحظه تا بیرون آمدن شاه درنگ خواهد کرد.

آنگاه سفیرکبیر با همراهان که پیشاپیش او رئیس کل تشریفات باشد وارد محوطه داخلی یا سرپرده خواهد شد. پاسبانان یا فراشان او در محوطه خارجی خواهند ماند. چون رئیس کل تشریفات ورود سفیرکبیر را به اعلیحضرت اطلاع دهد وی را از جانب شاه دعوت خواهد کرد وارد جایگاه یا چادر شود و جناب او را با همه همراهانش در آنجا خواهند پذیرفت؛ اما در هیچ مورد نه از سفیرکبیر و نه از کسانی که جزو همراهانش هستند نخواهند خواست که هیچ تغییری در تن پوشی که پوشیده اند بدهند. با این همه جناب او و همراهانش مراقب خواهند بود گالش پوشیده باشند و پیش از دخول به جایگاه یا چادر آن را دریاورند. پس از آن که سفیرکبیر نطق خود را کرد اعلیحضرت از او خواهد خواست که بنشینند و یک صندلی به جناب او خواهند داد. همین که گفتگو به پایان رسید سفیرکبیر به همان ترتیب که آمده بود باز خواهد گشت، بی آن که در هر حال وارد جایگاه نخست وزیر و چادر سپهسالار بشود. پس از این بار باشکوه سفیرکبیر باز دید از کسانی که دیدن کرده اند خواهد کرد.

این تشریفات برای پذیرفتن وزیر مختار یا کاردار روسیه نیز همان خواهد بود به جز آن که کارمندانی که برای دیدارشان می فرستند از درجه پایین تر خواهند بود، شماره همراهانشان

کمتر خواهد بود و همه پادگان برای ایشان بیرون نخواهد آمد. لشکریانی که جزو پاسبانان تشریفاتی هستند تنها به ایشان سلام خواهند داد. نخست وزیر اعلیحضرت شاه نخستین دیدن را از ایشان نخواهد کرد اما حتماً فردای آن روز به دیدن خواهد رفت. اگر سفیر کبیر، وزیر مختار یا کاردار روسیه برنده نامه‌ای از پادشاه خود باشد اعلیحضرت شاه ایران به دست خود آن را خواهد گرفت.

همین تشریفات را روسیه درباره سفیران کبیر، وزیران مختار یا کارداران ایران که به مأموریت به دربار سن پترزبورگ خواهند آمد رعایت خواهد کرد، در هر حال با رعایت تناسب عاداتی که در دو کشور رایج است.

این صورت مجلس که در دو نسخه فراهم شده، امضای نمایندگان دو دولت را دارد و مهرهای رسمی خود را به آن زده‌اند همان اعتبار و ارزش را دارد که اگر کلمه به کلمه در عهدنامه اساسی امروز درج شده بود.

در ده ترکمان‌چای روز دهم فوریه سال رحمت ۱۸۲۸ و ۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد.

نتایج عهدنامه ترکمان‌چای

از قرائن چنین برمی آید که لااقل چندتن از درباریان فتحعلی شاه از جنگ‌های پی‌درپی و بیهوده در این سوی و آن سوی به تنگ آمده بودند و صلح با روسیه را فرجی می‌دانستند و فتحعلی شاه هم پس از آن‌که به گردن پسرش عباس میرزا، پس از آن تهدیدها و برانگیختن برادرانش بر وی، گذاشت غرامتی را که پرداخته است از درآمد آذربایجان به ضمانت وزیر مختار انگلستان پس بگیرد، در نتیجه پند و اندرز برخی از درباریان آرام شده و عهدنامه ترکمان‌چای را وسیله‌رهایی از آن گیرودار دانسته است. در این زمینه نامه‌ای به دست است که یکی از درباریان هواخواه صلح به یکی از فرزندان خود یا کسی که جای فرزند او بوده نوشته است و این مطالب را می‌رساند.^۱ متن آن به این گونه است:

«نورچشما، کاغذهای چاپار رسید و همان ساعت به حضور بردم و خواندم و جواب فرمودند و در حضور مبارک نوشتم و فوراً چاپار را پس فرستادم و بسیار در این خصوص گفتگو شد و به دلیل و برهان و تاریخ حالی و مسجل کردم که هرگز در هیچ عهد صلحی به این

صرفه و عرصه نشده و صحبت طول کشید و همهٔ امنا و امرا حاضر بودند، تعجب‌ها کردند و تصدیق‌ها نمودند و حق این است که تا امروز حقیقت این امر به این تصریح و تنقیح حالی هیچ‌یک نشده بود و من هم که اول آمدم چون ایلچی آنجا بود و گمان می‌رفت که عهدنامه ممضی شود و همه در فکر آن مهم بودیم همچون موقعی نشده بود که به این بسط و و تفصیل دقایق عهدنامهٔ اولیه و صلاحیت هریک مواد و اساس و خاتمهٔ آن معروض و مشهود شود و امروز چون شاه اقبالی کردند و مشهور است که «مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد» من هیچ نکته و دقیقه را باقی نگذاشتم و هرچه بیشتر استکشاف فرمودند و زیاده‌تر وقت گرفتند و محاسن و مصالح این عهدنامه و عظم شوکتی که درضمن آن برای دولت قاهره به‌هم رسیده و فواید و منافعی که برای عموم اهل ایران اعم از تجار و زوار و حجاج و همراهان خوی و کردستان و کرمانشاه و ایروان حاصل گردیده بیشتر و بهتر معلوم و مکشوف گردید و نواب نایب‌السلطنه خود بدون دریافت خواهند فرمود که عرض و استدلال من در مقابل دقت و احتجاج اولیای دولت قاهره بر چه منوال بوده، چرا که مکرر مضامین و مکانین این عهدنامه را ترکیاً و فارسیاً، اولیاً، ثانویاً در حضور مبارک با دقت و اهتمام تمام زیر و بالا کرده‌ایم و چندین روز تاریخ‌خوانی و اخباردانی خواسته‌ایم. در نظر مبارک هست که رد احتجاج و راه استدلال هر فقره از کجاست و هرگاه من تفصیل مقالات حضور مبارک اعلی و جواب و سؤال‌های خودم و اولیای دولت را بنویسم طول خواهد داشت. همین یک فقره کافی است که در آخر مجلس همگی اذعان و تصدیق کردند که این صلح کردن از آن جنگ و لشکر و به کار دولت و حال رعیت انفع بوده و قبلهٔ عالم در سلام نوازش‌ها نسبت به وجود مقدس والا فرمودند و اظهار رضامندی‌ها کردند که همان‌ها انشاءالله تعالی در دنیا و آخرت به کار والا خواهد آمد».

هرچند که مدلول این نامه صراحت ندارد مطالبی که در آن هست دربارهٔ عهدنامهٔ ترکمان‌چای و نتایج آن باشد و می‌توان آن را مربوط به عهدنامهٔ ارزروم که در ۱۹ ذیقعه ۱۲۳۸ در میان ایران و دولت عثمانی بسته شده است دانست در هر حال سندی برای نشان دادن اوضاع سیاسی آن روز و سیمای دربار فتحعلی‌شاه و تردید کردن و از تردید بیرون آمدن و سستی رأی اوست که قرائن بسیار دیگر دارد.

پیشانی اوضاع دربار فتحعلی‌شاه و بخل و لثامت وی و اختلاف با پسرش در اسناد رسمی آن زمان نیز منعکس شده است. از آن جمله است این نامه که پیدا است پیش از انعقاد صلح و هنگامی که گفتگو در پرداخت شش کرور تومان در میان بوده به عباس‌میرزا نوشته است:

«نایب السلطنه بداند که مقرب الخاقان قائم مقام را که به دربار دولت همایون فرستاده بود وارد و از مطالب مصحوبی او استحضار حاصل آمد. عرض‌ها را کرد و عذر‌ها را خواست و چون باز ابواب رحمت کریمانه باز بود به سمع قبول امضا شد و به عزّ اجابت مقرون گشت، فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عین الرضا عن کل عیب کیله. مقدار فضل و رأفت خدیوانه را خاصه دربارهٔ آن فرزند از این جا باید قیاس کرد که بعد از آنچه این دوسال در آن حدود حادث شد باز مطایای عطایاست که پی در پی از خزاین ری با کرورات سته در مرورات خمره خواهد بود و اینک تا عشر اول رجب بر وجه یقین به شهر قزوین خواهد رسید. «کرم‌بین و لطف خداوندگار». خبط و خطایی چنان را که بذل و عطایی چنین پاداش باشد. خدا داند و بس که اگر مایهٔ خدمت جزئی به نظر می‌رسید پایهٔ نعمت‌های کلی تا کجا منتهی می‌شد و آن تعدوا نعمة الله لا تحصوها. بالجمله مبلغ پنج کرور از آن بابت به صیغهٔ انعام است و یک کرور به رسم مساعده و وام، تا آن فرزند را بدقولی نزد مردمان غریب و بدنامی در ولایت‌های بعید و قریب روی ندهد، وضعنا عنک وزرک، الذی انقضّ ظهرک. علاوه بر آن خیل و سپاهی که برای تدمیر اعادی و تعمیر خرابی آن فرزند در همین دارالخلافة مجتمع شده‌اند هر روزه بر وجه استمرار زاید بر ده‌هزار تومان نقد با کمال غبطه و تدقیق صرف جیره و علیق آنها است و معلوم است معادل پنجاه هزار پیاده و سواره که از ممالک عراق و اقصی بلاد خراسان و دشت قبیاق احضار بشود در این فصل زمستان که خلاف عادت سپاه‌کشی ایران است وجه بالاپوش و سایر خرج‌های واجب آنها بر روی هم کمتر از نقری صد تومان و صد و پنجاه تومان نخواهد شد، سوای دو کرور علیحده که برای تدارک بیوتات و مخارج و انعامات اتفاقیهٔ این سفر تحویل و به امانت معتمدالدوله تفویض فرموده‌ایم و سوای دو کرور بقایا و مالیات امساله که به واسطهٔ انقلابات این دوساله بعضی تخفیف شده و بعضی تکلیف نشده بالتمام باقی محل و موقوف و لم یصل می‌باشد. اینها همه را که حساب کنی نقصان دخل ما و توفیر خرج دیوان اعلی در این طرف قافلان‌کوه علی العجالة از بیست کرور گذشته است و حال آن‌که اغلب مصارفی که سابقاً از مداخل آن طرف می‌گذشت از قبیل مواجب سربازان همدان و غیره و وجه معاش سالیانهٔ سالیانی و شروانی و غیرهما حتی مأکول و ملبوس متعلقان آن فرزند و سایر بالفعل از وجوه خاصهٔ سرکار اقدس می‌گذرد و بس. مع هذا اندک انصافی ضروری است که همین قدر تخمل و تحمیل بس است یا باز هم دنباله خواهد داشت؟ بلی چندی قبل بر این که سیف الملوک میرزا طلای مسکوک خزانهٔ عامره را هشتاد کرور می‌گفت شاید در خزانهٔ خاطر آن فرزند باقی باشد. شایسته شأن و

شوکت ما نیست که بگوییم نداریم و همچو حرفی به زبان بیاوریم، چرا که منعم هر نعمت و وهاب بی منت، عم جوده و عزوجوده، دست ما را بالاتر از هر دست و هست ما را افزون‌تر از هر هست خواسته است، قد جعلها ربی حقاً و قد احسن بی. پس با وصف آن اظهار نیستی کردن و عذر تنگدستی آوردن العیاذ باللّه نوعی از کفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود... اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانه اعلی انشاء اللّه تعالی مرزوق شود به چشم عبرت خواهد دید که چگونه یکباره آکنده‌ها پراکنده گشته و اندوخته‌ها انداخته شده. خدا آگاه‌تر است که اینها همه را به پاس خاطر آن فرزند و آن‌که آواره و بی سامان و مورد طعن و توبیخ اخوان و اعوان و رجال و نسوان نشود متحمل شده‌ایم. آنچه داشتیم در راه تربیت و مرحمت آن فرزند گذاشتیم و نمی دانیم بعد از آن‌که به فضل اللّه تعالی ممالک آذربایجان تخلیه شد و آن فرزند دوباره استقرار و استقلالی در آنجا حاصل کرد خدمتی در ازای این همه نعمت‌ها تقدیم خواهد نمود؟ از قبیل استرضای مردم و استعداد لشکر و تحصیل دعای خیر و حسن سلوک با دولت‌های همسایه که برخلاف سابق مایه حصول نام نیک دولت باشد و خلاف دستور العمل اولیای این حضرت نباشد، یا باز از یک طرف به حرف هر بی مایه بنای برهمزنی با هر همسایه خواهد بود و از یک طرف حاجی آقا و حیدرعلی خان خواهد بود و جان و مال مردم آذربایجان که هر طرف فراشی و پیشخدمتی بر حکم ولایتی و ظلم رعیتی خواهند پرداخت، تا عاقبت به جایی رسید که این بار دیدیم و رسید.

حکومت به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها بر خداست

سهل است، بیا این بنا را بر انصاف بگذار. قلب خود را صاف کن و با خدای خود راست باش و با پادشاه خود راست برو و بندگان خدا و رعیت‌های پادشاه را، که سپرده تو باشد، خوب راه ببر، درد عاجز را خود برس، حرف عارض را خود بپرس. نوکر هرچه امین باشد از آقای نوکر امین‌تر نیست. چه لازم که رأی خود را در رأی نوکر و چاکر مستهلک سازی و خود بالمره عاطل و مستدرک باشی؟ خواه قائم مقام باشد و خواه میرزا محمدعلی و میرزاتقی یا دیگران، که همگی آمر و ناهی بودند و جملگی خاطی و ساهی شدند. هرگاه وسعت ظرفشان درخور پاسبانی ملکی و پاسداری خلقی بود خدا آنها را نوکر و محکوم نمی‌کرد و پادشاه آنها را والی نمی‌ساخت. این نصایح مشفقانه و اوامر ملوکانه را وسیله نجات دارین بدار و به‌زودی مصالحه را بگذران، زیاده بر این طول مده. حکم همان است که کرده‌ایم و پول همین است که داده‌ایم. اگر صلح جویند حاضر و آماده‌ایم و اگر جنگ می‌خواهند تا همه جا ایستاده‌ایم. انا سلم لمن سالم و حرب لمن حارب. اگر کار به جنگ

کشید فرزندی شجاع السلطنه و جیوش خراسان و جنود دارالمرز و دارالخلافة حاضرند و محمدتقی میرزا با جمعیت خود در زرنند و سپهدار با سپاه عراق در ساوه و شیخعلی میرزا با سپاه خود و دستجات خمسه و قراگوزلو و شاهسون در مقدمه به حدود زنجان تعیین شده، تاده هزار سوار و سرباز همدان و کرمانشاهان و گروس و کردستان و غیره از قسمت گروس مأمور است به امداد آن فرزند بیایند. هر نوع اجتماعی که از آذربایجان مقدور است هم آن فرزند در فکر باشد و در آن حدود مشغول جدال و جهاد شود، عسی الله ان یأتی بالفتح، والسلام^۱».

چنان می نماید که این نامه را فتحعلی شاه در اواخر جمادی الاخره به عباس میرزا نوشته باشد. معمولاً آن را در منشآت قائم مقام چاپ کرده و از او دانسته اند. گذشته از آن که به روش قائم مقام نیست و انشایی ساده تر از انشای او دارد در آن نیشی هم به قائم مقام زده شده است و پیدا است که فتحعلی شاه او را در خطاها و جرایمی که به عباس میرزا نسبت داده شریک می دانسته است. در هر صورت این نامه سند و نمونه بسیار خوبی از روش اندیشه او و روابط در میان پدر و فرزند است و پدر سرشکسته و شکست خورده که پرداخت غرامت جنگ از هر چیز برایش سنگین تر بوده است می خواهد پسر خود را در این گیرودار بدنام کند و با همه این ناتوانی ها هنوز دست از اشتلم برنداشته و به اعاده جنگ تهدید می کند. در ضمن هم سخن از پنج کرور و شش کرور است که وعده می کند پیش از ماه رجب بفرستد.

هرچند که عهدنامه ترکمان چای آرامشی فراهم کرده و لاف از یک سوی ایران از آن در دسره های بیکران رهایی یافته است در اجرای آن موانعی پیش آمده و اختلافاتی در گرفته است. از آن جمله در اجرای ماده چهاردهم آن درباره پناهندگان و گریختگان نزدیک هفده سال در میان دولت ایران و دولت روسیه دشواری هایی روی داده و سرانجام در ۳ ژوئیه ۱۸۴۴ برابر با ۲۸ جمادی الاخره ۱۲۶۰ حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران و آ. مدم^۲ وزیر مختار روسیه در تهران برای تفسیر آن ماده و رفع اختلافات این قرارداد را امضا کرده اند:

«برای پایان دادن به بی نظمی و زیاده روی هایی که ساکنان ولایات همسایه روسیه و ایران بیشتر از مهاجرت یکدیگر می کنند نمایندگان دو نیروی متعاقد با اجازه و رخصت دو دولت

۱. منشآت قائم مقام، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۱۲-۱۱۵.

خود قرارداد زیر را امضا کرده‌اند:

ماده اول. اتباع دو دولت از این پس نمی‌توانند بی‌گذرنامه و بی‌اجازه‌نامه معتبر دولت خود از این کشور به آن کشور بروند.

ماده دوم. هرکس که تابع دو دولت باشد و به قلمرو دیگری برود بی‌آنکه گذرنامه‌ای داشته باشد دستگیر خواهد شد و به کارگزاران سرحدی که نزدیک‌تر باشند یا وزیر مختار، کاردار، یا کنسول ملت خود با همه وسایل پوشاک و اسلحه و جز آن که با او خواهد بود سپرده خواهد شد.

ماده سوم. هر درخواستی که اتباع دو دولت برای دریافت اجازه مهاجرت از دولت خود بکنند باید بی‌مداخله بیگانگان باشد.

ماده چهارم. اگر کارگزاران دو دولت برای رعایت دوستی که در میانشان است از یکدیگر گذرنامه بخواهند برای چند خانواده آن را رد نخواهند کرد مگر آن‌که موانع قانونی داشته باشد.

در تهران روز ۳ ژوئیه ۱۸۴۴ (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۰) به امضا رسید.

امضای حاج میرزا آقاسی

امضای آ. مدم»

کشته شدن گریبایدوف

پس از امضای عهدنامه ترکمان چای نخستین وزیرمختار روسیه که به موجب صورت مجلس توأم با آن عهدنامه به ایران آمد الکساندر سیرگیئیویچ^۱ گریبایدوف نویسنده معروف روسی بود. وی در ۱۷۹۵ (۱۲۰۹ هـ) در مسکو ولادت یافت و خواهرزاده پاسکیویچ و از خانواده نجیبی بود. در ۱۸۱۲ دست از تحصیل که در آن پیشرفت بسیار کرده بود کشید و پس از چندی وارد ارتش شد و چهار سال خدمت نظام کرد و در ۱۸۱۷ از نظام بیرون آمد و وارد خدمت وزارت امور خارجه شد. در ۱۸۲۳ نسخه خطی نمایشنامه‌ای (کمدی) از او که به نام «ذوق بسیار بدبختی است» و از شاهکارهای زبان روسی به شمار می‌رود و تازه نوشته بود انتشار یافت و به این وسیله مشهور شد.

پس از آن در ۱۸۲۶ به بهانه همدستی با دکانریست‌ها گرفتار شد و به زودی از زندان آزاد



انتقال چهل هزار تن از ارمنیان ایران به روسیه به نظارت سرهنگ لازارف در ۱۸۲۸ (۱۲۴۳)

شد و به مأموریت سیاسی به گرجستان رفت. چون پاسکیویچ به فرماندهی ارتش قفقاز و جنگ ایران مأمور شد او را که در تفلیس بود و تازه دختر جوان بسیار زیبایی از گرجیان را به همسری گرفته بود و به او بسیار دلبستگی داشت با خود به ایران آورد و در همه مراحل جنگ با او بود و بیشتر کارهای سیاسی را به عهده داشت. در گفتگوهای دهخوارقان و ترکمان‌چای بسیار مؤثر بوده و وی بیش از همه اصرار داشته است که تا دولت ایران غرامت را نپردازد روس‌ها دست از جنگ برندارند. به همین جهت چون عهدنامه ترکمان‌چای امضا شده پاسکیویچ یک نسخه اصلی آن را به او داده است که به سن پترزبورگ ببرد و به امضای تزار برساند و توصیه مؤکدی از او به تزار کرده و برای جبران زیانی که از این سفر برده پیشنهاد کرده است که چهار هزار دوکا به او انعام بدهند.

به این جهت وی را به سمت وزیرمختار روسیه به تهران فرستاده‌اند و نسخه عهدنامه را که تزار امضا کرده بود او با خود به تهران آورده و سفارت روسیه را در انتهای ضلع غربی خیابان باب همایون امروز در ساختمانی که پیوسته به مسجد مادر شاه بوده تشکیل داده است.

در مواد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ عهدنامه ترکمان‌چای قیدهایی درباره استرداد اسیران جنگی و پناهندگان به میان آورده‌اند. چنان‌که پیش از این اشاره رفت این کار دشواری‌های فراوان پیش آورده و سرانجام ناچار شده‌اند قرارداد ۱۸۴۴ (۱۲۶۰) را امضا کنند. هنگامی که گریبایدوف به عنوان وزیرمختار روسیه به این کار دست زده دشواری به اوج خود رسیده بود. چنان می‌نماید که در میان اسیران گروهی بوده‌اند که خواستار بازگشت به زادگاه خود شده‌اند و به دشواری برخوردارند از آن جمله گویا زنانی بوده‌اند که ایشان را به اسارت به تهران آورده بودند و به عادت آن زمان یا ایشان را به این و آن فروخته و یا به زور به عقد این و آن درآورده بودند و شاید برخی از ایشان فرزندان هم داشته‌اند اما ناچار بازگشت به خانه و زادگاه خود را به سرشکستگی اسارت و بردگی ترجیح می‌داده‌اند و البته در میانشان زنان گرجی و ارمنی نیز بوده‌اند که از ترس جان خود ناگزیر مسلمان شده بودند، چنان‌که این‌گونه رفتارهای خشن در آن روزگار بسیار رایج بوده و برای ایشان هیچ آزادی و حقی قایل نمی‌شده‌اند.

در هر صورت گریبایدوف ناچار می‌بایست کارهایی بکند. در اسناد ایرانی به او نسبت خشونت و سخت‌گیری داده‌اند. از نامه‌هایی که در این سفر به دوستان خود و به همسرش از تهران نوشته است پیدا است که در دوری از ایشان بسیار ناراحت بوده است و قهراً می‌بایست تندخوی شده باشد چنان‌که همین نکته را در ترجمه حالش نوشته‌اند.



گريبايدوف

✓

گریبایدوف هنگامی که با نسخه عهدنامه ترکمان‌چای وارد مسکو شد نسخه یک تراژدی را که تازه در سفر ایران نوشته بود و عنوان «شب گرجستان» به آن داده بود و تقلیدی از شکسپیر بود همراه داشت اما این تراژدی اثر جالبی نبوده و در ادبیات روسی عنوانی ندارد. پیش از رسیدن به تهران اندک مدتی در تفلیس مانده و همسر خود را با همه دلبستگی که به او داشت در آنجا گذاشته و با سی و پنج تن از همراهان خود و یک عده قزاق که پاسبانان وی بودند وارد تهران شد.

در سر راه تهران در قزوین چندی درنگ کرده بود و در آنجا نیز گروهی از اسیران بودند و چون در آن شهر هم در صدد برآمده بود ایشان را به گرجستان و ارمنستان بازگرداند مردمی که در این کار سودی داشتند می‌خواستند آسیبی به او برسانند و چون در خطر بود کارگزاران دولت ایران زودتر او را به تهران آوردند و همین ناسازگاری‌های مردم قزوین خشم او را سخت‌تر کرده بود.

وی در آغاز سال ۱۲۴۴ (اواسط ۱۸۲۸ م.) به تبریز و روز پنجم ماه رجب (۱۱ ژانویه ۱۸۲۹) به تهران رسید. مالزوف^۱ دیبراول و آدلونگ^۲ دبیر دوم و یک شاهزاده گرجی و یک افسر و پانزده قزاق و یک خدمتگزار و چند تن ارمنی و گرجی با او بودند.

چند تن از گرجیان و ارمنیان که در شمار همان اسیران آرزوی بازگشت به دیار خود را داشتند و بازگشت‌شان به موافقی برخورد کرده بود گریخته و به او پناه برده بودند و در سفارت می‌زیستند. در اسناد ایرانی نوشته‌اند دو زن ارمنی همسر ایرانیان شده و از ایشان فرزند داشتند و در خانه الله‌یارخان آصف‌الدوله می‌زیستند که در تبریز اسیر روس‌ها شده بود و از ایشان کینه در دل داشت و گریبایدوف فرستاده بود ایشان را به زور از خانه شوهر بیرون آورده و به سفارت برده بودند. به هر حال تنی چند از روحانیان از آن جمله میرزا مسیح نام استرآبادی مردم را به مقاومت و اجتماع دعوت کردند. احساسات علیه روسیه تحریک شد. مردم به حدود سفارت رفتند. گریبایدوف با چندتن از پاسبان ایرانی و قزاق‌هایی که با خود آورده بود و شماره ایشان به بیست سی تن می‌رسید و کارمندان سفارت به دفاع پرداختند و زدوخورد شگرفی روز آدینه ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹ (۲۴ رجب ۱۲۴۴) درگرفت. در نتیجه تیراندازی پاسبانان سفارت شش تن از حمله‌برندگان کشته شدند و مردم کشتگان را هریک به یکی از مسجدهای تهران بردند و سرانجام به رهبری روحانیان مردم به سفارت حمله

بردند و آنجا را محاصره کردند و با هرچه توانستند حتی با سنگ و چوب بر مدافعان تاختند. چون خبر به فتحعلی شاه رسید بی درنگ دوهزار سرباز برای پاسبانی سفارت فرستاد اما این پاسبانان دیر رسیدند و از سی و پنج تن کارمندان سفارت تنها یک تن یعنی مالزوف دبیر اول و از قزاقان پاسبان نیز دوتن زنده مانده بودند و گریبایدوف هم از سنگی که بر شقیقه اش خورده بود کشته شده بود. درباره کشته شدن وی توجیه کرده اند که چون وی از دکابریست ها بوده و دولت تزاری هر جا که توانسته ایشان را نابود کرده است کشتن وی را خواستار بوده اند و به این گونه خود وی را از میان برداشته اند. این توجیه درست نیست زیرا که همه کارمندان سفارت در این واقعه جان سپرده اند و تنها یک تن از ایشان زنده مانده است و بسیار دور می نماید که آن یک تن این آتش را افروخته باشد. چنان که پیش از این اشاره رفت گریبایدوف همواره پاسکیویچ را به سخت گیری و ناسازگاری با ایرانیان برمی انگیزته و بیش از همه در گرفتن غرامت اصرار ورزیده است. شاید بتوان گفت که خواسته اند در این گیرودار انتقام آن تحریک ها را از وی بگیرند و این غوغا و خشم مردم کوی و برزن تهران بهانه ای بیش نبوده است تا ۱۹ روز پس از ورود به تهران او را بکشند. پیکر گریبایدوف را از تهران با احترام به تفلیس بردند و در آنجا در دامنه کوه باصفایی که مجاور شهر است به خاک سپردند و هنوز در آنجا هست.

سفارت خسرو میرزا

کشته شدن گریبایدوف پیش آمدی است که همواره در تاریخ آن را به بدی یاد خواهند کرد. دولت روسیه از این پیشامد سخت خشمگین شد و چیزی نمانده بود که جنگ سوم در بگردد اما به جنگ با دولت عثمانی آغاز کرده بودند و اگر ایرانیان دلجویی می کردند کار به جنگ نمی کشید. دولت ایران هم از جنگ دیگر گریزان بود و در صدد برآمدند به هر وسیله هست دلجویی کنند.

عباس میرزا یکی از پسران کهنتر خود خسرو میرزا را که جوانی رعنا و آراسته و باهوش بود برای عذرخواهی هفت ماه پس از واقعه از راه تفلیس به سن پترزبورگ فرستاد. چندتن از اعیان دستگاه سلطنت نیز با وی همراه شدند: میرزا محمدخان امیر نظام، میرزا صالح منشی، میرزا بابا حکیم باشی، میرزا مسعود مستوفی مترجم، محمدخان معروف به فاضل خان گروسی شاعر و نویسنده معروف آن زمان که جارچی باشی دربار بود، میرزا تقی فراهانی منشی دستگاه قائم مقام که بعدها به نام میرزا تقی خان امیرکبیر و اتابیک اعظم صدراعظم



مغرب درگاه آسمان محمد خان امیر نظام دولت علیه ایران ۱۴۰۲ مطابق بهجری

ЭМИРЪ-ИШАНЛА МАГВИЕТЪ ХАНЪ

[illegible]

محمد خان امیر نظام

معروف ناصرالدین شاه و از مردان نامی ایران شد.

این هیئت در راه قفقاز به پوشکین بزرگ‌ترین شاعر روسیه برخورد که با ارتش پاسکویچ به میدان جنگ با عثمانی می‌رفت و پوشکین منظومه‌ای درباره برخورد خود با فاضل خان شاعر ایرانی سروده است. خسرومیرزا چنان جلب توجه تزار را کرد که پنج کروور قسط آخر غرامت جنگی را به او بخشید و از ایران نگرفت.

خسرومیرزا نامه‌ای از جد خود فتحعلی شاه برای امپراتور روسیه داشت به این گونه:

«اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار و حی توانا»

وجودی بی مثل و مانند، مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر ظالم، پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده، به حکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامعدود بر روان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد. و بعد بر رأی حقایق‌نمای پادشاه ذیجاه، انصاف‌کیش عدالت‌اندیش، تاجدار با زیب و فر، شهریار بحر و بر، برادر والا گهر خجسته اختر، امپراتور ممالک روسیه و مضافات، که دولتش با جاه و خطر است و رایش با فتح و ظفر، مخفی و مستور مماند که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دوست واقعی لازم و واجب افتاد. لذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرومیرزا را به پایتخت دولت بهیه روسیه فرستاد و حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را در تلونامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دولت و حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته، هر که را از اهالی و سکان دارالخلافة گمان می‌رفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مداخلیتی تواند داشت به اندازه و استحقاق سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم، حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همین جرم که: چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته‌اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم. بالاتر از این‌ها همه پاداش و سزایی بود که نسبت به عالیجناب میرزاسیح وارد آمد. با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتضا و اقتدایی که زمره خاص و عام به او داشتند به واسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر به اتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیق و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد. پس چون اعلام این گزارش به آن برادر نیکوسیر



صورتی از حکیم باشی نوآبادی عظیم عباس میرزا و سعید
 تخلص جریر

MIRZA BABA

میرزا بابا حکیم باشی

لازم بود به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته، اعلام تفصیل اوضاع را به فرزند مؤید نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم. امید از درگاه پروردگار داریم که دم به دم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمدوشد رسل و رسائل متأكد و متضاعف گردد. العاقبة بالعافیه، تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵».

عباس میرزا نیز نامه‌ای خطاب به تزار با پسر خود خسرو میرزا فرستاده است به این گونه: «خداوندی را ستایش کنیم و نیایش نماییم که عفوش خطاپوش است و لطفش معذرت نیوش و مهرش از قهرش پیش و فضلش از عدل بیش و ازان پس مخصوصان جناب قرب و محرمان حرم قدس او را، که وجود ذیجودشان موجد صلاح امم است و موجب اصلاح عالم. و بعد بر پیشگاه حضور التفات ظهور پادشاه والاجاه قوی شوکت، قویم قدرت، قدیم دولت، عم اکرم امجد افخم امپراتور خجسته طور مبجل معظم معروض و مکشوف می دارد که فرزند گرامی ما خسرو میرزا، به حکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه والاجاه مملکت پناه، روحانفاده، برای تقدیم معذرت خواهی به حضرت بلند و بارگاه ارجمند آن دولت مأمور است و سبب انتخاب او برای این خدمت همین است که شمول الطاف و مراحم امپراتوری درباره ما بر پیشگاه خاطر مبارک شاهنشاهی مخفی و مستور نیست. مدتی بود که ما خود تمنای دریافت حضور آن پادشاه ذیجاه را در خاطر اخلاص ذخایر داشتیم و اکنون که خود به این تمنا نرسیدیم خرسندی که داریم از همین است که این نعمت و شرف به فرزند نیکبخت ما خواهد رسید پس به هیچ وجه لازم نمی دانیم که از فرزند خود سفارشی عرض کنیم، یا از مکارم امپراتور اعظم اکرم درخواست نماییم که در مقاصد او نوعی بذل توجه فرمایند که موجب سرافکندگی ما در آستان شاهنشاهی نشود، بل باعث سرافرازی ما در این دولت و این مملکت گردد، چرا که در اوقات ضرورت و حاجت مکرر آزمودیم که اشفاق باطنی آن اعلیحضرت به انجام مقاصد قلبی ما متوجه شده و بی آن که عرض حاجتی نماییم توجهات ملوکانه در حق ما مبذول آمده است. مع هذا شایسته آن است که بعد از فضل خدا بالمره تفویض اختیار به امنای آن دربار کنیم و مطلقاً در هیچ مطلب عرض و اظهار نکنیم، حتی افزونی افسردگی و انبوهی اندوه خود را در حدوث سانحه ایلچی مختار آن دولت به مضامین ذریعه مصحوبی عالیجاه میرزا مسعود محول داشته، تحمیل زحمتی به عاکفان حضرت از تجدید عذر خجالت نکردیم، چرا که صفای قلب و خلوص ارادت ما امری نیست که تا حال بر رأی حقایق آگاه آن پادشاه والاجاه در پرده اشتباه مانده باشد و شک نیست که

چندان‌که بر اتحاد و اتفاق عم و پدر به خواست خداوند دادگر افزایش برای ما عین مأمول و دلخواه است و خلاف آن، العیاذ باللّه، مایه کدورت و اکراه. دیگر امیرکبیر عساکر نظام این مملکت محمدخان از معتمدین دربار این دولت و محرمان خاص ما خود می‌باشد. توقع داریم که در مهام دایرة بین‌الدولتین به نوعی که از این طرف مأذون است از آن جناب سنی‌الجوانب نیز رخصت عرض یابد و هرگونه فرمایش که نسبت به این دولت باشد بی‌ملاحظه مغایرت به او مقرر دارند. ایام سلطنت خجسته فرجام به کام باد، والسلام».

در تفلیس خسرومیرزا دربارهٔ آمبورکر^۱ نام که از کارگزاران روسیه در ایران بوده با پاسکیویچ گفتگو کرده و تغییر او را خواسته است. عباس میرزا در این نامه وی را از این کار سرزنش کرده است:

«خجسته فرزند مسعود خسرو میرزا بدانند که از قراری که بر ما ثابت و آشکار گردید آن فرزند در باب تبدیل آمبورکر حرفی با جناب فرمانفرمای گرجستان در میان آورده و حال آن‌که ما در این باب مطلقاً و اصلاً فرمایشی به آن فرزند نکرده بودیم و راهی نداشت که از او اظهار رضامندی ننماییم چرا که از چندین سال در ملک ما بود، هرگز جز خیرخواهی دولتین و مزید اتحاد بین‌الحضرتین از او دیده و شنیده نشد و شک نیست که هرگاه گریبایدوف بود این خجالت و بدنامی به دولت قاهرهٔ ایران نمی‌رسید. جواب این رقیمه را باید به‌زودی عرضه داشت نماید، تا بدانیم آن فرزند در این خصوص چه گفته و به تجویز و استصواب امیرنظام حرف زده یا بی‌اطلاع او دیگر البته از خاطر آن فرزند گرامی محو نشده که دستورالعمل ما به او همین یک کلمه بود که از سخن و صلاح امیرنظام بیرون نرود و سخن احدی را جزو نپذیرد و هرچه به صوابدید او بگوید و بکند هیچ راه بحث بر آن فرزند نیست و در مراجعت از این سفر انشاءالله تعالی به مزید توجهات ما محسود تمامی امثال و اقران و ممتاز اعظم و فرمانروایان ممالک ایران خواهد شد و هرچه خود بگوید و بکند، اگر همه بر وفق صواب باشد و مایهٔ انجام خدمات افزون از حساب گردد، باز مقبول ما نیست بل مردود است، چرا که تخلف از امر و فرمان کرده و تجاوز از دستورالعمل نموده، که بدترین گناهان است، آن فرزند به مزید مدرک و کیاست مورد کمال وثوق و اعتماد ماست، اما یک‌نوع خودسری و خودپسندی در او سراغ داریم، که بخصوصه در این سفر از این جهت بسیار مشوشیم. تمام شد، شهر صفر ۱۲۴۵».

پیدا است که در این زمینه برای پذیرفتن خسرو میرزا و گذشتن از قتل گریبایدوف «گراف پسکیویچ» بسیار مؤثر بوده و عباس میرزا را چنان ممنون کرده که این نامه را به او نوشته است:

«جناب معالی نصاب نیکوخواه بلا اشتباه صاحب جمیع حمایلات دولت بهیه روسیه جنرال انشف^۱ پسکیویچ را با علامات مشفقانه مخصوص می داریم: ذریعه آداب و دیعه آن جناب رسید. رفتن فرزندی خسرو میرزا را به پطرزبورغ که صلاح دانسته است چون ما آن جناب را در جمیع مهام دایره بین دولتین امین کرده ایم و اعتماد داریم بسیار بسیار پسندیدیم و امیدواریم که آنچه از رفتن ما خود منظور و مقصود بود چون پای توسط آن جناب در میان است انشاء الله تعالی در رفتن فرزندی به عمل آید و نتایج خیر و خوب حاصل شود، که عمده آن استرضای خاطر نصفت اقتضای اعلیحضرت عم اکرم تاجدار امپراتور اعظم افخم می باشد و همه مقاصد و مطالب بعد از فضل خدا به حصول این استرضای انجام و اتمام می یابد. در باب غائله اتفاقیه، که از حوادث روزگار رخ نمود و مایه تأسف دولت قاهره ایران بود، بسیار خرسند شدیم که آن جناب این کار را بعد از ورود فرزندی به تفلیس گذرانیده، عریضه خالصانه به دربار سلطنت مدار شاهنشاه اجل اعظم، خلد الله ایفاد داشته است و اگرچه در عریضه مزبوره دو تکلیف از جانب دولت بهیه روسیه نموده، لیکن در حقیقت و نفس الامر این دو تکلیف در حکم واحدند، چرا که عمده رفع این غائله همین است که اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه ممالک ایران فرزند خود را برای معذرت خواهی و تقریر بر مراتب بی گناهی امنای این دولت و ناگاهی این قضیه به حضرت شامل رحمت امپراتور اعظم افخم کل ممالک روسیه فرستاد و شایان شوکت پادشاه و الاجاه صاحب قدرت چنان است که بعد از آن که از این طرف به این سیاق عذر و درخواست به عمل آید از آن طرف به هر جهت از جهات عفو و گذشت شاهانه شامل شود. لیکن مع هذا مراتب معلوم است که امنای این دولت برای رفع بدنامی و حفظ نظام مملکت آنچه لازمه اهتمام است در تعزیز و تأدیب مرتکب و مفسد به عمل خواهد آورد و یکی در باب مأموریت عالیجاه جنرال دالفروکی (دالگاروکی)^۲، که به حسن اخلاق و فرط اخلاص مرغوب و معروف است و فرستادن توپ های عباسیه زاید الوصف از آن جناب خشنود هستیم و از تعارفات و مهربانی که نسبت به فرزندی و همراهان او نموده کمال رضامندی داریم. انشاء الله عنقریب منتظر وصول اخبار

1. Général en chef

2. Dolgorouki

شمول عواطف و الطاف اعلیحضرت امپراتور درباره او می‌باشیم. دوازده عراده توپ ارمنی اعلیحضرت معظم‌الیه هم در اقرب ازمان به وفور اہتمامات آن جناب خواهد رسید. بلکه امید عاطفت‌های کلی در حق خود داریم، که بر همه عالم ظاهر شود، خصوصاً در حضرت بلندمرتبت شاهنشاه جم‌جاه ایران، روحانفداه، از این رهگذر سربلندی و وسفیدی کامل به فضل‌اللہ حاصل نماییم والعاقبة بالعافیه، والسلام».

از این نامه چنین برمی‌آید که برای عذرخواهی از کشته شدن گریبایدوف گفتگوی این بوده است که عباس میرزا خود به دربار تزار برود. شاید چنان‌که پیش از این گذشت که عباس میرزا مایل بوده است سفری به روسیه بکند این بار نیز خود این تقاضا را داشته است. خسرومیرزا در موقع امضای عهدنامه صلح در ترکمان چای حضور داشته و پاسکیویچ با او آشنا بوده و شاید پاسکیویچ خود وی را برای این مأموریت پیشنهاد کرده باشد.

پذیرایی گرامی که تزار از خسرومیرزا در سن پترزبورگ کرده چنان می‌نماید که بیش از انتظار دولت ایران و کارگزاران آن زمان بوده است. قائم مقام در نامه‌ای که از آذربایجان به الله یارخان آصف الدوله برای پذیرایی از وزیر مختار روسیه جانشین گریبایدوف فرستاده چنین نوشته است: «نواب خسرومیرزا را، با وصف آن رفتار که به گریبایدوف شد نوعی اعزاز نمودند که به هیچ شاهزاده فرنگستان نشده بود. تلافی آن را انشاءاللہ تعالی شما به این ایلچی که آمده است بفرمایید»^۱.

جنگ‌های ایران و عثمانی

از آغاز صفویه تا هنگامی که ترکان عثمانی اندک‌اندک ناتوان شده‌اند یعنی تا آغاز دوره مشروطیت در ایران سالیان دراز روابط ایران و عثمانی خصمانه بوده و گاهی منتهی به جنگ می‌شده است. در مشرق خاک عثمانی در مرزهای ایران از زمان‌های قدیم برخی طوایف ترک به آیین شیعه گرویده بودند و هنگامی که اختلافی با دولت عثمانی پیدا می‌کردند همسایگان ایشان در ایران که با ایشان روابط نژادی و زبانی و هم‌کیشی داشتند به یاری ایشان برمی‌خاستند و جنگ در میان ایران و عثمانی درمی‌گرفت. تا امپراتوری روسیه بر گرجستان و ارمنستان چیره نشده بود ایران و عثمانی هر دو خود را مالک این دو ناحیه می‌دانستند و این اختلاف نیز به جنگ می‌انجامید. اختلاف دیگر بر سر شهر بغداد و زیارتگاه‌های شیعه در نجف و کربلا و سامره و کاظمین بود که هر کس بغداد را در دست داشت این زیارتگاه‌ها نیز زیر فرمان او بود. کردستان نیز در میان ایران و عثمانی تقسیم شده بود و هر زمان که اختلافی در میان دو تیره از کردان درمی‌گرفت دو دولت نیز در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کردند. نادرشاه برای تصرف بغداد و دست‌یافتن بر زیارتگاه‌های عراق بسیار کوشیده بود و قاجارها که به پادشاهی رسیدند همین اندیشه را می‌پختند و همین سبب شد که از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۸ سه بار در میان ایران و عثمانی جنگ درگرفت.

از زمان نادرشاه سرحد ایران در ناحیه سلیمانیه که طایفه‌ای از کردان به نام بابان در آنجا می‌زیستند تعیین نشده بود و حکمرانان سلیمانیه و شهر زور را حکمران بغداد با موافقت

ایران برمی‌گزید و گاهی اختلافی در میان درمی‌گرفت و چون در دولت عثمانی برخی از حکمرانان و از آن جمله حاکم بغداد آزادی عمل داشتند و در موقع اختلاف دولت عثمانی از او پشتیبانی می‌کرد کار به جنگ در میان دو دولت می‌کشید. در این دوره که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ و از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ایرانیان گرفتار جنگ با روس‌ها بودند هرگاه که دولت عثمانی موقع را مناسب دید به ایران حمله کرد.

بار اول در ۱۲۲۱ جنگ در گرفت زیرا که در ۱۲۲۰ پس از مرگ ابراهیم پاشا حکمران سلیمانیه و شهر زور برادرش عبدالرحمن پاشا که متکی به ایرانیان بود به جای او نشست. علی پاشا حکمران بغداد او را از شهر زور بیرون کرد و وی به امان‌الله خان اردلان حکمران کردستان ایران پناه برد. وی هم از فتح‌علی شاه اجازه گرفت عبدالرحمن پاشا را به حکمرانی شهر زور برگرداند. در همان زمان حکمران بغداد احمد چلبی نام را به چمن سلطانیه نزد فتح‌علی شاه برای اعتراض فرستاد. فتح‌علی شاه هم میرزا صادق وقایع نگار مروزی را با احمد چلبی برای گفتگو با علی پاشا به بغداد روانه کرد و چون این کار نتیجه نداد حکمران بغداد خالد پاشا نام را به حکومت شهر زور گماشت. امان‌الله خان به دستور فتح‌علی شاه عبدالرحمن پاشا را که در تهران نزد فتح‌علی شاه رفته و خلعت گرفته بود به حکمرانی شهر زور نشانند و خالد پاشا را از آنجا راند و ناچار جنگ در میان ایران و عثمانی در گرفت.

فرماندهی این جنگ با محمدعلی میرزا دولتشاه پسر مهتر فتح‌علی شاه بود که در آن روزگار جوانی هجده ساله بود.

چندتن از سرداران لایق خود مانند ابراهیم خان دولو قاجار و محمد علی خان شامبیاتی را با او روانه کرد و فرمانروایی همه نواحی مغرب ایران را از آذربایجان تا بصره به او داد. وی در جمادی‌الاولی ۱۲۲۱ از راه قزوین و همدان به کرمانشاه رسید و هنگامی که در همدان بود علی پاشا با سی هزار سپاهی خود به زهاب رسیده بود و از آنجا سلیمان پاشا کهیا خواهرزاده خویش را با پانزده هزار سوار عرب و گرجی به شهر زور فرستاده بود. عبدالرحمن پاشا گماشته ایران توانایی نداشت و به سنندج نزد امان‌الله خان گریخت. علی پاشا هم تا نزدیکی پاتاق رسید و چون در همان هنگام نوروزخان میربار از سرداران ایران از آذربایجان آهنگ کردستان کرده بود علی پاشا برای دفع وی به شمال متوجه شد و در کنار رود سیروان یا گاماسب آب فرود آمد.

چون نوروزخان با لشکریان خود به لشکرگاه محمدعلی میرزا رسید وی هم او را با گروهی از سواران مدانلو و جهان بیگلو فرستاد که نواحی در میان مندلیج و یعقوبیه را تاراج

کنند و بازماندهٔ لشکر علی‌پاشا را که در زهاب مانده بود به مغرب برانند. وی فتاح‌پاشا فرمانده لشکریان عثمانی را در زهاب شکست داد و بسیاری از سپاهیان ترک را اسیر کرد و فتاح‌پاشا گریخت و در کنار رود سیروان به علی‌پاشا پیوست.

محمدعلی میرزا پیش از آن‌که با لشکر علی‌پاشا روبرو شود از پدرش یاری خواست و فتح‌علی‌شاه عده‌ای را فرستاد و علی‌پاشا با لشکریان خود از کنار رود سیروان به دشت مریوان رفت و در آنجا جنگ سختی درگرفت. فرماندهان سپاه ایران صفی‌یارخان کردبچه و امان‌الله‌خان اردلان و فرج‌الله‌خان افشار و سپاهیان‌شان بیشتر از کردان بودند. فرماندهان سپاه عثمانی همان علی‌پاشا حکمران بغداد و سلیمان‌پاشا کهیا و خالد‌پاشا و سلیمان‌پاشا متسلم کرکوک بودند و در لشکرشان یک فوج عرب بود. پس از زدوخوردی ترکان شکست خوردند و سه هزارتن از ایشان کشته شد و سلیمان‌پاشا کهیا گرفتار شد و ایرانیان ترکان را تا نزدیک سرابردهٔ علی‌پاشا دنبال کردند.

علی‌پاشا ناچار شیخ جعفر لحساوی نجفی را که از روحانیان شیعه بود نزد محمدعلی میرزا فرستاد و خواستار صلح شد. وی نیز بیش از چهار هزار اسیر عثمانی را آزاد کرد و سلیمان‌پاشا کهیا را به تهران فرستاد و شیخ جعفر هم به تهران آمد و به شفاعت وی فتح‌علی‌شاه سلیمان‌پاشا را آزاد کرد و حکمرانی بین‌النهرین را به او و حکمرانی شهر زور را بار دیگر به عبدالرحمن‌پاشا داد و بار دیگر میرزا صادق وقایع‌نگار را به سفارت به استانبول فرستاد.

در ۱۲۲۲ علی‌پاشا درگذشت و سلیمان‌پاشا والی بغداد شد. در همان سال سلطان سلیم‌خان سوم آل عثمان مرد و سلطان مصطفی‌خان چهارم به جای او نشست و وی با حکمرانی سلیمان‌پاشا کهیا موافقت کرد. فتح‌علی‌شاه شیخ ابراهیم شیخ‌الاسلام خوی را برای تبریک جلوس او فرستاد و اختلاف از میان برخاست و تا پنج سال صلح برقرار بود.

جنگ سال ۱۲۲۷

سلطان محمودخان دوم آل عثمان که در ۱۲۲۳ به سلطنت عثمانی نشست چون در آن موقع ایران گرفتار روسیه بود هیئتی را که عبدالوهاب‌پاشا و شاکر‌پاشا و حیرت‌پاشا از اعیان دربارش جزو آن بودند برای سازش به ایران فرستاد. ایشان در ربیع‌الثانی ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و در نتیجهٔ گفتگو با میرزا شفیع صدراعظم ایران قرار شد حکمران شهر زور را همیشه دولت ایران انتخاب کند و حکمرانی بغداد با کسی باشد که هر دو دولت به نصب او رضایت بدهند و دیگر زایران ایرانی را در کربلا و نجف نیازارند و دو دولت در دشمنی با روسیه

ائتلاف کنند و هریک که عهدنامه‌ای با روس‌ها می‌بندد منافع دیگری را در نظر بگیرد. فتح‌علی شاه اجازه داد که عبدالوهاب پاشا در تبریز در دستگاه عباس میرزا بماند و دیگران به خاک عثمانی برگشتند.

پیدا است که این حیلۀ دربار عثمانی برای خام کردن ایرانیان بود چنان‌که ترکان بی‌موافقت دربار ایران عبداللّه پاشا را به حکمرانی بغداد گماشتند و وی در اواسط سال ۱۲۲۷ عبدالرحمن پاشا را از فرمانداری شهر زور عزل کرد و اسمعیل آغا حاکم اربیل (اربل) را به تهران نزد فتح‌علی شاه فرستاد که چون بودن عبدالرحمن پاشا در شهر زور اختلاف در میان ایران و عثمانی را برمی‌انگیزد باید حکمرانی شهر زور را به دیگری داد. فتح‌علی شاه در خشم شد و چون برخلاف عهدی که با هم بسته بودند دولت عثمانی در صلح با روسیه رعایت منافع ایران را نکرده بود به محمدعلی میرزا فرمان داد که عبدالرحمن پاشا را باز به حکمرانی شهر زور بنشانند و همین کار سبب شد که جنگ دوم آغاز شود.

پیش از جنگ نخست محمدعلی میرزا مهدی‌خان کلهر را به بغداد نزد عبداللّه پاشا فرستاد و چون وی فرستاده ایران را پذیرفت لشکریان ایران در شعبان ۱۲۲۷ به بغداد حمله بردند. سه دسته از لشکر ایران از راه قراپه و قزل رباط و زهاب به سوی بغداد رهسپار شدند و فرماندهی دستۀ سوم را محمدعلی میرزا خود به عهده داشت. پس از زدوخوردهایی سرانجام سپاهیان ایران ترکان را در کردند و زهاب و حوالی اربیل (اربل) شکست دادند.

عبداللّه پاشا حیلۀ کرد و شیخ محمد جعفر لحساوی معروف به نجفی را که از روحانیان شیعه بود نزد محمدعلی میرزا فرستاد و پیغام داد که وی از نخست با پیشنهادهای او موافق بوده است و جنگ در میان دو ملت مسلمان روا نیست و به این‌گونه محمدعلی میرزا را فریب داد و مانع شد بغداد را که به زودی می‌گرفت تصرف بکند و در ضمن عبدالرحمن پاشا را به حکمرانی شهر زور پذیرفت.

پس از آن‌که بار دیگر صلح برقرار شد عبداللّه پاشا به دست اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا که‌ها سابق‌الذکر که اعراب بنی‌منتفک را بر او شورانیده بود کشته شد و اسعد پاشا با موافقت ایران در ۱۲۲۸ حکمران بغداد شد. در همان زمان دربار عثمانی جلال‌الدین پاشا را به سفارت به تهران فرستاد. مدتی با حضور عبدالوهاب پاشا و میرزا رضا قزوینی نماینده ایران گفتگو کرد و سرانجام فتح‌علی شاه میرزارضا را با او به استانبول فرستاد و دولت عثمانی پیشنهادهای ایران را درباره حکومت شهر زور و بغداد و زایران ایرانی و اختلافات مرزی پذیرفت و میرزا رضا در اواخر ذی‌الحجه ۱۲۲۹ به تهران برگشت.

جنگ‌های ۱۲۳۶-۱۲۳۸

در ۱۲۳۶ باز اختلافاتی در میان ایران و عثمانی درگرفت. در آغاز این سال قاسم آقا حیدرآلوی به تحریک سلیمان پاشا والی بایزید و موش با اتباع خود از ایران به خاک عثمانی کوچید و عده‌ای از افراد ایل سبکی را هم با خود برد و چون کارگزاران ایران خواستند مانع شوند فرمانده لشکریان ترک در وان در این کار مداخله کرد و از سوی دیگر صادق بیگ نام که خود را فرزند سلیمان پاشا کهیا می‌دانست و داود پاشا حکمران بغداد وی را دنبال کرده بود به لشکرگاه عباس میرزا در آذربایجان پناه برد. والی ارزروم از عباس میرزا خواست وی را تسلیم کند و عباس میرزا هم او را با همراهانش به ارزروم فرستاد ولی حافظ محمد پاشا والی شهر مزبور برخلاف قولی که داده بود او را با همه همراهانش کشت.

این پیش‌آمد جنگ دیگری در میان ایران و عثمانی برانگیخت. در پایان سال ۱۲۳۶ در آذربایجان و کرمانشاهان لشکری برای حمله آماده کردند و در ذیحجه آن سال جنگ درگرفت. عباس میرزا با لشکریان خود از خوی و ماکو به نواحی بایزید و ارزروم تاخت و در حوالی توپراق قلعه لشکریان عثمانی نخستین شکست را از او خوردند و به قلعه پناه بردند. حسن خان قاجار قزوینی فرمانده قسمتی از لشکر ایران قلعه را محاصره کرد و پس از کشتن چهارهزار تن از ترکان قلعه را گرفت. از سوی دیگر عباس میرزا شتابان خود را به بایزید رساند و بهلول پاشا حکمران آن سرزمین را در قلعه آق‌سرای شکست سختی داد و وادار به تسلیم کرد و پس از فتح آن قلعه به فیروزی وارد بایزید شد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در آن شهر به نام فتحعلی شاه خطبه خواند.

پس از گرفتن ناحیه بایزید عباس میرزا آماده شد به شهر منازکرد در ارمنستان عثمانی حمله کند و در حمله نخستین غنایم فراوان و شانزده توپ از عثمانیان گرفت و راه ارزروم نیز به دست سپاهیان ایران افتاد. خسرو محمد پاشا که مأمور پاسبانی از آن شهر بود شهر را رها کرد و به نارین قلعه در جنوب ارزروم رفت. محمد زمان خان قاجار را عباس میرزا مأمور کرد با دو هزار پیاده و هشت هزار سوار با دسته‌ای از ترکان که در ناحیه حسن قلعه بودند جنگ کند و چون وی را ترکان محاصره کردند عباس میرزا شتابان خود به یاری او رفت و ترکان در ناحیه بولاتلق در حوالی قلعه موش شکست خوردند و ۱۷ توپ و نزدیک دویست هزار چهارپای به دست لشکریان ایران افتاد. در همان هنگام قلعه منازکرد را گرفتند و حسین خان سردار هم قلعه موش را گرفت و به این‌گونه قلاع بایزید و آبشگرد و بادین و منازکرد و

بدلیس و موش و اخلاط و توپراق قلعه با ۴۸ توپ و غنایم دیگر در ماه صفر ۱۲۳۷ به دست ایرانیان افتاد و دولت عثمانی برای جلب رضای عباس میرزا حکمران ارزروم را عزل کرد. در جبهه دیگر محمدعلی میرزا دولتشاه به یاری حسن خان فیلی و سپاهیان لرستان در حوالی شهر زور لشکریان محمد آقا کهیا و محمود پاشا را در محرم ۱۲۳۷ تا کرکوک عقب نشاند و سپس سامرا را گرفت و به بغداد حمله کرد. لشکریانش سپاه داود پاشا حکمران بغداد را محاصره کردند. وی شیخ موسی پسر شیخ جعفر نجفی سابق الذکر را به شفاعت نزد محمدعلی میرزا فرستاد. در این هنگام در ۲۶ صفر ۱۲۳۷ محمدعلی میرزا در لشکرگاه خود در کنار طاق کسری هنگام محاصره بغداد ناگهان درگذشت و سبب مرگش معلوم نشد. پس از این وقایع دولت عثمانی لشکری انبوه به فرماندهی محمد امین رئوف پاشا و هفتاد هزارتن به ارزروم فرستاد تا نواحی را که ایرانیان تصرف کرده بودند پس بگیرند. در آغاز حسن خان قزوینی دسته‌ای از سپاهیان ترک را در قارص شکست داد و گروهی اسیر شدند که عباس میرزا ایشان را به خوی فرستاد و خود در رمضان ۱۲۳۷ به یاری صد و بیست تن سربازانی که در توپراق قلعه محاصره شده بودند شتاب کرد. نخست گروهی از ارمنیان را که در قراکلیسیا بر سر راه آن قلعه مقاومت می‌کردند شکست داد و سپس با چهار هزارتن لشکریان خود آهنگ توپراق قلعه کرد و چندان در برابر لشکریان عثمانی ایستادگی کرد تا بازمانده سپاهیان رسیدند. جنگ سختی درگرفت و کار به جنگ تن به تن کشید و سرانجام پس از یک شبانه‌روز دلاوری لشکریان ایران، ترکان شکست سخت خوردند. یکی از فرماندهان مهم جمال‌الدین محمد چپان‌اغلی با سپاهیان خود گریخت و فرماندهان دیگر نیز از او پیروی کردند و سراسر لشکرگاه و مهمات جنگی و توپخانه ترکان را به این‌گونه در شوال ۱۲۳۷ ایرانیان تصرف کردند و از لشکریان عثمانی تنها بیست هزارتن باقی ماند که به ارزروم بازگشت.

فرماندهان لشکر ایران خواستار بودند جنگ را دنبال کنند اما چون سربازان شان خسته شده بودند عباس میرزا این کار را نپذیرفت و در دشت خالباز که جای خرمی بود اردو زد و میرزا تقی خان فراهانی را که بعدها به نام امیرکبیر و اتابیک اعظم صدراعظم ناصرالدین شاه شد و در این موقع از منشیان دستگاه قائم مقام بود به ارزروم فرستاد تا با نمایندگان دولت عثمانی درباره قرار صلح گفتگو کند.

چون خبر این پیشرفت‌ها به فتح‌علی شاه رسید خواست کاری را که محمدعلی میرزا دولتشاه در جبهه بغداد آغاز کرده بود به پایان برساند و چندتن از فرمانروایان نواحی غربی

ایران را با لشکریان شان مأمور گرفتن بغداد و شهر زور کرد و سه دسته از ایشان از کردستان و کرمانشاه رهسپار شدند. اما در آن موقع بیماری وبا نیمی از لشکریان ایران را ازپا درآورد و شاه نیز که آهنگ زیارت عتبات را داشت از نهایند شتابان به تهران برگشت و در آن موقع به او خبر رسید که محمدامین رئوف پاشا آماده صلح شده است و قرار است در بهار سال بعد نمایندگان دولت عثمانی برای گفتگو وارد تهران بشوند.

سرانجام در آغاز سال ۱۲۳۸ در میان نمایندگان دو دولت گفتگو درباره صلح در تهران و ارزروم شروع شد و محمدامین رئوف پاشا را دربار عثمانی مأمور این کار کرد. فتحعلی شاه شرایط صلح را به وسیله قاسم خان هنگ سفیر ایران در استانبول به اطلاع سلطان عثمانی رساند و از آن جمله پرداخت خراج سالیانه به دولت ایران بود اما ترکان آن را نپذیرفتند و نجیب پاشا نام را با نامه‌ای که شامل مواد عهدنامه بود با سفیر ایران به تهران فرستادند. چنان می‌نماید که فتحعلی شاه در این موقع در اندیشه جنگ دوم با روسیه بوده است که دو سال بعد درگرفت و برای آن که تهیه آن جنگ شوم را ببیند صرفه را در این دیده است که از خراج بگذرد و زودتر با دولت عثمانی صلح کند.

در هر صورت نخست میرزا تقی خان فراهانی نماینده ایران و محمدامین رئوف پاشا نماینده عثمانی در ۱۹ ذی‌قعدة ۱۲۳۸ عهدنامه صلح را در ارزروم امضا کردند و سلطان محمودخان نیز آن را امضا کرد و با سفیر خود به تهران فرستاد و فتحعلی شاه با حضور سفیر عثمانی اندک تغییری در آن داد و در ربیع‌الثانی ۱۲۳۹ آن را امضا کرد.

عهدنامه ارزروم

متن این عهدنامه که میرزا تقی خان و محمد امین رئوف پاشا در شهر ارزروم تهیه کرده‌اند و میرزا علی نماینده ایران و محمدامین رئوف پاشا نماینده عثمانی امضا کرده‌اند به دو زبان ترکی و فارسی تهیه شده و در ۱۹ ذی‌قعدة ۱۲۳۸ به این‌گونه به تصویب رسیده است:

«عهدنامه و مصالحه‌ای که به تاریخ هزار و یکصد و پنجاه و نه در باب حدود و ثغور قدیمه نیز شرایطی که سابقاً در باب حجاج و تجار و فراری و رهایی اسرا و اقامت شخص معین در دربار طرفین انعقاد یافته است تماماً و کلاً بین الدولتین مرعی و برقرار و معتبر بوده به ارکان آن وجهاً من‌الوجه خللی عارض نشده و بین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت همیشه معمول باشد.

شرط: من بعد صمصام آشوب و خصام در نیام بوده و مابین دولتین علیتین معامله‌ای که

مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت عثمانی بوده و در اثنای جنگ یا قبل از آن به دست دولت ایران درآمده بالجمله قلاع و اراضی و فضا و قصبه و قرا به حالت حالیه در ظرف مدت شصت روز از تاریخ امضای این عهدنامه به دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و محض حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا رها کرده و مأکولاتی که در اثنای راه برای آنها لازم می‌شود داده، مومی الیهم را به سرحد دولتین برسانند.

فصل اول. چون هیچ دولتی نباید در امور داخله دولت دیگری مداخله نماید من بعد خواه به اطراف کردستان که جانب بغداد واقع است و خواه به کلیه محالی که داخل حدود می‌باشند و نیز به نواحی سنجاقل‌های کردستان سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت ایران مداخله و تجاوز و تعرض نشده و از متصرفین سابق و لاحق سنجاقل‌های مزبوره حمایت نشود و اگر از حوالی مزبوره به بیلاق و قشلاق‌های طرفین بیایند در باب رسومات عادیه بیلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که به وقوع می‌رسد مابین شاهزاده عباس میرزا ولیعهد دولت ایران و والی بغداد مذاکره شده و رفع گردد که باعث کدورت بین الدولتین نشود.

فصل دوم. چون این مسئله از شرایط سابقه است که با اهالی ایران که به کعبه مکرمه و مدینه منوره و به سایر بلاد اسلامیة رفت و آمد می‌نمایند مانند حجاج و زوار و سایر اهالی بلاد اسلامیة رفتار شود و از ایشان به اسم دورمه و به اسم دیگری که خلاف شرع و قانون باشد چیزی مطالبه نشود و همچنین از زوار عتبات عالیات مادامی که مال التجاره در دست ندارند مطالبه باج نشود و اگر مال التجاره داشته باشند حقوق گمرکی موافق قاعده معموله گرفته شده و زیاده چیزی مطالبه نشود و از طرف ایران نیز با تجار عثمانی از همین قرار رفتار شود، لهذا من بعد از طرف وزرای عظام و میرالحاج و میرمیران گرام و سایر ضابطان و حکام عثمانی برای اجرای این شرط قدیمی که در حق حجاج و تجار ایران قید شده است باید دقت و رعایت به عمل آید و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از طرف امین صرة همایون مواظبت شود که خلاف شرط چیزی گرفته نشده و از مومی الیهم حمایت شود و اگر مابین آنها نزاعی روی دهد با نظارت امین صرة همایون و به توسط معتمدی از ایشان رسیدگی شود و مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت ایران که به حج شریف و عتبات عالیات می‌روند به فراخور مرتبه مورد احترام گردند و همچنین درباره حقوق گمرکی تجار ایران از همان قرار رفتار شود که با تجار

اهل اسلام تبعه عثمانی رفتار می‌شود و از مال‌التجاره ایشان فقط یک دفعه از قرار چهار قروش درصد گمرک گرفته شده و برخلاف قبض تأدیه که به آنها داده می‌شود و مادامی که مال‌التجاره مذکوره به دست دیگری منتقل نشده است در محل دیگر مجدداً حقوق گمرکی مطالبه نشود و تجار ایران که چوب گیلان را برای تجارت به اسلامبول می‌آورند چون در دولت عثمانی انحصار بیع و شری ممنوع است به هرکس که بخواهند بفروشند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین که به مملکت جانین آمدوشد می‌نمایند به مقتضای جهت جامعه اسلامیّت به طور دوستانه رفتار خواهد شد که از ایذا و اضرار محفوظ باشند.

فصل سوم. عشیرت حیدرانلو و سیبکی که بین الدولتین متنازع فیها بود والیوم در خاک دولت عثمانی ساکن هستند مادامی که در این طرف هستند اگر به حدود ایران تجاوز کرده و خسارت وارد آوردند سرحدداران عثمانی در منع و تربیت آنها دقت نمایند، اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و سرحدداران نتوانند از آنها ممانعت نمایند دولت عثمانی از آنان حمایت نکنند، چنانچه آنها به رضایت و رغبت خود به طرف ایران بگذرند دولت عثمانی مانع نشود و بعد از این که به طرف ایران آمدند اگر مجدداً به خاک عثمانی روند قبول نشده و از آنها حمایت نشود و اگر به طرف ایران آمده و بعد به حدود عثمانی تجاوز کرده و خسارت زنند مأمورین سرحدی دولت ایران در منع تجاوز دقت نمایند.

فصل چهارم. به موجب شرط قدیم فراری‌های دولتین قبول نشده و از آنها نباید حمایت شود و کذلک عشایر و ایلاتی که از عثمانی به ایران و از ایران به عثمانی می‌گذرند قبول نشده و از آنها حمایت نشود.

فصل پنجم. آنچه در اسلامبول و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجار ایران به واسطه حکومت شرع به ثبت دفتر درآمده و حفظ و توقیف شده است از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در هر محلی که باشد از روی دفتر به توسط شرع و ایلچی ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه مزبوره اگر در اثنای خصومت از اموال تجار و زوار و اهالی ایران که در خاک عثمانی بودند از طرف بعضی وزرا و سایر ضابطان چیزی جبراً گرفته شده باشد لدی‌الافاده فرمان عالی صادر می‌شود که به توسط وکلایی که مومی‌الیه معین می‌کنند بعد از ثبوت شرعی در محل اموال مذکوره گرفته شود.

فصل ششم. در صورتی که در ممالک عثمانی شخصی بلاول فوت شده و وصی شرعی نداشته باشد مأمورین بیت‌المال ترکه متوفی را به توسط حکومت شرع و پس از ثبت سجل عیناً در محل امنی یک سال حفظ نمایند و وقتی که وارث و یا وکیل شرعی پیدا شد به موجب

ثبت دفتر اشیاء مذکوره به توسط حکومت شرعی به آنها تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محلی که اشیا در آن حفظ شده است دریافت شود و در صورتی که اشیاء محفوظه به واسطه حریق یا این قبیل حوادث تلف گردد ادعایی نشود و اگر در مدت یک سال وارث و وصی یا وکیل پیدا نشود ترکه محفوظه از طرف بیت‌المال به فروش رسیده، قیمت آن محفوظ شود. در صورت فوت تبعه عثمانی در ایران از همین قرار رفتار شود.

فصل هفتم. به موجب شرط سابق و محض تأیید دوستی مابین دولتین در هر سه سال شخصی از طرف دولت ایران در عثمانی و شخصی از طرف دولت عثمانی در ایران مقیم شود و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای محاربه به طرفین گذشته و عمل بدی از آنها بروز کرده باشد محض حرمت این عهدنامه در حق این قبیل اشخاص به واسطه این اسائت سیاست نشود.»

رفتار عباس میرزا در جنگ‌های با عثمانی

از عباس میرزا دو نامه خطاب به پدرش مانده است که سیاست و رفتار وی و علل شرکت در این جنگ‌ها را بیان می‌کند. از این نامه‌ها پیدا است که فتحعلی شاه از کارهای عباس میرزا در این زمینه ایرادی می‌گرفته و وی خود را در این دو نامه تبرئه کرده است. نسخه نامه اول به این گونه است:

«عرض نواب نایب‌السلطنه دامت شوکت و جلالت این است که: من به خاک پای فلک فرسای همایون قسم می‌خورم و دشمن نمک با محک شاهنشاهی باشم که هرگز در باب تفویض خدمت شهر زور و بابان خیال این که به هوای نفس طمع می‌در آنجا داشته باشم یا وسعت در محل اختیار خود بخواهم نداشته‌ام و ندارم. این بددخلی و جسارت را هم در سیاق چاکری و عبودیت هرگز نمی‌کردم و جایز نمی‌داشتم که نپرسیده و اشارت نفرموده خود سر سبقت در عرض امثال این مطالب کنم. خدای داند که هیچ چیز باعث بر این عرض و جسارت نشد. دیگر این که در این دو ساله که جنگ دولت عثمانی در میان بود هر بار که من به خدمت و سفر می‌رفتم در کوهستانات و کردستانات سرحد ارومی و ساوجبلاغ تعرضات کلیه به رعیت و ولایت شاهنشاهی می‌رسید و امسال بهار خرابی بسیار به دهات و محصول بعضی از ایلات و بلوکات رسانیدند که من ناچار شدم و لابد شدم که برای رفع خرابی این ولایت به عرض خاکپای اقدس جسارت کنم و در صدد انضباط امر سلیمانی و بابان برآیند که هروقت در سمت ارزنة‌الروم و موش و قارص سفری و خدمتی اتفاق افتد از این پشت سر

اطمینان و فراغت کلی از تصدق فرق شاهنشاهی برای نوکری که از آن ولایت به سفر و خدمت می‌رود باشد و حال که قبله عالم روح‌العالمین فداه خدمت انضباط این طرف را به عهده من خود محول فرمودند این مطلب معلوم است که امثال این کارها از من که گرفتار و مشغول چندین کارم از پیش می‌توانم برد نه دیگری، که خدمت بزرگش همین یک کار باشد».

پیدا است که این نامه را عباس میرزا درباره جنگ آخر که از ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ روی داده نوشته است. نامه دوم نیز در همین زمینه و درباره گفتگوهای صلح با کارگزاران عثمانی و حوادث پیش از عزیمت از نهاوند به جانب بغداد و به این گونه است:

«عرض نواب نایب السلطنه دام ایام اجلاله این است که: چون کل دول کفر در این اوقات صلح و سازش دارند همیشه سعی و کوشش و تلاش و جهد من در این میانه این بود که غبار نقاری مابین دو دولت اسلام نباشد. تا پارسال کار از سلم و صلح گذشت، جای سازش نماند. بعد از مقدمه موش و بایزید و ارجیش که به تبریز رسیدیم فوراً از جانب خود قائم مقام را به سازش فرستادیم. جواب درست ندادند. چندبار هم از گوشه و کنار در صلح زدیم و به جایی منجر نشد، تا امسال به خواست خدا و طالع شاهنشاه روحنا فداه آن شکست را خوردند و بعد از آن فوراً آدم فرستادیم و تکلیف صریح از جانب خود به صلح کردیم و بعد میرزاتقی را فرستادیم و تعهد خدمت اقدس نمودیم و او را روانه کردند و وعده چهل روزه دادند که خبر برسانند، وفا نشد و با وجود این مطلب باز چندبار به توسط انگلیسی‌ها به ایلچی متوقف اسلامبول اظهار شده است و هنوز به هیچ وجه جواب نرسیده و به شدت از اطراف و جوانب در تدارک جنگند و هیچ اثری از صلح و سازش معلوم نیست و با وصف این مطلب هرگاه ما، که چاکران این دولت و سرحددار این مملکت می‌باشیم، به امید صلح بنشینیم و از تدارک کار غافل شویم خلاف مصلحت دولت قاهره است و این مطلب را از روی بلدیت و فدویت صریحاً عرض می‌کنم که: هرگاه پیش‌دستی از جانب ما نشود و ماه دوم بهار داخل خاک دشمن نشویم و آن قدر تأمل کنیم که جوزا و سرطان برسد و قشون و توپخانه و استعداد و جیره رومی از اطراف و جوانب جمع شود و اکراد و احشام خانه و عیال و دواب و اموال خود را در بیلاقات و مضافات جا دهند و سواره و سپاهی از اطراف مثل مور و ملخ هجوم آور شوند اگر جنگ خواهیم بکنیم یا صلح خواهیم بکنیم کار مشکل می‌شود و چاره دشوار خواهد شد و کبر و غرور رومی در صلح و قوت و زورشان در جنگ بسیار بسیار زیاد خواهد شد، ولیکن هرگاه از این جا زود حرکت شود و تا بیلاقات برف

دارد و در شقاق نمی‌توان زیست داخل ملک دشمن بشویم و قبل از آن‌که قشون عثمانی جمع شود شراره‌اش را بر اکراد را، که مایه هر شر و فساد همان‌ها هستند، به فضل و کرم الهی و طالع فیروز شاهنشاهی از هم بپاشیم و انشاءالله تعالی از موش به پایین برانیم، اگر خواهیم جنگ بکنم یا صلح، به عون‌الله تعالی آسان می‌شود و به اسهل وجوه میسر خواهد بود و کبر و غرور رومی به تعارف و تملق بدل می‌شود و زور به عجز و قصور منجر خواهد گردید و به این جهات اگر رأی مبارک شاهنشاهی قرار گیرد که پیش‌دستی شود باید قشون سواره، که مأمور و مقرر می‌فرمایند، وقتی از آنجا حرکت کند که اواخر حمل یا اگر بسیار دیر شود اوایل ثور به تبریز برسند، که قشون این جا را معطلی دست نداده، بی‌انتظار با کمال استظهار، انشاءالله تعالی، در همان اوقات عازم خدمت شوند و در این صورت که از ابتدای ثور به کار این طرف شروع شود امیدواریم که تا اوایل میزان، خواه به صلح و خواه به جنگ، فراغت از این طرف حاصل توان کرد. وقت قشون‌کشی سمت بغداد هم همان وقت‌هاست و کدام نعمت بهتر و بالاتر از این است که در این عزیمت ملوکانه پروانه احضار ما برسد در این سفر ملازم رکاب فلک‌فرسا شویم و جان‌نثاری در حضور مهر ظهور نماییم. در باب حرکت موکب جهان‌گشا امر امر اشرف همایون است، ولیکن چون از روی کمال عاطفت از ما استفسار فرموده‌اند امتثالاً لأمره الاعلی عرض می‌شود که موکب اقدس هر قدر زودتر از سلطانیه به سان سپاه و اجتماع عساکر ظفرپناه حرکت فرماید برای احتساب روس و روم و اطمینان ولایات سرحد بهتر و خوشتر است، ولیکن معلوم است که زودتر از شهر شوال پرزور است و همان وقت‌ها بسیار بسیار مبارک و میمون است و از هیچ‌جا عایقی و گرفتاری نداشته باشد، بلکه پیشرفت همه کارها به نوعی که بارها تجربه شده طالع همایون روزافزون شاهنشاهی است که به فضل و تأیید و توفیق الهی به هر کس آفتاب توجه سلطانی پرتوافکن شد و به هر طرف که وجهه عزم اقدس باشد هر کار که پیش آید بی‌زحمت و تشویش از پیش می‌رود و چون مقرر شده است که هر قراری در کار آن طرف داده باشد مفصل عرضه داشت خاکپای مبارک شود همین قدر عرضه داشت می‌شود که: حکومت شهر زور و بابان و توابع و مضافات بر حسب اجازت همایون با محمد پاشا است و خاطر جمعی از صدق عقیدت و خدمتگزاری او که حالا و مآلاً باید حاصل شود به چند شق ممکن‌الحصول است که یکی یکی عرض می‌شود: اولاً به گرفتن گرو، که چون پسرهای خوب او و عثمان‌بیک، که هردو در کرمانشاه بودند و معهداً این مخالفت را در یک دو سال نمودند، گرفتن این‌طور گرو را مایه خاطر جمعی ندانستم و قرار بر این دادم که وقت سفر خیر اثر عثمان‌بیک خودش با

هزار سوار یا زیاده از اعیان و بزرگان و بزرگ‌زادگان بابان انشاءالله تعالی همراه باشند و در پیش روی سپاه منصور علانیه و آشکار با سپاه و سر عسکر عثمانی محاربه نمایند.

ثانیاً به آمدوشد محمد پاشا و عثمان‌بیک برادر شست که چندگاه قبل از این عثمان آمد، یک ماه در تبریز ماند و شب عید پاشا خودش استدعا کرده است، انشاءالله تعالی می‌آید و او که رفت باز عثمان به فضل خدا خواهد آمد و به شرط حیوة در مراجعت هم به همین ضابطه نخواهم گذاشت که بازار آمدوشد سرد شود.

ثالثاً با وجود قشون و سپاه و استعداد دولت قاهره در ولایت بابان است که تا حال ابراهیم‌خان سرتیپ، که بر جمعیت و سپاه بابان به مراتب شتی غالب و قاهر است، در آنجاها بوده، در ایام سفر هم باز معتمدی در آنجاها خواهم گذاشت و هر قدر قشون که از غازیان سرباز و سواره رکابی به ساخلو بگذارم عوض آن را از سواره بابان و به لباس دیگری به سفر خواهم برد و در حقیقت جمعیت کردستان و اردلان و ساوجبلاغ مکرری همه پشت‌بند و معاون خواهد بود و اگر مقرون به صلاح دولت دانند اشارت خدیوانه در باب معاونت هنگام ضرورت خواهند فرمود.

رابعاً عمده اسباب وحشتی که امثال محمد پاشا را به هم رسیده از این است که بار سنگینی از نقد و جنس و طمع و توقع بر دوش بگذارند و از عهده برنیایند و حجت و تمسکی بدهد و به وعده وفا ننماید و از جانبین اسباب وحشت فراهم آید و ما الحمدلله نه باری بر دوش او گذاشته‌ایم، نه طمع و توقعی داشته‌ایم، سهل است سهل است، پیشکش سرکار اقدس را هم که در حضرت همایون نقد متقبلیم و انشاءالله تعالی می‌دهیم. از او گوسفند و گاو و قاطر و یابو و این‌طور چیزها نوشتیم ابراهیم‌خان بگیرد و به قشون مأوره بدهد و به فضل خدا حساب این تنخواه را هر طور باشد از جنس نابکار و نقد نارواج تا خودمان به سفر نرفته‌ایم می‌پردازیم و یقین است که همین‌که تنخواه را پرداخت و حسن خدمت ظاهر ساخت عبث عبث این خدمت را ضایع نمی‌کند و بعد از دادن پول خلاف رسم و راهی که زحمت‌افزای خاطر همایون شود نخواهد کرد.

خامساً ولایت شهر زور و کوی و حریر از سه طرف به ساوجبلاغ و اردلان سرحدات کردستان و کرمانشاهان اتصال دارد، که ممالک محروسه سرکار شاهنشاهی است و یک طرف آن به محل اختیار وزیر بغداد متصل است، در هر راه آشوب و فساد در آن ولایت و این طایفه بهم رسد از همان یک طرف است و بس. آن یک طرف در این اوقات که ابراهیم‌خان سرتیپ و محمد پاشا تا حوالی موصل رفته‌اند و کرکوک و اربیل و پل سرخ

غاشیه ارادت و اطاعت بر دوش کشیده‌اند وزیر بغداد نوعی از در خدمت و سازش درآمده است که تا حال دوسه بار آدم او نزد سرتیپ و محمدپاشا آمده و از قراری که نوشته بودند جملگی کار آنجا روبه‌راه شده، اگر قبل از رفتن ما به سفر انشاءالله تعالی به طوری که منظور و مقصود اولیای دولت قاهره است کار بغداد و وزیر پیشرفت به هم رساند از آن طرف هم اطمینان حاصل می‌شود و آن هم در حکم ولایات محروسه شاهنشاهی خواهد بود و هرگاه پیشرفت به هم رساند عزمی که در کار بغداد وجهه همت والانهمت سلطانی است در همین بهار و تابستان امر آنجا را اتمام خواهد کرد و اگر ناتمامی بماند در فصل پاییز، که به شرط حیات وقت مراجعت ما خواهد بود، انشاءالله قشلاق زمستان را در گرمسیر عراق عرب می‌توان کرد و بغداد را بالفعل از تصدق فرق همایون آن استعداد نمانده که تاب صدمه لشکر جهان آشوب شاهنشاهی را بیارد.

سادساً عبدالله پاشا، که اکبر و اسن اولاد پاشایان بابان است، با مساوی هزارخانه از اصل ایل بابان، که اکثری از معاریف و آقایان و اکابر می‌باشند، این جاست و با کمال احترام و اعزاز او را نگاه داشته‌ایم و نظر داریم که این روزها در حدود ساوجبلاغ بخش و تیولی به او بدهیم و چون هرکسی از اهل روزگار را به بیم و امید باید نگاه داشت این راه بیم محمودشاه خواهد بود و به این قاعده و اسلوبی که به این تفصیل عرض شد امیدواریم که عیب و نقصی در خدمت این طرف از غیبت و حضور ما روی ندهد. به فضل خدا و باطن ائمه اطهار متوکلیم و به امداد طالع اقدس همایون متوسل و آنچه تدبیر به خاطر ما رسیده به این تفصیل بیان کرده‌ایم و می‌کنیم و انشاءالله تعالی با تقدیر موافق خواهد شد و استدعا داریم که در هریک از این فقرات هرآنچه به خاطر عرش مظاهر برسد وحی و تنزیل به ارشاد و هدایت فرمایند و خطاب مبارک زودتر برسد که هیچ جزئی کاری بی‌اجازت و عرض شهریاری نشود».

به جز این دو نامه که به گمانم در جایی چاپ نشده است در منشآت قائم مقام نیز چند نامه درباره همین وقایع و جنگ‌های عباس میرزا با ترکان عثمانی است که قائم مقام از جانب وی به فتحعلی شاه نوشته است.

ایران و افغانستان

هنگامی که قاجارها به پادشاهی رسیدند بازماندگان نادرشاه هنوز در خراسان فرمانروایی داشتند. آقامحمدخان آخرین بازمانده این خاندان شاهرخ شاه را برانداخت و قاجارها با امیران افغانستان همسایه شدند.

از آغاز قرن سیزدهم در همسایگی افغانستان رقابت‌های روزافزون در میان نیروهای مختلف درگرفت. انگلیسی‌ها برای حفظ مستعمرات خود در هند و جلوگیری از دستبرد روس‌ها که پی‌درپی در آسیای مرکزی به هندوستان نزدیک‌تر می‌شدند و آسان‌ترین راه پیمودن افغانستان بود همه کوشش خود را به کار می‌بردند که در آن سرزمین بر دیگران برتری بیابند و افغانستان را ناحیه‌ای متمایل به خود در سر راه هندوستان بکنند. روس‌ها ناچار شتاب داشتند هرچه زودتر به مرزهای افغانستان برسند و بر سراسر آسیای مرکزی دست بیندازند و قهراً می‌بایست از راه مرو و بلخ و هرات به این مقصود برسند. دولت ایران نیز هرات را جزو خاک خود می‌دانست و می‌کوشید از روس‌ها یاری بگیرد و نگذارد که هرات به دست افغان‌ها و درحقیقت به دست انگلیسی‌ها بیفتد. سرزمین هرات تا آن زمان همیشه جزو خاک ایران بود و نفوذ ایران در آنجا انگلیسی‌ها را همواره نگران می‌کرد. انگلیسی‌ها در سراسر دوره قاجارها کوشیده‌اند ایران را کاملاً ناتوان کنند تا نه یارای یابوری با روس‌ها را داشته باشد و نه بتواند از نفوذ خود در افغانستان بهره‌مند گردد و ناحیه هرات را نگاه بدارد.

زمان شاه پسر تیمورشاه درانی که از ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۵ در افغانستان فرمانروایی داشت و مردی خونخوار و دشمن انگلیسی‌ها بود در ۱۲۰۹ که خبر انقراض بازماندگان نادر را در خراسان شنید سفیری به ایران فرستاد و ظاهراً اظهار دوستی کرد اما در ضمن نادر میرزا پسر شاهرخ را هم پناه داد تا بهانه‌ای داشته باشد و با ایران درافتد. چون خبر کشته شدن آقامحمدخان به او رسید و سرکردگان خراسان بنای سرکشی را گذاشتند وی لشکریانی مأمور یاری با نادر میرزا کرد و با او به مشهد فرستاد. در ۱۲۱۳ نادر میرزا مشهد را گرفت و برخی از سران خراسان را با خود یار کرد. در این هنگام فتحعلی شاه با صادق خان شقاقی که از همکاران آقامحمدخان بود و در کشتن او دست داشت در لشکرگاه شوشی جواهری را که با وی بود ربوده و با سپاهیان خود رهسپار تهران شده بود می‌جنگید اما فتحعلی شاه در قزوین وی را شکست داد و وی فرمانبردار فتحعلی شاه شد. تا وی تسلیم نشده بود فتحعلی شاه با افغان‌ها در نیفتاد و چون وی از پای درآمد در ۱۲۱۴ سه دسته سپاه به فرماندهی فتحعلی شاه و صادق خان شقاقی و محمد ولی خان قاجار از شمال و مرکز به خراسان حمله بردند. نادر میرزا تاب نیاورد و تسلیم شد و سرانجام در ۱۲۱۷ محمد ولی میرزا حکمران خراسان او را گرفتار کرد و به تهران فرستاد. فتحعلی شاه دستور داد زبان و دو دستش را بریدند و وی از این سیاست جان سپرد. سران خراسان از آن جمله جعفرخان بیات حکمران نیشابور و ممش خان حکمران چناران نیز در ربیع الاول ۱۲۱۴ تسلیم شدند و فتحعلی شاه حکمرانی همان نواحی را به ایشان داد.

در این میان محمود میرزا برادر زمان شاه در قندهار و هرات مردم را بر برادرش برمی‌انگیخت و از جمله پاینده خان معروف به سرفراز خان سرکرده طایفه بارک‌زایی بود که با وفادار خان وزیر رقابت داشت. پس از کشته شدن پاینده خان پسرش فتح خان در هرات به محمود پناه برد و وی را وادار کرد از تیره درانی یاری بخواهد زیرا که مادر محمود از گروه پوپل‌زایی از تیره درانی و مادر زمان شاه از تیره یوسف‌زایی بود که با یکدیگر رقابت داشتند. پس از کشته شدن آقامحمدخان زمان شاه محمود را از هرات بیرون کرد و وی با پسر خود کامران از راه سیستان و اصفهان و کاشان در رمضان ۱۲۱۲ وارد تهران شد و پس از یک ماه فتحعلی شاه او را به کاشان فرستاد و سال بعد به درخواست محمود وی را به حکمرانی هرات گماشت و برخی از سرکردگان خراسان را به یاری او مأمور کرد.

محمود چندی در حوالی هرات و فراه با قیصر میرزا پسر زمان شاه که برادرزاده‌اش بود زدو خورد کرد و سرانجام افغان‌ها محمود را رها کردند و او بار دیگر از راه خراسان به یزد

رفت و از فتحعلی شاه یاری خواست و به دستیاری سران خراسان در ۱۲۱۶ بار دیگر در هرات به حکمرانی نشست و تا ۱۲۱۸ از جانب فتحعلی شاه حکمرانی آن شهر را داشت. در این میان در سال ۱۲۱۵ زمان شاه را کور کردند و دستش از کار کوتاه شد و در ۱۲۲۴ شجاع‌الملک معروف به شاه‌شجاع به فرمانروایی رسید و وی هرات را گرفت و محمود برادرش بار دیگر به سرکردگان خراسان متوسل شد و به همین جهت کشمکش در میان این دو برادر تا ۱۲۲۴ دوام داشت و در این سال محمود بر هرات و قندهار استیلا یافت. در سال ۱۲۳۲ دوست‌محمدخان و فتح‌خان وزیرش هرات را گرفتند و تا ۱۲۴۵ در دست ایشان بود و در این سال محمود به یاری دولت ایران در قسمت غربی افغانستان فرمانروایی یافت. جنگ دوم ایران با روسیه از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ و گرفتاری‌های پس از آن مانع شد که دولت ایران در افغانستان کاری بکند و به همین جهت در ۱۲۴۵ کامران‌میرزا پسر محمود در افغانستان پیش برد و در برابر ایران قیام کرد. سرانجام در ۱۲۴۹ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که اوضاع آذربایجان را پس از جنگ با روس‌ها آرام کرده بود مأمور سرکوبی کامران و جنگ با افغان‌ها شد. پس از آن‌که به مشهد رسید پسر خود محمد‌میرزا را که سپس به نام محمدشاه به پادشاهی رسید با پسر دیگر خسرو‌میرزا و چندتن از سران خراسان مأمور فتح هرات کرد. سپاهیان ایران که بیش از سی و پنج هزارتن می‌شدند شهر هرات را محاصره کردند و کامران‌میرزا پس از اندک مقاومتی شکست خورد و از کارگزاران انگلیس در هندوستان یاری خواست و ایشان آشکارا به میدان جنگ به یاری او آمدند. در همین هنگام عباس‌میرزا در مشهد در روز ۱۰ جمادی‌الآخره ۱۲۴۹ در ۴۸ سالگی از بیماری که یک پزشک انگلیسی درمان می‌کرده است و چندان سخت نبوده درگذشت و پسرانش ناچار دست از محاصره هرات کشیدند و سپاهیان ایران از آنجا بازگشتند. پس از آن بار دیگر در ۱۲۵۷ در زمان محمدشاه و بار سوم در ۱۲۷۳ در زمان ناصرالدین‌شاه ایرانیان نزدیک بود هرات را بگیرند و این دوبار هم دخالت مأموران انگلستان مانع شد.

سیاست انگلستان

داستان غم‌انگیز «رقابت روس و انگلیس در ایران» که تا انقلاب روسیه صدسال بارها آشفتگی در اوضاع ایران فراهم آورده است هنگامی آغاز شد که ناپلئون بناپارت را اوضاع جهان از تصرف هندوستان ناتوان کرد و تزارهای روسیه روزبه‌روز در آسیای مرکزی به

سرحداث افغانستان که دروازه هندوستان بود و از زمان اسکندر مقدونی هر بیگانه‌ای که وارد هند شده بود از آن راه پیش رفته بود نزدیک‌تر می‌شدند و در این میان انگلیسی‌ها همواره کوشیده بودند ایران را به دست روس‌ها ناتوان کنند تا رقیبی توانا در داخله افغانستان و هندوستان که از هر حیث زمینه فرهنگ و تمدن ایران بودند نداشته باشند چنان‌که تا سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هـ.) زبان رسمی حکومت انگلیس در هندوستان باز زبان فارسی بود و سرانجام توانستند آن را براندازند و زبان انگلیسی را جانشین آن بکنند.

از روزی که انگلیسی‌ها توانستند در ۱۲۲۳ مأموران ناپلئون را از ایران برانند تا چندی چندان نگرانی از روس‌ها در ایران نداشتند زیرا که روس‌ها در آسیا نخست ضرب‌شست خود را به دولت ایران و دولت عثمانی نشان دادند و پس از آن در آسیای مرکزی پیش رفتند و سرانجام به مرزهای افغانستان رسیدند. هر قدمی که بدان‌سو برمی‌داشتند بر نگرانی انگلیسی‌ها می‌افزود و تا انقلاب روسیه این نگرانی باقی بود و پس از آن گونه دیگر گرفت و به صورت پیکار با کمونیسم در مرزهای هندوستان درآمد.

هنگامی که انگلیسی‌ها نخستین گام‌ها را در سیاست ایران برداشتند میرزاشفیعی مازندرانی صدراعظم ایران که در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ درگذشت و میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی شاعر معروف که نخست منشی الممالک لقب داشت و سپس معتمدالدوله لقب گرفت و نخستین وزیر امور خارجه ایران شد و در روز دوشنبه ۵ ذیحجه ۱۲۴۴ از جهان رفت طرفدار سیاست فرانسه در ایران در برابر روس‌ها بودند. پس از میرزاشفیعی مازندرانی حاج محمد حسین خان امین‌الدوله معروف به صدراصفهانی صدراعظم فتحعلی‌شاه شد که اعتمادالدوله لقب گرفت و تا پایان ۱۲۳۹ زنده بود. وی و خاندانش که کارهای مهم سپرده به ایشان بود آشکارا مخالف سیاست فرانسه و هواخواه سیاست انگلستان بودند. پس از آن الله‌یارخان آصف‌الدوله قاجار پسر میرزا محمدخان بیگلربیگی که برادرزن عباس‌میرزا و دایی محمدشاه بود به صدارت رسید و وی نیز دنباله سیاست حاج محمد حسین خان صدر را گرفت و چون در جنگ دوم در تبریز اسیر و زندانی روس‌ها شد قهرآکینه ایشان را در دل داشت.

از اسناد انگلیسی صریحاً برمی‌آید که کارگزاران دولت انگلستان در ایران راه این‌گونه رشوه‌خواری‌ها را باز کرده بودند و حتی به برخی از عمال مؤثر دولت قاجارها ماهیانه منظم می‌داده و به وارثان برخی از ایشان هم پس از مرگ آن وظیفه‌خوار تا چندی این ماهیانه را پرداخته‌اند و در اسناد خود صریحاً به اسم و رسم اشاره کرده‌اند و مبالغ آنها را نوشته‌اند.

یکی از شگفت‌ترین وسایلی که برای فریفتن از راه پول به کار برده‌اند وعده‌ای است که در عهدنامه‌ها کرده‌اند که هرگاه جنگی در میان ایران و یکی از کشورهای فرنگ (یعنی روسیه) در بگردد سالی دویست هزار تومان به ایران بدهند و سخت آشکار است که با این دویست هزار تومان که مبلغ بسیار ناچیزی بوده و هرگز نپرداخته‌اند می‌خواسته‌اند ایران را بفربیند که با روسیه بجنگد و خود را ناتوان سازد و در افغانستان و مرزهای هندوستان مزاحم نباشد.

در دربار فتحعلی شاه چندتن دیگر در سیاست آن روز مؤثر بوده‌اند. نخست میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است که وی نیز مانند پسر پیشکار عباس میرزا نایب السلطنه بوده و در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۲۳۷ درگذشته است. پس از او حاج میرزا مسعود انصاری مستوفی مترجم زبان فرانسه بوده که بعدها وزیر امور خارجه شده است. دیگر میرزا ابوالحسن خان شیرازی داماد و خواهرزادهٔ حاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله بوده که بارها به سفارت به لندن و سن پترزبورگ رفته و دومین وزیر امور خارجهٔ فتحعلی شاه شده است. دیگر میرزا بابای حکیم باشی از کسانی است که عباس میرزا برای تحصیل طب به انگلستان فرستاده و ناچار انگلیسی می‌دانسته و رابط در میان کارگزاران انگلیس و دربار ایران شده است.

نخستین روابط ایران با انگلستان

انگلستان از زمان صفویه با ایران روابطی داشته و ناوگان انگلیس در تصرف جزیرهٔ هرمز و جنگ با پرتغالیان در زمان شاه عباس اول با ایران یاری کرده است. در آغاز که انگلیسی‌ها به عنوان نمایندگان شرکت هند وارد هندوستان شدند برای تأمین سیاستی که پیش از این بدان اشاره رفت روابطی که با ایران به هم زدند ظاهراً روابط بازرگانی بود که سپس به روابط سیاسی بدل شد.

نخستین سفیری که از جانب فرمانفرمای کل هندوستان به ایران آمد مهدی علی خان بهادر جنگ بود که در ربیع‌الاول ۱۲۱۴ (اوت ۱۷۹۹) به ایران آمد و نامه‌ای را که از دربار انگلستان آورده بود با نامه و هدایای فرمانفرمای هند به فتحعلی شاه داد و از او خواست مانع تاخت و تاز حکام محلی افغانستان به هندوستان بشود. وی پس از چندماه به هند بازگشت و پس از او سرجان ملکم با پانصدتن همراهان هندی و انگلیسی از دربار انگلستان و حکومت هند مأمور ایران شد. وی در آغاز ربیع‌الثانی ۱۲۱۵ (اواخر اوت ۱۸۰۰) وارد بندر بوشهر شد و دولت ایران فتحعلی خان نوری را گماشت که از او در فارس پذیرایی کند.

جان ملکم در این سفر راه تازه‌ای در سیاست باز کرد و آن این بود که بی دریغ هدایا و پول‌هایی را که با خود آورده بود به کسانی که با او سروکار داشتند می‌داد و از راه فارس و اصفهان به تهران رسید و حاج محمدابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم که زودتر از دیگران بدان سیاست گروید وی را در خانه خود پذیرفت و در جمادی‌الاولی (سپتامبر ۱۸۰۰) فتحعلی‌شاه به او بار داد و الماس‌های درشت گران‌بها و آئینه‌های قدی و پارچه‌های فاخر که ارمغان آورده بود به او داد. فتحعلی‌شاه هم یک خنجر جواهرنشان و یک شمشیر جواهرنشان به او داد.

در این سفر ملکم قرارهایی با دربار ایران گذاشته است که ظاهراً به عهدنامه یا قرارداد امضا شده‌ای مبدل نشده و نتایج آن این بوده است که فتحعلی‌شاه به یاری سپاه ایران زمان‌شاه را از حمله به هندوستان بازدارد و هرگاه وی به هند حمله کند دولت ایران از اتحاد با او در برابر انگلستان خودداری کند. گذشته از آن دولت ایران برخی امتیازهای بازرگانی به سوداگران انگلیسی و هندی داد از آن جمله می‌توانستند در بندرهای ایران تجارت بکنند بی آن‌که مالیاتی بپردازند و برخی از کالاهای انگلستان مانند مواد فولادی و سرب و قماش را از گمرک معاف کردند. در برابر این تعهدات ایران، جان ملکم از طرف دولت انگلیس به عهده گرفت که اگر دولت افغانستان یا دولت فرانسه به خاک ایران دستبرد برساند دولت انگلستان از یاری دریغ نکند.

در اسناد انگلیسی متذکر شده‌اند که در این مأموریت جان ملکم دولت انگلیس دو میلیون روپیه خرج کرده است و در برابر خطر حمله زمان‌شاه به خاک هندوستان دفع شد و حمله ایرانیان به هرات وی را از تاخت‌وتاز به هند مانع شد. جان ملکم سه ماه در تهران ماند و هنگام بازگشت فتحعلی‌شاه حاج خلیل خان قزوینی ملک‌التجار را که به سفارت فوق‌العاده مأمور هندوستان کرده بود با وی به آنجا فرستاد. وی مأمور بود که پس از برخورد با فرمانفرمای هندوستان به لندن برود.

در آن هنگام بمبئی مهم‌ترین مرکز حکومت انگلیس در هند بود و وی را به خوشرویی در آنجا پذیرفتند و نزدیک دو‌یست‌تن از سربازان بومی را برای پاسبانی او گماشتند. وی مدتی در آن شهر ماند تا آن‌که در سال ۱۲۱۹ روزی هنگام غروب همراهانش مشغول شکار شدند و با چند تیر پرندگان را شکار کردند. پاسبانان هند که کشتن جانوران را مجاز نمی‌دانستند به خشم آمدند و گروهی از مردم هم که از مأموران انگلیسی کینه در دل داشتند به جایگاه سفیر ایران حمله کردند و در آن زدوخورد حاج خلیل خان کشته شد.

حکمران بمبئی آن مردم غوغایی و آن دوستان سرباز را که از وی دفاع نکرده بودند زندانی کرد و لرد ولزلی^۱ فرمانفرمای هندوستان معذرت‌نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشت و با کنسول انگلیس در بصره و چندتن از اعیان بمبئی که همه سیاه‌پوش بودند فرستاد و ایشان در چمن سلطانیه نزد فتحعلی‌شاه رفتند. وی در این زمینه سختگیری نکرد و خواستار شد کسانی را که زندانی کرده بودند آزاد کنند و محمد نبی خان خواهرزاده آن سفیر را به جای او با همان هیئت در همان سال ۱۲۱۹ به هند فرستاد. حکومت هندوستان هم قرار گذاشت هر ماه مبلغ دوهزار روپیه به اسمعیل خان پسر حاج خلیل خان تا زنده است پردازد و پس از چندی از این کار خودداری کردند.

محمدنبی خان نخست مأموریت داشت از هندوستان به لندن برود ولی وی پس از پنج ماه درنگ در هندوستان به ایران بازگشت زیرا که فتحعلی‌شاه با فرانسویان رابطه‌ای به هم زده بود و او را به ایران خواست و حکمرانی بندرهای خلیج فارس را به او داد.

در این هنگام برای پاسبانی از هندوستان مخصوصاً در برابر حمله‌های فرانسویان دولت انگلیس در خلیج فارس وسایلی برمی‌انگیخت و از آن جمله به جزیره خارک نظر داشت که فرانسویان نیز خواستار مالکیت آن شدند و انگلیسی‌ها می‌خواستند آنجا را مرکز ناوگان خود در دهانه شط‌العرب قرار بدهند. سر هر فرد جونز^۲ کنسول انگلیس در بغداد که بعدها وزیر مختار انگلستان در تهران شد و نایب‌کنسول آن دولت در بصره مأمور شده بودند مراقب اوضاع ایران و روابط ایران با فرانسه باشند و دنباله کار جان ملکم را در ایران بگیرند اما نزدیکی ایران با فرانسه به این کار مجال نمی‌داد و تا اواسط سال ۱۲۲۱ ایران با حکومت هندوستان و دولت انگلستان رابطه‌ای نداشت. در ضمن وضع ایران در افغانستان نیز مانع از نزدیکی به کارگزاران انگلیس در هند بود.

در ۱۲۲۱ انگلیسی‌ها کوشیدند دوباره روابطی با ایران به هم زنند و در این موقع بار دیگر جان ملکم را به ایران فرستادند، اما فتحعلی‌شاه اجازه ورود به او نداد و وی از این توهینی که به نماینده کمپانی هند شرقی شده بود بسیار خشمگین شد و چون به هند برگشت اصرار داشت که انگلیسی‌ها جزیره خارک را تصرف کنند. لرد مینتو^۳ فرمانفرمای هندوستان هم این پیشنهاد را پذیرفت اما چون مطمئن شدند که ناپلئون از لشکرکشی به هند از راه ایران منصرف شده است این کار را نکردند.

1. Wellesley

2. Harford Jones

3. Minto

با این همه انگلیسی‌ها از زمان جان ملکم و سفر نخستین او به ایران دستیارانی در گوشه و کنار و بیشتر در دربار داشتند که می‌کوشیدند سیاست فرانسه را در ایران نابهره بگذارند. گرفتاری‌های ناپلئون هم در میدان‌های جنگ اروپا وی را ناگزیر کرد که ایران را به خود رها کند و چون روس‌ها به ایران تاختند و فرانسویان در برابر ایشان حمایتی از ایران نکردند قهراً نفوذ فرانسه در ایران از میان رفت و هنوز فرستادگان ناپلئون در ایران بودند که دوباره روابطی در میان ایران و انگلستان برقرار شد.

پیدا است که بی‌قیدی ناپلئون درباره ایران و حمله روس‌ها به مرزهای قفقاز وسیله‌ای برای هواخواهان سیاست انگلیس فراهم کرد که پیش ببرند و کار به جایی رسید که فرستادگان ناپلئون در ایران در امان نبودند و بی‌پاسبان از خانه بیرون نمی‌رفتند. در ضمن نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس برای قدرت‌نمایی در برابر ایران گرد آمده بود و سر هر فرد جونز سفیر تازه انگلستان با ارمغان‌های فراوان در یک کشتی جنگی در برابر سواحل ایران در خلیج فارس منتظر بود که بتواند وارد ایران شود و به وسیله حکمران بوشهر و حکمران بندر ریگ پیشنهادهایی به دولت ایران می‌کرد. پیدا است که در این هنگام دیگر مانعی در میان نبود. پیشرفت سیاست فرانسه در ایران تنها انگلیسی‌ها را از تاخت و تاز به مرزهای هندوستان هراسان نمی‌کرد بلکه نگرانی انگلستان بیشتر از این بود که افسران فرانسوی در ایران به تربیت سربازان ایرانی و رواج اصول نظام جدید و ساختن اسلحه و ریختن توپ با شوری هرچه بیشتر آغاز کرده بودند و ارتش ایران داشت به جایی می‌رسید. قهراً نیرومند شدن ایران به زیان انگلستان و منافع آن در افغانستان و هندوستان بود و به همین جهت رفتن افسران فرانسوی از ایران سیاست انگلستان را کاملاً تأیید می‌کرد.

مرحله دوم روابط با انگلستان

همین‌که فرستادگان ناپلئون و افسران فرانسوی از تهران رفتند که از راه آذربایجان به فرانسه برگردند و روس‌ها وارد جنگ شده بودند فتح‌علی شاه به حکمران اصفهان دستور داد سفیر انگلستان و همراهانش را به تهران روانه کند و نوروزخان قاجار را مأمور پذیرایی از ایشان کرد. هر فرد جونز وزیرمختار و سفیر فوق‌العاده با برون^۱ کنسول انگلیس در بوشهر و موریس^۲ دبیر سفارت و ماطاووس ارمنی خزانه‌دار سفارت و شصت تن سپاهی هندی و

صدتن خدمتگزار ارمنی و هندی در آغاز ماه ذیحجه ۱۲۲۳ وارد اصفهان شد و روز ۲۶ ذیحجه به تهران رسید و حاج محمدحسین صدر اصفهانی که در آن زمان امین‌الدوله لقب داشت و مستوفی‌الممالک یعنی متصدی کارهای مالی کشور بود او را در خانه مسکونی خود در تهران پذیرفت.

این سفیر روز سوم محرم ۱۲۲۴ (۱۸ فوریه ۱۸۰۹) با شش تن از اعضای سفارت نزد شاه رفت و نامه‌های ژرژ سوم پادشاه انگلستان را با الماس درشتی که چهل هزار تومان ارزش داشت به او داد و مترجم او مقاصد دولت انگلیس را درباره بستن قرارداد دوستی و لغو تعهدات نسبت به فرانسه گفت و فتحعلی‌شاه همه آنها را پذیرفت. قراری که در این هنگام دولت ایران با دولت انگلستان گذاشته در عهدنامه ۱۲۲۴ منعکس شده که پیش از این در صحایف ۴۰۵-۴۰۲ چاپ شده است.

اندک زمانی پس از ورود جونز به تهران و تهیه زمینه قرارداد ۱۲۲۴ جان ملکم که بیش از همه کارگزاران انگلیسی در کارهای ایران ورزیده بود و در دربار فتحعلی‌شاه آن نفوذ را داشت به ایران آمد و بار دیگر فرمانفرمای هندوستان وی را مأمور ایران کرد. وی نزد فتحعلی‌شاه رفت و در امضای قرارداد سفارش کرد و پیشنهاد کرد که سفیری از ایران به انگلستان برود و پس از دوماه به هند بازگشت و این بار عهد و میثاق خود را با کسانی که در سفر اول جلب کرده بود استوارتر کرد. جونز پس از امضای قرارداد با همراهان خود به تبریز رفت تا دل عباس میرزا نایب‌السلطنه را نیز کاملاً به دست بیاورد و تا ۱۲۲۶ (۱۸۱۲ م.) در ایران ماند.

هنگامی که فتحعلی‌شاه خواست سفیری به لندن بفرستد جز میرزا ابوالحسن شیرازی که بعدها به نام حاج میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه معروف شد و خواهرزاده و داماد حاج محمدابراهیم اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم سابق بود کسی در ایران نبود که او را مناسب برای این گونه مأموریت‌ها بدانند و چنان می‌نماید که وی از آغاز در کارهای سیاسی و روابط با انگلیسی‌ها وارد شده بود و چنان جلب اعتماد ایشان را کرده بود که بعدها مقرری سالیانه از خزانه انگلستان درباره‌اش برقرار کردند. فتحعلی‌شاه وی را به این کار مأمور کرد و از آن روز به میرزا ابوالحسن ایلچی معروف شد و سرانجام سمت «وزیر دول خارجه» را به او دادند. چون می‌بایست وی از راه آسیای صغیر و ترکیه به انگلستان برود نامه‌ای به سلطان مصطفی خان چهارم آل عثمان نوشتند که به دست جانشین وی سلطان محمودخان دوم رسید و از او یاری خواستند و ارمغان‌های چند مانند رشته‌های مروارید و شال‌های کشمیری

و قالی‌های ابریشمی و حقه‌های پازهر برای پادشاه انگلستان فرستادند و وی در اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ (اواسط مه ۱۸۰۹) با جیمز موریه^۱ دبیر اول سفارت و معاون جونز مؤلف معروف کتاب حاجی بابا اصفهانی و کتاب‌های دیگر از تهران رهسپار شد.

چون در عهدنامه ۱۲۲۴ انگلیسی‌ها در برابر ایران تعهداتی کرده بودند و شتاب داشتند هرچه زودتر آن عهدنامه را عملی کنند بار سوم جان ملکم را با هیئتی از افسران و آموزگاران نظامی انگلیسی و وسایل جنگی به ایران فرستادند. ایشان در ربیع‌الثانی ۱۲۲۵ وارد بوشهر شدند و فتحعلی‌شاه مهربان خان بکشلوی افشار را که از خدمتگزاران نزدیکش بود مأمور پذیرایی ایشان کرد و در ۱۵ جمادی‌الاولی (۱۸ ژوئن ۱۸۱۰) در چمن سلطانیه نزد فتحعلی‌شاه رفتند و ذخایر جنگی را به او رساندند.

ملکم چهارتن افسر انگلیسی را که برای خدمت و فرماندهی ارتش ایران با خود آورده بود به این‌گونه به فتحعلی‌شاه معرفی کرد: ۱. لیندسه بتون^۲ افسر توپخانه که مرد تنومندی بود و چند سال در ایران ماند و حتی فرمانده کل سپاه ایران شد. ۲. کریستی^۳ افسر پیاده‌نظام، ۳. موتیث^۴، ۴. پوتینجر^۵، از این افسران بیش از همه کریستی در ایران ماند و در جنگ اول با روسیه با لشکریان عباس‌میرزا همراه بود و در آن جنگ کشته شد. پوتینجر بعدها از ایران به افغانستان رفته و کتاب سفر افغانستان را در آن هنگام نوشته است. هنوز ملکم در ایران بود که از لندن خبر رسید پادشاه انگلستان عهدنامه ۱۲۲۴ را امضا کرده و سفیر دیگری به ایران خواهد فرستاد. به همین جهت ملکم از ایران به هندوستان بازگشت.

مرحله سوم روابط با انگلستان

ژرژ سوم چند بار میرزا ابوالحسن را به حضور خود پذیرفت و در اوایل سال ۱۲۲۶ (اوایل ۱۸۱۱ م.) سرگوراولی^۶ را به جای هرفرد جونز به سفارت به ایران فرستاد و سفیر ایران نیز با او همراه شد که به ایران برگردد. ایشان از راه دریا‌های جنوب و خلیج فارس به ایران آمدند و تا بوشهر کشتی ایشان سه بار گرفتار توفان شد. سرانجام در ماه شوال ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و روز ۲۰ شوال (۷ نوامبر ۱۸۱۱) فتحعلی‌شاه سفیر جدید انگلستان را به حضور پذیرفت و سفیر الماس گرانبهایی که ۲۵ قیراط وزن داشت هدیه پادشاه انگلستان

1. James Morier

2. Lindsay Bethune

3. Christie

4. Monteith

5. Pottinger

6. Gore Ouseley

را به او داد. همسر گوراوزلی نیز از دربار انگلستان مأمور شده بود که نماینده ملکه انگلیس در برابر ملکه ایران باشد غافل از آن که فتحعلی شاه ۱۵۸ زن داشت که به اسم و رسم در تاریخ معروف اند. هنگامی که سفیر وارد تهران شد و مأموریت همسر خود را به دربار اطلاع داد دشواری شگرفی پیش آمد و آن این بود که نمی دانستند کدام یک از این زنان را به عنوان ملکه ایران معرفی کنند و هرچه کوشیدند زنی را که مسن تر بود و زودتر از دیگران به عقد شاه درآمده بود این عنوان بدهند زنان دیگر و فرزندان و مخصوصاً پسرانشان رضایت نمی دادند و مدتی مدید گرفتار حل این دشواری بودند و همسر گوراوزلی همچنان انتظار روز باریافتن به حضور ملکه ایران را داشت. سرانجام به زحمت بسیار زنان شاه را راضی کردند که آن روز یکی از همسران وی را که از او فرزند نداشت و کمتر به او حسد می بردند به عنوان ملکه ایران به همسر سفیر معرفی کنند و وی با یکی از خواجه سرایان از آن ملکه مصنوعی آن روز باریافت و عنبرچه الماس نشان گران بهایی را که ارمغان ملکه انگلستان برای ملکه ایران بود به او داد. معروف است که زنان دیگر که در مجلس حاضر بودند همین که آن هدیه قیمتی را دیدند بر سر زن سفیر هجوم آوردند و آن ارمغان را ربودند و نگذاشتند به حریفشان تعلق بگیرد.

از جمله همراهان گوراوزلی و اعضای سفارت میجر دارسی تولد^۱ که مدتی در ایران ماند و دیگر یکی از خویشاوندان سفیر سر ویلیام اوزلی بود که تألیفاتی درباره ایران دارد. در اسناد ایرانی نوشته اند که اوزلی زبان های فارسی و ترکی و هندی را می دانست و چنان می نماید در این زمینه اغراق نگفته باشند زیرا که وی در کتاب هایی که نوشته آگاهی خود را از زبان فارسی و ترکی نشان داده است. نیز در اسناد ایرانی نوشته اند که مردی چرب زبان و خوشروی بوده و در شاه و درباریان نفوذ یافته است.

گوراوزلی مبلغی را که انگلیسی ها برای مخارج آذربایجان وعده کرده بودند با سی هزار تفنگ و بیست توپ که از انگلستان فرستاده بودند به دولت ایران داد و افسرانی که با او آمده بودند وارد خدمت ایران شدند. اوزلی عهدنامه ۱۲۲۷ را که متن آن در صحایف ۴۰۷-۴۱۲ چاپ شده با ایران امضا کرده است.

دشواری بزرگی که در این هنگام در برابر ایران بود این بود که در ۱۸۰۷ م. (۱۲۲۲ هـ.) هنگامی که انگلیسی ها آن نگرانی ها را درباره سیاست خود در ایران داشتند با دولت روسیه

یک عهدنامهٔ سری امضا کرده بودند و در آن هنگام که روس‌ها مشغول جنگ با ایران بودند متعهد شده بودند که رعایت منافع روسیه را در ایران بکنند یعنی کاملاً روس‌ها را آزاد بگذارند که ایران را از پا درآورند و حریف انگلستان را در افغانستان و هندوستان ناتوان کنند. به همین جهت افسران انگلیسی در ارتش ایران با لباس ایرانی خدمت می‌کردند و پس از چندی سفیر انگلستان برای آن‌که روس‌ها را خشنود کند افسران انگلیسی را نگذاشت در خدمت ایران باشند و چنان‌که گفته شد تنها کریستی ماند و در جنگ کشته شد.

چنان‌که بارها پیش از این اشاره رفت فتحعلی‌شاه مرد لثیمی بود و در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها می‌کوشید پسران خود را که هریک حکمران ناحیه‌ای بودند وادار کند هزینه‌های سنگین جنگ‌ها را پردازند و همین معامله را در دو جنگ روسیه با عباس میرزا کرده است. در ضمن امیدوار بود سالی دویست هزار تومانی را که انگلیسی‌ها در عهدنامه‌های خود برای مخارج لشکرکشی وعده کرده بودند وصول کند ولی همهٔ گفتگوهای پی‌درپی وی بیهوده بود و تنها کاری که انگلیسی‌ها کردند این بود که گوراوزلی مأمور شد با روس‌ها گفتگو کند و درحقیقت میانجی بشود تا عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ به امضا برسد.

سال بعد گویا بیشتر به جایزهٔ خدمت‌نمایی (؟) که انگلیسی‌ها در صلح با روسیه و امضای عهدنامهٔ گلستان کرده بودند درصدد برآمدند متتهای بهره را از این میانجیگری ببرند زیرا که روس‌ها ایران را آن‌چنان‌که انگلیسی‌ها می‌خواستند ناتوان کرده بودند و هنگام آن رسیده بود که ایرانیان در افغانستان و هندوستان منافع انگلستان را تأمین کنند. به همین جهت جیمز موریه را که کارشناس امور ایران می‌دانستند و بدخواهی وی دربارهٔ ایرانیان آشکار شده بود ترقی دادند و از سمت دبیری سفارت به‌عنوان سفارت به تهران فرستادند و نمایندهٔ مخصوصی به‌نام الیس^۱ از وزارت امور خارجهٔ انگلستان با وی همراه شد و ایشان عهدنامهٔ ۱۲۲۹ را که متن آن در صحایف ۴۱۶-۴۲۰ و ضمیمهٔ آن در صحایف ۴۲۲-۴۲۴ به‌نام «احتجاج‌نامه» چاپ شده و مسودهٔ آن را در لندن تهیه کرده بودند با ایران امضا کردند.

اوضاع اقتصادی ایران

از سال ۱۱۳۴ که محمودافغان بر تاج و تخت صفویه چیره شد تا ۱۲۵۰ پایان سلطنت فتحعلی شاه در مدت صد و شانزده سال سراسر ایران بدترین وضع اقتصادی را داشته است زیرا که در این مدت دراز جنگ‌های داخلی و جنگ‌هایی که با دولت‌های مختلف در مشرق و مغرب ایران کرده‌اند راه تجارت را از هر سوبه روی ایران بسته بود. سودی که همیشه ایران در اقتصاد جهانی برده است این است که سرزمین ایران راه بازرگانی مشرق و غرب بوده و در ضمن کالای خود را به کشورهای مشرق و مغرب جهان می‌فروخته است. در این مدت دراز امنیتی که بازرگانی بدان نیازمند است در ایران نبود که مردم ایران از دادوستد بهره‌مند شوند. در زمان فتحعلی شاه باز اوضاع وخیم‌تر شد زیرا که بازارهای همسایگی ایران در خاک عثمانی و قفقاز و بین‌النهرین و آسیای مرکزی و افغانستان و هندوستان به جهات و عللی که پیش از این اشاره رفت بسته شده بود و تجارت ایران منحصر شده بود به دادوستد بسیار مختصری با تازیان سواحل خلیج فارس که گاهی با ایران معامله می‌کردند و پیدا است از سوداگری با گروهی تنگدست و ساکن سرزمین‌هایی که در آن زمان ثروتی نداشتند تا چه اندازه ایرانیان می‌توانستند برخوردار شوند.

درباره وضع پول ایران در این دوره مطالبی پیش از این در صحایف ۴۱۳-۴۱۵ آورده‌ام. در آغاز این دوره نخست سکه‌های رایج ریال و عباسی و صددیناری بود. در پایان سال سی‌ام سلطنت فتحعلی شاه سکه جدیدی زدند. سجع سکه‌های او پیش از آن «السلطان بن

السلطان» بود و چون در سال سی‌ام یعنی در ۱۲۴۲ سکه تازه‌ای زدند مصادف شد با شکستی که از روس‌ها خوردند. در این سکه عنوان فتحعلی‌شاه را «السلطان صاحب قران» نوشتند و این سکه‌های جدید را مردم به همین مناسبت «صاب قران» گفتند و کم‌کم در زبان مردم صاحب قران به «قران» تبدیل شد و واحد پول نقره ایران را قران گفتند. نکته مهم این است که در وضع این اصطلاح اشتباه کرده‌اند. قران به معنی مقارنه و قرین شدن دو ستاره است. چون برخی از ستارگان را سعد می‌دانستند هرگاه دو ستاره سعد در آسمان با هم دیده می‌شد «قران سعدین» و هرگاه دو ستاره نحس با هم دیده می‌شد «قران نحسین» می‌گفتند. در این صورت صاحبقران گفتن درباره کسی که سی سال یا بیشتر زندگی یا سلطنت کرده است درست نیست.

در هر حال چون در سال ۱۲۴۲ که این سکه‌ها با سجع «صاحبقران» رایج شد شکست خوردند مردم آن را نحس دانستند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در این زمینه خطاب به فتحعلی‌شاه سروده است:

سکه صاحبقرانی بر شما آمد نکرد باز آن بیهوده سلطان بن سلطان شما
قران در آغاز معادل بود با دو مثقال (۹/۲ گرم) نقره و پس از اندک مدتی در زمان فتحعلی‌شاه مقدار نقره آن را یک مثقال و نیم (۶/۹ گرم) و سپس در زمان محمدشاه سی نخود (۵/۷۵ گرم) کردند. در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه وزن آن را بیست و هشت نخود (۵/۳۷ گرم) و سپس برای آن که نقره ایران را به روسیه و هندوستان نبرند وزن آن را ۲۶ نخود (۴/۹۸۳ گرم) کردند.

در سال ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۷ م.) قرار گذاشته بودند عیار آن ۹۶۰ باشد اما بیشتر در آن تقلب می‌کردند به همین جهت در ۱۲۹۴ همه ضرابخانه‌هایی را که در شهرهای دیگر به جز تهران بود بستند و تنها در تهران سکه زدند و یک اتریشی را برای این کار استخدام کردند که برگرات فن‌پخن^۱ نام داشت. تا آن زمان سکه رایج یک قرانی و دو هزاری (دو قرانی) بود و گاهی هم سکه چهارقران و نیم قران (ده شاهی) و ربع قران (پنج شاهی) زده‌اند که کمتر بوده است.

در ۱۳۲۷ قمری یک قران ۴/۵۴ گرم نقره داشت، از روزی که سکه یک قرانی رایج شد آن را به هزار دینار تقسیم کردند و روی سکه پنج شاهی «ربعی» می‌نوشتند و کم‌ترین سکه نقره سه شاهی ارزش داشت که به آن «شاهی سفید» می‌گفتند. پول خرد نخست عبارت بود

از صد دیناری و یک شاهی مس و نیم شاهی که به آن «غاز» می‌گفتند. سپس به جای مس نیکل رواج یافت و سکه پنج‌ریالی نقره نیز زدند.

در آغاز دوره فتحعلی شاه پیش از آن‌که سکه قران رایج شود در آذربایجان سکه‌ای رایج بود که غازی‌بیک یکی از امیران سلسله چوپانیان زده بود و به همین جهت به آن «غازی‌بیکی» می‌گفتند و در زبان مردم این کلمه به «غازی» و سپس به «غاز» تبدیل شد.

سکه دیگر طلا رایج بود به نام «اشرفی» که آن را «اشرف» دیگری از امرای همان خاندان زده بود و چون عیار آن بسیار بود در آغاز مردم آن را بر نمی‌داشتند و به همین جهت در آن زمان شاعری سروده است:

دیدی که چه کرد اشرف خر؟ خود مظلومه برد و دیگری زر

در دوره قاجارها سکه طلای اشرفی دوتومان ارزش داشت، در همین دوره هنوز سکه‌های زمان صفویه رایج بود. یکی سکه عباسی به نام شاه‌عباس اول و یک سکه در پناه‌آباد آذربایجان زده بودند و به آن «پناه‌آبادی» می‌گفتند و این کلمه در زبان مردم «پناباد» شده بود. در زمانی که سکه قران رواج یافت مردم به عادت قدیم ده‌شاهی یا نیم‌قران را یک پناباد و چهار شاهی را یک عباسی می‌گفتند و به عادت قدیم تا مدتی کمترین سکه مس را «پول» می‌گفتند و پیش از آن سکه نیم‌پولی و دوپولی هم بوده است.

در زمان صفویه کمترین سکه نقره «ریال» بوده و آن تقلیدی بوده است از سکه نقره اسپانیایی که به زبان اسپانیایی «رئال»^۱ می‌گفتند یعنی شاهی و ۲۵ سانتیم فرانسه ارزش داشته و کلمه شاهی در مقیاس پول ترجمه همان کلمه است. در آذربایجان سکه طلایی بوده است که به آن «باجقلو» یا «باجقلو» می‌گفتند. اصل این کلمه در زبان ترکی «باجاقلی» یا «باجاقلی» است یعنی دارای پای بلند یا قدبلند. گویا همان دوکا و سکه‌ای بوده است از یکی از جمهوری‌های ایتالیا، ونیز یا ناپل که در روی آن تصویر کسی بوده که بلندقد دیده می‌شده است و این سکه در زمان پادشاهان آق‌قویونلو که با جمهوری‌های ایتالیا روابط بازرگانی و سیاسی بسیار داشته‌اند به ایران می‌آمده است. در آغاز دوره قاجارها در قفقاز و آذربایجان به سکه طلای اشرفی نیز باجقلو یا باجقلو می‌گفته‌اند. در مشرق ایران سکه طلای دیگری رواج داشته است که از زمان تیموریان رایج شده بود و به آن تنگه می‌گفتند، شاید به مناسبت فشاری که در سکه‌زدن به آن وارد می‌آمده است.

نخستین گام‌ها به سوی تجدد

روابط سیاسی که فرانسه و روسیه و انگلستان در این دوره با ایران به هم زدند یگانه نتیجه‌ای که بخشید این بود که عده بسیار معدود از آگاهان ایران به برتری روزافزون تمدن جدید اروپا پی بردند و متوجه بازماندن ایران از کاروان تمدن جهان شدند و این اندیشه هرچند در ایران بسیار دیربارور شد بنیادی نهاد که سالیان دراز اندیشمندان ایران در پی برآوردن این آرزو رفتند تا سرانجام نتیجه بخشید.

برتری عباس میرزا نایب‌السلطنه این است که بیش از دیگران و بهتر از دیگران و حتی زودتر از دیگران متوجه این نکته بسیار مهم شده و کوشش‌های فراوان کرده است که ایران نخستین گام‌ها را به سوی تجدد بردارد. البته بیشتر کوشش او در این راه بوده است که ایران از پیشرفت‌های نظامی اروپا برخوردار شود و مخصوصاً برتری ارتش روسیه این اندیشه را بیش از پیش در او نیرو می‌داده است. پیدا است که آوردن آموزگاران نظامی فرانسوی و انگلیسی به ایران از ابتکارهای وی بوده زیرا دیگران این استعداد و شایستگی را نداشته‌اند. در این زمینه به اندازه‌ای کوشیده است که حتی نامه‌ای به پرنس مترنیخ وینبورگ^۱ صدراعظم معروف اتریش نوشته و نمونه‌هایی از آخرین اسلحه آن کشور برای بهره‌جویی در ایران خواسته است. سابقاً هم اشاره رفت که در ایجاد دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان و کارخانه اسلحه‌سازی در تبریز به دست فرستادگان ناپلئون بناپارت بیش از همه کوشیده است.

کار دیگر وی فرستادن عده‌ای از جوانان ایرانی به انگلستان برای فراگرفتن علوم و فنون جدید و حتی کارهای دستی بوده و برخی از صنعتگران اروپایی را برای تعلیم جوانان به ایران آورده است، چنان‌که آبله‌کوبی نخست در زمان او در ۱۲۲۸ در تبریز معمول شده و نخستین چاپخانه سربی را در ۱۲۴۰ به تبریز برده و کتاب‌های چند در آن چاپخانه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ چاپ کرده‌اند، در ضمن یکی از جوانان را برای آموختن صنعت چاپ سنگی به روسیه فرستاده و این صنعت را نیز در ایران رواج داده است.

در این زمینه کار بسیار دلیرانه وی جلب مهاجران اروپایی به ایران بوده که در ۱۲۳۸ (۱۸۲۳ م.) به آن دست زده است. در آن زمان با آن مقتضیات مادی و معنوی و اندیشه‌هایی که مخصوصاً در آذربایجان در قلمرو حکمرانی وی رواج داشته است این اندیشه را یکی از

آن دلاوری‌هایی باید دانست که به‌ندرت در ذهن کسان نقش می‌بندد و نیز پیدا است که در جلب تمدن جدید تا چه اندازه مؤثر بوده و به منزله پی و پایه تمدن به‌شمار می‌رفته است. این کار مهم وی را تاریخ‌نویسان ایران ضبط نکرده‌اند و تنها اثری که از آن مانده در مجموعه‌ای از همان روزگار است که در میان رسائل و مکاتیب مهم ترجمه سه مقاله‌ای که در این زمینه در روزنامه‌های لندن در آن روزها چاپ شده ضبط کرده‌اند و چون مترجم قید نکرده است که این مقالات در کدام روزنامه‌ها انتشار یافته، یافتن متن انگلیسی آنها دشوار خواهد بود و ناچار همان ترجمه فارسی را به همان شکل که در آن مجموعه هست نقل می‌کنم.

برای این کار عباس میرزا نایب‌السلطنه میرزا صالح را که نماینده وی در لندن بوده مأمور کرده است و وی در ۱۸۲۳ م. (۱۲۳۸ هـ.) در لندن مطالبی را که ترجمه آنها به این قرار است انتشار داده است:

«ترجمه فقراتی که عالیجاه میرزا صالح حسب‌الأمر در خصوص دعوت نمودن اهل فرنگ به محال ساوجبلاغ در کاغذ اخبار نوشته: کارگزار دولت ایران میرزا محمد صالح خدمت خود را تمام نموده مشغول تدارک اسباب مراجعت خود است. فقره آخری که از مشارالیه موافق حکم نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران در کاغذ اخبار ظاهر شد به این تفصیل است: چون در این اوان خانه کوچ‌های بسیار از قرال‌های^۱ فرنگ به خواهش خودشان متفرق به سایر ممالک شده‌اند از قبیل امریکا^۲ و نیوهایلند^۳ و گرجستان و داغستان. لهذا نواب معظم‌له به توسط کارگزار مسطور که در شهر لندن است به مجموع اهل انگلستان و سایر قرال‌های فرنگ اظهار و اقرار می‌نماید که هرکس به خواهش خود از اهل فرنگ اراده نماید در آذربایجان که تبریز پایتخت آنجا است ساکن شود و یا بخصوصه در ساوجبلاغ از توابع کردستان زمین و مکان که برای سکنی و زراعت ایشان کفایت نماید مرحمت خواهیم فرمود و مکان مزبور بسیار پر محصول و غله‌خیز است و اقسام میوه و حبوب در آنجا به هوای آفتاب به عمل می‌آید. علاوه بر این که زمین و مکان به آنها مرحمت می‌شود از هیچ راه توجیه و مالیات و تحمیلات دیوانی از ایشان مطالبه نخواهد شد. جان و مال ایشان در حفظ و

۱. کلمه‌ای است از زبان‌های سلاو و کلمه Karol روسی به معنی شاه از همین ماده است و این کلمه را در آن زمان در زبان فارسی و ترکی استانبولی به معنی شاه و مخصوصاً شاهان اروپا به کار می‌برده‌اند و در اینجا پیدا است که مراد از آن کشورهای اروپا است.

۲. املائی قدیم نام امریکا در فارسی آن روز.

۳. New Hollande نام جزیره استرالیا در آن زمان.

حمایت نواب ولیعهد ایران خواهد گشت و همچنین سایر رعایای اهل ایران و آذربایجان با حرمت و عزت با ایشان رفتار خواهند کرد و اگرچه عادت اهل ایران بر این است که هرکس به هروضع که خدا را شناخته است عبادت می نمایند با همه این باز شرط خواهد شد که هرکدام ایشان به هر وضع که خواهش نمایند خدا را عبادت کنند و کلیسا و معبد برای خودشان بنا گذارند و هیچکس از اهل ایران دخل و تصرف در دین و مذهب و نوع عبادت ایشان نکند. مجموع سیاحان که در ایران سیاحت نموده اند قائل به این هستند که ایران عدل بقاع امکنه است و کسانی که در هند ناخوش می شوند برای تغییر آب و هوا و صحت به ایران و آذربایجان پناه می آورند و همچنین نواب ولیعهد ایران در ضمن این مطالب اظهار می فرمایند که به قدر مقدور سعی در راحتی و آرام و ترقی شهر و همچنان غربا که در خاک آذربایجان ساکن می شوند خواهد شد و یقین دارد که اهل ایران به سبب شدت و کثرت معاشرت با اهل فرنگستان در علوم و صنایع که در این اوقات فی الجمله متروک شده است ترقی زیاد خواهند کرد. محرر این حروف در اظهار نمودن احکام شاهزاده خود لازم نمی داند که حقیقت اخلاق و حالات نواب ولیعهد معظم الیه را هم در این جا قلمی نماید، به علت آن که اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده نواب معظم الیه در این مملکت به توسط ایلچیان و صاحب منصبان اهل انگریز^۱ که در ایران سال ها در خدمتش بوده اند و همچنین از کتب و روزنامه های اهل انگریز و سایر قرال ها که در آن مملکت سیاحت کرده اند چنان که شاید باید بین و آشکار است، لیکن به خیال این که شاید به بعضی اشخاص به سبب عدم استطاعت و فرصت خواندن این گونه کتب و ملاقات این قسم آدم ها مقدور نشده باشد، اجمالاً و اختصاراً در اینجا مذکور می گردد که نواب ولیعهد دولت ایران بسیار خلیق و منصف و محق و سخی الطبع و کریم الخلق و به مرتبه بسیار بلند با آبرو و صداقت است. اگرچه در ظاهر جلال و جبروت بسیار دارد، اما شکسته نفسی و متعارف و خوش صحبت بودنش تفوق تمام به آنها دارد. صاحب طبع بلند و ذهن سلیم و دراکه مستقیم است. در سخن گویی و نکته سنجی به مرتبه ای مهارت دارد که مورا از مو جدا می نماید و هرکدام این اوصاف را در جای خود خوب به مصرف می رسانند. از جان و دل دوست و خواهان تقوی و پرهیزگاری و مروج دین است و در اعتقادات خود وسواس و تعصب ندارد و کمال گشاده دلی و شرح صدری در این ماده دارد. با همه آن اختیار و اقتدار که در گذراندن کارها

۱. نام انگلستان چنان که در زبان تازی هم با کاف تازی «انگریز» یا «انکلیز» می گویند.

دائم با عدالت و انصاف بلکه با کرم رفتار می‌نماید، از ته قلب طالب و شایق است که رعیت خود را در علوم و صنایع و حسن سلوک به قدر قوه و مداخل خود تربیت نماید. حقیقتاً با صداقت و انصاف می‌توان گفت که نواب معظم‌الیه الی غیرالنهایه جمیع صفات حسنه را که برای پادشاهی لازم است دارد».

پس از انتشار این مقاله در یکی از روزنامه‌های لندن، دو نامه به وسیله روزنامه‌ها به عباس میرزا نوشته‌اند که ترجمه آن هر دو نیز در آن مجموعه هست. نخست ترجمه مکتوبی است از جئمز آجیلای^۱ نام انگلیسی به این‌گونه:

«ترجمه عربی جئمز آجیلای که به خاکپای مبارک نواب نایب‌السلطنه نوشته: این فخر و آبرو را از برای خود حاصل می‌کنم. به این‌که به نواب مستطاب جناب شما خطاب کرده عرض نمایم که به جهت آن فقره که در کاغذ اخبار لندن^۲ حسب‌الخواهش جناب میرزا محمد صالح که در آن اوقات از طرف قرین‌الشرف نواب جناب شما در این دولت کارگزار بوده شیوع و بروز یافت که: هرکسی از اهل این ولایت به خواهش و رضای خود اراده توقف در آذربایجان نماید نواب مستطاب جناب شما زمین و مکان و مزرعه و سایر مایحتاج که از برای راحتی و زندگانی همچنان آدم‌ها ضرور باشد در محال ساوجبلاغ من توابع آذربایجان مرحمت خواهند فرمود، علاوه بر فقره مذکوره فقره دیگری که بعد از مراجعت مشارالیه از لندن باز در کاغذ اخبار بروز یافت مشتمل بر این‌که یک نفر وکیل و کارگزار از طرف نواب مستطاب جناب شما در این مملکت معین و برقرار خواهد شد، به جهت اعلام و اخبار کسانی که خواهش آمدن و توقف آذربایجان را داشته باشند. این دو فقره و اعتقاد من به اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده، بخصوصه عدالت بی‌عدیل و همت بی‌نظیر و آوازه ذهن روشن و قلب سلیم نواب مستطاب جناب شما که اینها حقیقتاً اسم شما را در کل قرال اقلیم اروپا به مرتبه اعلی رسانده‌اند مرا واداشت به این می‌نماید که نه تنها خود را پیشکش خدمت وکالت و کارگزاری نواب مستطاب جناب شما نموده، کسان خواهشمند را از اخلاق حسنه و کیفیت مملکت نواب مستطاب جناب شما خبردار نمایم، بلکه همچنین اگر ضرور و مناسب باشد از رعایا و اهل کسبه این ولایت روانه ایران نموده که در آنجا در زیر حمایت نواب مستطاب جناب شما که دوست و خیرخواه این دولت هستید به صنعت و کسب مشغول

۱. شاید James Agilay

۲. از این جا می‌توان احتمال داد که نام آن روزنامه انگلیسی شامل این مطلب London News بوده باشد که از روزنامه‌های قدیم لندن بوده و اینک دیگر انتشار نمی‌یابد و معنی تحت‌اللفظ نام آن «اخبار لندن» می‌شود.

شوند، در تحصیل کردن این فخر و آبرو که به نواب مستطاب جناب شما در این خصوص خطاب می‌نمایم با تعظیم تمام استدعای اجازت این فقره را می‌کنم که در مملکت وسیع نواب جناب شما جایی که قریب و متصل به دریا باشد از قبیل بندر ابوشهر و یا سایر بنادر از برای سکنة اهل انگلیس بهتر و مناسب‌تر خواهد شد. به علت آن‌که رابطه و واسطه آسان به دست آنها خواهد افتاد که به سبب آن پی‌درپی از وطن اصلی و دوستان و خویشان خود خبردار و مستحضر خواهند شد و علاوه بر این به توسط دریا اجناس و متاع ایران به انگلستان و متاع انگلیس را به ایران نقل خواهند نمود و اگر مکان و مأوای اهل این ولایت در محال ساوجبلاغ، چنان‌که در کاغذ اخبار جناب میرزا محمد صالح مذکور نموده بود، معین و برقرار شود آن وقت ضرور است که به مردم حالی نمود که سکنی نمودن آنها در یکی از بنادر اولاً بسیار دور از دست و ثانیاً باعث زیادتی خرج خواهد شد، مکتوبات و اموال شما به توسط دریای آق‌دنکز^۱ و یا دریای فارس به شما خواهد رسید، زیرا که هیچ چیز نمی‌تواند زیاده‌تر از رابطه سریع و آسان نسبت به وطن اصلی خودشان اهل انگریز را در ولایت غریب نگاه دارد و عدم آن دایم آنها را دلگیر و پریشان می‌کند. از برای تسهیل و زود به انجام رسیدن همچنان ولایت تازه که نواب مستطاب جناب شما اندیشه و فکر نموده است بنا به عقل کمترین و قاعده ممالک فرنگ اولی و انسب این است که کشتی از برای حمل و نقل آن آدم‌ها با اموال و اسباب ایشان یا اجاره نموده و یا ابتیاع شود، به علت آن‌که در میان این آدم‌ها شاگرد و عمله بی‌معونت بسیار می‌شود که قادر به اخراجات همچنان سفر دور و دراز نیستند. لیکن خریدن کشتی از برای این عمل بهتر از اجاره کردن است، زیرا که اولاً از برای شهرت و حرمت بیرق ولیعهد ایران به او نصب می‌شود. اگر خواسته باشند همان کشتی را به زیور اسلحه ایران آرایش می‌دهند و دفعه اول حکمرانی همان کشتی را به یکی از افسرهای صاحب وقوف اهل انگریز محول می‌فرمایند که نصف عمله آن اهل انگریز و نصف دیگر آن از اهل ایران باشند. ثانیاً این کشتی همین آدم‌ها را با مایحتاج ایشان به مقصد حمل و نقل می‌کند، بلکه متاع ایران را به انگریز و متاع انگریز را به ایران می‌آورد و اگر از برای قشون و رعیت نواب مستطاب جناب شما و حضرت پادشاه ایران اسباب جنگی و صنایع و زراعت ضرورت باشد همین کشتی می‌آورد و این رابطه دایمی که در میان این دو دولت به هم

۱. نام دریای خزر به زبان ترکی، آق سفید و دنکز و یا دکیزدریا.

۲. مأخوذ از کلمه officer انگلیسی که از لفظ officier فرانسه آمده و officier آلمانی و ofitser روسی از همان ماده است.

می‌رسد الی غیرالنهایه باعث می‌شود برای آسایش و آرام اهل انگریز که در زیر حمایت نواب جناب شما ساکن خواهند شد و به مرور منافع کلی از این رابطه به دولت علیه ایران به عمل می‌آید و از این هم موافقت عقل و ضابطه مشخص و معلوم است که از منافع حمل و نقل اجناس این دو دولت به همدیگر تنها می‌توان که یک کشتی علیحده هم خرید، بلکه همچنین اخراجات عمله و سایر تدارکات این دو کشتی هم بیرون می‌آید، اما اگر کشتی اجاره شود اولاً کرایه زیاد خواهند خواست و ثانیاً اخراجات آن بی‌اندازه خواهد شد و ثالثاً رابطه پی‌درپی که برای اهل انگریز الی غیرالنهایه اسباب تحریک و تحریض است از دست خواهد رفت. می‌دانم که شهر تازه به این وضع بنانهادن اخراجات بی‌حد می‌خواهد. اگر به این اخراجات متحمل شدن از مداخل ولایات متعلقه به نواب مستطاب شما ناگوار و غیرمقدور باشد با هزار عذر می‌خواهم عرض نمایم که کمترین می‌توانم هر مبلغ وجهی که از برای اتمام این امر و یا جنگل‌های غلیظ و یا هر کار دیگر که نواب مستطاب جناب شما و یا حضرت پادشاه ایران خواهش فرمایند از قرار صد و پنج جابجا نماید، لیکن چون از برای انجام رسانیدن این خدمت از طرف قرین‌الشرف نواب جناب شما چند نفر وکلا و مباشر و نویسنده ضرور است و آنها هرکدام اخراجات و مواجب می‌خواهند و حمل و نقل و تفاوت وجه و رسیدن در هر شش ماه انتفاع اصل پول آنها هرکدام سوای از انتفاع اصل وجه قرض شده ضرر علیحده به نواب مستطاب جناب شما خواهد شد. لهذا به حساب درست که من در این خصوص به دقت تمام نموده انتفاع وجه قرض شده با همه اخراجات روی هم زیاده‌تر از قرار صد و هفت یا صد و هفت و نیم نخواهد شد، به این قاعده و دستور عادت است که اکثر دول اروپا از برای گذراندن امورات دولت از قبیل جنگ و یا بنانهادن شهر تازه و بیرون آوردن معادن پول قرض می‌کنند. کسانی که پول خودشان را قرض می‌دهند همین قانع به این هستند که انتفاع پول آنها موافق قرارداد به ایشان برسد. پادشاهان هر وقت که خواهش نمایند می‌توانند یا تمام و یا جزء وجه اصلی آنها را رد فرمایند. امیدوارم که نواب مستطاب جناب شما از راه نیک‌نفسی و حسن اخلاق تمام عرایض کمترین را مقرون به صدق دانسته، یقین نماید که من بس که اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده نواب مستطاب شما را در کاغذهای اخبار و قزتها دیده و از آن مکرر شنیده‌ام و مملکت ایران در ایام سلف تفوق و رجحان به سایر ممالک داشت، چنان‌که تواریخ و سیر شاهد مدعاست، در این اوقات به سبب ملوک و

طوایف و بعضی سوانح از حلیه جلال و جمال افتاده، رو به تنزل و انحطاط گذاشته است. الحال چنان مشاهده می شود که گویا مدیر کارخانه عالمیان خلقت وجود مسعود نواب جناب شما را باعث تعظیم امور ایران و علت آسایش ایرانیان نموده است. بنابراین کمترین هم آرزومند این مطلب است که بلکه از این برکت نواب جناب شما جزیی بهره ای از این نعمت عظمی برده باشد، لهذا اقرار می کنم که به انجام خواهم رسانید از برای نواب مستطاب جناب شما قریب بر بیست کرور باجاقلو از خود و منسوبان خود به قرار انتفاعی که تفصیل آن ذکر یافت به هر لقب و به هر منصب که نواب مستطاب جناب شما کمترین را لایق و قابل دانسته سرافراز فرمایند. امیدوارم که من خدمت محوله خود را با تمام صداقت و آبرو و درستی به انجام خواهم رسانید و دایم خواهشمند و طالب نفع و بلندی دولت و مملکت نواب جناب شما خواهم شد. همین عرض را دارم که زیاده تر نمایم که در تمام این دعوای گذشته که در آسبانیول^۱ و پورتقال و فرنس^۲ اتفاق افتاد منصب نایب سورساتچی باشی^۳ تمام قشون پادشاه انگلستان با من بود و اکثر اوقات در دسته قشون قرال های متفق شده که سردار کل ایشان دوک ولینقتان^۴ بود نایب جنرال^۵ بودم. یک منصبی که اعتماد بسیار می خواهد و آن خدمت را من با تنهایی جدوجهد و صداقت به ولایت و پادشاه خود به انجام رسانیدم. در این جا معروف هستم و در زیر حمایت شاهزادگان عظام شاهزاده کلارنص^۶ و شاهزاده صسقص^۷ و شاهزاده کم بروج^۸ که اینها برادران پادشاه این ولایت اند به آرام و راحتی زندگانی می کنم. قطع نظر از این شاهزاده ها به دوک ولینقتان و جنرال لاردهل^۹ با تمام خاطر جمعی برای تحقیق اخلاق و صداقت و نجابت و تربیت خود می توانم رجوع نمایم. استدعا می کنم که نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران کمترین را از این بی ادبی و زحمت طولانی دادن معاف و معذور فرموده، یقین نمایند که من این فخر و آبرو را دارم به این که

۱. اسپانیا یا اسپانی

۲. فرنس

۳. سورساتچی یا به املائی اصلی سورساتچی مأخوذ از کلمه مغولی سیورسات به معنی تدارکات و آذوقه و چی علامت نسبت ترکی و باشی به معنی سرکرده، منصبی است که باید رئیس کازپردازی گفت.

۴. Duke Wellington سردار معروف انگلیسی فاتح جنگ واترلو در برابر ناپلئون.

۵. چنان می نماید که این کلمه ترجمه Lieutenant-general باشد که مطابق با سپهبد است و از مناصب مهم افسران اروپا در آن زمان بوده است.

۶. Duke Clarence از القاب برادران پادشاه انگلستان.

۷. Duke Sussex نیز از القاب برادران پادشاهان انگلستان.

۸. Duke Cambridge نیز از القاب برادران پادشاه انگلستان بوده است.

۹. به گمانم کلمه اول «لارد» همان Lord باشد و در آن زمان یکی از سرداران انگلستان Rowland Hill نام داشته که ممکن است مراد از او باشد.

هستم با حرمت و تعظیم بسیار نوکر بسیار مطیع و وفادار و وقف شده نواب مستطاب جناب شما، جمز آجیلای، در خانه پنجاه سیمی صیمور علیاپورت من اصکورا^۱ شهر لندن، غره ماه صیپ تمبر^۲ ۱۸۲۳ قلمی گردید».

پس از این نامه بار دیگر نامه‌ای به همان وسیله رسیده و به همان روش آن را چنین ترجمه کرده‌اند:

«ترجمه عریضه دوبر نزار^۳ در باب بنای آبادی تازه در ممالک ایران که به خدمت بندگان نواب نایب السلطنه نوشته: وضع و چگونگی آبادی تازه در مملکت ایران: اولاً باید که ساکنین آنجا از اهل قرال‌های فرنگ بلکه بیشتر آنها از اهل انگلیس و آلمان^۴ باشند زیرا که این قسم آبادی بسیار انفع و معظم خواهد شد، به علت این که در زراعت و تجارت و صنایع باعث ترقی عظیم و آداب و علم نظام دو دولت بزرگوار و صاحب اقتدار و رزم‌پیشه در ممالک محروسه ایران برقرار و مستدام خواهد شد. نتیجه اصلی این آبادی تازه برای مملکت ایران از قراری است که مذکور می‌شود: اولاً این که دولت و مکنت اهل ایران زود ترقی می‌یابد و روز به روز زیاده‌تر می‌شود، به علت این که سرچشمه علوم و صنایع که بالفعل در ایران پوشیده و پنهان است ظاهر و آشکار می‌شود و هر چکه^۵ از علوم و صنایع و غیره که اهل فرنگستان تازه یافته و ایجاد و اختراع نموده‌اند هر دو در ایران منتشر خواهد شد و علاوه بر این زور هم چشمی اهل ایران را مایل می‌سازد بر این که خودشان را در هر علم و صنعت ماهر و قابل سازند. در این صورت جمعیت وافر به هم خواهد رسید و آداب جنگ و غیره که حالا در ایران از یاد رفته است حسب المرام آشکار خواهد شد و وقتی که همه اینها در ایران دوام و قوام پذیرفت سد عظیمی در مقابل بعضی مملکت‌ها خواهد شد که آنها را خودبینی و حسد بر این واداشت کرده است که از حد خود تجاوز کرده، داخل ملک ایران شده‌اند. بنا به فقره‌ای که عالیجاه میرزا صالح حسب الأمر حضرت نایب السلطنه در کاغذ اخبار نوشته بود همین مراسله و نقشه ایفاذ حضور گردید و در ضمن آن مستدعی می‌شود که آن عالیجاه همین مرسوله را به اسم دوبرنزار کولونل^۶ با کمال تعظیم و تکریم در خاکپای مبارک حضرت نایب السلطنه ایران عباس میرزا بگذارد، به سبب تعهداتی که در باب تکلیف

۱. High Seymour Portman Square یکی از کوچه‌های لندن.

۲. September مطابق ۲۴ ذیحجه ۱۲۳۸.

۳. معلوم نشد اصل این نام انگلیسی چه بوده است.

۴. Germain به فرانسه و German به انگلیسی که در آن زمان به کشور آلمان می‌گفتند.

۵. در اصل چنین است به جای «هرچه که»

۶. Colonel به فرانسه و انگلیسی به معنی سرهنگ

اهل انگلیس به ایران و سبب تحریک و تحریض و نویدهای مخصوصی که خاطر مبارک اشرف والا در آن باب ایلچی مذکور را مأذون و در تاریخ ۱۸۲۳ عیسوی مطابق ۱۲۳۹ نبوی در کاغذ اخبار لندن نوشته بودند دوبرنزار کولونل تقویت یافته و جرأت نموده، تعهد می‌نماید که انشاءالله همین آبادی تازه صورت انجام پذیرد. شرطی که حضرت نایب‌السلطنه ایران تفضل و جوانمردی فرموده در باب عهود و شرایط آتیه اقرار ملوکانه خود را با نوشته پا به مهر مبذول فرمایند و چون دوبرنزار نایب کولونل^۱ خود به صمیم قلب خواهشمند این مطلب می‌باشد که بالکلیه خود را دخیل امر آبادی تازه نماید و در اتمام و انجام آن هرچه لازمه جد و جهد است به عمل آرد و لکن این همه سعی و اهتمام کولونل دوبرنزار حاصلی نخواهد داشت و نتیجه‌ای نخواهد بخشید مگر شرایطی که بعد از این با تفصیل نوشته قبول شود و به وضعی مستحکم و برقرار شود که شک و شبهه را در آن راه نباشد. در این صورت کولونل مذکور قادر بر این می‌شود که بعضی از تجار صاحب اعتبار و صاحب مال را ترغیب و تحریض و بلکه مایل سازد در این که در اتمام چنین آبادی کومک^۲ نمایند، که همین آبادی تازه نه این که تنها زراعت و تجارت ایران را ترقی می‌دهد بلکه آن علوم و صنایع را زنده می‌کند که اکثری از اهل فرنگستان به سبب آنها مشهور و معروف آفاق شده و به این جهت تفوق و زیادتای اهل فرنگستان به سایر ولایت قدیم و وسیع می‌باشد، به علت این که اصل شالیده^۳ هر دولت و مملکت و عزت و بزرگی آن و همچنین حراست و صیانت هر تاج و تخت بر آنها قرار گرفته است، قوام و دوام دولت و آبادی مملکت بر آنها بسته است. برای اطمینان قلوب و خاطر جمعی مردم هفت شرط لازم است و در ضمن همان شروط هفت نتیجه می‌باشد. اول شروع به تحریر و ترجمه شروط سبعة می‌شود: از ضمیر منیر و از فرزاندگی و جوانمردی ذاتی عباس میرزا و الانایب‌السلطنه ایران عباس میرزا با کمال تحریم و تکریم استدعای قبول هفت شرط که برای انجام و اهتمام بنای آبادی تازه از جمله واجبات است می‌نماید و در ضمن همین هفت شرط هفت نتیجه مندرج است: از شروط سبعة این که نواب والا نایب‌السلطنه ایران عباس میرزا عهدنامه‌ای که با قاعده و ضابطه بوده باشد مرقوم و مزین فرمایند و ترجمه آن نیز با کمال صحت به زبان انگلیسی نوشته شود و مضمون عهدنامه به این نحو بود که دو قطعه زمین و هر ملک و ناحیه که در مابین آنها واقع است به دوبرنزار نایب کولونل از اشراف بیوفین^۴ که در انگلیس سکنی دارد مرحمت فرمودیم و مکان و حدود آن

۱. نایب سرهنگ

۲. املائی کلمه کمک در اصل زبان ترکی.

۳. به جای شالوده یا شالده

۴. معلوم نشد نام این ناحیه از انگلستان چه بوده است.

دو قطعه زمین از این قرار بوده باشد: در مملکت گیلان واقع است و حدود آن به این تفصیل است: از طرف مشرق و مابین جنوب و مشرق تا به سرحد ولایت مازندران و از طرف مغرب مابین شمال و مشرق تا به دریای حاجی ترخان^۱ و از طرف شمال و مابین شمال و مغرب تا به رودخانه قزل اذن^۲ رسیده باشد. رودخانه مذکور هم داخل شود، از طرف جنوب و مابین جنوب و مغرب به بالای کوه‌هایی که از کنار رودخانه قزل اذن نزدیکی گذرگاه پل رودبار که در حدود ولایت مازندران واقع است کشیده شده به آنجا رسیده باشد. قطعه دوم در ولایت آذربایجان واقع شده و حدود آن نیز از این قرار است: که از طرف مشرق و مابین شمال و مشرق و جنوب و مشرق بر بالای کوه‌هایی که از آق‌داغی تا به گذرگاه پل رودبار کشیده شده است رسیده باشد و آن قطعه دوم سرحد مابین ولایت آذربایجان و گیلان است و از طرف مغرب و مابین جنوب و غرب و جنوب قزل اذن به شرطی که همان رودخانه و هرچه شهر و قصبه و قریه و ناحیه در مابین این دو قطعه زمین واقع است متعلق آبادی تازه بوده باشد و در آن قرارنامه چنین قید شود که همین دو قطعه زمین را و آنچه که در اندرون این دو قطعه واقع شده است نواب والا نایب السلطنه ایران عباس میرزا به رضا و رغبت خود به دوبرنزار مذکور یا وارث او واگذار و مرحمت ابدی نمود که همیشه در تصرف او و وارث او بوده باشد و نیز از برای این که او را درست خاطر جمع سازند که او در بعضی مواد به کمال اطمینان در فکر آبادی باشد و نفع به دولت و مملکت ایران رساند بهتر این است که نواب والا نایب السلطنه ایران عباس میرزا وارث و ولیعهد خود را تکلیف و ترغیب فرمایند که تا زمانی که کولونل مذکور و وارث او به کمال صداقت و راستی در تکمیل و تنظیم لوازم خدمتگزاری و انجام همان شرایط که برای آنها ضمیر منیر والا مایل و راغب است به جان و دل می‌کوشند و به خلاف آن کاری از وارث او صادر نمی‌شود همان نامه که مرحمت می‌شود شرایط آن برقرار و مستدام داشته باشد. شرط دوم از شروط سبعة این که حضرت نایب السلطنه العلیه حکم صادر فرمایند که تدارک کافی و وافی و بعضی مایحتاج که در ورود اهل انگلیس ضرور است در همان مکان که بنای آبادی تازه در آنجا خواهد شد فراهم آرند که در حین ورود به آن سرزمین اقلأً تا مدت یک سال جای پناهگاه و آذوقه و سایر مایحتاج به آنها بدهند و هرچه به هرکس می‌دهند به اسم همان چیز قبض بگیرند و در قبض قید نمایند که از روز کارسازی تا مدت پنج سال یا مثل همان چیز را و یا این که به قدر قیمت آنها از مال تاجر هرچه خواسته

۱. مقصود دریای حاجی ترخان است که در آن زمان این اسم رایج بوده است.

۲. قزل اوزن

باشند بگیرند و بالاخره یا از حاصل و محصول همان آبادی تازه عوض آنها را بگیرند و نواب والا نایب السلطنة العلیه عباس میرزا همه اوقات در این فکر بوده باشند که اهل آبادی تازه را از تاخت و تاز و از آشوب و انقلاب مردم محافظت نمایند و برای حفظ و حراست اهل آنجا لشکری به قدر کفاف از سوار و پیاده تعیین فرمایند که در میان اهل آنجا قرار گرفته و تا زمانی که کارگزاران اهل آبادی تازه اقرار نمایند که اهل آنجا می توانند خودشان را از آسیب دشمن محافظت نمایند جماعت لشکر در آنجا بماند و بعد از آنجا بیرون آمده به اهل آبادی واگذارند و نیز در عهدنامه قید شود که هر قدر آدم که کارگزاران آبادی تازه صلاح دانند همان قدر لشکر معین شود. شرط سیم از شروط سبعة این است که: همین آبادی تازه در زمان حال و استقبال بلکه همیشه از هر قسم باج و خراج و سرانه و غیره معاف بوده باشند. چنانکه^۱ در این باب عالیجاه میرزا صالح نیز بنابر مرحمت و جوانمردی نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا شرحی در کاغذ اخبار لندن نوشته در میان مردم منتشر ساخت و هر چه باج و خراج و سرانه اهل آبادی تازه است همان است که در نتیجه دوم و هفتم ذکر می شود و در عوض معاف بودن اهل آبادی تازه و اهل ایران از علوم و از هنرها و فنون فرنگستان بهره ها و نفع ها حاصل خواهند کرد و روز به روز ترقی ها خواهند نمود، خصوص در علم نظام و لشکرداری و از علومی که در مدرسه های نظام و غیره درس خواهند داد، چنانکه در شرط اول اقرار بر آن شده است. شرط چهارم از شروط سبعة این که اهل آبادی تازه از هر مذهب و ملت که بوده باشند مزاحم حال آنها نشوند و در وضع عبادت و پرستش خودشان که خالی از ضرر و نقصان مردم بوده باشد مأذون فرمایند و احدی رجوع به عبادت و دینداری آنها نداشته باشد و وضع حکومت آبادی تازه به این طریق شود که هفت نفر صاحب اختیار از خودشان تعیین نمایند که به صلاح و صوابدید آنها عمل کنند، چنانکه یک نفر کرسی نشین و یک نفر نایب او و پنج نفر کارگزار دیگر، به این طریق که صدرنشین اول به امور نظام و لشکر متوجه بوده و صدرنشین دوم از مدرسه های علوم متفرقه و هر چه متعلق به آنهاست متوجه شود و مابقی از کارگزاران، اولی مباشر امور زراعت، دومی مباشر امور تجارت، سیمی مباشر امور صنایع، چهارمی مباشر امور مهندسی و معماری، پنجمی مباشر امور داروگی بوده باشد و به همین قرار به استصواب همدیگر مشغول گذراندن امور آبادی تازه شوند و این هفت نفر را اهل آبادی تازه خودشان

باید منتخب نمایند و می‌باید امورات شروع و عرف را با کمال انصاف و عدالت به قانون شریعت انگلستان و به آداب اهل آن ولایت بگذرانند و اگر چنانچه از کسی خیانتی به خلاف شرع و عرف سرزده باشد که به موافق قانون اهل انگلیس آن کس واجب‌القتل شده در این صورت اختیار با آن هفت نفر می‌باشد، که آنها را یا این‌که به انگلستان می‌فرستند و یا این‌که به یکی از بنادر دسترسی که نزدیک و در تصرف اهل انگلیس می‌باشد و یا این‌که بالکلیه از همان آبادی تازه اخراج ابدی می‌نمایند و در هر سه صورت باید به صلاح و صوابدید بالیوز^۱ انگلیس که در آن نزدیکی‌ها توطن دارد بوده باشد. شرط پنجم از شروط سبعة این است که: مال و جان هرکس و وارث آنها در آزادی باشد و دیگر اهل آبادی تازه در هر جنگ و آشوب و نزاع که در ولایت اتفاق می‌افتد رجوعی و مداخلیتی در آن نکنند و داخل این قبیل امورات نشوند و از این طرف هرگاه دشمنی برای این آبادی تازه خواه از ولایت خواه از خارج از ولایت به هم رسد و قصد این آبادی کنند در این صورت حضرت نایب‌السلطنة العلیه و ولیعهد ایشان و یا کارگزاران دولت مقرر فرمایند که اهل آبادی تازه هر قدر لشکر خواهند تعیین نمایند که به کومک آنها رفته، آنها را از ضرر جان و مال محافظت کنند. شرط ششم از شروط سبعة این است: برای حمایت و تقویت چه در اجناس و متاعی که از آبادی تازه به اطراف می‌برند و چه از سایر جاها به آنجا می‌آورند تخفیفی در گمرک آنها لازم است. اگرچه این معنی چندان قابل ذکر نبود، لکن در چنین کارها همگی و عموم خلایق از همت و جوانمردی و انصاف عالمگیر نواب والا نایب‌السلطنة عباس میرزا امیدوار می‌باشند و استدعا دارند حضرت نایب‌السلطنة در باب اجرت کارگر و عمه که از اهل ایران ضرور خواهد شد دستورالعملی مرحمت فرمایند که در اول با نرمی و ملایمت رفتار نمایند و نیز مقرر فرمایند که به قدر مقدور اسب و مادیان و مواشی از قبیل گاو و گوسفند به اهل آبادی تازه بدهند که در آن جاها نگاه دارند و پرورش دهند و خاطر جمع باشند که تا مدت پنج سال قیمت همه را از قراری که در شرط دوم نوشته شده خواهند داد و تا آن زمان دیناری باقی نخواهند گذاشت. شرط هفتم از شروط سبعة این است که: چون به جهت تعمیر عمارات و دکاکین و غیره سنگ و گچ و آجر و آهک و چوب جنگل بسیار لازم است، که اهل آبادی تازه در کار بنایی و نجاری و غیره معطل نمانند، اگر چنانچه در حدود زمین مزبور بهم رسید فبها والا سفارش در این باب به اهالی حوالی و حواشی لازم است و نیز لازم است که به عهده

۱. بالیوز یا بالیوس از ترکی استانبولی که آن هم مأخوذ از ایتالیایی است در آن زمان عنوان افتخاری بوده است که به کنسول‌های کشورهای اروپا در مشرق می‌داده‌اند.

حکام و خوانین و سرحدنشینان اطراف آبادی تازه ارقام مطاعه صادر شود که در هنگام ضرورت در حمل و نقل مصالح مانع نشوند. نتیجه‌های عظیم و فواید دایمی که ممالک ایران عموماً و ولایات نایب‌السلطنه را خصوصاً در ازای قبول عهدنامه حاصل خواهند شد از قراری است که مذکور می‌شود: نتیجه اول: در صورتی که انجام ترغیب نامه بدان طریق که در شرط اول مذکور شده است و در حین وصول آن دویرنژار نایب کولونل تعهد می‌نماید که با سعی تمام خود را بر این وادارد که در مابین همان دو قطعه زمین که مرحمت و واگذار می‌شود یک آبادی عظیمی از اهل فرنگستان بنا بگذارد و اکثر جمعیت آن از اهل انگلیس و اهل جرمن بوده باشد و آنها کلاً از اهل کسب و از اهل زراعت شوند که در هر صنعت و قوف کامل داشته باشند. دویرنژار نایب کولونل نیز تعهد می‌کند که همه اهل صنایع و حرفه را تا به یکی از بنادر ممالک ایران بیاورد و در این خصوص دیناری از دولت ایران خرج نشود و لکن از آن بندر تا به جایی که ساکن خواهند شد در باب حمل و نقل آنها کارگزاران دولت علیه ایران کومک نمایند که: آنها رفته در همان سرزمین از قرار دستورالعمل کارفرمایان انگلیس مشغول تعمیر قریه و قصبه و شهر و داکاین و غیره بوده باشند و هر قدر جمعیت زیادتر می‌شود و هوا امان می‌دهد در فکر تعمیر و آبادی بود و هرجا برای هرکس خوش آید و انتخاب نماید مسکن سازد و بنای آبادی و خانه و غیره نماید، همین زمین که حدود آن در شرط اول ذکر گردید در یک نقشه علیحده همه آنها جابجا نشان کرده شده همراه همین اقرار نامه ارسال حضور اشرف گردید که در آن نقشه همان دو قطعه زمین که استدعا شده است با خط کبود و لاجوردی محدود است و رنگ آن دو قطعه زمین را تیره‌تر از سایر نواحی آن ولایت که آنها در او واقع شده‌اند نموده، بدین طریق آن قطعه که در ولایت آذربایجان واقع است با رنگ شنجرفی تیره‌تر کشیده شده، که از سایر جاهای آن ولایت فرق داشته باشد. نتیجه دوم این‌که بعد از مدتی اهل آبادی تازه از رعیت و غیره بنای سالدات^۱ داوطلب بگذارند و هرکس از جوانان آنجا که قابل برداشتن تفنگ می‌شود تفنگ به او بدهند و رخت نظام برای آنها درست نمایند و مشق سالداتی و غیره به آنها تعلیم نمایند و خرج آنها کلاً به عهده اهل آبادی تازه است و بعد از انقضای مدت پنج سال که خودشان را به سلک سالداتی آورند به عوض باج و خراج به هر پنجاه نفر یک نفر سالدات با همه تدارک به سر کار اشرف والا نایب‌السلطنه ایران بدهند و یا این‌که مواجب و اخراجات یک نفر را هرچه

۱. مأخوذ از Soldat روسی که آن هم از کلمه Soldat فرانسه آمده به معنی سپاهی و سرباز و این کلمه از قرن سیزدهم تا چندی پیش در ایران به کار رفته است.

باشد وجه نقد بدهند، به شرطی که اختیار پول و یا سالدات با اهل آبادی تازه باشد، هرکدام پول و یا سالدات دست دهد بدهند و بعد از آن که این آبادی تازه به اتمام رسید پنج سال تمام نمی‌گذرد که همگی همت خواهند کرد که مدرسه نظامی برای تعلیم جوانان سپاهی بنا بگذارند، که همه را در فنون مختلفه درس دهند، با این گونه ترقی اگر چنانچه زودتر ممکن نباشد در سال پنجمی خواهد شد. نتیجه سیم این است که نواب والا نایب السلطنه ایران عباس میرزا حقی داشته باشند در این که چند نفر معلوم از جوانان ایران مأمور فرمایند که به آبادی تازه بروند و در مدرسه‌های نظام و غیره کسب علم و آداب کنند و معلمین و مدرسین آنجا دیناری به اسم اجرت و حق‌التعلیم و حق‌السعی از آنها مطالبه نمایند و مادامی که آبادی تازه موجود است همین حق با حضرت نواب نایب السلطنه عباس میرزا و ولیعهد ایشان بوده باشد و دیگران در این حق مداخلیتی نداشته باشند و نواب نایب السلطنه و ولیعهد ایشان قراری بدهند که هرچه مدد معاش و مایحتاج از قبیل لباس و خوراک است به آن جوانان برسد و نیز هرچه از کتاب و اسباب و آلات که برای پیشرفت تحصیل آنها مصرف دارد قیمت آنها را بدهند و وقتی که فارغ از خدمت می‌شوند و می‌خواهند که بر سر خدمت خود مراجعت نمایند همان اسباب و آلات را همراه خود ببرند، که در معنی در ازای زحمت آنها از سرکار والا نایب السلطنه العلیه انعامی مرحمت شده که اسباب کار آنها بوده باشد. اگر چنانچه نواب والا نایب السلطنه این شرایط را مراعات و تقویت فرمایند اهل آبادی تازه به جان و دل راغب می‌شوند همیشه بدون توقع حق‌السعی و حق‌التعلیم از جوانان ایران متوجه بوده، هر علمی از علوم و صنایع را تعلیم نمایند، دستورالعمل آن به وضعی که شایسته احوال آبادی تازه بوده باشد این است: از آن روز که مدرسه‌ها تمام می‌شود تا به مدت سه سال اول شش نفر از جوانان به حکم نواب والا در آن مدرسه‌ها تعلیم نمایند و به همین قرار در هر سه سال سه نفر دیگر علاوه نمایند، تا این که به بیست و پنج برسد. آن بیست و پنج نفر حد آن است که همیشه در مدرسه‌ها و غیره از قراری که نوشته شده توقف داشته تعلیم بگیرند و اگر زیاده‌تر از آن بیست و پنج نفر طالب باشند که در مدرسه‌ها تعلیم بگیرند باید حق‌السعی و حق‌التعلیم بدهند و اگرچه این جوانان مادام توقف در این آبادی تازه می‌باید بنا بر طریقه اهل آنجا رفتار نمایند مع هذا احدی با مذهب و دین و شریعت آنها رجوعی باید نداشته باشد و هرچه لازمه مذهب آنها است از آن قرار عمل نمایند و نه احدی از اهل فرنگستان در این صدد خواهد شد که آنها و یا این که سایر اهل ایران را که در آبادی تازه سکنی خواهد داشت به مذهب عیسوی بگردانند، بلکه هرکس هر مذهب و دینی که دارد

در آن دین مستقیم بوده و احدی به مذهب دیگری رجوع نداشته باشد. نتیجه چهارم این که: از هر کسی که از اهل این آبادی تازه در بعضی ولایات ایران که در تصرف این آبادی تازه نیست تقصیری و یا خیانتی صادر شود او را باید به قاعده و قانون اهل ایران تنبیه نمایند و آن شخص هر که باشد جواب تقصیر خودش را باید خود بدهد و اهل آبادی حرفی در آن نخواهند داشت ولیکن چون نیک و بد امور این آبادی تازه و آرام و آسودگی اهل آنجا به عهده کارگزاران آبادی تازه می باشد و در هر عیب و نقص جواب نواب والا نایب السلطنه با آنها است لهذا لازم است که هریکی از اهل ایران در میان این ولایت تقصیر می کند او را به نزد حاکمی از حکام ایران که نزدیک و دسترس است فرستند، به شرطی که آن حاکم بنا بر قاعده و قانون ایران او را تنبیه نماید و از هر ضرر و خسارت که از او به اهل آبادی تازه رسیده اصلاح دهد، بلکه تدارک و علاج آن را نماید. نتیجه پنجم این است: هر دولت و مملکت که با دولت ایران در جنگ و نزاع باشند اهل آبادی تازه بالمره قطع الفت با آنها نمایند و تا زمانی که نواب والا نایب السلطنه العلیه و ولیعهد ایشان قواعد و شرایطی که اصل مبنای این آبادی تازه در سر آنها قرار گرفته است در نظر داشته حفظ می نمایند و حکمی به خلاف آنها صادر نمی کنند تا آن زمان هر کدام از دول خارجه که در آشکار با دولت ایران به مقام مجادله و منازعه برآمده باشند در این حال اگر چنانچه اهل آبادی تازه با آن دول خارجه طرح موافقت اندازند مجرم و مخاطب بوده باشند و به ترجمان این گونه بی وفایی ملک آنها که عبارت از همین آبادی تازه بوده باشد ضبط سرکار شود، به علت آن که مقصود و منظور اصلی از بنای این قسم آبادی این است که دایم الأوقات سوای نفع های دیگر، دوستی و اتحاد در مابین دولت ایران و انگلیس و الفت اهل این دو مملکت روز بروز زیادتر شود، نه این که خلاف آنها به عمل آید. نتیجه ششم این که: هر محصولی که در ایران به هم می رسد اگرچه آنها در ایران چندان قیمت نداشته و یا این که هیچ مصرف برای آنها ندانند و لکن اهل آبادی تازه به زور علوم و صنایع آنها را به کار می برند و به عوض آنها اهل ایران را دولت و استطاعت می بخشد و قطع نظر از این جمهور اهل ایران به زور هم چشمی نفع ها خواهد دید، حتی کارگران هم در آن اوقات که اجرت می گیرند و کار می کنند سعی خواهند کرد که در هر علم و هر صنعت خودشان را ماهر سازند و مثل اهل فرنگ تفوق بر سایر اهل ممالک نمایند و این نفع ها باعث می شود بر این که یک مملکت عظیم و وسیع سمت مشرق که از سایر ممالک برتر و بلندتر می باشد زنده شود و روشن ضمیر گردد و یقین است که زیادتى مداخل هر مملکت نتیجه این گونه تحصیل و ترقی است، به علت این که هر فرد از افراد مردم به این نوع تربیت یابد و ترقی نماید و همیشه به

زحمت و مشقت و تحصیل روزی عادت می‌کند، هر عملی از روی فطانت می‌نماید، روزبه‌روز در دولت و مکت و مداخل خواهد افزود و به جایی خواهد رساند که هر باب تفوق و برتری بر سایر ولایات داشته باشد. نتیجه هفتم این است که: اهل آبادی تازه هر معدنی که پیدا کرده و در آن معدن کار کنند سدس مداخل آن را به کارگزاران نواب نایب‌السلطنه ایران بدهند و یقین است که این‌گونه مداخل برای ایران امر عظیم است، به علت این‌که هم اخراجات بسیاری دارد و هم ساختن دستگاه جهت آب‌کردن و صاف‌نمودن معدنیات بسیار مشکل است. بنابراین ملاحظات محافظت چنین آبادی برای اهل ایران واجب و لازم خواهد بود.

تفضیل صورت آبادانی که به هرکدام آنها در اصل و ترجمه به حروف تهجی و حساب و هندسه رجوع شده است:

مدرسه علوم و صنایع که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:

منزل نایب رئیس، باب.

اوطاق درس استدلال، باب.

کتابخانه بزرگ، باب.

اوطاق برای جمع‌نمودن اسباب حکمت طبیعی و معدنیات که برای نمونه ضرور می‌شود، ک.

جمع خانه نمونه‌های صنایع و سایر چیزها که در فرنگ اختراع می‌شود، س.

باسمه و صحاف خانه برای جلد‌نمودن کتب، م.

تشریح خانه، باب، ن.

جراح خانه، باب.

دستگاه چرم‌سازی، باب.

مکتب خانه برای اطفال فقرا، باب.

باغ برای تربیت گل و گیاه و حبوبات پرمصرف.

جا برای تعلیم جوانان ایرانی.

جا برای تعلیم جوانان آبادی تازه.

مدرسه نظام که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:

اوطاق رئیس و مدرس، باب، ت.

اوطاق برای استدلال درس اهل نظام، باب، د.

مکتب نقاشی و تصویر، باب، ب.

قراول خانه، باب، ع.
 دستگاه شمشیر و تپانچه سازی.
 کتابخانه نظام، ف.
 اسلحه خانه، ج.
 زمین برای مشق نظام.
 مکتب برای تعلیم علم نظام و جعاقرو فی.^۱
 زمین که جوانان مهندس در آنجا باید علم را با عمل مطابق نموده نمونه قلعه و سنگر و
 وضع یورش را به مقیاس کوچک یاد بگیرند.
 مکتب خانه برای تعلیم اسب دوانی و شنو^۲ و تفنگ اندازی و شمشیر بازی.
 سایر:

۱. نشانگاه که علامت دولت ایران و انگلیس در آن نصب شود.
۲. دکاکین و حجرات
۳. بازار تبدیل
۴. بازار برای هر قبیله
۵. گمرکخانه
۶. انبار تجار
۷. کاروانسرا
۸. منازل مباشرین اموال ایرانی
۹. منازل مباشرین اموال فرنگ
۱۰. خانه های تجار
۱۱. خانه های اهل صنایع
۱۲. خانه های اصناف
۱۳. خانه های نصاری
۱۴. خانه های کویکر^۳
۱۵. خانه های هندها^۴
۱۶. منازل ارامنه
۱۷. قنادی و شکر صاف نمودن
۱۸. دستگاه تنباکوسازی
۱۹. دستگاه خبازی
۲۰. دستگاه کاغذسازی
۲۱. دستگاه فقاغ کشی
۲۲. دستگاه عرق جوهر کشی
۲۳. دستگاه معصر خمر^۵
۲۴. میوه و سبزیجات خانه^۶
۲۵. دستگاه آینه نمودن چقماق^۷ و غیره
۲۶. دستگاه چرخ و اراده^۸ سازی

۱. به جای «جغرافیا»

۲. به جای لفظ «شنا»

۳. Quaker فرقه مذهبی مخصوص از مردم انگلستان

۴. هندوان

۵. عرق گیری به اصطلاح امروز، در اصل معسر

۶. انبار میوه و سبزی

۷. به جای چخماق به املائی اصل ترکی

۸. به جای «جغرافیا»

۹. عرق گیری به اصطلاح امروز، در اصل معسر

۱۰. به جای چخماق به املائی اصل ترکی

۱۱. عرق گیری به اصطلاح امروز، در اصل معسر

۱۲. به جای چخماق به املائی اصل ترکی

۱۳. عرق گیری به اصطلاح امروز، در اصل معسر

۱۴. به جای چخماق به املائی اصل ترکی

۲۷. دستگاه مسگری و برنج و آهنگری و ظروف و آینه و شیشه‌سازی
 ۲۸. بازار آذوقه
 ۲۹. میدان کشتی‌گیری و سایر بازی‌های غریبه
 ۳۰. کلیسای پراتصنت^۱
 ۳۱. ایوان برای گذراندن امورات اهل بازار
 ۳۲-۳۳. دستگاه ابریشم و ریسمان‌بافی
 ۳۴. کلیسای دیصنتر^۲
 ۳۵. کلیسای کثالک^۳
 ۳۶. مسجد برای اهل اسلام
 ۳۷. معبد برای مذهب یونانی
 ۳۸. خانه‌های اهل اسلام با یک حمام
 ۳۹. خانه‌های یهودیها با یک معبد
 ۴۰. سلاخ‌خانه
 ۴۱. دستگاه پیه‌گذاری
 ۴۲. دستگاه صابون‌پزی
 ۴۳-۴۴. خانه‌های دباغ و دستگاه دباغی
 ۴۵. دستگاه میشارکشی^۴
 ۴۶. دستگاه روغن‌کشی
 ۴۷. آسیاب‌ها
 ۴۸. بارگاه برای رسیدن کشتی
 ۴۹. دستگاه کشتی‌سازی
 ۵۰. بارگاه کوچک برای...^۵
 ۵۱. گوشت خشکانیدن جهت آذوقه‌کشی
 ۵۲. دستگاه ریسمان و طناب‌بافی
 ۵۳-۵۴. دستگاه ماهوت و ابریشم‌بافی
 ۵۵. دستگاه کتان‌بافی
 ۵۶. زمین خشکانیدن مصالح
 ۵۷. خانه‌های مباشرین امر تجارت
 ۵۸. منزل داروغه تجارت
 ۵۹. منزل مباشر امر زراعت
 ۶۰. منزل مباشر امورات مهندسی
 ۶۱. منزل مباشر صنایع
 ۶۲. باغ بزرگ برای جمهور که نشاط به اسم نایب‌السلطنه در آنجا باشد.^۵
 ۶۳. سنگر تاج در پیش روی رودخانه

ترجمه فقراتی که اهل فرنگ برای آگاهی دولت خودشان از وضع ایران در کاغذ اخبار که زیادتر از صدهزار نسخه باشد باسمه نموده‌اند: ما نمی‌توانیم شاید زیادتر از این خدمت به تجار و دولت انگلیس نماییم به این که عموم خلق را از کیفیت وضع واقع شدن مملکت روس و انگلستان و هند نسبت به ایران خبردار نماییم، بخصوصه که این اوقات که ولایت شمالی آذربایجان به دست و تصرف دولت روسیه افتاده است. امیدواریم که دولت ما من بعد زیادتر به فکر و خیال این‌گونه چیزها بیفتد. از برای درست حالی کردن این مطلب اظهار و تقریر

۲. dissenter

۴. اره‌کشی

۱. Protestant (پروتستان)

۳. catholic (کاتولیک)

۵. در اصل افتادگی دارد

چند فقره ضرور است:

وقتی که مرکبوزوزلی^۱ فرمانفرمای هندوستان بود امورات ایران بسیار بسیار منظور نظر او بود. در سنه هزار و هشتصد^۲ ایلچی اولی که از ممالک اروپا به پایتخت ایران مأمور گردید جنرال ملکم^۳ بود که او به آن دولت بنای دوستی و مصالحه گذاشت و شرط کرد که اگر افغان به ولایات متعلق به کامپانی (کمپانی هند^۴) دست درازی نماید و بنای جنگ گذارد دولت ایران را لازم است که بیست هزار قشون داده به کامپانی کومک نماید. ایلچی که بعد از آن، از آن دولت مأمور به بامبای (بمبئی^۵) شد که شروط مصالحه را با کامپانی در آنجا درست کرده مضبوط نماید محمد نبی خان بود که او را با هفت نفر از آدم‌های خود از سوءاتفاقات در آنجا به قتل رسانیدند. در سنه هزار و هشتصد و هفت^۶ بناپارت^۷ (نام خانوادگی ناپلئون) جنرال قاردان^۸ را با چند افسر قابل و کامل به ایران و یک نفر آدم دیگر به کابل فرستاد. از جهت آمدن این ایلچی‌ها به ایران آنقدر بخل و حسد به فرمانفرمای هندوستان هجوم آور شد که جنرال الفین استون^۹ را ایلچی نموده به کابل فرستاد که ایلچی فرانسه را از آنجا دوانیده تجدید مصالحه ایشان نماید. مشارالیه خدمت خود را به انجام رسانیده مقضی‌المرام مراجعت نمود و همان اوقات جنرال ملکم باز دومرتبه برای همان مطلب ایلچی شده وارد بندر بوشهر گردید و در آنجا یکی از بزرگان عرب که از قبل پادشاه ایران حاکم بود به مشارالیه منتهای بی‌حرمتی و بدرفتاری نمود. مشارالیه متحمل رفتار ناهنجار او نگشته، به کلکته مراجعت نمود. در سنه هزار و هشتصد و نه^{۱۰} دولت انگلیس اراده نمود که ده هزار سالدات از راه دریا به بنادر ایران فرستاده، بنای جنگ و جدال و منازعه به دولت ایران بگذارد و هر دو دولت به فکر تدارک خود افتاده، حتی در کنار بندر بوشهر و غیره بنای سنگر و قلعه^{۱۱} از برای محافظت کردن مکان‌ها گذاشتند. نتیجه بر این بنای منازعه برای دولت انگریز این شد که دولت ایران بنا گذاشت که سفیری به هندوستان فرستاده، ایلچی

1. Marquis Wellesley

۲. ۱۲۱۵ قمری

3. General Sir John Malcolm

4. Company

5. Bombay

۶. ۱۲۲۲ هجری قمری

7. Bonaparte

8. Gardane

9. Elphinstone

۱۱. مصغر قلعه

۱۰. ۱۲۲۴ قمری

بناپارت و آدم‌های او را از تهران و خاک ایران اخراج نماید و قرارداد کند که هر قدر قشون که از برای اخراج نمودن سالدات روس، که در آن اوقات به سمت شمالی ایران داخل شده بودند، کفایت نماید کامپانی بدهد. در این وقت دقیق سر هر فرد جونس^۱ از لندن وارد پایتخت ایران گردید، بدون این که اختیار کامل به او داده باشند و یا این که دستورالعملی از کامپانی به او رسیده باشد. بعد از اظهار مطالب دولت انگلستان به دولت ایران آمدن قشون کامپانی بی مصرف و بی حاصل شده و خودش هم در دارالخلافه توقف نمود. مصالحه در میان این دو دولت تمام کرد که هر ساله کامپانی دویست هزار تومن ایرانی با هر قدر افسر و صاحب منصب که برای تعلیم مشق سربازی و متعلقات جنگ ضرور باشد بدون توقع اخراجات به دولت ایران بدهد. میرزا ابوالحسن خان با مستر موریه هر کدام از طرف خود برای اجرای این صلح نامه مأمور شدند. در سنه هزار و هشتصد و ده^۲ جنرال ملکم باز به خواهش پادشاه ایران از برای تلافی بی حرمتی که در سنه هزار و هشتصد و هشت^۳ در بندر ابوشهر نسبت به مشارالیه شده بود مأمور به پایتخت ایران گردید. در میانه سر هر فرد جونس و جنرال ملکم اختلاف به هم رسیده و با همدیگر سازش آنها نشد. جنرال ملکم مأمور شد که به هند مراجعت نماید و سر هر فرد جونس به انگلستان. در جوزای همان سال^۴ سر قوراوولی از لندن به اختیار تمام به سفارت ایران مأمور شد. چند اراده^۵ توپ و چند نفر صاحب منصب از جمله مجر داریسی^۶ و مجر استون^۷ همراه او بود. آخری چند وقت بعد از رسیدن به ایران در اردبیل^۸ تلف شد. در آن اوقات دولت فرانسه با دولت روس دوست بودند و دولت ایران با دولت آخری جنگ وجدل داشتند. دولت فرانسه با مصاحبه جنرال قاردان شرط کرده بود که به دولت ایران کمک نموده، قشون روس را از خاک ایران برون نمایند. این شرط و این مصالحه معمول نگشت. به علت مصالحه که در همان اوقات مابین دولت فرانسه و روس اتفاق افتاد. در سنه ۱۸۱۱^۹ که سر قوراوولی به ایران وارد گردید افواج سرباز عباس میرزا ولیعهد ایران در مشق و تعلیم بسیار بدو مغشوش بودند. آنها شش باطلیان^{۱۰} بود که بعضی به زبان فارسی و بعضی به زبان فرانسه و بعضی به زبان اورسی^{۱۱}

1. Sir Harford Jones

۳. ۱۲۲۳ قمری

۲. ۱۲۲۵ قمری

۵. در اصل: عراده

۴. ماه سوم بهار مطابق با جمادی الاولی ۱۲۲۵

6. Mjor d'Arcy

7. Major Eston

۹. ۱۲۲۶ قمری

۸. به جای اردبیل

۱۰. از کلمه battalion انگلیسی و bataillon فرانسه که بعد آن را «باطالیان» هم نوشته‌اند به معنی گردان.

مشق یاد می‌گرفتند و در همه جا سیزده اراده توپ میدان داشتند و قورخانه آنها از همه جهت بی‌تدارک بود. یکی از منظورهای عمده سر قوراوولی این شد که صلح‌نامه گذشته را به وصفی تجدید نماید که اخراجات کامپانی نسبت به دولت ایران کمتر از آن باشد که بود. بنابراین قرارداد نمود که افسر و صاحب‌منصب‌های اهل انگلیس، که در دولت ایران با مواجب و اخراجات کامپانی خدمت می‌کردند، مواجب از دولت ایران از وجه دویست هزار تومان کامپانی به ایشان برسد. لکن دولت ایران این قرارداد را قبول نکردند، تا این‌که در سنه هزار و هشتصد و دوازده^{۱۲} در سلطان بود^{۱۳} و لیعهد ایران شکست فاحش به قشون روس داده و فتح نمایان نمود. نواب نایب‌السلطنه و اعلیحضرت پادشاه ایران این فتح را از افسرهای انگلیس دانسته، بنابراین قرارداد سر قوراوولی را قبول نموده، تجدید مصالحه کردند. قشون نایب‌السلطنه که سرکرده‌ای انگریزی در سر آنها بود در سمت طالش هم تفوق به روسیه نمود، سالدات روس را در اوایل از اکثر جای طالش و لنکران بیرون کردند. لیکن کروئل^{۱۴} داریسی مجبور به این شد که با ابواب جمعی خود از میدان جنگ مراجعت نماید. به سبب رسیدن کشتی روم^{۱۵} با قزت^{۱۶} انگریزی و آوردن خبر مصالحه که در میان دولت روس و انگریز اتفاق افتاده بود. بعد از زمان قلیل قشون روس تلافی مافات را چنان‌که شاید و باید نموده، در اصلاندوز^{۱۷} و لنکران شکست تمام به نواب‌السلطنه داده، آورد و^{۱۸} و توپخانه و تدارکات بالمره به دست سالدات روسیه افتاد. در سنه هزار و هشتصد و سیزده^{۱۹} به وساطت ایلچی انگریز در مابین این دو دولت بنای مصالحه شد. دولت ایران در این صلح نه تنها راضی به این شدند که دست از ادعای گرجستان بکشند، بلکه قراباغ و طالش تا به آستارا و تسلط دریای حاج ترخان را بالمره به دولت روس واگذار کردند. اگرچه رشت در تصرف دولت ایران است و در حوالی آن جنگل بسیار خوب هست، لیکن دخل و تصرف در دریای مذکور ندارند و در این اوقات مصالحه سرداران روسیه سعی نموده، تمام ولایات داغستان را به حیطة تصرف آورده، نظام و قرارداد تازه در میان رعایای ولایات مذکور و قراباغ بنا نهاده‌اند. بعد از اتمام

۱۱. مقصود «روسی» است که پیش از این در ایران «ارس» و «اورسی» هم می‌گفتند.

۱۲. ۱۲۲۷ قمری

۱۳. آبادی در میان قراباغ و شکی و شیروان که در ۱۲۲۷ جنگی در میان ایران و روسیه در آنجا درگرفت.

۱۴. از کلمه Colonel انگلیسی و فرانسه به معنی سرهنگ.

۱۵. نام کشور عثمانی از زمان صفویه تا این زمان. ۱۶. از کلمه gazette فرانسه و انگلیسی به معنی روزنامه.

۱۷. دهی در ملتقای رود قراسو با ارس که نام آن را «اصلاندوز» هم می‌نویسند.

۱۸. به جای کلمه «اردو» که اصلاً مغولی است. ۱۹. ۱۲۲۸ قمری

این صلح‌نامه سر قوراوزلی در جوزای سنه هزار و هشتصد و چهارده^۱ مستر موریه را در جای خود گذاشت، از راه پطربرغ^۲ به لندن مراجعت نمود. اندکی بعد از آن مستر الیس^۳ با دستورالعمل از برای قطع نمودن دویست هزار تومان و سایر اخراجات کامپانی وارد تهران شد و خدمت مرجوعه خود را به انجام رسانید. در سنه هزار و هشتصد و نوزده^۴ میرزا ابوالحسن خان دفعه دوم به رسم سفارت از برای مطالبه صد هزار تومان شش ماهه ثانی، که از سال مصالحه مانده بود، وارد لندن شده، بعد از گفتگو با وزیر امور خارجه حکم چنان شد که کامپانی آن صد هزار تومان را بدهند. به جهت شکست شرط سیم صلح‌نامه مستر الیس و موریه حکم نموده‌اند که سرچند^۵ و صاحب منصب‌های انگریز ترک خدمت دولت ایران نموده، به وطن خودشان مراجعت نمایند. ولیعهد دولت ایران سعی و اهتمام بلیغ نمود که این بنا را به هم بزند، به جایی نرسید. این صرفه جویی غلط مستر الیس و موریه ولیعهد ایران را به این واداشت که از سرکرده‌های فرانسه پیدا نموده، به جای افسرهای انگریز بگذارد. کرنل دارسی عرض نمود که در عوض این پنج نفر یک زاده‌های ایرانی همراه خود به لندن آورده و خود متوجه امورات آنها شده، ایشان را در علوم جنگ و بعضی صنایع تربیت نماید. نواب نایب السلطنه کاغذی به مستر موریه، که در تهران بود، نوشت که اذن او را در این خصوص حاصل نماید. مشارالیه این مطلب را قبول نکرده، متمسک به این شد که تا من از دولت خود مأذون نباشم نمی‌توانم به کورنل دارسی این اذن را بدهم. با همه این باز کورنل دارسی ایشان را برداشته، از راه پطربرغ وارد لندن شد. در سال‌های گذشته توپخانه و قورخانه دولت ایران و تعلم سرباز و حمایت و حفظ سرحدات و امورات معادن موافق تعلیم و دستورالعمل صاحب منصب‌های انگریز بود، وقتی که افسرهای ما از تبریز مراجعت می‌کردند قشون نواب ولیعهد ایران به این تفصیل بود:

توپچی سواره، ۶ توپ، چهار دسته.

توپچی ساده از برای ساخلو، دو دسته.

سر زنبورک، صد نفر.

۱. نیمه دوم جمادی‌الآخره ۱۲۲۹

۲. Petersburg یا Peterbourg پایتخت روسیه که در ایران «پطرزبورغ» هم می‌نوشتند.

۳. Ellis

۴. ۱۲۳۴ قمری

۵. در اصل چنین است و معلوم نیست چه بوده است، چنان می‌نماید که نام وی از قلم افتاده و سرچند محرف کلمه Sergeant انگلیسی به معنی درجه‌دار بوده باشد.

سرباز نظام، دوازده باطلیان (گردان)، هر کدام از قرار هشتصد نفر. سواره نظام، دو دسته.

سوی آنها چندین معدن آهن و معدن ذوغال زمین^۱ پیدا شده که بنای کارکردن آنها را داشتند و همچنین دستگاهی برای ریختن گلوله توپ دشل^۲ شروع گشته بود. بالاتر از سه کرور از وجه قراردادی دولت انگریز خرج آنها شد. بعد از آن که سر قوراوولی با افسرهای انگریزی از ایران مراجعت نمود، فواید دولتین رو به تنزل گذاشت. مستر موریه و مستر الیس تهران را گذاشته، به مأوای خود مراجعت کردند.

هنری ولک^۳ نایب در دسته سواره مدرس که او در وقت سر هر فرد جونس^۴ اجدان^۵ ابواب جمعی ایلچی مذکور بود به خدمت و منصب بلند کارگزاری دولت انگلیس سرافراز شد و از آن وقت منافع و تسلط ما در دولت ایران در مقابل دولت روس رو به تنزل گذاشت و این هم آشکار است که دولت روس خیال دارد که در وقت فرصت ایران را تابع و متصل به مملکت الی غیرالنهاییه وسیع خود نماید. همین که الآن تسلط و اختیار دریای خزر^۶ منحصر به دولت روس است آنها می توانند هر وقت که خواهش داشته باشند ضرر به مملکت شرقی ما برسانند. دولت روس نه تنها همین فواید و منافع معامله و تجارت ایران را مختص و منحصر به خود کرده است، بلکه همچنین به توسط گرجستان معامله مملکت اناطولی هم بسته به آنها شده است. در سنه ۱۸۲۰^۷ ایلچی مشخص و باشوکت، که بسیار قراول و اهل نظام همراه داشت، از دولت مذکور به هرات و بخارا مأمور گردید، که راه معامله تازه از برای دولت روس پیدا نموده، شال کشمیر را از راه راست به بازار روس بیاورند. گویا در این اوقات عظم و مصرف دولت ایران در پیش امنای دولت انگریز تمام شده است که چندان پایی نمی شوند. در سنه هزار و هشتصد و هفده^۸ جنرال یرملوف^۹ برای سرداری و حکومت گرجستان معین شد، پنجاه هزار سالدات خوب ابواب جمع او گشته، به لباس و لقب

۱. زغال سنگ

۲. گویا نوعی از توپ معمول انگلستان در آن زمان بوده است.

3. Henry Willocks

۴. به جای سر هر فرد جونز

۵. از کلمه انگلیسی adjutant و کلمه adjutant فرانسه که اکنون «آجودان» می نویسند.

۷. ۱۲۳۵ قمری

۶. در اصل: دریای خزر

۸. ۱۲۳۲ قمری

9. Yermolof

ایلچیگری با جوانان قابل و نجیب داخل پایتخت آذربایجان و ایران شده، دولت ایران هم منتهای حرمت و عزت به او کردند. مشارالیه بعد از اتمام توابع مصالحه نامه ممضی شده کروئل مزاروویچ^۱ را به لقب کارگزار دولت روس در تبریز گذاشته، خود به تفلیس مراجعت نمود. مشارالیه آدمی است که قابلیت او را به همچنان لایق و مستحق نموده است. فرصتی فوت نمی کند که خود را در پیش اهل ایران عزیز و محترم و خیرخواه به قلم نهد. مطالب او در پیش امنای آن دولت اکثر اوقات بلکه همیشه مقبول و مقرون به اجابت است، زیرا که او در خرج و جدو جهد کردن به این که دوستان خود را روزبه روز زیاد نماید مضایقه نمی کند. سنه هزار و هشتصد و هفده^۲ که پنجاه هزار سالدات و قشون روس در مملکت گرجستان و آن سرحدات بود این اقوات به صدوسی هزار رسیده است. با وجود این که در اوقات جنگ تمام قشون روسیه از سی هزار نفر زیادتر نبود. سبب این نوع تغییر و متحمل شدن به این قدر اخراجات کثیره گویا کرنل مزاروویچ باشد، به خیال این که دولت روسیه بعد از این شاید تواند که در وقت فرصت و مناسب به زور قشون در مملکت ایران فساد و اغتشاش نماید. دولت انگلیس در مقابل همچنان آدم قابل و سخی الطبع مستر ولک را، که اولاً پایین بودن منصب او در میان قشون در نظر اهل ایران خوار و بی اعتبار نموده، گذاشته اند. مشارالیه قطع نظر از امساک و پستی رتبه دایم خلاف خواهش ولیعهد نایب السلطنه رفتار می نماید و در اکثر امورات دولت مدعی معظم الیه می شود. این بدرفتاری باعث تنزل دوستی و منافع دولت انگلیس شده، در خصوص ندادن صد هزار تومان قراردادی که بایست حسب الحواله حضرت پادشاه مستر ولک به ولیعهد ایران کارسازی نماید، اگرچه مشارالیه ده هزار تومان از آن وجه کارسازی کرده بود، رفته رفته کار به جای بد رسید. نواب نایب السلطنه دوهزار تومان دیگر هم به مستر ولک حواله نمود، مشارالیه قبول نکرده، ابا از دادن وجه نموده. وقتی که قائم مقام وزیر دولت ایران ابرام و اصرار در این خصوص کرد مشارالیه بدطوری جواب داده، اظهار نمود که نواب نایب السلطنه و قائم مقام او عهد و پیمان خود را که با من نموده بودند شکسته، بنای جنگ و نزاع با دولت روم گذاشتند، به خاک روم وارد شدند. مشارالیه این را هم علت علیحده از برای ندادن وجه قراردادی نمود. امنای دولت ایران اظهار ساختند که مستر ولک اصلاً و قطعاً از رفتار ناهنجار پاشای ارزنة الروم خبردار نبود و هیچ وقت دخل و تصرف به این کارها نداشت. دادن ده هزار تومان مستر ولک در دفعه اول و در ثانی

1. Mazarovitch

انکار نمودن از وجه تعهد شده سبب و علت غضب و تغیر شاه ایران شده، حکم نمود که دوهزار تومان را از میرزا ابوالحسن خان که به توسط سفارت او این وجه از لندن به مستر ولک حکم شده بود بگیرند. بعد از آرام شدن حضرت پادشاه آقا محمد کریم مأمور شد که وجه مذکور را از مستر ولک مطالبه نماید. مشارالیه چون پیش از وقت خشم و تغیر شاه را دیده بود طالب انجام رسانیدن خدمت خود شده، از قضا زیادتز از آنکه مأمور شده بود به عمل آورده، اظهار کرد که اگر حکم حضرت پادشاه تا پنج روز به انجام نرسد مأمور است که بعد از انقضای مدت مذکور سرمستر ولک را ببرد. مستر ولک به مجرد شنیدن این خبر مهماندار خواسته، که به انگلیس مراجعت نماید و همچنین اظهار ساخت که این مطلب را وزیر او نوشته پا به مهر به او بدهد. حضرت پادشاه محض از راه تواضع و مرحمت فرمودند که همچنان حکم از طرف مانده بود، این سهو آقا محمد کریم بود، اگر مستر ولک توقف نماید ما در عوض این مرحمت‌های مخصوص درباره او مشمول خواهیم فرمود. وزیر امور خارجه دولت ایران اظهار ساخت که این اوقات که نقل مصالحه رومی در میانه است رفتن مستر ولک موافق عقل و قاعده درست نیست. باز مستر ولک در مراجعت خود ابرام و اصرار کرد. حضرت پادشاه اظهار ساخت که اگر مستر ولک به این جهت و به این وضع مراجعت نماید ما هم لابدیم که یک نفر کارگزار به لندن فرستاده که تا در آنجا حقیقت رفتار و بدسلوکی مستر ولک را به امنای آن دولت حالی نموده، خواهشمند شود که یک نفر آدم دیگر عوض مستر ولک به ایران بفرستند. این کارگزار بدخلق تهران را گذاشته، روانه لندن شد. میرزا محمد صالح که یکی از جوانان طلاب ایرانی که پیش از این در این مملکت بودند مأمور به این خدمت شد. میرزای مزبور از راه روس وارد لندن گشت. رفتار و احترام و عزت آن دولت، وقت عبور از خاک ایشان، باید امنای ما را از رفتار بد و عدم حرمت نسبت به جوانان و طلاب ایرانی، که پیش از این به امر دولت خودشان، برای تربیت در این مملکت بودند، پشیمان نماید. در حین ورود به پطربرگ عمارت بسیار خوب با نوکر و تدارک از برای مشارالیه حاضر و مهیا بود. از طرف امپراتور^۱ مهمانداری معین شده بود که او را به مجموع دستگاه و تماشاخانه‌ها ببرد. امپراتور اعظم مشارالیه را به حضور طلبیده و غایت التفات و نوازش نموده، یک قطعه انگشتر الماس و پر قیمت هم به او تعارف کرده، حکم فرموده بود که یک کشتی بسیار خوب از برای میرزا محمد صالح حاضر نموده و به کاپتان^۲ کشتی قدغن

۱. از کلمه لاتین Imperator که «امپراتور» هم نوشته‌اند.

۲. از کلمه انگلیسی Captain یا Kapitan روسی به معنی ناخدا.

نمایند که هیچ‌کس را بدون رضای میرزای مزبور داخل کشتی نکرده و منتهای حرمت و محبت را درباره او به عمل بیاورد و حبه و دیناری هم از او و آدم‌های او توقع ننمایند. یک نفر از آدم‌های میرزای مزبور که فی الجمله در نقاشی سر رشته داشت حسب‌الخواهش و فرموده امپراتور در این روزها از لندن به پطربرخ مراجعت نمود که در آنجا به اخراجات دولت تربیت یابد و همچنین میرزای مذکور کاغذ داشت که اگر از وجه صد هزار تومان قراردادی در لندن کارسازی نشود سی هزار باجاقلو از ایلچی دولت روس گرفته کارسازی خود را نماید. از این رفتارها معلوم است که دولت روس از برای چه و چه خیال‌ها سعی و تلاش دارند به این که دوستی دولت ایران را روزبه‌روز زیاده‌تر و محکم‌تر نمایند. مطالب میرزا محمد صالح اول عبارت از این است که فرمان حضرت پادشاه ایران را، که از برای مبارک‌باد و تهنیت به تاج و تخت رسیدن پادشاه انگلستان نوشته شده است، برساند و ثانیاً صد و پنجاه هزار تومان را از وجه باقی دویست هزار تومان قراردادی جابجا نماید. ثالثاً تفنگ و ماهوت از برای سرباز ولیعهد ایران ابتیاع نماید. رابعاً حقیقت سفارش آقا محمدکریم و سبب مراجعت و رفتار مستر ولک را به امنای این دولت حالی نماید. خامساً حرکات ناهنجار و رفتار بد، که از مستر ولک در ایران نسبت به شاه و ولیعهد و امنای او، حتی تمام اهل ایران، که در خصوص شکستن یکی از قواعد شریعت و دین آن دولت صادر شده است، به امنای دولت حالی کند. سادساً مأمور است که سعی و جهد نموده، دولت انگریز نعم‌البدلی عوض مستر ولک به دولت ایران مأمور نمایند، که به توسط او رشته دوستی در میانه این دو دولت نگسلد، بلکه روزبه‌روز محکم‌تر گردد. ما نمی‌دانیم که سبب مکروه‌القلوبی کارگزار ما پیش‌امنا و اهل ایران حق است یا نه؟ لیکن این قدر یقین داریم که ایشان بسیار اصرار در فقرات مذکور دارند. بنابراین همچنان آدم مکروه‌القلوب را دوباره به ایران مأمور نمودن هم از رویه عقل دور و هم باعث تنزل دوستی ما در آن دولت خواهد شد، ما می‌دانیم که جواب کاغذ و مطالب کارگزار ایران به زودی خواهد رسید، اما از برای کامپانی هندوستان، که آدم در بصره و بندر ابوشهر و بغداد برای معامله دارند، باز با آن اخراجات ماندن و توقف نمودن ایشان صلاح است یا نه؟ وقتی که می‌شنویم که دولت روس خواهشمند مطلب شده است که اگر از طرف ایران به عمل بیاید تجارت ایران کلاً منحصر به دولت روس خواهد شد. اما این قدر هست که جواب آن مطلب را امنای دولت ایران به دفع‌الوقت انداخته‌اند تا میرزا محمد صالح از این جا چگونه مراجعت کند؟

مستتر کاینق^۱ بدون شک یقین است که خود به حقایق این مطلب خواهد رسید و فکر و تأمل بسیار خواهد نمود، زیرا که این مطالب معظم تر از آن است که به دیگران رجوع شود، که شاید آن دیگران منافع باطنی خودشان را منظور نموده، اکرام و سلامتی مملکت هندوستان را خیال نکنند. امنای دولت ایران نه دوستی ما را کم قیمت می دانند و نه اجناس ما را نمی پسندند. دولت ما می تواند همان عزت و حرمت و تسلط و پیشروی، که پیش از این آدم های ما در دولت ایران داشتند، باز به کمال خوبی داشته باشد، مشروط بر این که امنای ما ملاحظه منافع باطنی خودشان را به کنار گذاشته و با انصاف و همت و مردانگی با دولت ایران رفتار کنند. روز به روز هم دوستی و هم امر تجارت ما بهتر و آسان تر خواهد شد، لیکن اگر خلاف این معمول گردد آنأ فأنأ قوت و تسلط دولت روس در آن زیادتر شده و خرده خرده متاع انگریز و هندوستان از نظر اهل ایران افتاده، معامله و تجارت آنجاها بالمره منحصر به دولت روس خواهد گشت.

در شهر لندن در کاغذ اخبار روز چهارشنبه بیستم ماه نوامبر ۱۸۲۳^۲ باسمنه شده است.

اسناد ایرانی

برخی از اسناد مربوط به روابط ایران را با کشورهای اروپایی در مجموعه ای شاید به دستور عباس میرزا گرد آورده اند و پیدا است که پاره ای از آنها را از زبان های اروپایی ترجمه کرده اند. به جز سفیرانی که در مراحل مختلف از ایران به کشورهای اروپا رفته اند و در دو مجلد این کتاب ذکر از آنها کرده ام یعنی به جز میرزا محمد رضاخان قزوینی و عسکرخان و حاج خلیل خان قزوینی و محمد نبی خان و میرزا محمد صالح و میرزا ابوالحسن ایلچی سفیر دیگری از ایران به اروپا رفته و ظاهراً مدت زمانی در کشورهای مختلف سفر کرده است. نام وی را در اسناد ایرانی خواجه داود ارمنی نوشته اند و چنان می نماید که از ارمنیان ساکن بغداد بوده است و خود نام خویشان را داود ملک شاه نظر شاهپورزاده ضادوریان می نوشته و کتاب کوچکی در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ.) در پاریس به فارسی و فرانسه و ارمنی به عنوان وضع کنونی ایران چاپ کرده است. پیدا است که عباس میرزا نایب السلطنه او را مأمور کرده است با دربارهای اروپا گفتگوهایی بکند و وی نامه هایی نوشته که اصل یا ترجمه آنها را به انشای مخصوص در آن مجموعه گرد آورده اند به این گونه:

۱. George Canning (۱۷۷۰-۱۸۲۷) وزیر امور خارجه انگلستان از ۱۸۰۷ و سپس نخست وزیر آن کشور تا دم مرگ.

۲. ۱۶ ربیع الاول ۱۲۳۹

«کاغذی که برای وزیر نمسه پرنس مترنیک نوشته است، ترجمه کاغذ وزیر مذکور این است:

به حکم نواب مستطاب نایب السلطنة العلیه وارد اسلامبول شدم و از اسلامبول عازم پترزبورگ^۱ خواهم شد و در آنجا سبب رنجش و نزاع سرحدداران دولت روس و ایران را به امپراتور عرض و حالی خواهم کرد که: باعث این نزاع سرحدنشینان دولت روسیه بوده‌اند که به خلاف شروط عهدنامه کارهای بد و عمل‌های ناشایسته کرده‌اند که باعث نقض عهد شده است و هرچه در خصوص تجاوزات سرحدداران به امپراتور عرض خواهم کرد از گزارش نامه که در میان این عریضه گذاشته‌ام به آن جناب حالی خواهد شد که چند ولایت‌ها از دولت ایران غصب کرده‌اند و حال نیز غصب می‌کنند، خلاف رأی امپراتور روسیه، هرچند به دولت ایران نیک‌نفسی و پاک‌رأیی دولت روسیه معلوم است، لیکن در این مابین که مقدمه نزاع اتفاق افتاد ممکن نشد که دولت ایران ایلچی بفرستد، تا آنچه که به خلاف شروط عهدنامه از سرحدداران دولت روسیه سرزده است به دولت روسیه حالی نماید و سرداران گرجستان ادعا می‌کردند که ما از جانب امپراتور مأذون هستیم که آنچه گفتگو شود با ما باشد. به این سبب روزبه‌روز کدورت زیاد شد و میان سرحدنشینان جنگ و نزاع ظاهر گردید، که شاید آغاز این جنگ و جدال گوشزد امپراتور گشته، تا به حقیقت امر رسیده، از تقصیر و تجاوزات سرحدداران خود مطلع گردد، بعد از آن دوستی در میان دولتين روشنایی یابد. این نوشته را به موجب حکم نواب ولیعهد عباس میرزا به خدمت آن جناب نوشتم. چون در ابتدای امر که دوستی به توسط کمترین میان دولتين علیتین ایران و نمسه واشد، چنان‌که معلوم آن جناب است، از جانب امپراتور اعظم سلام دوستی را از برای شاهنشاه ایران برده، تا ارساله و رساله دوستی دولتين محکم شد. همان دوستی در میان دولتين ثابت و برقرار می‌باشد و روزبه‌روز ازدیاد خواهد یافت.

لهذا توقع دولت ایران از دولت نمسه در عالم دوستی آن است که: نزاعی که مابین دولتين ایران و روس اتفاق افتاده است به حقیقت حق برسد که: خلاف شروط عهدنامه از کدام طرف است؟ تا آن وقت معلوم بشود که دولت ایران در عهدی که با امپراتور مرحوم الکساندر پاولویچ^۲ بسته‌اند باقی است و هرگز برهم‌زدگی از خاطر مبارکش خطور نکرده است و مطلب دیگر آن‌که: چون چنین مستفاد شد که ایلچی دولت نمسه که در استانبول

می‌نشینند وکالت دولت روسیه را نیز دارد. از آن جهت نواب ولیعهد نامه بخصوصه به ایلچی دولت شما نوشتند که: وقتی که کمترین وارد اسلامبول می‌شود باش بردی^۱ به کمترین بدهد، تا کمترین از راه لهستان^۲ عازم بطربرخ باشد و در نامه‌ای که نوشته بودند کیفیت احوال به تقریر کمترین محول بود که به ایلچی شما نمایم. آن جناب هم کیفیت را به شما حالی کند تا شما هم به ایلچی خودتان که در بطربرخ می‌نشینند به او بنویسید که تا او در اجرای حق مساعدت دولت ایران بکند. حال استدعا از آن جناب آن است که: کیفیت را به ایلچی خودتان که در بطربرخ می‌نشینند بنویسید که مشارالیه پیش از رسیدن کمترین احوالات را کامیانبغی به امپراتور اظهار و آشکار نماید و بعد از رسیدن کمترین به آنجا برای حرمت دولت ایران کمترین را مساعدت نماید، تا اجرای حق شود. امیدوار هستیم که استدعای کمترین را قبول فرمایند. تحریراً فی اسلامبول هفتم ماه حوگدمبر^۳ سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

اظهار گزارشات و حرکت‌های خلاف عهدنامه همایون و قاعده نظام بین‌الدولتین علیتین ایران و روسیه که از سنه هزار و دویست و بیست و هشت الی سنه هزار و دویست و چهل و دو از سرداران سرحدنشین دولت روسیه اتفاق افتاده است اظهار می‌شود:

در سنه هزار و دویست و بیست و هشت و در بیست و نهم ماه شوال المکرم مطابق تاریخ عیسوی هزار و هشتصد و سیزده در دوازدهم ماه اوگدمبر^۵ در اردوی^۶ گلستان که جنرال رتیشخوف^۷ سردار گرجستان و میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه ایران، که اختیار تمام از هر دو دولت داشتند و با وساطت سرگروزلو^۸ ایلچی دولت انگریز، مراتب مصالحه را بین‌الدولتین علیتین ایران و روسیه در بنای ایسدا دیسکوا برزندم^۹ مضبوط و برقرار شده سرحد بین‌الدولتین را مشخص نمودند، ولیکن چنین مشخص نمود که: طرفین حد و حدود و نشان‌گاه خود دانسته باشند بر این تصحیح و تفتیش ماند و علاوه بر این طوری که اساس

۱. محرف کلمه *pasport* فرانسه که در روسی و انگلیسی پاسپورت تلفظ می‌کنند به معنی تذکره و گذرنامه.

۲. مراد کشور لهستان است که مردم آن کشور نژاد خود را «له» می‌نامند.

۳. محرف کلمه «اکتبر» که به روسی «اکتیاپر» می‌گویند.

۴. ۵ ربیع الاول ۱۲۴۲

۵. تحریف دیگری از کلمه اکتبر و اکتیاپر.

۶. در اصل: اردوی.

۷. تحریفی از نام سرگوراولی.

۸. تحریفی از اصطلاح *statu quo presentium* (رجوع کنید به صفحه ۳۰۱ جلد اول این کتاب).

مصالحه به اتفاق دوستی دولتین را بیشتر مضبوط کنند بر عهدنامه همایون چنین قراردادی هم شد که: اگر سرحدنشینان طرفین نتوانند آن جای‌های مشخص شده را بشناسند و یا بی‌اتفاقی یا لجاجتی در باب خط سرحدات در میان آنها سر بدهد آن وقت اگر سپاه حاضره سرحدات ایران و اگر سپاه حاضره سرحدات روسیه را به موجب ایسدادیسکوا برزندم در همان تاریخ و در همان روزی که مراتب مصالحه بین‌الدولتین مضبوط و برقرار شد در هرجایی که بودند جابجا باشند. بعد از چنین ترتیب‌ها و قراردادها با رضای طرفین عهدنامه همایون تمام و با مهر مبارک دولتین علیتین ممهور و نگه داشته شد. بعد از این گزارشات مدتی نگذشت که حرکت خلاف عهدنامه از جانب جنرال رتیشخوف مذکور صادر شد که: غفلتاً سپاهی به طرف ولایت طالش فرستاده، محالات کرمی سفید داش الی زر و غیره به زور تصرف نمودند و غیر از آن در سمت ایروان از طرف گوکچه محال‌زار و زیبل تومان نخجوان و تمامی کونی گوکچه ایروان را هم ضبط نمودند که به دفعات جاهای مذکور را از جنرال مزبور طلب نمودیم وفا به وعده نکرد، تا وقتی که جنرال مزبور از سرداری گرجستان معزول، به جای او جنرال یرملوف منصوب گردید و در آن وقت گزارشات اتفاقیه را به او اظهار کرده ولایات متفرقه را از آن طلب نمودیم، ولیکن آن را هم به همان طریق گذرانید. بعد از گفتگوی بسیار که بین امنای این دولت و مزاروویچ^۱ مصلحت‌گزار آن دولت اتفاق افتاد چنین قراردادی شد که: مصلحت‌گزار مذکور به جنرال مزبور گزارش را به تفلیس بنویسد که آن از جانب خود مهندس کاملی تعیین کرده از این جانب هم کذلک تعیین نمودند که بر سرحد رفته و با تصحیح تمام و به موجب عهدنامه خط سرحدات را مشخص کرده، تا بالمره قیل و قال سرحدنشینان رفع شود و اگر خط سرحدات را مشخص نکنند پس به موجب ایسدادیسکوا برزندم ولایت‌هایی که خلاف عهدنامه تصرف کرده‌اند رد نموده، همه جابجا. هرچند مصلحت‌گزار مذکور گویا به این طریق به جنرال مزبور نوشته، اظهار کرد، لکن به جایی نرسید. من بعد، از جانب سرکار نایب‌السلطنه میرزا مسعود نامی، یکی از میرزایان متشخصین، میرزایان دفترخانه، مهندس و به زبان فرانسه آشنا و بلد، با مراسله دوستانه به نزد جنرال مزبور روانه تفلیس نمودند و باز تکلیف به تعیین کردن مهندسان و مشخص ساختن سرحدات نمودند و بعد از رسیدن میرزای مزبور به تفلیس جواب جنرال مذکور چنین شده بود که: امسال ما فرصت این امر نداریم، باشد به سال آینده. بعد از

مراجعت میرزای مزبور تکرار بنا و گفتگو بین الامنا و مصلحت گزار شد و مکرراً نوشتجات در این باب به جنرال مزبور ارسال کردند که: صلاح طرفین می باشد که این امر را پیش از زیاد شدن فساد طی بکنید. گوش و قبول نکردند. مجمل گذاشتند، تا که میان ما و روم محاربه اتفاق افتاد. در هنگام جنگ جنرال مذکور آن حینی که لازمه ذمه او بود که می بایست به موجب دوستی دولتین در چنین وقت ضرور حقوق را اجرا بکند، او را مرعی نکرده و برکنار گذاشت و برعکس او سپاهی با توپ به طرف رودخانه چقندر فرستاده، زورکی محال مزبور را ضبط نموده، نشستند و چند نفر از اهل ایران در حین رسیدن سپاه روسیه به محال مذکور جنگ کرده کشته شدند و بعد از این بنا به رفتار دیگر به خوانین قراباغ و شیروان و غیره گذاشته، که به موجب عهدنامه خوانین مذکور در آنجاها جابجا بودند. از یک طرف در گونه گونه ترس و بر احتیاط کلی مذکوران را انداخته و از طرف دیگر گریز را در پیش چشم مذکوران و از او بی احتیاط نشان داده، به درجه مزبوران به احتیاط تمام افتاده لابد و لاعلاج پی همدیگر با یک اسب و قمچی گریزان، به در خانه نواب نایب السلطنه پناه آورده ماندند و جنرال مذکور بعد از گریزانیدن مذکوران آنچه مال و املاک و خزینه های اوجاق قدیمی خوانین مزبور، که از مدت های مدید اباعن جد، جمع شده بود ضبط نمودند. بعد از این گزارش و حرکات عجایبات که از جنرال مذکور ظاهر شد امنای دولت در تعجب مانده، باز بنا به گفتگو با مصلحت گزار آن دولت گذاشته، چنین قرارداد کردند که: جمیع این گزارشات را مصلحت گزار مذکور به دربار امپراتور روسیه اظهار سازند. هر چند مصلحت گزار مذکور در حضور امنای این دولت به گردن گرفت، لیکن اثری در این باب به ما اظهار نشد. فیما بعد چنین صلاح دیدند که: محمد حسین خان ایشیک آقاسی سرکار نواب نایب السلطنه را با میرزا رضا مهندس با جهان نمای^۱ سرحدات و با رقم دوستی روانه تفلیس به نزد جنرال مذکور سازند و به ایشیک آقاسی چنین دستورالعمل هم داده شده که: اگر باز جنرال مذکور اوایل نخواهد که امر را از هم بگذرانند از آنجا به در خانه امپراتور رفته و گزارش را اظهار کرده، طی بکنند. بعد از رسیدن خان مذکور به یک منزلی شهر تفلیس جنرال مزبور از شهر بیرون رفته، به سمت دیگر عازم شد و بعد از ورود خان مزبور به تفلیس جنرال ولمینوف^۲ که نایب جنرال یرملوف باشد، خان را در جای بی حرمتی منزل داده و پی هم عقب خان آدم فرستاده، کاغذها را طلب نموده است. خان مشارالیه لابد مانده، کاغذها را برداشته، به نزد

۱. جهان نما در آن زمان به معنی نقشه جغرافیا بوده است

۲. رجوع کنید به صفحه ۴۸۵.

نایب مزبور رفته است. بعد از ملاقات کاغذهای لازمه را از خان گرفته، جوابی داده است که: چون خود جنرال یرملوف در این جا تشریف ندارد لازم است که شما به ایران مراجعت نمایید و این کاغذها را من به جنرال می‌رسانم. آن‌چی^۱ که جواب دهد به خدمت نواب نایب‌السلطنه خواهم فرستاد. خان مومی الیه هرچند سعی نموده که به اردوی^۲ خود جنرال یرملوف رفته و به موافق فرموده امر را صورت داده، ممکنش نشده، به سببی که نایب مذکور به او راه نداده، سهل است بیش از سه روز در آنجا نگاه نداشته، بی عزت روانهٔ این طرف کرده بود. بعد از چنین مراجعت خان مذکور باز بنا به گفتگو بین‌الامنا و مصلحت‌گزار مذکور شد و با حق و حساب مصلحت‌گزار را ملزم ساختند تا پی امر شده بنویسد و این گفتگوی جزئی را از هم بگذرانند، مذکور هم به گردن گرفته تعهدها کرد و کاری ندید. در همان روزها در باب امری جعفرخان بیک غلام سرکار را به نزد جنرال مذکور به تفلیس فرستادند، که در وقت غلام مذکور را به یک ترتیب بی‌آبرویی و بی‌حرمتی از حضور خود بیرون کرده و از شهر هم اخراج حکم کرده است، به مرتبه‌ای که فرصت ندادند که اسبش را نعل بکند و به آن ترتیب ذلالت بیرون کردند. بعد از آن جنرال مذکور گویا در باب مشخص کردن سرحد چندنفری فرستاده و در آن وقت هم نواب نایب‌السلطنه‌العلیه در طرف کنار رودخانهٔ ارس در شکار تشریف داشتند و در همان شکارگاه ینارال مددوف به حضور مبارک مشرف گردید. نواب کامگار از حرکت‌های بی‌جا و از رفتارهای بی‌رسم جنرال یرملوف به مددوف مزبور اظهار فرمودند و همچنین هم که اگر جنرال یرملوف با چنان حرکت‌های خلاف عهدنامه و رفتار خلاف قاعده می‌خواهد که خدمتی علاوه به سرکار امپراتور روسیه نشان دهد خاطر جمع باشد که ما آن فرصت را به او نخواهیم داد، اما اگر که به ما درست معلوم بشود که امپراتور روسیه چنین جاهای جزئی را از ما خواهش دارند در آن وقت بیش از جاهای دیگر هم به موجب دوستی و یگانگی دولتین علیتین به او پیشکش خواهیم کرد و چون فکر جنرال یرملوف پی امر درست کردن نبود در آن خصوص کار باز مثل اول ناتمام ماند و چون خود جنرال مذکور پیشتر به این جانب اظهار کرده بود که آنچه تقریر مزاروویچ مصلحت‌گزار ما در آنجا باشد او را مثل تقریر دولت روسیه قبول بکنید در این باب امنای دولت به معرفت مصلحت‌گزار مذکور فتحعلی خان بیگلریگی دارالسلطنهٔ تبریز را به ایلچیگری مرخص ساخته و میرزا جعفر مهندس‌باشی سرکار و جهان‌نمای سرحدات با

نوشتجات دوساله نزد جنرال مذکور به تفلیس روانه نمودند و به بیگلربیگی مزبور چنین اذن هم داده شد که: اگر جنرال مذکور باز امر را فیصل ندهد و قطع جواب نکنند روانه در خانه امپراتوری شود و در آنجا امر را اظهار کرده، طی بکند. بعد از رسیدن بیگلربیگی مذکور به تفلیس او را به کمال عزت و حرمت قبول کرده بودند و در وقت ملاقات بیگلربیگی مزبور در باب بیشتر امر را به محبت طی کردن به جنرال گفته بود که: من مأموریت خود را به عهدنامه و این جهان‌نمای سرحدی تسلیم به شما می‌کنم، تو خودت صلاح هر دو دولت را در نظر داشته، امر را هرطوری که صلاح می‌دانی به موافق عهدنامه درست بکن، که من هم مهر کرده به شما تسلیم نمایم، که بالمره دفع فساد و رفع گفتگوی بی‌جا شود. جنرال مذکور این جواب را قبول کرده و دست به کار زده، مرافق خواهش خود و جهان‌نمای تازه سرحدات ساخته و عهدنامه جدیدی در خصوص سرحدات نوشته، که گویی گوچه‌ایروان را، که پیش از آن می‌گفت از خاک ایران نیست، می‌گفت حالا خاک ایران شدن را قبول کرده، اما در جهان نمایش به سمت خودشان کشیده است و محال چقدر خاک خودمان، که در این نزدیکی‌ها غفلتاً ضبط نموده بود، به ما پس می‌دهد.

در باب محال‌های دیگر که بیشتر بعد از مصالحه به خلاف عهدنامه ضبط نموده بودند به هیچ وجه من‌الوجه اشاره‌ای نکرده بود. بعد از تمام کردن نقشه بیگلربیگی را طلبد و نقشه مذکور را با سایرین پیش او گذاشته، گفته بود که: من به موافق خواهش اینها را درست کرده، چنین طی کردم، اما نمی‌خواهم که شما اینها را در این جا قبول کرده مهر بکنید به سببی که ممکن است که امنای دولت شما به این معنی راضی نشوند و ضرری به شما برسند. در این صورت بهترین همه این است که شما به این ترتیب مراجعت نمایید. اگر امنای دولت شما همین ترتیب را قبول کردند آن وقت در آنجا مهر کرده و به مهر شاه برسانید، تا به شاه میرخان دیلماج تسلیم نمایید، که حال دیلماج مذکور را با شما به تبریز روانه خواهیم کرد. بیگلربیگی مذکور بنابراین که بیشتر امر به لجاجت نیفتد و به آرامی امر مضبوط شود لابد شد برگشت. به این ترتیب برگرداندن بیگلربیگی را از تفلیس این هم یک ترتیب جدیدی است که با پرده راه ایلچیان دولت ایران را به در خانه امپراتور رفتن می‌بندد. بعد از ورود بیگلربیگی به تبریز و اظهار شدن گزارش به امنای این دولت درست مشخص شد که فکر جنرال مذکور امر درست کردن نیست، به سببی که جایی که به خلاف عهدنامه ضبط کرده‌اند پس می‌دهد و از طرف دیگر جای جدیدی می‌خواهد ضبط بکند و اسم جاها را دیگر که پی هم ضبط کردند به میان نمی‌آورد و راه نمی‌دهد که امر به امنای دولت روسیه به بطربرخ اظهار

شود، تا که به موافق آن خواهش قدیمی خود روزه‌روز فساد پرزور شده، به جنگ و به خون‌ریزی عبث برسد. در این خصوص گفتگوی و مشاوره کلی میان امنای دولت به مجتهدین ملت شد و تکرار فرستادن بیگلریگی مذکور را به نزد جنرال مزبور به تفلیس صلاح دانستند. به این سبب نواب نایب السلطنه العلیه از مصدر اجلال همایون شاه فرمان علیحده کل اختیاری در این خصوص به اسم بیگلریگی مذکور آورده و از جانب سرکار مبارک خودش هم فرمان به همان مضمون به بیگلریگی مذکور داده، نوشتجات دوستانه با محبت تمام مراسله به جنرال مزبور نوشته و یگانگی بین‌الدولتین را در همان نوشتجات به مذکور درست فرمودند و ترتیب رفع فساد در باب بزرگان سرحدنشینان این دولت، که خود جنرال دایماً نارضامندی اظهار می‌کرد، با نوشته علیحده به وساطت بیگلریگی مذکور به او حالی فرمودند، به درجه‌ای که عزل و نصب آنها را به موافق خواهش خود جنرال دادند، که از هر کدامی که رنجیدگی همسایگی داشته باشد اظهار سازد و کونی گوکچه ایروان را، که آن خواهش می‌کرد به او واگذار فرمودند، اما به شرطی که اسم محال‌های بغیر حق متصرفی را رجوع و آشکار سازند و به بیگلریگی مذکور باز حکمی فرمودند که: این سفر اولاً با سعی تمام و با رفتار دوستی امر را با جنرال مذکور از هم بگذرانید و اگر باز مثل اوایل بهانه عذر عبثی به میان بیاورد به در خانه امپراتور به بطربرخ رفته و با امنای دولت امر را تمام کرده و فیصل داده بیایید. بعد از ورود بیگلریگی مذکور به تفلیس جنرال مزبور اول پیش از دست به کارزدن کج خلقی بسیار کرده بود. من بعد یک نقشه دیگری در باب سرحدات نزدیک به نقشه اولی ساخته بود به این ترتیب که: از کونی گوکچه ایروان را قدری گرفته و قدری گذاشته، از سمت سادانه خاچ خط را مشخص کرده بود و مگر نگذاشته بود که بیگلریگی مذکور کاغذ را مهر کرده و گفته بود که شما مراجعت بکنید و این کاغذ را نه که نایب السلطنه الا شاه باید مهر بکند. بعد از آن شما هم مهر بکنید و همان کاغذ را خود یرملوف مهر نکرده، فقط با امضای نایب تسلیم بیگلریگی مزبور کرده و باز با دیلماج مذکور روانه تبریز کرده بود. بعد از مراجعت او مگر معلوم و ثابت به امنای این دولت شد که فکر و خواهش جنرال مذکور در فساد می‌باشد، چرا که به موجب عهدنامه به او لازم بود که چنین امرهای جزئی را با سرحدنشینان این دولت گفتگو کرده طی نماید، نه که به نواب نایب السلطنه برساند. حالا که رأی مبارک نواب نایب السلطنه چنین قرار گرفت که در باب دوستی دولتین در یگانگی مقیم و مضبوط مانده باشد خود بالذات پایی امر شده و رفع فساد فرمودند. حالا جنرال مذکور نواب نایب السلطنه را قبول نکرده، امر را به خدمت شاه می‌خواهد برساند.

بعد از آن نواب کامگار به بیگلریگی مذکور حکم فرمودند کاغذی به جنرال ولیموف نایب بنویسد به این مضمون که: چه طوری که وعده کرده ایم کونی گوکچه ایروان را به شما واگذار خواهیم کرد، فقط اسم محال‌های متصرفی را در میان بیاوری، تا امر تمام شود. بعد از نوشتن این کاغذ جوابی از خود یرملوف به بیگلریگی مذکور رسید، پر از رذالت و بی حرمتی به بیگلریگی و ضد اعتبار شرکت نواب کامگار. بعد از این گزارشات جوابی رسید که: جنرال مذکور مزاروویچ مصلحت‌گزار را، که در آن وقت در تفلیس بود از برای این گزارشات به خدمت شاه خواهد فرستاد، که امر را در حضور مشارالیه انجام نماید. از این خبر نواب نایب السلطنه خود را پس کشیده، فرمودند بروند و هرچه خواهش ایشان است به خدمت او عرض بکنند، ما دیگر رجوع نداریم. در سنه هزار و دویست و چهل هجری، مطابق هزار و هشتصد و بیست و پنج عیسوی مصلحت‌گزار مذکور وارد اردوی همایون به چمن سلطانیه گردید، به وقتی که شرفیاب حضور مبارک شاه شد و عرض‌ها را نمود. جواب همایون به مصلحت‌گزار چنین صادر شد که: اگر دولت روسیه در نظر دارد که با ما رسماً جنگ کند سبب‌های بسیار می‌توان جست، مثلاً استدعا کند از ولایت‌های مثل ایروان و تبریز و غیره تا که لیاقت داشته باشد که شاه بشنود بدهد، یا جنگ کند، نه این که در چنین امر جزئی و بی‌قابلیت، که مورد فساد و خونریزی بین‌الدولتین واقع گردد و بدنامی میان عالم رو بدهد، که خداوند جهان خون بی‌جا کشتگان را از دو دولت خواهد پرسید و اگر در نظر دولت شما چنین نباشد پس لیاقت ندارد که بار دیگر چنین گزارش بی‌قابلیت به گوش شاه برسد، بروید و به موافق عهدنامه همایون، که بین‌الدولتین هست، با سرحدنشینان این دولت گفتگو کرده، امر را طی کنید و باعث فساد بین‌الدولتین نباشید. فی‌مابعد در همان روزها خبری به اردوی همایون رسید که سوار سامیرزا پولکونیک^۱ محال کومری با عساکر و توپخانه از سرحد گذشته و به کونی گوکچه ایروان و به طرف بالیغلو آمده و رذالت کلی بر سر متمکنان آن طرف آورده و آن مکان‌ها را ضبط کرده، نشسته است و بسیاری از رعایای آن طرف گریخته، به قلعه ایروان آمده. این گزارش به گوش مبارک شاه رسید و بعد از آن حکم صادر شد که یک نفر از متشخصین در خانه پادشاهی مشخص کنند به ایلچی‌گری به نزد امپراتور روسیه روانه سازند، که رفته جمیع این گزارشات را با امنای آن دولت گفتگو کرد، فیصل دهند، تا رفع فساد شود. این خبر که به مصلحت‌گزار مذکور رسید جواب به در خانه رسید که: سردار

۱. از Polkovnik روسی به معنی سرهنگ.

گرجستان مانع رفتن ایلچی به بطربرخ خواهد شد، به سببی که جمیع اختیار و امورات این جانب از امپراتور اعظم محول به اوست. در این خصوص باید با او حرف زد. به رسیدن این خبر به خدمت همایون شاه غیظ کرده، فرمود سردار گرجستان چه کاره است که ایلچی به در خانه پادشاهی را به نزد امپراتور رفتن مانع شود؟ بعد میرزا صادق‌نام، یکی از متشخصین دفترخانه شاهی را مشخص کردند و دیگر از برای این که با محبت و آسودگی امر را بسر بیاورند به ایلچی مذکور چنین حکم شد که: اولاً به تفلیس نزد جنرال مذکور رفته و به موجب عهدنامه با او گفتگو کرده و قطع نموده و اگر باز مثل اوایل بنا به بهانه گذارد از آنجا راست به بطربرخ رفته، در آنجا امر را از هم گذرانیده، تا قطع نزاع شود برگردد. بعد مصلحت‌گزار مذکور را به حضور طلبیده، اوضاع کار را به او حالی نموده و به دست مبارک خود گلی که از جواهر ساخته شده بود به او مرحمت کرده، مرخص فرمودند. بعد از رفتن و رسیدن ایلچی مزبور به تفلیس جنرال مذکور را در آنجا ندیده، خواسته است که به بطربرخ برود. جنرال ولمینوف نایب او به او راه نداده با این جواب که: چون خود جنرال یرملوف اینجا نیست بدون اذن او بر من ممکن نیست که شما را به طرف دولت روسیه راه داده شوم. به این سبب ایلچی مذکور مدت مدید در شهر تفلیس مانده، تا خبر فوت امپراتور الکساندر رسیده، آن وقت جنرال مذکور به نایب خود سپرده است که: چون امپراتور فوت شد ایلچی ایران مراجعت کند چطوری که آمد برگشت کند. بعد جواب از جنرال مذکور رسید که: امپراتور فوت شد و قسطنطین پاولوویچ^۱ جلوس کرد. بعد از جنرال مذکور دیگر خبری رسید که: قسطنطین پاولوویچ از امپراتوری دست برداشته و به جای اونیکولا پاولوویچ^۲ جلوس کرد. در رسیدن این جواب دولت ایران با تدارک تمام ایلچی متشخص از جانب شاه و نواب نایب السلطنه مشخص کردند که به بطربرخ رفته، به سر سلامتی در باب فوت امپراتور الکساندر پاولوویچ^۳ و به مبارکی جلوس امپراتور نیکولا پاولوویچ اظهار سازند. در این جانب مشغول بنای این تدارک بودند که جوابی دیگر رسید که: امپراتور مذکور جنرال منشی‌کوف^۴ نام را مأمور و به ایلچی‌گری ایران تعیین فرمودند و چنین کسی است که اختیار تمام از جانب آن دولت دارد که جمیع گفتگو و گزارشات این طرف را طی کرده، دوستی دولتین را علاوه مضبوط سازد. در این خصوص لازم شد که دولت ایران انتظار آمدن ایلچی مذکور را داشته باشد. ایلچی مذکور به تفلیس آمد و از تفلیس به سمت قراباغ به ایران

1. Constantin Pavlovitch

2. Nicolas Pavlovitch

3. Alexandre Pavlovitch

4. Menchikof

می آمد. هنوز به سرحدات ایران نرسیده سپاهی با توپ از طرف روسیه غفلتاً از سمت ایروان از سرحد گذشته و به باش آباران آمده، ضبط کرده نشسته. در رسیدن این خبر نواب نایب السلطنة العلیه به ایلچی مذکور کاغذی نوشته و با چاپار فرستاده شد و آمدن سپاه مذکور را اظهار فرمودند. ایلچی مذکور هم بعد از زیارت رقم مبارک یک نفر از بولکونیک‌هایی را که همراه داشت به تفلیس به نزد جنرال فرستاده و سپاه مذکور را برگردانیدند. اما باز به قرار دویست نفر سالدات در محال مذکور به اسم قراول گذاشتند. به این جمله متحمل شدند تا ایلچی مذکور رسید، که با حرمت تمام و استقبال تمام ایلچی مذکور را قبول کرده، به حضور مبارک نواب نایب السلطنة مشرف شدند. بعد ایلچی مذکور اظهار کرد که اختیار در باب طی کردن جمیع امورات و گزارشات و گفتگوی این جانب را از امپراتور اعظم دارند و دوستی دولتین را بیش از اول مضبوط و قویم سازند. من بعد که امنای این دولت گزارشات و نقشه سرحدات را به او نشان دادند یک بار خود را پس کشیده، گفت که: در چنین امرها مأموریت حرف زدن ندارم، الا مراسله‌ای که نواب نایب السلطنة به یرملوف نوشته بود و صورت جواب نوشتجات ولمینوف به نواب نایب السلطنة هر دوتا را در حضور امپراتور اعظم نشان دادند و دیدند که چندان تفاوت در مطلب نیست. به آن سبب به من حکم فرمودند که یا به این یا به آن ترتیب حکم امر را طی کنم. اما این گزارشاتی که حالا در میان می آورید به من معلوم نیست. از این جواب ایلچی مذکور معلوم شد که مزاروویچ مصلحت‌گزار در این سنوات از این همه گزارشات و سفارشات و غیره به هیچ وجه من الوجوه به امنای دولت روسیه اظهار نکرده است و جنرال مذکور هم کذلک، الا آن چه که صلاح خود و پیشرفت کار خودشان بوده است. به او اظهار کردند که: حال ثابت شد چه طوری که بعد از این قدر اهتمام در گفتگو و متحملی نواب نایب السلطنة در این سنوات تا دوستی و یگانگی دولتین بر هم نخورد در آخر مهر مبارک نواب کامگار و مهر ایلچی سرکار را قبول نکرد و غیر از نوشتجات بی حرمت سابق‌الذکر امر را به خدمت شاه نرسانید و جوابی که به مصلحت‌گزار مزبور به لفظ مبارک شاه صادر شده است پنهان کرده و بلا اظهار کردن مطلب اصلی یکی از کاغذهای نواب نایب السلطنة را به دست گرفته، به حضور امپراتور اظهار می کند. خلاصه: بعد از این ایلچی مذکور عازم چمن سلطانیه و اردوی همایون شاه گردید. بعد نواب کامگار را هم شاه طلبیده، تشریف بردند و بعد از گفتگوی بسیار، که بین امنای این دولت و ایلچی مذکور در اردوی همایون شد، چنین هم صلاح دیدند که نقشه سرحدات را که موسی

منیتی^۱ مهندس انگلیس ساخته بود به موجب آن و به موجب عهدنامه ایلچی مذکور امپراتور طی کند. قبول نکرد و در آخر از جانب شاه و نواب نایب السلطنه حکم به موسی ولک^۲ مصلحت‌گزار دولت انگلیس فرموده شد که: به نزد ایلچی مذکور رفته، چنین گفتگو کند که: اگر مطلب او درست کردن امر نیست عیبی ندارد بنویسد: سپاهی که از نوبه خاک ما آمده‌اند بیرون روند و محال گوچه در تصرف هیچ کدام نباشد و خرابه بماند، تا که ایلچی از جانب شاه پیش امپراتور به بطربرخ برود و در آنجا همه گزارشات را با امنای آن دولت اظهار کرده طی کنند. مصلحت‌گزار مذکور به موجب فرموده به نزد ایلچی مزبور رفته و مطلب را حالی نموده، قبول نکرده بود و در جواب گفته بود که: جنرال یرملوف بزرگ من است و بر من ممکن نیست که بی‌اذن او دخل و تصرف به کار بکنم. اگر می‌خواهند کسی با من به تفلیس به نزد جنرال مذکور بفرستند، هر طوری او صلاح بداند امر را درست کند. بعد از رسیدن این جواب به خدمت همایون، شاه به نواب نایب السلطنه چنین فرموده بودند که: مطلب اصلی ما دائماً دوستی با امپراتور روسیه می‌باشد و خواهش من هم آن است که یگانگی دائماً مضبوط و قویم باشد، به موجب عهدنامه که با مهر امپراتور الکساندر مرحوم ممهور هست. اما چندی که سردار مذکور در گرجستان است ممکن نیست که حقانیت خودمان را به امپراتور روسیه اظهار سازیم. چرا که جنرال مذکور برخلاف قاعده دولت راه رفتن ایلچیان ما را به بطربرخ بسته است، علی‌الخصوص این ایلچی، که پیش از آمدنش صدایی درآمد که: در هر خصوص از جانب امپراتور ایلچی مرخصی است، به طوری که خودش در اول اقرار کرده است. حالا این هم مثل مزاروینچ اتفاق به جنرال مذکور کرد که: به اتفاق او جمیع گزارشات و سفارشات ما را از امپراتور پنهان کرده، با این حرکت‌ها دائماً باعث فساد می‌باشد. مگر قاعده نظام دولت روسیه و ترتیب منصب سرحدنشینی هم چنین است؟ در این خصوص بروید و سپاهی را که خلاف عهدنامه پی هم از سرحد گذشته و از ولایات ما ضبط کرده و می‌نمایند بیرون کرده و خوانین قراباغ و شیروان و غیره، که باز به خلاف عهدنامه از جایشان گریزانیده است، برده جابجا بنشانید و اگر آنها ضد حرکات حقانیت ما جنگ بکنند شما هم جنگ بکنید، تا آوازه بلند شده، به گوش امپراتور روسیه برسد که: به حقانیت رسیده و اجرای حق کرده، تا دوستی دولتين مضبوط شود و این گزارشات به ایلچی معلوم شد و بعد ایلچی را به حضور طلبیده، انعام و خلعت پادشاهی

۱. پیداست که کلمه اول محرف «مسیو» و کلمه دوم نام انگلیسی این مهندس باید باشد.

۲. تحریف «مسیو ولک»

داده، به حرمت تمام مرخص فرمودند. بعد از ورود کمترین به اسلامبول از مصلحت‌گزار دولت روسیه در باب داخل شدن کمترین به سرحد روسیه از سمت مملکت لهستان، باش‌برد خواستم، قبول نکرده، بنابراین کمترین هم دو طغرا کاغذ پی هم به وزیر امور خارجه دولت روسیه کونت نصلرود^۱ نوشته فرستادم، که آن کاغذها در ذیل ترجمه شده اظهار می‌باشد. بعد از فرستادن کاغذهای مذکور کمترین از اسلامبول از راه روم ایلی^۲ و از سمت اولاق بغداد^۳ به طرف سرحدات روسیه روانه شده، که در آنجاها منتظر جواب وزیر مذکور می‌باشم.

ترجمه کاغذی که به وزیر مذکور نوشته شده این است:

صاحباً، دولت ایران این کمترین را از سمت قسطنطنیه و از طرف لح فرمودند تا آمده، از این راه عازم بطربرخ شوم، که نامه‌ای از جانب نواب ولیعهد پادشاه ایران، شاهزاده‌الاتباع عباس میرزا، به اسم آن صاحبی دارم و بعد از ورود باید گزارشات را، که خلاف عهدنامه مابین دولتین، اتفاق افتاده من اوله الی آخره به آن صاحبی اظهار نمایم، خواه در خصوص سرحد و خواه در سایر خصوص و نوشته‌ای به خط خود سردار گرجستان، جنرال یرملوف، هم به بنده، داده‌اند که بعد از اظهار کردن گزارشات همان نوشته دستخط جنرال را به آن صاحبی بدهم، تا که با گزارشات به حضور امپراتور برسانی، تا حقیقت معلوم شود. ایضاً به کمترین فرمودند: اصل دوستی دولت ایران است که در نظر دارند به واسطه آن صاحبی به امپراتور اعظم اظهار سازیم، که مبادا فساد سرحدنشینان و تحریرات خلاف حق و حقیقت آنها در دوستی صحیحه دولتین خللی رو بدهد و دشمنی ظاهر شود و سبب آمدن بنده از این طرف این است که: دولت ایران هرچه از طرف گرجستان به دولت روسیه ایلچی فرستاده، که گزارشات را به دولت روسیه اظهار نماید، سردار گرجستان راه نداده، ایلچی دولت ایران را برگردانیده. بنده را از این راه روانه فرمودند و نظر بر این یک طغرنامه دوستانه هم به شاهزاده قسطنطین^۴ نوشته‌اند که در سر راه نامه را به شاهزاده قسطنطین داده، بعد از آن با نامه آن صاحبی به بطربرخ آمده. لکن سی و شش روز است که به این جا آمده‌ام، برای امر راه معطل کرده‌اند، به امروز و فردا می‌اندازند و از مصلحت‌گزار آن دولت باش‌برد خواستم او هم نداد و گفت که: به من خبر رسیده است که در مابین دولتین جنگ اتفاق افتاده است، به این سبب نمی‌توانم باش‌برد بدهم. بنده در جواب گفتم که: این جنگ

1. Comte Nesselrod

۲. Roumélie، از نواحی بلغارستان کنونی. ۳. یا افلاق بغداد سرزمین موننگرو

۴. Constantin، برادر امپراتور الکساندر فرمانفرمای لهستان.

دولتی نیست، آن‌که شما شنیده‌اید در میان سرحدداران نقاری و کدورتی جزئی واقع شده است. شما باش‌برد را بدهید که بنده قبل از کدورت و دعوا بروم، که دفع خصومت باشد و کدورت عبث و بی‌جا در میان دولتین نشود. باش‌برد نداد، هرچه کردم ممکن نشد. در آنجا معطل ماندم. حال استدعا از آن عالیجناب دارم که به‌زودی حکم بفرستید که از این‌جا اذن داده، به‌زودی به خدمت آن صاحبی بیایم، که بعد از احقاق حق به مساعدت آن جناب خصومت و نزاع رفع شود، خونریزی عبث در میان دولتین نگردد. امیدوار هستم که استدعای کمترین را قبول نمایند. تحریراً فی اسلامبول در یازدهم حوكدمبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی.^۱

بنده داود ملک شاه‌نظر شاپورزاده

ترجمه کاغذ دوم به وزیر روسیه:

صاحباً، صورت کاغذی که در یازدهم حوكدمبر به آن صاحبی نوشته‌ام لازم دانسته که در باب بیشتر مستحضری آن صاحبی با همین کاغذ تکرار بفرستم. مختصراً اظهار می‌شود در هفدهم ماه مزبور اذن به کمترین دادند از این ولا عازم سرحدات لح شدم، که در قرنطینه^۲ منتظر حکم آن صاحبی باشم و اگر اذنی در باب داخل شدن کمترین به قرانطین ندهند در شهر یاش^۳ منتظر خواهم شد، که بعد از ورود حکم آن صاحبی داخل سرحد لح شده و به شهر ورساوی^۴ به خدمت پرنس قسطنطین رفته و نامه نواب نایب السلطنة العلیه را داده و بعد با نامه‌ای که باید به آن صاحبی برسد روانه بطربرخ شده که به خدمت آن صاحبی مشرف باشد، دیگر صاحب اختیارید. تحریراً فی اسلامبول در هفدهم ماه حوكدومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی.^۵

بنده داود ملک شاه‌نظر شاپورزاده

ترجمه نامه‌ای که به بالیوز دولت روسیه نوشته شده است در یاش به اسم بالیوز قسطنطین این است:

از جانب دولت علیه ایران مأمور هستم که از این‌جا از سمت لح به شهر ورساوی رفته، نامه دوستانه نواب ولی‌النعمی نایب السلطنة العلیه شاهزاده عباس میرزا را به پرنس

۱. ۱۱ اکتبر ۱۸۲۶ برابر با ۹ ربیع‌الاول ۱۲۴۲.

۲. قرنطینه و قرانطین از Karantine روسی که از quarantaine فرانسه گرفته‌اند و قرنطین هم نوشته‌اند.

۳. ظاهراً شهر Iashi یا Jassy در رومانی امروز. ۴. شهر ورشو که لهستانیان به آن Varshava می‌گویند.

۵. ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۴۲

قیصری دوک بزرگ قسطنطین داده و از آنجا روانه بطربرخ شود و در حین ورود این دوستدار به اسلامبول باش‌برد رسمی را در باب سرحدات روسیه از مصلحت‌گزار آن دولت استدعا کردم، ولیکن مصلحت‌گزار مذکور خود در باب باش‌برد دادن عذر آورد. در این خصوص این دوستدار هم به زودی در یازدهم ماه حوکدمبر و دیگر در هفدهم ماه مذکور کاغذهای علیحده به جناب کونت نصلرود وزیر امور خارجه دولت روسیه به بطربرخ با پوشتهای^۱ روسیه پی هم اظهار کردم و در نوشتجات‌های مزبور این مطلب را هم به آن جناب اظهار کردم که بنده از خاک ملداوی^۲ به شهر یاش انتظار حکم آن جناب را خواهم کشید. الحال چیزی معلوم است که همه کس سعی در باب مأموریت خود بکند و چطوری که این دوستدار می‌بینم باید که انتظار باش‌برد داشته باشم و به این انتظار مدتی در این سرحدات معطل شوم، غیر از آن‌که در قرانطین به قاعده باید بمانم. در این باب عبث در این ولا معطل نشده و وقت را ضایع نکرده، استدعای دوستدار این است که در این کار به بنده راهنمایی کنید که آیا پیش از رسیدن باش‌برد این دوستدار از بطربرخ ممکن می‌شود که من داخل سرحد روسیه به قرانطین اسقولن^۳ شوم و در آنجا انتظار جواب آن جناب کشم یا نه؟ حال منتظر جواب هستم. تحریراً فی یاش دوازدهم ماه نیومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴. بنده داود ملک شاه‌نظر شاپورزاده

ترجمه جواب کاغذ مذکور که بالیوز مزبور نوشته است:

عالیجاها، کاغذ آن عالیجاه که به این دوستدار حرمت کرده در طریق دیروزی نوشته بودید رسید. در باب قاعده و نظام قیصری مصلحتی پرسیده بودید که آیا ممکن می‌باشد که پیش از رسیدن باش‌برد آن عالیجاه از بطربرخ داخل قرنطین اسقولن شوند یا نه؟ پرسش آن عالیجاه حق است و لازم از برای مأموریت خود که یک روز اول راه باز داشته باشند که داخل سرحدات روسیه شوند. در این خصوص این دوستدار خود را بسیار پس مانده می‌بینم که در خصوص این مطلب مستحضری تمام به آن عالیجاه اظهار نمایم، زیرا به هیچ وجه در امورات محوله این دوستدار چنین امرها نیست، داخل نیست و ممکن هم نیست که بتوانم در چنین قاعده‌ها و نظام قیصری دخل و تصرف نمایم، مگر آنچه که از جانب وزیر امور خارجه به من حکم بشود، آن هم که پیش از این آن عالیجاه پیش‌دستی کرده، امر به جناب وزیر از اسلامبول اظهار کرده است. در این خصوص این دوستدار بسیار مأیوس می‌باشد که ممکن

۱. از potchta روسی مأخوذ از poste فرانسه

۲. Moldavie قسمتی از کشور رومانی امروز.

۳. ظاهراً نام آبادی در مرز رومانی.

۴. ۱۲ نوامبر برابر با ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲

نشد که موافق پرسش آن عالیجاه جوابی بدهم. التماس دارم که این دوستدار را عفو فرمایند و خاطر جمع باشند که هر حکمی که از جانب ما در این خصوص به این دوستدار برسد بی مضایقه و به زودی مستحضری تمام به آن عالیجاه خواهم داد. تحریراً فی یاش در سیزدهم ماه نیومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۱.

بنده قسطنطین لیلی بالیوز دولت روسیه

بعد از آمدن جواب بالیوز مذکور به کمترین لازم آمد که در قصبه یاش منتظر جواب پطربرخ باشم. بعد از ماندن بیست و چهار روز گیرگور ایوانه ویچ^۲ نام نویسنده بالیوز مذکور به نزد کمترین آمده، اظهار زبانی کرد که: من دیروز در باب امر دیگری در قرانطین اسقولن بودم. سرکرده قرانطین مذکور انتظار شما را داشت، به سبب این که پیش از این حکمی به او رسیده است و حال حکم تازه هم رسیده است که شما را داخل سرحد خواهند کرد. کمترین در این باب متفکر شد، به جهت این که اگر این حکم اول آمده است چرا بایست بالیوز مذکور چنین جواب بدهد. در این خصوص لازم شد که با تحریر از بالیوز امر را مشخص بکنم، که صورت آن کاغذ در ذیل بیان است:

ترجمه کاغذ دوم که به بالیوز مذکور در یاش نوشته شده است:

گیرگور ایوانه ویچ نویسنده آن دوستدار پریروز زبانی به من اظهار کرد که: حکمی در باب امر این دوستدار به سرکرده قرانطین اسقولن رسیده است و انتظار این دوستدار را دارند، که داخل سرحد شوم و این را هم گفت که یک روز پیش از بیرون آمدن شما از یاش خبر بدهید، که تا آنها را مستحضر سازم، تا تدارک لازمه دیده باشند. الحال اگر ممکن باشد آن دوستدار آنها را مستحضر سازد که من پس فردا، که روز یکشنبه باشد، داخل قرانطین خواهم شد و امیدوار هستم که از نیک نفسی شما به این دوستدار اظهار خواهند کرد که در حین داخل شدن این دوستدار به قرانطین هیچ منع نخواهد شد، که بنابراین ما هم در خود باشیم. تحریراً فی یاش در هشتم ماه دکدن بر^۳ سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از فرستادن این کاغذ به بالیوز مذکور با پوشتی^۵ که به پطربرخ می رفت یک

کاغذی به کونت نصلرود وزیر امور خارجه روسیه نوشته فرستادم، همان طور که در ذیل بیان می شود:

ترجمه نوشته خواجه طوریک^۱ غلام:

عالیجاها، کاغذی که در هشتم ماه دیکدمبر^۲ آن عالیجاه به بالیوز دولت روسیه نوشته بود در همان روز نویسنده بالیوز مذکور در نزد بنده گفت که کاغذ آن عالیجاه به بالیوز رسید، اما چون آن جوابی که من زبانی به آن عالیجاه عرض کردم جوابی بود که من از جانب خود شنیده بودم گفتم در این صورت بالیوز مذکور در این خصوص جوابی به نوشته آن عالیجاه نتوانست بدهد. اما حال باز می گویم: چه طوری که پیش از این گفتم در قرانطین انتظار شما را دارند. تحریراً فی یاش در هشتم ماه دیکدمبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی. بنده خواجه طوریک غلام

کمترین بعد از گرفتن جواب مذکور از خواجه طوریک لابد شدم از برای اطمینان کاغذی رسماً به سرکرده قرانطین نوشته: امر را مشخص کنم، که دست آویزی در دست داشته باشم، که بعد داخل قرانطین شوم، که صورت آن کاغذ در ذیل می باشد:

به سرکرده اولی قیصری که در قرانطین اسقولن می باشد معلوم شود که گیرگور ایوانهویچ نام نویسنده بالیوز دولت روسیه که در این ولا می باشد به من زبانی اظهار کرد: حکمی در باب داخل شدن شما به سرحد روسیه به قرانطین اسقولن رسیده است و آنها حاضر می باشند که شما را قبول بکنند. الحال استدعا دارم مرا مستحضر سازید که آیا این حکم چنین حکمی است که من بی باش برد بتوانم داخل سرحد روسیه شوم؟ به طوری که پیش از این من از اسلامبول به جناب کونت نصلرود وزیر امور خارجه به بطربرخ اظهار کرده ام و دیگر چند روز می باشد قاعده ماندن در قرانطین قیصری؟ و دیگر بعد از تمام شدن وعده آیا مرخصی بیرون آمدن هست یا نیست؟ و از کدام راه باید روانه بطربرخ شوم؟ در این خصوص منتظر جواب شما می باشم. تحریراً فی یاش در بیست و هفتم ماه نیومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۳.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از نوشتن، کاغذ مذکور را به خواجه طوریک غلام سپرده، روانه به قرانطین اسقولن کردم. غلام مذکور رفته، کاغذ را داده، جوابی رسماً گرفته، برگشت. چه طوری که

۲. ماه دسامبر

۱. ظاهراً Khatchatour نام ارمنی

۳. ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۴۲

ترجمه آن در ذیل بیان است:

عالیجاه، قرانطین اسقولن با حرمت تمام جواب به سؤال آن عالیجاه می دهد که: حکم از جانب جنرال رتیشخوف^۱ به ما رسیده است و راه را باز کرده است که ما عالیجاه را بی باش برد قبول داخل سرحد و وارد قرانطین اسقولن بکنیم و بیست و چهار روز به موجب قاعده آن عالیجاه را در قرانطین محافظت نماییم و بعد از تمام شدن وعده آن وقت عالیجاه از هر سمتی که صلاح بداند رفتن اختیار با خودش است. اما به اتفاقی و مستحضری جنرال مذکور، چرا که مأموریت با اوست که بعد از وارد شدن آن عالیجاه به قرانطین به جنرال مذکور اظهار نماییم. تحریراً فی قرانطین اسقولن در بیست و هشتم ماه نیومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۲، هزار و نهصد و چهل و یکم کاغذ رسمی.

کمترین بعد از گرفتن جواب مذکور چون از بابت بسیاری سرمای آن طرف تدارک دیگر لازم بود، از بابت بالاپوش ها و غیره تمام کرده، راهی می شدیم. در حین راهی شدن از یاش پتر ایوانه ویچ قرانیس قوف^۳ نام باش ترجمان^۴ بالیوز نزد کمترین آمد و حکم تازه اظهار کرد که ذیل بیان می شود:

کاغذی که در دست داشت این طور بود که: از جانب وزیر امور خارجه روسیه به بیگلربیگی اوده سا^۵ که جنرال قراف پالین^۶ نام می باشد نوشته شده و آن نیز به بالیوز مذکور فرستاده است که به کمترین اظهار نماید. مضمونش این بود که: به داودخان اظهار کنید که چون در اسلامبول مصلحت گزار دولت ما باش برد رسمی به شما نداد شما در همان جا منتظر جواب می شدید و این قدر تصدیع کشیده نمی آمدید. به هر حال چون از طرف شما متارکه شده است و از جانب دولت ایران ایلچی از برای گفتگو به سرحد آمده، امپراتور نیز کافه امور و اختیار آن جانب را به سردار گرجستان رجوع فرموده اند، که باید در آنجا گفتگو شده، امر را طی نمایند و در خصوص یک امر از دوطرف حرف زدن درست نیست. در این صورت آمدن شما را امپراتور منع فرمودند.

این مطلب را که ترجمان مذکور خواند و تقریر کرد کمترین صورت آن کاغذ را از آن طلب نمودم ندادند. بعد از آن در باب یک طغرا کاغذ علیحده به بالیوز نوشتم که یک جواب رسمی در باب برگشتن کمترین در دست داشته باشم که ترجمه آن کاغذ در ذیل بیان می باشد:

۲. ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۴۲

۴. سر مترجم

۱. تحریف نام ژنرال رتیشخوف

۳. ظاهراً Petr Ivanovitch Kraniskof

ترجمه کاغذ سیم که به بالیوز مذکور نوشته شده است:

در بیست و هشتم ماه دیکمبر^۱ سرکرده قرائطین اسقولن جوابی رسماً با تحریر به ما فرستاده بود که در خصوص داخل شدن ما به سرحد روسیه حکم به ایشان رسیده است و حاضر می‌باشند که بی‌باش‌برد به قرائطین اسقولن قبول بکنند و موجب نوشته سرکرده مذکور این دوستدار هم تدارک لازمه را دیده، روانه سرحد می‌بودم. در حین راهی شدن، یکی از صاحب منصب‌های بالیوزی این ولا نزد این دوستدار آمده، یک حکمی خلاف حکم اولی به ما اظهار کرد، ولیکن در حین رسیدن آن کاغذ رسمی از قرائطین به این دوستدار در همان روز عریضه علیحده با چاپار مخصوص به جانب ایران به خاکپای مبارک نواب نایب السلطنة العلیة العالیة فرستادم که: ما روانه طرف روسیه شدیم. در این صورت استدعا دارم آن دوستدار یک جوابی رسمی نوشته، در باب این حکم آخری به ما بدهید، که در دست ما در باب برگشتن دست‌آویزی باشد و انشاءالله که چنین استدعای رسمی این دوستدار را قبول کرده، جواب را بنویسید. تحریراً فی‌یاش در پانزدهم ماه دیکمبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۲.

بنده داود ملک شاه‌نظر شاپورزاده

بعد از فرستادن کاغذ مذکور کمترین، جوابی آمد از بالیوز مذکور که در ذیل بیان می‌شود:

ترجمه جواب بالیوز مذکور:

عالیجاه، این دوستدار به وساطت باش ترجمان بالیوزی قیصری مستحضری تمام از حکم امپراتور اعظم روسیه، که در حق آن عالیجاه فرموده بودند، اظهار کردم و حال هم مضایقه ندارم که تکراراً به آن عالیجاه در جواب نوشته شما که به این دوستدار حرمت کرده به تاریخ امروز نوشته بودید مستحضری بدهم. الحال با حرمت اظهار می‌شود موافق به مضمون اولی که بعد از چنین حکمی که از جانب امپراتور اعظم در حق آن عالیجاه شده است می‌باید که آن عالیجاه درست دانسته باشد که دیگر به هیچ طریق داخل شدن به خاک روسیه ممکن نیست و هیچ منتظری دیگر در باب نوشتجات شما که به وزیر قیصری نوشته شده است لازم نیست، زیرا کافه امور و اختیار آن جانب را امپراتور اعظم به سردار گرجستان رجوع فرموده‌اند. تحریراً فی‌یاش در سیم ماه دیکمبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۳.

بنده قسطنطین لیلی بالیوز روسیه در یاش

کمترین بعد از گرفتن این جواب از بالیوز مذکور صورتش را برداشته، با صورت کاغذ سرکرده قرائطین به جناب وزیر امور خارجه دولت روسیه کونت نصلرود با نوشتجات مخصوص از جانب کمترین به بطربرخ فرستادم. که ترجمه آن نوشتجات در ذیل بیان می باشد:

صاحبها، در بیست و ششم ماه نیومبر^۱ به آن صاحبی با تحریر اظهار نمودم در باب جوابی که زبانی که در قرائطین اسقولن به کمترین رسیده بود در پی تفتیش بودم که از قونسول یاش، که در این ولا هست، حکم مذکور را مشخص کنم نشد. در این خصوص لابد شدم که با تحریر از اختیاردار قرائطین اسقولن بیرسم. چطوری که پرسیدم و جوابی رسماً با تحریر به موجب حکمی که به او شده بود به من دادند. به همان طور که صورت نوشته بنده با صورت جواب نوشته آنها با این کاغذ به خدمت آن صاحبی فرستادم و بعد از آن به موجب حکم تدارک خود را دیده، که در دوم ماه دکدمبر^۲ داخل قرائطین مذکور شوم، ولیکن در حین روانه شدن کمترین از یاش به قرائطین پطر ایوانه ویچ قرنسقوف^۳ ندرونی سویدنیک^۴ نامی از جانب بالیوز به این ولا پیش بنده آمده و یک کاغذی به بنده نشان داده که گویا همان کاغذ از جانب آن صاحبی به نایب بیگلریگی اودسا جنرال گراف پالین^۵ نام نوشته شده و نایب مذکور هم همان کاغذ را به بالیوز این ولا فرستاده است که به بنده نشان داده، مطلب را اظهار کند. چه طوری که اظهار نمود به این مضمون که: اولاً ایلچی دولت ما، که در اسلامبول می باشد، قبول نکرد که باش بردی در باب داخل شدن شما به خاک روسیه به شما بدهد. لازم نبود که شما زحمت کشیده، تا به این جا بیایی. چون در طرف گرجستان متارکه شده است و از جانب دولت ایران هم ایلچی آمده است به سرحد گفتگو کند. امپراتور اعظم نیز جمیع امورات و اختیار آن طرف را به سردار گرجستان محول فرموده اند، که در آنجا گفتگو کرده، امر را طی بکنند. در این باب از دو طرف گفتگو کردن درست نیست. موافق حکم امپراتور آمدن شما به اینجا موقوف شد. صاحبها، اولاً آمدن بنده بی باش برد تا به اینجا با حکم دولت ما بود، نه که خودسر و دیگر کمال خاطر جمعی داشتم که از برای کمترین راه گشاده می باشد، به سبب این که رأی مبارک امپراتور روسیه به بنده معلوم بود. جنرال پوت

۱. ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۴۲

۲. ۲ جمادی الاولی ۱۲۴۲

۳. پیش از این «قرانیس قوف» نوشته شده است.

۴. چنان می نماید که تحریفی از دو کلمه روسی سمت این شخص باشد.

۵. در اصل: بالن

سودبورکون ایلچی آن دولت را که در سنه هزار و هشتصد و شانزده^۱ در دارالسلطنه پاریس ملاقات کرده در نظر داشتم و گفته‌اش آن بود که: فکر دولت ما این است که در میان خودش و دولت ایران بی واسطه مطلب یکدیگر را فهمیده باشند و دائماً دوستی بین دولتين مضبوط باشد و همین مطلب را در وقتش بنده به خاک پای مبارک شاه و نواب نایب‌السلطنه‌العلیه‌العالیه عرض و اظهار کرده‌ام و این دفعه هم آمدن بنده نه همین در باب یک امری بود، بلکه در خصوص چندین امرها می‌بود، با تفتیش تمام صلاح دولتين را مشخص نمایم و به این خاطر جمعی منتظر جواب می‌بودم، که موافق خاطر جمعی خود حکم اولی به من رسید و بنده هم به زودی به خاک پای نواب نایب‌السلطنه با چاپار مخصوص عرض نمودم. الحال این حکم آخری کمترین را به تفکر انداخت، به سبب این که لازم بود با تفتیش تمام مستحضری از امر دولت ایران بهم می‌رسانید و دیگر گفتگو در سرحد می‌کردند. خلاصه کلام: به موجب این حکم آخری جواب با تحریر از بالیوز آن دولت گرفته، روانه جانب ایران شدم و صورت جواب بالیوز مذکور را با این کاغذ به خدمت آن صاحبی فرستادم، که همان نوشته را دست‌آویز کرده برگشتم، تا معلوم گردد. تحریراً فی‌یاش در بیست و یکم دکدمبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۲.

بنده داود ملک شاه‌نظر شاپورزاده

کمترین بعد از نوشتن این کاغذ را با صورت‌های کاغذهای مذکور ملفوفه کرده، به بالیوز دولت فرانسه تسلیم کرده، به ایلچی دولت فرانسه، که در بطربرخ می‌باشد فرستاده، که او به وزیر امور خارجه دولت روسیه تسلیم نماید. فی‌مابعد جمیع گزارشات را به وزیر امور خارجه نمسه و دیگر به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته و به بالیوزان ایشان تسلیم نموده، تا بفرستند، بعد از آن مراجعت نمودیم».

اسنادی که از صحیفه ۲۲۱ تا اینجا از روی دو مجموعه خطی چاپ شده بهترین نمونه زبان‌دانی و ترجمه و انشای اداری این دوره است. با همه کوششی که در تصحیح خطاهای فاحش آنها کردم باز نتوانستم سلاست و روانی لازم را در آنها داخل کنم زیرا که از اصل بسیار منحرف می‌شد. سند جالب دیگری از سفیران و نمایندگان که در این روزگار به

۱. ۱۲۳۱ قمری

۲. ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۲۴۲، پیدا است که تاریخ‌های این اسناد با هم تطبیق نمی‌کند و برخی از آنها پس و پیش آمده است.

دربارهای بیگانه می‌رفتند نیز در دست ما است. میرزا ابوالحسن ایلچی در سفرهای اروپا بیرقی و پرده‌ای همراه داشته که بر روی هریک از آنها قطعه شعری نقش کرده بودند. متن این دو قطعه شعر به دست گوته شاعر بزرگ آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲) که در آن زمان توجهی به شعر فارسی داشته افتاده است و وی آنها را عیناً در کتاب معروف خود دیوان شرق و غرب^۱ به این‌گونه چاپ کرده است:

در درفش

فتحعلی شه ترک جمشید گیتی افروز	کشور خدای ایران خورشید عالم آرا
چترش بصحن کیهان افکنده ظل اعظم	گردش بمغز کیوان آکنده مشک سنارا
ایران کنام شیران خورشید شاه ایران	ز آنست شیر و خورشید نقش درفش دارا
فرق سفیر دانا یعنی ابوالحسن خان	بر اطللس فلک شد از این درفش خارا
از مهر سوی لندن او را سفیر فرمود	زان داد فرو نصرت بر خسرو نصارا

در پرده

با صورت شاه و آفتاب

تبارک الله زین پرده همایون فر	که آفتاب بر پردگیش پرده در
بلی طرازش از کلک مانی ثانی	نگار فتحعلی شاه آفتاب افسر
مهین سفیر شهنشاه آسمان درگاه	ابوالحسن خان آن هوشمند دانشور
ز پای تا سر او غرق گوهر از خسرو	سپرد چون ره خدمت به جای پای از سر
چو خواست باز کند تارکش قرین با مهر	قرانش داد بدین مهر آسمان چاکر
درین خجسته بشارت اشارت است بزرگ	بر آن سفیر نکو سیرت ستوده سیر
که هست عهدش عهد جانگشا دارا	که هست قولش قول سپهر فرداور

سرانجام فتحعلی شاه

فتحعلی شاه در پایان زندگی شکسته و کوفته شده بود. چنان می‌نماید که مرگ ولیعهد و جانشینش عباس میرزا نایب السلطنه بر او بسیار گران آمده است زیرا که بیش از یک سال و

1. Goethe, *West-Östlicher Divan*, Kritisch durchgesehen von Rudolf Richter, Leipzig, p. 270-279.

نه روز پس از آن در جهان نماند و یک سال پیش از مرگ دستور داد قبری در صحن کهنه بقعه قم برایش بسازند. روز ۹ جمادی الاولی ۱۲۵۰ یعنی یازده ماه و یک روز کم پس از مرگ پسر از تهران به اصفهان رفت و روز ۱۴ آن ماه به آن شهر رسید و روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الاخره ۱۲۵۰ در عمارت هفت دست از ساختمان‌های صفویه در سعادت آباد بیرون شهر اصفهان جان سپرد و در این هنگام شصت و شش سال داشت زیرا که در شب پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۱۸۵ ولادت یافته بود و سی و هشت سال و پنج ماه پادشاهی کرد. نوه اش محمدشاه که خود وی را پس از مرگ عباس میرزا به ولیعهدی گماشته بود با دشواری‌های فراوان توانست بر تخت سلطنت در تهران بنشیند. پیکر وی را پس از ۱۴ روز در سوم رجب از اصفهان به قم بردند و در همان ساختمانی که کرده بود به خاک سپردند. بر سنگ قبرش این اشعار را کنده‌اند:

مظهر رحمت حق، ناصر دین	دادگر فتح‌علی شاه که بود
بد به اسلام نگهبان و معین	تا چهل سال به فرا ^۱ و اقبال
به گه تیر مه آن شاه مهین	راند مرکب به صفاهان از ری
شب آدینه به هنگام پسین	در جمادی دوم نوزدهم
ابشروالجنه از روی یقین	ناگه از منهی غیبی بشنود
کش سزا دید به دیهیم و نگین	تخت و افسر به محمدشه داد
کرد پرواز سوی علین	مرغ روحش ز سعادت آباد
خادم بارگش حورالعین	باد جاوید به جناب نعیم
سوم شهر رجب گشت دفین	چون همایون تن پاکش در قم
سنه الف و مأتین خمسین	کلک فرعی پی تاریخ نگاشت

بر همان سنگ این رباعی از اشعار وی را کنده‌اند:

در حضرت معصومه پناه آوردم	خاقانم و یک جهان گناه آوردم
بر درگه کبریا گواه آوردم	مهر نبی و دخت علی را یارب

و نیز این رباعی را:

ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه	خاقانم و وامانده ز دیهیم و کلاه
یا فاطمه اشفقی لنا عندالله	اندر حرمت به مسکنت جسته پناه

۱. حروف اضافه «به»، در متن اصلی به کلمات بعدی خود چسبیده می‌باشد. و در این چاپ بنا به شیوه نگارش متداول روز جدا شده است.

وی به چند تن از ادیبان دربار خود دستور داده است شرح حالی از او بنویسند و از آن جمله میرزا ابوالقاسم قائم مقام از مطالبی که وی بیان کرده رساله‌ای به نام شمایل خاقان نوشته و میرزا تقی صاحب دیوان علی آبادی که شاعر و نویسنده بوده و صاحب تخلص می کرده است نیز شرحی در این زمینه به عنوان ملوک الکلام نوشته و همان مطالب را بر تخته سنگی کنده و بر دیوار مقبره او در قم نصب کرده اند. این مطالب بهترین سند در عقیده‌ای است که وی نسبت به خود داشته و خویشان را موجودی برتر از همه کس می دانسته و حتی شکست ها و نابسامانی های خود را در آنجا پیروزی و کامیابی جلوه داده و متن آن به این گونه است:

«... منت ستایش مر بخشنده نعمت و بخشاینده نعمت را سزد و بس که پس از انعام عام و اعطای تام گدا و شاه را در آن یکسان خواست. نه از آن جان دریغ داشت و نه از این نان بازگرفت. ذات همایون ما را مزیتی دیگر مزید بر شماره و فزون از عدد ستاره کرامت فرمود که با هزار چوین زبان شکر یکی از آن نتوان کرد تا یک زبان در ادای چندین هزاران چه زیان افتد. «الهی کما اثبت علی نفسک و قلت و قولک الحق و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها». از آنجا که پیغمبر پاک و برگزیده لولا که بر اشاعه رحمت و اداعه نعمت در کتاب مسطور مأمور آمد که: «و اما بنعمت ربک فحدث» و اظهار نعمت را نوعی از ادای شکر شمرد، زیرا آن که نعمت شناسد شکر را نشاید و آن را که شکر نشاید نعمت نیابد، تأسی به آن جناب در متابعت خطاب و مطاوعت کتاب واجب، که «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه»، آنچه از فواصل احسان و فضایل انعام مخصوص خصایل و شمایل ما داشت که بدان آیات ذات ما را از ممکنات افزون خواست، با کمال اعتراف به عجز از احصای آن به مدلول «المیسور لایسقط بالمعسور» امهات آن به بیانی بی تکلف منشیانه و تصلف مترسلانه برحسب تقدیر دلیذیر به زبان خامه صاحب دیوان رسائل بر این لوحه اشارت تحریر رفت، که بینندگان حاضر را تذکر و آیندگان غایب را تفکری حاصل آید.

تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلقت دنیا یادگار

«هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق»: گوهر پاکم ایل جلیل قاجار از آق قویونلوی ترکمانیه و آن قبیله نبیله از اولاد ترک بن یافث بن نوح که به یافث اوغلان مذکور و به کثرت اولاد و احفاد مشهور. آبای کرام و اجداد با عدل و داد ما در استرآباد گرگان بعد از استیلای بر ترکمانان علم جهان گشایی برافراختند. شاه قلی خان پدر پنجم ما که سرخیل آن انجم بود پس از انقضای مدت حکمرانی از این جهان فانی درگذشت، زمام اختیار به فرزند ارشد

فتحعلی خان باز گذاشت. او امیری بود پادشاه‌نشان، به معاضدت شمشیر و مساعدت تدبیرش دولت صفویه را استقامت و استحکامی تام حاصل بود. پس از شهادت او نادرشاه افشار چندی به هتک و فتک ایران را ویران گذاشته درگذشت. نوبت سلطنت موروث به محمدحسن خان فرزند رشیدخان سعید رسید. او پادشاهی مؤدب نفس مجرب عقل مذهب رأی بود. در اندک مدت ممالک عراق و آذربایجان و فارس چون قلوب جمهورناس مسخر و مغلوب ساخت. پس از انصراف مهلت و انصرام مدت بر عادت زمانه ناپایدار زمانش به سرآمد و از آن پادشاه هفت پسر خلف ماند. پدر نامدارم حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه و عم تاجدارم محمدشاه، که گوهر یک درج و اختر یک برجند، به سبب استیلائی کریم خان زند عم تاجدارم در شهر شیراز چون بیژن اسیر چاه و پدر شمشیرگزارم تا از چاه به جاهش نشاند مغفر سر بر تاج زر، کمان و کمند بر حمایل گهر نطق، شمشیر بر کیانی کمر، نمد زین بر خسروانی بستر برگزیده، دستان وار داستان‌های مردی و مردانگی به یادگار گذاشت. عاقبت به همان اختلاف شهادت سعادت یافت. کریم خان زند، که باعث آن کار ناپسند بود، از ادمان شراب چون نقش بر آب و موج سراب ناچیز ماند. عم نامدارم از شهر بند شیراز چون راه مازندران گرفت به کم‌وقت ایران را مسخر کرد و او پادشاهی بود با بطش شدید و طیش شدید. رأیی صائب و اندیشه‌ای ثاقب داشت. در سال ۱۲۱۱ به گشودن شوشی حصار عزم جزم کرده، پس از تصرف آن صخره صما و قلعه شما از مفسدت صادق خان کرد شقاقی به ظلم سه کافر نعمت مردود در ذیحجه الحرام بدرود تاج و تخت کرده، «و انا الیه راجعون».

جهانا، می‌رور چو خواهی درود چو می‌بدروی پروریدن چه سود؟
پس صادق خان تاج و تخت و کلاه سلطنت به رایگان یافته، خیالای سروری و کشورگیری در دماغش جایگیر شد، غافل از این معنی: «نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است». خبر این داهی بزرگ و واقعه موحش در دارالملک فارس به مجامع دولت و مسامع حضرت ما رسید، کیخسرو آسا،

دلی پر ز درد و سری پر ز کین به خون‌خواهی شاه ایران زمین
با معدودی از سران سپاه و خاصان درگاه روی به تختگاه ری آوردیم. صادق خان با شصت هزار لشکر به قزوین رسید. چهار هزار کس از منهزمین شوشی شکسته و خسته بهم در پیوسته، خدا را یاد کردیم و از او در خواهنده داد شدیم. چون شهاب بر شیطان و برق بر کتان و صاعقه بر گیاه بر او تاخته، ظفر یافتیم. تخت و کلاه را از او باز ستده، آن سه مرد

گناهکار را به آتش سوختیم. بر تخت سلطنت با شوکت جم بر جای عم نشستیم.

به فر فریدون برافراز گاه ابا یاره و خسروانی کلاه

به دیهیم شاهی سرافراختیم به گیتی ره و رسم نو ساختیم

ز شاهان گیتی گرفتیم باج نهادیم از مرد دهقان خراج

به عزم‌های جازم و حزم‌های حازم کشورها گشودیم و لشکرها شکستیم. زیردستان
زیردست آوردیم و به زیردستان بخشایش کردیم. از منتهای گرج وارمن تا اقصای غزنین
چهارماهه راه طولاً و از کنار عمان تا لب به بحر خزر دوماهه راه عرضاً به سطوت قاهر
مسخر و از عدم کامل و رأفت شاهی غواشی ظلم و بیداد از حواشی مملکت مرتفع و پای
تعدی از عرصهٔ جهان منقطع داشتیم. شاهزادگان با عدل و داد بر قاعده و یاسای عدالت تا
کشور آبادان و معمور دارند و همت بر حفظ حدود و ثغور گمارند در هر شهری شهریاری و
در هر عرصه شهنشاهی گماشتیم. نخست احیای مراسم شریعت غرا و ابقای قواعد ملت
بیضا را سر دفتر روزنامهٔ دولت و اقبال ساخته، از مهٔ انام به دست ائمهٔ اسلام نهادیم. در همهٔ
بلدان مساجد و مدارس و معابد برپای داشته، مفتیان مجتهد و مقتدیان متعبد، عالمان مفید و
طالبان مستفید به ارشاد عباد در اصلاح معاش و معاد مستقر، وظایف و ادارات را به مؤنهٔ
ایشان زیاده از یک کرور مقرر و مستمر داشتیم. پس از چندی صیت تغلب و تسلط روس در
ممالک روم و فرنگ عالمگیر شد. سرحدنشینان گرج و ارمن و فتنه‌جویان قفقاز و قزلر،
به سبب ارتباط مذهب و اختلاط مشرب که «الکفر ملة واحدة» کفرهٔ لجوج روس را چون قوم
یأجوج از سد دریند و حد البرز کوه به حواشی مملکت آذربایجان راه دادند. ردع آن ماده
حاده و دفع آن عارضه ضاره به تیغ تیز و خنجر خونریز نافع و نافع یافتیم. با لشکری گران
بی‌کران و آلات و ادوات شایان شاهان جهان‌ستان چون سیل متحذر که از فراز به نشیب تازد
به دفع و رفع آن گروه عنان عزم گشادیم. این زحمت را رحمت الهی و این معادات از
سعادات نامتناهی ذات و توفیقات خاص خود شمردیم. آفتاب این موهبت به روزگار دولت
ما تافته، درجهٔ رفیعۀ جهاد فی سبیل‌الله یافتیم. به شکرانهٔ این سعادت بیست و هفت سال با
عبدهٔ اصنام مکاوهت و مکافحت در پیوسته، در دار و برد و طرد و نبرد حراز برد شناخته،
لیل و نهار و خزان و بهار از کار پیکار نیاسودیم. در سال یکهزار و دویست و چهل و دو
هجری کفرهٔ روس قدم تجاسر پیش نهادند، مجاهدان ایران در بذل نفس مردی بیش کردند،
مواعید صادقۀ «من یقاتل فی سبیل‌الله فیقتل او یغلب فسوف یؤتیة اجراً عظیماً» آیین و کیش
و سرمایهٔ امید خویش ساختند. پس از طول مدت خونریزی مفرط و ضرب و حرب

مفجع دریغ داشتیم که نفوس محترمهٔ مسلمان اگرچه در حذای یک نفس طاهر هزار نفس شوم کافر از ایایددادی بیند و نیز تکمیل کار جهاد که در فرمان جلیل به اموال و انفس امر یافته ناقص نخواستیم، آن طایفهٔ منحوسه، که به حرص و شره موصوف و مأنوسند از صدمات بیست و اندسالهٔ ایرانیان ترک سر کردند و طمع از زر نبریدند، ده کروزر نقد از خزانهٔ عامره به وقایهٔ جان اسلامیان بذل کرده، آن طایفهٔ خبیثه را از آن ملک به سرحد مملکت خویش بازپس فرستادیم. چون کار جهاد بد آخر رسید و روزگار پایدار سلطنت از قرن اول به قرن ثانی پیوست از سلاطین اطراف سفرا و وکلا با هدایا و تحف از انواع ظرایف و طرایف به درگاه اعلیٰ متوارد و متواصل و از نفایس امتعه و اقمشه شرق و غرب و صنایع بدیعهٔ سلم و حرب چندان واصل گشت که در حد وعد نیابد. در تفصیل این اجمال و تحقق این احوال محرران وقایع دولت و مورخان آثار خلافت نظاماً و نثرأکتب و دواوین پرداخته، آوازهٔ این شوکت و اقبال آویزهٔ گوش جهان ساخته‌اند. اکنون که سال هزار و دویست و پنجاه هجرت و زمانهٔ سلطنت چهل و عمر مبارک شصت است در بستگی‌های کار ملک گشایش بیش کردیم و بخشایش بر مسکین و درویش آوردیم. رایت عدل و انصاف بر آسمان افراشتیم و آیت جور و اعتساف از صفحهٔ صحیفهٔ روزگار برداشتیم.

ملک مصون است و حسن ملک حصین است

منت وافر خدای را که چنین است

فحمداً ثم حمداً که از آلا و نعمای نامتناهی، که مخصوص ذات و صفات ما داشت و بدان خصایص از پادشاهان جهان و فرماندهان زمانم به نیک اختری برتری فرمود صفات حلیه جمال و جلال و کمال است، جمالی که آفتاب و ماه از دور «قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور» برخوانند. حاضران ناظر را از مطالعهٔ آن مبارکه «فتبارک الله احسن الخالقین» ورد زبان است. نقاشان مانی‌نگار و چهره‌پردازان آزرکار از تصویر این صورت زیبا و شکل و شمایل دلارا زینت‌کار و روتق بازار و شوق خریدار جویند و صفحهٔ خاطر از دیگر نقش‌ها بشویند. از سیاست عدل فتنه‌سوز ظلم‌گداز و حراست فضل عاجز پرور ضعیف‌نواز موری به عنف بار سلیمان نکشد و ماری به حیلت رهبر شیطان نشود. در مجلس انس و محفل قدس به اشتغال به اعمال سلطنت و احتمال مهام مملکت و عدم ممارست به کتب علمیه و مدارس به تصانیف علمیه آنچه از تسهیل مشکلات و تحلیل معضلات و تفصیل مجملات و تصریح محکّمات و توضیح متشابهات از ملهمات خاطر وقاد و واردات ضمیر قدس نهاد

در مراتب ایقان و عرفان تراوش گیرد و نگارش پذیرد محققان عهد و افاضل عصر به رسایل برند و از آن قواعد فواید حاصل کنند، اهتزاز خاطر و انبساط ضمیر را با ندیمان خدمت و ادیبان حضرت وقتی اگر در نظم اشعار و اوزان افکار ابکار اتفاق فرصت و التفات صحبتی افتد سخن دانان و سخن شناسان، که فصیحای عهد و بلغای زمانند، در زمان سرمایه سخن و پیرایه انجمن ساخته، از قصاید شاعرانه و غزلیات عاشقانه و مثنویات عارفانه و رباعیات مشتاقانه سفینه‌ها پرداخته، به حمل سفاین از عمان و نیل به هند و روم و مصر ارمغان برند.

مانا ببرند و پیش دریا بنهند یعنی چو گهر دهی چنین باید داد

علی‌الجملة زمزمه عاشقان هند و همهمة عارفان مصر و غلغله صوفیان روم، «زان نظم دلکش است وزان لفظ دلفریب» و نیز مزید کرامت را قبول عامه، که از الطاف تامه است، بر این ذات شریف مخصوص داشت و آیه «و القیت علیک محبة منی» بر آن منصوص. اهل عالم بقای ما را اگر از جان گرمی تری یابند به نیاز آرند و لقای ما را از دو جهان عزیزتری جویند به نثار بخشند. «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء».

خدای جهان دادم این فرهی توانایی و فر شاهنشهی

قوله تعالی: «المال والبنون زينة الحياة الدنيا»، که همگان را بیتی عظیم و موهبتی جسیم است. از دراری پاک و از دراری تابناک تا این زمان آنچه در رقعه مصاف ظهورند و در بقعه عفات مستور صغیراً او کبیراً، مصوناً عن الصغائر والكبائر، از این چشمه زاینده و صلب فزاینده دویست و پنجاه نفرند و احفاد و نبایر یکهزار و سیصد برشمرند. همه پشت دولت، روی نصرت، عضد ملک، معین ملت، فارس میدان شجاعت، حارس بیضه شریعت، در صورت اگر متعدد و ممتازند در معنی متحد و انبازند. محبت و مؤانست فزون از حد نسبت مصادقت و مؤالفت زیاده از درجه اخوت دارند. عرض اموال که زوال و انتقال آن به بذل و بخشش دست دریا نوال منظور و مقصود باد از نسیم آفتاب زرتار و بسیج سحاب گوهر بار، اندوخته بحار و جبال و بردوخته صبا و شمال، از ریگ دریا در شمار بیشتر و از خاک صحرا در مقدار کمتر علی‌الجملة قطعات جواهر پربهای بی‌بهای نامی، که از خون دل شاهان رنگ گرفته و از جان پاکان سنگ یافته، مشتریش همت جهانگیر و مقوم آن قائمه شمشیر، بیع آن را در بازار جهان زبان جوهری تیغ قاطع است، معدود و محدود است: دریای نور، فرّهور، تاج ماه، گوهر یکدانه، لؤلؤ لالا، بیضه بیضا، جم دانه زمان، مهر سلیمان، کوه طور، پرتو نور از آن جمله است. از خواسته سیم و زر و ساخته لعل و گهر که

احصای آن به هزار دفتر نگنجد و استقصای آن به هیچ مختصر نرسد،

به دریا و کان زر و گوهر نماند که توقیع منشور ما برنخواند

اجمال را آنچه ارباب صناعت و ضیاعت ایران در ترکیب آنها قدرت نموده و سلاطین روم و فرنگ در ترتیب آن زحمت برده به زینت مجلس آسمان رتبت فرستاده‌اند. سلطان روم را هدایا از تاج مرصع و اکلیل مکمل و کمرآویزهای گوهر و حمایل مجره ممائل، مشحون به لثالی شاهوار و یواقیت آبدار، «گویی جهاز خانه دریا و معدن است» و از صنایع ایران تخت خورشید است که از لؤلؤ رخشان و لعل بدخشان و دیگر جواهر آبدار، آسمانی است مشحون از ثوابت و سیار نیز تخت سلیمانی که حجاران سخت‌کار و استادان بختیار از سنگ مرمر پدیدار کرده و لختی از کوه یاقوت زرد کاسته یا گوهری کان پرورد چون روح پاک از تن خاک برآورده. از ایجاد و اختراع پادشاهان روس و فرنگ تصنیعات جنس بلور است، که به حمل فلک فلک سیر از عمان و خزر چون بحری از تجری جواز داده و از ساحل دریا بار به دربار دربار بر گردون‌های گردون‌مدار چون حمل کوهی بر کوهی نقل کرده‌اند. نوعی از آن جنس تخت بلور است که به تخت الماس مذکور لمعه نور است و دیگر حوض بلور است که غواص اندیشه در لجه تصنع آن مصنع خوض تواند کرد و نیز تفکر دقیقه یاب تعیین اوقات و تشخیص ساعات شبانه‌روزی را از زر ناب هیکلی به هیئت فیل ترتیب و ترکیب کرده و علامات و آلات چند بر او تعبیه ساخته و علامات «و بالنجم هم یهتدون» و گوش و دمی مروحه جنبان و پشه‌ران دارد، خرطومی توانا و چشمی بینا و در این صنعت ماهری بل ساحری کرده‌اند و دیگر ظروف واوانی، که بی آب در کمال لطف و صفا لبریز زلال «فکانه‌ها قدح لاماء»

همه جام است و نیست گویی آب همه آب است و نیست گویی جام

از غایت نور و ضیا «کشعاع مازحه الهوا»، چون آینه در بر آفتاب خیرگی بخش ابصارند و سطح بزم نورانیان چون ستاره بر سقف آسمان رسته در رسته و قطار در قطارند و دیگر تصنیعات گوناگون «کانهن لؤلؤ مکنون» از تعداد تحدید بیرون، به مدلول «لکل بقعة دولة و لکل بقاع عمارات»، عمارات مبارکات که امارات خیرات است در بلدان ایران از مساجد و مدارس و رباطات و قناطر و تعمیر روضات مطهرات از دروب مرصع به جواهر و صنایع مکمل و ایوان‌ها و گنبدهای مفروش به خشت طلا،

ز چوب طوبی آن را ساخته در ز خاک جنت آن را کرده دیوار

از ده کرور متجاوز محاسبان دیوان خیرات را ثبت دفاتر است و دیگر عمارات سلطنت و

سرای دولت سرای شوکت و درخور قدرت جهان مکنت به معماری استادان سنمار پیشهٔ اقلیدس اندیشه به مدلول «آن آثارنا تدل علینا» به بنیادی چون بنای عدل محکم و بنایی چون بنیاد دولت مستحکم استوار داشتیم، خاصه خطهٔ تهران، که خط استوای ملک و ملت است و محط رجال دین و دولت، از کاخ‌های رفیع و باغ‌های وسیع «کارم ذات العمدالتی لم یخلق مثلها فی البلاد» روضهٔ رضوان است و کعبهٔ امن و امان و قبلهٔ اسلام و ایمان. تعداد لشکر عدوشکن مؤید بالنصر والظفر،

لشکری ناکشیده قهر شکست سپهی ناچشیده زهر فرار

پانصد هزار در شمارند، «کانهم بنیان مرصوص» و به حفظ و حراست مخصوص‌اند، نسبت قلع ثبت فتنه دارند و در مرصد قمع فساد ترصید کنند،

جیوش کان الحرب عاشقة لهم	اذا راهم قدرته بالخیل والرجل
تو، ای برفرازندهٔ نه سپهر	فروزندهٔ گوهر ماه و مهر
به نیک اختری آفریدی مرا	به شاهنشهی برگزیدی مرا
ز فر تو بر سر مرا افسرست	جهان در جهان کشور و لشکرست
مرا سرفرازی و پستی تویی	که من نیستم، هرچه هستی تویی
به کیهان شها، پادشای توام	بدین پادشاهی گدای توام
به شاهان ثنای شهان درخور است	چه داند گدا کین خزف یا در است؟
چو بخشیدیم دولت این جهان	بخشاییم نعمت جاودان

اکنون که آسایش خلاق و آرایش این جهان در طلعت مبارک و رأی منیر ماست برآن شدیم که مدر سلطنت ممالک ایران بدین سلسله علیه که باید متصل باد دایر و سایر باشد و دست مخالفت و اطماع بیگانگان از حواشی و اذیال این ملک کوتاه آید، تا بدین حکمت نعمت بی‌نقمت و امنیت بی‌کلفت بر پروردگان حضرت و برآوردگان این دولت دایم و قام ماند از از مرهٔ هشتاد و اند فرزند و زیاده از هزار کس نبیره و حفاد در کسی لیاقت سروری و قابلیت برتری جز فرزند دلبد محمد میرزا که مهین فرزند ولیعهد مغفور عباس میرزا است مشاهده نرفت... از تمامت خطایا پاک است از حدود خراسان به پایه سریر خلافت مسیر احضار و پس از تفویض ولایتعهد مروراً به آذربایجان گسیل نموده و خود به عزیمت شکار از راه اصفهان پیمودن گرفتیم و در آن جایگاه علیل المزاج مقیم آمدیم. «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون»؟

راقم حروف می‌نویسد که پادشاه سعید انارالله برهانه دوساعت به غروب آفتاب مانده

۱۹ جمادی الثانی در اصفهان داعی حق را لبیک گفت و شب سیم شهر رجب المرجب سال مزبور در صحن حضرت معصومه مدفون آمد.

راقمه محمدحسین الطهرانی

این کتیبه را بدان اندیشه فراهم کرده بودند که تاریخ را بفریبند، غافل از آنکه هرگز کسی نتوانسته است تاریخ را فریب دهد. این داور حق جوی و حقیقت گوی با همه این فریب ها سرانجام کار خود را می کند و ژاژخایان رنج بیهوده می برند.

فهرست اعلام

آذربایجان ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴	آباد ۲۵
۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۲	آباران ۳۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۳۰، ۵۳۱
۵۳، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵	آبازاده، داوید ۳۷۳
۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱	آباشیدزه، کیخسرو ۳۷۴
۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲	آبخازوف ۵۶۱، ۵۶۳
۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۸	آبشگرد ۶۶۸
۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۰	آبلستان ۴۵
۳۸۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۲۸	آچوق باش ۳۰۲
۴۳۸، ۴۴۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۶	آخال تزیخه ۳۸۲، ۳۸۳
۴۹۷، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۲	آخال کالاک ۳۸۲
۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹	آخسقه قزاق ۲۹۲
۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸	آخوردف، ماژور ۳۸۴
۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶	آخوند ملاعلی ۴۵۹، ۴۶۴
۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴	آخوند ملاعلی نوری، مسجد ۴۶۴
۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰	آذرودان ۱۲۱
۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۸۰، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۹۲	آدلونگ ۶۵۵
۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۱۰	آدمیت، رکن زاده ۱۸
۷۱۶، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۸	آدمیت، فریدون ۱۷
آذری، س. علی ۱۸	آدینه بازار ۶۳۵

- آراسات، قله ۶۳۵
 آراگوی ۳۶۶، ۳۷۳
 آرپاچای، سواحل ۱۷۴
 آرتیک ۳۸۱
 آزادخان افغان ۵۱، ۵۲
 آزاده محمدعلی میرزا ۲۴۰
 آزو، دریای ۱۱۲
 آسبانیول/اسپانیا/اسپانی ۶۹۹
 آستارا ۷۱۳
 آسیا ۲۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۷۰، ۳۱۲، ۳۳۹، ۳۹۱
 ۴۱۴، ۶۸۱
 آسیای صغیر ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۶، ۲۴۵، ۲۷۶، ۶۸۶
 آسیای مرکزی ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۱۲، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۹۰
 آشتیان ۱۴۵
 آشتیانی، حاج میرزا ابراهیم خان ۱۶
 آشتیانی، میرزا محمدعلی ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱، ۶۴۹
 آصف الدوله، اللهیارخان ۴۰۰، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۶۹، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۲۲، ۶۵۵، ۶۶۳، ۶۸۱
 آغروق ۳۲۸
 آفریقا ۱۰۳
 آق ۴۲۹
 آقا اسدالله ۳۹۹
 آقابابا ۳۷۸
 آقاج اوغلی، سلیمان ۳۷۶
 آقا حیدرعلی ۵۱
 آقاخان ۵۷
 آقاسی، حاج میرزا ۱۴۳، ۴۶۱، ۴۵۰، ۴۵۱
 آقا سیدمحمدباقر ۴۵۵، ۴۵۹
 آقا عبدالحسین ۵۳۲
 آقا علی اشرف ۱۹
 آقاغلان ۲۸۹، ۵۷۶، ۵۹۶، ۶۰۹
 آقامحمدباقر ۴۷۷
 آقامحمدخان قاجار ۱۹، ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۲۵، ۵۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹
 آقا محمدزمان ۳۹۹
 آقامحمدشاه ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 آقا محمدکریم ۷۱۷، ۷۱۸
 آقای بارون ورده ۱۵۹
 آقچهقلعه ۳۸۱
 آقداش ۸۶، ۸۷
 آقداغی ۷۰۲
 آقدره، کوه ۲۹۲
 آقستافا، رود ۳۶۵
 آقستافه ۳۷۶
 آقسرائی، قلعه ۶۶۸
 آلانیان ۲۷۲

۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۰، ۴۳۳، ۵۶۹، ۶۷۶	آلتایی ۲۰
ابراهیم خان سرتیپ ۶۷۶	آلداگز ۳۰۲
ابراهیم خلیل خان ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۲،	آلس، مستر هنری ۴۲۲
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۸۲	آلفرد دوگاردان ۲۰۲
ابواسحق محمدالمعتصم بالله ۲۶	آلکساندر اول ۱۰۳، ۱۲۲، ۳۷۱
ابوالفتح محمد بن عناز ۲۶	آلکساندره ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳
ابوسعید ۳۵	۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
ابوشهر، بندر ۶۹۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۸	آلمان ۳۱۱، ۳۱۳، ۴۳۶، ۷۰۰
ابیورد ۴۲	آمالو، ده ۳۸۲
اتابیک اعظم ۶۵۶، ۶۶۹	آمباردینزا ۳۶۷
اتحاد جماهیر شوروی ۲۵، ۳۳۴	آمیورکر ۶۶۱
اترک، رود ۲۴، ۴۹، ۹۲، ۳۴۰	آ. مدم ۶۵۰، ۶۵۱
اتریش ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۳۰۹،	آمل ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴
۳۱۰، ۳۱۳، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۳۴، ۶۹۳	آنا ایوانوونا ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۱
اچمیادزین ۱۷۴، ۲۸۶، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۳،	آناطولی ۳۰، ۴۵، ۳۹۰
۳۸۶، ۵۶۱، ۵۶۳، ۶۲۶	آندرونیکوو ۶۳۰
احسائی، شیخ احمد ۴۵۵، ۴۶۶	آنونسایسون، کلیسا ۳۷۹
احمدعلی میرزا ۳۹۴	آوالیشویلی، کیخسرو ۳۶۶
اخباری، حاج میرزا محمد ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵،	آوتیک ایزمیرل (یعنی از میری) ۳۸۹
۲۹۶، ۴۶۷	آولابار ۳۶۶
اخسقه ۴۵	آوناریوس ۵۸۳
ادسا ۶۳۱	
ادی بلاغ ۵۶۲	
ادیب هروی خراسانی، محمدحسین ۱۷	اباقا ۳۵
اراکلی ۱۱۷، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱،	ابخاز ۳۴۱، ۳۸۶
۳۸۹، ۳۷۹	ابخسوف ۴۹۶
اران ۳۴، ۸۲، ۲۷۳	ابدالی، احمدشاه ۵۱
اریبل (اربل) ۶۶۷، ۶۷۶	ابراهیم ۴۵۱
ارپه چای، رود ۱۷۶، ۳۰۲	ابراهیم آباد ۴۸
ارجمندی فیروزکوهی، امیرحسین خان ۳۲۵،	ابراهیم پاشا ۶۶۵
۳۲۶	ابراهیم خان ۵۱، ۵۶، ۲۱۷، ۲۹۶، ۳۶۷، ۳۶۸

ارجیش ۶۷۴

۶۶۸، ۶۶۴

ارچیل ۳۶۵

ارمنی، خواجه داود ۲۳۹، ۷۱۹

ارخی، سامان ۲۸، ۵۱۳

ارمیتاژ ۳۳۴، ۳۳۵

اروپا ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۷۳،

اردبیل ۳۸، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۷۷،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱،

۲۹۳، ۳۰۲، ۳۷۶، ۵۳۴، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۳،

۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶،

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۰۹،

۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳،

۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۵،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،

۶۲۶، ۶۳۱، ۷۱۲

۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۶،

اردبیلی، شیخ صفی‌الدین ۳۲، ۳۸، ۸۹، ۶۱۳

۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۳،

اردلان ۶۷۶

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

اردلان، امان‌الله خان ۶۶۵، ۶۶۶

۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰،

اردویاد ۵۶۳

۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۷۷، ۳۹۷، ۴۱۳،

ارزروم ۱۷۰، ۳۹۰، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۰، ۶۰۴،

۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲،

۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰

۵۰۳، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۸۵، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶،

ارزنه‌الروم ۴۴، ۴۵، ۱۳۰، ۶۷۳، ۷۱۶

۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۴۰،

ارس، رود ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۷۳، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۱،

ارومیه ۵۲، ۳۷۵، ۵۸۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۱،

۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۷۶، ۲۷۳، ۲۷۷،

۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۸

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۴۰، ۳۴۷،

اریستو ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹،

۳۶۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۷،

۵۸۳

۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۹۲،

اسپانیا ۲۲۲، ۲۶۶

۵۲۵، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱،

استانبول ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۰،

۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱،

۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹،

۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷،

۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵،

۵۹۶، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۳۵،

۲۷۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۶۰۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۰،

۷۲۴

استراباد ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱،

ارشق ۶۳۵

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵،

ارکلی خان ۲۱۶

۱۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،

ارکوان ۳۸۶، ۴۲۶

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،

ارمن ۱۹۳، ۱۹۴

۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۱، ۴۹۲، ۵۱۵،

ارمنستان ۲۶، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۷۳،

۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۱، ۷۴۲

۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۳۹، ۵۵۰، ۶۲۷، ۶۵۵،

- استرآبادی، آقا سید نصرالله ۴۸۴، ۴۸۲
 استرآبادی، حاجی ملا جعفر ۴۸۲، ۴۵۵
 استراليا ۶۹۴
 اسحق خان ۵۶۹
 اسدآباد ۲۶
 اسدآبادی، سید جمال الدین ۴۳۴
 اسدییک ۸۴
 اسعد پاشا ۶۶۷
 اسعد گرگانی، فخرالدین ۸۱
 اسقولن ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۳۴، ۷۳۳
 اسکالون ۱۳۶
 اسکندر ۲۱، ۴۲، ۱۹۲، ۲۸۰، ۲۸۲
 اسکندر پاشا ۴۴
 اسکندر ثانی ۴۲
 اسکندر مقدونی ۳۳۸، ۶۸۱
 اسکندرون ۱۳۳، ۱۶۶
 اسلامبول ۱۴۸، ۱۹۳، ۴۲۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۶۷۲، ۷۲۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶
 ۷۳۸
 اسلاندوز ۳۸۴
 اسلاندوز، قلعه ۳۸۵
 اسلاندوز، گذار ۳۸۵، ۵۷۶، ۵۹۶
 اسماعیل بیگ ۱۸۲
 اسمعیل آغا ۶۶۷
 اسمعیل میرزا ۴۴، ۳۹۴
 اشاقه باش ۴۷، ۵۴
 اشرف ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۸۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵
 ۳۲۹، ۳۴۶
 اشرف افغان ۳۴۵، ۳۴۹
 اشرف بن عبدالله افغان ۴۶
 اشرف خان دماوندی ۲۹۰
 اشرف سلطان ۴۶
 اشکور ۳۴۷
 اصانلوی خمسه، عبدالله خان ۸۴، ۲۵۳، ۲۵۴
 ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۲۷، ۳۳۳
 استون ۷۱۲
 اصفهان ۲۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۹۷
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۴۵، ۲۴۸
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۸
 ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۶
 ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۴
 ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳
 ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹
 ۴۸۰، ۴۸۷، ۶۱۸، ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶
 ۶۹۳، ۷۴۱، ۷۴۸، ۷۴۹
 اصفهانی، آقا سید محمد ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳
 ۴۸۴
 اصفهانی، آیت الله ۴۳۶
 اصفهانی امین الدوله، حاج محمد حسین خان
 ۱۶۲، ۱۸۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۵۳۵
 ۶۸۱، ۶۸۶
 اصفهانی، امین الدوله عبدالله خان ابن
 صدر اعظم ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۷۴
 اصفهانی، حاج محمد حسین اعتماد الدوله ۶۶
 ۴۴۳
 اصفهانی، حاج محمد حسین بن زین الدین ۴۴۴
 اصفهانی، علی خان ۴۴۳
 اصفهانی، میرزا عبدالوهاب ۱۸۹
 اصفهانی، میرزا محمد حسین ۴۴۰

اصلاحان خان ۲۵۳، ۲۵۵	الداگز ۳۰۲
اصلاحاندوز ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲	الطهرانی، محمدحسین ۷۴۹
۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۹۶	الفین استون ۷۱۱
اصلاحاندوز، تپه ۴۳۲	القاص میرزا ۴۳
اصلمش خان قاجار ۴۷، ۴۸	الکسیونا، یلیزاوتا ۳۷۲
اطلس، اقیانوس ۳۴۰، ۵۰۰	الکساندر ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳
اعتمادالدوله ۸۳، ۳۹۸، ۴۰۰، ۶۸۱	۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۲، ۵۰۱، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۴۳
اعتمادالدوله، اسمعیل بیگ ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹	۵۴۴، ۵۵۱، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱
۲۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵	الکساندره ۳۸۲
اعتمادالسلطنه ۱۶	الله قلی بیگ قاجار ۴۴
اغوزخان ۳۷	الله وردی میرزا ۳۹۴
افریقا ۱۰۲، ۱۰۵، ۲۶۶	الله یارخان، آصف الدوله ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱
افشار ارومی، عسکرخان ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲	الوند، کوه ۴۴۰
۲۰۱، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۵۰۸، ۵۱۱	الیاس ۳۸۲
افشار، علی خان ۶۶	الیرک ۵۵۰
افشار، محمد حسن خان ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱	الیس ۲۳۶، ۵۱۸، ۶۸۹، ۷۱۴، ۷۱۵
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۶۶	الیسبار ۳۷۸
۸۶، ۸۷، ۹۱، ۲۸۹، ۳۸۹، ۳۲۲، ۷۴۳	الیس، هنری ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۹۶
افشار، محمدخان ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۹۷، ۱۴۱	امام حسن عسکری علیه السلام، مسجد ۴۶۰
۲۹۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۰	امامزاده اسمعیل ۴۶
۶۵۶، ۶۶۱	امان الله خان ۱۷۵
افغان/ افغانستان ۵۱، ۷۵، ۷۶، ۹۱، ۹۷، ۱۰۸	امان الله میرزا ۳۹۵
۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۸، ۲۷۰	امریکا ۲۶۶، ۶۹۴
۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۴۰۱، ۴۰۵	امریکای جنوبی ۱۲
۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۹۰، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰	امیر تیمور ۴۴۳
۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰	امیر حسن بزرگ ۳۵
افغان، محمود ۱۱۳، ۱۱۴، ۳۴۲، ۳۴۵، ۶۹۰	امیر کبیر، میرزا تقی خان ۶۴۹، ۶۵۶، ۶۷۰، ۶۷۴
اقل الخلائق عیسی بن الحسن الحسینی ۴۸۱	امیر گونه خان قاجار ۴۴، ۴۵
البتگین ۲۸	امیر نظام، محمدخان ۶۵۷
البرز ۲۳، ۲۴	امیر نظام، میرزا محمدخان ۳۲۸، ۳۹۹، ۴۰۰
البستان ۳۰	۶۵۶

۳۳۹، ۳۴۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۲،
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹،
 ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷،
 ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵،
 ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵،
 ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶،
 ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۷۸، ۵۸۲،
 ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰،
 ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱،
 ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵،
 ۶۲۸، ۶۴۶، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴،
 ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۴،
 ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴،
 ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶،

۷۱۷، ۷۱۹

اوبرسکو ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۲۱، ۶۲۲
 اوبرسکوف، الکساندر ۵۶۲، ۶۳۴
 اوترہ ۱۲۸، ۱۴۰
 اوجان ۳۸۶، ۵۸۳، ۵۹۲
 اوجان، چمن ۲۸۸
 اوچ کلیسیا اچمیاتزین ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۸۶، ۳۷۰،
 ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۶۱

اودہ سا ۷۳۶

اورال ۲۰

اورشلیم ۸۲

اورنگ زیب میرزا ۷۲، ۳۹۵

اوزلی، ویلیام ۶۸۸

اوزون حسن پادشاہ ۳۲، ۳۸

اوزونلی ۳۶۷

اوژن باتیست لوی ژاک روسو ۲۴۴

اوسمی ۳۵۷

امین الدولہ ۴۰۰، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۲
 امین الدولہ اصفہانی، محمد حسین خان ۲۵۳
 امین الدولہ، عبداللہ خان ۴۴۲، ۴۸۲، ۵۳۲
 ۵۳۵

اناطولی ۷۱۵

انبورگر، میرزا ۵۳۸

انجاز ۳۰۲

انجدان ۵۳۴

انجدانی، میرزا اسمعیل ۲۵۷، ۴۸۳، ۴۸۵،
 ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴

اندرونیکا شویلی، زکریا ۳۶۵

انزلی ۹۲، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۹۲،
 ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۱

انزلی، بندر ۲۹۰، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۷۶

انشف، جنرال ۶۶۲

انصاری، شیخ مرتضیٰ ۴۸۸

انصاری، میرزا حسین خان ۱۸

انطاکیہ ۳۰

انکلیز / انگریز / انگریز ۵۱۸، ۶۹۵

انگلترہ ۴۹۷، ۵۱۷

انگلترہ، جزیرہ ۴۹۸

انگلیس / انگلستان ۱۷، ۱۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲،

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳،

۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۸،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰،

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۷،

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	اوطار ۳۶۵
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸	اوغوللری، ذوالقدر ۳۰
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸	اولاق بغداد ۷۳۱
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹	اولو، جنگل ۳۷۳
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶	اهر ۵۸۳، ۵۷۹، ۵۵۹، ۵۵۷، ۵۵۶، ۴۸۶، ۲۸۹
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵	ایبری ۲۷۲
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	ایتالیا ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۴، ۱۹۹، ۲۰۰
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	۲۰۵، ۲۳۸، ۲۶۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۵۱۷
۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱	۶۹۲
۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	ایخسوف (ابخسوف) ۴۹۶
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶	ایراکلی دوم ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	ایران ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵	۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۶۱
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰	۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵
۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۵	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶
ایرانسکی، س. ۱۷	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷
ایرج میرزا ۳۹۴	۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷
ایروان/ایروانی ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۷۱، ۸۸، ۸۹	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
۹۰، ۹۲، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۶۲	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
۳۸۵، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۱۹	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۵	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱

باب عالی ۳۵۸	۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴
بابکان، اردشیر ۲۵	۵۹۳، ۵۹۵، ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۴
بابل ۵۱	۶۳۸، ۶۴۷، ۷۲۲، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۹
بابودر چاپلاق، قلعه ۴۶۹	۵۷۳
باب همایون ۶۵۳	ایروانی، محمدخان قاجار ۸۵
باد، کشور ۱۲۳	ایزدخواست ۶۳
بادکوبه ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱	ایزدگشسب، اسدالله ۴۴۷، ۴۴۹
۳۴۱	ایستیفانف ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۶۵، ۲۹۸
بادین ۶۶۸	ایسدا دیسکوابرزندم ۷۲۱
بارال، ژرژ ۱۸۷	ایشیک آقاسی باشی طهماسب قافلانیوشیلی
باراویکووسکی، ولادیمیر لوکیچ ۳۳۴، ۳۳۵	۳۰۲، ۳۶۶، ۵۳۶
۳۳۶، ۳۳۷، ۵۴۱	ایشیک آقاسی، محمد حسین خان ۷۲۳
بارفروش (بابل) ۵۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲	ایلخانی، امام وردی میرزا ۳۹۳
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱	ایلدگز، دره ۴۳۳
بارفروشی، محمد ندیم بن محمد کاظم ۲۰	ایلینسکی، یاور ۵۲۶، ۵۵۲
بارن دوورده ۱۵۷	ایمرت ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۳
بارون اوستن ساکن ۵۸۴	۳۸۶
بارونت، سرهرفرد جانس ۴۰۲	ایمرت ۵۴۲
باسانو ۲۳۹	ایوان ایوانوویچ ۵۹۳
باسزآلپ ۱۳۱	ایوان چهارم واسیلیویچ ۸۲
باش آباران ۷۲۹	ایوان دوازدهم ۲۷۵
باکویه/بادکوبه/باکو ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۴	ایوان فدوروویچ پاسکیویچ ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۹۲
۱۱۶، ۱۱۷، ۲۱۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۵	۵۹۳
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۸	ایوانه ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۵
۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۲۵، ۴۲۶	ایوانه اوربلیان ۳۷۵
۵۹۳	ایوانه ویچ، گیرگور ۷۳۴، ۷۳۵
باکیخاتو خان ۳۵	باباخان ۶۷، ۶۹، ۳۲۳، ۳۶۹
باگراتیون ۲۷۵	بابافاضل ۵۶
بالتیک، دریای ۳۱۲	بابان ۶۷۳، ۶۷۵
بالغلو، قلعه ۴۸۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱	
۵۲۲، ۵۳۷	

بالکان، شبه جزیره ۳۰، ۱۱۶، ۲۷۶	عبدالرحیم ابن عبدالحسین ۴۵۰
بال‌ها، رود ۶۳۵	برزیکانی، حسنویه بن حسین کرد ۲۶
بامبای/ بمبئی ۱۹، ۳۵، ۱۲۴، ۱۵۴، ۶۸۳	برنار ۱۳۷
۷۱۱، ۶۸۴	برناردی ۶۱۳
باور ۳۷۵	بروجرد ۲۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲
باوليج، الکساندر ۵۲۹	بروجردی، حاجی ملا اسدالله ۴۵۹
باوليج، نیکولای ۴۹۹، ۵۲۰، ۵۳۰	برون ۶۸۵
باوليج، الکساندر اول ۹۰، ۲۸۱، ۴۹۷، ۵۱۱	برونت، سرگوراوزلی ۲۳۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۷
۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۴۱، ۵۴۷	۴۱۷، ۴۲۵، ۴۹۱، ۶۸۷
باویرو ۱۲۳	بریتانیا ۱۸
باهرالنور ۱۴۶	بزچلو ۱۴۵
بایزید ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۱، ۶۶۸، ۶۷۴	بسطام ۳۲۷، ۳۳۲
بایندر‌ها ۳۱	بصره ۹۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۱، ۳۹۶، ۶۶۵، ۶۸۴
بایون ۱۷۴	۷۱۸
بیرسلطان‌کرد ۳۲۰	بطربخ ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲
بتزیا ۳۷۳	۷۳۵، ۷۳۸، ۷۳۹
بحر ارم ۳۲۹	بغاز بسفور ۲۴۳
بحرالعلوم، آقا سیدحسن ۴۳۶، ۴۶۵	بغایری، ابراهیم‌خان ۵۳
بحر خزر ۳۰۰، ۵۱۵	بغایری، عباس‌قلی‌خان ۵۱، ۵۶، ۸۳، ۴۲۵
بحر عمان ۱۵۰	بغداد ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۸
بحرین ۲۹۴، ۴۶۷	۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۹
بخارا ۷۳، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۳۱۳، ۴۰۸، ۴۱۲	۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
۴۱۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۷۱۵	۲۴۴، ۲۴۵، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۳۶، ۴۴۰، ۵۰۶
بختیاری، چراغ‌خان ۸۴	۵۳۹، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰
بخشکوف، کینیا ۴۸۵، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۹	۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۸۴، ۷۱۸، ۷۱۹
۵۳۰، ۵۳۱	بکنج‌نام ۴۹
بداق سلطان قاجار ۴۳، ۴۴	بکروییچ چرکاسکی، کنیا ۱۱۵
بدلیس ۶۶۹	بلخ ۹۱، ۵۱۰، ۵۱۵، ۶۷۸
براشن ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۲	بلژیک ۵۰۰
براون، ادوارد ۱۷	بلوچستان ۳۳۹
بردسیری، میرزا عبدالحسین بن میرزا	بلوخر ۵۰۰

بلور ۵۱۷

بناپارت، ناپلئون ۶، ۱۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۲۷، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۹۳، ۷۱۱

بنبائی، بندر ۴۰۹

بند ۷۴۳

بندپی ۳۲۹

بنطان، اوغوست ۱۹۲، ۱۹۳

بنکندورف ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۸۳

۵۸۸، ۵۸۹

بنه ۳۲۸

بواسون ۱۳۶، ۲۰۴

بوالونیچ ۵۳۶

بوجاخان ۵۷۸

بوداق ۲۳۵

بورتزوو ۵۹۳

بوشهر، بندر ۲۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۲۴۱، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۲، ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۱۱

بولاتلق، ناحیه ۶۶۸

بولاچاتور ۳۶۶

بوتنان ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۷

بویراحمدی ۲۵

بویه دیلمی ۲۳

بهبودخان ۴۹

بهبهانی، آقاباقر ۴۶۵

بهبهانی، آقامحمود بن آقا محمدعلی بن محمدباقر ۴۴۹، ۴۶۰

بهرام میرزا ۳۹۴، ۶۰۰، ۶۲۲

بهشهر ۵۱

بهلول پاشا ۶۶۸

بهمن میرزا بهاءالدوله ۳۹۴

بیات، اسمعیل بیک ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۳۹

بیات، جعفرخان ۶۷۹

بیانکی ۱۳۷

بیانکی دادا ۱۶۸

بیانی، خانابا ۱۷، ۱۹۲

بیجقین، چمن ۵۱۲

بیدآباد، محله ۴۶۳

بیدآبادی، آقا محمد ۴۵۷

بیرام بیک قاجار ۴۴

بیرق حسن خان ۵۷۳

بیزنتیه ۸۱

بیژن خان ۸۳

بیستون ۲۵۹

بیک، جعفرخان ۷۲۴

پاشا، حاج یوسف ۱۳۰، ۱۴۶	بیگر ۱۲۸
پاشا، حافظ محمد ۶۶۸	بیک شمس‌الدینلو ۲۸۴
پاشا، سلیمان ۸۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۲، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸	بیک قراچورلو، محسن ۵۱۳
پاشا، شاکر ۶۶۶	بیکی‌خان ۹۷
پاشا، عبدالرحمن ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۲، ۶۶۵، ۶۶۷	بیگلربیگی، فتحعلی‌خان ۷۲۴
پاشا، عبدالوهاب ۶۰۷، ۶۶۶، ۶۶۷	بیگلربیگی، میرزا محمدخان ۶۸۱
پاشا، مرتضی‌قلی ۴۵	بیلقان ۳۶۸
پاشای بایزید ۲۳۹	بیلوگورود ۳۸۲، ۳۷۱
پاشای قارص ۵۶۲	بین‌الحرمین، بازار ۴۸۷
پاطاق ۶۶۵	بین‌النهرین ۶۶۶، ۶۹۰
پاکستان ۳۳۸، ۳۳۹	بیوفین ۷۰۱
پالین، گراف ۷۳۸	پاتیمکین، فلدمارشال ۲۷۵، ۲۷۶
پانکراتیو، ماژور ۵۷۷، ۵۸۳، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۱۲	پاریس ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶
پاول، الکساندر ۹۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۰	۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷
۱۲۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۶۸، ۳۷۰	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰
۳۷۱، ۳۷۸، ۴۹۹	۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
پاولانتج ۴۹۶	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۳
پاولانتج، بولکونیک ۴۹۶، ۵۲۰	۲۶۴، ۲۶۶، ۳۷۷، ۴۳۴، ۷۱۹، ۷۳۹
پاول تسیستیانیف ۳۷۱	پاسکیویچ ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸
پاول‌زاده ۴۹۹	۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵
پاولویچ، الکساندر ۴۹۹، ۷۲۰	۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹
پاولویچ، م. ۱۷	۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸
پاوله تزیتزشویلی ۳۷۱	۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵
پاویلویچ، اونیکولا ۷۲۸	۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳
پاویلویچ، قسطنطین ۷۲۸	۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۰
پاینده‌خان ۶۷۹	۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸
پتراول ۹۱، ۳۱۰	۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۶
پتر دوم ۳۴۶	۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۳
پترزبورگ ۹۰، ۹۲، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۳۴	پاسکیویچ-اریوانسکی، گراف ۵۷۲، ۶۲۲، ۶۳۲

- پونتاموسون ۱۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳
 پونه پارت ۴۹۹
 پیرقلی خان قاجار ۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳،
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۲۵، ۴۲۸،
 ۴۳۲
 پیرنه، کوه‌های ۲۰۳
 پیرون ۲۵۳
 پیره بازار ۳۷۶، ۳۷۷
 پیشاور ۱۶۶
 پیکارخان ۸۳
 تاتارستان (ترکستان) ۱۱۱، ۱۳۵، ۳۱۳، ۳۴۰،
 ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۸
 تالران ۲۶۹
 تالستوی، کنت ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۳، ۲۳۰
 تالین ۲۹۰
 تامار ۸۲
 تانکوانی ۱۳۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۴
 تبت ۳۲
 تبریز ۱۷، ۱۹، ۳۸، ۵۲، ۶۳، ۸۲، ۹۰، ۱۰۳،
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۵،
 ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴،
 ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸،
 ۳۰۸، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۳۹،
 ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۶۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۶،
 ۴۹۴، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۲۱،
 ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۰
- ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۲،
 ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۹
 پترستفانیچ کاتلیاروسکی، ماژور ۳۸۴
 پتر کبیر ۸۸، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۶،
 ۲۷۵، ۲۸۵، ۳۱۰، ۳۴۵، ۳۵۰، ۵۸۲
 پتروونا، یلیزابتا ۲۸۵، ۳۶۰، ۳۶۲
 پتروویچ تورمازف، آلکساندر ۳۸۰
 پتروویچ یرمولف، ژنرال آلکسی ۳۸۸
 پرئو ۱۳۷
 پرغال ۱۳۱، ۲۶۵
 پرژوزف ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷
 پروس ۱۲۲، ۱۴۹
 پروس شرقی ۲۴۲
 پژوه، احمد ۱۷
 پسیان، کلنل محمد تقی خان ۱۸
 پشته ۳۲۷
 پشته ۳۳۲
 پطر ایوانه ویچ قرانیس قوف ۷۳۶، ۷۳۸
 پطربرخ / پطرزبورخ ۵۳۸، ۵۴۳، ۶۶۲،
 ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۳۳، ۷۳۴
 پلنیک ۲۸۶، ۲۸۸
 پلنگ نام طالش ۳۲۷
 پلوخیر ۴۹۸، ۵۰۰
 پناه آباد ۸۳، ۸۴، ۲۸۹، ۴۱۴، ۶۹۲
 پناه آباد، قلعه ۸۵، ۹۱، ۲۷۷، ۲۸۹
 پنیک ۳۰۲، ۴۸۵، ۵۳۰، ۵۳۱
 پوتینجر ۶۸۷
 پورتنیایگین ۳۸۱
 پوشکین / پوشچین ۶۳۱، ۶۵۸
 پولاق ۴۳
 پولکونیک بارتلامه ۲۲۹، ۲۳۰، ۵۳۸

۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۳	۵۳۴، ۵۶۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۲۶
۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴	۶۸۶
۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵	ترمه ساو ۲۳۶
۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۵	ترنادت، قلعه ۲۸۹
۶۱۷، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹	تروئیلیه ۱۳۷، ۱۶۶، ۲۶۰، ۲۶۱
۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۲، ۶۵۵، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶	تروسون، ژنرال ۶۰۹، ۶۱۲
۶۸۱، ۶۸۶، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۴	تربیا، و. ۱۷
۷۲۵، ۷۲۷	تزالکا ۳۸۱، ۳۸۲
تبریزی، حاجی ملا احمد ۴۸۲، ۵۳۲	تزویی ۱۷۲
تبریزی، رضاخان ۵۶۵	تزیتیشویلی ۳۶۹
تبریزی، شمس الدین ۴۵۰	تسیتسیانف، ژنرال ۹۰، ۲۱۷، ۲۸۲، ۲۸۳
تبریزی، صدرالدین محمد ۴۷۹	۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
تبریزی، محمد علی ۴۸۶	۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
تبریزی، میرزا رضی ۲۴۰	۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹
تته ۱۶۹	۵۶۳
تخت طاوس ۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰	تفرش ۱۴۵
تربتی، میرزا محمد ۴۴۹، ۴۵۰	تفلیس ۴۶، ۵۲، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶
ترتر، رود ۲۹۰، ۳۷۶، ۴۲۹، ۵۵۳	۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۹۳
ترتیاکوسکی، گالری ۳۳۴، ۳۳۶	۲۱۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
ترز ۱۳۶، ۲۴۵، ۲۶۰	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۲۷، ۳۶۵، ۳۶۶
ترز، کامیل ۱۳۶، ۲۴۴	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵
ترزور، مون ۳۷۲، ۳۷۵	۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰
ترکان شرقی ۳۱	۴۱۳، ۴۲۵، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹
ترکان عثمانی ۳۱	۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰
ترکان غربی ۳۲	۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
ترکمان چای، ده ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۶	۵۴۰، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۹۳، ۵۹۴
ترکمان، محمد خان ۴۷	۵۹۵، ۶۳۰، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۲
ترکمنستان ۴۲، ۳۴۰	۷۱۶، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸
ترکیه ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۱۱۸، ۱۳۲	۷۲۹، ۷۳۰
۱۳۹، ۱۵۴، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۴۴	تلاو، ناحیه ۳۶۹
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۵	تمیشان ۳۴۷

تیلست ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۲۰، ۲۶۵، ۲۶۶
 تیمور ۳۲، ۳۸۷
 تیموراز (طهمورث) ۲۸۳، ۳۷۳، ۳۸۲
 تیموری، ابراهیم ۱۸
 ثنائی ۴۰۰

جئمز آجیلای ۶۹۶
 جاپلقی، حاج سیدمحمد شفیع ۴۸۸
 جاپلقی، میرزا ابوالقاسم ۴۷۹
 جاثلیق، داوید ۳۷۰
 جاجرم ۵۸
 جاجرمی، اللهوردی خان ۵۸
 جاروتله ۸۶
 جاندیریشویلی، جاندیر ۳۶۶
 جانمحمدخان ۳۹۳
 جاواخت ۳۸۲
 جبال قفقازیه ۵۴۲
 جبرئیل ۳۸۳
 جبیر ۳۷۱
 جرمن ۷۰۵
 جزیره ۴۵
 جعفرخان ۶۳
 جعفرقلی آقا ۳۹۰، ۴۲۵
 جعفرقلی بیک ۲۸۹
 جغتو، رود ۶۳۸
 جگیر، تپه‌های ۶۳۵
 جلال ۵۵۹
 جلال‌الدین پاشا ۶۶۷
 جلال‌بلاغ، رود ۵۶۹
 جلایر ۳۵

تنکابن ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۴۸
 تنکابنی، محمد بن سلیمان ۴۵۲
 تنکابنی، نواب حشمت نصاب معظم
 مهدی‌خان ۳۳۱
 توپراق، قلعه ۶۶۸، ۶۶۹
 تور/ توران ۲۴۴، ۴۰۳
 تورمازف/ تورماسف ۲۹۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
 توریت ۳۳۵
 توسکی تافا ۳۸۱
 توکلی، احمد ۱۸، ۱۵۰
 تولستوی ۶۲۴
 تولوز ۱۶۰
 تونی مظهرعلیشاه، سیدابراهیم ۴۵۱
 تویلری ۱۸۸، ۲۶۹
 تهامی بیزجندی، سیدحسن ۴۳۶
 تهران ۵۶، ۹۸، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸
 ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۴، ۳۷۵
 ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۲
 ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
 ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۴۱
 ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۵
 ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹
 ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷
 ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷
 ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۵۰، ۶۵۱
 ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۰
 ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۳
 ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۴۱، ۷۴۸
 تیخونیچ لیزانویچ، دیمتری ۳۷۹

چار ۳۷۱	جلفا ۵۷۸، ۵۷۶
چال مقان ۹۲	جلفا، رود ۵۸۳
چاوشاودزه ۵۸۴	جلون آباد ۵۱۰
چپان اغلی، جمال الدین محمد ۶۶۹	جمرق، کوه ۲۹۰
چپان اوغلی ۵۶۰	جوادخان ۸۵، ۲۱۶، ۲۸۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱
چچن ۵۱۹	۳۷۲
چخورسعد ۴۴، ۴۵	جواد، دهانه ۸۶
چلاوی مازندرانی، علیقلی بن محمد ۲۰	جوان بلاغ ۵۹۷
چلبی، احمد ۶۶۵	جوان بلاغ، ناحیه ۵۶۷
چلبی بیک نام قاجار ۴۴	جوانشیر، ابوالفتح خان ۶۳، ۲۸۸، ۲۹۲
چلونند ۵۳۶	جوانشیر، فضل علی بیک ۴۷، ۴۸، ۲۸۹
چلیپای مقدس ۱۱۴	جوانشیر، مصطفی خان ۵۶، ۸۴، ۸۷، ۳۲۶
چمن سامان ارخی ۵۱۲	۳۲۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۴۳
چمن سلطانیه ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۹۲، ۲۳۶	۵۲۵، ۵۵۲، ۵۵۶
۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۸۴	جوجی خان بن چنگیزخان ۵۰۸، ۵۱۲
۶۸۷، ۷۲۷، ۷۲۹	جونز ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۶۱، ۶۸۶
چمن گلستان ۵۴۷	جوینی ۳۵
چناران ۶۷۹	جهان آراء ۱۹
چناقچی ۲۸۹	جهانبانی، سلطان عباس ۴۴۷
چنگیز ۲۱، ۲۸، ۲۹	جهان بیک لو ۴۸
چورس ۵۶۷	جهانسوز ۷۴۳
چهاردانگه ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴	جهانسوز، حسین قلی خان ثانی ابن ۵۷، ۶۰
چهارده ۳۲۳	۳۲۲، ۳۲۸، ۳۹۵
چهارورستی ۵۵۸	جهانسوز، رضا ۱۸
چین ۱۱۱، ۲۶۶، ۳۴۰، ۴۳۸، ۴۳۹	جهانشاه میرزا ۳۹۴
	جهانگیر میرزای قاجار ۱۷، ۵۳۲، ۵۳۵
	جهریق ۶۳۸
	جیحون، رود ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۳۴۰
حائری، آیت الله ۴۳۵	جیحون، سواحل ۲۱
حاج ترخان ۱۱۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۰۰، ۳۶۸	جینوان ۳۶۶
۳۷۷، ۴۹۲، ۵۱۱، ۶۳۴، ۷۱۳	

- حاج ترخان، بندر ۵۹۳
حاج خلیل خان قزوینی ملکالتجار ۶۸۳
حاج سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی ۲۹۴
حاج صفرخان بن عبداللہ بیک همدانی
کبو ترآهنگی بیوک آبادی ۴۴۳
حاج عبدالوهاب ۱۹
حاج محمد آقای عمرانلو ۳۲۵
حاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم
۸۶، ۴۴۹، ۵۰۲، ۶۸۲، ۶۸۳
حاج محمد حسین خان مستوفی الممالک
(امین الدوله) ۴۰۲
حاج محمد سلطان ۶۱۲
حاج میرزا ابوالحسن خان ۶۸۶
حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ۱۳۰، ۱۴۶،
۳۴۶
حاجی الله وردی خان قاجار ۲۸۹
حاجی ترخان، دریای ۷۰۲
حاجی خمرلو ۴۳۲
حاجی رضا خان دولوی قاجار ۳۲۷، ۳۳۳
حاجی سعید ۸۷
حاجی سلیمان خان قاجار ۴۵۶
حاجی سید کاظم ۴۵۵
حاجی سید محمد باقر ۴۵۴
حاجی غفور ۴۶۴
حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) ۵۱
حاجی کلباسی ۴۵۹، ۴۶۴
حاجی محمد حسین ۴۷۹
حاجی ملا محمد جعفر ۴۸۴
حریر ۶۷۶
حسام السلطنه، محمد تقی میرزا ۳۹۳
حسن بن زید بن محمد ۲۴
حسن سو، رود ۵۵۲
حسنعلی میرزا، شاهزاده ۴۸۹
حسن قلعه ۶۶۸
حسینعلی خان ۳۷۰، ۳۹۹
حسین قلی خان ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
۹۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۷۰
۳۸۱، ۳۸۲، ۷۴۳
حسین قلی خان دوم ۵۹
حسین قلی خان قاجار ۲۱۷، ۲۸۹، ۲۹۵
حشمت، دکتر ۱۸
حضرت سلطان محمود خان ۵۱۱
حقایق نگار، میرزا جعفر خان ۱۶
حکیم باشی، میرزا بابا ۳۲۷، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۸۲
حلب ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۸۹، ۲۴۴، ۲۴۵
حلوان ۲۶
حلیمه ۳۸
حماملی ۳۷۵
ح. مدیر حلاج ۱۷
حمزه چمن ۳۰۲
حوزه علمیه نجف اشرف ۴۳۶
حیدر توره ۹۷
حیدر علی خان ۶۴۹
حیدر قلی میرزا ۳۹۴
حیرت پاشا ۶۶۶
حقوق ۱۹۲
خاریزا ۳۶۷
خارک، جزیره ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۲۴۱، ۴۰۴،
۴۰۵، ۶۸۴
خاقان اختسان ممدوح ۸۲

خاقان کامگار ۱۴۹	۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۹۷، ۷۱۵، ۷۴۴
خاقانی ۴۷۹	خسروخان ۵۲۹
خاک طالش ۲۹۰	خسرومیرزا ۶۲۲، ۴۳۰، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰،
خالباز ۶۶۹	۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۸۰
خالد پاشا ۶۶۵، ۶۶۶	خلاط ۴۵
خالصی، آیت الله شیخ مهدی ۴۳۷	خلج، محب علی خان ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶
خالصی، شیخ مهدی ۳۹۰، ۴۳۵، ۴۳۶	خلجی، جلال الدین فیروزشاه ۳۳۸
خان ابدال خان گُرد ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳	خلخال ۳۲۶، ۳۳۱
۳۲۴، ۳۲۹	خلیج فارس ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۴،
خان بوتا ۳۸۳	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱،
خانلرخان ۵۶	۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۷،
خان نشین ۵۵۶	۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۰۸، ۳۳۹، ۶۸۴، ۶۸۵،
خانین ۳۲۹	۶۸۷
خداآفرین، پل ۸۴، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۸۶، ۵۵۸	خلیل پاشا ۴۵
۵۶۳	خمسه ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۵۱۲
خدابنده، شاه محمد ۴۰، ۴۴	خمسه ای، ذوالفقارخان ۳۲۳
خداداد ۹۳، ۳۶۹	خمسه، علی مرادخان ۴۲۵، ۴۲۸
خراسان ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲	خمینی (ره)، امام ۴۳۵
۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹	خواجهک ۳۱۹
۷۲، ۷۳، ۷۸، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۶۶، ۱۶۸	خواجه ربیع ۴۱، ۴۸
۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵	خواجه طوربیک غلام ۷۳۵
۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۶۸، ۴۰۰، ۴۲۶	خواجه وند ۲۸۶
۴۴۶، ۴۵۱، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۲	خوارزم ۲۲، ۲۸، ۴۲، ۴۴، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۸،
۶۱۵، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰	۵۱۱، ۵۱۵
خرسون ۵۸۳	خوارزم، دشت ۵۱۰
خزر/ خزرها ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۴۲، ۸۹	خوانساری، آخوند ملاعلی اکبر ۴۶۰
۹۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۲	خوانساری، آیت الله سید محمد تقی ۴۳۷
۱۳۴، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۵۸، ۲۷۶، ۲۸۴	خور ۵۱۹
۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲	خورشید کلاه روس ۳۲۲
۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۶۸	خوی ۱۳۷، ۱۸۳، ۲۸۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۳۸،
۳۸۶، ۵۲۵، ۵۵۲، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۳۵	۴۴۷، ۴۴۸، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۷۹،

- دامغانی، اسمعیل بیک ۲۸۷
 دامغانی، اسمعیل خان ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
 ۲۹۲، ۵۲۶، ۶۸۴
 دانمارک/ دانماریک ۳۱۱، ۵۰۰
 دانیال ۱۹۲
 داوایی ۴۴
 داود پاشا ۱۳۰، ۶۶۸، ۶۶۹
 داودخان ۸۷، ۲۴۰، ۷۳۶
 داود ملک شاه ۳۱۰
 داور ۴۳
 داوید ۸۲، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۵
 دده بیگلی ۵۹۶
 درانی ابدالی، احمدخان ۱۲۷، ۳۳۸
 درانی، تیمورشاه ۶۷۹
 دریاز ۳۷۳
 دربند ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۱۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۴۱
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۶
 ۴۲۶، ۴۵۵
 دربند، تنگه ۸۹
 دشت ۲۷۸
 دکنی، معصوم علی شاه ۴۵۱
 ذکیز دریا ۶۹۷
 دلاغرده، مرادخان ۴۲۹
 دلی مای ۳۴۷
 دمانیس ۳۸۱
 دماوند ۳۲۳، ۱۹۳
 دنبلی، امیر محمودخان ۵۱۳
 دنبلی، حسین قلی خان ۹۰
 دنبلی قوریساول باشی، محمودخان ۵۰۹
 دنسترویل، ماژور ۱۸
- ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵
 ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۴۷، ۶۶۸، ۶۶۹
 خوی، شیخ ابراهیم شیخ الاسلام ۶۶۶
 خیابانی ۱۸
 خیوه ۱۱۶، ۳۱۳
 داتواکز ۳۷۳
 دادو، محمدخان ۵۸
 دادوی، لطفعلی خان ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۷۷
 ۳۱۸
 دارالانطباع ۴۸۱
 دارالخلافه ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۲۰
 دارالسلطنه ۵۱۲، ۵۳۳، ۵۵۰
 دارالملک ۵۲۱
 دارجان ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۹
 دارسی ۶۸۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴
 داریال ۲۸۳
 داریال، تنگه ۲۸۲
 داریوش ۳۸۷
 داغستان ۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۷۸، ۲۸۱
 ۳۰۲، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶
 ۴۲۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۲، ۵۷۶
 ۶۹۴، ۷۱۳
 دالفروکی (دالگاروکی) ۶۶۲
 دالگاروکی، آرگوتینسکی ۶۲۷
 دالگوروکو، پرنس ۵۸۹
 داماد ۱۳۶
 دامادشاه ۵۷۱
 دامرون ۱۳۷
 دامغان ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹

دنگیز ۵۳۷	۳۹۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۱۲، ۶۶۵
دنیپر، رود ۱۱۲	۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹
دنیپر، سرزمین ۱۱۲	دولو، ابراهیم خان ۶۶۵
دوالو، حسن خان ۳۲۲، ۳۹۳، ۵۰۸، ۵۱۱	دولو، حسین خان ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۸۵
۵۲۱، ۵۵۶، ۶۲۷، ۶۳۸	۳۱۷، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۰۸، ۵۱۱
دوالو قاجار، مصطفی خان ۸۶، ۳۲۷، ۳۳۳	۵۱۹، ۵۲۱، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۶۱، ۶۱۲
دوالو، میرزا علی خان ۳۲۲	۶۲۷، ۶۳۸، ۶۶۸
دوانلو قاجار، میرزا محمدخان ۹۷	دولو، محمدخان ۳۲۷، ۳۳۳
دوباسانو، هوگ برنارماره دوک ۱۲۲، ۱۲۳	دولو، محمدعلی آقای ۵۵، ۶۱۲
۱۲۵، ۳۱۴	دولو، محمد ولی خان قاجار ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴
دوبرنژار ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵	۹۰، ۶۷۹
دوبنوان، پرنس ۱۲۵	دولو، مهدی قلی خان قاجار ۵۶، ۷۷، ۲۸۵
دوپاولوچی، مارکی ۳۸۱، ۳۸۳	۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴
دوپره ۱۳۶، ۲۶۱	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۹، ۵۲۶، ۵۶۳
دوپونت کورو ۱۶۴	دوما، ژ. پ. ۲۴۵
دوچکوف، سرگی آلکساندروویچ ۳۷۴	دونرسیا، اگوست ۱۷۸
دو دانگه ۳۲۰، ۳۲۳	دون، رود ۱۱۲
دو رامانزوف، کنت نیکالا ۱۶۸	دونسلرود، کنت ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵
دورق ۴۵	۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۵۰، ۵۵۹، ۵۶۲
دوریشلیو، دوک ۲۲۸	۵۷۱
دوریشلیو، دوک آرمان امانول ۲۲۶	دونی ۲۴۴
دوست محمدخان ۶۸۰	دو ولان ۱۱۶، ۲۷۶
دوکادور ۲۳۹	دوولینگتن، دوک ۵۰۰
دوگاردان، کلود ماتیوکنت ۱۳۱	دوویسانس، دوک ۱۷۲
دوگاردان، کنت آلفرد ۱۷	دوین ۲۶
دوگوداویچ، ژان (کنت) ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۲	دهاماملی ۳۸۱
۱۸۶، ۲۹۷	دهخوارقان ۵۳۴، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹
دولاب ۳۲۲	۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲
دولت آبادی، یحیی ۱۷	۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱
دولت شاه، محمدعلی میرزا ۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳	۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۸
۱۳۰، ۱۴۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶	دهفال ۸۶، ۲۷۷، ۲۸۳

- دهلی ۱۲۷
ده ورستی ۵۹۶، ۵۶۵، ۵۶۲
دیاربکر ۴۵، ۴۴
دیبیج، بارون ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۳۰
دیلستان ۲۴
دیلمی، زیار ۲۳
دیویزیون ۲۳۷
- ۴۶۳، ۴۷۰، ۷۱۳
رشتی، حاجی ملاصادق ۴۵۹
رضاخان ۴۳۵
رضاقلی خان ۵۶، ۷۷، ۸۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹
۳۳۱، ۳۳۳، ۵۷۹
رضاقلی خان هدایت الله باشی امیرالشعرا ۱۶، ۲۳۹، ۴۳۹
رضاقلی میرزا ۷۲، ۳۶۸
رقه ۴۵۱
رقی طبسی اصفهانی، محمدعلی بن
عبدالحسین بن محمدعلی ۴۵۰
روانبد ۴۶
رودبار ۲۳، ۳۴۷، ۴۶۱، ۷۰۲
رودسر ۳۲۴
روزن ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۵
روزن، بارون ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۰
روس ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۷۰، ۸۲، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳
- رئوت ۵۵۷، ۵۵۸
رئوف پاشا، محمدامین ۶۶۹، ۶۷۰
رافائل ۳۳۵
رامینس شویلی، گوژیا ۳۷۳
رانکوه ۳۵۱
رایوسکی ۵۸۹
ربول/ربوله ۱۳۷، ۲۶۰
رتیشچف/ردیشچوف (ژنرال) ۲۹۹-۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۶، ۴۹۳، ۵۲۶، ۵۳۶، ۷۲۱، ۷۲۲
رتیشچف، لیوتنان ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۵۸۳
رتیشچوف سپاردانی، ژنرال ۴۹۰
رتیشچوف، نیکالای ۳۰۱، ۴۹۶
رحیم خان ۳۲۸
رستم آباد ۳۲۷
رستم خان زند ۳۲۱
رستم کلا ۵۸
رشت ۹۲، ۱۱۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۰

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸،
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰،
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶،
 ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴،
 ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸،
 ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳،
 ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲،
 ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۱،
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸،
 ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹،
 ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹،
 ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳،
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰،
 ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰،
 ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۳،
 ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴

روضه امام هشتم ۹۱

روم ۲۲۵، ۲۷۳، ۳۰۱، ۵۱۱، ۵۲۵، ۶۷۵،
 ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۲۳، ۷۴۴، ۷۴۶

رومانزوف، کنت ۱۸۱، ۱۸۵

رومانی ۷۳۳

روم ایلی ۷۳۱

روم، دریای ۴۰

روم شرقی ۸۱

رومیو، ژنرال ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۱، ۲۴۲

رومیه الصغری ۸۱

روتغلی شاه (میرزا محمد حسین کرمانی) ۴۵۰

۴۵۱

رونه، بارون ۵۸۴

۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
 ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۲۳،
 ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۶، ۵۱۰،
 ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳،
 ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۲۱، ۶۷۵، ۷۱۲،
 ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۴۷

روسکی، کاتلیا ۲۹۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۲،
 ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۰۷

روسو ۱۳۶، ۱۸۸

روسیه/ روسیه تزاری ۱۳، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۰،
 ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱،
 ۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۷،
 ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳،
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۹،
 ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱،
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴،
 ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸

زنگی، رودخانه ۲۸۵	رویان ۲۴
زوبف، ۱۱۶، ۳۸۳	ری ۴۸، ۶۴۸
زوبف، پلاتون ۱۱۶	ریگ، بندر ۶۸۵
زوبف، کنت ۴۹۲	ریمون ۲۶۰
زوبف، والریان ۹۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۶۸، ۲۷۹	
زور ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۵، ۶۷۶	زاتوس ۲۷۳
زورآباد ۱۳۷	زاروشاد ۵۶۰
زوراب تزلزل ۳۶۵	زال ۳۶۶
زونند ۶۳۵	زاوالیشین ۳۷۶، ۳۷۸
زہاب ۶۶۶، ۶۶۷	زبا ۳۸۶
زیاد اوغلی قاجار، محمدخان ۴۴، ۴۵	زیبیدہ خالہ ۵۶
زیبل تومان ۷۲۲	زر ۷۲۲
زیتون ۳۴۷	زرند ۶۵۰
زید شہید ۲۴	زکریا میرزا ۳۹۵
زین العابدین، آقامیرزا ۴۵۷	زکم ۲۹۱، ۲۹۲
زیوہ ۳۸۶	زکی خان ۶۳
زیوہ، رودخانہ ۳۰۱	زکی خان زند ۵۹، ۹۷
	زکی، میرزا محمد ۵۳۰
	زمان بیک، محمد ۴۹
ژرژ چہارم ۵۴۱	زمان خان قاجار، محمد ۳۲۷، ۶۶۸
ژوانار ۱۳۶، ۲۲۰	زمان شاہ ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۳
ژوانن، ژزف ماری ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۰۰	زنجان ۳۸، ۱۶۱، ۱۷۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۸۷
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۶۱	۲۸۸، ۴۰۱، ۴۷۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۰۱
۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷	۶۰۳، ۶۰۷، ۶۵۰
ژوبر ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱	زنجان، آقا شیخ اسداللہ ۴۳۶
۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹	زنجان، آیت اللہ شیخ محمدباقر ۴۳۷
۲۰۰، ۲۴۰، ۲۴۱	زنجان، حاجی ملا محمد ۴۸۹
ژوبر، آمدہ ۱۲۰، ۱۲۱	زند، جعفرخان ۳۳۲
ژوبو، موسیٰ ۱۳۰، ۱۴۶	زند، رضاخان ۳۲۱
ژودین، یاور ۵۶۳	زنگی، رود ۳۷۲

سبزواری، آیت‌الله ۴۳۷	ژوکوسکی ۵۷۹، ۵۸۴
سبزواری، حاج میرزا محمد ۲۹۳	ژیورژی ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳
سبکتگین ۲۸	
سپهر ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸	ساباراطیانو ۳۷۵
۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۰	ساخارثولو ۸۰
سپهر کاشانی، میرزا محمدتقی ۱۶، ۱۴۴، ۴۴۹	ساختمان آجری وزارت دارایی ۶۹
سپهر لسان‌الملک، میرزا محمدتقی ۱۲۸	ساختمان‌های کاخ گلستان ۷۹
ستنکو رازین ۱۱۲	سار ۳۲۷، ۳۳۲
سجریاتف، پرنس ۴۹۲	ساروی، محمدبن محمدتقی ۱۹
سدره ۳۰۲	ساری ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۱۹
سریند ۱۴۵	۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
سرپل خداآفرین ۸۳	ساری اصلان، حسن خان ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۶۱
سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین	۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳
۳۵	ساری قمیش ۶۳۵
سرخای خان‌لگزی ۲۹۲، ۴۴۳، ۵۵۲	ساگورامو ۳۶۶
سرخ، پل ۶۷۶	سالار ۴۰۰
سرخ، دریای ۴۰	سالتالیستا، جزیره ۴۹۸، ۵۰۰
سرخس ۴۲	سالواتوری ۱۳۶
سرداب ۳۴۷، ۶۲۶	سالیان ۸۳، ۹۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۶۸، ۴۳۳، ۵۳۳
سرداب ۳۴۷	سامرا ۶۶۴، ۶۶۹
سردارآباد، قلعه ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۳	ساوجبلاغ ۳۸، ۳۲۱، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۹۴، ۶۹۶
۵۷۴، ۵۷۷، ۶۲۶	۶۹۷
سرفرازخان ۶۷۹	ساور ۳۲۴
سره‌فرد جانس بارونت ۴۱۷-۴۸۴	ساوه ۴۰، ۶۵۰
سعادت‌آباد ۷۴۱	سباستیانی، ژنرال ۱۳۲، ۱۳۶، ۲۴۰، ۲۴۳
سعادت نوری، حسین ۱۸	۲۶۳
سعدآباد ۳۲۸	سبحان‌قلی خان ۵۶۳، ۵۷۳
سعیدبیک ۲۸۴	سبدو، رودخانه ۳۴۷
سعید، رشیدخان ۷۴۳	سبزعلی نام ۵۵
سفاین ۳۳۲	سبزواری ۵۱، ۴۳۷، ۴۵۶
سفیددشت ۵۳۶	

سلطان ابراهيم ميرزا ۳۹۴	سن بنوا، صومعه ۱۳۶
سلطان احمد شاه قاجار ۱۸، ۶۱	سن پترزبورگ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۳،
سلطان جلال الدين ميرزا ۳۹۵	۲۸۲، ۳۴۲، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳،
سلطان حسين ميرزا ۲۷۴، ۳۹۵	۴۹۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۸۷، ۵۹۲،
سلطان حمزه ميرزا ۳۹۵	۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۳۰، ۶۳۱،
سلطان حيدر ۳۸	۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۶۳، ۶۸۲
سلطان خليل ۳۸	سن پيروپول، قلعه ۳۶۸
سلطان سليم خان سوم آل عثمان ۶۶۶	سنت هلن ۵۰۰
سلطان سليم ميرزا ۳۹۴	سند ۳۳۸
سلطان محمد شاه ۱۱۷، ۴۶۱	سند، رود ۱۷۱
سلطان محمد ميرزا سيف الدوله ۳۹۴	سن ژرژ ۶۳۴
سلطان محمود خان ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۷۰	سندج ۶۶۵
سلطان محمود خان دوم آل عثمان ۶۶۶، ۶۸۶	سن ولاديمير ۶۳۴
سلطان مصطفى خان چهارم ۶۶۶، ۶۸۶	سنياوین ۶۱۴
سلطان مصطفى ميرزا ۳۹۴	سوئد ۱۲۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۳۱۱، ۳۱۳،
سلطانيه خمسہ ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۳، ۲۴۰، ۲۴۶،	سوادکوه ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸،
۲۸۴، ۳۸۹، ۴۸۵، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۸، ۵۳۲،	سوادکوهی، لطفعلی بيک ۳۲۲
۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۶۷۵	سوادکوهی، محمد خان ۵۷
سلطانيه، سامان ۵۱۲	سوادکوهی، مهدي خان ۴۷، ۵۸، ۳۲۳، ۳۲۶،
سلطانيه زنجان ۱۴۰	۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰
سلماس ۴۴۷، ۴۴۸، ۵۸۰	سوارزميدزه، پرنس ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۶۰،
سلماسی، حاجی ملا باقر ۴۷۹	۵۶۲
سليمان ۱۷۰	سودبورکون ۷۳۹
سليمان خان ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۳۲۵، ۳۲۶،	سورام ۳۷۳
۳۷۵	سوروو، پرنس ۶۱۷
سليمان خان نظام الدوله ۵۶	سوريه ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۲۴۵
سليمان ميرزا ۳۹۴	سو، ژرژ ۴۹۳
سليمانيه ۴۵۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۳	سوشتلین ۵۷۳، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲،
سليم خان ۸۳، ۸۷، ۴۲۸	۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷
سمرقند ۲۸، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۸	سوقان لوخ ۳۶۵، ۳۶۶
سن بریو ۲۴۲	سولاقاشويلی، اورام ۳۸۷

شافیروو، بارون پتر ۳۵۰	سولومون ۳۶۵، ۳۷۹
شام ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۲۸۷	سومخت ۳۶۷، ۳۸۲
شامبیاتی، اسمعیل خان ۲۹۰	سووارف ۲۷۶
شامبیاتی، سبزیعلی خان ۵۴	سووارف، آلکساندر ۱۱۶
شامبیاتی، محمد علی خان ۲۹۱، ۲۹۲، ۶۶۵	سویاتوی کرس ۱۱۴
شامپانی ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۰	سویدنیک، ندرونی ۷۳۸
۲۶۹، ۲۳۲	سویس ۲۳۸
شامشادیلو ۳۸۱	سویمون ۳۶۷، ۳۸۷
شامشادین ۳۶۶	سیاه، دریای ۳۰، ۳۴، ۴۰، ۶۹، ۸۰، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۷۸، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۱۲، ۵۷۸، ۵۸۳
شاه اسمعیل ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰	سیاه (قراداغ)، کوه ۲۷۹
شاه اسمعیل دوم ۴۰، ۴۴	سیاه کوه ۹۲
شاه اسمعیل سوم ۵۱	سبیری ۵۴۲
شاه اسمعیل صفوی ۳۳، ۷۲، ۸۶	سپیاگین، ژنرال لیوتنان ۵۹۴
شاه پرویز میرزا ۳۹۵	سیحون، سواحل ۲۸، ۳۴۰
شاه پسندخان افغان ۵۱	سید حمزه ۴۴۴
شاه پلنگ نام طالش ۸۴، ۳۳۳	سید مجاهد ۴۵۵
شاهپورزاده ۳۱۰	سید محمد مهدی بن سیدعلی ۴۵۵
شاهپورزاده ضادوریان، داود ملک شاه نظر ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۹	سیرگیثویچ، الکساندر ۶۵۱
شاه جهان بی بی خانم ۵۶	سیروان، رود ۶۶۵، ۶۶۶
شاهرخ ۳۶۸، ۶۷۹	سیستان ۳۳۹، ۶۷۹
شاهرخ افشار ۴۱، ۵۸	سیف الله میرزا ۳۹۵
شاهرخ شاه ۶۷۸	سیمبیرسک ۳۹۰
شاهرخ میرزا ۷۲، ۷۳، ۷۸	سینجیا ۳۶۶
شاه سلطان حسین صفوی ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸	سین کیانگ ۳۴۰
۳۴۵، ۳۴۲، ۱۱۴، ۱۱۳، ۸۳، ۴۹	
شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) ۳۸، ۱۱۲	شاپورزاده، بنده داود ملک شاه نظر ۷۳۲، ۷۳۳
۱۱۳	۷۳۴
شاهسون ۲۸۶، ۵۹۵	شاپور میرزا ۳۹۴
شاه شجاع ۶۸۰	شادی ۲۶

- شاه صفی ۴۵
شاه طهماسب اول ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۱۱۴، ۳۴۳، ۳۴۵
- شاه طهماسب دوم ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۵
شاه عباس اول ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۸۲، ۱۰۸، ۲۵۰، ۲۷۴، ۶۸۲، ۶۹۲
- شاه عباس بزرگ ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۳۸۷
شاه عباس دوم ۴۵
شاه عباس صفوی ۴۱۳، ۴۸۹
شاه علی خان ۳۷۸، ۵۵۲
شاه قلی خان ۳۸، ۴۷، ۷۴۲
شاه قلی میرزا ۳۹۴
شاه محلاتی، ابوالحسن خان علی ۵۷
شاه، مسجد ۴۶، ۴۸۷
شاه میرخان ارمنی ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱
شاه میرزا ۶۰۷
شاهنواز خان ۸۴
شاهوردی خان ۳۶۵
شیانکاره ۲۵
شبستر ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۸۹
شجاع الدین خان زند ۴۹
شجاع السلطنه ۶۵۰
شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا ۳۹۳، ۶۰۱
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۰
شجاع الملک ۱۶۵، ۱۷۱، ۶۸۰
شره ۱۴۵
- شروان ۳۸، ۴۳، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۵۵، ۳۴۱، ۳۳۳، ۳۲۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۲۶، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۱
- شروانی، مصطفی خان ۲۹۳
شروانی، مصطفی قلی خان ۵۶، ۵۷، ۲۱۷، ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳
- شریف پاشا ۳۸۱، ۳۸۲
شط العرب، دهانه ۶۸۴
شفت ۲۹۰، ۳۴۷، ۳۵۱
شفت، سرهنگ ۲۹۳
شفتی رشتی، حاجی سید محمد باقرین
سید محمد تقی موسوی ۴۵۶
شفیع کرمانی شبستری، آقامحمد مهدی بن
خواجه ۴۴۷
شقاقی، صادق خان ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۳۶۹، ۶۷۹، ۷۴۳
شکریک نامی ۴۸
شکسپیر ۶۵۵
شکی ۳۸، ۸۶، ۹۱، ۲۷۸، ۳۰۲، ۳۴۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۲، ۵۵۲، ۵۶۱
- شماخی ۸۹، ۹۲، ۱۱۵، ۲۷۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷
ش.م. تالران ۱۲۵
شمخال ۳۵۷
شمس الدین لو ۲۸۷، ۳۰۲
شمشادین ۳۷۶
شمکور ۲۹۱
شوراگل ۳۸۵، ۳۸۶
شوروی ۳۱، ۲۸۵
شوره کل ۲۹۰
شوشی، قلعه ۵۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۲۳۹، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹

- ۵۲۱، ۵۱۶، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۸۵
 شیرازی طبیب، میرزا محمدرحیم ۵۲۹، ۵۳۰
 شیرازی، عبدالرحیم خان ۸۴، ۳۹۹
 شیرازی، فضل الله حسینی ۱۹
 شیرازی، محمدتقی (میرزای کوچک) ۴۳۶
 شیرازی، معصوم علی شاه ۴۴۹
 شیرازی، میرزا ابوالحسن خان ۱۵۲، ۲۲۷،
 ۲۲۸، ۳۰۹، ۴۲۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۰۱
 ۵۰۲، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۳۵، ۶۸۲، ۶۸۶
 شیرازی، میرزا عبدالحسین خان ۵۱۷
 شیران ۳۲۷
 شیرشاه سوری ۳۳۸
 شیروان ۳۰۲، ۳۳۲، ۴۵۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۸۳
 ۷۲۳، ۷۳۰
 شیروانات ۴۸۳
 شیلداو ماناوا ۳۸۴
 شیوش ۳۸۹
- ۳۷۶، ۳۷۹، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۱، ۷۴۳
 شولاور ۳۷۰
 شویلی، تتیا تارخینیس ۳۷۳
 شویلی، چوچقا ۳۶۶
 شهربانو ۴۷
 شهنوازخان ۸۳
 شیپو ۵۹۰
 شیخ جعفر ۴۷۰، ۴۷۹
 شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی
 نجفی ۴۶۹
 شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی ۴۵۹
 شیخ زین الدین ۴۴۳
 شیخ عبدالمحسن ۴۶۹
 شیخ علی خان زند ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۸۵، ۲۹۲،
 ۲۹۳، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۸۳
 شیخ علی میرزا شیخ الملوک ۳۹۳، ۶۵۰
 شیخ مفید ۴۶۹
 شیخ موسی ۶۶۹
 شیخ ویس خان ۳۳۱
 شیراز ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳،
 ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۷، ۱۰۴،
 ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۳۰۸، ۳۱۸،
 ۳۲۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۳۸، ۴۵۱، ۴۶۵، ۴۶۹،
 ۷۴۳
 شیرازی، آقا محمدرضا ۳۹۹
 شیرازی، ابوالحسن خان ۳۸۶، ۳۸۷، ۶۰۲،
 ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۷۴۰
 شیرازی، حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله ۶۳،
 ۶۴، ۸۳، ۹۵، ۹۷، ۱۴۵، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۹،
 ۲۷۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۶۸۶
 شیرازی، حاجی میرزا ابوالحسن خان ۴۸۲
- صاحب ریاض، آقا سید علی ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۸
 ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۹
 صاحب شرح کبیر ۲۹۴
 صاحبقران میرزا ۳۹۵
 صاحب کشف الغطاء ۴۶۹
 صادق بیک ۶۶۸
 صادق خان زند ۵۵، ۶۳، ۳۲۰، ۳۶۹، ۳۸۶
 ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۳، ۷۴۳
 صادق خان قاجار ۲۸۹، ۴۲۵، ۴۲۹
 صاین قلعه ۶۱۱
 صباکاشانی، فتحعلی خان ۱۴۴، ۴۰۰
 صدراعظم، میرزا شفیع ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲

طالش، مصطفی خان ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳
 طالش، مصطفی قلی خان ۳۳۱
 طانا نریشویلی ۳۶۶
 طباطبایی، آقای سید محمد ۴۳۵، ۴۳۷
 طباطبایی اصفهانی، سید علی بن سید
 محمد علی بن سید ابوالمعالی ابن سید
 ابوالمعالی ۲۹۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۷
 طباطبایی اصفهانی، سید محمد ۴۳۶، ۴۵۵
 ۴۸۶
 طباطبایی بروجردی، سید مهدی بن سید
 مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی
 ۴۶۵
 طبرستان ۲۴، ۱۱۲
 طبس ۴۵۱
 طرابلس ۲۴۴
 طرابوزان ۳۹۰
 طرخان ۳۳۰
 طرق ۳۰۲
 طغایموریان ۳۰
 طوالش ۹۰، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۰
 طهران ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۵
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶
 ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۷
 ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
 ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۷
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸

۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۲۴
 ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۵۰۹، ۵۱۰
 ۵۱۳
 صدراعظم، میرزا محمد شفیع ۲۲۶، ۲۲۸
 ۲۳۲، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۱۴
 صدر، حاج محمد حسین خان ۶۸۱
 صدرگ ۲۸۷
 صدیق الممالک ۱۷
 صسقص ۶۹۹
 صفوی، میرزا ابوتراب ۴۹، ۵۱
 صفی الدین ۶۱۴
 صفی الدین، قبر شیخ ۸۹
 صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن
 شادی ۲۶
 صنیع الدوله، محمد حسن (اعتماد السلطنه) ۱۶
 ۳۲۸
 صیدالخان، محمد ۳۴۶
 ضال، مهدی ۴۴۶
 طابور، کوه ۳۶۶
 طاراشویلی، داوید ۳۶۵
 طارم ۳۸، ۳۲۶، ۳۳۱، ۴۴۲
 طالش ۲۴، ۳۸، ۸۳، ۹۲، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۲
 ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۶۸
 ۳۸۶، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۰
 ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۶
 ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۷۱، ۵۸۴، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۵
 ۷۱۳، ۷۲۲
 طالش، سید عزیزالله ۴۸۲، ۴۸۴

۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۰،
 ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۴،
 ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵،
 ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶،
 ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵،
 ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸،
 ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶،
 ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۶،
 ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴،
 ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱،
 ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱،
 ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۴۶، ۶۴۷،
 ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۸،
 ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۰،
 ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶،
 ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۱۹، ۷۳۲، ۷۴۸

عبدالعظیم، شاهزاده ۵۶، ۱۲۸، ۲۸۰، ۴۷۸

عبدالله پاشا ۶۶۷، ۶۷۷

عبدالله میرزا دارا ۳۹۳، ۵۰۹، ۵۱۲

عبدالملکی ۲۸۶

عثمان بیک ۶۷۵، ۶۷۶

عثمان پاشا ۵۶۰

عثمانی ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸،
 ۱۲۱، ۱۲۶، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۰،
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۲، ۳۱۳،
 ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۳۶،
 ۴۳۷، ۴۴۱، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۵، ۵۶۰، ۵۸۹،
 ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۲۶، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۷، ۶۵۶،
 ۶۵۸، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰،
 ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۱،
 ۶۹۰

۳۳۱، ۳۳۳، ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۰،
 ۴۶۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۹،
 ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۹، ۶۴۲

طهماسب ۳۶۶

طهماسب قلی خان قاجار ۴۵، ۳۴۹، ۳۶۰

طهماسب میرزا ۴۶

طهمورث میرزا ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۷۱، ۳۹۵

ظهیرالدین بابر ۲۹، ۳۳۸

عادل جواز ۴۵

عادلشاه ۶۵، ۶۶، ۷۴

عباس ۵۲۷، ۵۳۵، ۵۸۹، ۶۳۴، ۷۱۲، ۷۴۰

عباس آباد، قلعه ۳۲۹، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۳، ۶۲۰

۶۳۵، ۶۳۸

عباس اقبال ۱۷، ۲۴۵

عباس خان قاجار ۳۳۳، ۳۲۷

عباسقلی بیک ۴۲۵

عباسقلی میرزا ۳۹۵

عباس میرزا نایب السلطنه ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۱۹

۳۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۴

۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۶۲

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۹

۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹

۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱

۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳

عثمانیه ۱۳۰	علیقلی میرزا حجةالسلطان ۳۹۵
عراق ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۵۲، ۶۵، ۷۷، ۸۵، ۱۴۵، ۱۶۹، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۷۰، ۴۳۵، ۴۳۶	علی مرادخان زند ۶۳، ۵۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۲۴
۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۲۱	علینقی میرزا رکنالدوله ۳۹۳
۵۳۲، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۶۴	عمادالدوله ابوالحسن علی ۲۳
۶۷۷، ۷۴۳	عمارت بلور ۵۱۴
عزالدين لو ۲۸۹	عمارت شاه عباسی ۳۲۹
عسکرافشار ۲۳۱	عماریه ۴۵
عسکران ۸۴، ۲۸۹، ۳۷۹	عمان ۷۴۴
عسکرخان ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۰۲	عمان، سواحل ۴۰۴، ۴۰۵
۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲	عمرسلطان ۳۴۶
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۵۱۵، ۷۱۹	عیسی خان ۸۳
عضدالدوله، سلطان احمد میرزا ۳۹۵	عیسی خان کرد ۵۱
عضدالدین لو، محمدخان قاجار ۵۶، ۳۱۸	عیوق ۱۹۲
عطاخان ۵۹۶	غاردان، جنرال ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۲۲
علاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمن زیار	۲۲۹، ۲۳۷
کاکویه ۲۳	غازان ۳۰
علم الهدی، سیدمرتضی ۴۶۰	غازی ۳۷۹
علی آباد ۵۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۲۹	غازی بیگ ۶۹۲
علی آبادی، میرزا تقی صاحب دیوان ۳۶، ۳۷	غازی چای، رود ۵۸۰
۱۰۰، ۱۸۹، ۴۰۰، ۵۲۹، ۵۳۰، ۷۴۲	غازی کوموک ۳۷۹
علیاپورت من اصکور ۷۰۰	غروزیا ۳۰۰
علی بیگ ۵۶۰	غوری ۳۳۸
علی پاشا ۱۷۰، ۶۶۵، ۶۶۶	
علی خان ۶۷، ۲۸۸، ۲۹۷	فتودوروپج رومانوف، میخائیل ۸۲، ۲۷۴
علیرضا میرزا ۳۹۴	قابویه، شارل نیکولا بارون ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۵
علی سلطان ۴۴، ۳۶۶	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
علیشاه دکنی، سیدمعصوم ۴۵۱	۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
علیشاه ظل السلطان ۳۹۳	۲۵۹، ۲۶۰
علی قلی خان ۵۶، ۸۷، ۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸	فارس، دریای ۶۹۷
۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۰	فارس/ فارسستان ۲۵، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۵۲

۳۶۹، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸
 ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۷۰
 ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱
 ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۴
 ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳
 ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸
 ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۵
 ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۷
 ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲
 ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۳
 ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶
 ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۸، ۶۱۰
 ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۴۶، ۶۴۷
 ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸
 ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲
 ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹
 ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳

فتحعلی خان نایب السلطنه ۳۲۷

فدک، باغ ۴۵۸

فرئدریچکس ۶۲۷

فرانسه ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
 ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹

۶۳، ۶۵، ۷۷، ۸۳، ۹۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۴۰۵
 ۴۳۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۷۴۳

فارناثوز ۳۷۳

فاضل خان گروس ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۶
 ۶۵۸

فامباک ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱
 ۳۸۲، ۳۸۵

فتاح پاشا ۶۶۶

فتح آباد قوچان ۱۲۶

فتح الله میرزا ۳۹۴

فتح خان ۶۷۹، ۶۸۰

فتحعلی خان / فتحعلی شاه ۶، ۹، ۱۹، ۲۰، ۳۶

۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۹

۶۳، ۶۷، ۷۱، ۷۷، ۸۵، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۹۹

۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۴

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸

۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲

۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵

۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲

۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۳

۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷

- فیروزکود ۵۳، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱
 فیروزکوهی، امیر محمد حسین خان ۳۳۲
 فیض آباد، محله ۴۴۹
 فیض علیشاه ۴۵۰
 فیلفوس ۱۹۲، ۲۲۱
 فیلیپ ۲۴۴
 فیلی، حسن خان ۶۶۹
 فینکن شتاین ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۹۱، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۴۳
 فینکن شتاین، اردوگاه نظامی ۱۲۲
 فینو ۱۳۷
- فرانگو پولو ۱۳۶
 فراه ۶۷۹
 فراهان ۱۸۲، ۲۸۹
 فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۱۳۷
 فراهانی، میرزا تقی خان ۶۵۶، ۶۶۹، ۶۷۰
 فرج الله خان آدخوی افشار ۱۷۵، ۲۶۲، ۵۲۹، ۶۶۶
 فرح آباد ۱۱۲، ۳۲۴، ۳۲۵
 فرخ سیر میرزا ۳۹۵
 فرزاد، حسین ۱۷
 فرمانفرما، حسینعلی میرزا ۱۶۲، ۳۹۳
 فریدلاند ۲۴۲
 فس ۱۴۵
 فناخان ۳۶۸
 فنداغی ۸۷
 فندر سک ۴۸
 فنلاند ۱۶۴، ۱۷۹
 فولاد محله ۵۳
 فومن ۲۴
 فوتنبلو ۱۵۶
 فیروا چرکزی شویلی ۳۷۳
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۳۷، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۸۲، ۲۶۲، ۴۰۰، ۴۳۹، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۸۴، ۶۶۸، ۶۸۲، ۶۹۱، ۷۴۲
 قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی ۱۰۳، ۱۰۷، ۲۸۸، ۴۰۰، ۴۳۹، ۴۸۱، ۵۸۴، ۶۸۲
 قائم مقام، میرزا بزرگ ۱۴۵، ۴۷۸
 قائم مقامی، جهانگیر ۱۸، ۶۵۰
 قاجار، کلبعلی خان ۴۵، ۴۶، ۸۳، ۲۷۴، ۳۶۶
 قاجار نویان ۳۵
 قاردان ۷۱۱، ۷۱۲
 قارص ۲۸۵، ۳۸۱، ۳۹۰، ۵۶۰، ۶۶۹، ۶۷۳
 قاسم آقا حیدر انلو ۶۶۸
 قاسم خان هنگ ۶۷۰
 قاسموف ۳۰
 قافلان کوه ۵۸۶، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۶، ۶۳۲، ۶۴۸
 قافلانی شویلی، یوآنه ۳۷۶
 قاهره ۶۴۷، ۶۷۷

قره‌باغ ۵۴۹	قباچاق ۵۴، ۶۴۸
قریه سهلان ۵۱۲	قبه ۸۵، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۱
قزاقچ، رود ۳۵	۳۷۸، ۳۸۶، ۴۲۶، ۴۵۵، ۵۵۲
قزاق ۳۰۲، ۴۳۱	قیان ۸۴
قزل آغاج ۵۳۳	قدیمی مازندرانی، میرزا محمدشفیع ۲۲۴
قزل اوزن، رودخانه ۶۳۸، ۷۰۲	۲۸۶، ۳۹۹
قزقر ۱۹۳، ۳۷۸، ۷۴۴	قرباغ ۸۳، ۸۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸
قزل رباط ۶۶۷	۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱
قزوین ۲۳، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۱۲۲	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵
۱۲۳، ۱۴۸، ۱۶۳، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳	۳۸۶، ۳۹۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳
۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۷	۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۲۵
۴۰۱، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۷۳	۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۱
۴۸۷، ۵۷۷، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۵	۵۶۳، ۵۶۵، ۵۸۳، ۵۹۶، ۶۳۸، ۷۲۳، ۷۲۸
۶۴۸، ۶۵۵، ۶۶۵، ۶۷۹	۷۳۰
قزوینی، حاج خلیل خان ۱۳۹، ۶۸۳، ۶۸۴	قرباغی، جعفر قلی خان ۵۶، ۶۷، ۶۹، ۷۵، ۷۷
۷۱۹	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷
قزوینی، حاج سیدمحمد ۴۸۴	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۲۸، ۴۲۹
قزوینی، حاجی سیدمحمدتقی ۴۸۲	۴۳۳، ۶۱۱
قزوینی، حاجی ملاعبدالوهاب ۴۷۰، ۴۷۳	قراپه ۶۶۷
۴۸۲، ۴۸۵	قراجهداغ/قراداغ ۴۳۸، ۵۳۸، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۸
قزوینی، حسن خان قاجار ۶۶۸، ۶۶۹	قراچای، ناحیه ۸۵، ۵۵۳
قزوینی، محمدرضاخان ۱۹۱	قراسوی سفلی، رود ۶۳۵
قزوینی، محمد نبی خان ۱۳۹، ۱۴۰، ۶۸۴	قراف پالین ۷۳۶
۷۱۱، ۷۱۹	قراکپک، رود ۳۷۹
قزوینی، میرزا احمد ۴۷، ۴۸	قراکلیس، قلعه ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵
قزوینی، میرزا رضای ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	قراکلیسیا ۳۰۳، ۴۸۵، ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۶۶۹
۱۴۴، ۱۴۹، ۲۴۰، ۶۶۷	قراگوزلو، حاج محمدخان ۲۹۲
قزوینی، میرزا محمدرضاخان ۱۲۲، ۱۲۳	قرامان ۴۵
۱۴۶، ۲۰۵، ۷۱۹	قرچکای خان ۸۳
قسطنطین ۵۲۰، ۵۳۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷	قرقیزستان ۳۱۳
قسطنطین بن پول ۵۲۲	قرلز ۱۹۳

قوزانلو، جمیل ۱۷، ۱۸	قشم، جزیره ۱۲۰، ۲۵۸
قوشخانه ۵۳	قصر امپراتوری تویلری ۱۹۱
قوینلو، امیر سلیمان خان ۳۲۶، ۳۲۷	قصر قاجار ۷۱
قهرمان میرزا ۲۰	قصر ولز (وزن) ۴۰۵
قهرمانی، شرف‌الدین میرزا ۱۷، ۱۸، ۱۵۲	قفقاز/ قفقازیہ ۵، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱
قیزلار ۱۹۴	۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۶۹، ۸۰، ۸۹
قیصر میرزا ۶۷۹	۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵
	۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۸۰
	۱۸۶، ۲۳۰، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲
کتورگی دوازدهم ۲۷۵	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲
کابل ۵۱، ۹۱، ۱۴۱	۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۶۴
کاپیتن ملکم ۱۵۹	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۰
کاترین دوم ۷۳، ۲۷۵، ۳۲۵، ۴۹۲	۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۹
کاتشکین، ایوان ۳۶۳	۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۴۵
کاتکارت، کنت ۴۹۱	۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۸۶، ۵۸۷
کاخ ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۶۷	۵۹۴، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۵۳
۳۶۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۶۲۷	۶۵۸، ۶۸۵، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۴۴
کاخ دادگستری ۶۹	قفقاز، کوه‌های ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۷
کاخی ۵۷۹	۸۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۲۷۲
کارتیل ۸۱، ۲۷۵، ۲۷۷	قلرخ‌بلاغ ۲۸۶
کارساکف ۲۷۶	قلزم، دریای ۴۰۹
کارلی ۵۴۲	قلیجی، علی خان ۵۱
کاروانسرا ۳۴۷	قم ۴۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۰، ۷۴۱
کاریاگین ۳۷۶	قندهار ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۶۵
کاسه‌گران، مدرسه ۴۶۹	۱۶۶، ۳۱۶، ۶۷۹، ۶۸۰
کاشان ۵۲، ۳۳۲، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۶	قوانلو، صفر علی خان ۵۳
۴۷۹، ۴۸۸، ۶۷۹	قوانلو، علی خان قاجار ۲۸۷، ۲۸۹
کاشانی، آیت‌الله ۴۳۷	قوانلو، محمد خان ۵۳، ۵۵، ۵۷
کاشانی، حاجی ملا احمد نراقی ۴۸۲	قوانلوی ناظر، محمد حسین خان قاجار ۸۳
کاشانی، سید مصطفی ۴۳۷	۳۳۱
کاشف‌الغطاء ۴۶۹	قوراوزلی ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴

کردستان ۳۸، ۴۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۴۱، ۲۴۲،
۵۲۹، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۰، ۶۷۱،
۶۷۶، ۶۹۴

کردستان عثمانی ۱۲۱
کر، رود ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۲۹۳، ۳۴۷، ۴۳۲
کرشت انگلیس ۴۳۲
کرکوک ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۶
کرمان ۲۵، ۴۰، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۷۷،
۸۳، ۸۸، ۳۹۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱
کرمانشاه/کرمانشاهان ۲۵۹، ۳۹۶، ۴۳۶، ۴۴۶،
۴۴۹، ۴۷۶، ۴۷۷، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۷۰،
۶۷۵، ۶۶۸، ۶۷۶
کرمانشاهی، آقامحمدعلی ۴۴۹، ۴۷۶، ۴۷۷،
۴۷۸

کرمانی، تقی شقی ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰
کرمانی، مهدی ۴۴۸
کرمانی، میرزا آقاخان ۴۵۰
کرمانی، میرزاتقی ۴۴۸
کرمانی، ناظم الاسلام ۱۷
کرمخان ۴۹
کرمی سفید داش ۷۲۲
کریزوستوم، سن ژان ۳۸۹
کریستی ۶۸۷، ۶۸۹
کریمخان زند ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵،
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶،
۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۹۵، ۳۱۸،
۳۲۰، ۳۲۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۷۸،
۶۳۸، ۷۴۳
کریمه ۳۰، ۳۴
کریمه، شبه جزیره ۳۰
کراز ۱۴۵، ۲۸۹

کاشی، آخوند ملااحمد ۴۷۹
کاظمین ۴۳۵، ۴۶۹، ۴۸۷، ۶۶۴
کالاشولان ۱۷۵
کامران، خسرو ۱۴۹
کامران میرزا ۳۹۵، ۶۷۹، ۶۸۰
کاناکیر ۳۷۴، ۳۸۰
کانینق، مستر ۷۱۹
کبوترآهنگ ۴۴۲
کبوترآهنگی، حاجی محمدجعفر قراگوزلوی
۴۴۲، ۴۴۳
کبیر، اقیانوس ۳۴۰
کپتین هنت ۱۷
کپنکچای ۵۳۶
کپنکچای، رودخانه ۳۰۲
کتلراوسکی ۲۸۹
کتل نعل شکن ۵۱
کتو ۵۴۱
کتول ۹۱
کجور ۲۴، ۳۱۹، ۳۲۹
کدویچ ۲۰۱
کرا به، ماژور ۵۵۲
کراسنودسک ۱۱۵
کراسوسکی ۶۲۶
کرافس خان ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵
کراودین ۳۲۴-۳۲۵
کربلا ۱۳۰، ۲۳۹، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۴،
۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۸۷، ۶۶۴، ۶۶۶
کرتسانیس ۳۶۵
کرتیل ۸۲، ۸۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹،
۳۷۲، ۳۹۰
کردبچه افشار، صفی یارخان ۵۱۲، ۶۶۶

- کسان ۳۶۶
کسروی، سیداحمد ۱۷
کسری، طاق ۶۶۹
کفه ۴۵
کلارنص ۶۹۹
کلباد ۵۴
کلباسی، حاج محمدابراهیم بن محمدحسن ۴۵۴، ۲۹۴
کلوپوتی ۶۳۶
کلهر، محمدعلی میرزا مهدی خان ۶۶۷
کمال آباد ۱۵۹، ۱۶۱
کم بروج ۶۹۹
کمپیل ۵۷۸
کمرقوئی، قله ۶۳۵
کمره ۱۴۵
کنگاور ۴۹
کنگرلو، کلبعلی خان ۲۸۸
کنی، حاج ملاعلی ۴۳۵
کوب عنان، کوه ۱۹۳
کوتاهیه ۳۰
کوتزبو ۶۲۴
کوجور ۳۶۵
کودی ۳۸۱
کور، رود ۱۱۵، ۱۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۵۱، ۳۶۵
کورسک ۳۷۱
کورگ ۳۷۶
کورگرد، رود ۶۲۶
کور، محمدحسن خان ۳۷۷
کورناک، کوه ۳۶۶
کوروارس ۱۷۴
کوکچه، دریاچه ۵۲۱، ۵۴۸
کوک خان ۳۷
کوگجه سلطان ۴۴
کولخیدا ۲۷۲
کولمانیشویلی، آقاجان ۳۶۶
کولیسکوف ۲۸۲
کونی، محله ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۷۲۶، ۷۲۷
کوه گیلویه ۲۵
کوی ۶۷۶
کهدم ۳۴۷، ۳۵۱
کهگیلویه ۳۹۹
کهنه شماخی ۳۶۸
کهنیا، محمدآقا ۶۶۹
کیخسرو ۳۶۷
کیخسرو میرزا ۳۹۴
کیرف آباد ۲۸۵
کیفالا ۵۰۶
کیفر، ژ. د. ۱۳۷
کیقباد میرزا ۳۹۴
کیکائوس میرزا ۳۹۴
کینیا، یرمولف / یرملف ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۶
۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴
۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱
۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱
۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳
۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱
۶۱۸، ۷۱۵، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۰
۷۳۱
کیومرث میرزا ابوالملوک ایلخانی ۳۹۴

گئورکیوسک ۹۰، ۹۲	۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰
گئورگی ۲۸۰	۱۷۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۷۲
گئورگی دوازدهم ۲۷۸	۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
گابریل ۳۸۳	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸
گاتخیلی خیدی، پل ۳۶۷، ۳۸۱	۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴
گادونوو، باریس فئودروویچ ۸۲	۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
گاردان، ژنرال ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷	۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	۳۸۷، ۳۸۹، ۴۲۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۱۱
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳	۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۴
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴	۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۰۹، ۶۲۰
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴	۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۴، ۶۵۳
۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸	۶۵۵، ۶۶۴، ۶۹۴، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۰
۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷	۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۶، ۷۳۷
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲	۷۳۸
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	گرچی، صادق خان ۹۳
۲۷۱، ۳۰۶	گرچی، کیخسرو ۴۴
گارنی ۳۷۲، ۳۸۲	گرچی، یوسف خان ۱۴۵
گالیتسین، ایوان ۳۶۲	گرکین خان ۹۲
گالیتسین، سرگی ۳۵۷، ۳۶۲	گرگان/ استرآباد ۲۲، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۰
گاماسب آب ۶۶۵	۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۵، ۳۳۰، ۷۴۲
گدا علی خان ۴۵	گرگی دوازدهم ۸۳
گداویچ، ینارال فلدمارشال غراف ۲۲۸	گرگین خان ۴۶، ۸۷، ۲۱۶، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱
گراندوک کونستانتین ۵۳۹، ۵۴۰	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۱
گراندوک میخائیل ۶۳۰	گروزلو ۷۲۱
گرجستان/گردستان ۶، ۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶	گروزیه ۳۰۲
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶	گروس ۶۵۰
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰	گروسی، نجف‌قلی خان ۲۸۹
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳	گریبایدوف ۵۶۲، ۵۸۵، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۳۰
۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹	۶۳۱، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۲

۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۴۲، ۴۴۳،
۴۴۴، ۴۹۱، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۱،
۶۰۷، ۶۱۴، ۷۰۲

گیلانی، حاجی جمال ۳۲۱

گیلانی قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن
۱۸۲، ۲۶۲، ۴۶۵، ۴۶۹، ۵۱۲

گیورگی ۳۰۰

گیومینو ۲۴۴

لئون ۳۷۳، ۳۷۴

لابلاننش ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۱

لاپتو ۵۸۳، ۶۰۳، ۶۱۱

لاچینی، ابوالقاسم ۱۷

لاردهل ۶۹۹

لاریجان ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳

لاریجانی، سبزه‌علی خان ۵۱

لاریجانی، محمد قلی خان ۴۵، ۳۲۰، ۳۲۳

۳۲۹، ۵۳۱

لاریجانی، میرزا محمدخان ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲

۳۳۳

لاری، نصیرخان ۵۲

لازارف ۲۸۲، ۲۸۳، ۶۵۲

لازارو، لازار ۶۲۷

لازستان ۸۱

لازیکای قدیم ۸۱

لازار ۱۳۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳

۱۸۵، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۸۳، ۳۷۷

لامی ۱۳۷، ۱۸۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴

۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۴

لامیس‌کاتا ۳۶۶

۶۶۳

گسگر/گسگران ۳۲۶، ۳۳۱

گکچه ۵۳۷

گلاس‌نوپ ۲۹۷

گلپایگانی، آقا سیدجمال ۴۳۶

گلستان ۵۵، ۲۶۰، ۳۸۶، ۵۱۴، ۵۱۷

گنجه ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۸۲، ۸۵، ۸۶

۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲

۲۹۳، ۳۰۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸

۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۰

۳۹۷، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۵۵، ۴۸۳، ۴۹۱، ۴۹۷

۴۹۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸

۵۹۵

گوداویچ، فلیدمارشال گراف ۹۱، ۹۲، ۱۵۳

۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳

۱۸۵، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۷۹

۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۶۳

گوراوولی ۲۹۹، ۶۸۸، ۶۸۹

گورکان، تیمور ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۸، ۸۲، ۳۳۸

گورگیوسک، قلعه ۲۷۵، ۲۷۹

گوری/گوریا ۳۶۶، ۳۸۶

گوکچه ۷۲۲، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۳۰

گوگجه‌دنگیز ۵۱۸

گوملی ۵۵۰

گوهرشاد، مسجد ۴۳۵

گیلان ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۵۱، ۶۳، ۶۵، ۸۴، ۱۱۴

۱۷۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱

لاهور ۱۲۷، ۳۳۸	لیتوانی ۳۶۲، ۵۵۵
لاهیجان ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۱، ۴۷۵	لیزانویچ ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳
لاهیجی، آقا محمد صالح ۳۲۱، ۳۲۴	لیل ۲۲۰
لحساوی نجفی، شیخ جعفر ۲۹۴، ۴۶۷، ۴۶۹	لیندسه بتون ۶۸۷
۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹	
لرستان ۶۶۹	
لسان‌الملک ۱۶	ماچابل، داوید ۳۶۶
لکتران، جزیره ۹۲	ماداتف ۵۲۶
لگزستان ۲۷۸	ماداتو ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۵۹
لگزی، الکساندر ۸۶	مادر شاه ۶۵۳
لنجانی اصفهانی، محمدحسن بن محمد رحیم	مارسی، بندر ۱۳۱، ۲۴۴
۱۹	مارشال ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۱
لندن ۱۴۰، ۲۲۸، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۹۶، ۵۰۱	ماره، اوگ ب. ۲۶۹
۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۰۱	ماری (مریم) ۹۰
۷۰۳، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۴۰	مازاروویچ ۵۰۸، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۵۰
لنسل ۱۳۱	مازندران ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۷، ۴۸
لنکران، قلعه ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۶، ۴۶۸، ۵۲۸	۵۱، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲
۵۵۲، ۶۱۳، ۷۱۳	۷۷، ۸۴، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۵، ۳۰۸
لنگرود ۴۶۵	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
لنگرودی، میرزا صادق منجم‌باشی ۳۲۱، ۳۲۴	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۵
۵۱۹، ۵۳۷، ۶۶۵، ۶۶۶، ۷۲۸	۳۴۶، ۴۰۱، ۴۴۰، ۴۹۳، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۱۴
لنین‌گراد ۶۱۳	۷۰۲، ۷۴۳
لوئی پانزدهم ۲۷۵	مازندرانی، آقا سیدرضی ۴۵۴
لوئی شانزدهم ۱۳۹	مازندرانی، محمد مهدی خان ۴۸۹
لوئی هیجدهم ۲۲۶، ۴۹۸، ۵۱۶	مازندرانی، میرزا شفیع ۱۴۰، ۱۵۰، ۶۸۱
لواشو، واسیلی ۳۴۶، ۳۵۰	ماژر ۵۴۴
لوان دوم ۸۲	ماسلو ۶۲۵
لوراسب ۳۷۳	ماسوله ۳۴۷
لوشان ۴۴۳	مطاووس ۶۸۵
لوندویل ۵۳۶	ماکدونالد ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۰۱
لهستان ۱۲۲، ۱۴۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۵۰۰، ۵۴۲	۶۰۲، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۲۴، ۶۲۵

- ماکاش، کوه ۳۴۷
 ماکنیل ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶
 ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۱۸
 ماکو ۶۶۸
 مالزوف ۶۵۵، ۶۵۶
 مامونتوف، ن. پ. ۱۷
 ماوراء ارس ۵۷۳، ۲۹۸
 ماوراءالنهر ۲۷، ۷۳، ۹۰، ۲۷۸
 ماوراء قفقاز ۵۹۴، ۶۱۴، ۶۲۷
 ماهانی کرمانی، نورالدین نعمت الله ۴۴۳
 مایانس ۲۴۴
 مایورکنیاز منشیقوف ۵۴۸
 مبارک آباد ۳۶، ۴۷
 م. بروسه ۳۶۴
 مترنیخ، پرنس ۱۰۳، ۷۲۰
 متزخت ۳۶۶
 متکوار ۳۷۷، ۳۸۳
 متیولت ۳۶۶
 مجاهد، سیدمحمد ۵۷۷
 مجتهد، آقا سیدعلی ۴۷۹
 مجتهد، آقا سیدمحمد ۴۸۶
 مجذوب علی شاه ۴۴۳
 مجلسی، آخوند ملامحمدباقر ۴۶۴
 محالزار ۷۲۲
 محال سماس ۳۴۷
 محال شوره کل ۳۰۲
 محمد اصلان خان ۳۸۳
 محمد امین خان ۵۶۵، ۵۶۹
 محمدامین میرزا ۳۹۵
 محمد بیک نامی ۸۴، ۴۲۶، ۵۵۹
 محمد پاشا ۴۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷
 محمدپاشا، خسرو ۶۶۸
 محمدتقی بن محمدکاظم بن ابوالقاسم بن
 محمدکاظم بن سعید شریف طبیب کرمانی
 ۴۴۹
 محمدتقی بیک ۴۸
 محمدتقی میرزا ۶۵۰
 محمد تمیمی طالقانی ۱۸
 محمدحسن آقا ۳۹۰
 محمدحسن قاجار ۳۲۱
 محمدحسین آقای ناظر ۳۲۵
 محمد حسین خان ۴۸، ۴۹، ۲۸۹، ۳۹۹
 محمدحسین نام ۶۶
 محمدخان (جاکله) ۵۱
 محمدخان قاجار ۶۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲،
 ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۶۹
 محمد رحیم خان ۵۶
 محمدرضا میرزا ۳۹۳، ۴۴۲، ۴۴۳
 محمدعلی خان ۶۳، ۳۸۱، ۳۹۹
 محمدعلی شاه ۱۷، ۴۹۳
 محمدقلی ۳۲۹
 محمد مهدی میرزا ۳۹۴
 محمد میرزا (محمدشاه) ۵۵۲، ۶۸۰، ۷۴۸
 محمدولی میرزا ۳۹۳، ۳۹۸، ۶۷۹
 محمدهادی میرزا ۳۹۵
 محمود ۴۶، ۱۶۵، ۳۳۸، ۳۴۵، ۶۷۹، ۶۸۰
 محمود بن میرویس ۴۶
 محمود پاشا ۱۳۰، ۶۶۹
 محمودخان ۵۱۳
 محمودشاه ۶۷۷
 محمود غزنوی ۱۰۹
 محمود، محمود ۱۸، ۳۰۰

محمود میرزا ۳۹۴، ۶۷۹	مسخت ۸۱
مختاری، حبیب‌الله ۱۷	مسدو ۱۶۷
ملدوف ۷۲۴	مسکو ۳۱۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۷۱، ۳۸۱
مدرس ۱۹	۳۸۲، ۳۸۷، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵
مراغه ۲۵۹، ۲۸۶، ۲۹۳، ۴۳۸، ۵۷۹، ۵۹۰	۶۵۵، ۶۵۱
۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲	مسیح ۱۹۲
مرتضی قلی‌خان قاجار ۴۵، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸	مسیح، حاجی میرزا ۴۶۰
۵۹، ۷۷، ۸۳، ۱۱۷، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۱۷	مشکین ۵۸۳، ۵۹۶
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴	مشهد ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۷۲، ۷۳، ۹۱، ۱۶۶، ۲۸۴
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱	۳۰۸، ۳۶۸، ۴۳۷، ۴۷۸، ۶۰۱، ۶۷۹، ۶۸۰
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶	مصر ۲۶، ۱۲۱، ۲۴۰
مرداویج ۲۳	مصری، محمد علی پاشای ۴۵۸
مرعش ۳۰، ۴۵	مصطفی‌خان قاجار ۸۳
مرغاب، رود ۴۲، ۳۴۰	مظفر علیشاه ۴۴۹، ۴۵۰
مرکوب‌وزلی ۷۱۱	مظفر علیشاه کرمانی، میرزا محمد تقی ۴۴۷
مرند ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۳	۴۴۹
مرو ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۱۶۸، ۶۷۸	معتصم ۲۷
مروزی، میرزا صادق وقایع‌نگار ۱۹	معتداصل، محمود فرهاد ۱۷، ۴۹۳، ۵۴۱
مروزی، میرزا محمد صادق ۲۸۲، ۵۲۱	۵۴۳
مریم ۳۷۱، ۳۸۲	معتدالدوله ۱۸۹، ۶۲۰، ۶۴۸، ۶۸۱
مربوان ۶۶۶	معتدالدوله اصفهانی، میرزا عبدالوهاب ۴۰۰
مزرادیج/ مزارویج ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۷، ۷۱۶	۵۰۹، ۴۸۹
۷۲۲، ۷۲۷، ۷۳۰	معتدالدوله، فرهاد میرزا ۳۷
مزارویج، بولکونوک ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱	معتدالدوله، منوچهرخان ۶۱۸، ۶۲۲
مستوفی‌الممالک، حاجی محمد حسین‌خان	معتدالدوله میرزا عبدالوهاب ۴۸۲
۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۷	معزالدين محمد بن سام ۳۳۸
مستوفی‌الممالک، میرزا زکی ۱۸۹	معصوم علی ۴۴۸، ۴۵۱
مستوفی، حاج میرزا مسعود انصاری ۶۸۲	معیرالممالک، دوست علی ۱۷
مستوفی، میرزا محمد ابراهیم ۳۵۱	مغان ۵۳۳، ۵۷۱، ۶۳۵
مستوفی، میرزا مسعود انصاری ۶۲۳، ۶۲۴	مغرب ۶۶۶
۶۳۳، ۷۲۲	مغولستان ۳۲، ۳۵

- مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیک ۱۹، ۱۴۶، ۲۸۳، ۴۲۶
- مقان ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۸۸، ۹۰، ۲۹۷، ۴۲۶، ۳۰۲
- مقان، دشت ۲۴، ۳۴، ۸۷، ۸۹
- مقدم، احمدخان ۲۸۶، ۲۹۳
- مقرب الخاقان ۶۴۸
- مقری، رودخانه ۵۳۶
- مقری، کوه ۳۰۲
- مقیم خان ۵۱
- مکه ۴۵۸
- مکی، حسین ۱۷، ۱۸
- ملاحسن یزدی ۴۵۲
- ملاصدرا ۴۳۷
- ملاصدرا، آخوند ۴۶۵
- ملاعلی اکبر ایجی ۴۷۹
- ملا محمد باقرین محمد اکمل بهبهانی ۴۷۶
- ملا محمد رضای ۴۸۴
- ملا ملک محمد قاضی عسکر ۲۹۱
- ملای روم ۴۷۶
- ملای رومی ۴۶۴
- ملتان (مولتان) ۱۲۷، ۳۳۸
- ملاوای ۷۳۳
- ملک آرا، محمدقلی میرزا ۳۹۳، ۳۹۵، ۶۱۲
- ملک اسمعیل ۸۵
- ملک الشعراء بهار ۱۸
- ملک زاده، دکتر مهدی ۱۷
- ملک شاه نظرزاده میرداود ضنادوریان ۲۴۰
- ملک فیصل ۴۳۵، ۴۳۶
- ملک قاسم میرزا ۳۹۴
- ملک قلی ۸۵
- ملکم جان ۱۹، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲
- ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۲۸، ۶۸۷، ۷۱۱، ۷۱۲
- ملک مجنون ۸۵
- ملک منصور میرزا ۳۹۴
- ملیک آپو ۳۷۵
- ممش خان ۶۷۹
- منازکرد ۶۶۸
- منتشا اوغوللری ۳۰
- منجم باشی لاهیجی، میرزا موسی ۲۹۱
- منجیل ۲۳، ۳۲۶
- منچشکوف ۵۳۷، ۵۳۸
- منجوری ۳۲
- مندلیج ۶۶۵
- منشورگرکانی، م.ع. ۱۸
- منشی الممالک ۶۸۱
- منشی الممالک اصفهانی، میرزا عبدالوهاب ۵۱۲، ۴۱۷
- منشی الممالک، میرزا محمدعلی ۶۲۴
- منشیکو، پرنس ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۵۶، ۷۲۸
- منکوقآن ۳۵
- منگریل ۳۰۲
- منوچهر میرزا ۳۹۴
- منیتی ۷۳۰
- موخران ۳۶۵
- موراویو ۵۹۳
- مورچه خورت اصفهان ۳۲۱، ۳۲۵
- مورو، ژنرال ۱۳۱
- موره ۳۸۹

- موريس، جزيره ۱۳۶، ۶۸۵
 موريه، جيمز ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۹۱، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵
 موريه را ۳۸۵
 موزه آسيایي، کتابخانه ۶۱۳
 موسوی ساروی سبلانی، مصطفی قلی بن محمد حسن ۲۰
 موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق ۳۹۹
 موش ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵
 موصل ۴۵، ۴۵۰، ۴۵۱
 مولانا جلال الدین ۴۵۰
 مونتيث ۶۸۷
 مهد علیا ۵۹، ۳۱۹
 مهدی علی خان ۶۸۲
 مهرباب خان بکشلوی افشار ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۶۸۷
 مهر علی بیک ۴۷
 مهندس باشی، میرزا جعفر ۷۲۴
 میانه ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۲۵
 میخائیلوویچ کورساکوف، ماژور آلکساندر ۳۶۸
 میدان شاه ۲۵۲
 میر حسن خان ۶۱۴
 میرزا ابوالحسن (ایلچی) ۴۰۲، ۴۸۹، ۴۹۱
 میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ ۲۲۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۸
 ۵۲۴، ۵۳۶، ۵۴۳، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۵
 ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۱
 ۷۴۰
 میرزا، الکساندر ۲۸۸
 میرزا بابای رشتی ۳۳۲
 میرزا بابای نایب گیلان ۳۳۳
 میرزا بزرگ ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۳۹، ۴۸۱، ۵۸۴، ۶۸۲
 میرزا حسین، مدرسه ۴۶۱
 میرزا رضا خان ۱۴۲
 میرزا رضا مهندس ۷۲۳
 میرزا صالح ۵۷۱، ۶۵۶، ۷۰۳
 میرزا علی بیک ۲۰۱، ۲۰۲
 میرزا کاظم ۳۵۹
 میرزا محمد ۲۹۵، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۹
 میرزا محمد اسمعیل ۳۴۶
 میرزا محمد خان ثانی باکویی ۴۲۵
 میرزا محمد خان قاجار ۴۲۵، ۴۲۸
 میرزا محمد رضا ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۲، ۳۱۴، ۳۱۷
 میرزا محمد صالح ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۱۷، ۷۱۹
 میرزا محمد کاظم ۴۵۰
 میرزا مسیح ۶۵۵، ۶۵۸
 میرزای دوم ۴۳۷
 میرزای شیرازی ۴۳۵
 میرزای قمی ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۹
 میرسید محمد ۵۳۹
 میرفتاح ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۴، ۶۰۰، ۶۱۷
 میر مصطفی خان ۳۸۶
 میریان ۸۱
 میکلاشوسکی ۵۹۶
 میگري ۳۸۶
 مؤید امینی، داود ۱۷

نائینی، آیت الله ۴۳۶	۶۳۴، ۶۳۸، ۷۲۲
ناپل ۶۹۲	نخجوانی، آقای حاجی حسین آقا ۴۲۵
ناپلئون اول ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۷	نخجوانی، امین خان ۵۶۵
ناتالیشویلی، گرجاسپ ۳۶۵	نخجوانی، کلبال خان ۵۶۹
نادرشاه افشار ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸	نراق، روستا ۴۸۸
۸۸، ۹۰، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷	نراقی، آقای حسن ۴۴۰
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۷، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۰	نراقی، حاج ملااحمد ۴۸۸، ۴۸۵
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۶۴، ۶۷۹	نراقی، حاج ملامهدی بن ابوذر ۴۴۰
نادر میرزا ۶۷۹	نراقی کاشانی، حاج ملااحمد بن حاج ملامحمد
نارین قلعه ۶۶۸	مهدی بن ابی ذر ۴۸۸
ناصرالدین سبکتگین ۳۳۸	نرسس ۵۶۱
ناصرالدین شاه قاجار ۱۶، ۱۷، ۸۳، ۱۰۰، ۳۹۷	نرسیا ۲۶۱
۴۳۴، ۴۳۷، ۶۵۸، ۶۶۹، ۶۸۰	نرسیا، آندراآس ۱۳۶
نامی صوفی، میرزا ابوالقاسم ۴۶۵	نسا ۴۲
ناوار ۲۰۳، ۲۱۱	نسقچی باشی، علی خان ۴۲۹
نایب السلطنه عباس میرزا ۱۴۴، ۱۴۹، ۲۳۹	نشاط اصفهانی، میرزا عبدالوهاب ۲۰۸، ۴۸۵
۲۶۴، ۲۸۶، ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۷۸	۶۸۱
۴۸۱، ۴۸۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹	نشاط معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب ۴۱۶
۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵	۵۳۵
۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۰	نصارای ۷۳
۷۲۲، ۷۲۴	نصرالله میرزا ۵۸
نبولسین ۳۷۹، ۳۸۱	نصرانی ۳۵
نبی، حاجی ۸۷	نصلرود ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۸
نجف ۴۳۶، ۴۷۱، ۴۸۸، ۶۶۴، ۶۶۶	نظام الدوله، عبدالله خان ۴۰۰
نجف آباد ۴۵۴، ۴۵۷	نظام علی شاه ۴۵۱
نجف خان ۵۴	نفیسی، سعید ۳۹۹
نجمی، ناصر ۱۷	نقاری، محمدعلی میرزا ۳۹۶
نجیب پاشا ۶۷۰	نقله برکه ۳۴۷
نخجوان ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۸۰	نمسه / نمسا ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۶
۴۳۳، ۴۳۸، ۴۹۲، ۵۶۱، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹	۵۱۷، ۵۱۸، ۷۲۰، ۷۳۹
۵۷۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۴، ۶۲۱، ۶۳۰	نمی ۵۱۶

نمیتس ۴۹۹	نو و غرود ۵۴۱
نوا ۳۹۳	نهاوند ۴۶۵، ۶۷۰، ۶۷۴
نواب ۵۱۲، ۵۲۱، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۲۱	نیشرنی نوگورود ۱۱۴
۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲	نیریز ۲۵
۷۳۹	نیشابور ۴۴، ۶۷۹
نواب جعفرقلی خان ۳۲۹	نیکالا رامانزف، گراف ۱۶۶
نواب سلیمان خان قاجار ۳۳۱، ۳۳۲	نیک، دماغه ۱۳۳
نواب علیقلی خان قاجار ۳۳۲	نیکلا/ نیکولای اول ۳۹۲، ۵۲۳، ۵۴۱، ۵۴۳
نواب نایب السلطنه ۱۴۶، ۱۴۹، ۴۲۹، ۴۳۱	۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۵
۴۳۹، ۴۷۹، ۶۴۷، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۹۶، ۷۲۳	۵۵۱، ۵۸۵
نواب نایب السلطنة العلیه ۵۲۹	نینو ۸۱
نوا، رود ۳۶۸	نینیا جوراشویلی ۳۷۹
نوابی، عبدالحسین ۲۳۶	نیوسکی، الکساندر ۳۰۰، ۶۳۴
نوح بیک ۲۹۲	نیو هالند ۶۹۴
نوخا ۳۷۷، ۳۸۱، ۵۲۶، ۵۵۸	
نور ۲۴	
نورعلی ۴۴۸	واترلوی ۴۹۸
نورعلیشاه ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۷	واختان ۳۵۵
نوروزخان قاجار ۶۸۵	واختانک ششم ۸۲
نوروزخان میربار ۶۶۵	واختانگ ۱۱۳، ۳۷۱، ۵۵۱
نوری، آخوند ملاعلی ۴۵۴، ۴۷۷	واختانگ چهارم ۲۷۴
نوری، عباس محتشم ۱۸	واخلاط ۶۶۹
نوری قوريساؤل باشی، فتحعلی خان ۱۴۴	وادبولسکی، پرنس ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۳، ۵۹۵
۱۴۹، ۱۷۶	۵۹۶، ۶۰۹
نوری، میرزا اسدالله خان ۸۳	وارونزوو، میخائیل ۶۳۱
نوری، میرزا محمدتقی ۴۵۹	وازیسوویچ، اوسف ۱۸۸
نوری، نجفقلی خان ۳۲۶، ۳۳۲	واسیلیوویچ ۲۷۴
نوری، نصرالله خان ۱۶۹، ۴۹۶	واسیلیوویچ گوداویچ، ایوان ۳۷۸
نوسکی، صومعه ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۹	والخووسکوی، سروان ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۵
نوشین روان، خسرو ۲۷۳	۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۵
نوکنده ۵۸	والشینسکی، یاور ۵۶۳

- والی، امان‌الله خان ۵۰۹
والینسکی، آرتمی ۱۱۳، ۵۸۲
وان ۴۵، ۲۳۹، ۳۹۰، ۶۰۰، ۶۶۸
وحید مازندرانی، ع. ۱۸
ورامین ۴۸، ۶۱، ۳۱۸، ۳۲۸
وردیه ۱۳۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۶۳
۲۶۴
ورساوی ۷۳۲
ورشو ۱۲۲
وصاف ۳۵
وفادارخان ۶۷۹
ولدخان ۵۶
ولد رفیع خان، محمدخان ۳۲۸
ولزلی ۶۸۴
ولک ۷۱۶، ۷۳۰
ولکس، میجر هنری ۵۰۱
ولک، هنری ۵۰۰، ۷۱۵-۷۱۸
ولکیچ ۶۳۵، ۶۳۶
ولگا، رود ۱۱۲، ۱۱۴
ولمینوف ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۲۹
ولنستین، دوک ۴۹۸، ۵۰۰
ولی خان ۵۴
ولیمینوف ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۲، ۷۲۷
ولینقتان ۶۹۹
ونیز ۶۹۲
ووانویچ ۳۳۰
ویجویه، حاج محمدباقر ۱۷
ویسوتسکی ۵۸۸
وین ۳۱۰
وینبورگ، مترنیخ ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۳۰۹
۳۱۰، ۶۹۳
- هارون الرشید ۲۶
هامون ۲۱۵
هدایت ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰،
۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲
هدایت‌الله خان ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰
هرات ۴۳، ۵۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۳۳۹، ۴۵۱، ۵۱۰
۵۱۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۱۵
هراکلیوس ۷۱، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱
۹۲، ۱۱۷، ۲۷۳، ۲۷۵
هراکلیوس دوازدهم ۷۰
هراکلیوس دوم ۲۸۰
هرفرد جونز ۲۲۷، ۲۲۸، ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۱۲
۷۱۵
هرمز، جزیره ۴۴، ۲۵۸، ۶۸۲
هرمز میرزا ۳۹۴
هزار جریب ۵۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰
هشدرخان (حاجی طرخان) ۹۲
هلاکو خان ۳۵
هلند ۵۳۴
همایون میرزا ۳۹۴
همدان ۴۰، ۶۳، ۲۵۹، ۴۴۶، ۴۴۸، ۶۵۰، ۶۶۵
همدانی، حاجی محمدجعفر ۴۴۳
همدانی، سیدحسن ۴۴۲، ۴۴۳
هند، اقیانوس ۱۰۳، ۱۴۳، ۳۴۰
هندوستان، دریای ۲۶۶
هند/ هندوستان ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۴۳، ۷۲، ۷۳،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵،
۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۷

یزدی، آیت‌الله العظمی سیدکاظم ۴۳۶

یزدی، آیت‌الله سیدکاظم ۴۳۷

یعقوبیه ۶۶۵

یک‌اترین دوم ۹۱، ۱۱۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۰،

۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷

یک‌اترین (کاترین) ۸۸، ۹۲، ۱۱۷، ۲۷۶، ۲۷۸،

۲۸۱، ۳۶۸

یلزاتوپول ۲۸۵

یلزبات ۳۸۷

یلزابدپول ۳۷۲

یمن ۲۶

یموت ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۵۸

ینارال ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۹۶

ینارالان ۴۹۸، ۴۹۹

ینارالی ۵۱۲

ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف ۳۰۶

ینکی، قلعه ۲۹۲

یوروپ ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۲۰

یوزباشی، حسن‌خان ۲۸۷

یوسف ۱۵۷

یوسف‌امین ۸۷

یوسف‌پاشا ۱۷۰

یولون ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۸۹

یونان ۲۴۴، ۳۱۳، ۵۶۰

۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۴۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸،

۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۱۳،

۳۱۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۹،

۳۵۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۲،

۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۹۰،

۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲،

۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰،

۶۹۱، ۶۹۵، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۸، ۷۱۹،

۷۴۶

هندی، محمدشاه ۱۹، ۷۷، ۱۰۷، ۱۱۷، ۲۲۴،

۲۶۲، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۵۵، ۴۹۳، ۵۳۵، ۶۸۰،

۶۸۱، ۶۹۱، ۷۴۱، ۷۴۳

هوتکی، یوسف‌خان ۵۳

هوشیار، م. ۱۷

هولاکو خان ۲۹، ۳۲

هیرمند، رود ۴۳

یاش ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷

یاغی، عبدالرحمن ۱۷۰

یحیی میرزا ۳۹۵

یرمولف، الکساندر ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۲۲،

یرمولف، الکسیس پتروویچ ۳۸۷

یزد ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۷۹، ۶۷۹

یزدی، آخوند ملاحسن ۴۵۲، ۴۵۴

فهرست منابع

- | | |
|---|---|
| ریاض العارفين هدايت ۴۴۴ | ارمغان ۳۶۱، ۳۶۲ |
| رياض المسائل ۴۶۶ | از کتاب ايران تأليف لوى دوبو فرانسوى چاپ |
| زادالمعاد ۴۶ | پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق. ۵۰، ۶۸، ۹۶، |
| سفرى در ايران ۲۶۲ | ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۷، ۲۱۴، |
| سياست نابليون در ايران در زمان فتحعلى شاه ۲۱۲ | ۳۰۷، ۲۵۲ |
| طرائق الحقايق ۴۴۹ | اكسير العبادات ۴۶۵ |
| عمليات نظامى ۵۹۴ | انوار نعمانيه ۴۶۵ |
| فرهنگ ايران زمين ۶۴۶ | تاريخ زنديه ۳۹۹ |
| فى تراجم المعروفين بالكنية او اللقب ۴۸۷ | تاريخ نو ۵۳۲ |
| گلستان ارم ۴۲۵ | جامع الافكار ۴۴۰ |
| مآثر سلطانيه ۱۹، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۸۳، ۴۲۶، ۴۳۳، | خيراتيہ ۴۴۶، ۴۷۶ |
| ۴۷۸، ۴۳۸ | در شماره ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه در |
| مرآة الحق ۴۴۴ | مهرماه ۱۳۲۹ ۱۵۰ |
| مراحل السالكين ۴۴۴ | ديوان شرق و غرب ۷۴۰ |
| منتظم ناصرى ۱۶، ۲۴۰، ۳۰۰، ۳۲۸ | روضه البهيہ ۴۶۹ |
| منشآت قائم مقام ۶۶۳ | روضه الصفا ۴۳۹ |
| منشآت نشاط ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، | روضه الصفاى ناصرى ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۳، ۴۴۲، |
| ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۶ | ۴۸۳ |

۸۰۰ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر

ناسخ التواریخ ۱۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۳۰۰، ۳۱۸، نورالابصار ۴۴۷
۳۲۱، ۳۲۵، ۳۹۲، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۸۹ وضع کنونی ایران ۷۱۹
نشریه وزارت امور خارجه شمارهٔ پنجم (جلد دوم) یغما ۵۴۶
استفندماه ۱۳۲۸ ص ۱۴-۳۰ ۲۳۶



۲۰۰۰۰ تومان